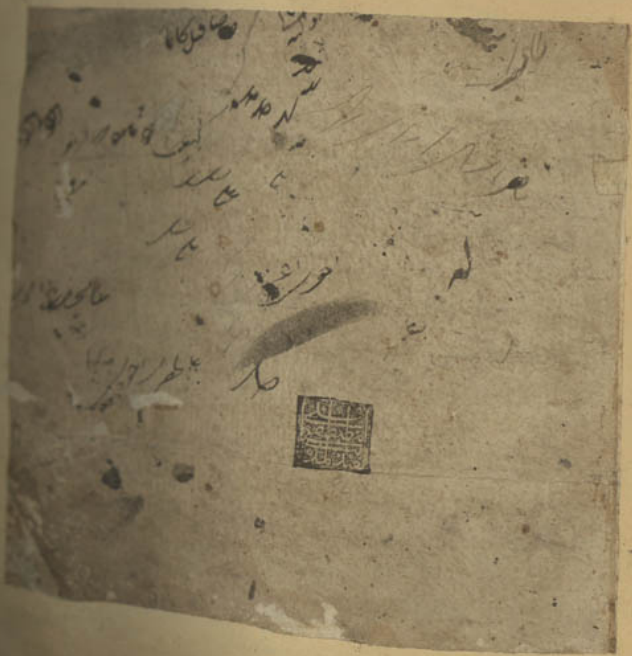
۳۲۰



نجم از حدایق ذات بهجت و فضه هشتم از روضات مشکاة فلد برین در گلدسته بندی گلهای
وقایع زمان دولت ابد قرین شهریار زمین و فرمانفرمای معموره ماه وطین یعنی نواب گیتی ستان
در وسعت مکان فوراه مختصه خالق مهربان و جاعل کن فکان که فرازنده سایبان اطلس رنگ افلاک و گسترنده
بساط گلهای نگارنگ بر بسیط خاک و رفعت بخش پایه قدر و منزلت نوع انسان بمزید عقل و
عرفان از انواع حیوان و امتیاز سلاطین کردن شان ازین نوع رفیع مکان بمزید عدل و احسان
است چون خواهد که باراده سعلت اورنگ سلطنت و شهریاری و تخت فیروز بخت سروری و
تاجداری را بجلوس همایون یکی از سلاطین ربع مسکون و خواقین جهان بوقلمون هم دوش رفعت
گردون سازد ابواب اعطای خواستهای گوناگون بر روی سلطنت ابد مقرونش گشوده بتکمیل
ذات فرخنده صفاتش پردازد بنابرین پیشتر از آنکه تشریف والای سلطنت روی زمین بر
قامت قابلیت این خسرو عدالت آیین و این خدیو معدلت گزین راست آید و بجلوس تخت فیروز
بخت ایران ابواب امن و امان بر روی زمانه و زمانیان گشاید بمقتضای صدق مؤدای اعطی
کل شیء خلقه ثم هدی از مبادی طلیعه طلوع صبح جهان افروز ولادت تا اوان ارتفاع
آفتاب سلطنت و اقبال از لوازم جاه و جلال از صفات حسنه و اخلاق مستحسنه آنچه کمال النفس ملکی
بان تمام می باشد در ذات کامله الصفات آن مجموعه صفات کمال جمع آمده بحر وجود وافر الجودش باران
نیسان عنایت بیکران درج جواهر زواهر عدل و احسان گردید و چون زر ده دهی سیم خالص عیار



خزانه اعتبار دست بدست لیکه مقبول میرسد اگر دیده دوربین بچشم بصیرت و نظر تامل در روزنامچه احوال
سعادت مآل این برگزیده درگاه لایزال نظر کند تعیین شود که از عهد صبی تا اوان ارتقا بر اورنگ
بلند پایه سلطنت والا نعمت وجود وافر الجود آن گرامی گوهر بحرین غیب و شهود در اطوار دار
الضرب قضا چه گونه دست مصیبت از مخاطرات عظیمه و اهوال شدیده گذرانیده باین مرتبه والا درجه
عظمی رسانیده اند و فی الحقیقه اگر حبل المتین رحمت الهی و عروة الوثقی عنایت نامتناهی از مضایق
آن اهوال و مخاوف آن احوال دستگیری نمیکرد صعود بر مصاعد نجات و عروج بر معارج خلاص محال
می نمود و از جمله شداید عظیمه که در مهد رضاع آن حضرت را روی نمود آن بود که هنوز کام دهان
از شیر دایه نا شسته از کنار عطوفت و مهربانی جد و مادر دوری گزید و این الم جانگزا را که بر طفل
خردسال اعظم شداید و آلام می باشد بمحض عنایت بی غایت از خود درگذرانید دیگر آنکه در عهد اقتدار
اسمعیل میرزا که آن شاهزاده بی پروا به تیغ قطع رحم بعضی از شاهزادگان را از پای در آورده
عزم آن داشت که نسبت بدیگران نیز از در دست درازی درآید و مقارن آن شاهقلی سلطان
یکان لله آنحضرت را در دار السلطنه هرات بقتل رسانید و حفظ و حمایت حافظ و حامی حقیقی پرده
دیده ظاهر بینان حاجب طلب کرده ذات مقدس آن گرامی گهر را از مان موج خیز خوف و خطر آسیبی
نرسید و همچنین در حینی که بفرمان اسمعیل میرزا علیقلی خان شاملو بقتل آن حضرت بر میان بسته
بخراسان شتافت با آنکه از تخلف فرمان وی چون برگ بید بر خود میلرزید در ماه مبارک رمضان
وارد دار السلطنه هرات گردیده بشرحی که سبق ذکر یافت اثر پیشگذر وی آسیبی بذات اقدس آن
حضرت نرسید دیگر آنکه چون بمقتضای قضا در سر پل غوریان نایره قتال و جدال در میان امرای عراق
و خراسان اشتعال یافته خراسانیان بوادی هزیمت شتافتند آن حضرت با وجود صغر سن در اثنای
ارتفاع نایره گیرودار و شکست اعوان و انصار با معدودی چند از فدویان جان نثار از آن دریای
پر شور و شر رخت عافیت بکنار کشید و همچنین در حینی که ساکنان بلده فاخره هرات در سایه خورشید
پایه آن حضرت از تابش آفتاب حوادث در امان بودند بنابر آنکه خرابی آن ملک دلپذیر بسبب طغیان
عبدالله خان و حدوث قیامت ورود اوزبک در لوح تقدیر نقش پذیر شده بود در میان علیقلی خان
لله آن حضرت و مرشد قلی خان در اثنای دوستی و وفاق کلفت و نفاق پدید آمده رفته رفته کار به
قتال و جدال کشید و بمقتضای قضا علیقلی خان و طایفه شاملو طریق انهزام سپرده چتر همایون فال
آن حضرت چنانچه اعلامی یافت شد بتصرف مرشد قلی خان و طایفه استاجلو پرتو افکن گردید و این معنی باعث

۲

آن شد که ذات اقدس آنحضرت از آفت قتل و غارت عبدالله خان در ضمان سلامت و کنف عنایت بمشهد مقدس معلی رسیده و چون سریر کشورستانی و اورنگ جهانبانی بجلوس همایونش رفعت آسمانی گرفت و پایهٔ تخت سلطنتش پای ارتفاع مکان بر دوش فرقدان نهاد همچنان حفظ حافظ حقیقی حارس و نگاهبان آنحضرت بود و ذات اقدسش را از مخاطرات عظیمه مانند بیماریهای شدید و غیر آن صیانت و حراست مینمود از آن جمله آنکه نوبتی در شیراز در اثنای تک و تاز از مرکب برق تاز چون پرتو آفتاب تابان بر زمین افتاده بسبب آن سقوط چند گاه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد امّا چون عنایت بغایت یزدانی نگاهبانی آنحضرت می‌نمود از آن رهگذر آسیبی بآن سرور نرسید و همچنین در جنگ جغال اوغلی در حینی که نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایت ظفرآیت آنحضرت می‌وزید شیر شکاران بیشهٔ فتح و ظفر گرفتاران را از نظر کیمیا اثر میگذرانیدند یکی از کردان مکری که به عظم جثه و نیروی قوت بازو پنجه در پنجهٔ شیر ژیان و پیل دمان می‌افکند چون نزدیک آنحضرت رسید دست از حلقهٔ کمند و خنجری چون زبان مار از موزه بیرون کشیده بر آنحضرت دوید و خود را بر بالای بدن بی‌بدیل آن سرور افکنده جهان روشن را در نظر ایستادگان انجمن قرب تیره و تار گردانید و چون کسی را امکان سبب یارای آن نبود که بدفع آن مردود قیام تواند نمود آنحضرت بزور سرپنجهٔ عنایت بغایت و نیروی بازوی دست ولایت بیک دست سر آن بداختر را با خنجر گرفته بدست دیگر خنجر از کفش بیرون کشیده و ببرداری حفظ حافظ حقیقی از آن رهگذر غبار گزندی بر آینهٔ خاطر انورش نرسید بالجمله چون تفصیل قضایای مذکور با آنچه مشابه و مانند آن باشد بتقریب نگارش واقعات زمان فرخنده نشان آن سرور در این روزنامچهٔ فتح و ظفر منظور نظر ناظران این منظر میگردد در این مقام طریق اختصار پیموده ابواب نمایش بعضی از خصایص ذات فرخنده صفات و قواعد شایسته و قوانین بایستهٔ آنحضرت را که دستورالعمل پادشاهان روی زمین تواند بود بر روی صحیفهٔ ابلاغ بطریق اجمال میگشاید

گفتار در ذکر خصایص ذات و کرایم صفات این پادشاه جمجاه و بعضی از قواعد سنجیده و قوانین پسندیدهٔ آنحضرت در آیین جهانداری و آداب ملکداری که از ذات آن سرآمد سلاطین روی زمین بروز یافته

نخستین موهبتی و گرامی‌ترین خصلتی که از درگاه واهب بی‌منت بذات اقدس آنحضرت عنایت شده بود اقتفا و تأسی بآبای عظام و اجداد عالیمقام آن خسرو گیتی غلام بود و چنانچه از آن والانشینان بارگاه کبریا پیوسته جلایل کرامات و خوارق عادات سر میزده آنحضرت نیز بمیامن حسن عقیدت و صفای نیت مورد جلایل کرامات و مهبط کرایم فتوحات بوده خوارق عادات از آن





ذات کاملة الصفات روی مینموده و با وجود اشتغال باشغال پادشاهی صوری سریرآرای سلطنت معنوی نیز بوده بهره تمام از مقامات علیه آبای کرام و اجداد عالیمقام داشته‌اند دیگر آنکه از آغاز تنسم نسیم صبح اقبال و عنفوان بهارسال سلطنت و جلال تا زمان انتقال بگلستان وصال و جوار رحمت ذوالجلال در هیچ وقت و زمان چنان اتفاق نیفتاده که دامن توجه و استغراق بدرگاه الهی را از کف داده باشد و پیوسته متوسل بعروة الوثقی رحمت نامتناهی بوده بهنگام عرض مطالب و استدعای حصول مآرب آنچنان مستغرق دریای قرب میگردیده‌اند که از ایشان بجز نفس ملکوتی نشان نمی‌مانده و بنابر وفور حسن اعتقاد قرار داد خاطر قدس مناظر آنحضرت در تمامی امور دولت بتخصیص معظمات مهام سلطنت بر تفأل و استخاره بوده و بی مشورت بدرگاه احدیت ارتکاب هیچ امری نمی‌نموده دیگر آنکه از روزی که پایهٔ تخت سلطنت را بجلوس همایون همدوش سپهر بوقلمون ساخته رایت تفوق و اقتدار در میان سلاطین گردون اقتدار افراخته بوده پیوسته در اعلای اعلام سلطنت و کشورستانی و ارتفاع الویهٔ ابهت و جهانبانی و تاسیس مبانی قصر سلطنت عظمی و نظام و انتظام مهام دارایی کبری اهتمام تمام بتقدیم میرسانیده و بهم دستی فکر صایب و اندیشهٔ ثاقب و پایمردی ادراک عالی و فطرت متعالی قلم نسخ بر قواعد و قوانین سلاطین پیشین کشیده بتجدید قواعد پایدار و قوانین متین ملهم میگردیده‌اند بنا بر این در ایام دولت ابد پیوند دستورالعمل سلاطین روی زمین آیین جهانداری و قاعده تخت‌نشینی و تاجداری و آداب لشکرکشی و دشمن‌کشی و رسم و راه صف‌شکنی و سپه‌آرایی و طرز و طور رعیت‌پروری و عاجزنوازی چنانچه از سیاق سخن بوضوح می‌پیوندد تازه گردیده و پرتو آفتاب عدل و احسان این ولی نعمت جهان و جهانیان چون نور آفتاب از مشرق بمغرب رسیده و آنچه در عهد سلطنت ابد مقرونش در فتح دیار و امصار و کسر اعادی خاکسار و تسخیر قلاع گردون آثار و قبض و بسط مهام مملکت پایدار روی نمود از نتایج رای رزین و اندیشهٔ دوربین آنحضرت بود و آنچه در بادی النظر بر خاطر خطیر ارباب نظر پرتو خطور میانداخت در نظر تأمل عقلای صایب رای و دیده دیدکار آگهان جهان دیده تالی فرمان قضا نفاذ بود و رفته رفته بر عالمیان ظاهر شد که سرانجام مهام دین و دولت و نظام و انتظام کارخانهٔ سلطنت و لوازم آیین جهانداری و مراسم قواعد تخت‌نشینی و تاجداری به نیروی توفیقات یزدانی و تأییدات آسمانی منوط و مربوط برای صایب و تدبیر ثاقب آنحضرت بوده و بناخن تدبیر دیگری از عظمای دولت گرهی از کار دولت پایدار گشوده مصدق این مقال و مؤید این احوال آنکه چون این برگزیدهٔ درگاه لایزال بنفس نفیس متکفل امور سلطنت و جهانبانی گردیدند با وجود حداثت سن و کثرت اعدا و قلت احبا و عدم انتظام

۳

نظام دولت و برهم خوردگی امور سلطنت بنوعی در تناسب مبانی ملک داری و کشورستانی و تشیید قواعد
رعیت پروری و جهانبانی بذل جهد بتقدیم رسانیده که عقل معامله شناس در حیرت که چگونگی نظام و انتظام
آن حیران گردید چه زیاده بر ده سال بود که ملک فسیح الفضای ایران از بأس و سطوت و عدل و احسان
پادشاه نافذ فرمان خالی بود و بعضی از زیاده سران خودرای خودناشناس و سرکردگان لشکر ظفر تلاش
و سایر ارباب اقتدار طوایف قزلباش قدم از پایه حد خودشناسی فرا نهاده بخودسری و خودرایی
خو کرده و خود را در عرصه ایالت و امارت و خانی و سلطانی در آورده بودند و در هر سری سودای سروری و
و در هر دلی آرزوی بالانشینی و برتری جای گیر آمده بازار نفاق و عدم اتفاق و دو گروهی در
میان ایشان گرم بود و بدین جهت اختلال تمام بحال مملکت راه یافته دشمنان قوی دست از طرف
روم و جانب ماوراءالنهر طمع در ملک فسیح الفضای ایران نموده بودند و از راه دو هوایی و خود
رایی قزلباش هر ساله دست تصرف بولایتی از ولایات ممالک محروسه میگشودند و با وجود حالتی
چنین چون اورنگ سلطنت و تخت فیروزبخت ایران بجلوس همایون این برگزیده داور آسمان و
زمین همدوش چرخ برین گردید و بر آینه ضمیر قدسی پرتو ظهور افکنده که در عرض این مدت متمادی ما
مفاسدی که در تمام ایران روی نموده علت غایی آن زیاده سری و دو هوایی و ظهور نفاق و عدم
اتفاق امرای خودسر و معتقدان از حسن عقیدت و اخلاص بیخبر بوده لاجرم دفع دشمن خانگی را اهم و اولی
شمرده بآیینی که در این روزنامچه فتح و ظفر منظور نظر اصحاب اثر ناظران این مسطر میگردد بحکمت
بحکمت عملی رفع فتنه ایشان نمود و باصابت رای و حسن تدبیر جمعی از آن گروه زیاده سر را که مصلحت
دولت در تربیت ایشان بود تربیت فرموده ابواب عفو و اغماض بر جرایم ایشان گشوده و آنان
را که باب و هوای دیار خودسری خو کرده سزاوار عفو و احسان نبودند بتدریج معروض تیغ سیاست
و روانه عدم آباد نموده رفته رفته باغ آبیاری حسن تدبیر گلزار همیشه بهار ملک ایران را که گلهای بی خار رنگ
آن در هجوم سبزه بیگانه پنهان بود سرسبزی و طراوت کرامت فرموده خار خار ترفع و خودرایی
را از میان طوایف قزلباش رفع نمود و کار بجایی رسید که همگی ایشان ترک دو هوایی کرده یکدل
و یکجهت سر بر خط فرمان آنحضرت نهادند و اوامر و نواهی پادشاهی در میان رعیت و سپاهی تالی
فرمان الهی گردید و از این راه ولایات از دست رفته بدست آمده اختلال حال و توزع بال از میان مردم
ایران بیرون رفت دیگر آنکه از روز میلاد با اسعادش تا آن زمان که زمانه و زمانیان را در سایه
آفتاب عدل و احسانش امنیت و اطمینان روزی شد قرانات مختلفه آسمانی که بر ثبات دولت صاحبقرانی

آنحضرت



آنحضرت دلالت داشت روی نموده و اکثر نظرات کواکب و اتصالات آنرا نوع ارتباطی بعالم اجسام بوده
باشد بدلایل نجومی معلوم میگردد که اثر هر یک از آن قرانات طلوع آفتاب دولت آنحضرت و ذات ستوده
صفاتش مظهر آثار و احکام آن قرانات بوده و مؤید این مدعاست آنچه مهره سلف فن نجوم بتخصیص مولانا
محیی الدین اناردی[?] و یازی در احکام قران علویین که در سال هزار و دوازده هجری در برج قوس و مثلثه
آتشی روی نموده نوشته اند و ملخص کلام ایشان آن بوده که قران مذکور دلالت دارد بر ظهور دولت
صاحب دولتی که در عهد خجسته و زمان فرخنده اش تغییر و تبدیل بسیار باوضاع روزگار راه یابد و داد بان[?]
مختلفه راه یافته خرابی تمام و اثر نهب و قتل و غارت مالاکلام در بعضی از آنجا و اطراف ممالک اسلام
روی نماید و این معنی در زمان فرخنده نشان آنحضرت در دیار آذربایجان و شیروان و بلاد گرجستان
روی نمود چنانچه در محل خود بپایه ثبوت خواهد شد دیگر آنکه چون همواره پیش نهاد ضمیر منیر آفتاب
تاثیر و قرار داد خاطر خطیر آیینه نظیر آنحضرت آن بوده که در زمان دولت روزافزون و عهد خلافت
ابد مقرونش کافه برایا بتخصیص تجار خیرمدار و متردّدین هر دیار در مهاد امن و امان روزگار میگذرانیده
باشند و بجهاتی که بتوجه کرامت امنیت و استقامت از طرق و شوارع ممالک ایران بتاخت و
تاراج راهزنان حوادث رفته بود بتوجه خاطر آفتاب مثال در صدد رفع آن اختلال در آمده با شکستگی
مدار المعظم[?] قاطعان طریق هر ولایت را سر براه طریق طاعت و انقیاد کرد بدو و از آن جماعت با
دولت جمعی که خار راه خلق الله بوده بر وجه دلخواه پا براه نمی گذاشتند بتدریج بدست آورده
بمهرمان قهر سپردند تا سزا و جزای ایشان در کنار نهاد و رفته رفته امنیت و استقامت طرق و
مسالک بجایی رسید که متردّدین مانند مهر انور طبق زر بر سر از مشرق بمغرب سفر میکردند و راهزنان
نسیم را از بیم یارای آن نبود که از آن راه گذر تواند کرد دیگر آنکه چون خانه خدای دولت سرای
سلطنت ایران گشتند و بر آیینه خاطر قدس مناظر پرتو ظهور افکند که عامه برایا و کافه رعایا از راه دربت[?]
اندازخانه نزول که در قرون سالفه و ازمنه سالفه در هر دیار استمرار یافته گرفتار شکنجه تعب و آزار بود
همت والا نهمت برفع آن مصروف داشته و فرا این رسم مذموم را در تمام ممالک محروسه برطاق
نسیان گذاشت و همچنین بنابر جزئیت فرخنده صفات بحت ابواب خیرات و مبرات بر روی عامه
رعایای مملکت عراق که مرکز دایره امن و امان و وسط معموره ایران و مقر سلطنت روزافزون و مستقر
سریر دولت ابد مقرون است گشوده وجوه بیشمار که سفیدان ایشان را که قریب بپانزده هزار تومان
میشد بانعام مخلد بدوام ایشان مقرر و در دفاتر خلود بصیغه تخفیف و تصدیق عمل شد و تا کافه رعایای

ممالک محروسه را از خوان احسان پادشاهی شیرین کامی و سیرچشمی روزی شده باشد از جمله مال و
متوجهات دیوانی شعبان رسد دوازده یک ماه مبارک رمضان را بایشان بخشیده زمان ماه
مبارک که زمان مشغولی خلایق بطاعت و عبادتست آن جماعت را از تکالیف دیوانی معاف و
مرفوع القلم گردانیده و بنابر آنکه بارش ابر جهان برکشت آمال کافه مسلمانان یکسان باشد بکرات جمعی از
اشراف و اعیان که بسبب دوبست انداز حوادث و تقاریف زمان بی سرمایه و پریشان شده بودند
مساعدات بطریق قرض حسنه عنایت فرموده ابواب دیون غیر مشروع و غدر با خواران حسرت مآل را بر روی
حال ایشان مسدود نموده و بسیار بود که نظر رحمت بر شکسته‌دستی و عسرت مشتری از ایشان افکنده آن
مساعدات را برسم تصدق بآن جماعت عنایت میفرمود و ثواب آن حسنه را موجب ادخار اجر جزیل
و ذکر جمیل می‌شمرد دیگر آنکه قهرمان قهرش لغرمان آتش مزاجی و حدت طبع در اجرای سیاست گنهکاران
مساهله و اهمال روا نمیداشت و در عقوبت ارباب جرایم که رکن رکین بنیان سلطنت و جهانداری است
تغافل و مسامحه نمی‌فرمود و دو خوه مراعات این معنی در آغاز بهار سلطنت و اقبال مثمر فواید کلی گردیده
ازین راه آوازه سطوت و صلابتش در اقطار آفاق منتشر گردید و دست تعدی و طغیان زبردستان
از گریبان جان زیردستان کوتاه شد و از بیم سیاست و امید معدلتش در عهد فرخنده آنحضرت میش در
آبشخور گرگ چراگاه داشتند و کبک در آشیان چنگل باز بیضه میگذاشتند و دوست و دشمن بیک انجمن از
یکدیگر ایمن بوده بدوستی هم قسم یاد مینمودند دیگر آنکه نفاذ فرمان لازم الاذعانش در میان سران
و سروران طوایف قزلباش تا بدیگران چه رسد بمرتبه رسیده بود که باشاره علیه آن سرور پدر پسر را
گردن میزد و پسر پدر را از دار فنا می‌آویخت و اگر بفرض محال عطوفت ابوت دست بید در رعایت حقوق
بر رگ جان پسر را گرفته در نفاذ فرمان والا مساهله روا میداشتند بفرمان قهرمان قهر دیگری از فرمان
پذیران خون هر دو را میریخت و کسی را زهره و یارای آن نبود که بقدر چشم بر هم زدن مخالفت فرمان
واجب الاذعان آنحضرت تواند نمود دیگر آنکه چون در سوالف زمان گردنکشان طوایف
قزلباش از شیشه ضبط بیرون جسته بخودسری خو کرده بودند رسم و آیین در میان ایشان آن شده بود
که در اسفار خیر آثار که روی مینمود لشکر ظفر شعار بعذرهای دور از کار توسل جسته بجار و یساق شاهی
حاضر نمیشدند و چون اورنگ سلطنت و شهریاری بجلوس همایون آنحضرت سمند روش سپهر زنگار گردید
نقش و اهمال جنود ظفر مآل درین باب بمسامع جلال رسید بتعلیم نفاذ فرمان خط بطلان بر رسم و آیین پیشین
سپاهیان کشیده مقرر فرمود که بعد از آن تمام سپاهیان خواه ملازم و مواجب خوار و خواه غیر آن غیرت



دین مبین و تعقب نام و ناموس و حفظ ایل و عشیرت و صیانت اهل و عیال و اسباب و اموال را بر خود واجب
و لازم شمرده چون فرمان والا باحضار ایشان نافذ گردد در روز بی مساهله و اهمال بجار و یساق
پادشاهی حاضر شوند و اگر احدی از آن جماعت از راه تن پروری و زیاده سری در خانه خود توقف نموده
بسفر خیر اثر حاضر نگردد هر کس که مساهله و اهمال او در اطاعت فرمان بعرض دیوانیان عظام رساند همان
کس حسب الفرمان قضا جریان سر او را بابستان گردن نشان آورده مالک ملک و مال و صاحب اسباب و
اموال او گردد و بنابر آنکه در بعضی اسفار یکی دو بار فرمان پادشاهی ازین قرار نفاذ پیوست بعد از آن
احدی را یارای آن نماند که چون یساقی روی نماید لحظه در خانه خود توقف نموده بسفر حاضر نگردد دیگر
آنکه چون در مبدا طلوع طلایع صبح دولت و مفتتح نظام و انتظام کارخانه سلطنت بمسامع علیه آنحضرت
رسیده بود که در خلال اختلال احوال اکثر طوایف قزلباش بخودسری و خودرایی سر بر آورده آیینه حسن
اخلاص و عقیدت ایشان نسبت بدودمان ولایت نشان از صفا افتاده بوده رای آفتاب اشراق
آنحضرت که در حقیقت موشح بنیان ابهت و جهانداری و متقن قوانین سلطنت و شهریاری بود
اقتضای آن نمود که بجهت گوشمال زیاده سران خودرای قزلباش دستی قوی بازو از آستین برای زیرین
بر آورده جمعی کثیر و جمی غفیر را از طوایف مختلفه در سلک سپاهیان منتظم گرداند تا بمعاضدت ملازمان
و جمعیت ایشان انتظام کارخانه سلطنت را بمعراج نظام رسانیده باشد بنابرین بالهام ربانی و
تایید آسمانی بابداع سرکار غلامان و تفنگچیان و تعیین قوللر آقاسی و تفنگچی آقاسی که تا آن زمان
تعیین ایشان درین دولت ابد بنیان رسم نبود ملهم گردید و چندین هزار کس از غلامان گرجی و چرکس و
امثال ایشان در سلک غلامان و زیاده بران تفنگچی قدر انداز از ازاد یماقات جغتای و اعراب
و غیر ایشان از عراقی و خراسانی و آذربایجانی در سلک تفنگچیان منتظم گردانید و تا هر یک ازین دو
سرکار سرکاری جداگانه بوده باشد وزرا و مستوفیان و کتاب بجهت نظام و انتظام مهام سرکارات مزبور
معین گردید و از جمله فواید یکه بر ملازمت تفنگچیان مترتب گردید یکی آن بود که اجامره و اوباش و اراذل
شور و شر را که در هر ولایت خودسرانه بسر برده و پای از حد خود فرا نهاده پیوسته آزار و اضرار ایشان
بعجزه و مساکین هر دیار میرسید جمع آورده در سلک تفنگچیان کابظفر انتساب منتظم گردانیدند و
با این قدر هر شایان عجزه و زیردستان از دست انداز شور و شر ایشان رهایی یافته آن جماعت نیز به
موهبت ملازمت سرافراز و ملتزم رکاب اقدس گردیدند و فواید دیگر آنکه وجود ایشان در تسخیر قلاع و
بلاد و فتح دیار و امصار بکار آمده و در معارک کارزار بمکافات شرارت‌های خود گرفتار شدند آنکه

بنا بر رفاه حال و فراغ بال تجار خرده‌دار و مترددین هر دیار بموجب فرمان لازم الاذعان در تمام ممالک
محروسه مقرر و مستمر فرموده بود که امرا و حکام و راهداران و مستحفظان طرق بوجهی بحفظ و حراست
و امنیت شوارع پرداخته نوعی نمایند که از رهگذر دست‌انداز راهزنان و قاطعان طرق آسیبی
بتجار و مترددین و اموال و اسباب ایشان نرسد و اگر احیانا مال کسی در عرض راه عرضه تاراج دزدان
در میان شود تحقیق و پیروی و پیدا کرده بصاحبش رسانند و الا خود از عهده بیرون آیند و صدور
این فرمان و استمرار آن اموال خلایق را محفوظ و ابواب تردد و آمد و رفت را بر روی کافه مترددین
مفتوح گردانیده دیگر آنکه بمقتضای رای صواب کیش صدق اندیش قرارداد خاطر اقدس آن بود که
هر کس بدولت مکالمه آنحضرت سرافراز گردد آنچه در جواب سوال آن برگزیده درگاه لایزال
بمسامع جلال رساند باید که از شایبه کذب و غایله دروغ معرا و مبرا باشد و فواید نفاذ این فرمان
بیشتر از آن است که در حوصله تحریر و تقریر بگنجد چه دروغ گفتن از همه کس با همه کس شرعا و عقلا قبیح و
مذموم است فکیف با پادشاه و مرشد و ولی نعمت حقیقی خود که انتظام بخش مهام صوری و معنوی او
بوده باشد و این معنی در زمان فرخنده نشان آنحضرت بنوعی در خاطرها جای گیر آمده بود که اگر از کسی
تقصیری بکسی میگردند که بعد از اقرار بآن واجب القتل میشد چون آنحضرت از چگونگی آن حال
سوال میفرمود آن بیچاره را چاره جز راست گفتن و صدق مقال نبود دیگر آنکه چون مقدر و مقرر بوده
که در عهد دولت ابدمدتش مزاج زمانه باعتدال گراید ذات ملکوتی صفاتش جامع صفات متضاده
و منبع آب حیوان و آتش سوزان بوده چنانچه کمال آتش مزاجی و حدت طبع و قهاری و غلظت و شکوه
پادشاهی با نهایت ملایمت و همواری و درویش نهادی در مزاج قدسی امتزاجش جمع بوده گاهی
از راه ملایمت و کوچک‌دلی بهمواری آب حیوان و گاه بهنگام قهاری عظمت و جلال شهریاری
ببرکشی آتش سوزان با مقربان بساط قرب آمیزش مینموده و ازین راه آنان که بهنگام کوچک‌دلی و
ملایمت مصاحبانه و برادرانه با آنحضرت هم صحبت می‌بوده‌اند بگاه جبروت و قهاری یارای آن
نداشته‌اند که بجرات بجانب آنحضرت نگاه کنند دیگر از خصایص مرضیه و خصایل ستوده آن جهان
مردمی و کان مروت شفقت و مرحمت نسبت بکافه خلایق بتخصیص ملازمان عتبه اقبال و ملازمان و
چاکران آستان جاه و جلال بوده و در احقاق حق خدمتگزاران تمک بجلال و رعایت و اشفاق جانب
سپاران اخلاص مآل و پاس خاطر و رعایت جانب ایشان اهتمام تمام میفرموده و ابواب عطوفت و احسان
بر روی اولاد و بازماندگان جمعی از ایشان که متاع جان شیرین را در راه حسن خدمت و نیکوبندگی

دریغ نموده



ولی نعمت خود نثار و ایثار مینمودند برغبت تمام و خواهش مالاکلام میکشود و بمحض رعایت حقوق خدمت آبا
در راه جان‌سپاری و اخلاص‌مندی و فور همت ذاتی و فتوت جبلی ابنای ایشان را که اطفال خردسال
می‌بودند مشمول عنایت بیغایت فرموده قایم‌مقام پدران و صاحب مناصب ایشان میفرموده و فواید این
شیمه مرضیه و سجیه رضیه در نظام و انتظام کارخانه سلطنت بیشتر از آن بود که ترجمانی خامه دو
زبان عشر عشیر آنرا بیان توان نمود دیگر آنکه چون نخبه بجز دکان تا معبر و کائنات و مخلفات جهان
چه رسد در کفه میزان همت بجز خاصیت کم وزنی و بی‌اعتباری بوده اگر درجهای پرگوهر و خروارهای
سیم و زر در مانند آن از آنان که گوهر جان و نقد حیات در راه جان‌سپاری و خدمتکاری آنحضرت
نثار مینموده‌اند باقی میماند برخلاف شیمه نامرضیه سلاطین هفت اقلیم که دیده تصرف در آنها می
نگریستند منظور نظر التفات آنحضرت نمیگردیده و بمقتضای همت سرشار و مروت بیشمار بحکم رعایت
قانون شریعت و حفظ ناموس سلطنت بورثه ایشان قسمت پذیرفته و برخلاف سلاطین گیتی
زمین این قاعده متین را ادنی مرتبه دینداری و حق‌گزاری می‌شمرده و ازین راه همواره مؤید به
تاییدات الهی و موفق بتوفیقات نامتناهی می‌بوده‌اند دیگر آنکه با وجود اشتغال باشغال متکثره
سلطنت و جهانبانی و التفات بنظام و انتظام مهام گیتی ستانی پیوسته اوقات فرخنده ساعاتش
به تجرع اقداح راح ریحانی و استماع اصوات و اغانی و بسط بساط عشرت و شادمانی مصروف بوده و
همواره بآراستن مجالس بهشت آیین و پیراستن محافل خلدقرین فرمان داده گلزار همیشه‌بهار جوانی و
بوستان خلدنشان زندگانی را بآب باده ارغوانی سرسبز و شاداب میداشتند و با آنکه ساقیان
شکرلب از صبح تا شب گردن صراحی و غبغب پیاله را در مجالس عیش و طرب آن سرمایه خوشدلی پیر و جوان
از کف نمیگذاشتند و با هم صحبتان مجالس ارم نظیرش گردش ایام جام مست بازی طره شاهدان
سیم‌اندام و پای‌کوبی سروقامتان قیامت‌خرام و گرمی هنگامه گردش ساغر و جام رواجی داشتند
همان نشاء شراب هشیاری و کیفیت باده خبرداری دماغ کارگزاری و مملکت‌داری آنحضرت
دوبالا میرسید و لحظه‌ای از انجام مهام سلطنت و شهریاری و نظام و انتظام کارخانه تخت‌نشینی و تاجداری
غافل و ذاهل نمیگردید مصراع این کار دولت است کنون تا کرا رسد دیگر آنکه چون قرارداد خاطر
اقدس ناظرش آن بود که بر کلی و جزئی امور جمهور و تغییر و تقطیر مهام نیک و بد عالم و خبر بوده آنچه
در ملک فسیح الفضای ایران بل تمامی معموره جهان روی مینموده باشد بر آیینه ضمیر خورشید نظیرش عکس
پذیر گردد لاجرم مهیبان خبردار بر هر قطری از اقطار گماشته بودند که اخبار هر دیار را بتحقیق بمسامع

آگهی آن شهریار خبردار میرسانیدند و ازین راه اطلاع تمام بر احوال پادشاهان ربع مسکون و کیفیت و کمیت
سپاه و لشکر و چگونگی وضع سلطنت ایشان و آبادی و خرابی هر ولایت و چند و چون طرق و مسالک
کوه و هامون و رسم و راه و قاعده و قانون هر مملکت میداشت و ازین راه با اکثر سلاطین روی زمین
طرح مصادقت و موالات افکنده هر یک از پادشاهان گردون شان عتبه اقبال آن حضرت را کعبه
امانی و آمال می شمردند و هرگز درگاه سلاطین پناهش از آمد شد ایلچیان ایشان خالی نبوده و از اقصای
فرنگ و روس و هند بوسته تحف و هدایای ملوک و سلاطین در آستان گردون شان بار امانی می
گشوده و همواره ایلچیان اطراف بر سر خوان نوال مایده افضال آن حضرت ذله بند کام دل و مطالب و
مآرب ایشان ازین سلطان سلاطین نشان حاصل بوده **دیگر** از خصایص ذات اقدس آن حضرت
حصول کمالات صوری و معنویست چه آن حضرت را با هر طبقه آمیزشی خاص بوده و از انواع فضایل و اقسام
کمالات هر طایفه را بتقریب دریافت ملازمت کسب مینموده و ازان جمله بعلمی چند از لغات متفقه
ابنای روزگار عالم بوده و با فرنگی بلغت فرنگ و با روسی و هندی بزبان ایشان تکلم مینموده و در
سایر فنون کمالات استاد و ماهر هر فن بوده و در فن بلاغت و سخنوری گوی تفوق و سروری از فردوسی
و انوری میربوده و لآلی اشعار دلپذیر که گاهی بزبان فارسی از بحرین الفاظ و معنی بکنار می آورده
گوشوار گوش قبول ارباب کمال میگردیده و گوهر اشعار آبدار زیاده از حوصله یادداشت در درج خاطر
قدس مناظر مخزون داشته و شعرفهمی و شعرشناسی و تصرفات پسندیده آن حضرت در اشعار شعرای
روزگار در مرتبه کمال بوده و همچنین در فن موسیقی و علم ادوار بناخن تصرفات سزاوار گره از کار
قول و عمل مصنفان روزگار میگشوده و بشیرینی سخنان دلپذیر و شهد شکر لطایف و ظرایف بی نظیر آن
حضرت پیوسته مستعدان جهان شیرین کام و رطب اللسان می بوده اند بالجمله گوهر والای وجود ذی جود
آنحضرت در فنون کمالات و صنوف استعدادات باب و رنگ تمامی رسیده ازین راه متاع
گرانبهای هنر در عهد خجسته آن یگانه گوهر در بازار روزگار رواج و رونق بیشمار داشته و همواره
ارباب هنر ازین رهگذر منظور نظر تربیت و عنایت آن آفتاب ذره پرور می بوده اند **دیگر** از
خصایص ذات ستوده صفات آنحضرت میلان خاطر قدس مناظر بانواع خیرات و مبرات و اوقاف
و ادرارات و تصدقات و انشا و ابداع مساجد و مدارس و بقاع الخیر و سایر ابنیه و عمارات سپهر ارتفاع بوده
چند نمونه از آثار خیر آنحضرت موقوفات حضرات مطهرات سدره مرتبات عرش درجات چهارده معصوم
صلوات الله علیهم اجمعین است که بتوفیق ربانی و تایید آسمانی مجموع املاک موروثی و مکتسبی خود را که قیمت آن





زیاده بر یکصد و پنجاه هزار تومان و حاصل آن قریب بعشر آن و پانزده هزار تومان میشده وقف عتبات
سدره مرتبات مذکوره فرموده و الی یومنا هذا هر ساله آن مبلغ خطیر بمصارف وجوب مصروف و دستگیر مدار و
معاش سکان عتبات عالیات و سایر سادات عالیه درجات و علمای منبع البرکات و فقرا و مستحقان میگردد
و قطع نظر ازین خیر باقی رقم وقفیت بر کل مایعرف متملکات سرکار فرخنده آثار خود کشیده و بوظایف
و ادرارات ارباب استحقاق مصروف میگردانیده اند و بجز آن حضرت دیگری از سلاطین روی زمین را
اینچنین سعادتی نزدیک باین موهبتی روزی نشده و امیدست که مثوبات آن تا اوان انقطاع زمان
و انقراض دوران بروزگار فرخنده آثار اجداد عظام و اخلاف کرام آن حضرت سرایت کند اما بناهای
دلبند و عمارات آسمان پیوند که بمعماری همت بلند و نیت ارجمند آنحضرت در ملک فسیح الفضای ایران سر به
آسمان سوده و بدستیاری تایید الهی و پایمردی توفیق نامتناهی ابواب تمامی بر روی آنها گشوده بر سبیل
اجمال تا در طی نگارش واقعات زمان دولت ابدمدت نوبت به تفصیل آن رسد نخست در مشهد مقدس
معلی انشای صحن آستان عرش نشان با حجرات فوقانی و تحتانی و ایوانهای متصله بآن و احداث خیابان
و اجرای نهری کوثر مثال که از میان آن میگذرد و زیب و زیور حرم محترم و غیر آن که در مقام خود
ایمایی بآن خواهد شد و در دار الارشاد اردبیل مجری طلای برابر ضریح و مجری نقره و سایر زیورهای حظیره
مقدسه منوره سلطان الاولیاء فی الآفاق شیخ صفی الدین اسحق طاب ثراه و عمارت روضه متبرکه
برگزیده کردگار جلیل سید جبرئیل قدس سره که پدر عالی گهر قطب الاولیا و جد دهم خاقان گیتی ستان است
و تجدید عمارت مرقد منور عارف معارف ربانی شیخ زاهد گیلانی و ابداع عمارات عالی مزار کثیر الانوار
شیخ بزرگوار شیخ شهاب الدین اهری و باغ متصله بآن که داغ رشک بر دل روضه رضوان میگذارد و
در دار السلطنه اصفهان که نصف جهان و غیرت معموره جهان است از عمارات عالی و بناهای متعالیه
ازان که بشرح و بیان راست آید اولا در شهر مسجد جامع عالی معروف بمسجد شاه واقع در جانب جنوب میدان
نقش جهان که تا معمار کارخانه ابداع رنگ بناهای بلند و عمارات آسمان پیوند بر روی زمین ریخته شبیه و
مانندش در وسعت آباد جهان امکان سر باسمان نیفراخته و معمار همت والای هیچیک از پادشاهان گردون
نشان اساسی نزدیک بآن طرح نینداخته و مسجد دیگر مشهور بمسجد شیخ لطف الله در برابر درگاه دولتخانه مبارکه
در غایت رفعت و شان و نهایت ارتفاع مکان که شیخ بزرگوار در آنجا بلوازم طاعات و مراسم عبادات
قیام و اقدام مینموده و مدرسه متصله بآن مسجد که آن نیز بمدرسه شیخ لطف الله اشتهار دارد و مدرسه دیگر در
برابر بازار متصله بقیصریه که چون موسس اساس دانشوری مولانا عبدالله شوشتری در آن مدرسه امر تدریس مفوض

۷

بوده بجای رسید مولانا عبدالله شهرت نموده و دارالشفای متصله بقیصریه و عمارت قیصریه و دارالضرب و نقارخانه
و چهار بازار بر اطراف میدان نقش جهان مع بالاخانهای دور آن و کاروانسراهای عالی واقعه در
قیصریه و چهار بازار و اطراف و جوانب آنها و عمارت پنج طبقه در دولتخانه مبارکه که بنای نادره کار
مانند ستاره و دیگران بنگاه تماشای آن انگشت حیرت بدندان گرفته اند و خلوتخانهای زرنگار بدیع آثار
موسومه بعمارت بادهستان و باغ خلدنشان و حمام آن و عمارت سه طبقه و عمارت گلدسته و باغ و
حمام آن و باغات چهارباغ و حوضها و خیابانهای آن که منتهای آن باغ سراپا زینت و زیب هزارجریب
است و باغات و بساتین خلدقرین اطراف آن خیابان که قرب یک فرسنگ راه مسافت دارد و پلی عالی
مشتمل بر سی و اند چشمه بر دریای روان زاینده رود که بسرکاری خان عالیشان الله‌وردی خان امیرالامرای
فارس در نهایت استقامت بنیان و غایت رفعت شان بپایان رسیده و بدین جهت به پل الله‌وردی
خان معروف گردیده و سیاحان ربع مسکون و مساحان کوه و هامون مثل و مانندش را در هیچ ولایتی
ندیده اند و شهر عباس آباد در جانب غربی بیرون شهر که بکثرت جداول انهار و دور خیابان و
بسیاری باغ و بستان رشک فزای معموره جهان و ابداع آن بجهت منزل و ماوای تبریزیان است و
شهری دیگر در برابر عباس آباد و شبیه و نظیر آن که محل سکنای ارامنه جلاهی و معروف بجولفات و
دریای زاینده رود از میان این هر دو میگذرد و باغات و عمارات واقعه در محال قریبه بشهر مانند
باغ کوه و باغ ملک و باغ کرسکان و باغ جوشاران و عمارات واقعه در آنها و امثال آن از عمارات
سپهرآیین و باغات خلدقرین و در معموره جنت قرین دارالسلطنه قزوین طاق گردون رواق درگاه
دولتخانه مبارکه و خلوتخانه دو طبقه زرنگار موسومه بعمارت نو و کاروانسرای عالی بنای مشهور بجهان
سعادت و دو قصر رفیع بنا واقع در عرصه میدان سعادت مشهور بجهان نما و در دارالمومنین کاشان
عمارات خلدآیات دولتخانه مشتمل بر منازل رفیعه و قصرهای منیعه و متعلقات آن مع باغات و بساتین
دلگشای فرح افزا و حمام و کاروانسرای واقعه در میدان در دولتخانه و سد سدید بند قهرود که
نمودی از سد ذوالقرنین میتواند بود و عمارت در رباط سیاه کوه در راهی که از میان نمکسار از عمارات
سیاه کوه بعمارت رشته خوار میروند و مسافت آن قریب بده فرسنگ و اساس و بنیان و قواعد و ارکان
و فرش آن بتمامی از صاروج و سنگ است و شاید که نزدیک بده دوازده هزار تومان صرف احداث آن
شاهراه دعای خیر شده باشد و در مازندران بهشت نشان نخست معموره جنت بنیاد دارالسلطنه فرح آباد واقعه
در کنار دریا که رود تجن رود از میان آن میگذرد و مشحون بعمارات دلگشا و باغات و بساتین فرح





افزای دولتخانه مبارکه و میدان و چهار بازار واقعه بر اطراف آن و خانات و حمامات و آنچه در بلاد معظم و
شهرهای بزرگ از احداث و ابداع آن ناچار است و بی غایه تکلف و اغراقات منشیانه امروز شهری با آن
وسعت و فسحت و خوبی و نزاهت در تمام معموره روی زمین نشان نمی دهند دیگر عمارات بدایع سمات
غرایب آیات و باغات و بساتین نزهت آیین خلدقرین بلده طیبه اشرف و قصور بی قصور
عباس آباد و دریاچه آن که سخنوران در وصف آن گوهر بیان سفته گفته اند که **نظم** اشرف هر چند داد
زیبایی داد * تاج سر اشرف است عباس آباد * و عمارات و باغات بلده آمل و قصبه ساری و دریاچه و عمارات
خلدآیین بارفروش و عشرتخانهای رودخانه کله و پرسته کله و عمارت کرایدن مشهور بتالار فرح و خانات
و سایر عمارات مبارکات که در عرض راه مازندران الی دارالسلطنه اصفهان بهر چهار فرسنگ بنا فرموده
ابواب تمامی از همه راه بر روی آنها گشوده اند و شاهراه سواد کوه و خیابانهای بهنادر که اکثر آنها بسنگ
و صاروج شارع رفاه حال مترددین از هر جا بهر جا شده و عمارت دولتخانه دارالمومنین استراباد و
باغات و عمارات بهشت بنیاد تاج آباد و عباس آباد فیمابین نطنز و کاشان و در معموره طرب انگیز
تبریز بجدید عمارت مسجد شاه جنت مکان و سایر عمارات آن بلده نزاهت بنیان و عمارت سر مزار عین علی و
زین علی و در حدود همدان و حدود بهر جمال و پای کوه بیستون باطی بجهت نزول و ورود زوار عتبات
عالیات و بجز این عمارات و باغات عالیشان تعمیر و مرمت دلهای خراب فقرا و مساکین مملکت ایران .
معماری جود و احسان **دیگر** از خصایص ذات ملکی صفات آن زیبنده اورنگ جهانداری و برازنده تخت
تاجداری در نظام کارخانه سلطنت و شهریاری و انتظام مهام جزئی و کلی اقلیم گیری و خصم شکاری بو
توسل بحبل المتین عنایات بغایت الهی و تشبث باذیال مرحمت بی نهایت پادشاهی بوده و در جمیع مواد
بامداد لطف خداداد قفل مشکل گشای ابواب فتح قلاع و تسخیر بلاد را بکلید تایید میگشوده لاجرم در
مدتی که پایه تخت فیروزبخت سلطنت ایران بجلوس همایون آنحضرت بر دوش آسمان بوده در تسخیر
قلاع و بلاد و گوشمال اعدای بد نهاد پیوسته فتح و ظفر دواب استقبال موکب اقبال آن سرور نموده اند و
همیشه به نیروی بازوی عنایت بغایت الهی و قوت سرپنجه مرحمت بی نهایت پادشاهی ابواب فتوحات
نامتناهی بر روی اقبال بی زوال آنحضرت مفتوح میبوده و با آنکه شاهد این مدعا در طی نگارش این روزنامچه
فتح و ظفر از جلباب خفا بیرون می آید و خامه مطلب نگار بسرانگشت اظهار نقاب احتجاب از چهره تفصیل فتوحات
نامدار و محاربات آنحضرت باعادی خاکسار میگشاید در این مقام نیز بمناسبت مقام بذکر مجملی از آنها
جرات مینماید تا بترتیب مطالعه آن خواهش ناظران این منظر بادراک تفصیل آنها بیفزاید بالجمله چون در آغاز

امنیت ازان ایپستان سرای دولت که گلزار همیشه بهار سلطنت باید از هجوم خس و خار زیاده سری و ناحق
ناشناسی بعضی از امرای قزلباش گرفتار بود و جمعی ازان گروه خود رای بهوای بلند پردازی در سر در
آورده پای از حد ادب فراگذاشته بودند نخست بدفع فتنه ایشان که دشمن خانگی و سبزه بیگانه گلزار
سلطنت بودند توجه فرموده از مقر سلطنت ابد پیوند رایات ظفر آیت بصوب صواب دارالسلطنه اصفهان و
از آنجا بجانب شیراز و کرمان پرچم گشای گردیده بگوشمال یعقوب خان ذوالقدر و یوسف خان افشار که
در قلعه اصطخر فارس و قلعه کرمان سپر مخالفت بر سر کشیده مهیای تجبر و استکبار گردیده بودند پرداخت و
چون ازان حدود مراجعت نموده همت والا به تسخیر قلعه دولت بیار سیاه منصور و دفع آن سید دولت منعزل معطوف
گردیده آن مردود مطرود را بسزا و جزا رسانیدند و قلعه اش را مانند شهر بند وجودش خراب و ویران
و با خاک یکسان گردانیدند و پس ازان چون از خان احمد والی گیلان لاهیجان آثار مخالفت و عصیان
بظهور رسیده بتقصیر ردم ملتجی گردیده بود فوجی از لشکر ظفر آیت اثر را به تسخیر آن کشور فرستاده او را
ازان دیار اخراج و ولایتش را ضمیمه ولایات ممالک محروسه نموده هم دران اوان گیلان رشت را
که علیخان تومنی بتغلب متصرف بود بحیطه ضبط و تسخیر در آورد و چون گلستان گیلان بتمامی از خس و
خاشاک طغیان ارباب عصیان پاک شد نوبت به تسخیر قلعه امیر حمزه خان طالش و قلاع سپهدار شاع
مازندران که ملک موروث آن حضرت بود رسید و بعد از تسخیر و ضبط قلاع مذکوره قلاع رستمدار را که در
میان ملکان دیوسار آنجا الف م پذیرفته پیوسته محل شورش و انقلاب بود مسخر فرمود و چون اکثر
اوقات اختیار اقتدار شاهویردی خان عباسی در دیار لرستان فیلی بسامع جلال رسیده بعزم گوشمال
وی لشکر بلرستان کشیده نام و نشان او را از صحیفه وجود پاک گردانید و چون بشعله تیغ جهانگشای آن
حضرت حواشی و انحاء مملکت از خس و خار وجود زیاده سران بیهوده رای پرداخته آمد توجه والا متوجه
استرداد دیار و بلاد خراسان از ید تغلب سلاطین ماوراء النهر گردیده بعد از آنکه یکدو نوبت عبد المؤمن
خان ولد عبد الله خان را که بعزم تسخیر قلاع مشهد و ابیورد و اسفراین و امثال آن لشکر بخراسان کشیده بود
بی نیل مقصود باز گردانید و آن مغرور زیاده سر چون در برابر لشکر نصرت اثر در نمی آمد همت علیه حضرت
قدم جرات پیش نهاده عازم تسخیر دارالسلطنه هرات صانها الله عن الآفات گردیده و در کنار ربل سالار
که در دو فرسنگی هرات واقع است با دین محمد خان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبد الله خان که به
یتیم خان مشهور و حاکم مطلق العنان دارالسلطنه مزبور بود مصاف داده آن بی باک مغرور شکسته فرخندا
بدیار فرار فرستاد و باین فتح نامدار دیار خراسان متصرف اولیای دولت ابد نشان در آمده یتیم خان ازین

نشابور





غضه جان بسپرد و بعد ازین فتح نمایان عنان عزم خسروانه بصوب صواب دار المؤمنین استراباد معطوف گردیده طاغیان
آن ولایت را بسزا و جزا رسانید و رسم سیاه پوشی را که ازان راه رو زمردم آن دیار چون شب تار
سیاه بود از آن ولایت برانداخته ساحت آن مملکت را مهبط امن و امان ساخت و چون نور محمد خان
ولد ابو المحمد خان والی مرو شاهجان که بمیمن امداد و اعانت آن حضرت بسلطنت ملک موروث رسیده
بود شیراهه روی پیش گرفته طریق کفران نعمت می پیمود گوشمال وی برذمت همت والا نهمت لازم آمده
سال دیگر بر سر آن زیاده سر لشکر کشید و بشعله تیغ آتشبار صاعقه کردار خار اقتدار او را از رحت آن
دیار زده نور محمد خان را اسیر سرپنجه استیلا و اقتدار سپاه ظفر پناه و قلعه مرو و نسا و ابیورد را
ضمیمه ملک خراسان نمود و بعد ازین فتوحات چون اکثر اوقات آفت تاخت اوزبکان که بصورت
روباه سیرت بدیار خراسان می رسید کوکب جاه و جلال بعزم تادیب و گوشمال آن طایفه بدفعال و
تخریب دیار و بلاد ایشان بجانب بلخ مرحله پیما گردید و هنگام ورود قلعه اندخود را که بمتانت و حصانت
زبان زد جهانیان است و پادشاهان گردون شان که در سوالف زمان اراده تسخیر آن داشته اند
مدت محاصره ایشان در تسخیر آن قلعه فلک مثال کمتر از شش ماه نبوده به نیروی بازوی اقبال
قلعه کشا و زور سرپنجه بخت فیروز در عرض دو روز مسخر ساخته در ظاهر قبة الاسلام خیام جلالت و احتشام
افراخت و چون ماهچه رایات ظفر آیت بر در و دیوار قلعه بلخ پرتو وصول انداخت باقی خان برادر
تلیم خان که دران اوان پادشاه نافذ فرمان تمام ماوراء النهر و ترکستان شده بود چون تاب مقاومت
جنود مسعود نداشت در شهر و حصار تحصن اختیار نموده دل بر تعب و مشقت قلعه داری گذاشت و شهریار
طبقات اخرت ببستان و در ظاهر شهر بلخ اقامت نموده چون زیاده بران توقف دران ولایت
مقرون بمصلحت وقت نبود لاعلاج حکم بغارت و تاراج آن ولایت نموده قرین فتح و ظفر ازان کشور
مراجعت فرمود و بعد از مراجعت از سفر بلخ و یورش خراسان چون علو و استیلای رومیان بر ممالک
موروث آذربایجان و شیروان بر دوش حمیت شاهانه گران بود و سنخ دلک پاشایان و امرای بر حد تبریز
نیز که جلالی شده بی پروا و لاابالی بحرکات ناپسند که موجب نقض عهد و میثاق بود قیام و اقدام نموده
دولت خداداد او را بهوای استرداد آن دیار و بلاد در سر افتاده روی توجه بان ولایت نهاد و در ظاهر
شهر تبریز با علی پاشای بیگلربیگی آذربایجان مصاف داده او را اسیر و دستگیر و لشکر و حشرش را با هزار سالها
برابر گردانید و قلعه تبریز را بقهر و غلبه مسخر فرموده از آنجا بصوب نخجوان توجه نموده و بعد از تسخیر نخجوان
رایات نصرت آیت بعزم تسخیر قلعه ایروان بان صوب روان گردیده جنود ظفر ورود را بمحاصره آن

نامور گردانید و امتداد ایام محاصره بهفت ماه کشیده آخر الامر بزور سرپنجهٔ اقبال بلند آن قلعهٔ سپهر مانند
مسخر و مفتوح گردید و بعد از آن فتح نمایان سپاهی قضا قدرت قدر توان بعزم گوشمال جغال اوغلی قرار
که از قبل خواندگار روم بمقابلهٔ لشکر حضرت شعار مامور شده تا حدود آذربایجان آمده در روان قشلاق نموده
بود در روان نموده سپاه ظفر پناه در ظاهر قلعهٔ روان با جغال اوغلی در قتال و جدال در آمده او را
منهزم ساختند و سردار مذکور بعد از فرار لشکری افزون از اندازهٔ حد و شمار فراهم آورده در آخر همان
سال بعزم گیر و دار متوجه تبریز شده درین نوبت خاقان گردون منزلت بنفس نفیس متوجه دفع فتنهٔ
آن ابلیس پر تلبیس شده در ظاهر سیس و نیس تبریز بران سپاه خونریز و لشکر فتنه انگیز مظفر و منصور
گردید و جغال بد فعال شکسته و پریشان حال خود را بحصار روان انداخته از آنجا رایت فرار بعالم
آخرت افراخت و بعد از وقوع این فتح نمایان با لشکر ظفر نشان بصوب قراباغ توجه نموده بعد از
مدت چهار ماه قلعهٔ گنجه را بقهر و غلبه مسخر و محمد پاشا حاکم قلعه را که در قلعه داری قدم اهتمام فشرده
بود با سایر محصوران عرضهٔ تیغ انتقام فرمود و از آنجا عنان عزیمت بصوب قلعهٔ تفلیس و توابع نوک
منعطف ساخته کمند اقتدار بر برج و بارهٔ آن قلاع گردون آثار انداخت و چون خاطر قدس مناظر
از پهلمند را اطاعت مستحفظان و پیرون قلاع مذکور اطمینان یافت پرتو ما نیجهٔ اعلام نصرت فرجام بر
در و دیوار قلاع شیروان تافت و قلعهٔ شماخی را که با قلاع سبع شداد لاف مسامت و مساوات میزد در
میان زمستان و اوان کثرت برف و باران بحیطهٔ تسخیر و تصرف در آورده احمد پاشای حاکم قلعه و
سایر رومیان محصور را معروض تیغ سیاست فرمود و همچنین ابواب قلاع دربند و بادکوبه را با
سایر قلاع شیروان بکلید اقبال روز افزون گشوده تمام مملکت شیروان را فتح نمود و بعد از
وقوع فتح شیروان چون رومیان کرات شدت باس و سطوت قدرت قاهرهٔ آن حضرت را دیده
بودند بر خلاف سوالف ایام استدعای تاسیس مبانی صلح و صلاح نمودند و آن حضرت نیز بجهت استحکام
مملکت و رفاهیت سپاهی و رعیت بصلح راضی گشته قواعد مصالحه را بدستور زمان شاه جنت مکان
تمهید فرمود

**گفتار در ولادت با سعادت آن نیر جهان افروز اوج سلطنت و قضایا و سوانح زمان مهد نشینی و طفولیت آنحضرت**

چون اندر وزی که بازدواج آبای علوی و امهات سفلی و امتزاج موالید
و ارکان سلاطین نامدار و خواقین گردون اقتدار از عدم آباد بخت و عالم سرنگون قدم بمهد وجود و
جهان نمود گذاشته و میگذارند از جمله این زمرهٔ رفیع مکان عالیشانی که بعلو نسب و شرف حسب و مکارم اخلاق
و محاسن اوصاف اتصاف داشته باشد متوج تاج کثیر الابتهاج انا جعلناک خلیفة فی الارض و شرف

بتشریف



بتشریف السلطان العادل ظل الله بر اورنگ سلطنت و جهانبانی و تخت فیروزبخت جهانگیری و کشور
ستانی متمکن میگردد لاجرم چون وقت آن رسید که آن گرامی گوهر بحر غیب و شهود در صدف
قابلیت ارادات ازلی مشیت لم یزلی پرورش یافته قدم بر فراز پیدایی وجود گذارد و ورود سعادت
ورودش در دیدهٔ حقیقت بین زیور آرای تاج و نگین و زیب افزای اورنگ پادشاهی روی زمین
میگردد و موید این معتقاد مصدق این دعوا میلاد با اسعاد این فروزان گوهر درج والاتبار نژاد و
فروزان اختر برج سلطنت خدادادست که در شب دوشنبه غرهٔ شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن
در دار السلطنه هرات بساعت سعد و طالع مسعود اتفاق افتاد و این نوباوهٔ بوستان سلطنت و
جلال در اواخر سال فرخ فال میمنت مآل لوئیت ییل ترکی مطابق سنه ثمان و سبعین و تسعمائه بطالع سنبله
از شهرستان عدم قدم بسرابستان وجود نهاد آفتاب عالمتاب ذاتی سلطنت و کامیابی طالع
گشت و شعشعهٔ طلعت همایونش چون پرتو آفتاب تابان از مشرق بمغرب رسید و بدر جهان افروزی از
مطلع جهانگیری و جهانبانی بر ساحت آمال و امانی زمانیان فروزان گردید که نور باهر الظهورش
راه گم کردگان طریق امن و اطمینان را بشاهراه مقصود رسانید چراغ چشم جهانیان به پرتو این بابقه
وادی ایمن روشن گردید و بزم افسردهٔ امکان بنور این شمع فروزان رشک فزای خلوت خورشید
درخشان شد سرو ریاض سلطنت و پادشاهی بر کنار جویبار عدل و احسان سایه پایداری افکند و نهال
برومند اقبال و دوحهٔ ارجمند جاه و جلال بمیوهٔ کام بخشی و کامیابی بار ور آمد با طلوع این تابان اختر
برج نجابت سلسلهٔ والا نسب را از دو راه بخورشید و ماه میرساند یعنی بحسب الطرفین مجمع البحرین
سیادت و خلافت صوری و معنوی بوده و ابو الابای این نسب گرامی گوی تفوق و امتیاز از سایر شاهان
و شاهزادگان سلسلهٔ علیهٔ صفویه میربوده چه نباهت شان نسب و ارتفاع مکان حسب پدر بزرگوار
آن موسس اساس سلطنت و جاه و داد از غایت اشتهار کالشمس فی رابعة النهار محتاج باظهار نیست و والدهٔ
قدسی ایش چنانچه در آغاز بهار حدیقهٔ چهارم اشعاری بو الای نسب آن مقدسه شده گوهر شب چراغ
والای تخمه و دوده و صبیهٔ محترمهٔ مطلع النیرین سلطنت و خلافت صوری و معنوی میر عبدالله خان والی مازندران
بهشت نشان بوده و نسب گرامی آن اورنگ آرای سریر سکینانی بخضر گم کرده راهی سیاحان جهان
حقیقت و سفینهٔ نجات سباحان بحار طریقت قدوة السالکین و زبدة السالکین امیر قوام الدین مشهور
بمیر بزرگ می‌بوند که مرقد منور آن سرور در قطعهٔ اهل مهبط فیوضات و مطاف کروبیان عالم
بالاست و آن جناب از اجلهٔ سادات عالی درجات حسینی نسب و جامع ریاستین جلالت نسب و حسب بوده اند

و چون آن حضرت را ارتقا بر مدارج مقامات علیه مکاشفات سنیه دست داد به بلده قاید قضا روی
توجه به دیار رستمدار نهاده و در آنجا توطن اختیار فرموده ابواب فوز و فلاح بر روی سکنه مازندران بهشت
نشان گشاد و چون خانقاه سدره اشتباهش محل نزول سالکان شاهراه طریقت و مرجع خواص و عوام
آن مملکت گردید والی آن ولایت که از زمره جلادیان توران دیار اقتدار تمام داشت از هجوم مریدان
آن حضرت خایف و هراسان گردیده با آن جناب از در غدر و نفاق درآمد و بمقتضای دفع صایل
رفع آن مغرور باطل بر آن حضرت لازم آمده حسب الشرع الانور آن بد اختر را از میان برداشت و
در آن دیار خروج بسیف کرده رایت سلطنت صوری و خلافت معنوی را بفرق فرقدان افراشت و
سلطنت مازندران از آن عالیشان با خلاف عظام انتقال یافته پدر بر پدر در آن کشور صاحب سریر
و افسر می بودند تا نوبت بمیر عبدالله خان و از خود نقش بحجب ارث بان یگانه گوهر دریای سلطنت خاندان
رسید القصه چون بطالع سعادت مطالع این نیر جهان افروز از برج سلطنت و اقبال از مطلع ولادت
طلوع نمود و انوار جهانداری و جهانبانی و آثار مملکت گیری و کشورستانی از ناصیه همایونش ظاهر بود
شعرای بلاغت شعار تاریخ ولادت باسعادتش را پادشاه هفت اقلیم یافته باین سیاق در سلک
نظم کشیدند **نظم** نونهال چمن پادشهی ٭ که گلزار جهان گشت مقیم ٭ سال مولودش از
کلک قضا ٭ چون رقم خواستم از طبع سلیم ٭ ناگهان از پی تاریخش گفت ٭ هاتفی پادشه
هفت اقلیم ٭ و بعد از میلاد باسعاد آن فروزان گوهر درج رشد و رشاد پدر عالی گهر تسمیه آن
فروزان اختر را بر قاعده مقرر موقوف بعرض والد بزرگوار خود ساخته بجهت رسانیدن آن
خبر مسرت اثر و طلب نام نامی و اسم سامی آن مولود گرامی قاصدی بسرعت برق و باد بخدمت شاه
جنت مکان فرستاد اتفاقا در حین ورود آن خبر خوشدلی و شادمانی بمقتضای صدق مؤدای
الاسماء تنزل من السماء ملهم غیب این بیت را بر زبان گوهربار آن حضرت داده بود که **نظم**
عباس علی است شیر غازی ٭ سردفتر لشکر حجازی ٭ و مکرر بر زبان الهام بیان آن حضرت
میگذشت لاجرم چون خبر مسرت اثر بعرض آن سرور رسید و بورود قاصد مضمون کتابت معلوم کرده
بخواست بر زبان آمدن آن بیت را نوعی از الهام شمرده اسم سامی و نام نامی آن مولود گرامی را
عباس میرزا نهاد و چون مقرر و مستمر بود که هر یک از دراری سماء سلطنت که از افق ولادت طالع
گردند از خزانه عاطفت آنحضرت با عطای اسباب مهد و جهان قالیچه که گهواره را بر آن گذارند سرافراز
شوند بجهت آن فرزند اختر اوج اقبال اسباب مهد و قالیچه که خود بنفس همایون در ایوان چهل ستون



بر آن می نشست ممهد گشت و وقوع این عاطفت نمایان از آن حضرت نسبت بآن والاگهر دلالت در نظر
ارباب بصیرت چنان جلوه نمود که آن اورنگ آرای سریر سلطنت روی زمین همواره منتظر ورود
جانشین خود بوده که بعد از استماع خبر مسرت اثر ولادت آن فرزند گوهر بدیده حقیقت بین آن جوهر
ذاتی یم مقام خود دیده آن قالیچه را نمونه تخت تاجداری خود بوی کرامت فرموده القصه بعد از مراجعت
قاصد فرخنده پیام و رسانیدن تشریف ارجمند نام و سریر سلطنت دوام و سایر اسباب مهد از خزانه انعام
عام خاقان گردون غلام آن نونهال ریاض اقبال بر جویبار عطوفت پدر عالی گهر و مادر ستوده سیر نشو
و نمای یافت و بشهد شکر شیر دایه سعادت سرمایه شیرین کام می بود تا بوالعجبیهای گردش سپهر چرخ دولابی
در عهد کامرانی و کامیابی ابواب امتحان و آزمایش بر روی روزگار شیرخوارگی آن والاتبار
گشود و در مهد رضاع آن فروزان اختر خورشید شعاع را بمفارقت پدر و مادر گرفتار نمود و تبیین این
مقال و تفصیل این اجمال آنکه در آن اوان چنانچه ایمایی بآن شد خاقان جنت مکان تخت سلطنت
هرات را بجلوس همایون گرامی خلف اکبر خود یعنی خاقان علیین آشیان زیب و بها داده آن نوباوه
حدیقه شاهی را بآن ولایت راهی نموده بود و مقرر فرموده که شاهقلی سلطان یکان لله آنحضرت سایه
مثال دنباله رو آفتاب جاه و جلال آن فرزند اختر اوج اقبال و از احوال فرخنده مآل آن
حضرت خبردار بوده باشد و در آن اوان چنان اتفاق افتاد که سلطان مذکور بزور باده مردآزمای
اختیار را و اقتدار حوصله پرداز شده با خاقان علیین آشیان و منتسبان کارخانه سلطنت آن حضرت
از در بدمستی و نافرمانی درآمد و چون هر روزه باعث ازدیاد مواد وحشت می افزود آن حضرت از
ماجرا درست صورت حال را بوالد بزرگوار خود عرض نمود و شاهقلی سلطان نیز ابواب شکوه و شکایت
آن حضرت را بتقریب ارسال عرایض پی در پی بر روی ایستادگان کریاس گردون اساس گشود و شاه
جنت مکان از مضمون عرایض طرفین معلوم نمود که غبار نقاری که در میانه ارتفاع یافته است به
فرو نمی نشیند بنا بر این اشاره علیه صادر و بوجب که خاقان علیین آشیان خلف ارجمند خود سلطان
حمزه میرزا را بر سریر سلطنت خراسان جانشین و قایم مقام خود ساخته خود با سایر فرزندان میمون
با رایت عزیمت بصوب صواب شیراز برافراز و دو تخت سلطنت سلاطین آل مظفر را بجلوس همایون خود
نامه وش چرخ بوقلمون سازد و چون منشور عاطفت سلطنت شیراز بخاقان سرافراز رسید هر چند از راه
سنت ملالی که از لله صاحب کمال داشت بخوشدلی و شادمانی رایت عزیمت شیراز بطوع و رغبت می
افراشت اما مفارقت شاهزاده که در آن وقت هفت ساله و بمهربانی و اشفاق پدر و مادر خو کرده بود بر آن

حضرت دشوار نموده بتجدید مسامع علیهٔ پدر بزرگوار رسانید که چون سلطان حمزه میرزا مادر را مدیدا شناخته
وخود را بمؤانست و دلجویی ایشان خوگر ساخته و بیم آن است که چون از ایشان جدا شود تاب جدایی
نیاورده اعراض نفسانی بر مزاج شریفش استیلا یابد و کار زندگانی بر وی دشوار شود و اگر مقرر گردد
که شاهزادهٔ عالی گهر عباس میرزا را که هنوز در مهد رضاع آسوده و بجز دایهٔ خود کسی را نمی‌شناسد با
کسانی که الفت ندارد بجای برادر در هرات توقف نموده سلطان حمزه میرزا بجانب شیراز مرحله پیما گردد البته
بصواب اقرب باشد و مسئول آن حضرت بعز قبول موصول شده خاقان علیین آشیان گوهر والای درج
سلطنت و جهانبانی را زینت بخش تخت سلطنت هرات نموده خود با سایر فرزندان بجانب شیراز
توجه فرمود القصه با آنکه دیده وران دوربین بدیدهٔ بینای آگهی دیده بودند که آن نوبادهٔ ریاض اقبال
بشت جد بزرگوار از اورنگ سلطنت هرات بتخت فیروزبخت سلطنت ایران نقل مکان خواهد
نمود اما جدا شدن آن گرامی گوهر از کنار مهربانی و عطوفت مادر و پدر بر ایشان بسی دشوار بود با جمله چون
خاقان علیین آشیان دل بر مفارقت آن عین اعیان نهاده از راه قاین و کرمان بدار الملک شیراز
روان شد شاهقلی سلطان یکان بمنصب والای للگی آن درة التاج سلطنت و جهانبانی سرافرازی
یافته مهد گیتی ستانی آن حضرت را در آغوش جان جای داد و آن تازه نهال گلستان جاه و جلال
را با آب جویبار اخلاص و جان سپاری می‌پرورد تا درخت اقبالش در بهار سلطنت و جهانبانی گل کرده میوهٔ
کامبخشی و کامرانی بار آورد **گفتار در آغاز [illegible] سلطنت روزافزون و انجام
اختلال احوال دولت ابد مقرون** خامهٔ داستان طراز در انشای چمن آرایی حدیقهٔ چهارم از این گلشن راز
که گلهای رنگارنگش از بهارستان وقایع زمان دولت خاقان علیین آشیان با آب و رنگ امتیاز رسیده
بدین سان حدیقه پیرا و چمن آرا شد که چون گلزار همیشه بهار مملکت ایران دستفرسود قراچلوش و
پایمال خس و خار زیاده سری و دوهوایی دشمنان هر جایی گردید با آبیاری سحاب فضل و افضال نامتناهی
و تنسم نسیم عدل و احسان پادشاهی آب رفتهٔ طراوت و نضارت این گلستان بنجران بجو باز آمد و گلهای
رنگارنگ این حدیقهٔ ارم نشان با آبیاری تیغ گوهربار این اورنگ آرای سریر سلطنت پایدار بر شاخسار
خلود و دوام شگفتگی از سر گرفت و موکب ظفر قرین جلیدی عنایت نهایت بعم سلطنت ابد قرین یعنی
معمورهٔ خلد آیین دار السلطنه قزوین رسیده باشارهٔ والد بزرگوار برسم و آیین سلاطین تخت نشین و مالک
تاج و نگین گردید و در رئوس منابر و وجوه دراهم و دنانیر بنام نامی و القاب گرامی آن حضرت زیب و زینت
یافته دشمنان خانگی که خس و خار گلزار همیشه بهار دولت پایدار بودند بشعلهٔ تیغ قهرمان قهر سوخته وادی

هلاک



هلاک و بوار شتافتند و صیت سلطنت و پادشاهی و آوازهٔ معدلت و جهانبانی آنحضرت در اقطار
آفاق منتشر گردید و شعشعهٔ انوار عدل و احسانش چون پرتو خورشید نورانی از مشرق بمغرب رسید
طوایف قزلباش که سرگشتگان بوادی حیرت و گم شدگان تیه سرگردانی بودند وجود واجب الوجود
این گرامی گوهر بحر سلطنت و شهریاری را از نعمای الهی و اعز آلای نامتناهی شمرده از دل و جان
کمر بندگی و عبودیت آن حضرت را بر میان جان بستند و گریبان جان جهانیان از دست اندازی
اقتدار این و آن رهایی یافته در کنج عافیت بخوشدلی و شادمانی نشستند و چون جلوس همایون بر
اورنگ سلطنت پایدار روی نمود شعرای زمان و سخندانان دوران ابواب ضبط تاریخ آن از ابر روی
فکر دقیقه یاب گشودند و لخت نام نامی و اسم گرامیش را که عباس بهادر خان بوده ماده تاریخ
جلوس همایونش یافتند و همچنین ظل الله و مروج مذهب نیز از سال فرخنده فال جلوس میمنت
مانوسش خبر داده و یکی از ایشان آن سه گوهر رخشان را بدین سان در رشتهٔ نظم کشید **نظم** تاریخ
خود مروج مذهب یافت ٥ ظل الله و عباس بهادر خان هم ٥ و چون جهان پیر بجلوس همایون آن
حضرت جوانی از سر گرفت و بصوابدید مرشد قلی خان خاطر قدسی مناظر از رهگذر نفاق امرای
عراق اطمینان پذیرفت جناب خانی من حیث الاستقلال و الانفراد بخود سر پای بر پایهٔ کرسی وکالت
نهاده در قطع و فصل مهام دیوانی داد دراز دستی داد و آن حضرت نیز بمقتضای مصلحت وقت
تصدی و تکفل او را در معظمات امور سلطنت و جهانمداری قوی و مطلق شمرده بجهت نظام و انتظام
مهام دولت و استقرار و استحکام قواعد قصر سلطنت هر روزه بر مدارج عظمت و اقتدارش می‌افزود
تا آن زمان که با آستین تدبیر غبار اقتدار او را از آئینهٔ ضمیر مهر تنویر محو نمود القصه چون بنیاد ارکان
دولت با نظام مهام کارخانهٔ سلطنت پرداخته فرش خلود و دوام در بارگاه پادشاهی انداختند
روزی چند مرشد قلی خان در دولتخانهٔ مبارکه فرش اقامت گسترده در آن دار السلام امن و امان بسر
میبرد و صبح و شام تمام امرای عظام و وزرای ذوی الاحترام و ارکان دولت و اعیان حضرت بدرگاه
سپهر احتشام حاضر آمده بنزد وی میرفتند و کلی و جزئی امور دولت ابد مدت را برای و رویت وی
فیصل داده قدم از دایرهٔ اطاعت و متابعتش بیرون نمی‌نهادند و بعد از چند روز چون دید که اقامت
شبانروزی در دولتسرایی که درگاه گردون اشتباهش سجده گاه جباه سلاطین گردون بارگاه است
مناسب پایه و مقام او نیست از دولتخانهٔ مبارکه بجا بهای سفر گزین ملک بقا پریخان خانم صبیهٔ
شاه جنت آرامگاه که در جوار دولتخانه واقع بود نقل مکان نموده در آنجا ابواب عظمت و جلال بر

روی پیشکاران دولت بزوال گشود و در خلال این احوال امرای اطراف ممالک محروسه بقصد ادراک سعادت
سجده و پای بوس بدرگاه فلک پیشگاه پیوسته بعد از ادراک شرف سجده و پای بوس کمر بندگی و سر
افکندگی بر میان جان بستند و از جمله ایشان ولیخان افشار از دار الامان کرمان و یوسف خان
ولد قلی بیگ قورچی باشی افشار و مهدیقلی خان ذو القدر و میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان وزیر از
دار العلم شیراز و علیقلی سلطان نواده شاهعلی خلیفه مهردار از دار المؤمنین قم و امیر حمزه خان
طالش از استارا و محمد خان ترکمان از حدود دار الارشاد اردبیل از راه تعجیل بر اثر یکدیگر وارد
گردیده خود را بسعادت سجده و زمین بوس رسانیدند و همچنین هر روزه ریش سفیدان و اعیان طوایف
قزلباش از اطراف و جوانب بپایه سریر اعلی پیوسته ادراک سعادت ملازمت مینمودند و مقارن وصول
امرا و اعیان بآستان جاه و جلال چون آن تازه نهال سرابستان اقبال را از پیوند ارجمند ناچار بود
در آغاز بهار دولت بآراستن بزم سور و سرور و ازدواج حور سرشتان از عیب و قصور دور عزیمت
فرمود و از بنات مکرمات شاهزادگان والانژاد صبیه قدسیه سلطان مصطفی میرزا را که در ناسفته
صدف شهریاری بود و صبیه محترمه سلطان حسین میرزا را که در حباله شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه
میرزا انتظام داشت در سلک ازدواج کشید و فرمان پذیران پیشگاه جلال پیشتر از آنکه حجله
وصال آن حوروشان بنور حضور موفور السرور آن حضرت رشک شبستان حور گردد اسباب سور و
سرور را بباغ سعادت آباد و میدان اسب شاه جنت بارگاه نقل نموده در آن روضه ارم قرین
بر هر گل زمینی گلزارهای رنگین از ترتیب مجالس بهشت آیین و تهیه و سامان چراغان و بستن گونه
گونه آذین افزودند و بعد از سه شبانروز که هر شبش نشانه شب قدر و هر روزش نمونه روز نوروز
بود در اعز اوقات و اشرف ساعات علمای اعلام و فقهای کرام بدرگاه گردون احتشام حاضر آمده
بآیین شرع سید الانام آن دو زهره زهرا انعقاد دوام آن خورشید جهان آرا در آوردند و در شب سیوم
حریم حرم سرای خاص بحضور آن دو پرده نشین سرادق اختصاص رشک نگارستان چین و غیرت بهشت
برین گردیده هنگامه عیش و نشاط بمعراج کمال رسید و بعد از فراغ از آن جشن خوشدلی و شادمانی داعی
سلطنت و جهانبانی سلسله جنبان نظام و انتظام مهام امرای عظام گردیده هر یک از ایشان را به
ایالت ولایتی و حکومت مملکتی سربلند فرمود از آن جمله منصب والای قورچی باشیگری بیوسف خان
افشار و مهرداری بعلیقلی سلطان ذو القدر و ایالت شیراز بمهدیقلی خان و منصب خلفایی و حکومت
همدان بکور قورخمس ولد دولو و داروغگی و حکومت دار المؤمنین قم بسلیمان خلیفه ترکمان عنایت شد و سایر

ولایات



ولایات نیز بمقتضای رای و رویت مرشـ[illegible] رای عالیشان قسمت پذیر گردید و وزارت دیوان
اعلی اگرچه بر حسب وعده که بمیرزا عبد[illegible]لمان وزیر فرموده حسب الفرمان قضا جریان او را
از شیراز باین کار طلب داشته [illegible] متعلق کرده اما بجهت استرضای خاطر مرشد قلی خان و
مراعات حقوق خدمات شایسته میرزا [illegible] در دیوان دولت ابد بنیان بمیرزا شاهولی ولد میرزا احمد
مذکور که در آن اوان وزیر مرشد قلی خان بود مفوض و مرجوع شد و همچنین ایالت و ولایت دار السلطنه
اصفهان که معموره روضات جنان و مشهور بنصف جهان است و در زمان فرخنده نشان شاه جنت مکان
اکثر املاک آن بآن حضرت اختصاص داشته و بعد از آن در زمان خاقان علیین آشیان بشاهزادگان
والانژاد سلطان حمزه میرزا و ابوطالب میرزا متعلق و مخصوص بوده بنا بر خواهش و رعایت جانب
مرشد قلی خان بوی عنایت شد و این استدعا نخستین خطایی بود که در عراق ازو بصدد ظهور پیوست
تا جمله خان عالیشان بعد از تعیین امرا و حکام بر ولایات ممالک محروسه و نظام و انتظام مهام ایشان
از هر یک فراخور الکا و ایل و اویماق قشون و لشکر معین و مقرر کرد و از ایشان سند گرفت که در اوایل
بهار سال آینده که رایات جاه و جلال بفیروزی و اقبال بصوب صواب خراسان روان میگردد بموکب
جهانگشایی حاضر سازند تا بمیامن اقبال بی زوال با لشکرهای عراق و خراسان بدفع عبد الله خان و
خلاصی محصوران قلعه هرات پردازند

**گفتار در ذکر سوانح عبرت افزا که در میان امرا در سال اول جلوس همایون در درگاه معلی روی داد و بیان وقایعی که در این سال فرخنده مآل اتفاق افتاد**

چون از روزی
که آفتاب چتر فلک فرسای این خدیو کشورگشای چنانچه ایما بآن شد بر سر مرشد قلی خان و اتباع
سایه گستر گردیده دایه قضا عنان تکرار دولت ابد بنیان آن حضرت بصوب صواب مشهد مقدس
معطوف گردانید بنا بر رعایت حقوق خدمات علیقلی خان و طایفه شاملو که در اوان طفولیت و آغاز
نشو و نما در دار السلطنه هرات از ایشان بظهور رسیده بود و همواره خواهان ایشان بود و چنانچه باید
از لله گی مرشد قلی خان و فرمان پذیری و خدمتگاری طایفه استاجلو ابواب خوشدلی بر روی خاطر
قدسی مناظر نمیگشود و پیوسته بمقتضای مصلحت وقت با ایشان از در مدارا درآمده طریق ملاطفات می
پیمود و چون اورنگ شهریاری بتخت فیروزبخت تاجداری بجلوس همایونش سرافراز چرخ برین گردید و روز
بروز بر شوکت و اقتدار مرشد قلی خان می افزود جمعی از امرای عظام مانند یعقوب خان استاجلو و برادران
او که در رکاب همایون از مشهد معلی آمده از مکنون خاطر انور با خبر بودند با خود اندیشه نمودند که اگر بدفع
مرشد قلی خان و رفع شوکت و جلال او پردازند هر آینه ملایم مزاج کثیر الابتهاج آن حضرت بوده باز می

آن ابواب تربیت و احسان بر روی ایشان [illegible]ر کشوده لاجرم بهم دستی اغوای میرزا عبدالله ولد
میرزا سلمان که دست امیدش از دامن وزارت [illegible] بسبب اقتدار مرشدقلی خان کوتاه شده
بود مهدیقلی خان حاکم شیراز و یوسف خان [illegible] علیقلی سلطان ذوالقدر مهردار و کور
خمس خلفا و ابوالمعصوم خان ترکمان را بدمدمه و افسون با خود متفق ساخته در دفع مرشدقلی خان
یکجهت گشتند و چون خبر قرب ورود عمده اعاظم سادات میرزا محمد امین گرامی خلف میرمیران صدر از
دارالسلطنه اصفهان بدارالموحدین قزوین بموکب ظفرقرین رسیده مرشدقلی خان و سایر امرای
عالیشان باستقبال او مأمور شده بودند بعهد و پیمان قرار بآن دادند که بهنگام استقبال در سرکاری
مرشدقلی خان را از پای در آورده خاطر از ترفع و اقتدار و تسلط و استیلای وی جمع نمایند و چون
روز موعود در رسید هر یک از امرای اهل عهد بهانه استقبال ملازمان خود را مسلح و مکمل گردانیده در
نهایت جاه و جلال بمنزل یوسف خان قورچی باشی رفته در آنجا جمعیت نمودند که چون مرشدقلی
خان باستقبال روان شود ایشان نیز برابر وی شتافته در عرض راه کار وی را بسازند از قضا چهره
مرادشان در شهد رخ ننماید کار مانده در صباح آن روز مرشدقلی خان از موضوع جمعیت ایشان با
خبر گردیده باتفاق هواخواهان از راه میدان اسب خود را بدولتخانه رسانید و صورت ماجرا را
چنانچه واقع بود بنواب ولی نعمت جهان و جهانیان عرض نمود و مقارن آن امرای بیهوده رای چون دیدند
که کار بکجا رسید بهیأت اجتماعی شوکت و عظمت تمام متوجه دولتخانه گردیده چون نزدیک رسیدند
جمعی از قاپوچیان و دربانان عتبه علیای سلطنت چوب منع بر سر راه ملازمان ایشان که مکمل یراق
بودند نهاده ابواب منع بر روی آن جماعت گشادند و سالکان طریق تباهی چون آن جمعیت و عزت
را معزول برضای پادشاهی ندانستند منع ایشان ممنوع نشده بی محابا و گستاخانه بدولتخانه در
آمدند و با آنکه گردنکشان آفاق پای آن نداده اند که با اسلحه و یراق نظر بطاق و رواق ایوان چهل ستون
نمایند ارباب نفاق از جمعیت و اتفاق بآن مکان عالیشان صعود نمودند و چون خبر شور و شر
امرای بدعهد و جرأت و دلیری ایشان در صعود بایوان چهل ستون بمسامع جلال شهریار بلند اقبال
رسید هر چند آینه خاطر اقدس از حرکات ناهنجار و افزونی اختیار و اقتدار مرشدقلی خان غبار آلود
ملال بود اما چون از برای دفع امرای زیاده سر خود رای که در زمان فرخنده نشان خاقان علیین آشیان
بخودسری و گردن فرازی خو کرده بفتنه انگیزی و دراز دستی ابواب ابالت و امارت بر روی خود گشوده بودند
بهانه بهتر ازین بدست نمی آمد مرشدقلی خان را در سایه آفتاب عنایت حمایت خود جای داده کس نزد

امرای



امرای طاغی یاغی فرستاد که باعث برین هجوم و ازدحام و مدعا ازین شورش و غوغا چیست ایشان از
دهشت و حیرت مکنون خاطر را بر طاق نسیان گذاشته چون جوابی دیگر نداشتند معروض داشتند که
چون امروز روز استقبال میرزا محمد امین است آمده ایم که اگر جناب خانی عزم آمدن داشته باشد طریق
مرافقت پیش گیریم و الا از خدمت اشرف مرخص شده بصوب مقصد روان شویم و چون امرای بی جگر
جرأت عرض مطلب خود نکرده بآن جواب اکتفا کرده بودند آنحضرت فرمودند که چون خان در خدمت ما
بمهمی مشغول است و شما نمی توانید آمد شما را مرخص فرمودیم که بروید و ایشان از راه بی خردی و غلطکاری
طریق استقبال پیموده چون مراجعت نمودند با خود گفتند که این چه سفاهت و بی عقلی بود که از ما روی نمود
و کاری که باید کرد جرأت و دلیری نظر توقع خواه از پیش نرفت چرا آن وقت دیگر حواله کرده بر خود دشوار
نمودیم و چون انگشت ندامت گزیدن و دست تحسر بهم مالیدن سودی نداشت و دانستند که بعد ازین
رسوایی مرشدقلی خان ایشان را زنده نخواهد گذاشت لاعلاج پرده از رخ کار برداشته طبل مخالفت
مرشدقلی خان را که در زیر گلیم می نواختند بلند آوازه ساخته بجد و اهتمام تمام رایت مخالفت افراخته
و بجمع آوردن سپاه و لشکر پرداخته بعد از مراجعت از استقبال بهیأت اجتماعی و هجوم و ازدحام تمام
خود را بباغ سعادت آباد انداختند و چون خبر شورش و ازدحام ایشان بخسرو گیتی غلام رسید معز
فرمود که قورچمس خان شاملو نزد ایشان رفته تحقیق نماید که مطلب و مدعای ایشان ازان شورش و
غوغا چیست و اگر از راه تظلم و دادخواهی آمده باشند شکوه و شکایت ایشان از کیست قورچمس خان
نزد امرای نافرمان رفته بموجب فرمان باعث آن جرأت و جسارت را از ایشان پرسید ایشان
یکبار آواز بلند کرده فریاد بر آوردند که سلوک ناهموار و تسلط و اقتدار مرشدقلی خان ما را از راه
دادخواهی بآستان عدالت بنیان آورده و اطوار ناپسند او چون بنواب ولی نعمت جهان و جهانیان معروض
برضای قزلباش نیست بعد ازین با او بسر نمی توانند برد و قورچمس خان بازگشته آنچه از امرای نافرمان
شنیده بود بعرض آنحضرت رسانید و از موقف جلال جواب عتاب آمیز بایشان رسید که چون شما ملازم
این درگاهید قاعده آنست که اگر از راه دولتخواهی مطلبی معروض مصلحت دولت ابد مدت یا شکوه و شکایت
از احدی داشته باشید بما عرض کنید تا هر چه فرمان نافذ گردد ازان قرار عمل آورید نه آنکه خودسر لشکر
و حشر بر سر خود جمع آورده سلسله جنبان فتنه و فساد در میان قزلباش گردید الحال از راه آنکه مبادا آن
قوم روسیاه بیشتر ازین پای از حد ادب فراتر نهاده سودای دیگر در سر در آورند دفع آن خوف که اکنون
را بر ذمت همت خسروانه واجب و لازم شمرده نخست در صدد پریشان کردن سلک جمعیت ایشان در آمده

و فرمان والا نفاذ بصوبت که شاهیسون کرده بمردمان جار رسانند که هرکس سر مبارک شاه را دوست میدارد
به دولتخانه حاضر شود و طوایف قزلباش این ندا را شنیده فوج فوج و گروه گروه بجانب دولتخانه
و میدان اسب دویدند و باین تدبیر شاملیان جمعیت امرای نافرمان روی به ... نهاده دامن حصول
مقصود از دست امیدشان بیرون رفت لاجرم از کرده پشیمان دیگر باره قورخمس خان را طلب داشته
بخدمت اشرف اعلی فرستادند و بزبان عجز و نیاز پیغام دادند که چون قصوری در بندگی و اخلاص
ما راه نیافته و از ولی نعمت حقیقی خود کمال رضا و خشنودی داریم و شکوه و شکایت ما از عظمت و اقتدار
مرشدقلی خان است که بسلوک ناهموار ما را در خدمات مرجوعه بجا بی اختیار ساخته امید داریم که آن
حضرت بنوعی که مقرون بمصلحت دولت دانند در میان ما و مرشدقلی خان اصلاح فرمایند و چون قورخمس
خان عرضه داشت امرا را بعرض اشرف اعلی رسانید فرمان والا نفاذ گردید که قورخمس خان ایشان
را بمنزل خود برده امشب مهمان او باشند در روز دیگر مرشدقلی خان بوساطت قورخمس خان با ایشان
از در صلح و رضا جویی در آمده بهجهت خاطر آن جماعت را از جانب خود مطمئن ساخته زده و امرای باب
سعادت در آخر روز از باغ سعادت آباد بتکلیف قورخمس خان رخت اقامت بمنزل او کشیدند
در اشتهار صلح مرشدقلی خان شب را در آنجا برده بسر رسانیدند و روز دیگر چون از آمدن مرشدقلی خان
خبری نیامد مهدیقلی خان حاکم شیراز که برای و تدبیر از دیگران ممتاز بود باتفاق قورخمس خان به
دولتخانه رفته در خدمت اشرف اعلی زبان بعذر تقصیر خود و امرای بیهوده رای گشودند و بعد از التماس
عفو و احسان برسم گله گذاری عرض نمود که مرشدقلی خان بدون عرض اشرف معظم مهام ممالک را برای
و اورویت خود نظام و انتظام میدهد و مهرهای مهر آثار را از بیرون کرده اقتدار خود ساخته بر حسب دلخواه
خود امور دولت را برای او سپرده و با هیچیک از امرا و ارکان دولت در امور متعلقه با ایشان مصلحت نمی
بینند چون قاعده آن است که مهرهای همایون را بدستور زمان شاه جنت مکان در حریم حرم محافظت
نمایند من بعد مهرهای قدسی اثر نزد خود نگاه داشته باشرف اعلی سپارد که بدستور در حرم نگاه دارند و
در هفته دو روز که روز دیوان است حضور ارکان دولت قاهره و امرای عظام و احترام ایشان از
لوازم روز دیوان شمرده بی توقف و اطلاع ریش سفیدان هر طایفه در امور متعلقه با ایشان نیز
مدخل ننماید تا قورچی باشی را در میانه قورچیان و سایر امرا و ارکان دولت قاهره را در میان ایل و
اویماق خود عزت و اعتباری بوده مهمات هر طایفه بصلاح و صوابدید ریش سفید آن طایفه فیصل پذیر
گردد و چون سخن باینجا رسید آنحضرت برزبان گوهربار گذرانیدند که در زمان فرخنده نشان والد بزرگوار ما





که امرا و ارکان دولت بخودسری خو کرده اقتدار و استیلا یافته بودند از بسکه دخل بیجا و تنقیص کبریای
ایشان مفاسد عظیمه در امور دین و دولت روی نمود و ازین راه طوایف قزلباش بخود رایی و هواهوی
خو کرده ابواب فتنه و فساد بر روی دولت خداداد گشودند و کار بجایی رسید که در جزایت پشیمانی
کم فرصت با نجام ممالک محروسه دراز گردید امروز آن قاعده ذمیمه را از خاطر می باید برد و پادشاه
را صاحب اختیار مهام ملک و فرمان فرمای امور دین و دولت می باید شمرد و چون ما مرشدقلی خان
را محل اعتماد خود دانسته قبض و بسط امور و حل و عقد مهام جمهور را برای رزین و اندیشه دوربین او
تفویض فرموده ایم هرکس جویای رضای خاطر اقدس ماست می باید که او را ریش سفید و بزرگ خود دانسته
از صلاح و صوابدید او نگذرد و چون مهدیقلی خان در اثنای محاوره و گفتگو بی ادبانه آواز بلند کرده
نسبت بمرشدقلی خان سخنان سفاهت آمیز خشونت انگیز گفت آن جرات و جسارت دامن زن
شعله قهر و غضب آن حضرت گردیده فرمود که مردک سفید ترا بایالت شیراز و رتبه خانی سرافراز
فرموده ایم زیاده ازین چه توقع داری که در میانه قزلباش افساد میکنی و کار ایشان را بالفتنه و فساد
می آری وجود امثال شما مردمان که بخودسری خو کرده اید خار گلزار سلطنت و دفع و
رفع آن از لوازم امور دولت است آنگاه مانند دولت ... یعقوب بیک ولد ابراهیم خان ذوالقدر
که پدرش در زمان شاه جنت مکان بایالت شیراز سرافراز بود آورده فرمود که جای حریت را تو
کرامت فرمودیم برخیز و شر این سفید زیاده سر را از سر دولت ابد مدت زودتر رفع نمای و در
زمان یعقوب بیک یعقوب خان شده در همان مجلس تاج از سر مهدیقلی خان برگرفت و دستهایش را
برهم محکم بسته از آنجا بیرون کشید و باشاره مرشدقلی خان بقتلش نمود که باعوای شهادت ایمان
تازه کند و چون قهرمان قهر سزای مهدیقلی خان را در کنار نهاد و الماس خان ولد شاهرخ خان تالی
اوغلی ذوالقدر را که پدرش در زمان خاقان علیین آشیان ... روشنایی ابوطالب میرزا بایان در
زندان مواخذه و مصادره گرفتار بود منظور نظر اعتبار ساخته بمنصب مهرداری سرافراز فرموده بکرجین علیقلی
سلطان مهردار فرستاد و همچنین شاه علی سلطان خلفا را که بهمین بلا مبتلا بود بمنصب خلفایی سربلند
و تعبش کور قورخمس خلفا تامور نمود و منصب والای قورچی باشیگری را به بدر خان برادر اسکندر خان افشار
عنایت و مهم یوسف خان قورچی باشی را باو حواله فرمود و داد هم خان ترکمان بگرفتن ابوالمعصوم خان و
امرای استاجلو بدفع بر غیب خان و برادران او معین گشتند و جماعت مذکوره با تمام شاهیسونان که در
دولتخانه جمع آمده آنشب را بحفظ و حراست گذرانیده بودند سوار شده چون قضای آسمان و بلای ناگهان

روی بمنزل قورچی‌خان نهادند و امرای نادان در خانهٔ قورچی‌خان بر سر خوان نوال و می بفراغبال
بیهمان و منتظر مراجعت محمدتقی‌خان بودند که ناگاه خبر آتشی که خوان الارتقشا ناگهان بجهت ایشان
پخته بود بایشان رسیده بناچار دست از موائد گوناگون آرزوهای بوقلمون کشیدند و چون پیشتر
اتباع و هواخواهان ایشان متفرق و پریشان شده بودند مجال توقف را محال دیده بالکل دست
و توزع بال بدترین حالی از احوال یعنی مصراع حال سگ حال کرد جال شغال گریزان گردیدند
باندیشه آنکه شاید خود را بگیلان توانند رسانید اکثر بی یراق سوار شده عنان عزیمت بدامن کوه
قزوین منعطف گردانیدند و هنوز قدم از شهر بیرون ننهاده بودند که کوکبهٔ آمد آمد شاهسونان از
دنبال نمایان شد و گرد و غبار و غلغلهٔ گیرودار بچرخ دوار رسید و درین وقت از ملازمان امرای
عاصی جمعی که طریق وفاداری ایشان پیموده همراه آمده بودند ترک مرافقت و معاونت ایشان کرده
سر خود گرفتند و از امرای زیاده سر جمعی که قدم جرات بمیدان مدافعه و معارضه نهادند سر بباد دادند
و گروهی که صرفه در جنگ ندیدند اسیر و دستگیر و طعمهٔ تیغ تیز و شمشیر خونریز گردیدند و از ایشان
بجز یوسف‌خان قورچی‌باشی که مرشدقلی‌خان بنابر سوابق آشنایی با قلی‌بیک پدر وی مراعات
آنکه اکنون در دیار روم است و احتمال آن دارد که اذیتی از او باین مرز و بوم رسد بتجویز قتل او ننمود
و امیر اصلان‌خان برادر ... خان که پیوسته منظور نظر اشفاق و عنایت شاهانه بود و در سایهٔ آفتاب
رعایت آنحضرت سپرداری وی نمود دیگری نماند که دران معرکهٔ هولناک بر خاک هلاک نیفتاد
و این دو کس اگرچه بقتل نرسیدند اما رخت زندگانی بزندان قلعهٔ الموت کشیدند و بعد از مرور دهور
و تعاقب اعوام و شهور یوسف‌خان بالتماس عمزاده‌اش ولیخان حاکم کرمان از زندان قلعه نجات
یافته امیر اصلان‌خان همسفر دیگران گردید و بعد از گوشمال امرای زیاده سر تنبیه و تادیب میرزا عبدالله
ولد میرزا سلمان که سلسله‌جنبان این فتنه و فساد بود منظور نظر اصابت اثر گردیده او را با میرزا
نظام‌الملک برادرش مبلغی ترخان گیرانیده وصول آن را بعهدهٔ محصلان شدید گذاشتند و هم درین
روز میرزا شاه‌ولی بپایهٔ بلند وزارت اعظم سربلند گردیده اعتمادالدوله خطاب یافت و همچنین میر
ابوالولی انجو که در زمان ابوطالب میرزا بمنصب صدارت رسیده معزول گردیده بود بسعی و اهتمام میرزا
شاه‌ولی دیگر باره بر مسند صدارت متمکن گردید و بعد از وقوع این قضایا پایهٔ قدر عظمت و اقتدار مرشد
قلی‌خان باوج کیوان و فرق فرقدان رسیده در کمال جاه و جلال و نهایت عظمت و استقلال بر سریر
وکالت دیوان اعلی بالانشین گردید دیگر از وقایع این سال ارتحال امام‌قلی‌خان قاجار بیگلربیگی

قراباغ



قراباغ با جل طبیعی از دار ملال و انتقال ایالت آن ولایت بمحمدخان ولد خلیل‌خان بن شاهوردی
سلطان زیاد اوغلی قاجار بود که در زمان شاه جنت مکان بایالت آن دیار سرافرازی داشت
گفتار در بیان وقایع و سوانح دولت قاهره در سال دویم جلوس همایون که مطابق سنهٔ سبع و تسعین و
تسعمائه ... بود در آغاز بهار این سال فرخ فال نخستین گلی که در گلزار همیشه بهار
سلطنت پایدار شگفتن گرفت توجه خاطر والا بصوب صواب خراسان بعزم خلاص و نجات محصوران
دارالسلطنه هرات از زندان محاصرهٔ عبدالله‌خان نادان بود اما چون مرشدقلی‌خان توجه خاطر اقدس را
نسبت به علیقلی‌خان امیرالامرای خراسان و طایفهٔ جلیلهٔ شاملو میدانست از بیم آنکه مبادا چون آفتاب
رایت ظفر پیکر از مطلع خراسان طالع شده محصوران قلعهٔ هرات را از زندان محاصره نجات دهد بار
دیگر علیقلی‌خان منظور نظر تربیت و احسان گردیده با او در صدد انتقام درآید اهتمامی که لازم بود در
توجه موکب ظفرنشان بصوب خراسان نمی‌نمود و با آنکه همه روزه حرف یورش خراسان بر زبان داشت و
پیوسته بتهیه و تدارک اسباب سفر خیر اثر و نظم و انتظام احوال سپاه و لشکر قیام مینمود اثری بران همه
سعی و اهتمام مترتب نمی‌شد تا آنکه مسامحه و اهمال وی از حد اعتدال تجاوز نموده ابواب فنا و زوال بر
روی محصوران قلعهٔ هرات گشود القصه بعد از تصمیم عزیمت صوب صواب خراسان بخت از بیم فتنهٔ قزلباش
صلاح دران دید که خاقان علیین آشیان و ابوطالب میرزا تا مراجعت موکب ظفرنشان از یورش خراسان
در قلعهٔ الموت با طهماسب میرزا که در آنجا می‌بود بسر برند و بالاخره از راه قرب جوار گیلان بودن
ایشان را در آنجا مصلحت ندیده قلعهٔ ورامین را که وسط ملک عراق و باعتدال آب و هوا و داشتن منازل
مرغوب از سایر قلاع ممتاز بود مقام تعیش آن دو والاشان نمود و یکی از ارباب اعتبار طایفهٔ استاجلو
را که محل اعتماد وی بود کوتوال قلعه و ملازم شبانروزی آن دو گوهر والا گردانید و چون نزدیک بان
رسید که الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت از مستقر سریر سلطنت حرکت کند خبر اندوه اثر تسخیر قلعهٔ هرات و
قتل و غارت محصوران آنجا در موکب ظفرنشان انتشار یافت تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه چون عبدالله
خان ... آن شد از ... علیقلی‌خان بیاس و حرمان منسوب گردید بعزم تسخیر بلدهٔ
فاخرهٔ هرات لشکر بان حدود کشید و طایفهٔ جرگه و زنگ دایره‌وار محاصرهٔ شهر و حصار پرداخته
بجد و جهد بیشمار رایت گیرودار افراختند و علیقلی‌خان و طایفهٔ جلیلهٔ شاملو با آنکه خبر بشارت اثر
جلوس همایون شهریار ربع مسکون را بر اورنگ سلطنت موروثی ایران شنیده بمراحم بیکران آنحضرت امیدوار
بودند اما چون مرشدقلی‌خان صاحب اختیار دولت و مدار علیه سلطنت میدانستند ابواب ... حرمان از امداد

واعانت مشارالیه بر اوی روزگار خود گشوده به نیروی بازوی غیرت و حمیت و زور سرپنجهٔ خلاص و عبودیت
چندین حالت این دولت ابد مدت بلوازم قلعه داری و مراسم جان سپاری قیام و اقدام نموده دمی
نگذاشتند که اعدای خاکسار قدم جرأت بجاکریز قلعه و نزدیکی حصار گذارند و چندین بار گران طایفهٔ
بی زینهار ترک سرگشته پای جلادت بدرون خندق نهاده بودند غازیان شیر شکار دمار از روزگار
ایشان برآورده بسیاری از بهادران نامی را بر خاک هلاک انداخته بودند و پیوسته نایرهٔ قتال و جدال
از درون و بیرون در اشتعال بود تا مدت محاصره بدراز کشید از هیچ طرف نسیم اعانت و امداد نوزید
و کار بر محصوران از فقدان آذوقه و خورشهای نامناسب دشوار گردیده بیماری عظیم در شهر بهم رسیده
رفته رفته بهم رسیدن عفونت هوا بیماریها بطاعون و باسریت کرده هر روزه خلقی بینهایت بار سفر
آخرت بسته بدیار عدم می پیوستند و بدین جهت کار محصوران بجان و کاردشان باستخوان رسیده از
ستیز و آویز و قلعه داری عاجز گردیدند و مقارن آن جمعی از مردم خراسان بتخصیص ملا میر باخرزی که
سالها نمک پرورده خوان احسان این دودمان بود با دولت خداداد از در نمک بحرامی درآمده از
برجی که حفظ و حراست آن بعهدهٔ اهتمام وی بود بیرون رفت و از راه دولتخواهی بعبدالله خان پیوست
کماهی حالات اهل قلعه را بر یکنی تمام بعرض آن کشام ناتمام رسانید و این روسیاهی از آن انجام
باعث آن شد که عبدالله خان که از شدت گیر و دار غازیان قلعه دار بجان آمده جویای صلح و
صلاح بود بتجدید بدست سعی و اهتمام کمر قلعه گشایی را بر میان بسته منتظر تسخیر قلعه و حصار نشست و
چون علیقلی خان دید که کار محصوران از شامت مکر و تزویر ملا میر بکجا رسید ابوطالب بیک اردوبادی
مستوفی خود را که از جملهٔ اقارب وی نیز بود با چند نفر دیگر از اعیان آن کشور نزد عبدالله خان تنگر
فرستاده ابواب مصالحه بشرط آن بر روی وی گشاد که چون قلعه را سپارد و احدی با محصوران از
در شور و شر در نیامده بگذارند که با خانه کوچ و اهل و عیال بهر طرف که خواهند روان شوند و عبدالله
خان که در مدت محاصره این معنی را منتهای آرزو و مای خود می شمرد درین وقت بتحریک ملا میر مردود
از قبول آن امتناع نمود و با آنکه در کیش سلطنت و آیین مروت سفرا و پیغام گزاران از باس و سطوت
پادشاهان ایمن بوده و می باشند و در عهد هیچیک از سلاطین روی زمین قتل رسول و پیام آور رسم
آیین نبوده آن سفاک بیدین باطلاع این امر شنیع پرداخته فرمان داد تا آن بیگناهان را گلوله
در دهان توپ جای داده بطرف قلعه انداختند و خال عار این خام کاری را بر چهرهٔ ناموس سلطنت خود
نهاده خرمن حیات آن روز برگشتگان را شعلهٔ آتش بیداد بر باد داد الحاصل چون علیقلی خان دا...



طایفهٔ شاملو از قبول مصالحه نومید گردیده ابواب خلاص و نجات را بر روی خود مسدود دیدند دیگربار
بعزم گیر و دار بر برج و بارهٔ حصار دویدند و از هر راه که توانستند قریب دو ماه دیگر با آن سپاه کینه خواه
از در مقاومت درآمده بلوازم قلعه داری پرداختند و چون مدت محاصره بیازده ماه کشیده اکثر
بروج قلعه از پاسبانان و نگهبانان تهی گردید روزی هنگام زوال که خان برگشته اقبال از برج و بارهٔ
حصار بمنزل خود رفته بود و اکثر سپاهیان و غازیان قزلباش از تاب گرسنگی و الم جوع طریق متابعت
وی پیموده بودند ناکسی از برجی فریاد برآورد که این برج از نگهبانان و پاسبانان خالیست و جمعی از
اوزبکان که در کمین فرصت انتظار فتح الباب میکشیدند بپای آن برج دویده بریسمان
معاونت و امداد آن ناکس خود را ببالای حصار کشیدند و دلیمان بازی در میان آن طایفهٔ بی
ایمان باب شده از چند برج دیگر جمعی بر بالای حصار برآمدند وقتی علیقلی خان و غازیان شاملو
ازین شور و شر باخبر گردیدند که نفیر کرنا و غلغلهٔ دار و گیر اوزبکان از برج و بارهٔ قلعه و میان شهر
بگوش ایشان رسید و چون کار از کار گذشته محافظت شهر و حصار دشوار بود قطع نظر از آن
کرده از کمال دهشت و سراسیمگی خود را بحصار اختیار الدین که در میان شهر نازل منزلهٔ ارگ و نارین قلعه
و از بناهای ملوک و سلاطین غوراست رسانیدند و ابواب آن حصن حصین را چون ابواب خلاص و نجات بر
روی خود بسته بکام و ناکام در پناه استحکام آن حصار استوار نشستند و شهر هرات لگدکوب استیلا و
اقتدار اوزبکان خونخوار و پایمال قتل و غارت آن گروه بی زینهار گردیده شعلهٔ بیداد ایشان
زبانه بفلک اثیر کشید اما علیقلی خان و آنان که بحصار اختیار الدین پناه برده بودند چون در حصار
مدار گذاری نبود دو روز دیگر در انجا باب دیده و لخت جگر بسر گذرانیدند و در روز سوم عبدالله خان
بنا بر آنکه از حصار خبر نداشت و گمانش آن بود که آن فوج اندک آذوقه بسیار دارند و کار گرفتن
حصار بدرد و دراز خواهد کشید بوساطت محمد باقی اتالیق و میر قلباق کوکلتاش و امرای معتبر اوزبک
بعلیقلی خان پیغام داد که اگر از در اطاعت و فرمانبرداری درآمده حصار را بسپارد و آنچه داشته باشد پیشکش
ما شمارد او را با غازیان قزلباش مرخص سازیم که بهر طرف که خواهد برود مشروط آنکه آمده ما را
کورنش نماید و علیقلی خان و اتباع چون علاجی بجز اطاعت نداشتند بخاطر جمع دل از جان برگرفته قدم از حصار
بیرون گذاشتند و برفقت امرای اوزبک بکورنش عبدالله خان میرفتند که ناگاه در عرض راه در حوالی
خرگاه آن خان گمراه جمعی از بهادران اوزبک که پسران و برادران و سایر اقوام و اقارب ایشان در
مدت محاصره عرضهٔ تیغ خونریز غازیان شده بودند باشارهٔ عبدالله خان یا بتحریک عبدالمؤمن خان ولد او

که بمضمون انّ الولد سرّ ابیه در سفاکی و بیباکی کار را از حد درگذرانیده بود بخت بهانه آنکه با برادر
بخدمت پادشاهان رفتن از رسم و راه ادب و آداب دور است شمشیر و یراق را از ایشان گرفته
و پس از آن بقصد جهاد با تیغهای کشیده روی بی رحمی بایشان نهاده خرمن حیات تمامی را شعلهٔ تیغ
آتش فشان بباد فنا دادند و رفته رفته شرار این شعلهٔ بی امان دود از دودمان عموم قزلباش بر
آورده اوزبکان تنگ چشم بی بصیرت کم فرصت بحکم قتل عام کاری در شهر هرات کردند که در سوالف ایام
کسی از نمرود و شداد یاد نداشته باشد القصه اوزبکان ازرق چشم دیر صلح زود خشم که دیدن ایشان
مردم دیده را بمرض یرقان گرفتار کند نساء و صبیان طایفهٔ شاملو را باسیری گرفته بماوراء النهر می
فرستادند و در طلب ذخایر و دفاین دست جرأت بشکنجه و تعذیب بسیاری از ایشان گشاده بعد
از اخذ اموال برهنه و عریان سر میدادند و اهتمام آن طایفهٔ کم نام در قتل و غارت و هتک عرض و ناموس
طایفهٔ شاملو بجایی رسید که بمردم هرات که با ایشان هم کیش و مذهب بودند سرایت کرده بسیاری
از ایشان را بتهمت تشیع متهم ساخته بشهادت دو جاهل نادان و حکم قاضی حنفی مذهب دود از دودمان
حیات برآوردند و چندگاه این شنیعهٔ ذمیمه در بلدهٔ فاخرهٔ هرات رواج داشت و عجزه و زیردستان
پایمال و بال و نکال بودند تا حکومت هرات بمیر قلباباوی کوکلتاش که از اعیان سمرقند و در شوکت و ملک
داری و رعیت پروری بی مثل و مانند بود رسید و عبدالله خان بنابر رعایت حقوق خدمات شایستهٔ قدیمش
را که بمحامد اوصاف و کرایم اخلاق اتصاف داشت و مرتبهٔ امارت را با منصب والای صدارت جمع داشت
فرمانفرمای آن دیار گردانید و بعد از ورود مشار الیه بآن حدود متعصبان مذهب از آزار و اضرار خلایق
ممنوع شدند و ناسور جراحات ممکن را بمرهم عدل و احسان معالجه نمود و فی الجمله ابواب استقامت و
امنیت بر روی آن دیار گشود بالجمله چون باد بی نیازی که هرگز مباد بر گلزار همیشه بهار آن دیار
وزیده گلستانی چنان خار دیده ارباب دید گردید عبدالله خان عنان عزیمت به تسخیر مشهد مقدس معلی معطوف
گردانید و بعد از ورود بآن حدود ابراهیم خان چاوشلو برادر مرشد قلی خان که حاکم آن بقعهٔ ارم
نشان بود بمتانت رای و حسن تدبیر شر آن طایفهٔ پر شور و شر را از سر آن بلدهٔ طیبه رفع نمود و
با وکلای عبدالله خان از در الفت و آشتی درآمده بارسال ارمغان و هدایا ابواب مصادقت و موالات
بر روی ایشان گشود و بوساطت ایشان باتحاف تحف و هدایا بخدمت خان توسل جسته عرض نمود که
چون در آیین سلطنت و جهانداری رعایت و مراقبت سپاه و لشکر بر ذمت همت پادشاهان گردون نشان
واجب و لازم است و سپاه اوزبک مدتی است که از اوطان خود جدا افتاده بتقریب تسخیر هرات تعب

ومشقت



و مشقت بی نهایت کشیده اند از آیین مروت دور است که دیگر باره بتقریب محاصرهٔ مشهد معلی دست و
کوته کوته مشقت و تعب گردند چه هرگاه متوجه تسخیر این روضهٔ خلد نظیر گردند لامحاله مردم این دیار جهت
حفظ و حراست روضهٔ مقدسهٔ عرش درجه امام عالیمقام علیه التحیة و السلام چون استعداد قلعه داری از
مردم هرات بیشتر دارند سعی و کوشش ایشان نیز در امر قلعه داری بیشتر خواهد بود و درین جهت موکب
عالی درین ولایت بی نهایت توقف خواهد نمود و ازین راه لشکر و سپاه زحمت و مشقت فراوان خواهند
کشید و مع ذلک پادشاه ما بر تخت سلطنت موروثی جلوس فرموده و با عموم سپاه قزلباش از پای تخت
بیرون آمده متوجه خراسان است و پر ظاهر است که اگر در اثنای محاصره قدم باین ولایت نهد طایفهٔ اوزبک
را که درین سال ایلاق خراسان کشیده اند تاب مقاومت با لشکر ظفر تلاش قزلباش نخواهد بود اولی
آنکه درین سال سعادت و اقبال کوچ فرموده متوجه مقر سلطنت گردیده ما را مهلت دهند که اگر در سال آینده
پادشاه ما بخراسان آید ایشان نیز بمقتضای رای صواب نمای مصلحت دولت خود عمل نمایند و الا احتیاج به
نهضت موکب عالی نیست هر کس را که از امرای اوزبکیه بفرستند ما این ملک را باو سپرده براه خود میرویم
عبدالله خان چون خبر توجه موکب جهانگشای را شنیده بود آن سخنان را بسمع قبول اصغا نموده دست
از محاصره بازداشت و بمجرد پیشکشی راضی شده رایت عزیمت بجانب سرخس برافراشت و چون بپای
قلعهٔ سرخس رسید ابن حسین خان فیروز جنگ ولد میر حسین سلطان که در زمان شاه جنت مکان از جمله
امرای چغتای خراسان و دران زمان حاکم آن ولایت بود با لشکر اوزبک از در مخالفت درآمده ابواب
قلعه و حصار را مسدود نمود و بعد از اشتعال نایرهٔ گیر و دار جماعت چغتای بسیاری از بهادران اوزبک را
عرصهٔ تیغ فنا ساخته رایت استیلا و اقتدار افراختند و عبدالله خان چون دید که دست اقتدارش بر آن
خاکریز حصار نمیرسد در آنجا نیز باندک پیشکشی قناعت کرده روی عزیمت بجانب بخارا آورد و بعد از رفتن
عبدالله خان مملکت خراسان تا غوریان در تصرف امرای قزلباش و از غوریان تا کنار آب مرغاب
بحیطهٔ ضبط و تسخیر اوزبکیه درآمده با امیر قلباباوی کوکلتاش و دیگر از جملهٔ مهمات تا حال آمد و رفت عبدالله
خان بحوالی مشهد معلی مراسلهٔ مشهوره علما و اتقیای آن بلدهٔ طیبه با علمای ماوراء النهر است که در ایام
که عبدالله خان در حوالی مشهد مقدس خیام اقامت افراخته بود اوزبکان کم فرصت چنانچه رسم و عادت
ایشان است دست جرأت بنهب و غارت و خرابی مملکت دراز کرده بودند مراسلهٔ مذکوره بوقوع پیوست و
چون جواب کتابت علمای مشهد معلی که افاضل ماوراء النهر نوشته بودند بمطالعهٔ بلاغت شیم سید پرهیزکاری
مولانا محمد مشککی استراباری رسید در جواب ایشان مکتوبی نوشت که در نظر عقل معامله شناس ممیز حق از باطل

و عالم از جا بهل گردید و نخجیر اکمخواه مکتوب مذکور بر بیاض دیدهٔ حور نجانه نور مسطور و از غایت اشتهار کالشمس
فی رابعة النهار است خامهٔ وقایع نگار با ایراد آن جرأت نمود القصه چون اخبار خراسان بشرح مسطور در
عراق متواتر گردیده و راحجه از ان مشام شعور خاقان گیتی ستان رسیده از راه دور عنایتی که با علیقلی خان
و طایفه شاملو داشت از ینکه رقتل و غارت ایشان اوراق کتاب خوشدلی و شادمانی را بر طاق
نسیان گذاشت و مرشدقلی خان نیز بظاهر کار اظهار شکدلی و ملال کرده هر لحظه بهانه و ساعت فسانه
زنگ کدورت از آینه خاطر اقدس میزدود تا اسباب یورش خراسان چنانچه دلخواه او بود سامان
نپذیر گردید و تا خاطر بهیچ جهت از حفظ و حراست مستقر سریر سلطنت جمع بوده باشد محمد شریف سکب چاوشلو
قورچی تیر و کمان را که نواده حسین آقای قورچی تیر و کمان شاه جنت مکان و دختر زاده معصوم سکب
صفوی بود منظور نظر تربیت فرموده برتبهٔ ایالت و خانی دار السلطنه قزوین سرافراز و حفظ و حراست
پای تخت همایون را باو حواله نمودند و در اوایل فصل بهار که بختیاران کوه کوهات ابر آذاری شتجانه
سلطان نگل را بساحت دشت و کهسار بکشیدند بساعت سعد و طالع مسعود مشتی نه عظمت و جلال خاقان
بلند اقبال از مقر سلطنت بصوب مقصد در حرکت آمد و چون ممهد و مقرر شده بود که بجهت جمعیت لشکر
ظفر خاصیت تا هنگام دفع محظورات و ارتفاع غلات رایات ظفر آیات باهستگی قطع منازل و طی
مراحل میفرموده باشد الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت بصوب ییلاق لار پرچم کشا گردیده در ساحت آن
مکان نزاهت بنیان قبهٔ بارگاه جلال باوج مهر و ماه رسیده و از مؤیدات اقبال که در عهدت آن
ییلاق لار بلندی بخش اورنگ جاه و جلال گردید آن بود که از ملوک ستمدار ملک جهانگیر مشهور بملک
بهمن والی لاریجان و ملک جهانگیر والی نور و کجور که پدران ایشان پلنگ آسا در کهسار رستمدار بخود
سری و خود رایی بر آمده دیگری را بنظر در نیاورده بودند و پسران نیز بر اثر پدران طریق بغی و طغیان
سپرده چنانچه باید اطاعت قزلباش نمیکردند بلیدی قاید توفیق و رفعت بخت بلندی عاطفه در دشت
و وحشت بموکب سعادت خاصیت پیوسته بعد از تقبیل عتبهٔ علیای سلطنت کمر فرمان پذیری و عبودیت
بر میان جان بستند و همچنین در آن ییلاق نزاهت قرین تابنده گوهری از درج اقبال و فرزندی
اختری از برج عظمت و جلال درخشیدن آغاز نهاده زیب افزای افسر شهریاری و زیور بخش اورنگ
تاجداری و بسلطان حسین میرزا موسوم گردید و در آن اوقات که رایات ظفر آیات در منتزهات
ییلاقات اقامت داشت هر روزه از لشکر ظفر نشان فوجی و از آن دریای بیکران موجی بساحل
جمعیت یعنی موکب نصرت خاصیت می پیوست تا کوه و صحرا در زیر خیمه و سراپرده سپاه ظفر لوا ناپدید گشت





و چون وقت آن رسید که دم سردی فصل خزان روی خنکی بشاهدان گلستان نماید گلزار همیشه بهار موکب
ظفر شعار از راه فیروزکوه ببلده دامغان نقل مکان نموده شاد روان عظمت و شادمانی آنجا بار
اقامت گشود و چون خاطر مرشدقلی خان از سر حد ولایت آذربایجان اطمینان نداشت با آنکه در همه
حال بتمهید مصالحه شاهزاده غفران مآل سلطان حمزه میرزا با فرهاد پاشا و فرستادن شاهزاده به
دیار روم چنانچه سبق ذکر یافت راضی نبود و چون خبر تسخیر هرات و استیلای عبدالله خان بر اکثر بلاد
خراسان مسموع وی گردید بنا بر آنکه اگر مصالحه مذکور راضی نمی شد در میان دو دندان شیر میماند و
سعارضه با دو پادشاه نافذ فرمان و دو خصم قوی بازو می بایست نمود ناچار بآن مصالحه تن در داد و قرار
داد خاطر وی آن بود که چون اعلام نصرت فرجام بجهت انتظام نقل مکان نماید روزی چند در آنجا
تهیه و تدارک اسباب فرستادن شاهزاده قیام نموده او را بمرافقت ایلچی سخندان و ولی آقای چاشنی گیر
باشی فرستاده فرهاد پاشا بدیار روم فرستد تا خاطر از طرف آذربایجان اطمینان یافته بهمگی
همت متوجه دفع فتنه عبدالله خان و تسخیر دار السلطنه هرات تواند شد و چون صورتگران تماثیل
غیب آن رخ کار را بنقشهای غریب در اشکال بدیع پیراسته بودند آنچه بر پریشان اندیشه مرشدقلی خان
صورت پذیر شده بود صورت نبست و بعد از ورود موکب مسعود بشاهرود قضیه قتل وی روی نمود
تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه چنانچه بکرات بر پیشگاه ضمیر ارباب حال تافت از روزی که
مرشدقلی خان در معرکه سوغدترشیز بر علیقلی خان ظفر یافته گوهر والای درج سلطنت را بخزانه دار
اقتدار خود سپرده و بامانت داری آن گرامی گهر سرافرازی یافته آن سرور را با خود بمشهد معلی آورد
این معنی غبار انگیز آئینه خاطر قدس مناظر می بود و با آنکه پیوسته از ینکه مزاج قدسی از آمیزش
والتیام وی منحرف بود از راه بدسلوکی آن مغرور زیاده سر نیز ابواب ملال بر روی ضمیر آینه مثال
میگشود نهایت بمقتضای مصلحت وقت در رعایت نظام کارخانه سلطنت و استحکام بنیان دولت ابد
با او طریق مدارا می پیمود و بعد از آنکه از خراسان بعراق نقل مکان نموده بر تخت فیروز بخت سلطنت
ایران جلوس فرمود با وجود ترفع و اقتدار و اطوار ناهنجار وی بنا بر مراعات حسن سعی و خدمات شایسته
در راه دولتخواهی خواهی نخواهی عنان اختیار دولت ابد مدت بنوعی در کف کفایت او گذاشته
بود که در هیچ امری از امور سلطنت دخل نمی فرمود تا آنکه در معموره جنت قرین قزوین بعد از انتشار
اخبار خراسان پیرایه روی پیش گرفته پای از اندازه ادب بیرون نهاد و خواست که غرف ریزه
بی بهای خود را با گوهر والای درج خلافت در یک سلک منسلک ساخته یکی از بنات مطهرات این دودمان

طاهره را بحبالهٔ نکاح خود در آورد و باین اندیشهٔ محال هر لحظه خیالی و هر ساعت احتمالی بخاطر میگذرانیدند
تا بجائی آمد که رقم اختصاص بر صفحهٔ قدسیهٔ شاهزادهٔ سعید شهید سلطان حیدر میرزا که همشیرهٔ
جنت مکان و پدرش برگزیدهٔ طایفهٔ استاجلو بود کشید و بنوعی در خواستگاری آن شاهزادهٔ قدسی
طینت ساعی گردید که هوا و الای سلطنت را در تصمیم آن عزیمت با خود متفق گردانید و آن حضرت
هر چند بنابر عدم مناسبت بآن وصلت که در حقیقت پیوند گل با خار و نور با نار بود راضی نبود اما چون
وجود مرشد قلی خان در استقرار اساس سلطنت پایدار در کار بود بظاهر کار اظهار رضا مینمود چنانچه
نوبتی از راه رضاجوئی خان زیاده سر بامادر شاهزادهٔ سعید شهید که روزگارش آن روز از برای
مبالغت آن وصلت در زندان زندگانی نگاه داشته بود از در اظهار رضا در آمده او را بآن وصلت
تکلیف نمود اما آن پردگی حریم حرمت آمیزش نوش و نیش و شاه و درویش را از جملهٔ محالات و تعلیقات
شمرده تکلیف ظاهری آن حضرت کاری از پیش نبرد و مرشد قلی خان بگمان آنکه آن مخدره مکنون خاطر
اقدس را دریافته باشارهٔ آن حضرت مبالغت مینماید دست توسل بدامان عاطفت خاقان علیین آشیان
استوار کرده با برام تمام آن حضرت را بمنزل شاهزادهٔ غفران منزلت فرستاد که شاید بناخن
فرمان آن عالیشان آن گره سر در گم را از رشتهٔ آرزوی خود کشاید اما چون خیالی که کرده بود راه
بوسعت آباد احتمال نداشت آن حضرت نیز دفتر آرزوی مرشد قلی خان را بر طاق نسیان گذاشت
العقه امتناع آن پرده نشین سرادق عفاف نگذاشت که مسئول مرشد قلی خان بعز اسعاف مقرون
گردد و نهال این خیال محال ثمری که داد آن بود که آن مغرور بی پروا از کران مدعا نمود و ابواب
نفاق بر روی دولت خداداد گشود و بگمان غلط و ظن خطا چون فی الجمله در نظرها خفیف شده بود
پیوسته اظهار دلتنگی با اتباع و دوستداران خود مینمود و چون رایحهٔ عدم التفات خاقان گیتی
ستان بمشام شعور اکثر ایشان رسیده بود با او اظهار مینمودند که این پادشاه با تو صفایی ندارد و زود
باشد که ترا از میان بر دارد و سر رشتهٔ طایفهٔ استاجلو را بخاک تیره برابر سازد و از جملهٔ اعیان طایفهٔ استاجلو محمود
بیگ صوفی اوغلی بمرشد قلی خان میگفته که ای جوان عاقل چرا از حال خود و ما چنین غافلی زینهار که
باقتدار چند روزهٔ خود غره مباش و تا سر رشتهٔ اختیار در دست است اسمعیل میرزای پسر سلطان حمزه
میرزا را که طفل خورد سال است بپادشاهی بردار و مادر او را بحبالهٔ نکاح خود در آر تا پیوسته در جهان
فرمان باش کامران و کامکار توانی بود و با آنکه مرشد قلی خان آن سخنان را ناشنیده می انگاشت اما
چون باخبار جمعی از محرمان مرشد قلی خان وقوع این سخنان غبارانگیز آئینهٔ ضمیر مهر تنویر شده بود با آن

مغرور



مغرور بی پروا از در مدارا در آمده باحتیاط تمام با او سلوک مینمود تا آنکه کار از مدارا و مواسا گذشت و عدم
حسن سلوک مرشد قلی خان بر عالمیان هویدا گشت و از در زیاده سری در آمده با آن حضرت سلوکی
پیش گرفت که در عهد صبی و اوان خورد سالی حالی وی شده بود و آن مقدار اختیار با آن حضرت نمیداد که
بخواهش دل و ارادهٔ خاطر دست گوهر بار بمبذل درم و دیناری تواند گشاد و کار بی شرمی بجائی رسانیده
بود که بی رضای او کسی را یارای آن نبود که در خدمت آن حضرت زبان بعرض مطلبی تواند گشود لاجرم
پیمانهٔ حوصله از شراب مدارا لبریز شده و پاس ناموس سلطنت پرده از رخ کار حمیت خسروانه برداشت و
نزدیک بآن رسید که سزای آن بدمست بادهٔ اقتدار را بهم دستی تیغ برق شرار بدست گوهر بار در
کنارش نهد لیکن بنابر آنکه وجودش بجهت تهیه و تدارک اسباب یورش خراسان و جهات دیگر در کار بود
گوشمال آن زیاده سر را بوقت خود حواله نمود و با آن مغرور بی پروا طریق مدارا و مواسا مینمود تا
اعلام ظفر فرجام در شاهرود بسطام بار اقامت گشود و در آنجا چون کار از مساهله و مدارا گذشته
حوصلهٔ طاقت طاق شده بود بهمگی همت متوجه دفع فتنهٔ وی که شرعا و عقلا بر ذمت همت آن حضرت واجب
و لازم بود گردید نخست میرزا محمد را که در زمان ابوطالب میرزا وزیر اعتماد الدوله شده بود بوعدهٔ
وزارت دیوان اعلی با ارادهٔ خاطر اقدس متفق گردانید و چون امرا و اعیان که از خراسان آمده بودند
جرأت دفع مرشد قلی خان نداشتند مقرر فرمود که میرزا محمد مذکور جمعی از امرای عراق را که بخون او
تشنه اند بدفع او مامور سازد و مشار الیه امت بیگ قراسارلو کوشک اوغلی که از هواخواهان علیقلی
خان و بدین جهت بعلت مصادره گرفتار و از دل و جان دشمن مرشد قلی خان بود با الله وردی بیگ
زرگرباشی و محمد بیگ ولد اسلمس بیگ سارو قچی و قورچی حسن چاوشلو تورچی تیردکان که با آنکه از جملهٔ
خراسان آمدها بود دقیقه در طریقهٔ اخلاص و یکجهتی فوت و فرو گذاشت نمی نمود سزاوار این کار دیده
تمامی آن جماعت را بدفع مرشد قلی خان یکدل و یکجهت گردانید و چون دور باش اقتدار آن مغرور
زیاده سر را فرصتی در کار بود جماعت مذکور منتظر فرصت می بودند تا در شبی که موکب ظفر ورود بشاهرود
رسیده شادروان عز و شان همدوش آسمان گردید و مرشد قلی خان بدستور معهود کشیک آمده در
زیر سایبان دولتخانه که در برابر سراپردهٔ خوابگاه خاقان گردون بارگاه افراخته بودند باستراحت
تمام خوابید چون نیمی از آن شب در گذشت و کشیکچیان اکثر بخواب رفته مردمان از دست و پا افتاده
از کمین اشتها ر بدر آمده با تیغهای آخته بر سر وی تاختند و نخست امت بیگ بنکوخواهی علیقلی خان داد
دل خود را از وی گرفته بیک ضربت تیغ جانش خوابانید که تا قیام قیامت بیدار نگردید و بعد از آن

دیگران تا دامن تیغ خود را چون ارغوان گلگون کرده باشند شمشیر در وی نهاده آن مغرور زیاده سر را
پاره پاره کردند و چراغ اقتدار مرشد قلی خانی که تند باد حوادث روزگار خیال افسردن آن نمی
کرد در آن شب تار بدم زدنی فرو مرد و شعشعهٔ شمع جلالی که جهانی را پروانه سان فدای بقای
خود می‌شمرد در رهگذار صرصر فنا افسرد و آنچه سعی و اهتمام که در آن باب در اعلای لوای سلطنت و
اعلای اعلام دولت بتقدیم رسانیده بود چون محض جاه طلبی و اتکا بر متکای اغراض دنیوی بود در
از حضرت عاقبت بر روی وی نگشود القصه چون فرمان پذیران سر پر شور و شر آن مغرور زیاده
سر را بخاک بوس عتبهٔ علیای سلطنت رسانیدند عواطف بیکران خسروانه بازای آن چابکدستی و
فرمان گزاری هر یک از ایشان را بعنایتی خاص اختصاص بخشیده بخت میرزا محمد را چرب(?) وعده که
فرموده بود بر مسند والای وزارت عظمی متمکن گردانیدند و چون طایفهٔ استاجلو از راه قتل مرشد قلی خان
از عنایت تربیت و احسان بیاس و حرمان منسوب شده بودند ندامت بیک را قایم مقام مرشد قلی خان
و برتبهٔ ایالت و خانی و ریش سفیدی اویماق استاجلو سرافراز فرموده اسلحه و اسباب مرشد قلی خان
را باو عنایت نمود و ملازمان و اتباع وی نیز بملازمت و متابعت امت خان مامور شده از این راه بر
مدارج عزت و اعتبار وی افزود و همچنین الله ویردی بیک زرگر(?) باشی برتبهٔ امارت و حکومت گلپایگان
و محمد بیک ساروقچی(?) بدارالحکومهٔ دار السلطنهٔ اصفهان سربلند گردیده قراحسن نیز باعطای مرتبهٔ خانی
و نوازشهای گوناگون بمنتهای آرزوی خود رسید و چون خار اقتدار مرشد قلی خان از سر راه گلزار
همیشه بهار دولت پایدار یکبار رفت خاقان گردون شان که تا آن زمان بضرورت وقت در
امور سلطنت و پادشاهی دخل نمی‌فرمود بنفس نفیس متکفل حل و عقد امور و متصدی قبض و بسط مهام جمهور
گردیده و در آینهٔ خاطر قدسی سرایر چنان پرتو رسوخ افکند که از طوایف قزلباش نقش هستی آنان را که
بخود سری و براه روی خو کرده هوای دو هوایی در سر داشته باشند به نیروی بازوی جهانبانی و
زور سرپنجهٔ گیتی ستانی از صحیفهٔ وجود زدوده گلزار همیشه بهار سلطنت را از خس و خار اقتدار ایشان
پاک سازد بنابرین بعد از قتل مرشد قلی خان که اعلام ظفر فرجام از شاهرود بجنبش بسطام نهضت مکان
نمود در صدد دفع و رفع محمدخان ترکمان که در آن چند روز بموکب ظفر نشان پیوسته هوای آن [illegible]
سر داشت که بدستور زمان خاقان علیین آشیان صاحب رای و فرمان بوده هیچ مهمی بی صلاح و صوابدید
او فیصل پذیر نگردد درآمد و در روز سیوم از قتل مرشد قلی خان فرخ خان پرناک ترکمان را که بمزید
عواطف خسروانه سربلند و ملتجی(?) نموده فرمود که چون پیش نهاد خاطر قدسی اعتضاد آنست که تعقیب

اویماقات



اویماقات از میان طوایف قزلباش طرف بوده ارباب فتنه و فساد هر یک از اویماقات را [illegible]
و کینه‌جویان همان اویماق از میان بردارند تا طوایف قزلباش عموما سر بر خط فرمان پادشاه و ولی
نعمت خود گذاشته سر رشتهٔ اخلاص و جان سپاری چنانچه باید در دست داشته باشند و از جمله آنان
که در زمان خاقان علیین آشیان قدم در طریق بیراهه روی نهاده بهوای زیاده سری در دماغ جای
داده بود یکی محمدخان ترکمان است که اولا باعث قتل مهد علیا والدهٔ مقدسهٔ ما گردید دیگر آنکه بر سر
قتل امیرخان ترکمان با شاهزادهٔ سعید شهید سلطان حمزه میرزا بساط مخاصمت فرو چیده طهماسب
میرزا را دست آویز نافرمانی خود ساخته با آن حضرت رایت مخالفت برافراخت و همچنین مفاسد عظیمه
که از وی بعد ظهور رسیده از غایت اشتهار احتیاج باظهار ندارد اکنون چون وفور اخلاص و یکجهتی
ترا نسبت با این دودمان جلالت بنیان بیش از دیگران میدانیم دفع و رفع فتنهٔ او را بتو حواله می
نماییم که بنحوی که مقرون بمصلحت دولت ابد مدت دانی خار بلند پروازی و زیاده سری او را از رهگذر
سلطنت پایدار دور گردانی و فرخ خان در زمان زمین خدمت بوسه داده روی اهتمام بانجام مهم مرجوعه
نهاد و گریبان جان محمدخان را که با سایر امرای عالیشان در زیر سایبان دیوان نشسته بود گرفته
از میان ایشان بیرون کشید و افسر زیاده سری او را که تاج و باج بود از سرش برداشته دست و تیغ
بقتل وی افراشت و سر بی مغز او را بر سر نیزه کرده در موکب ظفر قرین عبرة للناظرین گردانیدند و
دفع و رفع آن مفسد فتنه جو باعث آن گردید که طایفهٔ استاجلو که از رهگذر قتل مرشد قلی خان از
تربیت و عنایت شاهانه بیاس و حرمان موسوم بودند خوشدل و شادمان و بعنایت بیکران امیدوار
گردیدند و چون قهرمان قهر سزای اقتدار مرشد قلی خان و جزای حرکتهای بیجای محمدخان را در کنار
نهاد بنابر آنکه وقوع آن در نظرها استبعاد تمام داشت خلق جهان از نهایت سطوت قهرمان زمان انگشت
تعجب بدندان گزیده پای زیاده روی در دامن ادب کشیدند **دیگر** از وقایع دولت افزا که در این
اولا در چمن بسطام روی نمود توجه خاطر اقدس بنظام و انتظام مهام سلطنت روز افزون بود و چند هفته در
چمن [illegible] که الویهٔ اقبال بجهت جمعیت عساکر ظفر مآل در آن ملک مذکور نزول اجلال داشت هر روزه
اوقات گرامی را بمصارف ضروریهٔ امور دولت ابد مدت که باعث معموری و آبادانی مملکت و وسیلهٔ فراغ
حال سپاهی و رعیت تواند بود مصروف میفرمود بالجمله بعد از قتل مرشد قلی خان رقم عزل بر جریدهٔ اقبال ابراهیم
خان برادر وی که حاکم مشهد مقدس معلی بود کشیده قهرمان قهر را بمواخذه و گرفتن وی مامور گردانیده و
منصب والای قورچی باشیگری را که معظم مناصب دیوان اعلی است بولیخان افشار حاکم کرمان و ایالت

کرمان را به بکتاش خان ولد او کرامت نموده فرمان عالیشان باسم بکتاش خان که در ان اوان در
دار العباده یزد اقامت داشت اصدار فرمود که بعد از ورود بدار الامان کرمان طوایف افشار را که
در ان دیار در دام زیاده سری گرفتار بوده در چندین سال بجاروب قاهر پادشاهی حاضر نشده اند جمع
و بخراسان آورده در کمال آراستگی از نظر کیمیا اثر بگذراند و همچنین ایالت دار المؤمنین استراباد به بدر
خان افشار و حکومت ولایت خواف و سمنان باحمد سلطان ذوالقدر مفوض و مرجوع و بتابینی کوک
بدر خان مامور گردید و بعد از فیصل قضایای مذکور اعلام نصرت فرجام از چمن بسطام بصوب مشهد
مقدس معلی مرحله پیما گردیده شهریار روی زمین از راه اسفراین بجهت اقامت بان بقعه خلد قرین
کشید و چون ادراک سعادت زیارت شاهنشاه کشور امامت و ولایت اهم و اعظم مقاصد و مآرب
بود از گرد راه دیده حق بین را بکحل الجواهر غبار آستان ولایت نشان نور و بها افزوده ابواب سعادات
دینی و دنیوی را بادراک این موهبت بر روی دولت ابد مدت گشود و چندگاه از راه تفحص احوال
و قضایای جوانب خراسانیان و تحقیق اوضاع ازبکیه که بر بلده فاخره هرات استیلا یافته بودند در ان
بقعه طیبه رحل اقامت افکنده خلاصه اوقات فرخنده ساعات بمصارف خدمات روضه مقدسه سدره
مرتبه مصروف میگردید و در ان مدت که اوقات گرامی آن حضرت صرف ادراک سعادت زیارت و
دریافت موهبت آن آستان گردون منزلت میشد میرزا محمد وزیر فرصت یافته رایات اقتدار برافراخت
و کوس انا و لا غیر را که پیش از ان در پرده می نواخت بلند آوازه ساخته معظمات امور سلطنت را بخود
متعلق ساخت و هم در ان اوقات بصوابدید وزیر صایب تدبیر قامت قابلیت بوداق خان چکنی را
بتشریف منصب والای للگی شاهزاده عالی نژاد سلطان حسن میرزا خلعت امتیاز کرامت نموده ایالت
مشهد معلی را بدو نامزد فرمود و الکای خبوشان و محالی که بوی متعلق بود در میان حسن علی سلطان و
حسین علی سلطان و سایر پسران او انتظام پذیرفت و چون سلطانعلی خلیفه حاکم قاین ولد بولاد خلیفه
شاملو در معرکه سوخته ترشیز صف سپاه علیقلی خان شاملو امیر الامرای هرات را ویران کرده بمرشد
قلی خان پیوسته و از ین راه سپاه علیقلی خان را در هم شکسته بود در ین وقت بمواخذه آن کار ناهنجار
گرفتار گردید و همچنین سلیمان خلیفه ترکمان که داماد مرشد قلی خان بود حسب الفرمان قضا جریان طریق
مرافقت وی پیموده از اوج عزت بحضیض مذلت نقل مکان نمود و وقوع این مواخذه و گرفت و گیر
هر چند در نظر ارباب بصیرت نمونه از اصابت رای و تدبیر خاقان گردون سریر بود اما بوقوع آن جمعی از
امرا و اعیان خوف و هراس بیقیاس بخود راه داده ابواب مخالفت و نافرمانی بر روی خود گشادند و از



جوانان یکی بوداق خان چکنی لله شاهزاده والا نژاد بود که از راه وصلتی که با مرشد قلی خان کرده
دختر بوی داده بود طریق خلاف پیمود و باغوای پسران زیاده سر خود شاهزاده را برداشته با پسران
بقلعه خبوشان فرار نمود و دیگر سلمان خان ولد شاهعلی میرزا نواده عبدالله خان استاجلو حاکم تون بود
که دروازه قلعه تون را بسته ابواب توهم بیجا بر روی خود گشود و همچنین آقایان ذوالقدر شیراز که
از راه بیراهه روی و خودرایی بمخالفت حاکم خود خو کرده بودند با یعقوب خان که حاکم شیراز شده هنوز
در اردوی معلی بود همان طریقه پیش گرفته از موکب ظفر طراز بجانب شیراز فرار نمودند و چون خبر فرار
ایشان بیعقوب خان رسید تا آن گروه زیاده سر را بدست در آورد مرخص و متوجه شیراز گردید و
آقایان ذوالقدر که سرکرده ایشان حمزه بیک چاشلو بود چون در دار العباده یزد با راقم مسوده
بکتاش خان ایشان را گرفته بعلیقلی خان شاملو که حسب الفرمان قضا جریان بحکومت یزد سرافراز
بود سپرد که در قلعه یزد بمحافظت ایشان قیام نماید و چون یعقوب خان بر اثر آن جماعت بیزد رسید
بکتاش خان باستقبال وی اقبال نموده خدمتش را بشهر در آورد اما از اطوار بکتاش خان یعقوب
خان چنان تفرس نمود که با فساد میرزایان عزم آن دارد که او را گرفته حمزه بیک را حاکم شیراز و
آقایان ذوالقدر را با خود متفق ساخته رایت مخالفت برافرازد لاجرم طریق احتیاط مسلوک داشته
احمال و اثقال خود را در یزد گذاشته در همان شب رایت هزیمت بجانب شیراز افراشت و بکتاش
خان جمعی را بتعاقب او مامور فرموده چون بگردش نرسیدند بی نیل مقصود مراجعت نمودند بالجمله تا آنکه
وقوع این قضایا در مشهد معلی در افواه عوام افتاد آن حضرت این مقدمات را چندان وقعی ننهاده
و چون پیش نهاد خاطر قدسی مآثر تسخیر دار السلطنه هرات بود ایالت مشهد مقدس معلی را با قشون
و سپاه با ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان که حاکم آن بقعه طیبه بود بعلاوه عنایات سابقه بآن
خان کرامت فرموده بصوب صواب دار السلطنه هرات توجه نمود و چون اعلام ظفر فرجام وارد بند
فریمان جام گردید از جانب عراق منهیان رسیده اخبار شورش آذربایجان و قراباغ و همدان را که
عنقریب ایلچی آن خواهد شد بمسامع جلال رسانیدند و بوصول اخبار مذکور بسیاری از عساکر منصور که
منازل ایشان در ولایت همدان و آن حدود بود در کمال اضطراب و اضطرار از موکب همایون تخلف
نموده طریق مراجعت پیمودند و از ین رهگذر فی الجمله خاطر انور مکدر گردیده در تصمیم عزیمت صوب هرات
و فسخ آن مجلس مشورت منعقد گردانیده و چون در توجه صوب هرات احتمال آن بود که مدت محاصره
امتداد کشد و آمدن عبدالله خان در اوایل بهار بخراسان و قلت غلات و کمی آذوقه و ماکولات علاوه

آن کرد مصلحت دولت مقتضی آن کردید که درین سال مهم محاصره هرات را بنا بر این احتمال اعلام
خیال راه نداده بهمگی همت روی توجه بکسر شوکت رومیان کم فرصت صوب مراجعت دار الملک
عراق آورند و بعد از تصمیم این عزیمت رای جهان آرا اقتضای آن نمود که چون مهمات یزد و کرمان
و فارس از راه نافرمانی پیکتاش خان و بنیاد [?] ظفر نشان حمایت آقایان ذو القدر و شیرجی که
سبق ذکر یافت اختلال پذیرفته توجه موکب همایون از راه یزد بعراق روی نموده ازین راه خاطر اقدس
از مهام ولایات مذکوره فارغ سازند لاجرم به تغییر و تبدیل بعضی از امرای خراسان که بتعیین کرده
زمان مرشد قلی خان بودند و اعتماد برایشان روا نبود پرداخته رایت توجه از بند فرمان بصوب
دوغاباد و زاده و محولات که بر رهگذار یزد واقع است افراخت و بعد از ورود بآن حدود چون
اخبار مخالفت بوداق خان چکنی در افواه عوام افتاده اشتهار تمام یافته بود از بیم آنکه این معنی
باعث جرأت و دلیری دیگران نیز شود فرمان والا نفاذ کردید که کور حسن استاجلو که از اعاظم آن
طایفه بود به جبوشان نزد بوداق خان رفته از هر راه که تواند او را با مواعید خسروانه مستظهر کردانیده
بآستان کردون نشان رساند و چون انتظار خبر بوداق خان می بایست کشید چند گاه وقت
بارگاه دران جا بجا و امواج مهر و ماه رسید و چون چیزی که بکار ری آید از وی نیامد و بعناد دیر تابی [?] دلپذیر
توسل جسته از سعادت ادراک شرف ملازمت متقاعد کردید بنا بر آنکه از عذرهای مموه ناموجه
وی یکی آن بود که افساد میرزا محمد وزیر باعث جرأت و دلیری او در نافرمانی کردیده رقم [?]
جریده اعتقاد میرزا محمد مزبور کشیده خدمتش را بفرهاد خان کیرایند و رفته رفته [?]
بساط قرب خدمت که علت [?] جاه و جلال او ملایم طبع ایشان نبود پیمانه حیاتش لبریز شده و در دست
بر علی آقای [?] ملازم فرهاد خان بقتل رسید و اموال و اسبابی که داشت روی وصول بکار
خانجات پادشاهی کذاشت و چون بهمه کس مقرر است که هر کس هر چه کارد بر آنرا بردارد میرزا محمد
وزیر نیز آنچه در زمان ابوطالب میرزا کشته و ترهات لایعنی مشعر بر بی ادبیهای بیجا که نسبت بآنحضرت
از قبل امرای عراق بامرای خراسان نوشته بود حاصل آنرا درین وقت خرمن نمود و چند درین هرات
از وی بس نبود که بطریق مرشد قلی خان غالب حریفانه سلوک مینمود و مهمات ملکی و مالی را بدون
عرض آنحضرت برای رؤیت خود صورت میداد و قطع نظر از انهمه غلط کاری با میر میران یزد از در
دوستی و یاری درآمده عزم آن داشت که چون بیزد رسد دختر وی را خواستگاری نموده بنسبت [illegible]
پیکتاش خان و استظهار طایفه افشار پادشاه نشان کرده مجملا بمضمون مصراع هم در سر آن دوی که کرد





سرداری • کارش بآنجا رسید که رسید القصه بعد از گرفت و گیر میرزا محمد وزیر که خاطر خطیر آنحضرت از
رهگذر ترفع و اقتدار روی اطمینان پذیرفته کردید ارکان دولت و امرای عالی منزلت را که ارباب
کنکاج و اصحاب مشورت بودند بمجلس بهشت آیین طلبیده و نظر بر مصلحت از ایشان پرسید که توجه موکب
همایون بصوب عراق از کدام راه بمصلحت دولت ابد مدت نزدیکتر است و از میان ایشان ولیخان
قورچی باشی که پدر پیکتاش خان و از زیاده سری پسر غرق عرق انفعال بود در زبان بعرض مطلب کشوده
جرأت عرض نمود که اکر اولیای دولت و اعلام فتح و نصرت از راه یزد بصوب مقصد روان شود سبب بود
که موجب ازدیاد توحش و توهم غلام زاده و میر میران شده جرأت ادراک سعادت خدمت ننمایند
و ازین راه طریق وصول بمقصد بدور و دراز کشد اکر درین وقت جرایم و زلات آن دو زیاده سر
را که نمک پرورده و جاکران این آستانند بروی ایشان نیاورده از مواخذه آن درگذرند و کذار
موکب ظفر شعار از راه ترشیز و سبزوار بجانب عراق اتفاق افتد این پیر غلام تعهد مینماید که
چون اطوار ناهنجار غلامزاده بعفو و اغماض مقرون کردد نوعی کند که در باره او رضای خاطر اقدس
حاصل آید لاجرم خاقان محترم مسئول قورچی باشی را بعز قبول موصول ساخته رایت عزیمت از راه ترشیز و
سبزوار بصوب عراق افراخت و بعد از وصول بدامغان چون زمستان باخر رسیده بود بروز
بجهت اقامت جشن نوروز و تدارک لوازم آن روز فیروز توقف روی نمود و چون موکب جهان
کشای از دامغان بجانب ری مرحله پیمای شد ادراک سعادت صحبت خاقان جلیل الشان و آرزوی
ملاقات شاهزادهای والاشان که بصوابدید مرشد قلی خان چنانچه ایمایی بآن شد در قلعه [?]
طهران بسر میبردند سلسله جنبان کردید جمعی از طرز دانان بساط قرب را باوردن پدر بزرگوار و
شاهزادهای کامکار مامور کردانید و چون فرمان پذیران ایشان را با اعزاز و احترام تمام از قلعه
برآورده بحوالی معسکر ظفر احتشام رسانیدند خاقان گردون غلام از راه رعایت پدر بزرگوار
باستقبال آنحضرت اقبال نموده پای عزیمت قدم در دیده رکاب سعادت نهاد و چون نزدیک بآن
رسید که گوهر رخشان باغوش صدف و آفتاب درخشان ببیت الشرف رسد از کوهه زین زر
چون پرتو مهر انور که از کوه بر زمین تابد قدم از رکاب خالی کرده پیاده روان کردید و بادب و ادای
تمام ران در رکاب آنجناب را بوسه داده ابواب خوشدلی جاوید بر روی آنحضرت کشود و آن بحر
گوهربار نیز آغوش مهربانی کشوده آن دریکتا را در کنار کشیده و بدیدار یکدیگر خوشدل و شادمان هم
رکاب همعنان بجانب دولتخانه روان کردیدند و بعد از تقدیم لوازم پای انداز و نثار و بسط بساط

نشاط و انبساط پرداخته آن روز را بخوشدلی و شادمانی گذرانیدند و چون وقت آن رسید که [illegible]
حریم حرمت حرم را از عقب استظهار رهایی بخشند باتفاق ایشان بآن مقام محترم قدم رنجه فرموده لوای
خوشدلی و ابتهاج برروی پردگیان سرادق اقبال تخصیص مهد علیا و خدر معلی زینب بیگم همشیره محترمه
خاقان علیین آشیان گشودند و روز دیگر مرافقت یکدیگر از منزلی که بودند کوچ فرموده الویه دولت
و اعلام فتح و نصرت را برچم گشودند و شادان و خوشدل قطع منازل می‌نمودند تا بدار السلطنه
قزوین رسیده در مقر سلطنت ابد قرین نزول اجلال فرمودند **دیگر** از سوانح عبرت‌افزا که درین
سال روی نمود آن بود که ملک بهمن والی لاریجان که در حین توجه موکب ظفرنشان بصوب خراسان
بخواهش دل و رضای خاطر احرام ادراک شرف ملازمت بسته در ییلاق لار بعز بساط‌بوس فایز شده بود
در حینی که رایات ظفرآیات در حوالی نزاده و محولات اقامت داشت بی موجبی نمایان فرار نموده
مراجعت در ولایت لاریجان گشود **اما اخبار شورش آذربایجان و قراباغ و همدان** که در خراسان
بمسامع جلال پیوست آن بود که چون در زمان اقتدار مرشدقلی خان چنانچه ایمایی بآن شده قرار
یافته بود که مبانی مصالحه با رومیان چنانچه در زمان حیات شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا تمهید
یافته بود استقرار و استحکام پذیرد و مرشدقلی خان ولی آقای چاشنی‌گیرباشی را که از دیار روم
بهمین کار آمده بود بدربار آسمان‌مدار طلب داشته تهیه و تدارک آن قیام می‌نمود که ناگاه قضیه قتل
وی بوقوع انجامید باعث تعویق امر مصالحه گردیده رومیان که مترصد وقوع مصالحه و منتهز فرصت بودند
از توجه موکب ظفرنشان بصوب خراسان و قتل مرشدقلی خان و تعویق امر مصالحه خبردار گردیده از
هر طرف تیغ خلاف از نیام انتهاز فرصت کشیدند و بخت فرهادپاشای سردار [illegible] شمار
کردار در اشتغال آمدن ولی آقای چاشنی‌گیرباشی در ارزن الروم قرار و استقرار داشت عازم تسخیر
قراباغ که محمد و مجدد آذربایجان و شیروان است گردید و از سمایون خان که از جمله سلاطین گرجستان
و فدوی و دولتخواه این دولت ابد بنیان بود و بکرات از راه ابواب محاربات و مناقشات
بر روی رومیان گشوده بجاپلوسی و اظهار دوستی و وعده و وعید طریق عبور و مرور به دیار قراباغ طلبید
و خدمتش چون در آن وقت طاقت مقاومت با لشکر پر شور و شر قیصر نداشت ذوق مخالفت و نا
فرمانی را بر طاق نسیان گذاشت و بضرورت وقت بنای کار را بر مساهله و مدارا نهاده برومیان راه
داد و ایشان چون قضای ناگهان بغراعبال از مضایق گرجستان گذشته بدیار قراباغ درآمدند و محمد
خان قاجار که در آن ایام بایالت قراباغ سرافراز شده هنوز قرار و استقراری در آن دیار نیافته بود





ازورود سردار مضطرب و بیقرار اندیشه کارزار با آن لشکر بیشمار داشت که ناگاه از امرای قراباغ نظر
سلطان نامی از راه نمک بحرامی با ایل و اقوام خود روی گردان شده برومیان پیوست و در پیش سردار
بپایه والای پاشایی سربلند شده نقش مرادش مطابق دلخواه نشست و ازین رهگذر آن مهم بر
چنان بهم برآمد که خیال جمعیت و سامان مقاومت در اندیشه غازیان قاجار و ایل و اویماقات آن
دیار محال نمود بنابرین بناچار از آن دیار رخت اقامت بکنار کشیده در کمال پریشانی و اضطرار
بارسبار آمدند و فرهادپاشا بخاطر جمع بر آن دیار استیلا یافته قلعه در کمال متانت و حصانت و استواری
در گنجه طرح انداخت و ابواب تمامی بر روی آن حصار استوار گشوده بعد از تهیه و تدارک اسباب قلعه‌داری
چنانچه درکار بود از آن ولایت مراجعت نمود و همچنین چون خبر توجه خاقان بجرور بکشور خراسان
بجعفر پاشای حاکم تبریز رسید چون اطراف و جوانب آن ولایت در تصرف امرای قزلباش بود بعزم
تسخیر آن محال از تبریز بیرون آمده عزیمت اردبیل نمود و با آنکه ورودش تا حدود سراب بود و از هیچ
بیشتر نیامد اما چون شاهوردی خان ولد خلیفه انصار که حاکم قراجه‌داغ بود از بی‌سعادتی طریق
اطاعت رومیان اختیار کرده پسر خود را به تبریز نزد جعفر پاشا فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد
کرده بجای تاج وهاج محبوبه رومیانه بر سر نهاد امرای قزلباش دست تصرف از ولایات حوالی تبریز
کوتاه کرده ازین راه اردوباد و مرند و گرگر و دزمار و توابع بتصرف جعفرپاشا درآمد دیگر آنکه سنان
پاشای مشهور بجغال اوغلی که بیگلربیگی بغداد بود بعد از انتشار اخبار مذکور او را نیز هوای تسخیر قلمرو
علیشکر در سر افتاده با لشکر گران قدم جرأت بولایت همدان نهاد و قورخمس خان شاملو که حاکم
همدان بود هرچند قبل از ورود مخالفان امرای آن حدود را اخبار نمود که باستظهار ایشان با
رومیان از در گیر و دار درآید اما از راه استیلای غفلت و غرور بعد از آنکه جغال اوغلی بحوالی همدان
رسید معتقد جمیع آمدن سپاه و لشکر نگردیده با فوجی اندک که داشت رایت مقاتله و محاربه اعدا افراشت
و با آنکه شاهوردی خان عباسی والی لرستان که بکومک و مدد قورخمس خان بهمدان آمده بود خدمتش
را از آن جنگ بی‌صرفه منع نمود اما قورخمس خان چون اعتمادی بر الفت و اتحاد او نداشت نصیحت
وی را وقعی نگذاشت و با آن فوج اندک مرکب جلادت بمیدان رومیان تاخته خود را گرفتار حلقه کمند
جمعیت ایشان ساخت و باعث بر گرفتاری وی آن بود که چون بهادران هر دو لشکر پای جان
یکدیگر را گرفته شاهوردی خان با لشکر لرستان در گوشه میدان بتماشا ایستاد و قورخمس خان با چندتن
از لشکریان از میان سپاه بقصد آن بیرون آمد که لشکریان را بحرب تحریض نماید ناگاه فوجی از رومیان

بابهای جمعی از مردم همدان که روی گردان شده بایشان پیوسته بودند و برافراخته گریبان گیر ساختند
دکر فقاری سردار باعث فرار لشکریان گردیده جمعیت ایشان به پریشانی کشید و شاهوردی خان
راه لرستان پیش گرفته خود را بجای عافیت رسانید و رومیان با عجزه و زیردستان و مردم همدان
آن کردند که مغولان در رفتن چنگیز خان با مسلمانان نکرده بودند القصه بعد از قتل و غارت همدان
جغال اوغلی رخت اقامت بنهادند کشیده قلعه بران محیط گردانید و قلعه دیگر در سعد وقاص اساس
نهاده حارس و نگهبان و اذوقه و اسباب قلعه داری ترتیب داد و بعد از انجام مهام آن حدود
بغداد مراجعت نموده قورخمس خان را همراه خود ببغداد برد و از آنجا مصحوب کسان خود نزد خواندکار
فرستاده مجاری حالات را بر منصه عرض نهاد **ذکر برخی از وقایع این سال احوال امرای خراسان و شرح
بعضی از قضایایست که بعد از مراجعت موکب مسعود در ان دیار بروی نمود** خلاصه این مقال آنکه چون
موکب جاه و جلال بفیروزی و اقبال از خراسان مراجعت نمود بخت ساخته که دکان فتنه و فساد
گشود پیرایه رونمای بوداق خان چگنی و اولاد او بود و بعث برین بلند پروازی آنکه بعضی از امرای
زمان مرشد قلی خان که خاقان گیتی ستان چنانچه ایمائی بآن شد رقم عزل بر جراید احوال ایشان
کشیده متوجه عراق گردیدند در خراسان پریشان و سرگردان روزگار میگذرانیدند و بوداق خان
که بترتیب للگی شاهزاده والانژاد سلطان حسن میرزا افسر سروری بر سر دیده بناخن بیهده کاری
سر زیاده سری میخارید متاع خود فروشی ببازار روزگار آورده دکان امیر الامرایی فروچید و
امرای معزول را بمواعید دلخواه از راه برده چنان خاطرنشان ایشان کرد که بنابر استیلای رومیان
و مشغولی بدفع و رفع ایشان خاقان گیتی ستان را بعد ازین سرو برگ آمدن بخراسان نیست و شاهزاده
والاتبار در این دیار قایم مقام پدر بزرگوار است و من نیز از اخلاص و دولتخواهی این دودمان کمتر
از مرشد قلی خان نیستم و چون در میان پدر و پسر جدایی متصور نیست بر سر آن سر جمعیت نموده بر سر
مشهد مقدس معلی میرویم و آن گرامی گهر را در آن کشور بجای پدر بر تخت زرجای داده همگی کمر فرمان
پذیری او را بر میان جان می‌بندیم و مملکت خراسان را چنانچه باید از اعادی صیانت نموده اگر کسی تعرض
محال ازین راه با ما طریق موافقت نسپرد بدفع او پرداخته دیگری را بجای او بر میداریم و امرای معزول
سخنان واهی آن بوالفضول را بسمع قبول اصغا نموده ابواب متابعت و موافقت بر روی او گشودند و از
جمله ایشان یکی محمود خان صوفی اوغلی استاجلو بود که حسب الفرمان قضا جریان دست امیدش از دامن
حکومت نیشابور دور شده بود و چون دماغ بوداق خان را بآن خیال محال پریشان دید بآرزوی حکومت

چند روز



چند روز بمتابعت وی گزید و بمعاونت و امداد آن بی پروای مغرور بر سر نیشابور آمده با شاه منظر سلطان
کوسه ک اوغلی قورمت خان که بعد از وی حاکم نیشابور شده بود بساط معادات فروچید و چون
قشون شاه منظر سلطان ملازم قدیم محمود خان بودند بجانب او میل نموده ابواب تصرف نیشابور
را بر روی او گشودند و شاه منظر خان ناچار دست از حکومت آن دیار کشیده متوجه مشهد معلی گردید
و بامت خان پیوسته در کمین فرصت مترصد وقت نشست و همچنین امام قلی خان ولد قباد خان قاجار
که بنابر شکوه و شکایت رعایا از حکومت سبزوار بکنار رفته محمد خان ولد یعقوب بیگ چاوشلو
حاکم آن دیار شده بود بامداد و استظهار بوداق خان با محمد خان بهمین طریق سلوک نمود و چون
رایت اقتدار بوداق خان در ان دیار فی الجمله ارتفاع یافت ابومسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین
نیز همین طریقه پیش گرفته بان کرده زیاده سرویت و چون شور و شر آن قوم زیاده سر از حد مساهله
و مدارا گذشت امت خان که حسب الفرمان قضا جریان امیر الامرای خراسان و بیگلربیگی مشهد معلی
بود ابواب نصایح سودمند بر روی ایشان گشوده بارسال مردم کاردان ایشان را از بیراهه روی
و خودرایی منع نمود و این معنی باعث تحریک باده سودای محال ایشان شده بفکر دفع امت خان افتادند
و اندیشه آن داشتند که با سپاه و لشکر بر سر مشهد معلی رفته او را از آن دیار اخراج نمایند که ناگاه خبر
آمد آمد عبدالمومن خان بی پروا بر سر مشهد معلی و محصور شدن امت خان بایشان رسیده از آن اراده
بعد ازین در محل خود گزارش یابد متقاعد گردیدند و همچنین جمعی دیگر از امرای معزول مانند سلطان علی
خلیفه ترکمان و اشباه وی بجانب رستم میرزای ولد سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزا که در آن اوان
والی ولایت بست و زمین داور بود و در ان اوان با برادر بزرگ خود مظفر حسین میرزا که حاکم قندهار
بود از در مناقشه و محاربه درآمده بروی ظفر یافته بود میل نموده بقندهار رفتند که شاید او را به
سلطنت خراسان فریب داده با خود بآن ولایت برند و از بیامدکار وقتی بقندهار رسیدند که برادران
با یکدیگر صلح نموده رستم میرزا حکومت قندهار را بدستور سابق بمظفر حسین میرزا بازگذاشته بود و رستم میرزا
هرچند در بدایت حال با امرای بیهوده رای از در مدارا درآمده ابواب مواعید مرغوب بر روی ایشان می
گشود و ایشان را بوعده آمدن خراسان دل آسامی نمود اما چون هوای بلند پروازی در سر نداشت و قدم
از شاهراه رفاه حال و فراغبال بیرون نمیگذاشت در آخر کار که خبر استیلای عبدالمومن خان بر مشهد
معلی بوی رسید یکباره پرده از رخ کار برداشت و بکنایه و صریح خاطرنشان ایشان کرد که تشریف
والای سلطنت ایران از جامه خانه غیب بر قامت قابلیت اولاد و احفاد شاه جنت مکان راست آمده و بجا

نسبتی ندارد و ما و پدران ما پیوسته ملازم و چاکر ایشان بوده و می باشیم امروز اگر من بخیال محال استقلال
بخراسان آیم و خبر این زیاده سری باورنگ آرای سریر سلطنت که وارث ملک ایران و خسرو آن
حضرت است رسد هر آینه غبار انگیز خاطر قدس مناظر آن سرور گردد شما عذر مرا پذیرفته اراده
دیگر پیش گیرید که این کار از من نمی آید و بعد از ادای مراسم عذرخواهی با ملازمان خود بجانب
قزوین داور راهی گردیده پای در دامن فراغت و عافیت پیچید اما روزگار کم فرصت چنانچه بعد از این
گزارش یابد فرصتش نداد و مآل حالش در آن دیار بهزیمت و فرار افتاد **گفتار در وقایع و سوانح سال
سیوم جلوس همایون که مطابق اودئیل ترکی و موافق سنه ثمان و تسعین و تسعمائه بود** چمن آرای این حدیقه
همیشه بهار یعنی کلک وقایع نگار گلهای رنگارنگ سوانح این سال فرخ فال را در نظر تماشائیان
بدین سان جلوه ارائه میدهد که چون معموره خلد آیین دارالسلطنه قزوین مورد موکب ظفر قرین شاه ارژنگ
نگار خانه چین و غیرت خلد برین گردید نخستین گلی که از گلزار همیشه بهار دولت پایدار شکفتگی بخش
[?] سرسبزی چمن ملک و ملت گردید آن بود که قامت قابلیت میرزا لطف الله شیرازی
را که مستوفی وزارت شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا بود بوزارت مهد علیا و خدر معلی زینت
بیگم انضمام داده سزاوار تربیت و عنایت بود بتشریف والای وزارت دیوان اعلی سرافرازی
کرامت فرمود و با آنکه روزگار فرخنده آثار شهریار جهاندار در آن بهار با شاهدان لاله عذار و
مطربان نادره کار در صحن گلزار و طرف جویبار با آشامیدن شرابهای خوشگوار و پیمودن ساغرهای
سرشار میگذشت و پیوسته ساحت باغ و بستان غبطه بساط عشرت و شادمانی لازمه جوانی گلریزان
تماشا میگشت اما در نظر حقیقت بین این معنی را دام فریب ظاهر بینان جهان صورت نموده در غلوی
مستی ابواب هشیاری بر روی نظام و انتظام مهام ملک داری میگشود و لحظه از پذیرایی امور سلطنت
و جهانداری غافل و ذاهل نبوده پیوسته گرامی اوقات فرخنده ساعات را در انسداد ابواب اختلال
احوال ممالک ایران که بمقتضای قضا و ناسازی دشمنان دوست نما یعنی امرای پیش خود بر پای زیاده
سر قزلباش بمعراج کمال رسیده بود مصروف میداشت و شب و روز بر پریشان خیال ارقام نظام و انتظام
مهام سلطنت را بخامه فکرت می نگاشت چه با وجود عدم اتفاق و ظهور طغیان و نفاق بعضی از
امرای سرکش قزلباش که تا آن زمان ببلای گردنکشی گرفتار بوده اند از دو طرف دو پادشاه قضا نیرو
و دو دشمن قوی بازو روی به تسخیر ممالک ایران آورده بودند و مقاومت با آن دو خصم زبردست بر
ذمت همت خود [?] لازم بود لاجرم در آن ایام سعادت انجام صورت این مرام بر پریشان ضمیر الهام نظیر

چنان



چنان عکس پذیر گردید که ناچار با یکطرف از در مدارا در آمده باستحکام مبانی صلح و صلاح با پادشاه روم
گرایش نماید و این معمار قضا [?] چهره بود خاطر اقدس از آن طرف مطمئن سازند و با آنکه شرایط
مصالحه که یکی از آن فرستادن شاهزاده بدیار روم و دیگری قطع نظر از اکثر ممالک آذربایجان
بود که بتصرف اولیای دولت آل عثمان درآمده بود مرضی خاطر قدس مناظر نبود اما بمقتضای
مصلحت وقت اندیشه در باب فرستادن آن گوهر ثمین راضی نمود و بعد از تهیه و تدارک سامان
سفر شاهزاده بلند اختر سلطان حیدر میرزای ولد شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا
مهدیقلی سلطان شاملو ولد ایغوت سلطان را که در آن اوان بحکومت دارالارشاد اردبیل سرافراز
و باصابت رای و مزید عقل و دانش و وفور مکنت و ثروت از سایر امرای عالیشان ممتاز بود به
رسالت دیار روم موسوم و با نامه صداقت عنوان و تحف و هدایای شایان برافقت شاهزاده
والاشان روانه آن مرز و بوم نمود و ولی آقای چاشنی گیرباشی را که مدت دو سال بود که از دیار
روم بجهت استقرار مصالحه و سامان این کار بدربار سپهر کردار آمده بود مشمول نظر عنایت و احسان
و مشمول عواطف بیکران گردانیده رخصت انصراف ارزانی فرمود **دیگر** از قضایای این سال فیروزی
مآل آن بود که چون ولی آقای مذکور پیوسته اظهار مینمود که جغال اوغلی بخود سرلشکر بولایت عراق
کشیده و فقیر از آن خبر ندارد بخاطر انور خطور نمود که پیشتر از تاسیس مبانی صلح و صلاح فوجی از لشکر
قیامت اثر را به تخریب قلعه که جغال اوغلی در نهاوند بچرخ بلند افراخته مامور فرماید که تا رسیدن
شاهزاده باستنبول نام قلعه مذکور در میان و در حین انعقاد صلح و صلاح در تصرف رومیان نبوده باشد
لاجرم طهماسب قلی سلطان ارشلو را بتفویض ایالت ولایت همدان سربلندی داده بمرافقت و امداد
امرای بابت [?] به تسخیر قلعه مذکور فرستاد و چون در اثنای اهتمام ایشان در امور قلعه گشایی خبر
ورود عبدالمومن خان مرد و دبولایت خراسان شهرت نموده سلسله جنبان توجه موکب مسعود بدان حدود
گردید امرای مذکور بی نیل مقصود مراجعت نمودند و دیگر باره جغال بد فعال باحتمال آنکه شاید قلعه مذکور
محتاج به تعمیر و ما یحتاج قلعه داری شده باشد از بغداد روی عزیمت بنهاوند نهاد و خاطر از ما یحتاج
قلعه و تعیین مستحفظین جدید جمع نموده عنان بصوب مراجعت انعطاف داد و بعد از تاسیس مبانی مصالحه و
تشیید قواعد آن چون گرفتن قلعه با شرایط لوازم مصالحه جنگ داشت رای آفتاب اشراق متوجه تسخیر
آن نشده همچنان در تصرف رومیان باقی گذاشت و استرداد آن را حواله بوقت دیگر نموده بالکل
مسامحه و مدارایی که فرمود ابواب فواید کلی بر روی دین و دولت گشود چه بعد از فراغبال از طرف رومیان

برفع اختلال احوال سلطنت بزوال و کوشمال سرکشان طوایف قزلباش پرداخته کلستان بی خزان
مملکت ایران را از خس و خار اقتدار آن کروه ناپاک پاک ساخت و قلعها و بندها بسیاری از قلاع
و بقاع که از تصرف اولیای دولت روزافزون بیرون رفته بود با انضمام قلاع دیکر بحیطه ضبط و
تسخیر درآمد و بآبادی و مدارا چنانچه بعد ازین جابجا کزارش خواهد یافت ساحت ولایت ایران را
غیرت افزای روضه رضوان کردانید دیکر از وقایع پرملال این سال ورود عبدالمؤمن خان بدو
بخراسان و تسخیر مشهد معلی است بیان این واقعه غم افزا که نمک پاش ناسور دلهاست آنکه چنانچه
سبق ذکر یافت عبدالله خان در سال کذشته بمحقر پیشکشی که ابراهیم خان برادر مرشدقلی خان نمود
قناعت کرده از سر تسخیر مشهد معلی و محاصره آن بشرط آن درکذشت که اکر در سال آینده پادشاه
قزلباش بحراست ملک خود بپردازد هر کس از جانب عبدالله خان بحکومت مشهد مقدس آید شهر را باو
بسپارند و چون اخبار توجه خاقان کیتی ستان بخراسان و مراجعت بصوب عراق و بودن آنکه متعرض
تسخیر هرات کردد بعبدالله خان رسید آرزوی تسخیر سایر ولایات خراسان که خواب و خور در او بر وی
حرام داشت روی باز داد کذاشت و پسر خود عبدالمؤمن خان و خواهرزاده خود دین محمد سلطان
ولد جانی بیک سلطان مشهور بتیلیم خان و میر قلبابای حاکم هرات را با لشکرهای بلخ و اندخود و
شبورغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و هزاره و دشت قبچاق بتسخیر سایر بلاد خراسان روان نمود و
سپاه ماوراءالنهر بیشتر از حصاد مزرعات برق خرمن طاقت و توان مردم خراسان کشته چون آتش
سوزان بر محصولات و غلات ایشان کذشتند و چون عبدالمؤمن خان پیش از دیکران با مردمی اندک
از آن لشکر فراوان بسرعت برق و باد قدم بملک خراسان نهاده بود و ورود آن مردود از
هیچ راه بامرای خراسان معلوم نبود همکی ایشان بر بستر غفلت غنوده بودند که ناکاه کرد فتور آمدن
او از نیشابور برخاست و محمودخان صوفی اوغلی و غازیان استاجلو که بمحافظت نیشابور مامور بودند
چون از عدت و کثرت سپاه ماوراءالنهر خبر نداشتند آن فوج را اندک شمرده وقعی بورود ایشان
نکذاشتند و بعزم رزم ایشان قدم جرات از شهر بیرون نهاده دست و بازو بمحاربه و مقاتله
اوزبکیه کشادند و به نیروی بازوی جلادت و زور سرپنجه دلاوری عقد جمعیت ایشان را پریشان کرده
چند تن از بهادران نامی ایشان را اسیر و دستکیر بشهر آوردند و چون دانستند که سردار آن لشکر
قیامت اثر عبدالمؤمن خان است از کرده پشیمان و دست از کیر و دار کشیده بناچار حصاری کردیدند و
چون عبدالمؤمن خان غازیان را در برج و باره مهیای قلعه داری مشاهده نمود از مقامی که داشت

بظاهر



بظاهر شهر نقل مکان نموده ابواب محاصره بر روی محصوران کشود و چون محمودخان دید که سپاه کینه خواه
ترکستان مانند حوادث زمان و نوایب دوران از هم نمی کسلد و مانند موج دریا فوج فوج برابر شهر
یکدیکر بمعسکر شقاوت اثر وی ملحق میکردند بنا بر عدم آذوقه و اسباب قلعه داری تفکر مآل حال غازیان
حصاری افتاده بوسیله اقوام اوزبکان کرفتار که در میان لشکر بیرون از شمار اوزبک از ارباب
اعتبار بودند محقر پیشکشی نزد عبدالمؤمن خان فرستاد و پیغام داد که چون نیشابور از توابع مشهد معلی
است هرکاه آن بقعه طیبه بحیطه تصرف و تسخیر خان درآید ما این شهر را بی عایله نزاع و جدال
سپرده براه خود میرویم و عبدالمؤمن خان بسعی و اهتمام اقوام کرفتاران که در شهر اسیر و دستکیر بودند
ابواب صلح و صلاح بر روی محصوران کشود و بعد از آنکه محمودخان تمامی کرفتاران را بیرون
فرستاد عبدالمؤمن خان از ظاهر نیشابور کوچ کرده روی عزیمت بصوب تسخیر مشهد مقدس معلی نهاد
و بنا بر آنکه جمعیت سپاه ماوراءالنهر حسب دلخواه دیده نبود محاصره حصار با لشکری که همراه
داشت مشکل بود در حوض توپان که نیم فرسخی شهر است بار اقامت کشود و چندان توقف نمود که تیلیم
خان و میر قلبابای حاکم هرات و سایر امرای ماوراءالنهر که در اطراف ولایات خراسان پریشان بودند
بر سر آن از دحام انجمن جمعیت نمودند و چون اسباب محاصره حصار مشهد معلی فراهم آمد از آنجا مانند سیلاب
بلا روان شده حصار شهر را دایره سان در میان کرفت و جنود شقاوت ورود اوزبکیه دامن جد و
اجتهاد بر کمر استوار شروع در تسخیر شهر و حصار کردند و امت خان چون بحر بلا را بر مشهد معلی محیط دید
بقدر مقدور بتهیه اسباب قلعه داری و ضبط و استحکام حصار پرداخته بمدافعه و کیر و دار مشغول کردید و
مسرعان قمر مسیر بپایه سریر سلطنت مصیر روان نموده حقیقت حال را بعرض رسانید و خاقان کیتی ستان
بعد از اطلاع بر مضمون عریضه امت خان دفع اعدا و استخلاص محصوران مشهد معلی را پیش نهاد همت والا
ساخته از مقر سلطنت ابد نشان رایت توجه بصوب خراسان افراخت و بعد از ورود موکب مسعود
بولایت ری جهت جمع آمدن سپاه ظفر پناه در بلده طهران قبه بارکاه باوج مهر و ماه رسیده روزی چند
موکب همایون متوقف کردید و بنا بر آنکه بمقتضای روز تیره بختی ایرانیان بپایان نرسیده بود و ارتفاع
کوکب طالع ایشان را میعادی مقرر بود بمقتضای قضا و ناسازی آب و هوا بیماری در معسکر ظفر اثر
شایع کردیده رفته رفته نوبت عرض مرض بذات اقدس آنحضرت رسید و مزاج اعتدال سرشت سررشته
صحت را از دست داده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و با وجود قوت ضعف و استیلای مرض جمعی از امرای
عالیشان را با فوجی از عساکر فیروزی نشان مقدمه لشکر قیامت اثر مقرر فرمود که تا چمن بسطام رفته

در اینجا منتظر ورود موکب همایون باشند و چون در کارخانه قضا اسباب سعادت شهادت
ساکنان مشهد معلی مهیا شده بود سعی و اهتمام اطبا در معالجه و مداوای مزاج اقدس فایده ننمود و
روز بروز ضعف قوی میشد و بر بیماری آن حضرت می افزود تا قضا با محصوران مشهد معلی کار خود
نمود العقه چون طایفه بد رگ اوزبک از امتداد سوء مزاج زیور آرای تخت و تاج با خبر گردیدند
خاطر جمع و قلب مطمئن دایره محاصره را بر محصوران تنگتر گردانیدند و با آنکه امت خان و غازیان
قلعه دار که برنج محاصره و قلت آذوقه و عدم اسباب قلعه داری گرفتار بودند و شنیدن آن خبر
وحشت اثر ابواب یاس و حرمان بر روی خاطر امیدوار گشودند اما بظاهر کار دست جرات از
قایمه تیغ آبدار برنداشته با آن طایفه بی زینهار رایت گیر و دار می افراشتند تا مدت محاصره بچهار
ماه کشیده کار بر محصوران دشوار گردید و از فقدان آذوقه و عدم قوت قوت از ایشان ساقط شده
بناچار دست از حفظ و حراست شهر و حصار کشیدند و از راه اضطرار ناربن قلعه را پناه خود ساخته
چند گاه نیز در اینجا بخواه و ناخواه با آن گروه دیو سیرت ابلیس ریبت رایت مخالفت افراختند و
چون بهر روزه برسیدن مدد و کومک سپاه بزرگ اوزبک قوت میگرفت و محصوران بسبب ناامیدی
از امداد و اسعاد ضعیف تر میشدند بمقتضای آخر الدواء الکی صلاح کار خود منحصر دران دیدند که
بمیر قلبابای حاکم هرات که در میان امرای اوزبک بمردمی و مروت اشتهار داشت توسل جسته بوسیله
وی با عبد المومن خان از در مصالحه در آیند و بسپردن شهر ابواب خلاص و نجات بر روی خود گشوده
نوعی نمایند که بجان امان توانند یافت لاجرم خداویردی خان جلایر را بجهت تمشیت امر مصالحه
به بیرون فرستاده پیغامهای مصلحت آمیز بمیر قلبابا دادند و چون عجز و اضطرار و عدم قدرت و اقتدار
اهل حصار بران لشکر خونخوار کالشمس فی رابعة النهار هویدا شده بود عبد المومن خان که بخون مردم
مشهد معلی تشنه بود قبول مصالحه نمود و تا از در محصوران بجان آمده بنماید که بر سر خوان مروت و
احسان او چاشنی در کار است اشاره نمود تا خداویردی خان را در برابر قلعه باقبح وجوه بقتل
رسانیدند و خشم آلود و غضبناک سپاه بی باک سفاک خود را بگشودن قلعه فرمان داده آن طایفه بی
زینهار را از اطراف و جوانب بگرفتن قلعه و حصار فرستاد و چون کار محصوران بجان و کارد شان
باستخوان رسیده بود از مقاومت عاجز آمده اوزبکیه شهر را بتصرف در آوردند و شهریان دل از جان
شیرین برداشته روی عجز و ناامیدی باستان ملایک پاسبان شاهنشاه ملک خراسان گذاشتند و
نیکان و پاکان آن بلده طیبه از پیر و جوان و خرد و کلان و ترک و تاجیک و دور و نزدیک و مرد و زن



و دوست و دشمن و صحن آستانه مقدسه سدره مرتبه جمع آمده حصار روضه منوره را پناه و آرامگاه خود ساختند
و سپاهیان بتیر و تفنگ و سادات و علما و خدام آن روضه قدس نشان بدعا و زاری آهنگ جنگ
اوزبکان بی نام و ننگ کرده دیگرباره رایت مقاومت افراختند اما سپر سعی و تدبیر دافع تیر قضا نگشت
و چند امت خان و غازیان استاجلو خواستند که آن مقام پاک را از لوث هجوم آن قوم ناپاک
صیانت نمایند صورت پذیر نگردید و عبد المومن خان و تلیم خان با بسیاری از بهادران اوزبک
داخل صحن گردیده تیغ بیباکی از نیام سفاکی کشیدند و در اثنای گیر و دار بخت دمار از روزگار
غازیان قلعه دار که مردانه وار میکوشیدند بر آورده امت خان و سایر سپاهیان را بدرجه بلند
شهادت رسانیدند و بعد از قتل ارباب جرات و جلادت نوبت بسادات و علما و صلحا و خدام
آن آستان گردون شان و مردم شهر رسیده رسم و آیین شداد و شدید و ابن زیاد پلید را
تازه گردانیدند و عبد المومن خان بسنت حجاج و یزید از مضمون لا یرحم الله من لا یرحم الناس
غافل و ذاهل گردیده تیغ بیرحمی از نیام بی شرمی کشیده خود در صفه میر علیشیر ایستاده اشقیای
اوزبک را بدرون روضه مطهره فرستاده و آن گروه سفاک بیباکانه بان روضه پاک در آمده
یکیک از اعیان و اکابر را گریبان جان گرفته کشان نزد آن خان بی ایمان می آوردند و
باشاره آن بی مروت کم فرصت شربت شهادت می چشانیدند و از شهدای آن روز بلا که
نمونه روز عاشورا و واقعه هایله کربلا بود میر محمد حسین استرابادی مشهور بمیر بالای سر است که
در زهد و تقوی درجه علیا داشت و پیوسته در بالای سر امام واجب الاحترام علیه التحیة والسلام
بلوازم طاعت و عبادت و تلاوت کلام ملک علام قیام مینمود و از آن مقام محترم بسیار کم
حرکت میکرد از قضا دران روز که نمونه روز رستاخیز بود بدستور معهود در بالای سر آن سرور
بشغل مقرر خود قیام مینمود ناگاه یکی از آن ملاعین از خدا بیخبر دست در کمر آن سید عالی گهر زده
از آن مقام مطهرش بیرون میکشید و میر خون گرفته از هول جان دست انداخته محجر ضریح منور
را محکم گرفت کشیدن آن مردود پلید دست از گریبان جان وی برگیرد مقارن آن اوزبک
دیگر که از دو سگ بتر بود بیک ضرب تیغ دست میر بی تقصیر را قطع نمود و آن دست در محجر ضریح
منوره ماند و او را از روضه مطهره بیرون کشیده پاره پاره کردند بالجمله دران روز غم اندوز در صحن
آستانه مقدسه از کشته پشتها بدید آمد و از خون شهدا دیگر بار آب در جوی کربلا روان گردید و
کار بجایی رسید که از اجساد آن سعدا و شهدا که بحریم حرم و اماکن متصله بآن مقام محترم چون مسجد

بالای سر و صفهٔ خدام و دار السیاده و دار الحفاظ و غیر آن پناه برده بودند صحن آستانهٔ مقدسه ها
طاق ایوان میرعلیشیر برابر گردیده و زنان و دختران آن سعادتمندان که پردگیان حجاب عفت
و پوشیده رویان سرادق عصمت بودند و از راه اضطرار در آستان عرش نشان تحصن اختیار
نموده بودند بعد از آنکه شوهران و پسران و اقوام و اقارب خود را در دریای خون شناور
دیدند بدست اوزبکان خونخوار گرفتار گردیدند و چون شعلهٔ شقاوت عبدالمومن خان بباد
خشم و غضب سرکشی پیش گرفته بود حکم بقتل عام خواص و عوام نمود و اوزبکان بی ایمان چون
بلای ناگهان بجانب اسواق و محلات روان شدند و دست جرأت بقتل و غارت گشوده هرکه را
دیدند در خاک و خون کشیدند و هرچه را یافتند مال حلال خود شناختند و کار تاراج و یغما بجایی
رسید که قنادیل مرصع و طلا و نقره که محاسب وهم از شمار آن عاجز بود با ظروف و اوانی طلا و
نقره و اسباب زیب و زیور آن روضهٔ منوره بغارت و تاراج رفت و کتابخانهٔ سرکار فیض آثار
که بتمادی روزگار از اوقاف [illegible] و اکناف بلاد و امصار در آن بقعهٔ خلد آثار جمع آمده بود بدست
آن طایفهٔ خونخوار افتاد و آن لآلی گرانبها را در بازار قدردانی ببهای خزف ریزه بیکدیگر میفروختند
و اوراق مصاحف نفیسه را که گوهرنگاری اکثر آنها منسوب بکلک گوهربار ائمهٔ هدی علیهم التحیة
والثنا و کتاب سبعه بود از برای پرکردن اسباب سفر سقر کیسها میدوختند بالجمله تا سه روز نایرهٔ
قتل و غارت آن گروه کم فرصت خرمن طاقت سوز بود و بعد از آن سه روز که آن طایفهٔ شقاوت
اندوز از قتل و غارت ممنوع گشتند معدودی چند از آن خلق بی نهایت که در زوایای کنامی خزیده
بودند ترسان و لرزان از سوراخها و کنجها بدر آمدند و رفته رفته جمعیتی در شهر بهم رسید و باعث آن
گردید که اوزبکان مال امان حواله کردند و باین تقریب آنچه از صامت و ناطق در تصرف ایشان بهر
مانده بود بتجدید عرضهٔ نهب و غارت گردید و مضمون نا هرچه از دزد ماند رمال برد وصف الحال آن
گروه پریشان احوال آمد القصه چون عبدالمومن خان بی ایمان در آن حدود آن کرد که شداد و نمرود در
عهد خود نکرده بودند در مشهد معلی حاکمی تعیین نموده بجانب سرخس ایلغار نمود و هنگام رحیل
سرطوق و میل بالای گنبد مبارک را که شاه جنت مکان از همت من طلای خالص با تمام رسانیده بود
از آن مکان رفیع بزیر آورده بملکیت تصرف نمود و چون کارش در محاصرهٔ قلعهٔ سرخس حسب المدعا از
پیش نمیرفت و ابن حسین خان حاکم سرخس با طایفهٔ چغتای که ملازمان قدیم او بودند در محاربتی
که فیمابین اوزبکان و ایشان روی مینمود آثار جرأت و جلادت بظهور رسانیده بسیاری از اوزبکان

معتبر



معتبر و بهادران نامور بدرکات سقر میفرستادند بناچاری دست از تسخیر قلعهٔ سرخس کشیده متوجه آنجا
را بسال دیگر انداخته از پای قلعهٔ سرخس کوچ بر کوچ متوجه بلخ گردید و درین سال بجز ابن حسین خان
که در جا و مقام خود اقامت داشت اکثر محال خراسان خصوصا جام و خواف و باخرز و غوریان و
توشیخ بتصرف اوزبکیه درآمد و چون ملازمان محمود خان حاکم نیشابور از راه قرب جوار مشهد
معلی از طایفهٔ بزرگ اوزبک خایف و هراسان بودند محمود خان را بر آن داشتند که شهر را خالی
کرده رخت اقامت بسبطام کشید و ازین راه نیشابور نیز بآسانی مسخر اوزبکان از خدا بیخبر گردید
و همچنین کجعلی خان نیز که حاکم خواف بود چندگاه قلعهٔ سلامت را از آفت دست انداز آن
طایفهٔ ناساز بسلامت نگاه داشته چون از رسیدن مدد و کومک ناامید بود از راه ناسازی روزگار
آهنگ عراق ساز نمود و آن ولایت نیز بحیطهٔ تسخیر اوزبکیه درآمد با طلبه این اخبار پر ملال در
بلدهٔ طهران وقتی بمسامع جلال پیوست که لشکر بیگانه عرض مرض از شهرستان مزاج اقدس کوچ نموده
احمال و اثقال ایشان از ضعف و نقاهت باقی بود و با آنکه حرارت این زهر جانگزا در کام حواس
آن حضرت علاوهٔ ازدیاد نقاهت گردید اما چون حکم قضا را بجز تسلیم و رضا چاره نبود آن درد
بی دوا را بنوشدارو صبر مداوا نمود و بعد از چند روز که مزاج اعتدال گزین بمداوای اطبای دار
الشفای و اذا مرضت فهو یشفین از ضعف و نقاهت دوری گزین و صحت عاجل و عافیت
کامل همنشین گردید عنان عزم خسروانه بصوب ادراک سعادت زیارت امامزادهٔ واجب التعظیم امامزاده
عبدالعظیم علیه التحیة والتسلیم منعطف ساخته بعد از آنکه در آن مقام لازم الاحترام روزی چند
بلوازم زیارت و دعا قیام نمود و چون خبر مراجعت عبدالمومن خان بجانب بلخ متحقق گردید موکب
ظفر قرین رخت اقامت بدار السلطنه قزوین که مستقر سریر سلطنت روی زمین بود کشید دیگر از
وقایع این سال اشتعال نایرهٔ قتال و جدال فیمابین بوداق خان چگنی و نور محمد خان والی مرو
شاهجهان و سایر محال است بتبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در وقایع سال گذشته ایمایی
بآن شده بود که بوداق خان چگنی لله شاهزادهٔ عالی گهر سلطان حسن میرزا بتوهم بیجا آن سرور را
دست آویز زیاده سری خود ساخته سمند جرأت بمیدان بیراهه روی تاخت و جمعی از امرای خراسان
را که در زمان مرشد قلی خان بخودسری خو کرده در آن اوان معزول و سرگردان بودند با خود متفق
ساخته رایت عزیمت به تسخیر مشهد مقدس معلی افراخت و عزم آن داشت که اگر امت خان حاکم آنجا
با او از در اطاعت درنیاید او را از شهر بیرون کرده خود بدستور مرشد قلی خان منصب للگی شاهزاده

فرمانفرمای کل خراسان باشد و از پیاده کار و روزگار رنگ دیگر ریخت و آمدن عبدالمؤمن خان بر سر مشهد
معلی درست بوداق خان و اتباع از دوامن معقول گسیخت اما آن حایل محال از شهر بند خیال ایشان
بیرون نمیرفت و در فکر مآل حال خود بودند که احمد خان کسی نزد ایشان فرستاده پیغام داد که
جمعیتی که بعزم تسخیر مشهد معلی اتفاق افتاده مقرون مصلحت و وفاق روی داده لیکن چون درین اوان
عبدالمؤمن خان با لشکران قدم بولایت خراسان نهاده نخست بدفع دشمن بیگانه پرداختن و
بعد از آن رایت جمعیت به تسخیر این ولایت افراختن اولی است حال اگر قوت و قدرت آن
داشته باشید و لشکر باین کشور توانید کشید تا ما نیز با ایشان پیوسته باتفاق یکدیگر بدفع لشکر بیگانه
پردازیم بهتر و اگر قدرت و استطاعت آن نداشته باشید باری تا حدود رادکان حرکت کرده روزی
چند دشمنان را بخود مشغول سازید شاید از عراق مددی رسیده این بلدهٔ طیبه از شر استیلای اعدا
محفوظ ماند و ایشان با آنکه تاب مقاومت عبدالمؤمن خان نداشتند پای کار را بر خیال دراز
کار خود گذاشته رایت عزیمت به تسخیر مشهد معلی افراشتند و در خلال این احوال نور محمد خان بن
ابوالمحمد خان بن دین محمد خان که در آن اوان والی مرو شاهجان و نسا و ابیورد و باغباد بود بتوهم
آنکه مبادا عبدالمؤمن خان از راه دوستی که در میان ایشان روی نموده در صدد تسخیر ولایات
مذکوره در آید و ازبکیه ما یحتاج و جمعی از ترکمانان قبایل صاین خانی ساکن نسا و باغباد و آن حدود
را جمع آورده از مقر دولت خود حرکت نمود و با قریب شش هزار سوار خود را بقریب خبوشان و آن حدود
آمد و امرای مذکور چون از قرب ورود وی آگاهی یافتند باندیشه آنکه مبادا نور محمد خان عزم آن داشته
باشد که بعبدالمؤمن خان پیوندد و مقاومت با آن لشکر بیشمار دشوار گردد عنان عزیمت بدفع وی
منعطف ساختند و قرار داد خیال ایشان آن بود که چون بروی ظفر یابند اگر فی الحقیقه ممد و معاون عبد
المؤمن خان بوده باشد شکست وی باعث کسر شوکت آن بی ایمان میگردد و اگر اندیشه دیگر داشته
باشد انهزام او سبب اعلای اعلام اقتدار ایشان و خوف و هراس آن ظالم حدود نشناس از لشکر
قزلباش میشود و لب بوده که ازین رهگذر دست از محاصره مشهد معلی کوتاه کرده براه خود رود و باین
خیال دور از کار چون متوجه معرکه گیرودار گردیدند و خبر شور و شر ایشان بنور محمد خان رسید کسی
نزد بوداق خان و رفقای او فرستاده پیغام داد که مرا با امرای قزلباش نزاع و پرخاشی نیست و مقصود
از توجه باین حدود حمایت ملک موروث و دفع شر عبدالمؤمن خان است و امرا پیغام وی را محمول بر
عذر و مکر شمرده با جهان جهان غرور و نخوت روی عزیمت بدفع وی آوردند و نور محمد خان نیز بدفع صایل

پرداخ



پرداخته رایت مقاومت با امرای کم فرصت برافراخت و با آنکه عدت و کثرت ایشان اضعاف مضاعف
سپاه نور محمد خان بود چون آن حرکت مقرون برضای ولی نعمت جهانیان نبود شکست یافته رو بوادی
هزیمت شتافتند و قریب شش صد نفر از جوانان یکه تاز قزلباش در آن معرکه عرضه تیغ تلف
گردیده بوداق خان چگنی و ابومسلم خان چاوشلو و امام قلی خان و ولد قباد خان و محمود خان صوفی
اوغلی و سایر امرا بحال پریشان از معرکه گریزان بمحال متعلقه بخود رسیدند و نور محمد خان بعد از انهزام
امرا دست از تعاقب ایشان کشیده متعرض فراریان نگردید و مژده آن فتح نمایان را بعبدالمؤمن
خان رسانیده باعتقاد خود آن بی ایمان را ممنون منت و عنان بصوب دیار خود منعطف گردانید اما
آن بیمروت چون فرصت یافت بجانب وی شتافته هر دمش را چنانچه در محل خود گزارش یابد از مملکت
موروث بیرون کرد و بوداق خان بعد از آن شکست نمایان از کرده پشیمان حسین علی سلطان ارشد
اولاد خود را با عریضه ضراعت آمیز مشتمل بر اظهار خجالت و انفعال بسیار بدرگاه خلایق پناه فرستاده زبان
بتمهید معذرت و استدعای عفو تقصیر گشاد دیگر از سوانح این سال خیر مآل آن بود که محمد خان زیاد
اوغلی قاجار که در سال گذشته چنانچه ایمایی بآن شد از عدت و کثرت سپاه روم با امرای قراباغ
گریزان رخت اقامت بار سبار کشیده بود درین سال بخیال آنکه چون قیل و قال مصالحه با رومیان قبل
از تسخیر قلعه گنجه و قراباغ روی نموده اگر قلعه گنجه را از تصرف رومیان بدر آورده ویران سازد ظاهراً
بهنگام رسیدن شاهزاده بدیار روم و استحکام مبانی مصالحه قلعه گنجه و ولایت قراباغ در تصرف قزلباش
خواهد بود و دست تصرف رومیان بنابر رعایت شرایط صلح که بسبق گرفت از آن ولایت کوتاه خواهد
گردید لاجرم با لشکری گران از غازیان قاجار و ترکمان قراباغ و ارسبار بطریق ایلغار خود را بگنجه رسانیده
قلعه آنجا را محصور گردانید و قلعه داران بسرعت برق و باد کس نزد جعفر پاشای حاکم تبریز فرستاده
صورت واقعه را اعلام دادند و پاشای مذکور کس بدرگاه جهان پناه فرستاده عرض نمود که چون بنیان
قصر سلطنت بقواعد مصالحه و روابط عهد و پیمان هنوز استقرار و استحکام نیافته شایسته و سزاوار نیست
که در بدایت حال تعرض محالی که الحال در تصرف کارکنان دولت آل عثمان است رود و اشتهار یحتمل آثار
مخالف از جانب ملازمان آنحضرت بظهور رسد و چون در آن وقت قرار و استقرار مبانی مصالحه مقرون
بمصلحت دولت ابد مدت بود و بملاحظه آنکه مبادا در حین ورود شاهزاده بدیار روم خبر شور و شر امرای
قراباغ بآن مرز و بوم رسیده باعث تزلزل ارکان قواعد مصالحه گردد حکم همایون باسم محمد خان و دیگر
امرای قراباغ عز صدور یافت که ترک محاصره قلعه گنجه نموده دست تصرف از ولایت قراباغ کوتاه و کشیده دارند

و بنا بر آنکه غازیان قاجار و ایل و اویماقات ساکن آن دیار مدتهای مدید بود که با آب و هوای آن
ولایت دلکشا و کثرت حدایق و بساتین و وفور سبزه و ریاحین و افزونی اتساع صحرانشینان و
سایر خصوصیات آن بقعهٔ خلدنشان انس گرفته املاک مرغوب و باغات و بساتین خلدآیین بهم
رسانیده بودند و آسان آسان دل از آن سرزمین برنمی توانستند داشت صدور آن فرمان را
وقعی نگذاشته دست از محاصرهٔ قلعه باز داشتند و در تسخیر قلعه لوازم سعی و اهتمام بتقدیم میرسانیدند
تا رفته رفته خبر شر و شور ایشان بمراد پاشای سردار که موسس بنیان مصالحه بود و هنوز در سرحد
ارزن الروم اقامت داشت رسید و از جانب او نیز کس بدرگاه معلی آمده در این باب سخنان صواب
بعرض رسانید در این نوبت آیینهٔ خاطر خاقان گردون منزلت از حرکت بیجای امرای قراباغ و عدم
اطاعت فرمان عالیشان غبارآلود کلفت و کدورت گردیده از ارباب اعتبار ایل قاجار عاشور
بیگ نامی را که مشهور بجلیاقچی بود نزد محمدخان و ریش سفیدان طایفهٔ قاجار روانه گردانیده به
زبان عتاب بایشان خطاب فرمود که پدران شما که روی ارادت و اخلاص باین دودمان والا آورده اند
بمیامن حمایت و تربیت آبا و اجداد والانژاد ما بمراتب علیه و مدارج سنیه صعود نموده اند و
ایالت آن ولایت را بآبای شما کرامت فرموده ایم چون اکنون صلاح دولت روزافزون ما مصروف
بآن است که دست از آن ولایت باز داریم ایشان نیز اگر دولتخواه این درگاهند و رضای خاطر
ما میخواهند باید دست از آن ولایت کوتاه و کشیده بآستان گردون شان نقل مکان
نمایند که در عوض مملکت قراباغ جا و مقام مرغوب بایشان عنایت فرماییم و مع ذلک قراباغ بجایی
نمیرود و اگر خدا خواسته باشد باز بآسانی بدست می آید زنهار که از مخالفت فرمان واجب الاذعان
احتراز لازم شمرند که نتایج نافرمانی متضمن پشیمانی است و بعد از ورود شاهوردی بیگ و رسانیدن
فرمان لازم الاذعان محمدخان که صوفی دولتخواه این دودمان والا بود رضاجوی خاطر اقدس
گشته از پای قلعه برخاست و بسیاری نیز از ارباب عقیدت و ارادت از راه صوفیگری و اخلاص
مرافقت و متابعت وی اختیار کرده دست از آن ولایت برداشتند و آنان که از سعادت اطاعت
و فرمان پذیری بی بهره و نصیب بودند از این آستان گردون شان روی گردان شده تن بمذلت
رعیتی رومیان دادند و آن ولایت محک تجربهٔ ارباب عقیدت و اخلاص گردیده بعد از بیست سال که
ولایت قراباغ بحیطهٔ تسخیر اولیای دولت ابدمدت درآمد موافق از منافق و دولتخواه از [illegible]
امتیاز رسید چنانچه در محل خود بسمت گزارش خواهد رفت ان شاء الله تعالی دیگر از سوانح این سال فرار



نمودن محمد شریف بیگ ولد خلیل بیگ چاوشلو و دخترزادهٔ معصوم بیگ صفوی است که والد مشارالیه در
زمان شاه جنت مکان قورچی تیر و کمان و خود نیز در آن اوان بمنصب موروث محسود امثال و اقران و
از جملهٔ مقربان بساط قرب و مجلسیان مجلس بهشت آیین بود و چون در حین توجه موکب همایون بصوب
خراسان مرشدقلی خان چنانچه ایمائی بآن شد او را بمرتبهٔ خانی و حکومت دارالسلطنه قزوین رسانیده
منصب موروث او را بمحمد سلطان کوتوال عمزادهٔ خود داده بود در اوایل این سال بدون آنکه استشمام
رایحهٔ بی توجهی از شهریار بلنداقبال نموده باشد بنا بر آنکه از راه رضاجویی مرشدقلی خان قطع نظر از
منصب موروث و خدمت شبانروزی آنحضرت کرده بود بیم و هراس بیقیاس بخود راه داده با چندتن
از محرمان گریزان رخت اقامت بگیلان کشیده و همچنین مرشدقلی خان برادر اسمعیل قلی خان شاملو نیز
بتوهم نسبت برادری وی راه گریز در پیش و طریق مرافقت وی گزید و چند نفر دیگر که بجرم زیاده سری
از آن سرور بر حذر بودند فرار ایشان را دست آویز گریز خود ساخته بهمین طریق نمودند و چون بمسامع
جلال رسید که خان احمد والی لاهیجان مقدم ایشان را گرامی شمرده هریک را درخور پایه و قدر ایشان جا
و مقام داده و ابواب مرحمت و مهربانی بر روی ایشان گشاده تا سبب جرئت دیگران شود کس فرستاده
آن جماعت را از خان احمد طلب داشتند و آن مغرور بی پروا چون از فرستادن ایشان ابا نموده
زبان بالتماس عفو و اغماض از جرایم ایشان گشود بنا بر آنکه وقت مقتضی بازخواست نبود بازخواست
آنرا بوقت خود حواله فرمود و هم در این سال الوبی بیگ غلام شاهزادهٔ سعید شهید سلطان حمزه میرزا را
که از راه بندگی و نیکوخدمتی در خدمت اشرف اعلی درجهٔ علیا داشت بمنصب والای داروغگی دارالسلطنه
اصفهان سربلندی بخشوده ابواب عزل و مؤاخذه بر روی فرهاد آقای غلام که حقوق تربیت و عنایت
چندین ساله شاه جنت مکان و شاهزادهٔ عالیشان را منظور نداشته بهوس حکومت اصفهان نوکری مرشد
قلی خان اختیار نموده بود گشود و همچنین در این سال فرخ فال نهال آمال قراحسن چاوشلو قورچی تیر و
کمان که پیوسته منظور نظر تربیت و احسان و مشمول عواطف بیکران آنحضرت بود بمیوهٔ مراد بارور شده صبیهٔ
شاهزادهٔ شهادت مآل سلطان حیدر میرزا را که مرشدقلی خان در آرزوی ازدواج آن یگانه گوهر بسر
در آمده بود با او تزویج فرمود و تا باین پیوند ارجمند آن معتمد اخلاصمند سربلند گردد باشارهٔ آنحضرت
مشعلداران دولت والاجناب آن سور و سرور را برسم و آیین سلاطین روی زمین مهیا ساخته مجلس ارم
قرین طرح انداختند و این عروسی در دارالسلطنه قزوین سلسله جنبان خوشدلی و شادمانی عموم متوطنین آن
معموره خلدقرین گردید دیگر از سوانح این سال ارتفاع نایرهٔ قتال و جدال در میان امرای قزلباش

در محال یزد و کرمان و فارس بود و تفصیل این اجمال آنکه بعد از آنکه یعقوب خان بیگلربیگی فارس شرحی که
سبق ذکر یافت در سفر خراسان تعاقب آقایان ذوالقدر که از موکب ظفر اثر حضرت شهریار
هفت کشور گریزان شده بودند مرخص شده بیزد رسید و از غدر و تزویر بکتاش خان افشار و میر
میران خبردار و از یزد بصوب شیراز گریزان گردید چون بشیراز رسید در صدد دفع معاندان زیاده سر
طایفه ذوالقدر که بامداد و معاونت بکتاش خان مستظهر بودند در آمده خواست که گوشمال آن گروه
زیاده سر را وسیله کسر شوکت بکتاش خان و انهدام قصر اقتدار و استیلای او سازد تا ازین پیکر
بامداد و معاونت آن جماعت نپردازد و بنابر آنکه حب الوطن تقاضا جریان مرخص ناذون بود
که در انتظام مهام فارس آنچه مقرون بمصلحت دولت روز افزون داند بعمل آورد و عباس سلطان عم
بکتاش خان را بنوید ایالت کرمان مستمال و امیدوار گردانیده بکرمان فرستاد و بطوایف افشار که
ساکن آن دیار بودند پیغام داد که بندگان اشرف اعلی بنابر زیاده سریها و سوء اعمال بکتاش خان بی پروا
ایالت آنجا را بعباس سلطان عم آن گریزپا عطا فرموده ابواب عزل و عدم اختیار بر بدی و زکار
وی گشوده شما را بعد ازین اطاعت عباس سلطان بفرمان ولی نعمت جهان و جهانیان لازم و بر سر وی
جمعیت نمودن و طریق خدمت و متابعت وی پیمودن فرض و متحتم است و غازیان افشار که در
اشتعال رحیق روزی بتعدد سیده روزگار میگذرانیدند باستقبال فرمان پادشاهی بسر دویده حاکم جدید
را بعهد رضه حکومت رسانیدند و خدمتش چون دیدکه غازیان کیسه امانی و آمال را بحبال عواید فضل
و افضال وی مالامال میخواهند و نقد رسیده نمی دهند بعد از آنکه پای آرزو بر مسند ایالت و دارایی
نهاد و دست تصرف باموال و جهات دیوانی گشاد و دست رادی بکیسه هر یک از غازیان فرستاده داد
سخاوت و باد دستی داد و چون بهم سفری برید صبا و شمال خبر دراز دستی و استقلال عباس سلطان
در یزد به بکتاش خان رسید مانند ماهی که در شبکه دام قرار و آرام بر وی حرام شود آغاز اضطراب
و بیتاب و پیچ و تاب نموده نسبت بریش سفیدان افشار نیز که با او بسر میبردند بی اعتقاد گردید عاقبت
چون علاجی نداشت بنای کار را بر منطوق کریمه عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم گذاشته با
خود اندیشید که اگر چه از اندوه اثر عزل من اصلی ندارد بر آینه از جانب مرشد کامل قورچی باشی
رکن رکین سلطنت است اشعاری بآن نشده و چون خبری از وی نرسیده معلوم میشود که این زهر
جانگزا از دست اقتدار یعقوب خان در کام روزگار ما ریخته لاجرم حقیقت حال را بعد از قیل و قال
خاطرنشان غازیان افشار کرده دیگر باره آن جماعت را بدام اطاعت خود در آورده بتهیه سفر کرمان





پرداخته با غازیان که در آن اوان قریب بانصد نفر بر سر وی جمعیت داشتند رایت عزیمت آن ولایت
افراخت و چون خبر قرب ورود وی بعباس سلطان رسید بخاطر جمع با قریب سه هزار پیاده و سوار از
منتخبه افشار و سپاهیان کرمان و اعراب و حشام دار الامان منفق گشته بکتاش خان را
و در ظاهر شهر پشت بدیوار حصار داده مهیای معرکه گیرودار و مستعد میدان کارزار گردید و چون
بکتاش خان در عرض راه از جمع آمدن لشکر و سپاه بر سر عم کینه خواه آگاه شد بنابر آنکه حشری که
با وی بود عشر عشیر لشکر کرمان نبود و مع ذلک اعتمادی چنان بر ایشان نداشت سفینه
اندیشه اش در بحر حیرت دریایی شد و دست امیدش نزدیک بآن رسید که از دامن ساحل مقصود
کوتاه گردد عاقبت از مهب ولایت سوامن روح الله نسیم خوشدلی وزیده و باد و دلخواهان خود
طریق مشورت گزید و ایشان از در دلجویی وی در آمده گفتند که چون شیمه ذمیمه بخل و امساک بر
طبیعت عباس سلطان غالب است داد و دهشی چنان که ارباب حکم واجب را از آن ناچار است
ندارد و ظاهر است که زیر دستان افشار که سالها کیسه پر از عواید انعام و احسان این سلسله بوده
اکنون در پیچ یار با چار اطاعت و انقیاد او چندان رغبت ننموده اند پیش از برای خاطر او با ما از در حرب
و کین در نمی آیند و ما اگر بهیأت اجتماعی بر ایشان تاختن آریم امیدواریم که فتح و فیروزی قرین
روزگار ما گردد و بکتاش خان بدل دادن دولتخواهان دل بنهاد حرب و پیکار گردیده تا حوالی
شهر در هیچ جا عنان باز نکشیده و چون عم بزرگوار را با آن سپاه بیشمار در ظاهر حصار مهیای
کارزار دید از گرد راه بجهد ستیز و آویز جلو ریز بر سر آن لشکر خونریز تاختن آورده بیک حمله
دلیرانه آن سپاه بیکرانه را بوادی گریز روانه گردانید و پای ثبات و قرار آن لشکر بیشمار از
جای رفته باتفاق سردار قدم در وادی فرار نهادند و چاره کار خود را در تحصن قلعه دارایی دیده
گریزان رخت اقامت بقلعه کشیدند و بکتاش خان با فتح و فیروزی همرکاب بجهت آن بشهر در
آمده بتهیه اسباب قلعه گیری مشغول شد عاقبت بصوابدید جناب آصف صفاتی حاتم بیک اردوبادی
که در آن اوان وزیر بکتاش خان بود کار آشتی در میان عم و برادرزاده روی نمود و بعهود
و پیمان موکد بایمان مغلظه قرار بآن یافت که بکتاش خان نسبت بعباس سلطان و پسران و اتباع وی
مرتکب نشده و محالی را که پیش ازین در کرمان بتیول او مقرر بوده با و باز گذاشته دست تصرف
آنها را از کشد و بعد از تمهید قواعد مصالحه عباس سلطان و رفقا تکیه بر عهد نااستوار وی کرده ابواب حصار
را بر روی آن عهدشکن غدار گشوده از قلعه بیرون آمدند اما در همان چند روز بکتاش خان نقض عهد

وسیمان را بر طاق نسیان نهاده عم و عمزاده ها را بدون اطلاع وزیر صایب تدبیر بکبار رهاده ان بقرار داد
و منطوق کریمه و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها خونخواه آن بیگناهان گردیده در همان روی
رسید با وانچه رسید القصه آن بیمروت عهد شکن بعد از فراغ خاطر از مهمات کرمان عنان مراجعت
بجانب یزد منعطف ساخته در انجا رحل اقامت انداخت اما مجاری حالات یعقوب خان در دیار
فارس انکه بعد از ورود بان حدود بر مدارج عظمت و جلال صعود نموده دست اقتدار بکبیر و دار مروم
آن دیار و گوشمال زیاده سران طایفه ذوالقدر و اشرار آن طایفه گشوده و بهر کس که گمان فتنه و
فساد برد نام او را بتیغ تادیب از صحیفه وجود بسترده و عیال و اطفال جمعی از آقایان ذوالقدر را
که در سایه حمایت بکتاش خان در یزد از تابش آفتاب حوادث در امان بودند بعضا من واده املاک
و اسباب ایشان را بحیطه ضبط و تصرف در آورد و چون شاهوردی خلیفه ولد ولی خلیفه شاملو
برادر بزرگتر اسمعیل قلی خان در زمان اقتدار مرشد قلی خان بر مسند حکومت ایج و نیریز فارس
متمکن شده با دولت سعید نفر از اویماق شاملو که ملازمان قدیمی پدر او بودند در آن ولایت
بسر میبرد بنابر ظهور عدم توجهات شاهنشاهی آن سلسله خدمتش را از حکومت آن ولایت عزل
نمود و بنابر آنکه خلیفه خود را بعزل یعقوب خان معزول ندید بهانه شکار زنجیر بر بسته لشکر کشیده
سلک جمعیت ایشان را پریشان گردانید و خلیفه و اولاد و اقربای وی را که در راه شکار دستگیر و
دار گرفت رسیده بودند باشاره علیه یا برای خود از میان برداشته اموال و اسباب ایشان را
بعنوان غارت و تاراج مخصوص خود انگاشت و بقیة السیف آن جماعت را از آن ولایت بیرون
کرده هر یک از ایشان روی آوارگی بطرفی آوردند و بسیاری از ایشان بسرکردگی حسن
بیگ پسر بزرگتر شاهوردی خلیفه گریزان و پریشان خود را بیزد و خدمت بکتاش خان
رسانیده منظور نظر تربیت و احسان وی گردیدند و چون در همه حال اختلال احوال یعقوب خان
پیش نهاد خاطر و قرارداد ضمیر بکتاش خان بود جمعی از آقایان ذوالقدر را که در زندان اقتدار
علیقلی خان شاملو حاکم یزد گرفتار بودند بحکم عنف اطلاق فرموده در صدد تربیت هر یک
چاوشلوی سرکرده ایشان در آمده بحکومت او را با ایالت ولایت فارس امیدوار فرمود و بعد از ان
بجود شر از قبل آقایان ذوالقدر عرضه داشتی بخدمت خاقان بحر و بر باین مضمون قلمی داشت که
چون از رهگذر شوکت و اقتدار یعقوب خان کار بر غازیان ذوالقدر درین دیار دشوار
شده ریش سفیدان این طایفه مبلغی خطیر برسم ترجمان بدیوان اعلی التماس و حمل مینمایند که برادرم

بیگ



بیگران شاه دست اقتدار وی از کرمان و جان ایشان کوتاه گردیده ایالت این ولایت بدیگری از
غلامان و بندگان درگاه عنایت شود و غرضش از تحریر این عرضه داشت آن بود که شاید باین
وسیله رایت اقتدار در ولایت فارس نیز تواند افراشت و با آنکه دولتخواهان صواب
اندیش تحقیق وزیر صایب تدبیر از راه دولتخواهی در آمده بکرات منع آن بوالفضول زیاده سر
مینمودند و طریق رستگاری و نجابت را یاد نموده میگفتند که چون از دیوان پادشاهی ایالت و
دارایی دار الامان کرمان بجناب خانی و طایفه افشار عنایت شده و انجام مهام یزد و نظام
انتظام کار و بار طایفه ذوالقدر با ایشان نسبتی ندارد شایسته و سزاوار آنست که از دیار دار
الامان کرمان نقل مکان نموده در انجا حسب المدعا بقبض و بسط امور جمهور قیام نماید و بعد
الیوم گرد این حرکات بوالفضولانه که بیقین غبار انگیز خاطر قدس مناظر آن حضرت خواهد بود نگردد
و همچنین ولیخان پدرش که قورچی باشی بود از دار السلطنه قزوین همواره کسان فرستاده ابواب
منع از ارتکاب زیاده سری بر روی خلف ناخلف میگشاد اما آن مغرور بی پروا چون به پراهه
ردی خو کرده پروایی از آنها نداشت منع ایشان ممنوع نگردیده پیوسته از اطوار ناهنجار او
آثار طغیان و عصیان بظهور میرسید و با آنکه از جمله محرمان بزم حضور وی یکی خبر نبود و به
خوردن شراب بیهوشی و بیخبری را بدنام مینمود اما از باده نخوت و غرور بدمستی و بیخبریش بجایی
رسیده بود که پیوسته در مجالس و محافل و در حالتی که نشاء تریاک را که بان معتاد بود بر تخت دماغ
میداد زبان بترهات یعنی دم خرافات بیجا میگشاد و میگفت که من از محمد مظفر کمتر نیستم که
از مرتبه پست تحکمی علیه بدرزده بلند سلطنت و پادشاهی صعود نمود و باین خیال محال و اندیشه
تباه گاه گاه در خاطرش میگذشت که اگر از دیوان پادشاهی آنچه دلخواه او باشد بوقوع نینجامد
یکی از احفاد میرمیران را که نبیره دختری شاه جنت مکان بودند بدست آورده پای بر پایه زیاده
سری گذارد و باین وسیله آنچه مکنون خاطر نفاق سرشتش باشد بعمل آرد القصه چون آقایان ذوالقدر
را از قلعه بدر آورد هر یک از ایشان عهد و پیمان با او قرار دادند که بفارس رفته هر یک
در جمع آوردن اویماق خود که از تسلط و اقتدار یعقوب خان بجان آمده اند جل جهد بتقدیم رسانند
و بعد از جمع آمدن اویماقات بر سر وی هجوم آورده او را از ان ولایت اخراج نمایند و آن کم خرد نادان
بر پیمان پوسیده تعهد ایشان بچاه تیره بختی افتاده حمزه بیگ چاوشلو را که سرکرده آن جماعت بود به
رتبه ایالت و دارایی فارس سربلند نمود و قریب یکصد و پنجاه سوار از طایفه افشار را بامداد و معاونت

وی فرمان داده بمرافقت وی داق یان ذو القدر بآن کشور فرستاد و خود عزم آن نمود که قلعهٔ
یزد را که علیقلی خان حاکم آنجا بمحافظت آن قیام می‌نمود از تصرف وی بیرون آورده مامن
خود سازد لاجرم تهیه اسباب قلعه‌گیری پرداخته جمعی را بمحاصره آن مامور ساخت و بین الجانبین
نایرهٔ قتال و جدال اشتعال داشت که یعقوب خان با لشکر بیکران رایت عزیمت بآن صوب
افراشت و باعث برین عزیمت آن گردید که چون حمزه بیگ والی جدید بکتاش خانی با طوایف
اق یان ذو القدر و غازیان افشار بآن دیار رسیدند و استیلا و اقتدار یعقوب خان و خوف
و هراس طوایف ذو القدر را ازو باعلی درجه کمال دیدند از وعده‌های دور و دراز که با بکتاش
خان کرده بودند پشیمان گردیدند و حمزه بیگ از راه اضطرار رخت اقامت بدیار شولستان که در
زمان حکومت ولی سلطان بابو و طایفه جاشلو متعلق بود نقل مکان نمود و باستظهار طایفهٔ
افشار دست تصرف باقطار آن دیار دراز کرد و بجهت تکلیف تسخیر نواب قلعه سفید را گشود و
بامید آنکه اگر او را حادثه روی نماید مأمنی داشته باشد امت آقا نامی را که اعتماد تمام بر وی داشت
بمحافظت و کوتوالی آن قلعه گماشته چند روزی در آن ولایت رایت اقامت افراشت تا مگر طایفهٔ
ذو القدر بسر وقت جمعیت نموده بر سر یعقوب خان لشکر کشد و چون اثری از آمدن ایشان ظاهر
نشد و آن خیال از وسعت آباد احتمال دور افتاد و یعقوب خان با لشکری گران روی بایشان
نهاد و چون غازیان افشار که از راه امداد و معاونت بمرافقت ایشان مامور بودند آثار ادبار از
ناصیه روزگار ایشان مشاهده می‌نمودند ابواب جدایی بر روی آن جماعت گشوده طریق معاودت
بنزد بکتاش خان پیمودند و از بیابان که طایفه افشار در عرض راه فوجی از سپاه کینه‌خواه یعقوب
خان بایشان دچار شده با یکدیگر از در گیر و دار و شور و شر در آمدند و چون عاقبت کار لشکری دار
عار فرار است انچه از طایفه افشار طعمه تیغ آبدار نگردیدند گریزان و هراسان خسته حالت بنزد
بکتاش خان رسیدند و این معنی فی الجمله باعث خفت و بی اعتباری او گردید القصه چون حمزه بیگ و
اتباع از قرب ورود یعقوب خان آگهی یافتند چون جمعیتی که بکار آید نداشتند بعزم تحصن قلعه داری
روی امید بقلعه سفید گذاشتند و چون بپای قلعه رسیدند ابواب قلعه را چون در دولت بر روی خود
مسدود دیدند و امت آقا کوتوال آن قلعه فلک بنیاد که محل اعتماد ایشان بود در قلعه را بر روی
آن جماعت نگشود و آن گروه سرگردان چون از دخول قلعه سفید نومید گشتند در فکر چاره کار خود
بودند که ناگاه یعقوب خان چون بلای ناگاه از راه رسیده بر ایشان حمله آور گردیده و شکاری وار آن



جماعت را در میان گرفته همگی را اسیر و دستگیر گردانید و در اثنای گیر و دار حمزه بیگ سردار خود
با تنی دیگر از ان گروه برگشته روزگار طعمه تیغ آبدار گشته طایفه جاشلو آواره دیار فرار گردیدند و
یعقوب خان از آق یان معتبر ذو القدر بیست و چهار نفر را مقید و محبوس بشیراز آورده بهر یک
گمان می‌لعقی داشت از میان برداشت و این فتح نمایان باعث آن شد که امت آقا قلعه سفید را
بتصرف یعقوب خان داده در کل مملکت فارس دیگری قدم در طریق مخالفت و نافرمانی وی ننهاد
و چون پیوسته پیش نهاد خاطر یعقوب خان کسر شوکت و اقتدار بکتاش خان بود بعد از انکه
خاطر از رتق و فتق انجام مهام مزبوره جمع نمود در کمال عظمت و اقتدار با قریب بشش هزار سوار از
اعیان و سپاهیان آن دیار بجانب یزد در رفتار آمد و چون بحوالی ابرقوه رسید کس نزد یوسف خان
ولد قلی بیگ قورچی باشی سابق که قبل از جلوس همایون حاکم ابرقوه بود و در اوایل جلوس خجسته
ایجابی بآن شد تخت منصب والای قورچی باشیگری سرافراز و بعد از ان بجرم موافقت با امرای
عاصی در قلعه محبوس و بالاخره بالتماس ولیخان قورچی باشی حبس بکتاش خان مطلق العنان شده
و در ایامی که موکب جاه و جلال در خراسان نزول اجلال داشت بیزد آمده با مداد بکتاش خان و
جمعی از ملازمان قدیم خود و پدرش که در ابرقوه بودند قلعه ابرقوه را بحیطه تسخیر در آورده حاکم
آن ولایت گردیده بود فرستاده و پیغام داد که چون بکتاش خان طریق مخالفت ولی نعمت جهان
و جهانیان می‌سپرد دفع و رفع او بر ذمت همت هر یک از بندگان دولتخواه درگاه خلایق پناه
لازم است و ما بندگان همگی همت در صدد دفع او در آمده‌ایم اگر ایشان نیز از صوفیگری و اخلاص
نصیبی دارند قدم در راه گذارند که بعد از استیصال آن بدفعال ایالت کرمان بجلدو و جایزه بایشان
متعلق خواهد بود و یوسف خان که عظمت و اقتدار بکتاش خان بر خاطرش گران بود و چون نوید ایالت
کرمان استماع نمود در رعایت حقوق تربیت آن سلسله را برطاق نسیان نهاده با سپاه و لشکری که
داشت روی بعسکر یعقوب خان گذاشت و یعقوب خان بورود وی که بزرگ زاده افشار بود کمال
استبشار اظهار نموده ابواب عطوفت و مهربانی بیشمار بر روی وی گشود و بمرافقت وی مستظهر گشته با
سپاهی چون بحر جوشان و چون رعد خروشان بجانب یزد روان شد و وقتی که بظاهر یزد رسید که از
محاصره بکتاش خان کار بر علیقلی خان حاکم و سایر محصوران قلعه یزد دشوار شده بود و مقارن وصول
لشکر شیراز بکتاش خان بعسرت وقت دست از محاصره باز داشته بنای کار خود را بر صلاح صواب دید و
ریش سفیدان افشار گذاشت و ایشان بحکم المستشار مؤتمن بسخن در آمده گفتند که تا جناب خان

در یزد اقامت دارد مردمان را بعصیان و طغیان درگاه شاهی متهم و نشانه نخواهند گذاشت که
دامن صوفیگری و اخلاص آن جناب از لوث این تهمت پاک نمایم برآورد ادای آن آنست که چون
حسب الفرمان قضا جریان ایالت و دارایی دار الامان کرمان بایشان متعلق است بلاتوقف
بجانب کرمان روان شده یزد را چون نقش قدم در دنبال گذارند و یقین شمرند که چون رایت
اقتدار ایشان در کرمان ارتفاع یابد مذکور را مجال عیب جویی نماند و یعقوب خان نیز جرات آمدن
بکرمان نتواند کرد و اگر بفرض محال بآن دیار آید هر آینه ابواب استقبال باسهل وجوه بر روی خود
گشاید و چون کوکب اقبال بکتاش خان بمحاق زوال نزدیک شده بود از راه وفور عزت
گوش قبول نصیحت ناصحان دولتخواه نگشوده و در آن وقت رفتن کرمان را پشت بدشمن کردن و
روی بوادی گریز آوردن انگاشته با اندک مردمی که داشت روی عزیمت بمحاربه یعقوب خان
گذاشت و چون سپاهی بسیار یعقوب خان را بنظر در آورده و یقین است که اگر خواهد که بقاعده
آداب رزم مصاف با آن لشکر بیشمار از در کین و داد در آید لامحاله ثمری جز عار فرار نخواهد داشت
با خود قرار داد که بهیات اجتماعی بطریقی که بر سر عباس سلطان تاخته بود یکبار خود را فدایی وار
بران دریای بی قعر و کنار زند و باین عزیمت یکی از اعیان لشکر را بجای خود در قلب بازداشته
خود با تمامی یکه تازان و دلیران سپاه روی جرات و جلادت بمخالفان گذاشت و جلو ریز بعزم
ستیز و آویز بر سر جرخچیان لشکر شیراز تاخته باد حمله دلاورانه رخنه در بنیان ثبات و قرار ایشان
انداخت و نزدیک بآن رسید که یعقوب خان با آن لشکران که بیشتر از گریزان گردد
مقارن آن محمد قلی خان ولد مرتضی قلی خان پرناک ترکمان که از امرای فارس بود عنان وی را
گرفته خدمتش را از عزیمت هزیمت مانع آمد اما بکتاش خان چون بقلب لشکر یعقوب خان نزدیک
رسید جمعی از ریش سفیدان افشار که از جرات سرشار وی خبردار بودند از کثرت و عدت لشکر شیراز
احتراز لازم شمرده بکتاش خان را از میان معرکه کارزار بکنار آوردند و یعقوب خان چون آن
فوج دریا موج را در برابر لشکر متوقف دید اندیشه فرار را از دل بدر کرده بامید نوید فتح و ظفر در
معرکه ثبات قدم ورزید و مقارن آن جمعی از طایفه افشار که ملازم یوسف خان بودند بکتاش خان
را در میان آن فوج قلیل شناخته بیعقوب خان خبر دادند و خدمتش که بکتاش خان را در قلب
لشکر کالعدم کرده از باس و سطوت وی هراسان بود چون حال بدان منوال دید سپاه کینه خواه را بر وی
محیط گردانید و چون بکتاش خان خود را در دام بلا گرفتار دید از آن توقف بجا انگشت ندامت

چندان



چندان گزیده عنان از معرکه پیچید و سینه خود را بر قلب آن لشکر قیامت اثر زده خود را از دام حلقه
ایشان رهایی بخشید و خواست که خود را بقلب لشکر رساند چون فرصت نیافت عنان عزیمت
بجانب شهر تافت و سپاه لشکر نیز چون از عزیمت وی با خبر گردیدند رخت سرگردانی بوادی بی همت
کشیدند اما بکتاش خان چون وارد شهر گردید کسان خود را بحفظ و حراست دروازها مامور کرده
ارک و راه پناه بمیر میران برد که در باب توقف یزد و رفتن کرمان بمقتضای رای صواب نمای او
عمل نماید و مقارن آن آنان که طریق دولتخواهی وی می سپردند متعاقب بشهر داخل شده صلاح کار
او را منحصر در رفتن کرمان شمردند و چون صبیه میر میران را که پردگی حریم حرم و محبوبه محترم وی بود
بنابر مفاسد متواهمه در یزد نمی توانست گذاشت و با خود نمی توانست برد و بیم آن نیز داشت که
مبادا یعقوب خان جمعی را بر سر راه کرمان بگرفتن وی روان کرده باشد لاعلاج دل بر توقف یزد
گذاشت اما یعقوب خان و لشکر ذو الاقتدار بعد از ظهور خوف و خطر چون بفتح و ظفر اختصاص یافته
چون روز بآخر رسیده بود جرات تعاقب فراریان و دخول شهر ننموده در همانجا بار اقامت
گشودند و چون شب شد و بوضوح پیوست که بکتاش خان در شهر اقامت دارد یعقوب خان به توهم
آنکه مبادا بکتاش خان صبیه میر میران را مصحوب خود کرده آینده در همان شب راه کرمان پیش گیرد
دو سه کس از ریش سفیدان سپاه خود را نزد میر میران بشهر فرستاده پیغام داد که چون بکتاش خان
قدم در وادی بیراهه روی گذاشته طریق مخالفت دولت ولی نعمت حقیقی می سپرد و دشمن دولت
آن حضرت است او را بما سپرده ایم که اگر بطرفی رود مواخذه و باز خواست آن در خدمت آن حضرت
با شما بوده باشد و فی الجمله تهدیدی نیز در ضمن پیغام بمقام اعلام در آمد و میر میران از بیم آنکه
مبادا از یعقوب خان خفتی بوی رسد در حضور بکتاش خان بکسان وی گفت که اینک خان در اینجا
حاضر است و بجایی نمیرود و اگر هر جا خواهد آنچه مقرون بخیر و صلاح است بظهور میرسد و بعد از رفتن
فرستادها میر میران بوفا بملاحظه آنکه مبادا بکتاش خان بطرفی رفته مواخذه گردد جمعی را به
محارست وی گماشت و باین قناعت نکرده چندتن از سران لشکر یعقوب خان را پنهان بشهر آورده
به در سرای بکتاش خان باز داشت که بواجبی از حال وی خبردار بوده نگذارند که بطرفی رود و
بکتاش خان چون دید که کارش با دولت و دستی میر میران بکجا رسید مضطرب و پریشان حال هر دم
خیالی میکرد و هر لحظه راهی پیش میگرفت و هر ساعت در آن تیره شب بدرون میرفت و بیرون می آمد
با روزگار ناسازگار در جنگ بود که ناگاه چند نفر از مردم بیگانه را مسلح و آراسته در بان خانه خود دید

وچون بروی ظاهر گردید که کسان یعقوب خانند که بفرمان میرمیران بحفظ و حراست وی آمده اند تیغ
کینه بجانب ایشان دوید وچون دور پیمانهٔ حیاتش بپایان رسیده بود آن تک وتاز بی فایده نمود چه
درا ثنای راه گلوله بدنش رسیده دست از قایمهٔ تیغ باز کشید و معلوم نشد که کسی بعمد او را هدف
آن تیر کرد یا تفنگ خدمتکاران او از شرارهٔ قضا آتش درزده بوقت وی رسید بالجمله آن جماعت
چون خود را بوی رسانیدند او را مجروح و زخمدار دیدند و آن خون گرفته چون چاره داشت که او را
بسته نزد یعقوب خان برند آن جماعت را از هجوم طایفهٔ افشار بخلاصی خود تهدید و بقتل خود تحریص
و ترغیب نمود و ایشان علی الفور بقتلش پرداخته خاطر از مهم او فارغ ساختند و نیمی از شب گذشته
بود که این واقعه روی نمود و مژدهٔ قتل او بیعقوب خان رسید و روز دیگر یعقوب خان بمقتضای بیت
نامیزد یکی بناکامی * دیگری شاد کام نشیند * کلاه گوشهٔ سروری بچرخ چنبری سوده سر بیکتاش
خان را با عرضه داشت مشعر بر کماهی حالات روانه درگاه جهان پناه نمود العقصه دران شب پیشتر از آنکه
طلیعهٔ طلوع صبح صادق آشکار شود لشکر ذوالقدر بشهر ریخته دست جرات بقتل و غارت طایفهٔ
افشار گشودند و اجامره و اوباش که پیوسته در انتظار چنین روزی معاش میگذرانند از شیشهٔ ضبط بر
جسته بطایفهٔ ذوالقدر پیوستند و اکثر خانهای شهریان نیز در اثنای آن فتنه و آشوب بجاروب
نهب و غارت رفته شد و کسی در یزد نماند که از دست مردم بی سر و پا بفریاد و فغان نیامد و این شعلهٔ
خانه سوز تا سه روز در منازل اهل یزد سر بکرهٔ اثیر کشیده بعد از سه روز لشکریان بعد از خرابی بصره
از قتل و غارت ممنوع گردیدند العقصه در موج خیز آن انقلاب سفینهٔ طاقت و تاب مردم یزد در
دریای اضطراب طوفانی گردیده تعب و تشویش بسیار بمردم آن دیار رسید و چون فی الجمله روزگار
برهم خورده را قرار و استقراری پدید آمد یعقوب خان بر مسند عظمت و جلال تکیه فرموده بر اسباب
بزرگی و اقتدار افزود و چون از ابنای میرمیران میر خلیل الله پیشتر از وقوع این قضایا ابواب
مراسلات و مکاتبات با یعقوب خان مفتوح داشت و از این راه با پدر و شوهر خواهر صفایی نداشت
درین وقت از جملهٔ مقربان یعقوب خان گردیده باعلی مرتبهٔ عزت و اعتبار رسید و نسبت بمیرمیران
و سایر اولادش که در نزد یعقوب خان متهم بموافقت بیکتاش خان بودند زیاده اقرامی روی
نمود بلکه در مقام استخفاف وی درآمده جمعی را که بضبط خزاین و اموال بیکتاش خان مامور بودند
سرقرار فرموده بود که از خانهٔ میرمیران نیز خبردار باشند اما غازیان قزلباش با آنکه دو گرامی گوهر از
مطهر شاه جنت مکان در درج حرم میرمیران پنهان بود از راه رعایت ادب و آداب زیاده بی اندامی

نمود



نمی نمودند و با آنکه باین وسیله دست درازی جان بجا نهادهای روی نموده اما از توقعات زیاد
یعقوب خان خفت و خواری بسیار بآن سید بزرگوار رسیده و مبلغهای خطیر برسم پیشکش و تر جان
محصلان یعقوب خان از آن سید عالیشان گرفتند العقصه یعقوب خان بعد از آنکه روزی چند در
دار العباده یزد و باغات و بساتین آن بلدهٔ ارم قرین بعشرت و شادمانی گذرانید و خزاین و
دفاین و اسباب و اموال بیکتاش خان را که در عرض مدت بیست سال جمع آورده بود در حیطهٔ تصرف
خود دید کیسهٔ درازی از حرص و آز برابر آنها دوخته متاع سعادت دنیا و دین را در بازار اطاعت و
اخلاص به بیشیزی فروخت و سر از ربقهٔ اطاعت فرمان ولی نعمت جهان و جهانیان کشیده بساط سلطنت و
پادشاهی فرو چید و بخود سر پای از حد ادب فرا نهاده بخت یوسف خان ابراهی روبت خود بایالت
کرمان فرستاد و حکومت ابرقوه را بعبد خان برادر زادهٔ خود داده بنای کار خود را بر خودسری و بلند
پروازی نهاد و صبیهٔ میرمیران را که در حبالهٔ بیکتاش خان بود بجبر و اکراه در سلک ازدواج کشیده
با خود همراه بشیراز برد و بعد از ورود بآن حدود تمام مملکت فارس را از خود شمرده بحیطهٔ ضبط و
تصرف درآورد و استقلال دماغ مرتبهٔ جاه و جلالش بجایی رسانید که با آیین سلاطین والی لار را
مخلع گردانید و چون مردم آن دیار آن زیاده سرتبه روزگار را زیاده از آن مشمول نوازشات
گوناگون خاقان ربع مسکون میدانستند که باین جزئیات باد مضایقه توان نمود والی مذکور باستقبال
خلعت آن مغرور شتافته آن خلعت را طراز قامت اعتبار خود ساخت الحاصل آن بی ادب جاهل
روزی چند در شیراز ابواب کامیابی بر روی روزگار خود باز دیده بعیش و خوشدلی گذرانید لغو
سوء ادب و کفران نعمت چنانچه در قضایای سال آینده مبین گردد کار خود کرده رسید باو آنچه رسید
دیگر از قضایای این سال خیر مآل توجه رایات جاه و جلال بصوب دار السلطنهٔ صفهان و شیراز
و سوانح دولت افزای آن سفر خیر اثر است تفصیل این اجمال و تبیین این مقال آنکه چون اخبار اختلال
احوال دیار یزد و کرمان و ظهور عصیان و طغیان بیکتاش خان بمسامع جاه و جلال رسید پرتو
همت خسروانه توجه بآن صوب صواب بعزم گوشمال آن زیاده سر بدفعال لازم گردید و سپیدی
بخت بلند و دم فتح طالع ارجمند از مشرق سلطنت ابد پیوند موکب ظفر نشان بصوب دار السلطنه اصفهان
روان شد و چون آب و رنگ گوهر رخشان بخت در کان بحر بیکران بگوهرشناسان عیان
میگردد بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که اگر پرتو آفتاب عطوفت والد عالیشان یعنی خاقان علیین
آشیان مانند چتر همایون شاهنشاهی درین سفر خجسته اثر بر سر آن سرور سایه گستر باشد بارتفاع نیز

جهانتاب اقبال بیزوال سزاوارتر خواهد بود لاجرم التماس مرافقت آن حضرت در آن نهضت خیریت
خاتمت فرموده بطالع سعد و ساعت مسعود بمرافقت والد عالیجناب بادولت هم عنان و با سعادت
هم رکاب بصوب مقصود اعلام جهان ستانی را برچم کشوده و چون کوکبهٔ جاه و جلال بفیروزی و
اقبال بدار المؤمنین کاشان رسید آثار مبارکی ازان سفر فیروزی اثر ظاهر گردیده کسان یعقوب خان
از دار العباده یزد رسیده سر پکتاش خان زیاده سر را باستان اقبال آشیان و عرضه داشت
یعقوب خان را که مشعر بر خبر محاربه و قتل آن زیاده سر بود بنظر کیمیا اثر رسانیدند و بهبوب
نسیم این خبر مسرت اثر گلهای بکار رنگ مسرت و شادمانی در گلزار خاطر قدس شگفته بازای آن
نیکو خدمتی قامت قابلیت یعقوب خان را بتشریفات خسروانه پیرایه سربلندی کرامت فرمود و
چون یولی بیگ غلام که بندهٔ زرخریدهٔ شاهزادهٔ سعید شهید سلطان حمزه میرزا و در اوایل از خاک
برگرفتهٔ عنایت بیکران و حاکم دار السلطنهٔ اصفهان بود روزگار را چون طرهٔ مشکبار پری پیکران
خورشید عذار آشفته و پریشان میدید و چون از طرف یزد خبر زیاده سری پکتاش خان باو
میرسید مصدوقهٔ مصراع اکنون بکنم نشاط کی خواهم کرد. آن فرومایهٔ کم خرد را نیز سر بزرگی بر
آمده از غایت شقاوت گردن از ربقهٔ عبودیت و اطاعت کشیده بضبط و استحکام قلعهٔ طبرک و تهیه
و تدارک اسباب قلعه داری پرداخته و قوشون و لشکر برسم و آیین ملوک و سلاطین مهیا و مرتب ساخته
بود مصلحت وقت اقتضای آن نمود که خبر زیاده سری آن بدگهر نشنیده انگاشته خبر قرب
ورود کوکبهٔ جاه و جلال و طلوع نیر اقبال از افق دار السلطنهٔ اصفهان را بآن کم خرد نادان رسانند
شاید آن مدهوش بادهٔ غلط کاری دیدهٔ عاقبت بین ازان خواب گران برحال خود بکشاید لاجرم
بارسال نوازشنامها و خلعتهای بی دریغ خاطر پریشان او را اطمینان کرامت فرموده باو اعلام
نمودند که چون دران حدود میهمان او خواهند بود مهمان پذیر باشد و چون خبر مسرت اثر خاقان بکر
و بر وقتی باو آن بیخبر رسید که سر پکتاش خان چون گوی در خم چوگان دست و پای مراکب جهانگشای
غلطان شده بود بجز اطاعت و انقیاد چاره ندیده ابواب فرمانبرداری بر روی خود کشوده قلعهٔ
طبرک را بمعتمدان خود سپرده برسم استعجال طریق استقبال موکب جاه و جلال پیموده در اثنای طریق
توفیق ادراک سعادت زمین بوس دریافته در همان روز بنوازشهای گوناگون شاهانه عنان
بصوب مراجعت تافته تا بتهیه و تدارک اسباب مهمانی آنحضرت پرداخته ضروریات کارخانجات
بادشاهی را نیز مهیا تواند ساخت و چون ماهچهٔ رایت نصرت آیت بر ساحت دولتاباد که در

سه فرسنگی

سه فرسنگی شهر واقع است پرتو وصول انداخت سادات و موالی و اکابر و اعالی و عموم سکنه و متوطنین دار السلطنهٔ
اصفهان دست و زبان بنثار و دعا کشوده باستقبال موکب جاه و جلال طریق استعجال پیمودند و از
دولتاباد تا دولتخانهٔ مبارکه نقش جهان پای انداز گسترده در مواضع متعدده بدرهای سیم و زر
نثار کردند و آفتاب اوج گیتی ستانی در کمال مسرت و شادمانی به حبت الشرف خود رسیده دولتخانه
را بنزول همایون غیرت خلد برین و رشک نگارخانهٔ چین گردانیدند و با آنکه در بدایت ورود موکب
ظفر نشان یولی بیگ نادان بلوازم خدمتگزاری و مراسم جان سپاری قیام و اشتغال داشت استحکام
قلعهٔ طبرک باهتمام تمام مرعی داشته کسی را بقلعه نمیگذاشت و هر چند آینهٔ خاطر انور ازین رهگذر
غبارآلود و کلفت بود اما بمقتضای مصلحت اظهار آن بآن نادان نمی فرمود و هر روزه انواع
عنایات بی اندازه بر روی وی میکشود و در مجالس خلد آیین که نمونهٔ بهشت برین میبود نسبت بآن
مردود بر مراتب عنایات شاهانه می افزود تا آنکه نوبتی از راه بنده پروری و مزید عاطفت محقر
کلبهٔ وی را بنور حضور موفور السرور رشک بیت المعمور رسانیده برسم مهمانی در خانهٔ مور بساط سلیمانی
و بزم عشرت و شادمانی مبسوط گردانیدند و دران روز فیروز که رشک فزای شب عید و روز نوروز
بود رطلهای گران از بادهٔ خوشگوار لطف و احسان بر یولی بیگ نادان پیموده منظور نظر کیمیا اثر
آن بود که شاید براحم بیکران اطمینان یافته قلعه را سپارد اما آن مغرور زیاده سر چون کشتی اندیشه
را در بحر خوف و خطر لنگر کرده بود باد مراد الطاف گوناگون را صرصر خدعه و فریب تصور نموده از
تفرقه و تشویش فارغ نبود و توهم بیجای وی بجایی رسید که در همان دو سه روز که جشن ضیافت و
مهمانی منقضی گردید با چندی از معتمدان خود رخت فرار بقلعه کشید و دروازهای حصار را بر روی
خود چون در دولت استوار کرده آمادهٔ بیهده کاری و مهیای قلعه داری گردید و چون خبر شور و شر آن
مغرور زیاده سر بمسامع جلال خاقان بحر و بر رسید از توهم بیجا و حرکت بیمعنای وی متعجب و خندان
گردیده سیدبیگ کموته را که از اعاظم امرای زمان شاه جنت مکان بود از راه بنده پروری و جانبازی باتفاق
جمعی از اعیان بقلعه روان گردانیدند که سبب آن توهم بیجا را ازان مغرور بی پروا پرسیده بنصایح سودمند
آن گم شدهٔ شاهراه عبودیت و بندگی را براه آورند و چون فرستادها بموجب فرمان با آن نادان
از در خیرخواهی در آمده بمواعظ دلپذیر او را از شآمت کفران نعمت تخویف و تحذیر نمودند آن
دامن زن شعلهٔ فتنه و فساد مانند کر مادرزاد گوش بآن نصایح سودمند نگشاده و ایشان را به
معتمدان خود سپرده از قلعه بیرون نفرستاد و چون شنیدن این خبر نایرهٔ غضب جهانسوز شاهانه بشعله در

گردید فرهاد خان قرامانلو که دران اوان از اعاظم امرای عالیشان بود و در زمان شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا با آن مغرور بی پروا شاهراه مصادقت و ولاجی پیمود متعهد شد که قلعه را از راه نصیحت آن بیدولت را رام کرده آن سعید رمیده را بدام درآورد و مسئول وی بشرف قبول موصول گردیده با چندتن از ملازمان خود را بقلعه رسانید و هر چند سعی نمود که بمضایق سود مندان بنده گریزپا را از دام بلا برهاند میسر نگردید و با آنکه در روز نخست با فرهاد خان از در فروتنی و مهربانی درآمد روز دیگر در قادت وادی آب سابر گردانیده با فساد معندان کار را بزشتی رسانید و شمشیر و یراق خان و ملازمان را از ایشان گرفته خان را موقوف و ملازمان او در محبوس نمود و چون خبر گرفتاری فرهاد خان بعرض اقدس رسید نایره حمیت خسروانه مشتعل گردیده عساکر ظفر مآل را بمحاصره قلعه و حصار مامور گردانید و چون فرمانبران در میان قلعه را در میان گرفته آغاز قلعه کشایی نمودند بعد از چند روز آن مغرور بدفعال از فکر مآل حال خود افتاده دید عاقبت بر ساحت مخالفت و کفران نعمت کشاد و با آنکه دران چند روز ابواب طاقات بر روی فرهاد خان گشوده بود بحکم ضرورت با وی طاقات و اظهار نمود که اگر جرایم و زلات وی بعفو و اغماض مقرون گردد و حکومت صفاهان بدستور سابق باو عنایت شود ترک زیاده سری نموده قلعه را می سپارد و فرهاد خان بمقتضای مصلحت وقت ملتمسات او را معروض رای آفتاب اشراق گردانیده بعز انجاح رسانید و آن گریزپا از قلعه بیرون آمده قلعه را تسلیم منسوبان درگاه معلی نمود و بهنگام ادراک سعادت زمین بوس با آنکه منظور نظر عاطفت و مشمول عنایت عنایت گردید اما غبار خاطر اقدس نشسته رفته کار خود کرد و چنانچه بعد ازین گزارش می یابد دمار از روزگار وی برآورد القصه بعد از سپردن قلعه اهالی اصفهان که از راه دولتخواهی ولی نعمت حامیان با آن سرکرده وادی عصیان و طغیان در ایام قلعه داری در دل آزاری درآمده سر حکومت وی بهم آورده بر سر حکومت وی آغاز قیل و قال نمودند و آن بدفعال صورت حال را بر وجه دیگر دیده از حکومت صفاهان و سایر اعتبارات بدولت حیات الحی بفرهاد خان متوسل گردیده و خان مشار الیه با او برفق و مدارا سلوک می نمود تا زمانه ابواب انتقام کفران نعمت بر روی وی گشود گفتار در سوانح خیریت مآل سال چهارم جلوس همایون که مطابق سنه تسع و تسعین و تسعمائه و موافق با ارس ئیل ترکی بوده از سوانح این سال فرخ فال گشت ارسال یادگار علی سلطان روملو بر سفارت بدیار هندوستان است و باعث بر تقدیم این عزیمت سعادت خاتمت آنکه چون پادشاه والاجاه جلال الدین اکبر پادشاه گرامی خلف شهریار آگاه محمد همایون پادشاه بن





محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزای بن سلطان محمد میرزای بن خاقان سعید شهید میرزا سلطان ابو سعید گورکانی بعد از ارتحال پدر بزرگوار بر تخت سلطنت آن دیار متمکن گردید با آنکه از آغاز طلیعه طلوع صبح عالم فروز دولت این دودمان ولایت نشان بظهور شعشعه آفتاب سلطنت خاقان سکندر شان یعنی برگزیده کردگار جلیل ابو المؤید شاه اسمعیل طاب الله ثراه محمد بابر پادشاه از راه صولت سپاه او در ملک چنانچه در روضه هفتم ازین گلستان ایمایی بان شد بان حضرت توسل جسته سالکان شاهراه دوستی و استمداد می بود و بعد از آنکه آن والا شان بمقتضای قضا از تخت سلطنت هندوستان برحلت خلف ارجمندش محمد همایون پادشاه بجای پدر بر تخت زر نشست آن جناب نیز در تاسیس مبانی صداقت و اتحاد باد دولت خداداد داد مبالغه میداد تا بعد از ظهور عصیان و طغیان شیر خان افغان از راه ضرورت چنانچه در طی جواهر واقعات شاه جنت مکان سبق ذکر یافته روی استمداد بدو دوستی و وداد آن حضرت نهاده بامداد آن والا مقام ابواب فتح و فیروزی بر روی دولت خود کشاد و بعد از تمکن بر تخت سلطنت هندوستان پیوسته آن حضرت ابواب دوستی و موالات مفتوح داشته در تاسیس مبانی الفت و التیام اهتمام میفرمود تا بروضات جنان نقل مکان نمود و بعد از واقعه ناگزیر آن والا سریر و جلوس جلال الدین اکبر بجای پدر بر تخت زر شاه جنت بارگاه از راه رعایت سوابق دوستی و ولا سید بیگ ولد معصوم بیگ صفوی را که از اعاظم ابنای وکیل السلطنه مشار الیه بود با تحف و هدایای سزاوار تهنیت جلوس آن والاجاه و پرسش واقعه والد خلد آرامگاه وی روانه هندوستان فرموده ابواب انواع دوستی و مهربانی بر روی آن جناب گشود اما بعد از آنکه آن بلند اقبال در امر سلطنت و فرمانروایی هندوستان استقلال یافت باب ادای ابواب دوستی و وداد پرداخته خود را بیگانه طرز و طور صداقت و اتحاد ساخت چنانچه بعد از سانحه هایله شاه جنت مکان که در وقوع وقایع عظیمه در ایران علاوه آن شد از پرسشهای دوستانه که مقام مقتضی آن بود بیاد نیاورد و یکباره از لوازم الفت و وداد و مراسم دوستی و اتحاد فراموش فرمود تا آنکه درین سال خیریت مآل که آغاز اهتزاز از اهتزاز بستان سرای سلطنت بیزوال بود شهریار بلند اقبال و خاقان ستوده خصال در صدد احیای اختصاص و آشنایی قدیم درآمده ابواب اظهار دوستی و ولا بر روی آن پادشاه والاجاه گشود و زبده امرای عالیشان یادگار علی سلطان روملو را که از اعیان طوایف قزلباش فرید اخلاص و صوفیگری اختصاص داشت از راه سفارت که مجیی مراسم دوستی و صداقت است از دار السلطنه

اصفهان بخدمت آن عالی‌منزلت بجانب هندوستان روان نمود و در نامه‌ای که مصحوب مشارالیه
با تحف و هدایای گرامی ارسال یافته بعد از رفع گزارش کلمه‌های دوستانه رقم زده خامه صداقت
ختامه گردید که چون درین‌ولا که باقتضای قضا عبدالله‌خان و سپاه کم‌فرصت او زنگ بر مملکت خراسان
استیلا یافته‌اند بهمگی همت والا در صدد استرداد ملک موروث درآمده اگر امداد خاطر مهربان مقتدر باشد
توجه باطنی را چه مانع **مصراع** کاری که میکنند نکویان نکو کنند و چون توقف یادگار علی سلطان
در دیار هندوستان بمدت هفت سال کشید شرح معاودت و مراجعت وی در مقام خود رقم زده
کلک گوهرسلک خواهد گردید ان شاء الله وحده العزیز **دیگر** از سوانح این سال آنکه میرزا لطف‌الله
شیرازی که بمنصب وزارت اعظم سرافرازی داشت بر مرتبه جاه و جلال صعود نموده مرتبه
والای امالیت را با منصب وزارت جمع فرمود و منظور نظر تربیت و مشمول عنایت بی‌غایت
گردیده قامت قابلیتش بخلعت خاص و تاج و کمر مرصع و پایه قدرش باعطای چهار رقب طلا و
و طبل و علم و اسب با زین و لجام مرصع بفرق فرقدان رسید **دیگر** از سوانح دولت‌افزا که در
مقام حسن عقیدت و خلاص باعث اوج و حضیض موافق و منافق گردید کسر پایه و قدر میر میران
بسبب سوء اعمال و موافقت بکتاش‌خان و رفع مدارج جاه شاه خلیل‌الله ولد او بنابر دولتخواهی
درگاه جهان‌پناه و نصب اعلام امداد و معاونت یعقوب‌خان بود که میر میران بنابران زیاده
احترامی یافته شاه خلیل‌الله ازین راه بپایه والای تربیت و عنایت رسید و یکی از عطایای ارجمند
که بآن سربلند شد آن بود که نظام و انتظام مهام دارالعباده یزد را بکف کفایتش مرجوع فرموده
همچنین در خلال این احوال واقعه ارتحال خانش بیگم صبیه غفران‌مآل شاه جنت‌مکان که پردگی
حرم حرمت شاه نعمت‌الله پسر دیگر میر میران بود در صفاهان از دار ملال روی نمود و خاقان
قدردان از راه کوکب‌دلی و طریقه بزرگ‌منشی بمنزل وی تشریف قدوم ارزانی فرموده باستین
تفقد زنگ ملال از چهره حال کثیرالاختلال وی زدوده و بنابرآنکه محمد شریف‌خان و جمعی دیگر از
فتنه‌انگیزان چنانچه ایمایی بآن شد از راه بیراهی و طریق تباهی گریزان بجانب گیلان راهی
شده بودند و بعد از اقامت شاهزاده کامکار عالی‌نژاد در قلعه دراسین مقرون بمصلحت دولت
ابدقرین نمود درین سال خسرو بلنداقبال آن لآلی صدف جاه و جلال را نقل اصفهان مقرر
فرمود که احمد بیگ کرامپا که در الکای قلعه طبرک سربلند شده بود بحفظ و حراست ایشان
قیام نماید **ذکر توجه موکب جاه و جلال بصوب دارالملک فارس و گوشمال یعقوب‌خان و نتایج آن مجمل**

تفصیل

تفصیل این اجمال آنکه چون یوسف‌اندیشه یعقوب‌خان بعد از قتل بکتاش‌خان بسلطنت مقر اقتدار
رسیده و درکمال جاه و جلال رخت سرفرازی بشیراز کشید بر سیمان جلال مجال برادران لی
و خانعی زیاده سران طوایف قزلباش مانند بوداق ولد قراگونه خونسلو و محب رستان تکلو
و تزابی بیک ولد دلو خیار ترکمان و ابوالفتح بیک شاملو ولد فولاد بیک امیرآخور و امثال
ایشان که از موکب ظفرنشان بنابر خوفی که از ولی‌نعمت جهانیان داشتند گریزان با او پیوسته
بودند بجاه و احتمال کردن فرازی و سروری افتاده بسط بساط سلطنت و شهریاری مشغول گردید
و بی اذن و اراده آن حضرت ابواب مصاحبت بر روی آن جماعت گشوده مقدم ایشان را گرامی
شمرد و روز بروز خوش‌آمدهای بیجای ایشان در راه تماشای غلوای مستی دامن‌زن شعله بیهوشی و
بیخبری وی میگردید تا رفته رفته کار را بجایی رسانید که یکبارها سالک طریق طغیان و عصیان گردید
و آغاز تغییر و تبدیل امرای محال متعلقه بشیراز کرده آنان را که سالک طریق اطاعت و انقیاد وی
نبودند معزول نموده دیگری را که خود میخواست بجای ایشان تعیین مینمود و طبل یاغیگری را که
باعتقاد فاسد خود در پرده بغداد را آورده بود گاه گاه از راه مستی و بیخبری از پرده سربدری جنا..
نهاده در مجالس عیش و نشاط زبان بگفتن هذیانات میگشاد و چون مادرش از جمله جواری شاه
جنت‌آرامگاه بود که با ابراهیم‌خان پدر وی احسان نموده بود بال بلندپروازی گشوده در مجمع امرا
تقریر مینمود که مادرم در حینی که از حرم بیرون آمد بمن حامله بود و بر سبیل ارث از مملکت ایران الکا
فارس بمن میرسد و خانه خوش‌آمدگو خراب که بتصدیق آن مهملات آن بدنهاد را بر باد میکرد تا
رفته رفته بمضمون **مصراع** طبل پنهان چه زنم گفت من از بام افتاد روی بوادی آوارگی عصیان
و طغیان نهاد و با آنکه خاقان روزگار از زاد اشعار این اخبار از نشاء سرشار جنون وی خبردار
شده در صدد مداوای علت سودای وی درآمده و ارقام عنایت‌آمیز مشعر بر ملاحظه و پرهیز از آن
مرض مهلک نافذ گردید اما بنابر تراکم اخلاط خبط دماغ آن معاجین نجاح و فلاح سود نبخشید و
رفته رفته پرده شرم و آزرم را بدستیاری خوش‌آمدهای بلندپایان از میان برداشته نسخه مداوای
سودمند فکر او آن را بطاق نسیان گذاشت و بنابرآنکه طایفه ذوالقدر و امرای فارس را چنان هم
دایره اطاعت و فرمان خود درآورده بود که اندیشه مخالفت وی در هیچ خاطری خطور نمینمود هرچه
میخواست میکرد و بهر دری که روی می‌آورد بر روی خود میگشود عاقبت جمعی از امرای فارس که از
دست تعدی و طغیان وی بجان آمده بودند هرچه بادا باد گویان از اردوی او گریزان گردیده

در ییلاق کوشک زر و خود را بدار الامان آستان کردون شان رسانیده زبان بعرض احوال وی
کشودند و ورود ایشان سلسله جنبان توجه موکب مسعود بآن حدود کردیده جنیبت کش قضا
عنان عزیمت خاقان ظفرلوا را بجانب فارس معطوف کردانیدند و چون خبر توجه رایات ظفر
پیکر بیعقوب خان زیاده سر رسید قراین ددفاین بیکتاش خانی را که باعث نتیجه باده سودای
دور از کار و خیال محال وی شده بود با احمال و اثقال خود بقلعه اصطخر کشیده با جمعی از مردم این
خود دران حصن حصین متحصن کردید و اعیان طایفه ذوالقدر و اعاظم و اعالی آن کشور از قرب
ورود موکب ظفر اثر با خبر کردیده فوج فوج با کمال رفاه حال و فراغ بال باستقبال رایات جاه و
جلال استعجال نمودند و قبل از ورود مردم شیراز خاقان سرافراز الماس خان [illegible] را با
یوزباشیان و قورچیان ذوالقدر فارس بمحاصره قلعه اصطخر مامور فرموده بعد از رفتن ایشان
اعلام کشورکشایی بصوب شیراز پرچم کشوده و مردم آن دیار که بتخت جمشید و سریر سلیمان اشتهار
دارد و مهد و مع بالانشینان انجمن خضری و صدرآرایان بزم دانش گستری است دست ع زبان
بتحفه دعا و ثنا کرانبار [illegible] بوصول شهریار کامکار صف آرا کردیده چشم انتظار بغبار وصول
سمند صبارفتار منور کردانیدند و نیر جهان افروز اوج سلطنت در ساعتی که سعدین از آن کسب سعادت
می نمودند پرتو وصول بروضه نزهت طراز شیراز افکنده دران بیت الشرف جاه و جلال نزول اجلال
فرمود و میرزا لطف الله وزیر که از راه شیرازی بودن برسم و راه آن ولایت آگاه بود کمر [illegible] منی
برمیان بسته دست کوهربار در انجام خدمات پادشاهی ببذل درم و دینار کشود و سروران و
سروران آن ولایت بسده سدره مرتبت تقرب جسته تقرب مثارا به سعادت زمین بوس در یافتند
و کرباس کردون اساس محط رحال امانی و اعیان فارس کردیده هر روزه جمعی از ایشان باستان
کردون شان رسیده پیشکشهای لایق میکشیدند و از جمله ایشان یکی ابراهیم خان والی لار بود
که بارسال تحف و هدایای شایسته اظهار عبودیت و اخلاص نموده العقصه چون تخت سلطنت سلاطین
آل مظفر بجلوس همایون پادشاه بحر و بر زیب و زیور کرفت سوانح عبرت افزا از جلباب خفا
بعالم ظهور جلوه کر شد از آن جمله دست تعلق یعقوب خان از دامن ایالت و دارایی دیار فارس
بکلی منقطع کردیده و بیک یوزباشی ذوالقدر منظور نظر تربیت و عنایت فرموده ایالت
ولایت شیراز و امیرالامرایی فارس را بالقب ارجمند خانی بوی نامزد نمود دیگر از سوانح اندوه زا
که دران ولا باعث شکست شیشه نهاد و کرمت بردکیان بزم تمنا کردید آن بود که روزی شهریار



روزکار سلیمان وار بر باد سوار بعزم سیر تنزهات آن دیار قدم بر دیده رکاب نهاده بوسیله سیر و گشت
و کمان را ابواب مشغولی بر روی خاطر اقدس میکشود ناکاه توسن سرکش قضا چرا بهر روی پیش کرفته در
اثنای اسب تاختن آن آفتاب اوج اقتدار از سمند صبارفتار چون پرتو خورشید بر زمین افتاده و
با آنکه ساکنان ملا اعلی ذات ملکی صفات آنحضرت را بدو دست دعا نکاه داشتند اما از صدمه آن
کوفتکی با الم بیش از پیش عارض مزاج کثیر الابتهاج کردیده امتداد زمان آن چشم زخم بمدت یکماه
کشید و چون قوام مزاج امن و امان مقرون بصحت ذات کاملة الصفات آنحضرت بود از دار الشفای
واذا مرضت فهو یشفین صحت عاجل روی نمود دیگر از قضایا که خبر وقوع آن دران اوان
باستان کردون شان رسید ظهور طغیان و عصیان یوسف خان افشار حاکم کرمان بود که از راه موافقت
و هواخواهی یعقوب خان باعلان کلمه عصیان جرات نموده جمعی از عساکر ظفر نشان را که در کرمان ساکن
دار الامان امن و اطمینان بودند از مساکن و اماکن ایشان اخراج فرموده و سعی و اهتمام تمام قلعه
آنجا را استحکام داده ابواب یاغیکری بر روی خود کشوده و چون رایحه این خبر بمشام شعور خاقان بحر و بر
رسید حمیت خسروانه در صدد کوشمال آن زیاده سر بدفعال برآمده فرهاد خان قرامانلو را بتنبیه و تادیب
او مامور کردانید و بنابر آنکه اکثر سپاهیان کرمان از جمله ملازمان قدیم ولیخان افشار و بیکتاش خان
پدر او بودند و ولیخان مرد صاحب رای خیر اندیش و پیوسته منکر افعال و اعمال پسر خویش بود رای عالم
آرا اقتضای آن نمود که بکلید دست امیدان سلسله ازدام تربیت و عنایت آن حضرت کوتاه
نموده از این راه کم شدکان بوادی نافرمانی را براه آورند لاجرم حکومت آن ولایت را در میان ولیخان
و اسمعیل خان افشار قسمت فرموده ایشان را مصحوب فرهاد خان بجانب کرمان روان نمودند و همچنین چون
از یولی بیک حاکم سابق دار السلطنه اصفهان و حرکات ناپسند از او آیینه خاطر اقدس را غبار
ملال بود آن بی ادب مغرور را نیز ببهانه مرافقت فرهاد خان از ملازمت حضور دور و برفتن کرمان
مامور فرمود دیگر از سوانح عبرت افزا که دران ولا در درکاه معلی روی نمود واقعه قتل شاه قلیخان
ولد خلیل خان افشار به تیغ کین حسن خان ولد عبداللطیف بیک افشار بود بیان این سخن آنست که
در سال اوان که طوایف قزلباش چون رمه بی شبان بدرد بیدرمان زیاده سری و کردن فرازی خود
کرفتار بودند در ولایت کوه کیلویه چنانچه ایمایی بآن شد بعد از ظهور شور و شر قلندر و دفع و
رفع فتنه آن بدکهر و سفر کردن اسکندر خان بجهان جاودان چون از دیوان عدالت بنیان حاکمی
مطلق العنان در میان ایشان نبود شاه علی بیک پسر کهتر خلیل خان بخود سر ابواب خانی و حکم رانی

بر روی خود گشوده و همچنین حسن بیگ ولد عبداللطیف بیگ که او نیز از احفاد افشار منصور بود و با وی
از دره بیم چشمی در آمده بر مدارج زیاده سری و سروری صعود نموده و مهر کب تقدر قدرت و توان بر آن
ولایت فرمان روا گشته با یکدیگر جمیت بساط و عداد البسر مسپرده و چون مایچه رایت ظفر طراز پرتو وصول
بلده فاخره شیراز افکنده آن دو آرزومند ایالت آن ولایت رخت اقامت بدرگاه گردون
منزلت کشیده بسعادت دولت ملازمت سرافراز گردیدند و با آنکه آن حضرت عموم اطلاعیه را
که بخودسری خو کرده بودند شایسته ترتیب عنایت نمیدانست و با هیچیک از ایشان توجهی چنان
که دلخواه ایشان باشد نداشت اما پسری خلیل خان و داعی بزرگزادگی شاهعلی خان را
بحال خود نمیگذاشت و اکثر اوقات بحرکات زیاده سرانه غبارانگیز مرآت خاطر اقدس میبود و ازین
راه ابواب عنایت و عاطفت بر روی حسن خان که سالک طریق عبودیت و بندگی بود بیشتر می
گشود و چون حسن خان بنشاء شراب خوشگوار عنایت آنحضرت شیرگیر بود بقتل شاهعلی خان اقدام
نموده و جمعی را با خود متفق ساخته بجبر بر سر او تاخت و نام و نشان او را از ساحت وجود برانداخته
خود را بعنایت سعایت و ایالت آن ولایت ممتاز و سرافراز ساخت دیگر از وقایع غریبه
بقتل رسیدن حسین علی سلطان پسر بوداق خان چکنی است که با آنکه از جمله مقربان و مخصوصان بزم
اقدس بود بجرم نگاه براهی که در خلوت خاص یکی از ایستادگان حریم احتشام نموده نقش هستی
خود را به تیغ قهرمان قهر از صحیفه وجود زدوده و باشاره آن حضرت کوجرس استاجلو و جمعی دیگر از
مقربان بساط عزت آن مغرور زیاده سر را در حریم خلوت خانه همایون از یکدیگر گذرانیدند و
چون از بوداق خان چاپلکا امارت آن شد در خراسان آثار عصیان و طغیان بظهور رسیده
شاهزاده سلطان حسن که برشته رخت بمحض تعلیه خونمال کشیده بود هرچند از راه کمال خلقتی
و انفعال روی ارادت بدرگاه جاه و جلال آورده شاهزاده را بجان حریم حرمت سپرده بنابرآنچه
با بسیاری از اولاد و اقربا از خراسان بعراق آمده در ولایت ری بسر میبرد و خاطر از فتنه ایشان
جمع نبود حسب الفرمان قضا جریان ملازمان حسین خان حاکم قم بر سر اردوی او رفته وی را گرفته
بقم آوردند و از صامت و ناطق آنچه در اردوی او یافتند غارت کردند و صدور این فرمان از
ولی نعمت جهان و جهانیان نسبت بوداق خان و اولاد بر سبیل تنبیه و تادیب اتفاق افتاد چه
بعد از چندگاه ستاره طالع ایشان روی بدرجه ارتفاع نهاد و شهریار خطابخش جرم پوش از
جرایم و زلات ایشان فراموش نموده حسن علی خان پسر بزرگترش بمرتبه ایالت همدان سرافرازی

یافته



یافته خود با سایر اولاد ابواب ملازمت دوام بعتبه اقبال گشوده بالجمله در ان ایام که خاقان گردون
غلام در شیراز صبح و شام ابواب نظام و انتظام مهام بر روی خواص و عوام باز داشت چون پیوسته
مطمح نظر اصابت اثر آن بود که بزودی قلعه اصطخر مسخر و حصار ما قتدار یعقوب خان برگشته
روزگار به نیروی قدرت الس خان و غازیان قضا قدرت قدر توان زیر و زبر گردد و چون خبر
تسخیر قلعه و مژده وقوع فتح و ظفر دیر رسید بر آینه ضمیر مهر تنویر عکس پذیر گردید که چون قلعه
مذکور از حصون حصینه و قلاع متینه است و آسان آسان به تسخیر آن نمی توان پرداخت و کمند
اقتدار لشکر ظفر شعار بکنگره تسخیر آن حصار استوار دشوار میرسد اگر یعقوب خان از در دیگر
در آمده قلعه را مسخر سازد بصواب نزدیکتر خواهد بود لاجرم شاهباز اندیشه را در هوای فضای رای
رزین و فکر دوربین پرواز داده بهانه شکار قدم در دیده رکاب نهاد و با جمعی از شیر شکاران بیشه
جانسپاری و خاصان و مقربان آستان شهریاری از شیراز صید افکن و شکار انداز شاهین رای
رزین را بشکار آن صید رمیده پرواز داد و در حینی که از حوالی قلعه عبور میفرمود ابواب عنایت و
احسان بر روی یعقوب خان گشوده و از خمخانه عواطف شاهانه یک مینا شراب لاله گون بجهت وی
بدرون قلعه فرستاده بآن دون زبون پیغام داد که هرچند تو از ما گذشته باشی ما از تو نمی گذریم
و با این تحاشی که تو از صحبت ما روی نموده ما ترا از حواشی خاطر اقدس بیرون نیم باری چون تو خود را
بدست خود از راه غلط کاری درین وحشت آباد حصاری کرده بمینای شرابی که فرستاده‌ایم خود
را از خمار توهم بجا بر آر و بایاغ عواطف بیکران ما خود را تر دماغ شمار و چون ساقی عنایت و
احسان آن صراحی باده را بآن زیاده سر از پا افتاده رسانیده پیغام عطوفت آمیز را بتقریر آن گردون قدر
یعقوب خان بایاغ مراحم بیکران تر دماغ گردیده چون دست اقتدار فرهاد خان را از گریبان
جان خود دور دید و خلد برین بزم بهشت آیین را از خار وجود اغیار خالی شنید صلاح کار
خود را در قطع بوادی مخالفت و دریافت سعادت ملازمت دیده سخنان مشعر بر اطاعت و انقیاد
بعرض اقدس رسانید و بر اثر عرضداشت میرزا جان بیگ وزیر خود را با ترابی بیگ ولد ذوالفقار
ترکمان و مراد بیگ برادرزاده خود بآستان اقبال آشیان فرستاده تا هنگام ادراک سعادت
خدمت مکنون خاطر همایون را در باب آن مردود مطعون در یافته معلوم نماید که عنایت بیغایات
نسبت باو تا چه غایت است و اگر تقصیرات گوناگون او بعفو و اغماض مقرون گردد ایالت ولایت
فارس بدستور سابق با او خواهد بود و موکب مسعود بصوب عراق رجعت نموده سلطنت آن ولایت

قناعت خواهد فرمود باید و بر تقدیر تسلیم اگر آن حضرت را در مقام شفقت ببینند التماس نمایند که
در هر باب لوازم عهد و پیمان را بقواعد ایمان موکد گردانند تا دلیر از راه اطمینان بادراک
سعادت پای بوس سرافراز شود مصراع زهی تصور باطل زهی خیال محال که با وجود ظهور
این افعال و اعمال کسی خواهد که ولی نعمت جهان و جهانیان را بعهد و پیمان موکد به شرایط ایمان
الزام نماید یا ابواب نجح و فلاح باین اندیشه بر روی خود گشاید القصه چون میرزاجان بیگ و
رفقا بعز ملازمت مستعد گردیده مدعیات یعقوب خان را بعرض رسانیدند آنحضرت به مقتضای
مصلحت وقت تمامی حاجات و ملتمسات ایشان را بعز قبول موصول گردانیده نسبت یعقوب خان
چندان اظهار لطف و احسان نمود که بالکلیه غبار وحشت از آئینه خاطر ایشان زدوده و مکرر دیده
میرزاجان بیگ تعهد نمود که بقلعه رفته آن صید رمیده را بدام در آورد الحاصل چون میرزاجان
بیگ بقلعه باز گشته آنچه دیده و شنیده بود به یعقوب خان تقریر نمود آن کافر نعمت گریز پا
قلعه را بیکی از معتمدان خود سپرده با خاصان و مقربان خود از قلعه بیرون آمد و چون خود را به
خیال محال امیرالامرای مملکت فارس میدانست در کمال عظمت و استقلال با شان جاه و جلال روان
شده در سر خیابان بموکب ظفر نشان رسیده و پیاده گردیده در رکاب اقدس را بوسه داده ابواب عواطف
خسروانه بر روی خود گشاده و شهریار خطاپوش مرارت بلند پرواز بهای بجای آن خون بجوش
آمده را بجام تحمل نوش نموده ساعت بساعت بر عنایت بغایت می افزود و آن مغرور زیاده سر
هر لحظه با فسر انجاح مطلبی سربلند میشد تا با آن حضرت همرکاب و همعنان بمحلی خلد نشان نزول
گردیده بر تمامی امرا و ارکان دولت تقدم گزید و هم در آن مجلس کم خردی و زیاده سری را بجایی
رسانید که رسم پای بوس را که به پادشاهان گردون شان اختصاص دارد و قبل ازین در فارس مخصوص
خود ساخته بود از یاد برده هر کس از مردم فارس که در آن روز بدیدن وی می آمد پای
خود را بجهت بوسیدن ایشان دراز میکرد و از ولی نعمت حقیقی خود که پای بوس او باعث سرافرازی
عالمیان بود شرم نمینمود و آن حضرت چون در اثنای عهد و پیمان که با میرزاجان و زبان آن
ناکسان در میان می آورد بکلک اندیشه بر صحیفه ضمیر آینه نظیر رعایت آنرا تا مدت سه روز تصویر
و بمیرزا لطف الله وزیر تقریر فرموده بود و رعایت آن بر ذمت همت شریعت پرور لازم
می نمود از آن جرأتهای سرشار و حرکتهای ناهموار تغافل میفرمود و هر لحظه به یعقوب خان و مخصوصان
او ساغرهای گران از خمخانه عواطف بیکران می پیمود تا زنگ رقمه بصیقل توجهات نمایان زنگ وحشت

از آینه

از آینه خاطر ایشان زدوده و تا سه روز بهمین روش این آتش را کاسه بود و آن مغرور مردود در کمال عظمت و
اجلال بدولتخانه مبارکه آمد شد مینمود و در روز سیوم بطریق معهود از در پیش می آمده بر صدر مجلس
قرار گرفت و دیوانیان عظام را مخاطب و معاتب ساخته از داد و ستدی که در مملکت فارس کرده
بودند آغاز بازخواست نموده سخنان لاطایل راند حضرت شهریار دریا دل که در آن سه روز از غدر
دیگر رفقای جاهل او بر وقوع صایل غافل نبود و درین باب نیز در فتحی از بیرون قلعه بر روی
اولیای دولت قاهره نمیگشود چون روز چهارم که انقضای موعد مقرر و آخر ایام حیات آن بدگهر
بود در رسید بایزید بیگ قاپوچی باشی استاجلو را مامور گردانید که دروازه دولتخانه
همایون را بقاپوچی محافظت نموده هیچ آفریده را بدون طلب بدرون نگذارد و هر که بدرون آید راه به
بیرون نده و مقارن آن یعقوب خان با حیات جهان غرور شان از در در آمده بر صدر مجلس نشست
و میرزا لطف الله وزیر را مخاطب ساخته در نهایت حدت و شدت گفت که داد و ستدی که درین
مدت در ولایت من کرده اید حساب آنرا از شما میخواهم و جواب آنچنان چون از ته کار خبردار بود
و میدانست که آفتاب عمر بلند پرواز وی در آخته اردی لب دیوار هلاک رسیده بی تامل در جواب
گفت که منت بر جان هر که در فرمان والا بان نافذ گردد در زمان از عهده حساب آن بیرون می
آییم و مقارن آن کفران نعمت گریبان جان وی را گرفته باشاره ولی نعمت جهان و جهانیان حسین
خان زیاد اوغلی قاجار که از جمله امرای نامدار و خوانین عالیمقدار آن روزگار بود دست در کمر
وی زده آن مردود را از جای در ربوده بر زمین زده و گمان آن مغرور نافرمان آن شد که این
حرکت از قبیل خوش طبعی و ظرافت است که گاه گاه در بسیط عزت مجلسیان بزم صحبت اکسیر خاصیت
نسبت بیکدیگر جرأت مینمایند و چون قدر و منزلت خود را بیشتر از آن میدانست که کسی نسبت بوی
این حرکت تواند کرد از آن بی ادبی و جسارت انگشت تعجب بدندان بانگ بر وی زد که چه جای
خوش طبعی و ظرافت است می بینی که حرفی در میان داریم حسین خان زبان بسفاهت و دشنام وی
گشوده گفت کرای مردود نمک بحرام مگر از افعال و اعمال خود فراموش کرده که این حرکت را
خوش طبعی و ظرافت می پنداری و آن مغرور طیره چون دید که کار بجان رسیده آغاز عجز و زاری نموده
بیقراری را از حد گذرانید و حسین خان چون شاهین تیز پر بر سینه وی نشسته هر دو دستش را چنبر
کرده بر کله یکدیگر بست و سر پر شور و شر را در پیشگاه شسته در برابر خاقان داد گستر برهنه در آفتاب
نگاه داشت آنگاه بفرمان قهرمان قهر یکی از مقربان و مخصوصان او را بطور الحکم طلب

تیغ در ایشان میگذاشتند تا نشان از ایشان نماند و طرفه تر آنکه پرویان از حال درون بی خبر
گمان میکردند که پیکر مطلبند در خلوت خانه از خمخانهٔ عنایت خسروانه تر دماغ میباشند غافل
از آن که تیغ بی دریغ ایشان جمعی از غلامان و جان سپاران آستان ولایت نشان مست و
مدهوش میشوند بالجمله از آغاز طلوع نیر عالم افروز تا هنگام عصر آن روز این هنگامه گرم و این آتش
در کار سه بود و ترابی بیک و محمد سلطان و بوداق قراکونه و ابوالفتح بیک شاملو و چند نفر دیگر که
سرمایه فتنه و فساد بودند با آن باده خوشگوار دفع خمار حیات مستعار نمودند و آخر روز بود که بحوب
فرمان احباب دولت ایشان را از دولت خانه بیرون آورده بر دار اعتبار کشیدند و در آن زمان
مآل حال کلب بحرامان بر عالمیان ظاهر شد و چون مستور قلعه در تصرف کاشتکان یعقوب خان بود
در آن روز جرأت قتل وی ننموده او را در سیاه چاهی که خود کنده بود و جمعی از ذوالقدران با او بی
محبوس داشت حبس نمودند و مضمون من حفر بئراً لاخیه وقع فیه صورت حال گردید و روز
دیگر نوشته از آن بدختر در باب سپردن قلعه گرفته بدرون حصار فرستادند شاید باین وسیله قلعه
مفتوح گردد اما آن گروه نافرمان بران نوشته اعتماد ناکرده بسپردن قلعه ابواب رستگاری بر روی
روزگار خود نگشادند و بدین جهت روزی چند کشودن قلعه در عقده تعویق افتاد و در آن چند روز
هر روزه جمعی از ورثه ذوالقدران که بر تیغ قهر یعقوب خان از پای در آمده بودند آغاز خونخواهی
نموده باشاره عالیه دست جرأت بتعذیب و سیاست آن زیاده سر گم فرصت کشودند و در حقیقه
ایشان بنسبت بوی یکی آن بود که هر زمان او را از آن چاه بر آورده سر نگون در آن می آویختند
و بعد از سیاستهای گوناگون که ناله و نفیر وی را بکره اثیر میرسانید در آن چاه محبوس میکردند تا
روز دیگر شکنجه و تعذیب را از سر گیرند عاقبت چون اصرار ملازمان آن غدار در حفظ و حراست
قلعه و حصار از حد گذشت ریش سفیدان طایفه ذوالقدر که از آن بدختر خونین جگر بودند تعهد تسخیر
قلعه بشرط تعجیل قتل وی نمودند و بفرمان پادشاهی آن گرفتار زندان سیاهی را بچوگان
وی سپردند تا نقش هستی آن مست باده هواپرستی را به تیغ مکافات از صحیفه حیات ستردند
و بعد از قتل آن بدختر جمعی از طایفه ذوالقدر و گروهی از مردم آن کشور بتخصیص حسین قلی سلطان
سیاه منصور و اتباع او کمر کوه روی بر میان بطریق عیاران از راهی که مرور بر آن چون صعود بر آسمان
محال مینمود روان شده بجبر بر فراز قلعه بر آمدند و وقتی قلعه داران از استیلای سپاه ظفر پناه آگاه
شدند که طنطنه الله الله غازیان و غلغله کوس فلک گشای و نفیر بر غو و کرنای از برج و باره حصار

برخاسته

برخاسته گرد هلاک دیوار بر روی روزگار ایشان نشست و حصاری بلان استواری که دست تسخیر و آویز
قلعه گیر خیال بدامن خاکریز آن نمیرسید بزور سر پنجه اقبال بی زوال مفتوح گردید و آن گروه بدفعال
بجزا و سزای اعمال خود رسیدند و هنوز انجمن آرای اقبال گیتی گشای بر وقوع این فتح نمایان بزم
عشرت و شادمانی میچید که مبشر بخت بلند و اقبال آسمان پیوند از جانب فرهاد خان مژده فتح
قلعه کرمان را با ستان گردون شان رسانیده باعث رنگینی بساط نشاط و انبساط گردید و اجمالی
این خبر مسرت اثر آنکه چون فرهاد خان با لشکر گران بحوالی دار الامان کرمان رسید صلاح در آن
دید که تخت روی توجه بهدم بنیان قصر شوکت یوسف خان آورده طوایف افشار را که نزد وی
جمع آمده وسیله تاسیس مبانی اقتدار وی شده اند پریشان سازد لاجرم کسان نزد ایشان فرستاده
بزبان خیرخواهی با ایشان پیغام داد که هر گاه از درگاه جهان پناه ایالت این ولایت بولی نعمان
افشار عنایت شده باشد شما را که از جمله ملازمان قدیم و نمک پرورده خوان تربیت و احسان
او بید با و پیوستن و کمر در خدمت او بستن سزاوار تر است و طوایف افشار صلاح کار روزگار خود را
در ترک مرافقت یوسف خان دانسته از راه شاهیسونی باستقبال خوانین عظام شتافته با ایشان پیوستند
و یوسف خان چون بنای عهد و پیمان طایفه افشار را مانند خیمه حباب بر روی آب روان دید
حیران و سرگردان با دولت سی نفر از ملازمان قدیم خود از راه منظر ارخت فرار بقلعه کرمان
کشیده متحصن گردید و فرهاد خان بشهر در آمده قلعه را محاصره نموده و مقارن آن کس نزد یوسف خان
بقلعه فرستاده او را بنصایح ارجمند دلنهاد اطاعت و انقیاد گردانیده و تعهد نمود که جرایم و زلات
او را در خدمت اقدس بعفو و اغماض مقرون سازد و یوسف خان سخن ناصح مشفق را بگوش قبول اصغا
نموده بعهد و پیمان ابواب قلعه را بر روی امرای عالیشان گشود و چون قلعه بتصرف اولیای دولت ابد
مدت در آمد فرهاد خان بنظام و انتظام مهام آن ولایت پرداخته ولیخان و اسمعیل قلی خان را
در کرمان گذاشته خود رایت مراجعت بصوب شیراز افراشت و بدلیل بخت بلند و طالع ارجمند در عرض
راه در حینی که خاقان گیتی ستان خاطر والا از انجام مهام فارس پرداخته از راه یزد رایت
عزیمت بصوب اصفهان افراخته بود ادراک سعادت زمین بوس نمود و چون یوسف خان از کردار
ناصواب خود پشیمان بطوع و رغبت دست ملتمس از دامن عروس ایالت کرمان برداشته با آن راضی شده
بود که بجان امان یافته در گوشه انزوا بدعای دوام دولت ابد اعتصام قیام نماید فرهاد خان مروت
خسروانه را شفیع گناهان وی ساخته او را تیغ و کفن در گردن بنظر کیمیا اثر رسانید و مراحم بیکران

بالتماس فرهاد خان جرایم و ذلات وی را که باغوا و اغوای یعقوب خان روی نموده بود بعفو و اغماض
مقرون گردانیدند اما یولی بیک غلام حاکم سابق اصفهان که پیش ازین بادی نعمت جهانبانی جهانیان
از در کفران نعمت درآمده ابواب قلعهٔ طبرک را چنانچه ایمای آن شد بر روی ملازمان عتبه
اقبال بسته بود و در ثانی الحال بصلاح فرهاد خان از قلعه بیرون آمده بالتماس خان مشارالیه
جرایم و ذلات وی بعفو و اغماض مقرون و در سفر کرمان رفیق راه وی شده بود و چون در
کرمان قطع نظر از ان حرکات ناشایست عزم آن داشته که در مجلس شراب فرهاد خان را بتیغ
بدمستی از میان بردارد و باتفاق یوسف خان دیگرباره روی آوارگی بوادی عصیان و طغیان
گذارد و به تقریب اندیشهٔ آن خطاپیشه دران زمان بخان عالیشان و درین وقت بعرض اقدس
رسیده بود در حین ورود در دست ملازمان خان مشارالیه از پای درآمده بقتل رسید و همچنین درین
ایام ملازم مهدیقلی خان چاوشلو که در رکاب شاهزادهٔ والاجناب سلطان حیدر میرزا بسفارت
روم موسوم شده بود از ان مرز و بوم وارد معسکر ظفر هجوم گردیده بعرض ایستادگان کریاس گردون
مماس سانید که قیصر روم مقدم شاهزادهٔ والاگهر را گرامی شمرده مبانی صلح و صلاح بر حسب دلخواه
استحکام پذیرفت و مهدیقلی خان مقضی المرام رخصت انصراف حاصل نموده عنقریب با نامهٔ مودت
آیین وارد موکب ظفرقرین میگردد و بعد ازین سوانح دولت افزا خاقان ربع مسکون اغرق
همایون و اردوی کیهان پوی را از راه شیراز بدارالسلطنهٔ اصفهان روان نموده خود بنفس
نفیس با مخصوصان و مقربان مانند فرهاد خان و امثال و اقران وی بصوب صواب دارالعبادهٔ یزد
توجه فرموده و چون ماهچهٔ رایات ظفرآیت بر آن ولایت پرتو وصول افکند باغ گلشن که مقام و مسکن
شاه جلیل الله بود و بنزول اجلال همایون غیرت باغ جنان و روضهٔ رضوان گردید و پردگی حریم حرم وی
که کریمهٔ محترمهٔ شاهزادهٔ بی پروا اسمعیل میرزا بود خانهٔ دیده را بنزول آن سرور بیت الشرف مهر انور
ساخته بلوازم خدمت و میزبانی و مراسم تهیه و تدارک اسباب مهمانی پرداخت و در مدت اقامت
آن حضرت دران ولایت که ابواب مراحم بیکران بر روی ساکنان آن خطهٔ دلکش گشاده و اسباب
عیش و عشرت مهیا و آماده بود و پیوسته ابواب انجاح مرام بر روی عجزه و رعایای آن بلدهٔ دلکشا
میگشود و از جمله سوانح دولت افزا که دران ولا روی نمود آغاز ارتفاع ستارهٔ طالع جناب حقیقت
صفات حاتم بیگ وزیر سابق ولیجان حاکم کرمان بود که بازاء نیکوخدمتیها که دران اوان در کرمان
از وی بمنصهٔ ظهور رسیده بود منظور نظر تربیت عنایت شاهانه و بمنصب والای استیفای ممالک

سراز

سرافراز گردید القصه بعد از چند روز که ناسور دلهای عجزه و رعایای آنجا بمراهم مراحم خسروانه التیام
پذیرفته اعلام ظفرطراز بصوب دارالسلطنهٔ اصفهان در اهتزاز آمده موکب همایون بآن خطهٔ
سعادت مقرون رسیده و به تجدید دولتخانهٔ مبارکهٔ نقش جهان بنزول شهریار گیتی ستان رشک
روضهٔ رضوان و غیرت باغ جنان گردید و مردم اصفهان در سایهٔ خورشید پایهٔ عدل و احسان آن
حضرت آرمیده از تابش آفتاب حوادث بمامن امن و اطمینان رسیدند و از سوانح اقبال که در
خلال این احوال روی نمود آن بود که چون احمد بیگ کوتوال در غیبت موکب جاه و جلال آذوقه و
اسباب قلعه داری زیاده از آنچه برغم بدگویان در کار باشد بقلعهٔ طبرک کشیده در استحکام حصار
کوشیده بود بنابرانکه چند تن از شاهزادگان زیاده سر در قلعه بودند فرصت بدست سخن سازان
افتاده بنای کار او را بر اندیشه‌های دور از کار نهادند و ازین رهگذر با آنکه خاقان بحر و بر آن
حال کوتوال را از غبار این تهمت مبرا و مبرا می شمرد اما از راه رعایت حزم و احتیاط نظر بمآل حال
افتاده بعد از تامل بسیار قرار بر آن داد که چون اهالی و اعیان اصفهان تاسیس مبانی قلعهٔ مذکور
را باعث تخریب بنیان مملکت و اختلال احوال سپاهی و رعیت شمرده اهتمام تمام در ویران کردن
آن دارند فرمان والا بتخریب آن نافذ گردد اما درباب شاهزادها که بخیال دور از کار چون
بی رشد ار در دماغ داشتند متفکر و متردد بوده و با آنکه عموم دولتخواهان ملک را عقیم و ایمن
از دغدغهٔ شرکت و سهیم شمرده با فنا و اعدام ایشان هم داستان بودند آن حضرت از راه رعایت
صلهٔ رحم تجویز ترجیح عدم ایشان بر وجود نمینمود عاقبت چون مبالغهٔ دولتخواهان صلاح اندیش
از حد اعتدال تجاوز نمود مصلحت دولت مقتضی آن گردید که بصرصر فرمان چراغ چشم ایشان را که
روشنی بخش اندیشه‌های دور از کار ایشان است فرونشانیده خاطر اقدس را از رهگذر زندگانی
سری آن گرفتاران دام تفرقه تشویش اطمینان بخشند و ایشان نیز نعمت حیات را از مغتنمات
شمرده از تفرقهٔ خاطری که آناً فآناً قاصد حیات خود شمرند فارغ گردند لاجرم از راه رفاه کافهٔ خلایق
درآمده جهان بر جهان بین شاهزادگان که در قلعه بسر میبردند سیاه شد و ابوطالب میرزا و
طهماسب میرزای برادران و اسمعیل میرزای ولد سلطان حمزه میرزای برادرزاده و سلطان علی میرزا
عم آن حضرت بنابر رعایت امنیت مملکت و رفاهیت سپاهی و رعیت چشم از نور چشم پوشیده مکحول
و در قلعهٔ الموت برغبت در عبادت و دعای دوام دولت ابدمدت مشغول گردیدند و بعد از میل
کشیدن شاهزادگان قلعهٔ طبرک را ویران و با خاک یکسان ساخته خاطر اقدس از دغدغهٔ ایشان پرداخت

و بعد از مدت یکماه که در معموره جنت نشان اصفهان بقضایای مذکوره بوقوع انجامید عنان عزیمت
بصوب صواب دار السلطنه قزوین معطوف گردید و چون ماهچه اعلام آسمان پیوند پرتو وصول بآن شهر
افکند کوچک استاجلو که از اعاظم آن طایفه و از جمله مقربان بساط قرب و مشیر و مشار الیه
دولت روز افزون و بنا بر آنکه از تربیت یافتهای زمان اقتدار مرشد قلی خان بود اعتماد
بر وی روا نبود و بمکافات اعمال خود گرفتار گردیده بفرمان پادشاهی در دست حسن بیگ
خنسلوی قورچی چرتشتن رسید و از انجام آن فراغت والد بزرگوار صاحبقران دولت و هم رکاب اقبال
بمقر سلطنت پیوند اول نزول اجلال فرموده ابواب عدل و احسان بر روی سکنه پایه سریر سلطنت مصیر
گشوده و در آن اوان محمدی خان تخاق که از اعاظم امرای زمان شاه جنت مکان و امیر الامرای
چخور سعد و ایروان بود و بنابر استیلای رومیان چنانچه ایمایی بآن شده از آن دیار مفارقت اختیار
کرده در حدود دامغان و دار الارشاد اردبیل بسر می برد احرام حریم قرب خدمت بر میان بسته به
آستان گردون شان پیوست و بعد از ادراک سعادت پای بوس بعواطف بیکران شاهانه سر بلند
گردید و چون فصل زمستان نزدیک بود در آن سال قشلاق شهریار با استحقاق در قزوین اتفاق
افتاد گفتار در وقایع سال خیریت مآل توشقان ئیل مطابق الف هجری که سال پنجم جلوس همایون
بوده و سوانح دولت افزا که در آن سال فرخنده فال روی نموده نخستین سانحه مسرت پیرا که در
آغاز بهار عالم آرای این سال همایون فال روی نمود بسط بساط عشرت و کامرانی بترتیب جشن
نوروز سلطانی در باغ بهشت بنیاد سعادت آباد بوده و بعد از چند روز که در آن حدیقه میمون شان
جشن نوروزی فیروز بپایان رسید ستاره طالع حاتم بیگ اردوبادی که بحسن اخلاق و اصابت رای
نامداران طریق دولتخواهی را هادی بود متوجه ذروه ارتفاع گردیده در عوض میرزا لطف الله شیرازی
که اراده خاطر اقدس بنابر حرکات ناملایم و سرانجام پرورش به تغییر وی تعلق گرفته بود از منصب
استیفای ممالک بپایه وزارت دیوان اعلی رسید دیگر از سوانح اقبال که درین سال روی نمود ورود
ایلچیان پاشایان سرحد روم بود که در همان ایام بدرگاه سپهر احتشام آمده خبر استحکام بنیان
مصالحه را بمسامع علیه رسانیدند و متعاقب ورود ایشان مهدیقلی خان که برسم سفارت بدیار
روم رفته بود از آن مرز و بوم مراجعت نموده در موکب همایون بار اقامت گشود و نامه مودت عنوان
محبت مشحون خواندگار را که مشتمل بر تجدید مصالحه بر وجه سزاوار بود با تحف و هدایای دیار روم
از نظر کیمیا اثر گذرانیده بشرف پای بوس سربلند گردید و ارباب کمال تاریخ صلح این سال را حفیظ

یافته

یافته در سلک نظم کشیدند و چون مهدیقلی خان از طایفه چاوشلو و قوم مرشد قلی خان و مزاج اقدس
از طایفه چاوشلو بنابر آنکه تمامی ایشان از جانب داعیه ورزی و زیاده سری در سرایت عموما منحرف بود بعد از
یکماه که راه خدمت شبانروزی بدرگاه جهان پناه مشغول داشت سر در سر زیاده سری کرده مواخذ و مقتول
گردید و یکی از برادرانش مراد بیگ نام که بمنصب دواتداری سرافراز بود از بیم جان گریزان بدیار
روم شتافته برادر دیگرش احمد بیگ که در دست بود از راه جراحه وی بتقطیع ید و دست سزا و جزا
یافت دیگر از وقایع این سال ارسال مرشد قلی خان قوچلو استاجلو مشهور بچپارکا و بلاهیجان
بطلب محمد شریف خان و سایر فراریان از خان احمد والی گیلان بود و چون بفرمان قضا جریان
مرشد قلی خان مامور بآن بود که اگر خان احمد از در حمایت ایشان در آید خدمتش در لاهیجان توقف
نموده حقیقت بعرض رسانند که از موقف جلال در صدد گوشمال وی در آیند و خان احمد مبالغه آن حضرت
را در باب اخذ و استیصال ایشان دریافته دست از حمایت فراریان کوتاه نموده و مرشد قلی خان
ایشان را گرفته بپایه سریر اعلی آورده و در زمان بفرمان قهرمان قهر معروض تیغ سیاست گردیده به
مکافات کفران نعمت رسیدند و بنابر آنکه خان احمد در باب لوازم اطاعت و انقیاد و تقدیم رسانیده
بود در مقام دلجویی وی در آمده ابواب خواستگاری بر روی صبیه قدسیه وی که عمه زاده آن حضرت
بود گشوده و چون بمسامع جلال رسید که خان احمد از راه بلند پروازی باین سرافرازی راضی نیست
جابر بن حاتم بیگ اعتماد الدوله مامور گردید که باتفاق چندتن از علمای اعلام و مشایخ کرام بگیلان
رفته در انجاح این مرام اهتمام لازم شمرند و فرمان پذیران چون بگیلان رسیده اباء و امتناع خان
احمد را در آن کار سزاوار دیدند وزیر صاحب تدبیر بجوابهای دلپذیر مشعر بر وعد و وعید خان احمد را
از مقام خلاف در گذرانیده از راه اکراه نه بر منوال رضا رسانیدند و در ساعت سعد عقد مواصلت دنیا
چون زهره زهرا و مشتری خورشید سیاست آمده و اباء و امتناع خان احمد اگرچه آئینه خاطر اقدس را غبار
آلود داشت اما بنابر رعایت جانب سیادت و قرابت قریبه که با والده قدسیه آنحضرت داشت و
بشرف مصاهرت این دودمان والا نیز سربلند بوده دفتر بخشش و عدم التفات نسبت بوی بر طاق
نسیان گذاشت دیگر از سوانح اقبال که درین سال فیروزی مآل ارتفاع بخش شده جاه و جلال
گردید تفویض فرمانروایی و امیر الامرایی کل ولایت قلمرو علیشکر تا سرحد دار السلام بشاهزاده
گردون احتشام محمد باقر میرزا و مامور شدن اغورلو سلطان بیات بوکالت و اتالیقی نواب مبارک
آنحضرت و روانه شدن بصوب صواب همدان بود و چون درین سال یکی از شرایط مصالحه با قیصر روم

اطلاق گرفتاران طرفین بود چند نفر از پاشایان معتبر آن کشور بتخصیص مراد پاشا که در معارک ستیز و
آویز تبریز گرفتار شده در قلعه محبوس بودند حسب الفرمان قضا جریان مطلق العنان بجانب روم روان
گردیدند و از جانب خواندکار نیز شاهرخ خان مهردار و مهدیقلی خان شاملو و قورخمس خان شاملو
و رفقای ایشان مطلق العنان عنان عزیمت بصوب مراجعت معطوف گردانیدند و در عوض پاشا شاهرخ
خان مهردار بیمار گردیده راحله زندگانیش از رفتار باز ماند و از جمله آنان که بآستان جلالت آشیان
رسیدند قورخمس خان بنابر آنکه در قضیه نامرضیه قتل والده مقدسه آن حضرت دامن زن شعله
جرات ارباب طغیان بلکه منتهای سلسله جنبان آن مایله ناگهان بود و قطع نظر از آن در سفر
تبریز تیغ خلاف بخونریز حسین قلی سلطان پدر مهدیقلی خان باغوا و اغوای امیرخان ترکمان
تیز کرده وسیله هلاک حسین قلی خان پدر علیقلی خان شاملو للّه آن حضرت گردیده مستوجب گونه
گونه تنبیه و سیاست شده بود چون در برابر ایوان چهلستون منظور نظر عدالت اثر شهریار ربع مسکون
گردید علی الفور نایره غضب شاهانه سر بر کره اثیر کشیده آن زیاده سر بی پروا را بدست مبارک و به تیغ
کشورگشا بجزا و سزا رسانیده و مهدیقلی خان مشمول عواطف بیکران و بمنصب موروثی ایشیک آقاسی
باشیگری دیوان سرافراز و محسود امثال و اقران گردید دیگر از وقایع این سال ظهور عصیان
و طغیان دولتیار خان و لدخلیل سلطان سیاه منصور است که در عهد بهجت و زمان فرخنده شاه
جنت مکان از جمله امرای عالیشان و هنگام وقوع فتنه تکلو و ترکمان ملازم رکاب شاهزاده
سعید شهید سلطان حمزه میرزا بخدمات شایسته منظور نظر تربیت و عنایت آنحضرت شده از حضیض
گمنامی بمرتبه بلند امارت بعضی از حدود سلطانیه رسیده بود و بعد از واقعه ارتحال شاهزاده
غفران مآل بخیال محال زیاده سری پای از حد ادب فرا نهاده در سنجاس قلعه سپهر اساس بنا نموده به
جمع آوردن آذوقه و اسباب قلعه داری ابواب سلطنت و ملک داری بر روی خود گشوده و چون دیوان
اوان بنابر کثرت مشاغل نواب ابوطالب میرزا بیان لشکرکشی نپرداختند گوی مرامش در خم چوگان
سازگاری ایام بوده بقدم بلند پروازی نشیب و فراز وادی دست درازی را باطراف ممالک
می پیمود تا شعشعه طلوع نیر جهان افروز سلطنت روز افزون ظلمت و تیرگی دست انداز حوادث را
از مملکت ایران بیرون کرده و بمعماری اقبال بیزوال خاقان ربع مسکون خرابیهای هر دیار روی
بآبادی آورده و چون در آغاز طلیعه طلوع صبح جهانگشایی مخلفات امور کشورخدایی مانند نظام
و انتظام مهام عراق و فارس و کرمان سد راه انجام امور جزئیه بود و دفع فتنه و فساد آن بیدولت نادیرزاد را





در قلعه قدرت حسین قلی سلطان نهاده خدمتش را با فوجی از عساکر فیروزی نشان بر سر قلعه آن
سرکرده ارباب عصیان و طغیان فرستاده و چون برج و باره قلعه آن مغرور خودپسند بآسمان میپیوند
بود و کمند اقتدار لشکر ظفرشعار بکنگره آن حصار استوار نرسیده حسین قلی سلطان کاری نساخته
رجعت بآستان گردون نشان افراخت و این معنی بیشتر از پیشتر سلسله جنبان ظهور عصیان و طغیان
آن بیدولت نادان گردیده یکباره تیغ خلاف را از غلاف کشید و گروهی از اکراد و بدنهاد روی
جمعیت بسوی آن بیدولت نهادند و بخاطر جمع باعث پریشانی خاطر خلایق گردیده طریق راهزنی
پیش گرفتند و از این راه کار بر آمد و رفت و تردد مترددین دشوار و اموال و اسباب مسلمانان عرضه
نهب و غارت آن طایفه بدکردار شده و قطع نظر از آن حرکات ناهنجار در این سال خیریت مآل که موکب
اقبال در دارالسلطنه قزوین نزول اجلال داشت دفتر اطاعت و انقیاد را یکباره بر طاق نسیان گذاشت
و از ادراک سعادت ملازمت متقاعد گردیده از راه زیاده سری پا بآستان گردون نشان سر نکشیده و
مع هذا دست تطاول بمحال سلطانیه و درجزین و ابهر و زنجان و ما بین آن که بالو نسبت داشت دراز
کرده پای اعتدالی را از حد اعتدال گذرانید و رفته رفته کار بی شرمی را بجایی رسانید که دفع فتنه و
فساد وی بر ذمت همت خسروانه واجب گردید لهذا نخست مهدیقلی خان شاملو را با فوجی از سپاه جنگجو
بار دوی حسین بیک خان شاملو حاکم قم را با جمعی دیگر از لشکر ظفر اثر بر سر قلعه آن بد اختر روان نموده در
گوشمال آن گمنام مبالغه تمام فرمود و بعد از ورود لشکر ظفر ورود که ابواب دار و گیر بر روی آن
مردود گشودند و کار قلعه داری بر وی دشوار گردید کس نزد حسین خان فرستاده پیغام داد که چون
خوف و هراس من بیشتر از طوایف قزلباش بتخصیص طایفه شاملوست و از این راه بکریاس گردون
مماس نمی توانم رسید اگر ماهچه رایات ظفر آیات بر ساحت این ولایت پرتو وصول اندازد بمراتبه از
سر قدم ساخته خود را بسعادت زمین بوس میرسانم تا دولت جهان و جهانبانی بجاست درباره من فرمان
دهد از دل و جان مطیع و بنده فرمان باشم و بمبالغه حسین خان شهریار جهان بعزم شکار بطرف
آن قلعه روان گردیده چون موکب ظفر ورود بآن حدود رسید دولتیار بیدولت بضرورت ترک قلعه داری
نموده ابواب حصار را بر روی دولت پایدار گشوده و قلعه آن مردود بحیطه ضبط و تسخیر خدیو مسعود در
آمده بفرمان فرمانفرمای جهان ویران شد و چون آن پلید در عرض آن مدت شدید تیغ مکافات را بخونریز
خود تیز کرده بود در همان روز که از قلعه روی نیاز بآستان خاقان سرافراز نهاد نایره غضب شاهانه
زبانه کشیده بعد از عتاب و خطاب خسروانه بحبس وی فرمان داد و بعد از آنکه خاطر اقدس از تفرقه و

تشویش زیاده سران ناکس فراغت یافته رایت مراجعت بمستقر سریر سلطنت افراخت فرمان قهرمان
میدان سعادت آباد قزوین تیغ سیاست را بخون وی گلگون ساخت      از سوانح اقبال که
درین سال فرخ فال روی نمود گوشمال امیر حمزه خان ولد بایندر خان طالش بود و تفصیل این اجمال آنکه
در بدایت حال که الویه دولت و اعلام اقبال از خراسان بعراق نهضت مکان نمود امیر حمزه خان دست
اقتدار بایندر خان پدر خود را که از اعاظم امرای زمان شاه جنت مکان و از جمله دودمان و نجبای آن
دودمان ولایت نشان بود بزور و سرپنجه زیاده سری از مملکت موروث کوتاه کرده از راه قرب جوار
دست تصرف و اختیار بدیار گسکر و گیلانات نیز میکشود و چون مانع و دافعی نداشت بعضی از
وقت حکام طوالش و سایر محال طریق تابعیتش می نمودند و بعد از ورود موکب ظفر قرین بدار السلطنه قزوین
چون دران اوان جناب قطب سلطنت زیاده استحکامی نیافته بود و مرشد قلی خان که مدار علیه امور سلطنت
بود بنابر تالیف قلوب دیگران ابواب اعزاز و احترام تمام بر روی او گشود و او نیز بر امثال و اقران
سبقت جسته پیشتر از تمامی امرای آن کشور بمعسکر ظفر اثر نهضت مکان نمود و بعد از ادراک سعادت
پای بوس مرشد قلی خان را بچرب زبانی و دمدمه و افسون رام خود ساخته بعد از انجام مهام خود رایت
مراجعت بمقام خود افراخت و درین سال خیر مآل که خاقان بلند اقبال من حیث الاستقلال متصدی
امور سلطنت و جهانداری بود و به نیروی اهتمام گره از رشته مهام ملک و ملت میکشود و یکیک از
گردنکشان زیاده سر را بدست آورده ساحت مملکت را از لوث وجود ایشان مصفی میفرمود امیر حمزه خان
تکیه بر حصانت و رصانت قلعه شهدنان که از قلاع حصینه جهان است کرده از در زیاده سری آمد
و سر بر خط اطاعت و فرمان فرهاد خان قرامانلو و ذو الفقار خان برادر وی که دران ولا منظور
نظر والا و محل اعتبار و اعتماد و مشرف اعلی شده بودند و نظام و انتظام تمامی مهام آذربایجان بعهده
سعی و اهتمام ایشان بود ننهاد و بیشتر از پیشتر رایت عصیان و طغیان می افراشت بنابرین
رای رزین شهریار روی زمین بران قرار گرفت که قلعه شهدنان را از وی گرفته اخلاص و یکجهتی وی را
بیازماید اگر هوای ارتقا بمعارج بندگی و دولتخواهی در سر داشته باشد مالک ملک موروث گردد و اگر
بخار پندار کاخ دماغ وی را تیره و تار کرده بدروز زیاده سری گرفتار باشد ابواب جاه و آبرو بر روی
وی نگشاید و باین اندیشه شاهان حسن خان چاوشلو قورچی تیر و کمان را با جمعی از ملازمان سربلند فرموده
بآن حدود روان نمود و چون قلعه شهدنان بر فراز کوهی فلک شان واقع است و حصاری از بیشه و
جنگل بر اطراف آن کوه فلک شکوه کشیده که نسیم سبکخیز را مجال عبور و مرور بران از محالات است و

یکراه

یکراه بیش ندارد که خیال آسمان گرد بدشواری بران میگذرد تا بسوار و پیاده چه رسد آن مغرور نافرمان
آن قلعه فلک فرسا را پر بهانه خود ساخته رایت سرکشی و بلند پروازی افراشت و حسن خان چون
بر حصانت و استحکام قلعه مطلع گردید دانست که تا قلعه از آذوقه و ذخیره تهی نگردد دست تمکن
اندیشه به تسخیر آن نرسد لاجرم بنای کار تسخیر حصار را بر خالی شدن قلعه از آذوقه و ذخیره نهاده در حوالی
قلعه در محلی مناسب بار اقامت کشید و راه تردد و آمد شد را باهتمام تمام بر روی محصوران بسته با امرای عظام
که رفیق وی بودند در مرصد انتظار نشست و امیر حمزه خان چون دید که تمام آن ولایت بحیطه ضبط و تسخیر
سپاه کشورگیر درآمده مردم طوالش در اطاعت و دولتخواهی درآمدند بفکر مآل حال خود افتاده دید
که عاقبت از روی اضطرار قلعه را داده ابواب کفران نعمت و بدنامی جاودان بر روی خود خواهد گشاد
لاجرم چون در میانه او و اولاد حسام بیک قرامانلو با وجود قرابت قریبه بجهات مختلفه ابواب نزاع و جدال
مفتوح و از روی نسبت با ایشان انواع بی اندامیها روی نموده خونخواهیها در میان بود این معنی را
دست آویز عذر تقصیر خود نموده عرضه داشتی باین سیاق بخدمت شهریار باستحقاق در قلم آورد که چون
فیما بین دودمان ما و اولاد حسام بیک پای خونخواهی در میان است و از بیم انتقام ایشان یارای
بیرون آمدن از قلعه ندارم امیدوارم که یکی از امرای شاملو را بفرستند که قلعه را باو بسپارم و رخصت زیارت
عتبات عالیات کرامت فرمایند که بعد از ادراک سعادت زیارت آن روضات مقدسات بشرف
تقبیل عتبه علیا سرافراز آیم و مسئول مشار الیه بعز قبول موصول و حسین خان شاملو حاکم قم مأمور گردید که
بآن حدود رفته بضبط قلعه پردازد و امیر حمزه خان را بزیارت عتبات مرخص سازد و خان مشار الیه
حسب الفرمان قضا جریان بصوب مقصد روان شده چون بپای قلعه رسید از راه اطمینان قلب امیر حمزه خان
ذو الفقار خان و غازی خان قرامانلو را که بتسخیر قلعه مأمور و از جمله سپاه منصور بودند از پای قلعه کوچ
فرمود و امیر حمزه خان بنابر وعده که کرده بود ابواب قلعه را بر روی لشکر منصور گشوده و از قلعه بیرون آمده
پسران خود را بدرگاه معلی فرستاد و خود با اهل و عیال از راه شیروان روی عزیمت بعتبات مقدسات
نهاد و بعد از رفتن مشار الیه حسین خان بموجب فرمان لازم الاذعان قلعه شهدنان را بذو الفقار خان
سپرده بدرگاه والا مراجعت نمود اما مآل حال امیر حمزه خان آنکه بعد از ادراک سعادت زیارت چون
بیشتر از معاودت نمود از بیم اقتدار فرهاد خان از ادراک سعادت تقبیل عتبه علیا محروم مانده در گنجه
رحل اقامت انداخت و بناچار با رومیان از در مدارا و مواسا درآمده با نشیب و فراز روزگار میساخت
تا عاقبت یکی از صوفیان طالش که طریق مرافقت وی می سپرد بودن او را در میان رومیان دور از

راه هوا خواهی و اخلاص شمرده هنگام فرصت دست جرات بقتل وی گشوده بپای فرار از آن دیار
بیرون آمد و سر پر شور و شر او را بدرگاه معلی آورده بمرتبه علیا جای داد و چون پیش نهاد خاطر
والا رعایت حقوق خدمات شایسته آن سلسله بود از جرایم نابجای وی اغماض فرموده پسرانش
را بملازمت و عبودیت آستان گردون نشان سرافراز نمود دیگر از سوانح اقبال ماثور شدن
حسن خان چاوشلو باتفاق سلطان آقای ترکمان داروغه دفترخانه همایون جهت سنور سرحد بغداد
بود و ایشان بمرافقت یکدیگر آن خدمت را بر وجه لایق بتقدیم رسانیده رخت مراجعت بآستان
گردون نشان کشیدند و همچنین درین سال شاهوردی خان عباسی ولد محمدی خان حاکم لر کوچک
که درین چند سال رایت اقتدار و استقلال افراخته بسیاری از الوسات و احشامات قلمرو علیشکر
را کوچانیده بولایت خود برده در سلک رعایای آن دیار منتظم ساخته بود و پیوسته خود را از تبعه
خواندکار روم و امرای آن مرز و بوم می‌شمرد چون خبر وقوع مصالحه فیمابین قزلباش و رومیان
بوی رسید از کردهای بجای خود پشیمان بوساطت کسان خود معروض درگاه معلی گردانید که اگر
مراحم بیکران رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم وی کشد او نیز بازای این عاطفت و احسان تا جان در تن
باشد سر از ربقه فرمان نکشد و بنابر آنکه طبقه لوار و دودمان عباسیان با عجز شیعی مذهب و
دوستدار خاندان طیبین و طاهرین اند آنحضرت جرایم و زلات گذشته وی را بعفو و اغماض مقرون
فرموده ابواب عنایت بی‌غایت بر روی وی گشوده و خدمتش را بشرف مصاهرت این دودمان
قدسی نشان سرافراز فرموده صبیه جلیله بدیع الزمان میرزای ولد بهرام میرزا را پرده‌گی حریم حرم
وی نمود و تا فرق اقتدارش بر وجه دلخواه بافسر سروری سربلندی یافته باشد خواهر پاکیزه گوهر
وی را برسم ازدواج در سلک خادمان حرم علیا عالیه منسلک و مقرر فرمود که معقود سلک ناظر و نوبات
بآن حدود در رفته هودج عفاف آن مخدره را برسم و آیین سلاطین بحریم حرم محترم رسانند و ناظر مذکور
آن هودج پر نور را برایت المعمور رسانیده منظور نظر کیمیا اثر کرده اینه ذکر احوال فرهاد خان بخراسان
و لشکرکشی عبدالمومن خان جهت تسخیر قلعه سبزوار و بسایر محال تبیین این مقال آنکه
در مجاری این سال خجسته مآل حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که پیوسته با رسال رسل و رسایل سلسله جنبان
دوستی و ولا با این دودمان ولایبود و در زمان شاه جنت مکان محمد قلی سلطان ولد خود را از راه
صداقت و اتحاد بدرگاه خلایق پناه فرستاده و بعد از جلوس همایون برادر زنک سلطنت پایدار که
عبدالله خان پادشاه ماوراءالنهر و عبدالمومن خان پسر وی کمر اهتمام به تسخیر ملک خراسان بسته بودند

بیشتر

بیشتر از بیشتر محرک سلسله اخلاص و دوستی تقدیم شده بکرات ایلچیان بآستان گردون نشان روان
نموده و نوبتی نیز وکیل نعمت جهانبانیان از راه اظهار تعهد و دوستی محمد قلی بیک عرب کرلو را برسم سفارت
بآن ولایت فرستاده بود باحتیاط آنکه مبادا آفت دست انداز ایشان از خراسان بولایت
خوارزم سرایت کند تجدید رسول زبان دان با نامه صداقت عنوان بآستان گردون نشان فرستاده
پیغام داده بود که اگر بموجب فرمان یکی از امرای عالیشان بصوب خراسان روان شود او نیز از راه
دولتخواهی بوی پیوسته دست اقتدار سلاطین اوزبک را بزور سر پنجه اتفاق خواهند بست لهذا در اوایل
این سال بمقتضای رای عالم آرا فرهاد خان با لشکری گران بجانب خراسان روان و حسب الفرمان
قضا جریان محمد خان تخماق که باصابت رای و تدبیر و بتجربه اندوزی در میان امرای عالیشان طاق
بود با بقاق سلمس خان نهوار از راه رفاقت با وی همرکاب و هم عنان گردیدند و یرلیغ جهان مطاع
بنام امرای خراسان عز نفاذ یافت که نزد فرهاد خان جمع آمده از صلاح و صوابدید وی تخلف نورزند
و خان مذکور مامور گردید که اگر عبدالله خان و عبدالمومن خان بخراسان آیند چون هم آورد پادشاهان
پادشاهان بوده وی باشند عنان از محاربه ایشان بمقامی مناسب تافته حقیقت معروض دارد و الا به
مقتضای مصلحت وقت در استرداد مشهد مقدس معلی و نیشابور و آن حدود سعی موفور بظهور رساند و
جناب خانی که بعد از نوروز سلطانی بساعت سعد از آستان گردون نشان بصوب خراسان روان شده بود
چون در چمن بسطام بار اقامت گشود حاجی محمد خان را که از راه رفع نزاع اوزبکیه بخراسان آمده بود از
ورود خود بآن حدود اعلام نمود و خوارزمشاه بوصول سپاه ظفر پناه کلاه شادمانی بآسمان انداخته
رایت عزیمت بآن ولایت افراخت و فرهاد خان چون از قرب ورود وی را به تجدید و استعلام آگهی
یافت در مقامی مناسب قبه سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه افراخته خان خوارزم را میهمان خود ساخت
و برسم و آیین سلاطین مجلسی رنگین ممهد نموده آنچه لازمه مهمان نوازی و مهربانی بود مرتب نمود حاجی
محمد خان بعد از تجدید لوازم عهد و پیمان در دفع فتنه عبدالله خان با منتسبان دودمان ولایت نشان
بجا و مکان خود باز گردیده فرهاد خان عنان عزیمت بصوب نیشابور منعطف گردانید و بعد از ورود بآن
حدود ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین و امرای چاپشلو و سایر ولات و حکام آن سرزمین با لشکرهای
آراسته بوی پیوسته قلعه نیشابور را چون نگین انگشتر در میان گرفتند اما چون آوازه ورود فرهاد
خان بخراسان و اتفاق خوارزمشاه با سپاه ظفر پناه در بلخ انتشار یافت عبدالمومن خان با لشکرهای بلخ
و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و شبورغان بسرعت برق و باد روی بخراسان نهاد و آوازه در انداخت

که عبدالله خان با سپاه ماوراءالنهر و ترکستان بر سر خوارزم روان شد و بعد از انتشار این خبر خان
خوارزم عزم مراجعت بدیار خود جزم کرده فرهاد خان نیز چون بمقابله و مقاتله عبدالمؤمن خان مأمور
بود ترک محاصره و قلعه‌گشایی نمود و چون بانهای سپاهیان ظاهر گردید که عبدالمؤمن خان چون سیل
شتابان و باد وزان بمشهد معلی رسیده متوجه نیشابور گردید امرای خراسان را که نزد وی جمع آمده
بودند بحسب حفظ و حراست آنجا خود مرخص گردانیده خود با سپاه ظفر پناه رخت اقامت به بسطام کشید و
چون توقف در آن حدود مقرون بمصلحت وقت نبود حقیقت حال بمسامع جاه و جلال رسانیده بموجب
فرمان والا از آنجا متوجه درگاه معلی گردید اما عبدالمؤمن خان چون در آن دو سه روز بنیشابور رسیده
از رفتن فرهاد خان بجانب بسطام خبردار شد بنابر آنکه بایلغار خود را بآن دیار رسانیده بود و عشر
عشیر سپاه او با او همراه نبودند بخاطر جمع در نیشابور بار اقامت گشوده صبر نمود تا تمامی سپاه و لشکر
بر سر وی جمع آمدند آنگاه فوجی از جنود نامسعود را بر سر ایل بیات که ساکن حدود نیشابور و بلوک معدن
فیروزه بودند فرستاده خود با بقیه لشکر هزیمت اثر روی توجه بچمن رادکان نهاد و ریش سفیدان
بیات چون از قرب ورود اوزبکیه باخبر گردیدند صلاح حال و روزگار خود را در اطاعت و متابعت ایشان
دیده از روی امیدواری بسیاری از ایشان خون گرفتگان در رادکان بخدمت خان مکرم رسیدند و آن
بیدادگر از خدا بیخبر بنابر آنکه در سال گذشته طایفه بیات قطعیت بسیاری از اوزبکان را [illegible] کرده
بودند آن جماعت را که محمود سلطان ولد بابا الیاس و جمعی دیگر از عظمای بیات از آن جمله بودند معروض
تیغ انتقام گردانید و بقیة السیف غارت زده و پریشان طریق فرار پیموده سرگردان بهر طرف گریزان
گردیدند و از جمله ایشان میرزا محمد سلطان برادر محمود سلطان رخت عافیت بدرگاه سپهر منزلت
کشیده ملتزم رکاب همایون گردید و عبدالمؤمن خان بعد از قتل و غارت ایل بیات بهوای تسخیر کل
ولایت خراسان در سر با سپاه و لشکر بر سر قلعه اسفراین آمده قلعه را مرکزوار در میان گرفت و ابومسلم
خان چاوشلو و جمعی از غازیان استاجلو و غیر ایشان که در آن قلعه جمع آمده باهتمام تمام بمحافظت آن
قیام داشتند بعد از آنکه سپاه کینه‌خواه اوزبک در تسخیر حصار سعی بسیار کرده تا مدت چهار ماه کاری
نساختند و در یورشهای عظیم که در عرض آن مدت روی نمود قریب چهار هزار کس از آن گروه ناکس بر
سر گیر و دار آن قلعه و حصار از پای درآمده در یورش اخیر که محصوران از تاب و توان بپایان رسیده و از
امیدی که برسیدن کومک و مدد از درگاه جهان پناه داشتند بنابر توجه خاطر انور بمصالحه رومیان که
هنوز در میان بود و فیصل نگشته امیر حمزه خان طالش و دولتیار خان سیاه‌منصور و امرایی که بگیلان گریخته بودند



هنوز رفع نشده بود نا امید گردیدند سپاه بدرگ اوزبک هجوم آورده کمند اقتدار بر برج و باره حصار
انداختند و دست جرأت بقتل و غارت دراز کرده دود از دودمان پیر و جوان برآوردند و ابو
مسلم خان با آنکه با چندتن از غازیان جان نثار خود را به برجی از بروج حصار رسانیده تا سه روز بضرب تیر و
تفنگ و اشتعال آتش شعله جنگ و پاسبان متاع نام و ننگ بود گروهی از آن عقده سرد رکم شوکت
گشود و آن برج نیز خراب و ویران و غازیان با اوزبکان به تیغ و تیر و خنجر خونریز دست و گریبان گردیده
بر سر خوان جانفشانی مردانه شربت هلاک چشیدند و خبر وقوع این فتنه و فساد در [illegible] که یکی
از آن جوانمردان بود و بهادری از سپاه اوزبک او را بمردی و مردانگی شناخته از اردوی اوزبکیه
بلطایف الحیل بیرون کرده بود بمسامع جلال رسانید و چون خاقان گیتی‌ستان بنابر جسارتی که بابا
که از ابومسلم خان در معرکه سوسفید ترشیز نسبت بآن حضرت روی نموده بود چندان التفاتی باو
نداشتند زیاده تأسفی بر قتل وی نخوردند و عبدالمؤمن خان بعد از تسخیر اسفراین بلده اسفرلر و قرای
حاجرم و شقان و جورید و آن حوالی را بحیطه ضبط و تسخیر درآورده حکام تعیین و بجانب بلخ مراجعت نمود و
چون قضایای مذکوره در اوایل این سال در خراسان روی نموده در اثنای وقوع آن خاطر والا بمصالحه
رومیان و دفع فتنه دشمنان خانگی متوجه بود و بکار دیگر نمی‌توانست پرداخت و بعد از فراغ خاطر اقدس
از تفرقه و تشویش قضایای مذکوره سال باخر رسیده اثری بر توجه بصوب خراسان مترتب نمیگردید
لهذا تصمیم آن عزیمت را ببهار سال دیگر حواله نموده موکب ظفر نشان در زمستان سال مذکور بصوب اصفهان
و از آنجا بدارالعباده یزد روان شده بعد از آن بدارالسلطنه اصفهان مراجعت نمود و چون وقت آن رسید
که خسرو خاور طریق سعت بیت الشرف خود سر کند شهریار هفت کشور نیز بصوب دارالسلطنه قزوین که
مستقر سریر سلطنت بود توجه فرمود **گفتار در سوانح اقبال که در سال ششم جلوس همایون که مطابق سنه
احدی و الف هجری موافق لوی ییل ترکی بود روی نمود** گلدسته بند غرایب اخبار گلهای نگارنگ وقایع
این سال فرخ فال بدین منوال برشته مقال دسته بسته اند که چون جشن خانه سلطان بهار در ساحت
روزگار افراخته گردید شهریار کامکار که از روز جلوس همایون تا اکنون پیوسته جویای ادراک سعادت
زیارت مراقد آبای بزرگوار و اجداد عالیمقدار بتخصیص حظیره مقدسه و بقعه متبرکه سلطان الاولیاء فی
الآفاق شیخ صفی الدین اسحق بود و تا غایت از راه مخالفت رومیان و قرب ولایت آذربایجان ادراک
این سعادت روی نمی‌نمود درین وقت چون بوقوع مصالحه فی الجمله خاطر انور از رهگذر آن کشور اطمینان
یافته وقت ادراک آن موهبت رسیده بود در رفع موانع دامن زن شعله شوق گردیده موکب همایون از مقر

آینه خاطر اقدس غبار آلود نافرمانی خود کرده اینه و عفو و اغماض خسروانه بنابر رعایت قرابت جرأت
بیجای آن حرکت را بروی وی نیاورده به پرده پوشی مکارم اخلاق از وی درگذرانیده و هنوز
گرد ملالی که ازین رهگذر بر مرآت خاطر آفتاب اثر نشسته بود باب عفو و احسان فرو نشسته به
ارتکاب حرکات دیگر که هر یک از آن به تنهایی دامن زن شعله خشم و غضب آن سرور بود جرأت نمود
از آن جمله آنکه چون امرای گریزپای بشرحی که ایمایی بآن شد از سایه همای اقبال یعنی آستان جاه
و جلال روی گردان شده بگیلان رفتند آن کم خرد نادان قطع نظر از رضاجویی خاطر انور نموده
ایشان را در سایه حمایت و عاطفت خود جای داده ابواب امداد و اعانت زیاده که در خور اخلاص و اعتقاد
ارباب عقیدت و اتحاد بود بر روی ایشان گشاد دیگر آنکه مع جلال خاقان سپهر اقبال سید
که آن سرگردان خیال محال خواجه حسام الدین وزیر خود را از راه شیروان به دیار روم روان و به
خواندکار خاطرنشان نمود که چون مملکت گیلان بعنوان ارث باو متعلق است و بطیب نفس پیشکش
دودمان آل عثمان مینماید اگر فوجی از عسکر روم از طرف شیروان و راه دریا باین مرز و بوم روان شوند
قلعه لاهیجان بتصرف ایشان داده از راه قرب جوار این دیار تفوذ(؟) این طریق تسخیر عراق را بسهولت و
آسانی بایشان مینماید و وقوع این جرأت از آن کافرنعمت باعث استعجاب آن حضرت گردیده مقرر
فرمود که یکی از مجلسیان انجمن قرب خدمت رسیدن این خبر و استبعاد و استعجاب آن سرور را بآن مغرور
زیاده سر اعلام نموده و شایان شیوه خردمندی آن بود که اعتراف بتقصیر را عذرخواه گناه خود کرده
بناخن انکار سر این خطای دور از کار را نخارد و اظهار کند که بیشتر از آنکه شرف وصلت از خوف و
خشیت شاهنشاهی این حرکت از وی بصدد ظهور رسیده تا بشفاعت آن گفتاری گناهان وی را
عفو و اغماض مقرون تواند گشت اما چون دیده عاقبت بین داشت بنای وقوع این جرأت را بر انکار
بلیغ گذاشت و اظهار نمود که خواجه حسام الدین از ولایت بعزم زیارت کعبه معظمه سفر اختیار کرده
و من او را ایلچی نفرستاده ام و درین اوقات که تاسیس مبانی مصالحه بار میان پرده از رخ کار انکار
وی برداشته معتمدی از دیار روم رسیده رهش خواجه حسام الدین و بردن عرضداشت خان احمد را
بشرح مسطور بصحیفه عرض نگاشت آینه خاطر انور از غبار وقوع این خبر بنوعی مکدر گشت که جز اندیشه قلع
و قمع سلسله آن کافرنعمت صورتی دیگر در مرآت ضمیر آفتاب تاثیر نگذشت و نایره خشم و غضب شاهانه
بحدتی شعله ور گردید که جز ابیقال(؟) آن خاندان بخاطر اقدس نرسید و حبارتی دیگر از آنهمه شنیعتر
که بمنزله جزء اخیر علت تامه گناهان وی گردید آن بود که بعد از جنایهای خبر رود اعتماد الدوله و علمای



سلطنت ابد مقرون بآن صوب صواب حرکت فرمود و بعد از ورود بآن حدود که تقریب زیارت مرقد
منور که از آن عارجان معارج غیب و شهود استمداد همت نموده بود ابواب عزیمت یورش ملک خراسان بر
روی همت والا گشود و چون درین چند سال که محال آذربایجان لگدمال آمد و رفت رومیان بود
شاهوردی خان ولد خلیفه انصار حاکم قراجه داغ بهوای زیاده سری در دماغ بار و طغیان از در اتفاق
درآمده پسر خود را چنانچه ایمایی بآن شد نزد جعفر پاشای حاکم تبریز فرستاده بود و شایان شیوه
اخلاصمندی و عقیدت در نظر ارباب بصیرت آن می‌نمود که بعد از وقوع مصالحه و توجه موکب ظفر ورود
بآن حدود از حرکات ناشایست خود نادم و پشیمان روی امید بعتبه اقبال معتلان یعنی آستان
گردون شان گذارد و افعال و اعمال ذمیمه خود را محمول بر تقیه و ضرورت روزگار شمارد چون توفیق
این معنی همت نیافته روی اخلاص و عقیدت از کعبه قرب و منزلت تافت لاجرم توجه خاطر اقدس به
گوشمال آن زیاده سر ناکس تعلق گرفته مقرر فرمود که الله ویردی خان با فوجی از غلامان بگرفتن وی
روان شده آن مغرور نادان را اسیر و دستگیر بپایه سریر خلافت مصیر رساند و چون خبر توجه جناب خانی
بآن آواره وادی سرگردانی رسید سر از جنبر اطاعت و فرمان پیچیده سالک طریق هزیمت گردید و عار
فرار اختیار نموده در محالی که داخل سنور روم میان بود بار اقامت گشود و بعد از تحقیق هزیمت آن بی
سعادت حکومت قراجه داغ بدیگری از ملتزمان رکاب دولت عنایت شده خاطر اقدس از انجام مهام
آن ولایت اطمینان یافت و در خلال این احوال با وجود تصمیم عزم سفر خراسان گوشمال خان احمد
والی گیلان بی‌عیار بر سر راه دولت پایدار آمد و بحکم ضرورت فی الجمله عایق یورش خراسان گردید

## ذکر فتح ملک گیلان که کلید فتوحات بیکران بود

بیان این سانحه دولت افزا آنکه خان احمد والی
گیلان که در ان اوان با وجود دعوی علم و عرفان و دعوی عقل و کمال صورت حالش مصداق مقال

بیت: چو تیره شود مرد را روزگار ❁ همه آن کند کش نیاید بکار ❁

شده بود قدر نعمت تربیت
و احسان خاقان علیین آشیان و دولت شرف مصاهرت این دودمان والاشان که بنابر آن
انجمن آرای سلطنت ملک فسیح الفضای گیلان و صدرنشین بزم رفاهیت و امن و امان بود ندانسته
از تیره بختی و برگشته روزگاری باقدام کاری چند جرأت نمود که بکار وی نیامد و با آنکه پیوسته اظهار
دوستی و وفاق و اطاعت و اتفاق می‌نمود بی سبب باعثی سلسله جنبان حیله و نفاق گردید و ابواب مکر و
تزویر بر روی دولت خداداد گشود و چنانچه ایمایی بآن شد در حینی که همای سعادت بر سر شاه سایه گستر
و اراده خاطر انور به تزویج دختر ستوده گوهرش متعلق گردید بخت از در اباء و امتناع درآمده از این راه

و مشایخ ازده، بار اقبال بعزم تزویج کریمهٔ وی بآن دیار تا عقد مواصلت در میان خاقان کرده و من تلت
آن پردگی حریم عفت شرعا صورت صحت داشته باشد آن دختر را بیکی از غلامان خود عقد بسته لؤلؤ
لالا را با خرمهرهٔ بی بها هم سلک نموده و دراین عیب و عار را که هیچیک از مردم فرومایه و اهل بازار
تجویز کشودن آن بر روی روزکار خود نمی نمایند بر روی دودمان خود کشوده بود و مهبوب صرصر این خبر
دریای غضب خاقان بحر و بر بنوعی طوفانی کردید که با وجود کرانی لنگر حلم سفینهٔ بردباری آن حضرت
رخت بکنار موجهٔ اضطراب کشید و کوشمال دشمن خانگی را از استیصال خصم دور دست اهم و اولی شمرده از
دار الارشاد اردبیل فرهاد خان و ذو الفقار خان برادر روی رایات ظفر آیات بآذربایجان و طوالش از
راه قزل آغاج و کنار دریا بر سر آن مغرور بی پروا روانه کردانید و فرمان لازم الاذعان باسم علیخان
حاکم بیه پس و امیره سیاوش حاکم لسکر عز نفاذ یافت که بفرهاد خان و عساکر ظفرنشان پیوسته در
قلع و قمع دشمنان و تسخیر لاهیجان و سایر محال کیلان بیه پس لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانند و
بعد از روان شدن سپاه ظفر قرین موکب اقبال شهریار روی زمین از دار الارشاد روی توجه به
معمورهٔ جنت قرین دار السلطنه قزوین نهاده از آنجا جمشید بیک غلام خاصه شریفه را که حاکم دار السلطنه
مذکور بود با فوجی از غازیان از راه دیلمان بلاهیجان فرستاد و بعد از ارسال عساکر ظفر مآل چون نایرهٔ
خشم عالم سوز فی الجمله از اشتعال فرو نشسته بود با وجود آنهمه اعمال ناصواب که خان احمد بارتکاب آن
مطعون شیخ و شاب و مستحق کونه کونه سرزنش و عتاب بود از راه رعایت صلهٔ رحم و روابط قرابت
قریبهٔ وی با این دودمان والا مراعات جانب او منظور نظر کیمیا اثر کردیده منشور عاطفت باسم خان احمد
باین مضمون بموقف ابلاغ رسید که درین وقت که پیش نهاد همت والا و قرار داد نیت علیا آنست
که موکب معلی بعزم کوشمال اعادی زیاده سر کشور خراسان بآن صوب روان شود و شاید که مدت آفات
الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت در آن ولایت بدو سال کشد مظنون بل متیقن بود که آن عالیشان
از راه رعایت قرب جوار و حقوق تربیت و قرابت قریبهٔ این دودمان والا در آمده ابواب انواع
دوستی و ولا و اقسام امداد و مساعدت بر روی دولت روز افزون خواهد کشود و در مدت غیبت موکب همیون
نسبت بوالدهٔ بزرکوارم و پردکیان سرادقات عصمت که در مستقر سریر سلطنت بر وسادهٔ امن و فراغت
متمکن خواهند بود لوازم خیرخواهی و مراسم هوشمندی و آکاهی باقامت خواهد نمود چون با وجود کمال
اعتماد که بر صداقت و مهربانی ایشان بود درین ایام از السنه و افواه خواص و عوام اتفاد که آن همه حقوق
لازم المراعات را کان لم یکن انکاشته دفتر دوستی و صداقت را بر طاق نسیان کذاشته اند و عزم آن دارند

کهباره میان



که باره میان کم فرصت از در موافقت در آمده خواهند که این ولایت بتصرف ایشان در آید اگر انتشار اشتهار
این اخبار بفرض محال از حلیهٔ صدق و صواب عاری باشد بعد ازین در نظر عقل معامله شناس از ایشان ایمن
بودن امری است در کمال اشکال بهر حال چون بمسامع جاه و جلال رسید که خود را دور کرده و ... آباد
احتمال این قیل و قال می شمرد اکر نموده واقعی باشد مناسب آنست که از راه رعایت قرابت و وفور
دوستی و موافقت تکیه بر مروت و عنایت مضاعف خسروانه کرده بمقابله تردد خاطر بحر ازدر زکنده [?]
آن خبر در رسیده و بعز بساط بوس و شرف ملاقات سرافراز کردند شاید نوعی شود که این خبر که در میان
مردمان از کفر ابلیس مشهورتر شده بود و از ایشان از در صداقت و یکتادلی از طاق و لهابیغتد [?] و به
تجدید خبر موافقت و مصادقت ایشان با دودمان ولایت نشان بکوش هوش مردمان رسد و اکر
درین وقت ادراک این موهبت بنابر بعضی موانع در کرو وقت باشد صبیهٔ خود را با والدهٔ قدسیه که عمهٔ
محترمهٔ ماست با برادر خواجه حسام الدین که بروم رفته بدرکاه جهان پناه فرستاده شفاعت خواه کناه
خود شمارند تا ما نیز بنابر رعایت حرمت عمهٔ محترمه ام جرایم و زلات او را بعفو و اغماض مقرون فرموده
چون یورش خراسان در پیش است ایشان را مشمول عواطف بیکران بنزد آن عالیشان باز کردانیم و
آمدن ایشان موقوف بزمان معاودت سفر خیر اثر خراسان بوده باشد و چون خامهٔ دبیر از تحریر این
منشور عاطفت باز پرداخت اشاره والا رسانیدن آن را بعهدهٔ اهتمام فرهاد خان ساخت و خان مشار
الیه بعد از عبور و مرور از ولایت طوالش ولایات را و وصول علیخان و امیره سیاوش از فومن و لسکر
معسکر ظفر اثر آن منشور عاطفت و جهان را مصحوب کسان خود نزد خان احمد روان نمود اما چون وقت
آن رسیده بود که بطلوع نیر جهان افروز سلطنت بیزوال انا فوق جاه و جلال کوکب طالع وی کرفتار
حضیض و بال کردد آن لالی کرانبها را کوش هوش قبول ننمود و چون در علم نجوم بزعم خود مهارت
تمام داشت زائچهٔ طالع خود را در نظر کذاشته بدلایل نجومی حکم کرده بود که درین سال او را از مملکت
موروث جلا دست داده دل از سلطنت و ملک و مال بر خواهد داشت و ازین راه سپاه خوف و هراس بنوعی
بر شهر بند خیال وی استیلا یافته بود که بهیچ باب در اندیشهٔ صواب بر روی حال خود نمی توانست
کشود و بنابر آنکه نه روی آمدن و نه رای ایستادن داشت بنای فکر غلط کار خود را بنا چار بران کذاشت
که بخت از بیم آنکه مبادا امرای کیلان از راه خواهش نیادی که با بخت و اقبال و دولت خداداد
داشتند او را بر فتح درکاه معلی مجبور سازند با عساکر ظفر شعار راه در کیر و دار در آمده و چون مآل احکام
نجوم و خیال امرای آن مرز و بوم عار فرار خواهد بود کریزان خود را بکنار دریا رساند و از آنجا بکشتی نشسته

پیش آید لاجرم از راه رعایت حق نمک و حفظ ناموس طرفین درآمده عنان عزیمت از راه دریا کنار چند
شاهزاده و شاهزاده زاده را همراه [illegible] و از آنجا بدار السلطنه قزوین برده بخدمت خاقان گردون
غلام رسانید القصه چون خبر شکست لشکر خان احمد زیاده سر و فرار وی بجانب شیروان بمسامع جلال
خسرو بلند اقبال رسید عنان عزم شاهانه بسیر متنزهات گیلانات معطوف گردانیده موکب همایون
از راه دیلمان متوجه لاهیجان گردید و امرای گیلان چون از ورود موکب مسعود بآن حدود اطلاع حاصل
نمودند ابواب خوشدلی و شادمانی بر روی روزگار خود گشوده بهمگی طریق عبودیت و اخلاص باستقبال
گردون شان نمودند بوساطت فرهاد خان که پیش از ورود موکب مسعود باقامت در لاهیجان
گشوده بود خود را بشرف پای بوس سربلند نمودند و شهریار خطابخش جرم پوش از جرایم گذشته
گیلانیان فراموش کرده بجهت تالیف قلوب ایشان امرای گیلان را منظور نظر احسان و مشمول
عواطف بیکران و مشرف تشریفات خسروانه و مخلع بخلاع پادشاهانه فرمود و از جمله ایشان کیا
فریدون را که بمزید حسن خدمت و نیکو بندگی از دیگران در پیش بود بمزید عنایت و تربیت از امثال
و اقران امتیاز بخشیده سایر اکابر و اعیان و سران و سروران سپاه گیلان را فراخور پایه و قدر و مرتبه
بمراحم بیکران سرافراز گردانید و از ایشان جمعی که لیاقت ملازمت عتبه علیا داشتند در سلک
ملازمان خاصه شریفه منتظم فرموده مواجب و مرسوم تعیین نمود و سایر مردمان که قدرت سفر
کشیدن و یارای بیرون آمدن از وطن نداشتند بطوع و رغبت روی ارادت بر عتبه گذاشتند و
چند روزی که بلده لاهیجان منزل شهریار جهان رشک روضه رضوان بود اکابر و اعیان گیلان بر
خلاف متوقع خود باقبال نجاح مآرب سربلند گردیده مطالب و مدعیات خود را بعز اسعاف رسانیدند
و اقطاعات و ادرارات و معافیات و مسلمیات سادات عالیه درجات و علما و زهاد و منبع البرکات
و متولیان مزارات و متصدیان خیرات و مبرات را بامضای همایون مقرون ساخته رایت
اقتدار میر عباس را بحکومت لاهیجان و لشته نشا و امیر الامرایی گیلانات باوج اعتبار افراخت
و وزارت گیلان بخواجه شیخ گیلانی و الکاء سمام و طالشه کولی و ولایت دیلمان بکیا جلال الدین
محمد مرحمت شده بر سایر محال حکام و داروغگان از طوایف قزلباش معین گردید و علی خان [illegible]
گیلان بیه پس افسر سربلندی بر سر نهاده سند تقبل مبلغ سه هزار تومان بدیوانیان عظام داد و
الکاء رانکوه را بولی سلطان صوفی و محال [illegible] که از توابع آذربایجان و بولایت گسکر اتصال دارد
بازاء خدمات شایسته بامیره سیاوش ارزانی داشته بعد از فراغ از انجام مهام گیلان رایت عزیمت



باشراه شیروان تا بلند پایه روم و خدمت خواندگار روان شود لاجرم رایت عزیمت بجمع آوردن سپاه و لشکر
افراخته میر عباس را که از احفاد سلاطین گیلان و از امرای معتبر آن کشور بود بمرافقت کیا جلال
الدین محمد ولد کیا رستم سپهسالار دیلمان و طالشه کولی سپهسالار سمام سردار لشکر هزیمت اثر خود ساخت
و با بیست هزار پیاده و سوار تفنگچی کماندار بمقابله و مقاتله فرهاد خان و عساکر نصرت شعار فرستاده
خود بفکر مآل حال خود افتاده تا مهیا و آماده فرار باشد بحث آنچه از در و گوهر و سیم و زر و خزاین و
دفاین و طلاآلات و نقره آلات در گنجینه دیرینه خودکان داشت بلنگرود روان نمود و پس از آن
بردگیان حریم حرم خود را مصحوب کیا فریدون که از امرای بزرگ گیلان و ایشیک آقاسی باشی حرم
او بود بطرف سمام فرستاد که چون بناچار کار بفرار کشد ایشان را بکنار رود طلب داشته در کشتی در
آورده گریزان گردد و خود مانند خار که بر سر شعله آتش نشیند گوش بر آواز شکست لشکر منتظر خبر
نشست تا به بیند که چه بر سر وی می آید اما چون لشکر ایشان در کنار سفید رود ملاقی جنود مسعود گردیده
در برابر سپاه ظفر پناه صف کشیدند فرهاد خان خاطر بورود ایشان جمع نموده یک دو روز در کنار
سفید رود بار اقامت گشود و در آن دو روز در صدد تفحص و تحقیق گذاری که سزاوار عبور لشکر ظفر
شعار باشد درآمده معبری شایسته بهم رسانیدند و دریا دریا سپاه و لشکر را از آن معبر از آن بحر پرشور و
شر گذرانیده در برابر لشکر گیلان مهیای قتال و جدال گردید و مردم گیلان نیز دست جرأت از
آستین جلادت برآورده روی بمعرکه حرب و کین نهادند و نیران قتال و جدال اشتعال یافته بعد از
اندک زمانی چون گیلانیان تاب سطوت سپاه ظفر صیت را ندیدند عنان از معرکه بوادی هزیمت
تافتند و میر عباس نیز که سردار سپاه گیلان بود چون دید که کار بکجا رسید باتفاق طالشه کولی و سایر
سران سپاه گریزان گردید و چون خبر شکست لشکر بخان احمد زیاده سر رسید با معدودی چند از خواص و
مقربان و خدمتکاران خود بر مرکب فرار سوار بجانب دریا بار روان گردید و بعد از انتظار بسیار
چون دید که خبری از کیا فریدون و اهل حرم نیز [illegible] که از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد از
آمدن ایشان مایوس گردید باتفاق محمد امین خان پسر جمشید خان که او نیز از دختر زادهای شاه جنت
مکان بود از راه ناسازی و گردن فرازی سرکشان گیلان [illegible]
رخت هزیمت بکشتی کشیده متوجه ولایت شیروان گردید اما کیا فریدون که بشرح مسطور مامور بود که
صبیه و اهل حرم خان احمد را بکنار دریا رساند چون از شکست لشکر گیلان باخبر گردیده در غیرت و
اخلاصمندی وی نگنجید که صبیه قدسیه شاه جنت آرامگاه و دختر زاده آنحضرت را از راه [illegible]

جمعی

روی بستیجال باستقبال وی نهاد و در خلال این احوال که نور محمد خان و عبدالله خان بیکدیگر رسیده
آوازهٔ توجه رایات جهانگشای خاقان گردون جناب چون پرتو آفتاب بر جهات آن دیار تافته
از طرف دیگر خبر توسل حاجم خان بذیل عاطفت خاقان گیتی ستان در ان ولایت انتشار یافت
و عبدالله خان که از راه سفاهت و بی عقلی نور محمد خان بمنزل مقصود رسیده فرمانفرمای ولایت مرو
گردیده بود انتشار اخبار مذکوره را فوزی عظیم شمرده بهانهٔ مراجعت خود نمود و بزبان دل آشنا بنور
محمد خان گفت که اگر امسال بگرفتن نسا و درون اشتغال نمائیم احتمال آن دارد که مدت محاصره بدراز
کشد و چون پادشاه قزلباش و والی خوارزم عازم این دیار شده اگر ایشان در اثنای گیر و دار لشکر
باین دیار کشند ما درمیان دو دندان شیر مانده کار بر ما دشوار گردد اکنون مناسب آنست که امسال
ما را مرخص فرمائی که ببخارا بازگشته تهیهٔ سرانجام پردازیم و سال دیگر با استعداد شایسته و سامان بایسته
مراجعت نموده نسا و درون را از برای تو مسخر سازیم و نور محمد خان چون علاجی بجز اطاعت فرمان
نداشت دل بران سخنان گذاشت و عبدالله خان بر سفاهت نور محمد خان خندان رایت مراجعت
بجانب بخارا افراشت و نور محمد خان چون عبدالمومن خان بی ایمان را در صدد گرفتن خود دید بی
رخصت عبدالله خان از اردوی وی گریزان گردیده بابیورد آمد و عبدالمومن خان نیز از پدر جدا
شده از راه قراپالچی لشکر بخراسان کشید و چون مسموع وی گردید که خیام سپهر احتشام خاقان گردون
غلام در چمن بسطام سرادق زمرد فام آسمان پیوسته و تتمهٔ شادروان عظمت و شانش سایبان زر دوز
مهر عالم افروز بازبسته است از نیشابور یارای پیش آمدن نمود و با رسال رقعهٔ مختصر مصحوب پیادهٔ
ابواب مراسله بر روی خاقان بحر و بر گشود حاصل مضمون آنکه مدار کار پادشاهان با یکدیگر از صلح و
جنگ بیرون نیست و ما هر دو را آماده ایم اگر منظور نظر آن حضرت صلح است بنوعی که در سوالف زمان
میان حسن پادشاه ترکمان و سلطان حسین میرزای بایقرا مصالحه روی نموده بود همان قاعده را منظور
دارند و خراسان را بما گذاشته روی توجه بعراق آرند و اگر ارادهٔ حرب دارند بشتابند که فتح و نصرت
از جانب حق تعالی است و قلت و کثرت سپاه و لشکر را در آن مدخلی نیست و قبل از رسیدن رقعهٔ
مذکور چون خبر ورود عبدالمومن خان به نیشابور بمسامع جلال رسیده بود الویهٔ دولت و اعلام اقبال از چمن
بسطام باستقبال گوشمال وی از راه جنگ مغرور جاجرم روان شده در آن اثنا رقعهٔ مذکور بنظر کیمیا اثر
رسید جواب آن بآئین شایان چنانچه پادشاهان به پادشاهان نویسند باین مضمون مرقوم رقم
منشیان عطارد نشان گردید که ما بالطاف عمیمهٔ الهی مستوثق و امیدواریم و نقد طاقت و توان بر



بساط جشن سریر سلطنت افراشت

## ذکر توجه موکب مسعود بصوب خراسان و فتوحات نمایان که در ان یورش سعادت نشان روی نموده بعلاوهٔ بعضی اخبار که از سلاطین اوزبک بدربار آسمان کردار رسید

گلدسته بند گلهای رنگارنگ این گلزار همیشه بهار یعنی خامهٔ سوانح نگار در آغاز بهار کشف رموز بدیع
این سال خیریت مآل اشعاری بآن نمود که پیش نهاد ضمیر آسمان پیوند خاقان همت بلند توجه
بصوب خراسان بود و توجه موکب ظفر نشان بجانب گیلان بی اختیار روی نمود لاجرم در آغاز
بهار این سال فرمان قضا مضا بنفاذ پیوست که سپاه ظفر ملاذ قزلباش از اطراف و انحای
ممالک بعزم یورش خراسان نطاق قرهٔ بزدار(?) بر میان بسته بصوب مقصد روان و در چمن بسطام
معسکر ظفر احتشام ملحق شوند و بجز سیکران(?) لشکر ظفر نشان به نسیم نفاذ فرمان بموج آمده فوج
فوج قدم در طریق اطاعت نهادند و الویهٔ اقبال و اعلام جاه و جلال نیز بعد از آنکه شاه ملک فتح گیلان
باستقبال دولت بزدال آمده و امرای گیلان ملتزم رکاب نصرت انتساب گردیدند از راه ییلاقات
لار بآن دیار اشتغال نمود و چون ماهچهٔ رایت ظفر آیت بر ساحت آن ولایت پرتو وصول افکند
تا جمعیت سپاه ظفر پناه روی نماید مدت یکماه قبهٔ بارگاه باوج مهر و ماه افراخته گردید و در عرض
آن مدت مدید اخبار مسرت آثار از دیار خراسان و طرف سلاطین اوزبک بدربار سپهر کردار
رسید از آن جمله آنکه درین سال در میان نور محمد خان بن ابو المحمد خان والی مرو شاهجان و حاجی
محمد خان پادشاه خوارزم که بحاجم خان مشهور بود با وجود روابط خویشاوندی و قرابت قریبه انواع
کلفت و نزاع روی نمود و حاجم خان ولایت نسا و درون را از تصرف وی بیرون آورده بکارکنان
دولت خود سپرد و نور محمد خان که در برابر خصم قوی بازو سپر عجز انداخته بود در استرداد آن دو
ولایت بعبدالله خان توسل جسته شرط نمود که اگر عبدالله خان در صدد امداد وی درآمده باسترداد
نسا و درون پردازد او نیز بازای آن عاطفت ولایت مرو را که بچهارجوی بخارا اتصال دارد برسم
پیشکش بملازمان خان سپارد و عبدالله خان که در آرزوی ولایت مرو بهوت خان میداد بخواهش
دل و رغبت تمام بعزم تسخیر ولایت مرو از راه چهارجو روی آن بصوب نهاده و نور محمد خان باندیشه
گرفتن نسا و درون از خود ممنون میداشت تا در حوالی مرو خیام اقامت افراشت و آوازه درانداخت
که بعزم گرفتن نسا و درون از بخارا بیرون آمده و عزم آن دارد که نور محمد خان را از خود ممنون سازد
و چون خبر قرب ورود وی بآن خان نادان رسید از راه وفور تعلقی که باسترداد نسا و درون داشت
ولایت مرو را نامید بگذاشت و بطوع و رغبت آن ولایت را بتصرف کارکنان دولت عبدالله خان داده

ملک خراسان که مملکت موروث چندین سالهٔ این دودمان رفیع الشانست کوشش مینماییم و به
یاری بمردی همت و الا و مدت اعانت الله تعالی برمیداریم چون مصالحه سلطان حسین میرزا که از سلاطین جغتای
است و حسن پادشاه ترکمان بما دشمنی ندارد اگر تحقیق عهده که فیمابین کسکن قراسلطان اوزبک والی
بلخ و شاه جمجاه جنت مکان علیین آشیان جد امجد ما مصالحه روی نموده بود صلح مینماییم که دست از
مملکت خراسان بازداشته بطنوبان ما سپارند و الا نیز صلح مینماییم و الا نظم عروس ملک کسی در کنار گیرد
تنگ ❁ که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند ❁ هر جا که مختار شما باشد جهت بیار کینه که ما از عراق با کمال
اشتیاق بهمین کار آمده ایم و امیدواریم که حق بر مرکز خود قرار گیرد و بعد از ارسال آن نامهٔ بلاغت
ختامه چون موکب همایون بجاجرم رسید شخصی دیگر از جانب عبدالمؤمن خان وارد گردیده مکتوبی دیگر
که بر عنوان آن مرقوم بود که مصراع با آل علی هر که درافتاد برافتاد ❁ بنظر کیمیا اثر رسید حاصل
مضمون مکتوب آنکه ما بنا بر مصلحتی بجانب جام رفتیم و وعدهٔ ملاقات ما و شما در آنجاست و بعد از ورود
مکتوب مذکور منهیان اقبال که در حدود جام بودند باستان جاه و جلال رسیده عرض نمودند که آن کسان
در جام نیز توقف ننموده بسرعت تمام طریق معاودت بجانب بلخ نمود و چون خبر فرار آن مغرور مردم
آزار در دیار خراسان انتشار یافت فتح و ظفر از چهار طرف آن کشور باستقبال اقبال بیزوال شتافت
و بخت تا شقه علم نصرت پرچم بخون یکی از سران و سروران آن ملاعین رنگین گرده سادات
بیره و اعیان مزینان به تیغ جرأت حاکم خود را که اوزبکی بود به یک زخم واکرده سر پر شور و شر او را
بدرگاه جهان پناه آوردند و شهریاران عمیق بحر لیسار بجایزهٔ آن جرأت سرشار دامن آرزوی
ایشان را نمونهٔ جیب صدف و گریبان کان و بسیورغالات و انواع تفقدات خسروانه سرافراز کرده
و مقارن انتشار این خبر چون حاکم جاجرم دید که چه آتش در کار است از بیم آنکه مبادا از نعمت جان
سیر باید شد فرار بر قرار اختیار نموده رخت عافیت از غرقاب انقلاب بکنار کشید و همچنین حکام
اسفراین و شقان و جوربد و جبان ارغیان از قرب ورود موکب ظفرنشان در محال مذکوره مجال
اقامت نیافته براثر حاکم جاجرم بوادی هزیمت شتافتند و بعد از آنکه شعشعهٔ نیر جهان فروز کوکبه
جاه و جلال بر ساحت آمال ساکنان محال اسفراین تافت حسب الفرمان قضا جریان الله وردی خان
با سپاهی قضا قدرت قدر توان به تسخیر نیشابور شتافت و چون چشم حاکم نیشابور از دور بر کوکبه
لشکر منصور افتاد یارای توقف و قلعه داری در خود ندیده از شهر روی بوادی فرار نهاد و جناب
خانی بعزت و کامرانی بشهر داخل شده مژدهٔ فتح نیشابور را بدرگاه جهان پناه فرستاد و بعد از وصول خبر

فتح

فتح نیشابور موکب منصور بارقهٔ از بوارق عواطف خسروانه شامل حال درویش محمد خان روملو که در عهد جنت
خاقان علیین آشیان حاکم آن دیار بود در امور قلعه داری یگانهٔ روزگار بود فرموده بدستور حکومت
نیشابور را بوی کرامت نموده و بموجب فرمان فرمان فرمای جهان میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهانی
با بسیعه نفر از تفنگچیان قدرانداز قلعه دار بجهت حفظ حراست قلعه و حصار در قلعه نیشابور بار
اقامت گشودند و همچنین در مدت یکماهه که قبهٔ بارگاه در الکاء اسفراین باوج مهر و ماه پیوسته بود اکثر
اوقات روزگار فرخنده ساعات خاقان گیتی ستان بنظام و انتظام مهام مملکت خراسان مصروف
میگردید چنانچه در عرض آن مدت عبد میرزا محمد سلطان ولد بابا الیاس حاجب بحکومت اسفراین و محمد سلطان
نوادهٔ میر شمس الدین علی سبزواری مختاری حسینی بایالت سبزوار رسیده ایل حاجب که از اوزبکیه
قتل و غارت دیده بودند بعنایات سلطانیات و اعطای سیورغالات مظفر و سرافراز گردیده و حکام
و داروغگان بر سایر محال که بتجدید بتصرف اولیای دولت بیزوال درآمده بود معین و مقرر فرموده
از ارباب و اهالی و اعیان آن ولایت هر کس که گوی دولتخواهی از امثال و اشباه ربوده بود مشمول
عواطف بیکران شاهنشاهی گردیده بخلاع فاخره و انعامات متکاثره رسید و بعد از فراغ از انجام
این مهام اعلام ظفر فرجام از آن مقام کوچ بر کوچ از راه جبان ارغیان بسلطان میدان که قریب به
رادکان مشهد مقدس معلی است نقل مکان نمود و در آنجا چون بمسامع جلال رسید که حکام اوزبکیه
از محال مذکوره طریق هزیمت پیموده بودند در مشهد معلی جمعیت نموده ابواب تحصن و قلعه داری بر روی
خود گشوده اند و فصل پاییز نیز بانتها رسیده کوکبه سپاه هر ماه رست و دل سپاهیان را از کار برده و از
رهگذر مرور و عبور اوزبکیه آذوقه و ذخیره چون کیمیا نایاب شده و مع ذلک آن بقعهٔ طیبه را دارالحرب
ساختن و توپ و تفنگ بجانب شهر و روضهٔ سدره مرتبه عرش درجه انداختن نکرده خاطر اقدس بود و رأی
آفتاب اشراق بنا بر مصلحت وقت و رفاهیت سپاه ظفر پناه اقتضای آن نمود که کار مشهد معلی را به
کارکنان قضا حواله نموده رایت عزم جهانگشای بصوب عراق مرحله پیمای گردد لاجرم موکب ظفرنشان
از سلطان میدان بصوب مقصد روان و فرمان لازم الاذعان نافذ گردید که هر کس در معسکر ظفر قرین
آذوقه و ذخیره با خود همراه داشته باشد بجهت رفاه حال قلعه داران نیشابور بدرویش محمد خان سپارد و
عنان اقبال همرکاب دولت قطع مسافت روی نمود تا موکب ظفر قرین بساعت سعد در دارالسلطنهٔ
قزوین بار اقامت گشود و چون طلیعهٔ طلوع صبح اقبال از مستقر سریر سلطنت و جلال روی نمود با آنکه
کیا جلال الدین محمد حاکم دیلمان بی سببی نمایان از سفر خراسان گریزان و باعث انفعال امثال و اقران

شده بود عواطف بیکران فرا آن ناداران را بروی دیگران نیاورده ابواب دلجوئی و احسان بر
روی میر عباس و طالشه گولی گشوده رخصت انصراف بمحال متعلقهٔ خود کرامت فرمود و پیشتر از آنکه
امرای گیلان بمقر حکومت خود روان شوند خبر ارتحال جلال الدین محمد از دار ملال بسامع جلال رسیده
مؤاخذهٔ کفران نعمت خاطرنشان گیلانیان گردیده و هم درین سال کوکب اقبال فرهاد خان باوج کمال
صعود نموده بمنصب والای امیر الامرایی مملکت آذربایجان و تولیت حظیرهٔ منورهٔ متبرکهٔ سلطان الاولیاء
فی الآفاق شیخ صفی الدین اسحق سرافراز و روانه دار الارشاد اردبیل گردید و همچنین آفتاب
عنایت شاهانه از ذره پروری و عدالت گستری پرتو التفات بحال عساکر ظفر مآل افکنده مقرر
فرمود که حاتم بیک اعتماد الدوله باتفاق قورچی باشی و ارباب مناصب در دار السلطنه قزوین باصلاح
حال سپاه ظفر قرین پرداخته مطالبات دیوانی ایشان را تنخواه دهند و چنانچه در آغاز این اشعار از
از امیران این حدیقه همیشه بهار اشعاری بآن شد یکی از جلایل اطوار آن حضرت که دستور العمل سلاطین
کامکار گردید آن بود که در اسفار خیر آثار هر کس از طوایف قزلباش و سپاهیان ایل و اویماقات
اسب سواری و قدرت و استطاعت سفر داشته باشند خواه ملازم و مواجب خوار و خواه غیر آن بسفری
که روی نماید باید که حاضر شوند آغاز این دستور پسندیده و قاعدهٔ سنجیده بعد از سفر خراسان درین سال
بروی نموده فرمان والا نافذ گردید که آنان که از سفر خراسان تخلف نموده طریق اطاعت فرمان
ننموده باشند کارکنان دولت والا ایشان را به تقصیر غیبت سفر مؤاخذه و ترجمانی در خور طاقت
و توان بایشان حواله نمایند و وجه جریمه را بانعام جمعی از قورچیان و غلامان و سایر ملازمان
عتبهٔ اقبال که در آمدن مسابقت گوی سبقت از اقران و امثال ربوده باشند مقرر داشته بهیچ
وجه مذکور محسوب شمارند و بعد از آن چنانچه ایمای بآن شد هر گاه سفری اتفاق روی مینمود از
بیم مؤاخذه و بازخواست ملازم و غیر ملازم بدون اجبار رسیدن حکم احضار پیاده و سوار طریق اطاعت
پیموده اهتمام مینمودند که در حضور سفر بر یکدیگر سبقت گیرند بالجمله چون خاقان گیتی ستان ارکان
دولت ابد بنیان را بانجام خدمت نمایان مامور گردانیده هوای دلگشای بهشت نزهت دار السلطنه
اصفهان سلسله جنبان عطف عنان عزیمت آن حضرت بآن معمورهٔ خلدنشان گردید و جریده با چند
تن از مقربان و ندما و ملتزمان رکاب اقدس بدار السلطنه مذکور تشریف حضور ارزانی فرموده و
سرد مهری زمستان آن سال بگرمی هنگامهٔ عشرت و شادمانی تدارک نموده ابواب خوشدلی و نشاط
بر روی ساکنان آن بلدهٔ ارم نشان گشوده و هم درین سال است ز طالع مؤلف تاریخ عالم آرا

اسکندر بیک

اسکندر بیک منشی باوج کمال پیوسته در سلک محرران دار الانشا منتظم و در توجه بصوب اصفهان ملتزم
موکب ظفرنشان گردید **ذکر گیرودار امرای افشار و لشکر ظفر شعار از الکای کرمان در تون خراسان**
**با امرای کم نام اوزبکیه و ظفر یافتن بران جماعت عاقبت** تبیین این مقال و تفصیل
این اجمال آنکه در اوایل این سال خجسته مآل بعد از آنکه شاهد فتح گیلان باستقبال دولت بی زوال
آمد و الویهٔ اقبال و اعلام جاه و جلال از دار السلطنه قزوین بعزم یورش خراسان روان و قورچیان
عظام باحشار عساکر فیروزی مآثر مامور گردیدند حسب الفرمان عالیشان ولیجان و اسمعیل خان حکام دار
الامان با عموم طایفهٔ افشار ساکن آن دیار از راه یزد و طبس بعزم آنکه خود را بموکب ظفرنشان رسانند
روی عزیمت بخراسان نهادند و چون در اثنای آمد و رفت سلاطین اوزبک بخراسان ولایت تون از حیطهٔ
تصرف مصطفی خان کنگرلو که بعنوان والا حاکم تون و طبس بود بیرون رفته بود درین سال که آوازهٔ
وصول موکب اقبال بآن دیار انتشار یافت مصطفی خان که در پیشهٔ مردی و مردانگی حکم شیر ژیان
داشت فرصت غنیمت شمرده با قرب دویست و پنجاه سوار تیغ زن نیزه گذار از غازیان استاجلو و
سایر ملازمان خود که همگی یکه تاز معرکهٔ گیرودار بودند بعزم استرداد ولایت تون از طبس روان گشت و
بعد از ورود بآن حدود چون قضای نازل بر شهر بند تون فرود آمده شهر را متصرف و ارک را محاصره نمود
و محصوران ارک از راه استمداد کس بهرات فرستاده صورت واقعه را بمیر قبا بای کوکلتاش حاکم آنجا و
دین محمد سلطان مشهور بتیلیم سلطان خواهرزادهٔ عبدالله خان پیغام دادند و ایشان از بهادران نامی
اوزبک هزار سوار را بسرکردگی قاجولی بهادر نامی بمدد و کومک محصوران قلعهٔ تون و دفع شور و شر
لشکر قزلباش بآن حدود روان نمودند و چون خبر قرب ورود ایشان بمصطفی خان رسید بنا برآنکه
به نیروی بازوی مردانگی و زور سرپنجهٔ فرزانگی بکرات با فوج اندک لشکر بسیار اوزبک را شکست داده
بود ورود ایشان را وقعی ننهاده پای ثبات و قرار استوار نمود و بعد از تلاقی فریقین چون دید که
مقاومت با ایشان از حوصلهٔ طاقت و توان بیرون است و لشکر ایشان بیهوده در معرض تلف درمی
آیند سپاهیانه با فوج خود از مرکبان فرود آمده مراکب باد رفتار را حصار خود ساختند و پیاده در پناه
اسبان با اوزبکان طرح جنگ انداخته جنگ کنان رایت مراجعت افراختند و بدین آیین به تیر و
تفنگ تا چهار فرسنگ راه با آن سپاه کینه خواه در جنگ بودند تا بالنگ نام موضعی از قرای تون
رسیده در پناه دیوار ربت آن موضع ابواب گیرودار بر روی اوزبکان تبه روزگار گشودند و چون
از هیچ طرف نسیم امدادی بمشام امید ایشان نرسید همگی دل بر کشته شدن نهاده راه گریز را بر خود مسدود

گرد آمده بودند و مقارن این حال مضمون این مقال که **بیت** در نومیدی بسی امید است ٭ پایان
شب سیه سفید است ٭ طلیعه طلوع صبح ظفر از مشرق امید تابان گردید و امرای افشار و لشکر
کرمان که حسب الفرمان قضا جریان بسفر خراسان می‌رفتند و بطبس رسیده از کیفیت حال خبردار
شده بمدد مصطفی خان ایلغار نموده بودند از گرد راه رسیدند و چون سیاهی سپاه قزلباش که قریب
شش هفت هزار نفر بنظر در می‌آمد از دور منظور اوزبکان مغرور گردید عنان پایداری از دست
داده روی بوادی هزیمت نهادند و مصطفی خان از مضیق محاصره دیوار لیت آن موضع نجات یافته
با غازیان افشار بتعاقب اوزبکان شتافت و اوزبکان که احمال و اثقال را پیش انداخته مرکب
بوادی فرار می‌تاختند چون تعاقب غازیان را دیدند از راه اضطرار بازگشته لحظه بمدافعه مشغول
گردیدند و چون پای ثبات و قرارشان از جای رفته بود تاب مقاومت نیاورده در حمله اول شکست
خورده جمعی کثیر طعمه تیر و شمشیر و چندتن از سران معتبر اوزبکیه با جان محمد دیوان بیگی تلیم سلطان
اسیر و دستگیر شدند و چون این خبر بمحصوران قلعه تون رسید بنیان ثبات و قرارشان ویران
گردیده دست از قلعه‌داری کشیدند و بدترین حالی از احوال یعنی **مصراع** حال یک حال گربه حال
شغال ٭ قلعه را خالی کرده فراری گردیدند و بعد از آنکه نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام امرای
عظام وزید معلوم ایشان گردید که موکب ظفر قرین شهریار روی زمین از ولایت خراسان نهضت
بمملکت عراق کشیده لاجرم مصطفی خان در تون متوقف گردیده امرای کرمان از راه ترشیز و سبزوار
خود را بعراق رسانیدند و در دار السلطنه اصفهان بشرف بساط‌بوس خاقان گیتی‌ستان سرافراز گردیده
سر و زر نده که داشتند از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و بموجب فرمان اقدس چون یک غلام بمحافظت
جان محمد دیوان بیگی تلیم خان مامور گردیده مآل حال سایر اسیران معلوم نگردید **دیگر** از وقایع این
سال مآل حال شاهوردی خان ولد خلیفه انصار قراداغلو است که چنانچه سبق ذکر یافت در حین وصول
الویه اقبال بدار الارشاد اردبیل بدعوی ارادت و اخلاص از آستان گردون اساس تاشیه با امید
امداد و اعانت امرای روم گریزان خود را بسرحد آن مرز و بوم انداخت و پاشایان سرحد چون مبادی
تأسیس مبانی صلح و صلاح بود جرأت نقض قواعد عهد و پیمان ننموده دری از حمایت و امداد بروی
آن گریزپای بدنهاد نگشودند و بعد از یاس و حرمان از معاونت و امداد در میان چاره کار روزگار
خود را در آن دید که بتجدید از تابش آفتاب حوادث خود را بسایه چتر فلک فرسای خاقان گیتی
کشای کشد لاجرم ندامت‌نامه بخامه ضراعت بخدمت آنحضرت مشعر بر گونه‌گونه پشیمانی و عذر تقصیر تحریر

نموده



نموده بموقف عرض رسانید که چون در حین ورود موکب مسعود بدار الارشاد از راه گمراهی و بیم و باس سطوت
پادشاهی ادراک سعادت پای‌بوس دست نداد اگر درین وقت بمقتضای مروت خسروانه از خطای
بیجای این غلام گریزپای درگذرند و رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم او کشند از سر قدم ساخته به
شرف پای‌بوس سرافرازی خواهد یافت و مسئول وی باجابت موصول و منشور عاطفت مشعر بر امیدواری
و استمالت باسم آن گم‌نام صادر گردیده با شاهد عاطفت و جهان در راه خراسان خود را بشرف پای
بوس سربلند گردانید و ملازم رکاب همایون بود تا در چمن بسطام نزول اجلال روی نمود و چون هنوز
آن گم‌خرد زیاده سر هوای دیگر در سر داشت دفتر اخلاص ته دلی و یک جهتی را بر طاق نسیان گذاشته
و باندیشه عذر و مکر با چند نفر از امرای معزول مانند شاهقلی سلطان سیاوه اوغلی ترکان و بدرخان
افشار و امام‌وردی سلطان که از رهگذر سوء اعمال خود در معسکر ظفر اثر منکوب و مخذول بسر می‌بردند
طرح آشنایی و مصاحبت انداخت و اکثر اوقات با یکدیگر بسر برده قمار غلط‌کاری می‌باختند و کار را
بجایی رسانیدند که یکی از ارباب ارادت و اخلاص بر مواضعه و خیال محال ایشان مطلع گردیده بر آینه
ضمیر اقدس منطبع گردانید و آن گروه خطاکار چون دیدند که پرده از رخ کار ایشان برخاسته است
در روز کوچ در دنبال موکب جاه و جلال مانده اندیشه فرار داشتند که ناگاه بشهریار آگاه لشکر انجم‌حشمت
روسیاه افتاده جمعی از سپاه ظفرپناه را بگرفتن ایشان فرستاده و فرمان‌پذیران چون ایشان را
بموقف بازخواست حاضر گردانیدند امام‌وردی سلطان برات ذمت خود را از آن جرأت بتیغ
و برهان نموده امان یافت و آن سه بی‌سعادت دیگر بفرمان قهرمان قهر معروض تیغ سیاست گردیدند
**دیگر** از سوانح اقبال که درین سال خیر مآل روی نمود آن بود که در حین توقف موکب ظفرنشان در
ولایت خراسان از راه دیر رسیدن امرای افشار از دیار کرمان حکومت آن ولایت نامزد حسن خان
استاجلو قورچی تیر و کمان شده بود و اراده خاطر والا آن بود که طایفه افشار را که بر ردیف در کرمان
زیاده سری بهنوز گرفتار بودند به تقصیر سفر از نظر کیمیا اثر افکنده عموما مواخذه نمایند که درین اثنا
امرای کرمان از راه امیدواری تمام بموکب ظفرنشان پیوسته بعد از ادراک شرف پای‌بوس قلم ابرام
سپکران و جهان جلدو و جایزه و امداد و معاونت مصطفی خان بستند و بنابر نظام و انتظام مهام
پادشاهی چون بازخواست و پرداختن بسفر خیر اثر در آیین سلطنت از لوازم آگاهی بود حسن سعی و مردانگی
ایشان در نجات مصطفی خان بظاهر کارگر و از کار امیدواری امرای افشار گره گشوده و همچنان در معرض
عتاب و خطاب گرفتار دام اضطراب بودند تا عاقبت مصلحت ارکان دولت ابد مدت قرار بر آن یافت که

که امرا و ریش سفیدان افشار مبلغ ده هزار تومان از خالص مال خود و مال و منال دیوانی کرمان برسم پیشکش
و ترجمان بسرکار دیوان واصل ساخته خود را از زیر بار تقصیر و بیرون آمدن بیساق برآورند و مسئول
ایشان بعز قبول موصول گردید محمد داود ابازای مردانگی ایشان در گوشمال ازبکان ایالت کرمان به
ایشان عنایت شد و کف کریم شهریار هفت اقلیم از جمله وجه تقبل امرا و ریش سفیدان افشار هفت هزار
تومان را در عوض ایالت کرمان بمحسن خان احسان و سه هزار تومان باقیمانده آنرا در میان خواص ملازمان
موکب ظفرنشان بازای مشاق یساق خراسان قسمت فرمود و همچنین چون حیاد خان حاکم شیراز و
امرای ذوالقدر بجرم آنکه در سفر خیر اثر سپاه و لشکر خود را از مقدار مقرر کمتر حاضر کرده بودند خان
مذکور از حکومت شیراز معزول و حسین خان قاجار منظور نظر تربیت و عنایت و ایالت آن ولایت
نامزد وی شده بود چون امرای ذوالقدر دیدند که تقصیر سفر غازیان افشار بوسیله پیشکش و ترجمان
نمایان بعفو و اغماض مقرون گردید ایشان نیز ازین در درآمده شرط نمودند که اگر رقم عفو و بخشش
جراید جرایم ایشان کشیده آید و بدستور سابق حکومت و رتق و فتق آن ولایت را بقبضه اقتدار ایشان
بازگذارند ایشان نیز بیست و پنج هزار تومان از مال و منال ولایت فارس در عرض یکسال بدیوان اعلی
واصل سازند و من بعد در اسفار خیر آثار که روی نماید تلافی ما فات قیام نموده در حاضر شدن بیساق
بذل جهد مرعی دارند و ملتمس ایشان نیز مقرون باجابت درجه حصول دربر کرده از جمله وجه مزبور هفت هزار
تومان بحسین خان احسان شد و تتمه را تنخواه محصلان دیوان نموده ازین راه ابواب رفاهیت بروی خاطر
اقدس گشودند و چون تعدیات و تغلبات چنین بالبدیهه دست تعدی متغلبین را از آستین بیرون
می آورد دست انداز بیجا باعث شکوه و شکایت رعایا شده سال دیگر هر دو طایفه را از حکومت کرمان و
فارس قطع نظر کردند دیگر از سوانح پرملال این سال اشتعال شعله وبا و طاعون در دار السلطنه قزوین
بود که در حین توقف موکب ظفرنشان در خراسان بشدت هر چه تمامتر در ان معموره جنت قرین روی
نموده این آتش خانمان سوز روز بروز در اشتعال می افزود تا خلقی نامعدود ازین رهگذر رخت بعالم
دیگر سفر نمودند و از مشاهیر سفر کردگان آن نایره ناگزیر میر سید حسین کرکی خواهرزاده خاتم المجتهدین
شیخ علی بن عبد العالی است که شمه از کرایم ذات و مکارم صفات وی در طی حالات سادات عالی درجات
زمان شاه جنت مکان سبق ذکر یافته احترازا عن الاطناب از تکرار اجتناب نموده بالجمله بفرمان خاقان
گیتی ستان نعش محفوف بمغفرت آن یگانه زمان را نقل بعتبات عالیات و دران روضات مقدسات
مدفون نمودند **گفتار در وقایع سال هفتم جلوس شهریار بلند اقبال که موافق سنه ثلث عشر و الف هجری و مطابق**

ییلان ییل

**ییلان ییل ترکی بوده** چون پیشخانه سلطان بهار بساحت مملکت و گلزار رسید و نوروز جهان افروز
انجمن آرای بزم افسرده روزگار گردید هوای سیر و نشاط شکار خاطر اقدس ناظر شهریار گردون اقتدار
را بسیر و شکار قزل آغاج مایل گردانید و شاهباز عزم خسروانه در فضای هوای اسب تازی و صید
اندازی بال پرواز گشوده از دار السلطنه اصفهان که مقام قشلاق شهریار آفاق بود رایت نصرت
آیت باین عزیمت حرکت نمود و چون الکاء طارم منزل موکب همایون رشک فزای طارم چارم
گردید ایستادگان آستان اقبال بمسامع جاه و جلال رسانیدند که مردم گیلان به تحریک مهدیقلی خان
داروغه لاهیجان شکوه دارند و خاقان رعیت پرور بنابر رفاه حال رعایا و تألیف قلوب مردم آن
کشور حکم به تغییر وی فرموده احمد بیک یوزباشی بیگدلی را بداروغگی آنجا سربلند و قورچیان تابین مشار
الیه را بجهت انجام مهام حکومت مرافقت وی مأمور نمود و عصبه الاکرام بالتمام تا یکباره دست
جور و تعدی حکام از گریبان عجزه و رعایا کوتاه باشد فرمان واجب الاتباع و عزت که حاتم بیک اعتماد الدوله
با مستوفیان عظام و مستاجر آقای داروغه دفترخانه همایون بگیلان رفته مال دیوانی آن ولایت را
موافق قانون عدالت و معروض بمصلحت دولت ابد مدت قرار دهند و رسوم مبتدعه و تحمیلات خلاف
زمان خان احمد و سایر حکام آن ولایت را که بحکم استمرار بر دوش طاقت رعایای آن دیار بار شده
باشد از نظر اعتبار انداخته خط بطلان برآن کشند و همچنین از آن سرزمین منشور عاطفت باحضار
علی خان از گیلان سپه پس و امیره سیاوش از دیار کسکر غرض دولت که در رکاب فلک فرسا شتافته
در صید خوشدلی و شکار شادمانی ملتزم رکاب همایون باشند و بعد از صدور احکام مطاع اعلام آفتاب
شعاع بصوب دارالارشاد اردبیل و شکارگاه قزل آغاج پرچم گشای گردیده فرهاد خان که امیر
الامرای آذربایجان و منظور نظر عاطفت و احسان بود از راه استقبال خود را بشرف پای بوس خاقان
بلند اقبال سربلند گردانید و چون همچه رایت همایون بسرحد ولایت قزل آغاج پرتو وصول افکند
حکام کسکر و سپه پس خود را بپای بوس اقدس رسانیده ملتزم رکاب مقدس گردیدند و در اثنای سیر و
شکار چون بعرض حضر دهم اقتدار رسید که اعتماد الدوله و آنان که بحسب جمع گیلان مأمور شده بودند
بخدمت مرجوعه قیام و اقدام نموده اند فرمان قضا نظیر باحضار وزیر صایب تدبیر تحریر پذیرفته
او را با رفقا بدرگاه معلی طلب فرمود و وزیر کاردان با همسفران خود را در قزل آغاج بآستان
گردون شان رسانیده بشرف پای بوس سرافراز گردیدند و چون از روزی که گیلان به پیشکش تصرف
اولیای دولت ابد مدت درآمده بود همواره همای همت والانهمت در فضای هوای تسخیر تمامی ولایت

گیلان و دیار طبرستان که بتغلب روزگار و تقلب لیل و نهار در میانه جمعی از متغلبان دون
انتظام نیافته بال پرواز میگشود درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که بمسامع جلال خاقان گردون
غلام رسید که حکام ولایات مذکوره جمعی اند که در هنگام فترت و انقلاب رایت خودسری
افراخته ولایتی را که با ایشان نسبت نداشته مسخر فرمان خود ساخته اند و علی خان و امیره سیاوش
که اکنون منظور نظر عاطفت و احسان اند از ان جمله اند چه سلطنت گیلان بیه پس که تختگاه سلاطین
اسحاقی و ملک موروث جمشید خان داماد شاه جنت مکان بود و من حیث الارث و الاستحقاق به
اولاد امجاد او میرسید علیخان ولد کارکیا احمد که از جمله ملازمان جمشید خان بود با پسران خان مذکور
از در کفران نعمت در آمده ایشان را بعنف و تعدی از مملکت موروث بیرون کرده و محمد امین خان که
یکی از ایشان و وارث ملک بود بناچار دست از حکومت آن دیار کشیده بخان احمد والی
گیلان بیه پیش ملتجی گردیده و چون بجا ایمای آن شد بمرافقت خان احمد رخت فرار بدیار شیروان
کشیده و از آنجا متوجه جهان جاودان گردیده و همچنین امیره سیاوش که پیوسته با امیره حمزه خان طالش
طریق دوستی و اتحاد می سپرد شایسته تربیت و محل اعتماد نیست رای آفتاب اشراق بآن متعلق
گردید که بخت خار افتاده ایشان را از رهگذار دولت پایدار بهره مند سازد بنابر آن عزیمت ثابت
روی اهتمام بتسخیر تمام گیلان و طبرستان گذارد لاجرم بحبس و قید ایشان فرمان داده امیر
شاهملک نامی از اقربای جمشیدخان را که او نیز شایسته پایه تربیت و عنایت بود از راه امتحان
بحکومت گیلان تعیین نمود و چند نفر از مردم آن سرزمین را که فی الجمله اسم و رسمی داشتند در
سلک ملازمان عتبه اقبال منسلک و بموجب و متوال زیاده از حد مامول سربلند فرمود و دواره علیخان
بجهت رشت و فوجی از عساکر ظفر قرین تعیین یافته باتفاق گیلانیان بگیلان شتافتند

ذکر طغیان و عصیان گیلانیان و توجه عساکر ظفر قرین [illegible]

چون خاطر اقدس بشرح مسطور از نظام و انتظام مهام گیلان فراغت یافت امیر شاهملک و رفقا مشمول
عواطف بیکران بجانب گیلان شتافتند سلوکی که مردمی دنا بشناسی گم کرده راه از در کفران
نعمت در آمده بسوء سیرت و خبث سریرت خود را ظاهر ساختند و بعد از ورود برشت جمعی از اوباش
فتنه و فساد را که دامن بر شعله شور و شر بودند بر سر خود جمع آورده دست جرأت بقتل و غارت
مؤمنین گشودند و چون داروغه رشت دید که کار ارباب عصیان و طغیان بکجا رسیده از بیم جان رخت اقامت
از رشت بیرون کشیده و بنابر آنکه در سوالف زمان سپاهیان گیلان بیه پیش و طایفه [illegible] کوم بازدر

دیگری

مفتوح

و دیگری بمعروف بجیک و پیوسته در میان ایشان بسر وکالت سلاطین آن ملک ابواب نزاع کشیشی
بوده که بهنگام فرصت دست جرأت بقتل یکدیگر میگشوده اند بوسعید نامی از اکابر طبقه اشدرکه
پیوسته از بیم میرعباس کیا که از طایفه جیک و بزرگترین سپاهیان گیلان و حسب الفرمان قضا جریان
حاکم لاهیجان بود گریزان در بیشه و جنگل بسر میبرد و چون شنید که رایت اقتدار امیر شاهملک در
گیلان بیه پس افراخته گردید از بهر راهی که توانست خود را بوی رسانید و اظهار دولتخواهی خان احمد و
مخالفت حکام قزلباش دست آویز خود ساخته دیو رشتان گیلان را بفکر خان احمد و اندیشه
مخالفت انداخت و بعهد و پیمان با امیر شاهملک قرار داد که تا آمدن خان احمد و محمد امین خان پسر جمشید
خان از دیار شیروان او را سرکرده و سردار کل دار المرز شمرده عداوت قدیم بیه پیش و بیه پس را
بدوستی و الفت مبدل گردانند و بیه پس را جهت محمد امین خان و بیه پیش را برای خان احمد ضبط نموده
دست تصرف قزلباش را از این دو ولایت کوتاه کنند و چون خبر شورش آن بد اختر بلاهیجان رسید
احمد بیک داروغه شهر و حکام قزلباش باتفاق کیا فریدون و طالش کولی سپاهیان گیلان بیه پیش
را جمع آورده بعزم گوشمال آن گروه بد فعال در ساحل دریای سفید رود بار اقامت گشودند و شاهملک
مرد و نیز با جنود نامحدود به بیه پس آمد که در راه رسیده و طرف دیگر رود فرود آمدند و در خلال این
احوال احمد بیک داروغه از اطوار طالش کولی استشمام رایحه غدر و نفاق نموده از مرافقت وی طریق
احتیاط می پیمود تا در روزی که وعده جنگ بود کیا فریدون که با دولت روز افزون از در اطاعت و
دولتخواهی در آمده بود احمد بیک و غازیان قزلباش را از خبث باطن و فضولی طالش کولی و مواضعه او با
طاغیان بیه پس خبردار نمود و صلاح در آن دانست که جنگ را بتاخیر انداخته خود را از مهلکه گیر و دار لشکر
مستمار آن طایفه غدار بکنار کشند و بنابر عزیمت غازیان عنان از محاربه پیچیده بلولات کیا فریدون
رخت اقامت بدیمان کشیدند و بعد از رفتن ایشان طالش کولی شاهملک و ابو سعید را از صورت
واقعه خبر داده خود با مردم بیه پیش روی بلاهیجان نهادند و ارباب فتنه و فساد نیز بر اثر ایشان چون باد
از آب سفید رود عبور نموده بار اقامت در لاهیجان گشودند و روز دیگر باتفاق یکدیگر بمزار سید
اشرف که در جوار لاهیجان واقع است رفته بتجدید عهد و پیمان بر مخالفت قزلباش پرداختند و شاه
ملک برشت بازگشته طالش کولی و بوسعید در لاهیجان اقامت کردند و کسان بطلب خان احمد بشروان
فرستاده در لاهیجان اساس سلطنت بنیاد نهادند و از برای خان احمد مفقود ارباب مناصب تعیین نموده
ابواب آمد شد بخانه وی گشودند و هر روزه مسند حکومت خان احمد را در صدر دیوان خانه وی انداخته بنطع

بعضی مهام خلایق می پرداختند و چون دیوان به پایان میرسید خوان اللارد بدستور زمان خان احمد سلطان
کشیده. بعد از رفع خوان طاغیان متفرق میگردیدند و حال از مآل غافل ایشان بدین سان گذران
بود تا منهی اقبال در دار السلطنه قزوین پرده از رخ ایشان گشود و حقیقت حال آن گروه خسارت
مآل بمسامع جلال رسید. بنوعی دامن زن شعله خشم و غضب شاهانه گردید که بیم آن بود که خود بنفس
نفیس توجه نموده دود از دودمان ایشان برآورد عاقبت چون مادهٔ قابل حرکت ذات اقدس نبود
مقرر فرمود که فرهاد خان باتفاق میرعباس ازراه کوهدم و الله قلی بیک قورچی باشی با فوجی از قورچیان
عظام بعد از وصول به دیلمان باتفاق احمد بیک وکیا فریدون ازراه شیمه رود چون قضای نازل بر سر
طاغیان لاهیجان فرود آمده بعد از گوشمال ایشان باتفاق سزای متمردان گیلان بیه پس را در کنار
نهند و چون وقت آن رسید که فرهاد خان بپای بوس رخصت سفر سرافراز گردد بهنگام ادراک این
موهبت بعرض اقدس رسانید که جرأت و جسارتی که از مردم بیه پیش روی نموده باغوا و استظهار
طاغیان بیه پس بوده اگر درین وقت رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم علی خان والی ایشان کشیده آید
و تجدید منشور نظر تربیت و جهانی حکومت بیه پس بدستور پیش سرافراز گردد همانا بسلک جمیع طاغیان
بیه پس ازهم گسیخته مهم بیه پیش بسهولت و آسانی از پیش میرود و متعهد نمود که چون علی خان را به
مرافقت و متابعت وی مامور فرمایند اگر امری که خلاف قاعدهٔ نیکی باشد از وی بعد ظهور
رسد رفع آن بعهدهٔ اهتمام او باشد و بعد از مبالغه تمام شهریار گردون غلام بخواه و ناخواه بصوابدید
فرهاد خان باطلاق علی خان از تنگنای زندان فرمان داد و آن دوباره یاغی را دیگرباره منظور نظر
تربیت و عنایت فرموده حکومت بیه پس را بوی کرامت نمود و فرهاد خان را بمزید عواطف سپهسالاری و
امیر الامرایی گیلان بیه پیش ممتاز و سرافراز گردانیده پایهٔ قدرش را بخطاب مستطاب فرزندی از ذروهٔ
چرخ برین درگذرانیده علی خان را بوی سپرده بد و نیک او را برای و اختیار وی متعلق شمرد و با جمله
امرای عظام با حشمت و عظمت تمام بهر طریق که مامور بودند بصوب مقصد حرکت نمودند و بوسعید که در
لاهیجان بسر سروری میخارید چون آوازهٔ طلوع طلیعهٔ موکب اقبال را شنید از بیم چون برگ بید لرزان
گردیده طالش کولی را با منصور میکال نامی که از اعیان طاغیان بود بمقابلهٔ قورچی باشی که از راه دیلمان
متوجه گیلان بود روانه گردانید و با ایشان قرار داد که راه شیمه رود را که از دیلمان بلاهیجان میرود و
عبور زیاده از یک سوار از مضایق آن بعلت صعوبت و تنگی و کثرت بیشه و لای و گل در نهایت
دشواری است بچپر زدن و چوبهای بزرگ سد طریق کردن که باصطلاح گیلانیان ازان به نهر



تعبیر مینمایند مسدود ساخته از پیش او بدفع سپاه ظفر پناه بپردازند و خود اندیشهٔ آن داشت که بامیر
شاهملک پیوسته باتفاق طاغیان بیه پس راه بر فرهاد خان بسته راه کوهدم را استحکام دهد اما
قورچیان عظام که باتفاق قورچی باشی از سمت دیلمان متوجه لاهیجان بودند چون استماع نمودند که
طالش کولی لشکر کشیده و آمده مضایق و در بندها را بطریق معهود استحکام میدهد جمعی از ایشان که مقدمهٔ جنود
مسعود بودند قدم جرأت پیش نهاده دست زبردستی گشودند و چون بقراولان یاغی که در بند نخستین را
بنا کرده بتفنگچی بسیار استحکام داده بودند رسیدند تیغ زمردفام از نیام دلاوری کشیده در حملهٔ اول
ایشان را منهزم و پریشان گردانیدند و در بند نخست را بتصرف درآورده بپای جرأت پیشتر رفتند
و چون خبر گرفتن در بند اول بقورچی باشی رسید با بقیهٔ لشکر ظفر اثر چون باد صرصر بر اثر قورچیان مظفر
روان شده در در بند دیگر نایرهٔ شور و شر را شعله ور گردانیدند و درین نوبت نیز بهنگام اشتعال
نیران قتال و جدال منصور میکال بقتل رسید و طالش کولی گریزان خود را بمضایق مسالک و قلل جبال کشید
و بعد از فرار طالش کولی و اتباع تمام در بندها بتصرف سپاه ظفر نشان درآمده تا لاهیجان در هیچ جا
عنان نکشیدند و چون خبر فرار طالش کولی و تفرقهٔ طاغیان بیه پیش و رسیدن قورچیان عظام بابوسعید
کم نام رسید مضطرب و سراسیمه از لاهیجان گریزان رخت هزیمت به بیشه‌های صعب المسالک و جاهای
سخت کشید و بورود جنود مسعود بخت در لاهیجان از بیم قتل و غارت آشوب روز قیامت هویدا شده بعد
از آنکه قورچی باشی لشکریان را از غارت و تاراج ممنوع و رعایا را استمالت و امیدوار ساخت مردم شهر اطمینان
یافته در جا و مقام خود آرام گرفتند و چون تفرقه و تشویش از میان مردم بیه پیش کناره گزیده قرار و
استقرار در شهر و بازار پدید آمد قورچی باشی خبر آن فتح نامدار را در کوهدم بفرهاد خان رسانید و خان مشار
الیه بنابر آنکه در خاطر داشت که آن فتح نمایان بنام او شهرت یابد از ورود آن خبر فی الجمله کوفتهٔ خاطر و
مکدر گردید اما چون علاجی نداشت بظاهر کار اظهار مسرت و خوشدلی نموده دلگیری باطن را بر طاق نسیان
گذاشت و متوجه انتظام مهام علیخان والی گیلان بیه پس و نظم و نسق آن دیار گردیده چون متعهد نیک
و بد وی شده بود گوش نصیحت نیوشش را بدرر نصایح سودمند گرانبار گردانید و او را با ملازمان و اتباع
بگیلان بیه پس فرستاده خود با سپاه ظفر پناه روی عزیمت بلاهیجان نهاد و بعد از ورود با قورچی باشی
ملاقات نموده بصوابدید یکدیگر در تجسس و تفحص طاغیان و جمع آوردن رعایا و استمالت ایشان اهتمام
تمام بتقدیم رسانیدند و بعد از فیصل مهام آن دیار قورچی باشی بدستوری فرهاد خان از گیلان بقزوین آمده
فرهاد خان در آن ولایت رایت عدالت و رعیت پروری برافراشت اما علیخان والی گیلان بیه پس چون

وارو رشت گردیده مردم آن ولایت که از دل و جان خواهان وی بودند ترک امیر شاه ملک گفته بر سر وی جمعیت
نموده‌اند و چون شاه ملک مذکور باعتقاد خود وسیله استخلاص علیخان از محنت قید و زندان شده بود
پنهان اعتقاد و اعتماد کرده بنا بر نهایت وحشت ابواب ملاقات بر روی وی کشوده و چون با ملاحظه
اهمال علیخان در کار آن زیاده سرتابان موهم عدم اطاعت و اخلاص بود و چون بر وی دست یافت
بحکم ضرورت او را از پای در آورده سرش را با ملاحی ان نزد فرهاد خان فرستاد و تا آخر آن سال ابواب
مدارا و حسن سلوک بر روی فرهاد خان کشوده در لوازم اطاعت و خدمتگزاری دقیقه فوت و فرو
گذاشت نمی‌نمود چنانچه نوبتی بعزم ملاقات وی از رشت بلاهیجان شتافته ثبات قدم و رسوخ اعتقاد خود
را نسبت بدولت خداداد بر طبق عرض نهاد اما چون سال باخر آن آمد مهمات خود را فی الجمله انتظام
و استحکام داد ابواب تغییر سلوک بر روی خان مذکور کشوده بهبانه دور از کار رفته قدم در وادی
عصیان و طغیان نهاد و شرح حال آن معزول بید طالشه کولی و ابوسعید در محل خود رقم‌زده کلک بیان
خواهد گردید ان شاء الله تعالی **ذکر لشکر کشیدن عبدالله خان بخوارزم و آمدن عبدالمؤمن خان بخراسان
و توسل جستن نور محمد خان والی مرو و حاجم خان پادشاه خوارزم بآستان گردون نشان** سابقا
رقم‌زده کلک وقایع نگار گردیده که در میان نور محمد خان و حاجم خان که بنی اعمام یکدیگر بودند بر سر ولایات
نسا کار بمخالفت و نزاع کشیده از راه وقایعی که در میان نور محمد خان و عبدالله خان روی نمود در این
با بیورد رسید و چون پیوسته عبدالله خان هوای تسخیر مملکت دلگشای خراسان در سر داشت در این
سال چنین آن که خاطر از بلکه زر و دوکب مسعود بخراسان بنا بر مشغولی خاقان بلند اقبال بمهام دار المرز
جمع نمود فرصت غنیمت شمرده عبدالمؤمن خان پسر خود را به تسخیر بعضی از ولایت خراسان فرستاده خود
روی عزیمت به تسخیر خوارزم گذاشت اما عبدالمؤمن خان چون لشکر بخراسان کشیده بحدود ابیورد رسید
اوزبکیه آنجا که بنده فرمان نور محمد خان بودند از بیم جان و غارت اموال که در پیش ایشان از جان
عزیزتر می‌باشد با نور محمد خان از در بیوفایی در آمده بعبدالمؤمن خان پیوستند بنا بر این نور محمد خان را
در آن ولایت یارای اقامت نمانده بلدی جانقلی سلطان چوبانی که از امرای معتبر و دوستان جانی
وی بود ادراک سعادت ملازمت خاقان هفت کشور را مطمح نظر ساخته خود را از آن ولایت بیرون انداخت
و چون خبر قرب ورود وی اشهر بایحر و بر رسید بنا بر مراعات شیمه کریمه مهمان نوازی که از خصایل حمیده
سجایای رضیه این فرخنده ولایت نشانست مقدم وی را گرامی شمرده از راه مزید احترام شاهزاده
والا مقام محمد باقر میرزای مشهور بصفی میرزا را که ابو الآبای خاندان جاه و جلال بود باستقبال نور محمد خان

مامور

مامور فرموده شاهزاده گردون شان باتفاق اعتماد الدوله و جمعی از امرا و مقربان از راه اعزاز فرمان
باستقبال وی روان شده چون نور محمد خان بشاهزاده رسید پیاده و بتقبیل انامل فیاض مشرف
گردیده و باتفاق وی توجه بکریاس گردون رواق آورده در ایوان چهل ستون دولتخانه دار السلطنه
قزوین جبهه تمنی را بشرف ادراک خدمت شاهنشاه روی زمین سایندند و آن حضرت بزرگانه با وی
از در کوچک دلی و اشفاق برادرانه در آمده چون لیار در رو ایشانه بدرگاه جهان پناه آمده بود مقرر
فرمود که مایحتاج اقتدار وی را بر وجه سزاوار مرتب داشتند و پیوسته خوشدل و شادمان با خدیو جهان هم
صحبت و همزبان بسر میبرد تا بدولت امداد و معاونت آن حضرت چنانچه در محل خود گزارش خواهد یافت بسلطنت
ملک موروث رسید و عبدالمؤمن خان چون از مهم ابیورد و نسا دوروز و با جد و جهد و مهنه باز
پرداخت تسخیر قلعه نیشابور را مطمح نظر شقاوت اثر ساخته رایت عزیمت بآن طرف افراخت و در
وقتی قلعه نیشابور را محاصره نمود که ذخیره قلعه چون رحم در دل قلعه گیران نایاب و بسبب عدم رفع محصول
آن سال انبارها خالی و خاطرها خراب بود القصه چون آن خان جاهل مانند قضای نازل بر سر قلعه نیشابور
فرود آمد درویش محمد خان روملو که حسب الفرمان قضا جریان بحکومت نیشابور سر بلند بود با غازیان
روملو و میر فتاح و تفنگچیان اصفهانی که بحفظ و حراست قلعه مأمور بودند بقدر مقدور قلعه نیشابور را
استحکام داده ابواب مدافعه و مقاتله بر روی اوزبکیه کشودند و چون نسیم امیدی از امداد عساکر ظفر مآب و
از راه مشغولی بفتح و تسخیر گیلان از جانب عراق نمی‌وزید عبدالمؤمن خان کار را بر محصوران
قلعه نیشابور دشوار گردانیده و با آنکه یورشهای نمایان کرده بسیاری از دلاوران اوزبک در آن یورش
بکشتن داد در امیدی از تسخیر حصار بر روی آرزوی خود نگشاده درویش محمد خان و سایر محصوران چون
از مشغولی عساکر ظفر نشان به تسخیر گیلان خبر داشتند برسیدن مدد و کومک امیدوار در دفع و رفع اعادی
دقیقه فرو نمی‌گذاشتند تا بعد از چهار ماه کار بجایی رسید که اوزبکان بی ایمان زیر برجی را خالی و از
باروت پر کرده شامگاهی آتش زدند و رخنها در آن برج پدید آورده یورش کردند و قریب چهار صد کس
از آن رخنها بالا دویده داخل شهر گردیدند و چون جزو دیوار برج به قلعه در آن رسیده بسمندر وار بسوی
آن آتش بی زینهار دویدند و شعله افروخته شرار شعله جنگ یعنی گلوله تفنگ خرمن حیات بسیاری
از آن اشرار را سوختند و بزور سرپنجه مردی و نیروی بازوی مردانگی عقب آن دشمنان جانی را
از رفاقت یکدیگر بریده چون از عقب کومک نرسید آنان که داخل شهر شده بودند آواره کوچه و بازار و
محلات گردیدند و در آن شب بازار اوزبک کشی بنوعی رواج یافت که بجز بیت تن از آنها در آن ما که

دو سه نفر ایشان از دودمان سلطنت بودند و بقیه اسیر گرفتار شدند و دیگری ازان چهار صد نفر جان ازان
معرکه بدر نبرد و درویش محمد خان با جمعی از غازیان از اول شب تا صباح بر سر آن برج و دیوار ایستادگی
کرده رخنها را مسدود و برج را مستحکم گردانیده و روز دیگر چون عبدالمؤمن خان از واقعهٔ شبانه با خبر
شد چون شعله مضطرب گردیده مانند دود بخود پیچید دوست و دشمن بر مردی و مردانگی قلعه داران
آفرین خوان شدند و چه چنین نباشد که در سوالف زمان مانند این واقعه کمتر نشان داده اند و مؤید
این مدعا آنکه حدیقه نگار این گلزار همیشه بهار که از اخبار گیرودار سلاطین روزگار خبردار است در عهد
هیچیک از پادشاهان گردون اقتدار و شهریاران نامدار در نامهای باستان قریب بدین داستان بنظر در
نیاورده که پادشاهی والاجاه بعد از آنکه چهار ماه قلعه را محاصره و در تسخیر آن سعی و اهتمام کرده باشد
درین سال از تسخیر آن بیاس و حرمان منسوب گردد و به نیروی بازوی قلعه داران شهری بآن بزرگی از
آفت دست انداز حوادث مصون و محروس ماند با جمله چون دم تیغ جرأت ازبکان از سخت کوشی قلعه داران
برگشت در همان شب جمعی باشارهٔ عبدالمؤمن خان از سر جان گذشته ترسان و هراسان بپای حصار
آمدند و فریاد برآوردند که اگر فلان سلطان و بهمان بهادر کشته نشده اند ایشان را زنده بما واگذاشته
حیات ایشان را باعث حیات و نجات اهل قلعه شمارید و درویش محمد خان بنا بر آنکه یکی از خویشان وی
با چند نفر از غازیان روملو در بدایت کار بدست ازبکیه گرفتار شده ایشان را زنده نگاه داشته بودند
او نیز آن جماعت را زنده محافظت نمود تا به بیند که از پردهٔ غیب چه رخ مینماید و موکب ظفر نشان خاقان
گیتی ستان در خراسان بچه طریق رایت اقامت میگشاید و بنا بر آنکه در خلال این احوال گوشمال شاهوردی
خان عباسی به تقصیری که از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد بر ذمت همت خسروانه لازم گردید تجهیز
امدادی از درگاه معلی بمشام امید محصوران قلعه نیشابور نرسید و صورت واقعه آن بود که در حینی که شاهنشاهی
عزم شاهانه بانداختن شکار دیو سرشتان الوار بصوب لرستان بال پرواز میگشود مروت خسروانه اقتضای
آن نمود که محصوران حصار نیشابور را از صورت حال خبردار گردانیده از شدت انتظار برهانند لاجرم رقم
مرحمت شیم باسم درویش محمد خان بمضمون سطور شرف صدور یافته در طی آن بخصوص عاطفت و احسان اشعار
بآن شد که چون بجهات مذکور درین سال توجه موکب منصور بصوب نیشابور مقدور نیست و گروهی انبوه از
غازیان روملو و تفنگچیان اصفهانی با اهل و عیال در قلعه نیشابور محصورند مناسب آنست که بسلیقهٔ عقل
معامله دان درین سال با عبدالمؤمن خان از در مدارا درآمده از هر راه که تواند خود را بعراق رسانده اهل و
عیال و نام و ناموس مردم خود را سلامت از ولایت بیرون آرد که نیشابور بجای خود میرود هرگاه اراده ازلی



به تسخیر آن تعلق گیرد بآسانی صورت وقوع پذیرد انتهی و شاهقلی خلفی برادر درویش محمد خان را بزم
حضور طلب نموده رسانیدن رقم مطاع را بعهدهٔ اهتمام او فرمود و مشارالیه قبول این معنی نموده بزبان
زبان دانی عرض نمود که چون ما بندگان در طریق اخلاص و صوفیگری ثابت باشیم پدر و برادر و ولی نعمت و مرشد
خود چرا باید یکبارگی اعتبار و سرمایهٔ عزت و افتخار خود میدانیم باید که برادرم تا جان در تن و رمقی در بدن
داشته باشد کوشش نموده قلعه را نگاه دارد و چون کار بر وی دشوار شود مردانه وار در راه ولی نعمت
خود جان نثار نموده نام نیکی در جهان یادگار گذارد و شهریار کامکار در جواب وی بلفظ گهربار فرمود که
اگر اینهمه سعی و جانفشانی از برای حصول رضای ماست هرگاه چنین امر کنیم طالب رضای ما بودن در طریق
اخلاص و صوفیگری اولی است و بنا بر آنکه اکثر محال خراسان بتخصیص مشهد مقدس معلی که مدفن مطهر و مضجع
منور امام عالیمقام علیه التحیة والثنا است با دار السلطنه هرات که پایتخت خراسان است بحیطهٔ ضبط و تسخیر
ازبکان قرار و استقرار داشته باشد بر سر نیشابور اینهمه تلاش نمودن و اهل و عیال قزلباش را بدست
مخالفان دادن چه نتیجه میدهد اگر خدای خواسته باشد کل ممالک خراسان بآسانترین وجهی چنانچه در متخیله
هیچکس خطور نکرده باشد بتصرف ما درخواهد آمد و الا سعی بیفایده کردن با روزگار ستیزه نمودن است و
آخر کار چنانچه بر زبان الهام ترجمان آن حضرت گذشته بود جلوهٔ ظهور نمود القصه بعد از انهمه قیل و قال
دیگری از جانبازان آستان جاه و جلال آن منشور اقبال را بسبزوار رسانیده از آنجا بوسیلهٔ کسی
از مردم آن دیار بدرویش محمد خان رسید و چون محصوران بر مضمون رقم مطاع اطلاع حاصل نمودند
ابواب یاس و حرمان بر روی روزگار خود گشوده تا در قلعه کان آذوقه داشتند فی الجمله حرکت مذبوحی
می نمودند و بعد از فقدان آذوقه چون کار بر قلعه داران دشوار شد درویش محمد خان بوسیلهٔ اطلاق
بهادران ازبکیه از در صلح درآمده عبدالمؤمن خان نیز که از امتداد ایام محاصره بجان آمده بود این معنی
را فوزی عظیم شمرده بعهد و پیمان قرار بآن یافت که از جانبین باطلاق گرفتاران پرداخته هرگاه
درویش محمد خان و غازیان قزلباش دست از قلعه نیشابور برداشته متوجه عراق گردند مال و جان و
ناموس از سپاه ازبکیه در امان باشند و بعد از تاسیس مبانی صلح و صلاح بقواعد ایمان غلاظ شداد
چون قریب دو هزار تن از سران سپاه عبدالمؤمن خان در مدت محاصره عرضهٔ تیغ تلف شده بود غازیان
دل بدان عهد و پیمان نمی نهادند و بیم آن داشتند که مبادا چون راه عراق سر کنند ازبکان سر راه بر
ایشان گرفته تمامی را از پای درآورند و چون علاجی بجز این نداشتند درویش محمد خان و سایر غازیان
ترسان و لرزان با خانه کوچ و اهل و عیال روی توجه بدروازهٔ عراق گذاشتند و با آنکه بوضوح پیوست که

طایفهٔ بدرک اوزبک بعزم آنکه بجهة خونخواهی اقوام و اقارب خود پردازند تیغ انتقام از نیام کشیده منتظر
فرمان عبدالمومن خان بودند و آن بی ایمان نیز میخواست که بنقض عهد و پیمان جرأت نموده ایشان را
مرخص سازد اما عقلای آن طایفه خبر یافته نزد خان رفتند و گفتند که غازیان قزلباش که بعد از این همه
تلاش بمصالحه راضی شده و قلعه را بما داده براه خود میروند کرده‌های انگلی از سر جان برخاسته و هر یک از
ایشان تا چندین از ما را بجهان خود بر خاک هلاک نینداختند کشته نمی‌شوند و مع ذلک محل این اندیشه
بجز بدنامی نقض عهد و پیمان که لامحاله سزاوار رتبهٔ سلطنت نیست ثمری ندارد و آن خان بی مروت به
مصلحت ایشان از سر نقض عهد و پیمان درگذشته در روزی که غازیان قلعه دار باتفاق اهل و عیال از
دروازهٔ عراق بیرون می‌آمدند بسپاه آراسته و لشکر پیراسته عزم تماشای غازیان نیز دار نمای نموده و
مقرر فرمود که درویش محمد خان آمده بر لب او را کورنش نموده براهی که خواهد راهی شود درویش
محمد خان با وجود ممانعت غازیان و بلوچ پشت گرمی اقبال بی زوال شاهنشاهی با سه چهار نفر از قشون
و لشکر خود جدا شده بکورنش عبدالمومن خان راهی شد و بعد از کورنش آن سفاک چابک زبان تحسین و
آفرین وی کشوده گفته بوده که نمک ولی نعمت تو بر تو حلال که در عالم اخلاص و نوکری داد مردی و
مردانگی دادی و جرأت و دلیری خود را در میان دلاوران بر طاق بلند نهادی و چون اسب سواری
درویش محمد خان با زین و لجام مرصع در نظر وی پسندیده افتاد دست طمع بآن دراز کرده در عوض یابوی
از یابوهای کمتر خود بوی داده و درویش محمد خان بدستوری آن مغرور نادان بغازیان پیوسته کمر عزیمت
سیر بر میان بست و در آن روز قریب سه فرسنگ راه طی نموده خود را بحوالی سبزوار رسانیده و از آنجا
بسرعت برق و باد در دل اخلاص و ارادت بدرگاه سپهر بنیاد نهاد و در حینی که موکب ظفر قرین از دیار
استرآباد مراحل پیما گشته وارد دار السلطنه قزوین شده بود خود را بتقبیل عتبهٔ اقبال سرافراز نموده و
بمراحم بیکران خاقان بنده نواز بازای آن نیکو خدمتی خدمتش را بایالت لاهیجان و امیر الامرایی
گیلان سربلند و ممتاز فرمود اما عبدالمومن خان بعد از رفتن درویش محمد خان عزم آن داشت که
رایت اقتدار به تسخیر سبزوار برافرازد بنا بر آنکه زمستان نزدیک بود فسخ آن عزیمت نموده
رخت اقامت بمشهد معلی کشیده و جمعی از امرا و لشکریان خود را به تسخیر سبزوار مامور گردانیده در مشهد
معلی منتظر تسخیر سبزوار گردیده و چون خبر ورود لشکر هزیمت اثر آن مغرور از خذلان بمحمد پیوست
سلطان نوادهٔ میر شمس الدین علی سلطان سبزواری که حسب الحکم جهان مطاع حاکم سبزوار بود در سید فی
الجمله آذوقه از محال قریبه جمع آورده ارک سبزوار را مستحکم گردانیده و در برج و بارو حصار با آن گروه خونخوار

رایت



رایت کین و دار افراخته سبزواریان را بمحافظت شهر و نگاهبانی اهل و عیال مشغول ساخته و بعد از آن
عبدالمومن خان از طول کشیدن در خراسان ملول گردیده عنان عزیمت بجانب بلخ معطوف گردانیده و بهنگام
مراجعت کس بسبزوار فرستاده بامرای خود پیغام داد که در تسخیر سبزوار کمال سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده
نوعی نمایند که آن ولایت بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آید اما امرای اوزبکیه بعد از اصغای خبر مراجعت آن بی ایمان
ببلخ با حاکم سبزوار از در صلح در آمده بسبزواریان پیغام دادند که چون امسال پادشاه شما بخراسان نیامد
و پادشاه ما که سفاکی و بیباکی او بر عالمیان هویداست در مشهد معلی نشسته است بیم آنست که اصرار شما در
مخالفت دامن شعلهٔ غضب وی گردیده رایت عزیمت باین حدود برافرازد و با آتش بیداد دود از
دودمان سبزواریان برآورده بنیاد ایشان را از جهان براندازد اگر امسال با او از در مدارا در آمده
سفاکی او را از سر خود دور کنید طریق صواب پیموده بر خود رحم نموده خواهید بود و سبزواریان نیز متابعت مقام
جوابها داده ابواب مصالحه باین طریق بر روی هم گشادند که مردم سبزوار تا شش ماه از آن قوم بی زینهار
در امان مهلت بوده از ایشان نیز داروغه در میان سبزواریان مشروط بآن بوده باشد که در مدت مذکور
در امر حکومت مدخل ساخته بنزل ساوری که مردم سبزوار می‌نمایند قناعت نماید و بعد از انقضای موعد
اگر در سال آینده پادشاه ایشان آمده ملک خود را محافظت نماید داروغهٔ اوزبک سر خود گرفته از شهر بیرون
رود و الا حاکم سبزوار آن دیار را باوزبکان خونخوار سپرده هر کس از اهل آن ولایت که خواهد بعراق
رود اوزبکیه مانع نشوند و بعد از تاسیس مبانی عهد و پیمان میرزا موسی نامی از اعیان آن طایفه بی ایمان
بداروغگی شهر موسوم شده با پنجاه تن از اوزبکان بشهر در آمد و امرای اوزبکیه دست از محاصره باز داشته
کوچ بر کوچ سر در عقب عبدالمومن خان گذاشتند و مضمون آن حیا که عنود از حدود ولایت جام نگذشته بود
که باو رسیده صورت مصالحه را بنحوی که قرار داده بودند عرض نمودند گویند که چون عبدالمومن خان از
مصالحهٔ سبزواریان خبردار گردیده بر آن صلح انکار بلیغ نموده امرای خود را مورد عتاب و خطاب گردانید
القصه چون داروغه عزیز مکرر با آن پنجاه نفر بشهر در آمدند حاکم سبزوار از برای تمامی آن گروه مردم آزار
در یک محله و کوچه جا و مقام اختیار نموده ابواب آمیزش سبزواریان را بر روی ایشان مسدود فرمود و تا
پای تردد و آمد و رفت ایشان در شهر کوتاه باشد در سر هر ماه نزل و سا و روی آنکه ایشان را سامان داده مصحوب
کسان خود بجهت ایشان میفرستاد آنها از زاد آنکه مصراع خوی بد را بهانه بسیارست اتباع میرزا موسی
در تقاضی وی بهانه‌های بیجا بر رعایا و مردم سبزوار گرفته میخواستند که آثار اقتدار ایشان در دلها قرار
گیرد و بنابر مثل مشهور که ابوبکر در سبزوار نمی‌باشد سبزواریان که پیوسته لعن چهار ضرب بر زبان

ایشان است در کوچه و بازار رتبت مصاحبه کبار ایشان را خفیف و خوار میداشتند و ازبکیه چون طاقت
شنیدن نداشتند با تیغ برهنه و بوکه ها کشیده سر در دنبال سبزواریان میکردند داشتند عاقبت سبک
سری و بی اعتدالی ازبکیه در شهر و بازار بجایی رسید که آمد و رفت و سودا و معامله بر سبزواریان دشوار
گردید و با آنکه محمد مومن سلطان از راه اصلاح ذات البین برآمده بمیرزا موسی پیغام میداد که منع
مردم خود پرداخته نگذارد که قدم بکوچه و بازار گذارند میرزا موسی اسناد تقصیر بسبزواریان کرده
بعذرهای پریشان متوسل میگردید و چون سبزواریان دیدند که ازبکان با بیم حرف و صوت دست
از قبضه بوکه و قمه ارش و گریبان فتنه و فساد برمیدارند در صدد دفع و رفع آن گروه بی ایمان در
آمده بهجوم عام میرزا موسی را با تمام ازبکان گرفته خود را از دست انداز بهانهای بیجای ایشان
رهایی دادند و بعد از وقوع این داروگیر حاکم سبزوار حقیقت واقعه را بپایه سریر خلافت مصیر عرض
میرزا موسی و رفقا را که دستگیر کرده بودند با عرضه داشت روانه درگاه معلی نمود و چون حقیقت حال
بمسامع جلال پیوست نقش مراد سبزواریان مطابق دلخواه نشست و مکارم اخلاق خسروانه غایبانه
ایشان را بجرم بیجان شکنی ملامت فرموده زبان گوهربار باین مقال گشود که هرگاه کار سبزواریان
با ایشان بسازکاری از پیش نمیرفت راه عذرخواهی گشاده بود می بایست که بهواداری طالبت ایشان
را روانه ولایت خود کنند الحال میرزا موسی و رفقا را بنوازش شاهانه دلجویی نموده در حفظ معاودت
بولایت خود کرامت فرموده فرمان قضا مضا نفاذ پیوست که یکی از قورچیان عظام بهمراهی ایشان
روان شده ما دام که در ممالک محروسه بوده باشند تدارک علوفه و مایحتاج آن جماعت پرداخته ایشان
را منتهی الاوطار بدیار خود رسانند و قورچی مذکور را از راه امتثال فرمان ایشان را بمشهد مقدس معلی
برده بجدای نظری حاکم آن ملک سپرده قبض گرفت و بنظر کیمیا اثر رسانید و عبدالمومن خان
با این جرائت نمایان چنانچه بعد از این در محل خود گزارش یابد کینه سبزواریان را در دل گرفته با
ایشان آن کرد که مصراع هیچ دشمن بدشمن آن نکند ✽ اما عبدالله خان چون با لشکران مسخیر
خوارزم روان شد سپاهیان اورگنج که لشکر حاجم خان بودند از بیم جان و توهم غارت و تاراج
ابواب موافقت بر روی حاجم خان گشوده طریق اطاعت عبدالله خان پیمودند و خدمتش چون رعیت
و سپاهی آن ولایت را سالک طریق تباهی دید بمعرفت ادوات ثقفی عادت جاوید متوسل و با دراک
شرف ملازمت خاقان گیتی ستان مایل گردید و بموافقت عرب محمد سلطان و سونج محمد سلطان
پسران و برندق سلطان پسرزاده و باباخان برادرزاده و چهل پنجاه نفر از ملازمان معتمد خود از راهی

که توانست

که توانست گریزان خود را بمیان ترکمانان ایل صاین خانی که در حدود استراباد اقامت داشتند انداخت
و از آنجا رایت عزیمت بصوب مقصد اصلی که دریافت سعادت خدمت شهریار گردون منزلت بود
افراخت و هنگام آنکه موکب همایون خاقان ربع مسکون بعزم گوشمال الوار و دیار لرستان نزول
اجلال افراشت وارد دار السلطنه قزوین گردیده خبر ورود وی بسرعت برق و باد بعرض خاقان نیکو
نهاد رسید و بنا بر رعایت جانب آن مهمان عزیز فرمان قضا مضا نفاذ پیوست که در دار السلطنه قزوین
منازل خلد آیین بیک از ارم قرین جهت نزول آن مهمان گزین تعیین نموده لوازم رعایت و مراعات
وی بتقدیم رسانند تا خدمتش روزی چند از تعب و مشقت سفر و رنج راه و حرکت کاه دیگاه آسوده
منتظر ورود موکب مسعود باشد و حاجم خان دران بلده خلد نشان بخواهش دل بکام دوستان
آسوده و شادمان روزگار میگذرانید تا رایات ظفر آیات از یورش لرستان مراجعت نموده کوکبه
جاه و جلال خسروانه اقبال منبر سلطنت بهزوال رسید و در روزی که بورود موکب مسعود نموده شب عید
در روز نوروز بود بخت شعشعه نیر جهان افروز چتر همایون فال بر سر عشرت سرای حاجم خان پرتو
وصول افکنده از راه مهمان نوازی بمنزل وی قدم رنجه فرموده زبان گوهرافشان بپرسشهای
پدر فرزانه و دلجوییهای دوستانه گشوده در اثنای آن نوازشات اظهار فرمود که اگر رضای الهی
بآن مقرون باشد منظور نظر حق بین آنست که بار دیگر شما را بر سریر سلطنت خوارزم متمکن سازیم و چون
اختر در گذار بود چنانچه بر زبان الهام ترجمان آنحضرت گذشت صورت آن متمنی چنانچه در محل
خود گزارش یابد از ورای پرده غیب جلوه ظهور نمود ذکر توجه موکب ظفر نشان بصوب لرستان و بیان
سوانح آن یورش ظفر توامان گلدسته بند گلهای نگارنگ این گلزار همیشه بهار یعنی خامه وقایع نگار را
سر و کاری بذکر احوال حکام لرستان و ولات الوار نیست اما چون بیان مجملی از آن جهت سیرای گلهای
این نادره بستان درکارست بر ورق اظهار میگذارد که طایفه الوار که بلر کوچک اشتهار دارند و
ولایت خرم آباد و خاوه و ذیهمین و صیمره و دشت مقام و ماوای ایشان است از سوالف زمان الی
الآن بتشیع و ولای ائمه اطهار اشتهار داشته و دارند و طول آن دیار از قصبه بروجرد تا حدود دار السلام
و سایر محال عراق عرب و عرض آن از یکطرف بقلمرو علیشکر و همدان و از طرف دیگر بولایت خوزستان
پیوسته است و در قدیم الایام شجاع الدین خورشید نامی رایت حکومت و اقتدار دران دیار افراخته
طایفه الوار را از راه پیرمریدی مطیع و فرمانبردار خود ساخته بود و خود را از احفاد عباس بن امیر المومنین
علیه السلام می شمرد و طایفه الوار اولاد او را بنا بر عقیده باعباسی نام نهاده طریق اطاعت و انقیاد ایشان

انده وی اعتقادی سپرده‌اند و آنچه بین الجمهور مشهور است آنست که در فترتی معمول که روزگار اساس
دولت خلفای آل عباس را بانهدام و اندراس رسانید یکی از احفاد ایشان گریزان رخت اقامت
بلرستان کشیده و شجاع الدین خورشید مذکور از نژاد اوست که بحسن کردار و لطف گفتار در میان الوار
بحکومت رسیده تا اکنون اولاد او در آن ولایت والی و حاکم‌اند و بروایت دیگر در زمان سلاطین [illegible]
عباس نامی از اجداد ایشان بحکومت لرستان رسیده و احفاد او بدین جهت بعباسی مشهور گردیده‌اند و
هرگاه که در زمان طلوع نیر جهان افروز دولت این خاندان ولایت نشان و ظهور و خروج تاج‌بخش
سلاطین روی زمین بافسر سرفرازی یعنی خاقان سکندرشان و پادشاه غازی مؤید بتایید کردگار
علیین شاه اسمعیل انار الله برهانه و اسکنه بحبوحة جنانه ملک رستم نامی از آن سلسله چنانچه در
حدیقه اول از حدایق این روضه خلد قرین بتقریب گلدسته‌بندی گلهای رنگین وقایع زمان آن سرور
در سفر تسخیر جویزه و دزفول و شوشتر ایمائی بآن شده از تابش آفتاب حوادث بسایه خورشید پایه
آن حضرت پناه آورده منظور نظر تربیت و عنایت خاص و محرم و هم‌صحبت بزم اختصاص گردیده
چون حلیه وی بلحیه دراز امتیاز داشت بفرمان خاقان سرافراز ریش دراز او را بجواهر رنگین و
لآلی ثمین ترصیع داده باین هیأت در مجالس صحبت ابواب مسرت بر روی خاطر اکسیر خاصیت آن
حضرت میگشاد و بالاخره فرق اعتبارش را بتاج و تاج سربلندی بخشیده حکومت و دارایی خرم
آباد و محال متعلقه بلر کوچک را علاوه عواطف بیکران گردانید با جمله اولاد ملک مذکور از آن
تاریخ تا زمان دولت خاقان گیتی‌ستان نسبت باین خاندان ولایت نشان گاه سالک شاهراه اخلاص
و بندگی بوده گاهی ابواب عصیان و طغیان بر روی روزگار خود گشوده‌اند چنانچه ملک جهانگیر ولد
ملک رستم مشار الیه که در عهد همایون و زمان فرخنده شاه جنت مکان جانشین پدر شده بود دست تعدی
را از حد اعتدال که زاینده دست درازی بحواشی قلمرو علیشکر می‌نمود و چون پای از گلیم ادب فرا
گذاشته پایه جور را نمی‌شناخت حسب الفرمان خاقان جنت مکان عبدالله خان استاجلو که در آن
زمان امیرالامرای آن سرحد بود بعزم استیصال آن گرد زیاده سر رایات عزیمت بآن حدود افراخت
و خود را بآن کرار خود بخیر رسانیده او را با هزار سالها برابر گردانید و بعد از قتل وی نوعی شعله
تاراج و تالان و دود از آن دودمان برآورد که شرار آن بخرمن سنبله و خوشه پروین رسید و در
دار و گیر دو پسر امیر جهانگیر که برستم و محمدی موسوم بودند از بیم جان طریق فرار نموده بار اقامت
در دار السلام بغداد گشودند و چون شعله شور و شر آن گرد زیاده سر باب تیغ ظفر پیکر فرونشست دیگر

باره

باره روزگار رشته پیوند مکرر تیره‌بختی آن طایفه بکوهرنگ و شاه قاسم نامی از سادات عظام که در
جوار ولایت آن جماعت مسکن و مأوا داشت و برابطه قرب جوار دختر امیر جهانگیر در حباله نکاح
وی بود بجرأت استدعای عفو جرایم و زلات آن طایفه از خاقان جنت مکان نموده آن حضرت ابواب
حصول مقصود بر روی وی گشوده باز ماندگان آن طبقه که در اقطار آفاق طریق آوارگی می‌پیمودند
مستمال و امیدوار بار اقامت در دیار خود گشودند و از جمله ایشان پسران امیر جهانگیر ملک رستم و
محمدی که در بغداد خایف و هراسان بسر می‌بردند مطمئن و امیدوار روی ضراعت بدرگاه گردون منزلت
آوردند و شاه جنت مکان بنظر عفو و احسان در ایشان نگریسته ولایت لرستان را در میان ایشان قسمت
فرموده آن دو برادر از عنایت شاهی برسر باتفاق یکدیگر کمر حکومت ملک موروث بسته بمسند
حکمرانی نشستند و چون سالی چند باتفاق یکدیگر در آن ولایت بسر بردند بمسامع جلال خاقان ستوده
خصال رسید که از آن دو برادر هر چند ملک رستم قدم از شاهراه عبودیت و اخلاص بیرون نمیگذارد
اما محمدی از جهل و نادانی سر نافرمانی افراخته زیاده سری بکار دارد لاجرم حسب الفرمان خاقان محترم امیر
خان موصلو سکه‌بیگی قلمرو علیشکر بر سر آن زیاده سر لشکر کشیده او را مقید و محبوس روانه پایه سریر
اعلی گردانید و بعد از آن در رکوب مسعود بفرمان والا مدتها در قلعه الموت محبوس بود تا عاقبت در
اواخر زمان آن حضرت رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم وی کشیده آمد و بموجب فرمان یکی از غلامان
بدیوان القلعه رفته آن زیاده سر را بدرگاه پادشاه بحر و بر آورد و پیشنهاد خاطر انور آن بود که
او را منظور نظر تربیت فرموده حکومت آن ولایت را بتجدید با او کرامت نماید اما سکب سرهوای بیجا
او را از راه برده بخیالی باطل و توهمی بیهوده بی استیذان از آستان گردون نشان گریزان گردیده
بلرستان رفت و در آنجا از خواب غفلت بیدار و از مستی هوا پرستی هشیار گردیده عریضه ضراعت آمیز
خجالت انگیز مشعر بر اظهار عبودیت و انکسار بدربار آسمان کردار روان گردانید و عواطف بیکران
بمنطوق العذر عند کرام الناس مقبول عذر وی را پذیرفته رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم
وی کشید و بعد از واقعه ناگزیر خاقان خلد سریر که از هول آن واقعه فتنه خوابیده بیدار شد و
دشمنان از هر طرف سر بشورش برآوردند اولاد محمدی مذکور با رومیان که از راه نقض عهد لشکر و سپاه
بایران فرستاده بودند مقتضای مصلحت روزگار و حفظ قبایل و عشایر الوار طریق مدارا می‌سپردند
تا شاهوردی نامی از اولاد محمدی در اواخر ایام حیات شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا و اوایل زمان
دولت خاقان گیتی‌ستان بنور رشد و قابلیت ذاتی حاکم مطلق العنان لرستان گردیده بحکومت

ملک موروث رسیده و در سالی که جغال اوغلی از بغداد لشکر بنهاوند کشیده و در آنجا قلعه ساخت بسیاری از
قبایل و رعایای حشم قراالوس قلمرو همایون از بیم قتل و غارت رمیدن خود در الجبال لرستان کشیده
بشاهویردی مذکور متوسل گردیدند و آن مغرور بی پروا آن جماعت را در الکای لرستان جای داده
ابواب رعیتی بر روی ایشان گشاده و با وجود این غلط کاری روی امید بآستان ولایت نشان
نیاورده بار دیگر بسبکی بغداد اظهار اطاعت و انقیاد کرد و بعد از تاسیس مبانی مصالحه خاقان
گیتی ستان با رومیان که سنور سرحد عراق عرب معین گردید شاهویردی مذکور که چندین سال بخودسری
رایت اقتدار افراخته اطاعت و انقیاد هر دو طرف بر وی دشوار بود و بدست حیله و تزویر ابواب
حیله و تدبیر علی الحساب اطاعت بر روی هر دو جانب گشوده پاسداری هر دو طرف مینمود و گاه از راه
زیاده سری تاج و باج را زیب تارک سروری خود میساخت و گاهی مجوزه رومیانه بر سر نهاده بنشر
سربلندی را از سر می انداخت تا در سال پنجم جلوس همایون که تیغ سیاست خاقان گردون غلام بعزم
گوشمال دشمنان خانگی که حکام اطراف مملکت بودند از نیام انتقام بیرون آمده و لیتارخان همعنور
و سایر سرکشان چنانچه رقمزده کلک بیان گردید بکیفر کردار و سزای خود رسیدند شاهویردی شار
الیه از نهیب سطوت قهرمان قهر خاقان گیتی ستان هراسان و از امداد و اعانت رومیان بیکس
و حرمان منسوب گردیده بخواه و ناخواه بدستور زنان شاه جنت بارگاه طریق اطاعت و انقیاد گزیده
حسین بیک سلوزی پسر خال خود را بدرگاه فلک پیشگاه فرستاده باظهار اطاعت و انقیاد استدعای
عفو و اغماض از جرایم و زلات خود نمود و آن حضرت تبابر طور تشیع طایفه الوار و عباسی بودن
آن سلسله رقم عفو و اغماض بر جرایم جرایم وی کشیده او را بحکومت لرستان و خطاب مستطاب خلق و
شرف مصاهرت این دودمان الاسرا سرافراز گردانید و از راه توجه علیای شان صبیه جلیله وی را
در سلک پردگیان سراپرده سلطنت انتظام داده بحریم حرم سرای خاص رسانید و چون بمساعدت بخت و
امداد طالع کوکب مرادش باین نسبتها از مطلع کام دل حاصل شد باز زمانه از در ناسازی در آمده بلند
پروازی را شعار خود کرده دوران دیار دست استیلا و اقتدار برآورده پای از پایه حد خودشناسی بیرون
نهاد و رعایای قراالوس را همچنان در ولایت لرستان نگاه داشته بحکام قزلباش نداد و اگر محقر
پیشکشی گاهی بدرگاه معلی روان مینمود بهر چند شایسته آن نبود که از نظر کیمیا اثر بگذرد اما جلایل الطاف
خسروانه بنابر مضمون نظم چوب را آب فرو می نبرد دانی چیست ∴ شرمش آید ز فرو بردن
پرورده خویش ∴ آن محقر را منظور نظر قبول میفرمود تا رفته رفته کار گردن فرازی و زیاده سری را

بجای

بجایی رسانیده که با حکام قلمرو علیشکر از در بدسلوکی در آمده و آینه خاطر اقدس از آن اطوار ناهنجار بنوعی غبار
آلوده شده که چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد قهرمان قهر شاهانه را متوجه گوشمال خود
نمود بالجمله در این سال حسب الامر آلویه دولت و اعلام جاه و جلال بعزم گوشمال عبدالمومن خان و استخلاص
محصوران قلعه نیشابور از زندان محاصره آن مغرور بی ایمان متوجه سفر خیر اثر خراسان بود و سر عساکر
با جمعی از عساکر ظفر نشان باطراف و اکناف ممالک محروسه روان شده بودند و اغورلو سلطان بیات
از راه اطاعت فرمان بجهت تدارک سفر خراسان بعقب سپه بر وجه نقل مکان نموده مترصد جمع آمدن
غازیان بیات بود که بعد از جمعیت ایشان بصوب مقصد روان شود شاهویردی خان نادان بدون
آنکه موجبی داشته باشد بیخبر بر سر او بعزم شور و شر لشکر کشید و چون اغورلو سلطان آفتاب سعادت
شاهانه را بر سر آن مغرور زیاده سر سایه گستر میدید از بیم مواخذه و بازخواست قدم جرات از مقابله و
مقاتله وی باز پس کشیده و بصوابدید غازیان بیات میخواست که یکی از ریش سفیدان را نزد وی فرستاده
از آن حرکت بیجا و باعث بر آن استفسار نماید که شاهویردی خان با سپاه لرستان چون قضای ناگهان
بر سر وی تاختن آورده و کار بر وی دشوار و بناچار متوجه معرکه کارزار گردیده در آن گیر و دار روزگارش
سر آمده و غازیان بیات چون سرکرده و سردار خود را که در معرکه کارزار پای ثابت و قرار افشرده
بود کشته دیدند چون رمه بی شبان از گرگ درنده رمیده متفرق و پراکنده گردیدند و شاهویردی خان
بعد از آن جرات بیجا مانند مستی که هشیار گردد یا خفته که بیدار شود از حرکت زشت خود پشیمان عازم
لرستان گردیده و بعد از ورود بخرم آباد دیگر باره حسین بیک پسر خال خود را از راه عذرخواهی بدرگاه
جهان پناه فرستاده بمعاذیر لاطایل زبان گشاد و چون رایحه این خبر بمشام شعور خاقان دادگستر رسید
نایره غضب قیامت لهبش بنوعی شعله ور گردید که شرار آن بسر کره اثیر رسیده و با آنکه عزم یورش
خراسان و گوشمال عبدالمومن خان بنابر خلاص و نجات محصوران قلعه نیشابور نه چنان بتصمیم یافته بود که
هیچ عایقی فسخ آن عزیمت تواند نمود چون خبر کشته شدن اغورلو سلطان و شور و شر آن زیاده سر
غبار انگیز مرآت خاطر ضیا گستر گردید بر آن عزم جزم که فواید بیشمار در ضمن وقوع آن قرار و استقرار
داشت خط بطلان کشیده بعزمی جزم و اندیشه راسخ روی توجه بلرستان نهاده متوجه تنبیه و گوشمال
شاهویردی خان گردیده و بشرحی که بسمت گزارش در یافت قلعه نیشابور را کان لم یکن انگاشته منشور اقبال بورش
محمد خان روانه داشت که با اوزبکان از در صلح و صلاح در آمده از هر راه که تواند خود را بدرگاه جهان
پناه رساند آنگاه با عساکر فیروزی مآل که ملازم رکاب عظمت و جلال بودند بعزم گوشمال شاهویردی خان

چون فعال عنان عزیمت بجانب لرستان منعطف ساختند بتقریب ورود موکب مسعود زلزله در ارکان ثبات و
قرار آن مغرور از کرده پشیمان انداخته چون ماهی بیتاب از وادی آوارگی شتافت از خرم آباد که مقام
قرار و محل استقرار وی بود گریزان بجانب صیدمره شتافت و در اثنای فرار بسیاری از امرای لرستان
و سرخیلان قبایل الوار ترک مرافقت و متابعت وی نموده بار اقامت در موکب ظفر شعار گشودند و
قلعه خرم آباد بحیطه تسخیر اولیای دولت پایدار در آمده ایالت آن دیار بمهدیقلی خان شاملو کرامت شد
و قلعه خرم آباد را بوی سپرده از آنجا عزم جزم خسروانه روی توجه بجانب صیدمره آورد و در حین
شدت گرما که خورشید جهان آرا در منزل سرطان بار اقامت گشوده مرغ هوا و ماهی دریا بتاب
شدت گرما بریان بود در صیدمره که گرمسیر آن دیار و محل قشلاق طایفه الوار بود نزول اجلال فرمود
و چون خبر وصول کوکبه جاه و جلال خاقان بلند اقبال بشاهوردی خان رسید مجال اقامت را بر آن ولایت
محال شمرده از صیدمره گریزان خود را بکورکوه که ما بین لرستان و سرحد دار السلام واقع است رسانید
که اگر ماهچه رایت همایون شهریار ربع مسکون بر آنجا پرتو وصول اندازد از راه اضطرار عنان فرار بجانب
بغداد منعطف سازد و در اثنای گریز آن مغرور بجا [illegible] میر قنبر خان [illegible] که از امرای عالیشان
لرستان و سردار ده و نه هزار خانوار از طایفه الوار بود نظر تامل بر مآل حال خود گشوده روی ارادت
و اخلاص باستان سپهر اساس آورد و بعد از ادراک شرف زمینبوس چون کماهی حالات شاهوردی
خان را بشرح مسطور بعرض رسانید باندیشه آنکه نایره شور و شر آن لر زیاده بهر آب تیغ ظفر
پیکر از آن بوم و بر فرونشیند اراده خاطر والا بآن متعلق گردید که با فوجی از غازیان شیر شکار
بطریق ایلغار خود را بوی رسانیده او را یکباره آواره دیار عدم گرداند لاجرم اردوی کیهان پوی
را در صیدمره اقامت فرموده خود بنفس نفیس با افواج بحر امواج عنان عزم خسروانه بصوب کورکوه
معطوف گردانید و مسافت بیست فرسنگ راه را که از صیدمره تا آنجا بشمار در می آمد و تمام آن
راه دور و دراز کوهستان پر نشیب و فراز بود بپایمردی اقبال زوال ناپذیر یکشبانروز قطع فرموده
رایات گیتی فروز بکورکوه رسید و بعد از ورود بآن حدود چون بمسامع اقبال عرض نمود که شاهوردی
خان بعد از استماع قرب ورود موکب مسعود سراسیمه و تاختن خود را [illegible] رو میان [illegible] انداخته بنا
بر آنکه توجه رایات اقبال بآن محال منافی قواعد مصلحت و صلاح بود عنان عزیمت بصوب مراجعت معطوف
فرمود و چون الویه جاه و جلال بمعسکر اقبال رسید جمعی از قورچیان عظام را مامور گردانید که رعایای
قزالوس و احشام قلمرو همایون را که در مدت چند سال در دیار لرستان پامال دست انداز



شاهوردی خان بودند کوچ فرموده بجا و مقام اصلی خود رسانیدند و در خلال این احوال سلطان حسین
ولد ملک رستم نواده امیر جهانگیر عباسی که از بیم شاهوردی خان در میان طایفه کلهر بسر میبرد
روی ارادت و بندگی بدرگاه جهان پناه آورد و خاقان سرافراز خدمتش را منظور نظر تربیت و اعزاز
فرموده ایالت ولایت لرستان را سوای خرم آباد که بمهدیقلی خان عنایت شده بود بسلطان حسین
مذکور کرامت نمود و ریش سفیدان الوار حسب الفرمان خاقان گردون اقتدار کمر اطاعت و فرمان
پذیری وی را بر میان جان بسته شکرانه آنکه توجهات خسروانه مشتمل و امیدوار شده بودند برضا و
رغبت خود یکصد هزار راس گوسفند پیشکش شهریار کامکار و ارکان دولت ابد مدت و امرای نامدار نمودند
و دست جود خاقان والا نژاد تمام آن گوسفندان را برسم انعام بعساکر فیروزی مآثر عطا فرموده
فرمان پذیران در میان ایشان قسمت نمودند و بعد از انطفای نایره شور و شر شاهوردی خان
زیاده سر اعلام فتح و ظفر بصوب مراجعت پرچم گشای گردیده چون موکب همایون ببروجرد رسید اخبار
خراسان چنانچه ایمایی بآن شد بوساطت مهیمنان بمسامع جلال پیوسته با آنکه قرارداد خاطر اقدس
آن بود که بعد از نظام و انتظام مهام لرستان از دو جهت بجهت گوشمال عبدالمومن خان چندین عنان
عزیمت بصوب خراسان انعطاف یابد آن اراده در حیز تعویق ماند و جلبه ی اقبال بلند شادروان
جلال در میان ایل بیات آسمان پیوند گردیده ریش سفیدان ایشان را بازای تقصیری که در دارو
گیر اغورلو سلطان با شاهوردی خان از ایشان بصدد ظهور رسیده بود معاتب و مخاطب فرموده و
چون بیم آن بود که شراره از شعله غضب قیامت لهب دود از دودمان طایفه بیات برآورده خرمن
حیات ایشان را بباد فنا دهد شاهقلی سلطان برادر اغورلو سلطان که بعد از وی بحکومت ایل بیات
سرافراز شده بود جبین ضراعت بر زمین عبودیت سوده التماس عفو و اغماض از جرایم ایشان نمود
و مراحم بیکران مسئول وی را بتشریف قبول سرافراز فرموده ایشان نیز شکرانه عفو تقصیر سه هزار راس
گره اسب بیاتی نژاد از ایغور و مادیان که در میان قزلباش باصالت و اعتبار اشتهار دارد با سه هزار
تومان زر نقد بطوع و رغبت تمام پیشکش سرکار خاصه شریفه نمودند و بعد از فراغ از مهمات ایل بیات
رایات فیروزی آیات بصوب صواب دار السلطنه قزوین مرحله پیمای گردیده در اعز اوقات و اشرف
ساعات بآن معموره جنت قرین رسید و بنابر آنکه رعایت و مراقبت مهمانان عزیز از سجایای رضیه
و خصایل مرضیه این سلسله علیه است شهریار آگاه از گرد راه بدیدن حاجم خان پادشاه خوارزم توجه
نموده همای سعادت بال اقبال بر سر وی گشوده و نور محمد خان والی مرو که در یورش لرستان اقبال آن

ملتزم رکاب همایون بوده ان وزیر و زبان آن بزم طرب اندوز در آمده در حضور حاجی محمد خان تیوره و آیین سلاطین چنگیزی نژاد و در برابر خاقان با دین و داد بجای ادب ایستاده و چون شهریار زمان و زمین خدمتش را بنشستن اشاره فرمود تیوره و آداب کورنش کرده بعد از معانقه با حاجی خان جلوس نمود و بعد از انقضای آن انجمن عشرت و نشاط اکثر اوقات در دار السلطنه قزوین بسط بساط انبساط پرداخته طرح مجالس خسروانه می انداخت و با سلاطین مذکوره از در بی تکلفی و حسن معاشرت در آمده بشراب خوشگوار عواطف بیشمار ایشان را تر دماغ می ساخت و هر گاه بموجب فرمان حاجی محمد خان در مجلس خلد قرین با خاقان روی زمین همنشین میبود باستدعای حضور و افر السرور خاقان علیین آشیان نیز مستبشر بوده پدر بزرگوار را با آن خان عالی تبار در یک مسند با یکدیگر همنشین فرموده به این وسیله گرد ملال از آیینهٔ خاطر آن دو پادشاه بلند اقبال میزدود و خود بنفس نفیس از در کوچکدلی و بی تکلفی در آمده کمر خدمت و میزبانی بمیرعالی کهر بر میان می بست و همانا بزم آرایان نوادر اخبار باستان در هیچ عهد و اوان مجلسی چنان نشان نداده اند که دو پادشاه عالیشان در یک بساط بزم نشاط و انبساط گسترده روی بصحبت هم آورده باشند و وقوع آن شاید که از نوادر وقایع روزگار باشد بالجمله شهریار مهمان نواز ابواب احترام و اعزاز بر روی سلاطین مذکوره باز داشت تا باد نفران روی بطرف گلستان گذاشت و پس از ان فرمان لازم الاذعان بتهیه و تدارک مایحتاج ایشان نافذ گردید و حاجی خان عزیمت بصوب دار السلطنه صفاهان و سیر و تفرج تماشای آن معطوف گردانید و چون نور محمد خان که فروزنده چراغ صحبتهای روحانی بود پیوسته از ادراک صحبت اکسیر خاصیت تخلف نمی نمود از راه رعایت خاطر حاجی خان عرب محمد سلطان پسر او نیز همراه بسیر صفاهان بردند اما چون شمع انجمن بی تکلیفهای آن حضرت به پرتو حضور نور محمد خان فروزان میشد پیوسته خدمتش انیس مجلس خاص و جلیس بزم اختصاص میگردید و چندان بضبطی از الطاف بعرب محمد سلطان که برسید العقده بطوبها چون کوکبه ورود سلطان بهار بصحن گلستان انتشار یافت شهریار روزگار در راه او خوشوقت و الجام زمستان مانند آفتاب تابان روی توجه بجانب تشریف خود نهاد و ابواب مسرت و شادمانی بر روی ساکنان پایهٔ سریر سلطنت مصیر یعنی دار السلطنه قزوین گشاد ذکر ارتفاع آفتاب شرع مبین و دولت مستبین بالاخفاش ستاره ملاحده یعنی زائف و اعدام ایشان در اوقات حیات و قهر جنون از انشه قزوین غلط کار بهیای خیال محال کاهی او باش و ارذال که هیچکاره نظام کارخانه ابداع دور گردش و گشت فلک و سوالی بدان اختراع اندران میدارد که در بازیگاه زمانه چشم بند نشعبده ها انگیزند و معرکه ها گرم کنند



تا آنان که تیر نگاه آگاهیشان از سر شکان نگذشته باشد بر اطراف معارک ایشان جمع آمده معرکه آرای هنگامهٔ آن طایفه خود کامه شوند و سبب بود که رفته رفته کار جمعی از ایشان از راه بی پرگردکی و بوالعجب کاری بجایی رسد که در بازار روزگار شهروای ایشان بجای زر ده دهی کامل عیار بکار رفت آن قلب ناروا هیش رواج و رونق متاع مفسده ها و فتنه ها گردد و از بخاست که زور سر پنجه اقتدار پادشاهان دیندار پیوسته به نیروی بازوی الهی دست بوالعجب کاری این گروه زیانکار را بر تخته زجر و منع بسته و شیشه خانه خیال محال ایشان بسنگ بطلان شکسته است مصدق این مقال صورت حال جمعی از ملاحده خذلهم الله است که درین سال فرخ فال خس و خار عقاید باطله ایشان روشناس شعلهٔ عنف خدیو عدو شناس گردیده مآل حال ایشان از ان شعلهٔ بی امان بجایی رسید که رسید تفصیل این اجمال آنکه در عهد خجسته و زمان فرخنده شاه جنت مکان درویش خسرو نامی از مردم فرومایه محله در کوشک معمورهٔ جنت قرین قزوین که آبا و اجدادش از راه کسکنی پیوسته کاریز کرد و چاه نشین بوده اند ترک کسب و کار پدران کرده در زی درویشان و قلندران در آمده بود و در آغاز نشو و نما چون طینت پلیدش گاهی سر کوچه ای کاو کشیده بعزم آنکه خود را بخدمت کاملی از بن طایفه باطل رساند سیاحت و جهان گردی گزیده و سالها گرد جهان گردیده با آمیزش پیران محمود مرد و در نزدیک بآن رسید که خود را بر سر خم تیزاب تواند رسانید و چون کام کحلت این مرحله مخافت آفت و سعی شرابت خود را بانیک و بدیکی شمرده از نقطه خط التسلیم راه برد و چون بزعم فاسد خود بر پیروان این طریقه خطا پیشی گرفت دیگر باره راه گمراهیش بقزوین افتاده رخت اقامت را در گوشه مسجدی نهاد و در ان مسجد خوان معرفت گسترده جمعی از درویشان و قلندران بوی راه بردند و روز بروز لوطخواران شکم پرست بر سر سفره بنگ و بغرای او حاضر شده با او به پیر مریدانه سلوک میکردند تا رفته رفته دیگ شهرتش بجوش آمده شوربای کشف و کراماتش گرم بازار شد و خبر بحکام شرع انور رسیده منع وی در مسجد نشستن سر را با زبان کرده و متعاقب آن خبر شور و شر دی بعرض شاه دین پرور رسیده فرمان و الا باجضار وی نافذ گردید و چون او را در درویش ملحد مت بپادشاه زمانه آوردند آن سر دربادی از در تحقیق کیش و مذهب در آمده از هر چه سوال فرمود جواب برنهج صواب شنود و از طراری و پرکاری چون دم تبله نمیداد و در رشته خلاف شرعی از وی بدست نشاه شهریار دیندار بحکم نحن نحکم بالظاهر چون حرفی منافی شرع انور از ان مدبر اخبار نشنید بجز آنکه او را از بودن در مسجد و آمیزش مردمان منع فرمود تعرضی دیگر نرسانید و بعد از ین اخبار اف ران آن بهیمه مردم آزار در از شده از راه رفع مظنه گاه گاه خود را در حلقه درس علما و فضلا و فقهای

شرع آرا در می‌آورد و در روزهای جمعه حضور جامع را از لوازم می‌شمرد تا بوسیلهٔ این شغل و ارادت خلایق
از فکر آن ملعون افتادند و دیگر کسی را با آن تبهکاری بود و آن لعین ملازمت علمای دین را پرده
پوش عقیدهٔ فاسدهٔ خود میدید تا شاه جنت مکان روی عزیمت بشهرستان جنان بهشت جاویدان
گذاشت و بعد از وقوع آن فزع اکبر که از هول روز محشر خبر میداد چندان شور و شر در کشور ایران
بمردمان روی نهاد که سالهای دراز کسی بخاطر او نیفتاد و آن معرکه گیر پرشور پیرار روزی که خاقان
خلد سریر بجهان جاودان پیوست دیگر باره بمسجدی که در جوار وی بود نقل مکان نمود و در انجا بر بوت
تخت ربانیه کی نشست و چون مانع و مزاحمی نداشت بیکاران ترک و تاجیک از دور و نزدیک روی
ببیعت وی گذاشتند و بنا بر آنکه دیگ جوش درویشانهٔ وی مشحون با طعمهٔ شاهانه و بکام اشتهای شکم
پرستان بود مرید بسیار نزد وی جمعیت نمودند و آتش این هنگامه بر سر سفرهٔ درویشان گرم بود تا
پادشاه دین دار بر اورنگ سلطنت پایدار جلوس فرمود و چون در مبادی جلوس همایون گوشمال زیاده
سران شتر از انبرکردن دولت بزوال افتاده بود که با مثال این گربنایت توجه توانند نمود دستگاه
خسروی قلندر رهنما ور شد و بنا بر آنکه مریدانش در آن مسجد نمیگنجیدند تکیه در آن نزدیکی بنا نهاده به
اعلا و مردم آن محله و اهتمام تمام در نهایت وسعت و فسحت باتمام رسانید و بنا بر آنکه اکثر مریدانش
از اعیان روزگار بودند و ایشان را از سیر گلزار و تماشای باغ و بهار ناچار بود اطراف آن تکیه
را بگلهای رنگارنگ رشک نگارخانهٔ ارژنگ نمود و از همه راه دلخواه مریدان را سر براه کرده
رنج طلب و درد سر کسب معیشت را از سر ایشان وا کرده و رفته رفته کار بجایی رسید که آن تکیه حکم
تنبل خانهٔ بغداد بهم رسانید و چون هر کمالی را زوالی در دنبال میباشد درین سال خیر مآل بخیهٔ
غلط کاریهای درویش خسرو بر روی افتاد و خاقان بلند اقبال در اثنای سیر کوچه و بازار که پیوسته از
راه تحقیق حال مردم گشته مایل آن اشتغال میفرمود قدم وصول بان تکیه نهاد و چون منظور نظر کیمیا
اثر آن بود که بر عقاید درویشان اطلاع حاصل نموده اگر مستوجب مؤاخذه و بازخواست باشند به
حکمت عملی سزای عقاید باطلهٔ ایشان را در کنار آن طایفهٔ خطاکار نهند لاجرم با پیر دیر از در سیر و
سلوک و وسع مشرب درآمده بسخنان آشنا خود را از ایشان وا نمود اما پیر کار دیده سررشتهٔ کاردکان
داری را از دست نداده سررشته از عقیدهٔ باطلهٔ وی بدست شهریار دین دار نیفتاد و چون زدودن غبار
وجود آن طایفهٔ نامحمود از آئینهٔ زمان دولت ابد مقرون ضرور بود بکرات از راه تحقیق این مدعا بان
تکیه قدم رنجه فرموده ابواب محبت بی تکلفانه بر روی درویشان گشود و با آنکه از راه ملاحظه و احتیاط

نیاد

نیاد درویش خسرو قدمی براه ننهاد و زبان بحرفی که از عقیدهٔ فاسدهٔ وی خبر دهد نگشاد اما جمعی از
درویشان از احتیاط بیخبر مانند استاد یوسفی ترکش دوز و درویش کوچک قلندر دعویهای بزرگ و
سخنان دور از کار پرده از روی کار برداشتند و عقیدهٔ فاسدهٔ خود و پیر بی پیر خود را بر طبق عرض
گذاشتند و طریقهٔ الحاد و سوء اعتقاد آن مفسد سراپا عیب باقرار مریدان و انهای منهیان غیب بی
شایبهٔ شک و ریب از پرده بدر آمد و دفع و رفع آن جماعت خسارت عاقبت بر ذمت همت حق بین
حقیقت گزین لازم گردید لهذا در حین توجه موکب ظفر نشان بصوب لرستان قهرمان قهر شهریار
دیندار بجماعت تاجی بیوک فرمان داد که مانند بلای ناگهان روی بدرویشان نهاده درویش خسرو
و اتباع و پیراغل بر گردن و بند بر پا نهادند و چون درین حال خبر آل سرآمد منجمان آن عهد و اوان
مولانا جلال منجم یزدی در زایچهٔ طالع فیروزی مطالع خاقان بلند اقبال خیالی نموده بود که کوکب
طالع آن حضرت را ضعف و بالی در دنبال است صلاح در آن دید که در آن دو سه روز که راه احتمال به
وقوع آن وبال گشاده است ابواب حکمرانی سلطنت و کشورستانی را بحکم مصلحت دولت بر روی خود
بسته دارند و گنهکاری را که شرعاً قتل وی واجب شده باشد تاج حکمرانی بر سر گذارند تا آن سه روز
بگذرد و خاطرها از زیر بار تفرقه و تشویش آن خیال دور از کار بدر آید و چون پادشاهی در آن سه روز
بهتر از یوسفی ترکش دوز نیافتند بجانب زندان شتافتند و آن بدبخت تیره روز را با عزاز تمام
از زندان برآورده تاج شاهی بر سرش نهادند و چارقب پادشاهی در برش در آورده اسم پادشاهی
بر وی اطلاق کردند و چون در آن اوان اعلام جهانستانی بصوب لرستان روان بود در آن سه روز شهریار
گیتی فروز خود را از پادشاهی خلع کرده درویشانه قطع مسافت میفرمود و بهنگام کوچ استری مزین
بزین زر و لجام مرصع بگونه گونه گوهر کشیده ترکش دوز را بران سوار میکردند و اعلام پادشاهی را بر سر
وی افراخته تمامی امرا و مقربان و سایر عساکر فیروزی مآثر بدستور مقرر در رکاب آن بداختر روان میشدند
و چون بمنزل میرسیدند آن بدبخت را بر تخت سلطنت متمکن میگردانیدند و تا آن نحوست بداین تدبیر
از طالع خاقان گردون سریر رفع شود لوازم امور سلطنت و پادشاهی را باو متعلق شمرده طریق اطاعت
و انقیاد او می‌سپردند و او نیز مصداق **مصراع** سلطنت گر همه یک لحظه بود مغتنم است دلی بآن
پادشاهی خوش کرده داد تنعم میداد و دستی از غرای خود بیرون می‌آورد و چون خلق جهان در آن سه روز
ناموس سجده و پای بوس آن تیره روز بودند سرآمد شعرای زمان حکیم رکن الدین مسعود کاشی این قطعه را
مناسب آن سررشته بیان کشیده و بهو بدا **قطعه** شها تویی که در اسلام تیغ خونخوارت هزار ملحد

چون یوسفی سلطان کرد ٭ فتاد در دلم از یوسفی و سلطنتش ٭ دو بیت قطعه مثالی که شرح شو نکرد
جهانیان همه گشتند پیش او بسجود ٭ دمی که حکم تو اش پادشاه ایران کرد ٭ نکرد سجدهٔ آدم بحکم
حق شیطان ٭ ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد ٭ مشهورست که در عرض آن سه روز نوبتی نظر
آن پادشاه علی برملا جلال منجم افتاده در طلب نمود و گفت که ای حضرت مولوی چه گونه با کر
بسته مقارن آن یکی از ظرفا بمولانا گفت که اگر درین سه روز این پادشاه ممنوع حکم بیت شما
که چون از لوازم پادشاهی نفاذ فرمانست دست او را که بگیرد مولانا ازین سخن در بیم شده بیم
آن بود که قالب تهی کند و در گوشه و کنار ترسان و هراسان روزگار میگذرانید تا آن سه روز بسر
رسید و خس و خار اقتدار ترکش و از شعلهٔ تیغ سیاست بباد فنا رفته دیگر باره پنج نوبت سلطنت در
دار الملک خلود و دوام بنام نامی خاقان بهرام انتقام بلند آوازه گردید القصه سرکرده و سرداران شاه
علی با سایر اعوان و انصار در کنج زندان شکنجهٔ سلاسل و اغلال گرفتار بودند تا شهریار والا اقتدار از
دیار ارشستان کامیاب و کامران معاودت فرموده و بفتوی یقین که در دار العلم رای رزین ثبوت پیوست
بجهت اعلای اعلام دین مبین سرکردهٔ ملاحدهٔ مذکورین را از جهار شتر بختی او تخته آن ملاعین را به
این آیین در تمام قزوین گردانیدند و مولانا سلمان طبیب ساوجی را که هم از آن گمراهان بود نیز در آن
زمان بهر درویش خسرو ملحد رسانیدند و درویش کوچک قلندر که بعقیدهٔ فاسدهٔ خود بار دیگر
بصورتی بهتر خیال آمدن در سر داشت تریاک زیادی خورده سر در عقب رفقا گذاشت و همچنین تیغ
ملحد کشی شهریار دیندار دمار از روزگار آن گروه خطاکار بر می‌آورد تا بسیاری از آن قوم خاسر
در اقطار بلاد و دیار بدار البوار پیوستند و از اعیان ایشان یکی میر سید احمد کاشی بود که بجرم این
عقیدهٔ فاسده خاقان گیتی ستان در دار المؤمنین کاشان بدست و تیغ جهانگشای خود او را
قتل نمود و همچنین در راه خراسان درویش کمال اصفهانی را با سه چهار نفر از مریدان و چند تن از
ایشان را در اصطهبانات شیراز بجزای سوء اعتقاد رسانیدند و از ترکان نیز بوداق بیک دین
اوغلی استاجلو که مرید درویش خسرو و تابع این طبقه بود ببلبلهٔ تیغ سیاست پیروی ایشان اختیار
نمود و بسیاری از ایشان نیز از بیم جان ترک اوطان و خان و مان نموده به بلاد هند و سایر ممالک
دور دست پیوستند و ساحت ملک فسیح الفضای ایران از آفت تفرقه و تشویش آن گروه شقاوت
اندیش پاک گردیده تیغ شرک زدای خاقان گیتی گشای رسم تناسخ را بپایهٔ بلند نسخ رسانید و همچنین
از وقایع این سال فرخ فال محاربهٔ سلطانعلی خلیفه ولد قولا خلیفه شاملو و سلیمان خلیفه ولد شهراب

خلیفه

خلیفه ترکمان با تیلیم سلطان در ارغند ترشیز از ولایات خراسانست که چنانچه در وقایع سال سوم جلوس
همایون اجمالی از آن شد با وجود خلیفگی و خلیفه زادگی و حقوق عنایت و قرابت و تربیت خدمت
ساله شاه جنت مکان ازین آستان ولایت نشان روی گردان شده بجائی محال که شاید در رونق
آباد احتمال پر و بالی توانند گشود بعزم اضلال رستم میرزای بن سلطان حسین میرزای بن بهرام میرزا
که در آن ولا حاکم دیار بست و زمین داور بود طریق آن حدود پیمودند و بنابر آنکه بهر نقش قدم در
راه پر اشتباه روبه‌بازی حالتی مطلبی که داشتند نرسیده و بی نیل مقصود مراجعت نمودند و چون بیان ذی
بازی سررشتهٔ گوهر طرازی بذکر احفاد پادشاه غازی یعنی اولاد بهرام میرزا رسید گفت مناسبت
مقام احوال ایشان را در سلک تحریر کشیدن مناسب دید که بعد از آن محاربهٔ خلفای گریزپا را با تیلیم سلطان
در سلک تحریر تواند کشید والتایید لمن له التایید **ذکر مجاری احوال اولاد سلطان حسین
میرزای بن بهرام میرزای بن خاقان سکندرلوا و حکومت مظفر حسین میرزا و رستم میرزا در زمین داور و
قندهار و اشتغال ایشان از انقلابات زمانی که ذکر عباسیان رفته تا آنکه احوال ایشان** بلبل دستان سرای این گلزار همیشه بهار
یعنی کلک وقایع نگار که بهوای گلهای نگارنگ این نادره گلزار بر شاخسار مطلب نکات حکم
هزار دستان دارد ازین داستان بدین سان نغمه سرا میگردد که در زمان شاه جنت مکان که
آفتاب عنایت شاهی آن حضرت بر مفارق برادران و برادرزادگان سایه گستر گردیده تمامی
از ایشان باعلی درجهٔ تربیت و عاطفت رسیدند از جملهٔ ایشان سلطان حسین میرزای خلف بهرام میرزا
که برادرزادهٔ آن حضرت بود بپایهٔ والای ایالت ولایت قندهار و زمین داور و گرمسیرات آن
کشور تا کنار آب هیرمند مسعود نمود و بیمن تربیت و عنایت عم بزرگوار سالهای بسیار در آن دیار
بر مسند خوشدلی و کامیابی قرار و استقرار داشت و چون جنیبت کش قضا عنان اشهب زندگانی
خاقان جنت مکان را بصوب دار الملک جنان منعطف گردانیدند و زمام نظام و انتظام مهام انام
بقبضهٔ سلطنت و اقتدار اسمعیل میرزا در آمد شاهزادهٔ مغفور مذکور تاب بلند پروازی و غرور
او نیاورده به اثر عم بزرگوار سفر ناگزیر اختیار نمود و از آن گرامی گهر پنج پسر یادگار بر بساط
وجود پایدار ماندند محمد حسین میرزا و مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابوسعید میرزا و سنجر
میرزا و محمد حسین میرزا که در زمان حیات شاه جنت مکان بموجب فرمان با خواهر ستوده گوهر خویش
بدرگاه پادشاه مروت کیش آمده در پایهٔ سریر سلطنت مصیر بسر می‌برد در روز قتل شاهزادگان خرمن
زندگانی را بصرصر نامهربانی و شعلهٔ تیغ بیرحمی اسمعیل میرزا چنانچه در قضایای زمان وی در حدیقهٔ سوم

گذشت بباد فنا داد و چهار برادر دیگر که بعد از فوت پدر و قتل برادر از بیم شحنهٔ قهر اسمعیل میرزا
چون شعلهٔ شمع بر حیات خود لرزان و ساعت بساعت مترصد قتل خود بودند در شکنجهٔ خوف و
هراس بسر میداشتند تا با فسردن شمع حیات اسمعیل میرزا چراغ زندگانی ایشان روشن شد
و چون اهتمام اسمعیل میرزا در دفع و استیصال شاهزادگان دودمان ولایت نشان بر عالمیان
هویدا بود و بعد از سانحهٔ عجیبهٔ ارتحال وی یکی از ملازمان پدر عالی گهر ایشان که از ایل برجایی
و موسوم بقرای در حین فوت اسمعیل میرزا در درگاه معلی بود از دار السلطنهٔ قزوین بصوب قندهار
بال پرواز گشوده برسانیدن آن خبر شاهزادگان را بنعمت حیات تازه مهیانی نمود و بعد
از آنکه خاقان علیین آشیان بر اورنگ سلطنت پایدار قرار گرفته زمانه بکام شاهزادگان گردید
منشور ایالت قندهار بنام مظفر حسین میرزا که برادر بزرگتر بود و فرمان حکومت زمین داور و
گرمسیرات و کنار هیرمند بنام رستم میرزای برادر کهتر بنفاذ رسید و مقرر گردید که ابوسعید میرزا و
سنجر میرزا که با رستم میرزا از یک مادر بودند از راه برادری با رستم میرزا بسر برند و حمزه بیک
ذو القدر مشهور بکور حمزه که وکیل سلطان حسین میرزا بود و برافقت محمد حسین میرزا بدرگاه معلی آمده
بعد از قتل میرزای مغفور در موکب منصور بسر میبرد بوکالت ایشان مامور و با مناشیر و فرامین ایالت
و حکومت و خلاع فاخره میرزایان متوجه قندهار گردید و چون بمقصد رسید بموجب فرمان پادشاهی
مظفر حسین میرزا را در قندهار اقامت فرموده رستم میرزا را با آن دو برادر دیگر و وکیلی که خود بجهت
ایشان تعیین نمود بصوب زمین داور راهی کرد و خود برای رزین و اندیشهٔ دوربین بمقتضی امر
حکومت و ضبط و نسق مملکت هر دو برادر گردیده بنوعی آن دو ولایت را ضبط نمود که مزیدی بر آن
متصور نبود و با آنکه میرزایان از حکومت زمین داور و قندهار بمقتضای شاه بود اقون بامی دار
بنامی قناعت کرده بودند چون بهمه جهت خاطر از حسن اهتمام و کاردانی او در ضبط و نسق مملکت و رفاه
حال سپاهی و رعیت جمع داشتند ابواب مخالفت او از هیچ راه بر روی خاطر آگاه نمی‌گشودند در
خلال این احوال مقدمهٔ قیل و قال و نزاع و جدال ملک محمود ملک سیستان و جعفر سلطان افشار
حاکم آن دیار چنانچه در حدیقهٔ چهارم ازین گلزار همیشه بهار سمت گذارش یافته روی نموده جعفر سلطان
طریق فرار پیمود و خاقان علیین آشیان بسعی و اهتمام محمد خان ترکمان که در آن اوان از اعاظم
امرای عالیشان بود ایالت ولایت سیستان را بملک محمود کرامت نمود و بنا بر آنکه هنوز منشور این
موهبت بملک محمود نرسیده بود بلند پروازی ملک غرض جهت حمزه بیک را بحرکت آورد و میرزایان نیز



ولایت نیمروز را که جای حکومت بدیع الزمان میرزا عم ایشان بود و در تصرف ملوک سیستان که پیوسته
ملازم میرزا و مطیع و بندهٔ فرمان وی بوده‌اند خواستند دید لاجرم لشکر قندهار و توابع را جمع آورده
بعزم گیر و دار متوجه سیستان شدند و بعد از ورود بشهر کهنهٔ سیستان که در دو فرسخی جزیرهٔ پشت
زره که محل نزول ملک محمود و ملک زادگان و امرای سیستان بود چون حصانت و متانت جزایر
و کثرت و عدت ستم نژادان سیستان را دیدند صرفه در اظهار مخالفت و دشمنی ندیده با ملک محمود
از در دوستی در آمدند و بصوابدید حمزه بیک که با ملک غیاث الدین محمد عم ملک محمود طریق مصادقت
و موالات قدیم می‌پیمود خدمتش را از راه دوستی و اصلاح ذات البین بمهمانی طلب نمودند و ملک
غیاث الدین بی شائبهٔ اندیشه با معدودی از شیران آن بیشه بخدمت میرزایان شتافته بعد از
تشیید مبانی مصادقت و موالات قرار بآن یافت که مظفر حسین میرزا برابطهٔ وصلت و مؤید مصاهرت
بنیان دوستی و مصادقت را با ملک محمود استحکام داده کریمهٔ او را در سلک ازدواج کشد و ملک
نیز با بنت نمایان سیستان را بجود متعلق شمرده بعد الیوم طریق متابعت و موافقت میرزایان
سلوک دارد و ملک محمود از صوابدید عم خود تجاوز ننموده تا از آن طرف نیز مبانی مصادقت بمصاهرت
استحکام پذیرد و صبیهٔ حمزه بیک را بحبالهٔ ملک جلال الدین خلف خود خواستگاری نمود و بعد از انقضای
مجالس سور و سرور مظفر حسین میرزا شادمان و مسرور از سیستان رخت اقامت بقندهار کشید و این معنی
باعث تهییج غبار نفاق در میان برادران گردید چه در باب کار که از قندهار لشکر بسیستان کشیدند
چنان قرار یافته بود که چون ولایت رستم میرزا چندان نیست که وافی معیشت او و برادرانش گردد بعد
از آنکه ملک نیمروز بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آید علاوهٔ مملکت او شود و بجهات مذکوره قضیهٔ شرطیه بر
عکس مطلوب نتیجه داده ولایت سیستان فی الحقیقه ضمیمهٔ قندهار شد بالجمله بدین تقریب زبانهٔ بهانه طلب
را دست آویزی بهم رسیده غبار نفاق در میانهٔ برادران مرتفع گردید القصه بعد از ورود مظفر حسین
میرزا بقندهار و تمکن حمزه بیک بدستور سابق بر مسند اقتدار جمعی از اشرار طوایف قزلباش و جماعتی که او
بلی تلون مزاج میرزا بوده از آن راه در صدد دفع حمزه بیک در آمدند و میرزا بنا بر آنکه از بیم خلل خود و
دخل حمزه بیک در امر حکومت بتنگ آمده بود ابواب رضامندی بر روی آن جماعت گشود و
حمزه بیک از قصد آن جماعت با خبر گردیده از قندهار خود را بزمینداور رسانید و رستم میرزا را که بهای
گیرودار بوده بر او شته وی توجه بقندهار گذاشت و چون خبر توجه لشکر زمینداور بقندهار رسید مظفر
حسین میرزا نیز با لشکر بیشمار از قندهار بعزم کارزار برادر رنا بیرون آمده در کنار آب ارغنداب

حربی شدید در میان برادران بوقوع انجامید و رستم میرزا مظفر و منصور گردید و مظفر حسین میرزا با بار
شکسته بقندهار آمده دروازه‌ها را بعزم قلعه داری بر روی برادر بست و رستم میرزا با حمزه بیگ و
سپاه ظفر لوا خود را بقصد حصار قندهار کشیده دروازه ماشور را لشکرگاه گردانیدند و چون شور و
شر آن دو برادر با یکدیگر خون بسیاری از مردم آن کشور را بر زمین ریخت جمعی از ریش سفیدان قزلباش
باستین سعی و تلاش غبار کلفت را از آئینه خاطر میرزاها زدوده ابواب صلح و صلاح بر روی ایشان
گشودند و رستم میرزا بزمینداور و حمزه بیگ بشهر بازگشته بعهد و پیمان از سر نزاع و جدال گذشته
و تا مدت سه سال حمزه بیگ بدستور سابق صاحب اختیار ملک و مال مظفر حسین میرزا بود و پیوسته ابواب
رضاجویی و حسن خدمت بر روی میرزا میگشود عاقبت ارباب فتنه و فساد در خفیه روی تلون مزاج
میرزا نهاده در قتل حمزه بیگ داد مبالغه دادند و حمزه بیگ از کید و غدر راه آگهی یافته پنهان از
مردمان کس بطلب رستم میرزا روان نمود و خدمتش بسرعت برق و باد روی ایلغار بقندهار نهاده
سحرگاهی بیخبر بشهر درآمد و حمزه بیگ و مردم قندهار را از مقدم وی خبردار شده خدمتش را بدار الایالت آن
دیار رهنمون گردیدند و مظفر حسین میرزا بی اختیار مطلق گشته ایالت قندهار بر رستم میرزا قرار گرفت
و چون بودن دو تیغ در یک نیام و دو سالار در یک مقام گنجایش نداشت محمد بیگ جابتی داماد حمزه
بیگ را بنام ملکی با پانصد نفر از طائفه جابتی بحفظ و حراست مظفر حسین میرزا گماشته بجانب قلعه
قلات که از قلاع هزارجات قندهار بحصانت و متانت اشتهار دارد روانه داشتند و حاصل قلات
و غلات و محصولات هزارجات بوجه معاش میرزا مقرر شد که در آن قلعه برفاهیت روزگار می
گذرانیده باشد و میرزا امتثالاً لامر الحکم قضا در آن قلعه انزوا گزیده قریب شش ماه با محمد بیگ جابتی و تابعان
خود بنوعی سلوک نمود که همگی از دل و جان بنده فرمان وی گردیدند و چون میرزا دید که دیگر باره
کوکب اقبالش روی بدرجه کمال نهاده بصوابدید محمد بیگ و سایر ریش سفیدان جابتی ابواب تسخیر ولایت
سیستان بر روی همت بلند گشاده دویست نفر از غازیان جابتی را بحفظ و حراست قلعه قلات باز
داشته با سیصد نفر بقیه ایشان روی ایلغار بآن دیار گذاشت و چون خبر قرب ورود میرزا بملک
محمود رسید خندان و خوشحال با تمام مردم سیستان باستقبال وی شتافته خدمتش را دریافت و از راه
رعایت ادب و آداب آن جناب را بمهمان سرای خود رسانیده ابواب خوشدلی و عیش و نشاط را بر
روی وی مفتوح گردانید و در آن ایام که بلوازم مهمانداری و مراسم میهمانی قیام مینمود بمقتضای الکرام
بالاتمام کریمه خود را که زینت بخش عقد دوام میرزا درآورده بود در حرم سرای ملک بود با جهان جهان

زیب و زیور

زیب و زیور بحجله وصال وی ارسال فرموده بوسیله این سور موفور السرور الفت و التیام میرزا و ملک
محمود بجایی رسید که دوئی از میان کنار گزیده ملک و مال و اسباب جاه و جلال هر دو یکی گردید
مدت شش ماه که میرزا در ولایت نیمروز بمقام وفا و داد اشتغال داشت ملک محمود نگذاشت که از هیچ راه غبار
ملالی بر آئینه خاطر میرزا نشیند و میرزا نیز بنا بر رعایت خدمات شایسته اندیشه بجز مراعات
وفا و وفاق در خاطر نداشت اما زمانه بهانه طلب کار خود کرده جمعی از میران مفسد سیستان راه
تلون مزاج میرزا برده خاطر وی را از ملک منحرف گردانیدند و در خلال این احوال روزی میرزا از
منزل ملک بهانه صید و شکار سوار شده بایلغار خود را بجزیره پشت زره و قلعه تاغرون که محل توطن
میران مفسد سیستان بود رسانید و آن جماعت کم فرصت ورود میرزا را غنیمت شمرده بر سر وی جمعیت
نمودند و میرزا رعایت حقوق حسن خدمات ملک را کان لم یکن انگاشته روی عزیمت بقتل و غارت
ملوک سیستان گذاشت و در آن اوان ملک محمود در موضع راشکک که بر ساحل دریای رود هیرمند واقع است
مقیم بود و ملک محمود و ملک شاه حسین پسران ملک غیاث الدین عم او با او بسر میبردند و ملک جلال
الدین پسر ملک در قلعه فتح که از قلاع مشهور سیستان است رایت اقامت افراخته بود و ملک ناصر
الدین عم دیگر ملک محمود با پسران خود که هر یک در میدان جرأت و جلادت یادگار رستم دستان و
قایم مقام سام نریمان بودند در قلعه جازرنک که تا محل اقامت ملک محمود چهار فرسنگ است بود و باش
گزیده بودند و میران مزبور که پیوسته دامن زن شعله فتنه و فساد بودند چنان میرزا را خاطر نشان
نمودند که کلید فتح این ولایت تسخیر قلعه جازرنک است بنابرین جناب میرزا که در عواقب امور تامل
نمیکرد روی عزیمت بتسخیر قلعه جازرنک آورد و چون خبر توجه میرزا بصوب قلعه مذکور در آن دیار
انتشار یافت ملک محمود در گنجینه احسان و جود در گشوده باعطای زر و سیم و بخشش اسب و اسلحه سپاهی
آراسته مهیا نمود و ملک جلال الدین پسرش از قلعه فتح باو پیوسته کمر اهتمام بدفع فتنه میرزا بستند و ملک
پسر خود را با ملک شاه حسین بنی عم و جمعی از اقوام خویش پیشتر بر سر میرزا روان نموده خود با لشکری گران
بر اثر ایشان طریق مسارعت پیمود و چاشت روز پنجشنبه دهم ماه صفر سال نهصد و نود که مدت یکماه از
محاصره قلعه گذشته بود بپای قلعه رسیده باشتعال نایره قتال و جدال اشتغال نمودند و آخر روز اتباع
جناب میرزا در پیش سپاه ملک محمود سپر عجز افکنده طریق انهزام پیمودند و میرزا با میران سیستان راه
اقامت بجانب جنگل و جزیره کشیده از آن حرکت بیجا منفعل و پشیمان گردید و ملک محمود بعد از آن گفته
اکابر و اعیان آن ولایت را بخدمت میرزا فرستاده زبان بعذر آن حرکتهای بیجا گشاده و استدعای

حضور میرزا از راه دوستی دولا نموده میرزا حسب الالتماس در منزل ملک محمود بار اقامت گشود و بعد از
چند روز که بعشرت و خوشدلی گذرانیدند دیگر باره بوساطت ملک قواعد عهد و پیمان در میان میرزا
و حمزه بیگ استحکام پذیرفته جناب میرزایی در دو استحکام و مقتضی المرام رخت حکومت بقندهار کشید
و رستم میرزا بنا بر رعایت جانب برادر بزرگتر بصوابدید حمزه بیگ و جمعی از ریش سفیدان متوجه
زمین داور گردید و بعد از انقضای مدت شش ماه دیگر باره میرزا از اقتدار حمزه بیگ و عدم اختیار خود
تنگ آمده محمد بیگ چاپت را بنوید وکالت فریب داد و شکوه اقتدار حمزه بیگ را با او در میان
نهاده بکشتن آن بی گناه مخفی فرستاد و آن عاقبت نااندیش بقتل آن خویش صداقت کیش پرداخته
خود را بر مسند وکالت متمکن ساخت و چون خبر قتل آن دلیر باتدبیر در زمین داور برستم میرزا رسید
انگشت تأسف بدندان گزیده لشکر بقندهار کشید و با برادر از در شور و شر در آمده قریب دو ماه
در دروازه ماشور که رستم میرزا انزال نموده بود ابواب شر و شور مفتوح بود عاقبت ملک محمود از
کیفیت واقعه خبردار شده ملک عزت عمزاده خود را با سه هزار سوار بامداد مظفر حسین میرزا که داماد
وی بود بقندهار فرستاد و محصوران چون خبر قرب ورود لشکر سیستان را شنیدند باستظهار ایشان
از قلعه بیرون آمده بسیستانیان پیوستند و میان آن دو سپاه کینه خواه حربی شدید بوقوع انجامید
در اثنای ستیز و آویز مرکب سواری رستم میرزا هدف تیر تقدیر گردید و میرزا مانند شیر خشم آلود
بران سپاه نامعدود حمله آور گردیده پیاده بجنگ مشغول شد اما چون معارضه با آن دریای تیغ و سنان
معارضه بمشت و درفش بود دست از ستیز و آویز باز داشته بلی نیل مقصود بر نخیلد و رجعت نمود و بعد
ازین قضایا مظفر حسین میرزا مدتها با اقتدار و اختیار زیاده محمد بیگ مدارا کرده چون قدرت بر دفع وی
نداشت با چند تن از خواص ملازمان بامید امداد و اعانت ملک محمود روی توجه بسیستان گذاشت
و ملک بیشتر از پیشتر نسبت بمیرزا طریق مردمی و مهربانی سر کرده در هیچ باب با آن جناب مضایقه
نکرد و میرزاده مدتها بکام مدعا در مملکت نیمروز فرمانروا بود تا دیگر باره باشتهای فتنه جویان سیستان
دیگ تلون مزاج میرزا بجوش آمده حقوق پادوی و نعم گوناگون ملک را فراموش کرده بسبیلی اغوای
ارباب فتنه و فساد معتقد اقنا و اعدام عظمای ملکان آن دیار بجدید رخت اقامت بجزیره پشت زره
کشید و مردم آنجا بدستور پیش بر سر میرزای محال اندیش جمع آمده تخت بعزم تسخیر قلعه جازنک که
پیش ازین آهنگ گرفتن آن کرده بودند طریق ایلغار پیمودند و چون ملک محمود بنی اعمام و اقوام خود
را در دام محاصره گرفتار دید ملک جلال الدین خلف رشید خود را با جمعی از خویشان و ملازمان که



حاضر بودند پیشتر از جمع آمدن سپاه و لشکر از راه امداد بدفع فتنه و فساد بجانب آن قلعه فرستاد و سپاه
میرزا چون از قرب ورود مقدمه جنود ملک محمود مطلع گردیدند دست از محاصره قلعه کشیده بعزم رزم دست برد و
قدم جرأت پیش نهادند و بین الفریقین در قریه ده علی نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفته چون اتباع
میرزا اضعاف مضاعف لشکر پسر ملک محمود بودند دست جرأت گشوده آن جماعت را فراری نمودند و
ایشان از راه ضرورت طریق هزیمت پیموده خود را بجاهای مردم آن موضع رسانیدند و درهای خانها
را بر روی عدو مسدود ساخته بحفظ و حراست خود پرداختند و منتظر لطیفه غیبی بودند که ناگاه بهنگام
نماز شام آفتاب عمر آن جماعت که بر لب بام آمده بود از مغرب زوال باوج کمال صعود نمود و ملک محمود با
جنود مسعود و سپاه نامحدود از گرد راه رسیده در برابر سپاه میرزا صف کشید و ملک ناصر الدین عم ملک
با پسران خود از قلعه جازنک آهنگ معرکه جنگ نموده با هزار سوار بمیدان کارزار حاضر شد و
لشکر میرزا و میران [illegible] سیستان را در میان گرفته حربی شدید بوقوع انجامید و نزدیک
هزار کس از اتباع میرزا و قریب به بیست تن از سپاه ملک محمود در معرکه بقتل رسیده بالاخره نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم اعلام ملک محمود وزید و میران [illegible] سیستان میرزا را در معرکه تنها گذاشته روی گریز به
کوههای سخت و پشتهای پر درخت گذاشتند و چون ملک محمود وفاداری میران سیستان را نسبت بمیرزا
مشاهده نمود دیگر باره ابواب عطوفت و مهربانی بر روی ایشان گشود و کسی بخدمت میرزا فرستاده پیغام داد
که چون ارباب کلفت و عناد که در میانه دامن زن آتش فتنه و فساد بودند روی بوادی آوارگی
فرار نهادند شما را ابواب تفرقه و تشویش بر روی اندیشه نباید گشاد و بخاطر جمع قدم بر دیده بندگان
دیرین و دوستان اخلاص گزین باید نهاد و جناب میرزا از آن حرکت بی جا پشیمان و منفعل و از ملک
محمود و مهربانیهای وی خجل توجه بمنزل ملک در پایدل نهاد و با جمعی از خواص ملازمان در مهمانسرای
وی بار اقامت گشود و ملک دیگر باره بجناب میرزایی از در عذرخواهی بی پروایی وی در آمده وقوع
آنچه گذشته بود بحکم قدر و فرمان قضا حواله نموده و بتازگی ابواب خوشدلی و شادمانی چنانچه در خور بود
بر روی میرزا گشوده مدت دو ماه آن جناب در سیستان بر سر خوان تعهدات گوناگون ملک محمود کامیاب
و کامران بود تا آنکه این اخبار بقندهار رسیده جمعی از اعیان قزلباش و اکابر قندهار که از دل و جان
خواهان میرزا بودند محمد بیگ را بر آن داشتند که ایشان را از راه عذرخواهی بسیستان راهی کرده استدعای
قدوم میرزا نمود و خدمتش نیز ورود مردم قندهار را از آمدگار روزگار خود شمرده عزم رفتن آن دیار
نمود و ملک عاقبت محمود در گنجینه مردمی و مروت گشوده اسباب رفتن میرزا را از آنچه در کار بود

وی
با آیینی مهیا نمود که خرد و خرده‌دان بر مروت و مهربانی وی آفرین خوان شده و از جمله مراعات مردمی
یکی آن بود که جگرگوشه خود را که پرده‌گی حریم حرم میرزا و تا آن زمان بزم افروز خانه پدر بود در
بزوج ذرجای داده برسم و راه سلاطین همراه میرزا بقندهار فرستاده و فرمان داد که تمامی اقوام و
لشکریان وی برسم مشایعت و خدمتگزاری تا قندهار ملتزم رکاب میرزا بوده آن جناب را عظمت و
حشمت تمام بجا و مقام وی رسانند و چون خبر قرب ورود میرزا در قندهار بمحمد بیگ و اعیان آن دیار
رسید با جهان جهان شوق و آرزومندی تا حوالی گرمسیر باستقبال شتافته شرف ملازمت دریافتند
و محمد بیگ بهنگام دریافت خدمت شمشیر خود را در گردن آویخته با آن ریسمان تقصیر خود را گسیخت
و میرزا دیگر باره بهمعنان دولت و هم رکاب اقبال بدار الملک حکومت والد بزرگوار خود رسیده و بر مسند
جاه و جلال متمکن گردید و با آنکه بعد از آن زمانه ابواب عیش جاودانه را از هر در که دلخواه وی بود بر
روی آن جناب گشوده بود و محمد بیگ طریق مناجویی خاطر وی باقدام سعی و اهتمام می‌نمود
چون هوای امر حکومت و دارایی آن مملکت دستی چنان داشت پیوسته نقش هستی محمد بیگ را بر
پریشان اندیشه می‌نگاشت تا رفته رفته بهم دستی جمعی از غازیان قزلباش بهنگام فرصت خدمتش را
از میان برداشته بعد از قتل وی بکام دل قدم بر ذروه جاه و جلال گذاشت **آمدن رستم میرزا** بعد
ازین قضایا چون از اقتدار مظفر حسین میرزا در قندهار خبردار شد بناچار دست هوس از دامن
عروس حکومت آن دیار کوتاه کرده چندگاه در زمین داور بسر آورد و بنا بر آنکه ملک محمود را بجهاتی که سبب
ذکر یافت دافع اعلام اقتدار مظفر حسین میرزا می‌دانست پیوسته در صدد گوشمال وی بود و منتهز فرصت
و مترصد وقت روزگار می‌کشید را ابنه تا در آغاز جلوس همایون چنانچه ایمائی بآن شد زمانه بهانه طلب
دست شور و شغب اوزبکان بی ادب را بر اکثر بلاد خراسان گشوده و ولایت فراه نیز بسبب قرب
جوار دار السلطنه هرات بکرات لگدکوب حادثات شده و غازیان افشار که مستحفظ آن دیار بودند
از راه اضطرار حفظ ملک و مال و اهل و عیال بآن جناب توسل نمودند و خدمتش که بر هرج و مرج دیار
خراسان از راه توجه موکب ظفر نشان بعراق و اختلال احوال امرای صاحب نفاق اطلاع داشت
ملی اندیشه مآل احوال روی استقبال بفراه گذاشت و بکان خان افشار که حاکم آن دیار بود بورود
میرزا اظهار مسرت و خوشدلی نموده باتفاق غازیان افشار و مردم آن دیار طریق استقبال میرزا پیموده
و خدمتش را از راه ادب و آداب بشهر آورده نطاق فرمانبرداری و اشفاق آن جناب بر میان
بستند و بنا بر آنکه میرزا را هوای بلند پروازی و اندیشه سرفرازی در دماغ بود روز دیگر بحبس بکان خان

ومؤاخذ

ومؤاخذه و مصادره غازیان فرمان داده بعد از چند روز بقتل خان مذکور جرأت نمود و با آنکه ازین
رهگذر غازیان افشار رخت اخلاص تو دلی را از در دولتسرای میرزا یکبار کشیدند اما از راه اضطرار
که شاید بزور سرپنجه سطوت و اقتدار وی دفع شر و استیلای اوزبکان بوقوع انجامد جز اطاعت و
متابعت چاره ندیدند و میرزا نیز از آن حرکت بیجا فی الجمله پشیمان گردیده ظل عاطفت بر سر غازیان
مبسوط گردانید و هر بار که لشکر بی زینهار اوزبک تاخت آن دیار آمدند بزور سرپنجه گیر و دار آن گروه
بی شکوه را آواره دیار فرار گردانید چنانچه بوضوح پیوست که نوبتی از بهادران نامی سمرقند که شمار
ایشان از هزار افزون بود بعزم محاربه غازیان قزلباش از اوطان خود بیرون آمده بفراه رسیده
بودند ناگاه میرزا از قرب ورود ایشان آگاه شده با ... از غازیان سر راه بر ایشان گرفته
در آن معرکه کمر زکینه چون مهر انور با تیغ و سپر بران توسن مه پیکر تاخت و به نیروی بازوی مردانگی
و جوهر تیغ فرزانگی داستان رستم دستان را در نظرها خوار و بی‌اعتبار ساخت و بالآخره به فتح و
فیروزی اختصاص یافته از آن هزار اوزبک خونخوار دویست تن بصد جان کندن بوادی فرار شتافتند
و هشتصد نفر دیگر بسیلی تیغ ظفر غازیان طریق سقر پیمودند القصه بعد از تمکن میرزا بر سریر دارایی فراه
که چندگاه بران بگذشت و بشرحی که ایمائی بآن شد جمعی از غازیان گمراه که از بیم عقب خاقان
گیتی ستان در دیار خراسان سرگردان گشته بامید آنکه شاید میرزا را از راه خدعه و فریب به
خراسان آورده بساط تازه فروچینند و آن جناب حد خود شناخته آن جماعت عاقبت را بی نیل مقصود
از آن حدود عذرخواهی نمود پیشتر از آنکه آن فتنه جویان از جناب میرزا مأیوس و محروم منکوب و
متفرق گردند ملک محمود والی سیستان که سوء مزاج میرزا نسبت بخود دریافته بود چون شنید که از
راه حکومت فراه و جمعیت غازیان گمراه کار قندهار میرزا بجا رسید متوهم گردیده از جا و مقامی که
داشت رخت اقامت بقلعه مشهوره بجکبه چپ را کشیده در آنجا لشکرهای ولایت نیمروز را بر سر خود
جمع آورده قریب ده هزار سوار نزد وی بشمار پیوست و چون جمعیت سپاه و لشکر آن کشور منکشف داشت
که جناب میرزا در آن ولا لشکر نیت کشیده ایام اقامت سپاه نیمروز در آن قلعه بهفت ماه کشیده از
رایحه عفونت هوا و بای در میان ایشان بهم رسید و از این رهگذر اکثر آن سپاه و لشکر چاره گر کار
خود شده متفرق و پریشان روی باوطان خود نهادند و سنوح این حادثه باعث تصمیم عزیمت رستم
میرزا بتسخیر ولایت نیمروز گردیده هوس حکومت آن مملکت در خاطر وی جای گیر آمد و چون مردم فراه
از تصمیم عزم میرزا آگاه گشتند ملک عبدالله نامی از ایشان که قرابت قریبه با ملکان سیستان داشت

واز جمله خواص و مقربان بزم صحبت میرزا بود متعهد نمود که از هر راه که تواند بسیستان شتافته فسانه و
فسون جمعی از اقوام ملک محمود را از ملک روی گردان و با میرزا متفق گرداند و متعهد وی کاری
که کرد آن بود که بعد از ورود بآن حدود و ملاقات با اقوام ملک محمود ملک ظریف پسر ملک نصیر
الدین عم ملک محمود را که بحکم فرزندی زیاده سری پیوسته بهوای سروری در دماغ داشت بسخنان
پوسیده خدعه و فسون خود بچاه گمراهی انداخت و بوعدهای دلپذیر میرزا او را بحیله و تزویر ملک
دلیر ساخت و دران ولا که شعله و باد دود از دودمانها برمی آورد در خدمت ملک تغیر آب و هوا
را بهانه ساخته التماس قدوم وی بقلعه جارزنک که مقام تمکن وی بود بمبالغه تمام نمود و ملک ساده دل
التماس آن مغرور هیچ اصل را قبول نموده در قلعه جارزنک باقامت گشود و چون ملک جلال الدین
خلف ملک و سایر اقوام او سخنان آن مغرور بیهوده گو را از حلیه صدق و صواب عاری میشمردند دست
از دامن مرافقت ملک برداشته روی توجه بقلعه فتح گذاشتند و از برادرزادگان ملک علی و ملک
محمود و ملک شاه حسین بمرافقت ملک سامنگ قلعه جارزنک گرده روی بمهمانی بنی اعمام آوردند و
ملک ظریف با مهمانان عزیز از در میزبانی و خدمتگاری در آمده اسباب عشرت و شادمانی ایشان
را مهیا مینمود تا سلطان بهار در ساحت دشت و کهسار براق مت گشود و چون صحن باغ و بستان از
گلهای رنگارنگ نمونه گلزار جنان گردید ملک ظریف ناکرده کار فرصت غنیمت شمرده عم بزرگوار و
رفقای وی را بسیر باغ و بهار و تماشای گلهای گلزار مشغول کرده در خفیه کس بطلب میرزا فرستاده
خدمتش را با لشکرهای گران با علفار از فراه بسیستان آورد و چون جناب میرزا بیک فرسخی قلعه
جارزنک رسیده ملک ظریف از آمدن وی با آن لشکر قیامت اثر خبردار گردیده مضطرب و حیران
و از کرده پشیمان و از میرزا خایف و هراسان شد و بعد از آنکه کار از کار گذشته بود ابواب
قلعه داری بر روی میرزا گشود و ملک نیز که سخن فرزندان ارجمند و خویشان و خیراندیشان خود
عمل نکرده خود را بدام بلا افکنده بود اظهار ندامت و پشیمانی از آن حرکت نمود القصه چون رستم
میرزا ملک ظریف را از عهد و پیمان پشیمان و مهیای قلعه داری دید متوجه تسخیر آن حصار استوار
گردیده سپاه و لشکر را بقلعه گشایی مامور گردانید و ملک ظریف با آنکه میدانست که حریف آن
سپاه کینه خواه نیست کمر قلعه داری استوار بسته مدت شانزده روز در حفظ و حراست حصار لوازم
اهتمام و اقتدار بتقدیم رسانید و چون رستم میرزا دید که ملک ظریف آسان آسان قلعه را به
تصرف نمیدهد از راه دل آسا سلیمان خلیفه ترکمان را که سرکرده امرای همراه خراسان بود



باتفاق ملک علی تند قراجی ببرون قلعه روان نمود که از هر راه که توانند ملک ظریف را باطاعت
میرزا مایل گردانند و ایشان قدم در قلعه گذاشته بکلمات دلفریب دیگر باره ملک ظریف را
فریب دادند و آن دست آموز ملاعبه ریشخند روز دیگر بی مشورت ملک محمود در قلعه گشوده
بخدمت میرزا شتافت و ملک محمود چون از رفتن ملک ظریف آگاهی یافت دروازه های قلعه را
بملک محمود و ملک علی سپرده بمرافقت ملک شاه حسین عازم دریافت ملازمت میرزا گردید و
چون خبر قرب ورود وی بمیرزا رسید جمعی از اعیان را باستقبال وی فرستاده خدمتش را باعزاز
تمام داخل مجلس گردانید و بعد از ادراک ملاقات با ملک از در کمال ملایمت و همواری در آمده
در لوازم تعظیم و احترام وی مبالغه تمام نمود و بجهت اطمینان خاطر وی با ملک ظریف و برادرانش
بهانه عذر و تزویر طریق بی اتفاقی پیمود و در همان روز بهوای تماشای قلعه سوار شده با قشون
و لشکر بیشمار بدرون حصار رفت و ملک محمود بورود میرزا خوشحال و خندان کمر خدمتگاری و
میزبانی بر میان بسته بلوازم آن قیام نمود اما چون زمانه با ملک سعادتمند بر سر بهانه بود در عالم
شراب بمصحبتان میرزا که بدستان باده غرور بوده با میرزا قرار دادند که ملک محمود را با چند
نفر از ملکزادگان سیستان که هوای حکومت مملکت بیهوده در دماغ و با مظفر حسین میرزا از
راه دوستی و محبت اتفاق دارند از میان برداشته ولایت سیستان را بحیطه ضبط و تسخیر آورد
و میرزا بصوابدید ایشان روز دیگر بگرفتن ملک محمود و ملک ناصر الدین و ملک ظریف و سایر
ملکان سیستان و ابنای ایشان فرمان داده تمامی ایشان را گرفته بزندان فرستاد و بعد
از چند روز ملک ناصر الدین و ملک ظریف را با اکثر ملکزادگان بقتل رسانیده ملک محمود
را با یکی دو نفر از اقوام او مقیم گوشه زندان گردانید و بعد ازین گیر و دار جمعی را بتسخیر قلعه
فتح که ملک جلال الدین پسر ملک محمود در آنجا بود مامور نمود و در خلال این احوال شبی
ملک شاه حسین زنجیر خود و برادر خود ملک علی را گسسته از زندان گریزان شدند و از آمدن کار
گذاران ایشان بمیان جمعی از سیستانیان که بطلب ایشان بآن حوالی آمده بودند افتاده به
اتفاق آن جماعت روی توجه بخراسان نهاده از آنجا بار اقامت در میان طایفه زره
گشودند و چون مردم سیستان بجهات مذکوره از میرزا رمیده بودند قریب ده هزار کس از اطراف
و جوانب جمع آمده بر سر ملک شاه حسین و ملک علی جمعیت نمودند و ایشان یکی از اقوام خود را با
هزار سوار جرار بمدد و کومک ملک جلال الدین که در قلعه فتح متحصن بود مامور فرمودند و ملازمان

رستم میرزا که بمحاصره آن قلعه مشغول بودند با آن همه کس از در گیر و دار در آمده طریق فرار
پیمودند و ملک جلال الدین از قلعه فتح رخت اقامت بمیان اقوام خود و لشکر زر کشیده
تهیه محاربه رستم میرزا مشغول گردید و چون این خبر بمیرزا رسید بی تامل اندیشه ملک عاقبت
محمود را بقتل رسانید و روز دیگر ملک جلال الدین و ملوک سیستان با لشکرهای گران رده
صف آرا گردیدند و چون میرزا را طاقت مقاومت با آن لشکر آراسته نبود از آب هیرمند
عبور نموده بجانب سرایان روان شد که از آنجا خود را بزمین داور رساند و لشکر سیستان
بر اثر میرزا از آب گذشته در حوالی پشت زره بآن جناب رسیدند و میرزا چون از قرب
ورود سپاه سیستان آگاه شد بضرورت عنان از راه پیچیده با سپاهی که داشت روی جرأت
و جلادت بدفع سیستانیان کینه خواه گذاشت و مردم سیستان که در معرکه حرب میرزا دل
از جان برداشته و دفتر گریز را بطاق نسیان گذاشته بودند ابواب ستیز و آویز بر روی سپاه
خونریز میرزا گشودند و بمقتضای صدق مؤدای مصراع پشه چو پر شد بزند پیل را شکست
بر لشکر میرزا افتاده روی هزیمت بجانب سرایان نهادند و آن سپاه شکسته در سرایان در
نشسته بودند که سیستانیان طریق تعاقب ایشان پیموده در سرایان نیز دست جرأت باستعمال
سیف و سنان گشودند و شکست بر شکست باستقبال لشکر میرزا شتافته درین نوبت نیز
عنان گریز بجانب زمین داور تافتند و سیستانیان در آنجا صرفه در تعاقب فراریان ندیده
مظفر و منصور بدیار خود باز گردیدند و ملک جلال الدین و سایر ملکان و ملکزادگان سیستان
که در حکومت آن ولایت با یکدیگر مشارکت و مساهمت داشتند باتفاق یکدیگر رایت
حکومت دران ولایت افراشتند اما چون کار رستم میرزا منهزم و پریشان بزمین داور نزول
نمود اکثر امرای همراه که از خراسان باو پناه برده بودند خدمتش را شایسته اورنگ سلطنت
و ملک داری ندیده رفته رفته بهر طرف متفرق گردیدند و بعد از آن وقتی که میرزا را در
نظرها بود بحال خود نماند و بعد از انتشار خبر فرار لشکر میرزا در اطراف اقطار اوزبکان غدار
فرصت غنیمت شمرده مکرات لشکر تاخت زمین داور کشیدند و میرزا چون بیش ازین میدانست
که از برابر در بزرگ که در قندهار است مدد و کومکی نبود [illegible] زمین داور را بجمعی از ملازمان
معتبر خود سپرده روی توجه بصوب قلات و هزارجات آورد و بضرورت خود را بهانه توقف
آنجا نموده بقصد تمکن در قلعه قلات بار اقامت گشود و مدت اقامت میرزا در آنجا به شش ماه

کشیده

کشیده بهر روز از هر راه اسباب تفرقه خاطر محبت آن جناب مهیا میگردید از آن جمله آنکه روزی
بعزم شکار از قلعه بجانب دشت و کهسار گرم رفتار شده بود جمعی از غازیان بابت که در قلعه
قلات بسر میبردند پای از حد خود فرا نهاده عزم آن کردند که قلعه را از تصرف کارکنان دولت
میرزا بیرون آورند و خبر شور و شر ایشان بحریم حرم میرزا رسیده مادرش مانند شیرزن نقاب دار
از پرده بدر آمده خبر راه بر آن طایفه گمراه گرفت و با جمعی از خواجه سرایان و عمله بیوتات غازیان
بابت را از دخول قلعه مانع آمد و نگذاشت که کسی بنظر جرأت بآن قلعه و حصار نگاه کند آنها در
اثنای گیر و دار آن فتنه [illegible] بتیر تفنگ یکی از نمک بحرامان رخت هستی بجهان پایدار
کشیده خبر آن داهیه بمیرزا رسید و بایلغار از شکار بازگردیده بسیاری از آن قوم نمک بحرام را
معروض تیغ انتقام گردانید و بعد ازین قضایا چون فی الجمله کسری بقصر دولت میرزا راه یافته بود
و از جانب برادر و طرف دیگر امید رسیدن کومک و مددی نبود و چون دید که کوکب سعد در شب تیره
بی نورتر بنظر می آید و پرتو شمع و نور چراغ در انجمن شبهای تار خودنمایی بیشتر مینماید از راه اضطرار
با خود قرار داد که رخت اقامت بدیار هند کشیده روزی چند دران دیار از نشیب و فراز اوضاع
روزگار برکنار باشد و باین عزیمت بمرافقت جمعی از دولتخواهان متوجه دیار هندوستان گردید
کوهپاره زنده را بکان جوهرشناسان بیاید و چون خبر قرب ورود میرزا بجلال الدین اکبر پادشاه
که دران عهد والی فرمانفرمای دیار هندوستان بود رسید ورود وی را سلسله جنبان انتفاع
شان و اعتلای مکان خود دیده جمعی از امرای عالیشان هندوستان را باستقبال میرزا مامور کرد
و امرا میرزا را از راه رعایت و احترام تمام بمجلس پادشاه رسانیده خدمتش منظور نظر توجهات
گوناگون و نوازشات از حد افزون آن پادشاه والاجاه گردید و بعد از چند روز که لوازم تعهد
و مهربانی و مراسم مهمان نوازی و میزبانی بعمل آمد تخت ملتان را بجاگیر میرزا مقرر فرموده
خدمتش را فرمانفرمای آن ولایت نمود و چون در دار الضرب روزگار زر تمام عیار دست بدست
سکه اعتبار میرسد بعد از آن بهر مدتی ولایتی را که دلخواه میرزا بود بجاگیر وی مقرر شد و چون
هوای کشور دیگر از خاطرش سر میزد منشور حکومت آن ولایت بنام وی میفرستاد و با آنکه مردمی
و مهمان نوازی شیوه و شعار پادشاهان روزگار است اما در نظر ارباب بصیرت آن همه تعهد و دلجویی
نسبت بمیرزا محض بجهت تالیف قلب مظفر حسین میرزا بود که شاید خدمتش را از راه اندیار و محبت
بدیار هندوستان آورده بر مملکت قندهار و تمام آن دیار فرمانروا گرداند بالجمله چون اخبار توجهات

پیش از پیش جلال الدین اکبر پادشاه نسبت بمیرزا متعاقب و متوالی بقندهار رسیده و امرای اوزبکیه
که در خراسان بوده‌اند بتخصیص تلیم سلطان و باقی سلطان و لندان جانی بیک سلطان خواهرزادهٔ
عبدالله خان که بفرمان خان مذکور به تسخیر ولایت قندهار و توابع مأمور بوده بکرات لشکر بآن
دیار کشیده با آنکه در هر نوبت از غازیان قزلباش شکستهای نمایان خورده منهزم گردیده بودند
دست از تسخیر آن دیار نمیکشیدند و هر نوبت ساحت آن ولایت لگدکوب تاخت و تاراج آن جماعت
بود مظفر حسین میرزا را نیز متوجه صوب هندوستان مایل نمود و هر چند بعد از رفتن رستم میرزا بجانب
هند عبدالله خان فرمانفرمای ترکستان با مظفر حسین میرزا از در اظهار دوستی و ولا در آمده ایلچی
زبان دان با نامهٔ محبت عنوان و تحف و هدایای شایان بقندهار فرستاده بجناب میرزا پیغام
داده بود که اگر چه مخاصمت و نزاع ایرانیان و تورانیان از عهد کیان الی الآن بر عالمیان عیان
و کلفت اوزبکیه و قزلباش نیز نمونه از آن است اما بدوستی و صداقت که مارا با آن دری برج
سلطنت بجز خیرخواهی محبت امری دیگر در نظر نیست باید که بخاطر آسوده از جانب ما ایمن بوده
خیال رفتن هندوستان را از خاطر انور بیرون کند و با اطمینان و فراغبال در قندهار که متکی ارایک
جاه و جلال بوده جا و مقام پدر بزرگوار خود را در تصرف طایفه جغتای روا ندارد و جناب میرزا از
راه گیرودار بسیار که در میان لشکر قندهار و اوزبکان دیو سار اتفاق افتاده خونها در میانه
هدر شده بود عطوفت نامهٔ عبدالله خان را محمول بر کید و غدر نموده مصاحبان میرزا که ترکان تن پرور
زر بنده بوده‌اند و از سوداگران و تاجران دیار هندوستان حرف زر و سیم آن ولایت را ملک و
گوهر و دروازه رشوه ابواب ناز و نعیم آنجا را بر روی آرزوی خود گشوده میدیدند اندیشه میرزا را
دریافته بدلیل و برهان ترجیح رفتن میرزا بهندوستان دادند و از امور غریبه که فی الحقیقه جزو
اخیر علت تامه توجه میرزا بدیار هند گردید آن بود که یکی از ملازمان قدیم سلطان حسین میرزا والد
مظفر حسین میرزا که بقراسک کرجابی معروف و پیش ازین لباس اندک خدمتها از میرزا
گریزان بهندوستان رفته بود در آن ایام زمانه بکام او گردیده برتبه امارت و منصب قوش بیگی گری
جلال الدین اکبر پادشاه رسیده بنا بر دلخواه پادشاه متعهد گردید که بقندهار رفته نوعی کند که
میرزا تصمیم عزیمت دیار هند نموده ولایت قندهار را بتصرف کارکنان دولت پادشاه دهد در
اثنای این ماجرا در قندهار بار اقامت گشوده ادراک خدمت میرزا نموده در مجالس منعقده بتقریب
صحبت چندان از توجهات و عنایات فرمانفرمای هندوستان نسبت بمیرزا در رشته بیان کشید که

میرزا را

میرزا را برفتن هند رغبت گردانید و بهمین قناعت نکرده والدهٔ مخدرهٔ میرزا و جیجی را که در مزاج میرزا
راه تصرف داشتند بارسال تحف و هدایا و اظهار خیرخواهی فریفت بجلالی قدیم بر آن داشت که
میرزا را بحال خود نگذاشتند القصه بطولها بجهات شتی توجه میرزا بدیار هند لازم آمد و بعد از آمد
و رفت صلاح اندیشان و تأسیس مبانی عهد و پیمان بخت والده و پسر بزرگتر خود را با جیجی از
خدمتگزاران بلطبت آباد هند روان نموده خود با جهان جهان عظمت و شان بر اثر ایشان مهیای
سفر هندوستان بود که خبر آمد آمد شاهی بیگ خان کابلی که بخبرابی منصب و از امرای بزرگ هندوستان
و ایالت قندهار بوی نامزد شده بود بعرض میرزا رسید و خان مذکور که در آن اوان در حد ولایت مولتان
غولستان بود چون خاطر جمع نمود که قراسک مذکور میرزا را بر حسب دلخواه از راه برده و ولایت قندهار
را از حیطه تصرف وی بیرون آورده با ده هزار سوار از سپاه خود و امرای تابین از راه ایلغار
خود را بقندهار رسانیده خود را بشرف ملاقات میرزا مشرف گردانید و آنچه قراسک در وسیله از
وسوسه و تزویر فراموش کرده بود او با آب و تاب تمام تقریر نمود و میرزا را بنوعی شیفته توجهات
گوناگون و مهربانیهای از حد افزون اکبر پادشاه نمود که در همان روز با تمام لشکر و سپاه و مجموع
اتباع و اشیاع بعزم توجه دیار هند از قلعه قندهار بیرون آمد و هنوز بعضی از کسان میرزا در قلعه بار
سفر میبستند که شاهی بیگ خان با آن لشکر گران بقلعه در آمده بر مسند ایالت نشست و از غرائب
امور آنکه چون بدعوه و افسون روزگار بوقلمون جناب میرزا از قلعه قندهار بعزم سفر هند خیمه
بیرون زده و سپاه و لشکر و اتباع وی خیام اقامت در ساحت دشت و هامون افراختند با آنکه از
زمان ارتحال سلطان حسین میرزای پدر بزرگوار آن جناب تا آن وقت قریب دوازده سال
گذشته بود و بهادران نامی و مردم کار آمدنی لشکر قندهار بسبب وقوع انواع فتن و آشوب بسیار کم
شده بودند اردوی خود را در کمال آراستگی و پیراستگی بنظر در آورده از دادن قندهار پشیمان شد
و خواست که تدبیر تیر از کمان جسته را بخانه کمان باز آورد مجلسی شاهانه ترتیب داده از راه
میهمانی و گزارش سخنهای زبانی کس بطلب شاهی بیگ خان به بیرون قلعه فرستاد و آن خان
کهنه سپاهی اندیشه میرزا را دریافته بفرستاده از در عذرخواهی در آمد و بمیرزا پیغام داد که چون
بساعت سعد داخل قلعه شده‌ام از قلعه بیرون آمدن من بنا بر ادبیت اگر میرزا پیغامهای زبانی
را بمیانجی تحریر بمقام تقریر در آورند لوازم اهتمام در انجام آن بتقدیم خواهد رسانید و چون
میرزا دید که تیر تدبیرش بهدف مقصود نرسید بکام و ناکام دل از مواصلت عروس مملکت قندهار بریده

با جهان جهان نهمت و پشمانی متوجه دیار هند گردید و بالآخره بعد از ورود بآن دیار شهریار والا تبار
هندوستان مقدم میرزا را گرامی شمرده لوازم عطوفت و مهربانی و مراسم دلجویی میرزا بی
بجای آورده خدمتش را بخطاب ارجمند فرزندی و جاگیرهای عالی سربلندی داده پایه قدرش را
بر دوش فرقدان نهاد و میرزا نیز برسم ره آورد اسبان تازی و شتران حجازی و جواهر
زواهر و لآلی متلالی و اسباب مرصع و سایر تحف و هدایای گرانبها از نظر فرخنده اثر آن شهریار
عالی گهر گذرانید اما چون والا نژاد نمیگذاشت که در خدمت پادشاه آن دیار و بلاد بسر تسلیم
و انقیاد کورنش فرود آورد و انهمه ناز و نعیم را بر خود گوارا کند با پادشاه از راه زیاده روی
در آمده رفته رفته دست تصرف از جاگیرهای خود برداشت و ازین راه آثار سرگرانی پادشاه
نیز ظاهر شده بکام و ناکام قدم در کنج عزلت و گوشه انزوا گذاشت و سالی چند روزگارش
دران دیار باین و تیره گذران بود تا در سنه ثمان و الف باجل طبیعی بدرود جهان گذران نمود
و در هندوستان ازوی سه پسر یادگار بر باقی ماندند سلطان حیدر میرزا و اسمعیل میرزا و
بهرام میرزا اما رستم میرزا که در رفتن آن کشور بر برادر بزرگتر تقدیم نموده بود و با دارا نه
با زمانه در ساخته و سر رضا و تسلیم کورنش فرود آورده با پادشاه از در اطاعت و فرمانبرداری
در آمده و پیوسته دران دیار معزز و محترم روزگار میگذرانید تا بوسیله وصلت خان خانان پسر
بیرام خان بمدارج ترقیات گوناگون رسید و بعد از ان بهر مدت حاکم ولایتی بود تا جلال الدین
اکبر ازین سرای دو در عزم سفر نمود و نوبت سلطنت بسلیم پادشاه خلف ارجمندش رسیده میرزا
در خدمت شاه سلیم نیز معزز و گرامی روزگار میگذرانید تا روزگارش بپایان رسید و همچنین ابو سعید
میرزا و سنجر میرزای برادران کهتر وی در سنه خمس و ثلثین و الف هجری دران ولایت بعالم آخرت نقل مکان
نمودند و از رستم میرزا سه چهار پسر که یکی از آن جمله سلطان مراد میرزای داماد خان خانان بود
دران دیار بیادگار ماند و اکنون که شمار سنین بسنه تسع و ثلثین و الف پیوسته و آغاز بهار دولت روز
افزون و اوایل سال بیست و دویم از جلوس همایون خاقان ربع مسکون یعنی پادشاه و مرشد و
ولی نعمت حقیقی زمان ماست که بتایید ربانی تیغ جهانستانی در مشت و خاتم سلیمانی در انگشت دارد
و امید است که تا جهان باشد جهانیان در سایه معدلتش از تابش آفتاب حوادث در امان باشند
بسیاری از احفاد آن شاهزاده همایون نژاد در دیار هند صاعد مصاعد عزت و اعتبار روزگار
میگذرانند مصدق این مقال آنکه شاهزاده بلند اختر و بحرین والاگهر نسب را فروزنده اختر سلطان اکبر

گرامی

گرامی خلف پادشاه والاجاه هندوستان که درین سال فرخ فال محرم کعبه اقبال گردیده رخت توسل
بدرگاه جاه و جلال کشیده از بنایر دختری احفاد آن والا نژاد است و چون نقشبند کلکهای نگارنگ
این نگارخانه ارژنگ اگر از عمر امان یابد بعد ازین در فرمان ولی نعمت جهان و جهانیان رنگ این
داستان را در پیری خانه وقایع زمان فرخنده نشان آن حضرت بآیینی شایان خواهد ریخت و درین
مقام بمناسبت مقام عقد جواهر سخن را باظهار این مطلب انتظام گسیخت بالجمله چون متمم این داستان
مآل احوال ملوک سیستان است صورت این مقال را بر پریشان خیال چنین چهره میگشاید که بعد از رفتن
رستم میرزا بدیار هند دراز دستی طوایف اوزبک تاخت و تاراج مملکت سیستان از شرح و
بیان متجاوز نموده پای بی اعتدالی آن طایفه لا ابالی بآن ولایت گشوده گردید و ازین رهگذر
اکثر اوقات در میان اوزبکیه و مردم سیستان نایره قتال و جدال در اشتعال بود و کار بر ملکان
سیستان که خویشاوندان ملک جلال الدین ولد ملک محمود بودند دشوار گردیده هر یک بقدر
طاقت و توان خود را از ان گروه بی ایمان پاس میداشتند و آن جماعت کم فرصت بعد از تسخیر
بسیاری از آن ولایت بفکر گرفتن قلعه که مقام تحصن ملک شاه حسین بود افتاده پای بجا پیمایی بآن
طرف نهادند و ملک شاه حسین بعد از گیر و دار بسیار با اوزبکان خونخوار چون کار بروی دشوار
گردید اهل و عیال و منسوبان و متعلقان خود را دران قلعه و حصار اقامت فرموده خود بسلیقه بجانب
سپاهان از راه کرمان طریق توسل در بار سپهر مدار نمود و در دار السلطنه اصفهان در حینی که خاقان گیتی
ستان کامیاب و کامران بزم آرای بساط عشرت و نشاط بود بادراک سعادت زمین بوس نمود و
آن آفتاب ذره پرور در حضرتش را منظور نظر کیمیا اثر فرموده ابواب محرمیت حریم خاص و مجالست بزم
اختصاص بر روی وی گشوده و پیوسته از در مصاحبت مجالس بهشت آیین شهریار خورشید افسر می آمد
و کامیاب خوشدلی بود تا آن زمان که بدستوری آن حضرت رخت اقامت بسیستان کشیده به
ملاقات اهل و عیال آسوده و فارغ البال گردید اما خلاصه احوال ملک جلال الدین با اوزبکان مردود
چنان بود که بعد از توجه رستم میرزا بجانب هندوستان دست اقتدار پسران جانی بیک سلطان که به
فرمان عبدالله خان چنانچه ایمایی بآن شده به تسخیر آن دیار مامور بودند قوی گردید و اوزبکان پلید
دست یافته کار ملک جلال الدین از دست ایشان بجان رسید و تا طلوع ماهچه رایت ظفر آیت
خاقان گیتی ستان از افق خراسان پای اقامت در ولایت خود ندیده از راه اضطرار با فرزندان
و اهل و عیال رخت اقامت بدار القرار قندهار کشیده روزگاری دران دیار بسر برده چون ولی

از مردم آن دیار رمیده عازم سفر هند و ملازمت اکبر پادشاه بود که ناگاه کوکب اقبالش از حضیض وبال روی بذروه کمال نهاد و نسیم آمد آمد الویه جاه و جلال و طلوع ماهچه کوکب اقبال خرمن خیال دور از کاره وی را بر باد داد و چون بزور سرپنجه اقبال خاقان کشورستان و نیروی بازوی جرأت و جلادت عساکر ظفرنشان مملکت خراسان بحیطه ضبط و تسخیر شهریار کشورگیر درآمده در حینی که دار السلطنه هرات مقر رایات ظفرآیات بود ملک جلال الدین بلند بخت بیدار از قندهار ایلغار نموده با خوشدلی در دار السلطنه هرات کشود و بعد از ادراک سعادت پای بوس و شرف سربلندی مجالست مجلس بهشت آیین با ایالت ولایت نیمروز و لقب ارجمند خانی سرافرازی یافت و الی الان آن احفاد و اعقاب وی در مملکت سیستان حاکم مطلق العنان و مشمول عواطف بیکران دولت بی‌منت جهان و جهانیان اند **نظم** ای خوش آن ذره که در سایه خورشید بود وی خوش آن مور که منظور سلیمان باشد

**ذکر مقابله و مقاتله امرای جهده های قزلباش در ارغنده ترشیز با تیلیم سلطان فتنه انگیز و انهزام ایشان بزور سرپنجه جرأت اوزبکان بی‌باک گوهرکش**

رشته مقال بترتیب نگارش وقایع سال دویم جلوس این شهریار بلند اقبال لآلی اخبار را بدین سیاق در سلک اظهار کشیده بود که سلطانعلی خلیفه حاکم قاین و سلیمان خلیفه ترکمان و الیاد مرشد قلی خان بسببی چند که ایمای بآن شده از اوج عزت بحضیض مذلت افتاده بودند و در سال دیگر با جمعی از امرای معزول خراسان بعزم آنکه شاید رستم میرزا را بسلطنت خراسان فریب داده خدمتش را بآن ولایت برند روی توجه بخدمت میرزا نهادند و از بیاد کار چنانچه گذشت در خدمت میرزا کاری نساخته رایت مراجعت بخراسان افراختند و چون حسب الاستدعا استمالت نامها از میرزا باسم امرا و اعیان خراسان حاصل نموده بودند که با ایشان در تسخیر قلاع و بلاد خراسان یکجهتی دارند سلیمان خلیفه بولایت تون و جنابد و سلطانعلی خلیفه بقاین که سابقا متیول ایشان بود در قیه شروع در جمع آوردن لشکر و حشر نمودند و ملازمان قدیم ایشان با جمعی از طوایف قزلباش که در خراسان مانده بودند با ایشان پیوسته کمر بخدمت آن دو کافر نعمت بستند و هر یک با لشکری آراسته بانديشه ضبط و تسخیر بعضی از محال خراسان که تا آن زمان متصرف اوزبکیه چنانچه باید در نیامده بود از جمعی که داشتند روی براه گذاشتند و در عرض راه مصطفی خان که حسب الفرمان قضا جریان حاکم طبس بود بمصلحت وقت با ایشان از در اتفاق درآمد و چون بترشیز رسیدند جمعی از امرا و اعیان طوایف قزلباش که در خراسان بی سر و سامان میگشتند با فوجی از اهالی خراسان که دولتخواه قزلباش



بودند با ایشان پیوسته قریب چهار هزار کس جمعیت نمودند و چون خبر جمعیت امرای مذکور به تیلیم سلطان و برادران که بفرمان عبد الله خان در خراسان اقامت داشتند رسید از میر قلبابای حاکم هرات استمداد نموده با لشکری گران متوجه دفع ایشان گردیدند و امرای جهده های قزلباش که پیوسته بر سر ملک تا گرفته با یکدیگر در صدد نزاع و تلاش بودند چون شنیدند که دشمن با دو هزار تن کس بسر ایشان می آید همگی بخاطر جمع دل بر محاربه نهاده و باستقبال طایفه اوزبک اقبال نمودند و بحسب اتفاق آن دو لشکر سراپا حیله و نفاق در ارغنده ترشیز بیکدیگر رسیده چون گرگان گرسنه بجان هم دویدند و لشکر امرا که از هر سو و هر جا بهم پیوسته بودند دست راست از چپ فرق ناکرده در اثنای گیر و دار فوج برانغار لشکر جوانغار بهم برآمده و عار فرار اختیار نموده طریق هزیمت پیمودند قلب و جناح و ساقه و کمینگاه که بزعم امرای کینه خواه از سد سکندر محکم‌تر بود از سنوح انهزام فرد پاشیده که بر صبا و شمال بگرد فراریان آن معرکه نرسید و سلیمان خلیفه که سردار لشکر بود بنابر ثقل جثه و گرانی بدن در اثنای فرار در کنار معرکه از مرکب جدا شده بر زمین افتاد و هنوز در مقام افتادن خاکرم نکرده بود که اوزبکان سر و مهر سرش را بتیغ کین ربودند و سلطانعلی خلیفه با آنکه گریزان خود را بقاین رسانیده اما از خوف و بیم اوزبکیه در آنجا قرار نگرفته خواست که با معدودی خود را باغرق خود که در طبس گذاشته بود رساند ناگاه در اثنای راه جمعی از اوزبکان بوی رسیده در اثنای دار و گیر بقتلش رسانیدند و شاه بوداق خان ترکمان که از جمله امرای نافرمان بود هر چند گریبان خود را از راه طبس بجوانب دار العباده یزد رسانید اما از بیم مواخذه و بازخواست حرکات ناشایست خود در آنجا مجال اقامت نیافته عنان معاودت بمیان اوزبکیه تافت و او نیز در عرض راه بفوجی از اوزبکان کینه خواه بازخورده در دست ایشان بجزای سزای خود رسید اما مصطفی خان که بشآمت مرافقت امرای نافرمان گریزان شده بود با اکثر مردم خود بسلامت بطبس آمده چندگاه در آن سرحد بنیروی بازوی مردانگی در دفع اوزبکیه طریق فرزانگی می پیمود و آخر الامر تیلیم سلطان از دست تیغ ملکداری اوبجان آمده در حینی که بودن او را در شهر سنه تون شنیده با چهار هزار اوزبک خونخوار بدفع او روان گردید و تخت ارزا حیله و نیرنگ اندک نفری را در مقدمه بجنگ مصطفی خان فرستاد و ایشان بحصار شهر تون رسیده بعزم آنکه خان جوتی بازو را از شهر و حصار بمعرکه کارزار کشند از حوالی شهر دری ایلغار نموده فرار نمودند و مصطفی خان چون از کیفیت و کمیت سرکرده و سرداران آن طایفه غدار خبردار نبود برگشتن ایشان را حمل بر فرار نموده طریق تعاقب ایشان پیمود و اوزبکان چون آن مرد

مردانه را از شهر بند حیات کشیدند و رق کریز را بر گردانیده بنرم ستیز و آویز باز گردیدند و خدمتش با اندک
جماعتی که با خود داشت چون شعلهٔ آتش سوزان روی بجزیرهٔ جمعیت ایشان گذاشت و با
تیغ ظفر پیکر بهر طرف می تاخت و از اوزبکان بر خاک هلاک می انداخت که ناگاه گرد لشکر
آیینه مهر انور را تیره و تار گردانیده تیلیم سلطان با جهان جهان سپاه کینه خواه از میان گرد و غبار
بدر آمد و تا رسید دایره گرد او بران فوج اندک محیط گردید و خان شیر دل قطع امید از جان کرده
چون تیغ برهنه در دریای خون شناور شد و پس از آنکه زورق حیات بسیاری از آن قوم بدخواه
را بغرقاب فنا رسانید کشتی جلادت و مردانگی وی نیز غریق گردید و در میان مغلوبه بکمند
ازدحام آن طایفهٔ گم نام بدام افتاده در زمان بفرمان تیلیم سلطان وی غریق بحار خاموشان
بهاء الفتنه بسیاری از طوایف قزلباش در معارک مذکوره بشامت کفران نعمت امرای بد عهد
عرضهٔ تیغ تلف گردیدند و چون اخبار مذکوره در دار السلطنهٔ قزوین بمسامع جلال خسرو روی زمین رسید
بر زبان گوهر بار گذرانید که پیوسته جنود غیبی و فود لاریبی همراه روان طریق اخلاص این دودمان
والا را نیز او و جزا میرسانند اما چون مصطفی خان از جملهٔ ایشان بود و بقدم اهتمام طریق اخلاص
و صوفیگری می پیمود زمانه بیجا بروی جفا نمود و بعد از آن تا بر جهانیان عیان شود که سربازی در
راه این پادشاه غازی در دنیا و آخرت وسیلهٔ سرفرازی است محمود سلطان کنکرلو قوم مصطفی
خان را منظور نظر تربیت و عنایت فرموده ایالت طبس را بوی کرامت نمود اما چون طایفهٔ
بدرگ ازبک در ان ولایت بدر از دستی عادت کرده بودند چون محمود سلطان بآن ولایت
رسید از کثرت تاخت اوزبکان بجان آمده از عهدهٔ ضبط آن سرحد بیرون نیامد و چون مع رتحال
وی بمسامع جلال پیوست یکتاز معرکه گیر و دار محراب خان قاجار کمر دارایی آن دیار بر میان
بست و تا اوان فتح خراسان ولایت طبس را از دست انداز اوزبکان نگاه داشته تا آن زمان
نگذاشت که گرد لشکر بیگانه قدم بآن ولایت تواند گذاشت و شاید که بعضی از مردانگیهای
وی در ان ولایت از سیاق کلام آینده بوضوح پیوندد ان شاء الله وحده العزیز **ذکر** از وقایع این
سال واقعهٔ پر ملال انتقال جدهٔ نامدار شهریار بلند اقبال است خلاصهٔ این مقال آنکه آن پردگی حریم
جاه و جلال که خواهر موسی سلطان موصلو و حرم محترم شاه جنت مکان و درج گوهر وجود خاقان علیین
آشیان و اسمعیل میرزا بود و از ان بلقیس دوم بسلطانم تعبیر مینمودند درین سال در دولتخانهٔ
مبارکهٔ قزوین پهلو بر بستر ناتوانی نهاده روح پر فتوح خود را مرافقت روح و ریحان بهارستان



جنان فرستاد و سنین عمر سعادت قرینش از سبعین تجاوز نموده در عشر ثمانین با طاعت و عبادت
همنشین بود که سفر بازپسین روی نمود خیریت ذات آن ملکهٔ ملکی صفات و اتصافش بطاعت و
عبادت و زهد و تقوی زیاده بران است که محتاج بشرح و بیان باشد و از جملهٔ سعادات که در
ایام حیات بر خیریت ذات و جلایل صفات افزود توفیق زیارت بیت الله الحرام بود که در
اواخر زمان شاه جنت مکان بآن موهبت سرافراز شد دیگر از آثار خیرات و مبرات آن مقدسه بنای
رباط خشکرود در حدود ساوه و حوالی دار السلطنهٔ قزوین است که در عهد سلطنت فرزند ارجمند
خود اسمعیل میرزا اساس افکنده باتمام آن موفق گردید **نظم** رحمت ایزدی قرین بادش *
ز آفریننده آفرین بادش **گفتار در گل بسته شدن کلهای همیشه بهار و وقایع سال ششم جلوس**
**همایون شهریار کامکار که مطابق سنه ثلث و الف هجری و [illegible] ییل ترکی بوده نظم**
بهار آمد که باز از نوگلستان بوی جان گیرد * گل از دست صبا جام شراب ارغوان گیرد *
در ان بهار طرب انگیز که شاهدان گلستان از زمستان خانهٔ بید رشح دست افشان و پای کوبان
بسیر باغ و بستان آمدند شهریار کام بخش کامکار را هوای تماشای گلهای نگارنگ دیار گیلان از
بهارستان خاطر قدس مناظر سر بر زد و مانند بهار که بر صحن لاله زار گذرد بعزم سیر و شکار از معسکر سلطنت
پایدار روی توجه بسیر انهار پر انوار و گلهای نگارنگ آن گلزار همیشه بهار نهاد و فرمان داد که
در ان اوان از اجلهٔ ارباب اعتبار و اعاظم امرای عالیشان و والی ولایت گیلان لاهیجان بیشتر از آنکه
ساحت دشت و کهسار را از پرچم رنگارنگ اعلام ظفر نگار نمونهٔ صحن چمن و عرصهٔ گلزار گردد با
تهیهٔ مجالس سور و سرور و تدارک اسباب خوشدلی و حبور پرداخته بدستوری آن حضرت رخت اقامت
بآن ولایت کشیده و چون ماهچهٔ رایت نصرت دلیل پرتو وصول بساحت منجیل و خرزویل افکند بیشتر [illegible]
آن دو بقعهٔ خلد مانند پسند خاطر مشکل پسند افتاده روزی چند در ان مکان بعزم اقامت قبهٔ سراپردهٔ
بارگاه همدوش مهر و ماه گردید و مجالس ارم قرین بر نگینی بهار و شگفتگی گلزار مرتب فرموده ساقیان
زهره جبین بادهای رواق رنگین بر میگساران محفل بهشت آیین پیمودند و چون شهریار والا نژاد
در ان دو بقعهٔ ارم بنیاد داد خوشدلی داد موکب همایون وی توجه بصوب دیار کوهدم نهاده
در ان دیار بار اقامت گشاد و حسین خان حاکم کوهدم بسعادت پای بوس سربلند گردیده بخدمات
شایسته و پیشکشهای بایسته خود منظور نظر عنایت و احسان گردانید و مقارن آن فرهاد خان
با اکابر و اعیان گیلان از راه استقبال به بارگاه جاه و جلال پیوسته بشرف بساط بوس سرافراز و

بتوجهات بیکران همت ازکر دیدند و چون فرهاد خان چنانچه ایمایی بآن شد بوسیله خلاص فرهاد
علی خان از بند و زندان و تجدید باعث تفویض ایالت بیه پس بوی شده بود درین وقت که
رایت عزیمت خاقان گردون منزلت بصوب گیلان در حرکت آمد شایان شیوه عبودیت و
اخلاص آن بود که بیشتر از دیگران جبهه اطاعت و انقیاد را بشرف خاکبوس عتبه علیا سربلندی
بخشد و آن زیاده سر قطع نظر از دریافت آن موهبت کرده با وجود قرب جوار رشت بلاهیجان در
حین ورود فرهاد خان بآن ولایت نیامد بلکه بتجدید آثار بغی و طغیان از وی بعد ظهور پیوسته
بدست برگشته بختی کمر مخالفت و نافرمانی بست و بپشت گرمی جمع آوردن حشری گران از
جماعت بی باک گیلان باعلان کلمه عصیان جرأت نموده محصلان دیوان را که بجهت وصول و ایصال
وجه تقبل خود همراه برده بود بی نیل مقصود بازگردانید و چون از فتنه رفته قدم در بیغوله گمراهی نهاده
سررشته سعادت اطاعت و متابعت را از دست داده بود بعد از آنکه ماهچه رایت ظفر آیت بر
ساحت لاهیجان پرتو وصول افکنده حقوق تربیت و عنایت ولی نعمت جهان و جهانیان را کان لم
یکن انگاشته بیشتر از بیشتر راه سرگردانی به بیشه نافرمانی گذاشت و دعوی سروری آن گمراه
زیاده سر را امیره مظفر حاکم کسکر که برادر امیره سیاوش بود اثر کرده او نیز در آن کشور سر
بشور و شر بر آورد و صرصر این خبر دامن شعله غضب خاقان بحر و بر گردیده شراری از آن
خرمن سوز جمعیت علی خان و لمعه از آن خانه برانداز ترکتاز امیره مظفر گردیده فوجی از عساکر
ظفرنشان که در آن اوان در سایه چتر فلک فرسای پادشاهی جمع آمده بودند بگوشمال علی خان و
موجی از آن دریای بیکران بکیفر لشکر امیره مظفر مامور و روان شدند و بنابر آنکه در بدایت حال
فرهاد خان بالتماس جرایم و زلات علی خان پرداخته او را از قید و زندان مطلق العنان و والی
گیلان بیه پس که تختگاه سلاطین اسحاقیه است ساخته بود استدعای سرکردگی و سرداری فوجی از
لشکر فیروزی اثر که بر سر علی خان میرفتند از پادشاه خطابخش جرم پوش نموده ملتمس وی بعز
قبول موصول شد و کمتر از نفر تفنگچی اصفهانی که در پیاده روی بر کار خود سوار و بر نشان شهره کرده و
اقتدار ملتزم موکب ظفر شعار بودند بسرکردگی الب بیک قاجار بیاوری و جهت ممانعت و مراقبت
خان عالیشان مامور و روان گردیدند و چون سالار و سردار فوجی از لشکر ظفر اثر که بدفع امیره
مظفر حاکم کسکر کمر بسته بودند معین و مقرر نشده بود فرمان واجب الاذعان باسم ذوالفقار خان
قرامانلو امیر الامرای مملکت آذربایجان برادر فرهاد خان عز صدور و شرف ورود یافت که چریک



آن ولایت را جمع آورده از راه طوالش روی استار بصوب کسکر مرحله پیما گردد و شعله تیغ آتشبار خار
وجود اشرار خاکسار را از ساحت آن گلزار پاک سازد و بعد از آنکه شور و شر امیره مظفر را از سر
واکنده بفرهاد خان پیوسته باتفاق وی بدفع فتنه علی خان کمر بندد و چون عساکر ظفرنشان از در
اطاعت فرمان بهر طرف روان شدند خاقان جهانستان کامیاب و کامران در لاهیجان بساط انبساط
گسترده بزم آرای عیش و نشاط گردیده و چون حسب الفرمان والا از اعیان لاهیجان میر عباس حاکم لاهیجان
و رشته نشاء و حسین خان حاکم کوهدم طریق موافقت فرهاد خان پیموده بگیلان بیه پس رفته بودند در آن
اوقات سعادت مقرون که شهریار ربع مسکون در لاهیجان ابواب خوشدلی بر روی دولت روز افزون
میگشود کیا فریدون که بلده شاهراه تنگیجی در دست عهد وی بود در لاهیجان بنوع لطایف لوازم نیکو خدمتی قیام
مینمود و چون مداومت و ممارست صید و شکار از معظمات امور دولت پادشاهان والا اقتدار بوده
و می باشد در ایام توقف لاهیجان پیوسته شاهباز عزم شاهانه در فضای هوای صید اندازی و شکار
افکنی بلند پرواز بود و اکثر اوقات گرامی اوقات را در شکارگاه بیهانجید افکنی و شکار اندازی
مصروف میفرمود و چون درین اثنا شکاران دولت والا بعرض اقدس رسانیدند که در میان جنگلهای
گیلان بیشه ایست که بنابر کثرت اشجار و دو هزار و گل و مرور بر راههای ناهموار شکار اندازی آن بیشه
را گذار بآن بیشه دشوار است و از دیرباز گراز بیشمار در آنجا جمع آمده بمرور دهور و اعصار بسیار
شده اند و در سوالف زمان سلاطین گیلان بهوای شکار گراز در فصل بهار در آن بیشه صید افکن و
شکار انداز می بوده اند بنابرین شاهباز عزم خسرو روی زمین بهوای صید گراز بال پرواز گشوده با
جمعی از خاصان و مقربان بجانب آن بیشه روان شد و فرمان لازم الاذعان بنفاذ پیوست که قریب ده هزار
پیاده از مردم گیلان بطریق قمرگه براندن گراز پرداخته جمعی از ایشان بصدای تفنگ و سازهای
درشت و آوازهای بلند شکاری را رم داده بمحلی که از دو جانب راه بیرون شد آنرا مسدود ساخته
بودند رسانند و بنابر آنکه مردم دار المرز عموماً بخفت عقل و سخافت رای انگشت نمای جهانیانند
و باندک نسیم مخالفتی که از طرفی وزد تمامی ایشان بآن طرف میل میکنند و اگر فی المثل چاهی در
راه ایشان باشد بی محابا خود را بآن چاه می افکنند و پروایی از آن ندارند و در آن اوان مردم
فتنه انگیز گیلان که بزد سر نخوت دولت خداداد قدم در دایره اطاعت و انقیاد خاقان والانژاد
نهاده بودند با آن حضرت طریق غدر و نفاق می پیمودند و عقل معامله شناس روا نمیداشت که خدیو
خداشناس بی خوف و هراس با معدودی چند از خواص قدم جرأت بمیان چندین هزار غدار از مردم آن

دیار گذارد اما چون رحمت مغفرت که مهر انور گیتی است با تیغ و سپر برفراز این فیروزه گون منظر برآید
و از هجوم شب‌گردان کواکب و ازدحام ظلمت شبها تیغ را محابا ننماید شهریار خوبی دست قوی یابد
که پر دلی و شجاعت را بمیراث از آبای بزرگوار و اجداد عالیمقدار خود بیادگار داشت قدم
جرات بآن شب سراپا مخاف گذاشت و چندین گراز قوی جثه بزرگ خلقت را که از سایر
گرازان ممتاز بودند هدف تیر دشمن شکار فرمود و دران روز وحشت اندوز که دلهای اهالی این
از بودن آن حضرت در میان گیلانیان چون برگ بید بر خود میلرزید بهرام خون آشام برد
و بازوی آن شهریار گردون غلام آفرین خوان گردید و همچنین پشت گرمی جوشن حفظ حافظ حقیقی
کرامات آن حضرت را در نظر دوست و دشمن نمونه حصار آهنین نموده بود و دران ایام عشرت
فرجام که ساغر خوشدلی در جام و صید مرام در دام و توسن ایام رام آن حضرت بود باکید و نفر از خاصان
بهوای سیر کنار دریا و تماشای شکار ماهی در زورقی که در میان مردم آن دیار بناو شهرت دارد
نشسته عنان آن مرکب بحری را بدست گیلانیان باد پیما داد و از بحر مواج رود سفید رود بکشتی
بانی عنایت ربانی بآن طرف رود عبور فرموده از باد مخالف حیله و مکر آن طایفه عنود اندیشه
نمی نمود و ازان جماعت بی عاقبت کسی را یارای آن نبود که دران طرف رود که از قد و میان
جان نثار دیار نبود بچشم خیانت بجانب آن حضرت نگاه تواند نمود و بعد از فراغ از سیر و شکار
دریا بار عنان بصوب فرحت معطوف داشته بهمان طریق رایت سعادت بخطه لاهیجان می افراشت
بالجمله در خلال این احوال یکی از ملازمان معتبر امیره سیاوش حاکم کسکر که از دیر باز گرفتار زندان
خوف و خطر بسر میبرد از کسکر بدرگاه پادشاه بحر و بر آمده بمسامع جلال رسانید که آن زندانی از
مآل حال خود بیخبر راه نجات و خلاص خود در منحصر در مخالفت و شورش برادر و برادرزادهای خود
شمرده ایشان را بارسال رسل و رسایل بمخالفت گیلان مایل میسازد و یکی از مکاتیب ویرا مصدق
قول خود گردانیده بنظر کیمیا اثر رسانید و باآنکه دریای مرحمت خسروانه بچشمی ~~از زلال عفو و اغماض~~
جرایم امیره سیاوش را برشحی از زلال عفو و احسان امیدوار و از قبایح کردار وی فراموش
کرده بود بهبوب نسیم این خبر دیگر باره نایره غضب شاهانه نظر بآن بداختر شعله ور شده مقرر
فرمود که آن مردود زیاده سر را بملازمی که حقوق تربیت و نعمت او را فراموش کرده وسیله
وصول آن خبر شده بود و چشم آن داشت که باظهار آن دولتخواهی بعنایت بی غایت شاهنشاهی
و خلعت و جایزه دلخواه مفتخر و مباهی گردد در برابر یکدیگر بدار مکافات برکشیده روانه سقر

کرد بینه

گردانیدند و چون قریب ده ماه از نوروز فیروز بگذشت و وقت آن رسید که هوای ملک آن دیار
بانور سپیدکان بهار از در گرمی درآید مهر جهانتاب سپهر تاجداری بنسبت معظمی لاهیجان تخصیص
کیا فریدون که از دل و جان از بندگان عبودیت نشان بود کرمهای نمایان نموده خدمتش را
بتاج و کمر مرصع و تشریفات خسروانه ممتاز و سرافراز فرمود و چون ابر کف دریا نوال خاقان بیهمال
ببارش ابر عاطفت و احسان کشت امانی و آمال گیلانیان را سرسبز و ریان گردانید موکب ظفر قرین
با جهان جهان عظمت و جلال و عالم عالم حشمت و اقبال روی توجه بمقر سلطنت بیزوال آورده بورود
شهریار روی زمین دار السلطنه قزوین رشک نگارخانه چین و غیرت خلد برین گردید **ذکر ظهور عصیان**
**و طغیان علیخان والی گیلان بیه پس و توجه امرای عظام با لشکران در دفع فتنه آن**
**ناکس و ذکر شمه‌ای دیگر از فتنه‌های زیاده سران کشور** گنجور گنجینه اخبار یعنی کلک وقایع نگار
نقد کامل عیار داستان طرازی را پیش ازین بدین نمط آمین بر بساط ظهور و اظهار جای داده بود که
در حینی که حسب الفرمان قضا جریان فرهاد خان با لشکران بصوب لاهیجان روان میگردید
بسعی و اهتمام تمام علیخان حاکم گیلان بیه پس را که بجرم غلط کاری در حلقه زنجیر و گوشه زندان
حصاری بود مطلق العنان و با التماس بیرون از حد و قیاس آن حق نعمت ناشناس را دیگر باره والی
آن ولایت و محبوب خود گردانیده بآن ولایت رسانید و درین سال فرخنده فال که الویه دولت
و اعلام جاه و جلال بسیر و شکار دیار گیلان فلک فرسا شده ظهور عصیان و طغیان آن زیاده سر
نادان چنانچه ایمایی بآن شد بمسامع جلال رسید و بتجدید فرهاد خان با لشکران به تنبیه و تادیب
وی مامور گردید آن مغرور کم نام بخیال خام خواب و خور را بر خود حرام کرده باهتمام تمام در
صدد معارضه و مقابله سپاه فیروزی احتشام درآمد و حشری از پیادهای دیوسار آن دیار بر
سر خود فراهم آورده و تهیه و تجهیز لشکر پرداخت و به بریدن چوب و کشیدن جر راهها و گذرها را مستحکم و طرق
و شوارع را مسدود ساخت و ازین معنی غافل که باد در زدن چون بمعارضه کوه گران شتابد جز آنکه
بیهوده سری بر سنگ زند چه کار تواند ساخت و قطره تنگ ظرف که سر مخالفت بحر اخضر بر کشد
بغیر آنکه در چهار موجه بیهوده راه بی سفینه حیات خود را در بیابی سازد چه تواند پرداخت القصه بعد از آنکه
جنود ظفر ورود از سفید رود عبور نموده طریق مسارعت بآن ولایت پیمودند محض انتشار خبر آمد آمد
سپاه قیامت علامت شور یوم النشور دران دیار آشکار گشته جمعیت و ازدحام گیلانیان دیو سار
روی به تفرقه و پریشانی نهاد و رفته رفته سران و سرداران آن گروه بی شکوه از آن زیاده سر

نادان روی گردان شده فوج فوج معسکر ظفر اثر فرهاد خان پیوستند و دست اقتدار لشکر ظفر شعار
بقتل و غارت آن دیار از آستین مدارا برآمده ببیاری از معمورهای سپه پس از پیکند زعبور و
مرور لشکر منصور خراب و ویران گردید و هر کس خود را بآمدن و اطاعت نمودن بسفینه نجات
نرسانید غریق دریای هلاک و بوار گردید و آنان که انصار و اعوان علی خان بی سر و سامان بودند
از راه اضطرار طریق فرار پیمودند و چون کار دی بهنیروی بازوی دولت پایدار باضطرار کشید و آثار
ضعف و انکسار در ناصیه روزگار خود هویدا دید با دلی فگار و چشمی خونبار خود را بجال فومن که
مقام و مسکن آبا و اجداد او بود طریق فرار پیمود و مردم آنجا از بیم مواخذه و بازخواست شهریار هفت
اقلیم پای از گلیم ادب فراگذاشته او را ندیده انگاشتند و امیدی که بامداد و معاونت امیره مظفر
حاکم کسکر داشت بنابر مشغولی آن زیاده سر بشور و شر لشکر اوربالحان دفتر آن امید را نیز بر
طاق نسیان گذاشت و چون کارش از کار گذشت در لباس مبتذل ایاب قلعه زیح فومن که موطن
جمران وی بود مرحله پیما گشت و مردم آنجا چون انطباعر کار را بامداد و معاونت او نمی توانستند پرداخت
خود را بمرافقت وی آوازه وادی سرگردانی ساختند و آن گمراه بمرافقت ایشان چندگاه پناه به
کوههای سخت و جنگلهای پر درخت که طایر بلند پرواز نگاه از تشابک اشجار و تراکم درختهای
آسمان سای راه بآن نمی یافت برده هر روز در جایی و هر شب در مکانی بسر می بردند تا
دران سرگردانی کارشان به بی سر و سامانی کشید و سموع ایشان گردید که فرهاد خان از حال اکثر
ایشان خبردار شده بتفحص و تجسس فراریان مشغول است و مقارن آن خبر ورود ذوالفقار خان
با ده هزار پیاده و سوار باشان رسیده نزد ایشان متحقق گردید که ضد منتش انداخته تا راه و طوایش
بر سر امیره مظفر حاکم کسکر آمده بعد از گیر و دار بسیار و قتل و غارت بیشمار که دران دیار از لشکر
ظفر شعار روی نموده امیره مظفر و برادرزادهای او درانثنای فرار گرفتار گشته اکثر غازیان
فدوی شعار شده اند و خان نامدار آن جماعت را اسیر و دستگیر مصحوب خود معسکر فرهاد خان
رسانیده و حال آن دو خان بلند اقبال جنابی غیر گوشمال ایشان در خاطر ندارند القصه آن دو
سردار صاحب حکم تمامی سپاه و لشکر را بران بیشه و جنگل و کوه و کمر محیط گردانیده فوج فوج از
طرق صعب المسالک و راههای پر گل و لای پیاده در طلب آن گریزپایان روان گردیدند و
سر بازانه قدم جرات پیش نهاده مانند دعای مستجاب خود را از ان کمرها بالا کشیدند و علی خان و رفقا
که یکی از ایشان کامران کوهدمی سردار آن جماعت بود چون دریای بلا را بر خود محیط دیدند از بیم



جان پوشیده و پنهان خود را از ان بیشه جنگل بخانه یکی از رعایای آن محل رسانیده در نقب خانه
ملتجی گردیدند و آن مرد مردانه با آنکه از نگاه داشت ایشان خانه خان خود را خراب میدید در خفای
ورود ایشان کوشیده نسبت بآن جماعت لوازم رعایت و مرافقت بتقدیم رسانید و غازیان بنابر
آنکه آمدن ایشان را بآن مکان محال می شمردند و گمان نمی بردند که با وجود نزول بسیاری از لشکر
منصور در منازل رعایای آن محل و اتفاق برآمد و رفت متردد بن آن جماعت جرات آمدن بآن مکان
توانند نمود همچنان در طلب ایشان دران کوه و کمر سرگردان میگشتند تا رفته رفته پرده از رخ کار
ایشان برخاست و جمعی از غازیان که دران حوالی نزول نموده بودند از تحصن ایشان در خانه آن مرد
مردانه باخبر شدند و خبرداری ایشان باعث آن گردید که علی خان و رفقا از آگهی غازیان باخبر شده
در طلب مامنی دیگر از ان خانه بدر آمدند و چون راه بجایی نداشتند روی آوارگی بجانب بیشه و جنگل
گذاشتند و غازیان بویی از ان برده بر اثر ایشان دوان و در کنار بیشه با ایشان دست و
گریبان گردیدند و با آنکه طاغیان بنا وک جان ستان غازیان را بکیب سر تیر از خود دور داشته کسی را
نزدیک خود نمی گذاشتند یکی از قورچیان ترکمان موسوم بحیدر بیک دلو او علی از سر جان گذشته به
گرفتن علیخان دوان گردید و دران اثنا دو تیر کاری از کامران کوهدمی بوی رسیده دستش از کار
و پایش از رفتار باز ماند اما به نیروی بازوی دولت بیزوال با آن حال کثیر الاختلال دست از
تعاقب علی خان باز نداشت و دوان خود را بوی رسانیده دست در کمر وی زد و چون کامران
کوهدمی علیخان را در دست آن شیر زخم خورده گرفتار دید بقصد رهایی آن گریزپای دیگر باره با
تیغ آخته بر سر وی تاخت و آن مبارز دلیر با آنکه چند زخم دیگر از وی خورده دستش از گرفتن علی
خان کوتاه شد اما بزور سر پنجه غیرت و نیروی بازوی مردانگی دست از کمر وی برنداشت تا چند
تن از غازیان از عقب رسیده یکی از پس سر علیخان را و دیگری کامران کوهدمی را در بغل کشیده اسیر
و دستگیر گردانیدند و همچنین یک یک از تبع ایشان را گرفته پیشتر از آنکه غازیان خبردار شده بر
ایشان هجوم آورند ایشان را بنظر فرهاد خان رسانیدند و جانب خالی بگرفتن ایشان بسلاطین عزت
و شادمانی فرو چیده ایشان را نیز در پهلوی امیره مظفر و برادرزادهای او در حلقه زنجیر کشیدند و از
اموال و اجناس علی خان و رفقا آنچه تا آن زمان بحیطه ضبط و تسخیر در نیامده بود با بنهای آن
گریزپای در هر جا نزد هر کس بود بحیث دیوان ضبط نمود و بعد از انجام این مهام تفصیل این قضایا را
عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانیده مسرت برای خاطر اقدس خاقان گردون غلام گردید و آن حضرت بار دیگر

خان فرشته نهاد و سکندر جناب خانی را بمزید عواطف گوناگون و انعامات از حد افزون سربلندی
بخشیده فیروز جنگی که علیخان را بجنگ آورده بود بخلعت فاخر و کمر مرصع و جیقه و انعام سی هزار
دینار تبریزی سرافراز گردانید و بنظر تربیت و عنایت در احوال بازماندگان حیدر بیک قولاوغلی که در
گرفتن علیخان جان نثار کرده بود نگریسته هر یک را بتشریفات خسروانه و انعامات شاهانه باعلی
مدارج کام دل رسانید و همچنین شمه از عواطف بیکران شامل حال اجلال سلطان قاجار فرموده ایالت
ولایت لنکر را بوی کرامت نمود و چون منشور عاطفت و احسان باسم فرهاد خان عز صدور یافته بود که بعد
از آنکه خاطر از نظام و انتظام مهام گیلان مطمئن سازد بندپایان موکب خود گردانیده رایت جمعیت را
بپایه سریر سلطنت برافرازد و خان مشار الیه نظر مردمی و مروت بر حال عیتی که علی خان را در
خانه خود مهمان ساخته بود افکنده تقصیر وی را که از رهگذر دور مروت و جوانمردی بظهور رسیده بود بروی
وی نیاورد و از در یاوری با وی درآمد که گویا هرگز بان جرات اقدام ننموده و پس از آن بر حسب فرموده
مهمات دار المرز را فیصل داده باتفاق ذو الفقار خان و عظمای گیلان روی مسارعت بدرگاه
پادشاه جهانستان نهاد و چون خبر قرب ورود ایشان بمسامع جلال شهریار بلند اقبال رسید مردم شهر
اجامره و اوباش معمور جهت قزوین را باستقبال علی خان و سایر طاغیان مامور گردانید و
مردم شهر که از بهر صدور این چنین فرمانی جان میدادند فوج فوج و گروه گروه با ارباب شور و شغب و
اصحاب لهو و لعب باستقبال اقبال نمودند و اجلاف و اجامره و شعبده بازان و معرکه گیران تا بناهی
درشت از شهر بیرون رفته علی خان زیاده سر را بحشمت تمام و آیین مالا کلام بشهر درآوردند و روز
دیگر خاقان مجدد بر رسم فریدون و آیین اسکندر در ایوان چهل ستون بر تخت زر قرار گرفته
بندیان را بنظر کیمیا اثر رسانیدند و زمانه بزبان حال مضمون این مقال بادار رسانید که نظم
آن سر که ز فرمان تو گردن پیچید ⁂ آخر برسن کشان کشان آوردند ⁂ و شهریار خطا بخش جرم
پوش که در ان اوقات بکرات از جرایم و ذلات ایشان فراموش کرده بود بزبان گوهربار بتعداد
عنایات خود گشوده با ایشان معاتبات و مخاطبات خسروانه فرمود و چون هجوم خجالت و
انفعال زبان ایشان را لال داشت و یارای سخن گفتن نداشتند بجای جواب آن عتاب و خطاب
را بر سر افکندگی و انفعال گذاشتند و پس از آن حسب الفرمان قضا جریان آن جماعت بی عاقبت
را بشیخ احمد آقای داروغه قزوین سپردند و بعد از چند روز شیخ احمد آقا مشار الیه آن قوم
گریزپا را بقلعه الموت برده بکوتوال آنجا سپرد و بعد از آن خبری از ایشان از قلعه بیرون نیامد و از



غرایب اموری که درین اثنا بظهور پیوست آن بود که منصوبه مراد کامران کوهدمی با آنکه دامن زن شعله
فتنه و فساد ارباب بغی و عناد بود بر حسب دلخواه درست نشست و بحر بخشایش شهریار مروت کیش
مرهمی اندیش در باره وی بجوش آمده بنا برآنکه با علی خان از در وفاداری و خدمتگزاری و رعایت
حقوق نمک خوارگی و یاری درآمده بود جمیع جرایم و ذلات او را بعفو و اغماض مقرون فرمود و در همان
روز باشارت والا از دوام قید و زنجیر رهایی یافته بسمت ملازمت خاصه شریفه و خلاع فاخره معزز و
ممتاز گردید و آنچه مردمان با نزای تمرد و عصیان در باره وی گمان می بردند بر عکس آن بظهور رسید دیگر
از وقایع این سال میمنت مآل گوشمال بوسعید و طالشه گولی طاغیان گیلان سپهر پیشین بود که مدتها
دامن زن شعله فتنه و فساد گیلانیان بد نهاد بودند و با آنکه بکرات از جانب خاقان گردون منزلت
منشور مشعر بر بخشش و عاطفت مستمال شده بودند همان طریق تمرد و عصیان می پیمودند و بعد از استماع
خبر گرفتاری علی خان زیاده سر و انطفای نایره شور و شر گیلانیان بد گوهر بناچار روی آوارگی بقلل جبال
و مضایق مغارات نهاده در بیشها و جنگلها متواری و سرگردان بسر می بردند تا کارشان بجان و
کاردشان باستخوان رسید و بوسعید پلید بعد از زندقی مدیدی توطئه و تمهید از بیشه و جنگل رخت اقامت در
لاهیجان بخانه کیا فریدون کشیده و خدمتش را شفاعت خواه گناه خود گردانید و چون با بهتای کیا فریدون
صورت حال آن مردود بد فعال بمسامع جلال شهریار ربع مسکون رسید بر آیینه ضمیر قدسی عکس پذیر گردید که
لا محاله آمدن بیجای آن دامن زن شعله مکر و تزویر بمنزل آن فدوی اخلاص تخمیر بی اندیشه خطایی
نخواهد بود لاجرم منشور عاطفت باسم کیا فریدون اصدار فرمود که از مفسده شور و شر وی باخبر بوده و در
ازاله و دفع آن بد اختر را بدرگاه جهان پناه فرستند و چون آیینه ضمیر الهام پذیر خسرو گردون سریر برای
صور غیبی بود بوسعید مردود در اوقاتی که مهمان کیا فریدون بود و آن خون گرفته تهیه اسباب سفر
وی قیام می نمود روزی کیا را در فضای بیرون در خانه وی تنها یافته با تیغ برهنه بر سر وی شتافت و آن
بیگناه بدیده تعجب در روی نگاه میکرد پاره پاره شده بود القصه بعد از قتل کیا فریدون آن دون زبون
با سه چهار تن از رفقای خود رخت گریز بکوه و کمر و بیشه و جنگل کشیده در آنجا متواری و سرگردان می
گردید تا آن زمان که خبر قتل کیا فریدون بشهریار ربع مسکون رسیده شیخ احمد آقای داروغه قزوین
را بگرفتن بوسعید پلید و قنبر بیک کوزی سوکلو را باخذ و قید طالشه گولی مامور گردانید و ایشان از راه
امتثال فرمان بمحالی که احتمال بودن فراریان در ان بود درآمده بگردش محلکها و التزام حکام و
کلانتران و کدخدایان و مردم آن محال را بگرفتن و پیدا کردن ایشان الزام نمودند و بعد از سعی بسیار و تردد تمام

بوسعید طپیدرا غازیان صوفی ملازمان ولی سلطان حاکم دیلمان و طالش کولی را با چندتن از اقوام ملازمان
حسین خان حاکم کوچصفهان بدام گرفتاری درآوردند و چون خبر گرفتاری آن دو بدگوهر بخاقان دادگر رسید
با آنکه تقصیر بوسعید بشناعت جرات و جلادت وی بخشیدنی بود اما خون ناحق کیا فریدون نگذاشت که
قدم از قدم بردارد و بفرمان قهرمان قهر بجزا و سزای عمل خود رسید و گناه طالش کولی و اقوام او چند
بعفو و اغماض مقرون شد لیکن طینت زشت و خبث باطن آن خبیث نیز ظاهر شده بعد از چندگاه
مکتوبی از آن روسیاه بنظر خاقان خلایق پناه رسید که باتباع خود نوشته بود که در یاعسکری پادشاه
قزلباش راسخ دم و ثابت قدم باشید و آن مکتوب گواه حال گم کرده کی راه آن گمراه شده رشته عمر او
نیز بسعایت میرعباس بمقراض تیغ سیاست کوتاه گردید و بعد از آن بغیر امرای صاحب اختیار گیلان بشمار
افتاده از ایشان بغیر از میرعباس باد دیگری نماند و آن قدر عاقبت نشناس نیز با وجود مرض مهلک [illegible]
و خویشی سلاطین گیلان و شائبه وراثت ملک بجنون خودسرانه گردیده خیال محال سری و سروری آن دیار
سپهسالاری لاهیجان بخاطر گذرانید و بصرصر این هوای بیجا چراغ حیات وی انطفا پذیرفته در شبی از
شبهای چراغان که بفرمان چراغ چشم جهانیان در میدان سعادت آباد قزوین بسپیدی دیده اعادی دولت
و دین فروزان شده بود بقتل رسید بیان این سانحه عبرت افزا آنکه در آن شب نورانی که هر گل زمین
از گلهای آتشی شمع و چراغ گلریزان باغ و بستان را داغ داشت و ساقیان زهره جبین در مجلس
بهشت آیین خسرو روی زمین به پیمودن ساغرهای گوناگون مجلسیان را سرخوش و تردماغ می‌نمودند
ملک جهانگیر کجوری که در آن بزم ارم قرین با عیش و عشرت همنشین بود به تکلیف نشا شراب
و خواب از جای خواست و با مجلسیان از در بدمستی درآمده با تیغ برهنه در میان ایشان رقصان
گردیده و گاه از راه مطایبه و ظرافت و گاهی از در بیهوشی و بیخبری درآمده بهر کس میرسید حمله میکرد
تا نوبت خوش صحبتی وی بمیرعباس رسیده و آن خون گرفته در وقتی از حال نزار خود خبردار شد که به
زخمهای پی در پی پاره پاره گردیده و چون از وی درگذشت بخدمت خواجه سلطان محمود برادر
خواجه حسام الدین وزیر خان احمد که در سوالف زمان گریزان از دم رفته سلسله جنبان فتنه و
فساد گیلانیان شده بود مشرف گشت و بساغری که در کام جان میرعباس ریخته بود خواجه را نیز مست
باده نیستی نمود و چون مشعل خورشید فروزان گردیده هنگامه چراغان بپایان رسید هر چند همگنان
واقعه شبانه را گل سرسبد مستی می‌شمردند اما بر روشن ضمیران جهان دریافت چون پرتو شمع و چراغ
هویدا بود که آن حرکت بی اشاره خاقان گردون منزلت نبود چه بعد از قتل میرعباس اثر شایان



گیلان را که محل اعتماد آن حضرت بود بند از لباس هستی عریان فرموده خاطر اقدس را از بیم فتنه و
فساد ایشان جمع نمود **دیگر** از سوانح عشرت افزا گرمی هنگامه چراغان و آذین میدان سعادت آباد
دار السلطنه قزوین بود که بعد از فراغ از نظام و انتظام مهام گیلان به سرکاری الیاس بیک قاجار
بیاول صحبت با آیینی شایان روی نموده دکاکین اطراف و جوانب میدان را بر امرا و ارکان دولت و
اعیان حضرت و اوباشان و مردم شهر وارد و بازار قسمت نموده هر یک از آن جماعت در دکانی
که با ایشان اختصاص یافته بود در بستن آیین دست نادره کاری و در تهیه چراغان ابواب آتش دستی
بر روی زمانه گشودند و بقدر دوازده ذرع از اساس دکاکین پیش آورده طاق بندهای بدیع آیین
و اشکال و تماثیل شیرین طرح انداختند و بشمار تخمین در هر یک از آن دکاکین زیاده بر هزار شمع
و چراغ و فانوس فروزان ساختند و شهریار روی زمین چند شبانروز در آن مکان طرب اندوز عشرت
سرای و انجمن آرای بوده روزها در عمارت جهان نما که معماری همت والانهمت آن حضرت بر جانب
شرقی و طرف غربی میدان سعادت بهمدوش شهر الاست ابواب عیش و عشرت بر روی مقربان انجمن
قرب میگشود **دیگر** از وقایع دولت افزا که در آن والا روی نمود تفویض ایالت شیراز در عوض
حکومت لاهیجان بفرهاد خان بود و سببش آنکه چون درویش محمد خان روملو چنانچه ایمایی بآن شد
قلعه نشابور را بموجب فرمان لازم الاذعان بعبدالمؤمن خان اوزبک سپرده روی امید بدرگاه جهان
پناه آورد حکومت لاهیجان بوی عنایت شده و بنا بر آنکه خدمات شایسته جناب خانی بمرآت خاطر حق
گزین پرتو ظهور افکنده پیوسته منظور نظر عاطفت شهریار سرافراز بود در عوض حکومت لاهیجان ایالت
شیراز را که اضعاف مضاعف آن بود بوی کرامت نمود **دیگر** از سوانح اقبال که در اثنای این سال خجسته
مآل از پرده خانه خیال شهریار مستوره جمال جهان از ظهور بروز رسید توجه خاطر والا بنظم و نسق محال کوه گیلویه
و خوزستان بود و تفصیل این اجمال آنکه هر چند در این ایام فرخنده انجام معظمات امور دولت فلکی
اعتصام با علی مدارج نظام و انتظام پیوسته فتنه انگیزان ممالکی که بحیطه ضبط و تسخیر اولیای دولت
ابدمدت درآمده بود گوشمال بسزا یافته از عرصه وجود نیست و نابود شده بودند اما چون خاطر اقدس
از جانب امرای افشار که بنا بر اقتدار در ولایت کوه گیلویه و خوزستان سر زیاده سری میخاریدند
جمع نبود و از سید مبارک خان والی عربستان با وجود دعوی اخلاص و نیکوبندگی بفرستادن سپاه نصرت
خود بآستان کردن نشان امری چند که موجب خجالت و سرافکندگی هواداران عقیدت نشان باشد
بعرصه ظهور رسید بر آیینه ضمیر خورشید نظیر منطبع گردید که موکب اقبال از راه نظم و نسق محال کوه گیلویه

وخوزستان بآن طرف روان شده کفار آن دیار را از خار فتنه امرای افشار و سایر سرکشان پاک ساخته
بنابرین مرادبیگ جلودارباشی شاملو را از راه رسانیدن مژده فتح و موکب مسعود بآن حدود روانه فرمود
و چون مقصود و مراد پادشاه والا نژاد از فرستادن آن منظور نظر اعتماد آن بود که در جزو و جمعیت
امور کلی و جزئی آن سرحد رسیده بموقف عرض رساند تا تواند بطریقی که مقرون بمصلحت وقت و انتظام
سلاسل شوشتر را که در حصانت و رصانت از قلاع خیبر خبر میدهد متسخر گرداند جمعی از قزلباشان جغتای
ساکن خراسان را مرافقت وی مامور گردانید که اگر در تسخیر آن حصار استوار کار بگیر و دار رسد حالت منتظره
بوده باشد و مرادبیگ مذکور چون بحدود شوشتر رسید شاهوردی خان افشار که حاکم آن دیار بود بصوابدید
رای صواب نمای خود که با رای فاسده اعیان یا بعیان آنجا طریق مخالفت می پیمود ابواب قلعه را بر روی مراد
بیگ و اتباع وی گشوده خدمتش را از راه اعزاز و احترام تمام بقلعه درآورده مفاتیح قلعه و مقالید
خزاین و ذخایر را تسلیم وی نمود و بعد از چند روز که مرادبیگ رابطه کار و بار قلعه داری گردانیده عازم آن
گردید که رخت اقامت از قلعه بیرون کشیده از آن بحر پر شور و شر بمعبر مآل اندیشی خود را بساحل گوشه
نشینی و درویشی رساند مرادبیگ شاه را لیه از در ملاطفت درآمده خدمتش را از آن عزیمت متقاعد و به
عنایات بیغایت خسروانه مستمال و امیدوار گردانید و چون بیم آن بود که از بودن اتباعش در قلعه مفاسد
عظیمه روی نماید آن جماعت را از قلعه بیرون کرد و بعد از آن بگمان آنکه مبادا نگاه داشتن خان و
افواج ملازمان سلسله جنبان شور و شر غازیان افشار گردد به تیغ توهم بیجا آن خون گرفته را در قلعه گوشه
از پای درآورد و باین حرکت ناهنجار طایفه افشار که در خارج حصار اقامت داشتند سر شور و شر بر
آورده رایت مخالفت وی افراشتند و چون مرادبیگ دید که نایره اتفاق طایفه افشار در خونخواهی
شاهوردی خان سر بکره اثیر کشید بعزم قلعه داری ابواب قلعه را بر روی خود بسته حصاری گردید و طایفه
افشار چون قدرت گشودن حصار نداشتند از راه اضطرار روی توسل و استمداد بسید مبارک آورده
خدمتش دعوی اخلاص و یکجهتی را برطاق نسیان نهاده از عربستان با سپاه گران بخوزستان آمده و دزفول
را بحیطه تصرف درآورده لشکر بشوشتر کشیده بمحاصره قلعه آنجا مشغول گردید و همچنین شاهوردی خان
عباسی که بهنگام توجه موکب ظفرنشان گریزان از لرستان بدیار روم رفته بود بعد از رجعت موکب
مسعود از آن حدود معاودت نموده بر سر سلطان حسین برادر خود که حسب الفرمان قضا جریان والی
لرستان شده بود ایلغار نموده او را بقتل رسانیده بود و بعزم آنکه دیگر باره در میان الوار رایت اقتدار
برافرازد در اقصای آن دیار دامن زن نایره گیر و دار روزگار میگذرانید القصه چون اخبار مذکور

نزد



مسامع جلال خاقان بلند اقبال رسید رای آفتاب اشراق جهت آرامش بلاد و آسایش عباد عنان عزم خسروانه
را بسوی آن طرف معطوف گردانید و چون فرهاد خان و سایر امرا و ارکان دولت ابدنشان توجه
خاقان جهانستانی را که هر یک از غلامان آستان جلالت و شأنش قایم مقام قیصر و خاقان باشند
جهت انجام مهام جزئیه سزاوار نمی شمردند در عطف عنان عزیمت آن حضرت بآن ولایت مصلحت دیده
بعرض اقدس رسانیدند که در انجام این قسم امور توجه رایات منصور بر ضرورتیست و هر یک از غلامان که
باین خدمت سرافراز شوند به زور سرپنجه دست ولایت و نیروی بازوی دولت ابدمدت بانجام آن
قیام میتوانند نمود بنابرین بصوابدید رای رزین و فکر دوربین حاتم بیگ اعتمادالدوله و فرهاد خان
که در آن زمان از اعاظم امرای عالیشان بود باین کرام خدمت سربلند گردیدند و نظم و نسق ولایات مذکوره
را از سر حدود لرستان تا اقصای عربستان بعهده اهتمام ایشان فرموده قورچیان عظام نیز حسب
الفرمان بطریق مرافقت ایشان پیمودند و بعد از روانه شدن وزیر صایب تدبیر و امیر کشورگیر بصوب مقصد
هوای سیر متنزهات دارالسلطنه صفاهان در مرآت خاطر خطیر آفتاب تاثیر عکس پذیر گردیده اعلام جلالت
و شان از راه دارالمؤمنین کاشان بآن بلده نزاهت بنیان رسید و تا آن زمان که صرصر خزان دی
خنکی اشجار بستان نمود بنگاه سیر و شکار شهریار گردون اقتدار در آن دیار گرم بود و چون وقت
آن رسید که بضرورت وقت چراغ آتش سوزان در بزم افسرده زمستان فروزان گردد شهریار با استحقاق
بعزم قشلاق متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گردیده فصل زمستان را در معموره جنت قرین قزوین کامیاب
و کامران بپایان رسانید **ذکر توجه عساکر ظفر آثار بسرکردگی حاتم بیگ وزیر و فرهاد خان جهت تسخیر بصوب
دیار خوزستان و نظام و انتظام مهام آن دیار حسب فرمان قضا جریان** کلک سخن پرداز که مرحله پیمای شیب و فراز
این گذر و دوراهست از این داستان چنین قصه پرداز میگردد که چون امیر و وزیر بموجب فرمان خاقان جهانگیر
از پایه سریر سلطنت مصیر بصوب مقصد سالک طریق ایوار و شبگیر گردیدند از راه مصلحت وقت و صلاح دولت ابد
مدت رخت اقامت بخرم آباد کشیدند و باندیشه آنکه خاطر سید مبارک والی عربستان بعواطف بیکران اطمینان
یابد شاهوردی خان عباسی الحضار و عتاب و چنان شهریار جهانستان مستمال و امیدوار گردانیدند و او
از وفور خوف و هراسی که داشت جرات در آمدن قدم براه نمی گذاشت عاقبت بآن شد صلاح اندیشان قرار
بآن یافت که از جانبین با معدودی چند بمکانی معین حاضر شده با یکدیگر آنچه گفتنی باشد بگویند و بموجب
قرارداد از طرفین روی بملاقات یکدیگر نهادند و در عرض راه مزاری از اهل الله بملاقات ایشان اختصاص
یافته اعتمادالدوله و فرهاد خان با نفری چند از اعیان بآن مکان شتافتند و شاهوردی خان نیز با

دولت نقاره نوازان خود را بمخالفت و انفعال نمود وزیر صایب تدبیر از جانب خاقان گردون سریر جرایم او را بعفو و اغماض وعده داد و ابواب دلجویی و تفقد بر روی وی گشاد و شاهویردی خان از گرده پشیمان سوگندان غلاظ شداد یاد نمود که اگر مراحم بیکران قلم عفو بخشش بر جراید جرایم وی کشد بعد الیوم حبل عبودیت و بندگی از عاتق عبودیت برندارد و مدت العمر سالک طریق خدمتکاری و جانسپاری باوده از شاهراه اطاعت و انقیاد قدم بیرون نگذارد و امرا هر چند میدانستند که آن عهد و پیمان از حلیه صدق و صواب عریان است اما مصلحت وقت اظهار اطاعت و بندگی را ازوی درپذیرفتند و قامت امیدش را بتشریف والای شاهنشاهی زیب و بها داده ابواب تصرف قلعه خرم آباد را که بحیطه ضبط و تسخیر درآمده بود بر روی وی گشادند و او نیز بشکرانه عواطف بیکران شاهانه قبول نمود که برسم پیشکش هزار تومان تحویل صاحب جمع خزانه نماید و چون خاطر امیر و وزیر از رهگذر احمد خان سراپا تزویر اطمینان یافت بهر یک معسکر خود شتافتند و بعد از آن شاهویردی خان بجانب آمد شد و اتحاد بر روی ایشان گشاده تحف و هدایای شایان بهر یک فرستاده و چون خبر شور و شر محاصره قلعه شوشتر مکرر بمعسکر ظفر اثر میرسید بعد از آن قضا با ارکان دولت والا صوب شوشتر از راه کتل کیالان که بنابر صعوبت طرق و مسالک عبور و مرور سپاه و لشکر از آن راه در سوالف زمان کمتر اتفاق افتاده مرحله پیما شدند و چون خبر ورود ایشان بخوزستان شیوع سید مبارک خان گردید بنیان ثبات و قرارش شکست نمایان یافته از پای قلعه شوشتر بجانب حویزه که آن بلاد که دار اقامت وی بود شتافت و امرای نامور بار اقامت در ظاهر قلعه شوشتر گشوده قلعه و شهر آن کشور را بمهدیقلی خان شاملو که حسب الفرمان والا والی آن ولایت شده بود تسلیم نمودند و ازین رهگذر خوف و هراس بیشتر از بیشتر بسید مبارک هجوم آورده یکی از کسان معتبر خود را نزد امرای نامور فرستاده رسوخ عقیده خود را در اطاعت و انقیاد و شهریار والاتبار بایشان پیغام داده و در طی گزارش پیغام بایشان اعلام نمود که باعث آمدن بر سر قلعه شوشتر ارتفاع نائره شور و شر ادبیک زیاده سر بود و الا هیچ احتمال که خیال مخالفت و نافرمانی در خاطر بندگان دیرین و فدویان اخلاص آیین تواند گذشت و امرای صایب رای متوهم آنکه مبادا خدمتش از راه عدم قبول معاذیر مجبول متوهم و به رومیه متوسل گردد عذرهای مموه وی را درپذیرفته بکسان وی گفتند که عنایات بی غایات و لطف بی نهایت خاقان جهانبان نسبت بآن سید عالیشان بنابر تحلی بحلیه سیادت و نجابت و انتساب بخاندان نبوت و ولایت و سربلندی بافسر تشیع فطری و ولای اهل بیت عصمت و طهارت زیاده بر آن است که اگر بعد الیوم



آثار اخلاص و یکجهتی از وی بعد ظهور رسد رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم گذشته وی کشد و ایالت ولایت عربستان را بدستور سابق بوی گذارند مشروط بآنکه بجهت تشیید مبانی عهد و پیمان و تأسیس قواعد آن بلوازم ایمان از راه امیدواری بجهانبانی بابندگان تشریف حضور ارزانی داشته بلاواسطه غرضی آنچه در هر باب گفتنی باشد بمقام اعلان و اظهار آید و کسان سید مبارک از نزد امرا خوشدل و شادان بازگردیده اخبار مسرت آثار مذکوره را بوی رسانیدند و او نیز بنابر ازدیاد خوف و هراس از امرای عالیشان التماس نمود که امرای صایب رای با اندک نفری از معسکر ظفر اساس بیرون آمده بجانب حویزه روان شوند تا او نیز با معدودی چند از حویزه باستقبال ایشان شتافته در اثنای راه کار صلح و صلاح را بر حسب دلخواه صورت دهند و امرای عالیجاه بپشت گرمی باس و سطوت دولت ابد مدت از شور و شر سپاه و لشکر اعراب محابا ننموده با معدودی چند بجانب حویزه طریق مسارعت پیمودند و بعد از قطع مسافت چند فرسنگ راه طلیعه سپاه اعراب نمایان شده سید مبارک با لشکری گران با امرای عالیشان رسیده و ابواب یگانگی و اتحاد مفتوح داشته بنای کار را بر دوستی و وداد گذاشتند و سید مبارک بتقصیرات گذشته معترف گشته بعنوان عهد و پیمان موکده بسوگندان بر خود لازم آورد که بعد الیوم غاشیه بندگی بر دوش و حلقه سرافکندگی در گوش از راه و رسم زیاده سری فراموش کند و رشته حبل المتین رضای خاطر اقدس را از دست ندهد و با دوست آنحضرت دوست و با دشمن دشمن بوده باشد و بعد از تشیید مبانی عهد و میثاق قامت اطاعتش را بتشریف والای شاهنشاهی مفتخر و مباهی ساخته بر حسب دلخواه خدمتش را براه انداختند و بعد از معاودت سید مبارک خان امرای عالیشان بمعسکر ظفر نشان پیوسته بعد از انجام مهام آن ولایت از ظاهر شوشتر بار سفر بستند و هنوز پای عزیمت در رکاب حرکت ندرآورده بودند که کاروان سیلها را بر دریا دل قوافل بارانهای درشت قطر را بر ساحل دریای روان رود شوشتر نازل گردانیده طغیان آب رود مانع مرور و عبور جنود مسعود گردید و از آن راه فرقت بگاه سپاه ظفر پناه از آن دریای پرشور عبور نتوانستند نمود و بضرورت در کنار آن رود خانه خیام اقامت افراخته ساحل آن بحر پرشور و شر را محل قرار و مقام استقرار ساختند و بنابر انسداد ابواب تردد و آمد شد مدار روی امرا آثار قحط و غلا ظاهر گردیده ازین رهگذر کار عساکر ظفر شعار بجان و کارد باستخوان رسیده و اکثر چارپایان ایشان بنابر فقدان جو و کاه بچراگاه عدم شتافته صاحبان دواب و بعضی از امراو لشکریان بعد از تخفیف نزول باران رخت الطرف بمنازل خود یافتند و اعتماد الدوله و قرچغای خان با سایر امرا و عساکر ظفر نشان از کنار رود شوشتر کوچ بر کوچ بجانب کوه کیلویه روان گردیده چون آن ولایت نزدیک رسیدند طوایف افشار که ساکن آن دیار بودند بموافقت حسن خان حاکم آنجا طریق استقبال ایشان

نمودند و امرای عالیشان چون دران دیار پای اقامت گشوده از رنج راه و تعب سفر آسوده بودند باستحکام
ابواب نظام و انتظام مهام آن ولایت گشوده حسن خان را که در ایام هرج و مرج تغلب بر آن
ولایت استیلا یافته در بهار جلوس همایون نیز خار گلزار سلطنت پایدار بود و درین مدت اطاعتی
سزاوار نمی‌نمود از حکومت آن دیار عزل و امیرخان افشار حاکم کازرون را بجای وی نصب نمودند
و آن مغرور زیاده سر را با چند نفر دیگر از اتباع وی که هوای شور و شر در سر داشتند گیرانیده مصحوب
فارسان و پاسبانان روانه درگاه فلک اشتباه گردانیدند و حکومت کازرون باسمعیل خان [illegible]
افشار اختصاص یافته چون چند سال بود که رعایای الوار بختیاری و ممسنی و جاکی و دهنده و
جوانکی و شبلی چنانچه باید طریق اطاعت نمی‌پیمودند دو هزار تومان برسم ترجمات باسم ایشان حواله داشته
تنخواه طلب عساکر فیروزی نشان نمودند و از آنجا عنان عزیمت بخطهٔ خلد طراز شیراز منعطف ساخته
بعد از نظم و نسق مهمات آن ولایت رایت مراجعت بپایه سریر سلطنت افراختند و بعد از قطع مسافت
و طی آفت در معموره جنت قرین دار السلطنه قزوین بشرف پای بوس حضرت و روی زمین سربلند به
عواطف گوناگون خاقان ربع مسکون خرسند و بهره‌مند گردیدند دیگر از سوانح عبرت افزا که درین سال
خیر مآل زد رو بار اقبال روی نمود فرار ملک جهانگیر رستمداری ولد ملک سلطان محمد حاکم کجور و
رستمدار بود و خلاصه این مقال آنکه پدر آن بدگهر چندان اعتقادی باوامر و نواهی شرع انور نداشت و
بنای عقیدهٔ فاسدهٔ خود را بر طریقهٔ باطلهٔ ملاحده خذلهم الله گذاشت و موید این مدعا آنکه در زمان
فرخنده نشان شاه جنت مکان دست تصرف بذیل عصمت خواهرزاده خود که نامزد پسرش بود دراز کرده
مدتها با آن دختر بسر برد و چون دید که دختر جوان هوای معاشرت جوانان در سر دارد بامید آنکه جوان
برگرد و سفر سقر پیش گرفت و چون خبر کشتن آن بداختر بختر دیر رسید ملک جهانگیر بنیابت
پدر آن دختر را بی شوهر نگذاشت القصه افعال قبیحه و حرکات شنیعه از آن پدر بدگوهر و اتباع او
بسیار سر میزد و زیاده اعتنایی بشان اقامت نماز و روزه و سایر اوامر و احکام دین مبین نداشت
بنابرین شهریار بیدار از سوء عقیده آن طایفه زیانکار خبردار شده امامقلی سلطان استاجلو ولد
بدرخان را با لشکر گران بدفع ایشان نامزد فرمود و بعد از قرب ورود جنود مسعود بآن حدود
آن ملحد مردود با آن ترک ساده دل از در حیله و تزویر درآمده اول اظهار اطاعت و انقیاد
خوشدل گردانید و قرار بآن یافت که در مکانی معین با یکدیگر از در هم صحبتی درآمده در باب صلح و
صلاح سخن گویند و چون آن خون گرفته بمیعاد مقرر حاضر شد ملاحده بر وی شوریده بقتلش رسانیدند

و سپاهی

و سپاهی که همراه وی بآن ولایت رفته بودند چون خبر قتل آن بیگناه شنیدند دیگر در آن ولایت مجال
اقامت ندیده متفرق گردیدند و چون خبر شور و شر آن مغرور زیاده سر بمسامع جلال خاقان بنده
پرور رسید نایرهٔ غضب قیامت لهبش زبانه کشیده عازم آن گردید که دیگر باره لشکری سراپا دل و
جگر بر سر آن بدکیش حیله اندیش روان کند ناگاه بمقتضای قضا دران اثنا عارضه عارض ذات قدسی
صفات آنحضرت گردیده ضعف و نقاهت آن عارضه طول کشید و موانع دیگر نیز مانع تصمیم آن عزیمت
شده قرب دو سال صورت گوشمال آن سرکرده ارباب وبال و نکال در آئینه خیال شهریار ستوده خصال
عکس پذیر نگردید و بعد از انقضای آن مدت مدید که تجدید در صدد مواخذه و تنبیه آن مردود ملحد در
آمده مرادخان استاجلو را که از اعاظم هواخواهان شاهزاده شهید سلطان حمزه میرزا بود بگوشمال آن
ملحد مردود مامور فرمود و پیش از آنکه آن حدود شتافته مدت چهار ماه بمحاصره قلعه او قیام نمود بوالعجبیهای
زمانه بهانه دیگر انگیخته معمار دولت خانه تقدیر رنگ دیگر ریخت و دران اثنا واقعه ناگزیر خاقان
جنت مکان روی نموده ابواب تفرقه و اضطراب بر روی جهانیان گشوده چنانچه در محل خود ایمائی بآن
شد مرادخان از پای قلعه آن بیهوده رای برگشته در لاهیجان به پیره محمدخان پیوست و در آنجا بفرمان
اسمعیل میرزا مکحول گردیده چشم امید از تماشای صنع جهان بربست و بعد از ارتحال اسمعیل میرزا که تخت
سلطنت جاودان بجلوس همایون خاقان علیین آشیان هم دوش آسمان گردید چندان شورش و فساد
در اطراف دیار و بلاد بمرز و بوم ایران روی نهاد که تا زمان ارتفاع آفتاب دولت خاقان گیتی ستان
کسی بفکر آن مغرور نادان نیفتاد و چون باطن شرع انور و ملت زهرا منجلی است که دامن تیغ پاکیزه گوهر آن
سرور بخون آن بداختر تر شود در اوایل جلوس همایون خون پلیدش بحکم نافذ اجل هدر شد و ملک جهانگیر
پسر آن ملحد زیاده سر قایم مقام پدر گردید و چون خبر مسرت اثر جلوس اقدس [illegible]
رسید بنابر آنکه ملک زاده راه دولتی در سر بود بعزم ادراک شرف پای بوس همایون سعادتمند گردیده و در سال اول
جلوس همایون که بصوابدید مرشدقلی خان اعلام جهانستانی بدفع فتنه اوزبکیه عازم صوب خراسان بود بییلاق
ملک نور که او نیز بملک جهانگیر موسوم و مشهور بود محرم کعبه اقبال گردیده در ییلاق لار بشرف پای بوس
شهریار دوران سرافراز گردیده و پیوسته در سایه حمایت بی‌پایه عواطف گوناگون خاقان ربع مسکون از
تابش آفتاب حوادث در امان ملتزم رکاب فلک فرسا بودند تا فتح گیلانات روی نمود و چون تمام ولایت
دارالمرز بحیطه ضبط و تسخیر خاقان گردون سریر درآمد ملک جهانگیر ملک نور مضمون مشهور مصراع که گفته اند
همسایه بهمسایه رسد ما را بگوش هوش شنیده کشتی حیات خود را از موج خیز حادثه [illegible]

و هنگام فرصت از عنایت بی‌غایت مستدعی آن گردید که ولایت نور را به یکی از بندگان آستان سدره مکان که خواهند سپرده بجای آن معاش گذاری از سایر محال عراق بوی کرامت نمایند مسئول او بحصول موصول و بعضی از محال ساوه به بیوتل و مقرر گردیده جهت رفاه حال آن محال کشیده و ملک زاده گوهر کم ‌حلها از شهرستان عقل و شعور ده‌ور دار از راه بعضی مصلحتها پیوسته از مجلسیان بزم حضور بود در این سال که فرهاد خان مظفر و منصور از فتح گیلان رجعت نموده بحوالی قزوین رسید چون قرب و منزلت ملک زاده در خدمت اقدس ملایم طبع جناب خانی بود و ملک زاده این معنی را دریافته از وی خائف و هراسان بسر می‌برد در روزی که بفرمان لازم الاذعان امرا و اعیان موکب ظفر نشان باستقبال حاتم بیک و فرهاد خان به بیرون شهر نقل مکان می‌نمودند ملک زاده نیز فرصت غنیمت شمرده بهانه استقبال بر سمند صبا رفتار راه عاصی شهریار کامکار سوار از شهر بیرون آمده راه گجور و رستمدار پیش گرفت و بعد از دو سه ساعت که خبر فرار وی در معسکر ظفر شعار انتشار یافت جمعی بر سبیل تعاقب از عقبش شتافتند اما بگرد رهگذارش نرسیدند و آن گریز پای مغرور خود را بقلعه گجور رسانیده رافع اعلام بغی و طغیان گردید و چنانچه بعد ازین در محل خود گزارش یابد بحسن اهتمام الله قلی بیگ قورچی باشی که بگوشمال وی مامور شده بود خاک اقتدار وی از سر راه دولت پایدار بکنار رفته گرفتار گردید دیگر از سوانح این سال خیر مآل ورود ایلچیان پادشاه والا جاه روس با نامه صداقت ختامه و تحف و هدایای شاهانه بدرگاه جهان پناه بود و بنابر آنکه رعایت و اکرام مهمان بفرمان خیر صدق اثر اَکرِمُوا الضَّیفَ وَ لَو کانَ کافِراً بر ذمم همم بنی نوع انسان سیما پادشاهان گردون شان و سلاطین سپهر آستان واجب و لازم می‌باشد پادشاه سرافراز مقدم ایشان را بانواع احترام و اعزاز گرامی شمرده بعد از آنکه بعوائد الطاف و عواطف خسروانه کامیاب گردیده رخصت انصراف حاصل نمودند متاع نیکنامی آن حضرت را با جان جهان شکر گزاری بدیار خود بردند دیگر از اخبار مسرت آثار که درین سال فرخ فال بدربار اقبال رسید خبر ارتحال سلطان مراد بن سلطان سلیم قیصر روم از دار ملال بجهان پایدار بود خلاصه احوال وی آنکه بعد از انتقال پدر خود سلطان سلیم در سال نهصد و هشتاد و دو بر تخت سلطنت روم جلوس نموده در زمان دولت خود بسیاری از ممالک آن مرز و بوم را بحیطه ضبط و تسخیر در آورد و در روز چهارشنبه چهارم شهر جمادی الاولی سنه ثلاث و الف بدرود تاج و تخت نموده مدت پادشاهیش بیست و یک سال بود و با آنکه در میان سلاطین آل عثمان به عظم شان و علو مکان اشتهار داشت بعضی از امور ناشایست در جهان بیادگار گذاشت از آن جمله آنکه بنقض عهد و پیمان که سلاطین گردون شان در هیچ عهد و زمان بارتکاب آن جرأت ننموده بودند جرأت نموده



قواعد صلح و صلاح را که فیمابین شاه جنت مکان و سلطان سلیمان خلد او ثابت و پایدار بود کان لم یکن انگاشته طمع در ملک آذربایجان و شیروان نمود و مدت ده سال ازین راه ابواب اختلال چنانچه در طی گزارش وقایع هر سال اجمالی از آن شده بر روی دولت بیزوال گشود دیگر آنکه با سیر کردن زنان و صبیان مسلمانان که سلاطین روی زمین تا آن زمان کفر محض و محض کفر می‌شمردند فرمان داده و رقمه این فعل شنیع از دیار روم بماوراء النهر نقل مکان نموده باعث جرأت عبد الله خان و پسرش عبد المؤمن خان گردید و بسیاری از زنان و صبیان اهل خراسان باین درد بی‌درمان گرفتار شدند و این امر ناپسند در میان پادشاهان استمرار یافته بحکم اَلْبادی اَظْلَم مثوبات آن ذخیره سفر آخرت وی گردید القصه چون سلطان مراد مذکور از سریر سلطنت برخاست بنابر آنکه از وی بیست پسر و چند دختر بیادگار بجا مانده بودند و پسر بزرگترش سلطان محمد خان با ایالت ولایت دور دست مشغول و سایر فرزندان در استنبول بودند کالبد وی با تا مدت دو ماه امرای درگاه در میان برف نگاه داشته تا پادشاهی بر یکی از پسران وی قرار گیرد و چون مادر سلطان محمد خان در حرم خواندگار بمزید اقتدار اشتهار داشت باهتمام سنانچی باشی سلطنت بر وی قرار یافته بطریق ایلغار کس بطلب او فرستادند و بعد از پانزده روز از جا و مقامی که داشت باستنبول رسیده از راه غیر معهود قدم در سرای پادشاهی گذاشت و روز دیگر تخت نشین پدر پرداخته بعد از آن نعش نوزده برادر جرأت نموده در پهلوی پدر مدفون ساخت

گفتار در سوانح سال نهم از جلوس همایون خاقان ظل اقبال مطابق قوی ئیل ترکی و مطابق هزار و چهار از هجرت سید ابرار و سند اخیار علیه و آله السلام الله مادام اللیل و النهار نقش‌بند بیحانه ابداع و گلدسته نگار بهار اختراع طرح گلریزان جشن نوروزی این بهار عالم افروز را چون در روز سه شنبه بیست و چهارم ماه رجب المرجب سال مذکور بر پرنیان ظهور کشیده از گلهای رنگین نقش و نگار پرنیان بهر گلزمین هویدا گردید آفتاب اوج شاهی در بیت الشرف خود یعنی معموره جنت قرین قزوین بعزم عالم فروزی جشن نوروزی منعقد گردانید و فرمان پذیران بفرمان خاقان روزگار بیشتر از آنکه بفرمان سلطان بهار صحن باغ و ساحت گلزار از شکفتن گلهای نگارنگ رشک نگارخانه ارژنگ گردد در ایوان چهل ستون دولتخانه همایون بزم بهار و جشن لاله زار را به مهمانی سلطان شادمانی حاضر آوردند و گردن بلندان صراحی و سیم غبغبان ساغر دست بدست یکدیگر بهمدستی ساقیان ماه پیکر و شاهدان خورشید منظر بان بزم خوشدلی و انجمن شادمانی قدم نهاده عقده‌های تنگ جهان را به آب شراب ارغوانی داده و شهریار دریادل دران محفل خلد مشاکل صدر آرای اریکه جهانبانی

کردید خنیاگران طبل نوا و مطربان طرب افزا آوازه رود و سرود را بدایره چرخ کبود رسانیدند دران بزم
ارم نظیر جهان پیر جوانی را از سر گرفت و اطراف آن گلستان بجلوس سلاطین والاشان و امرا و ارکان
دولت ابدنشان و قیام شاهزادگان والانژاد و اکابر و اعیان هر دیار و بلاد از منطوق کریمه
ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد خبر داد و دران روز فیروز که روز خوشحالی
و شادمانی و جشن کامرانی نوروز سلطانی بود از شاهان و شاهزادگان اطراف حاجم خان پادشاه
خوارزم و نور محمد خان فرمانفرمای مرو شاهجهان و سید ناصر خلف سید مبارک خان والی عربستان و
سلاطین زادهای گرجستان و ایلچیان پادشاه روس و سایر اکابر و اعیان هر دیار بآن بزم بهشت
آیین حاضر شده با خوشدلی و عشرت قرین و با بخت بلند و فیروزی طالع همنشین گردیدند و تا مواد
عنایت و انعام خاقان گردون غلام عام بوده [illegible] آن بزم عشرت اندوزی نیز از خوان
خوشدلی جشن نوروزی بی بهره نباشند دایره عیش و عشرت را وسعت داده باشاره والا بازارها و
دکاکین شهر را آذین بستند و چند روز متوالی ارباب و اهالی قزوین در بزم دکاکین با نغمای نوش
مطرب و ساقی قرین گشتند و دران ایام که شمار آن به دوازده رسید بهر روزه خاقان والانژاد
در میدان سعادت آباد چوگان بازی و قبق اندازی بساط عشرت طرازی مبسوط میگردانید و
چون دران ایام که باده کامجویی و کامیابی در ساغر آرزوی خسرو گردون غلام و زمانه بهانه جوی
بکام خواص و عوام بود اخبار وحشت آثار از دیار خراسان بمسامع جلال خدیو بلند اقبال میرسید بر
ذمت همت خسروانه گوشمال زیاده سران طایفه ازبک و ترکمان واجب و لازم گردیده و بمقتضای رای
صواب نما تجدید ما رقم از لوارق عواطف بیکران بر ساحت اقتدار خان عالیشان فرهاد خان که دران
اوان بمزید ترتیبهای گوناگون و وفور پیشتهای زحد افزون از اعاظم امرای دولت ابدمقرون بود
افگنده و بعلاوه حکومتهای سابقه خدمت [illegible] ولایات خوار و سمنان و دامغان و بسطام و هزار
جریب و فیروزکوه و [illegible] سرلند و سبزواری دیار خراسان نامور فرمود و جناب [illegible] در کمال عظمت و
کامرانی افسر سروری و کارگزاری تمام مهام خراسان بر سر و تشریف والای اعتبار و اقتدار آن
دیار را در بر بجانب آن کشور مرحله پیمای گردیده رفته رفته رخت اقامت به ییلاقات فیروزکوه کشید
و بعد از روانه شدن خان عالیشان خاقان گیتی ستان فرخ خان بیرناک را که حاکم دامغان و بسطام
و آن حدود بود و بجرم مساهله و اهمال در دفع ازبکان بدسگال که تاخت آن محال اقدام جرات پیش
نهاده بودند معزول و حکومت و قوشون وی بفرهاد خان عنایت شده بود مورد عتاب و خطاب خسروانه

فرمود

فرمود و هم دران ایام ایلچیان فرمانفرمای روس را با مژده انجاح مآرب سرافراز و تشریف عواطف بیکران
ممتاز رخصت انصراف کرامت نموده و پاکیزه امام قلی ترکمان بر رسم سفارت بمرافقت ایلچیان مذکور مامور
گردیده با تحف و هدایای شاهانه با ایلچیان از راه دریا بجانب روس روان شد و چون فصل بهار باآخر
رسیده گرمی هوای تابستان از در گلستان درآمد و وقت آن رسید که موکب همایون خسرو باستحقاق
صوب ییلاق نهضت فرماید خبر ورود عبد المومن خان با لشکران از بلخ بخراسان و محاصره نمودن قلعه
اسفراین از مضمون عرایض فرهاد خان بمسامع جلال رسیده عنان عزم خسروانه بجانب خراسان و گوشمال آن
خان بی ایمان معطوف گردانید و احکام مطاع لازم الاتباع باحضار عساکر فیروزی مآثر که در انحای ممالک
محروسه اقامت داشتند عز صدور یافته لوزمان تواجیان سپاه ظفر پناه مسرعان سریع السیر برسانیدن آن
مامور و بهر طرف روان شدند

## ذکر توجه موکب ظفرنشان بصوب صواب خراسان و فرار عبد المومن خان از پای قلعه اسفراین از بیم آتش تیغ گیتی گشای خاقان گیتی ستان

مشاطگان عرایس اخبار بر چهره این فتح نامدار راحین بهجت
زیبایی آراسته بحجله وصال اقبال بی زوال درآورده اند که چون عرایض فرهاد خان از ییلاقات فیروزکوه
مشعر باخبار خراسان متعاقب و متوالی گردیده خبر محاصره حصار اسفراین و جد و جهد عبد المومن خان در تسخیر آن
بمسامع جلال رسید و فرمان والا باحضار سپاه ظفر لوا عز اصدار یافته مسرعان از راه رسانیدن باقطار
آفاق شتافتند موکب ظفر قرین مدت یکماه دیگر بجهت جمع آمدن لشکر ظفر اثر در دار السلطنه قزوین
اقامت نمود و مقارن آن ذو الفقار خان با قریب سه چهار هزار سوار از سپاه ظفر شعار از آذربایجان
بمعسکر ظفرنشان پیوسته سلسله جنبان نهضت خاقان کشورستان بصوب صواب خراسان آمد و چون از جانب
خراسان نیز هر روزه خبر میرسید که اگر دران نزدیکی مژده ورود موکب مسعود بآن حدود نرسد کار محصوران
قلعه اسفراین دشوار شده آن قلعه و حصار بحیطه تسخیر ازبکان غدار در می آید لاجرم پیش خانه جاه و جلال
شهریار بلند اقبال بساعت سعد و طالع مسعود از مقر سلطنت پایدار بصوب دیار خراسان نقل مکان نمود و
خاقان گیتی ستان با فتح و فیروزی هم رکاب و همعنان با سپاه و لشکری که تا آن زمان در معسکر ظفر اثر
جمع آمده بودند بصوب مقصد حرکت فرمود و چون ماهچه رایات نصرت آیات بر ساحت ییلاقات فیروز
کوه پرتو وصول افگند فرهاد خان که دران مکان نزاهت بنیان انتظار وصول موکب ظفرنشان میکشید با
لشکری گران و سپاهی بی پایان بموکب معلی ملحق و بسعادت پای بوس سربلند گردید و چون رهایی و
خلاصی محصوران قلعه اسفراین مطمح نظر کیمیا اثر بود در روز دیگر الویه فتح و ظفر از راه علی بلاغی دامغان به
چمن بسطام ایلغار فرمود و بجهت ملاحظه عرض عساکر فیروزی مآثر و سان سپاه ظفر پناه چمن بسطام آرامگاه

شاه و سپاه گردیده شمار لشکر ظفرشعار به بیست هزار رسیده و بعد از ملاحظهٔ عرض سپاه بنا بر آنکه آمد آمد
عبدالمؤمن خان بقاعدهٔ مقرر چون از قرب ورود موکب مسعود خبر یابد بوادی فرار شتابد مکتوبی تهدید
اسلوب بآن خان بی ایمان باین مضمون رقم زدهٔ کلک منشیان عطارد نشان گردید که چند بار شنیده شد
که آن خان‌زادهٔ عالی‌تبار از راه زیاده سری بعزم ملک‌گیری بخراسان و حدود ممالک ما می‌آید و
چون خبر قرب ورود موکب همایون ما را بآن حدود می‌شنود بقتل و غارت بعضی از رعایا و عجزه
خود را تسلی نموده بعزیمت هزیمت عنان بصوب مراجعت معطوف می‌نماید و از عار فرار اندیشه نا
نموده از کبر و دار خالی نسازد و چون درین اوقات با نهایت مهیان بوضوح پیوست که با اهتمام تمام با
لشکری آراسته بر سر قلعهٔ اسفراین آمده بجد و جهد مالاکلام بمحاصرهٔ آن قیام دارند ما نیز بآرزوی ادراک
ملاقات معنیه بجمع آمدن سپاه و لشکر نشده با اندک مردمی که در پایهٔ سریر اعلی حاضر بودند جلوریز به
عزم ستیز به بسطام آمده مستعد رزم آن خان عالی‌شانیم طریق مردی و مردانگی آن است که درین نوبت
عار فرار بخود راه نداده قدم ثبات و قرار پا برجا دارد تا آنچه در پس پردهٔ غیب باشد بمنصهٔ الظهور
بروز رسد و از طایفهٔ چکنی قطب‌الدین آقا نامی برسانیدن آن نامهٔ نامی مأمور و بعد از رفتن وی
مقرر گردید که رایات منصور در عرض هفت روز بقطع مسافت راه دور قلعهٔ اسفراین پرداخته بهنگام
طلوع نیر جهان‌فروز در روز هشتم ماهچهٔ رایات ظفرقرین بر ظاهر حصار اسفراین پرتو وصول افکنند
و برسانیدن این خبر مسرت‌اثر یکی دیگر مقرر شد که خود را بمحمد سلطان حاکم آن کشور رسانیده مبشر
را بشارت دهد که بعد از یک هفته عمر شور و شر اوزبکان بسر آمده در روز هشتم بهنگام طلوع آفتاب نیر
جهان‌افروز سپهر کشورستانی با لشکری انجم‌حشر و سپاهی قیامت‌دستگاه از افق این دیار طالع
میگردد و تعب و مشقت قلعه‌داری محصوران بعد از هفت روز بپایان میرسد بخاطر جمع مردانه پای
کوشیده خوف و هراس را در شهربند خیال حلقهٔ بیرون در شمرده درین چند روز لباس زنان
نباید پوشید اما قطب‌الدین آقا چون آن منشور سرافرازی را بوسیلهٔ امرای اوزبک بعبدالمؤمن
خان رسانید در دماغ خوش از روز زنده دماغش بگرد اثر رسید جهان روشن در پیش دیدهٔ عاقبت
بینش تیره و تار گردید و نابود و آن خبر یکباره حصار قوت دل و نیروی بازوی جگر سپاه و
لشکر زیر و زبر نشود و بر مرکب کاو تازی سوار زبان بلاجهای گزاف گویا گردانید و بنا بر آنکه آن
زمان معسکر گیتی‌اثر وی خبر توجه خاقان ربع مسکون بنفس نفیس و ذات همایون نرسیده بود
گمان نمود که فرمان خانی که سردار سرحد خراسان است آن نامهٔ نامی را بقلم تزویر تحریر نموده که باین وسیله

دست

دست سپاه کینه‌خواه اوزبک را از دامن تسخیر قلعهٔ اسفراین کوتاه کند و بزور سرپنجهٔ این تدبیر شایان
آن طایفهٔ بی ایمان را از پای حصار برخیزاند لاجرم بقتل قطب‌الدین آقا فرمان داده آن بیگناه
را بجهان دیگر فرستاد اما سفینهٔ ثبات و قرارش در گرداب اضطراب افتاده در باب قرار و
فرار ابواب مشورت بر روی امرای نامدار خود گشاد و در میان ایشان شاه محمد نامی که رکن رکین
دولت و از امرای عظام وی بود از بیم آنکه مبادا چشم زخمی بدو رسد و او را در خدمت عبدالله خان
مورد عتاب و خطاب باید شد شق ثانی را که طرف فرار بود رجحان نمود و سایر امرا نیز در آن باب ابواب
قیل و قال بر روی یکدیگر گشوده بالاخره قرار بآن دادند که کسان معتبر از راه تحقیق خبر به
معسکر ظفراثر فرستاده معلوم نمایند که خاقان بحر و بر آفتاب دارا بر سپاه و لشکر سایه‌گستر است
یا اشتهار آن خبر ساخته و پرداختهٔ فرماندهان است بنابرین چندتن از اعاظم امرا مانند محمدقلی
دورمن و جان محمد قراول حاکم جیشان و سونج محمد حاکم ابیورد و نسا را که بسونج ترکمان معروف
بود با سیصد سوار از بهادران کاردیده گرم و سرد روزگار چشیده بجهت تحقیق این خبر بمعسکر فیروزی
اثر و جانب بسطام فرستادند و بقیهٔ سپاه و لشکر بفرمان آن خان بیدادگر روی سعی و اهتمام به
تسخیر قلعه و تخریب حصار آوردند تا بعد از تحقیق خبر آنچه مصلحت دانند بتقدیم رسانند اما میرزا محمد
سلطان که از شدت و تعب قلعه‌داری بجان آمده دل بنهاد سپردن قلعه شده بود بعد از وصول رسول
بقلعه و رسانیدن مژدهٔ قرب ورود موکب مسعود حیات تازه یافته کس از قلعه بیرون فرستاده به
امرای اوزبکیه پیغام داد که چون کار محصوران باضطرار کشیده و بطوع و رغبت حصار را می‌سپارند
امیدوارند که یک هفته ایشان را مهلت دهند که بتهیه و تدارک اسباب سفر خود پرداخته از قلعه بیرون آیند
و قلعه را سپرده سر خویش گیرند و اوزبکیه که از انداختن توپ و تفنگ تنگ بتنگ آمده بودند ابواب
الحاح مسئول بر روی محصوران گشوده دست از محاصره و انداختن توپ و تفنگ کشیدند و با امید آنکه
شب تیره‌بختی ایام قلعه‌گیری را صبح خلاصی در پیش است روز می‌شمردند که ناگاه بهنگام طلیعهٔ طلوع
صبح جهان‌افروز روز هشتم دولت سپاه رکاب خود کرده عبدالمؤمن خان با اخبار امرای نامدار و لشکر
جرار خود که به خبرگیری فرستاده بود از قرب ورود شهریار روزگار خبردار شده به دستور سابق سالک طریق
فرار گردیده و پیشتر از آنکه عمر آن یک هفته بسر آید آوازهٔ آمد آمد خاقان کشورستان بنای ثبات و قرار
اوزبکان نابکار را بخاک رهگذار هموار گردانید و سبب هزیمت آن گروه کم‌فرصت آن بود که چون
خاقان جهانگیر جهانستان خاطر والا از ملاحظهٔ عرض سپاه ظفرپناه و دیدن سان عساکر فیروزی‌نشان

باز پرداخت از راه سرعت رایت عزیمت بر دفع اوزبکان و یوسف افراخته فرهاد خان و ذوالفقار
خان برادر روی راه پیش رو موکب همایون و مقدمه لشکر از حیز شمار بیرون ساخت و فرمان والا
نفاذ پیوست که طلیعه لشکر فیروزی اثر پیاده بر نیم فرسنگ راه پیشتر رفته از اطراف و جوانب معسکر
فیروزی اثر با خبر باشند در روز سیوم که شش‌خانه اقبال خسرو بلند اقبال در قصبه جاجرم نزول اجلال
میفرمود اردوی کیهان پوی بطریق معهود طبل رحیل کوفته بر اثر یکدیگر قطع مسافت می‌نمودند
اتفاقا جمعی از فراشان مردم اردو پیشتر بمنزل رسیده در کنار آبی خیام اقامت می‌افراختند که مقارن
آن امرای اوزبک که بجز کری آمده شب بر سر آب جاجرم بسر برده بودند و صبح از آنجا سوار شده
از راه غیر معهود دو فرسنگ سمت موکب مسعود رفته بودند از دور گرد سپاه فیروزی پناه را بنظر در
آورده بجانب جاجرم مراجعت نمودند و چند نفر از فراشان مذکور و جمعی از اهل اردو را که پیش آمده
بودند اسیر و دستگیر گردانیده عازم مراجعت بودند که در سر پنجه اقبال بیزوال گریبان گیر ایشان
گردیده سواری چند از ملازمان امرای قورچی که بر دیگران سبقت جسته بودند از عقب جلو و کوچه
باغهای جاجرم نمایان گردیده گیرودار او زبکان را شد نمودند و بخت کرمی دولت سپاه خاقان
گردون اقتدار جمعیت و کثرت آن گروه جفاکار را بنظر در آورده مانند سیل بی‌زنهار بر سر
ایشان تاختن آوردند و آن گروه کم فرصت چون آن جماعت را اندک دیدند بعزم ستیز و آویز
بجانب آن چند تن بازگردیدند و هنوز نیران قتال و جدال اشتعال نیافته بود که شعشعه نیر جهان
افروز اقبال درخشیدن آغاز نمود و شیر شکاران سپاه ظفر پناه که مقدمه لشکر فیروزی اثر بودند
بر اثر یکدیگر رسیده دامن زن شعله شور و شر گردیدند و چون آن طایفه بهمه جهت دیدند که ساعت
بساعت لشکر ظفر تلاش قزلباش بر اثر یکدیگر رسیده بیشتر میگردند و نایره ستیز و آویز تیزتر
میشود مصلحت در جنگ نگزیده طریق رهایی خود از آن مهلکه گزیدند و قلقچیان کارخانجات
و مردم اردو بازار و جمعی که پیشتر بمنزل رسیده بودند سراپا دل و جگر گردیده بجانب اوزبکان که به
منظر دویدند و بزور سر پنجه جرات آن طایفه کم فرصت را از میان اردو بدر مسجد دوانیده
آن چند نفر را که گرفته بودند از دام گرفتاری ایشان آزاد گردانیدند با جمله غازیان شیر شکار دست
از تعاقب آن طایفه غدار برنداشتند تا از سرداران ایشان حاکم بدخشان بقتل رسیده آن دو نفر
دیگر را اسیر و دستگیر گردانیدند و بعد از آن فتح نمایان چون غازیان بموکب ظفر نشان بازگردیده
سرو زنده که داشتند از نظر کیمیا اثر گذرانیدند خاقان بحر دبر وقوع آن فتح و ظفر را مقدمه فتوحات





می انداز سرده مقرر فرمود که یکی از گرفتاران را مطلق العنان ساخته کس همراه او کنند تا از جرجان
لشکر ظفر قرین گذرانیده در حدود اسفراین سر دهند تا خبر قرب ورود معسکر ظفر اثر را بآن خان
جیاد کر رسانند و روز دیگر الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بصوب اسفراین حرکت کرده بعد از دو کوچ
در مرحله‌ای که تا اسفراین شش فرسنگ راه بود نزول اجلال روی نمود و قرارداد خاطر
قدسی مناظر آن بود که از آنجا صف آرای گردیده بآیین در جنگ مسلح و آراسته بدفع اعدا روان شوند
مقارن آن میرزا محمد سلطان بیات حاکم اسفراین از قلعه سلیمی قراولان لشکر ظفر قرین خود را
بشرف پای بوس شهریار روی زمین سربلند گردانیده بعز عرض رسانید که نفری چند از فراریان معرکه
جاجرم که در پناه تاریکی شب عریان و برهنه پای خود را باردوی عبدالمومن خان رسانیده بوده‌اند خبر
شکست لشکر و گرفتاری فرار او آن خان جیاد کر میرسانند و شاه محمد رکن رکین دولت آن کم فرصت
روز دیگر که روز شش وعده سپردن قلعه بود ما بوجود برهم خوردگی سپاه و لشکر رسیدن آن خبر سابق قلعه
آمده تقریر نمود که بوعده وفا نکرد و پیشتر نماند اگر امروز قلعه را بسپاریم آنچه مواعید سکران اخصاص
یافته دارند جواب شنید که امید ما بعنایت بیغایت آنست که فردا ما تجه رایات همایون خاقان
ربع مسکون آفتاب وار از افق این دیار طالع گردد اگر بفرض محال فردا جانب خانی در این باب شد
در سپردن قلعه مضایقه نخواهد بود و امرای اوزبک آن زمان دانستند که محصوران باستظهار ورود موکب
ظفر نشان طلب مهلت نموده بوده‌اند و صورت واقعه را بعرض عبدالمومن خان رسانیده در همان روز
از راه رادکان رخت فرار بجانب مشهد مقدس معلی کشیدند و چون مژده فرار اوزبکان بادیه‌پیما بعرض
خاقان ظفر لوا رسید روز دیگر ظاهر حصار اسفراین مضرب رایات فتح و ظفر گردیده آوازه این یورش
ظفر قرین چون پرتو مهر منیر شش جهت هفت اقلیم رسید و بعد از فرار مخالفان هر یک از امرای عالیات این
در باب تعاقب ایشان و دو قوع و لا وقوع آن سخنان سگفتند و بدلیل و برهان رای خود را صواب
شمرده بمسامع علیه میرسانیدند و آنان که تعاقب فراریان را مقرون بمصلحت وقت میدانستند کلامشان
آن بود که عدم قدرت و استطاعت آن طایفه کم فرصت در امر محاربه سلسله جنبان هزیمت ایشان
گردیده و یقین اگر موکب ظفر قرین طریق تعاقب آن طایفه سپرده باشند چون طاقت مقاومت و یارای
معارضه با لشکر ظفر خاصیت نداشته باشند وارد مشهد معلی گردند و استعداد قلعه‌داری نیز در آنجا
مفقود بینند بعد از آنکه آوازه توجه موکب همایون بایشان رسد هر آینه از آنجا نیز رخت فرار بر بار
خود کشند و بی‌ارتکاب زیاده مشقتی مشهد مقدس معلی بحیطه ضبط و تسخیر کارکنان دولت الابد پیوند خاقان

وجمعی دیگر از امرا که مصلحت در تعاقب اعدا نمیدیدند به دو دلیل متوسل بودند یکی آنکه چون مقصد و مقصود
ولی نعمت جهانبانان ازین یورش بدیع آیین استخلاص محصوران قلعهٔ اسفراین بود و شاهد این مدعا
برحسب دلخواه چهره نمود و مع ذلک شکستی چنان باثبات رسید و پادشاه ایشان به نام فرار جهت
هزیمت بان ولایت شتافت دیگر آنکه شاید در تعاقب ایشان صورتی روی نماید که وقوع آن ابواب
تفرقه و تشویش بر روی دولت ابد مدت گشاید و بر تقدیر عدم آن اگر عبدالمؤمن خان بحکم ضرورت
خواهد که شهر را خالی کرده به ما سپارد و خود روی عزیمت بوادی هزیمت آرد بر ظاهرست که دست از
معموری و آبادانی مشهد معلی برنخواهد داشت و دقیقهٔ باقی نخواهد گذاشت که نقش و غارت اثری از آثار
معموری و آبادانی در آن بلدهٔ طیبه نماند و ازین رهگذر بیم آنست که بار دیگر از آن خان سیادت پناه [illegible] بسکنهٔ
مشهد معلی و شیعیان آن ارض مقدس آن رسد که پیش ازین رسید لعقه چون هر یک از طرفین
صوابدید خود را بحجت و برهان بعرض خاقان کشورستان رسانیدند آنحضرت تصویب رای رزین فرهاد
خان در فرموده روزی چند در ظاهر اسفراین بجهت نظام و انتظام مهام آن ولایت بار اقامت گشودند
و بنابر آنکه میرزا محمد سلطان و غازیان جانسپار در ایام محاصره تعب و مشقت بسیار کشیده بودند و استعداد قلعه داری
در ایشان نمانده بود حکومت آن ولایت را ببوداق خان چکنی عنایت فرمود و عساکر ظفر مآل بفرمان
شهریار بلند اقبال بنوعی روی اهتمام به تعمیر قلعه و حصار اسفراین و حفر خندق آن آوردند که بعد از
ده روز که رایات نصرت آیات بعزم رجعت از آنجا پرچم کش میگردید اثری از آثار خرابی و
انهدام در برج و باره قلعه عیان نبود و کار حفر خندق را بجایی رسانیدند که کشتی اندیشه در کمیت
عمق آن دریایی گردید و مقارن آن حاجی محمد خان پادشاه خوارزم که اقبال آستان بوسی دریافته بیورش
ملتزم رکاب معلی بود عزم آن نمود که بدستوری آن حضرت عنان عزیمت بصوب ایل ترکمانان [illegible]
خانی که در حدود استراباد اقامت داشته و خود را بان منسوب می شمارند معطوف گردانیده بامداد ایشان
خود را بخوارزم رساند و با آنکه برآینهٔ ضمیر قدسی منطبع بود که بسبب تسلط و اقتدار عبدالله خان راهی
بحصول مقصود نخواهد داشت اما بنابر مبالغه و الحاح خان مذکور تهیه و تدارک اسباب سلطنت و پادشاهی
وی فرمان داده خدمتش را مرخص و بآیین سلاطین باعرب محمد سلطان خلف ارجمند وی بصوب مقصود
روان نمود و شرح حال رفتن و بازگشتن وی با تاتار گردون نشان عما قریب گزارش خواهد یافت ان شاء الله
تعالی الحاصل چون موکب ظفر قرین از ظاهر اسفراین ندای رحیل در داده روی عزیمت بصوب مراجعت نهاده بود
بنابر آنکه علیخان کرایلی که از تربیت یافتگان مراحم بیکران بود در یورش موکب همایون ملحق نشده بود

رایات

رایات اقبال بعزم گوشمال وی بصوب ایل کرایلی توجه نموده در دشت بجرمایان نزول اجلال فرمود و مقارن
ورود موکب مسعود چون با بهای جمعی از ریش سفیدان ایل کرایلی که از سر قدم ساخته از راه اطاعت
و ایلی بآستان گردون شان آمده بودند بوضوح پیوست که علیخان گریزپای در قلعهٔ یاپی حصار
تحصن اختیار نموده یارای بیرون آمدن ندارد و در ان دیار بعذرهای دور از کار بار اقامت گشوده
بنابرین حسین خان شاملو با فوجی از لشکر ظفر قرین که همه از اویماق او بودند به تسخیر قلعهٔ یاپی حصار
مامور گردیده به نیروی اقبال بیزوال آن قلعه را مسخر گردانیدند و علیخان از آنجا گریزان گردیده خود
را بقلعهٔ دغدر رسانید و چون خبر فرار آن گریزپای غدار بمسامع جلال شهریار گردون اقتدار رسید
از انجا که [illegible] لشکریان [illegible] از احمال و اثقال سبکبار ملتزم موکب ظفر شعار باشند فرمان
والا نفاذ گردید که امرای موکب همایون احمال و اثقال زیادی خود را با جمعی از لشکریان که مرافقت
ایشان بنابر زبونی اسبان متعذر باشد بصوب عراق روان نموده خود با جمعی که طریق موافقت موکب ظفر
خاصیت توانند نمود ملتزم رکاب اقدس باشند و بموجب فرمان بسیاری از لشکریان با احمال و اثقال
زیادی روی به بلاد عراق نهادند و مرکوز خاطر قدس مناظر آن بود که جمعی از عساکر فیروزی نشان را به تسخیر
قلعهٔ دغدر روان نموده یکباره خار شور و شر علیخان را از رهگذار دولت پایدار دور سازد و بعد از ان
بعز اقبال بعزم گوشمال زیاده سران طایفهٔ سیاه پوش که از دیرباز بر ولایت استراباد استیلا یافته بودند
نهضت رایت ظفر آیت بان طرف پرتو وصول انداز که مقارن آن خبر لشکر کشیدن عبدالمؤمن خان
بر سر سبزوار و محاصره نمودن قلعهٔ آنجا بمسامع جلال پیوست و مروت خسروانه فسخ آن عزیمت فرموده
باهتمام تمام کمر همت بدفع آن خان بیمروت بست و بنابر آنکه اکثر سپاه و لشکر از موکب ظفر اثر مرخص
شده بجانب عراق رفته بودند و عشر عشیر سپاه کشورگیر در پایهٔ سریر سلطنت مصیر باقی نمانده توجه
موکب همایون بدفع آن دشمن قوی بازو مقرون بمصلحت دولت ابد مدت نبود و جمعی از امرا روا نمی
داشتند که رایت ظفر آیت بصوب آن ولایت حرکت کند روزی چند توجه موکب همایون در عقدهٔ
تراخی و تعویق افتاده زمانهٔ بهانه طلب دست اقتدار آن خان بی ایمان را به تسخیر قلعهٔ سبزوار گشاده
خلاصهٔ این مقال آنکه عبدالمؤمن خان بعد از فرار از ظاهر حصار اسفراین چون بحوالی مشهد مقدس معلی
رسید عازم آن گردید که اگر خبر توجه رایات فتح و ظفر بصوب آن کشور متحقق گردد نقش و غارت
در آن بقعهٔ منوره از آبادانی اثر نگذاشته رایت هزیمت بجانب ماوراءالنهر افرازد و چون موکب ظفر
بنیاد از راه رفاه حال ساکنان آن بلدهٔ طیبه روی توجه بصوب استراباد نهاد و خبر نهضت همایون بجانب

استراباد بعبدالمومن خان رسید بامید آنکه شاید بجلادت تازی که نمایه از عار فرار بدر آید باستظهار لشکری
تازه و زور که در اثنای فرار از جانب بلخ و بخارا مجتمع گردیده پیوسته بودند عنان معاودت بجانب
خراسان معطوف نمود و چون یقین میدانست که قلعه اسفراین بتجدید حصنی حصین گردیده و مردان
کار و دلیران معرکه گیر و دار و آذوقه و ذخیره بیشمار و سایر اسبابی که قلعه داری را از آن ناچار است
آراستگی دارد و دست اقتدار وی از کنگره تسخیر آن حصار [illegible] کوتاه است از راه آنکه از اهل سبزوار
جهت تعصب ظهور تشیع و [illegible] زر رفت و کبر میرزا موسی و رفقا که اجداد آن شده دیرینه
در معقب خانه سینه دفینه داشت روی جرأت به تسخیر قلعه سبزوار و استیصال سبزواریان
گذاشت و عداوت دینی آن خان بی ایمان نسبت به سبزواریان بیش بود که عداوت موروثی
میر علی اصغر و لد میر محمد گسکنی با محمد مومن سلطان حاکم سبزوار و سایر اولاد میر شمس الدین علی سلطان
سلسله جنبان شده عبدالمومن خان را به تسخیر سبزوار اغرا و اغوا نمود و آن بیمروت نیز چون از توجه
موکب والا نجابت استراباد خبردار شده احتمال مراجعت رایات جاه و جلال بجانب او غلط کار خود
راه نمیداد میر علی اصغر را [illegible] را معتقد لشکر شقاوت اثر نموده بطریق ایلغار روی به تسخیر سبزوار
نهاد و مردم سبزوار چون از صورت حال خبردار نبودند بفراغ بال در شهر و بازار بسودا و معامله و آمد و
رفت مشغول بودند که ناگاه سپاه کینه خواه اوزبک چون قضای ناگهان از گرد راه رسیده بر اطراف
شهر و حصار محیط گردیدند و چون دروازه‌ها مانند ابواب بلا بر روی مردم آن شهر گشاده و اسباب فنا
و زوال ایشان آماده بود اوزبکان کم فرصت فرصت یافته از چهار جانب بدرون شهر شتافتند
و سبزواریان وقتی خبردار گردیدند که گریبان جان هر یک از ایشان بدست دهشت از آن طایفه
بی ایمان گرفتار شد و محمد مومن سلطان و جمعی از اعیان سبزوار هر چند خواستند که بحسن و خار حیله
و تدبیر سر راه بر آن سیل بلا [illegible] رسند صورت پذیر نگردید عاقبت از راه اضطرار طریق فرار
پیش گرفته خود را بارین قلعه شهر و حصار رسانیدند و سعی و اهتمام تمام در محافظت ارک و صیانت اهل
و عیال خود قیام نموده بضرورت دست از حفظ [illegible] شهر کشیدند و طایفه بدرگ اوزبک که
مانند مور و ملخ بشهر ریخته بودند بخاطر جمع دست بقتل و غارت گشوده با اهل سبزوار کاری کردند
که فرعون و شداد در عهد دولت خود با هیچ دیار و بلاد نکرده بودند القصه شعله قتل عام و موج
دریای خون فقرا و ضعفا به این چرخ نیلی فام رسیده ابواب قتل و غارت بشدت تمام بر روی سبزواریان
مفتوح گردید چنانچه اطفال رضیع را اوزبکان دیو سیرت بر روی سینه مادران نهاده تیغ بیرحمی را

بکون

بکون [illegible] آب میدادند و بعد از قتل و غارت مردم شهر که باعتقاد عبدالمومن خان علم هزیمت و فرار را
میخواست لشکریان را به تسخیر ارک و بارین قلعه فرمان داده یکی از امرای معتبر خود را با سه چهار هزار
نفر به تسخیر قلعه صدخرو فرستاد و چون خبر قرب ورود آن لشکر پرشور و شر بخواجه محمد صدخروی که
از بهادران آن عهد و اوان بوده و دولتخواه این دودمان رفیع الشان بود رسید سپر مدافعه و مقابله
بر سر کشیده بزور سرپنجه مردی و مردانگی اوزبکان را از حوالی آن قلعه دور گردانید و صورت واقعه
را عرضداشت پایه سریر والا نموده مصحوب قاصدان سریع السیر بدرگاه معلی رسانید و وقتی عرضه داشت
وی بنظر کیمیا اثر رسید که پیشتر از آن خبر قتل عام سبزوار و حصاری شدن محمد مومن سلطان و اعیان
آنجا بمسامع جلال پیوسته شهریار بلند اقبال کمر همت بدفع اوزبکان دیو سیرت بسته بود و مقارن ورود
قاصدان حسب الفرمان قضا جریان حکام و ریش سفیدان کرایلی بمرافقت عساکر فیروزی مآثر که در پایه
سریر اعلی حاضر بودند مامور و موکب منصور بجانب سبزوار بطریق ایلغار روان گردیده اما اوزبکان
دیو سیرت ابلیس سیرت چون یقین میدانستند که محصوران ارک استعداد قلعه داری ندارند بجد و جهد تمام
روی اهتمام به تسخیر قلعه آورده کار را بر اهل حصار دشوار کردند و محصوران قطع طمع از حیات کرده بیکبار
دل از جان برداشته بودند که ناگاه نیر جهان افروز امید از افق زندگانی جدید ایشان طالع
گردید و از جانب استراباد مشعل آفتاب کوکبه جاه و جلال بمنع اوزبکان بدنهاد تیغ کشیده و چون
خبر فلک فرسای خاقان گیتی گشای خورشید وار سایه وصول بر حوالی سبزوار افکند و ورود موکب
مسعود بآن حدود روی نمود اوزبکانی که بمحاصره قلعه صدخرو مامور و در پای قلعه چون مار و مور مهیای شر
و شور بودند چون کوکبه جاه و جلال موکب منصور را از دور مشاهده نمودند پای ثبات و قرارشان متزلزل
گردیده باضطراب تمام دست از قلعه داری کشیدند و هراسان و گریزان شکسته رکاب و گسسته عنان
باردوی عبدالمومن خان پیوسته سلسله جنبان فرار آن خان بی ایمان گردیدند و بورود فراریان در معسکر وی
قیامت خفته بیدار و شور یوم النشور پدیدار شده هر کس بفکر کار و تهیه فرار خود افتاد و عبدالمومن خان
که از عار فرار اندیشه داشت بنای کار خود را بر ترک گیر و دار گذاشته روی عزیمت بوادی هزیمت نهاد
و شاه محمد [illegible] را با فوجی از فراریان بحفظ و حراست قلعه نیشابور مامور و بآن حدود روان نمود
و خود از راه ترشیز بجانب بلخ طریق گریز پیموده در هیچ مکان زمانی نیاسود و چون خبر فرار وی به
خاقان گردون اقتدار رسید کوکبه جاه و جلال متوجه سبزوار گردیده در ظاهر حصار قبه بارگاه عظمت و اقبال
را بذروه مهر و ماه رسانید و روزی چند به تفقد حال کثیر الاختلال سبزواریان پرداخته فرمان پذیران

کمین دو فن منقولان و رعایت و مراقبت باقی ماندکان را مواخذت و بعد از آنکه جراحات مردم
سبزوار بمراهم مراحم سکران التیام پذیر کردید بوداق سلطان قاجار حاکم قلعه استعفا را که مردی
مردانگی و اصابت رای و تدبیر در عهد خود بی عدیل و نظیر بود بحکومت سبزوار سربلند کردانید و
از انجا بعزم کوشمال اوزبکان مغرور رایات منصور بصوب نیشابور نهضت نموده در نجرآباد نیشابور
نزول فرمود و در انجا چون خبر ایلغار عبد المومن خان بکابن بلخ بمسامع جلال رسید و بنابر قرب ورود
لشکر دی و بیم شدت سرما و قلت آذوقه بر تعاقب آن خان از خدا بیخبر اثری مترتب نمی شد و
محاصره نیشابور نیز از مصلحت دولت دور بود رای آفتاب اشراق انتظام مهام استراباد را نیز بوقت
خود موقوف داشته عنان عزیمت بصوب عراق منعطف فرمود و هنگامی که موکب ظفر قرین متوجه دار
السلطنه قزوین و مراحل و منازل با امنیت و اطمینان همنشین بود سپاه ظفر پناه در عرض راه بعلت
فقدان آذوقه تعب و مشقت بی اندازه کشیدند و بسیاری از اسبان و شتران از راه عدم جو و کاه بچراگاه
نیستی رسیدند **ذکر ارسال ذو الفقار خان از راه ایلچیکری بجانب روم و سوانحی که در آن مرز و بوم روی نمود**
قبل از آنکه کوکبه جلال شاهنشاه بلند اقبال بعزم استیصال اوزبکان بدفعال متوجه صوب خراسان
کردد در آیینه ضمیر قدسی تخمیر عکس پذیر شده بود که یکی از طرزدانان رسوم سفارت از راه پرسش تعزیت
و رسانیدن تهنیت بدرگاه پادشاه والا جاه روم روان شده مکتوب صداقت اسلوب آن حضرت را
که محتوی بر پرسش واقعه ناگزیر پادشاه والا سریر سلطان مراد خان و مشعر بر تهنیت جلوس خلف ارجمندش
سلطان محمد خان رقم زده قلم جواهر رقم منشیان عطارد نشان شده بود بنظر قیصر رساند و در آن ایام
قرعه اختیار بنام [illegible] محمد خان روملو حاکم لاهیجان افتاده خدمتش سرکرم تهیه سفر روم بود که [illegible]
توجه موکب همایون بصوب خراسان روی نموده ابواب تعویق برروی آن عزیمت کشود و بعد از معاودت
شهریار کشورگیر بپایه سریر سلطنت مصیر که رای آفتاب ضیا اراده والا را امضا نمود فرهاد خان مستدعی
آن کردید که چون در زمان فرخنده نشان شاه جنت مکان مهم ایلچیکری دیار روم به بیکلربیکیان سرحدات آن
مرز و بوم اختصاص داشته بهمان دستور ذو الفقار خان برادر مشار الیه به تمشیت این کرامی خدمت سربلند و
بجانب روم روان شود و مسئول خان عالیشان بعز قبول موصول و ذو الفقار خان بسفارت ولایت روم
موسوم کردید و خان مشار الیه بتهیه و تدارک اسباب خدمت مرجوعه بآیینی پرداخت که کوکبه جاه و
جلال سلاطین بلند اقبال را از نظر اعتبار مردم روزکار انداخت و چون وقت آن رسید که بصوب مقصد
مرحله پیمایی کرده دو سیصد نفر از ملازمان معتبر خود را که زبده و خلاصه سپاه و لشکر او بودند برهشت آن سفر



اختیار نموده تمامی ایشان را با قطار و مهار و زیب و زینت بیشمار بان دیار برد و بعد از ورود بمنزل مقصود
در آراستگی خوان نعم الوان و کشودن دست نوال بجود و احسان بنوعی مبالغه نمود که ابواب طعن رومیان
دون همت را بتهمت اتلاف و اسراف برروی روزکار خود کشود و باین عیب نمایان [illegible] روم و
امرا و پاشایان معتبر آن مرز و بوم بنوعی خریدار قواعد و رسوم او کشتند که مزیدی بران متصور نبود و در
لوازم تعظیم و احترام وی بنوعی اهتمام نمودند که عشر عشیر آن را نسبت بایلچیان زمان شاه جنت مکان
بجای نیاورده بودند القصه چون در حین ورود ذو الفقار خان بدیار روم پادشاهان فرنک بعزم جنک
و طلب نام و ننک بان مرز و بوم هجوم آورده بودند و خواندکار را از راه اضطرار متوجه دفع فتنه آن قوم
نابکار شده بود خان والا اقتدار در استنبول و آن دیار توقف نمود تا موکب ظفر شعار خواندکار قرین
فتح و فیروزی از ان دیار رجعت نمود و ذو الفقار خان برسم و آیین شایان به تبلیغ رسالت پرداخته
باعزاز و احترام تمام رایت مراجعت برافراخت و سلطان محمد خان خواندکار پیشتر از آنکه ذو الفقار خان
از ان دیار رجعت نماید ایلچی با نامه مودت ختامه حقیقت جنک خود را با کفار فرنک باین کیفیت بمسامع
علیه خاقان کردون منزلت رسانیده بود که درین سال سلاطین فرنک با یکدیگر اتفاق نموده با سپاه
و لشکر بیحد و مر باین کشور آمده بودند و در تسخیر قلاع و بلادی که در زمان سلطان مراد خان از ممالک فرنک
بحیطه تصرف کارکنان دولت آل عثمان در آمده بود سعی و اهتمام می نمودند بنابرین با لشکر ظفر قرین روی
توجه بدفع آن طایفه بیدین و کفار لعین آورده با آنکه در بدایت حال که لشکر قضا هجوم روم با سپاه
کینه خواه فرنک بیکدیکر رسیده متوجه میدان جنک کردیدند بمقتضای قضا رومیان طریق انهزام گزیده
بنوعی پریشان و متفرق کردیدند که کفار اشرار فوج فوج بمعسکر ظفر شعار ریخته دست جرات بغارت
و تاراج دراز کردند و کار بجایی رسید که بر سر خزانه [illegible] بودن بتصرف آن در میان مردم
پاپ که خلیفه ملت عیسوی و حاکم مطلق العنان فرنکستان است و پاشای مجار نایره کیر و دار مشتعل کردید
اما عاقبت نسیم فرح افزای وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ بر پرچم اعلام اهل اسلام وزیده عسکر
روم مظفر و منصور کردیدند و بسیاری از کفره فجره بدار البوار شتافته سلاطین فرنک شکست یافتند
و بعد از رسیدن مکتوب خواندکار جواب آن بفرمان شهریار کامکار مشعر بر اظهار کمال محبت و وداد
نکاشته کلک کهربار منشیان بلاغت آثار و روانه آن دیار کردید و بعد از ان ذو الفقار خان در سال
دیکر بمعسکر ظفر اثر پیوسته مکتوب قیصر را که بالقاب شایسته و آداب بایسته محرر شده بود با تحف و
هدایای مرغوب بنظر کیمیا اثر رسانید **ذکر ارتفاع غبار طغیان جمعی از طاغیان لاهیجان و خروج حمزه بیک نامی**

**ذکر طغیان مردم گیلان و وقایع متعلقه بخروج آن بی نام و نشان** بتبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه
در این سال خیریت مآل در حینی که رایات جاه و جلال بفیروزی و اقبال بعزم استیصال عبدالمؤمن خان
بی ایمان متوجه صوب خراسان گردیده عساکر ظفر مآل بدفع فتنهٔ او و ایلجار بدفعال مشغول گردیدند
ملک جهانگیر کجوری که در سال پیش روی از این دولت تافته سر خویش گرفته بود فرصت غنیمت شمرده با
فوجی از بهایم سیرتان دیو صورت از استمدار بحدود تنکابن ایلغار نمود و چون پای از حد خود فراتر نهاده
ابواب دست درازی بر روی رعایا و عجزهٔ آن دیار میگشود درویش محمد خان حاکم لاهیجان در
صدد گوشمال آن مغرور زیاده سر درآمده با لشکر آراسته متوجه آن کشور گردید و مقارن آن حمزه بیک
نامی از طایفهٔ چپک که پیش از آن در سلک ملازمان میرعباس انتظام داشته چون خبر توجه موکب ظفر
نشان را بصوب خراسان شنیده و لاهیجان را از حاکم مطلق العنان خالی دیده بود خیال محال و سودای
جاه و جلال باعث اختلال دماغ آن کم نام شوریده حال گردیده خود را سلطان حمزه میرزا نام نهاد و
چشم عاقبت بین از مآل احوال خود پوشیده بفکر خروج و جمع آوردن لشکر و حشر افتاد و گروهی از دهقانان
شتندشا بر وی گرد آمده بسرکردگی آن کم نام برگشته ایام روی بلاهیجان نهادند و جمعی کثیر از طالبان
شور و شر و فتنه جویان آن بوم و بر بتخصیص از قریهٔ اسپیدان کلاچال که از قرای معمورهٔ آن ولایت
تا آن کم فرصت پیوسته مانند قضای آسمان ناگاه و بیخبر بشهر ریخته گرد فتنه و شور و شر انگیخته و بخت
قدم جرات بکار و انتشار نهاده دست بی شرمی بغارت و تاراج اموال و اسباب تجار و سوداگران بر
دیار گشادند و چون خانات تجار روب بنهب و غارت رفته گردید نوبت بمنازل ملازمان درویش محمد خان
و خانهای شهریان رسید و بعد از تاخت و تالان که در شهر از صامت و ناطق نشان نماند بهیأت اجتماعی
روی بیباکی بسوی قلعهٔ لاهیجان آورده آغاز محاصره و قلعه گشایی نمودند و نفری چند از ملازمان درویش
محمد خان که بحفظ و حراست اهل و عیال و اسباب و اموال وی در قلعه مانده بودند ابواب اضطراب و
سراسیمگی بر روی خود گشوده دروازهٔ قلعه را مسدود نمودند و بسرعت برق و باد مسرعان نزد درویش محمد
خان فرستاده خدمتش را از نازلهٔ غافله آگهی دادند و روزی چند که آن بهایم سیرتان از بیم ورود
درویش محمد خان با بیم و ترسان در محاصرهٔ قلعه قدم جرات افشرده دست و پایی میزدند چون اسباب قلعه داری
بتخصیص سرب و گلوله و سنگ در قلعه نایاب بود مشعلهٔ غیرت دیگ همت مردانه زن درویش محمد خان
بجوش آمده بدره چند نقد سفید نزد گماشتگان فرستاد که گلوله ریخته آن قوم رو سیاه را بقلعه راه ندهند
و در خلال این احوال خبر فتح و اقبال کیلیان سپاه رسید و خسرو بیگ غلام خاصهٔ شریفه مشهور بچپاری



که از وغد رشت بود با یقاق اغورلو سلطان حسنی حاکم فومن و فوجی از مردم آنجا بطریق ایلغار خود را بلاهیجان
رسانیدند و سلطان حمزه میرزای عملی از راه دغل بمقاتلهٔ ایشان شتافته حربی شدید در میانه وقوع
یافت و بعد از اشتعال نایرهٔ قتال و جدال بمیامن اقبال بیزوال ظفر و نصرت قرین حال عساکر ظفر مآل و
اعدای خاکسار پایمال وبال و نکال و آوارهٔ دیار فرار گردیده حمزه سگ سردار با بسیاری از آن طایفهٔ
غدار بقتل رسیدند و بعد از دو روز از آن فتح نمایان درویش محمد خان نیز از گرد راه وارد لاهیجان گردیده
در تفحص و تجسس بقیهٔ طاغیان بذل جهد بتقدیم رسانید و از آن جماعت بعاقبت هر کس را در هر جا که نشان
کرد از آنجا بدر آورده روانهٔ شهرستان عدم گردانید و صورت واقعه را عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی نموده
با سر بی مغز حمزهٔ بی نام و نشان و سایر سرهای طاغیان بدرگاه معلی فرستاد و رسم شادی را باعث تهنیت گو
مبارکت و شادی در حینی که رایات اقبال از سفر خیر اثر خراسان معاودت فرموده در ساوجبلاغ با رایات
گشوده بود از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و بنا بر آنکه خسرو بیک چپار یار بریختن خون آن گروه خاکسار غدار
فتنهٔ آن دیار را فرو نشانیده بود از این رهگذر منظور نظر تربیت و عنایت شهریار بنده پرور گردید
و چون مردم رشت شادی این فتنه و غوغا شده بودند قهرمان قهر بحکم قتل عام رقم اتلاف و اعدام بر صحیفهٔ
حیات مردم آن ولایت کشید و چون بسیاری از بیگناهان بمقتضای **مصراع** آتش چو گرفت
خشک و تر میسوزد ۵ شعلهٔ خام کاری کنه کاران در آن آتش بی امان سوختند اما آنان که از این حادثه
برکران ماندند بعد از آن گرد فضول نگردیده رسم و راه ادب و آداب بندگی و سرافکندگی از دیگران
آموختند و ابر احسان مروت سپکران برگشت امانی و آمال باقی ماندگان مردم آن دیار باران گردید
اغورلو سلطان حسنی را بحکومت ایشان سربلند گردانیده و در خلال این احوال فرهاد خان امیر الامرای
فارس بایالت تمامی ولایت سپهسالار محسود اقران و امثال گردیده بیگلربیگیگری و ایالت مملکت
فارس بتغییر خان میرزا الیه با بنده ویردی خان قوللر آقاسی که منظور نظر تربیت و عنایت خاقان گردون
منزلت بود رسید و فرمان قضا مضا بنفاذ پیوست که خان مذکور هر ساله سی نفر از غلامان خاصهٔ
شریفه را مصحوب خود از فارس بدربار جاه خدمات خود آن دیار هر یک از ایشان را صاحب قطار و جهاز
و مالک یراق و اسباب استظهار گرداند و هم در این سال خیر مآل جمعی از مردم سعد و قاص از محال
نهاوند که در آن زمان داخل سنور روم بود با پاشای آن بوم و بر از در یاغیگری و شور و شر
در آمده قلعه را که در سعد و قاص اساس نهاده بودند تصرف و ویران نمودند و رفته رفته نایرهٔ فتنه و فساد
ایشان روی بازدیاد نهاده حشری از اجامره و اوباش الوار و اکراد آن دیار و بلاد با ایشان پیوستگی

استمام به تسخیر قلعه نهاوند بستند و در میان قلعه‌دار محرک این حرکت ناهنجار حسن علی خان چکنی ولد
بوداق خان را دانسته حقیقت حال را بدرگاه جاه و جلال عرضه داشت و از خان مشار الیه شکایت
نمودند و چون پرتو این خبر بر آیینه ضمیر انور جلوه‌گر شد از راه رعایت قواعد مصالحه و شرایط پایداری
عهد و پیمان فوجی از قورچیان به تنبیه و تادیب آن جماعت مأمور و بجانب نهاوند روان
گردیده آن زیاده سران را حلقه در گوش کشیدند و تا یکباره پای شور و شر آن طایفه زیاده سر
از آن کشور بریده گردد چند نفر از ایشان را به تیغ تادیب از پای درآورده سرهای ایشان را
نزد بیگلربیگی بغداد فرستادند و چون باعتقاد رومیان سلسله جنبان آن فتنه و فساد حسن علی خان
حاکم همدان بود شهریار جهان بنا بر دلجویی ایشان او را نیز از ایالت آن ولایت معزول فرمود
دیگر از وقایع دولت افزا که درین سال فرخ فال روی نمود توسل میرقلبابای کوکلتاش حاکم مرا
بحبل المتین دولت پایدار بود بیان این سخن آنست که میرقلبابای مذکور که خود را از فدویان و
معتمدان عبدالله خان می‌شمرد درین سال ببلدی اشاره خان مذکور یا برهنمایی رای صواب‌نمای
خود سالک شاهراه اخلاص و عبودیت گردیده ایلچیان سخن‌دان با عریضه اخلاص آیین و تحف و
هدایای شایسته بدرگاه پادشاه روی زمین روانه گردانید و ایلچیان در دار السلطنه قزوین بسعادت
زمین‌بوس و مجالست مجلس بهشت آیین سربلند گردیده عریضه میرقلبابا را با تحف و هدایا از نظر کیمیا
اثر گذرانیدند و چون دست آویز ورود ایلچیان و مضمون عرضه‌داشت استدعای آن بود که اگر
کسی بعد ازین از مردم ماوراء النهر اراده سفر خیر البلاد و عزم زیارت بیت الله الحرام داشته باشد
فرمان والا نفاذ شود که بی‌اندیشه خوف و خطر طی طریق آمد شد مفتوح دارند مسئول بعز قبول موصول
و منشور عاطفت مشعر بر انجاح مأمول باسم میرقلبابا صادر گردیده ایلچیان را مشمول عواطف ساخته
روانه دیار خود گردانیدند همچنین درین سال بفرمان خاقان طبعه اقبال شاعر شیرین‌مقال مولانا
شانی تکلو را که از راه وفور اعتقاد و اخلاص بپایه والای قرب خدمت و اختصاص رسیده در سلک ندیمی
مجلس بهشت آیین منسلک گردیده بود بزر کشیدند و باعث برین عاطفت و احسان آنکه مولانا گوهری
چند از بحر فکرت در منقبت شاه ولایت منقبت سلام الله علیه و اولاده الطیبین باسلوب مثنوی
در رشته نظم کشیده بعرض اقدس میرسانید و چون باین بیت رسید که نظم اگر دشمن کشد ساغر و گر
دوست مصرع بطاق ابروی مردانه اوست مصرع نشاط راحت افزای این نوع مداحی و شکرستی مزاج
کثیر الابتهاج اقدس تاثیری غریب نموده کیفیتی عجیب از بشره همایون جهره گشوده و بعد از آنکه

کنجور

کنجور گنجینه جان جایزه نظم آن را از جواهر زواهر تحسین و آفرین مولوی کرامت نموده خزانه داران انعام
وجه آن مبلغی خطیر بران افزوده مولانا را بزر کشیدند و آنچه در کفه ترازوی وزن او درآمده بود
بصله آن بیت بانعام وی مقرر گردید و مضمون صدق مشحون این بیت که نظم شاعر که بخاک راه
یکسان شده بود مصرع برداشتی و بزر برابر کردی مصرع بخاطر هر یک از ابنای زمانه رسید و شعرای آن عهد
داوان که پیوسته بر سر خوان تنگ چشمی و حسد میهمان یکدیگرند باین جهان نمایان مولوی را بزبان
گرفتند و هر یک بتقریبات دور و نزدیک از مولانا دلی خالی کردند چنانچه مولانا حسن ذهنی
در یکی از قطعات خود باین سیاق زبان باظهار پریشانی خود گشوده بود که نظم حسن و ذهنی احسنی
مفلس مصرع پادشه میکشد بزر شانی مصرع و همچنین مولانا حجری تبریزی را که دیگ حسد بیشتر از شعرای
دیگر بجوش آمده بود نوبتی بتقریب عرض غزلی عاشقانه آتش خود در جهت و در روزی که شهریار گیتی فروز
بهوای تماشای پریزادان طوایل دار السلطنه قزوین در تالار طویله عشرت گزین بودند بوساطت
ملا علیرضای خوش‌نویس تبریزی بمجلس بهشت آیین بار یافته بعد از عرض غزلی که گفته بود گشاده
زبان بشکوه حال خود گشوده بی‌تقریب مناسب حرف بزر کشیدن مولانا را بمیان آورده عرض نمود
که چرا این ابر احسان بر کشت آرزوی من باران نمی‌شود آن حضرت برسم مطایبه بر زبان گهر
بار گذرانیدند که صله شعرا در هر جا بمقتضای مقام کرامت می‌شود و چون ملا شانی اشعار خود در
خزانه بموقف عرض رسانید او را بزر کشیدیم و امروز که تو غزل خود را بعرض رسانیدی در طویله به تفرج
اسبان مشغولیم و بنا بر آنکه در طویله بجز سرگین چیزی نمی‌باشد ترا هم با آن خواهیم کشید و باین
لطیفه شنیده فریاد از نهاد حاضران بزم حضور برآمده باعث مسرت و انبساط خاطرها گردید و در شهر
این سخن با انجمن شعرا رسیده هر یک با اشتهای خود حلوای شیرین زبانی پخته بر سر خوان سخن کشیدند
و باین بدیهه غریبه دست از گریبان ملا شانی برداشته روی ستم ظریفی بمولوی گذاشتند دیگر
از سوانح ملال افزای این سال واقعه انتقال خاقان علیین آشیان از دار ملال بالبستان وصال
بود که در دولتخانه دار السلطنه قزوین بمرض اسهال رخ نمود و وقوع این داهیه عظمی غبار کدورت بر
خاطر والا گردیده بعد از آنکه برسم و آیین سلاطین تهیه سفر ناگزیر آن سفر گزین ملک بقا مشغولی
کردند نعش محفوف بمغفرت آن والامنزلت را برسم امانت در جوار مزار کثیر الانوار امامزاده واجب
التعظیم شاهزاده حسین علیه التحیه و التسلیم بخازن زمان امین خاک سپرده بعد از مدتی نقش بعتبات عالیات
سدره مرتبت و در جوار مراقد آبای بزرگوار خود مدفون نمودند افاض الله علیه شآبیب الغفران

دبنا بر آنکه عدّ مناقب و مفاخر این پادشاه والاجاه در حدیقه چهارم ازین روضه خلد آثار سبق ذکر یافته
خامه مطلب نگار از تکرار احتراز لازم شمرده دیگر باره باظهار آن جرات نمود گفتار در سوانح سال
سعادت اشتمال [illegible] ئیل ترکی که مطابق سنه [illegible] هجری و سال [illegible]
چون گل برهنمان بوستان بتهنیت بهار عالم آرا که نوروز فیروز در روز سه شنبه بیست و یکم ماه
مبارک رجب اتفاق افتاده بود دست زری که در کف داشتند نثار بزم بهشت آثار شهریار روزگار
نمودند و چند روز متوالی خاقان روی زمین در ایوان چهل ستون دولتخانه دار السلطنه قزوین
مجالس ارم قرین بآراستگی خلد برین و پیراستگی نگارخانه چین مرتب داشته صدرنشین آن مجالس بهشت
آیین گردید بعد از بزم افروزی جشن نوروزی شاهباز عزم خسروانه را بهوای صید و شکار دار المرز
و قزل آغاج در پرواز افتاده همای همت کرده نهمت باوج عزیمت بال پرواز گشاد و از دار السلطنه
قزوین موکب ظفر قرین چون بحر قلزم بتلاطم آمده از راه کوه دم بخت متوجه خطه دلپذیر رشت و آن
بلده فاخره مضرب سرادقات جاه و جلال گشت و بعد از سیر متنزهات آنجا بهوای صید و شکار
موکب ظفر شعار را بتماشای بهار گسکر و تومن تکلیف نموده شاهین عزم شهریار سرفراز در شکارگاه
علیاباد تومن بال پرواز گشود و چون کوه و هامون آن دیار از صید و شکار پرداخته آمد مزاج
کثیر الابتهاج زیور آرای تخت و تاج بشکار قزل آغاج رایت احتیاج برافراخته ازین راه بر
هوای سیر دریا کنار روزی چند ساحل بحر را محل نزول موکب همایون ساخت و بعد از فراغ از سیر و
شکار از راه قرب جوار ادراک سعادت زیارت مراقد مقدسه آبای بزرگوار و اجداد عالی
تبار را سلسله جنبان گردیده عنان عزم خسروانه بصوب دار الارشاد اردبیل معطوف گردانیدند و چون
ماهچه رایت ظفرآیت از افق آن ولایت طالع گردیده بنزول همایون ساحت دار الارشاد نمونه روضه
ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد شد چند روز متوالی الایام واللیالی بزیارت حظیره
مقدسه و بقعه منوره سلطان الاولیاء و مراقد متبرکه مشایخ عظام صفویه قیام و اقدام نموده دست دریا
نوال به پرورش حال ارباب استحقاق و استمال گشود و بعد از دلجویی خدام ذوی الاحترام و
ساکنان آن بقعه مینو نظام عنان عزیمت بصوب مراجعت معطوف فرموده دیگر باره اعلام ظفر فرجام
در دار السلطنه قزوین نزول اجلال فرمود ذکر تسخیر مازندران و رستمدار و تفویض ایالت آن
ولایت بفرهاد خان و گرفتار شدن ملک بهمن حاکم لاریجان و سوانح دولت افزا که درین سال روی نمود
گلدسته بند گلهای نگارنگ بوستان در حدیقه چهارم ازین گلستان بی خزان بتقریب گزارش وقایع زمان

قان

خاقان علیین آشیان اشعار بآن نمود که دیار رستمدار که مازندران بهشت نشان عبارت از آن است
متعلق بمستغرق بحار غفران میر عبد الله خان جد مادری این اورنگ آرای سریر سروری بود و بعد
از ارتحال آن جامع اریکتین سیادت و سلطنت ارثاً و استحقاقاً باولاد و احفاد آن والانژاد انتقال
یافته و در عهد دولت روزافزون و زمان سلطنت ابد مقرون چون از آن دودمان عالیشان گرامی
خلفی که قایم مقام آبای کرام تواند شد در میان احفاد آن سید عالیمقام نبود جمعی از امرا و سرداران
آن کشور بتخصیص سید مظفر مرتضایی و الوند دیو و ملک بهمن لاریجانی رایت خودسری افراخته آن
ملک دلپذیر را در میانه خود منقسم ساخته بودند و ازین معنی غافل که آن ملک فسیح الفضا بحکم
ارث شرعی بخاقان کشورکشا رسیده و عنقریب در طلب ملک موروث آفتاب رایت ظفرآیتش
از مطلع آن ولایت طالع خواهد گردید و بنا بر آنکه آن حضرت را بعد از جلوس بر اورنگ جهانستانی
مشاغل عظیمه پیش گذاشت که رایت عزیمت بقصد انتزاع حق شرعی خود از ید متغلبان آن ولایت توانند
افراشت هر یک از آن جماعت رقم اختصاص بر ولایتی از آن مملکت کشیده گاهی از راه احتیاط و مدارا
بحقر تقبلی نوابان دولت والا را از سر خود وا میکردند و درین چند سال مدار خود را بر تزویر و احتیال
نهاده ابواب نفاق و شقاق بر روی دولت بی زوال میگشادند و از جمله ایشان ملک لاریجان بیشتر
از دیگران باقاویل کاذبه و وعدهای دروغ که چون صبح کاذب از پرتو صدق فروغی نداشت رضاجوی
خاطر اقدس گشته در مزرع اخلاص و اتفاق تخم نفاق میکاشت و چون قلب ناروای وعدهای آن
منافق گریزپای بمحک امتحان رسیده از نظر اعتبار خاقان روزگار افتاد و در دار العیار خلاص نقد
روی اندود اطاعت و انقیاد بازار ناروایی نهاد دیگر باره باظهار نافرمانی از در زیاده سری
درآمد و از مردم آن ولایت هر که را میدید که از راه اخلاص و هواخواهی بعتبه اقبال شاهنشاهی
راهی و بعواطف بیکران متظهر و مباهی میگردد بعد از رجوع بآن ولایت خط بطلان بر صحیفه حیات
او میکشید و شاهد این مدعا آنکه ملک سلطان حسن برادر خود که ادراک سعادت ملازمت آنحضرت
نموده ابواب معاودت بآن ولایت گشوده بود از در دشمنی درآمده او را در قلعه لواسان از
میان برداشت و اهل و عیال و اطفال خردسال سلیمان را چون اسرای ترک و دیلم بلاریجان برده شحنه
قهر و غضب خود را بانواع رسوایی و فضیحت برایشان گماشت و شهریار مروت کیش با آنکه از راه انعام
بکرات کسان نزد آن کوته اندیش بطلب عیال و اطفال منسوبان و بازماندگان وی فرستاده آن
مغرور زیاده سر پای بر راه اطاعت و انقیاد ننهاده آن بیچارگان را بدرگاه جهان پناه نفرستاده و وقوع این

شور و شر از ان بدگوهر علاوه مکنون خاطر انور در تسخیر و تصرف آن کشور که پیوسته از راه وحشت
منظور نظر کیمیا اثر بود گردید همت کردن نهمت را متوجه تسخیر آن ولایت گردانید و در این سال
خیریت مآل که گوشمال زیاده سران آن بقعه خلد مثال مطمح نظر خورشید اثر بود خان عالیشان
فرهاد خان استدعای این خدمت والا باسم خود و تعهد نمود که بزور سرپنجه اقبال بی زوال و نیروی
بازوی جانفشانی بگوشمال آن گروه خسران مآل پرداخته غبار اقتدار ایشان را از راه دولت
پایدار فرونشاند و چون تشریف این خدمت نمایان بر قامت قابلیت وی راست می آمد عواطف
بیکران بارجاع این خدمت ارجمند افسر سربلندی بر فرق اقتدارش نهاده منشور والای ایالت آن
ولایت را با خلعت شاهانه و عنایت خسروانه بمشایعت خدمتش فرستاد و جناب خانی با[illegible]
انجاح مطالب سربلند لشکری فزون از احاطه چون و چند روی توجه بآن خطه خلد مانند آورده چون
خبر مستعد برآورد و لشکر نمی آسود تا در بلده طیبه آمل که از بلاد قدیمه دیار رستمدار است نزول
نمود و چون دران اوان آن بقعه نزاهت بنیان مبتلای تصرف ملک بهمن حاکم لاریجان گرفتار
بود قبل از ورود موکب سعادت ورود ملازمان و کسان وی بجد و جهد تمام روی اهتمام به تعمیر و استحکام
قلعه آمل نهاده در تهیه ذخیره و آذوقه و اسباب قلعه داری داد مبالغه داده بودند و چون کوکبه جاه
و جلال خان بلند اقبال بظاهر حصار آمل رسید آن گروه بی شکوه سپر قلعه داری بر سر کشیده بخاطر جمع حصاری
گردیدند و چون کار ملک بهمن یکبارگی بسته بخدعه و فریب پیش میرفت در این وقت نیز خواست که
در بساط شطرنج احتیال منصوبه غایبانه با خان بلند اقبال در باخته بیاده خیال خود را از فیل بند احتمال
گذرانیده در صف نعال فرزین سازد لاجرم از لاریجان که دران وقت مکان اقامت او بود برادر یکدیگر
کسان بخدمت خان بلند اختر منوچهر فرستاده و بظاهر کار اظهار اطاعت و انقیاد خاقان با دین و داد
می نمود و ازین در درآمده بود که مراد او امر قلعه داری اختیاری نیست و مردم سرکش این دیار خون بالطبع
از حکومت قزلباش هراسان اند از در اطاعت فرمان در نمی آیند و سخن مرا نمی شنوند اما قلب روی اندود
سخنان آن مردود در بازار معامله ناروا بود و پیوسته طریق عصیان و طغیان بعدم اهتمام می نمود
و پوشیده و پنهان با اهل قلعه کسان فرستاده در حفظ و حراست حصار و عدم اطاعت خان عالی مقدار
سفارش و مبالغه بسیار مینمود القصه ازین راه توقف خان عالیجاه در ظاهر حصار آمل بجیدها کشیده مدت
محاصره ممتد گردید و مردم آن رو سیاه بتخمین نفری چند از طایفه تکلو که ملازمت آن گمراه اختیار کرده
بودند قلعه داری نموده ابواب آن حصار استوار را باختیار نمی گشودند و کار بجایی رسید که از امتداد محاصره

کار

کار لشکر ظفر شعار دشوار گردید عاقبت خان رفیع مقام از راه جود و بخشش و طریق داد و دهش آن
وحشی صفتان دام نافرمانی را بدانه دلجویی و مهربانی رام کرده قلعه را بحیطه تسخیر و تصرف درآورده و
ارباب فتنه و فساد را گوشمالی سزا داده روی توجه به تسخیر سایر محال مازندران نهاد و بخت با
سید مظفر که والی نمیه آن ولایت بود از در خیرخواهی درآمده کسان از راه قبول اطاعت و انقیاد بطلب امان
فرستاده و خدمتش با آنکه آستان آسمان نشان از دامن عروس ملک بر نمی داشت چون دید که کار دشوار
گردید ناچار طریق اطاعت و انقیاد گزید اما در آمدن نزد فرهاد خان طریق تردد می پیمود تا رفته
رفته بآمد شد سفرا و چرب نرمی مقالهای وحشت زدا ابواب ملاقات بر روی خان عالیشان گشود
و جناب خانی با وی از در دلجویی و مهربانی درآمده او را بعواطف بیکران خسروانه مستمال و امیدوار
و با دراک سعادت پای بوس آن حضرت مکلف گردانید و سید مظفر چون از جرایم پیشتر از پیشتر خود
باخبر بود قبول ادراک این سرافرازی بشرط آن نمود که جناب خانی از راه مهربانی مرافقت وی
اختیار کرده در خدمت شهریار خطابخش جرم پوش از التماس عفو تقصیرات وی فراموش نکند و فرهاد خان
با مردم آن دیار که اطاعت قزلباش بر دوش زیاده سری ایشان بار بود از در مصلحت دولت پایدار
درآمده سید مظفر را بقبول مرافقت خود امیدوار نمود و الوند سلطان برادر خود را با فوجی از لشکر ظفر
شعار بجهت حفظ و حراست آن دیار قایم مقام خود نموده باتفاق سید مظفر بپایه سریر اعلی طریق مسارعت
پیمود و در دولتخانه دار السلطنه قزوین چون خدمتش را بشرف پای بوس سربلند فرمود شهریار دادگر
بنابر آنکه سید مظفر با سلسله علیه میر بزرگ از در کفران نعمت درآمده نسبت با ایشان انواع بی ادبیها
و زیاده سریها بجای آورده بود ابواب عاطفت و احسان چنانچه دلخواه او بود بر روی وی نگشود و مر
سراپا تقصیر علامات التفات خاقان گردون سریر را نسبت بخود فهمیده در منزل فرهاد خان ترسان و لرزان
بسر می برد و عزم آن داشت که بدستوری شهریار کامکار دست از دامن عروس حکومت رستمدار کوتاه کرده
عیال و اطفال خود را از ان دیار بعراق آورده در هر جا که اراده خاطر والا بآن مقرون باشد ساکن
گردد در خلال این احوال روزگار کم فرصت مجالش نداده در عسکر اقبال بمرض اسهال درگذشت و بعد از
ارتحال وی الوند سلطان که تا آن زمان موجب فرموده فرهاد خان دست تصرف بمحال متعلقه بوی دراز
نکرده بود روی توجه بضبط و تصرف محال مذکوره نهاده بسیاری از دیار رستمدار را بحیطه تصرف دولت
پایدار درآورد و چون خبر فوت سید مظفر بملک بهمن رسید و الوند دیو سراپا مکر و ریو رسید بجای محال [illegible]
واقعه ارتحال وی باشارت جلیه خاقان بلند اقبال روی نموده ابواب خوف و هراس بیقیاس بر روی خود

کشودند و باعث عدم اعتماد ایشان بدولتخواهان آستان بوس گردون شان گردیده، مانند صید وحشی از دام
اطاعت و انقیاد رمیدند و ملک بهمن که خمیر مایهٔ شور و شر آن کشور بود و دامن زن شعلهٔ فتنه و
فساد مازندرانیان دیو نهاد گردیده آن طایفهٔ کوه گرد جنگلی را نسبت با لوند سلطان دل نهاد فتنه
و فساد گردانید و شراره‌ای زین شعلهٔ خرمن سوز که بباد دامن تزویر آن منافق مکاره عالم سوز شده
بود چراغ عیش پای زیاده سر بیهای الوند دیو گردیده چون میخواست که کابر و اعیان مازندران با
لشکر ظفر ملاش قزلباش ابواب آمد شد و آمیزش مفتوح داشته باشند آن دیو سیرت آدمی صورت
را نیز باغوا و فساد بیابان مرگ وادی اطاعت و انقیاد نمود و بنابر آنکه سالها بر خوان حکومت مازندران
کام جان را بدآموز نعم الوان دیده بود آسان آسان قطع نظر از دارایی آن دیار بر و دشوار
مینمود طریق اطاعت و انقیاد نمیتوانست نمود القصه چون صورت مکر و تزویر ملک بهمن بر آینهٔ خاطر
قدسی پرتو اقدس گردید همگی همت فلکی اعتصام مرجع در رفع آن کافر نعمت نمک بحرام متعلق گردید
بقصد افنا و اعدام آن منافق کم نام تیغ زمرد فام از نیام اشتعال کشید و فرمان لازم الاذعان نفاذ
پیوست که خان فدویت نشان فرهاد خان با فوجی از عساکر ظفر توامان کمر اهتمام بدفع آن [illegible] بر میان
بسته رایت عزیمت بصوب قلعهٔ لاریجان برافرازد و بعد از تسخیر قلعه و حصار آن مغرور نابکار را
اسیر و گرفتار روانهٔ دربار آسمان کردار سازد و جناب خانی از راه فلک سیستانی روی عظمت و شأن
بلاریجان آورده حصار سپهر کردار آنجا را محاصره کرد و بعد از رفتن خان عالیشان چون بهیر آرکدن
غلام با اهتمام تمام متوجه تسخیر آن قلعه و حصار بود جمعی از توپچیان را با توپهای رعد آواز و تفنگچیان
قدر انداز و سایر اسباب قلعه گشایی بمدد و کومک وی روان نمود و بورود آن جماعت جرات و
جلادت غازیان که بمحاصرهٔ آن حصار استوار نطاق فرمانبرداری بر میان داشتند یکی هزار گردیده
کار قلعه داری را بر محصوران دشوار گردانیدند و در اثنای شور و شر قلعه گیری طایفهٔ امیری که از اعاظم
سپاهیان لاریجان بودند چشم عاقبت بین بر مآل حال خود گشوده یکدل و یکزبان طریق اطاعت و
فرمان پذیری خان قلعه ستان نمودند و از این راه ملک بهمن روسیاه دست امید از دامن اطاعت و متابعت
آن جماعت کوتاه کرده وردان امیر نامی را که ریش سفید و سرکردهٔ آن طایفه آگاه و در قلعه با آن
روسیاه همراه بود اسیر و دستگیر نمود و روزی چند در سیاه چاه محبس آن بیگناه پرداخته بعد از آن
تیغ ستم و طغیان را از خون او رنگین ساخت و این حرکت از آن کم فرصت وسیلهٔ تسخیر حصار و باعث آن
گردید که تمامی آن جماعت بکیل و کهیت از وی در رمیدند و از راه خلوص نیت و صفای طویت رخت اقامت

بدار الامر

بدار الامر اطاعت و فرمان پذیری دولت ابد مدت کشیدند، ملک بهمن از بیرون قلعه بدرون آن
گردیده دو سه بها و جرمانهٔ چابک دستی نقابان آهنین چنگال بر زیر دیوار آن حصار رسید، باعث
تزلزل ارکان ثبات و قرار ملک بهمن غلط کار شد و چون از همه راه دست مکر و تزویر وی از دامن حیله و
تدبیر کوتاه و خود را در عالم خیال سرچاه کوچهٔ فنا و زوال دید از راه اضطرار اظهار اطاعت و انقیاد کرده
بعد از تشیید مبانی عهد و پیمان خود را بسایهٔ عاطفت فرهاد خان کشید و خواست که جناب خانی را بچاپلوسی
و مهربانی بدرون قلعه بمهمانی برده بتوضعات و تکلفات رسمی نوعی کند که دست از دامن تسخیر قلعه
کوتاه کرده روانهٔ درگاه جهان پناه و در خدمت خاقان خورشید کلاه شفاعت خواه گناه او شود
و خان دشمن شکار چون بمشغلت بسیار آن صید وحشی را بدام اقتدار خود در آورده بود گوش قبول بر
سخنان پریشان وی نگشود اما متعهد نمود که چون ملک از راه خلوص و عبودیت روانهٔ درگاه جهان پناه
شده بشرف پای بوس سرافرازی یابد شفاعت خواه گناهان سابق وی گردد و ملک بهمن که بی اختیار
پای بدام بلا اختیار نهاده سر برسن گرفتاری داده بود در آمدن نزد خان خصم افکن ابواب اطاعت و شادمانی
بر روی روزگار خود گشوده بناچار خود را دل نهاد رفتن بآستان گردون نشان بشرط مرافقت خان عالیشان
نمود و فرهاد خان ملتمس وی را پذیرفته قلعهٔ لاریجان را همچنان در تصرف ملازمان و کسان او باز گذاشت
و ملک عهدشکن را مصحوب خود گردانیده رایت عزیمت بدرگاه معلی افراشت و بمقتضای قضا روزی
آن مغرور زیاده سر را در دار السلطنهٔ صفاهان منظور نظر کیمیا اثر خاقان گردون بر گردانید که طبقات
انام از خواص و عوام بفرمان جنود و گنجه و غلام در مجلس بهشت نظام مجمع آمده هر یک فراخور پایه و مقام خود
در مجلس بهشت آیین با امرا و ارکان دولت ابد قرین همنشین بودند و چون نظر سعادت اثر خاقان هفت
کشور بران گریز پای زیاده سر افتاد زبان گوهربار بنکوهش و سرزنش و عتاب و خطاب وی برگشاد و هر
یک از جرایم و زلات ویرا که بر زبان صدق بیان میگذرانید آن تقصیر دامن شعلهٔ غضب خسروانه
میگرد و تا بنزدیک بآن رسید که در همان مجلس شرارهٔ از آن شعلهٔ بی امان نشان از خرمن حیات آن
فروزندهٔ آتش بغی و طغیان باقی نگذارد و او نیز بخاطر جمع دل از جان برداشته دفتر آرزوی سرکشی و
گردن فرازی را بر طاق نسیان گذاشته بود اما شهریار بنده پرور بنابر رعایت خاطر فرهاد خان و بعضی
معتقدات که با آن جوان گرفته مدافعت کرده بود چند روزی با او طریق تغافل و مدارا پیمود و او در منزل
فرهاد خان گرفتار زندان تفرقه و تشویش روزگار میگذرانید تا فصل زمستان در صفاهان باخر آن رسید
و کوکبهٔ سلطان بهار را پیشخانه کشان ابر آذار بجانب دشت و کهسار کشیده آمد آمد نوروز سلطان در

ساحت مملکت گرم گردیده و وقت آن آمد که شعشعهٔ مهر درخشان طوق ظفر منجوق خاقان گیتی‌ستان
بر در و دیوار حیات الشرف خود تابان و مشعشع نماید دولت بی‌زوال از معمورهٔ صفاهان بصوب دارالسلطنه
قزوین روان گشته بنا بر بشارت از تصمیم عزیمت در دولتخانهٔ دارالسلطنه صفاهان با انعقاد مجلس خلد
نشان فرمان داد امرا و ارکان دولت ابدمبانی و اکابر و اعالی و اعیان صفاهان در آن بزم ارم‌نشان
حاضر شده منتظر صدور فرمان نشسته و ایستاده و خسرو عدالت‌پیشه که پیوسته در اندیشهٔ مکافات حرکات
ناشایست ملک بهمن بسر می‌برد در آن انجمن بعکر مؤاخذه و بازخواست اعمال ناصواب وی افتاده باحضار
وی فرمان داد و پیشکاران قهرمان قهر آن منافق عهدشکن را بالهنگ در گردن در موقف بازخواست
باز داشتند و خاقان گردون‌منزلت بحجت تمام حجت تحت کنانان ملک بهمن را شمردن گرفته
چون نوبت عتاب و خطاب بکشتن ملک سلطان حسین لواسانی رسید نایرهٔ غضب قیامت‌لهب بر
افروخت جرم جنایت آن مغرور بی‌ادب گردیده بحکم خونخواهی شرع انور حکم فرمود که آن خون گرفته از جبلا
بحیز را بملک سلطان حسن برادر ملک سلطان حسین مذکور سپردند که بقصاص خون برادر از هم بگذرانند
و ملک مذکور باشارهٔ والا آن خون گرفته را بنوعی معروض تیغ انتقام گردانید که عضو عضوش آیینهٔ
عبرت عالمیان گردید و چون غبار فتنه و فساد آن ناکس عداوت‌بنیاد بآب تیغ سیاست خاقان
والانژاد از راه دولت خداداد فرونشست عزیمت خسروانه بر استیصال اولاد و اعقاب و تسخیر قلاع و
بلاد آن بدنهاد زشت اعتقاد وابستهٔ اهتمام چنانچه در مقام خود گزارش یابد بر میان بست

دیگر از وقایع این سال فرخ‌فال گزارش احوال پریشان حاجی محمدخان پادشاه خوارزم و مآل حال
اقربای او و در آن دیار و رجعت وی باستان گردون‌نشان است خلاصهٔ این مقال آنکه بعد از آنکه
حاجم خان مشار الیه عرب محمد سلطان و باباخان پسر و برادرزادهٔ خود در حین توجه موکب ظفرنشان
بدفع فتنهٔ عبدالمؤمن خان چنانچه ایمایی بآن شد از آستان گردون‌نشان مرخص و بصوب دیار خویش
روان شدند نخست بامید امداد و اعانت قبایل بقیهٔ ترکمانان صاین‌خانی رخت اقامت بمیان ایشان
کشیده آن جماعت را مدد و معاون و همسفر دیار خویش گردانیدند و چون خبر قرب وصول ایشان بآن کشور
رسید مردم خوارزم بورود پادشاه خود بزم عشرت و شادمانی چیده از راه اطاعت و انقیاد در وی
استعجال باستقبال وی نهادند و حکام و داروغگان آن دیار که از قبل عبدالله خان در آن ولایت
اقامت داشتند بضرورت وقت عزم دیار ماوراءالنهر نموده هر یک بمرکز دولت خود راه خالی گذاشتند و
حاجم خان بعظمت و اقتدار تمام بر سریر سلطنت خود رسیده بر اورنگ حکمرانی متمکن و فی الجمله در آن دیار

مستقل

مستقل گردید و بنا بر آنکه عبدالله خان بعد از استیلا بر ولایت خوارزم اکثر سپاهیان و قبایل اوزبکیه را
که در آن دیار تیغ‌زن و خنجرگذار و تیرافکن و کماندار و ملازم و سپاه پادشاه آن دیار بودند از آن
ولایت جلای وطن نموده بمحال دوردست فرستاده بود و از آن جماعت صاحب قدرتی در آن ولایت نمانده
در این وقت که حاجم خان بآن ولایت مراجعت نمود اکثر آن جماعت که بر سر او جمعیت کرده بودند مردم
احشام و رعیت آن ولایت بودند بعد از آنکه خبر برگشتن حاجم خان بعبدالله خان رسید بخاطر جمع که
ازین رهگذر داشت بتجدید رایت عزیمت بآن ولایت افراشت و پیشتر از آنکه خود بآن صوب
روان شود جمعی از امرای معتبر خود را بدفع فتنهٔ حاجم خان بجانب خوارزم فرستاده خود نیز با جهان جهان
سپاه و لشکر بیشمار مراحل‌پیما گردیده روی بآن ولایت نهاد و چون خبر قرب ورود لشکر پرشور
و شر عبدالله خان بحاجم خان بی‌سر و سامان رسید بقدر مقدور از سپاهی و رعیت حشری جمع آورده متوجه
دفع شور و شر لشکر عبدالله خان گردید و هر دو فریق در اثنای طریق بیکدیگر رسیده بقصد افنا و اعدام
هم تیغ انتقام از نیام کشیدند و نایرهٔ قتال و جدال بحدت تمام در اشتعال بود که ناگاه خبر آمد که عبدالله
خان با لشکر گران می‌رسد و دل مردم خوارزم را از کار برده بی‌اختیار روی ابلغار بوادی فرار آوردند و
حاجم خان دیگر باره بی‌سر و سامان عنان عزیمت بوادی هزیمت سپرده چون ممنوع است که در یکی از قلاع آن
ولایت حصاری او ربکان ممنوعت کرده باتفاق عرب محمد سلطان پسر خود بسرعت سیر از برق و باد استعاره
نموده طریق توجه بصوب استرآباد پیموده و از آنجا ببلدهٔ معاضدت بقیهٔ ترکمانان صاین‌خانی خود را بسرحد
ممالک محروسهٔ خاقان غریب‌نواز رسانیده از شور و شر لشکر عبدالله خان ایمن و مطمئن گردید و چون
انهای منهیان اخبار مذکور بعرض شهریار سرافراز و خاقان مهمان‌نواز رسید جمعی از طرزدانان رسم و
راه ادب و آداب را بطریق شتاب بطلب و استقبال آنجناب ارسال فرموده خان مشار الیه بمرافقت
فرزندان ارجمند دیگر باره در عتبهٔ اقبال بی‌زوال اقامت گشوده و در دارالسلطنهٔ قزوین بعز ادراک ملاقات
خسرو روی زمین بشرف مجالست مجلس بهشت‌آیین سرافراز و ابواب عواطف بیکران و توجهات بی‌پایان
آن حضرت بر روی حال وی باز شد و چون باباخان برادرزادهٔ وی در این نوبت همسفر آن سرگردان
بود مهر جهانتاب اوج شهریاری پرتو تفحص و تفتیش بر چگونگی حال وی افکنده زبان تحقیق روزگار
او گوهربار نمود و حاجم خان بنوعی کلام آیینه نوبنوع حی بوند زبان شرم بعرض حال باباخان
گشود و خلاصهٔ عرض مطلب آن بود که باباخان مذکور پیشتر از آنکه نایرهٔ شور و شر لشکر عبدالله خان بآن
کشور رسد بمرمت و استحکام قلعهٔ شهر وزیر قیام نموده آن محکمه را محل قرار و مقام آرام خود ساخته بود و بآنکه

چنین میدانست که چون حصاری کرده کسی با وی از در کومک و یاری در نیاید و عاقبت کار روزگارش در
قلعه داری بسر آید از راه غیرت مردی و جرات مردانگی عیب و عار فرار اختیار نکرده روی جلادت
و جوانمردی بدفع و رفع اوزبکان دیوسار آورده و مردانه وار با لشکر بیشمار عبدالله خان که بمحاصره آن
حصار استوار پای ثبات و قرار افشرده بودند از در قلعه داری و دشمن شکاری در آمده قریب چهار ماه
آن قلعه را از آسیب تصرف اوزبکان گمراه نگاه داشت عاقبت جمعی از لشکریانش توهم بیجا بخود
راه داده چون از هیچ طرف بوی امیدی از رسیدن کومک و مدد بمشام آرزوی ایشان نرسید نظر
بر مآل حال قلعه داری افکنده بجانب عبدالله خان مایل گردیدند و بابا خان چون بیوفایی کسان خود را
برای العین مشاهده نمود دل از جان برداشته با نفری چند از وفاداران جان نثار قدم سربازی از
قلعه بیرون گذاشت و مانند شیر غرین و ببر خشمگین خود را بر قلب آن طایفه بیدین زده فدایی وار
با آن لشکر بیشمار رایت گیر و دار افراشت و اوزبکان بی مروت فرصت غنیمت شمرده از چهار
طرف روی جرات بگرفت و گیر وی آوردند و زمان زمان دایره گیر و دار را بر آن بهادر نامدار تنگتر
از حلقه لشکر و دیده مور دمار می ساختند تا دست امیدش از همه راه کوتاه گردیده و مردانه وار در دریای
تیغ و سنان غوطه خورده بقتل رسید و داستان رزم این رستم دستان تا اکنون در میان مردم
خوارزم افسانه است القصه عبدالله خان بعد از آن فتح نمایان بتجدید بر ولایت خوارزم فرمانروا گردیده
مظفر و منصور رخت مراجعت بماوراءالنهر کشید دیگر از سوانح این سال سانحه نزاع و جدال و ارتفاع غبار قتل
و قال فیما بین مهدیقلی خان شاملو حاکم شوشتر و سید مبارک خان والی عربستان است و تبیین این مقال و
تفصیل این اجمال آنکه درین سال خیر مآل جمعی از ارباب فتنه طایفه افشار که در دیار کوه کیلویه قرار و
استقرار داشتند بتحریک جماعت ارشلو با امیر خان حاکم آن ولایت از در یاغیگری و گفتگو در آمده
با او یکرو نموده و در عقب راه مهر فرجع آمده ابوالفتح بیک نواده خلیل خان افشار را بخود سر
در میان خود بخانی بر گرفته از این راه ابواب پریشانی نافرمانی بر روی خود گشودند و خبر این شور و
شر چون بمهدیقلی خان شاملو حاکم شوشتر رسید از راه معاونت و امداد امیر خان با حشری که در سر
داشت روی عزیمت بگوشمال آن گروه بدفعال گذاشت و حسب الاتفاق در اثنای طریق سرد و فریب
سکندیکر رسیده نایره حرب را مشتعل گردانیدند و طایفه افشار را با وجود کثرت و عدت بیشمار از جماعت
شاملو که عشر عشیر ایشان نبودند شکست یافته گریزان گردیدند و چون از شرم فرار روی بازگشتن به
دیار خود نداشتند جبهه التجا بر عتبه امداد و اعانت سید مبارک خان والی عربستان گذاشتند و بنابر آنکه در





سوالف زمان حرکات زیاده سرانه مهدیقلی خان بر خاطر سید مبارک خان گران و بکرات عرایض شکوه آمیز
وی بآستان گردون شان رسیده بود و در خاطر داشت که بگوشمالی مناسب او را از خواب گران
زیاده سری بیدار سازد و چون فراریان طایفه افشار را بامید اعانت و امداد وی روی بگریزگاه نهادند
سید مبارک را فرصت بدست افتاده با لشکر پر شور و شر اعراب روی توجه بامداد و معاونت ایشان
نهاده و در هنگام معاودت مهدیقلی خان از رامهرمز سر راه بر وی گرفته پیش از آنکه نایره قتال و جدال
اشتعال یابد خان گشته سپاهی بسبب محقر قلعه که در آن حوالی بود در آن پناهی گردید که در آنجا به سرداری آن
حصار کاری از پیش برد و والی عربستان با طوایف اعراب بمحاصره آن حصار خراب پرداخته مهدیقلی
خان چون دید که در قلعه داری کاری نمی سازد بوساطت مصلحان طرح صلح انداخت و سید مبارک
نیز چون از جانب شهریار جهان بمحاربه ماذون نبود از بیم مواخذه و بازخواست آن حضرت بآن جرات
قناعت کرده بصلح راضی شد و بعد از وقوع مصالحه و قرارداد با آنکه هر یک بصوب دیار خود روان شوند
بنا بر آنکه والی مذکور با اعراب قرار داده بود که در حین معاودت مهدیقلی خان بجانب شوشتر بار دیگر
سر راه بر وی گرفته او را از پای در آورند سید مبارک که پیوسته افسر سربلندی از خاک آستان آن
گردون شان باظهار اخلاص و اعتقاد بر سر داشت خان بیخبر را از غدر و مکر بد باخبر گردانید و مهدیقلی
خان از بیم آن بی مکار چند روز دیگر در آن حصار ویران اقامت گزید و سید مبارک از توقف وی خرم نمود
که بوی از آن خیال خام بمشام شعور وی رسیده لاجرم با لشکری که داشت روی بگریز گذاشت و پیشتر
از وقوع این قضایا شاهوردی خان عباسی والی لرستان اصغای این اخبار نموده از راه اظهار
دولتخواهی این دودمان ولایت نشان روی توجه بامداد مهدیقلی خان نهاده بود و چون در عرض راه
کیفیت مصالحه و مراجعت هر یک بدیار خود بسمع وی رسید از مقامی که رسیده بود بولایت خود باز گردید
القصه مهدیقلی خان بعد از ورود بشوشتر آنچه در آن سفر بر سر او آمده بود عرضه داشت درگاه معلی نمود
و شهریار سرافراز چون نسبت بسید مبارک خان بیشتر از این از در بنده نوازی در آمده بود و در باب تقصیرات
نیز از جرات و جسارت وی اغماض فرمود و فرمان لازم الاذعان باسم مهدیقلی خان شرف صدور یافت
که بعد الیوم نسبت بسید مبارک خان طریق حسن سلوک پیش گرفته از هیچ راه پای زیاده سری بحوالی محال
که با و متعلق باشد نگذارد و بهیچ وجه دست درازی بحدود آن ولایت روا نداشته قلم و قدم از محال
مزبوره و اعراب متعلقه بوی کوتاه کشیده دارد اما چون دامن زن شعله این شور و شر طایفه زیاده سر
افشار کوه کیلویه بودند نایره غضب شاهانه نسبت با ایشان سرکشیده [illegible] را

علاوه ایالت فارس را بالله‌وردی خان متعلق گردانید و پس از آن فرمان لازم الانقیاد بصوب گنجعلی خان
مشار الیه رخت اقامت بآن ولایت کشیده به تنبیه و گوشمال زیاده سران افشار و قلع و قمع بی
دولتان آن دیار پردازد و عجزه و رعایا و مردم آن ولایت را از تفرقه و تشویش ظلم و دست انداز
آن جماعت مطمئن سازد و خان مشار الیه از راه نفاذ فرمان بآن ولایت رفته بسیاری از مفسدان
افشار سیما ارشلو و گندوزلو را که پیوسته دران دیار دامن زن شعله فتنه و فساد بودند معروض
تیغ سیاست نمود و گروهی انبوه از الوار سرکش جوانکی و بندانی را که سلسله جنبان شور و شر دران
کشور بسر میبردند از پای درآورد و به جرمهای گران و تحمیلات فراوان سایر سرکشان افشار و الوار
را بنوعی مطیع و بنده فرمان نمود که بعد ازان خیال محال زیاده سری پیرامون اندیشه هیچکس نگشت و چون
بر وفق مرام بنظام و انتظام مهام آن ولایت پرداخت یکی از غلامان خاصه شریفه را بران ولایت
حاکم و صاحب فرمان ساخته رایت مراجعت بصوب فارس افراخت و بعد از انجام خدمات مرجوعه کیفیت
وقایع را عرضه داشت پایه سریر والا نموده ازین رهگذر ابواب عنایات خاقان بجود بر روی بیشتر
از بیشتر بر روی روزگار خود گشود دیگر از سوانح اقبال که درین سال فرخ فال روی نمود ورود جنود
اوزبکیه تا جهت دار العباده یزد و مراجعت ایشان بی نیل مقصود بود خلاصه این مقال آنکه درین سال
فوجی از جنود خسران مآل اوزبکیه بخیال تاخت و تاراج انداه طبس و رباطات روی ادبار بدار العباده
یزد نهاده چون بمغازه و خندق رسیدند علیقلی خان شاملو که دران اوان بمهم جلیل المرتبه قورچیگری
ترکش تیر روی ترکش اعتبار آن طایفه و حاکم یزد بود بعد از اطلاع بر عزیمت اوزبکان مردود کس
فرستاده محراب خان حاکم طبس را از آمدن ایشان اعلام نمود و خود چون شنیده بود که لشکری گران
از آن طایفه بی ایمان بهم پیوسته کمر بقتل و غارت مردم آن دیار بسته اند از بیم آنکه مبادا در برابر
ایشان صف آرا نتوانند گردید دروازهای شهر را بسته قرار قلعه داری با خود داد و بعد از ورود
آن طایفه عنود بظاهر شهر و اطلاع علیقلی خان بر کیفیت و استعداد آن طایفه مردود حکم نمود که
جنود مسعود که به قلعه داری مامور بودند دروازها را گشوده عزم بیرون آمدن نمودند و خان مشار الیه
از شهر با لشکری بهرام قهر و کوکبه نمایان بدفع فتنه اوزبکان روان شده در برابر ایشان
رایت اقتدار افراخت و اوزبکان بی جگر از ان جرات نمایان ترک سر گفته در برابر پیشرفتی و
شر افروختند و چون نایره دار و گیر بکرباییز رسیده بهادران قزلباش و جمعی از تفنگچیان مشهدی
و امثال ایشان دامن زن شعله فتح و ظفر گردیدند علیقلی خان نیز با لجنبه سپاه ظفر پناه بعزم



ستیز و آویز جلو ریز معرکه تاخته رایت اقتدار اوزبکان ستمکار را سرنگون ساخت و اوزبکان کم فرصت
را دران حرکت چون غرض نهب و غارت بود و آن صورت میسر از آنکه کار بانجا کشید بوقوع
انجامید و بود دست از گیر و دار کشیده ناامید انگه آن اموال بیشمار را بدیار خود رسانند بعرصه بیخ و باد
گریزان گردیدند و شیر صولتان بیشه جنگ بتیر و تفنگ آهنگ آن طایفه بی نام و ننگ کرده تنگه اشتلم
کرا بان اندیشه لمحه درنگ کنند و چون بحدت تیغ و سنان سلک جمعیت ایشان پریشان گردید بناچار
دست امید از دامن آن اموال بیشمار برداشته قدم در بادیه فرار گذاشتند و غازیان شاملو طریق
تعاقب ایشان پیموده بهرکس رسیدند روانه دیار عدم نمودند و بعد از قطع مسافت چند فرسنگ مظفر و
فیروز جنگ بمقام خود باز گردیدند و فراریان آن طایفه کم نام که خواب و خورد بر خود حرام کرده
سالک طریق انهزام بودند ناگاه در عرض راه بدام لشکر و سپاه محراب خان که از طبس بمدد [illegible]
می آمد افتاده یکبار ره روی شهرستان عدم نهادند و معدودی چند از ان طایفه مردود که در اجل
ایشان تاخیری بود از غایت حیرت و سراسیمگی طریق آوارگی کوه و بیابان می پیمودند از قضا اجل
ایشان نیز از کرده رسیده بدست مولانا فخرالدین احمد یافقی بین ماشی التفنگچیان یافق و تابعان
وی گرفتار گردیده رخت فرار بدرکات نار کشیدند و بفرض محال اگر کسی از ایشان درین آمد و رفت از
نعمت حیات سیر نشد در کوه و بیابان از گرسنگی و تشنگی هلاک شد و این شکست نمایان که بنیروی
بازوی اقبال بیزوال بان طایفه بد فعال رسید باعث توبه و انابت ایشان از جرات تاخت و تالان
گردید و هم درین سال علیخان کرایلی که پیوسته در معرکه مردی لاف پردلی میزد بنابر آنکه فوجی از
لشکر عبد المومن خان بتاخت آن ولایت آمده چند نفر از کسان او را بقتل رسانیده گریزان خود
را بقلعه او غدر رسانیده متحصن گردیده عاقبت چنانچه در محل خود گزارش یابد بمکافات عمل خود رسید
دیگر از سوانح اقبال که درین سال خیریت اشتمال ارتفاع بخش نیر جهان افروز سلطنت و جلال گردید واقعه
عجیبه آوردن نعش محفوف بمغفرت شاه جنت مکان از مشهد معلی باصفهان بود خلاصه این مقال
آنکه در حدیقه سیوم در طی وقایع زمان دولت اسمعیل میرزا سبق ذکر یافت که آن شاهزاده از مردی [illegible] قور
افتاده نعش مطهر آن سرور را برسم و آیینی که در خور و سزاوار بود نقل مشهد مقدس معلی نمود و مرتضی قلی
خان پرناک ترکمان چون بموجب فرمان آن گوهر تابناک را بآن خاک پاک رسانید تا منبع منور و مرقد
معطر آن سرور را از نظر تنگ چشمان بی بصیرت پوشیده و پنهان ماند بصلاح و صوابدید متولی عالی مقام و
خدام کرام آن روضه عرش احترام حفاران درسه چهار موضع کفر قبور مامور گردیدند و چند روز آن قبور

محفوره منظور نظر نزدیک و دور بود تا آنگه وقت آن رسید که آن گوهر پاک را از گنجینه خاک بیرون
سازند لاجرم در شبی از آن شبها خان مشار الیه باتفاق میر سید علی صدر شوشتری و شیخ حسن جعفر
مشهدی درگاه حریم حرم را بر روی زوار و مترددین بسته آن در گرانمایه را در صدف حقه که مناسب
دانستند بگنجور رحمت بی منتها سپردند و در جوار ضریح مقدس علامت قبر گذاشته سایر قبور محفوره را
خاک انباشتند و علامت قبری نیز در صفه پایین پای مبارک منظور نظر مردمان ساخته چنان شهرت
دادند که مرقد منور آن سرور در همین صفه و همین مکان است و پس از آن آن صفه و مکان بمدفن
شاه جنت مکان شهرت یافته حفاظ و خدام که بخدمت شبانروزی آن مرقد معطر مأمور بودند در صبح
و شام برسم و آیین تمام در آن صفه سدره مقام بتلاوت کلام ملک علام و افروختن شموع و سوختن
بخور و سایر خدمات لازمه قیام و اقدام مینمودند و آن صفه رفیعه بین الجمهور بمدفن شاه جنت مکان
مشهور بود تا آن زمان که گنبد اقتدار عبدالمؤمن خان بی ایمان بر برج و باره حصار مشهد معلی افتاده شعله
بیداد و قتل عام خرمن حیات خواص و عوام آن بلده خلد نظام را بباد بی رحمی داد و در آن اوقات که
در آن بقعه طیبه بتهیه اسباب سفر آخرت خود مشغول بود چنان بر خاطر پلیدش خطور نمود که اجساد
مطهره شاه جنت مکان و شاهزادگان صفوی نژاد را که در آن صفه رفیع بنیاد پهلو بر بستر خواب خوش
نهاده اند بصدای بیل و کلنگ از آن خواب راحت بیدار کند و بحکم عصبیت و خبث طینت خفت و
اهانتی که تواند بآن عظام رمیمه رساند و چون از زدن پی بپیدا شدن مشتی استخوان پوسیده سکنه آن
بقعه منوره برآمد بعد از چند سال یکی از گمگشتگان تیه ضلال در بخارا بعرض آن بدسگال و پدرش عبدالله
خان رسانید که خوابگاه خاقان جنت آرامگاه را در روضه مقدسه مطهره و بقعه منوره معطره در مقامی
گسترده اند که جز وی دیگری بآن راه ندارد و آن پدر و پسر از خدا بیخبر بپلیدی عصبیت و گمراهی دوستم
بهادر نام اوزبکی را بصوب مشهد معلی راهی کردند که نعش محفوف بمغفرت را از آن مکان بیرون آورده
بخارا رساند که ایشان بهر گونه اهانتی که دست رس داشته باشند نسبت بآن نعش مطهر بعمل آورده
بخاطر جمع دلی خالی نمایند و دوستم بهادر با آن شخص مردود بعد از ورود بمشهد معلی چون بفرموده عمل
نموده راه بخارا پیش گرفتند در عرض راه وارد تون و مهمان رضا قلی بیک ولد پهلوان شاه علی
ابا ردار سرکار رفیع آثار و اصفهانی الاصل و ساکن تون بود گردیدند و آن صوفی صافی طویت چون دانست
که در بار ایشان کدام گوهر شاهوار است بساط میزبانی را چنانچه دلخواه مهمانان بود فرو چید و ایشان
را بانواع موائد گوناگون و اعطای درم و دینار ممنون خود گردانید و بعد از چند روز که بخدمات شایسته و

تواضعات بایسته ساغر خوشدلی دوستم بهادر را از باده مهربانی پر کرد روزی در خلوت در گنجینه راز بر روی
وی باز کرده بطریق مطایبه و خوش صحبتی با وی گفت که اگر این گوهری را که در بار داری بر طبق اخلاص
گذاری و از راه طلب آن گرامی گوهر را بمیان قزلباش برده آن را سرمایه سود سفر خود شماری آنچه
از عبدالله خان و عبدالمؤمن خان در نظر داشته باشی که بتو عاید گردد ده برابر آن در میان قزلباش
بتو رسد دوستم بهادر چون نام احسان و انعام شنید خندان گردید و گفت اگر راست میگویی و متعهد می
شوی که آنچه گفتی بصدد ظهور آید چون مرا در ماوراءالنهر منزلی و تاهلی نیست و دلبستگی که باید به
آن ولایت ندارم آنچه گفتی چنان میکنم و آن بلد طرز و طور مردم مهربانی بهادر را بتعهدات
شایسته امیدوار ساخته رای موافقت وی افراخت و نعش محفوف بمغفرت را چون بطلبش ساخته بودند
محراب خان قاجار حاکم آن دیار از ورود آن تاجر گران سرمایه خبردار گردیده بساط تفقد و
مهربانی نسبت بایشان فرو چید و در زمان صورت واقعه را عرضه داشت درگاه خلایق پناه نموده این
خبر مسرت اثر را بعرض شهریار بحر و بر رسانید و چون رایحه این خبر مسرت اثر بمشام شعور آن سرور رسید
بزم مسرت و شادمانی فرو چیده باشاره والا مقرر گردید که احکام همایون باسم امرای عظام و حکام
عرض راه صدور یافت که از طهران تا دار السلطنه اصفهان منزل بمنزل باستقبال نعش مطهر قیام نموده از راه
اعزاز و احترام تمام آن گوهر تابان را باصفهان رسانند و امرا و اعیان و مردم هر ولایت از راه
اطاعت فرمان باستقبال شتافته نعش مطهر را بر دوش جان کشیده از هر منزل بمنزل دیگر رسانیدند
و دوستم بهادر و رضاقلی بیک را که حامل آن گرامی گوهر بودند بخدمات شایسته و تواضعات
بایسته خوشدل و شادان میگردانیدند تا بحوالی اصفهان رسیدند و نیر جهانتاب اوج شاهی با مجموع
امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت بصوب استقبال راهی گردیده چون بآن جنازه مغفرت اندازه رسیدند
امرای عالیشان ببرداشتن آن بر یکدیگر سبقت کرده آن گنجینه رحمت را بر دوش جان کشیده
با عزت و احترام تمام بشهر رسانیدند و چند روز بجهت ختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا و ارباب
استحقاق آن صندوق مغفرت را در بقعه منسوبه بجناب سید الساجدین و زین العابدین علیه افضل صلوات
المصلین که مدفن یکی از امامزاده های بزرگوار است جای داده مردم اصفهان از سر قدم ساخته
بزیارت آن نعش مطهر روی ارادت نهادند و این خبر مسرت اثر در اقطار آفاق شهرت کرده
عالمیان ظاهر گردید که عبدالمؤمن خان بی ایمان در حین استیلای مشهد معلی بر نعش مطهر شاه جنت مکان
دست نیافته بوده و در آن زمان که بحفر قبور صفه پایین پا جرات نموده غیرت مرحمت نامتناهی

که در عالم خاک نیز دوست نا پاک بدامن جسد پاک آن شهریار بیدار و آن سید والانژاد پاک اعتقاد در رسید بالجمله بعد از آنکه آن جنازهٔ مغفرت اندازه روزی چند در آن بقعه مطهره مهمان ایام سکران و مطاف اکابر و اعیان اصفهان بود حسب الفرمان قضا جریان بجانب عتبات عالیات عرش درجات نقل مکان نموده در یکی از آن بقاع سپهر ارتفاع که بمقتضای مصلحت روزگار ارباب اخبار از آن مکان فرخنده و اخبار نموده اند بر بستر آرام و قرار غنود اما دوستم بهادر و رضا قلی بیک که حامل آن نعش مطهر بودند منظور نظر عنایت بغایت و مشمول عواطف بی نهایت خاقان گردون منزلت گردیده بانچه دلخواه ایشان بود رسیدند و از جمله عنایات خسروانه یکی آن بود که هر دو را در سلک ملازمان عتبه اقبال منسلک و مقرر فرمود که تمامی امرا و اعیان قزلباش دولتخواهان و هوا خواهان این سلسله علیه ابواب رعایت و مرافقت بر روی ایشان گشودند و هر یک از ایشان بازای آن خدمت نمایان محسود امرای عالیشان و اغنیای زمان گردیدند و مولف تاریخ عالم آرا در خاتمه این واقعه حیرت خانه بجامه وقایع نگار بر صحیفه اظهار نگاشته که بعد از فتح خراسان راقم حروف از شیخ حسن جهار شنیدم که گفت دست نامحرم بحریم قبر مبارک شاه جنت مکان نرسیده و بهمان مهر و نشان است که بود و نعشی که بیرون آوردند نعش یکی از سادات روضه مقدسه بود که ببرکت روح مطهر شاه جنت مکان از شر اعادی مصون مانده در جنان مکان تشریف مدفون گردید والعلم عند الله تعالی انتهی کلامه **دیگر** از سوانح اقبال که در این سال فرخ فال روی نمود اشتغال سلطان حیدر میرزای بن شاهزاده مغفرت مآل سلطان حمزه میرزا از دار ملال بعالم پایدار بود و وقوع این سانحه در نظر آنان که دیدهٔ بصیرتشان متابع عواقب امور می باشد مقرون بمصلحت دولت روزافزون روی نموده غبار کلال از آئینهٔ دولت بزوال زدوده چه از راه ضرورت روزگار چنانچه ایما بان شد آن والا نژاد را بدیار روم فرستاده بودند و احتمال آن داشت که در آن کشور چون بحد بلوغ و مرتبهٔ کمال رسد بمهربانی قیصر نخل حیاتش بپیوند شاخ مستمر اولاد و اعقاب گرده لاجرم عزت الطاف الهی و نور بازوی اقبال بیزوال شاهنشاهی روا نداشت که از شاهزاده والا نژاد پاک اعتقادی در بلاد روم اعقاب و اولاد بهم رسیده بیرون عقیدهٔ فاسده آن قوم کج نهاد گردند و این خال عار بر رخسار دولت پایدار پایدار ماند بنابر مشیت الهی از آنکه آن نخل سعادت ثمر بپیوند زن و فرزند سمر گردد در استنبول بمرض طاعون در رود و جهان گذران نموده غبار این تفرقه را از آئینه دولت پایدار زدود **دیگر** از وقایع این سال انتقال علیار خان



ایمور در حدود استراباد بود و بیان این سخن آنست که چون خان مشارالیه بعالم آخرت نقل مکان نمود و خورشید منظرش موسوم بمحمد یار که هنوز غبار خط روشناس آئینهٔ رخسارش نشده بود از بیم دست اندازی اقتدار طایفه گوکلن و ایمور و خلو و سیاه پوشان استراباد روی ارادت و اخلاص بدرگاه جهان پناه نهاد و بوساطت میرزا بیک خلف میر ضیاء الدین فندرسکی که در آن زمان از اجلهٔ اعاظم سادات عالیه درجات استراباد و از جملهٔ اخلاص کیشان و دولتخواهان دولت خداداد بود در دار السلطنه اصفهان بادراک سعادت بساط بوس ابواب سرفرازی پایدار بر روی روزگار خود گشاد و منشا ظهور طایفه ایمور که از جمله بقیه ترکمانان صاین خانی و متعلق بسلاطین خوارزم و ساکن حدود استراباد بوده اند آنکه در عهد خجسته خاقان جنت مکان در کنار آب گرگان اقامت داشته اند و علی یار خان مذکور در میان جماعت ایمور که نظر بسایر قبایل و عشایر صاین خانی کمتر اند بمزید عقل و شعور مشهور و بوفور رای و تدبیر بی اشتباه و نظیر بود و بپیوسته بزراعت و آبادانی در مکانی که داشت در میان آن جماعت رایت اقتدار می افراشت و طایفهٔ مذکور در آن زمان گاهی طریق متابعت و رعیتی حکام استراباد می پیمودند و گاهی نیز باغوای زیاده سری دست جرات بغارت اطراف مملکت می گشودند و بعد از وقعه ناگزیر خاقان خلد سریر که زمانه بهانه طلب ابواب پریشانی و اختلال بر روی طوایف قزلباش گشاده در هر سر هوایی و در هر گوشه حاکم فرمانروایی بهم رسید از امرا و حکام قزلباش احدی در استراباد مجال اقامت ندید رسم سیاه پوشی در بلوکات استراباد ظاهر گردید و در هر بلوک یکی از اعیان و اکابر آن کشور بجهت محافظت اهل و عیال و اسباب و اموال خود از دست اندازی بقیه ترکمانان صاین خانی حصاری استوار و قلعه پایدار اساس نهاده در آن بلوک مدامی تا دلاعیزی در داده و در آن اوقات علی یار خان بلندی عقل معامله شناس طریق حسن سلوک و مواسات با آن طایفه سپرده باندک تحفه و محقر تکلفی ایشان را مطیع و فرمان پذیر خود می گرد و از آن جماعت بهمین طاعت قناعت کرده زیاده تعرضی بایشان نمیرسانید و چون تخت فیروز بخت ایران بجلوس همایون خاقان گیتی ستان آسمان آرامش آن گردیده دست اقتدار سلاطین مرکب ازبک بپایمردی اعیان بدامن تسخیر دیار خوارزم و دولتایان و درون که باستراباد اتصال دارد رسید شهریار عزیز به اندیشه آنکه مبادا بقیه ترکمانان مذکور از راه هم کیشی با ازبکان از در اطاعت و متابعت در آمده راه تردد ازبکیه باستراباد گشوده گردد ابواب عاطفت و احسان بر روی روزگار علیار خان که بوسیله میرزا بیک فندرسکی گاهی از راه اطاعت سری بدرگاه جهان پناه بیکشید مفتوح داشته نمیگذاشت که خیال دیگر در سر وی افتد تا آنکه حکم آیات

استراباد را باسم وی اصدار و بمهر مهر آثار مزین فرموده بجهت مشارالیه فرستاد و بورود آن منشور لازم النشور خان مذکور بوفور مراحم بیکران مستبشر و مسرور سالک شاهراه اطاعت و انقیاد گردیده از قبل خود دارو غه بشهر استراباد می فرستاد و خود ایلجیان در حدود آب گرگان رحل اقامت افکنده بجمیع اهالی آن حدود طریق مدارا و مواسا مسلوک داشته بوسیله وی مردم استراباد در مهاد امن و امان بوده روزگار گذرانیده چندین سال از آفت دست اندازی سایر قبایل ترکمانان بدایمن کنار بر کران بوده در مهاد امن و امان روزگار میگذرانیدند القصه چون درین سال خیریت مآل که خبر ارتحال وی به درگاه جاه و جلال رسیده برادر خبر محمد یار بسر روی بحسن بهار و طراوت لاله زار منظور نظر کیمیا اثر گردید چون هنوز آن اندیشه و ملاحظه باقی بود ایالت استراباد را بدستور پدر بوی کرامت نموده مشمول الیت آن ولایت باسم محمد یار خان ولد علی یار خان مذکور غرصدور یافته مشمول نوازشات گوناگون و عنایات از حد افزون بجا و مقام خود شتافت **دیگر** از سوانح اقبال که درین سال روی نموده ورود ایلچیان سلاطین گردون شان از اقطار آفاق به درگاه پادشاه باستحقاق بود که بعضی از ایشان در قزوین و بعضی در اصفهان بشرف طاوس سربلند گردیده موکب ظفر قرین بار اقامت گشودند و جمعی از ایشان در مجالس ارم نشان دست داد که در سوالف زمان عشرت عشیر آن اتفاق نیفتاده بود و از هر دیار چندان تحف و هدایای سزاوار منظور نظر کیمیا اثر رسید که پیشکش نویس خیال داشتن سررشته آن احوال می شمرد و از جمله ایلچیان که در دارالسلطنه قزوین بموکب ظفر قرین پیوسته بشرف بساطبوس سعادت مجلس بهشت آیین سرافراز گردیدند میر ضیاء الدین کاشی و خواجه ابو نصر خوافی ایلچیان پادشاه والاجاه هندوستان جلال الدین اکبر پادشاه بودند که بمرافقت یادگار علی سلطان روملو که قبل از این بمدت هفت سال از راه سفارت و رسم ایلچیگری آن ولایت رفته بود از راه کچ و مکران دارالامان کرمان را منزل نموده در پایه سریر اعلی بار اقامت گشودند و میر ضیاء الدین مذکور ولد میر رفیع الدین قاضی دارالمؤمنین کاشان است که در اوایل زمان شاه جنت مکان بمصاحبت سیاه بختی و تیره روزی سفر هندوستان اختیار نموده در آن دیار بپرتو شمع توجهات سرشار آن شهریار والاقتدار چراغ روزگارش روشن شده قریب بیست سال در آن ولایت از امرای عالی مرتبت آن حضرت بوده و خواجه ابو نصر از دلایل خواف و بمحامد اوصاف اتصاف داشته بالجمله ورود ایشان بدارالسلطنه قزوین سلسله جنبان عشرت و نشاط شهریار روی زمین گردیده مشکار از دولت ابد قرین اکرم کردن بنگاه چراغان و بستن آیین در میدان سعادت آباد دارالسلطنه قزوین مامور گردانیدند و چون شعله نفاذ فرمان چراغان



چراغان روشن و مبیتن آذین باحت میدان سعادت آباد به گلهای رنگارنگ گلزار نیک چمن فطرت گلشن گردید خاقان عشرت گزین در صحن آن گلستان انجمن آرای بزم خوشدلی گردیده ایلچیان هندوستان را بآن بزم خلد قرین طلب فرموده با شادمانی و عشرت همنشین گردانید و ایلچیان مذکور در آن جمعیت آباد عشرت و سرور تحف و هدایایی که از آن راه دور آورده بودند همچنان بر شتران کوه کوهان بار از نظر کیمیا اثر شهریار روزگار گذرانیدند و چون چراغ چشم ایلچیان به تماشای بتکده آذین و چراغان روشن و بزم امیدشان بگلهای رنگارنگ عواطف بیکران و بخششهای فراوان گلشن شد هوای سیر متنزهات معموره جنت نشان دارالسلطنه اصفهان از خاطر آفتاب اشراق سر برزده کوکب اقبال شهریار بیهمال چون فصل بهار که روی توجه بساحت گلزار گذارد در رجعت خوشدلی و کامرانی بآن بهشت همیشه بهار کشید و بمقصد و قد الاکرام با تمام ایلچیان مذکور در عشرت سرای نقش جهان و سایر متنزهات آن بقعه خلد نشان بتوجهات گوناگون کامیاب نموده خاطرشان دل گردانید و چراغ آرزوی بسیاری از ایلچیان سلاطین اطراف نیز در آن معموره عشرت خیز پرتو التفات و عنایت آنحضرت فروزان شد بشرف ادراک زمین بوس و سعادت مجالست مجلس بهشت آیین مفتخر و مباهی گردیدند و همچنین جمعی از فرمان پذیران که در سوالف زمان حسب الفرمان واجب الاذعان برسم سفارت و ما نند آن باطراف جهان روان شده بودند مقارن آن مراجعت نموده در موکب ظفر نشان بار اقامت گشودند و از جمله ایشان امیر بیک تبریزی گرگیراق خاصه شریفه بود که قبل از این بسالی چند بفرمان شهریار اقبالمند از راه رسالت نزد سلاطین عظام هند رفته بود و ورود ایشان بمرافقت ایلچیان سلاطین دکن درین سال خیریت مآل اتفاق افتاده آنچه از نفایس اقمشه و طرایف امتعه و تحف و هدایای سزاوار آن دیار در بار داشتند بهنگام عرض با پیشکشهای شایسته خود از نظر کیمیا اثر گذرانیده ایلچیان مذکور منظور انظار عنایت و مشمول الطاف بینهایت روی بمعاودت دیار خود گذاشتند دیگر از آن فرمان پذیران اسلام بیک یوزباشی شاملو بود که برسم ایلچیگری نزد میر قلبابای حاکم هرات طریق مسارعت نموده بود و میر قلبابا چون ورود یوزباشی مزبور خود را با فسر انجاح مآرب سربلند دیده حاجات و ملتمسات خود را مصحوب ایشان عرض رسانیده ایشان را بمرافقت یوزباشی مشارالیه روانه درگاه معلی گردانیده بود و ایلچیان مذکور نیز بمرافقت اسلام بیک در خلال این احوال بموکب جاه و جلال پیوسته بعز بساطبوس سربلند گردیده تحف و هدایای میر قلبابا را با پیشکشی که خود داشتند از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و بنا بر آنکه

اظهار اخلاص و یکجهتی میرقلیبابا و فرستادن ایلچیان برای تبریک بدرگاه خاقان بحر و بر در نظر
اندیشه بی اشاره و امر عبدالله خان بود آن حضرت بفراست این معنی را از مضمون کتابت معلوم
نموده در حینی که فرستادگان دیرا مشمول عواطف بیکران مرخص مینمود مصلحت دولت مقتضی
آن گردید که ابواب ارسال رسل و رسایل بر روی عبدالله خان نیز گشوده محمد قلی بیگ ایشیک
آقاسی غربگرلو را بسفارت ماوراءالنهر مامور و مصحوب فرستادگان امیرقلیبابا بآن حدود روان
نمود و همچنین درین سال بیگلربیگی دارالسلام بغداد از راه اطاعت و انقیاد جمعی از طرزدانان رسوم
سفارت را بدرگاه سپهر منزلت فرستاده بعد از عرض اخلاص و عبودیت پیغام داده بود که دست
گلوگیر کفران نعمت این دودمان عالیشان حلق خان احمد والی گیلان را در استنبول بشست تمام
فشرده رخت زندگانی بجهان جاودانی برد دیگر از وقایع دولت افزا آنکه امیر تاجمیر بختیاری
که میر و میرزاده طوایف بختیاری بود و تا غایت بدرد زیاده سری گرفتار و در میان آنجماعت
بگردن فرازی و بلند پروازی یگانه روزگار بود بدلیلی بخت بیدار روی ارادت و اخلاص به
درگاه آسمان جاه آورده زبان بعذر تقصیرات سابقه خود گشوده و بعد از گذرانیدن پیشکشهای
شایسته و تعهد ایصال تقبلات البته عواطف بیکران رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم وی کشیده
خدمتش را بافسروری آن جماعت سرافراز و بخلاع شاهانه و تشریفات خسروانه ممتاز بدیار خود
باز گردانیدند دیگر از سوانح اقبال ورود ملک جلال الدین خلف ملک محمود والی سیستان بود که درین
سال بسبب استیلا و اقتدار سپاه کینه خواه اوزبک در سیستان مجال اقامت ندیده رخت ارادت
و اخلاص موروثی باستان گردون بنیان کشیده و بدلیلی قاید اقبال اندراه دارالامان کرمان وارد
دارالسلطنه اصفهان و بشرف بساط بوس و عز مجالست بزم ارم نشان سرافراز گردیده شهریار مهمان
نواز بنظر احترام و اعزاز در وی نگریسته پایه قدرش را بعواطف بیکران از فرق آسمان درگذرانیدند
دیگر از سوانح عبرت افزای این سال اشتعال نایره غضب قیامت لهب خاقان بلند اقبال نسبت
بطایفه تکلو و حکم بقتل عام ایشان بوده و سبب شعله ور شدن این آتش قیامت شرر آنکه چون مکرر
بمسامع جلال خاقان دادگر رسیده بود که این طایفه زیاده سر پیوسته دامن زن شعله شور و شر
بوده در عهد جنت مکان نیز طریق نافرمانی آن سرور باقدام اهتمام می پیموده اند و در
زمان فرخنده اوان خودکامه و غازیان نادان که از اعیان این طایفه و پرورش یافته نعم گوناگون
تربیت و عنایت آن حضرت بوده اند باغوا و اغوای یکدیگر بجرائم بیهوده رایی از این آستان دولت



نشان روی گردان و بسلاطین آل عثمان ملتجی شده دارالسلام بغداد و دیار عراق عرب را نیز از
سرپنجه مخالفت و طغیان از تصرف محمد خان شرف الدین اوغلی که در عهد آنحضرت بیگلربیگی عراق
عرب بوده انتزاع نموده بتصرف کارکنان دولت سلطان سلیمان قیصر روم داده بوده اند و
همچنین بعد از واقعه ناگزیر آن حضرت داد معارضه و نافرمانی با دولت خداداد داده مانند نادر زمان
خاقان علیین آشیان خونخواهی امیرخان ترکمان را که بفرمان شاهزاده شهادت منزلت سلطان
حمزه میرزا معروض تیغ سیاست شده بود دست آویز ستیز و آویز با آن سرور نموده ابواب قتال
و جدال بر روی شاهزاده غفران مآل گشودند چنانچه اجمالی با آن شد گرفتار مکافات اعمال خبث
خود گردیده به ایشان رسید آنچه رسید القصه بجهات مذکوره شهریار روزگار را با آن طایفه زیاده سر
غلط کار عنایتی چنان نبود و بضرورت وقت با آن جماعت طریق مسامحه و مدارا می پیمود و چون درین
سال فرخ فال که فرهاد خان از راه امتثال فرمان روی توجه بتسخیر مازندران بهشت نشان آورده
بمحاصره قلعه آمل اشتغال داشت بمسامع جلال پیوست که جمعی از طایفه تکلو ملازمت ملک بهمن
لاریجانی اختیار نموده در حفظ و حراست آن قلعه و حصار پای ثبات و قرار افشرده اند این معنی دامن زن
شعله خشم و غضب آن حضرت گردیده بیشتر ازین مساهله و مدارا را در حوصله همت خسروانه نگنجید و
فرمان قهرمان قهر بقتل عام آن طایفه باغیه نافذ و مقرر گردید که امرا و حکام و فرماندهان ممالک محروسه
خون آن جماعت را هدر دانسته هرکس را از آن طایفه در هر جا که یابند خود را بقتل رسانیده خود را مالک
متملکات آنکس شناسند و بنابر آنکه بسیاری از ایشان در ولایت همدان و قلمرو علیشکر بسر می بردند
فرمان عالیشان بخصوص اسم حسن علی خان چگنی حاکم همدان درین باب عز صدور یافته بسیاری از آن
طایفه ازین در بعالم دیگر شتافتند و مصطفی خان ولد مسیب خان شرف الدین اوغلی و ولی بیگ
یوزباشی و الیاس بیگ که از اعاظم آن طایفه زیاده سر بودند خرمن زندگانی را بشعله این حکم عام
بباد فنا داده روی بدیار عدم نهادند و بالاخره خاقان مروت کیش شجاعت مرحمت جبلی و
مروت ذاتی بر بقیه ایشان ترحم فرموده از سر خون ایشان درگذشت و بدستور زمان پیش باقی ماندهای
آن طایفه فتنه اندیش در سلک قورچیان عظام مثل اسلاف منتظم گشتند دیگر از وقایع این سال ارتحال
آقا شاه عقلی دولت آبادی اصفهانی بود که از اعاظم ارباب مناصب آن عهد و اوان و در علم سیاق و
قانون حساب دستور العمل ابنای زمان و بمنصب ارجمند استیفای ممالک محسود اکفا و اقران بود و چون
وقت آن رسید که محاسبه ایام حیاتش بمقاصای اختتام رسد در دارالسلطنه اصفهان بمرض ذات الجنب بدرود

جهان گذران نموده و شهریار بنده نواز ابواب عطوفت بیکران بر روی بازماندگان وی گشوده مهم
او را که منصب جلیل القدر استیفای ممالک بود با آقا میرزا علی برادر وی عنایت نمود

گفتار در آغاز اتیمراز بهار در سال یازدهم جلوس همایون خاقان ملک اقبال که مطابق سنه ست و الف هجری و موافق تخاقوی ئیل ترکی بوده و سوانح اقبالی که درین سال اختر آن روی نموده

چون وقت آن رسید که دیگر باره فراشان
چابکدست ابداع سایبان ابر بهار را در ساحت گلزار افراخته از سبزه و ریاحین فرشهای رنگین
در مهر کل زمین بگسترانند و گل بپوشان باغ و بستان در من ناز بر میان بیگلشتان آید منگاران
دولت ابد قرین سرگرم آراستن بزم بهشت آیین شهریار روی زمین گردیده اسباب خوشدلی و شادمانی
را بورود نوروز سلطانی که در جمعه دویم شهر شعبان سال مذکور اتفاق افتاده بود در دار السلطنه قزوین
بآن محفل خلد قرین کشیدند اما چون ابر بهار بمجاورت هوای آن دیار مانند دست کرمان زر بخش و سیم بار
و پای تردد نگاه دار آمد و رفت اندیشه بر تخچر گل و لالی گرفتار بود چند روز جشن نوروز جمال عالم افروز
بمنتظران روز فیروز ننمود و چون ابر بهار پای تردستی از ساحت روزگار کشید آفتاب
عالمتاب نقاب سحاب کوکب را از پیش جمال جهان آرا دور گردانید شهریار ربع مسکون برسم کیان
و آیین جم و فریدون در ایوان چهل ستون بر اورنگ جهانستانی تکیه فرموده خوشدلی و نشاط و عشرت و
انبساط را با سلاطین ادهم اطراف و ایلچیان اکناف که اقبال مثال معتکف آستان جاه و جلال
بودند بآن بزم بهشت آیین طلب نمود و جشنی برنگینی جشن بهار و بزمی بشکفتگی بزم گلزار زیب و
زینت تمام و شوکت و حشمت مالاکلام منعقد گردیده طوایف انام از خواص و عوام بشرف سجده و
پای بوس سرافراز و بموائد انعام عام شیرین کام شدند هنوز هنگامه جشن نوروز بهارکی و فیروزی جهان
افروز بود که طلوع درخشان کوکبی از آسمان جاه و جلال بتجدید ابواب شادمانی بر روی
ضمیر خورشید نظیر شهریار گردون سریر گشود و دیگر باره بورود آن مولود سعادت ورود گلهای نگارنگ
عشرت و نشاط در گلزار انبساط شگفتگی از سر گرفته گلبانگ نای و نوش محفل سور و سرور بگوش چرخ
اطلس رسیده و برسم و آیین سلاطین حاشیه نشینان بزم ارم قرین دست و زبان به نثار و
مبارکباد گشوده خوشدلی بر خوشدلی و شادمانی بر شادمانی افزودند و چند روز که زمانه و زمانیان
بطلوع آن کوکب رخشان بزم سور و سرور گسترده بودند غلغله کوس تهنیت و مبارکباد بگوش گوش برآوازان
این خبر تهنیت اثر رسید و چون وقت آن آمد که آن مولود گرامی تشریف نیکنامی در بر کند از
حجله خانه الاسماء تنزل من السماء ملبس بلباس اسم سامی جد بزرگوار سلطان محمد میرزا موسوم گردید و تا

طوایف



موائد خوشدلی و شادمانی دور و نزدیک اطراف نیز شیرین کام شده باشند بشارت نامها باطراف و دیار رو
بلاد و اقطار فرستاده گردیده مژده طلوع این فروزنده اختر باقطار آفاق رسید و بعد از انقضای مجلس سور
و سرور چون زمان تردد بهش حال سپاهی و رعیت رسیده بود ابواب نظام و انتظام مهام کارخانه
سلطنت را بر روی رای رزین و اندیشه عدالت آیین گشوده و گلزار همیشه بهار اقبال بی زوال درین
سال فیروزی مآل با بیاریکلی سحاب عدل و احسان سرسبز و ریان گردیده گلهای بگارنگ فتوحات
بی اندازه که فتح دیار طبرستان و استرداد ولایت لرستان از آن جمله بود بر شاخسار ظهور و انتها
آغاز شکفتن نمود با جمله از جمله سوانح عبرت افزای این سال که خبر وقوع آن بمسامع جلال خسرو
بهمال رسیده ملال اکثر خاطر اقدس گردید در از دستی اوزبکان بدفعال از دو سه طرف بتاخت
خراسان بود بیان مجملی از آن آنکه فوجی از آن طایفه خسران مآل پای بی اعتدالی از حد اعتدال
پیش نهاده بعزم تاخت رخت اقامت ببسطام و دامغان کشیدند و در آنجا منشعب بدو شعبه گردیده فوجی
از ایشان باندیشه تاخت و تالان باطراف و جوانب ولایات مذکوره روان شدند و فرقه رخت
اقامت بر صد استظهار و مکامن فرصت کشیده مترصد امداد و معاونت شعبه تخت گردیدند و چون خبر شور و
شر ایشان بحسن علی خان جگنی که در آن اوان دست اقتدارش از ایالت همدان کوتاه و بحکومت
بسطام دراز شده بود رسید میرزا علی بیگ عرب عامری مستحفظ طرق و شوارع را که در آن ایام در بسطام
بود در تعاقب و دفع و رفع آن فتنه اوزبکیه با خود متفق گردانید و از بی مددکاری با خود قرار تعاقب آن
طایفه غدار داده از جمع آوردن سپاه و لشکر و طریق حزم و مآل اندیشی دور افتادند و سمند جرات را
بمهمیز جلادت گرم رفتار ساخته بر اثر غارتگران و تعاقب ایشان بی محابا تاختند و فوجی از آن طایفه
غدار که در مرصد استظهار کمین کرده بودند چون معلوم نمودند که خان مآل اندیش از کدام راه قدم جرات
پیش نهاده یکبار از کمین گاه بهامد برآمده چون قضای آسمان و بلای ناگهان از دنبال ایشان روان
شدند و تا رسیدند تیغ بیرحمی از نیام انتقام کشیده سلک جمعیت غازیان را از هم پاشیدند و در اثنای
ستیز و آویز چون راه گریز بر آن دو سردار تنگ کرده کار بسته بود دست و بازو بحرب آن گروه کینه جو
گشاده بزور خود جان بسر باد دادند و فوجی دیگر از اوزبکان غارتگر که سر از ترشیز بر آورده بودند از
راه بیابان کوه زرد دامغان بعزم تاخت و تاراج طریق ایلغار پیموده بار اقامت در ولایت خوار گشودند
و اثر شور و شر ایشان تا بران و بیدگل کاشان رسیده باعث توزع بال و تشویش حال مردم آنجا گردید
و چون خبر مرور و عبور آن طایفه مغرور بولایات نزدیک و دور رسید هر یک از حکام و داروغگان محال

را بهوای گوشمال آن قوم بدفعال در سر افتاده قدم جرات از مرکز حکومت خود بدشت و بیابان
نهادند و داروغه سمنان که از آن جمله بود باوجود عدم مکنت و توان با معدودی چند از سمنانیان
طریق تعاقب ایشان پیموده در میان بیابان بر سر راه بر ایشان گرفت و بعد از ستیز و آویز کاری
ناساخته راه گریز در پیش خود در سمنان گرفت اما شاه علی خان میر جمشیدگرک با جمعی از غازیان
از خوار طریق تعاقب آن طایفه بدرگ پیش گرفته در بادیه با ایشان رسید و غازیان جمشیدگرک به نیروی
بازوی اقبال بیزوال دست جرات بقایمه تیغ آبدار برده نقش وجود بسیاری از آن طایفه
مردود را بجوهر شمشیر مردانگی از لوح وجود زدودند و بقیه السیف را چون یارای مقاومت با غازیان
شیر صولت نبود بناچار دست از آنچه غارت کرده بودند برداشته شکسته و پریشان روی بوادی
آوارگی و بیابان فرار و بیچارگی گذاشتند و میر جمشیدگرک مجموع غنایم آن طایفه بدرگ را که همراه
می بردند بحیطه ضبط و تصرف در آورده مظفر و منصور مراجعت نمود و رءوس آن طایفه منحوس را با
اسرای ایشان بدرگاه خلایق پناه فرستاده باین تقریب ابواب عواطف بیکران بر روی خود
گشاده و بستبرد غازیان جمشیدگرک باعث آن شد که اوزبکان بهایم سیرت بعد از آن پای از حد
خود فرا گذاشته از سر دست درازی بحوالی ممالک محروسه درگذشتند و بعد از وصول اخبار مذکوره
بمسامع جلال شهریار بلنداقبال از راه رعایت حزم و احتیاط که جزو اعظم جهانبانی و کشورستانی است
فوجی از عساکر ظفرنشان و موجی از آن بحر بیکران را که بیگدلی حسین خان شاملو حاکم قم و ولیجان
میرزای نوادهء درویش خان شاملو و حسین خان قاجار حاکم ری و بیرام علی سلطان برادر حسن علی
خان چکنی که بعد از برادر حاکم بسطام شده بود و درویش علی خلیفه کرایلی ولد علی خلیفه که امیرزادهء
قدیم آن طبقه و بتجدید بپایهء والای حکومت ایشان سرفراز گردیده متوجه صوب بسطام نامزد و مقرر
فرمودند که با آن حدود رفته تا رفع محصول دیار خراسان در حمن بسطام رند را از دستبرد اوزبکان غارتگر
باخبر بوده باشند و بعد از حصاد غلات که از همه راه پای زیاده سری در دست غارتگری آن طایفه کوتاه
حدود خراسان و توابع آن کوتاه شود و مدفع شسته و فساد علیخان کرایلی که با دولت خداداد از در
برابهه روی در آمده طریق زیاده سری می سپرد روی آورده به تسخیر قلعه بابی حصار که نشستهان ولی
بر دیواران آن حصار استوار است بپردازند و امرای عالیشان حسب الفرمان قضا جریان با لشکرهای آراسته
بیکدیگر پیوسته روی براه آوردند و بعد از ورود با آن حدود چون مقرر شده بود که بعد از رفع محصول که
خاطر از ذخیرهء هر یک از قلاع و نقل آن جمع شود و از رهگذر شور و شر اوزبکان که به منظر اثری باقی

نماند



نماند حسین خان قاجار بدیار خود بازگشته حسین خان شاملو و ولیجان میرزا را بعزیمت تسخیر قلعه
بابی حصار و آوارگی علیخان تیره روزگار فراخته بعد از تسخیر آن قلعه و حصار دست اقتدار
درویش علی خلیفه را بحکومت آن دیار رخصت و مطلق سازند و امرای عالیشان بموجب فرمان عمل نمودند
حسین خان قاجار بدیار خود مراجعت نمود و حسین خان شاملو برافقت ولیجان میرزا و غازیان جنگجو
طریق تسخیر قلعه بابی حصار پیموده به نیروی بازوی اقبال بیزوال و زور سرپنجه جلادت عساکر ظفرمآل
به تسخیر قلعه پرداخته درویش علی خلیفه را بر مسند حکومت آن ولایت متمکن ساختند و علیخان کرایلی
بناچار دست اقتدار از حکومت آن دیار و حفظ و حراست آن حصار استوار کوتاه کرده از کردهء پشیمان
بحال پریشان در آن حدود بی سر و سامان بسر برد تا بشآمت کفران نعمت چنانچه ایمایی بآن نموده
شد رسید بآنچه رسید اما فتوحات نامدار که در زمستان این سال خجسته مآل روی نمود تسخیر قلاع استندار
آن دیار بود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه فرمانفرمایی و دارایی دیار استندار که دار
العقد مازندران و گیلان و طوالش از حدود آمل تا تنکابن و عرضش از کوه دماوند تا کنار دریاست
در عهد خلفای بنی عباس بملک کیومرث نامی که خود را از نسل کیان می شمرد اختصاص داشت و رفته
رفته بمرور دهور و تصاریف ایام و شهور استقلال تمام باحوال آن محال بتخصیص شهر روهال که دار الملک ملوک
آن دیار بوده راه یافت و بعضی از ولایات استندار نیز بحیطهء ضبط و تسخیر سلاطین ایران زمین قرار و
استقرار گرفته داخل مملکت عراق شد و از آن دیار آنچه در تصرف ملوک استندار باقی ماند لاریجان
و نور و کجور بود که در زمان فرخنده نشان شاه جنت مکان در میان اولاد و احفاد ملوک آنجا قسمت پذیر
گردیده حکومت لاریجان بملک بهمن و ملکی مملکت نور بملک عزیز و حکمرانی ولایت کجور بملک
سلطان محمد رسیده بود و بعد از آنکه روزگار ملک عزیز و ملک سلطان محمد بسر آمده از سریر سروری
برخاستند پسران ایشان که هر دو بجهانگیر موسوم بودند بجای ایشان نشسته قایم مقام پدران خود
گشتند و چون پایه تخت سلطنت پایدار بجلوس همایون خاقان ربع مسکون همدوش سپهر نیلگون گردیده
در آغاز بهار گلزار سلطنت چنانچه اشعاری بآن شد قبهء شادروان عز و شان در ییلاق لار بذروهء
آسمان رسید ملک زادها بلندی بخت بلند و طالع ارجمند با بستان آسمان پیوند توجه نموده ملازم کاخ
اقدس گردیدند و در همان اوقات چون دیدهء عاقبت بین ملک نور بجواهر سرمهء مزید عقل و شعور پرنور بود
ولایت نور را برسم پیشکش از نظر کیمیا اثر گذرانیده مستدعی آن گردید که در مملکت عراق محلی که وفا به
معیشت وی نماید مرحمت شود و خاقان بنده پرور محلی از محال عراق باقطاع وی مقرر فرموده بهم در آنجا

بجان جا بود و ان نقل مکان نمود و ملک کیومرث که در موکب منصور پیوسته منظور نظر احسان و از جمله مقربان
بزم حضور محسود امرای نزدیک و دور بود بی سببی ظاهر بر بسیان پوشیده نام خود بجاه کم نامی فاقه
بهمت جهانگیری بر خود نهاد و باندیشه حفظ و توهم بیجا از موکب ظفر نشان روی گردان و
گریزان گردیده رخت نافرمانی و طغیان بجهة گرشید اما ملک بهمن با آنکه ولایتش از ایشان کمتر
بود و چون عقل معاشی داشت بنا بر امتداد ایام حکومت ثروت و سامان سلاطین گردون شان
را نظر به مکنت و توان خود بر طاق فراموشی و نسیان میگذاشت و چون دران اوان از نژاد
ولات مازندران صاحب وجودی در آن ولایت نبود و مردم آن دیار بر روی طریقه ملوک طوایف اختیار
نموده هر یک بر ولایتی که با ایشان اختصاص داشت دست اقتدار گشوده از راه قرب جوار بجانب وی
امیدوار بودند با وی از در اتحاد و دوستی درآمده ابواب حکومت قصبه آمل را که از بلاد مشهوره
طبرستان است بازای معاونت و امداد بر روی وی گشودند و ملک مذکور چون بیقین میدانست که مملکت
مازندران بحسب ارث و استحقاق بشهریار آفاق متعلق و دیار آمل از آن جمله است و عنقریب کمند
اقتدار آنحضرت بر کنگره تسخیر آن دیار خواهد افتاد بهوای دو روزه کار حکومت آن دیار سر از چنبر
اطاعت و انقیاد دولت خداداد کشید و بنا بر آنکه یارای آن نداشت که باعلان کلمه عصیان
پرواز و مدار کار خود را با دولتخواهان آستان ولایت نشان بر سلوک طریقه مکر و تزویر گذاشته
عاقبت چنانچه سبق ذکر یافت پرده از رخ کار نفاق اتفاق آمیز وی برخاسته حسب الفرمان
قضا جریان بوساطت فرهاد خان بمکافات عمل خود گرفتار گردید اما مآل حال اهل و عیال و
فرزندان و اسباب جاه و جلال آن منافق بدفعال آنکه دران اوقات که فرمان قهرمان جهان
او را بمکافات قتل ملک سلطان حسین لواسانی و فرزندان بیگناه ملک مذکور که با وجود قرابت
قریبه بتیغ قطع رحم آن بی رحم بیمروت سر بباد فنا داده بودند بملک سلطان حسن برادر وی
سپرد که از راه خونخواهی او را بدرکات جحیم راهی سازند اولاد و منسوبان آن منافق بی ایمان
در قلعه دشمن کور بودند و آن مغرور نادان با ایشان چنان خاطر نشان کرده بود که مادام که آن
قلعه با خزاین و دفاین وی در تصرف ایشان باشد کمند اقتدار سلاطین گردون اقتدار بکنگره
تسخیر آن قلعه و حصار نخواهد رسید و احدی را یارای آن نخواهد بود که با ایشان طریق معادات توانند
نمود و بعد از آنکه آن زیاده سر تنک بحرام معروض تیغ انتقام گردید ملک کیخسرو که ارشد اولاد وی
با برادران و اهل و عیال و ملازمان و منسوبان دران قلعه فلک بنیاد بود بنا بر آنکه مجموع ملازمان و



کسان وی بسبب وفور ظلم و طغیان که از راه قساوت قلب داشت نسبت با ایشان دقیقه از
دقایق عقوبت و سیاست فرو نمی گذاشت همگی بمرگ وی راضی بودند و فنای او را بدعا استدعا
می نمودند متوالت که بحفظ و حراست قلعه دشمن کور سر دارند لاجرم چون کار را بر خود دشوار دید
راه اضطرار با چند نفر از ریش سفیدان آن طبقه ها در آستان گردون نشان کشیده بسعادت بساط
بوس سربلند گردیده استدعا نمود که احدی از پیشکاران دولت ابد مدت بمرافقت وی مامور بجانب
قلعه دشمن کور روان شود که قلعه را با اموال و اسباب و خزاین و دفاین بدو سپرده از ناس و حفظ
شاهانه مطمئن گردد و بموجب فرمان محمد بیک بیکدلی که از جمله مقربان بساط قرب و اعاظم طایفه شاملو
بود بضبط قلاع و اسباب و اموال و فرزندان و اهل و عیال ملک بهمن مامور و طریق مرافقت وی
پیموده و بسعی بر بنیاد که بیمن اقبال بیزوال قلاع دشمن کور و لاریجان که هر یک در متانت و حصانت
زبان زد جهانیان بود با اولاد و اتباع و خزاین و دفاین و اسباب و اموال ملک بهمن بحیطه ضبط
و تصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد. در دار السلطنه قزوین منظور نظر اصابت گزین شهریار
روی زمین گردید و آنحضرت بنا بر وعده که با ملک سلطان حسن کرده بود که بعد از استیصال آن شد
بدفعال فرزندان و اهل و عیال ملک بهمن را باو بسپارد که بمکافات قتل اولاد ملک سلطان حسین
دمار از روزگار ایشان برآورد مقرر فرمود که اولاد و احفاد و اهل بیت ملک بهمن را از مرد و
زن بملک سلطان حسن سپردند تا بمقتضای صدق مودای کلمه دین تمام بسزا و جزا رسانند و بعد از
وقوع این قضایا که دولت ملکان آن سلسله سپری گردید حکومت لواسان بملک سلطان حسن تعلق گرفت
شد. ولایت لاریجان بقول غازیان قزلباش انتقام پذیرفت و همچنین درین سال فرخنده فال
چون خاطر خطیر شهریار کشورگیر از تسخیر قلاع و دیار ملک بهمن غبار بار فرحت کمند اقلیم
گیری و قلعه گشایی را بر کنگره حصار استوار ماران کوه که از قلاع حصینه مشهوره دیار گیلان و مقام
سرکشی و گردن فرازی ملک جهانگیر کرینای معزول بود انداخت و بنا بر آنکه دران اوان موکب
ظفر نشان بعزم گوشمال شاهوردی خان عباسی متوجه صوب لرستان بود مقرر فرمود که الله قلی بیگ
قورچی باشی با فوجی از قورچیان عظام بآن دیار رفته بدفع فتنه آن مغرور نمک بحرام قیام نماید
و سپاه ظفر قرین از دار السلطنه قزوین نطاق فرمانبرداری بر میان بسته بآن ولایت روان شده
چون خبر تحصن آن مغرور زیاده سر در قلعه ماران کوه بلشکر ظفر اثر رسید رخت اقامت بظاهر آن قلعه
کشیده با اهتمام تمام بمحاصره مشغول گردیدند و چون دست اقتدار غازیان قلعه گشای بتسخیر آن حصار

نیز میسر نشد مصلحت دولت مقتضی آن گردید که توپچیان که از موکب ظفرشعار که حسب الفرمان
واللازم الاتباع قورچی باشی همراه کرده بودند در اندک روزی توپی بزرگ بگرانی کوه گران و
روانی آب روان در پای آن قلعه ریخته دست امید قلعه‌داران را از دامن حفظ و حراست آن
قلعه فلک شان کوتاه ساختند و با وجود این حال آن مغرور بدفعال دست آرزو از دامن خیال محال بر
نمیداشت و پیوسته با عساکر ظفرمآل رایت قتال و جدال از بالای برج و باره قلعه می‌افراشت
تا مدت محاصره بچهار ماه کشیده باعث کلال و ملال غازیان قلعه‌گشای گردید و از غرایب
اتفاقات که در اثنای محاصره روی نمود آن بود که قریب پنجاه نفر از ستمداریان فتنه‌گر از
محال دوردست کمر کین بر اردوی لشکر ظفراثر بسته بمعسکر قورچی باشی پیوستند و با وی از در
خدمتگزاری و اظهار راهنمائی طریق تسخیر قلعه درآمده خواستند که باین بهانه او را بحوب شمشیر مکر و
تزویر از میان برداشته محصوران حصار ماران کوه را از زندان محاصره رهائی بخشند و سر در
پیچیدند آن تبه‌کاران اظهار دولتخواهی و سعی و اهتمام آن گروه نکوهیده فرجام را در تسخیر قلعه ماران کوه
عرضه‌داشت درگاه جهان‌پناه نموده ابواب آمیزش و التفات بر روی آمد و رفت آن جماعت
بی‌عاقبت گشوده مترصد صدور فرمان بود که خاقان گردون غلام باعلام الهام یا بالهامای انام
به قورچی باشی پیغام داد که از مکر و تزویر آن طایفه کم‌نام خبردار بوده سررشته حزم و احتیاط را
از دست ننهد و با آنکه بهبوب نسیم سحرگاهی عنایت بغایت شاهنشاهی قورچی باشی را از
خواب گران غفلت بیدار و از اندیشه دور از کار آن طایفه غدار خبردار کرد اما چون آن جماعت
پیوسته سالک طریق اطاعت و خدمت میدید و هر روزه از ایشان سخنان دولتخواهانه متضمن بر
گرفتن قلعه می‌شنید اعتماد بر آن سخنان کرده فریب ایشان را خورده بود و آن جماعت بخاطر
جمع در کمین فرصت بسر می‌بردند تا روزی که قورچی باشی بحمام رفته بود آن گروه کم‌نام ببهانه آنکه
تدبیر گشایش کار حصار را بوی پیغام دهند جمعیت تمام مسلح و مکمل بدر حمام آمدند و منتظر آن بودند
که چون قورچی باشی از شغل سرتراشی فارغ گردد او را از پای درآورده سر خود گیرند اما تیر تدبیر
ایشان بسپرداری اقبال بیزوال بر سنگ ناامیدی آمده شکست و مقارن آن یکی از آن طایفه
کم‌نام از راه مآل‌اندیشی بر ایشان پیشی گرفته بقورچی باشی پیوست و آنچه از کید و مکر ایشان
دیده و شنیده بود باظهار آن زبان گشوده آن خبر را از شور و شر آن طایفه بداختر خبردار نمود
و چون پرده از روی کار آن قوم زیان‌کار برخاست قورچی باشی از راهی که توانست خود را بسرمنزل



رسانیده جمعی از یوزباشیان و فوجی از قورچیان را بگرفتن آن جماعت مامور گردانید و بعد از تفحص و
تفتیش از آن قوم خسته‌اندیش چون مجموع ایشان اقرار بمکر و تزویر و اعتراف بجرم و تقصیر خود
نمودند غازیان خصم‌شکار بتیغ آتشبار دود از دودمان آن قوم زیان‌کار برآورده نقش هستی ایشان را
از صحیفه وجود زدودند و چون نایره حیله و تزویر آن قوم غلط‌کار بآب تیغ غازیان ظفرشعار
فرونشسته خبر مآل حال و سوء تدبیر ایشان بملک جهانگیر رسید بفکر مآل حال خود افتاده دل از قلعه
داری و جاه و جلال خود برداشته بنای کار خود را بر گمنامی و آوارگی گذاشت و قلعه را ببرادر
خود کهتر سپرده بهیئتی از آن قلعه رخت گریز بقلعه دیگر برد و چون در آنجا نیز مجال اقامت ندید
آواره و سرگردان متوجه بیشه‌های پر درخت گردید و چون وحشی از آدم جسته و مرغ آشیان گم کرده هر
روز در پای درختی و هر شب در مقام سختی بار اقامت می‌گشود و هر لحظه از شاخی بشاخی پرواز
می‌نمود تا بعد از چند روز گرفتار دام هلاک بجرامی گردیده جمعی از قورچیان که متفحص حال وی بودند بر وقت
روزگار فرار وی رسیدند و چون دانستند که آن گریزپای از آن قلعه بجای دیگر گریزان گردیده
بقدم جرات بصوب تسخیر حصار دویدند و بچوبی چند که بجهت استحکام حصار در میان دیوار کشیده بودند
راه برده نیم‌شبی آتش‌بازانه آن چوبها را بروغن نفط آلوده آتش دادند و اهل حصار وقتی از
اشتعال آن خبردار شدند که آتش در هیزم تری که ملک جهانگیر بتائی مکر و تزویر بدولت ابد
تخمیر فروخته بود افتاده برج و باره قلعه یکبارگی چون اخگر بر خاک ریختند از نهاد محصوران سمندروار
در میان آن آتش بی‌زنهار چون دیدند که کار از کار گذشت یکبار فریاد الامان بعیوق و آسمان
رسانیده ابواب حصار را بر روی غازیان ظفرشعار مفتوح گردانیدند و شیرشکاران بیشه جرات که
در مکامن فرصت انتظار فتح الباب می‌کشیدند سپندآسا قدم بر آن دریای آتش نهاده بقلعه داخل
گردیدند و به نیروی بازوی قلعه‌گشا ابواب آن حصار استوار را بر روی دولت پایدار گشوده ملک
اشرف و ملک کاوس برادران ملک جهانگیر را اسیر و دستگیر و معظم سپاهیان قلعه را بتیغ شمشیر
قلعه‌گیر روانه بئس المصیر و سایر مردمان را در سلک رعایا منتظم و مطیع و فرمان‌پذیر نمودند و چون غرض کلی
و مقصود اصلی از آن همه دار و گیر بدست آوردن ملک جهانگیر بود بعد از تسخیر حصار غازیان شیرشکار
در طلب وی یکبار از جای درآمده فوج فوج و گروه گروه روی بتفحص بیشه‌ها و جنگلها نهادند و بحسب
اتفاق که آمد کار دولت عبارت از آن است فوجی از ملازمان ولی سلطان مرسوقی که حسب الفرمان قضاجریان
بکومک قورچی باشی مامور و روان شده بودند در عرض راه بملک جهانگیر برخورده در پایان برگردوی

محیط گردیدند آن مغرور زیاده سر چون در میان بیشه از جایی بجایی نقل مکان میکرد شخصی
همراه وی بود سعدوردی چند از مخصوصان را که طریق موافقت می‌پیمودند بموافقت صوفیان
باز داشته خود قدم ستیز و آویز بکوچه گریز گذاشت و چون یکی از صوفیان آن آواره سرگردان
ره ناشناخته بدیگران اظهار کرده بود باهتمام تمام طریق تعاقب وی می‌پیمودند تا در سنگنایی بوی
رسیده خدمتش را اسیر و دستگیر گردانیدند و ملک جهانگیر که از خود بملک جهانگیر تعبیر میکرد بهنگام
شام که ظلمت ظلام پرده دیده ایام شد در دام تقدیر اسیر معسکر قورچی باشی رسیده صورت این
فتح مبین معروض پایه سریر سلطنت مصیر گردید مژده این فتح نمایان در حینی که کمند اقتدار خاقان
روزگار به تسخیر دیار لرستان پرداخته شاهوردی خان عباسی را ملتزم موکب ظفرشعار ساخته بود
بمسامع جلال خسرو بلنداقبال رسیده وسیله بسط بساط انبساط و انجمن آرای بزم عیش و نشاط گردید
و بجایزه و صله وی این نیکوخدمتی قورچی باشی را بافسر ابتهاج مآرب حکومت ولایت بجور سربلندی
بخشیده منشور حکومت آن ولایت باسم وی نافذ گردید و چون شاه رایه خاطر از نظم و نسق آن دیار
پرداخته ملک جهانگیر و برادران و سایر گرفتاران را مصحوب خود باستان گردون نشان آورده روزی
که برافراختن قبه بارگاه سپهر اشتباه در ساحت ساوج بلاغ چراغ امتیاز آن مکان نزاهت بنیان
در میان قری و مزارع توابع دارالسلطنه قزوین برافروخت خرمن وجود ملکان بجور و اتباع ایشان به
شعله قهر قهرمان جهان جان سوخت که بجز مشت خاکستری از نام و نشان ایشان بجا نماند و رشته
اقبال ملوک رستمدار بمعرض ادبار و زوال پیوسته نقش مرام امرای عظام قزلباش بایالت تمامی آن
ولایت بر حسب دلخواه نشست **دیگر** از سوانح اقبال که درین سال خیر مآل روی نمود ایلغار شهریار
بیهمال بصوب لرستان و استیصال شاهوردی خان عباسی والی لرستان بود خلاصه این مقال آنکه
قبل ازین بچند ورقی کلک استعجال بر صحیفه بیان نگاشته آمد که ستاره اقبال شاهوردی خان که
بخودنمائیهای بیجا روی ادبار چسبیده وبال داشت در حین توجه فرهاد خان و وزیر صاحب تدبیر
حاتم بیک اعتمادالدوله از راه لرستان بدیار عربستان بجهت عنوان روی باوج کمال گذاشت و چون
تصویب رای ایشان در آن اوان مقرون بمصلحت دولت ابد نشان بود هرچند آن مصلحت کیشی
و مآل اندیشی از هیچکدام ظهور زیاده سریهای بیجای آن لر زیاده سر در ارتکاب قتل اغورلو سلطان
بیات و سلطان حسین برادر از خود بزرگتر بر خاطر انور شهریار جهان گران بود امضای آنچه امرای
عالیشان مصلحت دیده بودند فرموده ایالت لرستان را بآن کافر نعمت کرامت نمود و با آنکه در برابر

این

این موهبت نمایان شایان شیوه حق‌گزاری آن بود که بعدالیوم آن مغرور زیاده سر پای بی‌پروایی
از حد ادب فراتر نگذاشته بجان و جنان رضاجویی خاطر اقدس باشد اما بمقتضای صدق مؤدای
**مصرع** از کوزه همان برون تراود که در وست ۵ دست از دامن خودپسندی برنداشت و گریبان
آمیزش و میان و حکام دارالسلام بغداد را بخیال محال ز میدان جدال آزاد نمی‌گذاشت و
کاوش آنکه در میان دو سنگ آرد جسته نان جو در آبان تجربه است و این معنی پیوسته بر آئینه خاطر
اقدس غبار انگیز ملال بود تا درین سال فرخ فال در صدد گوشمال آن زیاده سر بدفعال بر آمده بجانب
خرم آباد طریق ایلغار و استعجال پیمود و باعث برین حرکت صواب که از راه شتاب روی نمود آن بود
که بر مرآت خاطر اقدس پرتو عکس پذیر شده بود که آن مغرور مردود حرکات ناهنجار خود را پیوسته
پیش دیده دیده و دیده دیده چون رخت اقامت بخرم آباد می‌کشید بنابر قرب جوار بروجرد و سیلاخور
با آن مکان از بیم احتمال ایلغار خسرو جم اقتدار بآن دیار نفسی بکام دل نمی‌کشید و جمعی از الوار
وفادار خود را بر سر راهها باز میداشت که اگر نسیم صبا از آن راهها باد پیمایی کرده خبری بوی رسد و گوشه
حرف ایلغار شهریار خصم شکار نقل مجلس آن زیاده سر غدار بود و در مجالس و محافل زبان باظهار
آن میگشود و درین سال چون بیم آن بود که دواب و اغنام طوایف الوار از راه حرارت هوا و شدت
گرما بچراگاه عدم روان شوند و کلانتران قبایل و ریش سفیدان الوار او را از راه اضطرار بییلاغ
بسیار بخرم آباد برده بودند بقاعده مقرر مهمیان بجهت رسانیدن خبر توجه موکب ظفراثر بهر کشور
معین شود که چون رایات جهانگشای از دارالسلطنه قزوین بطرفی مرحله پیمای شود منزل بمنزل
خبر میرسانیده باشند و ازآنجا این خبر بمشام شعور شهریار بحر و بر رسیده هوای شکار آن گرگ مردم خوار
بکمند ایلغار از خاطر خطیر آفتاب انوار بدیدار آمده تا دست و پای آن صید وحشی بکمند خواب
خرگوش غفلت بسته آید اراده خاطر والا را از اشتهار و انتشار پاس داشته بظاهر کار روی توجه
بسیر منتزهات دارالسلطنه صفاهان گذاشت و قطع منازل می‌فرمود تا موکب ظفر قرین در ساوه بارگاه
گشود و از آنجا که سرمنزل مقصود بود عطف عنان عزیمت بجانب آوه نموده از آوه طریق ایلغار
بصوب لرستان پیمود و نخستین مرحله شاهراه اقبال در طریق استعجال خاقان بیهمال قصبه بروجرد و
مسافت آن قرب بیست فرسنگ راه بود که چون خورشید عالم افروز دیگر باره زر طی فرمود و بنابر آنکه
از هیچکه را آن ایلغار اکثر مراکب با رفتار موکب ظفرشعار از کار باز مانده بود و در حوالی بروجرد
زیاده بر پانصد سوار در موکب نصرت مدار بشمار در نمی‌آمد لاجرم شهریار کامکار در انتظار رسیدن غازیان

شیر شکار فی الجمله متوقف گردیده در انجا اقامت گزید و بعد از ورود جنود مسعود در آخر آن روز
بسرعت برق و باد روی براه نهاده فرسخی چند در طریق مقصود پیمود و چون پاسی از شب گذشت
بهجوم خواب عنان تاب شاهراه شتاب گردیده یکدو ساعتی استراحت گزید و بعد از آسایشی
اندک برسم ایلغار بر سمند صبا رفتار سوار شده چون فلک دوار از شبگیر و ایلغار نیاسود تا بعد از
قطع مسافت پنجده فرسنگ راه چاشتگاه در ظاهر خرم آباد نزول اجلال فرمود و با آنکه در نیوقت
زیاده بر چهل پنجاه نفر از قورچیان و غلامان در موکب ظفرنشان نبودند بپشتگرمی اقبال
بیزوال روی توجه بگرفتن شاهوردی خان نهاده سر آورده بخیال آنکه آن مغرور بی پروا در مقام
و منزل خود ماوا خواهد داشت از کنار باغات خرم آباد عبور فرموده روی عزیمت بآن طرف
گذاشت اما چون شاهوردی خان پیوسته در اندیشه ایلغار خاقان گردون شان بود و بر اخبار
توجه موکب ظفرنشان بصوب صفاهان که متوالی بوی میرسید اعتماد نمی نمود بجانب دستی خرم و
احتیاط سراپرده اقامت خود را که عبارت از خیمه لری مشهور بلای مردان بود در کنار رودخانه
خرم آباد که بر سر راه صیمره واقع است افراخته گوش بر آواز خبر ایلغار شهریار سرافراز می بود و بحسب
اتفاق در چاشتگاه آن روز که خاقان گیتی فروز بخرم آباد رسیده بعزم گرفتن آن ارجیله اندوز
متوجه قلعه و منزل او گردید چند نفر از غلامان خاصه شریفه که در دنبال مانده بودند بخرم آباد رسیده
راه غلط کرده از کنار باغات گذشته بر سر سراپرده شاهوردی خان روان گشتند و کسان
وی شر و شور جمعی از سواران را از دور دیده آن زیاده سر مغرور را خبردار گردانیدند و او خود
بستن اسبان آسوده توانا مهیای گریز بود چون شنید که جمعی از سواران نزدیک رسیدند بسرعت
برق و باد روی مضطرب بوادی فرار نهاده گریزان گردید و غلامان بهوای آنکه شاید آن صید رمیده
را بدام آورند سر در عقب آن گریزپا نهاده دست از گریبان جان وی برنمیداشتند تا بعد از
قطع مسافت نیم فرسنگ راه با آن گمراه روسیاه دست و گریبان گردیدند اما چون توانایی کراوران
نمیگذاشت که دست جرات غلامان بدامن جان ایشان تواند رسید و از دنبال برسیدن مدد و
کومک نیز امیدوار نبودند بناچار طریق رجعت پیمودند و شهریار دشمن شکار نیز که بر سر قلعه و سرای
آن گریزپای ایلغار فرموده بود چون دید که صاحب خانه رخت اقامت از میانه بکنار رودخانه کشیده
عنان شبدیز گردون خرام را بآن طرف معطوف گردانید و بعد مسافت وقتی آنحضرت را بر سر خیمه و
خرگاه وی رسانید که آن گمراه قریب نیم فرسنگ راه طی نموده بود و بنابر آنکه ملتزمان رکاب قدس

مدد و ناتوانی مرکبان گرفتار بوده دو واپس ماندگان طریق ایلغار در موکب ظفر شعار می پیوستند آن
حضرت بلندی عقل مال اندیش قدم مسارعت از آنجا پیش نهاده در خرم آباد بار اقامت گشاد
و چون با بهنای مهتیان آوازه عدل و احسان خاقان گیتی ستان باطراف و انحای دیار لرستان
رسیده بود کلانتران قبایل و ریش سفیدان طوایف الوار که پیوسته بدرد بی درمان اقتدار
شاهوردی خان گرفتار بودند با بستان گردون شان طریق ایلغار پیمودند و عواطف بیکران
یک از ایشان را در مهاد امن و اطمینان جای داده ابواب جود و احسان بر روی ایشان گشاد
و چون بحسب تمشیت مهام الوار سرکرده و سرداری در کار بود حسین بیک ولد منصور بیک سلوزی را
بایالت ولایت لرستان فیلی لقب ارجمند خانی سرفراز و ممتاز فرمود و بعد از سه روز که سپاه ظفر پناه
از تعب ایلغار و رنج راه فی الجمله آسوده و جمعیت خسروانه تجدید متوجه گرفتن آن صید فراری گردیده
عنان عزم شاهانه بصوب صیمره منعطف گردانیده و در آنجا چون بمسامع جلال رسید که آن مغرور زیاده
سر رخت اقامت از ولایت لرستان بدر برده خود بنفس نفیس در حدود صیمره اقامت نموده
الله ویردی خان قوللر آقاسی را با فوجی از غلامان و قنبر بیک سلحدارباشی استاجلو را با بسیاری
از سایر ملازمان آستان گردون شان مامور فرمود که از هر راه که توانند در گرفتن وی بذل جهد
بتقدیم رسانند و ایشان هر یک از راه تخمین و گمان طریقی اختیار نموده بر اثر وی روان گردیدند
و بنابر آنکه خاطر آن گریزپای وادی سرگردانی با آن اطمینان داشت که لشکر ظفر ملاذ قزلباش
از راه رعایت قواعد صلح و صلاح قدم بسرحد ولایت روم نخواهند گذاشت بشاه رخ نامی از اقوام
خود که از قبل رومیان کوتوال قلعه جنگله از توابع دار السلام بغداد بود توسل جسته در آن قلعه بار
اقامت گشوده بفراغ بال در آنجا رحل خوشدلی افکنده بود که دست گریبان گیر قضا ببرق وی
رسیده فوجی از غلامان که بسرکردگی الله ویردی خان بتفحص وی مامور بودند سحرگاهی برظاهر آن
قلعه عبور نموده یکی از ایشان از دشتبانی که در آن حوالی بآبیاری مشغول بود بعنوان احتمال از
حال آن سرگردان سوال نموده از تقریر وی بوضوح پیوست که خان گریزپا با اهل و عیال و فرزندان
در آنجا بسر میبرد و غلامان چون این خبر مسرت اثر را شنیدند از مراکب باد پیمای پیاده گردیده
جرات بی اندازه بجانب دروازه دویدند و تا رسیدند دروازه را بر آتش زده مشعل فتح الباب گردیدند
و مردم حصار نیز از صورت سانحه خبردار شده بر برج و باره قلعه بر آمده دامن بشعله گیر و دار زدند
و بهنگام اشتعال نایره قتال و جدال آتش دروازه شعله ور شده سر بکره اثیر کشید و چون محصوران را یارای

فرودشان سنین آن بود بسوختن تختهای آن ابواب دخول بر روی دریای آتش مفتوح گردید
غلامان شیرشکار سمندروار سپر بر سر و خود و خفتان در بر بران خرمن اخگر گذشتند و شعله
گیر و دار در میان حصار برج شلی حصار رسیده شاهویردی خان نیز بر بام خانه خود دوید و بعد
از گرفتاری خود سکینه گفت تفنگی بر گرفتم و خواستم که بجانب غلامان بیندازم هر چند
سعی نمودم آتش نگرفت و چون آمده کار خود را در کارزار تفنگ آزموده تفنگ را انداختم
و کمان بر گرفتم و خواستم که به تیر کار خود را راست کنم چون تیر اول را کشاده دادم زه کمان
بگسست کمان را نیز انداختم و جزم نمودم که دولت از من برگشته فریاد بر آوردم که دست از گیر
و دار بدارید که قضا کار خود کرده است القصه چون کار روزگار ادبار وی بانجا کشید کس نزد اللهوردی
خان فرستاده مستدعی آن گردید که نگذارد که احدی از غلامان متعرض مردم آن قلعه و حصار گردد
و غلامان لبوغان خان دست از ستیز و آویز کشیده آن صید رمیده را گرفته بنظر اللهوردی خان
رسانیدند و خان مروت پیشه باندیشه آنکه آن وحشی دام دیده را باب و دانه دلجویی و مهربانی
رام کند با وی از در مردمی و مروت در آمد و جمعی را بحفظ و حراست بردگیان حریم حرم وی بتعیین
نموده ابواب رعایت و مرحمت بنهایت بر روی وی گشود اما چون قضا کار خود کرده بود و
روزگار آن مغرور زیاده سر را بسر آورده اثری بر آن دلجوییها مترتب نگردید و چون روز دیگر
اللهوردی خان او را با زنجیر در گردن با فرزندان و متعلقان در کنار آب صدمره بنظر کیمیا اثر
رسانید بمکافات غدر زنهار که دل بعزوتی و اظهار ندامت و پشیمانی نهاده با چندتن از ارباب
فتنه و فساد معروض تیغ سیاست گردید و چون شعله سوزش شرار گردکش زیاده سر باب تیغ
درخشان قهرمان قهر خاقان بر و بحر فرونشست فرمان الانتقام پیوست که جمعی از لشکر ظفر شعار
که بسرکردگی قنبر بیگ سلحدار جویای آن گریزپای زیاده سر بوده اند بعسکر ظفر اثر باز گردند و
بعد از ورود آن جماعت بموکب مسعود چون بموقع پیوست که از ایشان در بادرای که داخل سنور حد
روم است نسبت برعایای آنجا دست درازی نموده بعضی از دواب و اغنام مردم آن
ولایت را بغارت برده اند آیینه خاطر انور ازین رهگذر زنگ پذیر گردیده مقرر فرمود که اموال غارت کرده
را جمع آورده مصحوب یکی از قورچیان عظام نزد حاکم دار السلام فرستادند که بصاحبان رسانند و بعد از
فراغ ازین قضایا موکب معلی از صدمره روی کشورگشایی بخرم آباد نهاده ابواب تربیت و عنایت بر
روی حسین خان ولد منصور بیگ گشاد و چون طایفه سیاه خانه نیز دل با جماعت سلویزی معادات قدیم

درمیان



درمیان و حکومت حسین خان از راه هواداری شاهویردی خان و اجداد وی که اولاد شجاع الدین بودند
بر خاطر ایشان گران بود شراره ای از شعله غضب شاهانه رهشناس خرمن شورش و شرارت ایشان گردید
کشت حیات ایشان و سایر مفسدان لرستان بداس تیغ فرمان لازم الاذعان حصاد رسید
و جهانگیر نامی از اولاد شجاع الدین که در میان طایفه بابیت بسر می برد مکحول گردیده دیده ظاهر
بین از وضع جهان پوشید و روزگار دولت عباسیان در لرستان بپایان رسیده سایر الوار خود را
بدر دولت سرای حسین خان کشیدند و بحکومت صدمره و هندمین که حسب الفرمان خاقان روی
زمین با طهماسب قلی سلطان اینالو همنشین شد ایالت و دارایی سایر دیار لرستان بحسین خان
اختصاص پذیرفته حاکم مطلق العنان دیار لرستان گردید دیگر از سوانح این سال خیریت مآل گوشمال
علیخان کرایلی و وقوع استیصال آن بدفعال بمکافات اعمال ناهنجار است خلاصه این مقال آنکه
چنانچه در وقایع سال جلوس میمنت مآل ایمایی بآن شده بنابر اعلان کلمه عصیان و ظهور بغی و طغیان
علی خان نادان محال متعلقه بوی در میان بوتکل خان کرایلی و درویش علی خلیفه انعام بر قرار گرفته
جاجرم و بعضی محال بوتکل خان و قلعه بای حصار و توابع بدرویش علی خلیفه تعلق گرفت و بموجب
فرمان لازم الاذعان حسین خان شاملو به تسخیر قلعه بای حصار که محل قرار و مقام استقرار علی خان غدار
بود پرداخته او را بنجات و دمان و درویش علی خلیفه را در آن مکان متمکن ساخت و چون بسوالف
زمان از راه بیهوده کاری با اوزبکیه فته همیه تری بعبد المومن خان فروخته گریزان باستان آن
گردون شان مراجعت نموده بود درین وقت که بتجدید داغ نافرمانی بر جبین کشید روی آن
نداشت که قدم جرات بآن طرف تواند گذاشت ازین رهگذر بی سر و سامان با جهان جهان یاس
و حرمان در آن حدود روزگار گذرانید و بنابر آنکه اکثر اعاظم و اعیان و کلانتران و ریش
سفیدان ایل کرایلی با درویش علی خلیفه از در اطاعت و ایلی در آمده از علی خان روی گردان و سایه
نشین آفتاب عنایت بغایت شده بودند علی خان درین حال با وجود سوابق معادات از راه
اضطرار بمنصور خان بیگ کرایلی که از جمله خویشان نزدیک وی بود توسل جسته التماس ملاقات وی
نمود و منصور خان بیگ مذکور که خود را در سلک شاهیسون و دولتخواهان آستان اقبال آشیان
منسلک میدانست ملتمس وی را مستبعد دل شمرده آن آواره وادی سرگردانی را با چند تن از ملازمان و متعلقان
بخانه خود آورد و چون پیش نهاد خاطر کج نهاد علیخان آن بود که آن بیگناه را در طریق نافرمانی
با خود همراه سازد تا بپشت گرمی معاونت و امداد وی در آن ولایت بفتنه و فساد پردازد و آن جنابی

عواقب امور نظر بر خیریت حال خود و اهل و عشیرت و اهل و عیال کرده گوش بآن سخنان واهی نگشوده و از بیم آنکه مبادا چون
دست از گریبان وی بر دارد مورد غضب و سخط شاهنشاهی گردد و بگرفتن وی جرات کرده
بقید و حبس وی پرداخت و حقیقت حال را عرضه داشت عتبه جاه و جلال نموده منتظر صدور فرمان
بود تا فرمان والا بارسال وی نافذ گردید و منصورخان بیک آن آواره دیار بیهوده کاری
کننده برپای و دوشاخه در گردن باستان گردون شان روان نموده در حینی که موکب ظفر
نشان بفتح و فیروزی از دیار طبرستان معاودت نموده در قصبه بروجرد نزول اجلال فرموده
بودند کسان منصورخان مشار الیه را در سلسله قید و زنجیر از نظر کیمیا تاثیر گذرانیدند و بنابر
آنکه جرایم و ذلات کفران نعمت بیشتر از آن است که بعفو و اغماض مقرون تواند گردید نایره غضب
شاهانه روشناس خرمن حیات وی گردیده بجانه نفاذ فرمان خط بطلان بر صحیفه زندگانی وی
کشیده و بفرمان قهرمان قهر بخت جهان ستان وی را بکیفر مکافات از چشم خانه بر آورده
بعضی از اعضا و جوارح وی را نیز با مردم چشم وی همنشین گردانیدند و جسد پلید وی بر سر کش
دیده عبرت بین و طعمه دام و دد بود تا رایات جهانگشای از آن ولایت کوچ نمود و از بیم … خشم
غضب قهرمان قهر خاقان بر وجه احدی را یارای آن نبود که بقصد ثواب آن خار را از
رهگذار موکب ظفر شعار برگرفته در مقبره گمنامان بخاک سپارد دیگر از وقایع این سال فرخ
فال فتح قلعه اولاد از قلاع مشهوره مازندران بهشت بنیاد است تفصیل این اجمال آنکه بعد
از آنکه اکثر محال طبرستان چنانچه در وقایع سال گذشته ایمایی بآن شد بزور سرپنجه تدبیر و
نیروی بازوی کشورگیر فرهادخان بحیطه تسخیر اولیای دولت ابد مدت در آمده و خان مشار
الیه برادر خود الوند سلطان را بنیابت خود در آن ولایت بحفظ و حراست باز داشته خود
رایت مراجعت بآستان گردون نشان افراشت قلعه اولاد که در حصانت و رصانت با فلاک
سبع شداد لاف مساوات میزد در تصرف الوند دیو بود و بنا بر آنکه آن زیاده سر دیونژاد قدم
براه اطاعت و انقیاد نمی نهاد جمعی از دیوساران مازندران بهوای حکومت و سروری پای
در وادی گردن فرازی و سروری گذاشته رایت مخالفت الوند سلطان افراشته بودند … بنیت
گرمی معاودت الوند دیو مانند روی اطاعت شایان بالوند سلطان نمی آوردند و او نیز بحکم ضرورت
بنوعی با ایشان طریق رفق و مدارا می نمود که متهم بمتابعت و موافقت دیوساران مازندران
شده بود بالجمله چون موکب ظفر قرین بعنان فتح و نصرت از یورش طبرستان معاودت نموده وارد



دار السلطنه قزوین گردید و فتنه و فساد مازندرانیان زشت بنیاد بعرض شهریار والا نژاد رسید
بتجدید فرهادخان را با فوجی از عساکر ظفر نشان برفتن مازندران و تسخیر قلعه اولاد و گوشمال
الوند دیونژاد مامور گردانیده و خان مشار الیه بعد از ورود بآن حدود بخت الوند سلطان برادر
خود را که از کثرات آن دیار بکل بدنامی متابعت مازندرانیان دیوسار را بر سر زده بود مقید و مغلول
روانه درگاه جهان پناه نمود اما چون بیگناهی وی بر آینه ضمیر مهر تنویر عکس پذیر بود چون
او را پابند و زنجیر بنظر کیمیا تاثیر رسانیدند حکم باطلاق و آزادی وی فرمود القصه چون خبر ورود
فرهادخان در دیار طبرستان اشتهار یافت جمعی از مردم آن ولایت که دیده عاقبت بین بر مآل کار
خود میگشودند از گروه شومار بخدمت خان راه تردد گشودند و خان پوزش پذیر تقصیر آن جماعت
را بر روی ایشان نیاورده تمامی را بعواطف خسروانه مطمئن و امیدوار گردانیده و پس از آن از راه
خیرخواهی بر وی بتوجه دستگیری الوند دیو آورده خواست که آن آواره تیه گمراهی را بلبدی مواعظ سودمند
تمامی امن و اطمینان راهی سازد با جوم کسان بطلب وی فرستاده پیغامهای خیرخواهانه داد و آن
مدهوش سرجوش باده خوف و بیم چون گوش نصیحت نیوش نداشت آنچه بر سر ملک بهمن و سایر سرکشان
آمده بود آینه حال خود ندید و کسان فرهادخان بی نیل مقصود مراجعت نموده خدمتش را بتسخیر قلعه
اولاد فرستادند و چون الوند دیونژاد دید که لشکر ظفر مآل روی توجه بمحاصره قلعه اولاد نهاد
بنا بر آنکه بوی معاونت و امدادی از هیچ طرف بمشام امید وی نمیرسید و با وجود این ناامیدی محصور
بودن خود مصلحت ندید اولاد و اتباع خود را در قلعه جای داده با معدودی چند از دوستان صادق
و یاران موافق رخت سرگردانی به جنگلهای سخت و بیشههای پر درخت کشید و مانند دد و دام وحشی
در هیچ مقام آرام نداشت تا روزگار چنانچه در مقام خود اشعاری بآن خواهد شد آنچه در خور وی بود
در کاسه او گذاشت القصه بعد از فرار الوند دیو سارخان جانب تدبیر به نیروی بازوی سعی و تدبیر
کمند تسخیر بر کنگره تسخیر قلعه فولاد افکنده کار را بر محصوران دشوار کرده چون گریزگاهی نداشتند
قدم عجز و فروتنی از قلعه بیرون گذاشته قلعه را سپردند و بزور سرپنجه اقبال بیزوال ابواب تسخیر آن
حصار سپهر کردار بر روی دولت پایدار مفتوح گردیده تمامی اموال و اسباب و اولاد و اتباع الوند دیو
بحیطه ضبط و تسخیر در آمد و فرهادخان مژده این فتح نمایان را عرضه داشت پایه سریر اعلی نموده این خبر
مسرت اثر در دار المومنین کاشان در حینی توجه موکب ظفرنشان از معموره جنت قرین قزوین بر
سیر متنزهات دار السلطنه صفاهان بمسامع جلال رسید و بازای این نیکو خدمتی فرهادخان را بافسر ابتهاج

مصاحب سرافراز و بخلاع فاخره و عنایات وافره ممتاز فرموده باین فتح نمایان ابواب عشرت و خوشدلی
بر روی جهانیان گشود **دیگر** از وقایع اقبال که در اوایل این سال باستقبال دولت بیزوال
آمدن ذوالفقارخان از ایلچیگری دیار روم بود که به بلندی بخت بلند چون باستان آسمان بنیاد
رسید بشرف سجده و پای بوس سرافراز گردیده مکتوب محبت اسلوب خواندکار را که مشعر بر تشیید
قواعد فوز و فلاح و تاسیس مبانی صلح و صلاح بود بنظر کیمیا اثر رسانید و همچنین درین سال امیر
ضیاء الدین کاشی و خواجه ابونصر خوافی که برسم سفارت از دیار هندوستان باستان جلالت آشیان
آمده از تاریخ ورود بر سر خوان ضیافت و احسان ولی نعمت جهانیان بکام دل مهمان بودند جهت
انصراف حاصل کرده خوشدل و شادمان از راه کیچ و مکران طریق مقصود پیمودند و چون شایان شیوه
مردمی و صداقت آن بود که یکی از نظر زادگان رسوم سفارت بمرافقت ایشان بجانب هندوستان
روان شود منوچهر بیک ایشیک آقاسی غلام خاصه شریفه را بایلچیگری دیار هند مامور فرموده با تحف
محبت خاتمه و تحف و هدایای سزاوار که از ان جمله صد سر اسب خانه زاد صرصر نژاد صبا رفتار بود به
مرافقت ایشان روان فرمود و در طی نگارش آن مکتوب بلاغت اسلوب که در جواب نامه پادشاه
عالیجاه جلال الدین اکبر پادشاه بزیور تحریر پیوست اشعاری بآن شده بود که چون پیوسته منظور
نظر خورشید عقدا استرداد ملک موروث خراسان از ید تغلب اعادی بد بنیاد است و بنا بر اشتغال
باشتغال عظیمه که یکی از آن دفع دشمنان خانگی بود درین چند سال که جلوس بر اورنگ سلطنت و فرماندهی
ممالک ایران روی نمود فرصت گوشمال دشمنان دور دست نبود و یکدیار که موکب ظفر شعار بر
ساحت آن دیار عبور نمود از حوادث روزگار تسخیر آن دیار بر وجه دلخواه دولت پایدار روی
ننمود اکنون که بمیامن اقبال روزافزون اعدای خانگی دولت ابد مقرون نیست و نابود و از قلمرو وجود
بیرون شدند و قیصر روم نیز که مفاسد شور و شر عسکر قضا بجوش بر عالمیان معلوم است از در دوستی
و اظهار وفاق در آمده فاتح ابواب مکاتبات و مراسلات گردیده اراده خاطر قدسی مآثر بآن تعلق
گرفته که بمدد توفیق الهی و راهنمایی تاییدات نامتناهی مسالک شاهراه دفع اعدا بوده با
جنود ظفر مآثر قزلباش روی توجه بعزم یورش چندساله بصوب خراسان آریم و تا تمام آن ملک موروث
را از ید متغلبه اوزبکیه انتزاع ننماییم از آن ولایت مراجعت نفرماییم بهمت یار و بتوجه باطن مددکار با
که گفته اند **مصراع** هر چه کند همت مردان کند **دیگر** از سوانح اقبال که درین سال همایون فال روی نمود
قرار داد خاطر قدس مناظر بارتفاع پایه و شان معموره جنت نشان اصفهان بود که معمار همت بلند

مشکل پسند بنا بر اعتدال آب و هوا و جریان انهار سلسبیل آسا و افزونی وسعت و فسحت و وفور
نعمت رنگارنگ بناهای بلند و عمارات آسمان پیوند دران معموره خلد مانند ریخته اساس پایه جهانبانی
سلطنت پایدار را دران بقعه بهشت آثار نهاده و آن مصر جامع را جامع جمیع جهات اهلیت و
آبادانی و مقر سلطنت ابد پیوند فرموده از همه راه ابواب تمامی بر روی شهریت و معموری آن گشاد و
از دار السلطنه قزوین موکب ظفر قرین بعزم امضای رای صواب انتما مرحله پیما گردیده در اواخر اوقات و
اشرف ساعات بدار السلطنه اصفهان رسید و دران سال قشلاق شهریار با استحقاق در دار السلطنه
مذکور اتفاق افتاده معمار همت گردون بهمت عمارات عالی و بناهای متعالی در نقش جهان اساس نهاد و
مهندسان بطلمیوس اندیشه و بنایان ستاره پیشه دامن جد و جهد بر میان زده در اهتمام و اتمام آنها و
در تاسیس مبانی و تشیید قواعد بناهای مذکور آغاز نادره کاری و بنیاد سحر نگاری کردند و در خلال
این احوال ایلچیان زبان دان از جانب اسکندرخان و سمایون خان ولات گرجستان با عرایض
عبودیت مضمون و تحف و هدایای از حد افزون که از ان جمله فوجی از حور و غلمان یعنی غلامان
خورشید عذار و کنیزان پریرخسار از نژاد اعاظم آن دیار بود بدرگاه آسمان جاه رسیده بعز
بساط بوس سربلند گردیدند و عرایض و پیشکش سلاطین آن سرزمین را برسم و آیین از نظر شهریار
روی زمین گذرانیده مقضی المرام بجا و مقام خود باز گردیدند **دیگر** از وقایع این سال قتل محمد یار
خان ولد علی یار خان الموی حاکم استراباد به تیغ طغیان طایفه او خلو و تفویض ایالت آن ولایت
بقلیچ بیک برادر کهتر وی بود که بعد از قتل برادر که بعد از فوت پدر چنانچه ایما بآن شد منظور
نظر کیمیا اثر و حاکم آن کشور شده بود تا بستان گردون شان توسن جسته مشمول عواطف بیکران
و حکومت آن ولایت محسود امثال و اقران بجا و مکان خود رجعت نمود بالجمله چون خاقان تدبیر
پرور دولت جوان فصل زمستان را در سیر متنزهات دار السلطنه اصفهان بپایان رسانیده کوکبه سلطان
بهار رنگ بر روانه گلستان رسید الویه اقبال و اعلام جاه و جلال بعزم استرداد ملک خراسان چنانچه در
مقام خود گزارش یابد برچم کش می گردید **گفتار در سوانح اقبال سال دوازدهم از جلوس همایون خاقان**
**بلند اقبال که مطابق است با سال تنگوز ئیل ترکی و مصادف سنه سبع والف هجری بوده** چون اورنگ
آرای سریر چهارم از زمستانخانه حوت رخت اقامت به بیت الشرف خود کشیده جهان پیر جوانی از سر
گرفت و شاهد حور لقای عشرت و کامرانی انجمن آرای جشن نوروز سلطانی که در روز شنبه سیزدهم
شهر شعبان اتفاق افتاده بود گردید خاقان گردون سریر بعد از بسط بساط نشاط و آراستن بزم عشرت و

نشاط رای رزین و فکر دور بین را بتهیهٔ استرداد ملک فسیح الفضای خراسان که پیوسته پیش نهاد
خاطر قدس مناظر بود مشغول و پیشکاران دولت ابدی اعتصام را الی انجام ده هزار نفر تفنگچی
کمانداز مامور گردانید و در خلال این احوال محمد قلی بیگ ایشیک آقاسی حرم که برسم سفارت نزد
عبدالله خان رفته در دار السلطنه هرات به تبلیغ رسالت پرداخته بود مراجعت نموده اخبار آن دیار
را بمسامع جلال رسانید و بالمیق بهادر ایلچی عبدالله خان نیز که بمرافقت محمد قلی بیگ با نامهٔ صداقت
عنوان و تحف و هدایای شایان بآستان گردون شان روان شده بود بتلثیم عتبهٔ اقبال سربلندی
یافته نامهٔ عبدالله خان را که مشعر بر تاسیس مبانی دوستی و وداد بود با هدایای وی از نظر کیمیا اثر
گذرانید و چون میر قلبابای حاکم هرات که غائبانه از جملهٔ فدویان ارادت کیش بود دران اوقات در
هرات طوق لعنت که خدای بر گردن ابیر خود افکنده و این معنی را وسیلهٔ اتحاف تحف و هدایای مخلصانه
شمرده آنرا طوق لوشی نام نهاده بدرگاه جهان پناه فرستاده بود کسان مشار الیه نیز آن هدایا را با
عریضهٔ اخلاص آئین وی منظور نظر کیمیا اثر نمودند و همچنین در روزی که ایلچیان مذکور بعز بساط بوس
سرافراز میگردیدند میرزا بیک نامی از اعاظم نقبای ماوراء النهر و سلسلهٔ خواجهای نقشبندیه که با خانه
کوچ خود بعزم سفر خیر بلاد در انعطاف شان اختیار نموده بود با دراک شرف پای بوس افسر سروری
سر نهاده خاقان مهمان نواز مقدم وی را باحترام و اعزاز گرامی داشت و در همان نزدیکی خدمتش را
باعطای عطایا و اسباب سفر سرافراز فرموده روانهٔ صوب بیت الله نمود اما در عرض راه باجل موعود
دار اقامت کشوده ادراک آن مهم سعادت ننموده و دران اوان چون بانهای منهیان و آمد و رفت
مترددین صوب خراسان ارتفاع غبار نقار در میان عبدالله خان و عبد المومن خان خلف ناخلف وی
از مرتبهٔ کمان ابیر حد عیان رسیده بود بر مرآت ضمیر خورشید نظیر عکس پذیر گردید که درین اوقات که
بمساعی حسن ارادت و اخلاص میر قلبابای حاکم هرات عبدالله خان محرک سلسلهٔ دوستی و موالات و آئینهٔ
خاطر وی از زنگ کدر شور و شر پسر بدگوهر وی غبار آلود کلفت و کدورت است چرا نشاید که بآتش تیغ تفقد
دوستانه زنگ زدای مرآت خاطر وی شویم و تجدید یکی از طرز دانان رسوم آگهی را بسفارت موسوم
ساخته بمرافقت ایلچی او بآن حدود فرستیم تا باین وسیله مرغوب هم با عبدالله خان از در دلجوئی و
اختصاص درآمده باشیم و هم تیغ زبان به تعییر و سرزنش عبدالمومن خان کشیده او را بسبب جسارت و
بی ادبی نسبت بپدر هدف تیر طعن و ملامت ساخته باشیم و پس از آن روی توجه باسترداد مشهد
مقدس معلی و سایر محال خراسان که در تصرف عبدالمومن خان است آورده در کسر شوکت و قدرت و

لوازم

لوازم اهتمام بتقدیم رسانیم چه ظاهر است که عبدالله خان از راه عقوق و عصیان عبدالمومن خان
درصدد اعانت و امداد وی در نمی آید و از فرستادن ایلچی ابواب پشیمانی بر روی دولت ابد
مدت نمی کشاید و با بود که بعد از ورود موکب مسعود بآن حدود بی ارتکاب زیاده مشقتی ولایات
مذکوره بحیطهٔ تسخیر سپاه ظفر ورود در آید و باین عزم صواب دیگر باره محمد قلی بیک مذکور را بایلچیگری
مامور و مقرر فرمود که فرمان پذیران بتهیهٔ تحف و هدایا و سامان سفر وی پرداخته خدمتش را به
صوب خراسان روان نمایند و قرار داد خاطر اقدس آن بود که بعد از مراجعت ایلچی میر قلبابا را
از توجه موکب ظفر شعار بصوب آن دیار خبردار نموده بر اثر خبر روی توجه به تسخیر مشهد معلی کند از
و چون وقت آن رسیده بود که همواره فتح و ظفر دو اسبه از هر راه باستقبال موکب جاه و جلال آید
در خلال این احوال مبشر اقبال خبر ارتحال عبدالله خان را از دار ملال بمسامع جلال رسانید و بر
اثر آن خبر رسید که بعد از واقعهٔ ناگزیر وی اکثر امرای صایب رای اوزبکیه مانند محمد باقی دیوان بیگی
که رکن رکین دولت عبدالله خان بود باتفاق سایر امرا کمر فرمان پذیری عبدالمومن خان را بر میان
بسته بخواه و ناخواه بسلطنت و پادشاهی وی اتفاق نمودند و آن مغرور زیاده سر را [illegible]
رایت اقتدار او را بچرخ اخضر افراشتند و بعد از تمکن وی بسریر سلطنت صاحب کلاهی [illegible] سلطان
برادرزادهٔ عبدالله خان و دوستم سلطان داروغهٔ سلطان بنی اعمام و خویشاوندان او که در سمرقند
و تاشکند سر سروری میخاریدند بنابر آنکه از عبدالمومن خان مطمئن نبودند با یکدیگر اتفاق نموده
ابواب مخالفت بر روی سلطنت وی کشودند و جمعی از امرا و اعیان اوزبکیه که از آن خان بی ایمان
خایف و هراسان بودند با ایشان بر سبیل تبعیت و موافقت سلاطین مذکور بودند و عبدالمومن خان
بعزم گوشمال ایشان روان شده از این رهگذر نایرهٔ شور و شر دران کشور بچرخ اخضر رسیده و اوزبکیه را
یارای آن نیست که بحفظ سرداری در کار خود بکار دیگر توانند پرداخت لاجرم اندیشهٔ یورش خراسان
که در کنج خانهٔ ضمیر الهام پذیر مخزون بود بر بساط نمود جلوهٔ ظهور نمود و بیشتر از بیشتر هوای تسخیر مشهد
معلی از خاطر مهر گستر سر بر زده بتصمیم آن عزیمت فرمود و چون رشتهٔ عقد جواهر سخن باین مقام رسید تا
سلسلهٔ نظم کلام از نظام و انتظام نیفتد بر دوش خامهٔ وقایع نگار بار شد که بشرح مجملی از قضایای
دیار ماوراء النهر و ارتفاع غبار نقار در میان عبدالله خان و پسر زیاده سر وی پرداخته پس از آن
در مضمار بیان علم کاویان از تحریر داستان فتح خراسان افرازد و من الله العصمة والتأیید

ذکر قضایای دیار ماوراء النهر و احوال سلاطین آن سرزمین بر سبیل اجمال گلدستهٔ بند گلهای رنگارنگ

این نادره کفار را چون گاهی بناچار سر و کار با خار دل آزار می افتد لاجرم خامه غرایب نگار از احوال
مملکت ماوراء النهر و خانان آن دیار بدین سان داستان طراز و قصه پرداز میگردد که بعد از آنکه
بمقتضای قضا و اراده خالق الاشیا سلاله نجبت عبدالله خان ولد اسکندر خان از حضیض وبال
بی نامی و نشانی ملازمت و نوکری خانان چنگیزی نژاد روی باوج کمال سلطنت و خانی نهاد و رفته
رفته بامداد بخت بلند و طالع ارجمند اکثر دیار ماوراء النهر بحیطه ضبط و تسخیر وی درآمد حکومت ولایت
بلخ را با توابع و لواحق بعبدالمومن خان خلف ناخلف خود ارزانی داشت و بنا بر آنکه بجز از ان
زیاده پسر دیگر نداشت پیوسته نقش محبت و دوستی وی را بخامه افراط بر صحیفه خاطر می نگاشت
چنانچه پیوسته از بزرگان عطوفت بابا میگفت و مردم ماوراء النهر از عبدالله خان بخان کلان و از
عبدالمومن خان بخان خرد تعبیر مینمودند و پیش نهاد اندیشه اش آن بود که تا تواند در ایام حیات خود
دست اقتدار وی را بافزونی ملک و کشور و جمعیت لشکر و حشر قوی و مطلق گرداند تا پس از وی
احدی را از بنی اعمام و اقوام یارای مخالفت و مقاومت وی نماند و روز بروز قدر و منزلت پسر
زیاده بر در خدمت پدر نامور می افزود تا بعرش کمال جاه و جلال صعود نموده ابواب آرزوی سلطنت و
خانی بر روی خود گشوده بالجمله چون شمار لشکر و حشر وی بهمدستی معاونت پدر به بیست هزار نفر رسید
عنان عزیمت بصوب تسخیر بدخشان معطوف گردانیده آن ملک دلپذیر را از دست تغلب دار و گیر از
تصرف سلاطین نژادهای چغتای بیرون آورده و چون طایر اندیشه اش پیوسته در فضای هوای تسخیر
ملک فسیح الفضای خراسان در طیران بود بعد از آنکه عبدالله خان چنانچه ایمایی بآن شد در سال
نهصد و      چهار دست اقتدار به تسخیر دار الملک هرات گشود از عواطف شکران پدر حشم آن امید داشت
که حکومت آن دیار را بنا بر ترتب جا بجا و حسن سعی و اهتمام وی در تسخیر آن کشور بوی ارزانی
دارد و خان کلان بنابر جداثت سن و عدم تجربه خان خرد حکومت وی را مقرون بمصلحت وقت
نشمرده ایالت آن ولایت را بمیر قلبابای کوکلتاش کرامت نمود و همچنین آنچه از محال خراسان
بحیطه معموره جنت نشان هرات بتدریج بحیطه ضبط و تسخیر وی درآمد در میان دین محمد سلطان
ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده خود که به تلیم سلطان مشهور بود و سایر اقارب و اقوام و امرای
خود قسمت نمود و بجهات مذکوره از بین راه نیز در فتح بر روی پسر زیاده بسر گشود و این معنی اگر چه
باعث ارتفاع غبار نقار در میان پسر و پدر شده بود اما چون پیوسته پدر عالیشان پسری بکمال
تولیت عهد خود تسلی و دلجویی مینمود بظاهر پرده از رخ کار نقار ایشان بر نخاست و بعد از دو سال



خان خورد سال باحتمال آنکه شاید بعد از این دست اقتدار به تسخیر بعضی از محال خراسان گشاید از خان
کلان استدعای آن نمود که از دیار خراسان آنچه بعد الیوم بحسن اهتمام او مفتوح گردد حکومت
آن بوی کرامت شود و چون مسئول وی بقبول موصول گردید لشکر بخراسان کشید و بامداد تسلیم سلطان
و امرای عبدالله خان که در خراسان جا و مکان داشتند روی عزیمت به تسخیر مشهد مقدس معلی گذاشت
و چون کمند اقتدار آن گرگ مردم خوار چنانچه سابقا رقمزده کلک وقایع نگار شد بر کنگره حصار تسخیر
آن بلد طیبه افتاد از قبل خود در انجا حاکم تعیین نموده روی بی شرمی به تسخیر نیشابور و سبزوار
نهاد و بعد از استیلا بر ولایات مذکوره و آنچه بتدریج از دیار خراسان تسخیر می نمود از خود شمرده
بکسان خود می سپرد و بفتوحات مذکوره زنگ سلطنت و پادشاهی در شهربند خیال رخنه جو در آورد
شهریاری و جاه و جلال از پدر سزاوارتر میدانست تا بعد از این قضایا روی کشورگشایی به یار نشاد و نور
و درون و سایر محال خراسان که بحسب ارث در تصرف نور محمد خان بن ابوالمحمد خان بن دین محمد
خان بود آورده به تسخیر آنها پرداخت و چون نور محمد خان را از ولایت درون و سایر محال مذکوره
بیرون کرد پدر را بجبری نشمرده بخاطر جمع بساط سلطنت و شهریاری گسترد و با پدر عالیشان از در عقوق
و عصیان درآمده بجانب زیاده سری و طغیان بر روی وی گشود و چون شنیده بود که پدرش هنگام تسخیر
بخارا و جلوس بر اورنگ سلطنت اسکندر خان پدر خود را بتوره و یاسای چنگیز خان بخانی برداشته
نام سلطنت و پادشاهی را بر پدر گذاشته بوده آن زیاده سر مغرور گاهی از راه وفور جهل و غرور می
گفت که پدرم پیر شده و از عهده شغل خطیر سلطنت چنانچه باید بیرون نمی آید سزاوار آن است که او
نیز بطریق اسکندر خان در گوشه نشسته نظام و انتظام مهام سلطنت را بمن گذارد و بنا بر آنکه خود
را بر بسیاری از دیار خراسان فرمانروا میدید در آرزوی آن بود که تمام مملکت خراسان را تا بلخ
و کنار آب جیحون در حیطه تصرف داشته باشد و چون دار الملک هرات واسطة العقد حصول این متمنی بود
حکومت و دارایی آن را مکررات از پدر بتقریبات طلب می نمود و چون دری از حصول این مطلب
بر روی آرزوی وی نمی گشود اظهار دلتنگی و آزردگی از پدر مینمود و بیباک ملبد میگفت که
اگر پدر هرات را بمن ندهد سر از لشکرکشی و دشمن کشی بسلامت میر قلبا با وقتی جز دار خواهد شد که
گرفتار تیغ بی زینهار من شده باشد و چون چنان که پیوسته گوش بر آواز این قسم سخنان می باشند
قرار و آرام نداشتند گفتگوهای بیجای پسر را بپدر رسانیده دامن زن شعله خشم و احتیاط پدر
گردیده و با آنکه بجز وی پسر دیگر نداشت که بعد از وی از راه ولایت عهد قدم بر اورنگ سلطنت تواند

کذاشت از بیم آنکه مبادا در زمان حیات وی حیله اندیشه که دست تصرف وی از دامن سلطنت و
خانی کوتاه شده او را فرزند کافی در میان پادشاهان خوار و بی اعتبار شود بضرورت روزکار
در مقام کسر شوکت و اقتدار پسر زیاده سر در آمده و یرلیغ بتمام امرای خود که تا آن زمان بفرمان
وی تابع امر و نهی آن زیاده سر غدار بودند اصدار فرمود که بعد الیوم با وی از در اطاعت و
متابعت در نیایند و پسر را نیز از اقلیم گیری و کشورگشایی ممنوع ساخته از نظر تربیت و التفات
عهد انداخت بنابرین در آمد و رفت وی که بعد از آن بعزم تسخیر سبزوار و سایر محال خراسان
اتفاق افتاده موکب همایون شهریار ربع مسکون نیز روی توجه بمدافعه و گوشمال وی نهاد و
تلیم سلطان و سایر امرای خراسان ابواب امداد و معاونت بر روی وی گشادند و چون سر رشته
رعنائی پدر را از کف داده بود در آن آمد و رفت در فتحی بر روی وی نگشود و باعث آن گردید
که پدر پیر ده از زیادی کار زیاده سری پسر برگشته باد پیغام داد که سخنان بی مغز و حرکات بیجای ترا
پیوسته بمن رسانیده و میرسانند چرا بولایت بلخ که با تو کرامت شده قناعت نمی کند و پای از حد
ادب فراگذاشته سر زیاده سری میخارد و نمیداند که قیاسی که در باده من و پدرم اسکندر خان بحال
خود کرده قیاس مع الفارق است چه اسکندر خان چون من نبوده و او نیز با اینها بمن نمی تواند رسید
بالجمله با آنکه غبار نقار در میان پدر و پسر بر چرخ اخضر کشیده بود اما بمقتضای مصلحت وقت و
مراعات ظاهر اظهار آن نمی نمودند تا آرزوی ملک هرات عبد المومن خان را بر آن داشت که با
میر قلبا از در شکوه و شکایت در آمده توقع کند که ازین راه دست اقتدار او را از حکومت آن
مملکت کوتاه کند لاجرم درین باب عرایض شکوه آمیز بپدر دست بدست فرستاده اثری بر آنها مترتب
نشد و آن مغرور زیاده سر در صدد دفع پدر در آمده منتهز فرصت می بود تا در سنه ست و الف
استماع نمود که پدر بزرگوار بعزم سیر و شکار با خواص امرا و مقربان و سایر محرمان حریم اختصاص از راه
چهار جوی بمرو آمده در باغ شاهم بی حاکم آن دیار بسط بساط عیش و نشاط و گلدسته بندی گلهای
شادمانی و انبساط قیام دارد و چون الحق این خبر بمشام شعور پسر بدگوهر رسید بهانه ادراک خدمت پدر
با دو سه هزار نفر از یکه تازان معرکه شور و شر از بلخ رخت اقامت بر کشید و قبل از ورود آن
زیاده سر چند امرا و مقربان پدر توقف وی در آن باغ با پر قلت سپاه و لشکر و کثرت حیله و تزویر
آن مغرور از خود چنین مقرون بمصلحت وقت نشمرده خاطرنشان خان کردند که چون اعتمادی چندان
بر جانب عبد المومن خان نیست سزاوار آن است که ازین باغ بارک و باروی قلعه مرو نقل مکان





فرموده در آنجا منتظر ورود وی باشند که بعد از ورود او را با معدودی چند از نزدیکان بقلعه راه داده
لشکر و سپاه او را از دخول مانع آیند عبد الله خان گوش قبول بآن سخنان نگشوده در همان باغ
اقامت نمود و چون عبد المومن خان بمرو رسیده میر قلبا را که در آن نزدیکی از هرات آمده بود با
سایر امرای عالیشان در خدمت پدر دید مصلحت در اشتغال نایره کلفت و کدورت ندیده بظاهر از
در فروتنی و اطاعت در آمد و در مقام ادب و اندام ایستاده زبان بعذر تقصیرات ایام گذشته خود
گشاده و بعد از چند روز که باتفاق یکدیگر بسیر و شکار آن کشور پرداخته داد خوشدلی و کامرانی دادند
میر قلبا از خان کلان درخواست که از راه توجه و التفات بسیر متنزهات دار السلطنه هرات قدم
رنجه فرموده روزی چند در آنجا مهمان وی بوده باشد و عبد الله خان ملتمس وی را بشرط آن مبذول
داشت که خلف ناخلف وی را نیز بسیر هرات مکلف سازد و میر قلبا بالفرموده عمل نموده پدر و پسر
باتفاق یکدیگر بخطه اقامت بهرات رسیدند و بعد از آنکه آن میزبان قاعده دان بلوازم خدمات
شایسته پرداخته پیشکشهای لایق از نظر پدر و پسر گذرانید دلجویی و مهربانیی که از پسر زیاده سر
دید آن بود که در مجالس عشرت و شادمانی نسبت بوی زبان بسخنان عتاب آمیز خشونت انگیز
میگشود و پیوسته او را بتغلب و تصرف اموال دیوانی توبیخ و سرزنش مینمود تا رفته رفته کار دل آزاری
را بجایی رسانید که محمد باقی دیوان بیکی و جمعی از امرای عبد الله خان را که از جمله مخصوصان و
مقربان بساط قرب وی بودند مامور گردانید که از هر راه که توانند دوستی او را با قزلباش بعرض عبد الله
خان رسانند و امرای مذکور از بیم رنجش بیجای آن زیاده سر مغرور بفرموده عمل نمودند اما عبد الله
خان بنابر عنایت و التفات زیادی که بمیر قلبا داشت آن سخنان را ناشنیده انگاشت و این معنی
بیشتر از پیشتر دامن زن نایره شور و شر آن زیاده سر نسبت بپدر و امرای وی گردیده با پدر از در دیگر
در آمد و خواست که از راه دوستی و محبت پدر پاک طینت را بولایت بلخ برده کام سلطنت او را بزهر
کلفت و کدورت تلخ کند لاجرم از پدر درخواست که چون بنا بر رخصت بصوب بخارا سرافراز از راه
بلخ روان و روزی چند مهمان او شده او را رهین منت سازد و چون بی اختیار کردن پدر را در نهانخانه
خیال محال بکلک احتمال چنین تصویر کرده بود که بعد از آنکه از راه مهمان نوازی او را برفتن بلخ راضی
سازد بادی از در حیله سازی در آمده در ارک بلخ محبس وی پردازد در مدت توقف هرات پیوسته در مجالس
امرا و اعیان تقریبات تقریر می نمود که دیر مدتی است که از ادراک سعادت خدمت پدر دور بوده ام
آرزوی آنکه روزی آن آفتاب ذره پرور بر سر من سایه گستر خواهد شد مخفی از علا سکیل بجواهر زواهر و

لا می گرا بهنا که در تسخیر دیار خراسان و بدخشان بدست آورده بود هم ترتیب و زینت تمام بنوعی اتمام
رسانیده نردبانی نه پایه از نقره خام بآن انضمام داده ام که هرگاه پدر تاجور این ذره حقیر
را از خاک بی قدری برگرفته بمهمانی من آید بآن نردبان نه پایه او را بر آن تخت مرصع جای
دهم و خود در پای آن تخت کمر خدمتکاری بر میان ایستاده بلوازم خدمت قیام نمایم و بعد از
انقضای مجلس سور و سرور آن تخت را با آنچه داشته باشم بپیشکش پدر بزرگوار کنم و میر قلبا
و سایر امرای عبدالله خان که از وی خایف و هراسان بودند ازین سخن آن راه بخیال دور از کار
وی که اشعاری بآن شد بر دمیکنند که آنچه درین باب میگوید دروغ و مانند صبح کاذب بی فروغ
است و هوایی جز گرفت و گیر پدر در سر ندارد العقصه عبدالله خان ملتمس پسر نادان را مبذول
مقرر فرمود که پیشتر از موکب والای پدر بلخ رفته بتهیه و تدارک اسباب مهمانی قیام نماید و بعد از
رفتن وی بجانب بلخ کام آرزوی عبدالله خان بزهر اندیشه آن جفا پیشه تلخ و بر مافی الضمیر وی مطلع
گردیده بصوابدید میر قلبا و سایر امرا فسخ آن عزیمت نموده بسرعت برق و باد از راهی که آمده بود
بخارا معاودت نمود و چون این خبر ملالت اثر بآن مغرور رسیده معلوم وی گردید که پدر
از راه عدم اعتماد بر او سست بنیاد روی مراجعت بخارا نهاده و ابواب خیالات فاسده او را میر
قلبا بدست حزم و احتیاط بر روی خان کلان کشاده بنابرین کمر کین میر قلبا را بر میان بسته بعزم
تسخیر هرات لشکر بخراسان کشیده و تا میر قلبا را بطریق غلط از عزیمت خود غافل و ذاهل سازد
نخست متوجه مشهد مقدس گردیده و از آنجا عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته قرعه اختیار بر راه
دار السلطنه هرات انداخت و بعد از قرب ورود بآن حدود باندیشه آنکه شاید میر قلبا را بدام حیله و
تزویر اسیر خود کند از راه اظهار شوق ملاقات کس بهرات بطلب وی روان نمود و آن صید صیاد دیده
چون بکرات سر این دستم داهماکشیده بود از قبول فرمان وی امتناع نمود و با رسال تحف و پیشکش ابواب
اطاعت بر روی او گشوده بسر ابان دروازه های حصار را بعزم قلعه داری مسدود نمود و چون تیر
تدبیر آن مغرور سراپا تزویر در تسخیر هرات و گرفتن میر قلبا بر سنگ ناامیدی آمد کمند اقتدار خود
را از کنگره تسخیر آن حصار استوار کوتاه دید بناچار از راه اضطرار دیار خود باز گردید و میر قلبا
بعد از رفتن آن مغرور بی پروا صورت ماجرا بعرض عبدالله خان رسانیده بازای آن نیکوخدمتی
خود را مورد آفرین و تحسین و جلدو جایزه خان گردانیده و از جمله توجهات نمایان وی یکی آن بود
که ترکشی بر تیر خدنگ بجهت میر قلبا فرستاده پیغام داده بود که اگر بعد ازین آن زیاده سر بخود سر بر



هرات آید هر دو چشم او را باین تیرها از چشم خانه بر آرد العقصه انتشار و اشتهار این اخبار باعث ازدیاد ارتفاع
غبار نقار در میان پدر و پسر گردیده رفته رفته کار باظهار کلفت و کدورت کشید و مقارن آن عبدالله
خان با معدودی چند از خواص و ندما و پرستاران از بخارا بیرون شکار قرشی توجه نموده بعزم گشت و
بزم خوشدلی و نشاط در باغ بزرگ آنجا بار اقامت گشوده خلف ناخلف از آمدن پدر بآن کشور خبر
دار گردیده بصوابدید شاه محمد الله جان که از امرای معتبر او بود بهانه یورش بدخشان لشکری گران
جمع آورده با پنجهزار سوار جرار کامگذار از معبر ترمذ عبور و چون سیل کوهسار بر سر پدر ایلغار نمود و
شاه محمد مذکور چون خان کلان را بسبب محرمیت و قرب خدمت عبدالمؤمن خان با خود بعنایت می
دانست خواست که ابراء ذمه خود از اغوا و اغوای پسر در مخالفت پدر نماید قاصدی را بعجلت با دو زبان
بخدمت خان کلان فرستاده او را از مافی الضمیر خان خورد خبر داد و عبدالله خان از شنیدن این خبر حیران
سر گردیده چون لشکر و حشری همراه نداشت آنچه از اسباب عیش و عشرت همراه داشت بجا گذاشته گریزان
خود را به بخارا رسانید و عبدالمؤمن خان وقتی بدر آن باغ رسید که طایر کامش از دام رمیده پدرش طریق
فرار گزیده بود و چون در آنجا شنید که قاصد شاه محمد الله جان دو ساعت پیش از آن خان کلان را
گریزان ساخته اسباب مجلس و آوردهای پدر را بنظر در نیاورده سر در عقب وی نهاد و چون بگرد شهر رسید
عنان از ایلغار باز کشیده با بستگی متوجه بخارا گردید و بعد از ورود چون ابواب دخول دروازه ها را
مسدود یافت در بیرون شهر اقامت گزیده با پدر راز در عجز و فروتنی در آمده کس بخدمت وی فرستاده
پیغام داد که شوق ادراک شرف پای بوس بایلغار این خاکسار را مقید برخصت ناساختن از بلخ [illegible] آورد
و از آنجا چون رای مراجعت بصوب بخارا افراخته بودند بآرزوی دریافت ملازمت باین ولایت آمده ام
و امیدوارم که بشرف کورنش و پای بوس سرافرازی کرامت کرده رخصت دخول شهر ارزانی دارند و
عبدالله خان آن ملایمت و فروتنی را سلسله جنبان عصیان و طغیان شمرده در از خصت بر روی وی
نگشوده و از خشم و غضب دست تاسف بر هم میسود و میگفت ای عبدالله بعد از شصت و پنج سال که گوی
مردانگی از عرصه جهان ربوده آخر کار از شاشه خود فرار کردی ای عبدالمؤمن اگر از عمر امان یابم و جان سلامت برم
نکنم که تو اسب خود را خود زین میکرده باشی و مرد باشم و بسیر زیاده سر از خشم و غضب پدر بخبر بود و
می انگیخت و سوگندنامه ها با شفعا بخدمت پدر فرستاده التماس عفو در اکبر میکرد و چون دانست که پدر بر سر
بوسیده عجز و فروتنی وی بجایی نمی رسد و لشکرهای گران بحکم یرلیغ وی از سمرقند و تاشکند و اطراف
ممالک روی به بخارا آوردند شاه محمد الله جان را که سلسله جنبان افشای آن راز [illegible]

بقتل رسانیده خان مرحمت بجانب بلخ منعطف گردانید و چون آن ملابی سپاه از ظاهر بخارا روی
براه نهاد لشکر و سپاه عبدالله خان در ظاهر بخارا بار اقامت گشادند و بعد از جمع آمدن سپاه و لشکر
هوای گوشمال پسر در سر پدر افتاده بر اثر وی چون باد صرصر روان گردید اما عبدالمؤمن خان که هیچ
کافری را چنان بنده مباد چون شتابان و هراسان از ظاهر بخارا روی عزیمت بسوی بلخ نهاد با
بخت خود در جنگ مرحله پیمای بود تا در کنار آب جیحون بار اقامت گشود و عزم آن داشت که چون از
آب بگذرد بسرعت برق و باد خود را به بلخ رساند ناگاه شاهم بی حاکم مرو که از امرای معتبر آن مغرور
زیاده سر بود و خبر فرار وی را از بیم پدر شنیده بقصد ملازمت و دلجویی او از مرو روان شده بود در ساحل
آن بحر پر شور ادراک خدمت آن میان نمود و چون بر مکنون خاطر وی مطلع گردید رفتن وی را به بلخ
نپسندید و چون از عبدالله خان آزرده خاطر بود صلاح در ان دید که او نیز لشکرهای بلخ و سایر محال
متعلقه بخود را جمع آورده در کنار آب پای ثبات بر قرار پایدار دارد و عبدالمؤمن خان بصوابدید وی
عمل نموده در کنار آب بار اقامت گشود و عبدالله خان که بعزم گوشمال پسر از [illegible] آمده بود و چون
در عرض راه صفای آن خبر نمود در آمدن طریق تامل نمود و متعاقب آن مشایخ ماوراءالنهر و مصلحان
خیر اندیش از جانبین قدم خیرخواهی پیش گذاشته پدر و پسر را با یکدیگر بشرط آن صلح دادند که شاهم
بی و دو سه نفر دیگر را که پدر دامن زن شعله شور و شر میدانست نزد وی فرستد و عبدالمؤمن خان مضایقه
نکرده آن چند نفر را نزد پدر فرستاد و او نیز سزای ایشان را بر تیغ تیز در کنار نهاده بمصالحه پسر زیاده
سر تن در داد گویند که بعد ازین قضایا بند ترجیع سخنان عبدالله خان این بوده که با آنکه در تمام
عمر هرگز پشت بدشمن نکردم و در معارک و محاربات فوجی فیروز جنگ بودم عبدالمؤمن که از عمر و دولت
بهره مبیناد در آخر عمر غبار عار فرار بر فرق روزگار من بیخت و تیر نفرین پدر که از سپر آهنین میگذرد
از جوشن جان آن مغرور زیاده سر گذر کرده هم در ان زودی چنانچه بعد ازین در محل خود گزارش
یابد هدف تیر تقدیر گردید القصه بعد از وقوع صلح و صلاح پدر و پسر بمقر سلطنت خود برگشته از سیر
اشتعال نایره شور و شر گذشتند و چون طلیعه طلوع مهر جهان افروز چتر همایون فال شهریار بلند
اقبال از افق دیار خراسان نزدیک رسیده بود و خودنمایی کوکب بخت پدر و پسر مانند خودنمایی ستاره
سحر اندک زمانی بیش نبود داوری چند بوقوع انجامید که روزگار دولت هر دو بپایان رسید اما عبدالله خان
بنا بر آنکه چون اخبار کبر و داوری با پسر زیاده سر در کشور ماوراءالنهر انتشار یافت سلاطین قزاق که از
بیم شحنه ما بین سطوت وی [illegible] سالک طریق وفاق و اتفاق بودند پای از جاده ادب فرا نهاده ابواب فتنه

در وقت

و شقاق بر روی دولت وی گشودند و در میان خود توکل سلطان نامی را بخانی برگزیده دیگران تابع
و فرمانبردار وی گردیدند و با لشکری گران بر سر تاشکنت آمدند و چون خبر شور و شر طایفه قزاق بمسامع
جلال عبدالله خان رسید چون مقابله و مقاتله با آن جماعت را در خور ناموس سلطنت ندید جمعی از امرای
عالیشان را با لشکری گران بدفع فتنه ایشان مامور گردانید و لشکر ظفر پیوند در میان تاشکنت و
سمرقند با سپاه دل سیاه قزاق رسیده حربی شدید در میان آن دو لشکر بوقوع انجامید و چون آفتاب عمر و
دولت عبدالله خان بسرحد غروب رسیده بود سپاهی که تا آن روز خیال شکست را بخواب ندیده بودند شکست
یافته طریق فرار پیمودند و چند تن از اقارب و اقوام و امرا و سران سپاه وی در معرکه [illegible] بقیة
السیف هراسان و گریزان خود را ببخارا رسانیدند و خان فیروز جنگ که تا آن زمان جز روی تیغ و
پشت کمان بدشمنان ننموده بود از رهگذر شکست لشکر ابواب غم و ملال بر روی خود گشود و چون علاجی
نداشت جهت تدارک آن سانحه غم افزا [illegible] و سرعان باحضار امرا و لشکریان باطراف ممالک
روان نمود بخت میرقلبابا را از هرات طلب فرمود و بعد از ورود میرقلبابا و جمع آمدن لشکرها بعزم گوشمال
طایفه قزاق از بخارا بجانب سمرقند نهضت نمود و چون بآن خطه خلد مانند رسید دردی که از دیرگاه
[illegible] نافرمانی پسر زیاده سر در دل داشت بسبب شکست لشکر و خیرگی آن طایفه بی باک سر بر زد [illegible]
و سررشته اعتدال مزاج را از کف داده پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و هر چند اطبا بمعالجه و مداوا پرداختند
کاری نساختند و روز بروز ضعف قوت میگرفت و مرض می افزود تا امرا و مقربان قطع طمع از حیات
وی نمودند و محمد باقی اتالیق یوان بیکی که از اعاظم امرای عبدالله خان بود چون دید که کار
زندگانی خان بآخر رسید با آنکه امیدی بمهربانی عبدالمؤمن خان نداشت بحکم ضرورت اظهار [illegible]
توسل بوی گذاشت و در خفیه کس فرستاده صورت حال را بوی اعلام و بتاکید تمام او را بسمرقند طلب نمود
و عبدالله خان چون عنایت و شفقت پدرانه که بپسر خود داشت بمیرقلبابا در درجه کمال مسلم داشت در ان
بیماری که قطع امید از زندگانی و حیات خود کرده بود از راه عطوفت و مهربانی زیاده که بمیرقلبابا داشت [illegible]
را در خلوت طلب نموده فرمود که چون نقش من شکار افتاده بعد ازین توقف ترا در سمرقند روا نمیدارم
برخیز و پیشتر از آنکه روزگار من بسر آید خود را بهرات رسان که بعد از من عبدالمؤمن خان چون دست یابد
دمار از روزگار تو برآرد و میرقلبابا از راه وفور عبودیت و خلوص و [illegible] داشت که خان را بآن حال گذاشته
بهرات رود و روزی چند در سمرقند مقیم بود تا عبدالله خان بدرود جهان گذران نمود **احوال مجملی از احوال**
**میرقلبابا از ابتدا تا انتها** آنکه جد [illegible] سمرقندی الاصل و برادر رضاعی عبدالله خان بود و چون در ان دیار برادر رضاعی

را کوکلتاش می‌نامند باین اعتبار کوکلتاش خان اما از نژاد تاجیکان بشمار می‌آمد و در بدایت حال
که عبدالله خان از مرتبت نوکری سلاطین ماوراء النهر قدم بر مدارج جاه و جلال می‌نهاد میر
قلبابا در همه جا ملازم رکاب اقبال و در جانسپاری بیا و حسن خدمات محسود اقران و امثال بود و بعد
از آنکه خان حق‌شناس بر سریر خانی و اورنگ جهانبانی برآمد باز او رعایت حقوق خدمت و جانفشانی
خدمتش با منظور نظر تربیت و عنایت داشته روز بروز پایه قدرش را بتفویض مناصب عالی بمدارج
معالی می‌افراشت تا قدم ارتقا بر مراتب علیه صدارت و امارت گذاشت و چون کارکنان قضا
فرمانفرمایی هرات را برسم امانت بعبدالله خان سپردند او را محل اعتماد شمرده بنیابت خود در آن ولایت
فرمانروا گردانید و خودش نیز چون فی الجمله باکتساب فضل و کمال و تحلی بحلیه قابلیت و استعداد از زیم
و در احسن سلوک با رعایا و برایا جهد ارنبود در مدت حکومت با مردم هرات سلوک پسندیده نمود و
کار اقتدارش در حکومت هرات بجایی رسید که با عبدالمؤمن خان آشنا کرد که مذکور گردید با جمله در ال
ارتحال عبدالله خان چنانچه ایمایی بآن شد بسمرقند آمد و منظور نظر عنایت و التفات وی می‌بود.
تا در اثنای بیماری و قطع امید از حیات وی را مرخص نمود که خود را بمامن عافیت یعنی بقلعه هرات رساند
و آن اخلاص کیش خیراندیش چون روا نمی‌داشت که در چنان حالتی خان را بکام دشمنان تنها
گذاشت از سر بالین وی غایب نمی‌شد و چون دید که کار از کار گذشت و آثار احتضار از سیمای خان
بیمار ظاهر گشت بهانه آنکه خان خدمتی فرموده بر مرکب فرار سوار شده و با پسران و ملازمان راه
هرات پیش گرفت و مقارن آن محمدباقی اتالیق که دیوان بیکی عبدالله خان و او نیز بجرم دولت
خواهی عبدالله خان از عبدالمؤمن خان گریزان و هراسان بود چون دید که میر قلبا با عزم گریز
دارد سر راه بروی گرفت و گفت چون عبدالله خانی در میان نیست اگر عبدالمؤمن خان بمن گوید
که بی رخصت من چرا میر قلبا را گذاشتی که براه خود رود جواب من چه خواهد بود و میر قلبا چون
مردم را از حیات عبدالله خان نومید و باظهار دولتخواهی عبدالمؤمن خان در گفت و شنید می‌دید
دانست که با او معارضه کردن خود را بدام گرفتار کردن است مردم خود را همچنان سواره گذاشته
خود بر سر بالین خان آمد که شاید از راه معاونت و امداد وی در فتحی بر روی خود گشاید چون خان را
در دام جان سپردن گرفتار دید باز گردید محمدباقی را بکنار طلبید و با وی از در خیرخواهی در آمده به
دلایل معقوله خاطرنشان وی کرد که صلاح حال ما هر دو در رفتن من بهرات است چه علم التفات عبد
المؤمن خان نظر بهر دو یکی است و اگر بجای ما دو تو هر دو یکجا بدست بی‌لطفی وی آید لا محاله هر دو را زنده

نگذارد

نگذارد و اگر از ما یکی گریبان از دست وی نرهیم آن دیگر نیز بنا بر دل آسایی دیگران از آسیب سخط وی
در امان باشد و برین تقدیر تا من در قلعه هرات باشم تو و سایر دولتخواهان عبدالله خان آسیبی
نتوانند رسانید و محمدباقی چون دید که سخنان خیرخواهانه وی مقرون بصدق و صواب است دست از
عنان همت وی برداشت و خودش چون صیدی که از دام یا تیری که از کمان جسته باشد روی
براه فرار گذاشت و بحسب اتفاق در همان لحظه که میر قلبا روی براه نهاده بود خان بیمار نیز رایت
سفر آخرت افراشت و چون در آن وقت کسی را از ارتحال خان آگهی نبود او نیز بملازمان و کسان
خود اظهار آن ننمود اما چون عنان اختیار مسافران شهرستان وجود در کف جلودار قضا است آن همه
حزم و کاردانی بکار وی نیامد و چون بکنار جیحون رسیده باعتقاد خود در جستن از غرقاب بلا برکنار شده
از راه وفور اعتقادی که بملا قرانامی از امرای تاجیک داشت واقعه ارتحال خان را با آن نمک بحرام در
میان گذاشت و مقارن آن دو سه تن از ملازمان و کشتی بانان همچون که حاضر بودند از چگونگی حال
خان سؤال نمودند و میر قلبا بی اختیار گریان شد و فوت خان بر همه کس عیان گردید و ملا قرای نمک بحرام
چون دید که واقعه فوت خان بر ملا گردید ملازمان خود را در خلوت طلبید و گفت این مرد امروز از
پادشاه ما که عبدالمؤمن خان است میگریزد و فردا است که دار الملک هرات را بپادشاه قزلباش یا سلاطین
حبشی خواهد داد و هیچ تحفه دست آویزی نزد عبدالمؤمن خان درین وقت بهتر از میر قلبابا
نیست او را برفتن بلخ و کورنش عبدالمؤمن خان تکلیف میکنیم اگر اطاعت نمود فبها والا سر گرفت
و کیر بسلامت و بعد از لوطیه و تمهید در حینی که میر قلبا داخل کشتی میکردید خود را از راه دولتخواهی
بوی رسانید و گفت چون بر عالمیان ظاهر گردیده که عبدالله خان رخت از تخت بتخته تابوت کشید
و اکنون عبدالمؤمن خان پسر او پادشاه اوزبک است اگر شما بخدمت او نرسید و از قبل او بحکومت
سرافراز نشوید و منشور حکومت بمهر وی در دست نداشته باشید احتمال ندارد که شما را بهرات راه دهند
اولی آنست که درین وقت فسخ عزیمت هرات نموده بعزم ادراک خدمت خان بجانب بلخ روان شوید تا
بعد از آن هر آنچه فرمان دهد اطاعت کنید و اگر اندیشه بخاطر این در خاطر داشته باشید بدانید که این جماعت
که با شما همراهند تمامی بنده فرمانبردار پادشاهند دست از گریبان شما کوتاه نمی‌کنند تا شما را بخدمت
خان نرسانند و اگر دانند که ادراک خدمت پادشاه خاطرخواه شما نیست شاید که کار دیگر گرفته و بند و
زنجیر رسد باقی اختیار دارید و چون میر قلبا دید که بر بستان بوسیده مکر و تزویر ملا قرای روسیاه بجای
افتاده علاجی بجز رفتن بلخ ندارد قطع طمع از حکومت هرات و نعمت حیات و جاه و جلال و اهل و عیال

واشال آن گروه با دلی پرخون و خاطری محزون روی براه نهاد و حسب اتفاق در وقتی که عبدالمومن
خان از بلخ بیرون آمده عازم سمرقند بود در اردوی وی بار اقامت گشود و ملاقات او فقط
امانش نداده در زمان منظر خان بی ایمانش رسانیدند و آن سفاک بیباک در بدایت حال بورود وی
اظهار مسرت و شادمانی نموده زبان دلجویی و تفقد بپرسش او گشوده و میر قلبا نیز چون خان
را بر سر عنایت و مهربان دید بزبان عجز و فروتنی معروض گردانید که تقصیری که در خدمت بهره جهت
ازین بی بضاعت در دولتخواهی و ادراک سعادت خدمت وی نموده چون سببی بجز رعایت نمک خوارگی
و پاس حقوق تربیت و عنایت ولی نعمت نداشته اگر حضرت خان که امروز ولی نعمت اند از
مواخذه آن در گذرند بعد الیوم تا از حیات رمقی باشد از دل و جان کمر خدمتکاری این حضرت را بر میان
بسته در لوازم خدمتکاری و جان سپاری تقصیر نخواهد نمود و چون قضا کار خود کرده و تیر تقدیر بر
نشان آمده بود در اثنا ملاقات در فقه بهیات اجتماعی از در زبان درازی در آمده با آن خان
بی ایمان عرض نمودند که اراده خاطر میر قلبا آن بود که چون بهرات رسد آن ملک دلپذیر را
پیشکش پادشاه قزلباش نماید و با مثال این سخنان اثر و زبانیان رسیده هر کس بمقامی که داشت
باز گردید و دو روز دیگر از لطف و عنف آن خان بیداد گر اثری ظاهر نشد اما در روز سیوم شعله
غضب قیامت لهبش زبانه بکره اثیر کشید بخت آن گرفتار دام تقدیر را المحبلان شدید
گیرانید و بعد از گرفتن سیاهه اموال و وصول آن که بزعم مردم خراسان پنجاه هزار تومان بشمار آمده او را
با دو پسر او بموقف سیاست حاضر آورده و بحکم فرمان داد تا آن دو پسر را در برابر پدر بر مانند
گوسفند سر بریدند و بزبان عتاب با وی خطاب کرد که اکنون دانستی که قتل پسران در مذاق پدران چه
مزه دارد پدر من هم که با فساد تو مرا کشت همین زهر در مذاق وی لذت میداد آنگاه بکمان برگرفت
و سینه وی را هدف تیر بیداد خود کرده پس از آن دیگران بعقوبت بیش از پیش کارش اتمام
کردند **اما احوال عبدالمومن خان بعد ال** انکه چون کسان محمد باقی اتالیق متعاقب یکدیگر ببلخ
رسیده او را از حالت احتضار پدر بزرگوار خبردار گردانیدند چون از رهگذر نافرمانی امرای پدر
نسبت بخود خاطر ایشان جمع نداشت بنای کار بمبالغه اتالیق او را در آمدن سمرقند بلشکرهای دور و دراز
گذاشت و چون کسان وی از راه طلب پی در پی رسیدند بهانه عیادت پدر و آرزوی تمکن بر اورنگ
سلطنت و تخت از عزم سفر نمود و روزی سه گرد که چون خبر مسرت اثر فوت پدر بوی رسد بسرعت
برق و باد بر سریر سلطنت و خانی جلوس نموده پس از آن بسرعت باد و زان بصوب سمرقند روان شود

القصه



القصه بعد از فوت عبدالله خان در اشتهار و انتشار آن در میان مردم سمرقند نفری چند از عیان
انجا بهوای گرفتن جلدو و جایزه مانند باد صبا مراحل پیما شده برای تاکید خبر تهنیت اثر فوت
پدر را بآن پسر بدگوهر رسانیدند اما آن مغرور زیاده سر با خوش خبری که پیشتر رسیده بود از راه
رعایت مصلحت آغاز عتاب نمود و گفت که زبانت بریده باد مگر نمیدانی که آستان آسمان خبر فوت
پدران را بپسران نمی توان گفت آنگاه در دل خندان و بظاهر گریان گردیده استفسار خبر دیگر می کرد
که یکی دیگر از در درون آمده همان خبر و خبر شادمانی اثر اتفاق محمد باقی اتالیق و سایر امرای عبدالله
خان را بسلطنت وی معروض گردانید و بعد از ورود آن قاصد خجسته ورود چون دیگر جای خودداری
نبود ابواب مسرت و شادمانی بر روی خود گشود و مجلسی شاهانه و بزمی خسروانه مرتب داشته برسم و آیین
سلاطین قدم بر تخت سلطنت گذاشت و طنطنه کوس شادی و آوازه نقاره تهنیت و مبارکبادی را
بذروه چرخ آبنوس رسانیده سرعان بجهت رسانیدن این خبر بهر طرف روان گردانیدند و دامن آرزوی
آن دو نفر خبر آورنده را جلدو و جایزه رسانیدن آن خبر مسرت اثر لبریز سیم و زر نموده با جهانی جهان
عظمت و حشمت با تنگی طریق سمرقند می نمود تا بورود امرا و لشکریان که در عرض راه رسیده بکورنش و
ملازمت سربلند میگردیدند کوکبه جاه و جلال را باوج کمال رسانید و مقارن آن چنانچه گذشت میر قلبا
در عرض راه معروض تیغ سیاست آن بی مروت گشت و همچنین در اثنای طریق خبر شور و شر پیرامون سلطان
برادرزاده عبدالله خان که از بیم معادات عبدالمومن خان با اقوام و اقارب سفاکی و بیباکی وی نظر
بایشان بحفظ حال خود و فرزندان پرداخته در حدود سمرقند و تاشکند بمعاونت و امداد دوستم سلطان
و اوزبک سلطان خویشاوندان خود رایت سلطنت و خانی افراخته بود بوی رسیده دل بنهاد گوشمال
و استیصال ایشان گردید و چون بسمرقند رسیده با آن سلاطین آن سرزمین بر اورنگ سلطنت متمکن شده
با لشکرهای بلخ و بخارا و قرشی و سمرقند و سایر ولایات بدفع فتنه پیرامون خان بجانب تاشکند روان
گردیده در میانه حربی شدید بوقوع انجامید و بمقتضای قضا و میل خلائق بجانب آن سفاک بی پروا نصرت
خان و رفقا در اثنای گیر و دار گرفتار شده لشکریان آواره دیار فرار گردیدند و عبدالمومن خان فتح و
فیروزی بسمرقند رجعت نموده بتیغ قطع رحم مجموع گرفتاران را که از اقوام و اقربای وی بودند با اولاد
و ذکور ایشان از میان برداشت و محمد باقی اتالیق را بحکومت سمرقند سربلند و بر سایر ولایات ولات
تعیین نموده رایت رجعت بصوب بخارا افراشت و در آنجا سلاطین زادهای قزاق و فرمانروایان
اطراف با ارسال رسل و رسایل اظهار اطاعت و انقیاد کرده بحکم ضرورت از در متابعت وی در آمدند و بنا بر حکم

وجود بنی عام و اقارب و اقوام را وسیله اتفاق و اعلام خود می شمرد در بخارا نیز بجز پیر محمد سلطان که می
که از پریشانی و بی قدری در گوشه ها بسر می برد و وجود و عدمش در نظر وی یکسان بود دیگر از
خویشان و اقربا دیده بقتل رسانید و بعد از آنکه خاطر از قتل عام اقوام خود جمع کرد بعزم یورش خراسان
عنان عزیمت بجانب بلخ معطوف گردانید که در آنجا بتهیه و تدارک اسباب راه و فراهم آوردن
لشکر و سپاه پرداخته روی براه گذارد و چون مقدر و مقرر چنین بود که بمکافات عقوق پدر و قطع
صله رحم بتیغ بیرحمی و جرایم و ذلات بیشتر از پیشتر مرکب زندگانیش در آن سفر بسر در آید در عرض
راه با زردن امرای عبدالله خان از بهر قدم چاهی در راه خود میکند و بتلافی کم خدمتیهای ایشان
در زمان اقتدار پدر بهر یک مخاطبات عتاب آمیز و تهدیدات فتنه انگیز نموده بعد گشتن و بستن
دلجویی ایشان می فرمود و ازین راه اکثر ایشان که آن سخنان دامن زن نایره حزم و احتیاط
ایشان شده بود بفکر مآل حال خود افتاده جزم نمودند که چون آن سفاک بمرورت بلخ رسد هر یک
از ایشان را بهابهانهای دور از کار درخاک و خون کشد بنابرین با وی اندر عداوت و کین درآمده در
دفع وی روزگار بسر میگذرانیدند و بنابر آنکه آن بیباک بکم فرصت از راه گرمی هوا و شدت حرارت
شبها قطع مسافت مینمود از جمله آن جماعت دو بهادر شیرخصلت که یکی امیر آخور عبدالله خان و موسوم
بعبدالصمد بهادر و دیگری از یکه تازان معرکه میدان مشهور بمحمد قلی بهادر بود کمر قتل آن مغرور
را بر میان بسته در کمین فرصت وی نشستند و بنابر آنکه چون شب میشد و وقت سواری آن خان
بی ایمان میرسید بموجب فرمان بخت ییاولان و ایشیک آقاسیان و مقربان و امثال ایشان
یک سر تیر بیشتر از وی روان می شدند و چون ایشان میگذشتند کوکبه عظمت و شان آن خان
بی ایمان با مشاعل فروزان از پره یایان عیان میگردید و بعد از عبور ردم در آن خون گرفته
مغرور امرا و اعیان سپاه و لشکر بدستور یک سر تیر دور برا ثر وی قطع طریق می نمودند و آن
دو بهادر کماندار در شبی که کار آن ناتمام را تمام میکردند خود را بپناه دیواری که در عرض راه واقع
بود در رسانیده با تیرهای کشیده منتظر ورود وی گردیدند و چون چراغ آرزوی ایشان بر توشاعل
خان روشن گردید بعد از عبور و مرور آنان که بیشتر از وی قطع مسافت می نمودند کوکبه جاه و جلال
آن خان بد فعال با ده و سه نفر جلودار و مشعلدار و چندتن از ظرفا و ندما و قصه خوانی که از قصه
بردبانی در راه بهاده بجهت وی قصه میخواند نزدیک رسید و آن دو کماندار قدر انداز چون خان را در
روشنایی مشعل بهدف تیر جانستان خود دیدند تیرها را یکبار از کمان کشاد داده بآرزویی که داشتند

رسیدند

رسیدند و بحسب تقدیر تیر آن دو بهادر دلیر بر هدف سینه آن دشمن جان برنا و پیر رسیده از مرکب
در غلطید و آن دو کماندار بی نظیر بعد از آنکه تیر تدبیر خود را بر نشان دیدند با تیغ برهنه بر سر آن
بی ایمان دویده سر پر شور و شرش را از تن بریدند و سنگ تفرقه در میان همراهان افتاده
مشعل داران چراغ دولت خان را خاموش و ندما و ظرفا از حق نعمت مصاحبت وی فراموش کرده روی
عزیمت بوادی هزیمت نهادند و یکی از جیرها که بر سر خان ایستادگی نموده بجایی نرفته بود دبلدی
تیغ آن دو بهادر بر اثر وی طریق سفر نموده و کمانداران بعد از آنکه از قتل آن بی ایمان خاطر جمع
نمودند بر مرکب خود سوار شده بصوب بخارا بال پرواز گشودند و بعد از زمانی که امرا و لشکریان از
دنبال رسیده خان عالیشان را در میان پایان کشته دیدند آنان که فی الجمله از صورت حال خبر
داشتند انهمام بجانب روی بصوب بخارا گذاشتند و گروهی که از مقدمه بیخبر بودند بر اثر پیشینیان راه
می پیمودند تا روز دیگر معسکر آن خان رسیده مردمان را مطمئن و آرمیده دیدند چه کان مردم اردو آن
بود که آن غدار شکار رفته و بوروداتان که از عقب آمدند چون پرده از رخ کار برخاست قیامت
خفته بیدار شد و شورشی عظیم در اردو بهم رسیده هر کس از سایه خود گریزان گردید و رفته رفته امرا و
لشکریان او دو گروه شده امرا و سپاه عبدالله خان بعد از دست درازی بتاخت و تالان خوبان
عبدالمومن خان طریق بخارا پیش گرفتند و ملازمان قدیم وی و امرای بلخ آنچه از احمال و اثقال و
بجا مانده بود برگرفته با خود ببلخ بردند **احوال امرا و مردم بخارا** بعد از آن قضایا چون امرا و سپاه
عبدالله خان در بخارا جمعیت نمودند در باب تعیین خان ابواب مشورت بر روی یکدیگر گشودند و
چون عبدالمومن خان کم فرصت بجز پیر محمد خان بی نام و نشان کسی را از دوده سلطنت زنده نگذاشته
بود ناچار با آنکه میدانستند که از وی کاری بر نمی آید و لب بر داری گوکناری بودن از تیغ قهر عبد
المومن خان نجات یافته بر سلطنت پیر محمد خان اتفاق نمودند و بتوره سلاطین چنگیزی نژاد آن
گوکناری مادرزاد را بر اورنگ سلطنت جای داده خبر جلوس وی را باطراف بلاد بخصوص نزد محمد باقی
اتالیق که از قبل عبدالمومن خان حاکم سمرقند بود فرستادند و پیر محمد خان چون در آخر روز دکان
پادشاهی گشوده بود ابواب سود او معامله سلطنت بر روی مردم گشود و نشا گوکنار را دو بالا رسانید
تا خبر ارتفاع کوکب اقبال تیلم سلطان از افق خراسان سبب انخفاض ستاره طالع آن بیچاره بیچاره
گردید **اما پیش آمد حال امرای عبدالمومن خان و لشکریان وی** آنکه چون ماه دولت آن کم فرصت از غره بسلخ
رسیده امرای مذکور وارد بلخ گردیدند اما آن بعضی از ایشان بران اتفاق نمود که سلاله عبدالمومن خان را

که کودکی دو ساله بود بجای پدر بر تخت زر متمکن سازند و اندیشهٔ دیگران در صدد منع آن درآمده
گفتند که پادشاه ما کسی می باید که به تیزی مردی و مردانگی لشکرکش و دشمن کش بوده مملکت
عبدالمومن خان را از کنار رود جیحون تا سرحد ولایت قزلباش بواجبی ضبط تواند نمود و منع
بداندیشان و بدخواهی عبدالمومن خان نیز بعهدهٔ قدرت و اقتدار او خواهد بود و عقل سلیم چگونه این امر عظیم
را بطفل دو ساله حواله تواند اولی آنکه جانی بیک سلطان خواهرزادهٔ عبدالله خان را که
تلیم سلطان و باقی سلطان پسران وی بفرمان خان کلان در خراسان صاحب فرمان بودند
و خود بفرمان عبدالمومن خان در بلخ گرفتار بند و زندان است از حبس و قید برآوریم و برسم
و آیین سلاطین او را بر تخت خانی جانشین عبدالمومن خان شمریم و چون اندیشهٔ طایفهٔ
اخیر براهی بهی میبرد اکثر مردمان دل نهاده این معنی شده سلطنت جانی بیک سلطان را با
خود قرار داده اند اما بمقتضای العبد یدبر والله یقدر امری روی نمود که ورق آن
اندیشه برگشت و صورت واقعه آن بود که در اثنای این قیل و قال حلیلهٔ عباد الله سلطان برادر
عبدالله خان که بعد از ارتحال وی بحبالهٔ عبدالمومن خان درآمده و از مقامی که داشت روی
توجه ببلخ گذاشته بود و یار محمد میرزا و جمعی دیگر از امرا و اعیان بلخ و ریش سفیدان سایر
محال بحکم ضرورت باستقبال آن پردگی حریم جاه و جلال اقبال نموده بودند در اثنای طریق
که امرا و اعیان بلخ رفیق راه آن بانوی کبری شده بشهر می آمدند آن بانوی حریم سلطنت
از یار محمد میرزا و رفقا پرسید که در باب سلطنت و تعیین پادشاه چه در خاطر دارید و کرا
شایستهٔ این مهم جلیل می شمارید ایشان مکنون خاطر خود را با وی در میان نهاده گفتند که
چون پسر عبدالمومن خان طفل است و دیگری را از دودمان سلطنت گمان نداریم که قایم مقام
عبدالمومن خان شماریم ناچار قرعهٔ اختیار را بنام جانی بیک سلطان افتاده دل بر سلطنت و
پادشاهی او نهاده ایم حلیلهٔ محل نشین فرمود که از خاندان سلطنت پادشاهزادهٔ شایستهٔ
شهریاری هست که تا اکنون از بیم تیغ سیاست عبدالمومن خان در حجاب گمنامی پنهان بوده
ایشان در صدد تحقیق و تفتیش درآمده خاتون عظمی گفت که شوهرم عباد الله سلطان عبدالامین
نام پسری از کنیز دارد که در این مدت من از بیم عبدالمومن خان او را در لباس نسوان می پروردم
و اکنون نیز در زی دختران با من همراه است و در زمان پرده از رخ کار برداشته آن پسر را در
لباس دختران با ایشان نمود و ایشان چون هرگز نشنیده بودند که عباد الله سلطان پسری داشته

باشد

باشد متعجب و حیران جزم نمودند که این نقش بدیع را کلک تقدیر وی بر پرنیان ظهور تصویر نموده
چون آن پسر را سزاوار سریر و افسر دیدند و اسم برادرزادگی عبدالله خان نیز بر سر داشت به
ضرورت وقت دل بر نهاد سلطنت وی گردیدند و چون ببلخ رسیدند در روز حمامش برده سرش را
تراشیدند و لباس مردان در بر وی کرده برسم و آیین سلاطین بر تخت سلطنتش متمکن گردانیدند
و امرا و اعیان بلخ بلوازم تهنیت و مبارکباد قیام نموده ابواب اطاعت و انقیاد بر روی وی
گشودند و اسم خانی بر عبدالامین خان نهاده خطبه و سکه را بنام وی آرایش دادند و از خزاین و
دفاین و اسباب سلطنت عبدالمومن خان آنچه در بلخ باقی بود بتصرف وی درآمده خاتون کبری
صاحب اختیار کار و بار سلطنت وی گردید و چون امرای بلخ شنیدند که مهام سلطنت پیر محمد خان
در بخارا انتظام و انتظام تمام گرفته بصوابدید بانوی عظمی با امرای بخارا از در اظهار دوستی و
رفع خصومت درآمده از قبل عبدالامین خان مکتوبی اخلاص مندانه مشعر بر تهنیت جلوس پیر محمد خان
ببخارا فرستادند و سعیها آن نمودند که بدستور زمان عبدالله خان و عبدالمومن خان پیر محمد خان
عبدالامین خان را فرزند شمرده بمعاونت یکدیگر دست دشمنان را از دامن هر دو مملکت کوتاه کنند
و چون امرای بخارا بر مضمون مکتوب مذکور مطلع گردیدند با آنکه میدانستند که عباد الله سلطان را هرگز
پسری نبوده و این نقشی است که آن زن پرفن بر آب زده اما از راه آنکه مردم بلخ را بدام اطاعت
در آورند مصلحت در صحت آن ادعا دیده طریق مدارا گزیدند و از جانب پیر محمد خان
یرلیغ نوشته عبدالامین خان را فرزند خواندند و مملکت عبدالمومن خان را بشرط آن بر وی
مسلم داشتند که در بلخ و توابع سکه بنام خود نزنند و در خطبه اسم پیر محمد خان بر نام او مقدم باشد
اما چون کشت دولتی که از جویبار ابر مدرار ارادهٔ ازلی از سرسبزی بی بهره باشد حاصلی ندارد چنانچه
از سیاق سخنان آینده بوضوح خواهد پیوست در اندک زمانی چند روز دولت ایشان به سر رسیده
بساط سلطنت هر دو را دست فراش قضا برچید اما شمه از احوال خراسان بسبب فرصت جلوس تلیم سلطان
بر تخت سلطنت هرات و مآل حال آن زیاده رونق حرکات و ارتفاع کوکب اقبال برادرش باقی خان
در دیار ما وراء النهر آنکه چنانچه در طی نگارش این روزنامهٔ فتح و ظفر مرقوم گردید تلیم
سلطان و برادران که پسران جانی بیک سلطان و خواهرزادهای عبدالله خان بودند بفرمان خان مذکور
در بعضی از محال خراسان حکومت می نمودند و چون غبار نقار در میان عبدالله خان و عبدالمومن خان
ارتفاع یافت تلیم سلطان و برادران بنابر رعایت حقوق تربیت عبدالله خان سر از اطاعت فرمان عبدالمومن خان

فرود می آوردند و چون عبدالله خان را سفر ناگزیر پیش آمد و عبدالمؤمن خان بجای وی بر تخت سلطنت و
سریر سروری نشست چون با بنی اعمام و سایر اقوام خصوصاً تیلیم سلطان و برادران از ... یکجهتی و
صفایی نداشت تحجیر جانی بیک سلطان پدر ایشان فرمان داد و در کنج زندان ... بگذشت
و ایشان خایف و هراسان گنجعلی خان حاکم کرمان را دست آویز التجا به رکاب معلی نموده ابواب معاونت
و امداد و منسوبان این دولت ابدپیوند را بر روی خود گشودند و از جملهٔ ایشان تیلیم سلطان که تا
آن زمان طبل مخالفت عبدالمؤمن خان را در پرده می نواخت باستظهار کارگزاران سلطنت ... علیه
روس الاشهاد بلند آوازه گشت و بخت بعزم آنکه کمند حیله و تزویر بر کنگرهٔ تسخیر هرات افکنده
آن ملک دلپذیر را بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آورد با فوجی اندک بحوالی هرات آمد و چون ابواب دخول را
چون در دولت بر روی خود بسته دید اطراف شهر را غارت کرده بمقام خود بازگردید و هم در ان اوقات
چون دست امیدش بدامن مواصلت عروس ملک هرات نرسید بمصداق مصراع اول دم ... مطبخی را
لشکر بولایت فراه و اسفراین کشیده ولایات مذکوره را مسخر گردانید و چون خار خار تسخیر هرات دست
از گریبان وی بر نمی داشت دیگر باره از اسفراین رایت عزیمت بصوب آن ولایت افراشت و پیشتر
از آنکه از اسفراین بصوب هرات روان شود خبر شورش وی بحاجی بی حاکم هرات رسیده بسرداری
ملا قرا و اسد محمد سلطان دو هزار کس را بدفع فتنهٔ وی مامور گردانید و ایشان بموجب فرمان بصوب مقصد
روان شده از پل ... کسان نزد تیلیم سلطان فرستاده پیغام دادند که با وجود ... و سطوت عبدالمؤمن
خان هوای تسخیر هرات در سر داشتن پای از حد ادب فراگذاشتن و در شوره زار تخم امید کاشتن
است بار ... جرات از ... بر سر بیداری و روی توجه بجا و مقام خود میگذار ... نظر
اندیشه پاس دولت میدار و اگر گوش نصیحت نیوشی ... جنگ را آماده باش که رسیدیم و تیلیم
سلطان گوش باین سخنان نداشته بطریق ایلغار روی عزیمت به تسخیر هرات گذاشت و ملا قرا و اسد
محمد سلطان چون دیدند که بجای جواب پیغام لشکری غارتگر قرار و آرام رسید بکام ناکام صف آرای
گردیدند و تیلیم سلطان نیز چون بلای ناگهان از گرد راه رسیده در برابر ایشان صف کشید و توجه جانبین
در معرکه آوردگاه بتسویهٔ صفوف و تعبیهٔ سپاه قیام داشتند و هنوز مبارزان قدم بمیدان نگذاشته
بودند که واقعهٔ بوالعجب روی نموده دست قضا ابواب تسخیر هرات بی غایلهٔ کیر و دار بر روی دولت
چند روزهٔ تیلیم خان گشود خلاصهٔ این مقال آنکه در خلال این احوال از طرف بلخ و بخارا سرغان ...
دار و هرات گردیده خبر قتل عبدالمؤمن خان را شایع و منتشر گردانیدند و چون پیشتر ازان آوازهٔ



توجه رایات جهانگشای خاقان گیتی ستان بحاجی بی حاکم هرات رسیده بود ورود خبر قتل عبدالمؤمن
خان ابواب تفرقه و تشویش بیش از پیش بر روی خاطر گشود و با ریش سفیدان و اعیان
طوایف اوزبک که در هرات بودند از در مشورت در آمده با ایشان قرار داد که چون عبدالمؤمن خان
از دودمان سلطنت در ماوراءالنهر کسی را نگذاشته و با وجود این حال مقاومت با تیلیم سلطان
امری است محال او را که بوفور جرات و جلادت از دیگران ممتاز و با فرط قرابت بخویشاوندی
عبدالله خان سرافرازست بخانی اختیار کنند تا امرای اوزبکیه که در خراسان اقامت دارند همگی
بر سر وی جمعیت نموده قدم در طریق مملکت داری گذارند و چون آرای تمامی امرا بسلطنت تیلیم سلطان
اتفاق نمود حاجی بی در زمان عریضه ... باین سیاق در قلم آورده بسرعت برق و باد بخدمت
تیلیم سلطان فرستاد و چون مژدهٔ سلطنت و پادشاهی بتیلیم سلطان رسید از بس خوشدلی و شادمانی
در پوست نگنجید و در همان روز به تغییر وضع زندگانی پرداخته نخست خود را بدین محمد خان موسوم و
ملقب ساخت و پیش ازان خود را پادشاه نافذ فرمان و فرمانفرمای مطلق العنان پنداشته قدم
زیاده سری بر معارج سروری گذاشت و چون خبر سلطنت و سروری وی بملا قرا و سید محمد سلطان رسید
چون نظر بوی از در زیاده سری در آمده پای از حد ادب فرا نهاده بودند طریق فرار نموده لشکریان ابواب
اطاعت دین محمد خان بر روی روزگار خود گشودند و مقارن آن حاجی بی و سایر امرا و اعیان و عموم
مردم هرات دروازهای شهر را بر روی آن اوزبک بدگهر گشوده بدون اسلحه و اسباب حرب طریق
استقبال وی نمودند و در سر پل مالان بمعسکر دین محمد خان پیوسته بعد از لوازم تهنیت و گزارش مراسم اطاعت
و فرمان پذیری وی را بر میان جان بستند و در داخل شدن بشهر چون ... خان در آتش اضطراب
بود از بیم آنکه مبادا امری که دلخواه وی نباشد روی نماید رعایت ساعت نموده در همان روز که بطالع
فیروز خان طریقهٔ مخترقه و ساعت بسیار بد بود بعظمت و جلال تمام با امرا و اعیان و مردم شهر که طریق
استقبال نموده بودند داخل هرات شده در باغ شهر بار اقامت گزید و چون خود را از احفاد چنگیز
خان و قایم مقام عبدالله خان میدانست بنا بر اعتقاد و پیروی ایشان رعایت توره و دستور چنگیز
خان یار محمد خان پدر کلان خود را که در ان اوان از سفر خیرالبلاد باز گشته ... روزگارش میگذشت
بر اورنگ خانی متمکن ساخته خطبه و سکه را بنام او از نظرها افروخت و چون رنگی بوالعجب در تاسیس
مبانی سلطنت و خانی ریخته بود هر روزه دری تازه از اندیشهای پیش از اندازه بران ... می گشود
تمامی امرای اوزبکیه که در خراسان بودند بر او جمعیت نموده طریق اطاعت و انقیاد او پیمودند و ...

خراسان را ثمرهٔ بس نخل سلطنت خود شمرده قدم سعی و اهتمام در ضبط و نسق آن افشرد و در بر
کمی از محال یکی از امرا و اعیان اوزبکیه را فراخور پایه و حال بحکومت تعیین نموده یرلیغهای مشعر
بر استمالت باسم سایر امرا و حکام و سادات عظام و ارباب و اهالی و مستحفظان قلاع و بقاع
اصدار فرمود و بزعم فاسد خود عروس سلطنت و ملک داری را بکام دل در آغوش آرام کشیده حاذق حبل
بحبل المتین دولت خاقان روی زمین فراموش کرده ندانست که چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد و
مناره بلند در دامن کوه الوند پست نماید آری **نظم** چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان ۞ کاید بجلوه
سرو صنوبر خرام ما ۞ بالجمله دران ولا که خبر قتل عبدالمؤمن خان و شورش و انقلاب دیار ماوراء النهر
اوزبکیه بلاد خراسان را چون ماهی در شبکه اضطراب داشت آوازه توجه رایات جاه و جلال خاقان
بلند اقبال رایت اشتهار دران دیار افراشته یکباره دست و دل ایشان را در کار صواب ابدی سستی از کار
برد و هر یک از ایشان خود را بخیالی دور از کار رفق رکرده آن اندیشه تباه را وسیله خیریت مال خود
شمرده و از جملهٔ ایشان سلیمان بیاول نامی از امرای معتبر اوزبکیه که بزمان عبدالمؤمن خان حکومت
مرو می نمود چون شنید که عبدالمؤمن خان رخت بدرکات نیران کشید قاسم سلطان نام بی نام و
نشانی را که نژاد و نسبش بجانی بیک خان جد اعلی عبدالله خان میرسانیدند از زوایای کم نامی بیرون کشیده
بر تخت سلطنت متمکن گردانید و خانی آن گریزپای زندان بی نام و نشانی را دست آویز حکمرانی
خود شمرده بولایت مرو شاهجان و نسا و ابیورد و چهار جو و آن حدود فرمانروا گردید و قاسم
سلطان علی نیز از سلطنت بنامی قناعت کرده روز و شب میرسانید و چون آوازه استیلا و اقتدار
دین محمد خان دران دیار اشتهار یافت سلیمان بیاول از کرده پشیمان با دین محمد خان از در اطاعت و
انقیاد در آمده و از قبل خود و قاسم سلطان عرایض اخلاص عنوان بدین محمد خان در قلم آورده بدار
الملک هرات روانه کرد و دین محمد خان بعد از اطلاع بر مضمون عرایض ایشان ولی محمد سلطان برادر
کهتر خود را با منشور استمالت باسم سلیمان بیاول بمرو فرستاده قبض و بسط مهام آن ولایت را در قبضه
کاردانی و اقتدار سلیمان بیاول نهاد و چون ولی محمد سلطان بحدود مرو رسید سلیمان بیاول قاسم سلطان
خون گرفته را بجبر و اکراه همراه خود ساخته برسم استقبال از قلعه بیرون آورد و بهنگام مراجعت بر سر
تخته پل پاشا سلیمان بیاول آن بیچاره را پاره پاره کرده از روی در گذشتند و ولی محمد سلطان
آن بیاول را دران در مرو در دست نشسته بودند که برسید خبر قیامت اثر آمد آمد موکب جهانگشای
شهود محشر از ان کشور خبر رست و چنانچه در داستان فتح خراسان بتفصیل سمت گزارش خواهد پذیرفت چون

یارای

یارای اقامت دران ولایت ندیدند از راه چهارجو رخت هزیمت بماوراء النهر کشیدند و همچنین ابو المحمدبی
که بزمان عبدالمؤمن خان حاکم مشهد معلی بود چون استماع نمود که کوکبه جاه و جلال خاقان بلند اقبال
در ولایت خراسان بنزول اجلال فرمود بامید آنکه شاید بسبب قلعه داری خود را از تیر باران بلا برکنار
بعنف و استحکام قلعه و حصار پرداخته ارباب ثروت و سامان مشهد و بلوکات را در جمع آوردن ذخیره
و اسباب قلعه داری مدد و معاون خود ساخت و هنوز که هنوز این بلوکات که بحکم حاکم با اهل و عیال
و اسباب و اموال طریق دخول شهر می نمودند در راه و نیمه راه بودند که غازیان ظفر تلاش قزلباش
قلعه نیشابور را تسخیر نمودند و چون خبر ورود لشکر منصور به نیشابور و تسخیر آن ولایت با بوالمحمدبی
رسید جمعی از فراریان معرکه با اثر خبر وارد مشهد مقدس گردیدند آن جماعت را بجرم دادن نیشابور به
سپاه منصور و طریق فرار نمودن گردن زده و در فکر استرداد نیشابور و تهیه و تدارک آن بود که باخبار
مهیان راست گفتار خبر قتل عبدالمؤمن خان در مشهد معلی زنگ کدورت از آینه دلها زدوده و از
رهگذر این خبر پر و بال جاه و جلال ابو المحمدبی بسنگ تفرقه و توزیع بال درهم شکسته بحکم اضطرار با خود
قرار داد که اگر ارباب و اهالی شهر ذخیره و اسباب قلعه داری بادی از در دستگیری و یاری در آیند
همچنان در میان بقلعه داری بسته بحفظ و حراست شهر و حصار پردازد تا وقتی که ظاهر شود که مهم سلطنت
اوزبکیه بکجا قرار گرفته و پادشاه ایشان کیست اما چه سود که بیشتر از آنکه درین اندیشه روی بهبود بیند
یا با مردم شهر در باب اطاعت و امداد طریق مشورت گزیند از قلعه دستجرد راه دکان مسرعان خبر رسانیدند
که فرهاد خان با دوازده هزار سوار جرار شیر شکار بقلعه دستجرد رسیده خیام اقامت مرتفع گردانیدند و
ابو المحمدبی و سایر امرا و اعیان اوزبکیه که در مشهد معلی بودند از شنیدن این خبر سراسیمه و پریشان خاطر
مجال قلعه داری نیافته دست امید از دامن آن خیال خام کشیدند و تفکر مآل حال خود افتاده در آن
باب ابواب صواب اندیشی بر روی هم گشادند و گفتند که برسیدن این اخبار چنان معلوم می شود که
آفتاب دولت سلاطین ماوراء النهر و پادشاهان اوزبک بمغرب زوال پیوسته که عبدالله خان و
عبدالمؤمن خان برابر یکدیگر با سفر ناگزیر بسته اند و از اولاد و احفاد ایشان کسی که افسر سروری بر سر
نهاده کمر پادشاهی تواند بست در میان نیست و چون حال برین منوال است گیر و دار ما بر سر شهر و دیار ری
که ملک صد ساله پادشاه قزلباش است و بتازگی بتصرف ما در آمده صورتی ندارد اکنون صلاح حال
ما دران است که بیشتر از آنکه خود را در چهار موجه بحر بلا گرفتار بینیم و راه رستگاری بسبب قلعه داری
و حصاری شدن بر روی ما مسدود گردد تا پای رفتار داریم دست عیال و اطفال خود را گرفته ازین بحر

طوفان زا روی بکناری آریم و در اثنای این سخنان جمعی از جاهلان و بی باکان ایشان گفتند
که هرگاه ما را این راه در پیش باشد چرا شهری باین معموری را دانسته و در بسته به قزلباش گذاریم
صرفه و زکار ما در آن است که تخت شهر را بجاروب غارت و تاراج رفته پس از آن پای بی
شرمی بروضه مقدسه گشاییم و بدست جرأت سر طوق مرصع بالای گنبد و مجو طلای ضریح امام علیه
السلام و قنادیل مرصع و طلا و نقره و سایر حلی و حلل و زر و زیور آستانه آن سرور را به حیطه
تصرف خود در آورده روی براه نهیم و چون امرا و اعیان ازبکیه از بزم مشورت برخاستند علما
و ارباب رای مشهد معلی بجای ایشان نشسته با ابوالمحمدبی گفتند که از اصابت رای و حسن تدبیر امیر دور
مینماید که بعد از ده سال که در سرا و ضرا با مردم مشهد معلی بسر برده بر سر خوان وفا و وفاق و یکتا
دلی و اتفاق با یکدیگر نمک خورده باشند امروز باشتهای جمعی از گرسنه چشمان موائد مردمی و مروت
نمکدان را بشکنند و روا دارند که دست جرأت ایشان بغارت و تاراج مردم این شهر و تخسیس
مرصع آلات و قنادیل طلا و نقره و سایر اسباب زیب و زینت آستان عرش مرتبت دراز شود و
مع ذلک گمان آن نیست که از این درازدستی نفعی چنان بسر کار امیر عاید شود چه آنان که این راه
خطا را در پیش امیر میگذارند اگر خدا ناکرده دست یافته پای جرأت بغارت و تاراج پیش گذارند بنا بر آن
که مردم این شهر نیز بر سر محافظت اهل و عیال و ناموس خود دست از آستین ممانعت بدر
آورند و فتنه عظیم حادث شده کار بدراز کشد و اگر بفرض محال برین خیال دور از کار دست یابند چه
احتمال که امیر را شریک و سهیم آن مکلف سازند و برین تقدیر معلوم است که از آن جمله بامیر چه خواهد رسید و
اگر تنگ چشمان ازبک چشم طمع از آن پوشیده تمامی را برای امیر مسلم دارند چون پایهای طلا و نقره و مرصع
الآلات آستانه مقدسه عرش درجه در میان است تا قیام قیامت امیر مطعون خلایق خواهد بود و قطع
نظر از بدنامی دنیا و آخرت هر کس پادشاه ازبک شود مثقالی طلا را ده مثقال شمرده در صدد
مؤاخذه و بازخواست آن در آید و چون امیر امروز باصابت رای و تدبیر بی سهیم و نظیر است یقین که
غث و ثمین این اندیشه را بنظر تامل دیده خط بطلان بر آن خواهد کشید و بمنع تنگ چشمان و جاهلان
ازبک پرداخته تمام مردم این شهر را که حقوق خدمت چندین ساله بر ذمت امیر ثابت دارند ممنون
منت خود خواهد ساخت و چون سفر امیر از این دیار از راه اضطرار ناچار روی مینماید چون بسلامتی
روان شود دعای بر پای مردم این شهر بدرقه راه خیرخواهی امیر خواهد بود و چون صدق قول علما و
اعیان مشهد معلی بدلیل و بیان ثابت بود ابوالمحمدبی که در میان امثال و اقران بمزید عقل و شعور مشهور

بود



بود ترک آن اراده نموده ابواب منع بر روی ازبکان کم فرصت گشوده و بزبان التماس بکلانتر و اعیان
مشهد مقدس گفت که چون ما به خیرخواهی شما از بدنامی دنیا و آخرت خلاص شدیم امیدواریم که
از این شهر نیز بدلیلی مهربانی شما امشب براه خود رویم بشرط آنکه کدخدایان و ریش سفیدان محلات
اجامره و اوباش را نگذارند که بعزم دستبرد از عقب ما روی براه آرند و احدی از ایشان در صدد
دل آزاری و هتک عرض و ناموس و تاراج مال و اسباب مردم ما در نیامده از هیچ راه متعرض حال ایشان
نشوند و همین دیگر آنکه تا سه روز خبر رفتن ما بلشکر ظفر ملازم قزلباش نرسد و کس باعلام آن نفرستند
تا مردم ما از راه بهر تفرقه و تشویش ایمن بوده بفراغبال خود را بجای امنی توانند رسانید القصه چون
ظلمت ظلام پرده دیده ایام شد آن طایفه کم نام خواب را بر خود حرام کرده در آن شب تار بعزم دیار خود
روی براه ایلغار نهادند و آنان که در مدت اقامت آن ولایت با مردم مشهد معلی وصلت کرده
دختران ایشان را بجبر و اکراه در حباله نکاح در آورده فرزندان بهم رسانیده بودند بحکم ضرورت قطع نظر
از زن و فرزند کرده روی براه آوردند و گروهی که زن از پاره تن خود داشتند و دستشان از زاد و
تنگ دستی بزاد و راحله نرسید پیاده دست عیال و اطفال خود را گرفته براه سرخس روان شدند و
روز دیگر که از آن طایفه ستمگر اثری در آن ارض مطهر نماند سادات عظام و مشایخ و اعیان کرام و خدام
آستان عرش احترام از راه اعلام کسان نزد فرهاد خان و امرای عالیشان که در دستجرد خیام اقامت
افراخته بودند فرستاده صورت حال اعلام دادند و چون این خبر مسرت اثر بفرهاد خان و امرای
نامور رسید در همان ساعت ندای کوچ در داده بسرعت برق و باد روی توجه بمشهد مقدس معلی نهادند
و چون بآن بلده طیبه رسیدند از گرد راه بدرگاه شاهنشاه کشور امامت و ولایت شتافته شرف آستان بوسی
و سعادت زیارت یافتند و چون چشم امیدشان بکحل الجواهر غبار آن آستان منور گردید خبر مسرت اثر
فتح مشهد منور را عرضه داشت پایه سریر سلطنت مصیر نموده با زیارت نامه بدرگاه معلی فرستادند و کسان
فرهادخان با جمعی از اعیان مشهد معلی که بعزم ادراک سعادت زمین بوس با ایشان طریق الفت پیموده
بودند در حینی که موکب جهانگشای بموضع اساحی شقان و جوربد نزول اجلال میفرمود بمقصد رسیده آن
اخبار مسرت آثار را بعرض اقدس رسانیدند اما ابوالمحمدبی و رفقا چون از مشهد معلی بصوب ماوراء النهر رحله پیما
گردیدند خبر سلطنت و خانی دین محمد خان را در عرض راه شنیده عنان عزیمت بصوب هرات منعطف
گردانیدند و چون بمقصد رسیدند دین محمد خان تا سه روز ابوالمحمدبی را بجرم آنکه مشهد معلی را از دست داده
رخصت کورنش نداد و چون بدلیل و برهان خاطرنشان او شد که ابوالمحمد و رفقا تقصیری در آن باب نداشته اند

ابوالمحمد را رخصت کورنش داده سید محمد سلطان بنی عم خود را با چهارصد نفر بنام حکومت استراباد
مشهد معلی فرستاد و فرمان داد که بطریق ایلغار روان شده پیشتر از لشکر قزلباش خود را به شهر
رسانیده بضبط و استحکام آن پردازند و ایشان بسرعت برق و باد روی براه نهاده چون بتربت جام
رسیدند کلانتر آنجا که از جمله دولتخواهان این سلسله والا بود پنهان از ایشان کس بمشهد معلی روان
و فرهاد خان را از ورود اوزبکیه بجام اعلام نمود و چون اوزبکیه را خبری از دخول فرهاد خان بمشهد
معلی نبود و باندیشه دور از کار طریق ایلغار می‌پیمودند کلانتر مذکور تکلیف مهمانی با اقامت ایشان
را در آن مکان کشود و چون فرهاد خان با نهای کلانتر جام از ورود آن طایفه کم نام خبردار شده
ذوالفقار خان برادر خود را با جمعی از امرا و فوجی از لشکر ظفر لوا بدفع اوزبکیه روان ساخته بود وقتی که
حوالی جام رسیدند که اوزبکیه بعزم ایلغار از خانه کلانتر سوار میشدند و چون دیدند که بلای ناگاه از گرد
راه رسید مجال اقامت و صف آرایی در خود ندیده گریزان گردیدند و لشکر ظفر شعار با تیغهای آبدار
و نیزهای اژدها کردار مانند سیل بهار که از دامن کهسار منحدر گردد باوزبکان رسیده بسیاری از ایشان را
بقتل رسانیدند و هشتاد نفر از آن طایفه ستمگر را اسیر و دستگیر ساخته رایت مراجعت بصوب مشهد معلی
افراختند و سید محمد خان شکسته و پریشان سرگردان وادی فرار بود تا در هرات با باقامت گشود و
دین محمد خان را از ورود جنود ظفر ورود خبردار نمود و با آنکه شکست مذکور در نظر اندیشه عبث گرمان
شوکت دین محمد خان کرد اما چون اوزبکیه از توجه موکب جهانگشای بصوب خراسان اطلاع خبر
نداشتند و در میان ایشان شهرت کرده بود که فرهاد خان و گنجعلی خان حاکم کرمان بعد از انتشار
خبر فوت عبدالله خان و قتل عبدالمومن خان باندیشه ضبط ولایت خراسان لشکر بآن دیار کشیده
بوداق خان چکنی و جمعی دیگر از امرای قزلباش را که در خراسان اقامت داشتند با خود متفق ساخته
رایت گیر و دار افراخته اند و موکب همایون شهریار ربع مسکون از مملکت عراق بیرون نیامده دین
محمد خان باین معنی خوش وقت و شادان سمند جرأت را گرم جولان ساخت و بعزم رزم امرا و مقابله
و مقاتله با سپاه فیروزی لوا از شهر هرات رایت خودنمایی بباغ خواجه نور افراخت و در آنجا امرا
و عقلا و اتالیقان و ریش سفیدان خصوص میرزا عبدالله منغط که از نژاد سلاطین آن ولایت و از
مردم کاردیده سرد و گرم روزگار چشیده بود و حاجی بی حاکم هرات و ابوالمحمد بی بیکدیگر از در شورت در
آمده معارضه با لشکر ظفر صیت را مقرون مصلحت وقت ندیدند و باتفاق بعرض دین محمد خان رسانیدند
که چون بر عالمیان عیان است که یورت قدیم و مسکن و مقام ما دیار ما وراء النهر و ولایت خراسان



صد ساله قزلباش بوده درین وقت که در ما وراء النهر از دودمان سلطنت کسی نیست که شایسته خانی و
سزاوار جهانبانی باشد تلاش ما بر سر خراسان مقرون بمصلحت دولت نخواهد بود اولی آنکه درین ایام که
خبر شورش و انقلاب دیار ما وراء النهر صبح و شام بمسامع خاص و عام میرسد هوای ضبط خراسان را از
سر بدر کرده کمر اهتمام بضبط و آبادانی مسکن و مقام خود بر میان جان بندیم و تا یکبارگی دست تصرف
خان از ولایت خراسان کوتاه نشده باشد باقی سلطان برادر کهتر خود را با دو سه هزار نفر در جزو
یکساله در هرات اقامت فرمود مقرر دارد که بقدر مقدور بضبط و نسق آن ولایت پردازد و بازآنکه
از راه دلیل و برهان موکب جهانگشای پادشاه ایران بعزم استرداد ملک خراسان عاقبت باین
ولایت نهضت خواهد نمود اگر جانب خانی چون قبل ازین با آن والامنزلت از در اخلاص و عقیدت
در آمده بود درین وقت نیز سلسله جنبان دوستی قدیم شده ایلچی زبان دان با مکتوب صداقت عنوان
باین مضمون بخدمت آنحضرت روان کند که چون بمیامن عنایات الهی و حسن موافقت و یمن همت
اعلیحضرت شاهی طوایف اوزبکیه از زندان تسلط و اقتدار عبدالمومن خان رهایی یافته بطوع و رغبت
طریق فرمانبرداری این دولت حقیقی و محب تحقیقی سپرده اند خراسان چنانچه پیش ازین امانتی با آن
شده تعلق بملازمان آنحضرت کردن سلطنت دارد و چون عنان عزیمت این مخلص عقیدت کیش بصوب
دیار ما وراء النهر که مرکز دولت این سلسله است معطوف است مفاتیح حصون و قلاع مشهد معلی و نیشابور
و بسیاری از ولایات خراسان را بمنسوبان آنحضرت گردون شان سپرده روی توجه بما وراء النهر می‌نهیم
و چون درین وقت مرافقت فرزندان و منسوبان و اهل و عیال امرا و اعیان اوزبکیه متعذر بود تکیه
بر مراحم بیکران و الطاف آن والاشان نموده ایشان را باتفاق برادر اعز باقی سلطان در قلعه هرات
جای داده گذاشت ان شاء الله تعالی بعد از آنکه یورت قدیم و مملکت موروث بر حسب دلخواه باین مخلص خیرخواه
تعلق گیرد دارالملک هرات و سایر محال خراسان بسایر ممالک ایران انضمام پذیرد و چون با آن والا
گهر ازین در در آیند احتمال قریب دارد که در باب هرات با جانب خانی از در مهربانی در آمده مضایقه
ننماید و درین نهضت بفتح مشهد مقدس و سایر محالی که بحیطه ضبط و تسخیر در آورده قناعت نماید و خاطر
از رهگذر شورش لشکر قزلباش اطمینان یابد و مهام دیار ما وراء النهر و ترکستان تا بلخ و بدخشان
بر وجه شایان نظام و انتظام پذیرد بعد از آن اگر اندیشه تسخیر مشهد معلی و سایر محال خراسان در خاطر انور
داشته باشند بآسانی میسر خواهد گردید و دین محمد خان در بدایت کار تصویب رای امرا و ریش سفیدان نموده
قرار بآن یافت که مکتوب مرغوب باین اسلوب تحریر یافته رسولی قاعده دان بآستان گردون شان ارسال نمایند

اما جمعی از سفها و جنگجویان اوزبکیه که بیرون رفتن لذت حکومت مملکت خراسان از مذاق آرزوی
ایشان امری بود محال این رای را پسندیده با امرا و ریش سفیدان از در قیل و قال در آمده گفتند
که اگر پادشاه قزلباش خود بنفس نفیس باین ولایت می آید صلاح اندیشی مذکور بجا بود و هرگاه چنین
در رو و آن حضرت باین ولایت ساخته و پرداخته جمعی از امرا باشد که با ده دوازده هزار کس باین
ولایت آمده اند و ما در آغاز جلوس جناب خانی بر مسند جهانبانی از ده دوازده هزار کس روی
گردان شده پشت بایشان کنیم کار ما در دیار ما وراء النهر چگونه از پیش رود و چه سان از عهده
طعن مردم آن ولایت بیرون آییم و مع هذا هنوز ما را بر اوضاع ما وراء النهر و قرارداد خاطر امرای
آنجا اطلاعی نیست و محتمل است که چون دست از خراسان برداریم ضرورت روزگار نگذارد که پای
ما بدیار ما وراء النهر رسد و نقد زندگی بر باد داده از اینجا رانده و از آنجا مانده بسر بریم صواب آنست که
بعزم ثابت کمر دفع این جماعت که طریق مسارعت باین ولایت نموده اند بر میان بسته تا جان در
تن داشتیم بر سر خراسان کوشش نماییم اگر برایشان غالب آییم صیت بلند آوازگی و اقتدار حضرت خان در
اقطار عالم انتشار یابد و اگر خدا ناکرده صورت دیگر چهره نماید باری ملوم و مطعون مردمان نخواهیم بود و
بعد از این قیل و قال دین محمد خان که در عهد سلطنت عبد الله خان با دو هزار نفر در شمشیر با لشکر
گران از امرای خود در ای قزلباش که از آستان گردون نشان روی گردان شده در خراسان گرد آمده
میکشتند فایق آمده بود و از این رهگذر بخار پندار بدماغ وی راه یافته لشکر ظفر اثر قزلباش را
بنظر در نمی آورد صواب دید طایفه اخیر را بر صلاح اندیشی مصلحت کیشان نخست ترجیح داده شق
ثانی را اختیار نمود و امرای صایب رای نیز از بیم آنکه مبادا بجبن و بددلی منسوب گردند طریق
موافقت و متابعت آن جماعت نمودند و بعد از آنکه تمامی امرا و لشکریان از راه رضا جویی دین محمد
خان قرار گیر و دار با غازیان شیر شکار داده دل بنهاد قتل و قرار گردیدند ابو المحمد بی که در میان
امرای اوزبک بمزید عقل و تجربه اندوزی امتیاز داشت معارضه با لشکر قیامت اثر قزلباش را بمقاومت
مثبت و در رفتن انگاشته نیم شبی با کسان خود از اردوی دین محمد خان روی عزیمت بوادی هزیمت
گذاشت و چون روز شد دین محمد خان از رفتن بی هنگام او باخبر گردید جمعی را بتعاقب وی باز گردانیدن
وی مامور گردانید اما چون بگردش نرسیدند باز گردیدند و دین محمد خان از رفتن بیجای ابو المحمد بی
کوفته خاطر و پریشان حال در فکر گوشمال وی بود که ناگاه خبر بازگشتن لشکر منصور بوی رسید مسرت
بر مسرت افزود و خیر مذکور آن بود که امرای قزلباش که در آمدن باین طرف سرعت سیر از برید صبا و شمال

بعادت

بعادت گرفته بقلعه باخرز که از آنجا تا سر پل هرات ده شش فرسنگ راه است رسیده بودند که
درین اثنا سرعان از جانب عراق رسیده اخبار موحش بایشان رسانیدند و بدین جهت عنان
عزیمت بصوب مراجعت منعطف ساخته رایت مسارعت بصوب عراق برافراختند و دین محمد خان و امرا
و لشکریان رسیدن این خبر را مقدمه فتح و ظفر شمرده بالکلیه از فکر قلعه داری بر آمدند و بعزم
تعاقب امرای قزلباش و بهوای استرداد مشهد مقدس و سایر محال که از دست داده بودند از باغ خواجه
نور کوچ کرده طریق تعاقب قزلباش پیمودند و روز دیگر قراولان که از پیش فرستاده بودند یکی
و نشانی را از مردم ذو الفقار خان گرفته بنزد دین محمد خان آوردند و خان از سر خون افسر گذشته
بزبان دلجویی و مهربانی از وی پرسید که موکب جاه و جلال خاقان بلند اقبال در کجا نزول اجلال
دارد و امرای قزلباش و لشکر ظفر تلاش که طریق فرار در پیش دارند در کجا گذاشتی و چون فرهاد
خان و ذو الفقار خان در حدود بسطام از موکب ظفر نشان جدا شده پیش آمده بودند و اکثر لشکریان
را خبر نبود که موکب جهانگشای شاهی بکجا رسیده آن مرد در جواب گفت که اردوی شهریاری
گردون غلام در حدود بسطام خیام جاه و جلال افراخته رحل اقامت انداخته اند و از امرای عالیشان
فرهاد خان و ذو الفقار خان با لشکریان خود که اکثر مردم آذربایجان اند و از راه دور و دراز رسیده
آمده اسبهای زبون و لاغر دارند از پیش آمده بودند و درین وقت بموجب حکم جهان مطاع که بایشان
رسیده بآستان گردون نشان باز گردیدند و دین محمد خان از شنیدن این خبر پای تا سر دل و جگر گردیده اندیشه
تعاقب لشکر ظفر اثر در خاطرش منتشر گشت و تمام آن روز رنجور شدگی و شادمانی بروی میگذشت
تا آفتاب جهان افروز بحد غروب رسیده و مقارن آن بادیه گردی از اعراب مشیست که قبل ازین
چراغ چشمش بنور طلعت همایون خاقان ربع مسکون روشن شده آن حضرت را بوجهی می شناخت
وارد معسکر دین محمد خان گردیده خود را بحاجی بی حاکم هرات رسانید و گفت در فکر مآل حال خود باشید
که کوکبه جاه و جلال آفتاب اوج سلطنت و اقبال نزدیک رسید چه من آنحضرت را که بارها دیده و
می شناسم با جمعی از امرا و مقربان در سر پل هرات دیدم که بطریق ایلغار بر سمند صبا رفتار سوار
می آمد و با آنکه در رکاب اقدس چند کس بیش نبودند اما لشکر ظفر تلاش قزلباش که چون بحر بی قعر و
کنار بیپایان بدیدار بود مانند سیل بهار بیکدیگر پیوسته بر اثر شهریار شیر شکار طریق ایلغار می پیمودند
و احتمال قریب دارد که فردا بهنگام صبح چتر آفتاب پیکر آن سرور برین بوم و بر سایه گستر گردد و
حاجی بی چون از قرب ورود موکب مسعود باخبر گردید هراسان و پریشان اتالیقان و ریش سفیدان را

از صورت واقعه خبردار گردانید و تمامی ایشان در محاربه با سپاه ظفرپناه ایران مترددخاطر گشته
بنابر آنکه عزم جزم دین محمد خان را در امر محاربه و رزم میدانستند و از بیم خونی تشنه جوی وی
یارای دم زدن نداشتند بهیات اجتماعی آن عرب منش سست رای را با خود برداشته روی به پسر اردو
باقی سلطان برادر کهتر وی گذاشتند و گفتند که از قرار تقریر این مرد بادیه گرد یقین پیوست
که لشکر و سپاهی که ما را با ایشان از در کینه خواهی در می باید آمد موکب جهانگشای پادشاه
ایران است که اگر شمار ایشان درین یکی دو روز بسیار نباشد کمتر از سی چهل هزار سوار نخواهد بود و
ازین قرار کارزار ما با آن لشکر بیشمار مقرون بمصلحت روزگار دولت خان والا اقتدار نیست اگر
جناب خانی عنان عزیمت بقلعه هرات منعطف ساخته چنانچه قبل ازین صوابدید ما دولتخواهان
قرار داده بودند عمل نماید و بارسال نامه صداقت عنوان ابواب صلح و صلاح بر روی دولت خود
گشاید هر آینه بصواب نزدیکتر خواهد بود و باقی سلطان باتفاق امرا و آن عرب بادیه پیما نزد
برادر رزم آزما رفته صورت حال ادای تقریر نمود و آن عرب منش سست نیز بر صدق قول
خود قسم یاد کرد و دین محمد خان با آنکه از روی استبعاد دل بنهاد و وقوع آن خبر نمی شد بمبالغه
تمام امرا و اعیان دولت خود را مامور گردانید که آن خبر را از سپاه و لشکر مخفی دارند که مبادا درین
شب که فردا احتمال وقوع قتال و جدال دارد ترسان و هراسان متفرق و پریشان گردند انگاه
در جواب ایشان گفت که چون وقت تنگ شده اگر امشب بشهر باز گردیم بسا بود که نیمی از سپاه
و لشکر ما با ما بشهر نتوانند آمد و از بیم خوف و خطر سر بصحرای سرگردانی و آوارگی گذارند و بر
تقدیری چون داخل شهر شویم کجا ما را فرصت آن خواهد بود که بضبط و استحکام برج و باره قلعه و حصار
توانیم پرداخت و اگر خواهیم که دست اهل و عیال خود را گرفته بطرفی راهی شویم بجایی نخواهیم رسید
و جنگ ناکرده بدشت عار فرار گرفتار خواهیم گردید و ازین قرار مصلحت کار ما در آنست که یکدل و یک
جهت روی بمعرکه حرب گذاشته تا توانیم دست از قائمه شمشیر و قبضه کمان برنداریم اگر ظفر
یابیم چون هم آورد ما پادشاه ایران و بمزید جاه و جلال و وفور لشکر ظفرمآل در میان پادشاهان
جهان طاق است صیت ابهت و آوازه شوکت و جلالت ما در اقطار آفاق منتشر گردد و
اگر العیاذ بالله شکست یابیم از پادشاهان عظیم الشان شکست یافتن عیب و عار نباشد و چون امرا و
ریش سفیدان خواستند که در صدد جواب آن خان درآیند بانگ بر ایشان زده گفت ای بیهادران
شما را چه میشود کدام روز طبقه اوزبک بدین سان خایف و هراسان بودند شما همان جماعه اید که پیش ازین

بلکه

بلکه زمانی کم شمار بسیار لشکر قزلباش در معرکه ترشیز ظفر یافت اکنون چون کار از کار گذشته
دیگر ازین مقوله سخن گفتن عیب و عار باشد زبان به بندید و بازو بگشایید که دست قضا بالای همه
دستهاست و آنچه شدنی است چنان خواهد شد و امرا و اتالیقان چون اصرار وی را در امر محاربه
مشاهده نمودند سکوت اختیار نمودند و مقارن آن قراولان رسیده خبر رسانیدند که درین شب لشکر
قزلباش که با مشاعل فروزان چون آتش سوزان قطع مسافت می نمودند در حوالی پل سالار بار اقامت
گشودند و مشعلهای ایشان بهر طرف روان و از آن جمله پنج مشعل در یک مکان منصوب گردید و دین محمد
خان که تا این زمان از مرکب کامرانی فرود نمی آمد بورود قراولان پیش خانه را بقوشخانه فرستاد
و از اجتماع پنج مشعل در یک مکان بر وی روشن شد که آن مشعلها پرتوی از اشعه انوار کوکب عظمت
و جلال پادشاهی ست لاجرم با جهان جهان اندوه و الم آن شب را بروز رسانیده در آن روز غم
اندوز چنانچه در گزارش داستان فتح خراسان بجایی با آن خواهد شد رسید و آنچه رسید و سوانح عبرت
افزا که بعد از فتح خراسان در دیار ماوراءالنهر روی نمود بعد ازین رقمزده کلک وقایع نگار خواهد گردید
ان شاء الله تعالی گلدسته بندی گلهای رنگارنگ داستان فتح خراسان ...
و شرح حقیقی از روی بیج دولت افزا ... مالک الملک ممالک جهان و
پادشاه ... فرمان معموره امکان جل جلال قدره چون خواهد که آفتاب سلطنت و جلال یکی از پادشاهان
بلند اقبال را که قامت قابلیتش بتشریف والای السلطان العادل ظل الله آراسته و منشور
سلطنت ابدمدتش بتوقیع رفیع تؤتی الملک من تشاء پیراسته باشد از مطلع عظمت و جلال
تابان گشته باوج کمال رساند بخت بارتفاع الویه دولت و اقبال و اعلای اعلام سلطنت و جلال
آن پادشاه ستوده خصال پردازد و شادروان عظمت و شانش را بفتوحات نمایان بذروه آسمان
افرازد و از اینجاست که چون اورنگ سلطنت و جهانبانی و سریر گردون نظیر کشورگشایی و جهان
ستانی بجلوس همایون خاقان گیتی ستان فردوس مکان همدوش آسمان گردیده مهیت سلطنت
روزافزون ابدمقرونش شش جهت هفت اقلیم رسیده هر روزه آفتاب دولت بی زوالش مشرق
کریمه و ما النصر الا من عند الله از مطلع فتحی تازه و نصرتی بی اندازه طالع تا رفته رفته
بسیط زمین جولانگاه یکران عظمت و اقبالش گردید و از جمله فتوحات غیبی و نصرتهای لاریبی که درین
سال فرخنده مآل استقبال دولت بی زوال این شهریار بلند اقبال آمد فتح مملکت خراسان و رفع شر
و خار اقتدار دین محمد خان از ساحت این گلستان نزاهت بنیان بود و تبیین این مقال و تفصیل این

اجمال آنکه چون از آغاز انتشار ازاهیر بستان سرای سلطنت و جلال و عنفوان بهارستان مصون از
آفت خزان دولت ابدی الاتصال پیوسته اختراع آن ملک دلپذیر ابنا بابادی مستقله ازرمیه
مکنون ضمیر منیر آیینه نظیر و مخزون خاطر خطیر آفتاب تاثیر می بود تا درین سال فرخ فال کوکب
سلطنت و جلال عبدالله خان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان بمغرب فنا و زوال اشتغال نمود
مهر جهانتاب اندیشه دریا مثال این خدیو بلند اقبال روی توجه باوج کمال نهاده ابواب عزم
بر چهره دولت بیزوال گشاد و بدلیلی بخت بلند و راهنمایی طالع ارجمند در سیوم ماه مبارک رمضان
الذی انزل فیه القرآن رایات جهانگشای و اعلام فیروزی نشان از دار السلطنه اصفهان
روی عزیمت بصوب صواب خراسان نهاده شاهباز بلند پرواز عزم خسروانه در فضای دلگشای آن
دیار بعزم شکار اوزبکان دد و دام سیرت بهایم سیرت بال پرواز گشاد و چون عرصه دلگشای
کاشان محل نزول موکب ظفرنشان گردید چند روز جهت تهیه و تدارک اسباب سفر خیر اثر و ایصال
مرسوم و علوفه سپاه و لشکر قبه بارگاه سلطنت باوج مهر و ماه رسید و چون سیر متنزهات مازندران و
نشاط صید و شکار آن بقعه خلد نشان از روزی که آن ملک دلپذیر بحیطه ضبط و تسخیر سپاه کشورگیر
درآمده فرهاد خان بحکومت آن سربلند شده بود در آیینه ضمیر آسمان پیوند چهره حصول می گشود فرمان
قضا امضا بنفاذ پیوست که اردوی کیهان پوی و لشکر ظفر شعار از راه فیروزکوه و خوار بچمن بسطام
نقل مکان نموده در انجا منتظر ورود موکب مسعود باشند و الویه جهانگشای از دار المومنین کاشان جهت
سیاحی از راه سیاه کوه بسیر و شکار مازندران مرحله پیمای گردید و چون هنگام توقف کاشان احکام
مطاعه باحضار عساکر فیروزی اعلام بچمن بسطام شرف نفاذ یافته مقرر شده بود که قورچی باشی با
قورچیان عظام در بلده طیبه طهران اقامت داشته بچمن بسطام نقل مکان نموده بموکب ظفرنشان
پیوندند و الله ویردی خان با غلامان خاصه شریفه و لشکر فارس و گنجعلی خان با سپاه کرمان از راه
یزد و جابانک بصوب خراسان روان شده در هر جا که موکب معلی نزول اجلال داشته باشد بمعسکر
ظفر مآل ملحق شوند امرای عظام و عساکر ظفر احتشام از راه امتثال فرمان بصوب مقصد روان شده در
چمن بسطام جمعیت نمودند و خبر همایون فال شهریار بلند اقبال بعد از فراغ بال از صید و شکار و سیر متنزهات
آن دیار آفتاب مثال از راه سوادکوه و جهارده بر ساحت دلگشای استراباد پرتو وصول افکنده از آنجا
اعلام ظفر فرجام بصوب چمن بسطام روان گردید و از جمله ملازمان رکاب اقبال که درین یورش فیروزی
مآل سایه مثال
عالی و سایه رو آفتاب جاه و جلال بودند حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و عرب محمد سلطان

خلف

خلف مشار الیه و نور محمد خان بن ابو المحمد خان والی مرو شاهجهان و نسا و ابیورد بودند که از صولت
سپاه عبدالله خان چنانچه ایمایی بآن شده از ممالک موروث پناه بدرگاه جهان پناه
آورده بامید اعانت و امداد خاقان والانژاد طریق التجا مسلوک می بودند و چون ماهیچه
رایت ظفر آیت پرتو وصول انداخت و در سه روز اوقات فرخنده ساعات شهریار
گیتی فروز بملاحظه ساعی عساکر فیروزی مآثر مصروف گردیده سوی لشکر فارس و عسکر کرمان که
هنوز بمعسکر ظفرنشان ملحق نشده بودند شمار غازیان شیر شکار که بهنگام عرض منظور انظار
کیمیا آثار گردید بسی هزار مبارز نامدار رسید و مقارن عرض لشکر قیامت اثر مسرعان از صوب
خراسان رسیده خبر رسانیدند که بعد از آنکه میر قلبابای کوکلتاش چنانچه سبق ذکر یافت بتیغ
ظلم و طغیان عبدالمومن خان بقتل رسید آن خان بی ایمان با لشکران متوجه دفع فتنه نهراد
سلطان و اوزبک سلطان گردیده ایشان را با جمعی از سلاطین نژادان که گمان سرکشی و
طغیان بایشان داشت نیست و نابود گردانید و ازین راه مجموع امرا و سپاه اوزبکیه غاشیه
اطاعت و فرمان پذیری وی را بر دوش جان کشیده اند و امسال عزم آن دارد که با لشکرهای
سمرقند و تاشکند و سایر محال روی عظمت و جلال بصوب خراسان گذارد و باین اندیشه
دور از کار سپاه و لشکر بیشمار در کمال شوکت و اقتدار از راه بلخ بدیار خراسان می آید و
انتشار این اخبار در معسکر ظفر شعار تزلزل در ارکان ثبات و قرار امرای رفیع مقدار افکنده
اختلاف در آرای ایشان بهم رسید و بعضی از ایشان که بدرد تن پروری و رنج بی جگری گرفتار
بودند توجه موکب همایون را بصوب خراسان مقرون بمصلحت وقت نمی شمردند و صلاح دولت
ابد مدت را در عطف عنان عزیمت بصوب استراباد و نظم و نسق آن دیار و بلاد می دیدند
و میگفتند که چون خاطر از نظم و انتظام مهام استراباد و توابع اطمینان یابد عنان بصوب
مقر سریر سلطنت می باید تافت تا اراده خاطر عبدالمومن خان عیان گردد و در سال دیگر که
اراده و اندیشه وی معلوم شده باشد بدانچه مصلحت وقت باشد بتقدیم رسد و چون الهام بود
کرشاهین بلند پرواز رای رزین شهریار روی زمین در کمین صید بهایم سیرتان اوزبکیه بال
پرواز می گشود آن سخنان را بگوش قبول نشنود و همچنان در چمن بسطام متوجه نظام و انتظام مهام
استراباد و نظم و نسق آن دیار و بلاد گردیده از راه قرب جوار آن دیار بمملکت مازندران و
استمرار که حکومت آن بفرهاد خان متعلق بود ایالت ولایت استراباد را علاوه حکومت مازندران

ویزنا دخان کرامت فرموده و بنا بر آنکه مدتهای مدید بود که پرتو آفتاب اقتدار شهریاری جهاندار
بر در و دیوار آن دیار تابان نشده بود و هر یک از صاحبان ثروت و سامان بقدر مکنت و
توان گردن سربلندی می افراخته فریکی از ملوکات آنجا لشکر یا بر جایی و بار حکمرانی و خودرایی انداخته
بودند رای رزین خسرو عدالت آیین بآن متعلق گردید که بصدور فرامین استمالت مضامین آن
طایفه گمراه رهنمای براه انقیاد و اطاعت هدایت نماید شاید که هوای بیهوده رایی را از سر برکرده
پای مآل اندیشی براه گذارند لاجرم احکام مطاعه باسم اکابر و اعیان و کلانتران و اربابان آن
ولایت که گردن از ربقه اطاعت امرای قزلباش کشیده کرد فرمان پذیری طایفه ترکمان صاین خانی
نیز بمنکر و بیدند نافذ گردیده هر یک از ان جماعت بید و ایشان از راه آنکه یکدیگر طریق معادات
می سپردند موکب جهانگشای را در چمن بسطام گریبان گیر جان خود می شمردند با چار چاره کار
خود در اطاعت و متابعت دیده با قراخان بیک نامی از اقوام فرهادخان که بسعید نفراز طایفه
قراملو رسم داروغگی از جانب خان مذکور بمیان ایشان رفته بود از در فرمان پذیری درآمدند
و در خلال این احوال چنانچه رقم زده کلک بدایع مقال شد تلیم سلطان از راه توسل بآستان
گردون شان بسیف بهادر قوش بیکی خود را بدرگاه خاقان گیتی ستان روان نموده بشکوه
قساوت قلب و قطع رحم عبدالمومن خان باین عنوان زبان گشود که این مخلص هواخواه از راه
آنکه در میان عبدالله خان و عبدالمومن خان ابواب کلفت و کدورت مفتوح گردید با عبدالمومن
خان طریق مخالفت و معادات گزید و تا عبدالله خان در حیات بود اظهار خصومت و کینه
ورزی نمی توانست نمود و چون عبدالله خان رهسفر ناگزیر شد آمده عبدالمومن خان قایم مقام وی
گردید از ان بیمروت کم نام با قربا و بنی اعمام و سایر امرای دولتخواه عبدالله خان مانند میر قلیبابا
کوکلتاش و دیگران چنانچه بعرض اقدس رسیده خواهد بود رسید آنچه رسید و بنا بر آنکه از کینه
کینه دیرینه در دل دارد هر گاه بخراسان آید هر آینه مرا و برادران مرا زنده نگذارد و در این
صورت جز آنکه ما دولتخواهان باذیال عاطفت آن مهر درخشان اوج اقبال متوسل و متشبث
گردیم علاجی نداریم و چون غایبانه کمر اخلاص و بندگی آن پادشاه درماندگان را بر میان جان بسته ایم
امیدواریم که بیشتر از پیشتر سایه چتر همایون فال اقبال آفتاب وار بر ساحت این دیار پرتو
افکن گردد تا دست امید ما بندگان و دولتخواه بر وجه دلخواه بذیل عاطفت آن خورشید منزلت رسید
و چون رسول تلیم سلطان بتبلیغ رسالت و گزاردن پیغام قیام نمود خاقان عاجز نواز باظهار مسرت



وابتهاج فرستاده را دلجویی نموده غایبانه بقبول ملتمس ابواب شادمانی و دلجویی بر روی تلیم سلطان
گشود و بعد از آنکه قوش بیکی مذکور چند روز بر سر خوان انعام و احسان آنحضرت بکام دل مهمان
بود بموجب فرمان جواب نامه اخلاص ختامه تلیم سلطان بمضمونی شایان رقمزده کلک گوهر سلک
منشیان عطارد نشان گردید و محمد قلی بیک عرب گرلو ایشیک آقاسی که در سال گذشته نزد میر قلیبابا
رفته مراجعت نموده بود از راه سفارت بمرافقت قوش بیکی مامور و باتحف و هدایای شاهانه
روانه گردانید و همچنین در ایام توقف چمن بسطام شهریار گردون غلام حاجم خان پادشاه خوارزم را
که با اولاد و اعقاب و منسوبان و متعلقان چنانچه ایمایی بآن شد از بیم سطوت عبدالله خان
گریزان بپناه باستان گردون شان آورده بمواید عواطف و احسان کامیاب و کامران ساخته مثل
دنباله رو آفتاب جاه و جلال بود بمرکز دولت خود مرخص و با کوکبه سلطنت و خانی از نو استرجاع
بجانب خوارزم روان و مقرر فرمود که قبایل لقبه ترکمانان صاین خانی که در سوالف زمان غاشیه
اطاعت سلاطین خوارزم بر دوش جان داشته اند و از کنار رود گرکان تا حدود آن ولایت بیدا
اقامت افراشته دارند طریق اطاعت و متابعت وی مسلوک داشته دامن مرافقت و موافقت بود را
از کف نگذارند و دو خان مشارالیه تا پیوسته میان سلطنت خود در القوایم عواطف بیکران آنحضرت
ثابت ارکان داشته باشد از احفاد خود بزندق سلطان و اوج میرزای پسرزادهای خود در ملازم
رکاب همایون و ملازم خدمت شهریار ربع مسکون ساخته خود با عرب محمد سلطان پسر مهتر و سایر
فرزندان و منسوبان رایت عزیمت بصوب خوارزم افراخت و چون خاطر اقدس از فیصل قضایای
مذکوره فراغت یافت استرداد ملک خراسان سلسله جنبان شده عنان عزیمت خسروانه بصوب آن
ولایت تافت و اعلام فیروزی فرجام خسرو گیتی غلام از چمن بسطام بصوب مقصد پرچم کشای گردیده
مشتی نه موکب همایون و کوکبه سلطنت روزافزون بقصبه جاجرم رسید و در آنجا فرمان … الابتغا
بپیوست که فرهاد خان و ذوالفقار خان برادر وی با جمعی از امرا و فوجی از لشکر ظفر لوا که شمار ایشان
بده هزار میرسید مقدمه سپاه ظفر پناه و چرخچی لشکر قیامت دستگاه بوده یک منزل راه پیشاپیش
موکب معلی میرفته باشند و بعد از رفتن امرا و لشکریان بر آیینه ضمیر خورشید نظیر عکس پذیر گردید که
بارسال رسول چرب زبان و نامه جلالت عنوان عبدالمومن خان را از قرب ورود موکب ظفر نشان
بحدود خراسان خبردار گردانیده آن بیخبر باده سر را از جرعه دستی باز و می عزم جهانگشای … آل
حال خود داند لاجرم مکتوبی بلاغت اسلوب مشعر بر نصایح سودمند و مواعظ ارجمند و مشتمل گونه گونه

وعد و وعید و لطف و تهدید باین مضمون رقمزده کلک جواهر سلک منشیان بلاغت نشان گردید
که بر عالمیان عیان است که آن خان عالیشان سالهاست که بهوای ملک ستانی هر ساله یاد خراسان
را خیال راه حمام کرده پای زیاده سری باین کشور میگذارند و ازین رهگذر قتل و غارت مسلمانان
و خرابی و ویرانی ملک خراسان را باعث استحکام مبانی سلطنت و خانی می شمارند و انتزاع مشهد مقدس
معلی و بعضی از محال خراسان از حیطه ضبط و تسخیر کارکنان دولت والا برین مدعا دلیلی است واضح و
برهانی است هویدا چه آن خان والاشان در آن اوان که بعزم تسخیر آن ملک طیبه لشکر بخراسان
کشیده سپاهی میدانست که از راه مشغولی سپاه ظفر پناه بگوشمال زیاده سران عراق و آذربایجان و
بعد مسافت باین ولایت نمی توانستند رسید لاجرم شمار فرصت نموده طریق جرات پیموده بوده اند
و دلیل دیگر برین مدعا آنکه در هر بار که اخبار درازدستی و بدمستی آن خان مردم آزار بباده پر
خمار هواپرستی غبار انگیز آینه ضمیر خورشید نظیر میگردید قطع نظر از مهام ضروریه دولت ابد اعتصام
کرده بعزم ادراک ملاقات آن خان ستوده صفات بسرعت برق و باد روی توجه بصوب خراسان می
نهاد هنوز مابین رایت ظفرآیت پرتو وصول بر آن ولایت نینداخته آن خان زیاده سر گریزپای .
بهانه آنکه پدرم پادشاه است و مراجعت مقابله و مقاتله پادشاه قزلباش نداده خود را
گریزان ساخته رایت هزیمت می افراختند و درین تک و تاز رعایا و زیردستان دیار خراسان
پایمال حوادث گردیده ابواب انواع محن و فتن بر روی حال ایشان باز نمیشد و چون درین وقت
که بار محال پدر بزرگوار ایشان اقتدار بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و بدخشان گذاشته
تخم شقاوت و این تقبل اقارب و اقوام خود در مزرع دولت چند روزه کاشته اند و ازین راه
تمامی امرا و سرکردگان سپاه اوزبک و عموم لشکریان مطیع و بنده فرمان شده ذکر عذر و بهانه که
داشتند [illegible] بلند فراموشی گذاشته اند موکب اقبال بعزم استرداد ملک دلپذیر خراسان از
ایادی متغلبه روی توجه بآن دیار نهاده و بنابر آنکه آن ملک فسیح الفضا ملک موروث صد ساله
این دودمان ولایت نشان است تا آن گلستان بخزان از خس و خار اقتدار کم فرصتان
پاک نشود معاودت بمرکز دولت ابد مدت احتمال وقوع نخواهد داشت و عذر و بهانه جوییهای ایشان
نیز بجهات شتی خواسته است اکنون اگر بنظر خیرخواهی در اطوار روزگار خود می نگرند اولی آنست
که حق را بحقدار و دیار خراسان را بکارکنان دولت پایدار سپرده بعد ازین نام آن ولایت را بر
زبان جرات نیاورند و باظهار پشیمانی واقعه ابواب الفت و آشتی در بر روی دولت خداداد گشوده

سفینه

سفینه سلطنت خود را از دست انداز امواج بحر طوفان زای باس و سطوت لشکر ظفرتلاش دولت
بکنار رسانند تا ما نیز بمقتضای العفو عند کرام الناس مقبول از گذشته گذشته تعدی
با ایشان از در اظهار صداقت و دوستی درآییم و ابواب هرگونه امداد و اسعادی که دلخواه آن خان
و الا جاه باشد بر روی آرزوی ایشان بگشاییم و اگر گوش نصیحت نیوش نداشته بنای کار خود را
بر لجاج و انکار گذاشته باشند چون مردان مرد قدم بمعرکه نبرد نهاده از عار فرار که در خور استقلال
و اقتدار سلاطین نامدار نیست احتراز و اجتناب لازم شمرند و رسم مذموم گریزپایی سالهای گذشته
را از سر بدر کرده در هر جا که خواهند و صلاح دانند قدم جرات و مردانگی پیش گذارند که پیش ازین
از در مکر و تزویر درآمدن و بعذرهای بیجا و بهانه های لایعنی متوسل شدن گنجایش ندارد و مقام
خودنمایی و معرکه آرایی را تعیین نموده باظهار آن مسرت پیرای خاطر قدسی مآثر گردند که سالهاست که
عالمیان چشم انتظار در راه گیر و دار ما و ایشان دارند و دانسته باشند که اگر درین نوبت خواهند که
بطریق معتاد روی بی غیرتی از معرکه ستیز و آویز بوادی گریز گذارند همت شاهانه و غیرت خسروانه
نخواهد گذاشت که بکام خواهش رایت هزیمت توانند افراشت و تا بلخ و بخارا موکب ظفرلوا طریق
تعاقب ایشان پیموده بضبط و تسخیر کهن دیارهای قلاع خراسان التفات نخواهد نمود و بعد از آن
خدا داند که از مرور و عبور سپاه منصور ما در آن دیار فزع اکبر و هول یوم النشور چه گونه آشکار خواهد
گردید و مآل حال روزگار آن خان والاتبار در آن دیار بکجا خواهد کشید و منشیان عطارد نظیر بعد
از فراغ از تحریر این فقرات دلپذیر مصدوقه الملک ما کرر [illegible] دیگر باره این کلمات
بلاغت سمات را در لباس نثر نمای نظم خاتمه آن منشور جهانگشایی نموده پس از آن طرق اختتام
پیمودند و چون گنجینه جواهر دفینه تاریخ عالم آرا از آب و رنگ آن لالی گرانبها خبر رسیده به تحریر
آن اشعار دلپذیر درین حدیقه ملیح نظیر جرات نموده باطله بعد از اختتام آن منشور جهانستانی و ختم
سخن بخاتم سلیمانی روح الله بیک [illegible] و صحبت برسانیدن آن نامه نامی مامور و روان و
مقارن آن موکب ظفرنشان نیز بصوب مقصد روان گردید سمند عزم جهانگشای بصوب مشهد معلی
برق عنان گردید و چون مرآت ضمیر قدسی تخمیر سلاطین گردون سریر پذیرای تماثیل صور غیبی و گنجینه
جواهر زواهر اسرار لاریبی می باشد رای رزین خاقان روی زمین از راه خیرخواهی که دیگری را
از ستر غیبت آن آگاهی نبود مرافقت شاهزاده کامکار محمد باقر میرزا که بهین نوباده نخل برومند
سلطنت پایدار و در آن سفر خیراثر مسرت پیرای خاطر او نبود بر پدر بزرگوار بود بنابر خردسالی و جهات دیگر

که آن سرور بهتر میدانست مقرون بمصلحت دولت ابدمدت نمیدید متوجه صوب صواب دار السلطنهٔ اصفهان
مأمور و مرخص گردانید و در هشتم جمادی مستکانهٔ معاودت آن حضرت کرم و شیخ احمد آقای ایشیک
آقاسی حرم شریف پاسداری و خدمتگزاری آن گرامی گوهر بحر تاجداری معزز و محترم گردیده آن مهر
فروزان را از افق دار السلطنهٔ اصفهان طالع گردانید و بعد از انتقال آن درخشان کوکب اوج اقبال
به بیت الشرف جاه و جلال الویه و اعلام جهانگشا بعد از عید اضحی از آنجا مرحله پیما گردیده به شادروان
جلالت و شأن در ییلاق کالپوش بدوش چرخ اطلسی پوش رسید و در آنجا مصداق مصرع سالی
که نکوست از بهارش پیداست طلیعهٔ طلوع نیّر جهان افروز فتح و فیروزی از افق بهروزی دمیدن
آغاز نهاد و ابواب فتح و نصرت بر روی دولت ابدمدت گشاد و در کام بخت قلعه‌گشایی و جهان
ستانی ولایت معمورهٔ نیشابور در کمال سهولت و آسانی بحیطهٔ ضبط و تسخیر سپاه منصور درآمد شرح این
مقال و تفصیل این اجمال آنکه در آن اوان بفرمان عبدالمؤمن خان احمد سلطان نامی از نژاد سلاطین
ترکستان حاکم آن ولایت بود و چون خبر قرب ورود موکب مسعود بوی رسید بنابر ظهور امارات
دولتخواهی ملتزمان رکاب شاهی از جبههٔ اعتقاد رعیت و سپاهی آن دیار قدرت قلعه‌داری و حفظ
و حراست شهر در خود ندیده و سیلی خور امواج بحر حیرت گردیده چه از بیم مؤاخذه و بازخواست عبدالمؤمن
خان یارای آن نداشت که بمیان اوزبکان رود و از خوف دست‌درازی اجامره و اوباش نیشابور
بمال و اسباب وی جرأت آن نمیکرد که پای از دروازه بیرون گذارد عاقبت بحبل المتین عنایت بی
غایت خاقان گردون منزلت توسل جسته بعزیمت سفر خیر البلاد روی امید بکریاس گردون اساس
نهاد و هنوز احمد سلطان قدم از دروازهٔ شهر بدر ننهاده بود که مردم نیشابور کوس بشارت و نقارهٔ
تهنیت باسم سامی و نام نامی سریرآرای اورنگ سلطنت بنوازش درآورده بمبارکباد مقدم زبان
گشودند و چون خبر مسرت اثر فتح نیشابور در کالپوش بگوش شهریار صاحب هوش رسید میر ابوالمعالی
نیشابوری که از اجلهٔ سادات عالیدرجات و اعاظم اکابر و اعیان و کلانتران آن کشور بود و از
راه استیلای سپاه بدرگ اوزبک جلای وطن و ترک خان و مان اختیار نموده طریق توطن عراق
سپرده در موکب همایون خاقان باستحقاق می‌بود بحفظ و حراست آن ولایت مأمور فرمود و چون
میرزا احمد سلطان حاکم سبزوار از رسم و راه لشکرکشی و قلعه‌داری خبردار بود حکومت نیشابور را نیز
بوی کرامت نمود و مقارن آن احمد سلطان اوزبک که از نیشابور بعزم سفر خیر البلاد روی توسل به
آستان سپهر بنیاد نهاده بود بسعادت زمین‌بوس دریافته مشمول عواطف بیکران و مرخص گردیده راهی



کرد پیش داشت روی عزیمت گذاشت و چون فرهاد خان که چرخچی سپاه ظفر توأمان بود در مقدمهٔ
لشکر قضا قدرت قدر توان از راه جوربد و شقان روان شده بود کوکبهٔ جاه و جلال شهریار بلند
اقبال از کالپوش برابر چرخچی سپاه بحر جوش عدد خروش در جنبش آمده بعد از قطع مراحل در قلعه
رباط صفی از توابع شقان نزول اجلال روی نمود و چون پیوسته اخبار مسرت آثار استقبال اهالی
نیکوسکال در مراحل و منازل باستقبال موکب جاه و جلال می‌آمد در این منزل نیز مهنیان مژده رسان
از نزد فرهاد خان بآستان گردون‌شأن رسیده خبر مسرت اثر کشته شدن عبدالمؤمن خان و
بشارت فتح مشهد معلی را بشرحی که در گزارش احوال ما وراء النهر سمت گزارش یافت بمسامع جلال خسرو
بیهمال رسانیدند و بهبوب نسیم این خبر بشارت اثر گلزار همیشه بهار خاطر شهریار بحر و بر شکفتگی و
نضارت از سر گرفته شکرانهٔ این فتح نامدار که سرلوحهٔ دیوان تعاقب لیل و نهار و دیباچهٔ کتاب
فتوحات والااقتدار بود جبین نیاز بر آستان شکرگزاری سوده دست دریانوال بپرورش حال
ارباب استحقاق و استیمال گشود و وقوع این فتح نمایان سلسله‌جنبان شوق ادراک سعادت
زیارت آستان ملایک پاسبان شاهنشاه کشور ولایت و هدایت گردیده عنان عزیمت گردون
خرام را بصوب آن روضهٔ سدره احترام معطوف گردانیدند و موکب جهانگشا بصوب مقصد مرحله‌پیمای
گردیده قبهٔ شادروان عظمت و شأن در فضای فرح افزای طوس برزد و چون خبر آن رسید و مقارن
وصول کوکبهٔ جاه و جلال بآن مکان سعادت بنیان فرهاد خان و امرا و اعیان مشهد مقدس معلی
که از سر قدم ساخته رایت استقبال موکب اقبال افراخته بودند وارد گردیده خود را بشرف سجدهٔ
پای‌بوس سرافراز ساختند و چون هزاردستان هزاردستان زبان بتهنیت آن فتح نمایان گشادند
داد مسرت و شادمانی دادند و روز دیگر که بیست و پنجم ماه مبارک ذی الحجة الحرام بود احرام حریم طواف
مرقد معطر و مضجع منور درخشان اختر برج سیادت و هدایت و ششمین گوهر درج امامت و ولایت
شاهنشاه کشور علم و عرفان مصداق خبر صدق اثر ستدفن بضعة منی بارض خراسان
امام معصوم و شهید مسموم علیه التحیة والثنا که مطاف بالانشینان جبهات و مهبط انوار روحانیان
جهان اسرار است بسته از راه عقیدت و اخلاص روی توجه بآن روضهٔ قدس اساس سعادت‌مأمن
نهادند و چون شعشعهٔ مهر درخشان گنبد نورفشان آن روضهٔ والا که محل ورود و صعود روحانیان
عالم بالاست چراغ چشم چشم‌براهان را روشن کرد چشم و چراغ دودمان سلطنت ابدقرین از ابرش
پرتو پویش نزول نموده مانند پرتو مهر درخشان جبین خضوع و خشوع بر خاک راه سود و چون جبههٔ شوق را

بسجدهٔ شکر وصول بآن قبلهٔ اقبال مقبلان نورافشان گردانید همچنان پیاده قدم سعی در شاهراه کعبهٔ
مقصود نهاده بآن نورستان جهان عرفان روان گردید و امرای عالیشان و ارکان دولت ابد
بنیان و محرمان حریم اقبال و مقربان آستان جاه و جلال و سایر ملازمان رکاب اقدس چون دیدند
که شاهسوار مضمار سلطنت پایدار پیاده قدم در راه شوق نهاد یکبار چون اوراق اشجار که در
فصل خزان از باد وزان بصحن گلستان فرو ریزد از مرکب باد رفتار فرود آمده سایه مثال برابر آن
آفتاب اوج شاهی راهی گردیدند و آن مهر درخشان اوج آگاهی بر تیغ دو دم شوق و آرزومندی
راه می بریدند تا بعتبهٔ علیای ولایت و هدایت و آستان ملائک آشیان امامت و کرامت رسیده
جبههٔ نیاز را بجاک روب عتبهٔ علیه روضهٔ منورهٔ مطهرهٔ عرش درجه کامیاب ساخته زیارت کردند
و بعد از ادراک سعادت زیارت و طواف و استدعای حصول حاجات و قبول ملتمسات از ان بقعه
ملائک مطاف بعمارت مبارکه معروف به چهارباغ نزول اجلال فرموده در ان سرای دلگشا مقام
فرح افزا مسند اورنگ جاه و جلال تکیه نموده و چون در وقت آن بود که سنظم و نسق آن آستان سدره
نشان چنانچه سزاوار و درکار باشد پرداخته لهذا رکاب فی الجمله سنظم و نسق و رواج و رونق آن
پرداخته منصب والای تولیت آن قبهٔ عرش سای را بقاضی سلطان که از سادات عالیشان تربت
حیدریهٔ خراسان بود و در فترت اوزبکیه بالملک عراق نقل مکان نموده در ان وقت داروغهٔ صفهان
بود کرامت و حکومت تربت حیدریه را علاوهٔ آن فرموده و چون خاطر اقدس از نظم و نسق آن
مکان مقدس فی الجمله فراغت یافت آفتاب رای صواب نمای شیر توابع اهتمام بر نظام و انتظام مهام
مشهد معلی انداخته رایت عزوشان بوداق خان چگنی را با ایالت آن ولایت سرفراز ساخته
و فرمان لازم الاذعان بنفاذ پیوست که خان مشار الیه و شاه تقی سلطان ... باتفاق تا بعضی
نفر از قورچیان عظام و سایر ملازمان رکاب اقدس بعزم استرداد ملک موروث نور محمد خان والی مرو
شاهجهان کمر فرمانبرداری بر میان بسته خدمتش را با آن ولایت برند و مملکت مرو و نسا و ابیورد را
از ایادی متغلبه انتزاع نموده بوی سپارند و در ان دو سه روز که موکب گیتی فروز در مشهد معلی انجمن
افروز بود اسرای معرکه جام را که اسیر سرپنجهٔ استیلای عساکر ظفر فرجام شده بودند از نظر کیمیا اثر
گذرانیده رنگ سلطنت رحیق دین محمد خان و بلند پروازیهای وی را که در طی تحریر وقایع ما وراء
النهر اجمالی ازان شد بعرض اقدس رسانیدند و از تقریر ایشان چنان بوضوح پیوست که درین اوقات
شمار لشکریان آن زیاده بر صد هزار سوار رمی بوده و بر تقدیر وقوع آن چون کار معرکه



کارزار بر غازیان شیر شکار دشوار میگردید اهل خراسان بزبان بتکذیب آن جماعت گشوده تقریر می
نمودند که عدد لشکریان ایشان زیاده بر چهار کس نیست چه سپاه دل سیاه دین محمد خان و برادران
دو هزار بیش نیستند و سپاهیان هرات و جماعت بلوچ و میران و ایماقات و سایر جماعات نیز
شاید سه هزار کس باشند و بیشتر ازین احتمال وقوع ندارد و بنا برین عقلا و ارباب رای رزین اکمان
آن بود که با وجود عدم پادشاه نافذ فرمان در میان اوزبکان و فترت و آشوب در دیار ماوراء النهر
دین محمد خان با اینقدر لشکر و حشر در هرات اقامت نتواند نمود و بنا بر آنکه تا آن زمان خبر زیاده
سری تسلیم سلطان و پای بر پایهٔ تخت سلطنت و خانی نهادن و خود را دین محمد خان خطاب دادن
با اخبار جمعیت امرا و لشکریان اوزبکیه بر سر آن مغرور زیاده سر و کمیت سپاه و لشکر و قرارداد خاطر
آن بد گهر در معسکر ظفر اثر بسر حد یقین نرسیده بود در همان روز فرمان لازم الاذعان بنفاذ پیوست
که فرهاد خان و مجموع امرا و لشکریان جرچی که در مقدمهٔ موکب ظفر نشان روان بودند سرعت سیر
از باد بهار و سیل کوهسار استعاره نموده بطریق ایلغار خود را بدار السلطنه هرات رسانند و پیشتر از آنکه
اوزبکان غدار بضبط و استحکام قلعه و حصار و تهیه و تدارک اسباب گیر و دار پردازند کمند استیلا و
اقتدار بر کنگرهٔ تسخیر دار السلطنه هرات اندازند و همچنین اشاره علیه بصدور پیوست که از اسرای جام چند
تن که از ملازمان دین محمد خان باشند در مشهد معلی نگاه داشته تتمه را معروض تیغ سیاست گردانند
و بر زبان گوهربار گذرانیدند که چون دین محمد خان با ما از در دوستی و اخلاص در آمده اگر درین دعوی
صادق باشد ملازمان وی را خلعت داده در هر جا که باشد نزد او خواهیم فرستاد و بنا بر آنکه قرارداد
خاطر ما آن بود که لشکر کینه ور اوزبک که در هرات اند از راه آنکه امید عاید بدین عدد و کومک ندارند
چون خبر قرب ورود موکب مسعود بایشان رسد جرأت قلعه داری ننموده طریق فرار بدیار خود خواهند
نمود اعلام ظفر فرجام خاقان گردون غلام در بیست و هشتم شهر ذی الحجة الحرام از مشهد معلی بصوب
ولایت جام در حرکت آمد و در یک منزلی آن بارگاه در سنگ بست مضروب و مهر و ماه رسیده و از انجا رایت ظفر آیت
حرکت نموده در بیست و نهم ماه مذکور در فرهاد جرد جام نزول اجلال روی نمود و مقارن وصول بآن
منزل محمود بیک شاملو برادر اسلام بیک یوزباشی که در فترت هرات خود را بهندوستان کشیده در ین ولا
باز گردیده بهرات رسیده بود و بر کار چگونگی آن حالات اطلاع داشت وارد معسکر ظفر قرین و بشرف آستان
بوس خسرو روی زمین سربلند گردیده اخبار مذکوره را که در حین اقامت وی در ان ولایت روی نموده بود
بعرض رسانید و چون نوبت بعرض ما فی الضمیر دین محمد خان رسید معروض گردانید که نشئهٔ شراب بیهوشی

حکم رای ملک خراسان نه چنان آن مست باده غرور را از هوش برده که به سیدن هیچ مآل اندیشی دیده
عاقبت بین از گران خواب مدهوشی تواند گشود و نو عروس عشوه فروش سلطنت آن ولایت
متوقعی دل آرزو حاصل او را بغنج و دلال چنان مایل ساخته که دست آرزو از دامن مواصلت او کوتاه تواند
نمود و احتمال آن ندارد که اگر اره بر سرش گذارند دل از سلطنت خراسان بردارد و بنابر آنکه تا غایت
خبر مسرت اثر قرب ورود موکب مسعود بان ولایت نرسیده گمان ایشان آن است که هنوز چمن
بسطام مطلع آفتاب تابان و محل نزول موکب ظفرنشان است و فرهاد خان با فوجی از سپاه ظفر
در رود بار و این حدود تاختن آورده با خود قرار داده که با ده دوازده هزار نفر اوزبک و دو سه هزار
دیگر از قبایل و هزارجات که بر سر دارد روی عزیمت بدفع فتنه فرهاد خان گذارد و همچنین در خاطر دارد
که اگر خبر طلوع آفتاب رایت فتح و ظفر از افق این کشور به درجه تحقیق رسد و یارای مقاومت با لشکر
ظفر خاصیت نداشته باشد باقی سلطان برادر کهتر خود را با دو سه هزار نفر در قلعه هرات بحفظ و
حراست بازداشته خود روی عزیمت بماوراء النهر گذارد تا لشکری تمام فراهم آورده بخاطر جمع
دیگر باره بخراسان آید و از هر راه که تواند و مقدور وی باشد دست استیلا و اقتدار بتسخیر آن ملک
دلپذیر کشاید غرض که بهیچ وجه احتمال ندارد که خیال سلطنت ملک خراسان از دل او بیرون رود
و قطع نظر از این کشور نماید و چون وثوق و اعتماد تمام بر اخبار محمود بیک مذکور بود رای رزین خسرو دریا
زمین ابواب اندیشه دفع آن ستم پیشه بر روی دولت ابد قرین گشوده امرا و ارکان دولت ابد
مدت را بزم مشورت طلب داشته بر زبان گوهربار گذرانیدند که جمعی کثیر و جمی غفیر از سپاه کینه خواه
اوزبک در این وقت در دار السلطنه هرات جمعیت دارند و یقین که اگر فرهاد خان و امرا که مقدمه جنود
مسعود اند از مقامی که داخلند پیشتر روند لشکر کم فرصت اوزبک باستظهار همراه بودن پادشاه با
ایشان دلیرانه سر راه بر سپاه ظفر پناه گرفته داد مردی و مردانگی خواهند داد و چون معارضه و مقابله
دولت شکران را که سردار یک طرف پادشاه و طرف دیگر یکی از امرا و اعیان سپاه باشد از قبیل
مثبت و درفش شمرده اند و اقبال پادشاهان جهت نهایی مقاومت با سپاه گران میکند بهم آن است که
از این راه چشم زخمی بجنود مسعود رسد و این معنی باعث جری و جرأت اوزبکان کم فرصت شده
اگر بر تقدیر تسلیم از راه حزم و احتیاط پای از معرکه کشیده دارایشان کشند و دست از ستیز و آویز کوتاه
کشند هر آینه بخاطر جمع و فراغ بال بضبط و استحکام قلعه هرات و تهیه و تدارک اسباب قلعه داری
خواهند پرداخت در این محمد خان خاطر از رهگذر قلعه جمع نموده رایت عزیمت بماوراء النهر خواهد

او خفت

افراخت و چون قلعه هرات در حصانت و استحکام با قلاع سبع شداد هم ساهمت و لاف مساوات میزد
و آسان آسان کشاد اقتدار سلاطین گردون اقتدار بمنزله تسخیر آن حصار استوار میسر نبود بهر گاه کار
بمحاصره و تسخیر حصار رسد مهم ما نیز مانند مهم عبدالله خان در تسخیر آن بدور و دراز کشد چه عبدالله
خان چنانچه بر عالمیان ظاهر است باتفاق لشکر جرار که هر خود و خیل پنجاه هزار اوزبکان خونخوار
بعد از آنکه آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته در قلعه گشایی از بی پروایی کشش و کوشش داد داده
بعد از یازده ماه بولب آن قلعه را برروی خود گشودند بنابرین چنین بخاطر خطور مینماید که کس نزد
فرهاد خان فرستاده مقرر فرماییم که در معسکر خود آوازه در اندازد که چون از طرف آذربایجان و عراق
اخبار وحشت آثار از قبیل آنکه رومیان از تهاون فرصت نموده پای جرأت به حد ممالک محروسه
و دست جسارت بنهب و غارت مردم آن ولایت گشوده اند بدرگاه آسمان جاه رسیده بود موکب همایون
شاهی بجانب عراق و صوب آذربایجان بسرعت و اضطراب تمام راهی گردید و بعد از انتشار این
خبر خود نیز با سپاه و لشکر طریق معاودت بمعسکر ظفر اثر سر کند و یک منزل پس نشیند و بر تقدیر
وقوع این تدبیر احتمال قریب دارد که چون خبر برگشتن ما از راه سرعت و اضطراب با وزبکیه رسد لا محاله
این حرکت را محمول بر نوعی از هزیمت شمرده از سر ضبط و استحکام قلعه و اندیشه قلعه داری درگذرند
و بسرعت برق و باد از راه دلیری و جرأت بعزم تعاقب و معارضه ما روان گردند و چون فرهاد خان
یک کوچ باز پس نشیند ما از عزق اردوی همایون را با جمعی که مراکب ایشان پایای ایلغار نداشته
باشد در دنبال گذاشته مقرر فرماییم که با آهستگی بر اثر معسکر اقبال می آمده باشند و خود با جمعی از
عساکر ظفر مآل که صاحب اسب کتل بوده مرکبان ایشان چاق و توانا باشد بطریق ایلغار بفرهاد
خان می پیوندیم و مقید برسیدن لشکر فارس و کرمان نشده بسرعت هر چه تمامتر بر سر اوزبکان بدکردار
میرویم و باین تدبیر ایشان را از فکر قلعه داری و قلعه دور افکنده منتظر لطیفه غیبی عنایت لاریبی می
باشیم تا آنچه دلخواه باشد بامداد و اعانت فضل الهی بحصول انجامد و چون رای رزین و تدبیر زرین شهریار
روی زمین پسندیده تمامی عقلا و ارباب تجربه آمد علی الفور فرمان والا باسم فرهاد خان نافذ گردید که بر
[illegible] سطور عمل نموده مترصد وصول موکب همایون باشد و همچنین حسب الحکم والا مقرر شد که الله وردی
خان و گنجعلی خان نیز با جنود ظفر ورود فارس و کرمان که از راه طبس وارد خراسان شده متوجه کوچ
مسعود ند از عزق و اردوی خود را گذاشته با آنان که اسب ایلغار داشته باشند جریده و سوار مرحله
پیمای شده در حدود غوریان خود را بموکب ظفر نشان رسانند و حاتم بیک اعتماد الدوله که مجاهد فطرت

حرم علیه عالیه و اغرق همایون در معسکر ظفر اثر بار و اشته معروض فرمود که بر اثر الویه دولت و اعلام فتح
نصرت با جمعی که دانی می آمده باشد و بعد از فیصل قضایای مسطوره روز یکشنبه غره شهر محرم
الحرام هنگام زوال که اوان رسیدن آفتاب اقبال بذروه کمال بود الویه جاه و جلال سلیدی
قاید فیروزی و اجلال از فراه جرد و جام بصوب مقصد پرچم کشای شده هم عنان دولت ابد مرکاب
اقبال بطریق ایلغار مرحله پیمای گردیدند و فرهاد خان از راه امتثال فرمان در انشای طریق
موکب نصرت رفیق پیوسته الله ویردی خان و گنجعلی خان نیز بموجب فرموده عمل نموده خود را
در هرات رود بمعسکر ظفر قرود رسانیدند بالجمله شهریار گیتی فروز ده روزه راه را در ان ایلغار در
عرض چهار روز طی فرموده روز پنجشنبه پنجم ماه مذکور در حوالی پل سالار که در چهار فرسنگی هرات واقع
است بمخالفان رسیده بکار سازی حرب و تهیه اسباب طعن و ضرب مشغول گردیدند و صباح روز دیگر
که ششم ماه محرم الحرام بود جنگ سلطانی روی نمود



ذکر کیفیت وقوع جنگ سلطانی و در میدان ... فتح و فیروزی ... چون

اراده بی علت فاتح الابواب فتح و نصرت و ناصر صاحب دین و دولت بارتفاع رایت ظفر آیت
گردون منزلتی تعلق گیرد که پیوسته منظور نظر تربیت اثرش تاسیس مبانی عدل و احسان و همواره
همش بنها د خاطر خطیر قدس تخمیرش اشاعه انوار امن و امان باشد چون دست و تیغ جهانگشایش
آفتاب وار از افق معرکه گیر و دار طالع گردد اگر بهم آورد دش مثل کوه البرز و سد سکندر باشد چون
آنکه در برابر جوهر تیغ ظفر سکرش سپر عجز افکنده آواره و بار فرار کرده گریزگاهی ندارد و از اینجا
که این آفتاب اوج کشورستانی از روزی که عارج معارج اقلیم گیری و جهانبانی گردیده ماهچه
علم نصرت پرچمش از افق هر معرکه و میدان که فروزان شده فتح و ظفر دوان باستقبال موکب جاه
و جلالش شتافته بر یکدیگر سبقت گرفته اند مصدق این مقال ظهور شعشعه آفتاب جهانستانی
بوقوع جنگ سلطانی است که عساکر ظفر مآل این خسرو بلند اقبال را در رباط پریان بلشکر نصرت
اثر دین محمد خان روی نموده ابواب فتح و فیروزی بر روی دولت بیزوال گشوده تفصیل این اجمال
آنکه دین محمد خان چنانچه در طی گزارش احوال ما وراء النهر و توجه موکب ظفر نشان بصوب خراسان
ایما بآن شد از راه عدم اطلاع بر قرب طلوع اعلام آفتاب ارتفاع بجهت آن دیار و
بقاع و استظهار استماع اخبار ورود فرهاد خان با فوجی از لشکر ظفر نشان با آن حدود از شهر هرات
رخت اقامت به پرده کشیده بقوم محاربه و معارضه ایشان سراپا دل و جگر گردیده و پس از آن بر



خبر معاودت امرای عالیشان را بموکب ظفر نشان با ضطراب تمام شنید چون باندیشه استیلا و اقتدار
بر سپاه امرای نامدار از شهر بیرون آمده بحوالی پل سالار رسیده بود از راه اضطرار بنا چار نزول
نمود و از سیاهه کار چون در همان شب که شب ششم ماه محرم و بروز گونه گونه رنج و محن آبستن
بود از طلیعه طلوع صبح اقتدار آفتاب رایت شاهی خبردار شد اثر بهکذ ضیق وقت و تنگی
مجال بجز اندیشه قتال و جدال خیال دیگر نتوانست نمود و در پی دیگر از راه صواب بر روی فکر
خطای خود نتوانست گشود و تا در نظر ظاهر بینان ترک سر گفته دل از جان برداشته باشد به
اظهار تجلد و خودسازی و خیال محال ترفع و سرفرازی سپاه بد رگ او زنگ راه و النهاد جانبازی
ساخته از راه وفور جهل و غرور مرکب کادتازی میدان مکاربه سپاه پادشاه غازی تاخت و در
صباح آن روز که کوکبه عظمت و جلال خاقان بلند اقبال آفتاب مثال از افق جاه و جلال جهان
افروز شد و عساکر ظفر مآثر چون امواج بحر بلا از دنبال هم رسیده در ان دشت بی انتها ساعتی تردد و آمد
و رفت را بر مترددین صبا و شمال مسدود گردانیدند دین محمد خان روی باهتمام تسویه صفوف و اعلای
اعلام ننگ و نام آورده چرخچی معین و مقرر کرد و باقی سلطان برادر خود را با میرزا عبدالله منقط
و حاجی بی حاکم هرات سرکرده و سالار برانغار نموده در دست راست قول که بوجود امرای معتبر و
سرداران صاحب جگر استحکام یافته بود باز داشت و حفظ جراحت لشکر جوانغار را نیز بجمعی از امرا
و سرداران نامی گذاشته بحکم آنکه وصیت مبارک است با تمامی سپاه و لشکر از در وصیت کردن
درآمده و بهمگی سفارش نمود که هنگام اشتعال نایره گیر و دار چون آثار استیلا و اقتدار غازیان بیشه
شکار در معرکه کارزار پدیدار گردد یکبار با لشکر قول از جای درآمده روی اهتمام بانهزام سپاه ظفر
پناه گذارند و خود با هزار سوار از بهادران تیغ زن کامگار که باعتقاد فاسد وی بهادران گزیده
و دلیران کاردیده بودند و از میان اوزبکان خونخوار انتخاب و اختیار کرده بود در دست چپ
قول عنان باز کشیده و مقرر کرد که نظر آن هزار نفر اگر سپاه و لشکر غالب و اگر مغلوب گردند بر
مرافقت و همراهی وی بوده از وجدا نشوند اما چون ماهچه رایت فیروزی آیت آفتاب اوج شاهی
بر رباط پریان و کنار پل سالار پرتو وصول افکند با آنکه مراکب بادرفتار غازیان شیر شکار از
راه کثرت ایلغار و شدت حرارت و حدت هوای تابستان از کار مانده زیاده بر چهار هزار سوار موکب
ظفر شعار ملحق نشده بود و شمار فوج جلادت شعار فرهاد خان و سایر امرای عالیشان نیز که
مقدمه جنود مسعود و چرخچی فوج نامعدود بودند بیش از دو هزار نبود بعروه الوثقی حفظ حافظ حقیقی

توسن جسته متوکلا علی الله روی توجه بجنوبیه صفوف لشکر و تعبیه سپاه ظفر پناه نهاده برنغار و جوانغار
جنود نصرت شعار را بسرداری و سالاری امرای عالی مقدار و قورچیان و غلامان و سایر عساکر
ظفر مآثر زیب و آرایش داد و علم شیر پیکر خاقان بحر و بر در قلب لشکر شقه گشایی کرده پرتو اقبال
اوج شاهی در سایه خورشید پایه آن علم ظفر پرچم آرمید و بعد از تلاقی فریقین و تسویه صفوف
جانبین که بتر دستی ابر بهار گرد و غبار از معرکه کارزار خود را بکنار کشیده و بجوش و خروش کوس و رویین و
نعره نای نفیر . و غریو نفیر و کرنای و دار و گیر دلیران بهرد آزمای و لوله روز قیامت و غلغله
صبح محشر آشکار گردید مبارزان هر دو لشکر و بهادران هر دو کشور تیغ ظفر پیکر بقصد جان یکدیگر
از نیام انتقام کشیده سمند جرات در مرکب جلادت را بمعرکه حرب دوانیدند و بیشتر از آنکه آن
دو دریای جوشان و آن دو بحر خروشان مضمر کریمه مرج البحرین یلتقیان و بایکدیگر دست
و گریبان شوند چرخچیان بهم رسیده نایره قتال و جدال را مشتعل گردانیدند و شیر شکاران بیشه جلادت
سواری که مقدمه سپاه ظفر پناه بودند بپشت گرمی دولت پایدار یکبار مرکب باد رفتار را از
جای برانگیخته چون سیل بی زینهار به چرخچی سپاه اوزبک ریختند و بشعله تیغ و سنان آتش در
خرمن ثبات و قرار ایشان افکنده آن دریای تیغ و سنان را گریزان ساختند و چون از مهب
تایید نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اعلام غازیان چرخچی وزید تمامی آن بحر قیامت موج فوج فوج
با خذ غنایم و آوردن سر و اخرمه مشغول گردیدند و کار بجایی رسید که بر سر فرهاد خان بجز معدودی
چند از ایشان کسی نماند و مقارن آن باقی سلطان که سردار برانغار بود چون فرار هزیمتیان
را دید بقصد امداد و اعانت ایشان با لشکر دست راست از جای جنبیده بمعرکه میدان رسید
و غازیان عظام که بعد از انهزام مخالفان طالب غارت و تالان و جویای ننگ و نام بودند تاب
صدمه بهادران آن فوج نیاورده از دریای معرکه مانند موج روی بکنار نهادند و از نیامد کار
فرهاد خان چون دران روز علم ظفر پرچم که علامت ثبات و قرار سردار در معرکه کارزار است بر
خود سایه گستر نداشت غازیان چرخچی که از معرکه چون بخت خود برگشته بودند از سرداران لشکر
ندیده از راه اضطرار طریق فرار اختیار نمودند و گرد و غبار فرار ایشان بنوعی ارتفاع یافت که
اثرات قلب سپاه که آرامگاه شاه دین پناه بود در رسیده بهم آن بود که قول همایون از راه قرب
وصول فراریان متزلزل و پریشان گردد و فرهاد خان چون بی انصار و اعوان با معدودی چند از
ملازمان در میان معرکه پریشان و هراسان مانده بود مرکب جلادت بمیدان جاهیده دست کرا



باستعمال سیف و سنان گشوده در اثنای گیر و دار از خطار و از راه اضطرار آواره دیار فرار گردید
آنکه حگر دارانه خود را بر قلب آن لشکر پر شور و شر زده تنی چند را بی سر و سری چند را بی تن کرد
اما چون یاوری از بخت نبود بحکم آنکه مصراع چو برگشت زنجیر با تکیه شد عاقبت کار طریق فرار
پیموده ابواب عار بر روی روزگار خود گشود القصه چون خبر فرار فرهاد خان و امرای چرخچی و
شکست لشکر آذربایجان بسمع جلال گیتی ستان رسید بمصداق مصرع کهن زنبیلی از عدو
گم گیرد ضمیر منیر آفتاب تاثیر را از غبار وقوع آن پاس داشته بعزم متین و رای رزین همت
گردون نهمت بر تلافی و تدارک آن جشم زخم گماشت و باشاره گوشه ابروی فرمان قورچی باشی
والله وردی خان و سایر امرای عالیشان و قورچیان و غلامان را که در دست راست و دست چپ
قول همایون پای ثبات و قرار افشرده عنان بر عنان مترصد فرمان بودند رخصت میدان و
دستوری حرب کرامت نموده دست جرات و جلادت ایشان را بدفع و استیصال دشمنان گشوده
خود بنفس نفیس خود حفظ الهی بر سر و درع تایید نامتناهی در بر چون مهر انور با تیغ و سپر در قلب لشکر
مانند کوه ثابت ارکان عنان کشیده نظاره گر معرکه میدان گردید که اگر بفرض محال دیگر باره عساکر
ظفر مآل را بامداد و اسعاد احتیاج افتد جگر گوشه ذوالفقار را از افق نیام آفتاب وار طالع ساخته
با شیر شکاران بیشه کارزار که در رکاب اقدس پای ثبات و قرار پایدار داشته باشند رایت
گیر و دار برافرازد و چون عساکر فیروزی مآثر بجانب میدان گران رکاب و سبک عنان گردیدند
از آن جانب نیز نسیم عزت بر پرچم اعلام اوزبکان وزیده یکبار از برنغار و جوانغار
مرکبان را بجانب میدان برق جولان گردانیدند و آن دو دریای پر شور مانند ظلمت و نور و آن
دو بحر بی ساحل چون حق و باطل در هم آویخته بیاد حمله بهادرانه گرد ملال انگیختند تیغ مغفر شکاف از
غلاف برآمده و سنان جان ستان روی بمیدان مصاف نهاد تیر بهادران دلیر که مدتها در خانه
کمان گوشه گیر بود در فضای معرکه بال پرواز گشوده و کمان بی پر گرده که چون پیران خمیده قامت
بقربان جوانان خوبی از زه صفت راست خاکی منش گرفته از کیش خویش احتراز نموده سپر فراخ دامن
که در حفظ و حراست مبارزان کار حصار آهن میکرد مانند حباب بر سر دریای خون شناور گردید
و از ضرب شمشیر و نوک خنجر جگر دار ان صاحب جوهر موجه طوفان خون بدامن چرخ نیلگون رسید
جنگجویان چون کرکان گرسنه در هم فتاده داد مردی و مردانگی دادند و گرد و غبار معرکه کارزار را
مانند جوش و خروش مبارزان جوشن پوش بگوش چرخ اطلس پوش رسانیدند و در آن معرکه پرهول

وبیم با آنکه جگر جگرداران سپاه اوزبک از مشاهده طوق ظفر منجوق شهریار هفت اقلیم از غصه دو نیم بود
وازدیدن چتر همایون فال خسرو بلند اقبال یکباره دل از دست داده بودند اما از بیم جان در معرکه
میدان پای ثبات و قرار فشرده بقدر طاقت و توان داد مردی و مردانگی دادند لیکن چه سود که
چون آفتاب فروزان تیغ کشد سپاه کواکب هر چند خود نما باشند جز آنکه آواره دیار فرار گردند
چه کار توانند کرد لاجرم چون از پای علم ظفر پرچم خاقان انجم حشم شیر شکاران بیشه سربازی و
جان فشانی قدم بمعرکه بهادری و پهلوانی نهاده دست جرات به حملهای پی در پی گشادند سپاه
دل سیاه اوزبک را یارای مقاومت نمانده پای آوارگی در وادی هزیمت نهادند و دین محمد خان که با
هزار اوزبک بدرگ در دست چپ لشکر خود انتظار فتح و ظفر میکشید چون دید که از مهب تائید نسیم
فتح و فیروزی بر پرچم علم شهریار ستاره حشم وزیده از مقامی که داشت بی باکانه با آن هزار سوار از
طرف دست راست لشکر منصور که در مقابل میر سپاه اوزبک صف آرا شده بودند روی عزیمت به
گسستن جمعیت قول همایون گذاشت و چون مرور و عبور آن گروه بر قبرستانی که در آن حوالی
بود در روی می نمود بوزیدن نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم نصرت پیکر خاقان بحر و بر اکثر سپاه و لشکر سمند
جرات بمعرکه تاخته تا به چرب راه فرزان ساخته بودند و ارتفاع گرد و غبار سرمه دیده ثوابت و سیار
و در میان حق و باطل حایل شده بود دلیرخان رکاب اقدس که زیاده بر دویست کس در سایه چتر همایون
نمانده بودند انگیر و داران هزار سوار غافل و ذاهل ایستاده بودند که ناگاه درخشیدن درع و جوشن
و برق کلاه خود و تیغ و سنان فوجی بزرگ از لشکر اوزبک مانند آتش سوزان از میان آن نیستان
نمایان شد و بخت سلطان علی سلطان ولد بوداق خان چکنی و جمعی از یکه تازان میدان فتح و ظفر
که مانند ستاره سحر پیش پیش موکب منصور رفته از شور و شر آن فوج با خبر گشته صورت حال بمسامع جلال
خسرو بلند اقبال رسانیدند و آن سرور بعد از معاین نظر بنور دیده فراست جزم نمود که دین محمد خان بعزم
برهم زدن قول همایون از این در درآمده از آن نیستان بیرون می آید و با آنکه آن دویست نفر که
ثریا وار برگرد مطلعت همایون جمع آمده بودند اکثر آن جماعت از جمله محرمان حریم قرب و مقربان بساط
انس بودند و گروهی که بتاختن تیغ آبدار غازیان شیر شکار از کار دولت پایدار باز میشد از فکر گره گشایی
ایشان گشوده نمیگردید غباری از این معنی بر آینه خاطر آفتاب اثر آن سرور نشست و از کمال شجاعت
و دلیری و زور سرپنجه کشورستانی و جهانگیری که از فر ایزدی رایت فتح و ظفر دکنند در خبر علیه صلوات
الله الملک الاکبر میراث یادگار داشت الحذر الحذر آن سیل بی نهایت را در نظر اعتبار وقعی نگذاشته با

رکاب

رکاب فیروزی انتساب خطاب فرمود که چه ایستاده اید سبب توقف چیست فرصت از دست مدهید و مردانه وار
قدم بمعرکه کارزار نهاده دمار از روزگار این لشکر بیشمار برآورید مگر نمیدانید که جای شیر نیستان و دلخواه گرگ
و خوک گوسفندان است و چون آن جواهر زواهر مانند گوشوار زرنگار در گوش عساکر فیروزی مآثر گردید اول
کسی که سمند جرات را برق عنان گردانیده چون شعله آتش سوزان بمیدان جهانید علی بیک استاجلوی
میر شکار بود که به تیغ جگرداری تا بمعرکه رسید یکی از بهادران اوزبک را بقتل رسانید و بعد از او سلطان علی
سلطان چکنی بروی وی اختیار نموده دست و تیغ جرات بهادری دیگر آزمود و همچنین سی چهل نفر از جوانان
یکه گزین که در پیش صف موکب ظفر قرین مکتب سربازی و جان فشانی در زیر زین داشتند روی جلادت و
مردانگی بمعرکه میدان گذاشته و هر یک بنام جانستان یکی از بهادران اوزبک را از صدر زین بر زمین
افکنده رایت زبردستی و خصم افکنی افراشتند و چون نایره دار و گیر معرکه اثر کشید در ضمیر آینه نظیر خدیو
کشورگیر عکس پذیر گردید که بسبب آبای عظام و اجداد کرام خود نقش نفیس ابرش بر پویش صبا خرام با کرم جولان
ساخته با دین محمد خان از در ستیز و آویز درآید و بزور سرپنجه جلادت و نیروی بازوی دست ولایت دمار از
روزگار وی برآورده بتاختن زبردستی آن گروه سر در کم را از کار دولت پایدار کشاید اما اقبال بلند خاقان
فیروزمند پیشدستی نموده در اثنای تصمیم این عزیمت فرستادگان کنجعلی خان شتابان رسیده از جانب خان
مذکور پیغام رسانیدند که قول دین محمد خان هنوز بمعرکه نرسیده و از دنبال این لشکر با خوف و خطر می آید بنا
بر این خاقان روی زمین از این عزم صواب عنان تاب و مشغول دو روی گردید و شیر شکاران موکب ظفر قرین
که در معرکه میدان حملهای پی در پی دمار از اوزبکان نابکار بر می آوردند چون بهم دستی قضا گرد ادبار بر فرق
جرات دین محمد خان پنجه دست امیدش را از دامن مقصود گسیخته بودند بعد از آنکه از برخوردگی و فرار لشکر
با خبر گردید عنان گران تکاپوی و سبک عنانی در معرکه مار کشیده جرات پیش آمدن نتوانست نمود و در عجب
لشکر کشتی اندیشه اش طوفانی امواج خوف و خطر بود تا جرات سرشار غازیان خصم شکار چنان ثبات و
قرار اوزبکان غدار را بضرب تیغ آتشبار و سنان اژدر کردار تار و مار کرده از مهب کریمه و ما النصر الا من عند الله
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اعلام ظفر فرجام شهریار گردون غلام وزید و آن گروه بی شکوه بحال پریشان از
هر طرف گریزان گردیده رخت آوارگی بوادی فرار کشیدند و شکست لشکر آن خان بیدادگر سرایت کرده در
اثنای گریز به تیغ تیز یکی از غازیان نصرت شعار زخم دار و سرکرده ارباب فرار گردید اما دست تیغ لشکر کشی و
دشمن کشی شهریار کشورگیر در اثنای فرار چنانچه ارشاد کلام آینده بوضوح خواهد پیوست امانش نداده کار
وی را ساخت و باقی سلطان برادر کهتر وی با چهل پنجاه نفر طریق هزیمت سر کرده راه نجات بطرف کهستان

افراخت و بسیاری از معارف سپاه اوزبکیه مانند حاجی بی حاکم هرات و اتباع وی در معرکه بقتل
رسیده و میرزا عبدالله منقط و محمد مرادبی و محمد یار اوغلان و امثال ایشان اسیر و دستگیر گردیدند
و سپاه ظفر پناه دست از تعاقب فراریان کوتاه نکرده تا سر خیابان و کارزرگاه و
از آنجا تا کهدستان همراه ایشان بودند و در هر گام شعله تیغ زمرد فام خرمن حیات آن طایفه
کم نام را بباد فنا میدادند تا شام کشتگان بچهار بهار رسیده شب در میانه حایل و غدر خواه گشت
باقی مانده آن سپاه دل سیاه گردید و بنابر آنکه مرکب عساکر ظفرنشان از تعب ایلغار چند
روزه و شدت تک و تاز معرکه پر نشیب و فراز از حرکت باز مانده بود پای از طریق تعاقب
و دست از ستیز و آویز کشیدند و از سران و سروران اوزبکیه بجز ابوالمحمد بی که متشرف از
استقبال نایره قتال و جدال سر خود گرفته از موج خیز حادثه رخت عافیت بکنار کشیده بود
دیگری از آن غرقاب حادثات نجات نیافت و تقیة السیف اوزبکیه که در اجل ایشان تأخیری
بود طریق آوارگی فرار بهر دیار نمودند و از ایشان آنان که در شهر بدر دبیدارمان متکفل اهل و
عیال گرفتار بودند در سواد تاریکی شب خود را بخانهای خود رسانیده دست اهل و عیال گرفته د
پای شتاب بجانب فاریاب گشودند و آنان که زین تفرقه و تشویش بر کران بودند همچنان از
معرکه میدان بهر طرف گریزان گشتند و بعد از وقوع این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین
گردون اقتدار می شایست خاقان بلند اقبال جبین نیاز بر زمین شکرگزاری سوده در کمال
عظمت و جلال در رباط پریان و سواد دار السلطنه هرات نزول اجلال فرموده و شکرانه این
عطیه عظمی و موهبت کبری که از عطایای محدد پادشاه لم یزل و لایزال شامل حال دولت بی
زوال شهریار بلند اقبال شده بود ابواب عفو و اغماض بر روی باقی ماندهای آن جمع پریشان
احوال و اهل و عیال ایشان گشود و عساکر ظفر شعار از تعب ایلغار و شور و شر معرکه کارزار
رخت عافیت بکنار کشیده در سر خیابان نزول نمودند و درین معرکه پرخوف و خطر بغیر از ولی بیک
یوزباشی استاجلو و شاهوردی بیک لیاد صحبت و قاسم بیک جلودار شاملو که بدولت سرافرازی
و سعادت جان فشانی در راه ولی نعمت خود سرافراز گردیدند دیگری از اعیان سپاه عرضه تیغ
تلف نشد و شمار مقتولین لشکر ظفر قرین بصد نرسید اما مآل حال دین محمد خان آنکه بعد از آنکه از
معرکه میدان گریزان و در عرض راه فرار بسنان نیزه یکی از غازیان زخمدار گردید در میان جانبازان
ظفر شعار در باب فرار و علامت کار وی سخن بمیان کشیده نخست سوندوک بیک قورچی غلام خاصه شریفه

مدعی

مدعی آن گردید که در اثنای اشتعال نایره گیر و دار که از علت و شدت آن اوزبکان جدا از جا پای طریق
فرار اختیار نموده میرفتند من یکی از بزرگان ایشان نیزه رسانیدم و مقارن آن طاقیه او بر
وی افتاده دیگری از بهادران او تکه طاقیه از سر خود برداشته بر سر او گذاشت و بنابر آنکه طاقیه او را
غازیان ربوده بودند و آن بهادر سر برهنه با تر روی طریق فرار می پیمود نزد من یقین پیوست که او
دین محمد خان است اما این ادعای او در پیش سایر غازیان محتاج به بینه و برهان بود و کسی از وی قبول آن
جرات نمی نمود و همچنین ابدال بیک نامی از طوالش که معروف به برزاده طالش بود همین ادعا می نمود
و غازیان از وی نمی شنودند و میگفتند که از تقریر جمعی کثیر بوضوح پیوسته که قتل دین محمد خان در
معرکه میدان روی داده جسد منحوسش در آن نیستان افتاده بوده و از تالیف شریف تاریخ عالم آرای
بوضوح می پیوندد که اصح اقوال در باب استیصال آن خان مرفعال آنست که مولانا ابراهیم منشی دین محمد خان
بیان مینموده و میگفته که من درین جنگ همراه خان بودم چون ازان نی زار بیرون آمده قصد
قول همایون نمود مشاهده کرد که اندک مردی ایستاده اند و از دور سیاهی فوج دیگر بنظرش درآمد و گمان
و لشکریانش آن شد که تیپ همایون شاهی همانست که از دور سیاهی میکند و ازین رهگذر رعب و
هراس سپاه پیرامن قلب دلهای آن گروه حق ناشناس هجوم آورده اتالیقان و ریش سفیدان که همراه
او بودند بعبث جرات عنان مرکب خان را گرفته عرض نمودند که مردم ما شکست خورده فراریان راه
بشهر برده اند و در میان فوجی قلیل از لشکر قزلباش مانده ایم و بیم آنست که چون ما خود را بحرب این
جماعت مشغول سازیم تیپ شاهی که از دور سیاهی میکند بجانب ما راهی گردیده ما را از چهار طرف در
میان گیرند و با آن گسسته در دستانها از دست و بازوی ایشان باز گویند اکنون صلاح کار ما در آن
است که تا سعی و کوشش عاید نشده و آسیبی بوجود حضرت خان نرسیده و ازین رهگذر کار بر سپاه و
لشکر صعب نشده طریق فرار در پیش و سر خویش گیریم دین محمد خان چون دید که کار لشکر پیش باش هجوم
خوف و هراس بجان رسیده و دانست که یکباره دل از دست داده پای عزیمت بوادی هزیمت نهاده اند
از راه اضطرار قدم در بیابان فرار نهاده و هنوز گامی چند باز پس ننهاده بود که تفرقه و آشوب روز محشر در
میان سپاه و لشکر پدید آمده از هر طرف گریزان گردیدند و با دین محمد خان از آن لشکر بیکران زیاده بر
بیست کس نماند و لشکر قیامت اثر قزلباش که بر اثر ما می آمدند دو سه نوبت بما رسیده و تیغ زمرد فام از نیام
انتقام کشیدند و خان در اثنای همین فرار زخمدار شده بود و بکسی اظهار آن نمی نمود و چون به حوالی
چهل دختران رسید فوران خون از جیب و کنار وی پرده از رخ کار برگرفته زخم خوردن وی بما ظاهر شد و

در انجا مرا رخصت داده گفت تو اهل و عیال در شهر داری بکجا می آیی و من بشهر باز گشته چند روز مختفی بودم تا فی الجمله امنیت و استقامتی در شهر پدید آمد با لجمله بر تقدیر وقوع این تقریر قول آنان که دین محمد خان در معرکه بقتل رسیده جسدش را در ان مستان در میان کشتگان دیده اند از پیرایه قبول عاری است واصح اقوال در مآل حال وی آنست که چون خود را از معرکه کارزار بکنار کشید در حوالی بارو جاب بمیان ایل قاجی رسید و چون خون بسیاری از زخم او رفته ضعف بر و غالب شده بود همراهان بقصد آنکه شاید ساعتی از رنج و الم آن زخم جانکاه بیاساید او را در گوشه فرود می آورند و در انجا بلدغ تیغ جرات جماعت مذکور رخت بسرای آخرت کشید در ان حوالی مدفون میکردد القصه چون پیشتر از آنکه خبر قتل دین محمد خان بتحقیق انجامد بعرض اقدس رسانیده بودند که اردوی کیهان پوی و اغرق همایون و پردگیان حریم حرمت که با جاتم بیک وزیر با هستگی بر اثر اعلام فتح و ظفر می آمد بموضع کاریز از اعمال باخرز رسیده اند فرمان قضا جریان نفاذ گردید که شاه وردی بیک بیاول صحبت باستقبال اغرق اقبال و پردگیان حریم اجلال شتافته مژده فتح و فیروزی را بایشان رساند و مبشر مزبور بفرموده عمل نموده ایشان را کوچ بر کوچ در رکاب ظفر انتساب موکب ظفر نشان ملحق گردانید و چون در مملکت عراق شهریار آسمان جاه فرهاد خان را بتویدایالت دار الملک هرات و امیر الامرایی خراسان محسود امرای عالیشان فرموده بود با آنکه درین وقت مرآت خاطر قدس مناظر از صیقل شکستی که در معرکه فتح و ظفر بوی رسید غبار آلود کلفت بود بوعده وفا نموده تفویض حکومت هرات و امیر الامرایی خراسان را بوا عنایت و عاطفت خسروانه بر روی وی گشود و مقارن آن خبر قتل دین محمد خان بتحقیق پیوسته باعث اطمینان خاطر ارباب و اهالی خراسان و توسل اکابر و اعیان هرات و میران قبایل و احزاب قبچاق و تیموری و طاهری و جمشیدی و امثال ایشان باستان گردون نشان گردید و مردم هرات و سرکردکان قبایل بعنایات و توجهات خسروانه کامیاب و کامران در مهد امنیت و اطمینان آرمیدند و چند روز اورنگ کشورستانی در ظاهر هرات بجلوس همایون رشک فرمای عید و نوروز بوده و در ان ایام خسرو گیتی فروز غلام از بام تا شام بملاحظه سرواخرده و تحقیق جرائت و جلادت و مردی و مردانگی غازیان عظام قیام میفرمود و فرهاد خان و وکلای وی باهتمام تمام بضبط و نسق مملکت مشغول بودند که ناگاه دست اقتدار فرهاد خان بتیغ سیاست خاقان گردون منزلت از حکومت آن ولایت کوتاه گردیده نوبت حکومت و دارایی هرات و امیر الامرایی خراسان چنانچه رقم زده کلک بیان میگردد بحسین خان شاملو قورچی شمشیر رسید

ذکر صدور فرمان قهرمان خاقان گیتی ستان بقتل فرهاد خان و سایر سوانح و قضایا که در ان ایام روی نمود



و بیان رجعت شهریار آفاق بصوب عراق چون ساقی خمخانه عنایت بی غایت خسروانه خواهد که یاریافتگان حریم قرب خدمت را از شراب خوشگوار تربیت و عاطفت تر دماغ سازد نخست به پیمودن ساغرهای گران در صدد آزمایش و امتحان حوصله ایشان درآید تا اگر تاب نشا مرد آزمای شراب دولت داشته با ولی نعمت حقیقی خود از در هشیاری و خدمتگزاری درآیند پیوسته تر دماغ ایاغ نوازش و احسان باشند و اگر بزور این باده مدهوش با قدم در طریق بدمستی و خود پرستی گذارند آخر کارشان بدرد سر خمار ندامت و پشیمانی کشیده از مدارج اعتلا و زبر دستی فرود آیند مصداق این مقال صورت حال خسران مآل فرهاد خان است که چون پرتو آفتاب عنایت و تربیت خداوندش را از خاک بی اعتباری بر گرفته بمدارج اعتلا و معارج نشو و نما رسانید روز بروز بر سلم بلند پایه نوازشات گوناگون و ترقیات از حد افزون مرتقی میگردید تا رسید با و آنچه رسید با لجمله سبب ظاهری سیاست و قتل آن مدهوش باده غفلت و سرمست شراب دولت آن گردید که پیشتر از آنکه الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بصوب خراسان نهضت نماید پیوسته در مجالس قرب خدمت بلاطهای گزاف زبان جرأت گشوده عرض می نمود که آرزو دارم که در معرکه که چتر همایون فال شاهی بر سر غلامان فدویت نشان سایه وصول افکنده باشد جان شیرین را بر وجه دلخواه نثار خاک راه ولی نعمت خود نموده معنی سربازی و جان فشانی را خاطرنشان جهانیان سازم و پیوسته این آرزو را که در مجالس و محافل بند ترجیع گفتگوی او بود اظهار مینمود و چون در معرکه حرب دین محمد خان بیاوری بخت و امداد طالع حصول این متمنی رسیده زور باده نخوت و غرور که ساقی زمانه در پیمانه تهی مغز آن زیاده سر ریخته امانش نداد که چشم از خواب بدمستی و دلکش گشاید و خود را در آینه هنرنمایی عقیدت و اخلاص بخود نماید بنا برین با دولت ابدقرین از در سستی و بی پرستی در آمده چنانچه ایمایی شد طریق هزیمت پیموده از شکست بیجای وی نزدیک بان بود که چشم زخمی بذات ستوده صفات آن حضرت رسد و چون در طریقه اخلاص و صوفیگری و آیین سربازی و جان فشانی صدور این گونه سستی و خود پرستی از تربیت یافتگان عواطف بیکران کفر محض و محض کفر شمرده میشود شایستگی عقوبت بهم رسانیده این معنی مکنون خاطر قدس مناظر بود تا آن زمان که قهرمان قهر دست و تیغ جرات بسیاست وی گشوده خاطر سایر فدویان جان فشان نمود که در معارک کیر و دار جان فدای ولی نعمت خود کردن دامن دولت پایدار بکف آوردن است و باعث دیگر که رفته رفته بر آینه ضمیر انور پرتو افکن گردید نایره غضب شاهانه را مشتعل گردانید اندیشه غدری بود که بوساوس شیطانی ابواب کفران نعمت بر روی او گشود و چون خاقان قدردان بتقریب آزمایش و امتحان از اطوار وی جزم نموده بود که آن زیاده سر مغرور چه در سر دارد و از

پای در آوردن وی بر ذمت دولت پایدار لازم گردیده واله‌وردی خان و جمعی از امرا و غلامان را مامور
گردانید که بایتغهای آخته بمنزل وی تاختند و تنش را از بار سر سبک نموده نقش زندگانی وی را از
صحیفهٔ وجود زدودند گویند که چون الله‌وردی خان مانند قضای ناگهان گریبان جانش را گرفته خنجر
از کمرش برکشید صورت حال خود را در آینهٔ تیغ وی دیده بعبارت ترکی بر زبان گذرانید که
ایشمیز سلپه اولدی العقصه چون آینهٔ خاطر اقدس از زنگ تفرقه براهه وی طغیان فرهاد خان ابراهیم
خبر ذوالفقار خان برادر آن زیاده سر که امیر الامرای آذربایجان بود رسید از راه کمال خوف و خطر
خود را به ولی‌نعمت همایون رسانید منتظر قتل خود گردید چه بعد از قتل برادری چنان که باید قدرش در
نظر همگنان بردوش فرقدان بود گمان آن نداشت که سر زنده ازین مخاطره بدر برد اما خاقان بنده
پرور بنظر مرحمت دلجویی از وی کرده خاطر پریشانش را بنوید عواطف بیکران جمعیت و اطمینان
قامت قابلیت عبودیت و اخلاصش را تشریف توجهات خاص کرامت فرمود و مشار الیه بازاء چنین بخششی
سر در قدم ولی‌نعمت جهان و جهانیان نهاده بزبان بی‌زبانی عرض نمود که هر گاه برادرم استحقاق قتل
بهم رسانیده بود چرا بنده را با جنین خدمت مامور نفرمودند یا حیله بعد از قتل فرهاد خان که پرتو آفتاب تربیت و
عنایت خاقان قدردان در عرض چندین سال ذره‌مثال وی را از خاک مذلت برگرفته باعلی مدارج
جاه و جلال رسانیده بود آن حضرت بدو جهت این سیاست را در باره وی اظهار می‌نمود یکی آنکه اهتمام چندین
ساله آن حضرت درباره تربیت وی بی‌حاصل برآمد و دیگر آنکه دور گردان بساط قرب که اجل از نزدیکان آن
خبر بدارند مبادا وقوع این مقدمه را بر امور غیر معقول محمول شمارند القصه بعد از انهدام بنیان قصر شوکت
آن مدهوش باده دولت ایالت دار الملک هرات و امیر الامرای خراسان بحسین خان شاملو قورچی
شمشیر کرامت شده منظور نظر تربیت و عنایت گردید و همچنین بکتاش خان استاجلو که تا آن زمان در
سلک آحاد لشکریان انتظام داشت بپایهٔ بلند امارت رسیده بحکومت قلعه مارو چاق و ضبط مرغاب
رایت سربلندی افراخت و به تعمیر قلعه مارو چاق و تکثیر زراعت و عمارت آن ولایت پرداخته حدود مرغاب
را مضبوط و آبادان ساخت و بر سایر محال خراسان نیز حکام کاردان از امرای اخلاص‌نشان تعیین نموده
خاطر اقدس از انتظام مهام تمام خراسان جمع فرمود و در خلال این احوال ستاره بخت ملک جلال الدین
ولد ملک محمود سیستانی که پیش ازین بچند سال تاب صدمه قتال و جدال اوزبکان بدفعال نیاورده از راه
امیدواری بآستان جاه و جلال توسل جسته جبینگاه بر سر خوان عاطفت و افضال حضرت بهمال فراخ بال
روزگار گذرانیده بتوسل آن حضرت رخت اقامت بقندهار کشیده بود از حضیض وبال روی باوج کمال



بنهاده در اثنای این قیل و قال از قندهار دیگر باره محرم کعبه اقبال گردید و درین نوبت مشمول عنایت بیغایت
و بحکومت سیستان که نامزد اسمعیل خان شده بود سربلند شده شادمان و خوشحال رخت اقامت بآن
ولایت کشید و از سوانح اقبال که در حین توقف اعلام جاه و جلال در دار السلطنه هرات روی نمود آمدن
محراب خان قاجار حاکم طبس ابیزاد و تون باستان گردون‌شان در سنین تون و تسخیر قلعه آن بود
تفصیل این اجمال آنکه چون محراب خان بتون رسیده الله یار اوغلان حاکم آنجا را محصور گردانید آن اوزبک
گریزپای در کمینگاه روزی که سپاه فیروز بعد از ترددات بسیار دست از گیر و دار کشیده در جا و مقام خود
آرمیده بودند از دروازه شهر بیرون تاخته رایت فرار افراخت و محراب خان از فرار وی خبردار شده چون
باد بهار و سیل بی‌زینهار طریق تعاقب وی پیش گرفت و در اثنای گریز آن مغرور بی‌تمیز را اسیر و دستگیر
و ملازمانش را طعمهٔ تیغ تیز گردانیده آن اسیر بند بلا را بدرگاه معلی رسانید و این خدمت نمایان باعث
آن شد که محراب خان بصنوف عواطف بیکران و حکومت ولایت خواف و باخرز سرافراز گردید دیگر
از سوانح دولت افزا که بفرمان والا روی نمود آن بود که بوداق خان چگنی و فوجی از قورچیان عظام
که مرافقت نور محمد خان رایت تسخیر مرو شاهجهان افراخته بودند بخت در باعباد با اقامت گشوده
و چون محمد ابراهیم سلطان ولد رستم محمد سلطان که از بنی اعمام عبدالله خان و خالوزاده عبدالمؤمن خان
و در سن هجده سالگی و بحسن و زیبایی مثل بود حاکم باعباد بود از قرب ورود موکب مسعود و وصول نور محمد خان
با لشکر ظفر ملاش قزلباش وقوف یافت و بر بحوزه‌گی دیار ماوراء النهر متقارن یکدیگر با خبر گردید پای ثبات
و قرارش از جا رفته عزم آن نمود که از راه مرو بچهارجو و از آنجا بسمت بخارا رود و چون خبر انهزام وی به
قورچیان عظام و غازیان چگنی رسید مانند برق و باد سر بدنبال وی نهادند و در میان راه با لشکر بانشکسته
شکسته خودش را دست ببستند و پس ازان به تسخیر نسا و ابیورد پرداخته قرین فتح و نصرت رایت توجه بجانب
مرو افراختند و ولی محمد سلطان برادر دین محمد خان و سلیمان قیاداول که پای پایداری در مرو افشرده بودند
چون آوازهٔ وصول کوکبه جاه و جلال را بخراسان و خبر ورود نور محمد خان را بعزم استرداد مرو با آن دیار و بلاد
شنیدند عموم سکنه و متوطنین مرو و اکثر رئیس سعیدان قبایل آن ولایت را بجانب نور محمد خان که وارث
ملک بود مایل و راغب دیده یارای توقف نیافته چون از همراهی سپاه ظفر قرین روی زمین را گرفته بود
از راه چهارجو بجانب بخارا شتافتند و نور محمد خان بی ارتکاب زیاده مشقتی کامیاب و کامران بخطه مرو درآمد
و اعیان و اهالی مرو و قبایل جلایر و سالور و سپاه ترکمانان آن نواحی بعد از تقدیم لوازم استقبال تجدید بیعت
وی اقبال نموده ابواب اطاعت و انقیاد بر روی وی گشودند و در خلال این احوال فرزند رشید ذوالفقار یعنی

تیغ گوهربار شهریار روزکار گره اقتدار دین محمد خان را از کار دولت پایدار کشوده بشارت فتح هرات
ومژده استیصال سپاه دل سیاه اوزبک بنور محمد خان و غازیان رسید مجالس عشرت و نشاط آراسته
طنطنه نقاره و کوس شادمانی و غلغله بشارت کشورستانی بگوش سپهر آبنوس رسانیدند و روش منابر
و وجوه دراهم و دنانیر بنام نامی و القاب گرامی خاقان گردون سریر زینت پذیر گردیده آوازه جهان
کشایی آن حضرت چون پرتو مهر منیر از مشرق بمغرب رسید و بعد از بسط بساط عشرت و نشاط نوای
خان چکینی و سایر فرمان پذیران نور محمد خان را بآیین شایان بر اورنگ سلطنت ملک موروث
متمکن ساخته رایت اقتدار او را در آن دیار بذروه چرخ نیلی حصار افراختند و بعد از انجام مهام مذکوره
محمد ابراهیم سلطان را با جمعی از ملازمان بدرگاه پادشاه گردون غلام فرستاده حقایق حالات را بر طبق
عرض نهادند و چون غازیان چکینی عرضه داشت بوداق خان را با محمد ابراهیم سلطان در دار السلطنه هرات
از نظر کیمیا اثر گذرانیدند صورت حال را معروض گردانیدند شهریار خطابخش جرم پوش از بازخواست و
مواخذه محمد ابراهیم سلطان فراموش کرده خاطرش را بمزید عواطف خسروانه و وفور توجهات شاهانه
اطمینان بخشید و چون قرابت قریبه با عبد الله خان و خلف خلفش عبد المؤمن خان داشت بایه قدرش را به
نوید سلطنت ماوراء النهر بر دوش فرقدان گذاشت و بنا بر مزید احترام طهماسب قلی بیک قورچی غلام
خاصه شریفه بمهمانداری وی اختصاص یافته فرمان والا نفاذ شد که پیوسته او را معزز و محترم نگاه داشته از
رعایت مراتب وی غافل و ذاهل نگردد و همچنین درین اثنا عرایض اخلاص آیین از جانب حاجی
محمد خان پادشاه خوارزم که نمک پرورده خوان انعام و احسان ولی نعمت جهان و جهانیان بود بنظر اقدس
اثر شهریار روی زمین باین مضمون رسید که بمیامن عنایات الهی و یمن توجه و الطاف پادشاهی ممالک
خوارزم تجدیداً بحیطه ضبط و تصرف این دولتخواه در آمده کلزار این دیار از خس و خار اقتدار ارباب
خلاف پرداخته آمد و دیگر باره از تابش آفتاب عنایت بیغایت این ذره حقیر سلطنت ملک موروث میسر
شد و بعد از فیصل قضایای مذکوره موکب منصور از خیابان باغ سپهر نقل مکان نموده خسرو خاقان غلام
روزی چند باشتغال مهام خراسان و تشخیص حال عساکر فیروزی نشان و انجاح مطالب دولتخواهان
و اسعاف مآرب محتاجان قیام فرموده ابواب احسان و انعام بر روی جمعی از مردم خراسان که در زمان
فترت اوزبکیه طریق اخلاص و دولتخواهی سپرده و گروهی که از راه اضطرار مفارقت اوطان و مهاجرت خلان
اختیار کرده بعراق آمده و جمعی که با وجود فوت ستی اوزبکان قوی بازو پنجه در پنجه ایشان افکنده قلاع و
بلاد خود را نگاه داشته بودند کشوده همگی را بسیورغالات و اقطاعات و تشریفات فاخره و انعامات مستکثره

بین الاقران

بین الاقران سربلندی بخشود و بعد از فراغ از نظام مهام مملکت و انتظام مرام سپاهی و رعیت آیت ظفر
آیت از آن ولایت بجانب مشهد معلی برجم کشای گردیده در سعادت آن در کمال عظمت و شان
با آن بقعه سپهر نشان رسیده و خدیو خداشناس از گرد راه روی ارادت و اخلاص بآستان قدس اساس
نهاده ما درک سعادت زیارت و دعا ابواب فتوحات نامتناهی بر روی دولت ابد بنیاد خود کشاده
و در عرض مدت یکماه که آن بلده طیبه مخیم سرادقات جاه و جلال خاقان بلند اقبال بود آن حضرت
هر صبح و شام از راه خلوص نیت و صفای طویت بآستان ملایک آشیان توجه نموده ابواب ادراک
سعادت بر روی دولت ابد مدت میکشود و اکثر اوقات باشاره ارادت زیاد و حسن اعتقاد بخدمت خادمی
و فراشی حریم حرم و سایر خدمات آن روضه محترم قیام و اقدام نموده بآن موهبت مفتخر و مباهی میبود
و چون پیش نهاد خاطر قدسی مناظر آن بود که آن کعبه اقبال مقبلان در کمال نظم و نسق و نهایت رواج
و رونق باشد و در حین توجه موکب ظفر عاقبت بصوب هرات حریم حرم را از مرصع آلات و قنادیل سیم
و زر و شمعدانهای طلا و نقره و سایر حلی و حلل چون دست کریم از زر و سیم خالی مشاهده نموده بود و از
زیب و زیور آن روضه مطهره و بقعه منوره که باهتمام آبا و اجداد خلد مقام آن سرور سرمایه نظام و انتظام در
برداشت چیزی بجز مجمر طلای ضریح منور بنظر در نمی آمد درین وقت که خاطر انور از مهم کندز شور و شر او زبکیه
جمع نمود مقرر فرمود که زرگران و سیم پالایان چابکدست نادره کار چندان طلا و نقره که در کار باشد از
خزانه دار سرکار خاصه شریفه گرفته هر یک از آن زیب و زیور را بهتر و بیشتر از پیشتر باتمام رسانیده
بصاحب جمعان سرکار فیض آثار سپارند که در نظر ظاهر بینان باعث اعتلای شان و ارتفاع مکان آن
روضه قدس بنیان گردد و بجز آن آنچه از اوانی و ظروف و قالیهای کرمانی و جوشقانی و سایر اسباب ضروری
سرکار فیض آثار بود در کمال تکلف و زیبایی بتفصیل مرقوم گردیده زیب و زیور آن روضه سدره مرتبه
بعرش اکمل تمامی رسید و خدام والا احترام و مدرسان و حفاظ و سایر علما و فضلا آن بقعه ملایک مقام و
راتبه خواران و انعام فقرا و مستحقان بدستور زمان شاه جنت مکان معین و وظایف و مواجب و رسوم
هر یک مقرر گردید و چون پرتو آفتاب توجه آن حضرت بمهام متعلقه بنظام و انتظام مرام خواص و عوام آن
بقعه مینو نظام و سایر محال خراسان از در ذره پروری در آمده بهیچ باب حالت منتظره باقی نماند از راه
وداع بآن روضه آفتاب شعاع تشریف حضور ارزانی داشته بعد از دریافت سعادت زیارت و عرض حاجت
از راه رادکان و خبوشان را عزیمت بصوب استراباد و دشت گرگان افراشت و چون فضای دلگشای
چمن رادکان که از کثرت ریاحین و ازهار رو و فور سبزه و شکوفه رشک گلزار ارم است همیشه بهار محل نزول شهریار بیهمال بکار

گردید نشاط شکار جرگه که در عهد سلاطین مغول بشکار قمرغه معروف بود از خاطر خطیر خاقان روزگار بمانند شرار
از شعله آتش سوزان سر کشید و بموجب فرمان عساکر ظفرنشان در پذیرایی آن خدمت نمایان خواب
و خور و آرام را بر خود حرام کرده از چند روزه راه جانوران شکاری را بدام دایره جرگه در آورده به
هجوم و ازدحام وحشیان دران دام راه گیر که بی انجامید که کریمهٔ و اذا الوحوش حشرت از کثرت
و ازدحام آن جرگه زاده میر شکار شمار در معتقد او آن بعجز معترف گردید و شهریار شیر شکار چون از فراهم
آمدن دایره جرگه خبردار شد آفتاب وار از کوه‌های بن سمند صبا رفتار طالع شده بجانب نخچیرگاه
برق عنان و باد رفتار گردید و مسافت یک فرسنگ راه را که از اردوی معلی تا شکارگاه واقع بود
مانند نور نگاه بیک چشم زدن پیموده بدرون جرگه در آمده و پیشتر از آنکه صیدی دیگر منظور نظر کیمیا اثر
گردد حشری از گور خر بنظر خورشید اثر در آمده چون مهر انور یکتنه با تیغ و سپر بر سر ایشان تاخت و
بجوهر تیغ یمانی و دست و بازوی کشورستانی ساحت دشت را از خون آن خیل وحشت زده نمودار
لعل رمانی ساخت و چون بر شکار گور مصراع کرده بهرام را در گور کرده روی شکار انداخت و صید افکنی بطرف
دیگر آورده در دامن بیابان از خون بار شکاریان بساط بوقلمون گسترد و از آغاز تبسم صبح گاهی
تا آن زمان که مهر درخشان از اوج کمال بجانب زوال راهی گردید آن آفتاب برج شاهی با عرصه
جولان ابرش برق عنان بدان دشت وسعت و فسحت داشت در اسب تازی و شکار اندازی از خون
جانوران لاله نعمان میکاشت و چون دایره جرگه تنگتر گردید یکه و تنها از مقربان بساط آستان وری
آن سرور بدایره جرگه سر کشیدند اما بصید افکنی مرخص نگردیدند و آن آفتاب اوج شاهی مانند
مهر درخشان که از برج قوس طالع گردد کمان کیانی بر سر چپ و تیرهای خدنگ بعقده جان نگاریان
عقاب پرواز و گرگ آهنگ بهر طرف می تاخت و بهر جو بدتری که چون تیر قضا خطا نداشت صیدی
را بر خاک هلاک می انداخت و جلوداران با ترکشهای پر تیر در رکاب همایون در تک و تاز
منتظر آنکه چون آن پادشاه سرافراز عقاب تیری را از آشیان کمان پرواز داده صیدی شکار
بر خاک راه اندازد تیر دیگر بدست پاک آن سرور رسانیده شمار آن را نیز نگاه دارند و چون
نشاط شکار ملال انگیز خاطر شهریار شیر شکار گردیده غزال مهر نیز در نخچیرگاه سپهر خود را باشیانه مغرب
کشید یکصد و شصت و چهار شکاری از انواع جانوران دشتی و کوهساری بناوک دلدوز خاقان
گیتی فروز بر خاک هلاک افتاده بود القصه چون دایره جرگه تنگتر گردید جمعی از امرا و مقربان بدستوری
شهریار جهان خود را اندرون دایره کشیده شکار افکن گردیدند و بعد از ساعتی اکثر اکابر و اعیان موکب

ظفرنشان از توجهان و غلامان و امثال ایشان بموجب فرمان بحلقه آمده باسب تاختن و شکار
انداختن کامیاب و کامران شدند و عاقبت کار عموم لشکر ظفرشعار رخصت شکار یافته کار بجایی
رسید که جانوران شکاری از بس تگ و تاز از رفتار باز مانده بدست پیادگان گرفتار
میگردیدند و درین بوالعجب هنگامه هنگامه عجیبتر از آن منظور نظر تماشاییان گردید که چون جانوران
شکاری خود را اسیر دام گرفتاری و از چهار طرف خود را در حلقه کمند شکار افکنان حصاری دیدند
باشاره ملهم غیب بپای عجز و بیچارگی بجانب شاهسوار معرکه شکار رو دیدند و در مکانی که آن حضرت
عنان کشیده ایستاده بود هجوم آورده گردیده بدور آن سرور بزانو در آمده آرمیدند و آن سرور دریای
عدل و احسان چون شکاریان را مانند رمه گوسفندان بر خود محیط دید تمام آن وحشیان را که قریب
دو سه هزار بودند از آن حلقه آزاد گردانیده سر بصحرا داد و مقرر فرمود که دیگر کسی همت جرأت بصید
آنها ننمایند و آن داد خواهان بی‌زبان را بناوک اندازی و کمند افکنی در دام بلا نینداز و بموجب
فرمان هنگام غروب آفتاب تابان طرف چپ جرگه را گشوده آن گرفتاران دام بلا را آزاد
نمودند و روز دیگر مجموع شکاریان را جمع آورده بقانون عدالت و دستور معتبر بر لشکر فیروزی اثر
قسمت فرمود و بعد از فراغ از شکار رادکان شکار رکنان از راه خبوشان و سملقان و جرمغان
بصوب استراباد روان گردیده قبه بارگاه را در دشت بحرمان بذروه مهر و ماه رسانیده ذکر توجه
خاقان رضوان مقام بعزم گوشمال بنادره سران و غلو دو کوکلان و سایر قبایل اوس صاین خوانی بصوب
صوب استراباد و سوانح اقبال که در خلال این احوال اتفاق افتاد هر چند گلدسته بند گلهای نگارنگ
این گلزار همیشه بهار یعنی خامه وقایع نگار بترتیب سیر تنزهات گلستان نخجوان سوانح زمان
دولت این طراوت بخش بوستان امن و امان مجملی از حالات استراباد و طهور فتنه و فساد ترکمانان
صاین خانی را در آن روضه ارم نهاد در طی گزارش وقایع هر سال بمسامع ارباب فضل و افضال
رسانیده اما چون آغاز و انجام آن بعرض گوش آوازان اخبار آن دیار نرسیده لازم نمود که
درین مقام ذکر مجملی از آن را بر دوش خامه مطلب نگار بار کرده از شایبه تکرار خنید یشد تا تماشاییان
این حدیقه سبز نظام گلهای گلهای رنگین آغاز و انجام آن توانند چید و از مبدا تا منتهای چگونگی
آن توانند رسید بر آیینه ضمیر منیر ناظران این منظر مستور نماند که دار الملک استراباد در اماسان ربع
مسکون و سیاحان کوه و هامون از امهات بلاد شمرده آن ملک دلپذیر را در موافقت خود ملطافت
هوا و عذوبت میاه و کثرت اشجار و وفور اثمار و صحاری دلکش و بساتین خلد آسا دار متنزهات

ملک فسیح الفضای ایران نام برده اند و این مملکت معمور از یکطرف بدریای خزر پیوسته و گلچین تماشا
گلهای طراوت و نزاهت این ولایت را در بهار و خزان از رنگ گلستان دست بسته همسایه دیوار
جویبار دیار مازندران بهشت نشان و رستمدار است و مردم آنجا به تشیع مفطور و بولای ائمه و اهل
بیت اطهار مشهور و ازین راه بسعادت ابد نزدیک و از عذاب مخلد دورند و با آنکه متحلی بحلیه ایمان
و متلبس بلباس زهد و تقوی بوده و می باشند گاه گاهی از راه قرب جوار با زندران و رستمدار و تشبه
بمردم دیوسار آن دیار پای از پایه حد خودشناسی بیرون نهاده و سر زیاده سری میخارند و این طایفه
را که مبدأ ظهور شر و شور ایشان از اجامره و اوباش آن ولایت بوده سیاه پوش می نامند و در
عهد خجسته و زمان فرخنده شاه جنت مکان که باشاعه انوار عدل و احسان آن حضرت ممالک ایران
نورستان امن و امان بود احتیاج بضرورت اطاعت امرای قزلباش پای اطاعت براه رعیتی
نهاده خیال محال خودفروشی را از دل و هوای بیجای سیاه پوشی را از سر بدر کرده بودند و در آن اوقات
چون قبایل و عشایر الوس صاین خانی از اولاد خلو و کوکلن و ایلیور و سالور و امثال ایشان که طریق
اطاعت و متابعت والی خوارزم می سپردند در کنار آبی که واسطه العقد ولایت جرجان و مملکت خوارزم
مقیم بودند تا کنار رود گرگان آمده بزراعت و رعیتی قیام مینمودند و حکام استراباد بنابر آنکه آنجا عشر
مال فرعی پیدا دند و ابواب آبادانی بر روی مملکت می گشادند کس ممانعت ایشان نمی فرستادند
تا رفته رفته بر جمعیت و کثرت آن جماعت افزوده طریق نافرمانی و زیاده سری پیمودند و در میان ایشان
و حکام استراباد بر سر دست درازی بانجای آن دیار و بلاد اکثر اوقات ابواب نزاع و جدال مفتوح
بود تا شاه جنت مکان بجهت دفع فتنه و فساد ایشان در کنار آب گرگان تاسیس بنیان قلعه مبارکاباد
فرمان داده مقرر فرمود که حکام استراباد از شهر بآن قلعه فلک شان نقل مکان نموده بسرانجام
حصار استوار از تبه کاران شور و شر بقیه ترکمانان صاین خانی مردم شهر را بکنار کشند و تا شاه جنت
مکان زینت بخش اورنگ جهانبانی بود حکام استراباد در قلعه مبارکاباد بحفظ و حراست مملکت قیام
مینمودند و بعد از ارتحال آن پادشاه سعود جهان بجوار رحمت ذوالجلال در زمان خاقان علیین آشیان
چنانچه در حدیقه چهارم ازین گلزار بنجران ایمائی بآن شد چندان مشاغل عظیمه بطوایف قزلباش
روی نمود که چندین سال خیال حفظ و حراست استراباد بخاطر کسی راه نیافت و رفته رفته دست اقتدار
حاکم نافذ فرمان از دامن ضبط و نسق آن ولایت کوتاه گردید و ازین راه بقیه ترکمانان ایلیور بکثرت و
عدت خود مغرور و ناخوانده به استراباد و قلعه مبارکاباد آمده در آن ولایت رحل اقامت انداختند و دست

جرأت به تخریب قلعه مبارکاباد گشوده بفراغ بال در آنجا خیام اقامت افراختند و اعیان استراباد
از بیم فتنه و فساد آن گروه کج نهاد با ایشان از در مدارا در آمده باین وسیله صیانت حال خود
می نمودند و مانند رمه بی شبان و گله بی پاسبان بهر طرف روان بودند تا رفته رفته بمصداق الصحبة
یؤثر معاشرت و مصاحبت بقیه ترکمانان در ایشان اثر کرده بمقتضای آن گوجه با آلو نگرد رنگ برآرد
ایشان نیز سر شور و شر برآوردند و رسم سیاه پوشی را که بچاه فراموشی افکنده بودند بعرصه آورده در
هر موی که مسلوکی بد سلوکی سر کرده و چون مانع و مزاحمی نداشتند هر یک در طبوکی که داشتند قلعه استوار
بنیاد نهاده و بجمع آوردن اسباب قلعه داری علم سیاه پوشی در ان قلعه افراشتند و هر یک از سرداران
سیاه پوش بهوای خودسری و گردن فرازی در دماغ افکنده از اطاعت و رعیتی حکام قزلباش فراموش
کردند و از راه آنکه سر و کار شان با جا با بقیه ترکمانان صاین خانی بود محالی را که در کنار آب گرگان
و اطراف دشت و بیابان داشتند با ایشان باز گذاشتند و آن جماعت نیز از سیاه پوشان بهمین
قدر قناعت کرده صحرای دلگشای جرجان را محل قرار و استقرار و مقام ییلاق و قشلاق خود شمردند و
چندین سال احوال ایشان بدین سان گذران بود تا در اواخر زمان دولت خاقان علیین آشیان و اوایل
جلوس همایون این شهریار ظفر پرور دولت جوان مرتضی قلی خان برناک ترکمان و بهرام خان افشار
ولد اسکندر خان بنا بر تمکین خلعت استراباد در بر کرده رخت اقامت بآن ولایت کشیدند و چون
یکی از سرداران سیاه پوش در جا و مقام خود پشت بر دیوار حصانت قلعه و حصار داده بحمایت جماعت
بقیه ترکمانان قدم براه اطاعت و انقیاد نمی نهادند عرصه جولان تکاور حکومت امرای عالیشان زیاده
بر یک فرسنگ راه نبود و ملازمان و کسان ایشان بیشتر از مسافت مذکور از شهر بیرون نمی توانستند
شد و چون احتمال تمتع از آن ولایت نبود خوف و هراس بقیه ترکمانان و سیاه پوشان نیز سلسله جنبان
بود هراسان و گریزان طریق رجعت می پیمودند و مبین این مدعا و مصداق این دعوا آنکه در ایام حکومت
مرتضی قلی خان سرداران سیاه پوش بتحسین خواجه شرف الدین که رأس و رئیس طایفه سالور بود ابواب
بی اعتدالی و بی شرمی بر روی وی گشوده اموال و اسباب او و ملازمان او را غارت نمودند و دست تعرض
آن گروه کم فرصت بدامن هر یک از ملازمان که میرسید چون گرگان گرسنه باسب و یراق و اموال و اسباب
او افتاده برهنه و عریانش می ساختند و بهنگامه نهب و غارت سیاه پوشان در آن ولایت گرم بود تا اکثر
محال خراسان از تصرف امرای قزلباش بیرون رفت و نسا و درون و باعباد نیز که بولایت کبود جامه
استراباد اتصال دارد متصرف امرای اوزبک در آمد و عبدالله خان ولایت خوارزم را از تصرف حاجی محمد خان

والی آنجا اشتراع نموده خدمتش را از آن ولایت بیرون کرد و چون اخبار مذکوره بمسامع جلال خاقان
بلند اقبال رسید باحتمال آنکه مبادا سرخیلان جبایل صاین خانی با عبدالله خان از در اطاعت
درآمده طریق متابعت او را بجهت پیش گیرند و از راه قرب جوار دست اقتدار عبدالله خان بدامن تسخیر
استراباد در رسد و این مرض مسری رفته رفته بدیار مازندران و گیلان که بمملکت عراق اتصال دارد
سرایت کند بصوابدید رای رزین و اندیشه مآل بین باقیه ترکمانان صاین خانی از در اظهار لطف و
مهربانی درآمده از جمله سرخیلان ایشان علی یار بیک المیور را که در میان آن جماعت بمزید عیار مشهور بود
و در حوالی قلعه مبارکاباد جا و مقام داشت غایبانه منظور نظر تربیت و عنایت فرموده برشاد محمد
ایالت استراباد و لقب خانی سربلند گردانید و منشور این عاطفت بوساطت میرزا بیک ولد میر ضیاء
الدین فندرسکی که از جمله دولتخواهان دودمان ولایت نشان و حاکم مطلق العنان الوک فندرسک از
ولایت استراباد بود و پیوسته باظهار خلوص و دولتخواهی گوی تفوق و رجحان از امثال و اقران می
ربود عز صدور یافته بعلی یار خان رسید و بنابر آنکه سیاه پوشان چنانچه باید اطاعت فرمان او نمیکردند او
نیز با ایشان بضرورت وقت طریق مدارا پیش گرفته با تکیه نایب او در شهر نام حکومت داشته از ایشان
راضی بود و خود در میان الوس و صحرای گرگان بسر میبرد و بعد از فوت علی یار خان پسر او محمد یار خان
بآستان گردون شان توسل جسته حاکم آن کشور و قایم مقام پدر گردید و چون طایفه خلو با او در
مقام نزاع و گفتگو بودند مآل حال در دست آن جماعت بقتل رسید و بعد از محمد یار خان قلیچ خان برادر
کهتر وی بدرگاه جهان پناه آمده منظور نظر کیمیا اثر و جانشین برادر بجا و مقام خود باز گردید و او نیز
از راه ناسازی روزگار و طغیان آن طایفه غدار کار بر وی تنگ ساخته در پیش تیرباران حوادث سپر عجز
انداخت و شرار شعله شور و شر آن گروه زیاده سر در آن کشور بچرخ اخضر رسید تا آنکه درین سال
فرخ فال کوکبه جاه و جلال شهریار بلند اقبال بعزم تسخیر خراسان روان و شادروان عز و شان در چمن
بسطام همدوش آسمان و رایات آفتاب اشراق خسرو آفاق متوجه دفع فتنه سیاه پوشان و ضبط ولایت
جرجان گردید. فرهاد خان را بایالت آن ولایت سربلند گردانیده و چنانچه ایما بآن شد فرهاد خان
از قبل خود داروغه تعیین و بآن ملک روانه نموده سیاه پوشان ابواب اطاعت بر روی داروغه بحکم
ضرورت گشودند و بنابر آنکه فرهاد خان حاکم تمام مازندران و آن ملک از متصرفات غازیان
قزلباش و مرور و عبور لشکر منصور از راه مازندران بدیار جرجان باسانی روی می نمود سرداران آن [illegible]
پوش ازین راه طریق اطاعت پیموده در سفر خراسان ملازم موکب ظفر نشان میبودند و بعد از قتل فرهاد خان

کایلت

که ایالت ولایت استراباد بحسین خان زیاد اوغلی قاجار عنایت شد چون دفع و رفع ارباب فتنه و فساد
و گوشمال زیاده سران خلو و کوکلان بقیه ترکمان و تنبیه و تادیب سرکردگان سیاه پوش مد نظر
همت خاقان گردون منزلت لازم بود بعد از ورود موکب مسعود بدشت بجربان اغرق همایون
با لشکر ظفر شتاق از راه بسطام بصوب عراق روان فرموده خود بنفس نفیس با امرای عالیشان و خوانین
ملازمان موکب ظفر نشان و خلاصه غازیان جان فشان عنان توجه بصوب استراباد انعطاف داده
نخست از راه دلجویی و اطمینان خاطر قبایل بقیه ترکمان محمد قلی بیک امیر آخورباشی جغتای را نزد قار
خان سرقبیله اوخلو که یورت و جایگاه او در عرض راه واقع بود فرستاده و مناشیر استمالت باسم
سرداران آن جماعت مبنی و مضمون بر صدور یافت که چون ایشان از قدیم الایام بسلاطین خوارزم متعلق
بوده اند و استقلال حاجی محمد خان پادشاه خوارزم با فرزندان از راه ناسازی روزگار بسایه چتر همایون
فال ما چون آفتاب بر عالمیان پرتو ظهور افکنده و درین وقت که بمیامن امداد و معاونت ما مجددا بر
مملکت موروث استیلا یافته خود را از منسوبان آستان گردون شان می شمارد و فی الحقیقه جمیع کسانی که
باو منسوب باشند بدولت روزافزون ما متعلق خواهند بود شایان شیوه ارادت و اخلاص آنست که
چون محمد قلی بیک امیر آخورباشی جغتای وارد آن صوب صواب گردد باتفاق مشار الیه باستقبال کوکبه
جاه و جلال اقبال نموده بعز بساط بوس سربلند گردند و بهیچ وجه از رهگذر وصول الویه اقبال و اعلام
جاه و جلال دغدغه و تفرقه بخاطر راه ندهند که هر گاه ایشان ترک زیاده سری کرده پای در دامن ادب
پیچند و در جا و مقام قدیم خود ساکن بوده قدم جرات از حد خود بیرون ننهند هر آینه منظور نظر عاطفت و
احسان بوده امری دیگر در باره ایشان بظهور نخواهد رسید و بعد از روانه شدن محمد قلی بیک موکب همایون
متعاقب وی بدلیلی سرداران سیاه پوش از راه دره کبود جامه بصوب مقصد روانه گردید اما قارنجان اوخلو
نخست مقدم محمد قلی بیک را بلوازم اعزاز و احترام گرامی شمرده قرار بآن داد که سایر ریش سفیدان قبایل
را بمراحم بیکران مستمال و امیدوار و دلنهاد اطاعت و انقیاد ساخته بمرافقت ایشان بآستان گردون
شان بشتابد اما چون آن گروه بهایم سیرت در چراگاه خودسری چریده آب بی لجام خورده بودند سر از چنبر
اطاعت و متابعت وی کشیده بپای سرکشی بجانب اترک گریزان گردیدند و جمعی از ایشان که نشئه
شراب بی اعتدالی ایشان در دماغ افزوده بود از درد سر خمار مآل حال اندیشه ناکرده لاابالی وار بر سر خیمه و
خرگاه محمد قلی بیک تاختن آوردند و ملازمان و کسان مشار الیه بضرورت دفع صایل قدم جرات بمیدان مدافعه و
مقاتله ایشان نهاده داد جرات و جلادت دادند اما چون آخر کار کثرت اعدا از کم بیاری بناچار سپر عجز انداختند

در اثنای اشتغال نایره قتال و جدال محمدقلی بیک زخمدار گردیده چند نفر از ملازمان هم بقتل رسیده و
آن گروه کم فرصت دست جرات بنهب و غارت اموال و اسباب وی دراز کرده براثر دیگران
صوب اترک روان شدند و چون رایحه این خبر جرات اثر بمشام شعور شهریار دادگر و خاقان صاحب
جگر رسید بدون محابا و اندیشه آنکه سپاه ظفرلوا مهیای مرافقت موکب همایون هستند یا نه در همان روز
که این خبر بعرض آن سرور رسید مانند شیر گرسنه که باندیشه شکار از بیشه برون شتابد از کبود جامه بعزم
تعاقب آن گروه غدار بر مرکب ایلغار سوار گردیده در شب تار بیورت و مقام آن بادیه پیمایان
خاکسار رسید و چون آن قوم گمراه خیمه و خرگاه خود را بجا گذاشته رایت فرار افراشته بودند خاقان
گردون بارگاه نگاه بآن خیمه و خرگاه ناکرده براثر قاریخان روسیاه روی براه آورد و چون آن شب
شبی بود تیره و تار و ابر در بادل بر روی سیاه آن طایفه گمراه اشکبار امرای عالیمقدار و فدویان
جان نثار عنان سمند سیار رفتار جگرگوشه شاه دلدل سوار را بدست جرات گرفته مانع ایلغار گردیدند
و بعرض رسانیدند که در چنین شبی که نمونه روز دشمن و تیره تر از چاه بیژن است پادشاهان گردون شان را
بنفس نفیس بسراغی رفتن بر ولایت دور از طریق حزم و احتیاط دور است بنابرین فرمانفرمای روی
زمین که عیارشناس نقد اخلاص دولتخواهان بود نقد آن سخنان را در دارالضرب اندیشه بسکه
قبول رسانیده در یورت آن جماعت عنان از ایلغار باز کشید و چون غرض اصلی از توجه بصوب استراباد
آن بود که خار اقتدار ارباب بغی و عناد را از ساحت آن کشور همیشه بهار براندازد وی کهیات
بویی را در همان مکان باز داشته مقرر فرمود که روز دیگر از آنجا بکنار آب گرگان نقل مکان و آتش
الدوله برخوردار بیک توپچی باشی باتفاق فوجی از تفنگچیان بحفظ و حراست اغرق همایون قیام
نموده منتظر وصول اعلام جاه و جلال باشند و بهنگام دمیدن صبح صادق از افق مشرق شهریار انجم
حشم با وجود تراکم ابر طوفان بار بر ابرش برق رفتار سوار متوجه کنار آب اترک گردیده بخانه
کوچ قبایل رسید و بنابر آنکه قاریخان ترک عیال و اطفال و خان و مان کرده با معدودی چند از
آب عبور و طریق فرار بجانب دشت نموده بود غازیان موکب منصور دست جرات بقتل و غارت ایل
و الوس او گشوده مردان را طعمه چون شمشیر و زنان و دختران را اسیر و دستگیر نمودند و مساکن و مواطن
ایشان را بجاروب نهب و غارت رفته از صامت و ناطق اثری نگذاشتند و بعد ازین گوشمال نمایان
نسبت بزیاده سران قبایل و خلو قدم سعی از جستجوی قاریخان که گریزگاهش معلوم نبود کشیده رایت
عزیمت بصوب مراجعت افراشت و در کنار آب گرگان قریب بگنبد مدفن شمس المعالی قابوس وشمگیر معسکر

ظفرنشان

ظفرنشان پیوسته از آنجا کوکبه جاه و جلال با عزیمت بصوب قلعه مبارکه آباد بت و چون پایه قلعه
بنزول شهریار سرافراز افسر امتیاز بر سر نهاده شادروان عز و شان در ان مکان همدوش آسمان
گردید ریش سفیدان سایر قبایل ترکمانان چاپن خانی از ایلور و سالور و گوکلن و امثال آن از
قهرمان قهر خاقان جهانستان هراسان و از حرکات زیاده سرانه خود نادم و پشیمان بآستان
گردون شان توسل جسته مراحم بیکران بعفو و بخشایش خط بطلان بر جراید جرایم ایشان کشید و
بنابر آنکه قلعه مبارکه آباد از بناهای زمان شاه جنت مکان و در ولایت استراباد وسیله تاسیس مبانی
امن و امان بود در ایام آفتاب اشراق پرتو تعمیر بران قلعه گردون نظیر افکنده اطراف و جوانب
آن قلعه فلک شان بحصه و رسد بر امرای عالیشان و عساکر ظفرنشان قسمت پذیر گردیده و فرمان
پذیران در زمان کمر سعی در تعمیر و استحکام بنیان آن بر میان بسته قلعه و حصاری را که در وسعت و متانت
نمودار حصار فلک دوار بود در عرض دوازده روز باتمام رسانیده و چون ابواب تمامی بر روی آن حصار
استوار مفتوح شد فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که حاکم استراباد دستور زمان شاه جنت مکان را اسوه و قدوه
شمرده با قشون و لشکر خود دران قلعه خیبر آسا بسر برد و چون از سرداران قبایل سیاه پوش کسی که ادراک
زمان فرخنده نشان شاه جنت مکان نموده بدست اطاعت و رعیتی ابواب امن و امان بر روی خود
گشوده باشد نمانده بود و آنان که در عرصه بودند زیاده بر بیست و پنج سال بود که در وادی خودسری
آب بی لجام خورده بودند و آسان آستانهای از پایه حکومت که در ان مدت با آن خو کرده بودند پای
نمی نهادند بر آئینه ضمیر خورشید نظیر عکس پذیر گردید که گوشمال امثال این جماعت هر چند قبایح اعمال
سابقه ایشان بعفو و بخشایش مقرون شده باشد در آیین جهانبانی و رعیت پروری از لوازم امور
عدالت و کشورخدایی است لاجرم بعد از اتمام قلعه نوبتی مجموع سران و سرداران طوایف سیاه پوش
را در یکجا جمع آورده بلفظ گهربار با ایشان خطاب نمود که چون سالهاست که ساحت این ولایت از
ضبط و نسق حکام نافذفرمان عاری بوده و هر یک از شما بنابر رعایت حال و محافظت اهل و عیال و
اسباب و اموال خود از آسیب دست اندازی ترکمانان و امثال و اقران خود قلعه ها ساخته اید و
رعیتی گرده بجمع آوردن آلات حرب و ادوات طعن و ضرب دران قلعه ها لشکر سپاهیگری انداخته اید و از
بیم ضرر یکدیگر نسبت با امرای قزلباش نیز بی اندامیها از شما روی نموده در این وقت که پرتو آفتاب عنایت
بیغایت ما بر ساحت احوال شما تافته جرایم و زلات سابقه شما را که در ایام هرج و مرج وقوع یافته بعفو و
اغماض مقرون فرموده ایم و شما نیز از آنچه در ان ایام بکام و ناکام کرده اید نادم و پشیمانید مناسب حال

شما آن است که یکباره بهوای سیاه پوشی از سر بدر کرده بعد ازین مطیع و فرمان پذیر حاکم آن ولایت
باشید و قلاع مستحکم را که دران زمان بحکم ضرورت بنا نهاده اید ویران نموده اسلحه و اسباب حرب
را که در قلاع مذکوره جمع آورده اید بسرکار حاکم بسپارید که در قلعه مبارکاباد بکار حفظ و حراست این
دیار و بلاد آید و خود با خانه کوچ بقلعه مذکور نقل مکان و بدستور زمان شاه جنت مکان بعمارت و
زراعت و رعیتی قیام نموده ازین راه پیوسته در مهاد امن و امان بسر برید و آن گروه کله برباد چون چاره
بجز اطاعت و انقیاد نداشتند ناگزیر قبول فرمان بر دیده گذاشتند و حسب الفرمان قضا جریان بر
هر یک از آن جماعت محصلان شدید گماشته قلاع ایشان ویران و اسلحه و یراق قلاع مزبوره که قریب
دو سه هزار تفنگ و چندین هزار کیش و کمان بود نقل قلعه مبارکاباد شد و آن گروه زیاده سر را
بقلعه برده بحاکم آن ولایت سپردند و بنا بر آنکه در ایام هرج و مرج ازان طایفه بدگوهر نسبت بمردم
آن کشور و متوطنان شهر استراباد که از بلاد شیعه و اکثر ساکنانش از جمله صلحا و اتقیا و زهاد و عباد
بودند آزار و اضرار بیشمار روی نموده بود و دران زمان بهر کس گمان اندک ثروت و سامانی داشتند بشبها
با مشعل و چراغ بر سر خانه او رفته مروت و انصاف را بر طاق نسیان گذاشته هر چه داشت بر میداشتند
و پسران و دختران خوبصورت ایشان را که نگاه کرم بر رخسارشان حرام بود حلال خود شمرده خانگی
میخواستند با ایشان بسر خود میکردند و بعد از مدتی که یک شهوتشان از جوش می نشست مبلغی
برسم خدمتانه و مزد دست روسیاهی از اولیای ایشان گرفته سر میدادند و خواجه شرف الدین ساوری که
یکی از آن ملاعین بود پیوسته با آشنایان از دین بیگانه خود بر در حمامات زنانه می آمد و سوار ایستاده
ملازمان بی آبروی خود را بدرون حمام که از مخدرات حجال عصمت و عفاف مملو بود می فرستاد و آن بیدینان
عرایس و ابکار مسلمانان و زنان جوان ایشان را برهنه و عریان ازان جای پاکان بنظر آن
ناپاک میرسانیدند تا هر کرا پسند نماید همراه خود بسا و ببرد و آنچه پسند خاطر مشکل پسند وی نباشد سایر
سیاه پوشان ایشان را مانند اسرای ترک و دیلم ازان خود شمرند و بعد از زمانی که نگاه داشته از ایشان
کام دل حاصل کرده باشند بصاحبان فروخته قیمت بستانند و با آنکه دست ظلم و طغیان آن گروه بی
ایمان را شحنه قهر قهرمان زمان از گریبان جان مظلومان کوتاه کرده بالی [illegible] براه اطاعت و انقیاد
نهاده بودند نوبتی تیغ انتقام مکافات از نیام انتقام سرکشی پیش گرفته دریای غضب جبار شد انتقام
نسبت بآن طایفه گمنام طوفانی شد و چنان اتفاق افتاد که شهریار آفاق روزی بعزم استحمام قدم
بر دیده جام حمام نهاده بود که ناگاه فریاد و فغان و ناله و نفیر زنان و مردان از بیداد ظلم و طغیان



سیاه پوشان بگوش آسمان رسیده حرکات ناپسند و افعال ذمیمه آن طایفه غدار که برات مسامع جلال
پیوسته بود دامن زن شعله غضب شاهانه گردید و چون مرهم ناسور دلهای ستم دیده و دوای
درد بیدرمان جانهای پر جفا چشیده منحصر در استیصال آن قوم بدفعال بود زیاده بران تأخیر
و تعویق در مؤاخذه و بازخواست آن جماعت در حوصله عدل نگنجیده تیغ سیاست انتقام از خون
ایشان رنگین نمود و در روزی که انتظام مهام سادات عظام و علمای اعلام و مشایخ کرام و سایر
اصحاب سیورغال و ارباب استیهال از خواص و عوام پیش نهاد خاطر اقدس بود بتقسیم این غرض صواب
فرمود و سیورغالات و ادرارات جمعی ازین جماعت که دران مدت قدم جرات از حد خود شناسی
بیرون نهاده بتکبر و بیدولتی و زیاده سری لازمه سیاه پوشی بنیاد نهاده بودند بامضای همایون ممضی و رسید
آنان که سر بصحرای گردنکشی و خودسری نهاده داد سیاه پوشی داده بودند مقطوع گشت و چون
خواجه شرف الدین ساوری لعین دران روز با مجلسیان مجلس بهشت آیین همنشین بود خاقان
روی زمین بآن بیدین خطاب نموده فرمود که آمد و رفت مرتضی قلی خان باستراباد بجهت کیفیت بود
و آن مردود بگمان آنکه جرایم و ذلات سابقه ایشان بنا بر آنکه قبل از ظهور فتح خراسان سر
خود را بدست گرفته باستان ولایت نشان آمده اند هر چند که اثر بود نظر بعفو و بخشایش آنحضرت در
از هر کمی کمتر خواهد بود خفت و اهانتی که بجان ایشان را لیه و مردم او رسانیده بود بآب و تاب تمام
زیاده بر آنچه روی نموده بود عرض نمود و چون تیر آه مظلومان و ناله ستم رسیدگان بجز و سر پنجه ظلم و
طغیان آن بیدینان از سپهر نه قبه آسمان گذشته بهدف مکافات رسیده بود در دیوان مکافات
گوشمال آن زیاده سران واجب و لازم نمود و مقرر فرمود که تمامی آن جماعت بی عاقبت را گرفته
بپای دار هلاک و بوار حاضر آورند و شحنه قهر قهرمان زمان هر یک از ایشان را بسیاستی شایان
سزا درکنار نهاده اجساد خبیثه ایشان را در دروازه ها از دار فنا آویخت و خواجه شرف الدین
را که باقرار خود سزاوار گونه گونه عقوبت بود از میان ایشان بسیاستی نمایان باعث عبرت عالمیان
گردانیده مقرر فرمود که آن مردود را پاره پاره کرده هر پاره را بمحله فرستادند تا مردم آن محله
بآن تشفی خاطر حاصل نمایند و سر پر شور و شر آن ملحد را از در آن حمام که در انجا زندگی را بر مخدرات
حجال ننگ و نام حرام کرده بود آویختند و آنان را که با پسران و دختران مسلمانان از در نظربازی
در آمده بهمان شنعت اقدام کرده بودند چشم کنده شآمت آن جرات را بایشان نمودند و چون بیاری
تیغ سیاست شهریار معدلت شعار گلزار دولت پایدار سرسبز و ریان گردید و خار زیاده سری گردن فرازی

آن طایفه عذار خود را از ساحت آن گلستان بکنار کشید گلهای بهار رنگ مسرت و شادمانی در چمن
امان و امانی ستم رسیدگان طغیان آن طایفه بی ایمان شکفتن گرفت و غلغله عشرت و خوشدلی
چون آوازه عدل و احسان خدیو حق شناس بزر و چرخ نیلی اساس رسید و زبان حال بوم آن
دیار بشکر نعمت رعیت پروری آن حضرت مانند هزار دستان بهزار داستان گویا و کام جان شان
بشهد شکر و دعاگویی شکرگزاری شیرین و کامروا گردید و خسرو کامیاب بعد از التیام ناسور
دلهای خراب و آبادانی و امنیت آن مملکت سراپا انقلاب ایالت آن ولایت را بحسین خان قاجار
کرامت و مقرر فرمود که بعد از مراجعت رایات ظفرآیات بصوب مستقر سریر سلطنت باهتمام تمام در
صدد افنا و اعدام باقی ماندهای آن زنادقه سران گمنام درآمده نوعی نماید که اثری از نام و نشان
ایشان در جهان نماند و آن خان عالیشان بمقتضای فرمان بسیاری از ایشان را بحکمت عملی بدست
آورده از میان برداشت و دست مردم آن ولایت را از اخذ اسلحه و آلات جارحه بنوعی کوتاه نمود
که اگر بعوض کسی را زنگیر در شست می بود آن زنگیر را با انگشت از دست او بیرون می آورد
القصه بیامن اقبال بی زوال شعله شور و شر خودسری سیاه پوشان از آب تیغ درخشان جهان فرو
نشست که لباس سیاه بر دوش جامه مطلب نگار بار شد و مردم آن کشور هوای سیاه پوشی را از
سر بدر کرده پای طاعت بدرویشی رعیتی نهادند و مملکت استراباد در روی امنیت و آبادانی نهاده
مانند سایر دیار و بلاد ایران مهبط امن و امان گردید دیگر از سوانح اتفاقیه که درین سال فرخ فال به
استقبال دولت بی زوال اقبال نمود توجه اعلام جاه و جلال بصوب مازندران بهشت نشان و دمت
آمدن الوند دیو و گوشمال سایر دیوساران آن دیار بود و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه
کوکبه جاه و جلال شهریار بلند اقبال بعد از بسط بساط امن و امان در ولایت استراباد روی توجه بمازندران
بهشت نشان نهاد و چون قرارداد خاطر قدسی مظاهر آن بود که تا خار اقتدار الوند دیو و سایر
دیوساران مازندران از ساحت آن گلزار بخنجران شعله تیغ آتشبار زده و دفع نگردد عنان عزیمت بصوب
مستقر سریر سلطنت انعطاف نیابد بعد از آنکه از پرچم اعلام ظفر فرجام گلهای نگارنگ در گلزار
همیشه بهار آن دیار شکفتن گرفت اعیان و کلانتران آن خطه خلد نشان را بر سر خوان اطاعت و
عصیان بنوش و نیش وعد و وعید و شهد و شرنگ بیم و امید مهمان فرموده سیاه کردن لوند دیو و سایر
طاغیان مازندران را وسیله ادراک نعمت اطاعت و محنت عصیان نمود و چون پیشتر از آنکه ماهچه رایت
ظفرآیت بر ساحت آن ولایت پرتوافکن گردد فوجی از عساکر ظفرنشان به تفحص و تجسس ایشان

نامور

نامور و روان شده بودند را ایجاد این خبر قیامت اثر بمشام شعور الوند زیاده سر رسیده کشتی اندیشه اش
در بحر مآل اندیشی دریایی گردید و چون آن دریای طوفان زا را ساحلی بجز توسل بدامن مراد عفو و
احسان خاقان والانژاد نبود عزم آن نمود که بوسیله شفاعت ولیه عهد و صاحبه زمان علیه
عالیه زینب بیگم عمه محترمه خاقان خطابخش جرم پوش از حرکات ذمیمه گذشته خود فراموش کرده
با دست آویز ندامت و انفعال بآستان جاه و جلال توسل جوید و بامید عفو و احسان از کرده پشیمان
طریق طاعت و انقیاد پوید لاجرم دست توسل بدامن مرتب محرمان حریم حرم آن ملکه قدسی طینت
استوار کرده بوسیله ایشان استدعای درخواست گناهان خود از خدمت ولی نعمت جهانیان نمود و آن
صفیه صافی طویت در محل فرصت زبان رحمت ترجمان بشفاعت الوند دیو گشوده درخواست جرایم
ذلات وی نمود و ملتمس آن اسوه مخدرات بعز قبول اقتران یافته بر زبان گوهربار شهریار کامگار
گذشت که اگر آن گریزپای زیاده سر دست توسل باذیال مرحمت بیکران استوار کرده روی امید بدرگاه
جهان پناه آورد بجان و مال و عرض و ناموس و اهل و عیال در امان باشد و اگر آنکه دانسته باشد که تا بمیامن
عنایت بجایت دفع شر او ازین ولایت نماید بجانب دیگر حرکت نخواهد نمود و چون بشارت این
عنایت بالوند دیو رسید بنوعی عاطفت و جان بخشی امیدوار متوجه دربار آسمان کردار گردیده خود را
بدولتخانه همایون رسانید و مراحم بیکران بمقتضای وعده که باقیداقه عهد و اوان فرموده بود ابواب
عفو و اغماض بر روی گناهان وی گشوده مقرر فرمود که بعد از این هوای حکومت آن دیار را از سر بدر
کرده با اهل و عیال و اسباب و اموال رخت اقامت بولایت عراق کشد و در فه الحال در ظلال دولت
بی زوال خدمان دیار روزگار بسر برد و الوند که باین عنایت آرزومند بود نعمت حیات را مغتنم شمرده با
اهل و عیال طریق عراق پیموده بالاخره باشاره والا در مملکت فارس رحل اقامت گشود القصه بعد از
رفتن الوند دیو که دیار مازندران و رستمدار از شور و شر آن دیوسار قرار و استقرار یافت شهریار گردون
اقتدار از نشاط صید و شکار فرموده روزی چند در آن گلزار همیشه بهار گلدسته بند گلهای نگارنگ سرور و شادکامی
بود و بعد از آن بهر کس از دیوساران مازندران که گمان عصیان و طغیان داشت روی عزیمت بدفع ایشان
گذاشت و جمعی از ایشان را معروض تیغ سیاست گردانیده بعضی را برفتن عراق مامور و از این راه
بمقام امن و امان رسانید و چون ساحت آن گلزار از خس و خار طغیان دیوساران مانند سایر ولایات
ممالک محروسه پاک شد و ولایات دار المرز و رستمدار و طبرستان و گسکر و طوالش تا سرحد مملکت شیروان که
در سوالف زمان در میان چندین تن از ملوک و سلاطین نافذ فرمان قسمت پذیر شده بود بحیطه ضبط و

تسخیر کارکنان دولت ابد مدت درآمده رایت ظفرآیت ازان ولایت عزیمت مستقر سریر سلطنت
نموده و از راه دامنه کوه دماوند که در صعوبت و دشواری راه پر پیچ و تاب خیال نظر آن راه در
کمال همواری پست و بلند و اوج و حضیض آن از غایت اشتهار احتیاج باظهار ندارد موکب جهان‌گشای
مرحله پیمای شد و بنابر شدت سرما و کثرت یخ و برف که سر راه بر شاه و سپاه گرفته بود موکب مسعود
به تفرقه و تشویش تمام ازان راه مرور و عبور نموده خاقان آسمان جاه نیز از بهکند صعوبت راه
پیاده عنان مرکب بر ترجیح لات در دست قرب یک فرسنگ راه طریق مقصود پیمود و چون ماه نخجه رایت
آسمان پیوند مقتبس دماوند پرتو وصول افکند بیلدی اقبال بلند از راه طهران آفتاب مانند از افق دار
السلطنه قزوین طالع گردید و نور و موکب جهانگشای غلغله کوس بشارت و نقاره شادمانی و آوازه
فتح خراسان صیت جهان‌ستانی در ان معموره خلدقرین بچرخ برین رسید و در ایام توقف آن بلده ارم
نشان پیوسته پرتو عنایت و عاطفت ولی نعمت جهانیان نسبت بعفو و یان جان فشان و صوفیان
عقیدت نشان کار آفتاب تابان میکرد و ظل ظلیل انعام و احسان بر مفارق عساکر فیروزی مآثر که
در سفر خیر اثر خراسان سایه شال و نباله آفتاب جاه و جلال بوده می‌گسترد و چون دامن آرزوی عساکر
ظفرمآل از سیم و زر انعام و افضال شهریار بلند اقبال مالامال شد رخصت انصراف باوطان ضمیمه عواطف
بیکران سپاه ظفر پناه گردیده کامیاب و کامران رخت اقامت و خوشدلی بمساکن و منازل خود
کشیدند و بعد از فراغ از نظام و انتظام کارخانه سلطنت رایت فیروزی آیت از دار السلطنه قزوین
بصوب صواب دار السلطنه صفاهان پرچم گشای گردیده زمستان آن سال را در آن خطه خلدمثال بپایان
رسانید دیگر از سوانح این سال که در اثنای سفر خیر اثر خراسان بوقوع انجامید سانحه غریبه قتل
ولیخان میرزای ولد علیقلی خان شاملو بیگلربیگی هرات نواده دورمیش خان بود که با آنکه شرف
مصاهرت این والا دودمان سرافراز و با زوج کریمه اسمعیل میرزا از اکفا و اقران ممتاز بود به تیغ
خونریز کفران نعمت روی نمود بیان این سانحه ناگهان آنکه چون پیوسته مجلس خلدآیین از پیش خدمتان
ماه رخسار خورشید جبین نمونه بهشت برین بود میرزای مشارالیه را باغوای شراب هوش ربای جوانی و
تحریک مواد هوس نفسانی و وساوس شیطانی هوای مصاحبت حاجی حسن یا صالح نامی از ایشان که گلزار رخسارش
نسبت ببهار دار السلطنه تبریز میرسانید در سر پدید آمد و پای از حد ادب فرا نهاده گاه گاهی بی‌رتبتی
شرمی ابواب خواهش دل بر روی او میگشاد و بنابرانکه میرزای مشارالیه و سایر مقربان بساط قرب بمراتب
از لفظ گهربار شهریار کامکار شنیده بودند که هر یک از باریافتگان بزم حضور که بچشم خیانت باهل خدمت



مجلس همایون مانظر کند هر آینه سزاوار قتل و مستوجب سیاست گردد صالح سبک پاکیزه گوهر پیوسته از جوانهای
بی تمک میرزای مشارالیه بر سر شور و شری بود تا نوبتی در حوالی حاجرم از مجلس خلدنشان شبستان
بیرون آمده بر در نشابیهوشی خواست که با صالح از در سرکوشی درآید و این حرکت نازکانه نعمت غبار
آیینه خاطر آن پاک طینت گردیده دست خیال خام او را به تیغ انتقام از دامن آرزوی خود برید و سر
پر شور و شرش را از بدن جدا کرده بنظر کیمیا اثر رسانید و بنابرانکه وقوع این جرأت از روی کمال غیرت
و حمیت روی نموده بود آن حضرت صالح پیش خدمت را مورد گونه گونه تحسین و آفرین نموده بر مدارج
قرب خدمتش افزوده تمام آن شب تا سحر تن بی‌سر آن بی‌ادب زیاده سر بر راه افتاده بود و حسن خان
میرزای برادر کهترش را که او نیز بهم داماد و برادر منظور نظر تربیت خاقان بحر و بر بود یارای آن نبود
که بجانب آن تن بی‌سر نظر تواند نمود تا به تجهیز و تکفین آن چه رسد در روز دیگر که مهر انور از طرف خاور
پرده دری پیش گرفت ملازمانش بدستوری قهرمان زمان بدفنش پرداخته بفرمان لازم الاذعان حسن خان
میرزا را قایم مقام و صاحب قشون لشکر وی ساختند و همچنین در اوایل این سال چنانچه بر زبان کلک
شیرین مقال گذشت نهال نوکالی یار محمد خان ولد علیار خان ابیوردی در اول بهار جوانی و آغاز اهتزاز
از اهیر بستان سرای زندگانی که هنوز اطراف عارض چون ماهش بر وجه دلخواه از غبار خط سیاه نشده بود
به تیغ غدر و تزویر طوایف اوغلوی بقیه ترکمان بر خاک هلاک افتاده قلیچ خان برادر کهترش که پناه بدرگاه
آسمان جاه آورده منظور نظر تربیت و احسان شده بود بجای برادر قدم بر مسند ایالت استراباد نهاده و بنابر
ناسازی جماعت اوغلو کار اقتدار او نیز از پیش نمی‌رفت تا کوکبه جاه و جلال خاقان بلند اقبال بعد از
فتح خراسان روی عزیمت باستراباد نهاده مهام کلی و جزوی آن دیار و بلاد را بنیروی اقبال بی‌زوال فیصل داد
و چنانچه در محل خود ایمایی بآن شد طایفه اوغلوی تیره‌بخت بر خاقان کشورگیر و تیغ جهانگشای ارای تاج
و سریر از پای درآمده بجزای اعمال ناصواب خود رسیدند و سایر ریش سفیدان طایفه سالور مانند نظر بیک
مشهور بکور نظر بملازمت حسین خان قاجار حاکم استراباد مأمور گردیده با خانه کوچ و اهل و عیال رخت
اقامت بقلعه مبارکاباد کشیدند و چون قلیچ خان بعد از آن در آن ولایت مقرون بمصلحت دولت ابد مدت
نبود حسب الفرمان والا با متعلقان و منسوبان طریق عراق پیموده در دار الولایت بجوشقان بار اقامت گشود
و همچنین در اوایل این سال در حینی که موکب جاه و جلال در استراباد نزول اجلال داشت ذوالفقار خان
برادر فرهاد خان بدستور سابق بایالت آذربایجان سرافراز گردیده بدستوری خاقان گردون منزلت روی توجه
بآن ولایت گذاشت      از سوانح اقبال که درین سال خیر مآل در حین توقف دار السلطنه هرات روی نمود

ارسال میرزا علی بیک یوزباشی کرامیلو برسم سفارت بولایت هندوستان و فرستادن محمد قلی بیک
ایشیک آقاسی عرب‌گرلو بهمین کار بدیار روم بود که هر یک از ایشان را با مکتوب صداقت اسلوب محتوی
بر کیفیت محاربه با دین محمد خان و فتح خراسان و تحف و هدایای شایان نزد سلطان جلال الدین اکبر
دارای هندوستان و سلطان محمد خان فرمانفرمای روم روان نمود اما جلایل عواطف و احسان این
ولی نعمت جهانیان که بازاء خدمات شایسته و جانفشانیهای بیسته کافهٔ رعایا و عامهٔ زیردستان
عراق درین سال اتفاق افتاد بخت آن بود که وجوه چوپان بیگی ایشان را که زیاده بر بیست هزار تومان
میشد بانعام مخلد بر دوام ایشان کرامت فرمود و حکم همایون نفاذ پیوست که وجوه مذکوره را بصیغهٔ تخفیف
در دفاتر خلود عمل نمودند و بعد از آن بتجدید عواطف بیکران شامل حال ایشان گردیده مال دیناری که خرج
دینار را که دران دیار بمرور دهور و اعصار بعد از دستی حکام و عمال استمرار یافته بود بدستور تخفیف و تصدق
فرق همایون در دفاتر عمل و مقرر فرمود که بدستور زمان شاه جنت مکان همان اصل مال با فروعات تابعه
از رعایا مطالبه نموده بزوایدی که رسم محدث و بدعت است زحمت بحال ایشان نرسانند و چون معمورهٔ خجسته نشان
اصفهان منتخب مجموعهٔ ملک عراق و در میان دیار و بلاد در طاق و شهرهٔ آفاق و در ان ولا منظور نظر مرحمت شهریار
باستحقاق بود و عموم متوطنین آن خطهٔ خلد نشان نیز در راه خدمتگزاری و طریق جان سپاری آن حضرت
بمال و جان مضایقه نداشتند درین سال فرخ فال از جامه خانهٔ عواطف شهریار سرافراز افسر امتیاز دیگر
گذشته به تخفیف مال و منال یکساله خود که قریب چهل هزار تومان مشیدرایت تفوق و رجحان بر سر سکنهٔ
سایر بلاد و امصار افراشتند و بارش ابر این احسان نمایان ساحت این گلستان حیرت گلزار جنان و نمونهٔ
بهشت جاودان گردید.

گفتار در آغاز بهار سال سیزدهم جلوس همایون شهریار کامکار مطابق
تنکوز ئیل سنهٔ ثمان و الف و سوانح اقبال این سال خجسته مآل

چون علم شعاع پرچم خاقان انجم حشم یعنی نیر اعظم بعزم استیصال
سپاه دی و گوشمال لشکر سرمای دی توجه بیت الشرف خود نهاد نوروز فیروز این سال فرخ فال در
روز یکشنبه بیست و سیوم شهر شعبان اتفاق افتاد و گل بوستان بهار رخت اقامت بطرف جویبار و ساحت
لاله زار کشید و انجمن آرای بزم اعتدال هوا و قوت نشو و نما گردید بزم آرای فرنگ کیانی و زیب افزای
انجمن جهانبانی با آراستن جشن نوروز سلطانی اشارت فرموده در باغ خلد نشان نقش جهان ابواب
مسرت و شادمانی بر روی جهانیان گشود و بعد از آنکه شبانروز بزم بهشت آیین و زیبا بگلهای رنگ رنگ
صراحی و ساغر و شبها بچراغان دور دریاچهٔ آن باغ بهشت منظر در نظر مجلسیان آن محفل قرین گلزار ارم
عیش و نشاط بود خاقان روی زمین در مجلسی چنین باده رنگ تاجداری و سر ملکت مداری نقل مکان نمود و

چون

چون آفتاب دولت بیزوالش از افق ملک خراسان طالع شده در سایهٔ قبهٔ خورشید انوار مرقد معطر سلطان آن
دیار باوج کمال اقتدار رسیده بود دیگر باره بلبلهٔ شوق سرشار عزم طواف آستان ملایک آشیان آن
مرقد معطر و مضجع منور جزم نموده پیش نهاد خاطر قدس مناظرش آن بود که بعد از ادراک سعادت جبهه سایی
آن عتبهٔ گردون منزلت متوجه نظام و انتظام مهام آن ولایت گردیده بچگونگی احوال سلاطین ازبکیه
دیار ماوراء النهر نیز تواند رسید و بنابر آنکه بامنهای مهیان بمسامع جلال می‌پیوست که اوزبکیه تاتمان
که از جملهٔ ملازمان قدیم و تربیت یافتهای آبا و اجداد نور محمد خان بوده اند در ایام فترت خراسان انواع
بیوفایی و کفران نعمت بر روی او گشوده طریق اطاعت و متابعت عبدالله خان و عبدالمؤمن خان پیموده اند
مکنون خاطر همایون آن نیز بود که چون در ان ولا چراغ دولت نور محمد خان به پرتو انوار اقبال بیزوال
و امداد و اعانت عساکر ظفر مآل فروزان شده فی الحقیقه خدمتش از منتسبان دودمان ولایت نشان
است بچند بذل ظلیل عاطفت خود را بوسیلهٔ امداد و اعانت بر فرق اقتدار وی مبسوط داشته در
استحکام بنیان دولت وی لوازم اهتمام بتقدیم رسانند لاجرم چون ایام بهار و فصل گلریزان لیل و نهار از
ساحت روزگار رخت را یکبار کشیده نوبت گرمی هنگامهٔ تابستان و وقت حصاد محصولات رسید الویهٔ دولت
و اعلام فتح و نصرت بصوب صواب خراسان پرچم کشای گردیده جمعی را که پیوسته سایه مثال در جناب آفتاب
جاه و جلال بوده در ان سفر خیر مآل ملازم رکاب اقبال گردانیده و سوای ایشان حکم باحضار دیگری از امرای
عالیشان و عساکر فیروزی مآثر نفرموده با ملازمان رکاب اقدس طریق مقصد پیمود اما چون خبر همایون فال
شهریار بلند اقبال از مقر سلطنت بیزوال بصوب آن سفر خیر اشتمال نمود در مبادی حال از جانب پیر محمد
خان که بعد از عبدالله خان چنانچه ایمایی بآن شد بر تخت سلطنت بکام متمکن شده بود رسولی زبان دان به
اتفاق ملازم نور محمد خان وارد آستان گردون شان گردیده مکتوب صداقت عنوان پیر محمد خان را که مضمون
منظر کیمیا اثر خاقان گیتی ستان رسانید که چون فرزند اغر محمد ابراهیم سلطان که از نبایر پادشاه مرحوم
جانی بیک خان و بنی اعمام عبدالله خان و این مخلص دولتخواه است در راه عباد اسیر سرپنجهٔ استیلای ملازمان عتبهٔ
اقبال گردیده و درین ولا بسمع عقیدت و اخلاص رسید که آن حضرت بمقتضای مروت ذاتی و مرحمت جبلی که
از آبای عظام و اجداد کرام بمیراث یادگار دارند سایهٔ عنایت و احسان بر سر او انداخته خدمتش را منظور نظر
عاطفت بیکران ساخته اند و بنابر آنکه نوبت سلطنت این ولایت از عبدالله خان بعنوان میراث بمخلص عقیدت
نشان رسیده و محمد ابراهیم سلطان محب را بمنزلهٔ فرزند ارجمند است اگر شمه از عنایت بیکران شامل حال وی شده
خدمتش را مرخص فرمایند که باین ولایت آید بهار مرحمت و غایت مخلص نوازی خواهد بود و بر طبق این مدعا امرای

بخارا نیز کسان خود در مصحوب ایلچی نور برستاده پیغامهای دوستانه بنور محمد خان داده بودند که هر چند
پیر محمد خان از دودمان سلطنت و بحبارت شایستهٔ سریر پادشاهی است اما چون عافیت طلبی و
فراغت دوستی است و کنج انزوا را بر تخت سلطنت و پادشاهی ترجیح میدهد بدین جهت مفاسد
عظیمه در امور مملکت پدید آمده و می آید چه درین اوان باقی سلطان برادر کهتر دین محمد خان که بهمین امداد
و معاونت وی بر سمرقند استیلا یافته روی اطاعت و متابعت از خدمت خان تافته و امرای بلخ نیز
کوس مخالفت خان را در پرده بصدا در آورده رنگ دیگر ریخته اند و درین وقت که ما بحکم ضرورت سلطنت به
پیر محمد خان راضی شده ایم اگر خللی در امور پادشاهی و بهم رسد بجهت سلطنت ماوراء النهر بحب ارث و
استحقاق شایسته تر از محمد ابراهیم سلطان کسی دیگر نیست اگر آن عالیجاه وسیله شده از خدمت حضرت شاه
خورشید کلاه استدعا نمایند که خدمتش را مرخص فرمایند که رخت اقامت باین ولایت کشد هر آینه ارباب
اعتبار دیار ماوراء النهر رهین منت آن حضرت خواهند بود و بعد ازین پیوسته ابواب دوستی و اتحاد بر روی
منسوبان درگاه شاهی گشوده با ایشان برادرانه و دوستانه طریق وفاق و اتفاق خواهند پیمود و چون از
روزی که محمد ابراهیم سلطان در باغ عباد آباد سرچشمهٔ استیلای سپاه ظفر پناه شده خدمتش را بدرگاه شاه
والا نژاد آورده بودند همواره پیش نهاد خاطر اقدس آن بود که بمیامن اقبال بیزوال محمد ابراهیم سلطان
را بر اورنگ سلطنت ماوراء النهر و ساید جاه و جلال متمکن سازد مسئول پیر محمد خان و امرای بخارا بعز
قبول موصول گردید و قرار بر آن یافت که چون کوکب همایون بمشهد معلی رسد محمد ابراهیم سلطان بهمراهی
یکی از امرای عالیشان نزد نور محمد خان روان شود که اگر امرای بخارا از راه وثوق بر قول خود تا مرد و
چهارجو باستقبال وی آیند و با نور محمد خان در بارهٔ وی از در عهد و پیمان در آمده مبانی آن را بقواعد ایمان
مؤکد سازند و از همه راه خاطر از غدر و نفاق ایشان اطمینان یابد او را با آیین شایان آن ولایت روان
کند و با بیغ همت گوگب جاه و جلال خاقان بلند اقبال قطع مسافت می نمود تا موکب ظفر نشان در خطهٔ
سمنان بار اقامت گشود و مقارن آن کسان از جانب نور محمد خان بجهت رسانیدن اخبار ماوراء النهر
وارد آستان گردون نشان گردیده بموقف عرض رسانیدند که میانه پیر محمد خان و باقی سلطان کار
نزاع و کین بدار رسیده پیر محمد خان در معرکه کارزار گرفتار و مقتول گردیده و کاخ دولت وی بهندام پذیرفته
آکثر امرای او بقتل رسیدند و از جمله ایشان جدای نظربی که مؤسس بنیان سلطنت پیر محمد خان و رکن رکین
دولت او بوده گریزان از معرکه بار اقامت در مرو گشوده و بعد ازین فتح نمایان باقی سلطان بخارا
نیز استیلا یافته و سپاه اوزبک آنجا بخواه و ناخواه قدم بدایرهٔ اطاعت و متابعت او نهاده اند و اکنون تمام مملکت



ماوراء النهر بحیطهٔ ضبط و تسخیر سپاه او در آمده و چون اخبار دیار ماوراء النهر بشرح مسطور بمسامع جلال خاقان
بلند اقبال رسید فرمان لازم الاذعان نفاذ گردید که نور محمد خان جدای نظربی را روانهٔ درگاه جهان پناه
نماید که بعد از آنکه موکب والا در مشهد معلی بار اقامت گشاید و جدای نظربی نیز وارد گردیده اخبار
دیار ماوراء النهر را معروض گرداند و بر کماهی حالات آن ولایت اطلاع تمام حاصل شود در بارهٔ محمد ابراهیم
سلطان هر آنچه رای آفتاب اشراق اقتضا نماید از آن قرار بعمل آید اکنون وقت آن است که بمقتضای
الکلام یجر الکلام بمناسبت مقام مجملی از وقایع دیار ماوراء النهر و شرح حال باقی سلطان و کیفیت
ارتقای او بر مدارج سلطنت و پادشاهی تمرده کلک وقایع نگار گردد تا ناظران این منظر شرح آن را
باعث سیر گلستان داستان شمرده از چگونگی انجام و آغاز آن باز نمانند سپهری بر وقایع ماوراء النهر
و ارتفاع کوکب جاه باقی خان و صعود او بر مصاعد سلطنت و پادشاهی آن دیار گلدستهٔ بند گلهای نگارنگ
این گلزار همیشه بهار که دست گلچینش گاهی بضرورت وقت از خلش خار اخبار دیار ماوراء النهر آزار می
باشد پیش ازین چنین بر ورق اظهار نگاشت که بعد از قتل عبدالمؤمن خان امرای عبدالله خانی پیر محمد خان
را که از اقربای عبدالله خان و نبیرهٔ جانی بیک خان بود در بخارا به پادشاهی برداشتند و مقارن آن
توکل خان قزاق چون خبر قتل عبدالمؤمن خان را شنید و ساحت آن ولایت را از پادشاهی نامی و شوکت خانی
دید لشکر بآن ولایت کشید و کمند اقتدار بر کنگرهٔ تسخیر قلعه و حصار تاشکند و سمرقند افکنده از آنجا متوجه
تسخیر بخارا گردیده با لشکری گران از اوزبکان صحرا نشین سخت کمان بمحاصرهٔ بخارا پرداخته رایت کروفر
افراخته پیر محمد خان و لشکریانش برای برای صف آرایی معرکهٔ میدان نبود بسر داری متانت قلعه و حصار آهنگ
معرکه کارزار نمودند و هر روز فوجی بی اندازه از یک دروازه بیرون تاخته با لشکر قزاق طرح جنگ و می
انداختند و از طرفین جمعی کثیر بسیلی تیغ و تیر رخت بدرکات سعیر می کشیدند تا مردم بخارا در روز دوازدهم
ازین جنگ بگریز تنگ آمده بهیات اجتماعی مرکب جلادت از دروازه بیرون تاخته بشدت و صعوبت بی
اندازه رایت محاربه افراختند و لشکر قزاق که بکثرت و علت شهرهٔ آفاق بودند تاب صدمات بی در پی
بخاراییان نیاورده گریزان روی بادیهٔ روی خود نهادند و لشکر بخارا قرین فتح و ظفر بشهر برگشته نقارهای
شادمانی بنوازش در آوردند و توکل خان بعد از استیلای بخاراییان مجال توقف در خود ندیده گریزان گردید
و چون خبر شکست لشکر قزاق در سمرقند بهاشم سلطان برادر کهتر توکل خان رسید عاصیانه تیغ ملامت
هزیمت بر برادر بزرگتر کشیده با رسال کسان خود و پیغامهای تعبیر آمیز او را بر جانب بخارا دلیر گردانید و
توکل خان از راه رسیدن پیغام هاشم سلطان عنان بصوب معاودت معطوف داشته بامداد برادر که با لشکر مجدد و هم

در عرض راه بوی ملحق شد دیگر باره رایت جرات بجانب لشکر بخارا افراشت و بنابر آنکه پیر محمد خان و لشکریان
بعد از آن فتح نمایان طریق تعاقب فراریان در پیش گرفته عازم استرداد محال متعلقه بخویش بودند که به جهت
تضعیف لشکر قزاق در آمده بود بحسب اتفاق در اوزون سقل و میانکال با لشکر قزاق که بعد از فرار در
معرکه کارزار نهاده بودند رسیده نایره حرب مشتعل گردانیدند در اثنای این گیر و دار باقی سلطان
برادر دین محمد خان که باتنی چند از فراریان در کنار پل ساله رحیا بجانب آن شد از معرکه کارزار لشکر
ظفر شعار شهریار روزگار طریق فرار تا بخارا پیموده اهل شهر و مستحفظان قلعه و حصار ابواب دخول شهر بر
روی او گشوده بودند و از راه منظر ابر از مزار خواجه بهاء الدین گذشته عازم اردوی پیر محمد خان گشته بود
در معسکر وی بار اقامت گشود و بوسیله امرا ادراک خدمت خان نموده بیاساق و یوسون و قاعده و دستور
چنگیزی لوازم کورنش و اطاعت رعایت فرمود و امرای پیر محمد خان در حین وقتی آمدن وی را از آثار
آمد کار دانسته مقدم وی را با عزاز و احترام گرامی شمردند و در مقام تقویت و اعانت وی در آمده دفع لشکر
قزاق را بعهده اهتمام جرات و جلادت وی نمودند و باقی سلطان نیز دست جرات از آستین فرصت برآورده
کرات با سپاه توکل خان محاربات شدید نموده در اکثر معارک ابواب فتح و نصرت بر روی لشکر پیر محمد خان
گشوده نایره قتال و جدال در میان آن دو سپاه کینه خواه در اشتعال بود تا آنکه توکل خان از امتداد زمان
محاربه و جنگ بتنگ آمده با لشکر قیامت اثر خود شبی بعزم شبیخون رایت مقابله و مقاتله با سپاه بخارا
افراشت و از آن جانب نیز بخاراییان از اندیشه شبیخون لشکر قزاق خبردار شده قدم جرات در معرکه
کارزار فشردند و با آنکه سید محمد سلطان توتم پیر محمد خان و محمد باقی اتالیق دیوان بیگی عبدالله خان در
اثنای آن شبیخون رخت زندگانی از معرکه بیرون کشیدند توکل خان نیز کاری نساخته زخمدار از معرکه
کارزار بکنار رفت و روی فرار بدیار تاشکند آورده در آنجا بعرض مرض رخت بدار البوار کشید و چون
رایت اقتدار پیر محمد خان بزور سرپنجه جرات و جلادت باقی سلطان سر باسمان کشیده بود پیر محمد خان نیز
بازاء حسن خدمت با ایالت ولایت سمرقندش سربلند گردانیده خود بجانب بخارا باز گردید و باقی سلطان
که آرزوی تختگاه سمرقند را افزون از حوصله اندیشه خود میدید چون بران خطه خلد مانند فرمانروا گردید
بساط کفران نعمت پیر محمد خان فرو چید و با لشکر قزاق که در تاشکند جا و مقام داشتند بصوابدید مشایخ
نقشبندیه از در صلح در آمده خاطر از رهگذر شور و شر ایشان مطمئن گردانید و بر تخت سلطنت صاحبقران
زمان امیر تیمور گورکان بعظمت و اقتدار تمام جلوس نموده ابواب داد و دهش بر روی کافه سپاه و رعیت
گشود و آنچه از مهر اوه و جهت حاصل و مداخل آن مملکت میشد بر منجنبه آن ولایت قسمت نمود خود را از آن



بی بهره می شمرد تا رفته رفته لشکری گران و حشری بی پایان فراهم آورده با پیر محمد خان از در نافرمانی در آمد
و رحمن قلی سلطان عم وی و عباس سلطان و ترسون محمد سلطان برادران و سایر اقوام و خویشان وی
طریق اطاعت و متابعت وی سپرده بسمرقند آمدند و روز بروز رایت اقتدارش ارتفاع می یافت تا
ملقب بلقب خانی و مخاطب بخطاب جهانبانی گردید و چون امرا و ارکان دولت پیر محمد خان دیدند که باقی
سلطان خود را باقی خان خطاب داده قدم بر مسند سروری و زیاده سری نهاد بعد از آنکه بکرات او را
از آن زیاده سری و گردن فرازی منع کردند و بمنع ایشان ممنوع نشد باحضار لشکرهای گران فرمان داده
روی بگوشمال باقی خان و تسخیر سمرقند نهادند و باقی خان بمصلحت وقت با ایشان از در ملایمت و فروتنی
در آمده بنابر آنکه تا آن زمان در سمرقند تغییر سکه نداده بود باین وسیله اظهار اطاعت و انقیاد نمود و چون
لشکر بخارا او لبهاد آن حرف و صوت گردیده روی بصوب مراجعت نهادند دیگر باره باقی خان عزم مخالفت
جزم کرده روی عظمت و جلال بتسخیر ولایت میانکال آورده رخت بمحاصره قلعه دبوسی میانکال بر افراخت و
بنابر آنکه شاه کوچک درمی حاکم میانکال از قلعه کهنه رایت اطاعت برافراخته نزد او رفت قلعه دبوسی را
مسخر ساخت و محمد شریف سلطان حاکم آن قلعه را که از اقربای پیر محمد خان بود به بلندی تیغ جرات و اتهم سفر
آخرت نمود و بعد از قتل آن خون گرفته دست و تیغ جرات بقتل و غارت مردم آن ولایت دراز کرده
از حواشی مملکت نیز آنچه توانست بحیطه ضبط و تسخیر در آورد و چون اخبار مذکوره در بخارا به پیر محمد خان و
اتباع وی رسید سیلی چو امواج بحر اضطراب و متوجه دفع فتنه باقی خان گردیده دیگر باره لشکر بسمرقند
کشیدند و پیشتر از آنکه بصوب مقصد روان شوند کسان ببلخ فرستاده از عبدالامین خان و امرای آنجا استمداد
نمودند و ایشان بنابر آنکه از ارتفاع رایت اقتدار باقی خان هراسان و گریزان بودند ابواب امداد و
معاونت بر روی امرای پیر محمد خان گشودند و بصوابدید امرا و اتالیقان قریب ده هزار پیاده و سوار بسرکردگی
شاه خواجه نقیب که از سادات عظام قبة الاسلام بود طریق سمرقند نمودند و پیر محمد خان نیز با لشکرهای گران
بصوب مقصد روان شده در حدود سمرقند که لشکر بلخ و بخارا بیکدیگر رسیدند زیاده بر چهل هزار پیاده و سوار
بشمار پیوست و از آن جانب باقی خان چون از جمعیت و کثرت آن دو سپاه کینه خواه آگاه گردید خود را
که بدستور پیش آن سپاه فتنه اندیش بالحرب بزم ملایمت از سر خویش وا کند و چون امرای پیر محمد خان
بنیان عهد و پیمان وی را مانند حباب بر آب روان و چون سیل بهار در گذار میدانستند سر بآن حرف مصالحه
فرود نیاورده باهتمام تمام در صدد گوشمال و استیصال باقی خان در آمدند و چون دست باقی خان از دامن
مصالحه امرای بخارا کوتاه گردیده قدرت و قوت معارضه و صف آرایی با آن لشکر بیکران در خود ندید بضرورت

در حصار سمرقند محصور گردیده و پیر محمد خان با آن سپاه و لشکریان بظاهر حصار سمرقند رسیده بمحاصره مشغول گردیده و چون هنگام ورود بآن حدود امرا و سرداران سپاه بلخ مثل عبدالله جش و سیبی از پیر محمد خان و لشکریان بخارا اندیشه‌مند شده بودند هر یک از ان دو لشکر جدا از یکدیگر در ظاهر حصار رایات اقامت کشوده و روز دیگر لشکر سمرقند قدم جرأت از دروازه بیرون نهاده دست باستعمال سیف و سنان و تیر و کمان کشادند و بهادران سپاه بلخ و بخارا نیز در برابر سپر جرأت بر سر کشیده داد مردی و مردانگی دادند و چند روز نایرهٔ قتال و جدال در میان آن دو سپاه کینه‌خواه در اشتعال بود و هر روزه خرمن حیات بسیاری از ان دو لشکر خونخوار بباد فنا میرفت تا در روز آخر یکی از امرای بخارا که از تربیت یافتهای زمان دولت عبدالله خان و به رستم ارغون موسوم بود بی سببی از پیر محمد خان روی گردان شده بباقی خان پیوست و ازین راه شکست قرار و استقرار لشکر بلخ و سپاه خونخوار بخارا در هم شکسته بایکدیگر عهد بستند که تا قلعه و حصار سمرقند را نکشایند پشت بدشمن ننمایند و باین عزیمت فوج فوج از قول پیر محمد خان جدا شده بهمه جرأت بدفع سپاه سمرقند می‌تاختند و در معرکه کارزار دست اقتدار می‌افراختند و در خلال این احوال باقی خان با فوجی از یکه‌تازان جلادت شعار و فدویان جان نثار که زیاده بر پانصد یا هزار سوار نبودند بهمه جرأت پا گرم رفتار نموده مانند آتش سوزان و برق فروزان خود را بر قول لشکر پیر محمد خان زد و بنا بر آنکه لشکر پیر محمد خان از حرکت جابی رستم ارغون دل نهاده گریز شده بودند تاب حملهٔ مردانهٔ باقی خان نیاورده طریق فرار پیمودند و در اثنای گیر و دار بی نام و نشانی از سپاه باقی خان به پیر محمد خان رسیده ندانسته به تیغ جرأت زخمدارش ساخت و چون شناخت کشانش نزد باقی خان آورده همان زمان بفرمان وی بقتلش پرداخت و چون خبر قتل پیر محمد خان در معرکه میدان بلشکریان رسید شکسته و پریشان حال بهر طرف گریزان گردیدند و سپاه بلخ از لشکر بخارا جدا شده بقرشی رفتند و محمد سلیم سلطان پسر خردسال پیر محمد خان را که در آنجا بسر میبرد مصحوب خویش گردانیده عازم بلخ گردیدند و جمعی از امرای بخارا که متاع جان را بسلامت از معرکه میدان بیرون برده بودند چون گریزان ببخارا رسیدند بنا بر آنکه پادشاهی نداشتند در همان شب از شهر بیرون آمده روی ببادیه آوارگی گذاشتند و از معارف ایشان خدای نظربی با فوجی از ان جماعت از معبر چهارجو عبور نموده بار اقامت در مرو کشودند و باقی خان بعد از ان فتح نمایان بعزم تسخیر بخارا روان شده روز دیوم از رفتن خدای نظربی وارد دارالملک بخارا رسیده برسم و آیین سلاطین بر تخت سلطنت عبدالله خانی بکامرانی جلوس نموده ابواب عدل و داد بروی





مردم آن دیار و بلاد کشوده و بعضی از امرای زیاده سر را بکشش و کوشش از پای درآورده جمعی دیگر را که سر به چنبر فرمان درآورده بودند بدهش و بخشش دستگیری نموده در تمام ولایت ماوراءالنهر خطبه و سکه بنام او بلند آوازه و تازه گردیده سلاطین و حکام اطراف ایلچیان فرستاده مراسم تهنیت و مبارکباد تقدیم رسانیدند القصه بامداد بخت بلند و یاوری طالع ارجمند و زور سرپنجهٔ جرأت و جلادت و نیروی بازوی مردی و مروت از مرتبهٔ پست بی وجودی بدرجهٔ بلند سلطنت و پادشاهی صعود نموده رفته رفته بر ولایت بلخ و بدخشان و حصار نیز مستولی گردید چنانچه بعد از این بتقریب گلدسته‌بندی گلهای رنگارنگ این حدیقهٔ خلد قرین بویی از ان بمشام شعور رنگینی دوده هواپرست رایت عظمت و جلالش سر باوج آسمان کشید

[illegible]

چون اخبار دیار ماوراءالنهر و استیلا و اقتدار باقی خان چنانچه ایمایی بآن شده در خطهٔ دلپذیر بستان بمسامع جلال خسرو بلند اقبال رسیده ارسال محمد ابراهیم سلطان موقوف بآمدن خدای نظربی و تحقیق اخبار ماوراءالنهر گردید دریای سپاه موکب ظفرنشان از ان خطه نزاهت‌بنیان از راه کالپوش بصوب مشهد مقدس معلی در جوش و خروش آمد و چون ماهچهٔ رایت فیروزی‌آیت بر ساحت موضع جاجرم از توابع کالپوش پرتو وصول افکنده شاد روان جلال در ان مکان آسمان‌سای شد از راه ناسازی آب و هوا یا بارادهٔ حکیم دارالشفای قضا مزاج اعتدال سرشت شهنشاه خورشید لوا از منهاج استقامت انحراف جسته تب محرق عارض ذات ستوده صفات آنحضرت گردید و از ین رهگذر صاحب‌کلاهی که خاک راهش افسر سروری تاجداران جهان می‌شایست مدت یکماه بالین و بستر گزیده و در ان مدت که علت بیماری خاقان گردون منزلت مزاج روزگار از جادهٔ صحت و استقامت منحرف بود حکمای حذاقت‌شعار و اطبای جالینوس اندیشه در ازالهٔ عرض مرض کار مسیحا میکردند و فدویان جان نثار و امرا و اعیان موکب ظفرشعار که نقد حیات را برسم ایثار و قربانی ذات بابرکات آنحضرت می‌شمردند هر چه از کرایم اموال و نفایس مخزونات خود دلبستگی بیشتر داشتند بر طبق عرض تصدق میکرداشتند تا بعد از مدت یکماه که دست دعای پیر و جوان بدامن آسمان رسیده آثار اجابت ظاهر و نوشدار و صحت حاصل آمد از شفاخانه و افاضت شفیقین بهشت ازالهٔ سوء مزاج آن سرور گردیده موکب ظفرنشان بلندی جهان جهان مسرت و شادمانی از ان منزل اندوهگین از راه شقان و جوربد خراقامت بسفرائین کشیده و چون فی الجمله مزاج اقدس بصوابدید اطبای مسیحانفس محتاج به تنقیه و تدبیر بود شهریار گیتی‌فروز مدت بیست روز در اسفرائین اقامت نموده ابواب تنقیه و لوازم آن بر روی مزاج اعتدال آیین گشوده و بنا بر آنکه

در اثنای بیماری آن حضرت خدای نظربی و رفقا در موضع حاشیه موکب معلی پیوسته چند روز بنا بر عارضه
ذات اقدس فرگوشه انزوا نشسته بودند و بعد از صحت مزاج همایون بسعادت بساط بوسی فایز گشته
خدای نظربی بزبان صدق بیان بعرض اخبار ما وراء النهر و مجهول النسب بودن عبد الامین خان چنانچه بیایه
بیان شده گشوده بود و برای آفتاب ضیا که مرآت حقایق اشیا و محل ظهور صور معنی است پرتو ظهور افکند که
چون مردم بلخ در صحت نسب عبد الامین خان گرفتار شک و شبهه اند چه انسب آید که ما بارسال محمد ابراهیم
سلطان که برادرزاده زوجه عباد الله سلطان است ایشان را از دام حیرت و سرگردانی بر هانیم و چون بیت
اقتدار او دران دیار ارتفاع یابد اعلام ظفر فرجام با بساط تمام متوجه تسخیر ماوراء النهر توانند کرد و
و اگر بفرض محال زوجه عباد الله سلطان جانب برادرزاده خود را فروگذاشته خلل در بنیان سلطنت عبد
الامین خان روا ندارد احتمال قریب دارد که هر دو معاضدت و اتفاق یکدیگر لشکر ما وراء النهر کشیده
مملکت موروث را از ایادی متغلبه انتزاع نمایند و چون مرآت خاطر خورشید مناظر آن مجموعه معانی
و مفاخر بذیرای تماثیل صور غیبی بود شاهد حصول این متمنی از جانب بلخ چهره ظهور نمود و ایلچیان
دران اثنا از نزد زوجه عباد الله سلطان و امرا و اعیان آنجا وارد درگاه معلی گردیده عرایض و
ضراعت نامها مشعر بر استدعای حضرت محمد ابراهیم سلطان بنظر خورشید اثر رسانیدند و وصول ایشان
سلسله جنبان تصمیم عزیمت آن حضرت گردیده تربیت محمد ابراهیم سلطان و فرستادن وی بولایت بلخ
پیش نهاد خاطر اقدس شد و تخت خدمتش را بسمت فرزندی سرفرازی و ملقب بارجمند خانی والاشانی
بخشیده بپایه والای سلطنت و جهانبانی رسانیدند و پیل زمان او را بخدای نظربی سپرده مشار الیه را
اتالیق و دیوان بیگی وی گردانیدند و فرمان والابهجه و تدارک اسباب رسالت وی بجانب بلخ نامزد
گردیده منشور عاطفت باسم عبد الامین خان بیرایه تحریر پوشید و دران نامه عطوفت عنوان اورا بمقتضای
مصلحت وقت فرزند خوانده مکتوب غالب اسلوب باین مضمون بپایان رسید که چون مملکت ماوراء
النهر بوراثت قدیم موروث پادشاه مغفرت پناه جانی بیک خان است و بحب ارث باولاد و احفاد او
میرسد و اکنون از اولاد امجاد آن خان معدلت بنیاد آن والانژاد و محمد ابراهیم خان مانده اند که
جانشینی آن خان والاشان اند و بنابر آنکه چراغ سلطنت این خاندان قدسی نشان فروزان
از مشکوة دودمان ولایت و خاندان کرامت است و محمد ابراهیم خان بمقتضای قضا بجای فرزند
ارجمند در درگاه معلی و آن والاشان نیز که قایم مقام فرزند عزیزند در بیجا باید و دودمان والا توسل
جسته اند ما نیز بنا بر رعایت خاندان آن خان غفران منزلت و حصول نیکنامی بی تکلف و کدورت

امانیز



از آینه خاطر قدسی مناظر زدوده همت والانهمت باحیای خانواده جانی بیک خانی معطوف داشته ایم و در
امداد و معاونت هر یک از ایشان بقدر امکان توجه مبذول میداریم و غرضی بجز حصول نیکنامی و
مطلبی غیر از احقاق حق و دوستکامی ایشان نیست شایان شیوه عزت و مروت آنست که با یکدیگر
از در برادری در آمده باتفاق یکدیگر بتصرف مملکت موروث مصروف دارند و دست تغلب بیگانگان
را از گریبان جاه و مقام آبا و اجداد خود کوتاه سازند و احکام مطاعه باسم امرای معتبر آن کشور صادر شد
که رعایت حقوق نمکخوارگی و تربیت چندین ساله خاندان جانی بیک خانی را منظور نظر مردمی و مروت
داشته باولی نعمت زادهای خود از در جان سپاری در آیند و بیگانه را بر ایشان اختیار ننموده نوعی
نمایند که در میان خلق به بیوفایی و کفران نعمت منسوب نگردند حسب الاستدعای محمد ابراهیم خان منشور
سلطنت و نشان پادشاهی تمام دیار ما وراء النهر و مملکت ترکستان باسم وی قم زده کلک گوهر
سلک منشیان بلاغت نشان و بمهر مهر آثار مزین گردیده طراز افسر سربلندی وی شد و بموجب فرمان
والا بوداق خان چگنی حاکم مشهد معلی با سپاه و لشکر مرافقت وی مامور و مقرر گردید که از اسفراین
بصوب مقصد روان شوند و چون خوان لاله بهار پس از بار بستن زاهیر و النوطبق اثمار شهد آثار
را بر سر خوان روزگار میگذارد چون آن کرده سفر گزین از اسفراین عزم رحیل جزم کردند رای زرین
شهریار روی زمین چنین مصلحت دید که پیش از آن که محمد ابراهیم خان بصوب مقصد روان شود یکی از
دانایان رسوم سفارت بسبخ رفته از امرای معتبر آن کشور استمزاج و تحقیق نماید که نسبت بوی در مقام
وفا و وفاق اند یا سالک طریق غدر و نفاق و بعد از آنکه بر کماهی حالات ماوراء النهر اطلاع حاصل نمود
باشد و بدرگاه آسمان جاه بازگشته حقیقت بعرض رساند در باره ارسال محمد ابراهیم خان بانچه مقرون
بصلاح دولت روزافزون باشد از ان قرار بعمل آید لاجرم روح الله بیک ذو القدر بیادل صحبت را
با رجاع این کرامی خدمت افسر امتیاز بر سر نهاده با مکاتیب و احکام مطاعه بمصحوب ایلچیان بلخ بان صوب
فرستادند و بعد از ارسال روح الله بیک الویه اقبال و اعلام جاه و جلال از اسفراین بصوب مشهد معلی
پرچم کشای گردیده در ساعتی که سعدین از ان کسب سعادت مینمودند بان ارض مقدس رسید و شهریار آفاق
بعزم قشلاق دران بلده طیبه رحل اقامت افکنده همواره بادراک شرف زیارت و طواف روضه ملک
مطاف شاهنشاه کشور امامت و ولایت مفتخر و سرافراز میگردید و پیوسته در لیالی و ایام متبرکه بخدمت
خادمی شیکری که بذات اقدس اختصاص دارد مواظبت مینمودند تا باد بهار دامن زن آتش گلهای گلستان
گردیده کوکب سلطان گل برواز چمن رسید گفتار در بزم آرایی سلطان بهار در سال چهاردهم

ذکر بهار گردون وقار و وقایع و سوانح اقبال این سال خجسته مآل که مطابق سیچقان ئیل الف

چون شاهد گل بر مسند بهار و لشکریان از نهانخانه استتار قدم بساحت گلزار نهاد و جشن نوروز عالم
افروز شهریار گیتی فروز در روز چهارشنبه پنجم ماه مبارک رمضان اتفاق افتاد بعد از بسط بساط عشرت و
شادمانی نوروز سلطانی الویه اقبال اسکندری و کوکبه جاه و جلال سلیمانی از مشهد معلی بصوب دار
السلطنه هرات آسمان بنای و مرحله پیمای گردیده مانند فصل بهار که بسبزه زار آید بان خطه خلد مثال سید
حسین خان شاملو بیگلربیگی هرات و امیر الامرای خراسان و اهالی و اعیان آن بلده خلد نشان بمراسم استقبال
استعجال نموده ابواب خزاین لایقه بر روی موکب جاه و جلال گشودند و بیشتر که دولت بی زوال
در باغ شهر نزول اجلال فرموده بطراوت و سرسبزی آن باغ خلد مثال افزود و چون پیوسته در آینه خیال
حسن و بلند اقبال ارسال محمد ابراهیم خان بدیار ماوراء النهر صورت ارتسام داشت بنای کار فرستادن
او را بصوابدید حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و نور محمد خان والی مرو شاهجان گذاشت منشور عاطفت
مشعر بر طلب ایشان بیرم حضور شرف صدور یافته فرمان بدیران عجلت بر قدم بلید فرا میل ملازم الاذعان
را بایشان رسانیدند و چون حاجی محمد خان در شاهراه عبودیت و اخلاص راسخ دم و ثابت قدم بود
در روز که بر مضمون فرمان مطاع مطلع گردید بعزم ادراک سعادت بساط بوس سرعت سیر از باد بهار و سیل
کوهسار استعاره نمود اما چون یاوری بخت و امداد طالع همراهی کرد در عرض راه بعلت عرض مرض روی آ
صوب مراجعت و تمهید معذرت آورده عنایت خاقان بوزش پذیر را عذرخواه آن تقصیر کرد و
نور محمد خان که گشت مرادش از جویبار احسان خاقان والا نژاد سیراب بود چون در طریق فرمان پذیری
آبی در شیر فراشت معاذیر باد لپذیر توسل جسته روی طاعت بدریافت خدمت نگذاشت و
این جرأت انسان مغرور زیاده بر غبار انگیز آتش خاطر انور گردیده از این جهت زبان زیاده سر رسید
آنچه رسید بالجمله چون روزی چند خاقان والا نژاد در آن باغ بهشت بنیاد داد عشرت و کامرانی دا
روح الله بیگ از بلخ بازگشته در معسکر ظفر طراز رایات اقامت گشاد و بعد از دریافت سعادت خدمت
بعرض خاقان خورشید منزلت رسانید که بعضی از امرای بلخ از راه رعایت جانب عبد الامین خان که ما لفعل
در بلخ حاکم مطلق العنان است بارسال محمد ابراهیم خان راضی نیستند و اکثر ایشان که در این باب رضا جوی
خاطر اقدس اند با ایشان مکرر از در مشورت و صلاح اندیشی در آمده میخواهند که از علم رضا ایشان غباری
بر آینه ضمیر خورشید نظیر نشیند تا قبل امرای طاعت پیشه با آن گروه مخالف اندیشه با کراه و اجبار
قرار بآن دادند که قدم در طریق اطاعت فرمان بشرط آن گذارند که چون محمد ابراهیم خان از اقامت بلخ

ولایت

ولایت کشد عبد الامین خان را برادر از خود بزرگتر شمرده سر از گوشه کردن از اطاعت فرمان نپیچد و تا
او از فتح ماوراء النهر بانچه عبد الامین خان از ممالک منصرفه خود بوی دهد قناعت و بحکم یرلیغ دوی
تصرف نموده بعد از تسخیر ماوراء النهر یکی از ایشان در بخارا و دیگری در بلخ بر سریر سلطنت متمکن گردد
و دلیل بر این قال و قیل آنکه در نشان استمالتی که از قبل عبد الامین خان محمد ابراهیم خان نوشته اند او را
برادر اعز نام برده اند و چون اخبار مذکور بشرح مسطور بمسامع جلال خاقان بیهمال رسید با آنکه شرط مزبور پسند خاطر
مشکل پسند آن حضرت نبود اما بنا بر رعایت مصلحت وقت در قبول آنها مضایقه نفرموده چنانچه پیش از این
رای رزین و فکر دوربین بارسال محمد ابراهیم خان تعلق گرفته بود امضای آن عزیمت نموده ابواب نصایح
سودمند در هر باب بر روی وی گشوده مقرر فرمود که چندی مقتضی مصلحت روزگار خود را منظور نظر داشته از
صلاح و صوابدید ... عبد الامین خان از در ملایمت و اظهار
محبت در آمده از وهم اندازی امرای ناراضی احتراز و اجتناب لازم شمارد الکاه او را بنا بر وثوق و اعتماد دی
که بر فکر صایب و حسن تدبیر چندان نظری داشت بوی سپرده با وی نیز در هر باب سفارشات بلیغ فرموده محمد
ابراهیم خان با آیین سلاطین از موکب ظفر قرین بجانب بلخ روان و بوداق خان چگنی بموجب فرمان
لازم الاذعان با وی همرکاب و همعنان گردیده و هنوز همراهان بار سفر نبسته بودند که خاقان آمال اندیش
پاکیزه امام قلی ترکمان را از راه رعایت حزم و احتیاط برفتن بلخ مامور و مقرر فرمود که بطریق ایلغار خود را
بآن دیار رسانیده عبد الامین خان و عظمای امرای بلخ را بجلایل عواطف بیکران آنحضرت مستمال و
امیدوار و از قرب ورود محمد ابراهیم خان خبردار گرداند و امام قلی بیگ پاکیزه کار چون بآن دیار رسید
برسانیدن بشایر عاطفت و تبلیغ رسالت عبد الامین خان و اعاظم امرای بلخ را ممتاز و سرافراز نمود
نزد وی بوضوح پیوست که مردم بلخ بنا بر رعایت جانب عبد الامین خان و بیم نافرمانی زوجه عباد الله سلطان
نام محمد ابراهیم خان را نمی توانستند برد تا باظهار خواهش وی چه رسد و چون غرض کلی از ارسال آن رسول
پاکیزه کار آن بود که کار پردازان آن دیار را باستقبال محمد ابراهیم خان روان سازد بهمدستی حسن تدبیر
ممالک آن مملکت توسل جسته بفرمان وی جمعی از ریش سفیدان و عظمای امرا باستقبال وی اقبال نمودند و در
حدود میمنه تلاقی فریقین اتفاق افتاده در هر باب ابواب سخنان در و در از بر روی هم گشادند و مردم بلخ در
مجلس شورت و بزم صحبت از اطوار محمد ابراهیم خان دریافتند که چون قدم بآن ولایت گذارد سر باطاعت
مجهول النسبی فرود نیارد و بعد از تطویل قال و قیل بعضی از ایشان که تربیت کرده عبد الامین خان و دولتخواه
وی بودند را آنجا بارتقامت نگشوده بلخ مراجعت نمودند و جمعی دیگر که طریق اطاعت سر کردند بر زبان آوردند که چون

بلیدی عنایت بغایت خاقان گردون منزلت پادشاهزاده ما بمجا رسیده لوازم شکرگزاری آن حضرت بر ذمت
همت مردم این ولایت واجب و لازم گردید دیگر چه احتیاج که لشکر ظفر ملاذ قزلباش از راه هرات
وی گرفتار تعب و کلفت باشند اولی آنکه پادشاهزاده ما را بما سپرده خود با آستان گردون شان باز گردد
که اعاظم امرای اوزبکیه با وی بمقتضای مصلحت وقت عمل خواهند نمود و بوداق خان چگنی و خدای نظر بی
عرض این سخنان را بآستان اقبال آشیان لازم شمرده از جانب حقیقت این ماجرا را بدرگاه معلی عرض نمودند
که بهر چه فرمان والا غرض صدور یابد از آن قرار بعمل آورند محمد ابراهیم خان و همعنان بنا بر عدم وثوق و
اعتماد بران قوم کج نهاد از راه حزم و احتیاط یکدو کوچ باز پس نشسته خود را بکومک و امداد لشکر ظفر بنیاد
نزدیک تر گردانیدند و ریش سفیدان مذکور نیز صلاح در اقامت خود ندیده بجانب بلخ باز گردیدند
اما چون فرستادگان اوزبکیه با رافقت کسان بوداق خان بدار السلطنه هرات بتقبیل بساط بوس
سربلند گردیده مطالب خود را بموقف عرض رسانیدند بر زبان گوهر بار خاقانی در نگار گذشت که همت
والا نهمت ما مصروف بر آنست که محمد ابراهیم خان لشکر بخارا کشیده مملکت ماوراء النهر را از ایادی
متغلبه انتزاع نماید و از عبد الامین خان و امرا و اعیان بلخ بجز امداد و همراهی توقعی و در ولایت بلخ
و محال متعلقه بایشان اصلا طمعی ندارد و مرافقت لشکر قزلباش با محمد ابراهیم خان از راه رعایت
حزم و احتیاط است که مبادا در این ولایت نسبت باو غدری اندیشند هرگاه خاطر قدسی مناظر ما بعهد و پیمان
موکد بعقود ایمان اعاظم امرا و اعیان بلخ اطمینان یابد هر آینه جنود ظفر ورود محمد ابراهیم خان را
بایشان سپرده مراجعت خواهند نمود و چون فرستادگان بعواطف و احسان بیکران خوشوقت و شادمان
رخصت مراجعت یافتند دیگرباره پاکیزه امام قلی بجهت انجام این مهام همراهی ایشان اختیار کرده ببلخ
شتافت و درین نوبت با آنکه عظمای امرای آنجا بظاهر کار رضاجویی عبد الامین خان اختیار کرده
سخنان بر وفق خواهش وی میگفتند اما در سر و نهان با فرستاده پاکیزه کار عهد و پیمان در میان آوردند
که چون دست ما بدامن خدمت پادشاهزاده صحیح النسب مارسد بیقین مجهول النسبی را برو اختیار نخواهیم کرد
و پاکیزه امام قلی خاطر از موافقت و متابعت ایشان جمع نموده طریق معاودت پیمود و عظمای بلخ محمد ابراهیم
خان و خدای نظر بی را باحترام تمام بجانب بلخ برده بوداق خان و غازیان طریق مراجعت بملک ظفر [illegible]
سپردند اما چون خبر قرب ورود محمد ابراهیم خان بعبد الامین خان رسید جمعی از امرا و اعیان و مردم بلخ را
باستقبال وی مامور گردانید و این جماعت چون در عرض راه بکورنش محمد ابراهیم خان و ملازمت وی
سربلند شدند آثار بزرگی و نجابت و انوار پادشاهی و سلطنت از ناصیه اطوارش مشاهده نموده ابواب دوستی و

اطاعت

اطاعت وی بر روی قرار داد خاطر گشودند و جمعی از امرا و اعیان که در شهر مانده بودند غایبانه طریق یکجهتی و
متابعت خدمتش پیموده روزی که بشهر در می‌آمد عبد الامین خان را باستقبال وی تکلیف و ترغیب نمودند
و چون خدمتش پاس ناموس سلطنت را بهانه ساخته از قبول آن ابا و امتناع نمود امرا خود را به محرمان حرم قرب
ملک ملک رسانیده زبان بعرض این معنی گشودند که اگر جناب خانی امروز باستقبال محمد ابراهیم خان
نشود و با وی از در عطوفت و اشفاق برادرانه در نیاید هر آینه عالمیان شما را نسبت برادرزاده خود
نامهربان خواهند شمرد و خدمتش صوابدید امرا را پسندیده عبد الامین خان را باستقبال مامور گردانید و آن
جوان گرفته بخواه و ناخواه با امرا و اعیان بعزم استقبال سوار شده روی براه نهاد و چون از شهر بیرون آمد
کوکبه جاه و جلال خان بلند اقبال از دور پدیدار شد مردم بلخ که شوق دیدن او داشتند یکبار از موکب
عبد الامین خان جدا شده روی خواهش بدیدن وی گذاشتند و عبد الامین خان با معدودی چند از
مردمان چون نزدیک رسید امرا خدمتش را بهانه آنکه برادر بجان برابر را در آغوش مهربانی درآورد
از مرکب جاه و جلال پیاده گردانیدند و چون محمد ابراهیم خان دید که آن خان صحیح النسب از مرکب فرود
آمده عنان از رفتار باز کشیده جمعی را مامور گردانید که همچنان پیاده او را برابر آورده کورنش فرمودند
و در خلال این احوال پادشاهزاده محمد ابراهیم خان مرکب سواری و کوتلهای او بحیطه ضبط و تصرف درآمده
آن بیچاره در زیر دست و پای مرکبان بر وضع زمانه حیران ماند عاقبت خدمتش را یکی از ملازمان معتمد
سپردند که مضبوط نگاه داشته از دنبال موکب جاه و جلال بشهر آورد و خود هم عنان دولت و هم رکاب اقبال
در کمال عظمت و جلال بشهر درآمده در سرای سلطنت نزول اجلال فرمود و عمه محترمه پیشتر از همه بخدمت
شتافته برادرزاده را در کمال عطوفت و مهربانی دریافت و چون دید که عبد الامین خان از اطاعت فرمان او
چه رسید بالتماس تمام از برادرزاده درخواست که نسبت بآن پیاده از مرکب سلطنت افتاده مروت و
مردمی بجای آرد و نسبت باو بدقه کرده‌ها وانمدارد اما در همان شب یار محمد میرزا به تیغ جرات و دولتخواهی
روز عمر او را بآخر رسانید و محمد ابراهیم خان بی ارتکاب زیاده مشقتی بر اورنگ سلطنت تکیه زده بلوازم عدل
بر مسند جاه و جلال متمکن گردید و طوایف اوزبکیه از اطراف و جوانب بلخ روی اطاعت و متابعت بآستان جلال
وی آوردند حکام حصار شادمان نیز اظهار اطاعت و انقیاد کردند و چون کوکب اقبالش از پرتو انوار رعایت عاطفت
شهریار گردون وقار استضائی و تنویر بود کوکب جاه و جلالش بدرجه کمال صعود نمود القصه بعد از استیصال
عبد الامین خان مسموع پیر و جوان گردید که عمه محترمه بخوش آمد محمد ابراهیم خان پرده از رخ کار نسب عبد
الامین خان برداشته بر لوح سابق نگاشت که بنابر آنکه امرای بلخ دل نهاد سلطنت جانی بیک سلطان بر بانی خان

شده بود و بالکلیه خانواده جانی بیک خانی از نظام و انتظام می افتاد من این تدبیر را بکار برده مملکت را
بحبت تو ضبط کردم اما محمد ابراهیم خان چون سخنان پریشان در باره عمه مهربان از مردمان شنیده بود
زیاده السقاتی نسبت بوی ظاهر نمود و بسفر خیر البلاد مشهد فرستاده در آن راه بار اقامت بربض المهاد
کشود العقصه بعد از آنکه محمد ابراهیم خان بیمن تربیت جهان خاقان گیتی ستان بر تخت سلطنت بلخ و
مضافات آن ناحیه دو خیشان متمکن گردید خود را از منسوبان این دولت بیزوال شمرده از راه شکرگزاری
و پاسداری کسان خود را با عرایض اخلاص آیین مشتمل بر وقایع مذکوره باستان گردون نشان روانه کرده
و ورود فرستادگان وی اهتزاز بخش ازهیر بستان سرای خاطر اقدس گردیده جمعی نظر زد ان رسوم
سفارت را از راه رسانید تهنیت و مبارکباد بلخ فرستاده خدمتش را با انواع تفقدات و نوازشات
خوشدل و شادمان گردانید و رفته رفته ولایت جیحون و میمنه و فاریاب و اندخود و شبورغان بحیطه تسخیر
وی در آمده صیت بلند آوازگی سلطنت اقتدارش بدور و نزدیک رسید و تا آفتاب جاه و جلال شهریار
بلند اقبال از افق خراسان طالع بود پیوسته ابواب ارسال عرایض بر روی دولت بیزوال می‌گشود و هدایای
نظرپسند دیوان بیگی کارگزاران دولت ابد پیوند ذکر توجه موکب ظفر نشان بعزم گوشمال ابو محمد خان بجانب مرو شاهجهان
و تسخیر گشتن حصار مرو و سایر قلاع خان ... و ابو محمد خان بمشیر ... سلطنت
پایدار سلطانی برهمه ارکان خمخانه شهنشهی ساغرزن معاشقه بخش کیفیت فراست که شراب هوش
ربای دولت چند روزه در جام حوصله کم ظرفان تهی مغز نشاه دارد که ساقی حوصله آزمای دولت بنیاد
ناسور بنیاد از سر مینا ... جاه و جلال ایشان در وبال رسیده بنای کار اقتدار خود را بزور این
باده خوشگوار بر مستی و خودپرستی گذاشته اند غافل از آن که چون عربده و شور و شر ایشان در بزم
صحبت ... بنهایت رسد جز آنکه پیرمغان ایشان را بگوشمال درد سر خمار پشیمانی ادب کند چه
کند مصداق این مقال صورت حال ابو محمد خان والی مرو شاهجهان است که چنانچه در وقایع سال ششم
جلوس همایون این شهریار تدبیر پرور دولت جوان گاهی آن شد از راه ناسازی روزگار کم فرصت از آن
ولایت هراسان و گریزان پناه بسایه عاطفت جهان خاقان گردون منزلت آورده بعد از آنکه سالها
بر سر خوان مهمان نوازی آن حضرت بمواید کام دل احسان بود از امداد و معاونت وامداد آن والا نژاد دیگر باره
بر اورنگ سروری و حکمرانی آن دیار و بلاد صعود نموده و همواره بازای ... اخلاص مندی بافسر ابتهاج
مارب سربلند و بجلایل عواطف بیکران امیدوار روزگار می‌گذرانید تا بزور باده مرد آزمای دولت پای
زیاده سری از حد خودشناسی فراتر نهاد و چنانچه خامه واسطی مسیلاد بتقریر آن زبان گشاده چون شور عاطفت



باحضار روی عرصه دولت بجای خود عذرهای دور از کار و بهانه های نا آدمیانه بدربار آسمان کردار فرستاد
و با آنکه از رهگذر این زیاده سری فی الجمله آیینه خاطر اقدس غبار کدورت گرفت و بجرم حد خودنشناسی
در شرع مردمی حد گوشمال بر وی لازم آمد اما خطاپوش خطابخش جرم پوش بمقتضای صدق مودای نظم چو
را آب فرو می برد دانی چیست ۸ شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش ۸ از گناه آن بیراهی فراموش
کرده شراب عفو و احسان را در خمخانه مردمی و مروت نسبت بآن سیاه مست باده غفلت بجوش آورد
و خسرو بیک یساول صحبت مشهور بجبار یار را که از اعاظم ابنای زمان و از زبده مقربان آستان خلافت
آشیان بود از دار السلطنه هرات با فرمان عطوفت عنوان بدلجویی وی روان نموده زنگ زدای آیات
حرکت سراپا خنکی و سردی ابرو وی بیاد درده ... روزگارش را بنسیم روح بخش اظهار نوازشات
سرشار سرخ رویی کرامت فرموده در حینی که خسرو بیک را بر دو میفرستاد بزبان دلجویی بوی پیغام داد
که درین اوقات که توجه رایات ظفر آیات بصوب صواب خراسان پیش نهاد همت منظور نظر اصابت
اثر استقرار و استحکام مبانی دولت آن گرامی برادر بود در آیینه ضمیر انور صورت این متمنی چهره گشوده
که آن والا گهر چون از توجه موکب ظفر اثر با خبر شود نظر بسوابق صداقت و دوستیهای قدیم بفدویت
معاشرت و مصحبتهای چندین ساله کرده بدون محصلی شوق سرشار و خواهش بیشمار رهایی تا پایانه
موکب معلی را تا حدود معابر استقبال نماید و بعد از ورود بآن حدود چون شاهد این انتظار
چهره ظهور گشود بخاطر اقدس خطور نمود که سپهین قرب ما وراء النهر دار تقاع رایات سلطنت باقی خان
که متاع امنیت و اطمینان را در تمام خراسان بتاراج داده سنگ راه آن والا دستگاه شده خواهد بود
لاجرم درین سنه که موکب ظفر پناه در خراسان نزول اجلال داشت دل بمفارقت ظاهری آن
والا برادر گذاشته حرکت او را باین عزم و برو و اندیشت اما درین وقت که دار السلطنه هرات محل نزول
رایات فیروزی آیات و باقی خان بلای علای علام ... و بدرد رسیده ... حرکت محمد ابراهیم
خان گرفتار است و از هیچ رهگذر رعب از دل متصورست اگر ساقی عشرت و سرور بجوش دل در حضور
با صراحی و ساغر جلوه گر نگردد هر آینه این معنی در نظر مردم کوتاه نظر لباس دیگر در بر کند و عاملیک
آن را بر عدم اختصاص و ایتلاف حمل نموده اندیشهای دور از کار بخاطر گذرانند بنابرین تا صورت
معاشرت در بزم حضور جلوه ظهور نماید اعتماد بر دوستی و اتحاد غایبانه که همواره دست فرسود بهانه های خام
گویان زمانه است نشاید چه آنان که از در دولتخواهی در آمده در صدد استدعای ابواب ملاقات در می آیند غرضی
جز ارتفاع غبار نقار مطلبی بر تهیه اسباب بیدولتی ندارند شایان شیوه صداقت و اتحاد آنست که آن

والاثار درین باب سخن کش شود و از راه عنایت دوستی و مصادقت از در همصحبتی و یاری در آمده
روزی چند خوشحال و خرسند در مجالس ارم نشان مهمان ما باشد و بعد از تجدید عهد ملاقات خوشدل
و شادمان بمکان عز و شرف خود بازگشته چهره ناموس الفت و وداد را بتجویز عدم ملاقات نخراشد
که اگر آن گرامی برادر بیاید ما بعزم شکار بآن دیار خواهیم آمد و خسرو بیک به تبلیغ رسالت رخصت
او را دادند لیهذا ادراک سعادت خدمت خاقان گردون منزلت ساخت اما چون قاضی نذر و بیرغیاث که
یکی مشیر و دیگری وزیر شریعت بود از در خوش آمد گویی در آمده چنان خاطرنشان وی کرده بودند که قرار
داد اندیشه حضرت شاه آنست که چون بر تو دست یابد ترا العراق فرستاده این ولایت را بیکی از
امرای قزلباش بسپارد از آن عزم صواب طریق پشیمانی پیموده بعذرهای دور از کار خسرو بیک ایلچی
معقود بیک ظفر ورود روانه نمود و خسرو بیک بتقبیل عتبه علیا سرافراز گردیده آنچه در آن وقت
از نور محمد خان و دولتخواهان خوش آمد گوی وی دیده و شنیده بود بمسامع جلال رسانید و ازین رهگذر
ملال خاطر اقدس ازدیاد پذیرفته بیشتر از پیشتر در صدد گوشمال آن زیاده سر درآمد و با وجود صدور این
جرأت از آنکه فرط عطوفت ذاتی و مروت جبلی آنحضرت نسبت بوی غایبانه اظهار لطف و
احسان میفرمودند تا رفته رفته بصدد دفع بعضی امور از ان حق ناشناس مغرور به شرح مسطور توجه موکب منصور
را بدفع فتنه وی آن ولایت ضرور نمود گفتار آنکه در حینی که خسرو بیک در آن ولایت اقامت داشت
و نور محمد خان بنا بر عدم مصلحت وی قدم در راه آمدن نمیگذاشت و آن قاضی از حق ناراضی و وزیر سراپا
تزویر او را از اطاعت فرمان پشیمان مینمودند حافظک سلطان چنوشانی که از راه رعایت حقوق خدمت
قدیم در دولتخواهی آن سلسله ثانی نداشت و در عراق ملازمت نور محمد خان با دراک سعادت بساط بوس
سربلند شده بود در برابر سخنان دور از کار آن دو غدار پیوسته منع نور محمد خان و نصیحت وی زبان
جرأت گشوده تقریر مینمود که از حضرت خان عجب است که گوش قبول باین سخنان پریشان میگشاید چه
اگر آن حضرت درین مملکت طمع میداشت در سال فتح خراسان آنرا بامرای قزلباش سپرده در
تصرف خان نمیگذاشت طریق صواب آنست که خان از راه خیرخواهی خود احرام حریم قرب بر میان
جان عزیمت بصوب کعبه مقصود منعطف ساخته اندیشه دیگر بخاطر نرساند و آن دو خوشامدگوی فتنه
جوی این نصایح سودمند حافظک سلطان را باعث تصمیم عزم نور محمد خان بصوب هرات میدیدند غایبانه
بسخنان پریشان دیگر باز پشیمانش میگردانیدند تا رفته رفته کار بجایی رسید که آن خان نادان حافظک
سلطان خیرخواه را بیگناه بقتل رسانید و این حرکت نیز سلسله جنبان توجه موکب ظفرنشان بگوشمال



نور محمد خان گردید دیگر آنکه در اوقاتی که دار السلطنه هرات منزل رایات فیروزی آیات دار الامان انواع
خیرات و برکات بود بدرگاه کسان محمد ابراهیم خان کتابات و برایا که عبید الامین خان بابن سیاق در قلم
آورده بود که تا تواند رضای آن حضرت محمد ابراهیم خان بولایت بلخ نشده لشکر ظفر تلاش قزلباش را بگذارد
که قدم در رودبار آن حدود گذارند بنظر کیمیا اثر رسانیده بتجدید باعث نفار خاطر اقدس گردیدند دیگر
آنکه نسبت بخواجه کلان جغتای که از قبل وی بحکومت ابیورد قیام مینمود از راه اظهار توسل بکریاس
گردون اساس و ظهور بندگی و اخلاص آستان گردون مماس طریق بدمنشی و کلفت پیموده ابواب دفع و رفع
بر روی وی گشوده چون خواجه مذکور دید که نور محمد خان بدفع وی خواهد شتافت از راه ضرورت کس طلب
مرشد قلی سلطان جلایر که در کوه مشهد معلی و جوار ابیورد بسر میبرد بانی اندیشه رفاهیت که بعد از ورود
وی قلعه ابیورد را باو سپرده خود رخصت توسل بعتبه علیای شهریار کشورگشای گشت و سلطان مذکور چون سابقه
نور محمد خان را منظور نظر عواطف بیکران دیده و شنیده بود از بیم مواخذه آنحضرت جرأت این حرکت
نمی نمود تا رفته رفته انحراف خاطر اقدس بگوش هوش وی رسیده حرکتهای بیجای وی را افسانه بر زبان کرده
و خواجه کلان را با رساله و پیغام را از حد اعتدال گذرانیده رخت اقامت سلطان را بقلعه کشید و بعد از
ورود قلعه را باو تسلیم نموده خود متوجه موکب مسعود گردیده و در دار السلطنه هرات سعادت زمین بوس رسیده
شمه از زیاده سریها و بلند پروازیهای نور محمد خان معروض گردانید سلسله جنبان توجه موکب ظفرنشان
بصوب ولایت مرو شاهجهان گردید و نور محمد خان بعد از استماع این خبر سراسیمه و حیران سرعت این باد
سحر استعار نموده در پای قلعه ابیورد بار اقامت گشوده و کس نزد مرشد قلی سلطان فرستاده پیغام داد که چون
خاقان گردون منزلت این ولایت را بمن عنایت نموده و بخود سر قدم بابن جا باید نهاد تو بسیار دور از
کار بوده ما بر بیشتر از آنکه رایحه این نافرمانی بمشام شعور آن حضرت رسد بر خیز و ازین قلعه و حصار بگریز و
اگر دست آویزی از فرمان آن سرور داری بنظر رسان تا ما و تو هر دو بمضمون آن عمل نماییم و سلطان را چون
ممکنی نبود در جواب وی پیغام نمود که هر چند حکمی و خطابی درین باب بمن نرسیده اما بعد از آمدن بی فرمان
آن حضرت رفتن بی راه تقصیر بر خود گرفتن است صبر نمایید تا صورت ماجرا بعرض رسیده از شرف جواب ممنون
و هر آنچه مقرر گردد عمل شود و نور محمد خان چون بیم آن داشت که امری وی نماید که قلعه در تصرف وی بماند
گوش بآن سخنان نکرده زبان بتهدید و وعید گشوده هر روزه بر اثر یکدیگر کسان فرستاده اشتعال شعله غضب
قیامت لهب خاقانی را بسبب این نافرمانی باو پیغام میداد و چون مراسله و پیغام از حد گذشت از راه
آنکه چراغ بیگاه افروختن زمانی خانه روشن میکند امری بوی نمود که چراغ منت های فروزان شد و ابواب قلعه را

برروی وی گشوده صورت واقعه آن بود که چند روز قبل از ورود خواجه کلان موکب مسعود کارکنان دولت
والا بارخانه از شیراز موکب ظفر طراز آورده خاقان سرفراز یک قطار استری زنان بارخانه بر سم
یادبود مصحوب ولی بیک قورچی ایواوغلی جهت نور محمد خان روان فرموده بود و حسب الاتفاق زمان
اوقات که در پای قلعه ابیورد اشعار فتح الباب میکشید بورود بارخانه مزبور سربلند گردیده و نور محمد
خان رسیدن بارخانه را بهانه ساخته بولی بیک از مرشدقلی سلطان ابن عیوضخان شکایت نمود که هرگاه
عواطف بیکران ولی نعمت نسبت باین دولتخواه باین پایه باشد که از بارخانه شیراز مرا بی بهره نگذارد
یقین در سپردن چهار دیوار مضایقه نخواهد داشت بمیل آنکه مضایقه مرشدقلی سلطان درین باب
و باین سخنان آن ترک ساده لوح را از راه برده بقلعه فرستاد تا شمه از عواطف بیکران انسب نور
محمد خان با آن سلطان هیچ مدان در میان نهاده سلطان از سخط و غضب خسروانه اندیشه نموده ابواب
قلعه را بر روی نور محمد خان گشوده طریق مراجعت بولایت خود نمود و نور محمد خان قلعه ابیورد را بمحمد
صادق بیک جغتای و قاسم بیک کبوترباز که از سرداران گردن فرازوی بودند سپرده روی بصوب مغلغ
آورد دیگر آنکه چون بدمده و فسون سلطان جلایر را از قلعه بیرون آورده بجانب سیاکوه روان نمود
کسان و ملازمان وی در عرض راه دست جرأت بقتل و غارت قوم جلایر گشوده چندکس را بقتل آورده
بودند و این حرکت اضافه علت بیم و هراس وی گردیده خواست که رخت عافیت از ورطه ارسیل بلا
زینهار بکنار کشد و خود را از جوار موکب ظفر شعار دورتر اندازد با هفت هزار پیاده و سوار که همراه
داشت روی عزیمت بصوب اوباعباد گذاشت القصه بصدد رامود کوه بر آیینه ضمیر خورشید نظیر
عکس پذیر گردید که نور محمد خان دفتر عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بناخن کفران نعمت سر زیاده
سری میخارد و تا اقبال بیزوال بگوشمال وی نپردازد پای براه ادب و آداب نمیگذارد لاجرم اعلام
جاه و جلال شهریار کشورکشای از دار السلطنه هرات بصوب مرو چهچک شاهی و از راه سرخس مرحله
پیمای گردیده چون کوکبه جاه و جلال بعقبه چهچه رسید در آنجا با بنهای غلط کار رهیای نور محمد خان بوضوح
پیوست که آن قدر نعمت ناشناس موتشین خیال قدرت شأن خود را مخرب اساس آن قیاس کرده بجلد
ضبط و استحکام قلعه مرو و ابیورد بعزم آنکه قلاع نسا و باغباد را نیز استحکام دهد روی عزیمت بآن
دیار رو بلاد نهاده و معلوم نیست که بعد ازین چه اندیشه کند و کدام خیال بخاطر آرد و چون از آغاز طلوع
نیر جهان افروز اقبال از افق خراسان قرار داد خاطر والا آن بود که اگر نور محمد خان از راه رعایت
حقوق تربیت و عنایت و پاس شکرگزاری نعم گوناگون آنحضرت باستقبال موکب جاه و جلال اقبال نموده

ابواب

ابواب ادراک سعادت خدمت برروی روزگار خود گشاید روزی چند طرافت یکدیگر در تنزهات آن ولایات
ببسط بساط عیش و عشرت پرداخته بتقریب سیر و شکار در آن دیار میهمان عزیزتر از جان بوده باشند
و پس از آن با مرام کامیاب و کامران وداع فرموده از راه ابیورد بمشهد معلی و از آنجا رایت آفتاب اشراق
بجانب عراق روان شود و اگر بدر رسیدن خان زیاده سری و گریزپایی گرفتار و بجزا و ای گوشمال محتاج باشد
حکیمانه بجزا وای آن در دیوار بپردازند و در اوقات اقامت هرات بنا بر آنکه اخبار پر بهبودی و قدر
عافیت ناشناسی وی چنانچه گزارش یافت بکرات بمسامع جلال پیوسته بود حسین خان شاملو بیگلربیگی
خراسان را با بقاق بکتش خان حاکم مارو چاق و قنبر خان شاملو حاکم غوریان و ابن حسین خان حاکم سرخس
و میران قبایل اتباع هرات از جهت محاصره مرو مامور فرموده و خبر همایون فال برسر ملازمان عتبه اقبال
که بعزم شکار ملتزم رکاب جاه و جلال بودند و شمار ایشان بچهار صد و شصت سوار دشمن شکار رسید سایه
گستر گردیده محاصره قلعه ابیورد در مرحله پیمای شد و چون خبر قرب ورود رایات جهانگشا در نسا بنور محمد خان
گریزپا رسید با آنکه در آنجا هفت هزار کس فریادرس وی بودند و شمار عساکر ظفرمآل آنکه مسموع ارباب
کمال گردید خیال معارضه و مقابله با لشکر ظفرمآل محال شمرده چون شعله افسرده دم بخود فرو برده خوف
و هراس بقیاس بر وی هجوم آورده از بس حیرت و سراسیمگی ندانست که چه کند و این معنی شک تفرقه در میان
لشکریان وی افکنده جمعی را بکثرت و وحدت دست جمعیت از هم دادند و قریب بچهار هزار کس از مردم
جلایر و تکلو و ایمور و بیات همایی خالی که در صدد او نسا و درون و باغباد و بیرت و مسکن داشتند و بخبر قرب
روزگار ملازمت او اختیار کرده بودند چون دولت از وی برگشته روی عزیمت بدیار خود نهادند و ا
باد و سه هزار کس دیگر که از لشکر بجید و سر باقی مانده بودند بهوس قلعه داری مرو نموده بآن دیار از راه
چول طریق ایلغار پیموده اما از بیابان که در بسیار بی آب و علفست در عرض راه دست از دامن موافقت وی کوتاه
کرده براه خود میرفتند تا رفته رفته کار بجایی رسید که با معدودی چند در سیاه تاریکی شب رخت اقامت
از جانب دروازه اوکنج بقلعه مرو کشیده بحفظ و حراست قلعه و حصار مشغول گردید و با آنکه امرای عالیشان
از ایلغار روی بجانب مرو خبردار شده بکتش خان و ابن حسین خان با فوجی از عساکر ظفرنشان بگرفتن
وی آتش عنان و برق جولان گردیدند چون خبر وصول وی را از راه غیر معهود بقلعه مرو شنیدند عنان از
سر عزیمت بصوب مراجعت منعطف ساخته باردوی امرا ملحق گردیدند و چون خبر دخول نور محمد خان بقلعه مرو
در نظر حصار ابیورد بمسامع جلال خاقانی رسید عساکر ظفرمآل را که بمحاصره قلعه ابیورد مامور کرده بودند
و احکام مطاع لازم الاتباع باحضار لشکر ظفر شعار خراسان و عراق و فارس و تاکید تمام صادر و مقرر شد که بدون

خان چگنی حاکم مشهد معلی و میرزا محمد سلطان بیات حاکم نیشابور کمر امداد و معاونت حسین خان شاملو بیگلربیگی
خراسان و سایر امرا که بمحاصره قلعه مرو مأمور بوده بودند بر میان بسته بآن طرف روان شدند و تسخیر قلعه
تا بعهده سعی و اهتمام حسین خان قاجار حاکم استرآباد و حاکم اسفراین و بعضی محال کوکلان و مددی مأمور
گردیدند و بعد از فراغ از این قضایا شیر شکاران بیشه جانفشانی که ملتزم رکاب فلک فرسا بودند پای
قلعه‌گشایی پیش نهاده دست جرأت به تسخیر قلعه ابیورد گشودند و حوالی [illegible] داشته بنای قلعه‌کنی
را بر دو جهه و سیبه گذاشتند و در زیر زمین راههای پنهان که محل عبور و مرور فتح و ظفر توانند بود.
بنیروی بازوی توانا گشوده بعد از عبور از خندق پای حصار را محل قرار و استقرار نمودند و مردم قلعه تیرباران
لشکر خونریز از در ستیز و آویز در آمده داد قلعه‌داری میدادند تا رفته رفته عساکر فیروزی مآثر از
اطراف و جوانب رسیده در پای قلعه بیکدیگر ملحق گردیدند و چون وقت آن رسید که طرح جنگ سلطانی افکنده
از چهار طرف یورش نموده قلعه را بزور سرپنجه قلعه‌گشا بگشایند کار بر محصوران دشوار گردیده فریاد
الامان بذروه آسمان رسانیدند و پرتو عواطف بیکران بر جهت حال محصوران تافته از جانب خانه احسان
شهریار جهان خلعت امن و امان یافتند و محمد صادق بیک [illegible] بیک که از قبل نور محمد خان کوتوال آن
قلعه سپهر تمثال بود بعد از بیست و چهار روز از ایام محاصره ابواب قلعه را بر روی دولت بیزوال گشوده
خود را بادراک ملازمت عتبه اقبال محسود اقران و امثال نمودند و چون قلعه ابیورد بحیطه تسخیر سپاه کشورگیر
آمد شهریار گردون سریر امارت آن ولایت و بعضی از الکاء خراسان را بابراهیم بیک خبوشانی برادر قطلق
سلطان که بعد از قتل برادر گریزان بآستان گردون نشان پیوسته از دل و جان کمر ملازمت و جانفشانی
بر میان بسته بود تفویض فرموده کوکبه جاه و جلال بفیروزی و اقبال از پای قلعه ابیورد بنظام حصار مرو
انتقال نمود و نور محمد خان چون دید که قبه بارگاه عظمت و اجلال در پای قلعه مرو همدوش مهر و ماه گردید
گشاد کار بسته خود منحصر در اظهار ندامت و پشیمانی و عجز و نیاز دیده و جمعی از نزدیکان خود را بآرزوی
عفو و بخشایش شهریار ربع مسکون از قلعه بیرون فرستاده مستدعای آن نمود که حاتم بیک اعتماد الدوله و نظام
آقای داروغه دفترخانه همایون برفتن قلعه مأذون گردند که شاید بدین مهربانی ایشان توسن [illegible] جبین
پشیمانی و انفعال را بمرتبه جاه و جلال تواند گذشت و مراحم بیکران ایشان را بقلعه روان نموده سفارش
فرموده که اگر از همه حال نور محمد خان عرق خجالت و انفعال در سیلان و از کردار ناهنجار خود شرمسار و پشیمان
بوده باشد بهیچ وجه من الوجوه [illegible] او را بر روی او نیارند و تفرقه از خاطر شرمسارش [illegible] عفو و احسان
امیدوار ساخته بعزت و احترامش بآستان جلالت آشیان بیاورند و نام بردها از راه عجز فرمان [illegible] در آمده

عبرت آنکه

بعبرت آنکه قبایح اعمال و فضایح افعال نور محمد خان را که غبار انگیز مرآت خاطر اقدس شده بود بر روی شرم و
خجالت و شرمساریش را دو چندان نموده نوید خرسندی برسانیدند مژده عفو و اغماض بر روی خاطر
هراسانش گشودند و چون باغوای [illegible] مفسد بینهاد که یکی قاضی محمد شیر و دیگری میر غیاث الدین وزیر
بود مدام راهزنان اندیشه‌های فاسد افتاده بودند و بصلاح و صوابدید ایشان جرأت بیرون آمدن از قلعه
نمی‌نمودند بدلایل واضحه و براهین ساطعه بر ایشان لازم آوردند که در طریق خیرخواهی بلد آگاه باید بود
و [illegible] ایشان نیز چون استعداد قلعه‌داری و از هیچ طرف بر سید کومک و مدد امیدواری نداشتند از
راه اضطرار در صلاح کار و بیرون رفتن قدم گذاشتند و نور محمد خان با جهان جهان خجالت و شرمندگی و
عالم عالم انفعال و سرافکندگی مرافقت اعتماد الدوله و نظام آقا را شفاعت خواه گناه خود شمرده از قلعه
بیرون آمد و چون بعز ادراک ملازمت و شرف دریافت خدمت سربلند گردیده مشتکی که از شرمندگی و سرافکندگی
داشت از نظر کیمیا اثر گذرانید بحر عاطفت شهریار خطاپوش بجوش آمده غبار ملال انفعال را از ناصیه
حال وی زایل گردانیده و بانواع تفقدات گوناگون زنگ کلفت از آیینه خاطر وی زدوده آن روز
و شب را در انجمن خوشدلی و عشرت بگونه گونه دلجویی و صحبت بروی نموده روز عید و شب نوروز نموده و چون
مجلس صحبت منقضی گردیده زمان خواب و آرام رسید عواطف بیکران جواب منع بازگشتن بقلعه را از بر
راه وی برگرفته رخصت مراجعت کرامت فرمود اما شار الیه بتعلیم آگهی و خردمندی از قبول آن امتناع
نموده در معسکر ظفر قرین اقامت گزید و در روز دیگر بحسب اتفاق [illegible] بود شهریار دیندار بجهت
اعلای اعلام طریقه اهل بیت اطهار تشریف حضور بقلعه ارزانی فرموده در مسجد جامع در خطبه باسامی
ائمه هدی علیهم التحیة والثنا و نام نامی خاقان ظفر لوا زیب و بها یافته [illegible] سکه
احدی از ارباب مغایرت کیش و مذهب متعرض احدی نشود و مردم آن ولایت که اکثر بمذهب اهل سنت و
جماعت شهرت داشتند بنفاذ این امر پهلو بر بستر امنیت و اطمینان گذاشتند و چون از جانب خانه انعام
عام تشریف شریف امان بتمام مردم شهر و ساکنان قلعه عنایت شده بود صلاح حال مردم آن ولایت
اقتضای آن نمود که بمقتضای فرمان آنان که سپاهی و مواجب خوار بودند اسلحه و یراق خود را بجبادار سرکار
خاصه شریفه سپرده رخت اقامت از آن دیار بیرون بردند و رعایای واجب الرعایه در سایه آفتاب عدل
و احسان رحل اقامت افکنده مرفه الحال و فارغ البال در جا و مقام خود بدعاگویی دوام دولت بیزوال و رعیتی
مشغول شدند و همچنین بمعماری رای رزین [illegible] و بانیه قلعه و حصار مرو را که مرور دهور و تعاقب اعوام و شهور
بخرابی داشت سایه والای ارتفاع و استحکام افراشته بجهه داشتن آن قلعه داران در حفظ و حراست قلع

لازم و در کار می باشد از ذخیره و مایحتاج قلعه داری در قلعه گذاشت و چون خاطر اقدس از نظم و نسق قلعه و
تدارک اسباب قلعه داری باز پرداخت بپایه قدر و شان بکتش خان استاجلو حاکم مارو چاق با بابات آن
ولایت مذبوره آسمان فرسایت و مقارن آن خبر مسرت اثر تسخیر قلعه نسا که حسین خان زیاد اوغلی
قاجار حاکم استرآباد باتفاق جمعی از امرا بمحاصره آن مأمور بودند بدرگاه آسمان جاه رسیده بکتش خان خلف
سکلش خان بحکومت ولایت نسا و باعباد و درون سربلند گردید و بعد از نظام و انتظام مهام انام اعلام
فیروزی انجام بصوب معاودت پرچم کشای گردیده کوکبه جاه و جلال از راه نساکو جهت اقامت بمشهد مقدس
معلی کشید و پیشتر از آنکه موکب ظفر نشان بصوب صواب مشهد معلی وارد شود فرمان بهنیران اقبال از راه
فرمان نور محمد خان را با فرزندان و متعلقان از ان ولایت کوچ فرموده بار اقامت ایشان را در دیار عراق
و پس از ان در بلده طیبه شیراز گشوده و با آنکه از راه ارتکاب چنین حرکت ناصواب سزاوار گونه گونه
عتاب و خطاب بود شهریار خطاپوش از تمامی آنها فراموش کرده بتوقف آن خطه ارم نشان و تهیه و
تدارک رفاه حالش کامیاب و کامران نمود و مقرر فرمود که صاحب جمع خزانه احسان و جود بهر روزه مبلغ
سیصد تا هزار دینار در وجه مقرری و مدد معاش او و کسان او مقرر داشته برسانند و این عارفه در باره ایشان
انعام مخلد بر دوام بود تا نور محمد خان بجهان جاودان نقل مکان نمود و بعد از وی اولاد و اعقابش
در ان خطه خلد نشان بموائد انعام عام این والا دودمان کامیاب و کامران روزگار گذرانیده و
میگذرانند القصه چون بانجه رایات ظفر آیات بر ساحت قدس مساحت مشهد معلی پرتو افکن گردید
جبهه عقیدت و جبین نیاز بادراک سعادت زیارت آستان عرش نشان سلطان خراسان سرافراز شد
موکب جهانگشای بصوب عراق مرحله پیمای گردیده در ساعت سعد اوقات و اشرف ساعات دار السلطنه قزوین
رسید و بعد از آنکه آن معموره خلد آیین چند ماه سایه نشین پرتو آفتاب عدالت و احسان بود بهوای سیر
متنزهات معموره جنت نشان اصفهان سلسله جنبان شده در ان بقعه مثال نزول اجلال روی نموده
دیگر باره چشم مردم اصفهان بپرتو انوار ورود شهریار کامکار فروزان گردیده زمستان آن سال را در سیر
متنزهات آنحضرت باغ جهان نما بپایان رسید و در خلال این احوال خبر ارتحال محمد ابراهیم خان و قضایای
بلخ و ارتفاع کوکب اقبال باقی خان بمسامع جلال رسیده فی الجمله ملال اکبر خاطر اقدس گردید تبیین این مقال
و تفصیل این اجمال آنکه چون رایت دولت محمد ابراهیم خان چنانچه ایمایی بان شده بنیروی بازوی سلطنت
بزوال در ولایت بلخ باوج کمال رسیده و حدای نظری بعنوان الانعام الاذعان بر مسند دیوان بیگیری و
رتق و فتق مهام آن مملکت نشست عظمای بلخ بتخصیص یار محمد میرزا که بنابر رسل اهتمام در انجام مهام دولت

محمد ابراهیم

محمد ابراهیم خان خود ارکان سلطنت و بمیدانیت تا به تسلط و اقتدار حدای نظری بنا و ردۀ تمکین
او ثبت و تا بکید تکرار در اتفاق آمده بلبدی رضاجویی محمد ابراهیم خان در آراستن بزم خواهشهای لازم
روزگار جوانی راه بمزاج وی برده و بطریق لهو و دلخواهی گاهی در بزم صحبت و کنج خلوت فرصت
عرف ترفع و اقتدار نیاد و حدای نظری را در میان می آوردند تا رفته رفته کار را بجایی رسانیدند که آن
جاهل از وضع زمانه غافل را بخون آن بد بیت و بلند روزگار بو قلمون تشنه گردانیدند و چون ارتفاع
رایت اقتدار آن هدبهیب رای بفرمان خاقان کشورکشای وی نموده بود و بدون عرض آنحضرت اقدام
قتل وی نمی توانست نمود بکرات عرایض مشعر بر طلب رخصت دفع وی بدرگاه خلایق پناه فرستاد چندان
در ان باب را مبالغه داد که آنحضرت در جواب وی بنای حسن و قبح آن اراده را بر رعایت مصلحت دولت باو
نهاده و آن جاهل کم فرصت جواب آنحضرت را محض رخصت شمرده آن دولتخواه بیگناه را تیغ بدمستی از پای
در آورد و از شآمت آن حرکت ناپسند وقتی خبردار شد که یار محمد میرزا را دیوان بیگی و قایم مقام حدای
نظری و رفقای وی را در حل و عقد امور دولت شریک و سهیم وی گردانید و ایشان باندیشهای پریشان
دست از صلاح دولت وی برداشته بنای کار دولتخواهی او را بر شرب مدام و عیش دوام و کامجویی و
کامیابی شاهدان سیم اندام گذاشتند و سیل بی نهار باده خوشگوار از در و دیوار قصر سلطنت و ملک داری
در آمده تزلزل تمام به ارکان آن راه یافت و کار بجایی رسید که زور شر و شور آن زمانه بصاحب خانه سرایت
کرده محمد ابراهیم خان بسبب افراط شرب و ادمان باده ناب سفر ناگزیر گزید و بعد از انتشار این
خبر باقی خان که بر بسته در انتظار این سانحه ملالت اثر بود در حین سنوح آن بکمند اقتدار کنگره قلعه حصار
افکنده در پای آن قلعه بمحاصره مشغول بود دست از دامن تسخیر آن حصار استوار کشیده بر سبیل تعجیل بجانب
بلخ روان گردید و در عرض راه فوجی از لشکر و سپاه را بسرکردگی ولی محمد خان برادر کهتر خود برسم منقلای
مرحله پیمای نموده خود از دنبال طریق استعجال پیموده پیشتر از آنکه خبر شور و شر لشکر قیامت اثر باقی خان
بیار محمد میرزا و اعاظم امرای بلخ رسد جمعی از ایشان که اعتمادی چندان بجانب باقی خان نداشتند عبدالله
سلطان نامی که از اقربای سلاطین جانی بیگ خانی و پیش از ان در حصار شادمان می بود و از راه اطاعت
و انقیاد محمد ابراهیم خان ببلخ آمده در ان اوان در بلخ بسر می برد دست آویز خود ساخته رایت سلطنت بلخ را
بنام وی افراخته بودند چون خبر قرب وصول لشکر باقی خان بایشان رسید بعزم مقابله و گیر و دار با
لشکری از حد افزون بخارج اقامت از شهر بیرون کشیدند و بنابر آنکه اکثر اعیان لشکر و بسیاری از سپاهیان
سلوک ناملایم یار محمد میرزا بجان آمده بودند بجانب باقی خان میل نمودند و کمی از ان بسیار که در نزد عبدالله سلطان

قدم توقف استوار داشتند بهنگام طلوع طلیعه سپاه کینه خواه متغلبان دل از جای برده روی عزیمت بوادی
هزیمت گذاشتند و آن سلطان مجهول در معرکه مفقود بلکه مقتول گردیده یار محمد میرزا و عرب بهادر
اتالیق و شاه جواجم [illegible] که سلسله جنبان حکومت و دارایی عبدالله سلطان بودند چرا که رخت فرار به
چتر فلک فرسای خاقان کشورگشای کشیده چاره دیگر مناسب حال خود ندیدند و با عزیمت جهانگیر زای
ولد سید محمد میرزا و محمد سلیم سلطان خلف پیر محمد خان را که در شبورغان و اندخود می بودند مصحوب
خود نموده در دارالسلطنه هرات بار اقامت گشودند و ولی محمد خان بعد از آن فتح نمایان بشارت نامه
آن را باستقبال باقی خان فرستاده خود بشکوه کمال عظمت و شوکت روی توجه به بلخ نهاد و بعد از ورود بان
حدود بر تخت سلطنت آن ولایت تکیه نموده ابواب عاطفت جهان بر روی مردم آن مملکت گشود و رفته
رفته رایت اقتدارش باوج ارتفاع رسیده از یکطرف بر مملکت بلخ و اندخود و شبورغان و میمنه و چیچکتو
و فاریاب و مضافات آن تا کنار آب مرغاب و از طرف دیگر بر تمامی قندز و بغلان و ختلان و حصار و
شادمان تا حد و بدخشان حاکم و فرمانروا گردید و اعلام جاه و جلالش در اوج کمال بود تا اتفاق آن آفت
چنانچه در محل خود گزارش یابد دست زوال بر آن گشوده

گفتار در سوانح سال پانزدهم جلوس همایون خاقان ربع مسکون که با اودئیل مطابق سنه ست عشر و الف مقرون بود

چون نقاش بوقلمون نیرنگ بهار
از گلهای رنگارنگ چندین هزار نقش و نگار بر پرنیان اظهار تصویر نمود و صورتگر قوت نامیه از
ازاهیر و انوار گوناگون جهان جهان اشکال غریب و صور عجیب بر بساط ظهور و بروز جلوه گر نمود
بزم آرایان مجلس ارم قرین خاقان وی زمین برسم و عادت دیرین نادره کاری آستین برآورده
بار آراستن جشن نوروز سلطانی که در شانزدهم ماه مبارک رمضان اتفاق افتاده بود گشودند دیگر
باره این جشن دلفروز و این بزم طرب اندوز در گلزار همیشه بهار دارالسلطنه اصفهان در دولتخانه باغ
ارم نشان نقش جهان زیب نموده ساقی الطاف بیکران ساغرهای گران خوشدلی و نشاط مجلسیان
این بزم خلد نشان نمود و چون خاقان جم اقتدار گلچین این گلزار همیشه بهار و متوجه نظام و انتظام مهام
دولت پایدار شد از راه رفع احاطه عین الکمال در اوایل این سال فرخ فال خبر ارتحال محمد ابراهیم خان
و سایر قضایای بلخ چنانچه رقم زده کلک شیرین مقال شده بمسامع جلال پیوسته فی الجمله غبار ملال بر
آینه ضمیر قدسی تخمیر نشست و هم در آن چند روز بر اثر این خبر ملالت اندوز یار محمد میرزا و رفقا که بعد از
استیلای باقی خان بر ولایت بلخ سلاطین زادهای آنجا را مصحوب خویش گردانیده گریزان خود را به دار
السلطنه هرات رسانیده بودند تا خود را به آستان فلک بنیان پایه عواطف بیکران مهر سپهر گیتی ستانی رسانیده با

ملازمان

ملازمان که زیاده بر سی صد نفر بودند وارد دارالسلطنه اصفهان گردیدند و شهریار دوست نواز دشمن گداز انواع
تفقد و دلجویی نسبت بوی و رفقای ایشان باز کرده از راه رعایت احترام و اعزاز امرا و ارکان دولت ابد طراز
را با اکابر و اعیان و عموم سکنه و متوطنین اصفهان باستقبال آن جماعت مامور و ایشان را بانواع احسان
نمایان ممتاز و سرافراز فرمود و امرای عالیشان آن گروه بی خان و مان را در دولتخانه باغ نقش جهان
به بساط بوس و شرف مجالست مجلس ارم نشان سرافراز نموده خاقان مهمان نواز سلاطین زادها را
از میان ایشان بانواع تفقد و مهربانی و انحای عدلهای عز و ناز امداد و اعانت که مناسب حال باشد
ممتاز فرموده و بفرمان والا فرمان پذیران تهیه و تدارک اسباب رفاه حال و فراغ بال ایشان پرداخته
مساکن دلکشا و منازل فرح افزا بجهت سکنای سلاطین زادها و یار محمد میرزا و رفقا مهیا ساختند و سیوری
نزل و ساوری و اجناس ضروریه کل شهر برسم یادبود مبلغی گرامند که شمار آن یکهزار تومان بود علاوه
توجهات گوناگون فرمودند و نوبت دیگر آفتاب عنایت خسروانه از راه ذره پروری اعیان اوزبکیه را
در مجلس ارم قرین باخوشدلی و شادمانی همنشین نموده هر یک از ایشان محقر پیشکشی که داشتند از نظر
کیمیا اثر گذرانیده بقبول آن سربلند گردیدند و از آن جمله پیشکش یار محمد میرزا یک قطعه الماس گرانبها بود که
پادشاه غفران پناه همایون پادشاه در حین ورود بممالک فسیح الفضای ایران تحفه بزم حضور شاه جنت
مکان و آن حضرت نذر زیب و زیور مضجع منور و مرقد معطر شهنشاه گیتی پرور ربانی است و فرزندان اختر
آسمان ولایت فرموده بود و در فترت عبدالمومن خان بن عبدالله خان که حلی و حلل آن روضه سدره مرتبه عرش درجه
عرضه غارت و تاراج اوزبکان بی حمیت گردید آن الماس گرانبها برسم غنیمت بان خان بی ایمان و
بعد از کشته شدن وی بیار محمد میرزا رسیده بود و بعد از آنکه الماس مذکور از نظر کیمیا اثر گذشت بمقتضای
ثناسایی جوهر بساط آگهی صورت حال بر آینه ضمیر خورشید نظیر عکس پذیر گشت به فتوی علمای اعلام و
فقهای کرام الماس مذکور مصحوب گرگین قان بدیار روم فرستاده در آن مرز و بوم بسرکار قیصر بمبلغ هزار
تومان فروخته شد و بعد از مراجعت گرگین قان بهای آن را بان روضه قدس نشان روان نموده مقرر
فرمودند که متولی عالیشان آن سرکار املاک و مستغلات مرغوب خریداری و وقف آن روضه مقدسه نماید القصه
بعد از آنکه سلاطین زادها و رفقا در مجالس متعدده بلطف و احسان بیکران کامیاب و کامران شدند
با بشارت و اذن اقامت دارالسلطنه قزوین رسیده در آن معموره خلد قرین ریزه خوار احسان ولینعمت جهان
و جهانیان گردیدند که اگر خدا خواسته باشد و وقت آن رسد هر گونه امداد و اعانتی که لازم باشد نسبت بایشان
بعمل ظهور پیوندد

ذکر [illegible] جهانبانی بطریق [illegible] شرعی از دارالسلطنه اصفهان [illegible]

**ذکر توجه شاهنشاه کشور خراسان و سوانح دولت افزا که در اثنای توقف مشهد معلی روی نمود** چون آفتاب
سلطنت سپهر منزلتی از افق سعادت طالع گردد از هر راه که دلخواه آن والاجاه باشد ابواب فیوضات
غیبی بمفتاح توفیقات نامتناهی بروی دولت بی زوال او باز و فرق فرقدسایش بافسر انجاح
مآرب صوری و معنوی سرافراز گردد لاجرم چون پیش نهاد خاطر قدسی سرایر آن آفتاب اوج حق طلبی
و حق پرستی عروج بر اعلی پایه معارج حسن نیت و صفای طویت نسبت بخاندان ولایت و هدایت
و دودمان امامت و کرامت بود درین سال فرخ فال بلندی پایه اقبال از راه ایفای عهد و ادای نذر شرعی
که دینی لازم الاداست پیاده از مقر جاه و جلال العزم ادراک سعادت زیارت آستان ملایک آشیان قبله
اقبال مقبلان و کعبه آرزوی ارشمندان مصداق خبر صدق اثر ستدفن منی بضعة بارض خراسان
و شاهنشاه کشور ولایت و عرفان علیه و آبائه و اولاده شرایف التسلیمات و کرایم التحیات مالمطلع النیران
و ملالاح الجدیدان بصوب ادراک این موهبت حرکت فرمود و تا دران عزیمت اثر اهدی را شایبه
اطاعت فرمان خالق بحر و بر منظور نظر نبوده باشد مقرر شد که چون ادای این فرض واجب للادا انتدا
اقدس آن حضرت اختصاص دارد هر کس را که هوای ادراک سعادت طوف آن روضه عرش منزلت در سر و
اندیشه صعود بر مصاعد خاکبوس آن عتبه سدره رتبت در خاطر باشد از هر راه که دلخواه خود شمارد قدم
طریق الفت آن حضرت گذارد و چون راه پیاده روی از پیش پای مطرهان رکاب گیتی پای بر داشت
بلندی شوق سرشار و آرزوی بیشمار و فرط صدق نیت و حسن عقیدت قدم در شاهراه ادراک آن
موهبت گذاشت و از دولتخانه مبارکه نقش جهان **مصراع** بساعتی که سعادت کند رفاقت آن
بصوب مقصد توجه نموده آن راه دور و دراز را که سالکانش در عرض مدت دو ماه می پیمایند چهل و
یک روز پیموده و طریق پسندیده که دران سفر سعادت اثر معمول و مقرر گردید آن بود که موکب مسعود منزل بمنزل
قطع نموده بدستور مقرر در هر یک از منازل که اقامت می کشود و امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت و مقربان
بساط قرب و محرمان حریم انس تقدیم طاقت و توان پیاده در قدم آن سرور بسر بردند و چون قوت نقاهت
انا ایشان در دنبال میفرمود از راه اضطرار بر مرکب خود سوار خود را بمنزل میرسانیدند و چنان اتفاق افتاد
که دران سفر سعادت بنیاد از ملتزمان رکاب اقدس کسی طی طریق موافقت آن حضرت نموده تمام آن راه را پیاده
مثال دنباله و آفتاب بجاه و جلال بلند و بلندی دولت همراهی آن قافله سالار کاروان آگاهی در پیاده
روی کوتاهی نکرده خیال سواری بخاطر نیاوردند و انان سپه بخت یاور دو نفر در سلک چاکران آستان عرش
نشان و یکی از ایشان محمد زمان سلطان پایندی ترکان مشهور بکاولی و دیگری مهتر سلمان رکابدار باشی و



یکنفر از مردم اصفهان موسوم بمیرزا هدایت الله منجم ثانی بود که برفاقت آن حضرت پیاده قطع مسافت مینمودند
و چون مطمح نظر اصحاب اثر آن بود که مسافت هر روزه مشخص بوده باین تقریب کیت منازل و فراسخ
آن راه دور و دراز از اصفهان تا مشهد معلی نیز بوضوح پیوندد آن سه نفر باطنابی که شمار ذرعش معین بود
شاهراه مقصود را پیمودند و چون بهزار ذرع دولت ذرع که یک فرسخ شرعی است میر سید مولانا جلال
منجم یزدی که دران عهد فرخنده از اعاظم اهل تنجیم بود شمار آن را در هر منزل بمسامع جلال میرسانید و
حساب آن را نگاه میداشتند تا العبارت در روز با آن مقام محمود و منزل مقصود از کیت آن خبر توانند داد
القصه شهریار درویش نهاد چون قدم شوق در راه ادراک آن مطلب نهاد در مرحله نخست از دولتخانه نقش
جهان مسجد دروازه طوقچی و مرحله دیگر دولت آباد برخوار که تا شهر سه فرسنگ راه است اتفاق افتاد و
مقربان بساط قرب و محرمان سرادق جلال بنوبت و کشیک طریق موافقت آن حضرت می نمودند و چون از
پیاده روی بطریق عجز پای میکشیدند سوار میگردیدند و اگر گاهی در عرض راه بعلت مسافت سنگ راه
پیاده روبها ای آن حضرت میگردید ساعتی بعزم استراحت پای در دامن توقف و رفع الم میکشید و چون
غبار کسل و ماندگی از مرآت خاطر اقدس زدوده میشد قدم شوق در راه نهاده بمنزل مقصود نزدیک میگردید تا
رفته رفته باین طریق مراحل و منازل بپایان رسیده شعشعه مهر درخشان گنبد نور فشان آفتاب افق
خراسان روشنی بخش دیده شوق بی پایان گردید و از مکانی که پرتو آن آفتاب روی زمین را باستقبال
موکب ظفر قرین آمد تا آن زمان که جبین نیاز بر آستان ملایک آشیان جبهه سایی آغاز نمود از سر
قدم ساخته بخضوع و خشوع تمام و اخلاص و آرزوی مالاکلام بقطع مسافت پرداخت و شوق در سال در
چهاردهم شهر جمادی الآخره این سال فرخ فال بمنتهای امانی و آمال رسیده بسعادت زیارت و شرف خاکبوس
آن آستان رفیع الشأن سرافراز گردید و تا موکب اقبال در مشهد معلی نزول اجلال داشت بنوبت
از در تضرع و ابتهال در آمده قدم شوق بآن روضه خلد مثال میگذاشت و مقاصد صوری و معنوی مآرب
دنیوی و اخروی خود را دران محل استجابت دعا و مقام فتوحات عالم بالا از درگاه کبریا بدعا مسألت
نموده بعد از ادراک سعادت زیارت مدتی در دولتخانه مشهد معلی که بچهار باغ اشتهار دارد نقل مکان میفرمود و
چون وقوع سفر مذکور در نظر ارباب دانش و شعور از معظمات امور بود چهره گشایان عرایس افکار ابکار
جمیله از ضبط تاریخ آن همت کرده بجلوه اظهار و صفحه بار در آوردند جیب و گریبان روزگار را بازار
رنگارنگ رشک بهار و غیرت لاله زار کردند و مؤلف تاریخ عالم آرا فی الجمله در آن گنجینه هنر بضبط آن
جواهر زواهر پرداخته یکی از آنها را بطبع وقت طلب خود منسوب ساخته و هو هذا **نظم** غلام شاه مردان شو

عباس * شه والا گهر خاقان امجد * بعطوف مشهد شاه خراسان * پیاده رفت با اخلاص جد * چو صدقش بود رهبر نیت توفیق * که فایز شد بآن فرخنده مقصد * چو از ملک صفاهان بهر ره کرد * بآن مطلب بپا از بخت سرمد * دبیر عقل بهر نیکنامی * نوشت این نکته بر طاق زبرجد * پیاده رفت و شد تاریخ رفتن * ز صفاهان پیاده تا بمشهد * و چون بمضمون الصدق مثل معروف



مشتی باشد نمونه خرواری * خرده خرده دان سایر تواریخ را قیاس بآن میتواند نمود کلک دستان طراز طریق ایجاز نمود بالجمله چون از آغاز ارتفاع آفتاب اسلام تا تجلی مدارج کمال تا اوان طلوع نیر جاه و جلال این خسرو بلند اقبال در آئینه خیال هیچیک از سلاطین روی زمین و خواقین عدالت آیین صورت ادراک سعادتی چنین جلوه ننموده بود شاید این مدعا در پریخانه شعور ارباب شعور چهره ظهور گشود که تا ملدی توفیق الهی و همراهی تایید نامتناهی دستگیری آنکه بپایمردی سعی و اهتمام قدم جرات درین راه پر مخافت نتوان گذاشت چه از سلاطین پیشین هرقل که از قیاصره روم و هم کیش نصاری آن مرز و بوم در بدو ظهور دولت اسلام از جبابره زمان بعثت حضرت خیر الانام علیه التحیة و السلام بود بطریق نذر بر خود لازم آورده بود که از دار الملک خود پای پیاده بطواف بیت المقدس رود و بهنگام ادای آن دین لازم الادا فرمان پذیران بگستردن فرشهای ملون و ریختن گلهای گلنار رنگ بر روی آن تمام راه را رشک چمن و غیرت گلشن میکردند و آن پادشاه والا جاه قدمی چند براه نهاده در چارکه دلخواه او بود بار اقامت میگشاد تا بیست روزه راه را در عرض مدت دو ماه باین آیین طی نموده در بیت المقدس بار اقامت گشود و این شهریار دیندار والا نژاد در عرض راه قدم بر خار و خاره مینهاد و چون خار رهگذار کعبه مقصود را از شیرها را آبله پای آب میداد و ارتکاب انواع شدائد و تعب در قطع مراحل و منازل میفرمود تا بمقتضای نظم بهای کعبه چنان میدوانم بنشاط * که خارهای مغیلان حریر می آید * بکام دل در کعبه مقصود بار اقامت گشود و در زمستان آن سال ابعیرونی و اقبال در آن خطه خلد مثال گذرانیده اکثر اوقات فرخنده ساعات آن حضرت بلوازم طاعات و مراسم عبادات مصروف گردید و چون شهور متوالیه مخصصه بصیام و صیام لیالی و ایام در نظر همت خاقان روی زمین در آن بقعه خلد قرین اتفاق افتاده بود در شبهای جمعه و لیالی متبرکه مانند شب رغایب و شب برات و لیلة القدر و امثال آن ابواب بیداری و شب زنده داری در روضه مقدسه منوره عرش درجه بر روی دیده بیدار گشوده بلوازم طاعات و عبادات و مراسم بندگی و خدمت از جاروب و شمع و کبریت و بخور سوزی و امثال آن قیام مینمود از سوانح سعادت اقتران که در مدت اقامت مشهد معلی از رهنمائی نه کنون تبرا





ظهور رسید بخت و رود عرضداشت بکتاش خان حاکم مرو باین مضمون بود که باقی خان بعد از ارتقا بمدارج سلطنت تمام ماوراء النهر و ترکستان پایه و قدر خود را شناخته خدمتش را وسیله حصول اشتایی و الفت با خاقان گردون منزلت ساخته و درجی بگارش مکتوب صداقت اسلوب دفتر یگانگی را بر طاق نسیان گذاشته از راه یگانگی و اسب عراقی طلب داشته و بنا بر آنکه در آیین جهانداری بر پادشاهان کشورستان سلاطین گردون شان لازم است که با دوست و دشمن از در مروت و مردمی درآمده از بین او دست اقتدار اعدا را از دامن دولت پایدار کوتاه کنند فرمان جهان مطاع در جواب عریضه بکتاش خان باین مضمون عز صدور یافت که او نیز نسبت بباقی خان محرک سلسله الفت و اتحاد بوده جواب مکتوب وی را با اسلوب مرغوب در قلم آورده و با چند راس تازی نژاد و تحف و هدایای سزاوار مصحوب یکی از ارباب اعتماد نزد وی فرستد و خان مذکور بعد از صدور فرمان بمقتضای آن عمل نموده بیرام علی بیک نامی از غازیان استاجلو را بسم سفارت طریق بخارا نمود و باقی خان بورود بیرام بیک ابواب مسرت و خوشدلی بر روی روزگار خود گشوده در تعظیم و احترام وی مبالغه تمام نمود و از بین رو ابواب صداقت و اتحاد بر روی بکتاش خان گشوده فرستاده وی را با تحف و هدایای شایسته نزد وی فرستاد و چون از روزی که جهانگیر میرزا و محمد سلیم سلطان که از اقربا و بنی اعمام عبد الله خان و از سلسله جانی بیک خان بود بعد از ارتحال محمد ابراهیم خان از تسلط و استیلای باقی خان بر ولایت بلخ باتفاق یار محمد میرزا و رفقا به آستان گردون شان توسل جسته در دار السلطنه قزوین سایه نشین آفتاب عنایت خاقان روی زمین بودند پیوسته مکنون خاطر قدسی مناظر آن بود که بهنگام فرصت ابواب امداد و اعانت بر روی روزگار ایشان گشوده بعد رمعقود در انجاح مآرب ایشان سعی موفور بظهور رسد و بعد از رجعت بیرام بیک از بخارا که اظهار دوستی و یکجهتی باقی خان بر آیینه خاطر آفتاب اشراق پرتو افکن گردید سایه عاطفت و احسان بر سر سلاطین زاده ها گسترده جان محمد بیک نامی را که از ملازمان قدیم سلسله باقی خان بتقریب گرفتاری در معرکه امرای افشار در تون و طبس با اوزبکان غدار چند سال بود که در پایه سریر اعلی بکام مدعا زندگانی میکرد بزم حضور حضار ربیا رخود رخصت فرموده بباقی خان پیغام داد که بر جهانیان چون آفتاب روشن است که پیش از بین مملکت ماوراء النهر و ترکستان بجانی بیک خان و بعد از وی باولاد و احفاد وی متعلق بوده و یکی بعد از دیگری در آن مملکت سلطنت مینموده تا نوبت بعبد الله خان رسید و بعد از ارتحال آن خان بلند اقبال که تقلب ادوار و بوالعجبیهای روزگار غدار سلطنت آن دیار بابن عم آن تعلق گرفته شایان شیوه مردمی و مروت آن بود که بسوابق حقوق ولی نعمتی عبد الله خان را منظور نظر حقیقت بین

حقیقت گزین داشته باشند تا آن دودمان نوعی سلوک نماید که در نزد خرد خرده دانان علوم و معاتب
نبوده باشد و چون درین ولا با منسوبان دولت والا از در الفت و آشنایی درآمده میخواهد که ابواب مصادقت
و دوستی در میانه مفتوح باشد ما نیز بنابر تحلّی ذات اقدس بخیرخواهی میخواهیم که با او از در الفت
و دوستی درآمده او را به نصایح سودمند از گران خواب غفلت بیدار سازیم و بنا بر آنکه کله از دوستان
است چون درین ولا با منسوبان دولت والا از در دوستی و ولا درآمده لهذا نهامیر و دکه بعد از واقعه
ناگزیر محمد ابراهیم خان که بیامن اقبال بیزوال و حسن سعی و اهتمام منسوبان دولت ابدی الاتصال بنابر
احقیت و اولویت بر اورنگ سلطنت و دارائی ولایت بلخ تمکن یافته فی الحقیقه از تربیت یافتگان
و منسوبان ما بود فرصت غنیمت شمردن و بدون صلاح و صوابدید ما سپاه و لشکر با تولایت آورده
و آن مملکت را که ارثاً و استحقاقاً با قربای وی و احفاد جانی بیک خان میبایست متعلق باشد
بحیطهٔ ضبط و تسخیر درآوردن در نظر دیده وران جهان انصاف دور از کار و بدنما و در حقیقت منافی
اطوار دوستی و ولا جلوه ظهور نمود اکنون چون آب رفته بجو باز نگردد و تیر از کمان جسته بکمان باز
نیاید دفتر گله گذاری را بر طاق نسیان گذاشته چون تجدید ابواب دوستی و صداقت مفتوح داشته اند
صلاح کار آن عالیمقدار را در آن میدانند که در صدد تلافی و تدارک آن برآمده بمملکت ماوراء النهر
و ترکستان که بمساعدت بخت و دستگیری طالع بحیطهٔ ضبط و تصرف درآورده اند قناعت نموده قطع
نظر از حکومت بلخ و توابع که با محمد ابراهیم خان بود و بعد از او با قربای او میرسد کرده دو طفل صغیر
که از آن سلسله باقی مانده و از راه اضطرار در حین لشکرکشی آن رفیع مقدار بآن دیار خود را بسایهٔ
آفتاب پایهٔ حمایت و رعایت این خاندان ولایت نشان رسانیده بامداد و اعانت ما امیدوارند باز
گذارند که بوسیلهٔ این خیراندیشی و صواب کیشی هم عذر بر ابهه و بهای طریق دوستی و وداد خواسته باشند
و هم رعایت حقوق مردمی و مروت عبدالله خان که سالهای فراوان آن عالیشان را با برادران بمحض
مراعات صلهٔ رحم در سایهٔ عاطفت و احسان خویش از تابش آفتاب حوادث در امان نگاه داشت بجای
آورده باشند و چون بر تخت سلطنت عبدالله خان تمکن یافته اند اگر بازای حقوق عاطفت و تربیت ولی اقربا
و منسوبان او از در مراعات حقوق نمک خوارگی درآمده آن دو طفل را بمنزلهٔ برادران و فرزندان
خود شمرده ابواب عاطفت و اشفاق بر روی ایشان گشایند و حق را بمن له الحق تسلیم نموده از عهدهٔ ادای
این دین واجب الاداء برآیند هرآینه مورد استحسان پیر و جوان و بمردمی و مروت و انصاف باتصاف
زبانزد جهانیان خواهند گردید و بر ظاهر است که ایشان نیز چون بر مملکت موروث تقرب رقابی

عنایت

عنایت آن عالیشان فرمانروا گردند خود را بمنزلهٔ فرزند و برادر کهتر شمرده دقیقه از دقایق اطاعت و متابعت
و رعایت و مراقبت فرو نخواهند گذاشت و ما نیز بعد از آن آن عالیشان را برادر خود دانسته هر گونه امداد
و مساعدتی که در هر باب لازم باشد نسبت بآن عالی مرتبت بتقدیم رسانیده بنهایت رعایت دوستی و صداقت
مرعی و منظور خواهیم داشت و اگر نصایح سودمند ما را گوش هوش قبول نموده چشم عاقبت بین بر آن حال
بر اهه روی و بیجا نگشاید با آنکه کارکنان دولت والا را از هیچ راه طمعی در آن ولایت نیست چون از دیرباز
امداد و معاونت سلاطین نژادها پیش نهاد خاطر قدسی مآثر بوده و میباشد در بهار سال آینده از راه حفظ
ناموس سلطنت موکب ظفر طراز بجانب بلخ و آن حدود نهضت خواهد نمود و سلسلهٔ اعانت و دستگیری از بنیاد
افتادگان رایات فتح آیات بارتفاع در آن ولایت خواهد کشود خبردار و آماده حرب و مهیای طعن و ضرب بوده
پای ثبات و قرار در معرکه کارزار بر جای استوار داشته باشند تا به بینیم که از پرده چرخ چه مینماید و گوی ظفر و نصرت
را از میدان بچوگان بخت بلند چه کس میرباید العقصه چون جان محمد بیک لآلی کلمات قدسیه را گوشواره
گوش هوش نموده بعد از قطع مراحل در بخارا بار اقامت گشود باقی خان بورود وی اظهار فرح و خشنودی فرموده
او را در سلک امرای معتبر خود منسلک و نوبتی بخلوت طلب نموده از وی سبب مرخص شدن و آمدن او بوطن
را پرسیده رفته رفته سررشتهٔ سخن بذکر جمیل شهریار دوست پرور دشمن شکن رسید و جان محمد بیک پیغام
آن حضرت را در باب سلاطین نژادها با آن مغرور بی پروا رسانیده اثری که بوی خیری از آن آید بر آن مترتب
ندید و بنابر آنکه خاقان گردون غلام را منتظر اعلام جواب پیغام میدانست ملازمان بکیش خان را که
طریق مرافقت وی پیموده بودند بهانه مرخص نمودن بخانه خود طلب نموده در خلوت با ایشان گفته بود که
باقی خان باراده و اختیار خود از دیار بلخ بکیش بیب زمین کیسی نخواهد داد اما مضمون عریضه وی که منظور
نظر کیمیا اثر میشد آن بود که باقی خان چون بر مضمون پیغام کمترین غلام برسانیدن آن مأمور
بود مطلع گردید بخوشدلی و شگفته رویی زبان باظهار عقیدت و اخلاص بیش از پیش گشوده در باب
سلاطین زادها تقریر نمود که یار محمد میرزا و رفقا از راه توهم بجا ایشان را بدرگاه معلی آورده بخواهش اند
که بتقریب همراهی ایشان راه حرفی در آن آستان ولایت نشان داشته باشند اگر آن حضرت از راه
رعایت و عنایت ایشان را روانهٔ این ولایت فرمایند هرآینه این دوست دلخواه نیز ایشان را در پناه محبت و
عطوفت خود راه داده جا و مقام و وجه معاش ایشان را در این ولایت در هر جا که مناسب دانند بر حسب دلخواه
معین خواهد ساخت و چون مضمون عریضه داشت بیانگ بلند بمسامع جلال میرسانید که باقی خان عزم آن دارد که
از این راه آن دو سلطان را بدست آورده بر حسب دلخواه خود با ایشان سلوک نماید مروت و مردمی حضرت

رسانیده که آن دو آزاده را علام اقتدار باقی خان گرفتار کرده اند لاجرم بمقتضای رای زرین قرار داده
مروت گزین بتصمیم عزم یورش بلخ فرموده توجیه سپاه را باحضار لشکر ظفر پناه مامور و باطراف
ولایات ممالک محروسه روان نمود و فرمان والا باسم اعلی محمد میرزا و رضا که در دار السلطنه قزوین
راتبه خوار خوان احسان خسرو روی زمین بودند نفاذ پیوست که در رکاب سلاطین نژادها متوجه صوب
خراسان شده در عرض راه بموکب ظفر پناه بپیوندند **دیگر** از سوانح اقبال این سال فرخ فال اشتغال اولیای دولت
بحرین و قطیف و دار الحسن سعی و تدبیر خان بلند اقبال الله ویردی خان امیر الامرای کل ممالک فارس
بحیطه ضبط و تسخیر کارکنان دولت بی زوال ابد الاتصال است و وقوع این دو فتح نامدار که یکی با
اقبال بی زوال روی نمود بر سبیل اجمال آنکه دار المؤمنین بحرین و قطیف که تخت خبر فتح آن با بستان جاه و
جلال رسید در سوالف زمان و سوابق ایام در تحت تصرف ولات و حکام و غیره قرار و استقرار داشته
و حمد الله مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده در تالیف مرغوب نزهة القلوب که بدستور با و منسوبست
ولایت بحرین را از جزایر فارس و محل غوص لولو و مرجان شمرده و گفته که طول آن ده فرسخ و عرض آن
پنج فرسخ است و مروارید که در آنجا غوص میشود در نظر گوهر شناسان با یاقوت آبدار کار فرنگ
آب و رنگ لاف همچشمی میزند و در نظر صیرفیان بازار روزگار بیشتر از سایر لآلی آبدار اعتبار دارد
و آن کشور گوهر خیز بهره ور در ظهور رونق و اعوام و شهور بتوران شاه والی جزیره هرموز اشتغال داشته
حاکمی از قبل وی بر آن ولایت می شتافت و چون فرنگیان که ضابط عشور بنادر بودند بعلت سیم و زر
وکلای توران شاه را از راه برده راه تردد به جزیره هرموز گشودند بعد از ارتحال توران شاه و اشتغال
حکومت با ولاد و احفاد وی فرنگیان بهوس تسخیر آن ولایت قلعه در نهایت حصانت و متانت در آن جزیره
بنا نهاده در استحکام و اتمام آن داد چابکدستی و اهتمام دادند و بعد از اتمام رحل اقامت در آن ولایت
افکنده هر ساله جمعی از مردم فرنگ با ایشان می پیوست تا کار بجایی رسید که آن حصار استوار محل قرار و
استقرار کفار اشرار گردید و سرکرده و سالار ایشان که فرنگیان اشتهار داشت در رعایت کار بدستوری که
رخصت والی آن دیار در انجام مهام ملکی فی الجمله خود را دخیل کرده شریک منافع و مداخل والی گردید
در رفته رفته کار را بجایی رسانید که والی المحکوم حکم خود گردانیده از یراع دست تصرف فرنگیان
قوت و قوت تصرف آن طایفه بدین مدار المؤمنین رسید و معمول و متعارف آن گردید که در جزیره مزبور
حاکمی از قبل مسلمانان و حاکمی از جانب فرنگیان بحل و عقد امور و ضبط و ربط مهام جمهور قیام مینموده
باشند و این رسم و آیین در میان ایشان استمرار داشت تا بتقدیر ربانی در روزگار فرخ شاه نامی از احفاد توران شاه



از قبل مسلمانان حاکم آن دیار شد و بعد از فوت فرخ شاه که حکومت مسلمانان بفیروز شاه پسری تعلق
زمانه بساط دیگر چید و رکن الدین مسعود برادر شرف الدین لطیف الله وزیر هرموز که در نظر هر دو حاکم
صاحب اختیار معتبر بود از قبل برادر خود حاکم مطلق العنان بحرین گردید و بعهد ستمی اقتدار برادر صاحب
اختیار آن کشور بود تا در این سال بمیمنت مآل از افزونی جاه و جلال و فزایندگی اختیار و اقتدار حاکم کفار
فرنگ اندیشه نموده خواست که در دفع فرنگیان ناصر و مددکاری استعانت جوید و در این اثنا قرعه خیالش
بنام خواجه معین الدین فال اسیری که از جمله اقربای وی و در ولایت فارس مقیم بود افتاده ملتمس
معاونت و امداد نزد وی فرستاده و خواجه معین مذکور صورت حال را بعرض خان بلند اقبال رسانیده
مترصد جواب و منتظر صدور فرمان گردید و چون پیوسته پیش نهاد خاطر خان عالیشان استرداد هرموز و بحرین
از ید تغلب و استیلای فرنگیان و اخراج ایشان از آن دیار و بلاد بود فرصت غنیمت شمرده مقرر فرمود
که خواجه معین مذکور با جمعی از تفنگچیان فال اسیری که در کماندار و قدر اندازی هدف تیرشان شهابی
تار دیده مور فارمی باشد امداد و اعانت رکن الدین مسعود را بهانه ساخته رایت عزیمت آن ولایت برافرازند
و ممر و مدخل طریق تصرف و تسخیر آن ملک دلپذیر را بنظر احتیاط در آورده خان کشورگیر را از آن مطلع و
خبیر سازند خواجه مذکور با تفنگچیان از راه امتثال فرمان واجب الاذعان بمقصد روان شده چون بحوالی بحرین رسید
منتهز فرصت گردیده شبی بوقت سحر خود را چون به سرای رکن الدین مسعود کشیدند و آن مست کرانجام
شراب بیخبری را با جمعی از اقربا و احباب در جامه خواب سر بریده مردم شهر را بوقوع این واقعه از خواب
غفلت بیدار گردانیدند و سپاهیان بحرین چون سری نداشتند پای جرأت بمیدان معارضه و مناقشه
نگذاشتند اما خواجه معین و رفقا را چون خاطر از شور و شر متجنده آن کشور جمع نبود ابواب حزم و احتیاط
بر روی روزگار خود گشوده بحفظ حال خود مشغول می بودند که ناگاه سلبدی اقبال بی زوال امیر یوسف شاه
برادرزاده پیر کمال الدین بر انتقام ازکرد راه رسیده بمعین ناصر خواجه معین گردید و صورت واقعه آن بود که
در ایام وفات جمعی از قاطعان طریق بعضی از اسباب و اموال او را در حین مراجعت از سفر خیر البلاد تاراج کرده
بی دزدان را با آن حدود و آورده بود و حقیقت حال را بعرض خان بلند اقبال رسانیده مرخص گردیده بود که
با جمعی از تفنگچیان بر انتقام آن دیار المیغار نموده در پیدا کردن اموال خود و قطاع طریق سعی بلیغ بکار
برد و اگر خواجه معین را با مداد و اعانت او احتیاج افتد در آن باب نیز مدد جد بتقدیم رساند و امیر یوسف شاه
با این عزیمت روی براه آورده از اتفاقات حسنه وقتی به بحرین رسید که خواجه معین مذکور و رئیس منصور عم زاده
او با ملازمان حاکم بر سر خون او گرم مناقشه و گفتگو بودند و هر روز ابواب محاربه و مقاتله بر روی یکدیگر میگشودند

و امیر یوسف شاه بطریقی که توانست خود را بقلعه و شهر انداخته از کرد راه برسر آن قوم گمراه تاخته مقیمین و محصوران را
بمعاونت خود مظفر و منصور ساخت و باتفاق یکدیگر زیاده سران آن کشور را گوشمالی بسزا داده
ابواب امن و اطمینان بر روی سایر سکنه و متوطنین دار المؤمنین گشادند و چون این فتح مبین علاوه
فتوحات خاقان روی زمین گردید صیت کشورکشایی اقبال بیزوال بهرمز و سایر ولایات رسید
فیروزشاه والی هرمز و کپتان فرنگ که باتفاق یکدیگر در آن کشور حکمران بودند لشکری گران بعزم
استرداد بحرین بآن طرف روان نمودند و کرات در میان سپاه خواجه معین و فیروزشاه و آن فوج
هزیمت سپاه در بحر و برنایره شور و شر شعله ور گردیده با آنکه در یکی از آن معارک آن دو سردار زخمدار
و بسبب آن سفر بی اختیار جنت سیار نمودند جنود ظفر ورود فارس بنیروی بازوی همت و لایت و زور
سرپنجه اقبال روز افزون بفتح و نصرت اختصاص یافته خلقی بی نهایت از آن طایفه بهایم سیرت
طعمه تیغ مجاهدان دین مبین بجرگاه آخرت شتافتند و ولات هرمز چون دیدند که با خسی سعی و تدبیر
ایشان گرهی از این کار گشوده نقش استرداد بحرین را از صحیفه اندیشه زدوده پای آمد و رفت و تردد
سپاه را در دامن کشیدند و امیر الامرای فارس حاکمی ضابط بضبط آن ولایت روان نموده ابواب امن و
امان بر روی مردم آنجا گشوده و بعد از آنکه خبر فتح بحرین بدرگاه آسمان جاه رسید همچنین در این حال فتح
قال و لایت لار نیز بحسن سعی و اهتمام الله ویردی خان مفتوح گردید خلاصه این مقال آنکه دیار لار از
شهرهای قدیم ملک فسیح الفضای ایران و از عهد کیان و زمان کیخسرو حکومت آن چنانچه کتب سیر
باستان بآن ناطق است بگرگین میلاد و بعد از او با ولاد و احفاد وی متعلق بوده و بین الجمهور چنین
مشهور است که از آن تاریخ تا زمان فرخنده نشان دولت ابد بنیان این خاندان قدسی نشان احفاد
گرگین میلاد بر آن دیار و بلاد فرمانروا بوده داد عدل و داد میداده اند و در عهد ملوک طوایف که
تخت فیروز بخت ایران بجلوس پادشاهی نافذ فرمان همدوش فرقدان نبوده بیشتر از سوالف زمان
دست اقتدار و جنت سیار گشوده از لامرتب جوار حکام آن حوالی باجگزار خود می شمرده اند و چون
تخت سلطنت بجلوس پادشاهی ذی شوکت از قبیل اکاسره و سایر ملوک عجم زیب و زینت میگرفته در آن
وقت با آن پادشاه فرخنده نگاه از در اطاعت و انقیاد در آمده خود را باجگزار و فرمانبردار تعلیم
میداده اند و از این راه گاه حاکم خود سر و گاهی مطیع و فرمانبر بسر برده اند و چون آفتاب دولت این
خاندان و الا از افق دوام و خلود طلوع نمود بطریق معهود طریق طاعت و باجگزاری پیموده از این راه
بر مدارج ترقیات گوناگون صعود نمودند و رفته رفته بازای حسن خدمت و ظهور خلوص و اطاعت از این دو



ابهت منصب دیوان بیگلربیگی بپایه امتیاز و برتری رسیدند و چون اورنگ سلطنت بجلوس همیون خاقان
علیین آشیان زیب و زینت پذیرفت و روزگار طومار دولت نور الدهر خان خلف ابراهیم خان
والی لار را بعنوانت وی در هم پیچیده میرزا علاء الملک پسرش قایم مقام پدر گردید آنحضرت در باب او نظر
تربیت و عنایت فرموده با براهیم خان ثانی موسوم نموده خلعتش پیوسته با مداد و عنایات آنحضرت در آن دیار
داد حکومت و سروری داده گاهی پیشکشی مصحوب کسان خود بدرگاه معلی میفرستاد و بنا بر اختلال حال
ایرانیان و وقایع عظیمه که در آن عهد و اوان بمقتضای قضا روی نمود ابراهیم خان در برزخ بیم و امید
روزگاری میگذرانید تا ستاره بخت ایران و ایرانیان از حضیض وبال بر آمده و آفتاب دولت بیزوال خاقان
گیتی ستان از مطلع اقبال و افق جاه و جلال طالع گردیده بذروه ارتفاع و اوج کمال رسید و چون شایان
شیوه ارادت و خلاص آن بود که بعد از آنکه خبر مسرت اثر جلوس همایون بآن مغرور زیاده سر رسید از سر
قدم ساخته از راه رسانیدن تهنیت باستان گردون نشان شتابد و این معنی صورت وقوع نیافته در حین
توجه موکب ظفر نشان بدفع فتنه یعقوب خان که از راه قرب جوار لار در مایه فارس را بغی و بهانه مداخلت
بدستور حصول ادراک سعادت ملازمت ادراک و وقت فوات وبا اغوای زیاده سری و نادانی و تبعیت آن سرکش
بنیه نافرمانی که در آن دیار است اقتدار افراخته خود را صاحب اختیار لار می شمردند تخصیص میرزا درگاه رو نهاد
که چون خون در عروق ابراهیم خان راه داشت باستان گردون نشان نیامد و بنابرین برای کلمه نجاح
اقدس رسید که بنیروی بازوی اقبال بیزوال و ارسال فوجی از عساکر ظفر مآل آن مغرور زیاده سر را
گوشمالی بسزا دهد و این معنی بنابر اشتغال باشغال ضروریه سلطنت ابدی اتصال در عقده تعویق و اهمال می بود
تا اجار بدسلوکی میر درگاه و سایر زیاده سران گمراه لار نسبت بتجار حیز مدار و ملازمان موکب ظفر شعار که از
راه اخذ باج و خراج بولایت لار رفته بودند بمسامع جلال پیوسته گوشمال آن طایفه بمفعال بر ذمت همت
خسروانه واجب و لازم آمد و حسب الفرمان قضا جریان الله ویردی خان بدستور متوجه تنبیه و تادیب ایشان
گردیده چون بحوالی لار رسید ابراهیم خان چون بحر پرشور و شر لشکر ظفر اثر را بآن کشور محیط دید کشتی
نشین سفینه نجات بیاد مراد تمهید معذرت و اعتراف بتقصیر گردیده خان عالیشان را بقبول کشتی
نمایان عذر خواه گناه خود گردانید و جناب خانی وی را در تفقد و مهربانی در آمده متعهد شد که چون
بدرگاه خلایق پناه رسد عذرخواه گناه وی گردد و ابراهیم خان نیز متعهد گردید که بعد الیوم خود را از جمله
بندگان آستان گردون نشان شمرده نوعی نماید که باستین ظهور جانفشانی و اخلاص غبار ملالی که بر آینه خاطر
اقدس از رهگذر نافرمانی وی نشسته شده زدوده آید و خان عالیشان خاطر متعهدات ابراهیم خان مطمئن ساخته

رایت عزیمت بصوب مرجعت برافراخت اما چون نشاء هوش ربای باده غرور از دماغ جاه و جلال او زایل خود
نمیگذاشت بعد از مدارایی که فی الجمله در آن سال کرد دیگر باره بزور شراب خودپسندی و زیاده سری بساط
مستی و نافرمانی چیده خان رفیع مقدار را بعزم برچیدن آن بساط بدیار لار آورد و در نوبت ابراهیم
خان هر چند خواست که باظهار اطاعت و انقیاد و استرداد اموال تجار چیزها را که بمحصلی ظلم و
بیداد از ایشان گرفته بود و ارسال پیشکش سال گذشته که در ادای آن اهمال ورزیده بود دفع نهیب
خان را بصوب مرجعت منعطف گرداند صورت نبست و نخل این متمنی ثمری دلخواه نداد و خان مشارالیه بر
سبیل اتمام حجت بآن مغرور کم فرصت پیغام داد که چون آوازه بدمستی و خبر درازدستی زیاده سران لار در
خراسان بعرض خاقان کشورستان رسیده و سپاه ظفرپناه فارس مره بعد اخری بگوشمال ایشان مامور گردیده اند
اکنون که عساکر فیروزی مآثر را بدیار لار قرب جوار روی نموده مصلحت روزگار آن مصمم اقتدار در آنست
که چون خود را در عداد بندگان جهان پناه نشان میدهد بی غایله خوف و هراس با بندگان آستان سپهر قباب
ملاقات نموده بعد از تاسیس مبانی عهد و پیمان بشهر باز گردد و بدون این معنی جوی مرجعت لشکر ظفر
خاصیت صورت نخواهد بست اگر بدیده عاقبت بین در مآل حال خود نگرد از برای او بهتر باشد و چون نابی
عزت ابراهیم خان از این سبب بهره وی یارای آمدن نداشت بنای کار خود را بر تحصن و قلعه داری گذاشته
رایت مخالفت و نافرمانی افراشت و جنود ظفر ورود نیز باشاره خان عالیشان شهر و حصار را محصور
نموده ابواب قلعه گشایی باهتمام تمام بر روی محصوران گشودند و کشتی ثبات و قرار مردم لار طوفانی بحر
اضطراب و اضطرار گردیده رخت بیزاری از اطاعت و فرمانبرداری ابراهیم خان بکنار کشیدند و اول
کسی که از اکابر و اعیان آن دیار قدم در طریق اطاعت و انقیاد نهاده ابواب شاهسوند حسن
اعتقاد بر روی خود گشاده قاضی ابوالقاسم اقضی القضات دیار لار بود که با برادر کهتر خود روی ارادت
باستان اقبال آشیان آورده از این رهگذر بهره ور و برادر منظور نظر عاطفت و احسان خان عالیشان گردید
و ابراهیم خان از رفتن ایشان هراسان و پریشان خواست که بحبس و خار حیله و تزویر راه الحذر بر سیل
بی زینهار جرأت سرشار لشکر ظفرشعار ببندد باظهار ندامت و پشیمانی از حرکات ناهنجار خود خان رفیع مقدار
را از سر تسخیر لار بگذراند لاجرم نوشته دنام سپهسالار خود را با جمعی از سران سپاه و لار بدرگاه خان عالی
مقدار بار کیانی فرستاد و چون بسکام ... ارکان دولت بصوب ... که نوشته دیگر نهاده و رفقا زره در
زیر قبا در بر کرده عزم آن داشته اند که در لباس دوستی از در دشمنی در آیند قهرمان قهر خان عالیشان
بحبس و قید ایشان فرمان داد و ابواب جاهلیت بر روی ایشان گشاد و از این رهگذر سکنه لار و متوطنان

آن کشور



آن کشور یکباره از ابراهیم خان و لشکر وی قطع نظر کرده طریق آمدن معسکر ظفراثر سر کردند و چون از پایان
هر که بدرگاه خان می آمد مشمول عواطف و احسان بیکران میگردید رفته رفته نوبت آمدن لشکر بان ابراهیم
خان رسید و از این راه کلی لشکر و سپاه بر سر آن خان گمراه نمانده حیران کار خود گردید و چون گریز
گاهی بجز فرار بقلعه استوار لار که از یکطرف برج و باره آن بکوهی فلک نشان پیوسته است نداشت از
راه اضطرار روی تحصن بآن قلعه پایدار گذاشت و عساکر ظفرمآل شهر و حصار را بحیطه ضبط و تسخیر در آورده
بیرون جر و سیبه کار را بر مردم قلعه نیز دشوار کردند و چون ابراهیم خان دید که کار قلعه داری بیکبار سید از
اطوار ناهنجار خود نادم و پشیمان گردیده فریاد الامان بنزرده آسمان رسانید و خان پوزش پذیر عذر
تقصیر وی پذیرفته او را و مردم او را بجان امان داد و روز دیگر آن مغرور زیاده سر با اکثر معارف و
اعیان آن کشور از قلعه بدر آمده مفاتیح قلعه را بنظر خان بلنداختر رسانیدند و جناب خانی مقدم ابراهیم خان
را برسم اعزاز و احترام گرامی شمرده ابواب عطوفت و مهربانی بر روی وی گشوده مقرر فرمود که پیوسته با میهمانان
بر سر خوان احسان خان میهمان باشد تا آن زمان که بعز بساط بوس شرف اعلی سرافراز گردد و پس از آن
فتح نمایان در صدد نظام و انتظام مهام آن کشور در آمده زیاده سران آن ولایت را از پای در آورد
و حفظ و حراست شهر و قلعه را بملازمان معتمد خود سپرده دست اقتدار و کاردانی میر ابوالقاسم قاضی لار
را در انجام مهام آن دیار قوی و مطلق ساخت و رعایا و زیردستان را در مهاد امن و امان جای داده ابواب
امنیت و آبادانی بر روی قری و مزارع آن ملک گشاد و چون از نظم و نسق آن ولایت باز پرداخت
رایت مرجعت بصوب دار الملک فارس افراخته ابراهیم خان را با اهل و عیال و اسباب و اموال و خزاین و
دفاین و اقوام و عشایر مصحوب خود ساخت و بعد از ورود بخطه خلد نمود شیراز حقیقت این فتح مبین را
عرضداشت درگاه پادشاه سرافراز نموده در حینی که موکب ظفرطراز در مشهد معلی بعزم یورش ... نزول
اعزاز داشت برسیدن عرضداشت ابواب شکفتگی و اهتزاز بر روی خاطر اقدس باز شد و جناب
خانی بازنای آن خدمات شایان و جایزه آن دو فتح نمایان که در یکسال به نیروی اقبال بی زوال کرده
نموده بود بافسر انجاح مطالب سربلند و بتشریفات و انعامات کرامند سرافراز گردید و فرمان جهان مطاع
و یرلیغ عالم مطیع باحضار خان عالیشان عز و اکرام فیروزی مآثر مملکت فارس عز اصدار یافته حامل عریضه
داشت آن منشور عاطفت را بجانب وی شتابانید و چون در سال آینده مشتی نشیمن سلطان بهار در ساحت
دشت و کهسار افراخته گردید مشتی نشین موکب ظفرنشان شادروان عظمت و شان خاقان گیتی
ستان را حب دلگشای دار السلطنه هرات و ییلاقات فرح افزای بادغیس کشیده و از راه جمع آمدن سپاه

ظفرپناه قبه بارگاه سپهر اشتباه دران بساتین دلگشا و متنزهات فرح افزا بهم دوش مهر و ماه گردید خان
بنده فرمان با قشون اراسته و سپاه و لشکر پیراسته از گرد راه رسیده ابراهیم خان را با تحف و هدایای
شایان که از ان جمله تاجی بود مکلل بجواهر شاهوار و مرصع بیواقیت آبدار منظور انظار کیمیا آثار کردند..
و از غرایب اخبار که درباره آن تاج گوهر نگار در میان ایشان اشتهار داشته آنکه در حینی که شاه
کیخسرو حکومت لار را بگرگین میلاد داده آن افسر سروری را بر سر وی نهاده و از عهد کیخسرو تا حال
که زیاده بر چهار هزار سال است آن تاج شاهی از گرگین میلاد نسلا بعد نسل باولاد و احفاد او رسیده
و خلفا عن سلف هنگام آنکه پسر قایم مقام پدر میشده برسم تیمن و تبرک آن افسر سرافرازی را بر سر
نهاده بپوشیدن آن مفتخر و مباهی می بوده و همچنین شبیه باین افسانه در میان افسانه سنجان زمانه
شهرت دارد که بعد از انکه گرگین میلاد تاج حکومت لار بر سر قلعه بان دیار نهاد مدت هفت سال
ظاهر حصار لار در اشغال چوب شمار ساعت رصد اقامت انداخت و بعد از انقضای آن مدت چون ساعتی
که اختر شناسان نشان داده بودند رسید داخل شهر گردیده رخت اقامت بتخت سلطنت کشید و ازین
غریب تر جزوی دیگر آنکه در عهد کیان دانشمندان و حکمای آن زمان طلسمی بر لار بجهت آن بسته بوده اند
که از هیچ راه پای لشکر و سپاه بیگانه بان دیار نرسد و باین طلسم خیالی کمند اقتدار هیچیک از سلاطین
گردون اقتدار بکنگره تسخیر حصار آن دیار نرسیده بوده و بر تقدیر صحت این خبر چون لوح طلسم شکن
بنام اقبال بلند دولت ابد پیوند خاقان اقبالمند بوده نیروی بازوی طلسم کشای او توجه آن حضرت
ابواب شکستن آن طلسم را بر روی ملازمان عتبه اقبال گشوده. بالجمله بعد از انکه ابراهیم خان
در سیلاق باد غیس بیغ سبا طبوس سربلند گردید و مقرر شد که بدستور سیهان ایلچی و یردی خان بوده باشد
چون در اثنای سفر بهاری پر خوف و خطر در معسکر ظفر اثر بهم رسید بعلت ناسازی آب و هوای
آن کشور مزاج ابراهیم خان در اول بهار جوانی و آغاز اتهار ازاهیر زندگانی در سن سی و پنج سالگی
از منهج اعتدال انحراف جسته با بیاری از عالم و اعیان موکب ظفر نشان بجهان جاودان شتافت
و با شتغال آن نونهال گلستان قابلیت و کمال بهار دولت آن خاندان برخاک ریخته از ان دودمان
بجز نامی نشان نماند گفتار در بیان فتح اقبال اجلال غازیه درحصن حصین بکر که مطابق تاریخ سیل ترکی و معاطف سنه احدی عشر و الف هجری بوده چون دیگر بار نسیم بهاری در صحن چمن بساط نگاری گسترده
ابر آذاری در ساحت گلستان آغاز تردستی و گوهر باری کرد فرمان پذیران عتبه اقبال آراستن جشن
نوروز سلطان که در روز پنجشنبه بیست و ششم ماه مبارک رمضان اتفاق افتاده بود دست نادره کاری



کشوده جشن جمشید اقتدار ربایین فرمودن هفت اسفندیار دران جشن خوشدلی و شادمانی بر اورنگ جهانبانی
تکیه فرموده ابواب عشرت و نشاط بر روی مجلسیان محفل خلد آیین گشوده دران بهار عالم آرا بهوای
تماشای گلهای نگارنگ پرچم اعلام فیروزی انجام باندیشه تصمیم عزم یورش قبة الاسلام از خاطر
اقدس خاقان گردون غلام سر برزده در اسعد اوقات و اشرف ساعات کوکبه جاه و جلال خدیو بلند اقبال
از دار السلطنه هرات بصوب مقصد در حرکت آمد و چون بانجه رایت ظفر آیت بساحت ولایت ابی خود که بر سر
راه واقع بود پرتو ورود افکند رای رزین خسرو روی زمین بصواب دید حسین خان شاملو بیگلربیگی هرات و
امیر الامرای خراسان چنان مصلحت دید که چون قلعه مذکور بر سر راه جنود مسعود واقع است اگر گذاشته
شیر شکاران پیشگیر و دار بکنگره تسخیر حصار آن نیفتد سابود که چون موکب ظفر شعار از آنجا در گذرد
از اهل قلعه انواع اذیت و آسیب بمترددین و آینده و رونده که منزل مقصود شان موکب مسعود باشد
عاید گردد بخت عنان عزم خسروانه بصوب قلعه مذکوره معطوف گردد لاجرم الویه اقبال و اعلام جاه و جلال
بصوب قلعه شقه گشای گردیده قبه شادروان عظمت و شان در پای حصار بلند رو بآسمان رسیده دور
بهمان روز که بلندی بخت بلند و طالع فیروز ظاهر قلعه با فراختن خیام رنگارنگ رشک بهار عالم افروز
شد عساکر ظفر نشان بفرمان فرمانفرمای جهان دایره وار قلعه را در میان گرفته دست جلادت بر دن ج
و سیبه و آوردن سر واختر کشودند و چون رایت بیضا نمای مهر درخشان بنهانخانه مغرب روان گردید
نوبت خود نمایی شب رنده داران حصار آسمان رسید برسم تماشا داران شب تا رسید قبضه توپ و بادلج
و ضرب زن و سی هزار تفنگ خصم افکن بجا گشید دستی تو بچیان قلعه کشای و تفنگچیان هنر آزمای موکب
ظفر شعار آتش بار گردیده قیامت خفته را در نظر اهل قلعه و حصار بیدار گردانیدند و روز دیگر که خسرو خاور
بتیغ شعاع حصار چرخ اخضر را مسخر ساخت دلیران قلعه کشای خود را بکنار خندق که در یایی بود ژرف
رسانیده نهنگ آسا از ان دریا بشنا خود را بساحل مدعا یعنی بپای حصار رسانیدند و چون اهل حصار جرات
سرشار غازیان جان فشان را در تسخیر قلعه بدان سان دیدند فریاد الامان بگوش آسمان رسانیده بپای
عجز و اضطرار خود را بنزد مومن بیگ کوتوال حصار کشیدند و شمه از چهره دستی اقبال بیزوال و شرذمه از جرات
سرشار عساکر ظفر مآل را با کوتوال در میان آورده او را بمصالحه و طلب امان راضی کردند و باتفاق بصوب شیخ
و مقتدای خود که بعز برابر موقوف بود رفته بالتماس فراوان قرار بان دادند که از راه عذر خواهی گناه
ایشان طلب حظ امان با آستان عفو و احسان شهریار جهان روان شود و شیخ آگاه بخت دو کس از اکابر
مریدان خود را بدرگاه جهان پناه فرستاده ندامت و پشیمانی اهل حصار را در ارتکاب نافرمانی باین مضمون

بعرض اقدس رسانید که اگر چه جرایم مردم قلعه بزلال عفو و اغماض سعید و بی کرامت فرمایند ایشان نیز
بازای آن عاطفت چون ابواب حصار را بر روی دولت پایدار گشوده امیدوار بدربار آسمان کردار
آیند و مریدان چون بعز بساط بوس و شرف دریافت سعادت خدمت سرافراز گردیدند شهریار خطابخش
صواب اندیش معتقدان ایشان را گرامی داشته نسبت بشیخ غایبانه مراعات بیش از پیش بگوش آن د
درویش رسانید و ملتمس وی را در باب عفو و اغماض از جرایم مؤمن بی و اتباع پذیرفته خط امان بشرحی
که دلخواه شیخ آگاه بود کرامت فرموده تا یکباره خاطر پریشان مؤمن بی و سایر محصوران بعواطف
بیکران اطمینان یابد فرمان عالیشان مشعر بر استمالت و جان بخشی باسم ایشان بدین مضمون عز صدور
یافت که مقصود از توجه موکب مسعود باین حدود امداد و معاونت حفاظ جانی بیک خان و انتزاع ملک
موروث ایشان از ایادی متغلبان است نه آنکه طمعی در ولایت داشته از این راه باین طرف نهضت
فرموده باشیم و پیوسته پیش نهاد خاطر حقیقت بنیاد اینست و آبادانی دیار و بلاد و رفاه حال و فراغ بال
کافه عباد بوده و میباشد چنانچه از اطوار سکان ولایت مرو و متوطنان دیار نسا بر عالمیان هویدا
که بنابر آنکه مارا بمذهب و ملت کسی کاری نیست و ابواب صلح کل بر روی طوایف امم گشوده ایم اهل دو ملت
که آن جماعت سایه نشین آفتاب عنایت ما شده اند تا اکنون شما زان هر دو فریق در مساجد و
معابد خود بشیوه و شعاری که دارند بخاطر آسوده نماز میگزارند و فرقه ناجیه امامیه را با طایفه اهل سنت
و جماعت از هیچ راه نزاعی و گفتگویی نیست و بهیچ وجه بر هیچ آفریده تکلیفی که بر خاطر ایشان
گران باشد نشده و نخواهد شد بنابرین بر حاکم و محکوم قلعه اندخود نیز از این راه تکلیفی نخواهد بود و
از ایشان هر کس بر حسب رضای خاطر خود اراده ملازمت سلاطین نژادهای دودمان جانی بیگی که سایه نشین
آفتاب عنایت و تربیت خاندان ولایت نشان اند داشته باشد توقف نخواهد نمود و هر که را هوای
این معنی در سر نبوده باشد بهر جا که دلخواه او باشد خواهد رفت و بعد از تکمیل آن منشور جلیل مریدان
بتعجیل خود را بقلعه رسانیده مژده جان بخشی و آن منشور را با هزار سرور بنظر شیخ و مؤمن بی رسانیدند
و بنابر آنکه آن شیخ آگاه بدیده کشف و شهود استیلای سپاه ظفر پناه را بر قلعه اندخود پیش از ورود
موکب مسعود دیده و مؤمن بی و سایر اعیان آنجا این ماجرا را از وی بارها شنیده بودند بروی لازم
گردید که خود و بابی بعتبه علیا توسل جسته بادراک سعادت زمین بوس سرافراز گردد و بی وساطت
عزیزی مژده عفو و احسان آنحضرت را از زبان گوهربار گوشوار گوش هوش گرداند و باین عزیمت در
ساعت با پنج نفر از مریدان روی عزیمت باستان گردون نشان نهاده ابواب ادراک سعادت ملازمت

و شرف مجالست مجلس فلک خاصیت بر روی آرزوی خود گشاده شهریار خیراندیش نسبت بآن درویش
مصلحت کیش طریق سلوک سلاطین ماوراء النهر پیش گرفته بادبی از در بر مریدی در آمد و بعواطف گوناگون
و توجهات از حد افزون شیخ را از پرده حجاب ادب و آداب بیرون آورد و بنابر آنکه از قرار
سرشار لشکر ظفر شعار و اهتمام ایشان در گشودن ابواب قلعه حصار کار بر محصوران دشوار شده بود
بزبان عجز و نیاز از پادشاه سرافراز التماس نمود که چون مؤمن بی و ارباب و اهالی شهر امروز
بتهیه و تدارک محقر پیشکشی که فردا مصحوب خود بنظر کیمیا اثر رسانند قیام دارند اگر مقرر شود که امشب
عساکر ظفر طلب فیروزی مطلب دست جرات از دامن قلعه گشایی کوتاه کنند و بآرامگاه خود باز گردند
هر آینه صدور این فرمان باعث آن خواهد شد که روز دیگر پیشتر از پرتو مهر جبهه نیاز بر آستان خاقان
سرافراز گذارند و آنحضرت چون مقرر فرموده بود که عساکر ظفر خاصیت در آن شب رخنه ها در اطراف
حصار پدید آورده صبح روز دیگر در قلعه گشایی از در یورش در آیند و قطع نظر از این معنی کرده چون احتمال
آن داشت که قلعه داران بنای کار خود را بر حیله و تزویر که در قلعه داری از آن ناچار است توانند
گذاشت آن سخنان را بگوش قبول نشنود و فرمود که اگر راست میگویند و طریق طاعت و انقیاد می پویند
همین ساعت از در اطاعت در آیند که مارا بمحقر پیشکش ایشان احتیاجی نیست و در اثنای این سخنان
چون روز بآخر رسیده بیم آن بود که نماز عزیزان و رفقا قضا شود بدستوری خاقان درویش نواز
مشتمل از ایشان برسم و آیینی که داشتند بامامت ایشان پرداخته در زیر قبه آسمان سای سایبان
دیوان نماز عصر را بجماعت گزاردند و بعد از ادای نماز چون لشکر ظفر طراز را بفرمان شهریار سرافراز در
تسخیر قلعه و حصار سبقرار دیدند بدستوری آنحضرت بقلعه باز گردیده مؤمن بی و اکابر و اعیان ازبکیه
را هنگام شام بآستان خاقان گردون غلام رسانیدند و عواطف بیکران مقدم ایشان را بلوازم
اعزاز و احترام گرامی داشته بتفقدات شاهانه و عنایات خسروانه دغدغه و تشویشی که از رهگذر نا
فرمانی داشتند زایل گردیده بدستوری آنحضرت با خاطری از قتل و غارت و هتک عرض و ناموس جمع رخصت
معاودت بقلعه کشیدند و روز دیگر پیشتر از آنکه خسرو خاور ربیع فیروزه گون منظر بر آید دروازه های
حصار بر روی دولت بیدار و اقبال پایدار گشوده گردیده مؤمن بی و اتباع باتفاق سادات و علما و اکابر
و اعیان قلعه نقد جان بر کف با پیشکشهای نمایان باستان اقبال آشیان رسیدند و مردم قلعه فوج
فوج و گروه گروه برفت گونه گونه خوشدلی و مسرت بموکب ظفر خاصیت پیوسته از دل و جان کمر بر عشق و اطاعت
بستند و بزم آرایان مجلس بهشت آیین در آن روز فرخ مسرت اندوز بارگاه جاه و جلال را در کمال عظمت و

اعلان نهایت سطوت و مهابت آراسته مؤمن بی سایر اکابر و اعیان قلعه را در آن بزم ارم قرین بعز
بساط بوس شهریار روی زمین سربلند گردانیدند و هر یک از ایشان فراخور پایه و شان منظور نظر عنایت
و مشمول عواطف بی‌نهایت و با فر بخلاع آب سربلند و تشریف حصول مطالب ممتاز و سرافراز گردیده
مؤمن بی در اثنای عرض مقاصد حضرت خلیفه که از راه رعایت حقوق تربیت و عنایت باقی خان بنزد وی
باز کرده و آن حضرت این حرکت را در لباس پاس نمک خوارگی منظور نظر حقیقت بین داشته مشار
الیه را مورد تحسین و آفرین و مرحمت فرموده و بعد از گستردن خوان احسان و آوردن اطعمه گوناگون بر
خوان که مجلسیان اشتهای گرسنه چشم را میهمانی کرده روی بمنازل خود آوردند خاقان مهمان نواز
مؤمن بی را در آخر آن روز بمجلس خاص طلب فرموده ابواب اختصاص بصحبت و اختصاص بر روی وی گشود و
چون باشاره والا ساقیان زهره جبین مه سیما ساغرهای گران خوشدلی بر روی پیموده بآن باده بی
خمار دماغ کامیابیش سرشار گردید شهریار سرافراز مؤمن بی را بشرف مکالمه و مخاطبه امتیاز بخشیده بر
زبان گوهربار گذرانید که دعای ما را بباقی خان برسان و بگوی که با وجود انحصار وراثت ملک عبدالله خان
به دو طفل سرگردان که از راه بی‌رحمی و استیلای ایشان جلای وطن اختیار کرده خود را بسایه چتر آسمان
سای ما کشیده‌اند در کیش مردمی و مروت چگونه روا باشد که ایشان از مملکت موروث آواره بوده
تو بتغلب دست تصرف بر تمامی ملک موروث ایشان دراز کنی باری نزاع ما و شما بر سر این ماجرا
دمشیران نیز درین باب آنچه صلاح حال شما بود بشما اعلام نموده‌ایم و چون سخن یک بیت تکرار آن
لازم نیست یقین که طرفین سود و نقصان آن را بمیزان خرد خرده‌دان سنجیده نوعی خواهند نمود که به
دلجویی آن دو طفل سرگردان و تسلیم ولایت بلخ بایشان ابواب صداقت و التیام در میانه مفتوح و طرق
مغایرت و مخالفت مسدود باشد و اگر گوش نصیحت نیوش نصایح سودمند ما نخواهد گشود و مملکت
بلخ را تسلیم ایشان نخواهد نمود در آنچه بعد ازین بمقتضای قضا بعد ظهور رسد تمام معذور و در نظر
ارباب دیده ملوم و معاتب خواهد بود و بعد از تقریر این نصایح دلپذیر با عطای جیقه و کمر مرصع افسر
فرازی بر سر مؤمن بی نهاده قامت قابلیتش را بتشریف امتیاز ممتاز و خدمتش را مرخص فرمود و آن
تر دماغ اباغ عواطف بیکران چون مستان از مجلس خلد نشان روی براه نهاد و لطف سرشار شهریار
کامکار تا در عرض راه از درد سر خمار در آزار نباشد بکعید صراحی نقره لبریز از راح روح افزا با یک عدد
پیاله طلا مع پیش طاز از عقب او دنبال وی ارسال نمود و در همان روز که مؤمن بی روی توجه بجانب ترکستان
نهاد کسان و ملازمان او احمال و اثقال او را برداشته از راه کرکی روی استعجال بکنار آب گذشتند و چون



مؤمن بی براه خود رفت باین نظم و نسق قلعه اندخود بمیان آمده حکومت آن ولایت بمحمد سلیم سلطان و التقی
وی بمرتبه بهادر عنایت و مقرر شد که بهادر مذکور بنیابت سلطان مشار الیه در آن ولایت فرمانفرما
بوده باشد و بنا بر آنکه کوتوال و مستحفظان قلاع از عساکر ظفر مآل معین میگردد از ملازمان موکب اقبال
محمد قلی بیگ ایشیک آقاسی عربگرلو بکوتوالی و کیمید و خانه نقشبندی بکمانداری بحفظ و حراست قلعه اندخود
مأمور گردیدند و بفرمان والا ارباب و رعایا در مهد امن و امان آسوده و فارغبال بر سر حاصل و محصول خود
که وقت حصاد آن بود رفته بلوازم رعیتی قیام نمودند و مقارن آن چون مردم آن ولایت بازای
عواطف بیکران عزم آن داشتند که مبلغی گران برسم مال الامان بر خود لازم آورده در میان خود بسویت
قسمت نمایند شهریار رکان همین که خبر این ماجرا شنید آن مال بیشمار را بمردم آن دیار بخشیده خط بطلان بر حواله و
بازیافت آن کشید اما وقایعی که بعد از تسخیر قلعه اندخود در اثنای معاودت از بلخ روی نمود آن بود که چون موکب
بی اعتنای اقبال از سفر ماوراء النهر بطریق ارجوفه بساحل جلال بخت که باقی خان جریده بسوی بابی
از بخارا بجانب بلخ روان گردید و از جیحون عبور نموده و در ساحل آن بحر پرشور منزل گزید و خسرو تاجور
دقیقی با آن خبر نهاده روز دیگر بفرمان آن سرور دریای عسکر ظفر اثر بموج در آمده عساکر ظفر مآل از پای
قلعه اندخود بعزم سفر بلخ مرحله پیمای گردیدند و هنوز اعلام ظفر رود در حدود اندخود آسمان سای بود که
خبر عبور باقی خان با بیست هزار کس از جیحون بعبور رسید و در رفتن بجانب بلخ تحقیق انجامیده مسرت افزای
خاطر اقدس گردید چه در آینه ضمیر الهام پذیر چنین پرتو یافت که باقی خان از راه لاف‌های گزاف که در
باب خیرخواهی دین محمد خان برادر خود در میان اوزبکیه میزده بیقین عزم استقبال موکب ظفر قرین
نموده بهوای معارضه و مقاتله لشکر ظفر اثر در سر دارد لاجرم پشت گرمی اقبال بلند خاطر آسمان
پیوند را بقرب وقوع فتح و ظفر خورسند و مقرر فرمود که نوروز این خبر گوش بشارت و نقاره
شادمانی در موکب معلی بصدا در آوردند و تواجیان سپاه قدر قدرت قضا توان در همان مکان بترتیب
مقدمات جنگ و تهیه اسباب و آلات معرکه کام و ننگ پرداخته قراول و چرخچی و قلب و جناح و ساقه
و کمینگاه سپاه ظفر پناه را مرتب و معین ساختند و برای رزین خسرو روی زمین چنان قرار گرفت که
بدین آیین لشکر ظفر قرین تا کنار رود جیحون باستقبال لشکر مخالف اقبال نموده در هر جا که تلاقی فریقین
روی نماید صفوف قتال و جدال آراسته آید و با آنکه بجز تسلیم ارغیت صورت دیگر در آینه ضمیر خورشید
نظیر عکس پذیر نمیشد اما چون تدبیر مخالف تقدیر بود شاهد این متمنی بر عکس مدعا جلوه ظهور نمود ملخص
این مقال آنکه چون خاقان بلند اقبال بخرامش استعجال باستقبال اعدای خاکسار خیال دیگر را محل

می‌شمرد یار محمد میرزا و شاه خواجه و رفقا که برفقت سلاطین‌زادها ملتزم موکب معلی بودند مامور کردند
که از راه بلدی طور و طرز مردم آن ولایت تحقیق طرق و شوارع و قرب و بعد منازل و آبادی و خرابی مراحل
نموده بعز عرض رسانند که اعلام فتح و ظفر از هر راه که بمقصد نزدیکتر باشد مرحله پیمای گردد و ایشان
از راه دولتخواهی آمده بموقف عرض رسانیدند که اگر موکب همایون بر سبیل استعجال بجانب جیحون
روان شود بیم آن است که طوایف اوزبکیه سالها تربیت کرده و نمک پرورده سلسله عبدالله خان
بوده اکنون بحکم ضرورت اطاعت باقی خان اختیار نموده‌اند این معنی را محمول بر عزم جهانگشایی در
تسخیر ماوراءالنهر و قلع و قمع ایشان شمرند و دست از دامان دولت باقی خان برداشته تا جان
داشته باشند بر سر اهل و عیال و اسباب و اموال خود کوشش نمایند و چون ببینند که موکب والا ثانی
و آهستگی مرحله پیما میگردد نزد ایشان بوضوح پیوندد که منظور نظر حق‌بین حقیقت گزین امری دیگر بجز
رعایت و مراقبت و امداد و اعانت سلاطین‌زادها نیست بنابرین از دو راه صلاح دولت ابدمدت
دران خواهد بود نخست سالک طریق حزم و احتیاط بودن که چون کثرت و عدت سپاه ظفر خاصیت
بیشتر از آن است که شمار آن در وسعت آباد احتمال گنجد بسا بود که در عرض راه از فقدان آب و آذوقه
تعب و آزار بسپاهیان دچار شود دیگر آنکه مکنون خاطر قدسی مناظر درباره سلاطین‌زادها که
طوایف اوزبکیه بضرورت بر سر باقی خان جمعیت نموده‌اند ظاهر گردد و چون یقین شمرند که حضرت
را طمعی درین ولایت نیست و منظور نظر حق‌بین احقاق حق و احیای سلسله جانی بیک خانی است و
بدستور زمان عبدالله خان امرای اوزبکیه مستقل امور و متصدی مهام جمهور خواهند بود هرآینه جمعیتی
که از راه ضرورت بر سر باقی خان کرده‌اند رفته رفته روی به پریشانی آرد و ازین راه سنگ تفرقه در میان
سپاه باقی خان افتاده بهنگام فرصت بعز ملازمت سلاطین‌زادها روی بموکب ظفر عاقبت گذارند
و بی ارتکاب مشقت گیرودار مکنون خاطر آفتاب انوار بمنصه ظهور جلوه‌گر آید و با آنکه این مصلحت
کیشی و صواب اندیشی با رای آفتاب اشراق زدر اتفاق در نمی‌آمد اما چون مبالغه ایشان با رای
جمعی از امرای عالیشان طریق اتفاق می‌پیمود و اندیشه باقی خان نیز در توجه بجانب بلخ معلوم نبود
و مذکور میشد که عزم این ولایت بجهت آن کرده که ولی محمد خان برادر خود را از میان مردم بلخ بکنار
برد لاجرم بخواه و ناخواه قرارداد خاطر آگاه شاهنشاه گیتی‌پناه آن شد که بصوابدید یار محمد میرزا
و رفقا باهستگی و مدارا موکب والا مرحله پیما گردد و معسکر ظفر قرین بنابرین بموجب معتقد آهستگی را آن
گردیده هر روزه قطع مسافت بیک فرسخ و دو فرسخ رسیده و حسب الاتفاق درین اثنا میرزا محمد بیک نام

شخصی

شخصی از اقربای یار محمد میرزا با ده یا نزده نفر از بهادران اوزبکیه که از بلخ بعزم ملازمت سلاطین‌زادها کمر
بر سفر بسته بودند بسلیقه بخت بلند در معسکر ظفر موعد کشاده‌اند و ورود ایشان مصدق قول یار محمد میرزا
و رفقا و باعث آن گردید که امرای اوزبکیه پیوسته چشم براه آمدن اقران و اشباه خود بوده از پی کار
دولت سلاطین‌زادها بر حسب دلخواه فیصل نیز بر گردد و با آنکه یار محمد میرزا انوار نشانها از قبل جهانگیر
خان با امرا و اعیان اوزبکیه روان کرده هر روزه منتظر رسیدن فوج فوج از سپاه و لشکر اوزبکیه
بود ازین رهگذر دری بر چهره مقصود نگشود و ترتیب مقدمات قضایا عکس مطلوب نتیجه داده بمعنی
باعث دو مفسده عظیم شد یکی آنکه عنان در ایج کب باد پیما در توقفهای بیجا جلل پچاکه با رای آفتاب
اشراق اتفاق نداشت باعث خیرگی و جرأت مخالفان گم فرصت شده خوف و خشیتی که از لشکر
ظفر خاصیت داشتند بکلی زایل گردید دیگر آنکه از راه ناسازگاری آب و هوای آن ولایت که شدت حرارت
و افزونی گرما عفونت در هوا و ناگواری در آبها بهم رسیده مرض اسهال و بیماری شدید در معسکر ظفر اثر
شایع گردید القصه با وجود حالتی چنین موکب ظفر قرین قطع مراحل می‌فرمود تا در عرض بیست روز
در حوالی بلخ نزول اجلال روی نمود و چون آینه خاطر انور از رهگذر بیماری سپاه و لشکر غبارآلود بود
بنابر رعایت حزم و احتیاط خاطر انور را در امر محاربه و معارضه تامل و تردد در روی نمود و فی الحقیقه
جای آن بود چه بر ذمت همت رای رزین و فکر دوربین سلاطین عدالت آیین لازم است که در جزئیات
امور سلطنت لوازم حزم و احتیاط مرعی و منظور دارند فکیف در حالتی که معارضه حق و باطل و مقابله
لشکر ایران و توران که از عهد کیان تا آن زمان از اعاظم وقایع جهان بوده منظور نظر اصابت
اثر باشد القصه بعد از تسخیر قلعه اندخود که مومن بی از آستان گردون شان افسر افرازی عواطف
بیکران بر سر از موکب ظفر نشان مرخص و بجانب باقی خان روان شد در حینی که آن مغرور زیاده سر از
جیحون عبور نموده متوجه بلخ بود در معسکر وی با اقامت گشود و چون خبر ورود وی از راه فتح قلعه اندخود
و شرح شمه از ارتفاع آفتاب اقبال و اعلای اعلام جاه و جلال بوی رسید بظاهر کار مومن بی را در خفت
دریافت خدمت و کورنش خود نداده ابواب عتاب و خطاب عتابانه بر روی وی کشاد اما در خفیه و
نهان بملاطفت محرمان از مومن بی استفسار نمود که جنود ظفر ورود شاهنشاه ایران در برابر لشکر هزیمت
اثر توران صف آرای می‌توانند شد و از راه کثرت و عدت قدم بمعرکه میدان بهادران میتوانند
نهاد و چون از مضمون جواب مومن بی خاطرنشان باقی خان شد که معارضه و مقابله جنود اوزبکیه با سپاه
ظفر پناه قزلباش خیالی است محال و اندیشه دور از وسعت آباد احتمال بکار خود در ماند و سرگردان ماند و بود

وادی حیرت گردیده نه یارای رفتن و نه روی بازگشتن در خود میدیدند عاقبت از نادانی و مدارا و توقفهای
بیجای سپاه ظفر لوا در عرض راه آگاه گردیده خوف و هراسی که از جنود ظفر ورود داشت بطاق نسیان
گذاشت و رفته رفته از اطراف و جوانب جمعیتی نمایان در معسکر وی فراهم آمد لاجرم قدم جرأت پیش
نهاده مهر طریق که بود بارای همت در حوالی بلخ گشود و چون پایهای صف آرایی و معارضه و نبرد با
سپاه جنگجو نداشت بنای کار گیر و دار را در پس دیوار قلعه‌داری گذاشت و با اهتمام تمام روی توجه
باستحکام برج و باره و جمع آوردن اسباب قلعه‌داری آورده در حفظ و حراست قلعه و حصار داد مبالغه
داد و چون خاطر از رهگذر قلعه جمع نموده در ظاهر حصار قریب بدروازه شهر محلی مناسب جهت نزول
سپاه و لشکر معین و مقرر کرد و از بیم ترکتاز جنود ظفر طراز ابواب حزم و احتیاط بر روی سپاه خود باز
کرده خندقی عریض عمیق بر اطراف معسکر خود حفر فرمود و پس و پیش خندق را بتوقف بهادران قوی
بازوی فوتی جنگ و کمانداران قدر انداز توپ و تفنگ نمونه سد اسکندر و کوه پابرجا نمود و تا مدت
روز که هر دو لشکر در برابر یکدیگر نشسته منتظر فرصت و مترصد شور و شر بودند صرفه کار خود را از کف
نمیداد و قدم از دیوار بست حصار آن خندق بیرون نمی نهاد و با آنکه در آن ایام بهادران آن سپاه
خون آشام از صبح تا شام جویای معرکه حرب و طالب ننگ و نام بودند از ین رهگذر دری بر روی
یکدیگر نمی گشودند و از ین غریب تر آنکه مهره فن شانه بینی که بزعم اوزبکیه از وقایع آینده خبرمند
و باعتقاد ناقص ایشان در غیب گویی کامل تر از ایشان بهم نمیرسد خبر داده بودند که در میان آن دو
لشکر قیامت اثر جنگ سلطانی روی نمی نماید و این حکم غریب عجیب چند روز در نظر ارباب بصیرت
بعید و غریب بود اما از راه عاقبت حزم و مآل اندیشی فریقین بنوعی که شانه بینان خبر داده بودند روی
نمود و در میان لشکر ایران و توران بعزم سیاه بزرگان رکابی و سبک عنانی دست نداده جنگ
سلطانی اتفاق نیفتاد و چون پایه های یهنیان مسامع جلال خاقان بلنداقبال رسیده بود که باقی خان
لشکر و سپاه خود را از جنگ بی صرفه و جرأت بیجا منع نموده آن حضرت نیز بتقدیم تمام
عساکر ظفر احتشام را از جنگ و تاز بمقابله حذر فرموده اما نوبتی چنان اتفاق افتاد که در میان قراولان
هر دو لشکر نایره شور و شر بچرخ اخضر رسیده بهادران جنود ظفر ورود در حمله نخست بیست و چهار
نفر از مخالفان را اسیر و دستگیر نموده منظور و مشمول عنایات بی حد گردانیدند عازم حمله
دیگر بودند که قراولان اوزبکیه بهانه آنکه برلیغ خان در باب محاربه و معارضه صادر نشده دست از جنگ کوتاه نموده
عنان از معرکه تافته بوادی هزیمت شتافتند و این دستبرد بر خاطر اقدس گران آمده بجد

سپاه

سپاه ظفر پناه را از جنگ بی صرفه و جرأت بیجا باز منع نموده و بعد از وقوع این سانحه در روز دیگر
موکب ظفر ورود در حوالی شهر بدستور معهود منتظر جنگ سلطانی بودند که نسیم خبری از طرف دشمن بشام
آرزوی بهادران صف شکن نرسید و بیقین پیوست که باقی خان اراده جنگ صحرا ندارد و از دیوار
حصار و کوچه باغهای اطراف شهر پای عزیمت قدم جرأت پیش نمیگذارد بنابرین بعد از تقدیم مشورت
با عقلا و ارباب بصیرت قرار داد رای رزین و فکر دوربین خسرو روی زمین از آن شد که چون باقی خان
احتمال ندارد که قدم جرأت بمعرکه قتال و جدال گذارد و روی مردانگی بمیدان صف شکنی و جنگ روبرو
آرد عساکر فیروزی مآثر نیز صرفه کار خود را در اشتعال نایره کین و دار از کف نداده دیوار بست شهر و
کوچه باغها را معرکه حرب و میدان طعن و ضرب قرار ندهند و بر زبان گوهربار گذرانیدند که چون بر عالمیان
عیان است که غرض ما از ین یورش امداد و اعانت سلاطین نژادها و حصول نیکنامی بود اگر باقی خان از
راه لافهای گزاف که پیوسته بند ترجیع سخنانش بود قدم جرأت بمعرکه حرب و میدان مصاف مینهاد
ما نیز در جنگ روبرو دست و بازوی شیر شکاران جنگجو را بدفع فتنه او میگشادیم و خبر مرگ او در مضجع
قاید الطاف بی منتها بجا رامی فرستادیم اما چون او سر جنگ روبرو ندارد و صرفه روزگار خود را از
دست نمیگذارد بر ما نیز لازم است که لوازم حزم و احتیاط را که از معظمات امور جهانداری است
مرعی و منظور داریم و مصلحت دولت ابد مدت را از کف نگذاشته از ین راه قدم بحوالی شهر و کوچه باغهای
اطراف آن نگذاریم و در ین وقت که باراده حکیم توانا از راه ناسازی آب و هوای این ولایت
شیوع بیماری در اردوی معلی بحدی است که اکثر حکما و اطبا گمان کرده اند که مقدمه طاعون و وبا بوده باشد
و چون هر روزه جمعی کثیر از ین رهگذر بسفر ناگزیر میروند اگر بیشتر از ین در ین کشور در انتظار گیر و
دار باقی خان بسر بریم بسا بود که خدا ناکرده چشم زخمی بدولت ابد مقرون رسد که به آسانی تدارک
آن نتوان کرد بنابرین تا بیش از ین از راه بیماری عساکر فیروزی مآثر و ناسازی آب و هوای این دیار
کار بر ما دشوار نشده به بلدی خیر اندیشی و رفاه حال سپاه ظفر مآل عنان عزیمت بصوب مراجعت معطوف
میسازیم تا اگر باقی خان مراجعت موکب ظفر خاصیت را نوعی از هزیمت شمرده قدم از حصار کوچه باغهای
حوالی شهر بعزم تعاقب ما بیرون گذارد ما نیز بطریق جد بزرگوار خود که در محاصره هرات با شیبک خان
اوزبک مسلوک داشت بادی سلوک نمائیم و بعطفه عنانی سر راه بر سپاه دل سیاه وی گرفته از مهب تائید
الهی منتظر نسیم فتح و فیروزی باشیم و اگر رجعت موکب منصور را از غنایم نامحصور شمرده پای جرأت از
حصار عافیت بیرون نگذارد توجه موکب همایون بصوب رجعت نجات حیات بیماران جنود ظفر خاصیت را از

موج خیز بحر بلغت بسلامت بیرون آید و چون باین وسیله جمیله علیل مزاجان موکب ظفرنشان بساحل
امن و امان رسیده باشند بعد از آن در هر وقت که اراده الهی بآن تعلق گرفته باشد گوشمال باقی
خان آسان خواهد بود و بعد از تقریر این کلمات دلپذیر باشاره خاقان کشورگیر دریای بی‌قعر کنار
موکب ظفرشعار بموج آمده اعلام ظفر فرجام در نهم شهر محرم الحرام بصوب مراجعت پرچم گشایی کرده
از رود خطیب عبور و نزول اجلال روی نمود و روز دیگر که دهم ماه و روز ماتم در تعزیه شاه شهدا
و سایر لب تشنگان صحرای کربلا چون شب دیجور سیاه بود در کنار رود خطیب بلوازم سوگواری و مراسم
تعزیه روز عاشورا اقیام نموده صبح روز یازدهم ندای رحیل در دادند و فرمان والا نفاذ پیوست که
امرای چرچی که پیوسته پیشرو جنود فتح و نصرت می‌باشند بر اثر معسکر ظفر جبهت حرکت کرده
دنباله رو کاروان جاه و جلال باشند که اگر بفرض محال از خیل اعدا حرکتی در عرض راه روی نماید غبار
آن فتنه را باب تیغ گوهربار فرونشانند موکب ظفر ورود بعد از قطع مسافت دو فرسنگ راه
فرود آمده قبه بارگاه سپهر اشتباه همدوش مهر و ماه گردیده و هنوز خاقان خورشید افسر از رنج راه و تعب
سفر نیاسوده بود که امرای عالیشان که از راه رعایت حزم و احتیاط بر اثر موکب ظفر اثر می‌آمدند
کس فرستاده عرضه داشتند که از طرف اعدا لشکری گران نمایان شده بآهستگی پیش می‌آیند و
معلوم نیست که مقصود ایشان از عنان‌داری چیست و امرای مذکور باین امر مامور گردیدند که اگر
اشقیا را هوای معارضه و مقابله با جیش سعادت در سر باشد ایشان نیز قدم جرأت پیش گذاشته نایره
حرب را فروزان و در عنان از راه رسانیدن خبر بآستان گردون‌نشان در آن‌شکن نمایند و اگر ظاهر شود
که سر شور و شر ندارند و بنابر هجوم خوف و هراس از تیز عنانی عساکر ظفرمآل بر حال خود می‌دارند بهبود
آشیان زنبور را بشور در نیاورده بدستور مقرر بآهستگی خود را بمعسکر ظفر اثر رسانند و هنوز فرمان
لازم الاذعان بامرای عالیشان نرسیده بود که بر اثر آن خبر خبر دیگر رسید که خیل اعدا چون بحر جوشان
و سیل خروشان از آب گذشته با غازیان دست و گریبان گردیده‌اند و شرار شعله گیرودار در
معرکه کارزار بچرخ دوار پیوسته کار از ملاحظه حزم و احتیاط گذشته است و چون رایحه این خبر بمشام
شعور خاقان تاجور رسید مانند غنچه گل سوری که بهبوب نسیم سحر شکفته گردد شکفته و خندان تیغ
لشکرکشی و دشمن‌کشی بر میان جان غیرت بصوب سیل استیصال دشمنان منعطف گردانیده و اردوی کیهان
پوی و اغرق همایون را در همان مکان اقامت فرموده ابن حسین خان جغتای فیروز جنگ را با بعضی از
امرای جغتای و قوچی از غلامان خیرخواه بجهت حفظ و حراست آن مامور نموده و فرمان والا نفاذ پیوست که

[illegible]

شیر شکاران بیشه جنگ و چابک سواران معرکه نام و ننگ از همان منزل بصولت شیر و جرأت پلنگ
آهنگ جنگ را ساز نموده بخت فوجی از کمانداران آهنین چنگ با بیستار ابه توپ دشمن کوب و
تفنگ کار فرنگ در مقدمه آهنگ جنگ نمایند و تواجیان لشکر فیروزی اثر که در نظر گلدسته بندان
گلزار فتح و ظفر و طراح گلهای نگارنگ پرچم اعلام ظفر فرجامند بتسویه صفوف و تعبیه لشکر پرداخته
قلب و جناح و ساقه و کمینگاه را مرتب و معین ساختند و خاقان خورشید افسر با داب فریدون و آیین
اسکندر خود اقلیم گیری بر سر و درع جهانگشایی در بر و تیغ ملک‌ستانی بر کمر چون دل در قلب لشکر
فیروزی اثر قرار گرفته یمین و یسار بمردان مرد و شیر شکاران بیشه نبرد و احکام برفت و داشته و
کهسار از پرچم رنگارنگ الویه دولت و اعلام فتح و نصرت رشک بهار و غیرت لاله‌زار گردیده غریو
کوس جهانگشای و نعره نفیر و کرنای بگوش چرخ اطلس‌پوش رسید و چون صفوف سپاه ظفر قرین با این آیین
نمونه سد اسکندر و کوه آهنین آمد خبر آسمان جای شهریار خورشید افسر روی توجه بمعرکه فتح و ظفر نهاد
و بیشتر از آنکه آفتاب رایت ظفرآیت از افق معرکه تابان گردد فرمان والا از راه رعایت حزم و
احتیاط فوجی از امرای نامدار عساکر ظفرشعار بمدد و کومک خیل چرچی فرستاد و قول همایون بر اثر
ایشان بصوب مقصد روان شده بعد از قطع مسافت یکفرسنگ و نیم راه معرکه آورد که مطلع آفتاب
تابان گردید و مقارن آن یکه‌تازان لشکر قدر قدرت قضا توان کمی از بهادران اوزبک را که اسیر و دستگیر
کرده بودند منظور نظر کیمیا تاثیر نمودند و از تقریر آن گرفتاران سلسله زنجیر چنین بوضوح پیوست که چون
ندای رحیل موکب ظفر قرین بگوش باقی خان عبدین رسید در یای بحر تفکر گردیده سبب مراجعت خاقان
گردون منزلت را از امرا و اتالیقان خود پرسید و جمعی از ایشان آن حرکت را بخیال محال احتمال ربطی
و عجز عساکر ظفرمآل حمل نموده جمعی دیگر که از باس و سطوت لشکر ظفر اثر و اقبال بلند خاقان بحر و
بر با خبر بودند آن سخنان را بیهوده و باد افراه شمرده داستان خاقان سکندرشان را با شیبک خان در
میان آوردند و گفتند چرا نشاید که حضرت شاه نیز بحکم الولد سر ابیه در حرکت معاودت پیروی جد
بزرگوار خود نموده باشد و خواهد که ازین راه شما را بچاه ذلت و هوان افکنده شیرگیر تعاقب سپاه ظفر
پناه سازد و برین تقدیر بهیچ وجه و از هیچ راه ما را یارای تعاقب نبوده و نخواهد بود و ازین سخنان در
میان اوزبکان اضطراب بود تا رفته رفته جرأت سرشار بهادران زیاده گردید و اوزبکیه سررشته اختیار را از دست
امرای کاردیده گرم و سرد روزگار چشیده بیرون برد و بعزم تعاقب لشکر ظفرشعار مرکب برق تک را
باد رفتار نموده چون سیل تندرفتار بکنار آب رسیده مانند باد صرصر از آن بحر پر شور و شر گذشتند و عنان ریز

روی ستیز و آویز بجنود ظفر ورود آورده نایره حرب را شعله انگیز کردند و بکتش خان استاجلو که
سردار جیش جرجی و مقدمه سپاه ظفر پناه بود و سر راه بر آن لشکر هزیمت پناه بسته بسپرداری جرات
و جلادت دم تیغ کاوتازی آن خیل را بر ایشان را در هم شکست و بحملات بهادرانه و شعله تیغ درخشان
غازیان تا کنار آب عمان تاب گردیده طریق هزیمت گزیدند و بحکم اضطرار بناچار جنگی گریز می
کردند که ناگاه چتر فلک فرسای خاقان گیتی گشای بطرحت معرکه نبرد سایه افکن گردیده خبر آن
با امرای نامدار و غازیان شیر شکار رسید و برسیدن این خبر هر موری ماری و هر افتاده سواری گردیده
تیغ دشمن کشی از نیام اشتلم کشیدند و فوج بکتش خان استاجلو و بخف قلی خان شاملو پشت
گرمی اقبال روزافزون و استظهار یکه تازان قول همایون معرکه نبرد را از خون مخالفان مشابه
جیحون ساختند چون بکنار آب رسیدند بسرعت برق و باد از آب گذشتند و بعد از عبور در ساحل
آن بحر پرشور تنور حرب فروزان بود تا کار ایشان از جرات سرشار بذلت فرار افتاده گریزان گردیدند
و غازیان دشمن شکار تا هنگامی که علم ضیا پرچم نیر اعظم متوجه نهانخانه مغرب گردید تا چشم کار
میکرد و تیرگی هوا با معرکه نهاده بود می کشتند و می بستند و سر و رنده از نظر آفتاب اثر میگذرانیدند
و چون ظلمت ظلام پرده دیده ایام و شمع و چراغ ثوابت و سیار در لگن آسمان فروزان و مشعل
زرنگار در قلب لشکر ظفر شعار هم چشم مهر درخشان و آفتاب تابان گردیده خبر مسرت اثر لشکر دشمن
بخاقان دوست پرور دشمن شکن رسید آن حضرت از راه رعایت حزم و مآل اندیشی کس بر عقب
تمام نبرد امرای عظام فرستاده فرمان داد که هر چند دشمن طریق هزیمت پیموده و دست جرات
و پای فرصت چون ظفر خاست را بتعاقب خود گشوده اند اما چون شب بر سر دست آمده و گیر و دار
در شب تار کار مردان کار و دلیران معرکه کارزار نیست جنگ کنان خود را بعسکر ظفر نشان رسانیده
نوعی نمایند که کسی را ظرف آب نماند و بعد از اطمینان خاطر از کید و غدر اعدا شهریار ظفر توام
عنان فتح و ظفر روی توجه بصوب معسکر ظفر اثر آورده نیمی از شب گذشته بود که آفتاب رای
کشورگشایی از برج دولتخانه همایون طلوع نمود و قدری بعد از آن شب در سایه سراپرده رایات ظفر آیات
و پرتو مشاعل خورشید مثال بر کرسی جهانبانی و اورنگ کشورستانی جلوس فرموده اوقات گرامی را
صرف ملاحظه سر و اختر مه که بر اثر تیغ کین شکاران چشمه فتح و ظفر از نظر انور میگذرانیدند کرد
عبدالرحمن نامی از مشاهیر اوزبکیه را که اسیر و دستگیر جنود کشورگیر شده بود از بند و زنجیر آزاد فرمود
و باعث برین جانبخشی و عطوفت آن بود که در حینی که از نظر کیمیا اثر میگذشت بفرمان والا معروف نام

نرخود

نب خود گذشت و شهریار رحم بخش خطاپوش و بر اشاخته بمقتضای شیمه کریمه عفو بخش این کس حیات
قدسی صفات آن حضرت است مقرر فرمود که جامهای خون آلود را از بر وی بر آورده قالمیش فیض
را بتشریف والای اعتبار سرافرازی دادند و چون باطلاق سایر گرفتاران مقرون بصلاح دولت ابد
نشان نبود همگی آن بهایم بیستان را بجزگاه عدم فرستاده خون خواهی شریف خان برادر محراب خان
قاجار که از اعیان لشکر ظفر تلاش قزلباش بود در معرکه بقتل رسیده بود نام نهادند و بعد از این فتح نمایان
در میان امرای صایب رای و اعاظم سپاه ظفر پناه در باب تعاقب قزلبان و امضای عزم معاودت بصوب
خراسان قال و قیل بحد تطویل کشیده آرا در این اندیشه مختلف گردید چه بعضی از امرا و ارباب اعتبار
میگفتند که چون به نیروی دولت روزافزون فتحی چنین روی نموده ابواب عجز و انکسار بر روی خان
و سپاه همراه او گشوده مصلحت دولت ابدمدت در آن است که شهریار ظفر لوا فسخ عزیمت صوب خراسان
نموده بامضای عزم بلخ پردازد و طایفه از ایشان صلاح حال دولت بیزوال را در معاودت موکب اقبال
شمرده بیماری و ناتوانی عساکر ظفر مآل را حجت و برهان قول خود میدانستند و قیل و قال ایشان در این
باب بمسامع جلال پیوسته آرای طایفه اخیر را که مختار رای رزین و فی الحقیقة خیریت عاقبت با
ظفر قرین و اصلاح حال ایشان در آن بود اختیار فرمود و چون امرای نامدار نیمی از شب گذشته بمعسکر
ظفر شعار پیوستند شرف پای بوس سرافرازی یافته زبان بتهنیت آن فتح نمایان گشوده کمر فرمان
برداری بر میان جان بستند فرمان عالیشان بنفاذ پیوست که بقاعده که قبل از وقوع فتح و ظفر مقرر
شده بود سالک طریق حزم و احتیاط بوده پیوسته نیم فرسنگ راه از عقب سپاه ظفر پناه می آمده باشند
و دستگیر بیماران از پا فتاده را مطمح نظر داشته نگذارند که کسی از رنجوران معسکر اقبال در دنبال ماند
و ناتوانان را از راه امداد و اعانت آن جماعت بمعسکر ظفر نصرت رسانند و همچنین اگر در عرض راه کسی
را سفر ناگزیر پیش آمده نعش او را تا ممکن باشد باردو رسانند و اگر میسر نگردد بجوی که مدفن معلوم باشد
در همانجا بدفن وی پردازند و هر روزه فوجی از یوزباشیان قورچیان عظام و یکه تازان معرکه ننگ و
نام قریب نیم فرسنگ راه از معسکر ظفر پناه بیمین و یسار تاخته از دستبرد شبخون و غدر و مکر اوزبکان
غدار خبردار بوده نوعی نمایند که پای ستیز و آویز ایشان بجز راه گریز بطرف دیگر نتواند رسید القصه باین
آیین موکب ظفر قرین طریق معاودت می پیمود تا رایات ظفر آیات در لنگر دار اقامت گشود و چون
شادروان عز و شان در انجا همدوش آسمان گردید قهرمان قهر خاقان بر هر خط سلطان بر فرمان
ضبط و نسق قتل و غارت و تاخت و تاراج الغان کشیده شرار این شعله جهانسوز بشوغان و اطراف

وحوالی آن رسید و مردم غارتگر معسکر ظفر علامت چون تمام آن ولایت را بجاروب قتل و غارت رفتند
نوبت بقلعه اندخود رسیده مقرر گردید که اکابر و اعیان و قاضی و مفتی و عموم سکنه و متوطنین
آنجا را نام نویس کرده هر خانواری را بیکی از غازیان شیر شکار بسپارند که با احمال و اثقال و اهل و عیال
و شتران خود نقل خراسان نمایند و بصرصر فرمان خاقان بحر و بر باد بی نیازی شبستی بنیان کشور زمینه
که صورت حالش بتفسیر کریمه و جعلنا عالیها سافلها گردید و قلعه آن استواری و حصاری ب
پایداری و شهری بآن معموری و آبادانی بیک چشم زدن چنان ویران شد که از عمارات عالی و
بناهای متعالی آن جز نام نشان نماند و چون خانان ماوراءالنهر و قیاصره روم سوالف زمان که
ستاره بخت ایرانیان از گردش اطوار سپهر کج رفتار در محاق وبال گرفتار بود اهتمام فرصت نموده
لشکر بخراسان و آذربایجان کشیده بسی ذراری و اسرا و صبیان مسلمانان را در شرع بی مروتی جایز
شمرده بوده اند جنود ظفر ورود نیز بمقتضای کما تدین تدان با مردم قلعه اندخود عمل نموده ابواب
سبی و اسر بر روی اهل و عیال و زنان و فرزندان ایشان گشودند و زمانه بهانه طلب انتقام آن قوم
مذموم را در آن وقت از مردم اندخود کشیده کار بجایی رسید که از جنود مسعود در آن یورش کسی نبود که
اسیر اندخودی در خیل خود نداشته باشد بالجمله بعد از وقوع این قضایا چون هم آن بود که باقی
خان بعد از معاودت موکب ظفر نشان از راه کاونادی لشکر بسرحد ولایت خراسان روان کند قاآن
کشورستان بتعمیر و استحکام قلعه یار و جاق فرمان داده مستحفظ و ذخیره و آذوقه و سایر اسباب قلعه
داری بقلعه مذکور فرستاده و حکومت آن ولایت به تغیر علی سلطان شاملو که در مضمار قلعه داری مرد
میدان سپاه گراه باقی خان بود بیوسف علی خان حاکم مشهد علی ولد بوداق حکیمی اختصاص پذیرفته
محراب خان قاجار حاکم آن دیار و قایم مقام وی گردیده بنابر مزید حزم و احتیاط بیرام علی سلطان
برادر وی منظور نظر تربیت و تیولدار بعضی از محال آن دیار و بکوماک برادر خود مامور گشته پیش خان
حاکم مرو و ملکش خان ابسروی مرخص و بجانب الکای خود روان شدند و رایات ظفر آیات بصوب
صواب معاودت پرچم گشای و مرحله پیمای گردیده در اعز اوقات و اشرف ساعات بدار السلطنه هرات
رسید و مراکب خوب سعادت ورود دستور عز و آورده بود و سپاه ظفر پناه از رنج سفر و تعب راه بیاسوده
بودند که بانهای منهیان بوضوح پیوست که باقی خان کرّ فرست لشکری گران بجانب چیچکتو و آن حوالی
روان نموده خیال محال دست درازی بسرحد ولایت خراسان در سر دارد لاجرم خاقان محترم فوجی از
عساکر منصور ذوی مآثر را بطریق الیغار بدفع فتنه آن طایفه غدار مامور فرموده غازیان بنیروی بازوی

اقبال

اقبال بی زوال سلک جمعیت مخالفان را پریشان و همعنان فتح و نصرت بموکب ظفر علامت مراجعت نمودند
چون دردسر عاجز نوازی و بنده پروری را زیب تاج شهریاری و زیور افسر سروری شمرده اند خاقان
عاجز نواز بنده پرور در آن سفر خیر اثر از رنج راه و اندیشه رنجوری لشکر و سپاه پیوسته ابواب حزن و
ملال از توقف بیماران عساکر ظفر مآل بر روی اقدس باز کرده بقطع منازل آن راه دور و دراز می
پرداخت و تحمل انواع متاعب و شداید آیینه ضمیر آفتاب تاثیر را عکس پذیر تماثیل صبر و شکیبایی می
ساخت چه از ظاهر حصار استوار بلخ تا کنار آب مرغاب هر روزه جمعی کثیر از بیماران جنود مسعود
بجهان جاودان نقل مکان نموده از این راه ابواب کلفت و کدورت بر روی خاطر قدسی مظاهر آن
حضرت می گشودند و چون بحکم ضرورت در هر مکان زمین که خار اجل در دامن بخودان می آویخت حسب
الفرمان قضا جریان در همان مکان مدفن ایشان می ساختند از بیم آنکه مبادا گروه بدرگ اوزبک از
دنبال رسیده مدفن ایشان را ه برند و به تیغ مرده کشی سر آن بیگناهان را از تن جدا کرده نزد سر
کرده و سردار خود برند و آن سر بسر زنده نام نهاده بجوانی و پهلوانی حساب نمایند اولیای دولت با
آنکه هنوز رمقی از حیات ایشان باقی بود بدون تجهیز و تکفین در خاک دفین می ساختند بالجمله از
عساکر ظفر مآل خلقی بیشمار در عرض راه بمرض اسهال سفر ناگزیر آخرت اختیار و متاع جان شیرین را نثار
رضا جویی شهریار کامکار کردند و از جمله مشاهیر متوفیات آن سفر سید بیگ کمونه بود که مرافقت هم
سفران سلیدی مرض اسهال از دار ملال العالم وصال اشتغال نموده خدمتش از اعاظم نقبای نجف اشرف
و از احفاد سید محمد کمونه است که در حین ارتفاع آفتاب دولت خاقان سکندر شان از دار السلام
بغداد روی توجه باستان گردون نشان نهاده و تربیت و عنایات آن حضرت سربلندی یافته عاقبت در
معرکه جالدران بجهان جاودان شتافت و سید بیگ مذکور در عهد همایون تخته وزمان فرخنده شاه جنت مکان
تا آن زمان در سلک امرای عالیمقدار منتظم و مهردار مهر مبارک شرف نفاد بود و با آنکه بجهتی از جهات
در اواخر ایام حیات فی الجمله تغیری در محال تیول وی راه یافت اما با اعتبار منصب مهرداری بعالم بقا
شتافت دیگر ابراهیم خان حاکم لار بود که کلک وقایع نگار در طی گزارش فتح لار اشعار بحال
وی نموده دیگر قاسم بیگ بیاول باشی قورچی شاملو بود که در سلک ارباب اعتبار آن طایفه و مقربان
بساط قرب اشتغال داشت دیگر میرزا یعقوب دشت غیبی از اعاظم سادات عالی درجات شیراز و محبت
آن دیار بود که او نیز بعرض این مرض با سفر آخرت دیگر ملا قوسی شوشتری بود که خود را از شعرای
بلاغت شعار و ارباب استعداد روزگار می شمرد و چون وقت رحیل رسید رخت بعالم آخرت کشیده در اندخود

مدفون کرد[یـ]ـلقیصت جمعی کثیر از هر طبقه و طایفه دران سفر بر اثر یکدیگر بمرض اسهال و امثال آن
جهان جاودان نقل مکان نمودند و چون بتفصیل در سبیل اسامی تمامی ایشان شایبه ملال و کلال بود خامه
وقایع نگار طریق اختصار نمود ذکر رجعت موکب همایون شهریار [illegible] بصوب عراق
چون خسرو آفاق از راه رعایت و پرستاری لشکر ظفر شعار از سفر بلخ طریق رجعت پیموده بار
اقامت کوکبه شاهی در دار السلطنه هرات گشود روزی چند آن خطه خلد آیین بجهت انجام مهام
دولت ابدی اعتصام و ترفیه حال مردم آن دیار منزل و مقام خسرو روی زمین بود و چون مهمات
دار الملک هرات بر حسب دلخواه ساخته آمد رایات فیروزی آیات از آنجا بصوب مشهد معلی برجم کشائی
گردیده در اعز اوقات بآن بقعه کثیر البرکات رسید و بعد از ادراک سعادت زیارت منبع مطهر و
مرقد منور هشتمین گوهر دریای هدایت و ولایت و نظم و نسق سرکار فیض آثار آن حضرت [illegible]
بر دلجویی و مراعات و انجاح مطالب و رعایت امرا و اعیان مملکت خراسان افکنده همگی را بتشریفات
فاخره و عنایات وافره سربلند گردانید و چون اعلام ظفر طراز از جانب عراق شقه باز کرده بودند
موکب ظفر نشان از راه چمن رادکان بصوب مقصد روان گردیده شادروان عز و شان در مکان
نزاهت بنیان [illegible] آسمان رسید و چند روز در آن [illegible] بتحقیق حال عساکر ظفر مآل پرداخته
جمعی را که در آن سفر بحسن خدمات شایسته گوی سبقت از میدان اکفا و اقران ربوده بودند بانعامات
و نوازشات شاهانه ممتاز و سرافراز و گروهی که در شاهراه سربازی و جانفشانی طریق آوارگی
پیموده و ابواب تن پروری بر روی خود گشوده متصور بودند از دار الامان شرف ملازمت اخراج
فرموده موکب همایون از آنجا بصوب ولایت درون بیرون آمده بعد از ورود بآن حدود متوجه نظم
و نسق قلعه و اشتغال سایر مهام آن ولایت گردید و شاه علی سلطان غلام خاصه شریفه را که [illegible]
فرموده بود بپایه بلند ایالت آن ولایت و مرتبه ارجمند خانی سربلند گردانید و خسرو آفاق از آنجا
آهنگ عراق ساز نموده اغرق همایون وارد و یکهیان بویرا از راه جنگ مغر بسطام بصوب مقصد روان
فرموده و خود بذات اقدس با جمعی از مقربان بساط قرب و محرمان سرا پرده انس بعزم شکار و بهوای
تماشای متنزهات آن دیار از راه خبوشان روان شده روزی چند دران دیار بنشاط صید و شکار
پرداخت و چون نعل سمند جهان رفتار در آتش شبگیر و الوا بود عنان عزیمت بصوب مقصد منعطف ساخته
در ولایت خوار با اغرق همایون و موکب ظفر شعار پیوست و چون ساحت آن دیار از پرتو اعلام فیروزی
انجام رشک بهار عزت لاله زار گردید سلاطین زادها را با یار محمد میرزا و رفقا مرخص و معزز فرموده

کهباران



که بار اقامت در محال دار السلطنه قزوین که باقطاع ایشان عنایت شده بود گشوده دران دیار بعیش و
خوشدلی روزگار میگذرانیده باشند وارد وی گردون شکوه از راه سیاه کوه بجانب کاشان متوجه
شده ماهیچه رایات ظفر آیات بر ساحت آن ولایت پرتو وصول افکند و بنابر آنکه مردم کاشان بدیده
دیده شادمانی شهر را چراغان کرده بودند شهریار روشن دل بجهت گرمی هنگامه چراغان و سیر و تماشای
آن یک شب در کاشان منزل کرده روز دیگر اعلام ظفر پیکر روی توجه بدار السلطنه اصفهان آورد و آفتاب
اوج شاهی به بیت الشرف خود راهی گردیده در بهترین وقتی از اوقات بدار السلطنه مذکور رسید و
چراغ چشم مردم اصفهان دیگر باره به پرتو شمع طلعت همایون روشن و هر کلاس مینا از ساتین آن خطه
خلد قرین نجلهای آتشی چراغان و ستن آیین رشک جیب و عزت گلشن گردیده فضای خزان وادی ایام زمستان
در مقر سلطنت جاودان به فیروزی و طرب اندوزی به پایان رسید و از سوانح اقبال که در ایام توقف
دار السلطنه اصفهان روی نمود ورود ایلچیان شاهی بیگ خان حاکم دار القرار قندهار با عریضه اخلاص
آیین و پیشکشهای گزین بود و بنابر آنکه ابواب صداقت و دوستی میانه خاقان مهمان نواز و پادشاه
والا جاه اکبر پادشاه فرمانفرمای هندوستان باز بود ایلچیان را بنظر [illegible] و مراحم بی پایان
ممتاز و بافتخار تحف و خلعت سرافراز فرموده دیگر از وقایع این سال فرخنده فال رسیدن اخبار [illegible] خان
باقی خان بعد از معاودت موکب ظفر نشان از سفر بلخ با مبارز حلال بود تبیین این مقال و تفصیل
این اجمال که با بهای تجار خبر [illegible] متردد بین آن دیار بوضوح پیوست آنکه چون خبر رجعت
خاقان گردون منزلت و لشکر ظفر عاقبت بباقی خان رسید چون جزوی از سوانح واقعه جاری در
معسکر ظفر نشان نداشت بنای کار معاودت موکب ظفر شعار را بر تخمین و گمان گذاشت و چنانچه
گذشت می‌پنداشت که خاقان [illegible] کار [illegible] در رجعت موکب همایون بر سمند عزیمت
نعل وارون زده اندیشه آن دارد که از این راه سپاه کینه خواه اوزبک را از پای قلعه و گرفتن کار ایشان
بصحرا و بیابان کشد و به عطفه عنانی بر ایشان دست یافته سلک جمعیت ایشان را [illegible] جرات غازیان
جان فشان پریشان سازد و چون خبر شیوع بیماری و تلف سپاه ظفر پناه بوی رسیده از آن راه
مطمئن خاطر گردیده با اغوا و تحریک زیاده سری و گردن فرازی جمعی از یکه تازان و بهادران سپاه خود را
از راه [illegible] بتعاقب لشکر منصور فرموده بعد از اشتعال نایره قتال و جدال چنانچه [illegible]
شد منهزم و پریشان حال نموده و معاودت نمودند و چون خبر شکست لشکر افراد این سپاه [illegible] گمراه
رسانیده بداند که مباد جنود ظفر ورود طریق تعاقب فرا پیش نموده [illegible] پای ثبات و قرارش تزلزل گردد

عزم آن نمود که در همان شب طریق فرار پیش گرفته تا بخارا در هیچ جا قرار نگیرد و چون شنید که موکب همایون
شهریار ربع مسکون از آن منزل کوچ کرده متوجه خراسان گردید شورش و اضطرابی که داشت فی الجمله
روی باطمینان و آرام گذاشت و لشکر انبوه آنکه فرحجات را از شعلهٔ تیغ غازیان بکنار کشیده
هوای معارضه و مقابلهٔ عساکر ظفرنشان را از سر بدر کرده با لشکری که داشت عازم تسخیر بدخشان
گردید و دران زمان مردم بدخشان بدیع الزمان میرزا نامی را از نژاد خواجهای احرار و دختر زادهٔ
میرزا سلیمان والی بدخشان بر خود والی و فرمان فرما ساخته رایت اقتدار بر دفع اوزبکیه افراخته
بودند و چون رایت اقتدار باقی خان درمیان دو سه سال بنا بر مشغولی بمعارضه و کینه وران لشکر ظفرشعار
از دامن تسخیر بدخشان کوتاه بود در این وقت که خبر مسرت اثر رجعت موکب ظفراثر بعراق رسید
و خاطر جمع نمود که جنود ظفر ورود وارد دار السلطنه هرات گردید از راه اطمینان خاطر لشکر ببدخشان
کشید و بدیع الزمان میرزا را که در پناه قلعه داری جنگی بگریز میکرد چون مردم بدخشان از وی
روی گردان شده بباقی خان پیوسته بودند بدست آورده بر قلعهٔ بدخشان مستولی گردید و بعد از
تسخیر حصار بدخشان بدیع الزمان میرزا را از پای درآورده بر بدخشان یکی از امرای معتمد خود را
حاکم گردانید و در اثنای این قیل و قال بدفع سی چهل نفر از امرای معتبر اوزبکیه که بالداندیشه
غدری در خاطر داشتند پرداخته در عوض ایشان جمعی از تربیت کردهای خود را بمعیشت مقرر ساخت
و دیگر باره رایت اقتدارش سر باوج ذروه کشیده در کمال جاه و جلال متوجه بخارا گردید و بعد از
ورود بآن حدود بصوابدید امرای خود با کلدی محمد خان پادشاه قزاق که در تاشکند بفرمانروائی
سربلند بود از در مصالحه درآمده با او صلح کونه نمود و بنا بر آنکه پیش از آن بکشت نمایان پیوسته در
آرزوی تسخیر ملک خراسان بود و در ابواب لافهای گزاف بر روی امرا و اعیان سپاه خود میگشود
بعد از تسخیر بدخشان چون برخی از مدت ببخارا آمد از بیم دستبرد عساکر فیروزی مآثر پای زیاده سری
از حد خود بیرون نگذاشت و زبان از آن لافهای بیجا کوتاه کرده با امرای سرحد ممالک محروسه
از در دوستی درآمد و کسان خود را با تحف و هدایا نزد امرای مرو و ماروچاق و هرات فرستاده خواهش
آن نمود که بعد الیوم ترک خصومت و دشمنی کرده با یکدیگر از در دوستی درآیند و با اوزبکیه از راه
دوستی و وفاق آمد شد نموده متعرض مملکت یکدیگر نشوند و گذارند که تجار و مترددین بخاطر جمع طریق
آمد شد پیموده طرق و شوارع بامنیت و اطمینان گراید و امرای عظام بعد از رسیدن نامه و پیغام ملتمس
وی را بعرض خاقان گردون غلام رسانیده بقبول مسئول باقی خان مامور شدند و ابواب آمد و رفت کسان





امرای نامدار و تجار خیر مدار بآن دیار مفتوح گردیده و رتب دو ساله از هیچ طرف امری که موجب ملال خاطر
طرفین باشد روی ننمود و چون قاید قضا عنان شبدیز گردون خرام خاقان ظفرلوا را از راه سنوح تفضلات ازلی
قضایا بجانب آذربایجان معطوف گردانید باقی خان بکام دل بر اورنگ سلطنت ماوراء النهر تکیه زده
خاطر از رهگذر ورود موکب مسعود جمع نموده و بفراغ بال و رفاه حال بعیش و شادمانی دران دیار حکمرانی
میکرد تا زمانه بهانه کفران نعمت عبدالله خان و بی مروتی و ناانصافی که نسبت با خان داد کرده بود
ابواب مکافات بر روی وی میگشود و بدردی در رمان سرآمدن روزگار گرفتار گشته بمرافقت جهان با
آرزو و عالم حسرت در سال هزار و سیزده هجری از تخت سلطنت بعالم آخرت پیوست و نقد آرزوی
دراز و برگ و ساز سلطنت و پادشاهی را بگوشه کفن بست

## گفتار در سوانح سال دهم جلوس همایون فرمان فرمای ربع مسکون که بالتوشقان ئیل ترکی موافق و با هزار و دوازده هجری مطابق بود

چون دیگر باره نوعروس گلستان از گلهای رنگارنگ یار زیب و شاهد گل پیرهن بهار با بهشتی لعبتان ازاهیر و
انوار دلربایانه بر اطراف خیابان و طرف جویبار نشست و نوروز سلطان مبارکی و اقبال در ششم شهر شوال
این سال فرخ فال دامن کشان بسیر گلستان آمد و دم سردی و خنکی زمستان از ساحت بستان بیرون رفت
خاقان کامبخش کامستان بآراستن جشن نوروز سلطانی و پیراستن بزم عشرت و کامرانی اشارت فرموده
فرمان پذیران ابواب اطاعت فرمان بر روی نادره کاری و چابکدستی گشودند و مجالس ارم نشان در فضای
خلد آسای باغ بهجت افزای نقش جهان طرح انداخته در هر گل زمین از آن بزم بهشت آیین بتقریب گلریزان
و آیین آیینهای هنر کار پرداختند و چون جشن نوروز گیتی فروز سبزه و مسرت اندوه ز خاطرها محو
گشت فوجی از حذقه صنعتگران تهیه اسباب آتش بازی و چراغان چون آتش سوزان گرم رفتار گردیده
نقش و نگاران بهشت و بهار از گلهای آتشی شمع و چراغ بر در و دیوار آن بزم سرا پا نگار کشیدند و
شهریار گردون سریر بدخول آن بزم ارم نظیر ابواب خوشدلی و شادمانی بر روی برنا و پیر گشوده در آن
سه شبانروز ساغرهای مالامال کام دل بر جانشینان آن محفل خلد مشاکل پیموده چون جشن
نوروزی مبارک و فیروزی بپایان رسید و چراغ چشم تماشاییان به پرتو سیر آتش و چراغان آن
باغ بهشت نشان روشن گردید شهریار بلند اقبال از بزم عشرت و شادمانی باورنگ سلطنت و
جهانبانی اشتغال نموده ابواب تفحص حال بر روی عساکر ظفر مآل و رعایای پریشان احوال گشوده از
سوانح اقبال که در مبادی این سال خیرمآل روی نمود استیلای اقبال آسمان پیوند بر قلعه و حصار نهاوند
بود که حصار او علی سردار عسکر روم در آغاز بهار سلطنت و اقبال و مبادی جلوس همایون بر اورنگ جاه و جلال

بتاسیس بنیان آن پرداخته برج و باره آنرا هم‌دوش آسمان ساخته بود و بعد از تشیید مبانی صلح و صلاح
فیما بین خاقان گیتی‌ستان و سلطان مرادخان قیصر روم چون یکی از شروط مصالحه آن بود که متعرض
ولایاتی که در حین وقوع صلح و صلاح در تصرف طرفین باشد نشده کما کان در تصرف منسوبان جانبین
باشد قریب پانزده سال آن قلعه در تصرف اولیای دولت خواند کار باید ارماند و چون در این مدت
بمقتضای شروط مصالحه ولایت نهاوند خراب بود مرسوم و علوفه مستحفظان و سایر اخراجات قلعه را
از منافع و مداخل دار السلام بغداد انجام داده به قلعه می‌فرستادند و بدین جهت منسوبان دولت آل عثمان را
اعتنایی چنان بداشتن آن قلعه نبود و با وجود عدم اعتنای امرای روم به داشتن قلعه نهاوند مهر چند
رعایت قواعد صلح و صلاح تجویز آن نمی‌نمود که از طرف منسوبان دولت والا تعرضی بقلعه مذکور رسد اما
چون بر امرای آن سرحد دشوار و گران می‌آمد که در میان تفاوت مسافت ده روزه راه از میان ولایت قلمرو
علیشکر و وسط معموره عراق عجم است آمد شد نمایند از این تکرات و زلا فارکان دولت پادشاه روم را
آگاه کردند که در نگه‌داشتن این چهار دیوار که احتمال رسیدن نفعی بسرکار خواندکار ندارد چون سبب آن است که
نقض قواعد مصالحه را باید صلاح دولت جانبین خرابی آنست و ایشان باندیشه‌های دور از کار قرار
این معنی با خود نداده در این خیر اندیشی بروی در کار خود نمی‌گشادند و چون سلطان مرادخان از
تخت سلطنت رخت بعالم آخرت کشیده سلطان محمدخان پسرش بپادشاهی رسید حشری از اجامره و
اوباش و مردم بی‌ وسر خود را جلالی نام نهاده در آن کشور سر بفتنه و فساد و شور و شر برآوردند و از آن
رهگذر رشته انتظام دولت سلطان محمدخان از نظام افتاده چنانچه باید قدرت بر دفع جلالیان
نیافت و رفته رفته کار بجایی رسید که پاسبانان سرحدها قدم از دایره اطاعت و فرمانبرداری بیرون
نهاده دست جرات بنهب و غارت گشادند و غلامان بغداد نیز حاکمی را که از قبل قیصر بر آن کشور
فرمانروا بود بخود سر از میان خود بدر کرده او زون احمد نامی را از آقایان آنجا بر خود حاکم و فرمان روا
ساختند و علوفه و مرسوم غلامان قلعه نهاوند را که از خزانه بغداد می‌فرستادند از ایشان باز گرفته
از استمرار انداختند و قطع مقرری ایشان باعث آن شد که جمعی از ایشان متفرق و پریشان شده
جمعی دیگر در قلعه پای ثبات و قرار افشرده سر بطغیان و عصیان برآوردند و چون آفت دراز دستی
ایشان بقری و مزارع قلمرو علیشکر میرسید امرای آن سرحد حقیقت شور و شر آن گروه زیاده سر را به
حاکم بغداد پیغام دادند و از قبل پادشاه دار السلام محمد آقای قپوچی باشی برسم سفارت بدفع فتنه ایشان منصوب
و روانه نهاوند گردید و بعد از ورود بآن حدود سکنه قلعه خدمتش را بقلعه راه نداده اموال و اسبابش را



عرصه نهب و تاراج نمودند و محمد آقا با تستان کردونشان توسل جسته در دفع فتنه غلامان نهاوند استدعای
امداد و اعانت کرده و خاقان خیر اندیش بنا بر رعایت شرایط مصالحه با صدار منشور عاطفت و جهان آن طایفه
سرکش را از مخالفت و نافرمانی تحذیر و مقرر فرمود که حسن خان حاکم همدان و سایر امرای آن سرحد در امداد
و معاونت محمد آقا مساهله روا ندارند و بنابر آنکه جمعی از مردم احشام آن حوالی و محال قریبه بقلعه قبل از
استمداد محمد آقا و صدور منشور اقبال از دراز دستی عصیان و طغیان غلامان مذکور بجان آمده بودند ابواب
اتفاق بر روی یکدیگر گشوده عزم آن نمودند که آن گروه مردود را از قلعه بیرون کنند و چون خبر بطاهر قلعه
رسیده غلامان از اندیشه ایشان خبردار گردیدند نایره قتال و جدال در میان اشتعال یافت بیشتر از
آنکه حسب الفرمان قضا جریان حسن خان در صدد اصلاح این شورش و غوغا و امداد محمد آقا در آید اشتعال
ارتفاع غبار کین و دار محمد آقا سر خود گرفته ترک حکومت آن غنیمت شمرد و اهل قلعه که در این ماده از فتنه و
فساد آن جماعت گرفتار زندان گونه گون آفت بودند و شبی بر بستر آسایش و آرام نمی‌غنودند چون از
رفتن محمد آقا خبردار گردیدند بهدستی ولی آقا نامی از رومیان که شعار شاهیسونی و دولتخواهی این دودمان
ولایت نشان عیان ساخته رایت نیکنامی افراخته بود برجی از بروج قلعه را که ولی آقا در آن حراست دروازه و دیگر
باسبانی آن میمود نیم شبی بتصرف بیرونیان داده مردم احشام و اتباع را که بمحاصره قیام داشتند بدفع
فتنه غلامان فرستادند و نایره گیر و دار در میان ایشان بچرخ دوار رسیده سردار غلامان با چندتن
دیگر از ایشان در میانه عرصه تیغ فنا گردیده و قلعه بتصرف بیرونیان در آمده بضبط و حراست آن مشغول
شدند و در خلال این احوال کوکبه جاه و جلال حسن خان و رفقا بپای قلعه نهاوند رسیده مبادی امان
بقیة السیف را از زندان محاصره آزاد گردانید و هر یک از آن گروه سراپا شور و شر سر خود گرفته از قلعه بدر
رفتند و بعد از آواره شدن غلامان حسن خان حسب الفرمان قضا جریان آن قلعه را ویران و برج و
باره و اماکن و مساکن آنرا با خاک راه یکسان نمود و وقوع این حال که در شهر بند اندیشه و خیال هیچکس راه
نداشت وسیله اختلال اساس مصالحه گردیده بنیان صلح و صلاح را منهدم و ویران گردانید و با آنکه خاقان
گیتی‌ستان بعد از وقوع آن واقعه ناگهان در استحکام بنیان صلح و صلاح اهتمام میفرمود اما از طرف
پاشایان سرحد آذربایجان امری چند که باعث انداراس اساس مصالحه بود در روی نمود و بوضوح پیوست بطریق جلالیان در
صدد هدم قواعد صلح و صلاح بودند تا بحدی که احتیار سفر خیر اثر آذربایجان روی نمود ذکر توجه موکب ظفرنشان همایون
بصوب آذربایجان و بیان جهانگشایی خاقان گیتی‌ستان در آن اقلیم دلنشین فارسان میدان سخنوری و
یکه تازان عرصه دانش گستری که در مضمار نگارش اخبار و آثار از تیره خطی قلم گوهر بار علم کاویان اشتهار بدر زده

سپهر دوّار افراشته و پایه والای گوهر طرازی الجوهر تیغ زبان بر طاق بلند امتیاز گذاشته اند از دستان
فتح آذربایجان بدین سان صف آرا و معرکه پیرا میکردند که چون بسبب ارتحال سلطان مراد خان خواندکار
روم اشتغال دولت آل عثمان بسلطان محمد خان جنابجا یجایی آن شد نایره شور و شر در ان کشور
شعله ور شد و حشمت لال جدود مرجال آن بوم و بر در اطراف و پاشایان سرحد تا پیروی جلالیان پیرو پا
پیش گرفته باعلای اعلام فتنه و فساد دامن اطاعت و انقیاد پادشاه خود را از دست دادند و
اذیت رسکنه در هر سر هوایی و در هر دل تمنایی بهم رسیده بازار نهب و غارت در ان مملکت واکردید
میران قبایل و عشایر اکراد آذربایجان که پیوسته دامن زن شعله فتنه و فساد بوده دست جرأت
باشتعال نایره طغیان و عصیان گشوده طریق نافرمانی بیگلربیگیان و پاشایان آن سرحد پیمودند و
کار فتنه و فساد اکراد بدبنیاد بجایی رسید که اولاد شاه قلی بلباس که در ان کشور خمیر مایه شور و
شر بودند با حکام و بیگلربیگیان رومیه تمرد نموده راه دولتخواهی درگاه جهان پناه گشودند و همچنین
ابو بسلطان بن خلف اولاد شکلو حشری بر سر خود جمع آورده بخود سر در قلعه خوی رایت سروری بر
افراخت و شعار شاهسونی و شیوه دولتخواهی پیش گرفته قرب دو سال در ان ولایت خطبه را
بنام نامی و القاب گرامی خاقان گیتی ستان موشح و مزین ساخت و با آنکه اسباب نقض عهد و
پیمان از جانب رومیان الی الآن تا بصدد ظهور نرسیده اما از طرف منسوبان دولت ابد مدت بنابر
اطاعت فرمان لازم الاذعان کسری بقواعد عهد و پیمان راه نیافته هر روزه اساس پایداری آن
سر باوج آسمان میکشید چنانچه کارکنان دولت پایدار چندین بار بفرمان خاقان روزگار در صدد
گوشمال جمعی از اشرار که در سرحد آذربایجان و همدان بعزم دستبرد قدم جرأت بمحال متعلقه بر
نهاده بودند در آمده سرهای ایشان را نزد پاشایان سرحد ولایت روم فرستادند اما چون وقت
آن رسیده بود که آفتاب دولت بی زوال بوقوع فتح مملکت آذربایجان باعلی درجه کمال رسد
چندانکه منسوبان دولت ابد الاد در استحکام مبانی صلح و صلاح لوازم اهتمام مرعی میداشتند بیگلربیگیان
و پاشایان آن طرف بنای کار مصالحه را بر نقض عهد و پیمان میگذاشتند و بی ادبیهای نمایان از
ایشان بصدد ظهور میرسید که هر یک از آنها بتنهایی سلسله جنبان نقض عهد و پیمان میگردید
از آن جمله آنکه در ان اثنا احمد پاشا که از قبل خواندکار حاکم دار السلطنه تبریز بود بطمع مال خلف
بیگ نامی را از مردم سلطانیه که از جمله تجار خیردار و کرکیراقان سرکار خاقان گردون اشتهار
بود بقتل رسانیده اموال وی را که از آن جمله قریب چهار هزار تومان بدیوان اعلی متعلق بود بتصرف

وهمچنین



وهمچنین بلند پروازان بهای احکام بیهوده رای شیروان نیز در فضای هوای بی وبا بازی با کازی
گشوده اموال و اسباب چندتن از منسوبان آستان گردون نشان را که از راه خریداری اسیر و
جوارح شکاری بدان ملک رفته بودند غارت نمودند و با آنکه صدور هر یک از این امور از طریقه ادب و
آداب دور و بر هم زن احکام صلح و صلاح و سلسله جنبان فتنه و فتور بود خاقان والا نژاد بنابر
آسایش عباد و آرامش بلاد همان اساس مصالحه را از اندراس محفوظ داشت و دفتر زیاده سری آن
طایفه مذکور را بر طاق نسیان میگذاشت و با آنکه مکرر بفرمان آن سرور امرای نامور بارسال رسل و
رسایل حقیر و وزیر اعظم آن از مردمی بیخبر را از شور و شر آن گروه زیاده سر با خبر گردانیدند اما
اثری بر آن مترتب نگردیده رفته رفته کار آن حرکات ناهموار باصرار کشید و ساعت بساعت
جرأت و جسارت آن جماعت بی عاقبت سلسله جنبان نقض عهد و پیمان میگردید تا دریای حوصله
خاقان گیتی گشای بی صبر صران شور و شر طوفان خیز و بعزم تسخیر ملک دلپذیر آذربایجان عازم
دار السلطنه تبریز گردید و باعث بر انهدام بنیان عهد و پیمان که در نظر ظاهر بینان منظور نظر
اخیر علت تامه بود آنکه در ان اوان چون در میان علی پاشای بیگلربیگی تبریز که بعد از جعفر پاشا
بحکومت آن خطه آشوب انگیز آمده بود و غازی بیگ کرد از اولاد شاه قلی بلباس غبار نقار
ارتفاع یافته با یکدیگر از در ستیز و آویز در آمده بودند و غازی بیگ رخت نافرمانی پاشا بقلعه
قارنیارق کشیده ببرداری آن حصار استوار تیغ مخالفت آخته رایت نافرمانی می افراخت پاشای
مذکور در صدد دفع فتنه و فساد آن بدبنیاد و سایر معاندان و فتنه جویان اکراد در آمده با لشکرهای
تبریز و نخجوان و ایروان روان شد و چون خبر لشکر کشی جعفر پاشا بغازی بیگ مذکور رسید
بمراحم بیکران توسل جسته خان ابدال پسر خود را از راه استمداد با آستان گردون نشان فرستاده
شعار شاهسونی و دولتخواهی ظاهر گردانید و خاقان بلند اقبال خان ابدال را بمراحم بیکران و
مواعید شاهانه استمالت گردانیده بخاطر قدسی مناظر گذرانید که چون اساس پایداری مصالحه رومیان
و بنیان قواعد عهد و پیمان ایشان مانند بنای قصر حباب بر روی آب و در رهگذار سیلاب منظور می آید
چرا نشاید که درین وقت که علی پاشا با لشکرهای آن دیار بعزم گوشمال اکراد بدبنیاد در روی عزیمت
به تسخیر قلعه قارنیارق نهاده و مرحلها از دار السلطنه تبریز دور افتاده با جمیع اعلام جاه و جلال
بطریق ایلغار و استعجال بر آن دیار پرتو وصول افکنده از پیرامن مملکت آذربایجان و شیروان که ملک
موروث دودمان والای ایشان است بحیطه ضبط و تسخیر در آید و با این اندیشه صواب با جمعی از امرای

عالیجاب و ملتزمان رکاب ظفرانتساب درین باب مشورت فرموده چون رای آفتاب اشراق اراده
پادشاه علی الاطلاق اتفاق داشت امرای صایب رای بنای آن کار دشوار را بر تصویب رای
شهریار گیتی گشای گذاشته رایت ایلغار بصوب تسخیر آن دیار افراشتند و چون مصلحت دولت
مقتضی آن بود که آن راز مکنون در میان جانم بیک اعتماد الدوله و علیقلی خان [illegible] و الله قلی
بیک قورچی باشی و بسطام آقای اردوغدی [illegible] خانه همایون که محرم حریم مشورت خاقان گردون
منزلت بودند بیرون نرود بجهت عزیمت نقل واردون نزد بحث شهرت دادند که موکب ظفرطراز
بجهت دفع فتنه فرنگیان که لشکر بر سر دار المؤمنین بحرین کشیده اند متوجه جنت نشان شیراز است
و بعد از چندروز که آوازه توجه شهریار سرافراز بجانب شیراز در اطراف و جوانب انتشار یافت بر
السنه و افواه مردمان سایر و دایر گردید که چون الله ویردی خان بیگلربیگی فارس کس فرستاده عرض
داده است که چون فرنگیان فسخ آن عزیمت نموده ابواب فر اقبال بر روی نهضت اعلام جاه و جلال
گشوده اند بر زبان گوهربار خاقان کامکار گذشت که چون مهم فرنگیان به نیروی بازوی دولت
ابدمدت در زور سر خود ذلت و لایت برحسب دلخواه کفایت شد بنابر آنکه لشکر فیروزی اثر به
تهیه سفر بجهت [illegible] رات عزیمت بصوب حرکت افراختند عنان عزیمت بسیر منتزهات مازندران
بهشت نشان که از دیر باز شاهباز اندیشه در فضای دلگشای هوای صید و شکار آن دیار
بال پرواز گشوده دار معطوف گردد که ازین راه هم تمنای سیر و شکار برحسب دلخواه بحصول
انجامد و هم بارش های [illegible] و احسان گشت امانی و آمال مردم آن دیار سرسبز و ریان شود و توجه موکب
ظفرنشان بصوب مازندران ارم نشان زبان زد پیر و جوان گردیده وقوع آن در پیش مردم
اصفهان بمرتبه یقین رسید و بنابر آنکه از امرای مامور بجز آن چهار نفر که اسامی ایشان بیان شد
دیگری از توجه خاقان بحر و بر بجانب تبریز و صوب آذربایجان باخبر نبود دری ازین احتمال بر
روی خیال هیچکس نمیگشود تا آن زمان که شاهد این متمنی در پیرایه وقوع جلوه ظهور نمود و از
غرایب امور که در آن اثنا در میان مردمان مشهور گردید آنکه در روزی که خاقان گیتی فروز با
محرمان حریم قرب در بزم تمهید این مقدمه عشرت پرداز طرب انداز بودند در دار السلطنه تبریز
وکیل و نایب مناب علی پاشا که در آن بلده کار [illegible] انگیز بحفظ و حراست قیام داشت خبر ایلغار خسرو
کامکار را بآن دیار شنیده از مولانا صوری منجم تبریزی میپرسد که از آمدن خاقان بهرام قهر در شهر
چه خبر است او چون این خبر را از کسی نشنیده بود در سبیل تعجب میگوید که ازین مقوله خبری در شهر

نیست

نیست شما این خبر را از که شنیده اید وکیل میگوید که این خبر در فلان روز بسمع من رسید اما انجام
خبر رسید که قایل آن قول که باشد و این قال و قیل در میان ایشان بسجد تطویل کشیده آخر قرار
بآن میدهند که صدق و کذب آن را بدیوان لسان الغیب حواله نموده خاطر خود را بتفأل آن اطمینان
دهند و بعد از گشودن دیوان این مقطع بتفأل می آید که **بیت** عراق و فارس گرفتی بشعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است ع القصه چون [illegible] اندیشه شهریار روزگار
بعزم تسخیر دار السلطنه تبریز در زیر زین ایلغار بود ساعت مسعود که مختار رصد بند فلک و دقیقه شناسی
مولانا جلال منجم یزدی بود موکب ظفرنشان بتاریخ هفتم شهر ربیع الثانی از دار السلطنه اصفهان
بصوب تبریز و آذربایجان طریق ایلغار پیمود و خاقان والانژاد در آن روز فیروز با یکه تازی جهانگشایی
در رکاب اقبال ایستاده شب در دولت آباد برخوار بار اقامت گشاد و روز دیگر از انجام جلوه
نماکرده در آخر آن روز کوکبه عزوشان بدار المؤمنین کاشان رسید و تا ملتزمان رکاب ظفرانتساب
تهیه اسباب و تعلیبند [illegible] و سامان سفر ایلغار پردازند یک روز در دار المؤمنین مذکور توقف
روی نموده از آنجا بسه روز در معموره خلدقرین قزوین بار اقامت گشودند و چون موکب ظفرقرین
بدار السلطنه قزوین رسید بنابر آنکه فرمان قضا ابتغا [illegible] که امیرگونه بیک قاجار داروغه دار
السلطنه مزبور قورچیان و غلامان و سایر عساکر ظفرنشان را که ساکن دار السلطنه مذکور باشند
جمع آورده باتفاق ایشان در عرض راه آذربایجان بمعسکر ظفر توأمان پیوندد و بر ملتزمان رکاب
اقدس ایلغار خسرو کامکار بصوب آن دیار متحقق گردید و مقارن آن کس نزد ذو الفقار خان
حاکم دار الارشاد اردبیل تعجیل روان و مقرر فرمودند که با لشکرهای آن طرف که نزد وی جمع
آمده باشند بطریق ایلغار خود را بمعسکر ظفرشعار رسانیده نوعی نماید که در حین ورود موکب جهانگشای
بپای کوتل میانه باردوی کیهان پوی ملحق تواند گردید آنگاه سپاه ظفرپناه روی براه آورده
چون گرد سپاه ظفرپناه در مرحله میانه سرمکش دیده مهر و ماه گردید ذو الفقار خان با کوکبه [illegible]
و سپاه گران از گرد راه بمعسکر ظفرپناه پیوسته موکب ظفرشعار بطریق شبگیر و ابوار قدم در شاهراه
ایلغار نهاد و اعلام گیتی فروز در عرض شش روز از حدود قزوین بمعموره طرب انگیز تبریز رسیده
ماهچه رایت ظفرآیت بجانب آن ولایت پرتو افکن گردید چنانچه تمام ایام ایلغار از اصفهان
تا تبریز یازده روز بشمار پیوسته صبح روز دوازدهم نقش وصول بآن دیار مطابق مأمول نشست و
چون علی پاشا که بر سر قلعه قارنیارق رفته بود و قلعه را بصلح از غازی بیک گرفته هنوز در آن حدود

طریق اقامت می‌پیمود و جمعی که در قلعهٔ تبریز بودند از هیچ راه از ایلغار موکب ظفرپناه آگاه نبودند
در سحرگاهی که پرتو آفتاب رایت ظفرآیت شاهنشاهی بر ساحت آن ولایت پرتوافکن میگردید
چون موکب ظفرقرین بکنار رود اسپرای شبلی رسید مصراع بقصد آنکه از اینجا خبر بدر برزود بد
چند نفر از رومیان از ترک خود بیخبر که دران رباط دود در بستر میبردند در پای لوای جهانگشای ترک
سرگفته شقهٔ رایات ظفرآیات بخون ایشان گلگون شد و بعد از مرور و عبور از آن مرحلهٔ پر شر و شور
چون موکب منصور بقریهٔ قهوجه که در سه فرسنگی شهر واقع است رسید رعایا و سکنهٔ آنجا که سالهای
تقیه و مدارا با رومیان بجا مبتلا بودند همین که چشم امیدشان بدین فوج قزلباش روشن گردید
بدون آنکه از تشریف قدوم شاهنشاهی آگهی یافته باشند بسرعت برق و باد روی بزیر زمینها
و نهانخانها نهاده تاجهای خود را که در عرض مدت بیست سال از نظر نامحرمان نهان داشتند
بیرون آورده بر سر گذاشتند و بعد از سربلندی آن افسر ارجمندی شعار دولتخواهی ظاهر ساخته
بخت تقبل رومیان انجا پرداختند و پس از آن دامن خوشدلی و شادمانی بر میان در پیش موکب
ظفرنشان روان شده بصدای طرب افزای الله الله که شعار غازیان جان فشان قزلباش است
غلغله در طاق نه رواق سپهر انداختند و بنابر آنکه در عرض راه فوجی از سپاه ظفرپناه مامور شده بودند
که پیشتر از ورود موکب منصور خود را بشهر رسانیده اگر توانند کمند اقتدار بر کنگرهٔ تسخیر قلعه و
حصار اندازند جمعی از اهل قلعه که دران روز در شهر و بازار بسود و معامله مشغول و از قرب وصول
مقدمهٔ فتح و ظفر بیخبر بودند از غلغلهٔ شور و شغب و ولولهٔ عیش و طرب تبریزیان گمان آن کردند
که جمعی از اراذل و اوباش اطراف چون شهر و قلعه را از حارس و پاسبان خالی دیده اند بعزم نهب و
غارت بجانب شهر دویده اند بنابرین قبل از ورود مقدمهٔ فتح و ظفر آن گروه از ته کار بیخبر از راه
رعایت حزم و احتیاط خود را به قلعه رسانیده دروازه را مسدود گردانیدند اما تبریزیان مانند تشنه
که بآب حیوان رسد چون شعشعهٔ مهر درخشان چتر همایون خاقان جهانستان را بر ساحت آن
ولایت تابان دیدند ذره مثال خود را بسایهٔ چتر همایون فال کشیده پیشتر ایشان در سر خیابان
بپای انداز متاع سر و جان سرافراز گردیدند و آیین خوشدلی و سرور را که سالهای دراز از آن
شهر معمور دور شده بود بجود از خود نزد دگیر شمرده خوشحال و خندان شهریار جهان را بشهر در آوردند
و چون از عمارات رفیع و بناهای منیع آن شهر آبادان نشان نمانده بود و قصور خالی از عیب و قصور
آن مدینهٔ معمور از سیلاب استیلای رومیان خراب و ویران و با خاک یکسان بنظر می‌آمد

معمار



معمار همت بلند خاقان اقبالمند خانهٔ مولانا وقوعی تبریزی را بنزول همایون معمور و آبادان فرمود
کلبهٔ درویشانهٔ وی را دولتخانهٔ شاهانه نمود و سادات و موالی و اعیان و اهالی و سایر سکنه و
متوطنین تبریز فوج فوج و گروه گروه از سر قدم ساخته بادراک شرف پابوس حضرت سربلندی می
افراختند و تا نثار خاک رهگذار خسرو کامکار سازند هر کرا از رومیان در شهر و حوالی میدیدند بقتل
رسانیده سرش را بپای بوس حضرت سپهر رفعت شهریار روزگار میرسانیدند و در این باب مبالغه و اهتمام
تبریزیان بجایی رسید که هر کس از رومیان را در مدت مدید با ایشان وصلت کرده صاحب فرزندان شده
بودند قطع نظر از قرابت سببی کرده سرهای ایشان را باستان گردون نشان می‌آوردند و تلافی تقیه
سالهای دراز ابواب تقیه از بیم رومیان بر روی خود باز کرده بودند بر سر کوچه و بازار زبان بالطعن
و لای ائمهٔ اطهار و تبرا از اعدای خاکسار ایشان گشودند و در اظهار شعار دولتخواهی و احیای مراسم
اخلاص و صوفیگری بیشتر از آنچه شرح آن مقدور خامهٔ مطلب نگار باشد مساعی جمیله بتقدیم رسانیده ازین
را محسود سایر شیعیان و فدویان آستان ولایت نشان گردیدند القصه چون شهر تبریز بنزول خدیو
جهان مستظهر و آبادان بعزت معموره جان آمد رومیان که در قلعهٔ تبریز بحفظ و حراست قیام مینمودند
در روز اول وصول لشکر ظفر ملازم قزلباش را هجوم اجامره و اوباش انگاشته بسرعت برق و باد
قاصدی بنزد علی پاشا فرستاده او را از صورت واقعه خبر دادند و پاشای مذکور وقتی بآن شر و شور و
فتنه و فتور نهاده از راه اطمینان عنان بصوب مراجعت انعطاف داد و بعد از ورود کند بود در فرد عسکر
ایروان و لشکر نخجوان ترک مرافقت وی کرده بجا و مقام خود رفتند و چون وقت آن رسیده بود که
دست تصرف کارکنان دولت آل عثمان از امانت داری مملکت آذربایجان کوتاه شده بحیطهٔ ضبط
و تسخیر سپاه ظفرپناه درآید پاشا و لشکریان از راه رعایت حزم و احتیاط دور افتاده بی باکانه در
کمال نخوت و غرور روی توجه به تبریز نهادند و بتجدید در عرض راه قاصدی از نزد اهل قلعه نزد پاشا
رسیده خبر رسانید که بعد از این چنین بوضوح پیوست که سلسله جنبان این قال و قیل ذوالفقارخان
حاکم اردبیل است که با سپاه و لشکر خود باین کشور تاختن آورده و ازین قرار شمار را در آمدن تبریز عزم
و مآل اندیشی بیشمار در کار است و علی پاشا بر رسیدن این خبر فی الحال تفکر مآل حال قتال و جدال افتاده
عاقبت چون عیال و اطفال و اسباب و اموال لشکریان بالتمام در قلعهٔ تبریز بود بصوابدید خلیل پاشا و
محمود پاشا و سایر سران و سرداران که رفقای وی بودند با پنجهزار کس که همراه داشت رایت مسارعت
بحفظ و حراست قلعه افراشته و معارضهٔ ذوالفقارخان را سهل و آسان انگاشته در نظر رومیان

دیگر

این خبر را نیز وقعی چنان نگذاشت و چون اهل قلعه در روز سیوم از نزول موکب همایون خبردار گردیدند
بار دیگر علی پاشا را از صورت واقعه مطلع گردانیدند و آن مغرور زیاده بر آنکه آن خبر را از تمام سپاه
و لشکر پنهان داشت اما از راه کمال سفاهت و بی خردی پیشتر آمده در موضع صوفیان که در شش فرسنگی
تبریز واقع است خیام اقامت افراشت و چون بفرمان خاقان انجم سپاه سپاهیان آگاه بجهت
رسانیدن خبر واقعی بمعسکر رومیان پیوسته در راه و شیر پاره بودند بعد از ورود پاشا و لشکریان به
صوفیان طریق مسارعت پیموده خبر قرب ورود ایشان را در شنب غازان که در آن هنگام از راه گشودن
قلعه تبریز معسکر ظفرنشان بود بشهریار جهان عرض نمودند و چون رایحه این خبر بمشام شعور خاقان دادگر
رسید گرفتن قلعه را بوقت خود حواله نموده متوجه گوشمال پاشا و استیصال لشکریان وی گردیده در
شبی که آخر روزش از قرب ورود آن لشکر هزیمت اثر خبر داده بودند تواجیان سپاه بفرمان شاه
گردون بارگاه ندای رحیل در داده اعلام جهانگشا و الویه فیروزی لوا از شنب غازان روی توجه به
صوفیان نهاده و بعد از قطع مسافت دو فرسنگ راه قبه بارگاه در موضع حاجی سرای باوج مهر و ماه
رسیده خدیو اقلیم گیر متوجه تسویه صفوف و تعبیه سپاه گردیده و روز دیگر ذوالفقار خان را بقورچی
از لشکر ظفرنشان و معجی از آن بحر بیکران مقدمه جنود ظفر ورود و چرخچی سپاه ظفر پناه نموده
بر سر راه رومیان کینه خواه فرستاد و با آنکه در معسکر ظفر شعار از غازیان جان نثار زیاده از
بیش از پنج شش هزار سوار نبود نیروی بازوی دولت ابد مدت و زور سرپنجه دست ولایت چون دو گواه
عادل شهادت میدادند که هر یک از امرا که بدفع اعدا مامور گردند شر ایشان را کفایت میکنند و
احتیاج برکوب زیور آرای تخت و تاج نیست اما آن حضرت بمصداقه مصراع دشمن نتوان حقیر و
بیچاره شمرد در طریق لشکرکشی و دشمن کشی قدم حزم و احتیاط فشرده روی جهانگشایی بصف
آرایی آورده و برانغار و جوانغار لشکر ظفر شعار را بمردان کار و شیر شکاران بیشه کارزار سپرده
خود بنفس نفیس در قلب قرار گرفت و چون لشکر ظفر قرین صف آرایی خاقان روی زمین نمونه
سد اسکندر و کوه آهنین گردید با یکی گزین برابر مقدمه لشکر ظفر قرین عنان عزیمت بمیدان نبرد و
معرکه کین منعطف گردانید و ماهچه رایت ظفر آیت وقتی بر ساحت معرکه پرتو وصول افکند که علی پاشا
از راه پیروی و عادت رومیان عرابه‌های تفنگ و ضرب زن را بیکدیگر پیوسته بخاطر جمع دل جگر
داری برابر حصار آهن بسته بود و مقارن وصول موکب ظفرنشان توپچیان و تفنگچیان را با آن قلعه
روان از پیش روان ساخته خود با خلیل پاشا در قلب رایت مخالفت افراخت و قلب و جناح لشکر را

باین

نعره

بآیین شایسته بر یکدیگر پیوسته باستقبال عساکر ظفرمآل آمد و چون از لشکر بحر جوش رعد خروش صیحه نفیر و
کرنای و غرش کوس بچرخ آبنوس رسیده از نهای و هوی پردلان و گیر و دار جگرداران دل خیره
بی جگران چون برگ بید لرزان گردید و یکه تازان هر دو لشکر بهم [illegible] جلادت بمعرکه مسیحا باخته
سر راه بر یکدیگر گرفتند بخت رومیان مانند چراغی که بگاه افسردن خانه روشن کند دلیرانه قدم بمعرکه
نهاده بحملهای پی در پی داد مردی و مردانگی دادند اما چون کوکبه جاه و جلال عساکر ظفرمآل از گوشه
میدان نمایان گردیده تیغهای زمرد فام از نیام اشتقاق کشیدند و مقارن آن شعشعه مهر درخشان اعلام
ظفر فرجام قولهای همایون بر ساحت میدان یگانه وصول افکند شیر شکاران بیشه جنگ و یکه تازان معرکه نام و
ننگ بپشت گرمی امداد الطاف الهی و معاونت اقبال بیزوال شاهنشاهی یکبار از جای درآمده بر
حزب اعدا تاختند و خاک معرکه را بدستیاری تیغ و سنان از خون مخالفان گلگون ساختند و لشکر دشمن
که خود را در برابر سپاه دشمن شکن قایم مقام کوه آهن می شمردند چون ماهچه رایت فیروزی آیت
شاهی و آفتاب چتر فلک فرسای شاهنشاهی را از افق معرکه نبرد تابان دیدند مانند خیل کواکب
بهنگام تیغ کشیدن آفتاب سپر عجز افکنده سر در نقاب احتجاب کشیدند بی اختیار شکست یافته آواره
دیار فرار گردیدند و چون نسیم فتح و ظفر از مهب تایید الهی بر پرچم اعلام پادشاهی وزیده بهادران
موکب ظفرنشان بتعاقب فراریان راهی گردیدند باشاره خاقان ربع مسکون فوجی از قول همایون
بعزم امداد و معاونت غازیان روان شده تیغ دشمن کشی بر سر فراریان کشیدند و تا زوال مهر جهانتابی
آن معرکه چشم از ماه و مهر بمالید از رومیان در آن کوه و بیابان نشان نماند و خلیل پاشا و
محمود پاشا بهنگام اشتعال نایره قتال و جدال با محال و وبال و نکال گردیده بقتل رسیدند و علی پاشا
کمند جرات و پردلی یار و بیک بیگدلی برادر محمد بیک بیگدلی که از جمله مقربان بساط قرب بود اسیر و
دستگیر گردیده در پای علم بنظر خاقان محترم رسید و بنابر آنکه بهر نعمت از نعمای بیمنتهای الهی شکری
در خور آن لازم میباشد و شکر نعمت فتح و نصرت در دیده حقیقت بین ارباب بصیرت جرایم اعدای
کم فرصت را بکرایم عفو و اغماض مقرون داشتن و دست عنایت و عاطفت دفتر شور و شر زیاده سری
ایشان را بر طاق نسیان گذاشتن است آن حضرت بنظر بخشش و احسان در حال آن اسیر سلسله
تقدیر نگریسته بادی از در مرحمت و دلجویی درآمد و خاطرش را بعواطف بیکران و مراحم بی پایان از
آسیب مواخذه و بازخواست اطمینان بخشید و چون محمد امین نام گرامی خلفی از پاشا که در نظر تماشا به
حسن صورت و سرو قامت و چشم شهلا و نگاه گیرا چراغ افروز بزم تماشا خطاب داشت در موج خیز دریای دغا

مشرف برتلف بود و چون جز در انجلای عفو و احسان کشتی نشین سفینه نجات و مدار بیم تلف گرامی خلاف آغاز
بیتابی و اضطراب نمود و مقارن آن چنان اتفاق افتاد که ملاحان کشتی فتح و ظفر آن گرامی گوهر را
از دریای خوف و خطر بر آورده بنظر آفتاب اثر خاقان بحر و بر رسانیدند و آن حضرت در ساعت
پسر را به پدر داده بهر دو را برسم مهمان عنبر السلطان آقای اروغه دفترخانه همایون فرستاد و غازیان
جان فشان که بتعاقب فراریان چون برق و باد روان شده بودند بعد از آنکه از ایشان اثر و نشان
نیافته بودند بموکب ظفر قرین معاودت نمودند و از بهر اریکی ازبیک بیا از کی که در پناه تاریکی شب
سعی لها و مغارها خزیده بودند بهنگام فرصت طریق آوارگی بجانب قلعه وان نمودند و بوقوع این فتح
نامدار غنایم بیشمار فتوح روزگار لشکر ظفر شعار گردیده منشیان عطارد نشان بفرمان خاقان
کشورستان فتحنامها با قطار آفاق و اقطار گردانیدند و چون از مهب عنایت نسیم فتح و نصرت بر پرچم
اعلام ظفر فرجام خسرو گیتی غلام وزیده بازای آن فتح نمایان که در حقیقت کلید فتوحات بیکران بود
جبین نیاز بر آستان شکرگزاری پادشاه بنده نواز سوده با جهان جهان فتح و نصرت بجانب شهر
مراجعت فرموده و چون علت غایی خاقان گردون وقار و مرحله پیمایی موکب ظفر شعار بطریق
شبگیر و ایوار تسخیر قلعه و حصار دار السلطنه تبریز بود و چون کوکبه عظمت و شان در آن بلده ارم نشان
بار اقامت گشود بخت برنجات عام پیغام آن بر روی کار مردم قلعه دار آورده ایشان را بزلال
نصایح سود مند از گران خواب غفلت بیداری کرامت فرموده و بمواعید عفو و احسان ابواب امن و امان
بر روی روزگار ایشان گشوده علی پاشا را برسانیدن پیغام رحمت انجام بجانب قلعه وان نمود و
سرکردهای آن گروه بهیده رای بخت نصیحتهای خاقان کشورگشای را بگوش نصیحت جای نداده ابواب
انواع خشونت و اصرار در قلعه داری بر روی علی پاشا گشادند و چون غازیان جان فشان بفرمان
خاقان گیتی ستان دایره سان قلعه را در میان گرفته از چهار طرف آغاز بردن جر و سیبه و افراشتن
حواله و انباشتن خندق نمودند کار آگاهان که در میان ایشان بودند چون در عاقبت کار قلعه داری
اندیشه نمودند چهار دیواری دیدند بی اسباب قلعه داری و پاسبان و جز چهار در رهگذار سیل بی زینهار
جرات سرشار لشکر ظفر شعار پای قرار استوار داشته و در کشت زار خیال مردم حصار در خشک سال
پریشانی احوال تخم نا امیدی کاشته لاجرم قدم براه عذرخواهی گناه نهاده بصلاح و صوابدید میرزا محمد ولد
میر مجتبی تبریزی که در میان رومیان باظهار تسنن متقی ایشان شده بود جمعی دیگر از تبریزیان چند
تن از اهل قلعه را در طلب خط امان و خیرخواهیهای خاقان والانژاد بنابر رضاجویی خالق ارواح و اجساد



در رفاه حال کافه عباد رسول اهل قلعه را بعز قبول اقتران داده فرستادگان را با خط امان و منشور آزادی از
زندان مواخذه عصیان و طغیان مشروط بدان که ولخواه ایشان قلعه را بازگردانیده و قلعه داران بنزول
آن آیه رحمت و احسان لباس اطمینان در برکرده روی نیاز بدرگاه پادشاه سرافراز آوردند و
دروازهای قلعه چون ابواب فیروزی و اقبال بر روی دولت بیزوال مفتوح گردیده عساکر ظفر مآل بر آخت
محافظت و پاسداری بیرون قلعه کشیدند و چون آن قلعه فلک شان بحیطه ضبط و تسخیر سپاه گیتی گیر
درآمد فرمان قضا مضا نفاذ پیوست که مقصود بیک ناظر بیوتات بضبط اسباب قلعه و یراق قلعه داری
و پرستاری اموال و اهل و عیال مقتولان پرداخته قرچقای بیک سردار عساکر فیروزی شعار با اتفاق
جمعی از غلامان خاصه شریفه بحفظ و حراست قلعه و منازل قیتلیان قیام نماید و چون از شرایط مصالحه
یکی آن بود که از رومیان هر کس اراده ملازمت خاقان گردون منزلت و اقامت درین ولایت
داشته باشد از روی او بحصول پیوسته علوفه و مرسوم خود مضاعف آنچه از قلعه دار روم میگرفته در
وجه خود برقرار شناسد لاجرم بمقتضای ایفای عهد و پیمان هر کس از ایشان که قدم در طریق ملازمت
و سر بر آستان عبودیت نهاد علوفه و مرسوم وی بشرح مرقوم افزوده یکساله آن را نقداز خزانه
عامره تسلیم او نمودند و چون آوازه این فتح نامدار با طراف بلاد و دیار رسیده فتحنامها با قطار
آفاق منتشر گردید بنیان قصر سلطنت پایدار چون اساس سپهر مرتفع بآسمان کشیده فرمان دهان
اطراف با آستان سلاطین مطاف متوسل گردیدند و بفتح ابواب رسل و رسایل و ارسال پیشکشها و
اتحاف تحف و هدایا پرداخته زبان بتهنیت فتح تبریز گویا ساختند و مقارن آن از اکراد به
بنیاد غازی بیک با اتفاق پسران و قوچی بیک برادر خود و شیخ حیدر ولد میره روی توسل به
آستان سپهر بنیاد نهاده باظهار اطاعت و انقیاد مشمول عواطف خاقان والانژاد گردیدند و
شیخ حیدر بشرف ملازمت آستان گردون منزلت مشرف گردیده ازین دربار سربلندی کسب
و در خلال این احوال توجه خاطر خورشید مثال در صدد رفاه حال و فراغ بال رعایا و زیردستان
درآمده ایالت خطه طرب انگیز تبریز را به ذوالفقار خان و حکومت مراغه را بشیخ حیدر و امارت
خوی را بغازی بیک کرامت فرمود و گشت مراد جمشید سلطان دنبلی که از دیرباز بملازمت دوام
شهریار سرافراز سربلند و ممتاز و در سفر خیر اثر بلخ و خراسان ملتزم موکب ظفر طراز بود برشحه از سحاب
عام تربیت و عنایت سرسبزی داده بحکومت مرند فرستاد و چون امیرگونه بیک قاجار با صباحت
رای و تدبیر و جوهر حکمداری و شمشیر محل اعتماد خسرو والانژاد بود مقرر فرمود که با اتفاق جمعی از طوایش

و سوکلن یرختا قامت بار بسیار و کنار آب ارس کشیده ایل و الوس و اویماقات آن حدود را یکجا جمع آورده از
اویماقات قاجار و مردم ترکمانات آنان که در قراباغ مانده باشند از آب گذرانیده نزد خود نگاه
دارد و پیوسته از کنار آب و گذارهای آن بحر پر انقلاب خبردار بوده نوعی نماید که از رومیان که
در گنجه و شیروان اقامت دارند دست درازی بدیار آذربایجان واقع نشود و همچنین فرمان لازم
الاذعان نافذ گردید که چراغ سلطان گرایلی استاجلو با فوجی از غازیان جنگجو رایت عزیمت به
کنار آب ارس افراخته بحفظ و حراست قصبه جولاه پردازد و در مدت اقامت از لشکرهای ایروان
و نخجوان باخبر بوده سوانح و وقایع آن حدود را عرض مینموده باشد و در اوقاتی که رایات نصرت
آیات بجهت نظم و نسق ولایت آذربایجان در دارالسلطنه تبریز اقامت داشت علی پاشا از راه
حریف و فی و حاضرجوابی و حسن معاشرت و خوش صحبتی بمحرمیت خاص اختصاص یافته اموال
و اسبابی که در قلعه داشت بازای آنکه قدم جرأت بمعرکه جلادت غازیان شیرصولت گذاشته
بود بداد کرامت شد **ذکر توجه موکب ظفرنشان بتسخیر نخجوان و قلعه ایروان و فتح ولایت مذکوره
و در سنه چهار جهانگشایی و نیروی بازوی کشورگشایی خاقان گیتی ستان** چون ثمر شیرین
فتح تبریز در مذاق غیرت خسرو آفاق لذت جهانگشایی داد روی توجه بتسخیر کل ممالک موروث
آذربایجان نهاده بخت برجم اعلام ظفر فرجام را بصوب فتح ولایت نخجوان گشاد و لشکریان
آنجا چنانچه ایمائی بآن شد در حدود مرند از علی پاشا جدا شده رخت اقامت بآن ولایت کشیده
بمنزل جا و مقام خود رسیده بودند که خبر فتح تبریز و شکست لشکر آنجا و گرفتاری علی پاشا
پاشا بایشان رسیده سراسیمه و حیران گردیدند و چون اعتمادی چنان بر قلعه نخجوان نداشتند یکی
از آقایان را بنوید حکومت آنجا فریب داده با یکصد و پنجاه کس بحفظ و حراست قلعه باز داشته
روی بضبط و استحکام قلعه ایروان که در آن وقت شریف پاشا بیگلربیگی آنجا بود گذاشتند و قبل
از ورود ایشان چون خبر توجه موکب ظفر لوا بشریف پاشا رسیده لشکرهای ایروان و توابع را
که قریب ده دوازده هزار کس بشمار می‌بودند از راه رعایت حزم و احتیاط بقلعه در آورده اهتمام تمام
در استحکام آن نموده بود و چون عسکر نخجوان بایروان رسیدند بنا بر آنکه قریب ده هزار کس بودند
و در قلعه نمی‌گنجیدند حصار دیگر در جانب قبلی قلعه عتیق بجهت اقامت خود طرح انداختند و در عرض
بیست روز که خاقان گیتی فروز بنظم و نسق تبریز و انتظام مهام آن معموره طرب انگیز قیام داشت
بهجوم عام حصار مذکور را تمام کرده سنگ و آذوقه دو سه ساله و سایر اسباب قلعه‌داری در حصار مذکور برده



بود

وبا آنکه شریف پاشا از قرار شعار مؤلف تاریخ عالم‌آرا شیعی مذهب و از سادات صحیح النسب معمورهٔ اصفهان
چنانچه در سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست در قلعه‌داری و معارضه با لشکر ظفرشعار کاری کرد
که هیچ متعصب نتواند کرد القصه چون کوکبه جاه و جلال شهریار بلند اقبال از دارالسلطنه تبریز بصوب
نخجوان روان شد پیشتر از آنکه بهجه رایات ظفرآیات برای ولایت پرتو وصول افکند ذوالفقار خان
بیگلربیگی آذربایجان را سردار سپاه مقدمه جنود مسعود نموده با فوجی از امرا و سپاه چرخچی روانه آن حدود
فرموده موکب ظفرنشان بر اثر ایشان چون بصوب مقصد روان شد در اثنای راه محمود سردار
چمشگزکی که از جمله جلالیان و چندگاه بود که پناه بسایه چتر فلک فرسا آورده در زمرهٔ معلی بسر می‌برد
حسب الاستدعا با سیصد نفر از مردم ابواب و سران موکب فی الاحداثه بعزم دستبرد روی جرأت بصوب
ایروان آورده و با آنکه در میان مردم ایروان و نخجوان بجرأت و جلادت اتصاف داشت و خود را
یکه تاز معرکه مردی و مردانگی می‌پنداشت چون بحدود ایروان رسید در یکی از منازل بزم میگساری چیده
از رعایت حزم و احتیاط و ترکتاز اعدا غافل و ذاهل گردید و مقارن آن خبر بخبری و فرده ...
و نکرده کاری چون مردم میان رسیده زیاده بر هزار نفر بر سر وی تاخته غافل بقتل وی پرداختند و سیصد
نفر را کشتند و بستن متفرق و پریشان ساختند و بمقتضای مضمون **مصراع** تا پریشان نشود کار
بسامان نشود **ه** وقوع این چشم‌زخم باعث فتوحات بی‌اندازه گردیده بخت چون ذوالفقار خان
بحوالی نخجوان رسید اکابر و اعیان آن دیار بورود مقدمه جنود مسعود اظهار مسرت و استبشار نموده
طریق استقبال نمودند و رومیان که بدمدمه و فسون لشکریان در قلعه نخجوان بار اقامت گشوده بودند
چون از ورود مقدمه سپاه ظفرپناه و توجه موکب همایون آگاه گردیده بنداز کرده پشیمان از ذوالفقار
خان بمال و جان امان خواستند و خان مشارالیه ابواب امن و امان بر روی ایشان گشوده خط امان به
شرحی که خاطرخواه ایشان بود بقلعه‌داران نمود و آن جماعت صلاح روزگار خود را در انقیاد و اطاعت دیده
روز دیگر از قلعه حیرت آوارکی به بیرون کشیدند و قلعه نخجوان با مضافات و منضمات بحیطه تسخیر
درآمده حقیقت معروض پایه سریر سلطنت مصیر گردید و چون خبر فتح قلعه نخجوان بمسامع جلال خاقان
کشورستان رسید کوچ برکوچ بصوب مقصد روان گردید مظاهر نخجوان از مضرب خیام فیروزی احتشام
گردانیده بورود موکب مسعود قلعه‌داران سایر قلاع آذربایجان قلعه‌ها را خالی کرده رخت اقامت
بقلعه ایروان کشیدند و حکومت ولایت نخجوان بچراغ سلطان استاجلو اختصاص پذیرفته بموجب فرمان رومیان
مستحفظ قلعه نخجوان را که بنا بر بودن خانه کوچ ایشان در قلعه ایروان محل اعتماد نبودند و ملازمان

ذوالفقارخان محافظت می‌نمودند بسلطان مشار الیه سپردند که تا فیصل یافتن مهم قلعهٔ ایروان نزد سلطان
مشار الیه بسر برند و در ظاهر نخجوان مظفر بیک محمودی که حاکم قلعهٔ باکویه و از اعاظم امرای آکراد
محمودی بود خود را بشرف بساط‌بوس سربلند گردانیده مشمول عواطف بیکران گردید و بعد از فیصل مهمات آن
ولایت رایت فیروزی آیت بصوب ایروان حرکت فرموده چون موکب ظفر ورود در ناحیهٔ دیدیلی
بار اقامت گشود خلقی بی‌نهایت از اویماقات سعدلو و بازوکی و الباوت و امثال ایشان که در
زمان قزلباش در دیار چخور سعد توطن اختیار نموده بودند و بحکم ضرورت در رفتن رومیه بدستور
در ان ولایت رحل اقامت افکنده داشتند چون از توجه موکب همایون با خبر گردیدند فرصت
غنیمت شمرده از راه شاهسیونی خود بمعسکر ظفر صفت ملحق گردانیدند و سوای آن جماعت تمامت
ریش‌سفیدان و ملکان آن ولایت از در انقیاد و اطاعت درآمده رخت اقامت باردوی کیهان‌پوی
کشیدند و چون کوکبهٔ جاه و جلال بفیروزی و اقبال از آنجا بصوب مقصد روان شده در یکفرسخی ایروان
نزول اجلال وی نمود یکی از موکب ظفرنشان برسم تماشا تا پای قلعه رفته دست جرأت به
گوشمال دمیان گشادند و اهل قلعه نیز قدم جرأت از دروازه بیرون نهاده در برابر غازیان داد جرأت
و سپاهیگری دادند و روز دیگر که اعلام فتح و ظفر بعزم محاصرهٔ قلعه از دامن کوه طلوع جرأت می
نمود رومیان دروازه‌های قلعه را چون ابواب نجات بر روی خود بسته دست باندازی توپ و بادلیج
و ضربزن گشودند و کوکبهٔ اقبال پادشاهی بسپر حفظ الهی بر سر باد دریا دریا سپاه و لشکر بیکران کوچه باغها
و دیوار بست حوالی قلعه رسیده خیام اقامت مرتفع گردانیدند و تا معسکر ظفرنشان از بارش باران
گلولهٔ توپ و تفنگ برکران باشد غازیان بر یک طرف خیام خود که محدود بجانب قلعه بود جوالها
افراخته و در پناه آن رحل اقامت انداختند و در ان زمان که اقبال قلعه‌گشای خاقان کشورستان
در صدد تسخیر قلاع گردون‌شان ایروان درآمده باتفاق امرای عالیشان اطراف و جوانب آن
را بنظر تعمق مشاهده می‌نمود بوضوح پیوست که قلعهٔ ایروان مشتمل بر سه قلعه است یکی از آن جمله قلعهٔ
عتیق است که در زمان فرخنده‌نشان خاقان علیین آشیان فرهاد پاشای سردار چنانچه سابقا
بیان شد بنا نهاده بنیان آن ترتیب داده آن قلعهٔ فلک‌شان را در کنار رود زنگی جایی در غایت
متانت و استحکام ساخته بود و یکی دیگر قلعه‌ایست کوچکتر از ان که بر بالای تلی بزرگ ترتیب داده
آن قلعه را قلعهٔ کوزچی نام نهاده‌اند و سیومین قلعه‌ایست که مردم نخجوان چنانچه بجایی آن شد در ان
چند روز بنا نهاده در غایت متانت و استحکام باتمام رسانیدند و حارسان و پاسبانان این سه قلعه که هر

مشحون

مشحون ببرج و باره و شیر حاجی و خندق و آب و آذوقه و سایر اسباب قلعه‌داری و در نهایت پایداری و استواری
است بزور بازوی امداد و معاونت یکدیگر تکیه بر کوه آهنین و سد اسکندر دارند و با آنکه آذوقه و اسباب
قلعهٔ کوزچی از قلعهٔ عتیق و آب آن از رودخانهٔ زنگی چاهی است که بمشکها بالا برده در جاهگاه
می‌سپارند مستحفظان آن بنابر قرب جوار که با قلعهٔ عتیق دارد در حصار آسایش و اطمینان روزگار میگذرانند
و تسخیر قلاع مذکوره در نظر ارباب بصیرت بدین جهت در غایت صعوبت می‌نمود و بنابر آنکه از آغاز ظهور
ازاهیرستان سرای دولت این خاندان الی الآن چنان اتفاق نیفتاده بود که لشکر ظفر تلاش
قزلباش بقهر و غلبه قلعه از تصرف رومیه بیرون آورده باشند تجربه‌کاران قلعه از ایشان گرفتن را
امری محال می‌شمردند و با وجود آن اقبال قلعه‌گشای خاقان گیتی‌ستان همت والانهمت به تسخیر
آن قلاع گردون‌شان بسته اطراف و جوانب آن را با امرای عالیشان و عساکر ظفرنشان قسمت
فرمود و ذوالفقارخان با لشکر و سپاه آذربایجان به تسخیر قلعهٔ کوزچی و قرچقای بیک با غلامان خاصه
شریفه و سایر امرا و عساکر فیروزی مآثر بگشودن قلعهٔ عتیق مأمور و هر یک ببریدن جوروسیه و سایر امور
قلعه‌گشایی مشغول گردیدند و چون در اوقات امتداد محاصره برکات نایرهٔ گیر و دار در میان عساکر ظفر شعار
و رومیان قلعه‌دار ارتفاع پذیرفته از هر دو جانب جمعی مجروح و زخمدار میشدند و دست جرأت یکه
تازان موکب ظفرنشان که بیباکانه تا پای قلعه مرکب جلادت می‌تاختند بگریبان رومیان که پشت
بقلعه و دیوار بست داده بیشتر نمی‌آمدند نمی‌رسید فرمان واجب الاذعان نفاذ گردید که لشکر ظفرلوا در میان قلعه و
معسکر ظفر اثر بحفر خندقی عمیق پرداخته غازیان را از آفت دستبرد رومیان مطمئن ساختند و چون
تسخیر قلاع گردون ارتفاع بضرب توپهای اژدرمهابت کوه‌صلابت صورت وقوع می‌پذیرد مصلحت
دولت مقتضی آن گردید که برخوردار بیک انیس‌الدوله توپچی‌باشی در شهر ایروان که تا پای قلعه یک فرسنگ
راه است برخیزند توپی قلعه‌گیر حصارکوب قیام نموده چند قبضه توپ نیز از قلعهٔ تبریز بپای ایروان
نقل نمایند و بعد از انجام مهام توپخانه تخت توپها را بسپه ذوالفقارخان و توپچیان قدر
انداز قلعهٔ کوزچی را نشانهٔ آتش دستی خود نمودند و چون بدون تسخیر قلعهٔ کوزچی فتح قلعهٔ عتیق و حصار
جدید صورت‌پذیر نمی‌گردید و بردن جوروسیه از آن طرف احتمال وقوع نداشت عساکر ظفرنشان و توپچیان
آتش‌فشان همت به تسخیر آن گماشتند و بعد از چند روز از اتفاقات حسنه برجی که آب انبار قلعهٔ
کوزچی و جای چیدن چنبه‌های آب خوشگوار بود هدف تیر توپچیان گماندار گردیده شکست خمهای آب در قلعه
نایاب گردید و منفاران آن ملازمان ذوالفقارخان قدم جرأت پیش نهاده دست تصرف بفضایی که در میان

قلعه گوزچی و حصار عتیق فاصله بود کشادند و چون آب در قلعه گوزچی مانند کیمیا نایاب شده و فضای آن کو
که محل عبور و مرور مردم قلعه بکنار رودخانه و استظهار ز رود میان بآن بود متصرف سپاه منصور درآمد
مردم حصار یکبار با تیغهای کشیده از قلعه بیرون دویدند و از بیم جان جنگ کنان خود را بقلعه جدید
رسانیده دست تصرف از قلعه گوزچی کوتاه گردانیدند و چون جنود ظفر ورود مستظهر امری که در آن سعی
نموده بودند دست جرأت به تسخیر قلعه گوزچی گشوده بسیاری از رومیان قلعه دار را در راه فرار عرضه
تیغ تلف نمودند و چون در دیده حقیقت بین وقوع این فتح مبین ثمر پیش رس نخل دولت ابد قرین بود
غازیان جلادت آیین دامن جان فشانی بر میان در امر محاصره و استحکام سیبها داد مبالغه دادند و
عزیمت تسخیر قلعه عتیق و حصار جدید نهادند و چون مقدر و مقرر شده بود که کارکنان قضا کلید فتح
قلاع ایروان را در بهار سال آینده باستقبال دولت بی زوال آورند حکمهای دزدکار در زمستان آن
سال شدت سرما را بجایی رسانید که شرار در زمستان خانه سنگ از بیم سرما انزوا اختیار نموده دست
و پای غازیان خدر کار قلعه گشایی از کار مانده در آن زمستان سعی و اهتمام خود را در کار جرأت و استحکام
سیبها کردند و با آنکه از شدت سرما و برودت هوا دست قوت گیرایی و در پا طاقت روایی نمانده
بود عساکر ظفر مآل بجرأت سیبها دا پاس حال خود و حیا آبهکر در خاطر نداشتند رومیان قلعه دار
دقیقه از دقایق قلعه داری فرو نمیگذاشتند و در آن زمستان پنج شش چند نوبت از در جرأت درآمده
یکبار بر سیبه غازیان یازدهم دیگر مرتبه بر سر سیبه حمله نموده تا حتی آورده فی الجمله دستبرد
کردند و نوبت دیگر که بر سر سیبه قرچقای بیک و غلامان جان فشان آمده شکست یافته بی نیل مقصود
مراجعت نمودند و در اثنای جنگ حسین قلی آقا نامی از اعاظم ایشان بزخم تفنگ از پای درآمده
پنجاه شصت نفر از ایشان مقتول و زخمدار گردیدند و با وجود شدت سرما و دم سرد بی هوا توپچیان و
تفنگچیان جانبین هنگامه جنگ را با نداختن توپ و تفنگ بحدی گرم داشتند که ساعتی نمیگذشت که
در هر خیمه ده دوازده گلوله توپ و تفنگ مجتمع نمیگشت و روزی به شب نمیرسید که جمعی از مردم از دو بار
و متردد در معسکر ظفر قرین باران تگرگ عرضه تیغ تلف مرگ نمیگردیدند بالجمله چون معمار کلک گوهر طراز
بنای دولت سرای وقایع زمان دولت این شهریار سرافراز را در فضای دلگشای هر سال نهاده و
گلدسته بند این گلزار در هر بهار دست بچیدن گلهای نگارنگ آن گشاده اکنون وقت آن است که
تحت گلهای وقایعی که در آن زمستان در پای قلعه ایروان بوقوع پیوسته دست بعد از آن با تمام
داستان فتح قلعه ایروان پردازد و من الله الاعانة والاستعانة ذکر سوانح اقبال که در اثنای محاصره

قلاع

**فتح قلاع گردون شان ایروان باستقبال موکب جاه و جلال آمد** چون معمار قصر رفیع بنیان سلطنت جاودان خواهد که
اساس دولتخانه بلند اقبالی را بقوائم پایداری و قواعد مملکت مداری همدوش چرخ زنگاری سازد
نخست تهیه ارتفاع ارکان آن قصر جلال بوقوع امری جلیله که در وسعت آباد احتمال خیال سنوح آن
محال باشد پردازد و ازینجاست که از روزی که تخت فیروزبخت ایران بجلوس همایون این شهریار
مدبر سپهر دولت جوان همدوش آسمان گردید روز بروز پایه قصر سلطنت بی زوالش سر باسمان کشیده
اسباب ارتفاع اعلام جاه و جلالش حسب دلخواه آماده و مهیا شد مصداق این مقال آنکه در اثنای
محاصره قلعه ایروان که در نظر کارآگهان معارضه با قیاصره روم و معارضه با عسکر قضا هجوم آن
مرز و بوم بود امری چند روی نمود که هر یک بتنهایی ابواب جهانگشایی بر روی دولت پایدار آن
حضرت میگشود **ازان جمله** آنکه در اوقاتی که رایات ظفر آیات بعزم تسخیر مملکت آذربایجان به
طریق ایلغار متوجه دار السلطنه تبریز گردید از دیار روم خبر رسید که سلطان محمدخان قیصر روم سلطان
مظفر پسر بزرگتر خود را که در سن صبیت و کمال سالکی و سزاوار تخت پادشاهی و زیبنده اورنگ صاحب
کلاهی بود باغوای بعضی از پردگیان حریم حرم که اعدای مادر آن گرامی گهر بودند بجرم ناطلبیده در دست
خواجه سرایان ناچیز گردانیده و مقارن این حرکت عبرت انگیز که بیگناهی پسر بر وی ظاهر شده سیلی خور
امواج بحر پشیمانی بود خبر فتح تبریز از گرد راه رسیده بر پریشانی و اضطراب قیصر افزود و رفته
رفته ازین دو زخم دلی کار اعتدال مزاجش باختلال انجامیده از تخت سلطنت رخت عالم
آخرت کشید و چون آن دو دشمن قوی بازو بدست اقبال بی زوال پامال فنا و زوال گردیدند ارکان
دولت آل عثمان که از زور سرپنجه این دولت سلطنت ابد مدت خبردار بودند ناچار سلطان احمد
پسر کهتر قیصر را که شانزده ساله و در خراشت سن بود بجای پدر بر تخت سلطنت روم جلوس فرمودند و
وقوع شور و شر این قضایا بایکدیگر دست یکی داشته اختلال تمام و تفرقه و تشویش مالاکلام روی
بمملکت روم گذاشت و رفته رفته بی سر و سامانی اولیای دولت عثمانی بقلعه داران ایروان سرایت
کرده از مدد و کومک که در عرض مدت محاصره چشم براه رسیدن ایشان بودند ناامید گردیده قصور کلی
تمام در امر قلعه داری سعی و اهتمام ایشان راه یافت و باعث آن شد که فتح ایروان بعنوانی که بعد
ازین در محل خود گزارش یابد کلید فتوحات بیکران گردید **دیگر** از سوانح اقبال که در پای قلعه
ایروان روی نمود ورود میر محمد معصوم بکری ایلچی پادشاه خورشید کلاه جلال الدین اکبر پادشاه بود
که بمرافقت منوچهر بیک ایشیک آقاسی غلام خاصه شریفه که قبل ازین بمدت هفت سال برسم سفارت

از آستان جاه و جلال نزد آن شهریار بلند اقبال رفته بود در آستان گردون شان بار اقامت گشود
و از جمله هدایای شهریار دیار هند یک قبضه شمشیر هندی و بار طلای مرصع بالماس و سایر جواهر آبدار در حینی که
بادراک شرف پای بوس تاج افتخار بر سر کشیده بود از نظر آفتاب کردار خاقان روزگار گذرانید
و با آنکه آیینهٔ خاطر اقدس از راه ایلچی نگاه داشتن و بنای کار قندهار را که در نامه نامی اشعاری بآن شده
بود بر تغافل گذاشتن از فرمانفرمای مملکت هندوستان فی الجمله غبارآلود بود چون از سطور جوهر آن
شمشیر مکلل بر روکو نمایت فتح و ظفر مطالعه میشد بعنوان فال و شگون ایلچی را بقبول آن ممنون فرمود
اما سایر تحف و هدایای پادشاهی که از دیار هند تا پای قلعهٔ ایروان با رسول زبان دان همراهی کرده
بود در نظر آفتاب اثر جلوهٔ قبول نمود و بنابر آنکه در روز تخت تمامی آنها را بدر دولتخانه کشیده
بر روی هم چیده بودند چون از مهب عنایت و التفات نسیم قبول آنها بمشام ایلچی رسید ملازمان و کسان
وی بحفظ و حراست آن پرداختند و مدت چهار ماه که از راه برودت هوا و شدت سرما دست امید
از دامن گذرانیدن آن تحف و هدایا کوتاه بود در درِ دولتخانه بر سر آن بارخانه رحل اقامت انداخته
بودند و چون ایلچی مزبور از جملهٔ شعرای نامی و تخلصش نیز نامی و در آن مدت بوطت نظم اشعار و
حسن گفتار منظور انظار کیمیا آثار خاقان گردون وقار گردیده بود و بعد از فتح قلعه که شرف باشاه
اکثر علما و روسای و میان معارف و مشاهیر اکراد در مجلس بهشت آیین با امرا و ارکان دولت ابد قرین
همنشین بودند مجموع آن تحف و هدایا را با پیشکش خود از نظر خورشید اثر گذرانید و هم در آن مجلس
بدست جواد خسرو والا نژاد تمامی آن تحف و هدایا و اقمشه و امتعه گرانبها را بر حاضران بزم بهشت
سرشت بقدر پایه و قدر هر یک از ولات و حکام و امرای عظام و اشراف و اعیان طبقات
انام منقسم گردانید دیگر از سوانح ورود الکسندر خان خلف لوند خان والی گرجستان کاخت بآستان
گردون شان بود که لوند خان مذکور چنانچه در حدیقهٔ دویم از گلستان نخجوان ایمایی بآن شده
در عهد خجسته و زمان فرخنده شاه جنت مکان از جملهٔ باجگزاران دودمان ولایت نشان بود و چون
روزگارش در اطاعت و فرمان پذیری سپری گردید پرتو آفتاب تربیت و عنایت آنحضرت الکسندر خان
را بجای پدر والی آن ولایت و فرمانفرمای آن کشور گردانید و تا آن سرور در حیات بودند دستور
پدر طریق اطاعت و باجگزاری دولت ابد مدت می‌نمود و بعد از ارتحال آنحضرت بروضات جنان
که در دیار ایران فتنهٔ خوابیده بیدار و انواع هرج و مرج آشکار گردیده رومیان لشکرهای گران بتسخیر
مملکت شیروان کشیدند چون مرور و عبور ایشان بر ولایت گرجستان می‌نمود الکسندر خان نیز بر خلاف

همایون خان

همایون خان والی گرجستان کارتیل بحکم ضرورت با رومیان از در انقیاد و اطاعت در آمده بآیینی که شرح آن
در مقام خود گذشت مطیع و منقاد لشکر قیصر گشت و چون دیار آذربایجان و شیروان و ایلغار سلطان
آن لشکر بیشمار را در میان ولایت خود بتسخیر دیار آذربایجان و شیروان راه داده بجهت پاشایان
و اعیان ایشان نزل و ارمغان فرستاده و چون ولایات مذکوره بحیطهٔ ضبط و تسخیر کارکنان دولت
آل عثمان در آمده خود را فرمانبردار و باجگزار ایشان شمرده خطبه و سکه را بنام خواندکار در آن دیار
کرده و بنابر آنکه کستندیل میرزای خلف ارجمند خود را در زمان خاقان علیین آشیان بخدمت شاهزاده
شهادت لوا سلطان حمزه میرزا فرستاده ابواب خدمت شاهزاده والامرتبت را بر روی وی
گشاده بود و بعد از واقعهٔ هایلهٔ شاهزادهٔ شهید آن گرامی خلف در حجر تربیت و عنایت امرا و ارکان دولت
ابد مدت روزگار میگذرانید و از عهد صبی و ایام طفولیت در میان طایفهٔ رفیعهٔ قزلباش نشو و نما یافته
بشرف ادراک ملازمت و قرب خدمت خاقان گردون منزلت ممتاز و سرافراز شده بود و الکسندر خان
نیز بعد از ارتفاع آفتاب اقبال آنحضرت بذروهٔ کمال از کردهٔ پشیمان و قرب و منزلت فرزند ارجمند را در
خدمت خسرو اقبالمند وسیله ساخته اکثر اوقات کسان خود را با عرایض اخلاص آثار و تحف و هدایای
سزاوار بدربار سپهر کردار میفرستاد و از این رهگذر بر وی ابواب عنایت و التفات آنحضرت را بر روی
بخت بلند و طالع ارجمند خود می‌گشاد تا وقت آن رسید که بشرف پای بوس شهریار جهان سربلند تواند
گردید و سبب حصول این مطلب آن بود که چون سفر خیر اثر آذربایجان روی نمود کستندیل میرزا در اثنای محاصرهٔ
قلعهٔ ایروان مستدعی آن گردید که بسرعت برق و باد بگرجستان شتافته پدر را از کردهٔ پشیمان را بدرگاه جهان
پناه حاضر گرداند و مسئول وی بعز قبول موصول گردیده رخت اقامت بگرجستان کشید و پدر زاده سر را که
عهد اطاعت قیصر در ربقه گردن فرمانی چریده سری بکوچه فرمان برداری گردون اقتدار کشیده بود
بچرب زبانی و شیرین بیانی و حسن گردار و لطف گفتار بدربار اطاعت شهریار سپهر اقتدار رسانید و
امرای رفیع مقدار و ارکان دولت پایدار در روزی که الکسندر خان رخت اقامت بموکب ظفر نشان میکشید
حسب الفرمان قضا جریان با کوکبه نمایان باستقبال وی روان شده خدمتش را بآیین سلاطین باردوی
ظفر قرین و مجلس بهشت آیین رسانیدند و مشار الیه بکام ادراک شرف پای بوس بنا بر رسم و آیین سلاطین
گرجستان که در حین ادراک خدمت پادشاهان عظیم الشان اشرفی نثار فرق فرقدسای شهریاران گشوده
کشامی کنند طبقی از زر بر سر خاقان بحر و بر نثار نموده زبان بعذر جرایم و تقصیرات گذشته خود گشود
و آن حضرت خدمتش را در آغوش مهربانی و عطوفت در آورده بتفقدات و پرسشهای گوناگون ممتاز و

سرافراز فرمود در رفته رفته محرمیت بزم خاص و همصحبتی حریم اختصاص بی شناس عوام و خواص شد دیگر از سوانح
اقبال ارسال طهماسب قلی بیک غلام خاصه شریفه بطلب گرگین خان ولد سمایون خان بود که بعد از
گرفتاری پدر در دست رومیان بر تخت سلطنت گرجستان کاخیل که ملک موروث آن سلسله بود تمکن یافته
باایالت آن ولایت قیام نموده و چون بشارت این عنایت بجان نثار الیه رسید از راه وفور عقیدت
و اخلاص از سر قدم ساخته خود را باستان آسمان مماس رسانید و بعد از ادراک سعادت بساط بوس تنوع حبات
گوناگون و محرمیت حریم خاص اختصاص یافت دیگر از وقایع دولت افزا آنکه در اوایل اردوی نمود در روم
گروهی نامعدود از اویماقات دیار روم بود که قریب ده دوازده هزار خانوار از آن دیار افسر
شاهسونی بر سر در پای قلعه ایروان خود بعتبه علیای خاقان کشورستان رسانیدند و چون خود در اصل آن
نام نهاده بودند در عرض راه بمقتضای نام خود بهر مرز و بوم از ولایت روم که میرسیدند آن ولایت را به
جاروب نهب و غارت رفته لازم ولایت دیگر میگردیدند و چون باستان گردون نشان رسیدند بعطوف
سکران افسر سربلندی از ادراک شرف پای بوس بر سر ریش سفیدان ایشان نهاده اجاب عنایت بی
نهایت بر روی آن جماعت گشاده و جا و مقام و یورت ییلاق و قشلاق آن جماعت در ولایت ری
و ساوه و خوار و فیروزکوه معین گردیده در همان چند روز رخت اقامت بآن ولایت کشیدند دیگر از
سوانح این سال توسل شمس الدین پاشای قراقلر بدرگاه پادشاه بحر و بر بود و چون ایل مذکور در سوالف
زمان از جمله اویماقات قزلباش و ساکن دیار قراباغ بودند و بعد از استیلای رومیان بران دیار
بناچار قرار اقامت در آن ولایت داده پاشای مذکور از راه انقیاد و اطاعت رومیان بپایه والای
پاشایی رسیده بود و چون خبر مسرت اثر کشورگشایی خاقان کشورگشای بپاشای مذکور رسید فرصت
غنیمت شمرده با گروهی از اویماق قراقلر و ایل شمس الدینلو و حاجیلر و خت شاهسونی و صوفیکری
آستان خاقان معدلت گستر رسیدند و بعد از دریافت سعادت بساط بوس بپوشیدن تاج وهاج دوازده
ترک اثنا عشری افسر سربلندی بر سر نهاده مکتوب رومیانه را از سر وا کردند و پاشای مذکور بخطاب ارجمند
خانی سربلند گردیده بشمس الدین خان اشتهار یافت العقد در اوقاتی که رایات فیروزی آیات در
پای قلعه ایروان سربلند و آسمان کشیده بود بورود سلاطین گرجستان و امرای اکراد و ایل و اویماقات
هر روزه بر مدارج جاه و جلال خاقان بلند اقبال و شوکت و اقتدار عساکر ظفرمآل می افزود و ساعت
بساعت ابواب یأس و حرمان از رسیدن کومک و مدد بر روی قلعه داران قلاع ایروان میگشود تا آن
زمان که بمقالید سیف و سنان غازیان جان فشان ابواب مغلقه آن قلاع فلک نشان بر روی دولت



ابدنشان مفتوح گردید دیگر از سوانح اقبال که درین سال فرخ فال باستقبال دولت بیزوال آمده رفتن
الله ویردی خان با امرا و عساکر ظفرنشان فارس بجانب دار السلام بغداد و مراجعت ایشان بعنوان
خاقان والا نژاد بود و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در سال گذشته اوزون احمد علی آغا ناظم
آقایان بغداد به پشت گرمی دولت خداداد خاقان والانژاد با پاشای آن دیار و بلاد از در مخالفت و
عناد در آمده و ابواب توسل بآستان گردون نشان گشاده بمنتسبان این دودمان جلالت انجام داده
که چون خطه خلد نهاد بغداد از بدو سرچشمه اخلاص و اعتقاد گشاده و سایر ممالک محروسه انضمام داده اند منتظر
آنم که موکب همایون یا یکی از امرای دولت ابد مقرون هر چه اولی دانند صواب کرده قلعه و شهر را بتسلیم
و خود را با دراک شرف پای بوس حضرت تاج افتخار بر تارک اقتدار گذاشته پیوسته سایه شال دنباله دو
آفتاب جاه و جلال باشم و چون حاصل پیغام آن نام بعرض خاقان گردون غلام رسید از راه اتمام
حجت و الزام آن فرصت الله ویردی خان امیر الامرای فارس را با لشکرهای فارس و کوه گیلویه و
خوزستان بموجب احکام لازم الاحترام بسفر دار السلام مامور و مقرر فرمود که از راه عربستان و لرستان
بصوب مقصد روان شده با اوزون احمد از در تحقیق صدق و کذب آن سخنان در آید و خان عالیشان بنابر
امتثال فرمان با لشکرهای گران از راه عربستان و لرستان بجانب مقصد روان شده حسن خان استاجلو
حاکم همدان و سایر امرای قلمرو علیشکر و حسین خان فرمانفرمای استان حسب الفرمان در عرض راه به
معسکر خان والاشان پیوستند و امرای نامدار با دوازده هزار سوار آراسته پیراسته که در معسکر خان رفیع
مقدار بشمار پیوسته بود روی توجه بصوب دار السلام بغداد نهاده چون بار اقامت در حوالی آن ولایت
گشادند ابراهیم بیک نامی را از شاهسونان بغداد که از دیرباز سر بر خط اطاعت و انقیاد خسرو والانژاد
گذاشته در سلک ملازمان رکاب همایون انتظام داشت برسم سفارت نزد اوزون احمد فرستاده پیغام
دادند که ما بندگان حسب الفرمان والا شان از راه وعده که با منتسبان این دودمان ولایت نشان کرده بودی درین
ولایت بار اقامت گشوده ایم اگر بوفای وعده اقرار نجاح مآرب بر سر گذاشته خود را در سلک امرای عظیم
الشان آستان ولایت نشان در آری تراحت باشد والا ماهیه دانیم آنچه خدای جهان خواهد به یقین چنان
شود و چون در آن اوان امرا و ارکان دولت آل عثمان بمقتضای مصلحت وقت حکومت عراق عرب و
امیر الامرایی دار السلام بغداد را بوی مسلم داشته فی الجمله اقتدار او در آن دیار افزایش یافته بود
بنابرین مسامحه و مدارا آن معزول بعهده کمش صلاح حال خود را در آن دانسته که خود را از هواخواهان دولت آل عثمان
[illegible] و با امرای عثمانی از در دوستی و مهربانی در آمده ابواب مخالفت بر روی کارکنان دولت ابد مدت گشاید

شاید باین وسیله بنیان حکومت خود را تقویم اهمیت ظاهری آن سلسله استحکام دهد لاجرم سلیمی تیغ ستم
ابراهیم بیگ بیگناه را براه عدم فرستاده ابواب گونه گونه مواخذه و بازخواست چنانچه در مقام
خود مرقوم قلم جواهر رقم گردد بر روی خود گشاد القصه چون خبر قتل نامبرده و شور و شر آن زیاده بر
نامبرای نامور رسید بعزم انتقام تیغ زمرد فام از نیام کشیده بعزم تسخیر دار السلام و محاصره حصار آن روان
گردیدند و چون رایت ظفر آیت امرای عالی منزلت برظاهر حصار بغداد پرتو وصول انداخت احمد پاشا و اوباش
و متعبده دار السلام قدم جرات از دروازه بیرون نهاده با مقدمه لشکر ظفر علامت که سرکردگی حسن
خان و حسین خان طریق فتح و نصرت می پیمودند دست جرات بمعارضه و محاربه گشودند و چون میدان داری
پشه ناتوان در برابر باد وزان بیش از زمانی نمی باشد بعد از آنکه تیغ و سنان غازیان را اثر خود
شناسا دیدند عنان عزیمت بجانب هزیمت منعطف گردانیده خود را بدروازه و درون قلعه رسانیدند
و غازیان شیر شکار در اثنای فرار بسیاری از ایشان را در عرض راه و در دروازه و سر تخته پل بخاک
هلاک افکنده رایت اقتدار بچرخ دوار افراختند و بعد از فرار چون محصوران دروازها را بسته در پس
دیوار قلعه داری نشستند امرای عالیشان با دریا دریا لشکر و سپاه کوه همت بکوشمال آن جماعت پرداخته
قلعه را محصور گردانیدند و مقارن آن منشور عاطفت باسم امرای عالیشان شرف ورود یافت که اکراد و زردن
احمد از وعده که خود کرده پشیمان شده با عساکر ظفر توان از در قلعه داری درآمده باشد در این وقت بنا
بر اشغال عظیمه که باستقبال اقبال بزوال آمده و یکی از آنها تسخیر مملکت آذربایجان و محاصره قلاع قلعه
شاه ایروان است مواعید کاذبه و بیراکان لم یکن انگاشته رایت مراجعت بموکب ظفر عاصیت بر
افرازند که او زون احمد و قلعه بغداد بجایی نمیرود و اگر خدا خواسته باشد بسی بر نیاید که بمکافات
نقض عهد و پیمان گرفتار آید و خان جان فشان جواهر سره الفاظ و عبارات آن منشور عاطفت را
سرمه کش دیده مآل اندیش دیده باتفاق سایر امرا و لشکریان عنان عزیمت بصوب مراجعت منعطف کردانیدند
و چون در اثنای طریق در مجمع مرا بتحقیق پیوست که از سنجق بیگیان دولت آل عثمان پسران قباد
ولد میر عمر کوران رایت اقامت و راهزنی در قلعه زنجیر افراخته ابواب امنیت و استقامت را بر روی
آمد و رفت مترددین بتخصیص جمعی از عساکر ظفر فرجام که متعاقب امرای عظام بجانب دار السلام می آمدند
مسدود ساخته بوده اند رای رزین امرای عدالت آیین در صدد گوشمال آن طایفه بدین درآمده فوجی از
امرا و عساکر ظفر قرین را بدفع فتنه ایشان روان ساختند و وقتی شعله تیغ غازیان ببرق خرمن
تمکنت و توان آن گروه بی ایمان رسید که تمام ایشان در میان ایل و الوس و جا و مقام خود با آرام و اطمینان

تم

تمام بر بستر آسایش غنوده از ترکتاز حوادث ایام بیخبر بسر می بردند القصه سپاه ظفر پناه ناگاه بر آن گروه
رسیده تیغ جرات بعزم قتل و غارت آن گروه روسیاه از نیام انتقام کشیدند و صامت و ناطق اموال
و متملکات آن جماعت عرصه نهب و غارت گردیده عمر بیگ پسر بزرگتر قباد که سرکرده و سردار آن طایفه
کج نهاد بود طریق فرار اختیار نموده بجانب قلعه زنجیر گریزان گردید و جمعی از لشکریان حسن خان چون
بلای ناگهان و قضای آسمان بر اثر وی روان شده در حوالی قلعه نزدیک بوی رسیدند و چون او بر دخول
فرصت دخول قلعه و قلعه داری نیافت از آنجا نیز طریق هزیمت پیش گرفته بوادی آوارگی شتافت و غازیان
دست از تعاقب وی برداشتند تا غل بر گردن و بند بر پای وی گذاشته رایت مراجعت افراشتند و قلعه
و جا و مقام آن طایفه تمام بحیطه ضبط و تسخیر سپاه ظفر پناه درآمده پسران دیگر قباد قدم در دایره اطاعت
و انقیاد نهادند و الله وردی خان ایشان را مصحوب خود گردانیده در حین ادراک شرف پایبوس بحضور
گناه ایشان گردید و مراحم بیکران جرایم ایشان را بعفو و اغماض مقرون داشته افسر فرازی و امارت
خاصه شریفه بر سر ایشان گذاشت اما آن طایفه طاغی و باغی قدر آن جان بخشی و احسان ندانسته
از آستان جلالت ایشان روی گردان و روی بوادی آوارگی فرار نهادند القصه چون امرای عالیشان
اقتدار آن گروه مردم آزار را بشعله تیغ جوهر دار از سر راه مسلمانان برداشته روی عزیمت ببهار اقتدار
گذاشتند حسین خان امیر الامرای لرستان و جمعی از امرای عالیشان بدستوری الله وردی خان رایت
مراجعت بدیار خود افراشته الله وردی خان و حسن خان بهمت بر ادراک شرف پابوس بگاشتند و حسن خان
در اثنای محاصره و الله وردی خان در روز فتح ایروان بموکب ظفر نشان پیوسته بعز بساط بوس و عطوفت
بیکران سربلند گردیدند و مقارن آن حسن خان با جمعی از امرا بتاخت ولایت خنقه از ولایات گرجستان
مستق که منوچهر خان داماد همایون خان متعلق بود و رومیان به تسخیر آن پرداخته بودند مامور گردیده
خدمت مرجوعه را بر وجه شایان بتقدیم رسانیدند و با بسیاری از جواری و غلمان و پسران و دختران گرجیات
مراجعت نموده منظور نظر عاطفت و احسان گردید دیگر از سوانح دولت اقبال که در ماه و لالو قوع انجامید
والا تخریب قلعه دار السلطنه تبریز و انهدام اساس و انهدام بنیان و محو آثار عمارات عالیه و قصور متعالیه
رومیان در آن حصار استوار بود و باعث بر صدور این فرمان آن گردید که چون جماعت مذکور در عرض سی
سال از روی فراغ بال و رفاه حال در آن قلعه خیبر مثال عمارات بلند و سراهای آسمان پیوند و حمامات و مستغلات
مرغوب و اسواق و کاروانسراهای خوب اساس نهاده ابواب تمامی بر روی هر یک از اینها گشاده بود خود دل
بر گرفتن ایشان از آن عمارات عالیشان دشوار می نمود و قطع علاقه جمعی از ایشان که در حیات بود ...

وا فرمای آنان که بلندی تیغ و سنان غازیان در گرفتن تبریز و تسخیر قلعه آن سفر ناگزیر جهت بسیار نموده بود
در نظر اصحاب اشرف خاقان بحر و برلازم بود فرمان لازم الاذعان باسم تبریزیان نافذ گردید که بهمدستی
بلیه بنیاد اساس آن قلعه و بنیان آن عمارات عالیشان را از بیخ برکنده با خاک برابر سازند و فدویان
اخلاص نیشه تبریز از راه امتثال فرمان با اسباب هدم و آلات رزم روی توجه بتخریب آن قلعه و حصار
و عمارات سپهر آثار آورده مدر الملک موزی اثر از آثار آن بنیاد نگذاشتند و بجز نام نشانی از آن قلعه
و ابنیه و عمارات رفیعه آن در جهان باقی نماند **دیگر** از وقایع این سال تخریب قطر اعتبار آقا میرزا علی
دولت آبادی مستوفی الممالک بود که بتقریب نفاد فرمان لازم الاذعان بنابر آن روی نمود که در سال
گذشته معز ابراهیمای شیرازی ابواب تقریر بر روی کتاب دفترخانه همایون گشوده ایشان را بتقصیری
چند متهم نموده بود لاجرم افسر سرفرازی آقا میرزا علی که منصب استیفای ممالک بود بر سر معز ابراهیما
گذاشته آمد و مفاصا حساب اقتدار آقا میرزا علی در دفتره اختتام با تمام رسیده معز ابراهیما بآن منصب
والا سرافراز گردید **گفتار در سوانح سال دویست هم جلوس میمنت مانوس خاقان بلند اقبال که مطابق توی ئیل
ختی و مطابق ... هجری بود** چون کلید بسته سندان گذار بهار رحمت کلریزان بزم ارم نگار شهریار
کامکار دیگر بار دسته بستن گلهای نگارنگ اختیار نموده و مبارکی و اقبال جشن نوروز سلطانی این سال
فرخ فال روز یکشنبه نوزدهم شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال اتفاق افتاده سلطان چهار بالش عناصر
و اجرام از زمستانخانه حوت روی توجه بشبستان حمل و بیت الشرف خود نهاد خاقان والا نژاد بعد
از جشن نوروز سلطانی و گذرانیدن آن روز فیروز بگونه گونه مسرت و شادمانی همت والانهمت بتسخیر
قلاع ایروان مصروف داشته بسعی و اهتمام تمام اعلام ظفر فرجام بگشودن آن قلاع گردون شأن
افراشت و چون رای آفتاب ضیا اقتضای آن نموده بود که بحت ابواب حصار جدید بکلید اقبال بی
زوال بر روی عساکر ظفر مآل مفتوح گردیده از جانب آن حصار استوار بیرون جر و سیبه کنند اقتدار عسکر
ظفر شعار بکنگره قلعه عتیق تبریز تواند رسید فرمان لازم الاذعان بنفاد پیوست که امرای ظفر لوا و سپاه قلعه
گشا بخت به نیروی بازوی توانا و زور سرپنجه اقبال سالار قلعه داری را برجا رسان و بابان حصار
جدید دشوار سازند و از چهار طرف بیرون جر و سیبه و افکندن توپهای قلعه کوب کنند اقتدار بر
کنگره آن حصار استوار اندازند و امرای عالیشان و عساکر ظفر نشان چنانچه مولف تاریخ عالم آرا تحدید
آن بروج و ذات اطراف و جوانب هر دو قلعه را سوی جانب غربی که دو فرنگی جایی از فرود آن میکند زدو
از آن طرف راه بردن جر و سیبه میسر بود با مردی و جرأت غازیان شیر شکار و رسیدن سپاه از اطراف



افراخته
بنای حصار مستحکم و استوار ساختند و هر یک از سرداران فیروز جنگ و یکه تازان معرکه نام و ننگ جوالها
سرکوب قلعه و حصار ساختند و بضرب توپ و تفنگ رخنهای نمایان در برج و باره قلعه انداخته کار
را بر محصوران آن دو حصار دشوار ساختند و چون تهیه اسباب یورش و وقت آن رسیده بود که یورش
غازیان قلعه‌کشای کلید فتح حصار جدید گردد بنابر عزیمت لوازم حزم و احتیاط مصلحت دولت مقتضی آن
گردید که نیر عالم افروز از افق شاهی پرتو وصول بر سپهبای امرای سرکرده های سپاه افکنده چون شاه فرما
که زمان یورش رسیده و از هیچ رهگذر حالت منتظره باقی نمانده هر یک رجبین خدمت مفتخر و
مباهی سازد و باین عزم صواب چون آن آفتاب ذره پرور سایه عاطفت بر سر سپاه افکنده بدیده بینایی
آگهی دیدند که وقت یورش حصار جدید رسیده غازیان قلعه‌کشا را بیورش مامور گردانیدند و تا از مستحفظان
قلعه عتیق امداد و معاونتی بقلعه داران حصار جدید نتواند رسید فرمان والا انفاد پیوست که بهنگام یورش حصار
جدید بانداختن توپهای اژدر مهابت رعد آوا و افراختن اعلام شورش و غوغا ابواب خوف و هراس بر
روی مستحفظان قلعه عتیق مفتوح داشته نوعی نمایند که از ایشان مددی بقلعه داران حصار جدید نتواند رسید
و بعد از تمهید تسخیر حصار جدید روز شنبه بیست و نهم شهر ذی الحجه الحرام قریب بطلوع صبح صادق نعره‌های
و الله اکبرهای کشیده عساکر فیروزی مآثر از چهار طرف هجوم آور گردیدند و چون کلید گشایش قلعه‌های
در دست کارفرمایان قضا است پیش از آنکه غازیان ظفر لوا از رخنها که در برج و باره حصار پدید آورده
بودند بقلعه درآیند غمی از آن شب گذشته تیر دستی ابر دریا دل و بارش بارانی شدید مایل پای عزم قلعه‌گشایان
در گل مانده اسپها قدم جرأت پیش نتوانستند نهاد و از کثرت آب و گل یورش غازیان شیر دل
بشب دیگر افتاد و در شب دیگر که شب بیست و هشتم ماه مذکور بود مصلحت مصلحت سنج کل تقاضای
آن نمود که قلعه داران را که در شب گذشته از هول شدت باران و هراس پاسداری ترکان لشکرکشان آشنا
نشده بود اگر ایشان را نیمی از آن شب گذشته خواب غفلت در ربود و عساکر ظفر شعار از امارات و آثار
از بیخبری مردم حصار خبردار گردیده قریب بطلوع صبح صادق بعزم یورش کرنای کشیدند و از اطراف و جوانب
حصار جدید و قلعه عتیق سورن انداخته بغلغله کوس بشارت و نقاره شادمانی دجوش و خروش
بیا در ان جوش یورش اهل قلعه عتیق را نیز از گران خواب غفلت بیدار گردانیدند و چون غازیان از
رخنها که در حصار جدید پدید آمده بود داخل آن حصار استوار گردیده بودند مستحفظان آنجا گریزان رخت
اقامت بقلعه عتیق کشیدند و در اثنای فرار غازیان نصرت شعار بتعاقب ایشان اختیار نموده در اندک
زمانی بجوهر تیغ آبدار ابواب هلاک بر روی دو سه هزار تن از آن قوم زبان بکار گشودند و بسیاری از ایشان را

اسیر و دستگیر کنند اقتدار خود گردانیده با غنایم موفور بحصار جدید باز گردیدند و چون نسیم فتح و نصرت
از مهب عنایت بی غایت در تسخیر حصار جدید بر پرچم اعلام ظفر فرجام وزید غازیان قلعه گشای و
بهادران نبرد آزمای بمحاصرهٔ قلعهٔ عتیق مأمور گردیده دایره سان آن قلعهٔ فلک شان را مدام محاصره
کشیدند و از جانب حصار جدید بیرون جر و سیبه شارع دولتی در زیر زمین مهیا ساختند از بیم و نایره
خوف و هراس بی قیاس در خرمن جرأت و جلادت آن گروه حق ناشناس انداختند و با آنکه سررشتهٔ
کار و بار قلعه‌داری را از کف داده بودند مانند چراغ که بوقت مردن خانه روشن کند در حفظ و حراست
قلعهٔ عتیق طرح تو جرأت می‌نمودند تا آنکه از طرف شمال قلعه سیبهٔ ذوالفقار خان در دو سه روز بپای
حصار شیر حاجی رسیده دروازهٔ آن حصار استوار را از روشنی شعله اقتدار گردانیدند و از طرف شرقی
قورچیان عظام و غلامان و سایر عساکر ظفر احتشام و عملهٔ توپخانهٔ خاصهٔ شریفه و محمد تقی بیگ یوزباشی
با فتح باتفاق تفنگچیان کوک خود و سایر تفنگچیان تبریزی و غیر ایشان رایت جرأت و جلادت افراخته
بهیأت اجتماعی خود را بقلعه انداختند و رومیان چون دیدند که کار قلعهٔ شیر حاجی بکجا رسید دست
از محافظت آن باز داشته سراسیمه و حیران خود را بدرون قلعه کشیدند و مقارن آن امیرگونه خان
قاجار که در اثنای محاصره از قراباغ رسیده با ایالت و دارایی ایروان سرافراز گردیده بود متوجه
تسخیر برج معینی که بجانب شرقی قلعه واقع بود گردیده با غازیان افشار در گرفتن آن برج قدم
سعی و اهتمام استوار گردانید و بعد از کشش و کوشش فراوان و حملات پی در پی غازیان جان فشان
قاجار رایت اقتدار خود را بر فراز آن برج رسانید و قلعه‌داران از آن جرأت نمایان سررشتهٔ
کار قلعه‌داری را از دست داده در باب سپردن قلعه و نگاه داشت آن ابواب مشورت بر روی هم گشادند
و بعد از طی نشیب و فراز این راه دور و دراز صلاح کار خود در طلب امان و سپردن آن قلعهٔ فلک
شان دیده شریف پاشا که امیرالامرای آن دیار بود حسن آقای چاوش باشی را بجهت حصول خط
امان بآستان گردون شان روانه گردانید و بزبان دانی مشارالیه بموقف عرض رسانید که اگر عواطف
بیکران و مراحم بی پایان شامل حال محصوران شده جرایم و ذلات و جسارت و گستاخیهای ایشان که در
مدت محاصره و قلعه‌داری بنابر مراعات ادب و آداب چاکری و خدمتکاری بی اختیار بوقوع پیوسته
بعفو و اغماض مقرون گردد و عموم اهل قلعه از باس و سخط شاهنشاهی ایمن و مطمئن گردند مفاتیح قلعه
را با محقر پیشکشی که در خور مکنت و توان ایشان باشد بکارکنان دولت ابدتوامان می‌سپارند و چون قبول
ملتمس پاشا و مسئول قلعه‌داران در نظر مروت و احسان خاقان گیتی ستان بر محاربه و خون ریزش رجحان





داشت دفتر شور و شر و مؤاخذه و بازخواست آن طایفهٔ مضطر را بر طاق نسیان گذاشت و تقصیرات ایشان را
کان لم یکن انگاشته بصدور منشور فرمان شریف پاشا و آقایان و ملوک باشیان و سایر محصوران
را بجایت تازه امیدوار ساخت و آن خط آزادی و احسان را میرزا علی بیگ یوزباشی پرناک ترکمان به
موجب فرمان بقلعه برده شریف پاشا و اکثر اعیان آن جماعت را بمقام انقیاد و اطاعت در آورد اما
گروهی از کم خردان زیاده سر که در سنگنای محاصره خبر رسیدن کومک و مدد را بطریق رجوفه از کلید پر شنیده
بودند طریق مخالفت و نافرمانی نموده بر سر محمد پاشای الدخضر پاشا که از اعیان آن طایفهٔ بی پروا بود
جمعیت نمودند و رسیدن کومک را بهانه ساخته خود را بخیال محال قلعه‌داری در تیه مخالفت و نافرمانی
انداختند و شریف پاشا و جمعی از عقلای ایشان بخیال آنکه شاید آن آوارگان بادیهٔ ضلالت را بصلاح
سود دهند بشاهراه اطاعت هدایت نمایند میرزا علی بیگ را دو سه روز در قلعه نگاه داشته چون آن
گروه زیاده سر پای براه عذرخواهی گناه خود نمی‌گذاشتند روز سیوم یوزباشی مذکور را با عرضه داشت
استدعای مهلت ده روزه بجهت تحقیق رسیدن کومک بآستان گردون شان روانه داشتند و چون
راه جای این خبر بمسامع خاقان بحر و بر رسید از خفت رای و استدعای بیجای اهل قلعه متعجب گردیده
نایرهٔ خشم جهان سوز ش سر بر کرهٔ اثیر کشید و از موقف جلال فرمان قهرمان قهر نفاذ پیوست که عساکر ظفر
مآل در صدد گوشمال آن گروه خسران مآل درآمده آن قلعهٔ خیبر مثال را به نیروی بازوی اقبال بی زوال و زور
سرپنجهٔ سلطنت ابدی الاتصال پامال و بال و نکال ساخته بتسخیر آن حصار استوار رایات اقتدار بر افرازند و
غازیان جان فشان که از دیرباز گوش بر آواز نفاذ این فرمان بودند دست جرأت و پای همت بتسخیر
آن قلعهٔ فلک شان گشودند و چهار موجه بلا از چهار طرف روی بانهدام قصر شوکت آن گروه باد پیما
نهاده بانداختن توپ و تفنگ و افراختن اعلام نام و ننگ ابواب دهشت و اضطراب بر روی مردم قلعه
گشادند و کار بجایی رسید که اهل حصار یکیک و دو دو خود را از برج و باره قلعه بزیر افکنده از راه شاهی
سوی بآستان آسمان بوند توسل می‌جستند و از رخنها که در اطراف حصار از صدمات توپهای قلعه کوب شاهراه
نجات ایشان شده بود فوج فوج و گروه گروه خود را باردوی کیوان شکوه می‌رسانیدند و از این راه طریق
رستگاری بر روی مردم قلعه باز بود تا حسب الاتفاق در ان اثنا هلال ماه محرم الحرام از کنارهٔ افق گوشه
ابرو نمود و در موکب ظفر لوا تعزیهٔ شاه شهدا و مصیبت لب تشنگان بادیهٔ کربلا تازه گردیده مردم اردو
بازار باقامت مراسم تعزیت شور یوم النشور را بیدار گردانیدند و چون فریاد و فغان مصیبت رسیدگان آن
واقعهٔ هولناک در شب عاشورا از دماوند پیر فتنه از حضیض خاک باوج افلاک رسید گان حارسان و پاسبانان

قلعه آن شد که باعث بیان همه غوغا و شورش نفاد فرمان بوقوع یورش و اهتمام غازیان در کشش و کوشش شده است
لاجرم آنان که در سپردن قلعه بدرد زیاده سری گرفتار بودند بی اختیار خود را نزد پاشای قلعه دار رسانیده
از روی عجز و اضطرار بدادن قلعه و سپردن حصار راضی گردیدند و چون تیر تدبیر شریف پاشا در طلب امان بر
سنگ زیاده سری آن طایفه نادان رسیده مستمسکی دیگر نداشت بنای استدعای جان بخشی محصوران را شفیع
آوردن خون ناحق بخته شاه شهدا و خامس آل عبا گذاشت و دیگر باره حسن آقای چاووش باشی را از راه عذر
خواهی بدرگاه جهان پناه فرستاده به شفاعت شهادت آنحضرت بخشش خون اهل قلعه را از مکارم
اخلاق خاقان باستحقاق مسألت نمود و حسن آقا در روز عاشورا که شاه و گدا بتعزیه شاه شهدا قیام داشتند
و شهریار جهان و امرای عالیشان در لباس سوگواری دقیقه از دقایق گریه و زاری فرو نمیگذاشتند
بشرف آستان بوس مفتخر و مباهی گردیده ملتمس شریف پاشا را بشرط آنکه در همان روز قلعه را سپرده بروز
دیگر موقوف ندارند بعز عرض رسانید و با آنکه آینه خاطر اقدس از رهگذر آن ملتمس غبار کدورتی گرفته اما
چون ارواح مقدسه شفعای روز جزا شفاعت خواه گناه آن طایفه کینه خواه گردانیده بودند باین شفاعت
زنگ آن کلفت را از مرآت خاطر قدسی زدوده و مقرر فرمود که پاشای مشار الیه اگر با تمامی محصوران و
مجموع اهل قلعه در ساعت از قلعه بیرون آمده در صحرا خیام اقامت برافرازند مسؤل ایشان بحصول موصول بوده
بعد از تقبیل عتبه اقبال هر کس را در این ولایت بنابر تشیید مبانی علایق اراده توقف در خاطر و هوای
ملازمت این آستان در سر بوده باشد بخاطر جمع اقامت نماید و جمعی که بمراجعت ولایت روم مایل و راغب
باشند راه گشاده و باب سفر ایشان بحضرت خاقان کشورستان آماده است بهر جا که خواهند بروند و
چون حسن آقا بانجاح مآرب سربلند گردیده با منشوران رخت اقامت بقلعه کشید فرمان والا بنفاذ
پیوست که قرجقای بیک یاوچی از غلامان بقلعه رفته بحفظ و حراست قلعه و ضبط قراین و دفاین
شهریاری و اسباب ضروریات قلعه داری قیام و اقدام نماید چون وقت آن رسیده بود که تسخیر قلاع
گردون ارتفاع ایروان کلید فتوحات دیگران شود چون مژده بخشایش و احسان بورود خط امان
بمحصوران رسید تمام ایشان از راه امتثال فرمان از قلعه بیرون آمده رخت اقامت بدامن صحرا کشیدند و
قرجقای بیک یاوچی از غلامان بقلعه رانده آن حصن حصین را بحیطه ضبط و تسخیر درآورد و این فتح
نامدار که در نظر کارآگهان در کار طراز فتوحات سلاطین گردون اقتدار بود بمیامن تأیید هدایت الهی
و نیروی بازوی اقبال پادشاهی روی نمود و چون هر یک از نعمای بی منتهای الهی شکری در خور آن
لازم است بعد از آنکه آن قلاع گردون شأن بحیطه تسخیر دولت ابد توامان درآمد خاقان قلعه گشا بازای

شکرگزاری

شکرگزاری آن نعم جمیله تمامی اسباب و اموال محصوران و متملکات منسوبان و متعلقان و اهل و عیال
ایشان را که قرابها از آن مال امال میشد بانعام ایشان کرامت فرمود و با آنکه رومیان بازای این عاطفت
که علاوه جانبخشی ایشان شده بود بطوع و رغبت مبلغ دوازده هزار تومان برسم نعل بهای عساکر فیروزی
لوا پیشکش کارخانه شریفه میمونه نمودند همت بحر عنایت آنحضرت دست رد بران پیشکش نمایان نهاده
فرمود که چون قبول پیشکش از جمعی که ایشان را مال و جان امان داده باشیم در کیش مروت روا نیست
آن وجه را نیز بانعام خود مقرر داشته بخاطر جمع بهر جا که خواهند روان شوند و بعد از این بخشش نمایان اعیان
و اعاظم رومیان بگمان آنکه نظر همت بحر عنایت آنحضرت وجه مذکور قابلیت قبول آن نداشته
مبلغهای گران بران می افزودند که شاید بعز قبول موصول گردد آن نیز خیالی بود محال و اندیشه دور از
وسعت آباد احتمال و چون نزد رومیان تعیین شد که دریا دریا در و گوهر و عالم عالم سیم و زر در نظر
همت خاقان بحر و بر در نمی آید و عدم قبول پیشکش ایشان از رهگذر قلت و کمی نیست از دل و جان ثنا
خوان عواطف بیکران و دعاگوی انعام بی پایان آنحضرت شده روسای ایشان مانند شریف پاشا و محمد
پاشای ولد خضر پاشا و امثال ایشان محقر پیشکشی از مال خود سامان داده در روز بار از نظر آفتاب اثر
انوار گذرانیدند و شهریار کان یمین بحر یسار تا عدم قبول تحف و هدایای آن جماعت بر خاطر ایشان بار
نباشد از آن جمله چند راس اسب و چند ثوب زره و کپه و قبضه تفنگ فرنگی قبول نموده تتمه را با ایشان عطا
فرمود و خاطر پریشان ایشان که در آن اوان برهم خوردگی از گیسوی عنبربوی بتان توام بود یکرنگ
بجزایل عطایای آنحضرت جمعیت آباد خوشدلی و اطمینان گردید و شریف پاشا که از مردم اصفهان و
متحلی بحلیه تشیع و ایمان بود بخیریت عواقب خود را بجاه و جلال و اهل و عیال و اسباب و اموال بیشمار
که در دیار روم داشت تبدیل نموده بدستوری عنایت طریق توطن مشهد معلی نمود و تا در آن آستان
ملایک پاسبان بملازمان و اتباع خود که قریب یکصد نفر بودند از رهگذر معاش و مدار در آزار نبوده باشند
ابر گوهر بار عاطفت بحر عنایت آنحضرت برکت امانی و آمال وی در سیلان آمده هر ساله مبلغ سیصد
تومان نقد و مقدار پانصد خروار غله برسم معاش گذران در وجه پاشا و منسوبان مقرر گردید و بنا بر مزید
احترام پاشا معبد وقف الاکرام بالتمام مقرر شد که خدمتش در لیالی و ایام مستمر که در سلک خدام والامقام آن
روضه مینو نظام انتظام داشته بجاروب کشی و سایر خدمات آن بقعه سدره مرتبه قیام و اقدام نموده
باشد و جمعی دیگر از رومیان که آرزوی وطن مألوف سلسله جنبان عزیمت ایشان بدیار روم شده بود بر
محمد آقا ولد خضر پاشا جمعیت نموده بمرافقت صفرقلی بیک یوزباشی چکنی و علیخان بیک ایشیک آقاسی ولو

که برسانیدن رومیان بقلعه قارص مامور بودند شاهراه مقصود پیمودند جعفرقلی بیک مذکور باتفاق جمعی از
تابینان آن جماعت را از دست انداز اجامره و اوباش و ترکتاز کم نامان طوایف قزلباش سلامت
گذرانیده بقلعه قارص که بولایت روم اختصاص داشت رسانیدند و آن گروه حق ناشناس بعد از ورود به
قلعه قارص بازای شکرگزاری نعم بیقیاس خاقان گردون اساس علیخان بیک ایشیک آقاسی را گرفته
تا آمدن حنجال اوغلی سردار آن دیار چنانچه در محل خود رقمزده کلک وقایع نگار خواهد شد مقید و محبوس
نگاه داشتند القصه بعد از فتح ایروان ایالت و دارایی آن ولایت بامیرگونه خان اختصاص پذیرفته
حکومت الکاء نخجوان بمقصود سلطان کنگرلوی استاجلو و فادرمان (?) و آن حدود بنقش سلطان سعدلو
عنایت شد و از امرای کردستان جمعی که از راه شاهی سیونی (?) باستان گردون شان پیوسته کمر صوفیگری و اخلاص
بر میان جان بسته بودند مانند غازی بیک و قوچی بیک پسران شاه علی بلباس (?) چکاری (?) و قلیچ بیک و
جمشید بیک دنبلی و مقصود بیک محمودی و پسران ... منظور نظر تربیت و عنایت خاقان بحر و بر گردیده هر
یک بحکومت ولایتی رسیدند و چون همیشه آن بود که بعد از کسر شوکت رومیان و تقریب فتح ایروان از راه
کاونات بی دست درازی از رومیان قلعه تفلیس و اخسقه بسود مملکت گرگین خان والی گرجستان که تیل (?)
ولد سمایون خان برومی نماید خدمتش را که در مدت محاصره ایروان سایه نشین آفتاب عنایت و احسان بود
با فسر انجاح مآرب سربلند و بتوجهات شاهانه و تفقدات خسروانه خرسند فرموده رخصت مراجعت بآن
ولایت کرامت نمود و از جزایل عطایا و کرایم دلجوییها که باعطای آن افسر سرفرازی بر سر آن کامیاب
عواطف بیکران گذاشته پایه قدر وی را بآن عطیه والا بردوش فرقدان گذاشت آن بود که قدر منتش
را بشرف مصاهرت خود سربلند فرموده شایسته گوهری را از آن درج و ناهید منظری را از آن برج
بعقد ازدواج خود در آورد و برسم یادبود خوشهای مروارید غلطان و عقدهای گرانبها بانفایس
امتعه و رغایب تنسوقات بجهت پردگیان حرم آن دودمان و مقرر فرمود که چون زمان مقارنه
مهر و ماه نزدیک رسد و اشاره والا بارسال آن نوعروس حجله کبریایی شرف صدور یابد آن اختر
فروزان را از برج حریم حرمت تابان گردانند و الکسندر خان همچنان در موکب ظفرنشان منظور نظر
تربیت و احسان و مشمول عواطف بیکران بسر میبرد و ملتزم رکاب نصرت انتساب بود تا شهریار جهان
از نظام و انتظام مهام ولایت چخور سعد و قلاع ایروان باز پرداخته اعلام فتح و فیروزی بصوب تسخیر
سایر ولایات افراخت و از پای قلعه ایروان ندای رحیل در داده کوکبه جلالت و شان بصوب
ییلاق قرق بلاغ روان گردیده در آن مکان نزاهت بنیان قبه بارگاه باوج مهر و ماه رسیده بنابر نهج

بعضی

بعضی از قضایا و رسیدن اخبار آن بدرگاه معلی در ییلاق قرق بلاغ بسلطان اقامت مبسوط گردانید
قضایای حیرت افزا که بسامع جلال پیوست سکنت (?) بحاجی حسین خان زیاد اوغلی قاجار از سپاه
کینه خواه داود پاشای بیکلربیگی قراباغ و حاکم گنجه بود تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه چون در عهد
همایون و زمان فرخنده شاه جنت مکان ایالت گنجه و امیرالامرایی قراباغ باولاد زیاد اوغلی قاجار
متعلق بود و چون تخت فیروزبخت ایران بجلوس همایون خاقان ربع مسکون بهم دوش سپهر بوقلمون
گردید از راه عنایت آن حاجی حسین خان را که از اعیان آن خاندان بود منظور نظر تربیت و احسان
فرموده بایالت ولایت استراباد سربلند گردانیده بود و در هنگامی که اعلام فیروزی نشان از دارالسلطنه
تبریز بعزم یورش نخجوان و تسخیر قلاع ایروان پرچم گشای میگردید چنانچه ایمایی بآن شد حسب الفرمان
قضاجریان امیرگونه خان قاجار که هنوز بافسر سربلندی ایالت سرافراز نشده داروغه دارالسلطنه قزوین
بود با جمعی از اویماقات که در حدود استارا و دارالارشاد اردبیل سکنی داشتند رایت عزیمت بکنار
آب ارس افراشتند که از آنجا از دست انداز ترکتاز رومیان گنجه و شیروان خبردار بوده ایل و الوس
تراکمات قراباغ و بقایای طایفه قاجار را که تا آن زمان در آن دیار اقامت اختیار نموده باشند
براحم بیکران امیدوار ساخته نزد خود جمع آورند و بعد از توجه موکب ظفرنشان بصوب ایروان حسین خان
منظور نظر تربیت و احسان و بایالت ولایت قراباغ بنحوی که با امیرگونه خان بود سرافراز و یوسف
بیک امیرشکارباشی بحکومت استراباد ممتاز گردید و حسین خان بجهت اقامت بقراباغ گسیل شده امیر
گونه خان بعد از فتح ایروان بایالت آن ولایت سرافراز گردید داود پاشا که بیکلربیگی قراباغ و حاکم
گنجه بود فرصت غنیمت شمرده در اوان توقف موکب ظفرنشان در پای قلعه ایروان لشکر قراباغ و آن
حدود را بعزم محاربه حسین خان جمع آورد و فوجی از سپاه شیروان نیز از راه کومک و مددبوی پیوسته با
هفت هزار کس از گنجه روی توجه بکنار آب ارس نهاد و چون خبر ورود رومیان بحسین خان که در
مدت ارتفاع الویه جاه و جلال بدرد سر زیاده سری و خودپسندی گرفتار و امرای تابین و لشکر ظفر
قرین از بیهوشی و بیخبری وی بنشاء شراب تکبر و سرگرمی در آزار بودند رسید فی الجمله از خواب غفلت
بیدار و بعزم دفع فتنه رومیان متوجه معرکه کارزار گردید و بنابر عجب و غرور زیادی که داشت و
رومیان گنجه و قراباغ را مرد میدان دعوی و مردانگی خود نمی‌پنداشت ایل و الوس و الغوق را در کنار آب
گذاشته قزاقانه با لشکری سوبای چون آتش سوزان از آب گذشت و بگمان آنکه از دشمن خبر گرفتن و
از قدرت و قوت ایشان خبر داشتن و همچنین از عدد و عدت لشکر خود نیز خبر بودن شعار رستم دستان

وسام نریمان بود که بارش دلیری و پهلوانی بوی رسیده بی‌باکانه باستقبال مخالفان چون باد صرصر
روان شد و چون یکه‌تازانه طریق ترکتازی می‌پیمود بعد از تقارب فئتین و اطلاع بر کیفیت
سپاه جانبین صف در جنگ روبرو ندیده تا عزم آن کرد بدیکه با بهادران جنگجو از سر راه مخالفان بسیو
رفته این عزیمت رهمایکم فرصت را نهب و غارت دُفرستد و با خود قرار داد که بعد از آنکه مخالفان را
بغارت و تالان اردو مشغول کرد اند طریق تعاقب ایشان پیش گرفته خود را از دنبال برومیان جان
مال رساند و در دفع و رفع ایشان مدانچه مقرون به مصلحت وقت داند لوازم اهتمام بتقدیم رسانیده
بزور سرپنجه دلیری و مردانگی جمعیت ایشان را پریشان کرداند و با آنکه امرا و ریش سفیدان کاردیده
کار آزموده که حسب الفرمان مصلحت را بجای طریق متابعت و مرافقت وی می‌نمودند این اندیشه را خطا شمرده
روز بکار را در حسن اختیار یکی از دو کار که یکی از آن جنگ روبرو و دیگری معاودت بجانب اردو بود می‌دیدند
خان جرأت منش جلادت اندیشه بقبول آن با ایشان همداستان نشده و بر آن اندیشه خطا اصرار نموده
بخت جمعی از لشکریان را که بداشتن اسبهای لوان از عداد دیگه تا زان بیرون بودند بجانب اردو در حبس
فرمودند اشت که چون ایشان از رعایت اموال و اسباب خود بجانب اردو ایلغار نمایند و نزد ایشان
متحقق شده باشد که رومیان بر اثر ایشان تاخت و تاراج اردو خواهند ساخت بیقین پیش دستی نموده
نهب و غارت شور قیامت را در میان اردو ظاهر خواهند ساخت القصه چون صاحبان اسب زبون
بدستوری خان از میان غازیان بیرون آمده بجانب اردو روان گشتند اکثر جگرداران معرکه شور و شر
زبونی اسپان را وسیله ساخته راه معاودت بجانب اردو افراختند و از گرد راه دست جرأت نهب و غارت
خزاین و اسباب و بیوتات و خیمه و خرگاه حسین خان و سایر امرا در از و ابواب شور محشر را بر روی مردم
اردو باز کردند و از آن طرف چون خان غلط کار با معدودی چند از لشکر ظفر شعار از سر راه رومیان خود را
بکنار کشیده خبر بطانقه دو لوک قراباغ که جرجی لشکر مخالف بودند رسید از راه بلدی دلیل سپاه اعدا
شده آن سیل بی‌زنهار را بر سر اردوی حسین خان شیر شکار آوردند و چون خان جلادت شعار دید که
داود پاشا با هفت هزار سوار خصم افکن دشمن شکار در برابر فوجی اندک از لشکر ظفر شعار صف آرای گردید
ناچار با آن لشکر بیشمار قرار کرده داده مقرر فرمود که هر کس از غازیان همراه اسب زبون گرفته
باشد خود را از معرکه بکنار رساند و از این جا نیز تفرقه و پراکندگی بیشمار در میان سپاه و لشکر وی روی
نموده بسیاری از ایشان بهانه اطاعت فرمان خان طریق هزیمت پیمودند با جمله خان فیروز جنگ طلب
نام و ننگ مرکب هزیمت را پی کرده باتفاق چهارصد نفر سوار از امرای نامدار و غازیان جان نثار در برابر



هفت هزار سوار جرار نیز کار صف آرای گردید و در این وقت چون قرار داد خاطر خان خصم شکار آن بود که
با فراختن رایت اقتدار و افروختن نایره کیر و دار خصم قوی بازو را بجنگ روبرو مشغول ساخته چون
شب بسر جنگ آید جنگ کنان خود را از میان بحر بلا بکنار می‌رساند فرمان داد که غازیان بیکبار
شیپه آغاز نهادند و رومیان نیز بسیر جرأت و جلادت برکشیده سرگرم اشتعال نایره قتال و جدال گردیدند
و چون شرار شعله دار و گیر بکوا اثیر رسیده تنور حرب فروزان گردید از جمله امرای لشکرشکن رستم
سلطان سوکلن که بشجاعت و مردانگی شیر شکار و خصم افکن بود مضمون صدق مشحون نظم چه خوش
گفتند مردان جگردار که پایی پیش نه دستی برون آر عمل نموده دست و بازو بفتح رومیان جنگجو
گشود و با آنکه ساحت میدان را از خون مخالفان رشک گلستان نمود اما بمقتضای مصراع پشه چو پر شد
بزند پیل را فوجی از رومیان آن شیر دل را در میان گرفته بعد از آنکه بزخمهای گران دستش را از تیغ
و آویز کوتاه کرده بودند اسیر و دستگیر نمودند و حسین خان نیز با معدودی چند از غازیان چون آتش
سوزان که در نیستان افتد یا چون شیر ژیان که بجنگ گله روباه آید تیغ زمرد فام از نیام انتقام آخته
بهر طرف که مرکب جلادت می‌تاخت سلک جمعیت اعدا را پریشان ساخته بسیاری از ایشان را بر
خاک هلاک می‌انداخت و مدتی مدید رومیان را بخود مشغول گردانیده چون دید که تمامی قراریان از کمند حلقه
جمعیت مخالفان آزاد گردید خود نیز جنگ کنان رخت سلامتی از معرکه کارزار بکنار کشیده و چون مخالفان
جرأت و جلادت خان شیر شکار را در بیشه کارزار بدان مشابه دیدند و از معدودی چند از لشکر
ظفر تلاش قزلباش آن همه رنج و مشقت کشیده ندامت تعجب بدندان بگرفتاری رستم سلطان فتح و نصرت
گزیدند و از مقام قرار و استقرار خود جرأت پیش آمدن ننموده از همانجا طریق مراجعت پیمودند و چون رستم
سلطان را با آن زخمهای گران بنظر داود پاشا رسانیدند بادی از در تفقد و مهربانی در آمده جراحان
را بمعالجه زخمهای وی مامور گردانید و چون زخمهای سلطان التیام پذیر گردید بخلعت مجلس انیس
خاص و جلیس بزم اختصاص خود گردانیده در تعظیم و احترام وی مبالغه را از حد گذرانید اما چون
حسین خان با آن فوج اندک از آب گذشته باردو و الغرق خود رسید از گردش چرخ بوالعجب نیرنگ
چه دید به و جایگاه و خیمه و خرگاه بجا رو ب نهب و غارت رفته و خزاین و دفاین و اموال و اسباب
عشقی بلند گفته نه از سپاه و لشکر اثری پیدا و نه از مردم اردو و غازیان جنگجو نشانی هویدا چون
از راه تردد بسیار و زد و خورد بیشمار رخوت رفتار در مرکبان و قدرت گفتار از زبان راکب و مرکوب و پیاده
و سوار نمانده بود ناچار با رفاقت گشودند و بکام و ناکام بقصد آنکه آن شب را بکام دشمنان سر بروز رسانند

بر بستر آسایش و آرام غنودند و روز دیگر که خاطر از مهلکه تعاقب رومیان جمع نمودند باهتمام تمام در
سیبا کردن اموال و اسباب امرای عظام و عساکر ظفر احتشام که در اردو سیغا رفته بود لوازم تفحص و
تجسس تقدیم رسانیده آنچه بهم رسید بصاحبان تسلیم فرمودند و خان پریشان احوال از راه کمال انجالت
و انفعال حقیقت حال بمعروض ایستادگان آستان جاه و جلال گردانیده مستدعی کومک و رخصت گردید
که لشکر گنجه کشیده به نیروی اقبال بی‌زوال در صدد گوشمال رومیان بدفعال در آید و خاقان والا نژاد
چون اعتماد تمام بر وفور شجاعت و مردانگی وی داشت دفتر مواخذه و بازخواست آن شکست را بر طاق
نسیان گذاشته وقوع آن را از مقتضیات قضا انگاشت و بمشمول عواطف مشعر بتفقدات گوناگون
باسم مشار الیه عز صدور یافته به تقریب ورود آن اطمینان بخش خاطر پریشان وی گردید و بنابر آنکه
عساکر ظفر نشان در آن اوان در پای قلعه ایروان خیام اقامت افراشته به تسخیر آن قلاع گردون
شان قیام داشتند و دست فرصت ایشان بگوشمال زیاده سران روم و بر قراباغ نمی‌رسید مصلحت وقت
مقتضی آن گردید که بموجب فرمان حسین خان تا وقوع فتح ایروان بجمع آوردن ایل و الوس و تدارک
اختلال حال خود پرداخته گوش بآواز خبر فتح ایروان و چشم براه ورود موکب ظفر نشان باشد و بعد از
فتح ایروان چون از راه حدت گرما و شدت حرارت هوا و مشغولی عساکر ظفر لوا به تسخیر بعضی از قلعجهای
دیار چخور سعد که هنوز در تصرف رومیان بود توجه موکب همایون بصوب گنجه و قراباغ مصلحت دولت
ابدمدت مقرون نبود مقرر فرمود که سبکرد کی الله قلی بیک قورچی باشی قاجار رفوجی از امرا و عساکر
ظفر شعار رایت عزیمت بصوب آن دیار برافراخته اگر اکراد و پاشا و اتباع از حصار گنجه باستقبال سپاه
ظفر پناه بیرون آیند بنحوی که مقرون بمصلحت وقت دانند دست جرأت به تنبیه و گوشمال ایشان گشایند
و الا بقتل و غارت جماعت دونک کی تا غایت بهواخواهی رومیان در میان ایشان اقامت نموده
باین طرف نیامده باشند پرداخته بعد از تاخت و تالان و تضییع محصولات ایشان راه مراجعت بموکب ظفر
خاصیت برافرازند بموجب فرمان چون عساکر ظفر مآثر بصوب مقصد روان شده بحوالی گنجه رسیدند رومیان
از راه زیاده سری قدم جرأت از قلعه گنجه بیرون نهاده بخیال قتال و جدال در خارج حصار صف آرای
گردیدند و با مقدمه سپاه ظفر پناه از راه ستیز و آویز در آمده چون جمعیت و شوکت قلب لشکر را به
نظر در آوردند گریزان خود را بقلعه رسانیده ابواب حصار را بر روی خود مسدود گردانیدند و یکه تازان
موکب منصور را تعاقب فراریان تا در دروازه و کنار خندق افراخته بسیاری از آن جماعت برگشته بخت
را بر خاک هلاک انداختند و از جمله جمعی که اسیر و دستگیر کند اقتدار غازیان کشورگیر شده بودند بچوک حسن

نمی

نامی از اعیان ایشان بود که بهنگام فتح تبریز طریق گریز پیش گرفته رخت اقامت بقلعه گنجه کشیده بود و
چون آن گریزپای زیاده سر را بنظر آفتاب اثر خاقان بحر و بر رسانیدند عواطف بیکران رقم عفو و
اغماض بر جراید جرایم وی کشیده آن قدر نعمت ناشناس را مهمان نذر خان مهردار گردانیده و آن مردود
میشوم تا آمدن جغال اوغلی سردار روم در مهمان سرای خان معلوم مآب معاید رفاه حال و فراغبال بسر برد
و چون خبر آمدن سردار در موکب ظفر شعار انتشار یافت در حدود قارص فرار را اختیار نموده بمعسکر سردار شتافت
القصه چون قورچی باشی بمحاصره حصار گنجه مامور نبود و چون محصوران ابواب قلعه داری بر یکی سپاه
منصور گشودند مقامی مناسب از قلعه دور بجهت نزول اختیار نموده تا سه روز بهر روز غازیان فیروز جنگ را
فوج فوج و گروه گروه بقتل و غارت اطراف و جوانب مامور میفرمود و روز سیوم کل آن نواحی و حوالی را
جاروب نهب و غارت از صامت و ناطق خالی گردانید عنان عزیمت بصوب مراجعت منعطف گردانیده در
قرقس بلاغ بشرف بساط بوس سرافراز گردید و چون بسیاری از نسا و صبیان رومیان بادیه مسلک اسیر اکراد قاربان
در آورده بودند در حینی که سرهای قتیلان و غنایم آن فتح نمایان را با اسیران از نظر کیمیا اثر میگذرانیدند
اسیر کردن نسا و صبیان آن جماعت که حسب الشرع الاقدس در عداد مسلمانان بودند بر خاطر اقدس
گران آمده حکم بآزادی ایشان فرمود و بعد از صدور فرمان باطلاق اسیران آنان که اسرای خود را در
زوایای اختفا پنهان کرده بودند مورد غضب و سیاست شاهانه گردیدند و بعد از انتشار این خبر مسرت اثر
اولیای اسرا بدرگاه معلی آمده با زنان و فرزندان بمنازل و مساکن خود باز گردیدند و سایر غنایم در میان
غلامان اسویت قسمت شده بحصه و رسد خود کامیاب گردیدند **دیگر** از سوانح اتفاقاتی که درین سال فرخ
فال روی نمود آمدن اوزون احمد بیگلربیگی دار السلام بغداد به تسخیر قلمرو علیشکر و وقوع قتال و جدال
امرای آن سرحد با آن زیاده سر بدفعال و گرفتار شدن وی بود مبین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه
بعد از فتح قلاع ایروان که ییلاق قرقس بلاغ محل نزول موکب اقبال گردید از دیار همدان خبر رسید
که اوزون احمد بیگلربیگی دار السلام بغداد بعد از اظهار اطاعت و انقیاد و طلب داشتن یکی از امرای عالیشان
بجهت سپردن بغداد و رفتن الله ویردی خان و جمعی از امرای عظام و عساکر ظفر فرجام از راه امتثال
فرمان بپای قلعه بغداد و خلف وعده اوزون احمد و مراجعت امرای عالیشان چنانچه ایمایی بآن شده
خیال محال خودنمایی جاه و جلال عسکر دار السلام و پاشایان و امرا و ینگچریان و سرکردگان اکراد را
جمع آورده روی عزیمت بتاخت و تاراج محال قلمرو علیشکر نهاد و بحوالی ماهی دشت که سرحد ممالک محروسه
است رسیده در آنجا بعزم قتل و غارت خیام اقامت مرتفع گردانید و چون اهل و عیال و اسباب و اموال

بسیاری از عساکر ظفرمآثر که متولد از محال قلمرو علیشکر و دران اوان در درگاه جهان پناه بودند در محال
متعلقه بایشان اقامت داشتند و حسن خان حاجی شاملو بیگلربیگی همدان نیز ملتزم رکاب همایون بود
و از امرای صاحب وجود کسی در ان ولایت نبود که ابواب معارضه و محاربه بر روی لشکر اوزون احمد
تواند گشود انتشار اخبار مذکوره در معسکر اقبال چندروزی باعث توزع بال و تفرقه خاطر و افزونی ملال
آنان که در فکر و خیال اهل و عیال بودند گردیده پریشان خاطریها بدرجه کمال رسید اما چون بمؤدای از مهب
عنایت نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایت ظفرآیت میوزند در همان چندروز زمعان قمر مسیر عزت سیر
از برق و باد استعاره نموده خبر مسرت اثر فتح و ظفر غازیان آن سرحد و گرفتاری اوزون احمد و
شکست لشکر وی بعرض خاقان بحر و بر رسانیدند و خاطرها که دران زمان از نعجد شکوی تاب پریشان تر
بود بوصول این بشارت بار مسرت دخوشدلی و جمعیت آباد امن و اطمینان گشود و صورت واقعه آن بود
که چون خبر معاودت الله‌وردی خان و اتباع با اوزون احمد رسیده بروی ظاهر گردید که امرای علی‌الیشان
در اثنای مراجعت محال متعلقه بامیر قباد ولد عمر بیک که از ینکچریان بغداد دست بحیطه ضبط و تسخیر در
آورده اند بخاطر وی رسید که چون درین وقت همدان از حاکمی نامدار خالیست لشکر دار السلام و
توابع را جمع آورده بعزم انتقام اعلام جرأت بتاخت آن ولایت برافرازد و باین کار و تازی عقده دل
غازیان قزلباش را بر ایشان باز دهد چه احتمال آن دارد که چون خبر توجه لشکر عراق عرب بتاخت
عراق عجم بایشان رسد از راه محافظت اهل و عیال خیال تسخیر قلاع آذربایجان و ایروان و محال شتر
روی مسارعت بمحافظت عراق آورند و این معنی در نزد خواندکار عذرخواه گناه آن تیره روزگار گردد
القصه باین اندیشه دوراز کار محمد بیک پسر کهتر خود را در بغداد قایم مقام و جانشین خود گردانیده با
هفت هزار پیاده و سوار بجانب همدان روان گردید و از اکراد بدنهاد نیز جمعی بطمع کسب اسباب و اموال
طریق متابعت و مرافقت وی گزیدند و چون خبر شور و شر قلمرو علیشکر بامرای نامور و لشکر ظفراثر
آن بوم و بر رسید از جمله امرای نامدار قاسم سلطان ایجانلوی افشار که دران دیار بود بارسلان
خود حسین خان بیگلربیگی لرستان از صورت واقعه اخبار نموده خان مشارالیه با یکهزار سوار
از طوایف الوار بطریق ایلغار بصوب همدان روان شده بقاسم سلطان پیوست و باتفاق یکدیگر
کمر همت بدفع رومیان محکم بسته بجانب ماهی‌دشت که محل عبور و مرور لشکر آن زیاده سر
مغرور بود طریق مسارعت پیمودند و کسان بمیان الوسات و احشامات و سپاهیان محال همدان و توابع
فرستاده متوطنان و ریش سفیدان ایشان پیغام دادند که چون فوجی از عسکر روم بعزم نهب و غارت

این مرز و بوم باین صوب بهجوم آورده اند باید که بعقب دین و دولت و صیانت اهل و عیال منظور داشته
هر کس اسب سواری داشته باشد بما دولتخواهان پیوسته در دفع اعدای دین و دولت کمر همت بر میان
بندد و بالجمله قریب سه هزار سوار از طوایف افشار و الوار و سایر عساکر ظفرشعار جمعیت نموده بعد از
استخاره و استشاره قرار جنگ با خود داده روی عزیمت بدفع اعدای خاکسار نهادند و سرداران سپاه منصور بهجوم
عسکر روم را اضعاف مضاعف جنود ظفرورود معلوم کرده بودند قرار بان دادند که پیشتر از آنکه مخالفان بر
کمیت و کیفیت عساکر نصرت نشان آگهی یابند قطع نظر از صف آرایی و نبرد آزمایی کرده از کردار قلب
سپاه دشمن تاختن آورند و باین اندیشه پسندیده جنود ظفرورود دو گروه شده گروهی بسرکردگی قاسم سلطان
و گروه دیگر بسرداری حسین خان بیگلربیگی لرستان غرق آهن و فولاد روی جلادت بدفع دشمنان نهادند
و چون چمن ماهی‌دشت از پرچم اعلام ظفر فرجام غیرت گلزار گشت و اوزون احمد از جوش و خروش
مبارزان جوشن پوش خبردار گردید اغرق و اردوی خود را بجا گذاشته با لشکری که همراه داشت رخت
برگشته بختی بمعرکه کارزار کشید و غازیان جان نثار را چون نظر بران بحر پرشور و شر افتاد بروشی که با خود
قرار داده بودند یکبار از دو جانب بر قلب لشکر اعدا تاخته تیغهای یمانی بعزم سرافشانی از نیام انتقام
آختند و سپاه مخالف چون موافقت دست و تیغ غازیان را بدان سان مشاهده نمودند دست از پا
نشناخته در حمله نخست سپر عجز و فروتنی انداختند و بیشتر از آنکه از عدد و عدت لشکر ظفراثر با خبر شوند
تاب صدمات جیش منصور نیاورده بی اختیار روی اضطرار بوادی فرار گذاشتند و با آنکه اوزون
احمد در معرکه کارزار پای ثبات و قرار افشرده فراریان را دل میداد و از عار فرار تحذیر نموده بحرب غازیان
ترغیب میفرمود فایده بران مترتب نمیگردید و کسی سخنان او را بگوش قبول نمی‌شنید تا کار بجایی
رسید که هیچکس از ایشان تیغ انتقام از نیام نتوانست کشید و بزور سرپنجه اقبال روزافزون عقد جمعیت
ایشان پریشان گردید و اوزون احمد را که بلندی قامت و ثقل جثه و بی‌کلفتی سنگ راه فرار وی بود
اسیر و دستگیر نمودند و از لشکریان وی قریب دو هزار کس عرضه تیغ فنا گردیده تبعیه السیف عنان عزیمت
بوادی هزیمت معطوف گردانیدند و بعد از انهزام رومیان عذار غازیان دشمن شکار طریق تعاقب
فراریان اختیار کرده بسیاری را اسیر کردند و اقتدار خود ساخته رایت مراجعت افراختند و بجهت الحاق گذار
دلاوران الوار بمعسکر کثیرالعدد اوزون احمد افتاده بنای کار خود را بر غارت و تاراج اردوی رومیان نهادند
و طایفه افشار و سایر غازیان نصرت شعار که بر عقب فراریان داشتند دمار از روزگار بسیاری از ایشان
برآورده با غنایم بیکران از اموال و اسباب بی‌پایان رایت مراجعت افراشتند و چون از مهب عنایت بی‌غایت

نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام امرای عظام وزبده این فتح نامدار باعث آسایش عباد و آرامش بلاد گردید
امرای عالیشان از جمله غنایم آن فتح نمایان چند راس اسب تازی نژاد که گوی مسابقت از برق و باد
میربودند انتخاب نموده با بسیاری از کرایم سایر غنایم مصحوب کسان جمع و باتفاق اوزون احمد و اوس عالی
و همراهان ایشان بدرگاه فلک اشتباه فرستادند و در حینی که شاه دوران عظمت و شان در ییلاق گوکچه تنگیز
همدوش سایبان کلدوز آسمان بود فرستادگان به موکب ظفر نشان بار اقامت گشودند و روز دیگر
که خسرو خاور بر تخت زمردی چرخ اخضر برآمد و خاقان گردون غلام بر اورنگ تمکین تخت شهریاری
جلوس فرمود اوزون احمد را دست بسته و دل شکسته با سایر تحف و هدایا و سرهای قتیلان و اسرای دیوسیمان
از نظر آفتاب اثر گذرانیدند مراحم بیکران و مروت بی‌پایان گره‌گشای عقدهٔ سردرگم یأس و ناامیدی
اوزون احمد گردیده بنظر تعقد و دلجویی در وی نگریست و بخت فرمان داد تا دستهای وی را که در بند
حلقه‌های کمند بود از قید و بند رهایی داده پس از آن بلفظ گهربار ابواب دلجویی و عطوفت بر روی وی
گشاده فرمود که هرچند خلاف مقامی چند که بما داده بودی از تو بظهور رسید و از وعدها که کرده
بودی پشیمان گردیدی اما عواطف بیکران ما از وعدهای خود پشیمان نیست خاطر جمع دار که دیگر باره ترا
بر مسند حکومت دارالسلام متمکن خواهیم فرمود و ابواب انجاح مآرب چنانچه دلخواه تو باشد بر
روی آرزوی تو خواهیم گشود و اوزون احمد را چون جوابی در خور آن درج گوهر نبود بر خجالت و انفعال
افزوده بزبان بیزبانی عرض نمود که اگر عنایت بغایت شاهنشاهی عذرخواه جرایم و ذلات این
روسیاه سراپا گناه گردد بشکرانه عواطف شاهانه بعد از این تا جان در تن داشته باشم جبین عبودیت از این
آستان ولایت نشان بر ندارم و بعد از آنکه دارالسلام بغداد و دیار عراق عرب را بکارکنان دولت
ابدمدت سپرده باشم خود با فرزندان سایه‌مثال دنباله رو آفتاب جاه و جلال خواهم بود القصه بعد
از آنکه خاطر پریشان او را عواطف بیکران اطمینان کرامت فرمود حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر را
مهماندار وی نموده بعد از چند روز که بمواید گوناگون عواطف روزافزون از مشقت قید و بند و زحمت
رنج راه و تعب سفر فراموش نمود خلعت التفات بغایت و نوازشات از حد افزون ممتاز و سرافراز و
مصحوب ملازمان حسن خان بجانب بغداد روانه گردانید اما از راه بیراهه روی باز روی که در پیش داشت رسیده
چون بقصبه زنجان رسید بعلتی امراض متضاده متوجه سفر آخرت گردید و ملازمان حسن خان سر او را بر
وی را بعرض شهریار کشورگیر رسانیده قرب سنه مذکور بدفن وی مامور گردیدند و با وجود اعلای اعلام سرکشی
و نافرمانی اوزون احمد در صدد دلجویی محمد بیک خلف و قایم مقام وی در آمده آن خلف را سایه‌نشین

آفتاب عنایت و نشو عاطفت باسم وی اصدار و شمه‌ای از عواطف بیکران ابوی اظهار فرموده چون محمد
بیک مذکور بورود لشکر شکست خورده بغداد از گرفتاری پدر و بعد از آن بصدور آن منشور با مهر التون
از فوت وی باخبر گردید بخار پندار و غرور در کاخ دماغ وی مستقر گردیده بر مسند پادشاهی و فرمانفرمایی
عراق عرب متمکن گردید و حقیقت گرفتاری پدر و اظهار دولتخواهی خود را بعرض قیصر رسانیده مستدعی حکو-
مت بغداد و نشان پادشاهی آن دیار و بلاد گردید و اعیان دولت خاندان آل عثمان مصلحت در نوازش و
تربیت وی دیده بارسال نشان آن بی‌دولت را بدولت حکومت عراق عرب رسانیدند و رفته رفته
کار وی بجایی رسید که در میان دو سنگ طالب آرد گردیده گاهی خود را تابع خواندگار و گاه مطیع خاقان
گردون اقتدار نامید و چون از هر دو جانب خایف و هراسان بود تحمیلات گران بر ارباب ثروت و
سامان بغداد نموده سپاهی مخصوص سلطنت که در میان رومیان سکبان اشتهار دارد بجهت حفظ سرانجام
نموده با لشکر بغداد و عسکر آن دیار و بلاد طریق نفاق و احتیاط می‌پیمود تا از راه بیراهه رو چنانچه
از سیاق کلام آینده بوضوح خواهد پیوست کارش بادبارکی و ادبارکی رسیده در همان نزدیکی زمان
دولتش سپری گردید **دیگر** از سوانح اقبال که قبل از آمدن جغال اوغلی سردار روم در دربار اقبال وی
نمود مرخص فرمودن میرمعصوم بکری ایلچی پادشاه والاجاه دیار هند اکبر پادشاه بود که در ییلاق گوکچه
تنگیز در اثنای فصل بهار و مشغولی بسیر متنزهات و صید و شکار آن مکان نزاهت بنیان از راه عدم
التفات روی نمود و همچنین غازی بیک حکاری و مصطفی بیک محمودی که از امرای اکراد و در آستان سپهر
بنیاد بودند مرخص گردیده رخت اقامت بالکای خود کشیدند و بنابر آنکه گرگین خان والی گرجستان کارتیل
چنانچه ایمایی بان شد افسر سرافرازی مصاهرت آن حضرت بر سر داشت دلجویی و مراعات الکسندر خان و
سایه‌نشین آفتاب عواطف بیکران بود پیش نهاد خاطر اقدس گردیده خدمتش را نیز بمژده این عطیه ارجمند
سربلند گردانید و نبیره وی را که صبیه داود خان پسر بزرگتر و ولیعهد پدر بود و پیش از پدر بعالم
دیگر سفر اختیار نموده در سلک پردگیان حریم حرم منسلک فرمود و نشو عاطفت باسم لی‌تی‌فال
مادر فرزندان و اطفال داود خان مذکور عز صدور یافت که آن گرامی گوهر را که نامزد درج همسری خاقان
بحر و بر بود با برادران بدرگاه جهان پناه آورد و لی‌تی‌فال زوجه داود خان از راه امتثال فرمان
فرزندان را مصحوب خود گردانیده از ییلاقات گوکچه تنگیز بشرف بساط بوسی مشرف گردیدند و در اغر اوقات
و اسعد ساعات گرامی گوهر درج شهریاری را که بامانت داری آن مامور بود بحرم سرای حریم شاهی راهی
نمود و پسران داود خان که بزرگتر طهمورث و آن دیگر کنشیش موسوم بودند ادراک سعادت ملازمت

می‌نمودند دیگر از سوانح این سال جنت‌مآل ارسال الله‌ویردی خان با فوجی از عساکر اقبال به گوشمال احمد پاشای حلبی است و ملخص این مقال بر سبیل اجمال آنکه احمد پاشای مذکور که در بدایت حال از جمله ملازمان جعفر پاشای حاکم تبریز و تربیت وی حاکم ولایت وان شده بود در حینی که آوازه کوس جهانگشایی خاقان گیتی‌ستان در مملکت آذربایجان به مسامع جهانیان رسید و ماهچه رایات ظفرآیات آن حضرت بر ساحت آن ولایت پرتوافکن گردید با آنکه در ان اوان از دیوان دولت آل عثمان خط بطلان بر منشور حکومت وی کشیده بود اما آن مغرور زیاده سر با قیصر نیز از در مخالفت درآمده دست از دامن عروس حکومت وان برنداشت و حشری گران از اجامره و اوباش و لوندان اطراف بر سر خود جمع آورده رایت تاخت و تالان اطراف ولایات متصله بوان افراشت و از راه خودسری قدم غارتگری به اطراف و جوانب نهاده دست جرأت به تسخیر اخلاط و عادلجواز و سایر ولایات تا حدود دیاربکر و درفته رفته کارش به جایی رسید که رایت اقتدارش ارتفاع پذیرفته عدد لشکریانش به ده هزار رسید و چون روزگار دولت سلطان محمد خان خواندگار روم به پایان رسید سلطان احمد خان خلف ارجمندش قایم مقام پدر و قیصر روم گردید آن مغرور بدشوم مصلحت در اظهار اطاعت و دولتخواهی وی دیده کسان خود را با پیشکش نمایان به درگاه وی فرستاده از راه عذرخواهی گناه دفع فتنه قزلباش و حفظ و حراست آن سرحد را بهانه مخالفت و نافرمانی خود گردانید و ارکان دولت سلسله آل عثمان چون در مبدا طلوع صبح دولت سلطان احمد خان بود به مصلحت وقت معاذیر نادلپذیر او را پذیرفته بار دیگر تیغ حکومت آن ولایت خاطر پراکنده او را مطمئن گردانیدند و آن سرمست شراب بیهوشی پای غرور خود در دار ارتکاب نافرمانی جلادان ولایت نشان محسوب شمرده با منتسبان این دودمان از در جرأت و جسارت درآمد و اکثر اوقات بلاف‌های گزاف و پیغام‌های دور از رسم و راه انصاف خاطر آینه ضمیر اقدس تکدیر می‌نمود چنانچه پیش ازین به دو سال یکی از تجار خیر مدار این دیار را به طمع مال در قلعه وان به قتل رسانیده اموال او را که قریب سه هزار تومان می‌شد متصرف گردید و صورت این واقعه به عرض اقدس رسید و بنابر درازدستی ظلم و بیداد آن کوته‌اندیش چه پیوسته قرارداد خاطر معدلت بنیاد خاقان والانژاد آن بود که به هنگام فرصت آن بی‌ادب کم فرصت را بدست و تیغ ظلم زدایی از پای درآورد بنابرین درین اوقات که رایات فتح آیات در ییلاقات گوکچه تنگیز پرچم‌گشای بود به خاطر خطیر آفتاب تأثیر خطور نمود که از راه قرب جوار که آن زیاده سر غدار با لشکر بیشمار بر سر حصار اردیش آمده به محاصره محمد پاشا ولد زال پاشا حاکم آن دیار خود را گرفتار دارد گوشمال آن نیافته



والا زمتعلقات اقبال بیزوال شمارد لاجرم فرمان لازم الاذعان نفاذ پیوست که فوجی از عساکر فیروزی شعار که شمارشان به دو هزار سوار جرار خصم‌شکار می‌رسید بسرکردگی الله‌ویردی خان امیرالامرای فارس بر سر آن گریزپای قدرعافیت‌نشناس رفته اساس ظلم بر جای پر شر و شوکت او را بباد فنا دهند و چون پاشای بیهوده رای بسته مقتضای الخائن خائف خاقان بلند اقبال را در صدد گوشمال خود میدانست و نقل ایلغارهای آن حضرت را در ان اوان نقل مجالس پیر و جوان دیده بود اندیشه نمود که درین وقت که شاه دوران عظمت و شان در پای قلعه ایروان به محمد و شش ماه است مبادا که او را غافل و بیخبر انگاشته بطریق ایلغار دمار از روزگار او برآورند بنابرین از راه عاقبت حزم و احتیاط که در طریق سپاهیگری از ان ناچار است چندتن از سرکرده‌های لشکر خود را که محل اعتماد وی بودند تعیین نمود بر سر راه ایروان فرستاده بود که اگر گردی از ان راه سر برکشد دیده مهر و ماه گردد ان گونه نظر را از ارتفاع آن غبار خبردار نمایند و خود پیوسته مستعد و آماده فرار بود تا معتمدان وی خبر ارتفاع گرد و غبار لشکر ظفر شعار خان رفیع مقدار را بوی رسانیده او را از ورود جنود مسعود خبردار گردانیدند و آن مهیای سفر فرار که نعل ابرش همتش در آتش بود پای عزیمت در رکاب نهاد و بی آورده سیم و حیران طریق فرار اختیار نمود و شب و روز مرکب گریز را به مهمیز تیز خار خار انگیز گرم پویه داشت تا از شدت ایلغار از خود بیخبر و از هوش بیهوش قدم به صحرای موش گذاشت و در آنجا از بیم دست و تیغ غازیان شیرشکار سوراخ موشی با بر جهان فراخ اختیار نموده منتظر رهایی از دام انتظار بود تا حبال او علی سردار دوران دیار بار اقامت گشود اما الله‌ویردی خان چون به قلعه برجیس رسیده از فرار احمد پاشا خبردار گردید چون به تجاوز ازان مکان مأمور نبود عنان بصوب مرجعت معطوف گردانیده و با آنکه عبور و عبور لشکر منصور بر دیار مخالف بود عجزه و رعایای آن ولایت را از دست‌انداز نهب و غارت سپاه ظفر همت صیانت نمود و نگذاشت که از غازیان نسبت به محصولات ایشان که وقت حصاد آن بود برگ کاهی نقصان و خسران رسد و چون با تسکان سده رفعت نشان رسیده به شرف پابوس سرافراز گردید شهریار دریادل اراده تسخیر قلعه شوره گل که از قلاع سپهر ارتفاع ولایت چخور سعد است مایل دیده باعث برین عزیمت آن بود که در ان اوقات که رایات نصرت آیات در پای قلعه ایروان آسمان سای بود دیگرات مباشی جلال پیوست که گروهی از اوباش و اجامره و میه رخت اقامت به قلعه مذکور کشیده به سپرداری آن حصار استوار ابواب راهزنی بر روی تجار و مترددین مفتوح گردانیده‌اند و چون به ذمت همت سلاطین عدالت آیین دفع و رفع قاطعان طریق و راهزنان سدین واجب و لازم است

الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت بآن صوب در حرکت آمد و فوجی از عساکر ظفرنشان و جمعی از تفنگچیان
قدر انداز صفهان بگوشمال آن طایفهٔ گمراه بی ایمان مامور شده دایره سان آن قلعه را در میان
گرفتند و با آنکه محصوران بقدر طاقت و توان کمر قلعه داری بر میان جان بسته در پس دیوار نافرمانی
و تبه کاری نشستند نقابان جانکدست و بهادران قوی بازو بر سر پنجهٔ قلعه کشا از چهار طرف
رخنها در حصار آن قلعهٔ استوار بدید آورده از هر راه که توانستند بقلعه در آمدند و چون آن طایفهٔ گمراه
از تسخیر قلعه آگاه گردیدند از راه اضطرار رخت هزیمت به کلیسایی که در درون حصار قایم مقام
ارک و نارین قلعه بود کشیدند و چون در سوالف زمان اساس آن کنیسه را از سنگهای رخام بر افراشته و
باوج ارتفاع کشیده بودند و بزعم ایشان از آسیب اندراس در امان بود بخاطر جمع در آنجا آرمیدند و
چون هر یک از غازیان در سنگ تراشی و کوه بری کار را از تیشهٔ فرهاد گذرانیده بودند بطرز غمینی
آن کنیسه را نیز تسخیر و تمامی آن گروه بی ایمان را اسیر و دستگیر نمودند و تا مآل حال آن بدکیشان
آیینهٔ عبرت عالمیان شود بفرمان قهرمان قهر شکمهای ایشان را شکافته از برج و بارهٔ قلعه و اطراف
حصار آویختند و چون در آن قلعه و حصار کسی از آن قوم تبه روزگار بیادگار نماند بعد از چند روز
فرمان لازم الاذعان بنفاذ پیوست که مردم اردو باز از تخریب آن کنیسه و حصار پرداخته قلعه را با
زمین هموار ساختند و در تخریب کلیسا نیز مدتی طولی بکار برده چون استادان صنعتگر قطعات سنگ
را در تاسیس بنیان آن کنیسه بنوعی بیکدیگر پیوسته بودند که کوه پاره بنظر می آمد منشیان آن کوه پاره
تن بخرابی در نداده بنای کار تخریب آن را بر آن نهادند که سنگ تراشان نادره کار با تیشه سنگ
آن قطعه سنگ را با زمین هموار سازند و بعد از تخریب آن قلعه و کلیسا رایت فتح آیت به
صوب قلعهٔ قارص مرحله پیما گردیده موکب ظفر ورود خیام اقامت بآن حدود کشید و در خلال
این احوال سلیمان بیگ محمودی حاکم خوشاب و قراحصار که از جملهٔ اکراد بدنهاد و از سنجق بیگیان
تابع پاشای وان بود از راه رسم و راه اکراد زشت بنیاد که پیوسته دل بنهادت مصلحت روزگار بوده
تابع طرفی که استیلا و اقتدارش بیشتر بود می باشند احرام حریم قرب خدمت خاقان کردون
بسته بموکب ظفر همایت پیوست و با آنکه صورت نفاق و عدم اتفاق آن طایفه بر مرآت خاطر
اقدس عکس پذیر بود بنای کار آن گرد بدنهاد را بر ظاهر اطاعت و انقیاد نهاده ابواب لطف و احسان
بر روی آن دو باره یاغی نادان گشود و آن منافق مردود را بلقب خانی و خلعت خسروانه ممتاز و سرافراز
فرمود و بعد از چندگاه که در درگاه جهان پناه باعتقاد خود داد اطاعت و فرمانپذیری داد بدستوری



خاقان والا نژاد روی معاودت بولایت خود نهاد **دیگر** از سوانح اقبال آنکه ایلچی معتبر از دیار فرنگ
از جانب سلاطین عظیم الشان اسبانیه و پرتکال بعتبهٔ علیای شهریار بلند اقبال بود که در حدود
قارص با پنجاه نفر ملازم مسلح و مکمل وارد موکب معلی و بتقبیل بساط بوس مشرف گردیده تحف و هدایای
لایقه از نظر کیمیا اثر گذرانید و در همان چند روز مشمول عواطف بیکران و مرخص گردیده رخت اقامت
بدیار خود کشید **و همچنین** در اوقات که رایات ظفر آیات در حدود قارص فلک فرسای بود مهمانان
که بجهت تحقیق اخبار روم بآن مرز و بوم رفته بودند معاودت نموده بمسامع جلال سانیدند که امرا و ارکان
دولت آل عثمان سنان پاشای مشهور بجغال اوغلی را که در میان ایشان باصابت رای و حسن تدبیر
و دو فور جرات و جلادت و مکان پایهٔ سلطنت سمت تفوق و برتری داشت و در حدود فرنگستان باصطلاح
رومیان قاپودان یعنی میر بحر بود بدرگاه پادشاه طلب نمودند و قامت قابلیتش را بتشریف والای
وزارت اعظم و سرداری صوب دیار عجم امتیاز بخشیده با دوازده هزار نفر از عسکر قاپوقولی و
ینکچری با برانگشتر قزلباش روانه گردانیدند و یرلیغ خواندکار باسم پاشایان و امرا و سنجق بیگیان
ولایت اناطولی که از یکطرف استنبول مملکت ایران اتصال دارد مانند بلاد قرامان و برسا و
شام و حلب و طرابلس و دیار بکر و ارزن الروم و کردستان و غیر آن اصدار یافت که با دار اسکی تمام
بر سر سردار جمعیت نموده حسب الصلاح وی بخدمات مرجوعه قیام نمایند و تواچیان و چاوشان به
طریق ایلغار باطراف بلاد و دیار مذکوره در رفتار آمده جغال اوغلی سردار نیز از استنبول بصوب ایران
روان شده بحدود دیار بکر و صحرای موش رسیده بجهت جمع آمدن سپاه و لشکر متوقف گردید و بعد از
تحقیق اخبار مذکوره رای رزین خسرو روی زمین در صدد کسر بنیان شوکت مخالفان در آمده مقرر فرمود که عساکر
فیروزی مآثر فوج فوج و گروه گروه بتاخت و تاراج ولایت قارص و توابع و سوختن غلات و
محصولات و تضییع علف زارهای آن حوالی پرداخته نوعی نمایند که در محالی که عبور و مرور لشکر روم بران
وقوع می یابد از آبادانی نشان نماند و سپاه ظفر پناه روی براه آورده تا حسن قلعه سی که میان قلعهٔ
قارص و ارزن الروم واقع است دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو نگذاشتند و قریب دو سه هزار خانوار
از ارامنه و الوسات و احشامات که در آن ولایت اقامت داشتند کوچانیده بعراق فرستادند و قریب
بیست هزار نفر از زنان و فرزندان ارامنه و سایر ادیان باطله را اسیر و دستگیر و با مواشی و اغنام و
سایر غنایم که فتوح روزگار عساکر ظفر شعار شده بود به پایهٔ سریر خلافت مصیر رسانیدند و الویهٔ اقبال و اعلام
جاه و جلال با عساکر ظفر مآل که در آن وقت زیاده بر چهل هزار سوار دشمن شکار بودند بهر چند روز در منزلی

وزحمت افزا و مکانی دلکشا باقامت می‌کشوندند و منتظر هجوم لشکر قضا هجوم روم بودند که چون قدم
شوم بایشان ولایت گذارند از راه حزم و مآل اندیشی همت بدفع ایشان گمارند بنابر آنکه در سوابق ازمان
الی الان درمیان رومیان رسم و قاعده آن بوده که حرکت ایشان بدفع دشمنان وقتی روی نماید
که غلات بحصاد رسیده و هنوز در صحرا باشد و همچنین هر طرف که لشکر کشیده باشند از راه رفاه حال
عسکر و سپاه در روز سیزدهم عقرب که از ترکی قاسم کونی خوانند در روز دخول فوج کلیچ بیش باشد
در رسد در هرجا که باشند رخت معاودت بمنازل خود کشند و در این باب مبالغه ایشان بحدی باشد
که اگر قلعه از قلاع را در تمادی محاصره نموده نزدیک بآن شده باشد که قلعه مفتوح گشاید و مملکتی در
تقریب تسخیر آن قلعه بتصرف ایشان درآید چون روز قاسم کونی در رسد بنابر آنکه تغییری بقاعده
و قانون سلسله آل عثمان راه نیابد دست از گرفتن آن قلعه کشیده عنان بصوب مراجعت معطوف
گردانند و علامت این حرکت در میان لشکر روم آن بود که چون قاسم کونی درآید و پادشاه یا
سرداران از آن بیخبر باشند ینکچریان که از سایر لشکریان استعداد سفر کمتر دارند و پیاده سفر کنند اند
علامتی را که در برابر خیمه پادشاه و سردار نصب می‌نمایند از آنجا برگرفته در عقب بارگاه پادشاه و سردار
لشکر می‌افرازند و از این راه پادشاه و سردار آگاه می‌شوند که روز قاسم کونی و وقت زبونی لشکر و
سپاه رسیده و ایشان بعد از آن میدانند که اوان رسیدن فصل زمستان و زمان نزول برف و باران
نزدیک رسیده لاعلاج کوچ می‌نمایند و پادشاه و سردار در آن واختیار آن ندارند که خلاف آن
رسم و قاعده توانند نمود و اگر بفرض محال سردار لشکر با ینکچری آقاسی در ساخته دو سه روز از آن حرکت
را از راه ضرورت بتعویق اندازد احتمال آن ندارد چه ینکچریان تمکین ایشان نکرده طنابهای خیمه
سردار را به تیغ اقتدار بریده خیمه را بر سرش فرود می‌آورند و او را بقهر و غلبه کوچ فرمایند و با آنکه
ینکچری آقاسی و سردار اختیار قتل ایشان دارند در این ماده بنابر محافظت قاعده و قانون بمنع ایشان
قدرت ندارند و چون خاقان کشورستان را اطلاع تمام بر قاعده و قانون رومیان بود و موکب
ظفر ورود در فصل خزان در آن حدود باقامت گشوده جغال اوغلی سردار هنوز در صحرای موش متوقف بود
و آمدن جغال در این سال بنابر مراعات قاعده و قانون مذکور احتمال نداشت قرارداد خاطر اقدس آن
گردید که قشلاق این سال در قراباغ روی نموده در بهار سال دیگر که هنگام جمع آمدن سپاه و لشکر است
روی توجه بدفع مخالفان آورند بنابرین جمعی از امرای عساکر ظفر قرین را ملتزم رکاب همایون فرموده
بقیه عساکر ظفر مآثر را مرخص و مقرر نمود که در بهار سال آینده بموکب ظفر شعار رجعت نمایند و از راه امتثال

زمان



فرمان عساکر نصرت توامان بصوب منازل خود روان گشته کثرت و ازدحام عساکر ظفر نشان در محلی نقصان
نهاد و از مردم الوسات و چشامات و سایر اویماقات کسی در اردوی معلی باقی نمانده بجز ملازمان رکاب
همایون احدی در معسکر ظفر اثر بار اقامت نگشاد و در خلال این احوال خبر آمدن جغال متواتر گردیده از آن
حرکت بی‌هنگام بی‌ترتیب و خاسر عنان بصوب مراجعت معطوف گردانید **ذکر آمدن جغال اوغلی وزیر اعظم و سردار
عسکر خواندگار بجانب آذربایجان و بی‌نیل مقصود مراجعت نمودن او** سبق ذکر یافت که امرا و ارکان
دولت خواندگار سنان پاشای مشهور بجغال اوغلی را سزاوار سرداری دیار آذربایجان دیده او را با
لشکران بصوب صواب آذربایجان روانه گردانیدند و چون پاشای مذکور فرنگی نژاد و نام پدرش جغال
بود با این اعتبار او را گاهی جغال اوغلی و گاه جغال زاده میخوانند و در ولایت روم بتهور و مردانگی و
دلیری و فرزانگی مشهور و بوفور رای و تدبیر معروف بود و بنابر آنکه در عهد سلطان مرادخان فتحی که با
عثمان پاشای سردار دیار آذربایجان آمده بلد رسم و راه معارضه و مقابله با سپاه ظفر ملاذ قزلباش شده
بود در آن وقت در میان پاشایان و سرداران دودمان آل عثمان کسی که در برابر لشکر ظفر اثر ایران
صف آرایی تواند کرد بهتر از او نبود و افسر سرداری بر سر وی نهاده او را بدیار آذربایجان فرستادند و با
بر توقف زیاد که او را در عرض راه بجهت جمع آمدن لشکر و سپاه روی میداد و آذوقه و مایحتاج سفر که
پیوسته سپاه و لشکریان محتاج می‌باشند وجود عنقا داشت و جمع آمدن لشکریان از بیم آسیب او باش
جلالی که در این مختصر ایمایی بشور و شر ایشان خواهد شد متعذر و دشوار بود بعد از انتظار بسیار که از
اطراف بلاد و دیار بقدر جمعیتی از سپاه و لشکر در معسکر وی روی نمود بصوب مقصد طریق مسارعت پیمود و
چون بارزن الروم رسید احمد پاشای جلالی را که پیش از این اشعاری بحال وی شد بتفویض ایالت
آذربایجان مستمال ساخته بمعاونت و امداد خود طلب نمود و پاشای مذکور با آنکه از رهگذر زیاده سری و
ظهور عصیان و طغیان خود از جغال اوغلی گریزان بود دلبر و دکسان وی استمال و مطمئن گردیده با لشکری
گران که از اجامره و اوباش هر دیار بهم رسانده بود بارز ولی ایالت آذربایجان روی بخدمت معسکر سردار
گذاشت و عسکر ارزن الروم و خسقه و آن حوالی نیز بجغال اوغلی پیوسته جمعیتی عظیم در اردوی او روی
داد و هر چند وقت لشکرکشی وی گذشته روز قاسم کونی رومیان نزدیک رسیده عسرت و تنگی در میان
ایشان در نصاب کمال بود و با این حال احتمال آن نمیداشت که قدم جلادت پیش نهاده توان گذاشت جغال
اوغلی از راه آنکه خبر رخصت عساکر ظفر مآل بمنازل و اماکن ایشان شنیده بود باحتمال آنکه در این وقت چون
جمعیتی چنان در موکب ظفر نشان نیست و خاقان ممالک ستان ایران بنابر ملاحظه ناموس سلطنت فرمان

عزیمت بدفع فتنه او معطوف خواهد داشت و اگر بفرض محال احتمال فتح و فیروزی باشد رایت سربلندی آسمان
افراشته مهمات آذربایجان را برطاق بلند خواهد گذاشت ازار زنان الروم با لشکر قضا هجوم
بصوب قارص روانه شده در قارص متوقف گردید و چون خبر ورود وی بآن حدود بمسامع جلال آیتی
ازان حرکت بیجا انگشت تعجب بدندان گزیده از جرات سرشار او متعجب گردید و ارکان دولت ابد مدت
را ببزم مشورت طلب داشته بر زبان الهام بیان گذرانید که درین وقت که ز حرکت بیجای جغال و احتمال
بخاطر میرسد نخست آنکه چون پسرش محمود پاشا بیگلربیگی شیروان است درین زمستان از حدود گرجستان
گذشته خود را بقراباغ رساند و بنا بر وفور آبادانی و آب و علف آن دیار قراباغ را محل اقامت
قشلاق کرده اند در مدت توقف قشلاق آذوقه و ما یحتاج لشکریان را از مملکت شیروان جمع آورده
بهنگام بهار روی عزیمت بمعرکه گیر و دار گذارد و اندیشه دیگر آنکه در صدد تعمیر و استحکام قلعه
قارص در آمده بعد از جمع آوردن ذخیره و ما یحتاج قلعه داری بار زن الروم باز گشته در آنجا طرح
قشلاق افکند و هر یک از امرا و ارکان دولت که در بزم مشورت حاضر بودند تصویب رای آن حضرت
نموده آمدن جغال را باین دو احتمال قرار دادند و بالاخره رای آفتاب اشراق بران قرار گرفت که
چون درین وقت بنا بر قلت سپاه و لشکر معارضه با عسکر قضا هجوم روم مقرون بمصلحت وقت نیست
و خانه کوچ اکثر سپاه همراه است از محل اقامت و منزل استقامت حرکت کرده از سمت راه تکبو
میل نمایند و روزی چند در محل مناسب بجهت تشخیص حال جغال از اقامت کشایند بنا برین بمقتضای
رای رزین ازان منزل کوچ کرده در آقچه قلعه رایات اقامت افراشته گردید و بنا بر آنکه در اینجا
بوضوح پیوست که سردار طریق دیگر اختیار نموده بجانب ایروان روان شده درین صورت در بهار بضرب
ایروان و نخجوان و تبریز که گمان بودن ذخیره در ان بیشتر باشد طرح قشلاق افکنده در بهار بمعارضه
لشکر ظفر شعار خواهد پیوست لاجرم شاهنشاه محترم از راه پیروی جد بزرگوار خود که در غزوه خندق
در حینی که بیکر عمرو بن عبدود را بضرب ذوالفقار صاعقه بار دو پیکر فرمود بر زبان گوهربار گذرانید که
الحرب خدعة با مخالفان از در خدعه و نیرنگ در آمده مقرر فرمود که عساکر ظفر مآل خانه کوچ و اهل
و عیال را تا از آسیب ترکتاز حوادث بر کنار باشند از خود جدا کرده بصوب النجق فرستادند و فرمان
والا باسم امیرگونه خان شرف صدور یافت که با لشکر و سپاه خود رعایای محالی را که بر سر راه سردار واقع
باشند کوچانیده در تضییع غلات و سوختن محصولات ایشان که حمل و نقل آن متعذر و متعسر باشد و در بستن
چشمها و کاریزها اهتمام تمام بتقدیم رساند و نوعی نماید که در سر راه آن طایفه گمراه از آب و آبادانی اثر



ونشان نماند و خان مشار الیه بمقتضای فرمان لازم الاذعان مردم ایروان و محال متعلقه آن ولایت
کوچانیده درین باب مبالغه و اهتمام را بجایی رسانید که از ایشان بجز معدودی چند که در شعب جبال و
زوایای کم نامی خزیده بودند دیار در ان دیار نماند و قری و مزارع را که بر سر راه واقع بود آتش زده در هر
جا چشمه و کاریزی گمان داشتند بخاک انباشتند و چون خبر ورود سردار بدو منزلی لشکر ظفر شعار رسید
کوکبه جاه و جلال خاقان گردون وقار از آقچه قلعه بصوب اوچ کلیسا مرحله پیما گردید و در آنجا علیخان
بیک ایشیک آقاسی و ملوک امان یافته های قلعه ایروان را حسب الفرمان بقلعه قارص برده در میان آنجا
محبوس و بی جرات کرده بود در مراجعت نموده بعد از ادراک سعادت پای بوس بزبان تعرض پیش آمد روزگار
خود گشوده بعرض رسانید که چون جغال اوغلی بقارص رسیده از حبس این غلام مطلع گردید از راه تکاهی
داشتن کمترین تیغ زبان از نیام طعن و توبیخ بر آقایان قلعه کشیده مرا نزد خود طلبید و بعد از عذر خواهی
بسیار از هر جا سخنان در میان آورده در اثنای گفتگو برسید که سبب چه بود که حضرت شاه فتنه خوابیده
را بیدار و جهان آرمیده را شورش زار کرده لشکر باین دیار کشید در جواب این سخن بر زبان من گذشت که
سببی که بعد از ارتحال شاه جنت مکان و اشتغال اسمعیل میرزا باعث نقض عهد و پیمان سلطان مراد خان
خواندکار گردیده دفتر عهد و میثاق و پیمان خود را برطاق نسیان گذاشت و بعد از تشیید مبانی صلح و صلاح
که چندین سال دار الامان اطمینان جهانیان بود بنقض آن پرداخته عالم آرمیده را شوریده ساخت و تا ده
سال هر سال با خسرو ملک عجم و وارث فریدون و جم از در لشکرکشی در آمده ولایات آذربایجان و قراباغ و
شیروان و گرجستان را که ممالک موروث سلاطین علیه صفویه است متصرف گردید و صاحب سعادت خود بهتر
میداند که ملک معشوق پادشاهان است و هر یک از ایشان آرزومند آن تکلیف که آن معشوق بوفا سالها
در تحت تصرف پدران ایشان بوده از راه ارث حق ایشان باشد و مع ذلک ظهور این امور بگردش مهر
و ماه باز بسته و وقوع آن بلوازم سیر افلاک و انجم پیوسته از راه عدم اختیار بعالم کردار می آید و جغال اوغلی
ازین جواب که فی الحقیقه عذرخواه هر دو طرف بود خوشنود گردیده کمترین را مرخص گردانید القصه جغال محبوب
علیخان بیک بال بلند پرواز گشوده بکتابت گستاخانه بمضمونی که دشمن بدشمن نویسد بخاقان دشمن
شکن و حاتم بیک اعتماد الدوله در قلم آورده فرستاده بود و چون مضمون مکتوب معلوم شد منشیان عطارد
نشان بموجب فرمان جوابهای کشنده تر از تیر و برنده تر از شمشیر بهمگی سگ و گلوگیر تحریر فرموده
بجای سنگ دندان شکن بجهت دشمن روان نمودند و رایات اقبال بعد از قرب ورود جغال از اوچ کلیسا
از راه شراق قلعه بکجانب رود خانه وادی مرحله پیما گردیده در اتخافه شاد رو ان جلال چه زد و چرخ کهن سال

رسیده و درین منزل رای آفتاب اشراق در صدد احراق خرمن مکنت و توان دشمنان در آمده مقرر فرمود که
معقود سلطان گنگرلو حاکم نخجوان ایل آن ولایت را کوچانیده از سر راه سپاه سردار یکبار فرستد و مردم
آنجا از راه امتثال فرمان بحت اقامت بدر بار از محال قراجه داغ کشیده از سر راه سپاه روم دور گردیدند
و همچنین فرمان قضا امضا بنفاذ پیوست که طهماسب قلی بیک غلام خاصه شریفه ارامنه ساکن جولاه نخجوان را از
سر راه سردار کوچانیده از میان آن آتش سوزان بکنار برد و مردم جولاه که در آنجا دل بسته منازل دلخواه
خو بودند لخت بارگاه از راه اهانت اهل و عیال و اسباب و اموال جلای وطن اختیار نموده قرب دوازده
هزار خانوار بجانب عراق طریق اتفاق پیمودند و چون در آن اوان معموره جنت نشان اصفهان مشرق
انوار عنایات آن حضرت بود مقرر فرمود که مردم جولاه از راه فرط معموری آن بلده خلد نشان رخت بر
ساحل دریای زنده رود فرود آیند و در آن مکان نزاهت بنیان که آتش از چشمه سار امن و امان در جوی
جمعیت خاطر روان است بتجدید شهری جولاه نام اساس افکنده ابواب تمامی بر روی آن گشایند و مردم
آنجا مانند تشنه که بجانب آب روان دوان باشند رخت اقامت بکنار زاینده رود کشیده دل بنهاد توطن
و مهیای بنای جولاه جدید گردیدند و از آن سال فرخ فال تا حال که سال نهم از عشر دوم از مائه اولی از الف
ثانی است در آنجا طرح عمارات دلکشا و باغات فرح افزا افکنده کار را بجایی رسانیده اند که امروز
جولاه در صفاهان هم چشم عباس آباد بهشت بنیاد است القصه از روز و روز موکب مسعود بر رودخانه وادی
تغزمان شهریار خصم شکار عرصه ظفر شعار از راه جرأت سر شاد بر لشکر روم هجوم آورده قزاقانه کار
را بر ایشان دشوار کرده و از دست راست و دست چپ و پیش روی و پشت سر آن لشکر قیامت اثر
در آمده بهنگام فرصت دستبردهای نمایان میکردند و جمعی که بجهت حصول غله و تحصیل آذوقه از اردوی سردار
بکنار می آمدند سر خود را در کنار خود میدیدند و باین آیین یکه تازان موکب ظفر قرین در عرض مسافتی که
در میانه آن دو لشکر پرشور و شر بیش از سه فرسخ نبود پیوسته در کمین فرصت روز اعدا را گونه شب تار
میگردانیدند تا باین طریق در میان بحوالی نخجوان رسیدند و در خلال این احوال چون مسامع جلال پیوست که
جمعی از مردم شهر نخجوان از در زیاده سری در آمده گردن از طوق اطاعت و فرمان پذیری کشیده در بعضی اماکن و
زیر زمینها خزینه اند و غله بسیار و آذوقه بیشمار در نهانخانها انباشته دارند که چون عسکر روم
بحوالی آن مرز و بوم رسند از راه موافقت کیش و مذهب با ایشان پیوسته کلید انبارها را با ایشان سپارند خاقان
کشورستان دو سه روز در نخجوان خیام اقامت افراخته جمعی از فدویان کارآگاه را بتفحص و جستجوی انبارهای
آن طایفه دو روی مقرر ساختند و فرمان پذیران در پیدا کردن ذخایر و غلات آنها از سعی و اهتمام بتقدیم

رسانیده

رسانیده از آنجا عنان عزیمت بقتل و غارت قری و مزارع محال و مزارع قریبه بشهر منعطف گردانیدند
و بشعله قهر آتش در مواضع اطراف شهر افکنده از معموری و آبادانی در آن نواحی و حوالی اثر نگذاشتند
و بحسب اتفاق چون درین سال آخر آل قران علویین اتفاق افتاده رصد بندان فلک پیمای چون جنیص
مولانا فخر الدین اناری و بازی بوقوع آن قران حکم بخرابی بلاد و کوچانیدن عباد از اماکن و اوطان
ایشان و تغییر فاحش در کیش و مذهب کرده بودند تمامی آنها در دیار آذربایجان بتخصیص ولایت نخجوان
بوقوع پیوست و چون در قری و مزارع نخجوان از آبادی نشان نماند بخرمی و شادی از رودخانه
وادی کوچ فرموده در معبر جولاه از آب ارس عبور نمودند و موکب ظفر پناه از گذرگاه علی دره بهی که راه
تنگی است گذشته در محلی مناسب نزول اجلال اتفاق افتاد و در آنجا بهادران موکب اقبال که قزاقانه
بعزم زبان گیری باطراف و جوانب عسکر روم روانه می شدند هر کس از رومیان را که گرفته بمعسکر ظفر قرین
می آوردند صورت حال ایشان به آهنگ بلند بلند ملکیف که بعلا زینت تاب و توانایی در رومیان
وجود حقا دارد و اسبهای ایشان اگر کاهی جو و کاه را در عرض راه بخواب بینند از ضعف قوت آن
ندارند که از آن خواب خوش بیدار شده شکمی از غرا برون آرند و قحط و غلا و قلت سایر ذخایر در اردوی
سردار بجایی رسیده که دست استطاعت امرا و پاشایان ایشان بدامن خریداری آن نمی تواند رسید و
چون از تقریر گرفتاران پریشانی حال رومیان و لاغری اسبهای ایشان بوضوح پیوست رای عقده گشای
شهریار جهان اقتضای آن نمود که با سی هزار پیاده و سوار و تفنگچیان کامدار روی اقتدار بمعرکه کارزار
آورده دهنه گریوه علی دره بهی را گرفته بهنگام عبور رومیان عسکر سردار را فدایی وار خود را بر آن لشکر بیشمار
زنند و منتظر لطیفه غیبی بوده بهبوب نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت بی علت امیدوار باشند و باین اندیشه
صواب ملتزمان رکاب ظفر انتساب تیغ جهانگشایی از نیام انتقام آخته در مرصد شعلار و رود
می گفان لنگر اقتدار انداخته بودند که ناگاه ابهای قراولان سپاه ظفر پناه خبر رجعت سردار در موکب
ظفر شعار اشتهار یافت و بمقتضای صدق مؤدای مصراع نه تیغ تو دارد چو نه دست تو آلودگی ها
دست قضا زد در سرپنجه اقتدار سردار را از سر لشکر ظفر شعار وا کرد بیان وقوع این فتح نمایان آنکه
قرار تقریر جمعی از رومیان که ترک مرافقت سردار کرده بموکب ظفر شعار پیوسته بودند آنکه طایفه یکچری
و سپاه پادشاهی بر سر سراپرده سردار روم هجوم آورده باواز بلند گفته بودند که در روزی که روز
معاودت عسکر قیصر بود تو خلاف قاعده و قانون سلسله آل عثمان کردی و در قاسم کونی روی بجانب
ولایت دشمن آوردی و با آنکه دولتخواهان دودمان آل عثمان بمنع تو پرداختند نشنیدی و بهانه

که چون بعلت قلت آذوقه و علیق اسبان از راهی که آمده ایم معاودت ممکن نیست چند منزل پیشتر آمده
و آذوقه نیست روزه در ولایات ایروان و نخجوان که غله خیز و معمور و آبادان است سامان داده باز
منکر دیدیم اکنون که با فسانه و فسون عسکر روم را باین ولایت آورده اثری از غله و آذوقه و نشانی از آبادانی
دران نمی بینیم و از رهگذر عسرت و تنگی کار اکثر عسکر پادشاهی بجان رسیده نه قوت حرکت و نه
طاقت اقامت دارند و با این حال پریشان بیم آن است که پادشاه ایران بعطفه عنانی دود از دودمان
عسکر آل عثمان برآورده و جغال اوغلی از راه اضطرار طریق رضاجویی ایشان سپرده قرار بآن داد
که بعزم قشلاق رخت اقامت بقلعه وان که از سایر ولایات روم با ایشان نزدیکتر است کشیده
آذوقه و علیق اسبان را العهده سنجق بیگیان اکراد نمایند و آرای امرا و پاشایان برین معنی اتفاق
نموده بعزم قشلاق بجانب قلعه وان گران رکاب و سبکعنان گردیدند و سیدی احمد پاشای جلالی
دوباره یاغی از راه چورس و ماکو که راهی است از بسیاری گل و لای مردود کب اثنای حرکت اقامت
بقلعه وان کشیدند و بنابر آنکه کریوه واقعه در عرض راه در زیر برف نهان بود تعب و مشقت فراوان از آن
راه گذشته خلق بسیار و اسب و استر و شتر بیشمار عرضه تلف گردید و چون در کمال پریشان حالی بقلعه
وان رسیدند جغال اوغلی با عسکر قاپوقولی در وان و توابع آن محل قشلاق گزیده سایر لشکریان بعزم
قشلاق بمحال دوردست متفرق گردیدند و امرا و سرداران اکراد بدنهاد با سرداران در اطاعت و انقیاد
درآمده دو هوایی خود را بر عالمیان هویدا ساختند و چنانچه از سیاق کلام آینده در محل خود بوضوح
خواهد پیوست جغال اوغلی سردار که آوازه رای و تدبیر او در اقطار آفاق انتشار داشت در نظر خرد خرده
دان مصراع یکی ز جمله غلطهای در جهان مشهور ها بوده چه با آنکه دیدی آمد و رفت کاری که بکار روی آید
ساخته در قلعه وان که در شش منزلی تبریز واقع است بعزم قشلاق رحل اقامت انداخت و باقی تخته
قضا بچند کوچ پس نشستن خاقان ظفرلوا دماغ نخوت و غرور او را بباد داده هوش ربای حد خودش
نه چنان دو بالا رسانید که نظر تأمل رجال کثیر الاختلال خود تواند آمیخت و در ترتیب جوار لشکر ظفر شعار
قزلباش را وسیله انتباه و آگهی خود تواند ساخت **ذکر توجه شهریار با استحقاق از کریوه علی درهی بجانب
دار السلطنه تبریز بعزم قشلاق** چون خبر مسرت اثر معاودت جغال اوغلی بقلعه وان در موکب ظفرنشان
بسر حد یقین رسید کوکبه جاه و جلال خاقان بلند اقبال از کریوه علی درهی بعزم قشلاق متوجه دار السلطنه
تبریز گردید و بعد از نزول اجلال در آن خطه خلد مثال فرمان لازم الامتثال بدین مضمون شرف اصدار یافت
که از جمله رعایا و سکنه محال دار السلطنه مذکور که حکم همایون بکوچانیدن ایشان نافذ شده بود اگر اشغال

ایشان بمحال قریبه تعلق افتاده باشد از راه جمعیت خاطر بجا و مقام خود باز گشته بفراغبال بدرویشی و
رعیتی خود قیام نمایند و آنان که بمحال دوردست پیوسته معاودت ایشان درین زمستان متعذر باشد در
هر جا که رحل اقامت افکنده اند بسر برند تا در بهار بدانچه مقرون مصلحت روزگار باشد از آن قرار عمل نمایند
و چون بیم آن بود که دران زمستان تمامی ایشان از رهگذر کوچانیدن بدرد پریشانی و تعب بی سامانی
گرفتار باشند عواطف بیکران آذوقه ما یحتاج زمستان مجموع ایشان را از مال دیوان بصیغه انعام
احسان فرموده و دران ولا چون بمقتضای قضا ولایات ایروان و محال چخور سعد لگدکوب حوادث شده
و خلق بینهایت از ارامنه آن ولایت رخت اقامت بغربت کشیده از آنجا بجهان باقی نقل مکان
نموده بودند رحمت و عنایت بغایت شامل حال باقی ماندهای ایشان آمده حکم همایون بصدور پیوست
که در هر جا باشند رخت اقامت و رعیتی بابنیت آباد دار السلطنه اصفهان کشیده بفراغبال در محال دار
السلطنه مزبور برعیتی و درویشی اشتغال نمایند و قرب سه چهار هزار خانوار از ارامنه آن دیار با خانه
کوچ و عیال و اطفال بدار السلطنه مذکور انتقال نموده در بلوکات و ولایات آن دار الامان آسایش و
اطمینان توطن اختیار و قرب سه چهار هزار تومان بصیغه تقاوی و مدد زراعت از سرکار خاصه شریفه
باز یافت نمودند و الی الآن در محلی که بزراعت ایشان از سایر قری و مزارع افراز شده بود
برعیتی و درویشی اشتغال دارند بالجمله چون رنگ اقامت قشلاق شهریار با استحقاق بجانب
شد محمد و گنجعلی خان حاکم کرمان در دار السلطنه تبریز ریخته آمد حسب الفرمان قضا جریان امیرگونه خان
امیر الامرای ایروان و مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان با اتباع و ملازمان بعزم قشلاق بجانب النخجق
روان شدند و گنجعلی خان حاکم کرمان دران زمستان رخت اقامت بمراغه کشیده سایر امرا با لکا خود
مرخص گردیده بجا و مکان خود روانه گردیدند که چون سلطان بهار خیمه جهان افروزی بساحت روزگار کشد هر
یک از ایشان با قوشون و لشکر خود آراسته و پیراسته بموکب ظفرنشان بپیوندند و همچنین مقرر شد که ریش
سفیدان قبایل و اویماقات تفصیل منازل و شمار خانوار ایل و اویماق خود را که در محال عراق و آذربایجان
سکنی داشته باشند درست داشته بتواچیان بهرام صولت بسپارند که از آن قرار در فصل بهار بموجب
ظفر شعار حضار نمایند و در خلال این احوال الکسندر خان والی گرجستان که دران ولا کستندیل خان
خلف ارجمندش از جامه خانه انعام عام خاقان گیتی ستان بافتخار خلعت و دارایی و امیر الامرایی مملکت
شیروان سربلند شده بود استدعا نمود که اگر خدمتش را مرخص فرمایند که با اتفاق گرامی فرزند بجانب شیروان
روان شود تعهد مینماید که درین زمستان که از هیچ طرف احتمال رسیدن مدد و کومک بر و میان شروان نیست

برافعت از مازوران و تا دادان سپاه کرجستان به تسخیر آن ولایت پرداخته تسلیم کرامی خلف و اورا
بر مسند ایالت آن ولایت متمکن و باین نیکو خدمتی حسن اخلاص و جان فشانی خود را بر آینه ضمیر
آفتاب نظیر عکس پذیر کردانید و با آنکه از رخ کار اطوار الکسندر خان ظاهر و هویدا بود که در عرض این
مطلب غرضی جز رهایی و کریزپایی و رفتن بدیار خود ندارد در رای آفتاب ضیای خسرو کیتی شای مقتضای
نحن نحکم بالظاهر عمل نموده ابواب انجاح مآرب بر روی امید او کشوده و هر دو را در میان امرا
با عطای تاج وجیقه و کمر مرصع و سایر تشریفات خسروانه سرافراز و کستندیل میرزا را بخطاب احمد خانی
سربلند و ممتاز فرموده و چون ولایت شیروان در زمان شاه جنت مکان در میان امرای عالیشان قسمت
پذیر و از ایشان یکی بکلربکی و امیر و دیکران تابین و فرمان پذیر بوده اند خاقان جم اقتدار نیز بنابر
تاسی و اقتفا بجد بزرکوار و ولایت مذکور را در میان چندتن از مقربان بساط قرب که شایسته تربیت و
عنایت و سزاوار مرتبه امارت و حکومت بودند قسمت و تابینی کستندیل خان مامور فرموده حکم جهان
مطاع لازم الاتباع نفاذ پیوست که هر کس از ایل و اویماقات دار الارشاد و حوالی آن و شوشی و سایر بلاد
آن حدود برضای خود ملازمت کستندیل خان و امرای تابین او را اختیار کند احدی مانع و مزاحم ایشان
نشود و طهورث پسر زاده الکسندر خان را برسم نوا در درکاه معلی اقامت فرموده سایر فرزندان و
بردکیان حریم حرمت آن دو دمان مصحوب ایشان بجانب اردبیل ارسال نمود که در آنجا به ساختکی اسباب سفر
و تهیه و تجهیز سپاه و لشکر پرداخته رایت عزیمت بصوب مقصد برافرازند و از جمله اکابر و اعیان که به
رتبه امارت ولایت شیروان سرافراز و تابینی و مرافقت کستندیل خان ممتاز شدند یکی شاهمیر خان از
دوده و تخمه والیان قدیم ولایت شکی بود که پیش از این سالها از راه وفور عبودیت و اخلاصمندی
بپایه سریر والا آمده جبین نیاز بر عتبه علیای شهریار سرافراز نموده و در این وقت بازای ظهور اخلاص و
دولتخواهی بایالت ولایت شکی و لقب احمد خانی مفتخر و مباهی و آب رفته دولت آن سلسله بجوی
خود در راهی کردید دیگر از آن جماعت سهم خان والد بود که بهنگام فترت قراباغ با اتباع در میان ایروان
رحل اقامت افکنده بپایه بلند پادشاهی رتبه خود نمایی داشت چون از راه اخلاص در پای قلعه ایروان
با ستان کردون نشان پیوسته از دل و جان بشکر دولتخواهی میان بسته بود در این ولا از جمله امرای شیروان
و بلقب احمد خانی سربلند کردید و یکی دیکر از ایشان علیخان مشهور بمنافق از رومیان قراباغ بود که
حینی که کستندیل خان بدستوری خسرو کشورستان بعزم دیدن پدر بکرجستان رفت وارد قراباغ کردیده
از روی اطلاع عطوفت و مردمی دیده بود و او نیز سلیقه آن آشنایی بالقاق در پای قلعه ایروان بدرکاه

پادشاه

پادشاه باستحقاق آمده بمرتبه بلند حکومت و امارت و لقب احمد خانی سربلند و مقرر شده بود که در زمره طایفه
شاملو منسلک و به علیخان مواشق معروف باشد در این وقت برافقت کستندیل خان از جمله امرای شیروان
کردید دیگر از آن جماعت پیکتاش سلطان پسر محمد خان موصلوی ترکمان بود که علاقه خسروانه برابطه
قرابت و خویشی کستندیل خان والتماس وی ابواب تربیت بر روی او کشوده در سلک امرای شیروان
منتظم فرموده و همچنین تبریز و سلطان مقدم و اخی سلطان حاکرلو و علیخان سلطان شمس الدینلو و علی سلطان
ارشی پسر محمود سردار با فوجی از تفنکچیان موکب ظفر شعار برافقت کستندیل خان مامور کردیده رخت اقامت
بآن ولایت کشیدند و چون عبور خان مذکور و امرای تابین و سایر رفقای وی از معبر قومین اوملی و دکر
در حدود کنجه روی می نمود و در آن اوان قریب دوازده هزار نفر از عسکر روم در کنجه و شیروان رایت
اقامت افراشته داشتند بنابر عادت حزم و احتیاط فرمان واجب الاذعان نافذ کردید که ذوالفقار
خان حاکم اردبیل و حسین خان زیادا و غلی قاجار که در آن اولاد و ار سبار اقامت داشت با قوشون و لشکر
خود امرای مذکوره را از معبر مسطور کذرانیده بجا و مقام خود باز کردند بموجب فرمان بخت امرای عالیشان
بعزم ادراک سعادت زیارت مراقد مقدسه سلطان الاولیا فی الآفاق شیخ صفی الدین اسحق و سایر مشایخ
عظام سلسله علیه صفویه انار الله براهینهم الجلیه خرا اقامت بدار الارشاد اردبیل کشیده بآن سعادت
سربلند کردیدند و بعد از استمداد همت از ارواح مقدسه آن سالکان مسالک یقین با دو سه هزار سوار
از طوایف قزلباش که نزد ایشان جمع آمده بود طریق مقصد پیمودند حسب الحکم جهان مطاع ذوالفقار خان
و حسین خان ایشان را از آب کذرانیده بجا و مقام خود باز کردیدند و کستندیل خان و امرای تابین بعد از
عبور از معبر بصوب کشور پدر خود روان شده در بهار سال آینده بهانه سازی ایشان چنانچه
محل خود کزارش خواهد یافت کل کرد و خاقان کشورستان بعد از فیصل قضایای مذکور مقرر فرمود که فوجی از
لشکر فیروزی اثر خراسان به تهیه یساق آذربایجان پرداخته در اول بهار بموکب ظفر شعار ملحق کردند اما
حقال و غلی سردار چون تیر تدبیرش در این آیام و رفت بر سنک آمده کاری نساخته بود در دروغی چند بی فروغ
رضا جویی خاطر پادشاه روم نمود و با خود اندیشید که اکر با ارکان دولت ابد مدت کفتکوی صلح و صلاح
را در میان آرد شاید که از این رهکذر در فتحی بر روی خود کشاید لاجرم سلیمان بیک محمودی حاکم خوشاب
که با ستان کردون نشان توسل جسته بلقب خانی سرافراز شده بود وسیله ساخته کتابات بخاتم بیک اعتماد
الدوله و جمیع دیکر از ارکان دولت روزافزون باین مضمون در قلم آورد که چون ارباب فتنه و فساد به
قواعد مصالحه که در میان این دو دولت راسخ البنیان ثابت بود پرداخته اند شایان شیوه خیراندیشی آنست که

از طرفین تدارک خللی که روی نموده بپردازند و حضرت شاه رعیت پرور نیز بتلافی و تدارک مافات مشغول سازند
تا ازین طرف نیز بمقتضای المنافی لا یدرک عمل نموده امر مصالحه بدستور پیش مرعی و ملحوظ گردد و این خود
امری بود محال و خیالی دور از وسعت آباد احتمال اما چون بعضی از کوته اندیشان آسوده کی طلب مضمون مکاتیب
جغال اوغلی را در باب امر مصالحه باین طریق بایکدیگر تقریر مینمودند که آب ارس در میانه واسطه بوده دار
السلطنه تبریز و محالی که درین طرف آب واقع باشد بتصرف اولیای دولت ابد مدت قرار و استقرار
گیرد و ولایت شیروان و سایر محال که در آن طرف آب واقع است بکارکنان دولت سلاطین آل
عثمان اختصاص پذیرد غافل از آنکه قسمت یاران ناجنت گزین هدام مصالحه از قبیل قسمت میراث آن
دو برادر است که بعد از فوت پدر یکی بدیگری میگفتند نظم آن استر چموش لگدزن از آن من ** وان
گرمی صاحب بابار از آن تو ** از صحن خانه تا لب بام از آن من ** وز پشت بام تا بثریا از آن تو **
و مع ذلک کمند همت بلند خاقان اقبالمند از چه راه باین گونه کوتاهی سر فرود آورد که منظور نظر کیمیا
اثر آن سرور تسخیر تمام ممالک و بلاد قلمرو شاه جنت مکانست که در حین مصالحه با سلطان سلیمان
داخل سنور و سرحد ممالک ایران بوده الحاصل امرای صایب رای جواب مکاتیب سردار هرزه درای
را باین مضمون نگاشته روانه داشتند و بنا بر آنکه حامل مکاتیب جغال اوغلی آن مهملات را که
حضرات نقل مجالس خود نموده بآن شیرین کام بود نصیب تمام معاودت با آن کم خرد نادان حاضر کرد
بود دیگر باره قاصد را باز گردانیده بحصول آن مقصد زبان گشود و چون عدم دانش و شعور آن کم خرد
مغرور درین نوبت بر آینه خاطر نزدیک و دور پرتو ظهور افکند و بر عالمیان عیان گردید که مشهور
بودن وی بحسن تدبیر و کمال شعور از غلطهای مشهورست در جواب آن هرزه درای بیهوده رای عبارات
صریحه باین معنی بتصریح کرده در قلم آوردند که از مقربان بساط قرب و محرمان حریم انس کدام آن حد و
یارا که بعرض امثال این اندیشهای محال زبان جرأت گشاید و مطلبی را که در وسعت آباد احتمال
آنرا محال شمرد بخاقان محترم و اورنگ آرای سریر کسری و جم عرض نماید چه در خدمت آن حضرت که
در میان سلاطین روی زمین باصابت رای زرین و متانت فکر دوربین و نیروی بازوی کشورستانی
و زور سرپنجه جهانبانی چون آفتاب جهانتاب از سایر ستارگان ممتازند و در طلب ملک موروث کمر
همت بر میان اقتدار بسته بالشکرهای کشورگشای باین دیار پیوسته اند زبان باظهار این قسم سخنان
دور از کار آشنا ساختن خود را از نظر تربیت آن حضرت انداختن است القصه چون صورت دیگر
از ورای پرده غیب چهره ظهور میگشود چندین مراسلات آمد و رفت چنانچه در مقام خود گزارش یابد.

بفایده

بی فایده نمود دیگر از سوانح این سال خجسته مآل تسخیر قلاع بست و زمین داور و قندهار بود و تفصیل این اجمال آنکه
پیش ازین رقمزده کلک شیرین مقال شد که اولاد سلطان حسین میرزای ولد بهرام میرزا مظفر حسین
میرزا و رستم میرزا که مدتها در ساحت دلگشای قندهار و زمین داور بر سریر خوشدلی و کامرانی مسند
نشین بوده شاهراه رفاه حال و فراغبال می پیمودند بجهة طریق پادشاه والاجاه هند جلال الدین اکبر
پادشاه توسن جسته بصوب هندوستان روان شدند و از چه راه شاهی بیگخان کابلی که از امرای عالیجاه
جلال الدین اکبر پادشاه بود دار القرار قندهار را بتصرف نمود و بعد از آنکه شعشعه مهر درخشان
رایت اقبال خاقان گیتی ستان دیگر باره بر ساحت مملکت خراسان پرتو وصول افکند
اقتدار سلاطین اوزبکیه و سپاه کینه خواه ایشان ازین کشور همیشه بهار پاک شد بنا بر آنکه ابواب
صداقت و وداد و شاهراه مراعات یکدلی و اتحاد از دیر باز در میان پادشاهان اورنگ طراز
سلسله علیه صفویه انار الله براهینهم الجلیه و خانواده رفیعه گورکانی بتخصیص اجداد امجاد بابری
که لآلی صدف والا گوهری اند پیوسته باز بود شهریار سرافراز از راه رعایت دوستی و ولا روا
نداشت که اعلام اقتدار بصوب تسخیر قلعه قندهار افراخته بقهر و غلبه باسترداد آن دیار و بلاد پردازد
و شایان شیوه مردمی آن بود که چون دست اقتدار اوزبکان غدار از دامن عروس دیار
خراسان کوتاه گردیده جگر کر شوکت آن گروه بی ایمان بهندوستان بسد اکبر پادشاه کلید قندهار
را که ملک موروث سلسله این دودمان والاست از راه وفور دوستی و صداقت بدرگاه خلایق
پناه فرستاده کسان و گماشتگان خود را از آن دیار طلب دارد و چون این معنی صورت وقوع نیافت
آیینه خاطر اقدس در زیر بار غبار این تغافل بجا بود تا درسالی که موکب ظفر طراز از سفر خیر اثر بلخ
مراجعت نموده طریق عراق می پیمود میر زین العابدین نبیره میر عبدالحی که از اکابر و اعیان قندهار
بود در دار السلطنه هرات بدرگاه جهان پناه آمده از اطوار ناهنجار و سلوک ناهموار حکام و عمال
داران آن ولایت شکایت نمود و چون الویه دولت و اعلام فتح و نصرت بر جناح حرکت بود عنایت
بغایت خدمتش را بحسین خان بیگلربیگی هرات و امیر الامرای خراسان سپرده در رعایت و مساعدت
وی سفارش بلیغ فرمود و چون موکب همایون شهریار ربع مسکون رایت عزیمت بصوب ولایت
عراق برافراخت میر مذکور بصوابدید حسین خان رخت اقامت بولایت فراه کشیده در آنجا رحل تمکن
انداخت و بعد از فرار میر شاه رایه از دار القرار قندهار چون شاهی بیگ خان حاکم آن دیار
دو پسر و اهل و عیال او را بقلعه در آورده از مکند از آنکه طریقه بدمنش گزند ایشان را بفضل مرداد

و سالها در نگاه داشت ایشان لوازم اهتمام لازم شمرده ابواب منع تردد و آمد و رفت بر روی ایشان گشاده
چون بوسته خبر گرفتاری فرزندان از قندهار در فراه بمیر بزرگوار رسید از این راه آشفته و پریشان
خاطر گردیده حیله انگیخت و بجهت تزویر خسرو بیک غلام حسین خان را که در فراه صاحب باج و خراج بود اغوا
نمود که بخود سر در صدد تسخیر قلعه بست در رسیده او را در آید و چون ملازمان قدیم میر عبدالحی جد میر
زین العابدین مذکور که در آن اوقات ساکن زمیندار بودند مکررات بمیر ابراهیم تزویر اعلام نموده بودند
که حسن بیک و حسین بیک پسران حاتم بهادر معول که حارس و پاسبان قلعه بست آنند از کار قلعه داری
غافل و از رعایت حزم و احتیاط ذاهل بسر می برند با اندک نفری از سپاه و لشکر تسخیر قلعه مذکور بسهولت
و آسانی میسر می گردد و این معنی باعث تصمیم عزیمت خسرو بیک شده بمرافقت میر مذکور با فوجی از اتباع
و تابعان خود بطریق ایلغار متوجه تسخیر قلعه بست گردیده و مراحل و منازل را در میان بریده نصف اللیل
قطع چهل فرسنگ راه نموده بقلعه رسیده و مخبران قلعه وقتی خبردار شدند که غازیان نردبان بر
اطراف حصار گذاشته بقلعه در آمده بودند و با آنکه کار از کار گذشته بود قلعه داران بمقتضای بیت
وقت ضرورت چو نماند گریز ٭ دست بگیرد سر شمشیر تیز ٭ در برج و باره حصار سر راه بر سپاه ظفر پناه
گرفته آغاز گیر و دار نمودند و قدر جمعیت حسن بیک بیلدی تیغ غازیان طریق عدم پیموده حسین بیک خود
را از قلعه بزیر افکنده فرار نمود و قلعه بست که از قلاع مشهوره جهان و محل نشو و نمای سلطان
امیر ناصرالدین سبکتکین بود بر دو سر پنجه دولت ابد قرین بحیطه ضبط و تسخیر خسرو بیک در آمده خبر
فتح آن بدارالقرار قندهار رفت و شاهی سلطان بوقوع این واقعه ناگهان چون آتش سوزان از
خشم و غضب فروزان گردیده لشکر قندهار را با امرا و زمینداران آن دیار و اف... بکوه تمثال باسترداد
آن مامور و بجانب قلعه روانه گردانید و حسین خان امیرالامرای هرات با آنکه از بهکنده خود سری
خسرو بیک برآشفته عزم آن داشت که منع خسرو بیک پرداخته مقرر دارد که قلعه را بدستور سابق بگماشتگان
پادشاه والا جاه سپرده بفراه باز گردد و چون خبر شور و شر شاهی سلطان بعزم استرداد قلعه بوی
رسید بنابر آنکه چشم براه آن بود که شاهی سلطان از راه دوستی در آمده منع و زجر خسرو بیک
بوی حواله نماید بنور غرور دولت چشم ازان مردمی پوشیده بود از اندیشه ای که داشت پشیمان گردیده
و در صدد امداد و اعانت خسرو بیک در آمده جمعی از غازیان شاملو و میران قبایل با سرکردگی ملک
شاه حسین سیستانی که در آن زمان در دارالسلطنه هرات مهمان حسین خان بود بکومک خسرو بیک بجانب
قلعه روان و مقرر فرمود که اسمعیل خان حاکم فراه در عرض راه با لشکر و سپاه با ایشان پیوسته بدفع آن

از سپاه

و سپاه پردازد و نام بر دو ناحیه بصوب مقصد مرحله پیما گشته طریق ایلغار می نمودند تا صبحگاهی بکنار رود هیرمن
بار و رود گشوده ازان بحر پرشور آغاز عبور نمودند و مقارن آن لشکر تیز رو رای چغتای که زیاده از ده
هزار بودند از قرب ورود جنود مسعود خبردار گردیده بعزم آنکه در کنار رود سر راه بر جنود ظفر ورود
گیرند بصوب معقود ایلغار نمودند و وقتی بکنار آب رسیدند که از لشکر فیروزی اثر قریب سیصد نفر از معبر
گذشته و بقیه سپاه و لشکر بر اثر یکدیگر مشغول شدند و دل سپاهیان هندوستان فرصت غنیمت شمرده در
چنین وقتی بر جیش ظفر قرین حمله آوردند و شیر شکاران بیشه جنگ نیز بدست گرمی اقبال بی زوال کمک جلادت
بمعرکه قتال و جدال تاخته بحمله اول تفرقه جمعیت آن گروه کم فرصت را پیش بیان ساختند و زیاده بر دویست
تن از سران آن جماعت که یکی از ایشان اروس بهادر حاکم زمین داور بود بر خاک هلاک غلطیده جمعی کثیر
اسیر و دستگیر گردیدند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم اعلام غازیان وزیده بقیة السیف سپاه مقهور
رخت فرار بقندهار کشیدند و چون محمد جان سلطان شاملو که از راه ملازمت و مرافقت مظفر حسین
میرزا با ایشان افتاده بعد از سالها طریق مراجعت پیموده در دارالسلطنه هرات ملازمت امیرالامرایی
نموده ملجا و ملاذ و اطوار مردم قندهار بود قلعه بست را بوی سپرده جنود مسعود معاودت نمودند شاهی
سلطان که در دارالقرار قندهار گوش بر آواز خبر استرداد قلعه بست بود چون دید که کار سپاه و رود
وی بکجا رسیده از خشم و غضب شعله آتش سوزان گردیده تیغ انتقام از نیام کشید و با لشکری گران
حشری کشور ستان عنان عزیمت بصوب استرداد قلعه بست منعطف ساخته در پای آن حصار سرادقات
اقتدار افراخت و چون دماغ نخوت و غرورش بهجوم خیال محال و داشتن افیال کوه تمثال آشیانه
زنبور بود قلعه ربائی قلعه را انگاشته فی الحال اسباب قتال و جدال مهیا نمود و فرمان داد که فیلان تن
آن کوهپایه روان را بعزم قلعه ستانی از جای برانگیخته لشکریان نیز بر اثر آن جبال آسمان تمثال یورش
نموده ابواب حصار را بدست اقتدار بگشایند و سپاه کینه خواه آن روسیاه که گاهی خود را شاه و گاه
بیگ و زمانی خان میخواند از چهار جانب مرکب یورش بمیدان دوانیده افیال کوه بنیان را گرم
گردانیدند و چون وقت افسردن چراغ دولت آن بی دولت رسیده بود بکلانتری یکی از توپچیان
قدر انداز که در فراز دروازه ابواب جانستانی بر روی دشمنان باز داشت یکی از افیال نامی آن گشته
اقبال گلوله بادلیجی که بخرطوم ثعبان مثال وی رسید روی ناکامی بخرگاه عدم گذاشت و این ضربت
باعث شکست لشکر آن مغرور خودپرست و وسیله گرفتاری زنجان حاکم قلات گردیده بناچار رخت
فرار بجانب قندهار کشید و در این نوبت ولایت گرمسیر بضرب شمشیر غازیان کشورگیر بحیطه ضبط و تسخیر درآمد

۲۰۸ رعایای آن محال از دوی رفاه حال و فراغ بال بزراعت و رعیتی خود مشغول گردیدند و با آنکه این فتح نامدار
در نظر ارباب بصیرت کلید فتح قندهار بود چون خبر مسرت اثر آن بولایت عزنه داشت حسین خان
بعرض خاقان گیتی ستان رسید آن حضرت از راه رعایت صداقت و دوستی قدیم که با دودمان والاشان
گورکانی در میان داشت این حرکت بی اختیار را از غازیان شیر شکار نپسندیده و بر زبان گهربار گذرانیدند
که اگر در میانه تشیید قواعد دوستی و محبت بهانه نباشد گرفتن قلعه قندهار را که از دست لشکر ظفر شعار
گرفته که در تسخیر قلعه بست چند تعب و آزار باید کشید آنگاه باطلاق [illegible] خان و سایر اسیران آن
فتح نمایان که ملازمان حسین خان با تسلط گردونشان آورده بودند فرمان داده تمامی ایشان را به علیقلی
خان شاملو حاکم هری سپردند که بعد از فراغ از مهام آذربایجان مشمول عواطف گردانیده روانه مساکن و
اوطان خود نمایند دیگر از وقایع این سال زوال کوکب اقبال میرزا ابراهیمای شیرازی مستوفی الممالک بود
بنابر سهوی که در محاسبه میرزای عالمیان وزیر گیلان از راه مهوشی غرور دولت و عدم التفات بتفتیش و
تنقیح محاسبات از وی بعهده ظهور رسیده باقی او را بسیار کمتر از آنچه بود کشیده بود و بعد از تنقیح محاسبه
میرزای مشارالیه حقیقت [illegible] بعرض اقدس رسانیده مراجعت معزول گردید و در آغاز بهار سال
ییلان ئیل مطابق هزار و چهارده هجری نهال اقبال میرزا [illegible] ولد میرزا احسن کوزانی اصفهانی که از جمله
اعاظم آن دیار و در آن اوقات در هرات بود بکل کرده بمنصب والای استیفای ممالک [illegible] گفتار در سوانح
سال دوم [illegible] جلوس [illegible] مطابق [illegible] ئیل موافق اربع عشر و الف هجری چون شاه
گلپیرهن بهار دیگر بار جهانگیر آن گشود و جشن نوروزی خاقان جهان و شهریار روزگار در روز دوشنبه غره
شهر ذی القعدة الحرام سال [illegible] از نار و انوار در خطه طرب انگیز دار السلطنه تبریز کلگون [illegible]
بجا بگذشتی بزم آرای مجالس ارم قرین بساط انبساط در مجلس بهشت آیین گستره گشت و قبه شادروان
عظمت و شان از قبه جوزا و ذروه فرقدان گذشت اورنگ آرای تخت کیان و فرمانفرمای معموره جهان
در آن بزم ارم نشان بر سریر جهانبانی و مسند کشورستانی جلوس فرموده ابواب عشرت و نشاط و سرور و انبساط
بر روی جهانیان گشوده و برسم و آیین سلاطین ذوی زینت بزم ارم قرین رشک نگارخانه چین و غیرت
بهشت برین گردید همه یک از مقربان بساط قرب و محرمان حریم انس و سایر مجلسیان بزم همایون بنعم
گوناگون عواطف جهان خاقان ربع مسکون بکام دل رسیدند از اتفاقات حسنه در آن روز فیروز [illegible]
خان که حسب الفرمان قضا جریان در النجق نخجوان اقامت داشت وارد عتبه اقبال گردیده خبر گرفتن [illegible]
با محمد تکلو که از سنجق بیگیان چغال اوغلی سردار بود با مژده فتح و فیروزی عساکر اقبال بمسامع جلال رسانیدند

بحسن

(۱۰۱۴ ه‍)

جنین اتفاق آنکه محمد تکلو که خود را در میان رومیان ثانی [illegible] رستم دستان و سام نریمان می شمرد و از
قبل سردار امیر سنجق و سرکرده و سردار فوجی از اشرار آن طایفه غدار بود بمرکب جرأت و جلادت سوار
تا ایروان و گوکچه و آن حدود آمده عزم آن داشت که بهنگام فرصت با لشکر ظفر صیت از در گریز درآ
در آمده بدستبردهای نمایان روز روشن را در نظر غازیان مانند شب تار گرداند و از وفور غروری که
داشت هر چند روز در آن [illegible] اقامت در یکی از محال خراب و آباد آنجا [illegible] افراشته و وقعی بلشکر ظفر ملاذ
قزلباش نمیگذاشت و در خلال این احوال خبرکاران بلند اقبال رسانیدند که از معسکر چغال سردار فرهاد
و مصطفی پاشا با لشکر بسیار و سپاه بیشمار جدا شده امیران کرد تا کنار آب ارس آمده اند و عزم آن
دارند که چون آتش سوزان از آن دریای جوشان گذشته بر لشکر قزلباش تاختن آرند [illegible] خان فیروز
جنگ با فوجی از غازیان قاجار و جمعی از امرای [illegible] و گروهی از غازیان ظفر قرین که با تین کومک معین
او بودند بآهنگ جنگ آن طایفه بی ناموس [illegible] کرده تا کنار آب ارس [illegible] هیچ جا درنگ نکرد و چون خبر
قرب ورود وی بپاشایان [illegible] رسید از [illegible] ظهور جرأت و [illegible] خان مشارالیه صرفه در جنگ
ندیده رخت معاودت بجا و مقام خود کشیدند و چون محمد تکلو بیشتر از آنکه خان جلادت نشان عنان بصوب
مراجعت منعطف سازد از توجه وی و دفع پاشایان با خبر شده بود و حدود النجق را از جنود ظفرورود
خالی شمرده با حشری از آن گروه لاابالی بعزم دستبرد و دعوی جرأت بنهب و غارت آن حدود آمده و بنابر
آنکه خان شیر شکار از خدعه و نیرنگ محمد تکلوی سوار جرار آگاه بود و یقین میدانست که در این حالی در طلب نقد
فرصت سرگردان [illegible] و چون خاطر از [illegible] شور و شر پاشایان مطمئن ساخته رأی مراجعت بصوب النجق
افراخت [illegible] و احمال و اثقال اردوی خود را پیش انداخته چندتن از غازیان را مصحوب ایشان ساخت
که از نیک و بد [illegible] تکلو [illegible] مطلع بوده پیوسته خبر میرسانیده باشند که مبادا ناگاه سر راه بر غازیان
گیرد و خود با معدودی چند از غازیان بر اثر ایشان روان شده بآهستگی می آمد تا به [illegible] که از آن بدخو
چه خبر بوی میرسد اما آن مرد [illegible] چون فوجی از آن دام و دد را بر سر راه سپاه ظفر شاه فرستاده
بود در اثنای طریق چندتن از آن فرق بغازیان خبررسان رسیده سر راه بر ایشان گرفتند و آن جماعت
با آنکه در آیین سپاهیگری بدون ضرورت [illegible] حرب نداشتند از راه جرأت زیاد و جبلی مادرزاد
روی جلادت بدفع ایشان گذاشتند و رومیان فرصت غنیمت شمرده با ایشان درآویختند و کار
رنگ جنگ میریختند و گاه [illegible] ریختند تا غازیان را بر سر تیر حیله و تزویر خود رسانیده ناگاه از کمینگاه
سپاهی بیاره محمد روسیاه نمایان گردید و آن چند تن چون دیدند که کار بجان رسید بقوت تیغ جرأت

از نیام انتقام کشیده متوجه قلب آن لشکر سراپا شور و شر گردیدند و چون معارضه کم و پس نشسته
عقل صلاح اندیش دید آن جرات چابکاران ایشان بیامده بسیاری از ایشان بلبلدی تیغ اعدا
روانه مدار الملک بقا گشتند و نفری چند از ان سکنا تا ان زخمدار و ناتوان از راه فرار ایلغار
کرده خود را بخان جلادت شعار رسانیدند و زبان بعرض حال گشوده صورت واقعه شکست بتقریر
مینمودند که نا گاه طلیعه سپاه کینه خواه محمد رو سیاه از گرد راه نمایان گردیده بمعرکه میدان رسیدند
و خان عالیشان با آنکه از سپاه و لشکر بیشتر از چند نفر با خود همسفر نداشت و اکثر مردمان
اغرق وی پیشتر روان شده تا اسبهای سواری و کوتلهای او را نیز با خود برده بودند بر سم الحاج
بزور سرپنجه دست ولایت و نیروی بازوی دولت ابد مدت برده سراپا دل و جگر در برابر آن
لشکر بجد و مرد پای ثبات و قرار افشرده بمقتضای مصرع تا پریشان نشود کار بسامان نشود
لخت از دبستگی هجوم مخالفان شکستی نمایان بعسکر جرات خان والاشان راه یافته در اثنای گیر و دار
جمعی از غازیان تخصیص معصوم سلطان کنگرلو که در موکب خان جنگجو و تیز روی ترکش سپاه او بود
مجروح و زخمدار گردیده جمعی نیز در اثنای گیر و فر بقتل رسیدند و مرکب سواری خان از بسیاری زخم
تیر زمین گیر گردیده نزدیک بان رسید که عساکر ظفر مآل با صابه عین الکمال گرفتار آیند ناگاه از مهب
عنایت بیغایت نسیم فتح و نصرت بر پرچم رایت فیروزی آیت لشکر ظفر علامت وزیده جمعی از
ایشان که بمرافقت اغرق خان بجانب النجق روان شده بودند از دیر رسیدن خان مضطرب و پریشان
عنان بصوب معاودت منعطف ساخته وقتی بمعرکه رسیدند که اسب سواری خان از رفتار باز مانده کار
از کار گذشته بود و تا رسیدند یکی از جلوداران جنیبت کش خود را با اسب کوتل بخان عالیشان
رسانیده خدمتش را بر مرکب اقبال سوار گردانیده و خان شیر شکار رو بروی آن جماعت را از امارات
فتح و نصرت شمرده بجرات شیر عرین و جرات پلنگ خشمگین بر آن طایفه بی دین تاخته عقد جمعیت ایشان را
پریشان ساخت و بیمن اقبال خاقان دین بعد از شکستی چنان فتحی چنین روی نمود و جمعی از
مخالفان طریق سقر و کروهی وادی هزیمت و فرار پیمودند و غازیان قاجار طریق تعاقب فراریان
اختیار کرده با غنایم موفور و اموال نامحصور بصوب النجق باز گردیدند و محمد تکلو که اشتغال نایره قتال
و جدال بیاد در امن او بود گریبان بدست نداده بحال پریشان روی آوارگی بکوه و بیابان نهاد
العقصه بوقوع این فتح نمایان که طراز فتوحات خوانین عالیشان بود پایه و قدر امیرگونه خان در میان
امثال و اقران بذروه آسمان رسیده در میان خوانین بلندمکان نایب مناب رستم دستان و قایم

مارب

مقام سام نریمان گردید و خاقان بنده نواز بازای آن بهادری و فیروز جنگی خدمتش را با فزایش جاه
ممتاز و کمر سرافراز گردانیده چند سر اسب و چند قبضه تفنگ که از غنایم آن فتح نامدار سزاوار پیشکش
آنحضرت شمرده مدرگاه جهان پناه فرستاده بود بموقع قبول رسانید دیگر از سوانح این سال فرخ
فال آمدن فوجی از جنود و حشت و روم و رومی با اکراد بد نهاد بجوی و مرند بود بیان این داستان آنکه در
اوایل این سال جعال او غلی سردار فوجی از عسکر هزیمت شعار خوانده کار را بسر کردگی مصطفی پاشا و رفقت
سنجی بیکیان اکراد بتاخت و تاراج آن دیار و بلاد فرستاده و پاشای مذکور بنا بر آنکه از ایلغار خاقان
روز کار که در ان بهار بنزول همایون دار السلطنه تبریز را عطر آگین و عنبر بیز داشت خبر دار بود هر قدر
کار خود را در عایت حزم و احتیاط شمرده بهوای مرند را که از اینجا تا تبریز سه منزل و بپای ایلغار سمند صبا
رفتار شهریار روز کار دو ساعت راه است از سر بدر کرده در جوی محل اقامت افکند و سلیمان بیک محمودی
حاکم خوشاب را که مقدم امرای محمودی و سایر اکراد بود بجانب مرند روان نمود و چون خبر ورود
اکراد مردود و مجیب سلطان دنبلی حاکم مرند رسید علی الفور صورت حال را معروض عتبه جلال گردانیده مستدعی
مدد و کومک گردید و رسیدن خبر با اراده خاقان بلند افسر مطابق افتاده در ساعت الله قلی بیک قورچی
باشی را با فوجی از قورچیان عظام بمدد و کومک و دفع آن گروه بد رگ مامور و روانه آن حدود نمود اما
اکراد بد نهاد چون پا با اقامت در مرند گشادند ترسان و لرزان بتاخت و تالان دو سه محل از محال آنجا
اقبال نموده در معاودت طریق استعجال پیمودند و چون خبر شور و شر ایشان بمجیب سلطان رسید از راه غرور
دولت و جوانی که اکثر ابنای زمان در سیه گم کرده راهی آن سر گردانند بعزم تعاقب آن جماعت
بر باد پای ایلغار سوار گردیده انتظار رسیدن مدد و کومک کشید و با سیصد نفر از ان گروه غارتگر
همسفر با دبسر گردیده بعد از قطع مسافت شش فرسنگ راه خود را با ایشان رسانید و آن جماعت چون از قرب ورود
وی آگاه گردیدند دست طمع از دامن اسرا و غنایم که بتاراج برده بودند کوتاه کرده براه خود رفته بودند و
سلطان نادان بگمان آنکه آسان با ایشان دست افتاده روی بگوشمال ایشان نهاد و بدر رسید با خذ غنایم سر گرد آمده
تا سه فرسنگ دیگر با اثر آن جماعت مرکب تاخت و وقتی از آمدن کار ایلغار خود خبردار شد که سپاه مخالف
آن سیصد نفر را مانند نگین انگشتر در میان گرفته راه گریز را بر ایشان بسته اند در این وقت چاره کار
خود را در فرار دیده از هر راه که توانست خود را از میان آن بحر بلا بکنار رسانید و مخالفان برادرش را
با نفری چند اسیر و دستگیر کرده جمعی کثیر از ان فوج قلیل را جریح و قتیل گردانیدند و قورچی باشی
وقتی بمرند رسید که کار تا زیان سلطان کار خود کرده و چون خود در کمال خجالت مانده بود و بعد از شکست سلطان

چون ورود قورچی باشی بفایده نمود طریق مراجعت نموده و بفر سعادت بساط بوس سرافراز گردیده صورت حال را
بمسامع جلال رسانید. دیگر از سوانح این سال خیر مآل آنکه در خلال این احوال هنگامی که گوی فلک در خم
چوگان این خسرو بلند اقبال بود در میدان صاحب آباد تبریز مشغول چوگان بازی بوده غلام امیرگونه خان
از گرد راه بدرگاه جهان پناه رسیده عریضه وی را با مکتوب یکی از امرای محمودی که بجانب صداقت و
دوستی بخان مشارالیه نوشته بود باین مضمون بنظر همایون رسانید که فخر پاشا و مصطفی پاشا [illegible] پیش از این
[illegible] جلال عزم آن داشتند که با لشکران بر سر ایشان آیند و صورت [illegible] در این وقت تجدید
آن عزیمت پرداخته با دو سه هزار کس بطرف باکو رایت حرکت افراخته اند و بعد از ورود عرض نمود
که شاید تا غایت بکنار آب نزدیک شده باشند و خاقان بحر و بر بنای کار دشمن شکاری بر صحت
این خبر نهاده عزم آن نمود که با فوجی از لشکر قیامت اثر بطریق ایلغار از [illegible] و ایوار بیاسوده از
عقب رومیان درآیند تا امیرگونه خان از پیش و عساکر ظفر مآل موکب اقبال از دنبال سزای ایشان را
در کنار نهند و باین اندیشه صواب در همان شب قدم در دیده رکاب نصرت انتساب نهاده بسرعت
برق و باد ابواب ایلغار بر سر کوکب ظفر شعار گشاد اما چون با هجره رایت ظفر آیت بر ساحت
ولایت طسوج و حدود سلماس پرتو افکن گردید مهیان خبر رسانیدند که پاشایان مذکور بعد از آنکه
دو سه منزل از قلعه وان بصوب مقصد روان شده بودند اندیشه از ایلغار خسرو کامکار نموده طریق
معاودت بمعسکر قرار نمودند و چون موکب والا از تبریز بعزم ستیز و آویز مرحله پیما شده بود
قورچی باشی را بتاخت ولایت الباق که در تصرف رومیان بود روان نموده خود بنفس نفیس چند روز
دران حدود نشاط صید و شکار فرموده طریق مراجعت دار السلطنه تبریز نمود و قورچی باشی با عساکر
اقبال از جبال آسمان تمثال و طرق صعب المسالک که دران محال از کثرت برف و باران اواخر
زمستان و اوایل [illegible] بود مرور و عبور نموده حسب الفرمان لازم الاذعان بتاخت و تالان کوهستان
الباق قیام نموده غنایم موفور که از آن جمله قریب هزار نفر از زنان و صبیان ماه پیکر [illegible] آن کشور
بود که بمجاهدان لشکر ظفر اثر قدم از حد ذمه فرا نهاده بحکم شرع انور گرفتار شده بودند فتوح روزگار
لشکر منصور گردیده با جهان جهان فتح و نصرت بمعسکر ظفر غایت رسیدند. دیگر از قضایای این
سال وقوع سوانح کرجستان و شیروان و محاربه کستندیل خان با رومیان و کشته شدن ایشان است
مفصل این مجمل آنکه چنانچه ایمایی بآن شد بعد از آنکه کستندیل خان با [illegible] ایالت شیروان [illegible]
و با الکسندر خان پدر خود بجانب کرجستان روان و وارد آن حدود گردید چون الکسندر خان تعهد نموده

بود که

بود که در زمستان آن سال بدستیاری عساکر ظفر مآل و سپاه کرجستان مملکت شیروان را از ید تصرف رومیان
انتزاع نموده بفرزند ارجمند سپارد و بنابر آنکه کرکین میرزای پسر دیگر وی که ولی عهد پدر بود در اضمحلال
برادر بود پدر بعهد خود وفا نمی نمود و کستندیل خان و امرای تابعین او را بوعده های دور دراز کار سرگردان
وادی انتظار میداشت و کار مسامحه و اهمال از حد اعتدال گذشته نزد ایشان بتحقیق پیوست که الکسندر خان
باغوای کرکین میرزای پسر کار خود بوعده وفا نمی نماید و بصوابدید یکدیگر در انتظار کشیدن کار سردار
با لشکر ظفر شعار در کار نمیگذرانند لاجرم امرای قزلباش را مجال توقف دران دیار نمانده ابواب
بی تابی و اضطراب در باب طلب رخصت مراجعت بر روی کستندیل خان گشودند و خان مذکور نیز قطع نظر از امدا
پدر نموده با پدر و برادر از در دیگر درآمد و روزی باتفاق امرای مذکور بمنزل پدر رفته برادر را نیز طلب نمود
و در حضور وی با پدر در باب ایفای عهد و رفتن بجانب شیروان سخنان در میان آورده کار را بدرشتی و
ناهمواری رسانید و چندانکه الکسندر خان باعتقاد خود در باب مساهله و مدارا عذرهای موجه میگفت
کستندیل خان نمی شنید تا رفته رفته کار را بدرشتی و اشتلم رسانید و چون الکسندر خان دید که فرزند ارجمند
سپند آتش بیقراری است بهانه از مجلس برخاسته بخلوت خانه که داشت قدم گذاشت و کرکین میرزا
نیز بعد از رفتن پدر برادر را منتظر دریا ورده بر اثر پدر از منزل برآمد و با عجب و غرور بسیار سوار شده
روی توجه بمنزل خود نهاد و کستندیل خان چون تغافل پدر و تکبر برادر را دید از خشم و غضب خود را
دیگر در میان ندیده چون آتش سوزان از عقب برادر روان گردیده و در عرض راه بوی رسیده در زبان بی
باکی بروی زد که ای مرد و از والد بکجا میروی باش که رسیدم و تا کرکین میرزا عنان میکشید که در
صدد جواب وی برآید کستندیل خان با تیغ آخته بوی رسیده بیکضرب تیغ کارش را تمام ساخت و
چون برادر را در دریای خون شناور کرد بلا توقف روی بخلوتخانه پدر آورد و کار آن ناتمام را باین
عنوان باتمام رسانید که از امرای قزلباش شاهمیر خان و علی خان موافق را با خود بخلوت خانه پدر
درآورده بیک اشارت سلطان [illegible] کار را با فوجی از غازیان در بیرون [illegible] اقامت فرموده با پدر بزبان
کرجی از در سفاهت و درشتی درآمده پدر نیز بنابر مثل مشهور جواب ترکی [illegible] زبان سفاهت و دشنام
بر گشود و دران اثنا خبر قتل کرکین میرزا بوی رسیده فریاد برکشید و از ناوران را از درون سرای
بقتل امرا مامور گردانید و علی خان موافق تخت زخمی بوی رسانیده شاهمیر خان بزخم دیگر کارش را تمام
گردانید و دو سه نفر از ناوران نیز که بمعاونت الکسندر خان تیغ جرأت آخته بر سر غازیان تاخته بودند
طریق عدم پیمودند و سایر ناوران لشکریان کرج چون پدر و پسر را کشته دیدند و لشکر ظفر اثر قزلباش

را بر سر کستندیل خان هجوم آورده بودند بحکم ضرور اطاعت و متابعت کستندیل خان کردند و خدمتش را
حکومت گرجستان مانع و مزاحمی نمانده و رتق و فتق بجز این دو خاین به رو برادر [illegible] و علوفه و
رسوم لشکریان تجار را بکجا باشیان رسانیده و تمامی گرجیان بطوع و رغبت مطیع و منقاد خود گردانیده و
چون خاطر از انجام مهام آن ولایت باز پرداخت با دو سه هزار سوار از غازیان قزلباش و از نامداران
دلیر لشکریان گرج رایت عزیمت بتسخیر ولایت شیروان افراخت و بعد از ورود بآن حدود اکثر اهالی و
اعیان آن مملکت بمقتضای فرمان خاقان گردون منزلت طریق اطاعت و متابعت کستندیل خان نموده
خود را داخل [illegible] و میان [illegible] کستندیل خان نمودند و چون مرور و عبور جیش منصور بر نواحی
قلعه قبله بود محمد امین پاشای حاکم آنجا سر راه بر سپاه ظفر پناه گرفته از شاهمیر خان و جمعی از امرا
که مقدمه جنود ظفر لوا بودند شکست یافته با بسیاری از لشکر [illegible] علم شتافت و تتمه السیف
هراسان و گریزان خود را بقلعه رسانیده بلوازم حصارداری مشغول گردیدند و جنود ظفر ورود تعاقب
فراریان نموده ابواب قلعه شماخی بر روی محصوران گشودند و چون اخبار [illegible] در قلعه شماخی محمود پاشای
ولد جغال سردار که بیگلربیگی شیروان بود رسید با حصار لشکریان خود که در اطراف و جوانب بودند
بقلعه شماخی فرمان داده بعد از جمع آمدن سپاه و لشکر با توپ و توپخانه و سایر آلات و ادوات حربی
ضرب از قلعه شماخی بر آمد و کستندیل خان نیز از لشکر کشیدن وی با خبر شده فوجی از غازیان را
بمحاصره قلعه قبله بازداشته خود با بقیه سپاه ظفر پناه روی جرأت بدفع فتنه آن گمراه گذاشت و در
کنار رودخانه آق سو آن دو سپاه جنگجو بیکدیگر رسیده نایره حرب را مشتعل گردانیدند و در میان در
بدایت کار در معرکه کارزار آثار اقتدار خود را ظاهر ساخته نزدیک بآن رسید که چشم زخمی بلشکر
ظفر شعار رسد [illegible] کستندیل خان تکیه بر الطاف بیکران الهی و اقبال بیزوال پادشاهی نموده با
فوجی از سپاه که در رکابش [illegible] روی جرأت و جلادت بمعرکه نبرد گذاشت و تیغ مغفر شکاف از غلاف
کشیده هر که را بر سر زد چون جو دو نیم کرد و هر که را بر میان نواخت [illegible] ساخت و لشکر ظفر
اثر نیز بر اثر وی با تیغ [illegible] روی جرأت بمیدان نهاده داد مردی و مردانگی دادند و آنان که در
[illegible] طریق انهزام پیموده بودند چون دیدند که گرد ادبار متوجه رومیان [illegible] کار گردید عنان بصوب
معاودت منعطف گردانیدند و بهیات اجتماعی بر مخالفان تاخته عقد جمعیت و اقتدار مخالفان
را پریشان ساختند و چون از مهب عنایت [illegible] نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام لشکر ظفر اصابت وزیده
محمود پاشا بمتابعت لشکریان طریق انهزام گزیده و از راه آمده کار فوجی از لشکر ظفر شعار که بمحاصره حصار

قبله



قبله قیام داشتند دست از محاصره کشیده روی ایلغار بمعرکه گیر و دار گذاشتند و بهنگام انهزام رومیان
بغازیان پیوسته یکباره آن طایفه گم نام را در هم شکستند و باتفاق غازیان شیر شکار بتعاقب فراریان
جهت یار کرده دمار از روزگار دو هزار نفر از ایشان بر آوردند و در تعاقب فراریان چون اتفاق
افتاده بود که کستندیل خان بر اثر پاشای گریزپا مرکب بتاخت و نزدیک بآن رسیده که دست بستان
جان ستان وی بدامن درع و خفتان آن گریزپا رسد از قضا بتیری از شصت قضا دستش از گرفتن پاشا
کوتاه گردیده تیز رو سلطان مقدم را که طریق مرافقت وی می‌نمود بگرفتن آن مردود مامور گردانید و سلطان
نیز مسافتی بعید بر اثر آن پلید مرکب تاخته چون بگرد وی نرسید بازگردید و جنود مسعود نیز چون مشاهده
نمودند که کستندیل خان طریق مراجعت پیمود ایشان نیز متابعت نموده دست بجمع آوردن غنایم گشودند
و چون محمود پاشا بمقتضای قضا نیم جانی از آن معرکه بسلامت بیرون برد با فراریان روی آوارگی
بقلعه شماخی آورده قدم سعی و اهتمام در قلعه داری و تهیه اسباب آن فشرد و مستحفظان و حارسان
قلعه قبله و کوتوالان سایر قلاع نیز که از راه انتشار خبر بازگشت لشکر و فرار پاشا دست از قلعه
داری کشیده فراری گردیده بودند بپاشا و فراریان پیوسته در قلعه شماخی جمعیت نمودند و بعد از قلعه
شماخی و قلعه باب الابواب دربند و حصار بادکوبه که در تصرف رومیان پایدار ماند سایر قلاع شیروان
بحیطه ضبط و تسخیر سپاه ظفر پناه در آمد و تمامی اعیان و اهالی آن دیار و بلاد مطیع و منقاد گردیدند و
کستندیل خان در صدد نظم و نسق آن ولایت و ترویج حال اهالی و رعیت در آمده محل محال الکای مذکور
را در میان امرای تابعین خود قسمت فرموده و هر یک از امرای مذکور در اقامت بمحال متعلقه بخود کشیده
بر مسند حکومت آرمیدند و خان مشار الیه حقایق حالات گرجستان و شیروان و وقوع فتوحات
مذکوره را عرضه داشت درگاه آسمان جاه نموده از این ره ابواب مسرت و شادمانی بر روی شاه و سپاه
گشود و در دار السلطنه تبریز بود و این خبر مسرت انگیز گوش بشارت و نقاره شادمانی نوازش آورده
کوکبه جهانگشایی الی الملا آوازه گردانیدند و متعاقب آن خبر قرب ورود ملازمان معتبر خان مشار الیه
با دو هزار سر و چند نفر زنده و دو [illegible] الای که در معسکر رومیان بجای علم است بعرض خاقان
هفت کشور رسیده مقرر گردید که غلامان گرجی و چرکس باستقبال ایشان روان شوند و غلامان
مذکور از راه امتثال فرمان باستقبال شتافته سرها و زنده‌ها و اعلام آن طایفه گم نام را در میدان
صاحب آباد از نظر خاقان والا نژاد گذرانیدند و بازای آن نیکو خدمتیها و جانسپاریها کستندیل
خان و امرای تابعین با فتح [illegible] سربلند و بخلعت و جایزه آن فتح ارجمند بتشریفات فاخره [illegible]

مکلل بجواهر و کمربند مرصع و تیغ گوهرنگار و اسب تازی نژاد با زین و لجام مرصع و سایر تنسوقات و تبرکات
خسروانه ممتاز و سرافراز گردیدند الغرض کستندیل خان بعد از آن فتح نمایان بعزم رخصت ولایت اداء خدمتی که
بوی رسید چند روز در کنار رودخانه آق سو توقف و بمعالجه آن مشغول گردید و بعد از التیام آن
جراحت چون عزم آن داشت که بمحاصره قلعه شماخی پردازد و اسباب قلعه گشایی معالجه توپ زنبورک و
سرب و باروت و سایر ضروریات آن عزیمت را آماده و مهیا نداشت استدعای اعطای آن از اندرگاه
معلی عرضداشت و چون مسئول وی بعز قبول موصول و اشیای مذکور مصحوب ابوتراب بیک و چند نفر از
توپچیان تبریز صاحب وقوف مرسول گردید خان مشارالیه رخت اقامت بپای قلعه شماخی کشیده
جنود منصور را بمحاصره مامور گردانید و مآل حال خان بلند اقبال عنقریب در بیرون نامچه فتح و ظفر بعرض
ارباب کمال خواهد رسید ان شاء الله العزیز دیگر از سوانح اقبال که در اثنای این سال فرخ فال روی
نمود تجدید بنای قلعه تبریز و توجه موکب معلی بصوب اردبیل و تلخیص این مقال و تفصیل این
اجمال آنکه کلک وقایع نگار که معمار این دولتخانه پایدار است در سال فتح دارالسلطنه تبریز زنگار خانه
از زنگ سوانح آن سال بدین منوال نگاشته بود که بعد از تسخیر تبریز چون بمسامع جلال خاقان بلند
اقبال رسید که در عهد خجسته شاه جنت مکان در آن دیار اثری از آثار قلعه و حصار نبوده و تشیید مبانی
آن در زمان فترت و استیلای رومیان روی نموده رای رزین جهان آرا چنین که تا یکباره اساس
پابرجای آثار اقتدار ایشان روی بانهدام و اندراس نهد اقتضای تخریب آن قلعه سپهر تمکین
نموده فرمان پذیران در انهدام آن طریق اهتمام نموده بودند و در این سال فرخ فال چون ارکان دولت
بمسامع جلال رسانیدند که بنا بر تاسیس مبانی رسم و آیین سلاطین آل عثمان که چون دست
اقتدار ایشان بدامن تسخیر مملکتی رسد در شهرها و قصبات آن مملکت قلاع استوار اساس افکنده
باهتمام تمام باتمام رسانند و بعد از اتمام تهیه اسباب قلعه داری تعیین مستحفظ و قلعه دار استحکام
میدهند و شهری و ولایتی که قلعه نداشته باشد از محروسه سلطنت خود نمی‌شمارند و در میان رومیان و
طایفه اکراد زبانزد مردمان است که اگر طوایف قزلباش علاقه بداشتن تبریز میداشتند قلعه آنجا را
خراب و معموره چنان ویران نمیکردند و غرضی جز انهدام مبانی معموری و آبادانی آن ندارند و
تخریب ایوان کیخسروان و نقل رعایای آنجا بمحال عراق از مؤیدات این مدعاست و امثال این اخبار
با مردم تبریز و سکنه آن دیار کاری میکند که در اماکن و مساکن خود احتمال قرار و استقرار نتوانند داد
بنابرین بر آینه ضمیر قدسی تخمیر عکس پذیر گردید که قلعه تبریز را که در آن ولا بفرمان فرمای قضا حکم

تخریب

تخریب و انهدام آن فرموده اثری از آثار آن باقی نمانده بود تجدید بتاسیس مبانی و تشیید قواعد آن
فرمان دهند تا این اندیشه پسندیده هم بطلان عقیده رومیان لازم آید و هم ابواب امن و اطمینان
بر روی تبریزیان گشاید لاجرم مصراع با فتحی که سعادت کند از وی سوال معماران غریب خیال طرح
آن قلعه سپهر مثال ریخته طول و عرض و ارتفاع دیوارها و متانت و حصانت برج و باره و کمیت و کیفیت
بروج و دروازه‌ها اساس آنها معین ساختند حسب الفرمان اطراف حصار را موجب الرسد
در میان امرای عالیشان و عساکر ظفرنشان و سایر فدویان جان‌فشان قسمت نمودند و بنایان چابکدست
نادره کار در روز بیست و هفتم شهر ذی الحجه الحرام سال هزار و چهارده هجری بنای آن قلعه پایدار
پرداخته چهار دروازه بر اطراف آن طرح انداختند و چندین هزار مرد بر شهر و توابع و نواحی آن
حسب الرسد بتوجیه درآورده با اهتمام تمام شروع در کار کردند و در آن ولا اراده خاطر والا بان تعلق
گرفت که تا اتمام آن قلعه رفیع بنیاد رایت عزیمت بصوب صواب دارالارشاد افراخته بعد از ادراک
سعادت زیارت و استمداد از ارواح مطهره مشایخ عظام و آبا و اجداد کرام عنان بصوب مراجعت منعطف
سازند و بتایید این نیت ارجمند در آخر ماه مذکور تصمیم این عزیمت سعادت پیوند فرموده برفیق جهان جهان
توفیق و عالم عالم تایید بآن بقاع سپهر ارتفاع نزول اجلال فرموده بدریافت سعادت زیارت فتح
ابواب حصول مآرب بر روی بخت بلند و اقبال آسمان پیوند گشودند و بعد از ادراک آن موهبت از راه
اهر و مشکین عنان بصوب معاودت انعطاف داده از این راه بزیارت قدوة السالکین شیخ شهاب الدین
اهری قدس سره نیز فایز گردیدند و ماهچه اعلام نصرت فرجام در بیست و دویم ماه محرم الحرام ساحت
دارالسلطنه تبریز پرتو وصول افکند آفتاب اوج شاهی بیت الشرف خود رسید و چون بیکلربیگی
امرا و ارکان دولت پایدار و حسن سعی و اهتمام عساکر ظفرشعار اساس قلعه تبریز بپایه والا تمام
پیوسته بود بهنگام ادراک سعادت زمین بوس هر یک از ایشان بازای آن کارنمایان مشمول
عواطف بیکران گردیدند القصه بمعمار همت بلند و سرکاری نیت آسمان پیوند آن حضرت در ساحت
آن ولایت در عرض مدت یک ماه قلعه باتمام رسید که از روزی که قلاع سبع شداد بچار میخ کواکب بستی
معمار ابداع سر باسمان ارتفاع کشیده چشم جهان بین سپهر بعینک دو نمای ماه و مهر قلعه بان پایداری
و حصاری بان استواری در بسیط زمین ندیده کنگره برج و جبینش با فلک البروج دعوی همدوشی و رفعت
باره و حصارش با افلاک ثوابت و سیار هوای هم‌آغوشی خندق عریض عمیقش بر اطراف حصار آن
قلعه فلک شان مانند محیط برگرد جهان گردیده و سنگ منگ انداز حلقه سرکشتگی بگوش کیوان کشیده

حارسانش را زمتانت و رصانت حصار ثبت بر دیوار امنیت و اطمینان و قلعه دارانش از بس ارتفاع بام
و شان همدوش آسمان شهامکار فرقدان و چون کنگره آن حصار آسمان احتشام بسلم بلند پایه تمام
بچرخ زمرد فام رسید پیشکاران دولت ابدی اعتصام در انجام مهام قلعه داری و تهیه ذخیره و آذوقه
و وسایل قدم اهتمام فشرده از توپ و تفنگ و سرب و باروط و سایر اسباب قلعه داری آنچه دیده کار
بود تعبیه در آوردند و از ابداع این قلعه سپهر ارتفاع بر عالمیان ظاهر گشت که لشکر ظفر تلاش قزلباش
باسانی از سر آن ولایت نمیتوانند گذشت و بر ایشان قطع نظر از آن دیار بسیار دشوار است بالجمله
چون این قلعه سپهر آیین از بسیط زمین سر بزد و چرخ برین کشید شعرای بلاغت شعار بجهت ضبط تاریخ
بنا لالی ثمین در سلک نظم کشیدند و گل سر سبد آن گلزار از چمن طبع حاتم سلک اعتماد الدوله باین آب
و رنگ شکفته بود که قطعه مشتمله بتاریخ قلعه تبریز چون اتمام یافت ** دیده اعدای بد بین بر سیخ شد **
باعث امنیت تبریز گشت ** امن شد تبریز از آن تاریخ شد ** ۱۰۱۲ و مولف تاریخ عالم آرا این عروس
سراپا زیور را در لباس قطعه دیگر منظور نظر ارباب هنر ساخته و شرح آن درین مختصر نگنجد دیگر از
سوانح اقبال که درین حال فرخ فال باعث ارتفاع اعلام جاه و جلال باوج کمال گردید ارسال
عساکر ظفر مآل بسرکردگی الله ویردی خان امیر الامرای فارس بر سر جغال است و تفصیل این اجمال آنکه
بعد از ارتفاع قصر عظمت و جلال با بداع قلعه کیوان مثال تبریز که سپاه ظفر پناه از اطراف ممالک
مانند حباب اول دانهار که ببحر ذخار پیوندد بموکب ظفر شعار پیوستند رای آفتاب انوار بران قرار گرفت
که چون جغال اوغلی سردار در بدایت کار که قدم جرأت و دلیری باین دیار نهاد از راه صلاح دولت
ابد مدت که موکب ظفر عاقبت چند کوچ پس نشسته بود آن مغرور بی پروا این معنی را بر نوعی از عجز
و فروتنی حمل نموده ازین راه در قلعه وان که شش منزلی تبریز است بار اقامت گشوده اگر درین ایام
فرخنده فرجام که امرای عظام و عساکر ظفر فرجام در موکب نصرت شعار قرار و استقرار دارند فوجی از
جنود اقبال موج از دریای جاه و جلال بگوشمال وی روان شوند احتمال آن دارد که در قلعه تحصن اختیار
کند یا سالک طریق فرار و آواره دیار ادبار گردد و وقوع هر یک ازین دو شق با خفت و شکست
او موافق می افتد بنا برین تصمیم این عزم را یو فرموده فرمان قضا مطابق نفاذ پیوست که فوجی از لشکر
قضا قدرت قدر توان بسرکردگی خان عالیشان الله ویردی خان امیر الامرای فارس کمر فرمانبرداری
بر میان بسته بگوشمال جغال بد فعال پردازند و خان مشار الیه با اتفاق ذو الفقار خان بیگلربیگی
آذربایجان و گنجعلی خان حاکم کرمان و حسن خان حاکم همدان و بهمن سلطان حاکم کوه گیلویه و جمعی دیگر

ازامرای

از امرای عالیشان و سایر عساکر ظفر نشان که شمار ایشان بسی هزار سوار جرار دشمن شکار میرسید از راه
امتثال فرمان بصوب مقصد روان گردیدند و جغال اوغلی سردار که از بس نخوت و غرور و شوکت و اقتدار
سپاه ظفر پناه پادشاه ممالک عجم و تخت آرای فریدون و جم را در شمار معارضه با عسکر خواندگار
در نمی آورد چون خبر توجه لشکر ظفر تلاش قزلباش بوی رسید آن خبر را وقعی ننهاده پنداشت که بادی
از سهند بر ستولان وزیده با آنکه جنود ظفر ورود در عرض مدت ده روز از خطه تبریز در حدود قلعه وان بار
اقامت گشودند قراولی نیز بجهت تحقیق اخبار بر سر راه سپاه ظفر پناه نفرستاده یکباره از طریق عاقبت
حزم و احتیاط دور افتاد تا کار بجایی رسید که از راه بیخبر بهای وی عساکر ظفر نشان تا یک منزلی اردوی آن
رسیدند و ملازمان ذو الفقار خان که مقدمه جنود اقبال و چرخچی عساکر ظفر مآل بود بعضی از اسبان طوایل
جغال را که در ان صحراها چرا میکردند بکمند اقتدار بدام تصرف در آورده چند نفر از اعیان و بایبانان
اسبان مذکور را اسیر و دستگیر کردند و از تقریر ایشان بوضوح پیوست که سردار از توجه لشکر ظفر شعار
تا اکنون خبردار نبوده و در خطه وان منتظر آن بوده که بعد از جمع آمدن لشکریان که باحضار ایشان فرمان
داده عنان عزیمت بصوب آذربایجان منعطف سازد القصه بعد از ورود جنود مسعود بان حدود امرا و سرداران
اکراد بد بنیاد که شیوه و شعار شان آنست که پیوسته از میان دو سنگ جو باید آورد باشند و بر وفاق و
نفاق ایشان اصلا اعتمادی نیست بمیانجی مراسله و پیغام از در دولتخواهی درآمده با الله وردی
خان توسل جستند اما چون کسی از ایشان بغیر از پسران سلطان محمود بیگ برادرزادهای امیر عسکر
ظفر اثر گذر نکردند سردار لشکر ظفر اثر نیز از آمدن ایشان قطع نظر کرده آن طایفه حیله گر را از قرب
ورود جنود خبر نکرد و چون عساکر فیروزی نشان در یک منزلی وان خیام اقامت افراخته سراپرده های نیکنامی
ساحت آن سرزمین را رشک نگارخانه چین ساختند روز دیگر دریای فتح و ظفر بموج در آمده امرای نامدار
سرداران لشکر نصرت اثر بتسویه صفوف حرب و تهیه اسباب طعن و ضرب پرداختند و چون احتمال
آن داشت که جغال بد فعال آنا فانا با عساکر ظفر مآل از در قتال و جدال درآید قلب و جناح و ساقه
و کمینگاه سپاه ظفر پناه آراستگی یافته فوج چرخچی در مقدمه روان شد و وقتی جغال اوغلی از گران
خواب غرور بیدار و از در سر خمار زیاده سری و نشاء باده بیخبری خبردار شد که گرد و غبار قرب ورود
جنود مسعود روی هوا را تیره و تار کرده و چون در آن وقت لشکری که بکار گیرودار آید بر خلاف تصور و
شمارش لشکر پاییش زیاده بر آنچه خود نهر ارکس نبود و با این حال قدم جرأت بمعرکه نبرد عساکر ظفر مآل که اضعاف
مضاعف سپاه وی بودند نمیتوانست نهاد لاعلاج سپر فراغ بال از تحصن بر سر کشیده در پس دیوار

قلعه داری چه دید اما تا در هوای بلند پروازی و فضای کاوتازی بجانبازی بازی تک و تازی نموده کمان
در نظر ارباب جرات و جلادت ملزوم معاتب نباشد عسکری که بر سر آن بسر کردگی حبیبی از
پاشایان از قلعه بیرون فرستاده و فرمان داد که از دیوار بست حصار دوری اختیار نکرده اگر شیر
شکاران پیش گیر و دار سمند جرات نزدیک قلعه و حصار تازند ایشان نیز جنگ بطرح انداخته
بقدر مقدور رایت مقاومت افرازند و رومیان بنابر آنکه باخود قرار داده بودند که جنود ظفر ورود
قزلباش را با عسکر قضا هجوم روم یارای معارضه و تاب تماشا نیست چون سپاهی پاه چرچی از دور نمایان
شد و گمان آن نداشتند که فوج مقدمه را قلب و جناح و ساقه و کمینگاه در عقب باشد صف آرای
گردیده چرچی معرکه روان گردانیدند و یکه تازان جنود اقبال که مقدمه سپاه عظمت و جلال بودند
چون دیدند که مخالفان زیاده بر یک سر تیر از دیوار بست حصار پیشتر نمی آیند سمند جرات برانگیخته
در نزدیکی قلعه رنگ جنگ ریختند و رومیان نیز چون معارضه جنود اقبال را بان گمان خطا با
عسکر قیصر محال می شمردند بجرات تمام سر راه بر سپاه چرچی گرفته جنگهای نمایان کردند و غازیان
عظام تیغ زمرد فام از نیام اشتقاق کشیده بحدت تیغ و سنان نایره حرب را مشتعل گردانیده بودند
که از عقب علامات بشیر فتح و نصرت وزیده جوانغار و برانغار و قول لشکر ظفر شعار از دامن
دشت پدیدار گردیده خروش کوس رویین و نعره و نفیر نایهای زرین و نای و هوی دلیران جلادت آیین
بگوش چرخ برین رسید و غازیان شیر شکار که مقدمه لشکر ظفر شعار و در معرکه نبرد با اعدای خاکسار
گرم گیر و دار بودند چون جوش و خروش بهادران جوشن پوش و نعره کرنای و نفیر کوس هندی درای
بگوش هوش شنیدند چون آتش سوزان و برق فروزان بر قلب لشکر اعدا تاخته رایت اقتدار
افراختند و مخالفان تاب صدمه بهادران جان فشان و حدت تیغ و سنان ایشان نیاورده عنان
عزیمت بصوب هزیمت پیچیدند و چون بود و جنود مسعود صورت شکست آن طایفه مغرور در آیینه
ظهور چهره گشای شد غازیان نبرد آزمای طریق تعاقب فراپیش نموده دست به تیغ بافنا و اعدام
آن گروه کم نام گشودند و با آنکه در کنار قلعه و حصار از توپ و تفنگ اعدا احتراز ناچار بود بهادران
دشمن شکار پیشواری توکل جرات از آن اندیشه بکنار کشیده اعدا را تا کنار خندق دوانیدند و قرب
ده هزار نفر در آن معرکه عرضه تیغ تلف شد و چند تن از سران عسکر سردار که از آن جمله خندان آقای
متفرقه آقاسی خواندکار بود با یک پسر گرفتار گردید و بعد از وقوع این فتح نمایان الله وردی خان
و سایر امرای عالیشان در کمال شوکت و اقتدار در حوالی شهر و کنار حصار مکانی مناسب نزول



خیمه

اختیار کرده قبه سراپرده و بارگاه را با اوج مهر و ماه رسانیدند و سپاه ظفر پناه نیز مناسب پایه حال خود
ذروه گاه افراخته رحل اقامت انداختند و روز دیگر چون در معسکر ظفر اثر خبر قرب ورود لشکر سیواس و
فوجی از عسکر روم که بکومک سردار مامور بودند انتشار یافت جناب خانی فوجی از غلامان خاصه شریفه را
بسر کردگی قرچقای بیگ بدفع آن جماعت نامزد فرمود و بر سر ایشان روان نمود و غلامان شیر شکار
بنیروی بازوی تایید کردگار روز دو شنبه دولت پایدار در شش فرسخی قلعه وان بان فوج نهضت شعار
رسیده نایره دار و گیر را بکره اثیر رسانیدند و بعد از کشش و کوشش بسیار رایات اقتدار اعدا
انکسار یافته کالبرق الخاطف آواره دیار فرار گردیدند و بسیاری از ایشان بپلیدی تیغ و سنان غازیان
بشهرستان عدم روان و جمعی نیز گرفتار قید اسار و کمند اقتدار غازیان خصم شکار گردیدند و از جمله
محمد پاشای سردار آن طایفه غدار بود که در معرکه زخمدار و گرفتار و بعد از آن بان زخم بجهان دیگر سفر
کرده بود القصه جنود اقبال قرین فتح و فیروزی طریق معاودت پیموده در معسکر ابد اقامت گشودند و
چون رایت اقتدار لشکر ظفر شعار با تیغ فتح نامدار پرچم اشتهار گشوده بهر دو بیرا از شنیدن با خبر
بود شاهد فتح دیگر در نظر جنود فتح و ظفر جلوه نمود و عیش شیرین کامی لشکر ظفر اثر بان قند مکرر آن
بود که در روزی که قرچقای بیگ سردار با لشکر بیشمار بدفع اعدا مرحله پیما شده چون رومیان مغرور مشاهده
مینمودند که افواج بحر امواج از یکدیگر گسستند و از معسکر ظفر اثر سپاهی جدید و مرابطه روی متوجه
نشد پنداشتند که تمام لشکر قزلباش روی بان طرف گذاشتند و در اردوی ایشان کسی چنان نماند که
مشت خاکی بدیده اعدای باد پیما تواند افشاند لاجرم مصرع بان تصور باطل بان خیال محال ۸ بهیأت
اجتماعی قدم جرات از درون قلعه بیرون نهاده هر سمت کاوتازی مرکب هوا جو بصوب معسکر ظفر نشان عنان
دادند و بخیال آنکه اندیشی فوج تکیهجی را در پناه کوچه باغهای کنار شهر در عقب دیوارها در کمین لشکر
ظفر قرین جای داده که اگر بغرض محال فوجی از عساکر ظفر مآل در معسکر اقبال بپای اقامت فشرده باشند
و سر راه بر ایشان گرفته جمعیت ایشان را پریشان سازند و آن گروه غدار طریق فرار اختیار و لشکر
ظفر شعار تعاقب ایشان اختیار نموده مرکب جلادت نزدیک حصار تازند تکیهجیان از کمین گاه بهیار راه
بر ایشان گرفته بزخم گلوله تفنگ نگذارند که قدم جرات نزدیک قلعه و حصار گذارند و چون رعایت
حزم و احتیاط پیوسته شیوه و شعار عساکر نصرت شعار می باشد چون ارتفاع گرد و غبار خبر شور و شر انتظامی
بی رنجها رسانا رابردوی امرای نامدار آورد غازیان شیر شکار که آماده و مهیای معرکه گیرودار بودند بیک بار
بشمار قطرات امطار و اوراق اشجار بران طایفه غدار تاخته پروین جمعیت ایشان را بنات النعش دیده

روزگار ساختند و چون رومیان دیدند که خرمن طاقت و توان ایشان را در برابر آتش سوزان تیغ
سنان غازیان یارای ثبات و قرار نیست از راه اضطرار بجانب قلعه حصار گریزان گردیدند
و غازیان دشمن شکار بآن قرار دست از گریبان جان ایشان برنداشته سر در عقب فراریان
گذاشتند و تا کنار خندق و در دروازه بهر که میرسیدند در خاک و خون میکشیدند تا کار بجایی رسید
که از ازدحام ایشان دشمن جان ایشان گردیده و بنابر آنکه از یک دروازه داخل شدن ایشان امکان
نداشت سلیدی دهشت و اضطراب روی همت بدروازهای دیگر گذاشتند و ازین راه نیز
سپاه ظفر پناه تیغ فرصت از نیام آخته کار بسیاری از آن جماعت برگشتگان را ساختند و با
آنکه در بین گیر و دار گلوله تفنگ از بالای قلعه و حصار و عقب دیوارها که تفنگچیان کمین کرده بودند
چون باران بهار بر سر بهادران موکب ظفر شعار باران بود اندیشه و محابا ازان ننموده طریق
جرأت و بهادری می‌پیمودند و رفته رفته جرأت و جلادت غازیان شیر شکار بمردم اردو بازار
سرایت کرده چهل پنجاه نفر از رومیان که از بیم جان در بیغولها و خرابهای حوالی شهر و حصار و
ویرانهای کوچه باغها خزیده بودند بدست آورده با دست بسته و سر شکسته بنظر امرا و سپاه کشاه
دار جزا رسانیدند و با آنکه تیغ و سنان مخالفان نیز صاحب جوهر و جوش در هیجا شدامابپرواری
اقبال بی‌زوال زیاده آسیبی بعساکر ظفر مآل نرسید و از غازیان کسی که نام و نشانی داشته باشد در
معارک مسطوره عرضه تیغ تلف نگردید القصه چون کره نعداخری کوی فتح و ظفر در خم چوگان اقبال
خاقان بحر و بر درآمده رایت اقتدار عساکر ظفر شعار بسپهر دوار پیوست مخالفان را بعد از آن
داعیه شور و شر از سر بدر رفته در پس دیوار تحصن و قلعه‌داری نشستند اما چغال اوغلی سردار که خمیر مایه
چندین فتنه و فساد بود چون مشاهده نمود که کار لشکریانش در معارضه با عساکر ظفرنشان بجان رسید
در بحر فکرت کشتی اندیشه را دریایی کرده سرگردان کار خود گردید و چون ذخیره و آذوقه و سایر
اسباب قلعه‌داری مانند کیمیا نایاب بود و بیقین میدانست که اگر بعزم قلعه‌داری در قلعه پای اقامت
بیفشرد کار بر محصوران و سکنه قلعه وان از فقدان آذوقه بجان رسیده و اثری بر قلعه‌داری وی
مترتب نخواهد گردید لاجرم با خود اندیشید که چون او سفینه حیات از غرقاب حادثات بکنار کشد
بنابر آنکه غازیان از رباش در تلاش گرفت و گیر و بند چون او را در میان نبینند دست از محاصره
قلعه کشیده یا براه خود روند یا طریق تعاقب وی گیرند در هر تقدیر محصوران وان از سنگنای محاصره
نجات یافته کار ایشان بهلاکت و ادبار نرسد و باین اندیشه رسا سفینه گریز را بادبان کرده کشتی را

بکنار

بکنار دریاچه وان که یک طرف آن قلعه پیوسته است آورده پوشیده و پنهان چنانکه کسی از آن خبردار نشد
با مخصوصان و محرمان بکشتی درآمده براهی که دلخواه وی بود روان گردید و چون خبر فرار چغال اوغلی
سردار در معسکر امرای نامدار اشتهار و انتشار یافت عساکر ظفرشعار که در اشتیاق گرفتاری وی روز کار
میگذرانیدند بطریق تعاقب وی پیش گرفته تا عادلجواز و ارجیش رفتند و چون معلوم شد که آوارگی
راه بجایی برده و نشانی ازوی نیافتند عنان بصوب مراجعت تافتند و مآل حال آن مدبر و رفت وی عنقریب
رقم زده کلک شیرین مقال خواهد گردید ان شاء الله تعالی بالجمله چون قبل از فرار چغال اوغلی بدفعال ابتدای ورود
خاقان حقایق احوال و فتوحات عساکر ظفرمآل را عرضه داشت آستان آسمان نشان جاه و جلال نموده بود
و اعلام ظفر فرجام برامرای عظام از دار السلطنه تبریز بصوب قلعه وان شده در حینی که شاه سادات وان
جلال خاقان والانژاد در یورت سلمان آباد از اعمال خوی نزول اجلال داشت امرای عالیشان و
عساکر ظفرنشان که در طلب چغال تحمل شداید اهوال نموده از حد و ارجیش طریق مراجعت پیموده بودند
در موکب ظفر ورود بار اقامت گشودند و بعد از ادراک شرف پای بوس بانفس عواطف بیکران خسرو
تاجور سربلند گردیدند و خاقان گردون غلام بعد از ورود امرای عظام اسباب مرام جهان ستانی
بکام و سمند سرکش ایام رام روزی چند در ییلاقات آن حدود بنشاط صید و شکار توجه نمود و در رفته
رفته فضای دلگشای صحرای چالدران که بسبب وقوع معارضه خاقان سلیمان‌شان و سلطان سلیم قیصر روم
زبانزد جهانیان است جولانگاه سمند صبا خرام خاقان گیتی‌خسرو غلام گردید در آن مقام قبه بارگاه عظمت
و شان بذروه آسمان رسید و بحسب اتفاق در آن مکان نزاهت بنیان عساکر ظفرنشان از رؤس
اعادی و اسرا و اخترمهای معارک فتح و ظفر را از نظر کیمیا اثر گذرانیده بهریک بازای جان‌فشانی و
فراخور جانی بخلاع فاخره و انعامات متکاثره کامیاب و کامران گردیدند و روزگار غدار پیش از این
اگر بصد سال عساکر ظفرمآل او در عهد آن پادشاه بلند اقبال فی الجمله با مصابه عین الکمال گرفتار کرده بود
المنة لله تعالی و تقدس که در عهد خجسته و زمان فرخنده این شهریار تدبیر پرور دولت جوان بوجه شایان
تلافی و تدارک آن نمود و اگر در آن زمان از شآمت نقض عهد قیصر تنهای بی سر و سرهای بی افسر لشکر
ظفراثر منظور نظر چرخ ستمگر شده بود در این ایام تیغ زهره فام غازیان ظفراحتشام از بنیان اشقیا
آنقدر چندان سر بریده از تن و بیرون در صحرای چالدران بر سر یکدیگر غلطید که حساب فهم و خیال از شمار آن
عاجز گردید القصه بعد از این قضایا فرمان قضا مضا نفاذ پیوست که خدایان آقای متوقفه قاسم و پسرش
که از جمله اسرای معرکه وان بودند از راه روابط آشنایی غازی گرای خان فرمان فرمای تاتار که رعایت

حاجب ایشان در کشیدن جهان ستانی جاری بود آزاد و مطلق العنان بتراجع داغ نقل مکان نموده مهمان
حاکم آن دیار باشد تا در وقت خود ایشان را نیز بزد غازی گرای خان روان نمایند در سوانح اقبال که
در خلال این احوال روی نموده توجه خاطر والا ببنای قلعه آسمان سای معموره خوی بود خلاصه اینمقال
آنکه چون بر ذمت همت سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور پژوهش حال و انشراح بال کافه رعایا و
عامه برایا واجب و لازم می باشد دران ایام سعادت انجام که اعلام ظفر فرجام در ولایت خوی پرچم
کشای بود بر آینه ضمیر منیر خورشید نظیر عکس پذیر گشت که چون ساحت ولایت خوی بلطافت هوا و
عذوبت ما و طراوت و سرسبزی دشت و کهسار [illegible] و وفور انواع صید و شکار گلزار ارمیست همیشه
مهارد حفظ و حراست آن از هجوم سپاه بیگانه و گرد و غبار انقلاب روزگار لازم و در کار است شاید
که در بین دیار بنای حصاری استوار و قلعه سپهر مدار ابواب آسایش و اطمینان بر روی رعایا و
آن که چون سرحد مملکت آذربایجان واقع شده همواره لگدکوب آمد و رفت لشکر بیگانه و پایمال
حوادث جهانند مفتوح گردد لاجرم بفرمان خاقان محترم معماران نادره کار در ساعتی که رصد بندان
فلک و دقیقه یابی برای بنای قلعه و حصار اختیار نموده بودند در مقامی لایق و محلی مناسب تاسیس
بنیان قلعه گردون شان پرداخته در اندک زمانی بسعی و اهتمام بوداق خان حاکم تبریز و جمعی دیگر
از اعیان آن کشور و سرداری قنبر بیگ سلحدارباشی استاجلو برج و باره حصار آن قلعه استوار را
بچرخ دوار افراختند و چون ابواب تمامی بر روی آن قلعه فلک شان مفتوح شد بقدر ضرورت
چندین ساله اسباب قلعه داری و ذخیره و آذوقه بقلعه در آورده کلید آنرا بسیدی سلطان خنوسلو
که حسب الفرمان عالیشان حاکم آن ولایت و کوتوال قلعه مذکور بود سپردند و ابداع این قلعه سپهر
ارتفاع بفرمان جهان مطاع وسیله امنیت و اطمینان مردم آن ولایت گردیده و رخت آسودگی بجا و
مقام خود کشیدند دیگر از سوانح عبرت افزا که دران ولا بفرمان والا روی نمود سانحه قتل شیخ احمد
آقا بود و بیان این سانحه غریب و واقعه عجیب آنکه آن مغرور بی پروا که از جمله فرومایگان اویماق
شرفلو از طوایف استاجلو بود در آغاز جلوس همایون بر تخت سلطنت ربع مسکون خود را از نظر
کیمیا اثر گذرانیده در سلک چاکران آستان گردون شان منسلک گردانیده و چون در [illegible] امور
و قطع و فصل مهام جمهور در میان اقران خود برشد و کاردانی مشهور بود بدوام خدمت سزاوری
درگاه آسمان جاه پایه و قدر وی افزوده از راه رشد و کاردانی منظور نظر تربیت خاقان گردون
منزلت گردیده رفته رفته بمدار و حکمی دارالسلطنه قزوین رسید و دران حکم رانی از رفق و [illegible] و بیرحمی

دکانی

دکانی کشود که متاع آن غیر سیاست و خون ریختن نبود و تا دست اقتدارش دامن قتل یکتن از اقطار
آن دیار بسهولت و آسانی رسد قرب دویست سی تن از سران [illegible] را که کارشان کشتن و
بستن و اعتبارشان آب و بخش و خون ریختن بود بر اطراف و جوانب خود جمع نموده تا آن طایفه
ناساز در میان عساکر ظفر طراز امتیاز بر سر داشته باشند دستارهای سرخ بر سر آن گروه ستمگر گذاشته
بدین هیات رایت شهرت آن جماعت را افراشت و بنا بر آنکه گوشمال سرکشان و تادیب ستمگران
غیر چنگ گوشه ابروی تیغ سیاست احتمال ندارد خاطر [illegible] بمقتضای عدالت تیغ سیاست
شیخ احمد آقا را ملک ملقب بمعندان و بدکاران نموده مهمی که انجام آن موقوف بسیاست بود باو
رجوع میفرمود و رفته رفته کارش در سفاکی و بیباکی بجایی رسید که بحق و ناحق هر کرا میگرفت در خاک
و خون میکشید و سیاستهای غیر مکرر اختراع کرده بود که هیچ جگرداری را یارای مشاهده آن نبود
از آن جمله آنکه در میدان سعادت آباد قزوین در ایام داروغگی دکان بریان پزی و کباب فروشی
گشوده بهمت [illegible] هر کرا میگرفت بعضی را در تنوری که کنده بود بر مانند بریان می آویخت و
جمعی را بسیخی که ساخته بود کباب میکرد و آن خون گرفتار را چون زنده بریان میکرد و بسیخ
میکشید فریاد الامان ایشان بگوش کسی نمیرسید و اثری بران مترتب نمیگردید و اگر بفرض محال
بگوش وی میرسید که کسی در جالبقا یا جالباسر بگردن فرازی و زیاده سری افراخته یکی از ملازمان
دستار سرخ خود را باوردن آنکس روان میساخت و حاکم آن ولایت را یارای آن نبود که خلاف
فرمان و رضای آن ملازم تواند نمود و خوف و خشیت مردمان در زمان سفاکی وی بجایی رسید که اگر
خدا ناکرده از راه دلجویی و خون گرمی پسری را طلبید پدر از بیم خطر بر جای سرد میشد و از این رهگذر
دکان فتنه و فساد اجامره و اوباش را تخته کرده تخم معندان و بدکاران را از روی زمین بر انداخت
و چون کارش تنبیه معندان و گوشمال ستمگران بود بر مدارج ترقیات صعود نموده مدتی میر غضب
بود و بنا بر آنکه در آیین ملکداری اجرای سیاست حکم نمک در طعام دارد و بیم غضب مذکور درین
باب شور میکرد مراحم بیکران او را در سلک ایشیک آقاسیان حرم علیه عالیه منتظم گردانیده
و بعد از چندگاه بمرتبه امارت رسانید مشروط بر آنکه بعد ازان تیغ جرات بخون کسی نیالاید و بجور
دست بیرحمی بسیاست احدی نگشاید و چون درین سفر خیر انجام امرا و حکام ملازم رکاب فلک
فرسا بودند او نیز با قشون [illegible] خدمت می نمود از قضا روزی در میان یکی از نوکران و
ملازمان وی بر سر بیع و شرای غله نزاعی روی نموده خبر بوی رسید و جرات این حرکت را

ازان موزرچی چون کرفت کناهی عظیم شمرده علی الفور بقتلش رسانیده و خونخواهان از کشتن آن
بیکناه آگاه شده شکوه ببارکاه جهان پناه بردند و چون رایحه این خبر بمشام شعور خاقان کر
رسید بر زبان کوهربار کذرانید که در سوالف زمان که تنبیه و تادیب مفسدان و بدکاران و
رفع فتنه و فساد ایشان پیش نهاد خاطر والا بود اکر شیخ احمد آقا در ولایتی که حاکم بود دست
جرات بسیاست کسی میکشود بنابر مصلحت وقت ازو میکذرانیدیم و حال که تنها است که ازان
حرکات ناهنجار ممنوع است چکونه ارتکاب جراتی چنین تواند نمود و کیف و قتی که نسبت
بملازمان خاصه شریفه و قورچیان عظام بدی نموده باشد و چون احتمال آن دارد که اسناد این جرات بوی
محض افترا و بهتان باشد ارکان دولت قاهره حسب الشرع الاقدس بحقیقت این ماجرا رسیده بموقف عرض
رسانند و چون دیوانیان عظام روز دیکر آن مغرور زیاده سر را بدولتخانه همایون طلب داشته سبب
قتل آن بیکناه را ازوی پرسیدند بعنوانی که کسی در راه دین و دولت خدمت نمایانی بتقدیم رسانیده
باشد شکفته و خندان جواب داد که کسیکه با ملازمان بر سر بیع و شرای غله نزاع پیش کیرد و قتلش واجب
میشود بدین جهت او را کشتم و دیوانیان با آنکه از راه بی غلط بکرات ازو پرسیدند که کدام
از ملازمان تو بقتل آنکس جرات نمود آن خون کرفته مغرور از راه دور غرور و جهل و زیاده سری
مو فور در هر بار میکفت که قورچی را من کشته ام و ملازمان مرا ازان اطلاعی نیست و چون
حقیقت حال بمسامع جلال خاقان بلند اقبال رسید بحکم کریمه و فی القصاص حیوة امر او ماُمور
کردانید که قاتل را بورثه مقتول بسپارند که ایشان بمقتضای شریعت غرا باوی بعمل آرند و چون
امرای عالیشان بموجب فرمان شیخ احمد را کرفته بخونخواهان سپردند کمان مردمان آن بود که
چون کشتن شیخ احمد آقا آسان نیست اولیای مقتول بقبول دیت از سر خون او خواهند کذشت
و قتی خبردار شدند که بحدت تیغ مکافات دمار از روزکارش برآمده و هر یک از خونخواهان
بحصه و رسد زخمی بروی زده جهانی را از شور و شر وی رهانیدند و چون شیخ احمد از شراب که
سالها بکام مردمان میریخت جرعه بر سر کشیده قتل وی سبب عبرت و تعجب خلایق کردید فرمان قضا
مضا بنفاذ پیوست که تخته بیک پسر رشیدش قایم مقام پدر بوده بضبط قشون و لشکر او قیام و در انجام
خدمات مرجوعه اهتمام نماید دیگر از سوانح اقبال که خبر وقوع آن بدربار جاه و جلال رسید ارتحال
باقی خان فرمانفرمای دیار ماوراء النهر بود که درین سال باجل طبیعی روی نمود و امرا و آتالیقان اوزبکیه
برسلطنت ولی محمد خان برادر کهتر وی اتفاق نموده بجای وی در بخارا بر سریر خانی متمکن کردانیدند

دیگر

دیگر از سوانح این سال خیر مآل توجه رایات جاه و جلال بصوب باکو و لپک و کوشمال اکراد محمودی بود و مجمل
این مقال آنکه چون شهریار بیهمال فصل تابستان را در ییلاقات خوی بسیر متنزهات انجا بپایان
رسانیده دم سردی باد خزان غارتکر سرسبزی کلستان کردید رای آفتاب اشراق اقتضای آن نمود
که بصوابدید امرا و ارکان دولت ابد مدت رایت عزیمت ازان ییلاق بهر جانب که مصلحت باشد آسمانسای
کرده لاجرم بفرمان آن حضرت امرای عالی نسب رای در بزم مشورت جمعیت نموده درین باب از در صواب
اندیشی درآمدند و از ایشان جمعی که در اندیشه هجوم عسکر روم و آمدن سرداران آن مرز و بوم بودند عرض
نمودند که اکر موکب ظفر لزوم بصوب ارزن الروم توجه نموده فرمان قضا جریان بتخریب ولایات و قطع
سر راه و احراق غلات و علف زارهای آن محال نفاذ کردد هر آینه باعث کسر شوکت و اقتدار سردار
و از راه فقدان ذخیره و آذوقه آمدن وی باین دیار دشوار خواهد کردید و کروهی که خیال کوشمال
زیاده سران کردستان در خاطر داشتند توجه بصوب دارالتادیب اکراد بدنهاد را صواب انکاشتند
و همچنین هر کس بقدر رای و رویت خود درین باب سخنان بعرض رسانیدند تا رای رزین خسرو روی زمین
توجه بصوب قلعه لپک و باکو را مقرون بمصلحت دولت ابد قرین دیده الویه دولت و اعلام فتح و نصرت
عازم آن ولایت کردید و باعث بر تصمیم این عزیمت آنکه بعضی از امرای اکراد محمودی که متمکن قلاع
مذکوره آن حدود و در سوالف زمان مشهور بکردان یزیدی بودند در مدت اقامت ییلاق خوی با
وجود قرب جوار از توسل بدربار آسمان کردار تکاهل و تساهل ورزیده مستوجب کونه کونه تنبیه و تادیب
کردیده بودند بنابرین چون توجه موکب ظفر قرین جمعی ازین طایفه را که متعلق بالولامنصور بیک بودند
از راه اظهار رد و لشکر کشی با بیرق و دمار الا صوب ولایت عراق روان نمودند و فوجی از عساکر ظفر ورود
بکوشمال حاکم لپک و ایل و عشیرت وی که طوق اطاعت نموده طوق ظفر منحوق بصوب قلعه باکو
پرچم اقلیم کیر کشوده بنابر آنکه مصطفی بیک محمودی حاکم آنجا بیشتر از آنکه ساحت آن ولایت مضرب
خیام عساکر ظفر احتشام کردد از راه اظهار رد و لشکر کشی وعده کرده بود که بتقبیل عتبه علیا سرافراز
کردد و بنابر اغوای ارباب فتنه و فساد و تخفیف برادران بدبنیاد و برکشتکی طالع مادر زاد خود بعد
از ورود موکب ظفر بنیاد بآن دیار و بلاد سر بوفای آن وعده فرود نیاورده قدم براه در بار
این موهبت ننهاده و چون کلید اختیار قلعه داری دو قلعه استوار ازدران دیار در کف اقتدار آن
غدار روزان دو قلعه یکی در دامنه کوه باکو و دیکری بر فراز آن واقع بود و بحصانت قلعه
پایان کوه که یورت اصلی او و اتباع او بود اعتمادی چنان داشت احمال و اثقال متعلقان خود

و اتباع را در آنجا بودیعت نهاده از بیم پرواز شاهباز اقبال پادشاه سرافراز گرگس آسا روی توجه بقلعهٔ بالا گذاشت و بنا بر آنکه قلعهٔ بالای کوه در میان تنگنایی از آن کوه فلک شکوه سر بآسمان کشیده از غایت رفعت دست اقتدار صاحب دولتی بدامن خاکریز آن حصار استوار نرسیده بود حسبی را بحفظ و حراست قلعهٔ زیرین تعیین و خود از راه جمعیت خاطر با خانه کوچ و اقوام و اقربا و اتباع و اشیاع رخت اقامت بقلعهٔ بالا کشیده بحفظ و حراست آن مشغول گردیده و اندیشه‌های دور از کار آن منافق غدار دامن شعلهٔ غضب شهریار کردون اقتدار گردیده طایفهٔ قراداغلو و ایل مقدم را بتسخیر قلعهٔ پایان کوه مأمور گردانیده و فرمان پذیران آن دو گروه اسباب و مردم و آلات قلعه و قمع در همان شب از در شور و شغب در آمده قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و از اطراف و جوانب خود را بپای حصار رسانیده در حملهٔ نخست بر در سر پنجهٔ سیل و کلنک رخنهای بسیار در برج و بارهٔ قلعه عیان گردانیدند و وقتی اهل قلعه و حارسان حصار خبردار شدند که رایات اقتدار غازیان شیر شکار بر بالای برج و بارهٔ قلعه پرچم کشایی گردیده دمار از روزگار ایشان بر آوردند و پیر و جوان و خرد و کلان آن قلعهٔ فلک شان عرصهٔ تیغ فنا گردیده نوبت نهب و غارت اموال و اسباب اهل قلعه رسیده و غازیان قلعه‌گشای منازل و مساکن اهل قلعه را بجاروب نهب و غارت رفته از آبادانی اثر در آن نگذاشتند و بعد از تسخیر و تخریب آن حصار استوار فوجی از لشکر ظفر شعار بتاخت و تاراج اکراد محمودی مأمور شده روی جلادت بمنازل و مساکن ایشان نهادند و بنا بر آنکه انواع صعوبت و دشواری در تسخیر قلعهٔ فراز کوه بر روی جنود ظفر ورود می‌شود عواطف بیکران لشکر را از تسخیر آن ممنوع و مقرر فرمود که افواج بحر امواج مانند سیل بهار بر مساکن و مواطن ایشان تاختن آورده اگر آن جماعت بسعادت قدم جرأت بمیدان معارضهٔ جنود ظفر صیت گذارند ایشان نیز دست جرأت بگوشمال آن طایفهٔ بدفعال کشوده دمار از روزگار ایشان بر آورند و الا چون آتش سوزان بر خرمن تمکنت و توان ایشان گذشته منازل و مساکن ایشان را بجاروب نهب و غارت از صامت و ناطق بپردازند و چون اکراد محمودی پیشتر از آن بوده که بارتفاع متانت قلعهٔ بالای کوه توانند کشود در بعضورات در اراضی و نواحی معتبر بودند تا سمت طغیان مصطفی بیک نادان و برادران و اقوام نادان پایمال مرور و عبور عساکر ظفر مآل و دواب و اغنام و اسباب و اموال ایشان عرصهٔ غارت و تاراج گردیده در معسکر ظفر احتشام بسبب وفور غنایم قیمت گاوی بدویت دینار و گوسفندی به پنجاه دینار رسید و از جنود ظفر ورود کسی نبود که از نان و

حیران

صبیان و پسران ایشان که باسیری گرفته بوده‌اند با ملک جوادی خلخال بخود العقد و در مدت دو روز گذشتن بیرون زدران حدود جهان افروز بود و بسیاری از اکراد کج نهاد که از بیم تیغ سپاه ظفر جبا و بنا و قلل جبال و سنگولهها و محکمها برده بودند بهادران عظام بتجسس تمام راه با ایشان برده بتیغ علم ایشان را از میان وجود در زده و زدند

دیگر از وقایع این سال آنکه چون در خلال این احوال المسامع جلال پیوست که گفتار اشرار گرجستان باکستندیل خان سکر تکی شوان از در عصیان و طغیان در آمده چنانچه بعد از این گزارش بابد دامن شعلهٔ فتنه و فساد گردیده اند رای آفتاب ضیای خدیو کشورکشای اقتضای آن نمود که افواج بحر امواج از میان اماکن اکراد بساحل رود ارس و حدود نخجوان که بر سر راه قلعه‌وان و شارع ارزن الروم واقع است نقل مکان نموده چند روزی شاهدوان عظمت و شان را در آن مکان نزاهت بنیان بذروهٔ آسمان برافرازند که اگر بفرض محال در بین سال جعفر علی سردار از راه جمع آمدن سپاه و لشکر عزم سفر آذربایجان نماید سپاه ظفر پناه بر سر آن در راه از مرور و عبور لشکر بیگانه آگاه بوده دست اقتدار ایشان را از گریبان مردم آن دیار کوتاه سازند و باین عزیمت موکب ظفر صیت از آن یورت حرکت و در برابر شهر کهنهٔ نخجوان از آب ارس عبور فرموده در کنار آب بار اقامت کشودند و چون پیوسته تعمیر قلعهٔ ایروان پیش نهاد خاطر اقدس بود در آن اثنا مقرر فرمود که امیرگونه خان باتفاق جمعی از فرمان پذیران نطاق فرمانبرداری بر میان بجانب ایروان روان شده تعمیر آن قلعهٔ فلک شان قیام و در اتمام آن اهتمام نمایند و بنا بر آنکه در آن چند روز ساحل رود ارس مضرب سرادق اقبال خاقان گیتی فروز بود با نهای مهمان و چابر سرحان خبر آمدن سردار از راه التاق و سلماس در معسکر ظفر اساس بتحقیق پیوست امیرگونه خان در فعالیت فرمان والادست از تعمیر قلعهٔ ایروان کشیده موکب ظفر نشان بعزم استیصال دشمنان که قصهٔ احوال ایشان در زبان بعد از گزارش وقایع گرجستان و مآل حال کستندیل خان مذکور آن رطب اللسان خواهد شد ان شاء الله تعالی بر سر راه مخالفان روان گردید

ذکر عصیان و طغیان گرجیان بسبب گستندیل خان و لشکر کشیدن آن خان نادان بولایت گرجستان و سوانح عبرت افزا که در میان ایشان در آن اوان روی نمود

کلک سخن پرداز و خامهٔ بوستان طراز که چمن آرای کلهای رنگارنگ حدیقهٔ راز است در انشای گلدستهٔ سنبهای این گلزار همیشه بهار از مبادی حال گستندیل خان خلف الکسندر خان چنین داستان طراز شده که پدر نامدارش در زمان دولت خاقان علیین آشیان و سپهدار اقتدار شاهزادهٔ کامکار سلطان حمزه میرزا هر خدمتش را برسم نوا بدرگاه معلی فرستاده بوده و نهال اقبالش از بدایت حال در سایهٔ آفتاب تربیت

شاهزاده ستوده خصال بزرگ را چو بیار کمال با کمال رسیده و بر مدارج ترقیات گوناگون متصاعد میگردید تا
به یاوری بخت بلند و طالع سعادت پیوند خود را بپایه تربیت آن آفتاب و عنایت خاقان گیتی ستان
کشید و بیشتر از پیشتر منظور نظر آن آفتاب ذره پرور گردیده عواطف بیکران او را بدرجه علیای
محرمیت حریم خاص و مجالست بزم خاص رسانید و چنانچه ایمایی بآن شد در راه شاهی توجه بصوب صواب
آذربایجان نمود ایالت شیروان را به پایه قدر و منزلتش از قرقنان در گذشت از دار السلطنه تبریز
هنگام قشلاق شهریار آفاق به مستوری آن سرور باتفاق پدر متوجه سفر گرجستان گشت و بمقتضای
طینت زشت و سوء سرشت چنانچه گذشت قاتل پدر و برادر گشت مثل مشهور که **مصراع** از کوزه
همان برون تراود که در وست ** چون اجزای وجود شقاوت فرسودش شیر دایه کفر و شقاق پرورش
یافته بود بشهد شهادت اسلام شیرین کام نگشت و چنانچه گذشت بحکم طینت زشت و سوء سرشت
قاتل پدر و برادر گشت غافل از آنکه تیغ مکافات آخته و قهرمان قضا کار آنان را که در سوالف
زمان دست و دامان بخون پدران آلوده اند بر وجه شایان ساخته چنانچه بر بسیار این کار از [illegible]
بهار یعنی خوشه چین خرمن رضات خلد برین شد آمد این حرکت بخت و برهان عیان میتواند
شد چه قبل از ظهور دولت اسلام تخت بخیال جام سلطنت و پادشاهی و اندیشه دوار کار تخت
نشینی و صاحب کلاهی شیرویه بن خسرو پرویز تیغ جرات بخون پدر کشید و بجرم این غلط کاری بعد از
شش ماه معروض تیغ مکافات گردید و مضمون این **بیت** را که پدر کش پادشاهی را نشاید
وگر شاید بجز شش مه نپاید ** بیادگار بر صحیفه روزگار باید گذاشت و همچنین بعد از طلوع آفتاب اسلام
میرزا عبد اللطیف نبیره خاقان سعید میرزا شاهرخ بپیروی شیرویه پیش گرفت پدر بزرگوار خود میرزا
الغ بیک را که در میان سلاطین گورکانی جامع جوامع دانش و کمال و صاعد مصاعد جاه و جلال بود
جرات نمود و او نیز بعد از شش ماه بر اثر پدر عالی گهر شاهراه عدم پیمود و قطع نظر از کردار زشت
این دو بد گهر هر که با پدر ازین در در آمد هم دران زودی در کارش بسر آمد القصه چون کستندیل
خان بتیغ قطع رحم کار پدر و برادر ساخت در دیار گرجستان لوای سلطنت و اقتدار افراخت و با
لشکری گران بعزم تسخیر ملک دلپذیر شیروان از گرجستان روی اقتدار بآن دیار نهاده با محمود
پاشای ولد جغال اوغلی سردار که در آن زمان فرمانفرمای آن دیار بود مصاف داده بنیروی بازوی مردانگی و
زور سرپنجه بخشش و فراخی دست اقتدار لشکر سردار را بپیچیده بعد از فرار وی بمحاصره حصار شماخی
مشغول گردید و بنابرآنکه خون پدر و برادر با او از در خونخواهی در آمده از حاکم محکمه قضا و قدر بحکم

الز

الوز جویای قصاص بودند در عالم اسباب چون صورت وقوع هر کاری بحصول مقدمات متعلقه بآن از
جلباب خفا چهره کشا میگردد خان غفلت شعار بعد از شکست لشکر سپهسردار سررشته کار مآل
اندیشی از کف داده هر کاری که میکرد دری از اسباب زوال و استیصال بر روی روزگار خود میگشاد
و از جمله غلطهای بیشمارش یکی آن بود که پای زیاده سری از حد ادب فرانهاده از باده بیهوش ربای
دواعی سلطنت مست و مدهوش گردیده و با آیین سلاطین بتعیین حجاب و نواب و ایشیک آقاسیان و
یساولان و دربانان و پرده داران و سایر اسباب سلطنت پرداخته رایت نخوت و غرور بعرش کمال
جاه و جلال افراخت و هنگام مجلس آرایی جا جایش پدر و برادر منع امرای عالیشان قزلباش [illegible]
از بزم حضور دور نگاه میداشتند و ایشان بضرورت فرمان ولی نعمت جهان جهانبانیان آن اطوار
ناهنجار را بجو و هموار کرده اطاعت فرمان پذیری آن حضرت می نمودند اما امرا و نامداران و
از نامداران گرجستان که در زمان الکسندر خان چوب منع دربان و شوکت و عظمت خان عالیشان را
[illegible] بخواب هم ندیده بودند و پیوسته گشاده روی ابواب دخول مجلس او را بر روی خود مفتوح
دیده بودند تاب صدمه جاه و جلال کستندیل خان نیاورده با او دل دگرگون کردند و [illegible]
متاع روی دست نافرمانی نموده عهد و پیمان بالکید بر قرار آن دادند که بهنگام فرصت تخت
نحوخواهی الکسندر خان او را از میان بردارند و پس از آن نبیرهای الکسندر خان را که بضرورت طریق
خدمت و مرافقت خان زیاده سری سپرده بدست آورده راه گرجستان پیش گیرند و درین اندیشه
روزی بشب میرسانیدند تا رفته رفته با بهانهای یکی از دولتخواهان اندیشه غدر و نفاق ایشان بخان
غلط کار رسیده بر خیال محال آن جماعت حیران انگشت تعجب بدندان گزید و از بس نخوت و عجب و غرور
گوشی بآن سخنان نداده گمانش آن شد که مگر قصه خوانی در مجلس وی قصه میخواند یا بعنوان افسانه
افسانه سنجی از باستانیان داستانی میگذراند عاقبت چون از تقریر دولتخواهان و مبالغه ایشان بوضوح
پیوست که شعله غدر و تزویر ایشان جز باب شمشیر نخواهد نشست خواست که چند تن از سرکردهای
آن جماعت را در موقف بازخواست از پای در آورد تا موجب عبرت دیگران شده دست اندازی فتنه و
فساد کوتاه کنند و درین باب با خواجه ضیاء الدین کاشی که سابقا وزیر الکسندر خان و در آن اوان
کلید عقل و وزیر و مشیر او بود مشورت نمود و جناب وزارت مآب باشاره سوء تدبیر و رای ناصواب اراده
امرا و نامداران گرجستان را بارجوع حساب نموده در باب ابواب نصایح سودمند بر روی خان گشود
و عرض نمود که اگر جناب خانی باین حرکت جرات نماید هر آینه ابواب خوف و هراس بر روی تمامی ایشان

كشوده پس از آن كار دشوار شود و چون وزير صايب تدبير باعتقاد خود خان را از آن انديشه متقاعد
ساخت بنصيحت امرا و سركردگان آن جماعت پرداخت و آن طايفه غدار چون ديدند كه خيال دور و دراز
كار ايشان بجان عاليشان رسيده از راه اضطرار دست بگوشه انكار كشيدند و گفتند معاذ الله كه ما را
از جناب خان كه ولی نعمت زاده ماست شكوه و شكايتی بوده باشد نهايت چون از امتداد شورش دوران
و عسرت و تنگی و مخوف مشقت لازمه آن بجان آمده ايم اميدواريم كه بر جهت جناب خانی از اين
سرگردانی خلاص شويم و وزير بی تدبير با ايشان از در دلجويی در آمده وعده نمود كه تا كيادان آن قوم كينه خواه
مهمان خان بوده آنچه دلخواه ايشان باشد از كارخانجات خان بايشان داده شود و چون نگاه
بگذرد بعد از آن دستوری خان بجانب گرجستان روان شوند و بعد از اين قرارداد بخدمت خان شتافته
بعرض آن سخنان ابواب اطمينان بر روی آن غافل نادان گشاده و از اين غفلت و اطمينان كار
بر خان ساده دل مشكل و منشأ ازدياد جرأت ارباب فتنه و فساد و دامن زن نايره بغی و
عناد آن قوم كج نهاد گرديد و در آن روزها شبی بهانه حضور كشيك سراپرده و بارگاه خان گاه
را دايره سان در ميان گرفته چون نيمی از آن شب بگذشت شرار شعله شور و شغب ايشان هويدا
گشت و مقارن آن قراببری نام شخصی از خدام آستان خاقان گردون غلام كه در آن ايام
بجهت انجام خدمتی نزد كستنديل خان آمده بود از آن شور و شر باخبر گرديده مضطرب و سراسيمه
چتر خود را به درون خيمه خوابگاه آن خان آگاه انداخته خدمتش را از خواب غفلت بيدار و از
صورت واقعه خبردار ساخت و چون در گاه سراپرده شمال دوست نما بتيغها كشيده مسدود گرديده
بود جناب خانی از غايت دهشت و حيرانی ندانست كه از كدام راه سالك طريق سرگردانی شود
عاقبت بصوابديد قراببری تيغ جرأت و دليری دامن خيمه را از عقب چاك زده هراسان و گريزان
از آن راه خود را بخرگاه علی خان موافق انداخت و بعد از فرار خان گرجيان بی كمان بگمان آنكه
مرام در دام است با تيغهای تخته خود را به درون خيمه خوابگاه انداختند و بخيال آنكه خان را از
تخت تنخته تابوت ميكشند دو آفتاب طلعت از غلامان پيش خدمت و براكه هر يك گلدسته گلستان
حسن و ملاحت بوده به تيغ بيرحمی در خاك و خون كشيدند و چون بگمان غلط خاطر از رهگذر دفع خان
جمع كردند روی اهتمام بتجسس نبيره های الكنه خان كه دو نفر در آنجا بسر ميبردند آورده و ايشان را
نيز سپيا كردند و بعد از معاودت گرجيان كم فرصت بجا و مقام خود چون كستنديل خان بمقتضای قضا
رخت زندگانی از آن غرقاب فنا به ساحل نجات كشيده در خيمه علی خان فی الجمله مطمئن گرديد بنگاه

انگه

آنكه گرجيان بمعاضدت و موافقت روميان قلعه شماخی طريق گستاخی پيموده باين جرأت اقدام نموده اند
لاجرم در آن شب تا طلوع صبح خان كينه بسيار خود را بخيمه عليخان موافق رسانيده بود از بدشكستگی
بخت و سوء تدبير چندان صبر ننمود كه آن كافران خطا بر قاليان چون روز روشن شود و فرمود تا كرناهای
كشيدند و بصدای كرنای كه در آن شب ديجور قايم مقام نفخه صور بود قيامت خفته سراسيمه از خواب
و هول يوم النشور بظهور پيوسته غازيان قزلباش كه در سيبها و مورچلها بكار قلعه گشايی مشغول بودند
دست از كار كشيده بر اثر صدای كرنا خود را به در خيمه علی خان رسانيدند و آن شور و شر و غوغا كه ازی
گرگرد گرجيان خلاصی از حيات كستنديل خان خبردار كرد لاجرم بهيات اجتماعی سلاطين زادهای خود را
برداشته روی براه گرجستان گذاشتند و چون خبر رفتن ايشان بكستنديل خان و امرای قزلباش
رسيد چون بعزم گوشمال آن قوم بدفعال سوار شده بودند بقيه آن شب تا در ابر سر گذرانيده
بهنگام صبح بر اثر ايشان طريق ايلغار پيمودند و با آنكه نعل مركب خان بعهده رای شتر از دبرات
در آتش بود بوقت زوال شتر انهم سغران بابعد ده چند بر گرجيان رسيده و در ورود خان باعث
توقف آن طايفه بی ايمان گرديده عنان از رفتن باز كشيدند و از ناورا اعيان ايشان سر راه بر
خان گرفته آواز بلند كردند و گفتند كه پيشتر از آنكه در ميان ما و تو كار باينجا كشد حكومت و فرمانروايی
توارزا در مسلمانی بر ما گرانی داشت و در طلب حاكمی هم كيش خود بوديم اكنون كه پرده از رخ كار بر
خاسته از ما بتو رسيد آنچه رسيد ديگر بكدام دل خوش و خاطر جمع راضی بحكومت تو توانيم گرديد باری
چون ولی نعمت زاده مايی صلاح حال ترا در آن ميدانيم كه از راهی كه آمده بسلامتی باز گردی و سر
بيدرد خود را بيهوده بدرد سر ميا ور و يقين شناسی كه تا از ما يكتن در حيات باشد سر در سر كار رزم خواهيم
كرد و در معركه ميدان پای كمی از لشكريان تو نخواهيم آورد و چون امرای قزلباش بر اثر كستنديل خان
بمعركه رسيده آن سخنان از گرجيان شنيدند و كثرت و عدت ايشان را بميزان تأمل سنجيدند نزد
ايشان تعين پيوست كه با آن جماعت از در شور و شر در آمدن منفعت بر درفش زدن است و صرفه
ندارد بنابرين بسخنان دولتخواهانه آبی بر آتش لجاج و عناد كستنديل خان زده خدمتش را از جنگ
بی فايده گذرانيدند و بعد از ترك نزاع و خصومت كه گرجيان براه خود رفتند كستنديل خان بالضرورت
مراجعت نمودند از راه غلط كاريها كه اغرق وارده ی خود را در پای قلعه شماخی گذاشته راه ايلغار
در پيش گرفته بودند چون شور و شر گرجيان بدگوهر را بسبب سستی اتفاق روميان ميدانستند از بيم ايشان
جرأت باز گشتن بجا و مكان خود ننموده قطع نظر از احمال و اثقال و اسباب جاه و جلال خود كه در اردو بجا

که اهشته بودند نموده و بآن گمان خطا یقین ایشان شد که رومیان در غیبت ایشان اردو را بیجا ق
نهب و غارت رفته از صامت و ناطق اثر و نشان نگذاشته‌اند لاجرم نقد حیات را غنیمت شمرده
هراسان و پریشان از طریق بیت سر رفته و تا کنار رود کر فرصت آن نیافتند که به دنبال خود نگاه
کرده اگر چاهی بر سر راه باشد از آن بکنار روند و چون مردم اردو را خبری از آن جبال و دور از کار بود
چشم براه جهت امرا بودند که ناگاه چند نفر از ملازمان تبریز و سلطان مقدم که بعلت رنجوری یارای
سواری نداشت و بدین جهت در اردو مانده بود از گرد راه رسیده خبر فرار امرای نامدار رسانیدند و
جناب ایالت مآب را در کمال دهشت و اضطراب بر شتری بار کرده از میان بحر بلا بکنار بردند و برسیدن
این خبر هنگامه روز محشر در میان اهل اردو روی نموده خلایق بهم برآمدند و هر که بود قطع نظر از اموال
و اسباب خود نموده از بیم رومیان طریق انهزام پیموده و رومیان چون خبری از آن گمان خطا نداشتند
بنای کار فرار مردم اردو را بر فریب و خدعه گذاشته قدم احتیاط از قلعه بیرون نگذاشتند تا یکی
از جمله سوقیات که بسبب عرض مرض و ضعف بیماری فراری نشده بود از بیم جان افتان و خیزان خود را
بر در قلعه رسانید و بر جهت دروازه باب داخل گردیده اهل قلعه را از آن واقعه خبردار گردانید و میان
بعد از اطلاع بر چگونگی حال خندان و خوشحال از قلعه بر سر معسکر امرا تاخته بلوازم نهب و غارت
پرداختند و با غنایم فراوان و ذخایر بی پایان که غازیان قزلباش بسعی و تلاش از برای مدار و
معاش خود جمع آورده بودند بقلعه بازگشته از تنگنای محاصره رهایی یافتند اما کستندیل خان و امرای
عالیشان چون گریزان بکنار آب کر رسیدند فرصت غنیمت شمرده بلا توقف از آب عبور نموده
رخت عافیت از دریای حادثه بکنار کشیدند و مقارن آن فراریان اردو غارت زده و هراسان
برابر یکدیگر رسیدند و بخبری رومیان و عدم اتفاق ایشان را با گرجیان بسمع امرای عالیشان
میرسانیدند و ایشان را چون بعد از شکست کاری که از دست بر می‌آمد انگشت تاسف گزیدن بود
بنا چار ابواب تدارک آن کارها بمحال بر روی خود گشودند و از کنار آب کر عزم رحیل نموده به تعجیل
طریق دار الارشاد اردبیل پیمودند که در آنجا باهستگی تهیه اسباب تلافی و تدارک سوء تدبیر خود قیام
توانند نمود و قرا بیرغه که از کنار آب کر از امرا جدا شده بسرعت برق و باد روی ایلغار بدرگاه
معلی نهاده در حینی که شادروان جلال خسرو بلند اقبال در پای قلعه باکو بهمدوش سپهر برین سال بود
با اقامت در معسکر ظفر مآل گشوده آن واقعه پر ملال را بتفصیل و اجمال عرض نمود ذکر لشکر کشیدن
کستندیل خان بگرجستان و مآل احوال وی در محاربه گرجیان بی ایمان چون قرا بیرغه در خدمت



خاقان گردون منزلت بعرض اجابت مذکوره دلیری نموده و فرستاده کستندیل خان برای طلب کومک و مدد
از اردبیل طریق تعجیل پیموده در موکب ظفر قرین باقامت گشود چون هنوز ورود و عدم ورود سردار
روم با عساکر قضا هجوم آن مرز و بوم معلوم نبود جوا افراز فوجی از لشکر ظفر طراز بمعاونت کستندیل
خان کردن و از آنکه خود سر از لوای حکومت و دارایی گرجستان و عصیان و طغیان گرجیان بی ایمان را
بر روی خود باز کرده بود متعذر از مصلحت دولت ابد مدت نمی‌نمود و مع ذلک بر آینه خاطر اقدس عکس پذیر
بود که زیاده سرپنهای کستندیل خان نبوده و کومک دست از گرجیان جان گرجیان آسان
برنخواهد داشت و در این صورت احتمال دارد که امرا و اعیان گرجستان بناچار خود را از این دولت ابد
نشان بیاس و حرمان منسوب شمرده از راه اضطرار بسردار روم توسل جویند و در این صورت فتح ابواب
معرکه رنج نهاده ابواب مفاسد عظیمه بر روی دولت ابد قرین گشوده بنا بر این رای زرین حکم و روی
زمین در چنین وقتی اعداد آن معرکه رنج نهاده را که ابواب مفاسد عظیمه بر روی دولت ابد قرین گشاید
مقرون بمصلحت وقت ندیده بآن قرار داد که چون بفصل خزان رخت اقامت بساحت باغ و بستان کشید
خاطر از رهگذر شور و شر آمدن سردار الطغیان یابد رایات ظفر آیات بعزم قشلاق و تسخیر قلعه گنجه بصوب
قراباغ روان شود و در آن دیار فوجی از عساکر ظفر شعار را بگوشمال زنادقه سران گرجستان فرمان داده
باتفاق کستندیل خان بر سر ایشان روان نماید لاجرم حضرتش را بعواطف بیکران دلجویی نموده
باستان گردون شان طلب فرموده که بعد از ورود موکب مسعود بآن حدود بمواسای لطف و احسان در صدد
مداوای کسر حال و اختلال احوال وی در آمده بارسال عساکر ظفر مآل ابواب گوشمال بر روی گرجیان بد فعال
گشاید اما چون نشاء هوش ربای باده جهل و غرور نه چنان باختلال دماغ کستندیل خان منجر گردیده
بود که دیده عاقبت بین بر روی مآل حال خود تواند گشود در دو سه خار ندامت را بر روی خود نیاورده بجاه
و جلال چند روزه خود را از امداد عساکر ظفر مآل بی نیاز شمرده از آمدن بدرگاه جهان پناه تقاعد
ورزیده بدون اذن و رخصت خاقان بلند اقبال عازم صوب گرجستان گردید و بحکم غلط کاری و بیهوده
رایی مبلغی خطیر برسم مساعده و پیشکش در آن بر تجار و سوداگران و ارباب ثروت و سامان دار الارشاد
اردبیل تحمیل نموده بخواه و ناخواه از ایشان بوصول رسانیده و بآن زر لشکری از مردم بی پا و سر
بر سر خود جمع آورده باتفاق امرای عالیشان حسب الفرمان قضا جریان طریق رافقت وی می‌سپردند متوجه
گرجستان گردید و با آنکه از قرار تقریر نزدیکان و محرمان وی از نیامدن باستان گردون شان خللی
در تشیید مبانی اخلاص و جانفشانی وی راه نیافته منحوست که بحمیتی نمایان خود را از خجالت و انفعال

بغریمت بیرون آرد اما چون در نظر ظاهربینان این معنی مشعر بر مخالفت فرمان لازم الاذعان بود بدست
خود ابواب مکافات بر روی خود گشوده با جمله بیشتر از آنکه بان روزی مقدر آن خمیرمایه جهل و غرور
از تنور شر و شور گرجیان بشعله خام کاری سوخته بر آید امرا و نامداران و از ناموران گرجستان
از راه مآل اندیشی کیان خود را با عرایض اخلاص آیین و پیشکشهای گزین باستان گردون نشان روان
نموده زبان عجز و نیاز بشکوه و سکوی و ملتمس بر دار گستندیل خان و استدعای ایالت و دارایی
گرجستان باسم طهمورث میرزای پسر داودخان ولد الکسندر خان که در سایه تربیت و عنایت
آن حضرت از نهال شرافت ثمر حوادث در امان موکب ظفر نشان بسر برد گشوده بودند و ملتمس ایشان
نیز بمقتضای رای صواب نما موقع قبول نیافته تا نقش مخالفت آن جماعت را از پریشان خیال
ایشان زدوده باشند ابواب لطف و احسان باصدار فرامین استمالت باسم ایشان و تحذیرات
محال حرمت آن بدکیشان که در آیین آن طایفه سید بن صاحب اختیار ملک و مجلس نشین کی باشند
بر روی جمعیت خاطر آن جماعت گشوده مصحوب یکی از قورچیان نزد ایشان روان نمودند و از راه
دلجویی کس نزد گستندیل خان نیز فرستاده صورت ماجرا را اعلام دادند و بعد از وقوع این قضایا
حرکت بیجای آن مغرور ... العوب گرجستان بحقوق گردیده رسید با آنچه رسید تفصیل این
اجمال و خلاصه این مقال آنکه چون کوکبه جاه و جلال گستندیل خان بعزم گوشمال طاغیان گرجستان
از دار الارشاد روی عزیمت بآن دیار و بلاد نهاد چون نعل مرکب اهتمامش در کشیدن
انتقام از گرجیان سرکش در آتش بود بعد از آنکه از آب کر عبور نموده دفتر نظام و انتظام مهام
شیروان را بر طاق نسیان گذاشته رایت حرکت بجانب گرجستان افراشت و چون شیروانیان
و کافه مردم آن ولایت ایالت و حکمرانی گستندیل خان حسب الفرمان قضا جریان گمان برده
بودند خلقی بنهایت از متحده و اوباش جماعت لزگی و شیروانی و امثال ایشان نزد او جمعیت
نموده و از جانب شکی نیز شاه میرزا خان حاکم آنجا با لشکر با معبر خان زیاده پیوسته نقش
جمعیت سپاهش حسب دلخواه درست نشسته و با آیین سلاطین کشورگشای بصوب گرجستان
مرحله پیمای گردید و چون خبر قرب ورود وی بازنامداران و نامداران و اعیان گرجستان رسید
بخیال آنکه خدمش الآن کوکبه و شان و سپاه بیکران بفرمان خاقان گیتی ستان بگوشمال ایشان
روان است مضطرب و پریشان در مآل حال خود حیران گردیدند و بعد از استشاره چاره کار
خود را در فرار دیده با بیرقهای الکسندر خان و پردگیان حریم حرمت آن دودمان برخت نقامت تولات



سدیلو که دران دیار از پیکند سرکشی جبال سپهر تمثال و محکمی جنگلها و ضیق مسالک و طرق و تراکم اشجار
و تزاحم بیشها و جنگلها یادگار قلاع سبع شداد است کشیدند و بعد از فرار امرا و از ناموران و اعیان
گرجستان گستندیل خان با جهان جهان عظمت و شان بآن ولایت رسیده در شهر زگم که مقر سلطنت و
مستقر دولت آن خاندان است بر اورنگ فرمانروایی متمکن گردید و خلق آن دیار را بر سر خوان عدل و
احسان و سفره بر وانتش جود و مهمان سلیقه طوار زم دلجویی و کارگزاری ایشان برداخت و بحکم الانسان
عبید الاحسان کافه مردمان از موافق و مخالف و دوست و دشمن و آشنا و بیگانه و دور و نزدیک خود را
بمهمانخانه نوال و امنیت آباد جود و افضال او کشیدند و رفته رفته کار اطاعت و انقیاد وی بجایی رسید
که بسیاری از گریزپایان وادی بغی و طغیان از کرده پشیمان بعفو و احسان او متوسل گردیدند و او
نیز بمقتضای العفو زکوة الظفر از سر تقصیر شور و شر ایشان گذشته هر یک ایشان را بدلجوییهای
نمایان خوشدل و شادمان میفرمود و چون از راه جمعیت لشکر و سپاه و اطاعت و متابعت سپاهی و رعیت
نظام کارخانه دولت را حسب دلخواه شاید نمود ابواب تفقد و دلجویی بر روی جمله نشینان
حریم حرمت آن دودمان بتخصیص ملکه مملکت جاه و جلال تی تی فال ام الده طهمورث میرزا که در آیینه
خانه خیال اصحاب بغی و طغیان آرزوی ایالت و دارایی وی چهره گشا در گریبان جنبان دولت
آن خاندان بود گشوده کس جز در ابا مکتوب صداقت عنوان و پیام بودهای نمایان نزد ملکه گرجستان
فرستاده بزبان عطوفت و احسان پیغام داد که بران پردگی حریم عفت عیان خواهد بود که از چند نفر
از ناموران زیاده سری سابقه کلفت و کدورتی در دیار شیروان با این آرزومند ملاقات غزاران چیره رسیده و
چه گونه بی سببی در صدد اتلاف و اعدام این ستمدیده در آمده دامن بشعله چند بی فتنه و فساد گردیدند و
اکنون که از راه رعایت صله رحم در گوشمال آن چند نفر باین کشور آمده باشیم بر ظاهر است که با ایشان
با دیگران بتخصیص فرزندان آن مخدره که بمنزله نور چشم و قوت دل و پاره جگرند نزاعی در میان نخواهد
بود و دلخواه ما آن است که با ایشان از در عطوفت و اشفاق و قرابت و اتفاق در آمده در ملک و مال
شریک یکدیگر باشیم و مراعات خاطر ایشان را بنوعی بر خود لازم آورده ایم که اگر آن چند تن زیاده سر
بتقصیر خود معترف گردند و از کرده پشیمان آن گرامی فرزندان را شفاعت خواه گناه خود سازند و بعد
از این طریق طاعت و انقیاد پیموده در صدد انسداد ابواب فتنه و فساد باشند جرایم و ذلات آن جماعت
را بایشان بخشیده بمنطوق الماضی لا یذکر از گذشته سخن نگوییم و بعهد و پیمان با ایشان شرط کنیم که
از ما بآن جماعت هیچگونه آسیبی نرسد و اگر خواهند که این شروط و عهود با ایمان غلاظ و شداد موکد گردد

یکی از دولتخواهان معتمد خود در ارواح تلاین معبوب نماید که در حضور او قسم یاد کنیم تا خاطر ما بآن اطمینان یابد و چون کسان کستندیل خان بتبلیغ رسالت و ادای پیغام قیام نمودند بنابر انتظار اصدار فرمان شهریار جهانمدار در جواب عرایض ایشان که تا آن زمان چشم امیدشان بمطالعه آن روشن نشده بود و بیم آن نیز بود که مبادا ایالت و دارایی کستندیل خان حسب الفرمان قضا جریان بوده می لغو وی در حقیقت مودی بنافرمانی خاقان گردون منزلت گردد ابواب تفقد و مهربانی بر روی کسان وی کشودند و بار رسال نزل و ارمغان و یاد بودهای پی در پی فرستاده بار ادل نهاده توقف چند روزه نمودند تا از آستان جاه و جلال حامل عرایض تی تی فال خندان و خوشحال مراجعت نموده مژده صدور منشور عواطف احسان را مشعر بر آنکه کستندیل خان بخود سرلشکر گرجستان شده و بحکم زیاده سری خود را دارالملک ولایت نامیده در رضای خاطر خاقان ربع مسکون بآن متفرد است مملکت گرجستان بسایر ازنادران وتاداد ان رسانید و چون دیده انتظار ایشان بجواهر سرمه سواد آن منشور احسان روشن شد و نیز دایشان بموجب پوست که خان زیاده سر با آن سرور نیز از در خود سری در آمده حرکات ناشایست وی غبار انگیز آیینه خاطر قدس مناظر است بخاطر جمع در صدد پریشانی سلک جمعیت آن خان گرفته در آمدند و باهتمام تمام هم کیشان و انصار و اعوان خود را جمع آورده رایت عزیمت بصوب مدافعه و محاربه وی افراختند و خان غلط کار نیز بورود کسان خود از اندیشه کیرودار آن طایفه غدار خبردار شده بناچار عازم مدافعه گردید و آن دو دریای خوف و خطر در کنار آب بارود و کتوالان از محال سید سکدیگر رسیده بسیف و سنان و تیر و کمان قیامت خفته را بیدار کرده اند و بعد از آنکه از دو جانب تسویه صفوف و تعبیه لشکر پرداخته یکه تازان معرکه میدان تاختند بخت جنودی بازوی قوت اسلام نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم نصرت سپکر غازیان معرکه جهاد وزیده رایت علم و ظلام نگونسار و بسیاری از کفار را شرار آواره دیار فرار گردیدند اما چون سیمای حیات کستندیل خان در صحیفه قضا ماله مال شده بود ناگاه بخیال انگریت کفر و ضلال نگونسار گردیده تیغ جرات از نیام جلادت کشیده و شاهمیرخان و علی خان و اقوی و علیخان سلطان شمس الدینلو و چند نفر دیگر از امرا در قلب قایم مقام خود گردانیده بخیال صف آرایی از اندیشه خود خامی متوجه بانهدام سپاه کفار گردید و وقتی رسید که قرچقای نام غلام او را که تبرزین وقت وی در شمار امرای نامدار در آمده بتیغ جفای سلطان شهرت داشت گرجیان بی ایمان در میان گرفته کار را بر روی دشوار و لشکریانش بجانب فلک سالک طریق فرار ساخته اند و چون شاه پوشش بیگی



شراب جهل و غرور نه چنان عنان اختیار فکر مآل را از کف داده بود که دیده عاقبت بین بروی کار خود تواند کشود بکمان آنکه مانند سیل بهار که خس و خار را پیش افکنده مبادی مزرعت امید و انداوش کفار اشرار را بجوهر تیغ آبدار آواره دیار فرار خواهد ساخت چون غلام تربیت کرده خود را با آن حال پریشان در میان دشمنان دید دیگر از خشم و غضب خود را اندیشه بیباکانه مرکب کاو تازی بر سر گرجیان تاخت و تیغ زمرد فام از نیام انتقام کشیده بتنهایی با آن جماعت مشغول نبرد آزمایی گردید و وقتی خبردار شد که گریبان جان و دامن درع زخمان وی بدست سنان جان ستان آن گروه بی ایمان افتاده خدنگ را از مرکب جهل و غرور پیاده کرده اند و با این حال پریشان تا بخود می جنبید زخمهای بی دری که از هر طرف بوی رسید با هزار اسلحه برابر گردید و چون آن مغرور بی پروا در گوشه از معرکه بیجا بزور زیاده سری از پا در آمده امرا و اعیان هر دو لشکر از آن خبر نداشتند همچنان نایره قتال و جدال در اشتعال و غازیان قزلباش جویای غنیمت و گرجیان بی ایمان مهیای هزیمت بودند که از نیام کار بخت گرجیان غدار که از راه موافقت و متابعت در لشکر خان جان نثار بودند از آن قضیه عجیبه خبردار شده پنهان از دیگران کس نزد تی تی فال و خبر با لکسندرخان و سایر امرا و اعیان گرجستان فرستاده بصورت واقعه را پیغام دادند و ایشان چون آن جماعت را از دولتخواهان کستندیل خان می پنداشتند بنای آن مراسله و پیغام را بر مکر و خدعه گذاشته عزم گریز و ترک ستیز و آویز داشتند که ناگاه قتله آن گنهکار سکنای ازکردراه رسیده خبر حسرت اثر قتل و یاران آن قوم از خدا بیخبر شنیدند و عزای آن بیهده رای در میان ایشان بزم عروسی گسترده مرکب گریز را پی کردند و غازیان قزلباش که خود را مظفر و منصور شمرده در تلاش اخذ غنیمت بودند در عالم خیال راه احتمال بوقوع آن واقعه بوالعجب نمیدادند چون بورود متوهمان و نزدیکان کستندیل خان که در هر حال سایه مثال دنباله رو آفتاب جاه و جلال وی بودند از آن نابله خبردار گردیدند مصلحت وقت را در کتمان آن خبر دیده چندی از افشای آن چشم پوشیدند اما بمقتضای کل سر جاوز الاثنین شاع چون پنهان داشتن سانحه چنان امکان نداشت آن خبر محنت اثر از پرده خفا قدم بذروه اشتهار گذاشت و متعلقان آن کسان از نزد تی تی فال و سران و سرداران گرجستان نزد امرا و اعیان قزلباش آمده از جانب ایشان پیغام گزاردند که چون کستندیل خان طریق مخالفت و نافرمانی ولی نعمت ما و شما سپرده بخود سر ایالت این ولایت را متعلق بخود شمرده بود و ما باشاره آن حضرت سر دایره اطاعت او در نمی آوردیم و بازای کفران نعمت رسید بدو آنچه رسید اکنون مصلحت وقت مقتضی آنست که چون ما و شما باتفاق بنده

و فرمان‌پذیر شهریار یا استحقاق قیم مخالفت فرمان آنحضرت را از جمله محالات می‌شمریم بهبود دگر تعقل
یکدیگر نه بندیم و دست از گریبان جان باهم کوتاه کرده مترصد فرمان ولی نعمت خود باشیم که در هر
باب آنچه فرمان دهد از جانبین بعمل آوریم و امرای عالیشان در فکر جواب بودند که ابواب ثلم قلعه و
پاکنده‌گی بر روی سپاه و لشکر گشود و هر کس از ان قضیه عجیبه خبردار شد طریق فرار پیموده کار بجایی رسید
که تواچیان لشکر از ضبط و نسق فراریان عاجز گردیده امرا و اعیان نیز از بیم غدر و مکر جهان رجب
فرار از معرکه بوادی فرار شتافتند و از بس اضطراب و سراسیمگی معتبد برفاقت یکدیگر نشده متفرق و
پریشان گریزان گشتند و ازین راه بسیاری از لشکر و سپاه در میان اشهاد و جنگلها بدست گرجیان
کینه خواه افتاده از پای درآمدند و معدودی چند که در اجل ایشان تاخیری بود از اسب و اسباب
آنچه داشتند بگرجیان بی‌ایمان گذاشته پیاده و برهنه و گرسنه و تشنه را بر زمین افراشتند و
بدترین حالی از احوال رخت حیات را از موج خیز حادثات بسفینه برهنه پایی بساحل سواسی کشیدند
و امتعه و اقمشه و اسباب و اموال تجار خیر بدار و مردم اردو بازار که با معبود بسیار هم رفقت
گسسته بدل جان اختیار کرده بودند یکجا بیغما رفته با مناع دست تهی و راحله آبله پایی بجا و مقام خود
باز گردیدند القصه چون امرای فراری از راه بعیده کاری بانجال خفت و خواری بکنار آب کر رسیدند
حقایق حالات را معروض پایه سریر معلی گردانیدند و چون بی‌اختیار نعل فرارشان در آتش بود
جمعی از ایشان از آب عبور نموده بدستور طریق فرار پیمودند و جمعی دیگر رفقت شاه‌میخان اختیار
نموده بار اقامت در شکی گشودند و عرضه داشت امرا در حینی که جغال اوغلی سردار روم با عسکر قضا
هجوم آن مرز و بوم را عزیمت بصوب آذربایجان افراخته از سلماس عبور و رحل اقامت در طسوج
انداخته بود و موکب ظفرنشان باندیشه دفع اعدا از راه خوی و مرند مرحله پیما شده در دره واقعه
در یک فرسخی صوفیان تبریز نزول اجلال داشت بنظر کیمیا اثر رسیده غبارانگیز آیینه خاطر اقدس
گردید اما چون همگی همت والا بدفع و رفع لشکر بیگانه و استیصال عسکر قیامت اثر جغال مقصود بود
زیاده التفاتی بوقوع آن حادثات ننمود ذکر ورود و عبور سپاه پر شور جغال فتنه‌انگیز بصوب دار السلطنه
تبریز و وقوع محاربه و مقاتله لشکر قیامت اثر خاقان بحر و بر بعسکر قیصر و وزیدن نسیم فتح و ظفر
بر پرچم علم دولت آرای شهریار فریدون حشم یکه‌تاز مضمار وقایع‌نگاری یعنی قلم بدایع رقم
در بیان این داستان ظفرنگار دیباچه در میدان بیان می‌فرازد که بعد از آنکه جغال اوغلی در ارخیانه
استعاری پای آن شد از سنگنای محاصره قلعه وان آواره دیار رکنا می‌گردید رخت حیات را بسفینه نجات

کشیده

کشیده از راه دریا خود را بصحرای موش رسانید و لشکر بجوش و عدد خویش را با شرفرازان غدار و ابی
محاصره قلعه چپار کشیده طریق عاقبت وی گزیدند و چون ... ستناخت غازیان بدامن گرفتن وی
نرسید غاد بجواز و ارچیش خلاط را تاخته رایت معاودت افراختند و جغال بعد از رجعت عسکر
ظفرمآل در صدد تلافی و تدارک کسر شأن که از اختلال حوزه داده بعزم گوشمال عساکر اقبال با حضار عسکر
قیامت اثر روم و جمع آمدن سپاه کینه خواه آن مرز و بوم که بمتابعت و مرافقت وی موسوم بودند فرمان
داده چاوشان سرعت برق و باد باطراف ولایات فرستاد و از راه عجلت فرمان پاشایان بکلربکیان
و امرای سنجق با لشکرهای بیکران بمعسکر وی روانه شده در کم زمانی بحری پر جوش و خروش در صحرای موش
بهم پیوست و فوجی از لشکر بیکران و موجی از آن دریای بی‌پایان طوایف اکراد کج نهاد مانند میر
شرف حاکم جزیره و میران بهشتی و محمودی و غیر ایشان بودند که از اطراف و جوانب از راه رعایت
عادت زمینداران که هر جا آتش باشد آنجا حاضر باشند طریق مسارعت بمتابعت وی پیموده
و از جمله اکراد بد نهاد اگرچه زکریا بیک بهشتی که از جمله امرای سنجق و بنظم شان و قدم خاندان ممتاز
بود قدم وصول بمعسکر آن بوالفضول ننهاد اما برادر خود را با جمعی از اکراد بامداد وی فرمان داده نیز
آن مغرور کج نهاد فرستاد و همچنین امیرخان برادوست نیز برسم دیرین که مراعات جانبین منظور نظر
مآل اندیشی ایشان می‌باشد از راه رعایت دولتخواهی دودمان ولایت نشان بهانها بهانه توسل
جسته از آمدن تقاعد ورزید القصه بعد از جمع آمدن لشکریان سردار غدار در اواخر فصل خزان
رایت عزیمت بصوب تسخیر آذربایجان افراخته از راه الداغ و سلماس رحل اقامت در ان نواحی انداخت
و چون با نهای مهنیان راست گفتار اخبار آمدن سردار با سپاه و لشکر بیشمار در حدود نخجوان که نزول
رود ارس مقر موکب ظفرشعار اشتهار و انتشار یافت شهریار دشمن شکار چنانچه اشعاری بآن شد
در روز تحقیق خبر از معبر ارس بحر پرشور و شر گذر و تعمیر قلعه ایروان را موقوف بوقت دیگر نموده
اعلام ظفر لوا را بعزم دفع و رفع اعدا پرچم گشودند و چون سلیمی اقبال ... کوکب جاه و جلال
خاقان بیهمال از راه چورس کوچ بر کوچ بخوی رسیده شادروان عز و شان در ساحت آن ولایت
هم دوش آسمان گردید رای صواب‌نما اقتضای آن نمود که در شکست دشمن قوی دست سخن بمقتضای
الحرب خدعة در صدد کسر شوکت و اقتدار وی درآمده از هر راه که احتمال استقبال مخالفان
داشته باشد کار را بر ایشان دشوار سازند بنا برین فرمان لازم الاذعان بغاد بیوت که بر بود اوغان
حاکم تبریز و امیر الامرای آذربایجان عشیر از موکب اقبال طریق استقبال اعدا شتافته محالی را که بر رهگذار

عسکر بیشمار سردار واقع باشد بکوچانیدن سکنه و رعایا و سوختن و ضایع کردن غلات و محصولات از
حلیه آبادانی عریانی دید و سعی و اهتمام تمام در صدد تعمیر و استحکام قلعه تبریز درآمده از مردم شهر و
توابع جمعی را که بودن ایشان در شهر و قلعه لازم شمرد با آذوقه و ذخیره و اسباب معاش بقلعه در
آورد و سایر مردمان را که در دفع دشمنان کاری از ایشان برنیاید مقرر دارد که مهیای کوچ نموده
بهنگام نفاذ فرمان بجبال و دره و دست و جبال منیعه و قلاع منیعه نقل مکان نمایند و خان مشار الیه
از راه طسوج روان شده طریق امتثال فرمان پیموده و بنابر آنکه تبریزیان از راه حلم و ترحال گرفتار حال
کثیر الاختلال خود بودند فرصت بدست اجامره و اوباش و بعضی از تهی مغزان زیاده سر طوایف قزلباش
افتاده دست جرات بنهب و غارت اسباب و اموال ایشان گشوده بودند خان فتنه نشان بجهت اطفای
نایره شور و شر آن گروه زیاده سر گرد اسواق و محلات آن خطه خلد نظیر برآمده بهر کدام از آن جماعت
دید معروض تیغ سیاست گردانید و سرهای ایشان را بر سر نیزه کرده در کوچه و بازار باعث عبرت اولوا
الابصار گردانید و بآب این سهم گزین نایره درازدستی آن طایفه بدین تسکین یافته دست
غارت و تاراج آن جماعت از گریبان جان مردمان کوتاه شد و چون از راه همه اهتمام بحصانت و
استحکام قلعه تبریز جوردار بیک توپچی باشی بمرافقت پیر بوداق خان بجهت اقامت بآن قلعه فلک
نشان گشته بود ابواب سعی موفور در انجام امور توپ و توپخانه و استحکام برج و باره بروی
آن حصار استوار گشود و همچنین در حین اقامت موکب ظفر قرین در آن سرزمین رای رزین اقتضای
آن نمود که فوجی از یکه تازان میدان جلادت و پردلی از راه قراولی بحوالی معسکر سردار ایلغار
نموده از کثرت و عدت و کماهی احوال آن لشکر بیشمار اطلاع تمام حاصل و با خبر تحقیق معاودت
نمایند و ایشان طریق امتثال فرمان پیموده خود را بحدود آن سپاه نامعدود رسانیدند و تجدید تحقیق
اخبار با چندتن از رومیان که بعنوان زبان گیری گرفتار کمند اقتدار خود کرده بودند مراجعت
نمودند و از تقریر ایشان و رومیان گرفتار بوضوح پیوست که بشمار قیاس و تخمین سپاهی سپاه جرات
قرین سردار به دویست هزار که قریب نیمی از آن مردان کار و مبارزان معرکه کارزار اند می بودند
و بعد از تحقیق خبر حرکت و کیفیت شور و شر آن لشکر قیامت اثر در خلال این احوال بمسامع جلال
خاقان بلند اقبال رسید که جغال [illegible] بپشت گرمی آن عسکر بیشمار و زیاده سری غرور و پندار
حسابی از عساکر ظفر مآل گرفته عزم آن دارد که بر سبیل تعجیل از راه دار الارشاد اردبیل خاک
بولایت قراقاج کشد و در آنجا که قریب بدیار شیروانات و نزدیک بمعاونت و امداد محمود پاشای



بسرحدی که سکنه آنجاست طرح قشلاق افکنده داعیه عزیمت کوچ بر کوچ متوجه آن الکا بوده سار بن
موکب ظفر قرین که کوچ بر کوچ از راه طسوج عازم دار السلطنه تبریز بود از راه آنکه پیر بوداق خان
بمقتضای فرمان در آن راه از آبادانی اثری نگذاشته بود طریق دیگر اختیار نموده و بیلاق
رای رزین خسرو روی زمین رایت فیروزی پیوند از راه مرند که از آب و آبادانی آن [illegible] بسته
بود طریق مقصود پیموده از راه اخته خانه بصوب مقصد روانه گردیده در ساحت آن ولایت باز فرخش
سرادقات جاه و جلال پایه زمین با آسمان رسید و در آن منزل ارجمند نیر جهان افروز سپهر کشورستانی
بصوابدید رای آفتاب پیوند بر فراز کوهی بلند که خوش [illegible] نزدیک الوند بوده و دیده بود از راه تحقیق
کثرت و قلت سپاه کینه خواه روم که در دامن آن کوه فلک فرسا بار هجوم گشوده بودند صعود
فرموده بدیده حقایق تامل [illegible] و کیفیت آن لشکر پرشور و شر فی الجمله اطلاع حاصل نمودند و بنابر
قرب جوار موکب ظفر شعار با لشکر قیامت اثر سردار رای خورشید انوار شهریار کامکار اقتضای
آن نمود که بحر ذخار عساکر نصرت شعار را منشعب بجداول و انهار فرموده چون سیل بهار بتخریب بنیان شوکت
و اقتدار لشکر بیشمار سردار روان سازند لاجرم در روزی که اعلام ظفر پیوند از مرند بصوب صوفیان ارتحام
گشای یافته تسویه صفوف و تعبیه لشکر ظفر پیکر پرداخته قلب و جناح و ساقه و کمینگاه فوجی از
سپاه ظفر پناه را معین و روانه آوردگاه ساختند و از جمله امرای عالیشان الله ویردی خان امیر
الامرای فارس که برای رزین و تدبیر گزین و ثبات عزم و جگر و زهره و قوت دل و نیروی بازو ممتاز روزگار
بود بامر سپه کشی و سرداری جنود مسعود سرافراز و ممتاز فرمود که خود با عموم سپاه ظفر پناه در قلب
پای ثبات و قرار افشرده فوجی از امرای نامدار مانند ذوالفقار خان و گنجعلی خان حاکم کرمان و
شاه نظر سلطان میر مقدم مقدمه لشکر فیروزی اثر و چرخچی جنود فتح و ظفر باشند و امیر گونه خان قاجار
بجمعی از امرای جلادت شعار در انغار و فوجی از امرا و سرداران صاحب وجود در جوانغار
جنود ظفر ورود در ایام اقتدار برافرازند و سلام آنکه امرای کشورگشای بشرف پای بوس رخصت سربلند
میگردیدند گوش هوش هر یک از ایشان را بغرر درر نصایح سودمند گرانبار و سفارش بسیار نمودند
که در هر حال مراعی لوازم حزم و احتیاط بوده بی صرفه رنگ جنگ نریزند و مگذارند که یکه تازان
معرکه نام و ننگ بی تامل و درنگ با مخالفان اندر جنگ زنند و نوعی نمایند که عساکر [illegible] در هر
حال از اصابه عین الکمال ایمن و فارغ بال باشند و چون بحر بیکران سپاه نصرت توامان بموج درآمده
بعزم استقبال مخالفان روان شد کوکبه جاه و جلال خسرو بلند اقبال در اردوی کیهان پوی خاقان [illegible]

حصال و مکانی که قریب بصوفیان بود نزول اجلال فرمود و بنابر قرب مسافت فیمابین فریقین و احتمال
آنکه مبادا از مخالفان بی بصیرت بجنود ظفر علامت که مانند ستاره سحر پیشرو آفتاب معسکر ظفر
اثر بودند چشم زخمی رسد از زمین قدم جرأت پیش نهاده بودند در روز دیگر که روز سه شنبه بیست و چهارم
شهر جمادی الآخره سال خیر مآل مذکور بود خاقان خورشید افسر از راه عنایت حزم و مآل اندیشی در سیر و
سفر بر حشر و خاور پیشی گرفته پیشتر از آنکه مهر انور با تیغ و سپر بمیدان آسمان گذر کند قدم بر دیده
رکاب فتح و ظفر نهاده چون آفتاب عالمتاب از کوهه زین زر طلوع نمود و بنوعی ثابت و رای
رزین و جبهه گشاده و اندیشه متین جوشن در بر نمود و حفظ الهی بر سر و درع و خفتان تایید نامتناهی
در بر و سپر ذو الفقار یعنی تیغ گوهر نگار ظفر آثار از معسکر ظفر اثر بدر آمد و قطع نظر از جنود غیبی و
وجوه لاریبی که مقدمه لشکر قیامت اثر بودند افواج بحر امواج از امرای نامدار و خوانین عالی مقدار
مانند علیقلی خان شاملو و شیخ آقا سیم و اله قلی بیک قاجار قورچی باشی و نمد خان ذو القدر مهردار
و امثال ایشان در رکاب اقدس روان شدند و از عساکر ظفر مآل قورچیان عظام و غلامان ذوی
الاحترام و تفنگچیان کامدار و سایر ملازمان موکب ظفر شعار برسم و آیین شایسته و قاعده و توزک بایسته
سایه مثال دنباله رو آفتاب ماهچه الویه اقبال گردیدند و چون پیش نهاد خاطر قدس مناظر اعانت فیض
و امداد لشکر ظفر بنیاد بود رای آفتاب اشراق بآن متعلق گردید که چون خورشید گردون بر زبر مکانی
صعود نموده در آنجا از دار و گیر عساکر ظفر تخمیر مطلع و خبیر بوده باشند لاجرم عنان اشهب گردون خرام
را بمقامی بلند و مکانی آسمان مانند که در سمت راه تبریز سمت اشراف داشت انعطاف داده در آن
مکان سپهر تمثال بال بسته بتسویه صفوف قتال و جدال فرمان داد و باحتیاط آنکه مبادا از راه
مسافت پرتو آفتاب امداد و اعانت دیرتر بر سر جنود اقبال که پیشتر کمر بدفع مخالفان بسته اند
سایه گستر گردد مقرب بساط قرب سلطانی قرچقای بیک را که بمزید عقل و کاردانی و وفور جرأت و
پهلوانی باج امتیاز از امرای گردن فراز میگرفت و خدمات شایسته وی در تسخیر قلعه ایروان زبانزد
پیر و جوان بود بسرکردگی و سپهداری فوجی از غلامان و تفنگچیان و سایر ملازمان آستان گردون
نشان سرافراز و از موکب ظفرنشان افراز و مقدمه جنود ظفر طراز فرمود و چون پیشتر از قرب
ورود آن دو لشکر قیامت حشر بیکدیگر بوقت تقریر مقربان بساط انبساط و محرمان حریم خوشدلی
و نشاط خاطرنشان پیر و جوان شده بود که بنابر مصلحت دولت ابدمدت وقوع جنگ سلطانی بر
خاطر اقدس آنحضرت گرانی دارد و پیش نهاد رای آفتاب اشراق آنست که چون قدم شوم عسکر روم بآن

مرز و بوم

مرز و بوم رسیده عزم سردار و حرکت وی بطرفی از اطراف آن دیار معلوم گردد اگر توجه بصوب قراغاج
و اردبیل که دلیل آن اشتهار و انتشار آن در معسکر رومیان بود برسبیل تعجیل و ایلغار نموده جازم
تبریز باشند بدستور مقرر سعادت موکب ظفر اثر و یکتازان معرکه فتح و ظفر منتهز فرصت بوده از چهار طرف
مخالفان فراقافله در آیند و از هر راه که توانند ابواب شکستهای نمایان بر روی ایشان گشایند و
بعد از ورود بتبریز اگر هوای قلعه داری در سر داشته در آن بلده طرب انگیز رحل اقامت اندازد عساکر ظفر
در ورود راه تردد و آمد و رفت بر ایشان و طریق نقل و تحویل آذوقه و سایر محتاج را بر ایشان مسدود سازند
و بعد از سردی هوا و گرمی هنگامه زمستان و نزول برف و باران که از رهگذر قلت آذوقه و شدت سرما
کار بر ایشان دشوار شود غازیان ظفر شعار از درون و بیرون قلعه حصار با ایشان از در گیر و دار در
آمده در دفع و رفع ایشان رایت اقتدار برافرازند و اگر بطریقی که در میان ایشان شهرت داشته از
اردبیل و قراغاج پیش گیرند در عرض راه فیمابین ... و دار الارشاد بامداد جنود غیبی و وفود
لاریبی بی جنگ سلطانی بخته بزور سرپنجه دست ولایت و نیروی بازوی جرأت و جلادت منتظر هبوب
نسیم فتح و نصرت از مهب عنایت باشند اما چون مطمح نظر سپهدار قضا و لشکرکش قدر موکب ارتفاع
اعلام فتح و ظفر و اعتلای مدارج اقتدار خاقان بحر و بر اندیشه دیگر بود بی اختیار چنانچه از بیان
کلام کلک گوهربار بوضوح خواهد پیوست در میان آن دو لشکر هیجا جنگ سلطانی روی نمود و باعث
بر اشتعال این شعله عالمسوز آنکه قبل از لمعان این برق جهان افروز مقدمه لشکر قیامت حشر روم و
جرچیان آن لشکر پرشور و شر از شبستر کوچ کرده خیام اقامت در حوالی قلعه سیس که منزلی از تبریز
است افراخته بودند و برسم معهود سلاطین آل عثمان قلعه آهنین و حصار آتشین از عرابه و توپ و بادلیج
بنا نهاده قوایم و ارکان آنرا بزنجیرهای گران بیکدیگر پیوند داده و مقام قرار و استقرار تفنگچیان و
توپچیان کامدار ساخته بودند و بنابر آنکه بخار نخوت و غرور در کاخ دماغ پاشایان و سرکردگان آن
لشکر قیامت حشر بحدی متصاعد بود که سپاه ظفر پناه را موجود نشمرده حسابی از ایشان برگرفته باشند
یکطرف آن حصار آتشبار را که بجانب لشکر ظفر مدار بود فی الجمله استحکام داده دیواری آتشین بنا
نهاده بودند و چون لشکر ظفر تلاش قزلباش را از بی وجودی معدوم مطلق شمرده گمان نمی بردند که عساکر
ظفر مآل بر راه دشمن قدم جرأت بمعرکه قتال و جدال ایشان گذارند بخاطری جمع و دلی آسوده فوج
فوج و گروه گروه و سنجق سنجق و خیل خیل سمند جرأت از معسکر خود بدر تاخته در برابر لشکر نصرت آیات
اقامت ملی افراختند و چون اینچنین خبر زیاده سری آن عسکر گستاخ بمشام شعور خاقان بحر و بر رسید باحتیاط

آنکه مبادا جمعیت ایشان در یکجا جمع گشته از میان شکست سپاه ظفر پناه شود باشاره رای خورشید ضیا فرمان
والانقیاد پیوست که غازیان قاجار از موکب ظفر شعار بصوب معرکه کارزار روان شده در عرض
راه بر بلندی برآمده آن مکان منیع را آرامگاه خود سازند شاید که لشکر قضا هجوم رادم چون سپاهی
ایشان را از دور ببینند بگمان آنکه بعزم گیرودار متوجه معرکه کارزار شده اند فوجی از آن سپاه بیشمار
مرتفع ایشان رایت اقتدار افراخته باین تقریب سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت ایشان افتد و
طایفه قزلباش روا فواج بحر امواج موکب ظفر شعار که بیشتر مقدمه جنود فتح و ظفر شده بودند چون از
جنگ بی صرفه و اشتعال نایره دار و گیر ممنوع بودند ساعت بساعت از موقف جلال امر عالی رسید که
بمنع محاربه زبان میگشودند آن منع بی در پی آتش شعله شور و شغب در میان شده با تیغهای آخته
بر سر افواج سپاه ظفر پناه می تاختند و کار بجایی رسید که در اشتعال نایره گیر و دار عنان اختیار از
کف امرای سردار و عساکر ظفر شعار بیرون رفته بی اختیار قدم جرات بمعرکه کارزار نهادند و از جمله
امرای سپهکش که در آن روز نعل جرات در آتش بود و شیر گیر بیشه دار و گیر قرچقای بیک سردار سپاهی
از عساکر فیروزی مآثر بود که با فوج خود رخت اقامت بر فراز تلی کشیده از راه اطاعت فرمان
متوجه دفع مخالفان نمیگردید و بحسب اتفاق در آن اثنا فرمان خسرو آفاق بمنع جدید نافذ گردیده
خود را از آن تل و بلندی فی الجمله بکناری کشید و این خودداری را مخالفان از عجز و زبونی
شمرده بجرات و دلیری تمام ز مقامی که داشتند قدم شور و شر پیش گذاشتند و رفته رفته خود
را بر فراز آن تل که انتظار مکان ظفر طراز مانده بود کشیده چون سیل بی زنهار با تیغهای آبدار
و نیزه های افعی کردار دلیرانه متوجه معرکه کارزار گردیدند و چون دست جرات غازیان بکمند فرمان
خدیو جهان در باب وقوع جنگ سلطانی بسته بود و نمیخواستند که بدون صدور فرمان با مخالفان
دست و گریبان شوند امرای عالیمقدار روقتی خبردار شدند که اکثر ایشان زخمدار شده عقد جمعیت
لشکر ظفر شعار پریشانی اختیار کرده و چون قرچقای بیک و سرکردهای آن فوج که ناخدای سفینه
آن بحر پرموج بودند چشم تامل بمآل احوال عساکر ظفر مآل گشودند از آن تفرقه بیجا هراسان و صلاح
کار خود را در آن دیدند که چون کوه راسخ البنیان در مکان خود ثبات قدم ورزیده باب پردلیری و
مردانگی تیرباران شور و شر مخالفان را از خود بگردانند و سرعان تیزپا تند و پیک جان فرستاده
خدمتش را از خیرگی اعدا و تفرقه بیجای جنود ظفر لوا از راه عرضیت فرمایی الاحضار گردانید و بعد از
تصمیم این عزم صواب کسان بعجلت برق و باد نزد جناب خاقانی فرستاده هر یک در مقامی که داشتند

پشت

پشت بر کوه تحمل و حصار ثبات قدم و دل بر مرگ خود نهادند و بنا بر آنکه از ابر تفنگ گلوله داران سپاه
مخالف تگرگ گلوله بر سر ایشان باران بود از مرکبان پیاده گردیده اسبان را سپر سهام حوادث نمودند
و تفنگچیان آتش دست گلوله داران جنود ظفر شعار در پناه مراکب بادپای برق رفتار را علامت خاک
از غازیان دلیر و قدم داشتند رایت پیش دستی می افراشتند اما کسان قرچقای بیک و نقد وقتی بحدت
جناب خاقانی رسیدند که ملک علی بیک چارچی باشی و چند نفر دیگر بعنوان خاقان بجهت
تحقیق خبر نزد خان عالیشان آمده عازم مراجعت بودند و چون از تقریر فرستادها شور و شر لشکر اعدا را
برای العین مشاهده نمودند بسرعت باد وزان طریق معاودت پیموده حقیقت حال غازیان و خیرگی و
بی اعتدالی مخالفان را بانجال ملتمس اقبال عرض نمودند و بهبوب نسیم این خبر دریای حمیت و غیرت آن
حضرت مواج گردیده دفع و رفع اعدای دولت را پیش نهاد همت والا نهمت گردانید و بفرمان
لازم الاذعان علمداران موکب اقبال الویه دولت و رایات جاه و جلال را پرچم گشوده عساکر ظفر مآل
بآیین روز قتال یال بستند و بحر ذخار لشکر ظفر شعار مواج گردیده غلغله مبارزان جوش پوش و
نای هوی بهادران دریا خروش و غریو کوس رویین و نفیر نای زرین بچرخ هشتمین رسید و پیشتر
از آنکه مهر جهانتاب سپهر تاجداری بعزم سواری از کوهه زین بر ساحت معرکه پرتو افکن گردد را نا
رسانیدن خبر مسرت اثر توجه اعلام فتح و ظفر با مرای ... سرعان سریع السیر نزد اسد وردی خان
روان و مقرر فرمود که خان شیر شکار با عساکر ظفر شعار در ظل رایت دولت قرار و استقرار دارند به
آهستگی پیش رفته امرای ... از توجه رایات ظفر آیات خوشدل سازند تا بزور سرپنجه استقلال بخت
همایون فال و نیروی بازوی اقبال ... در معرکه قتال فرصت بدست دشمن بدسگال
ندهند و همچنین از راه اعلام توجه اعلام ظفر طراز ملک علی بیک چارچی باشی را که آمده بود باز
گردیده مژده قرب ورود موکب جهانگشای را بقرچقای بیک و فوج وی رسانید و چون شعشعه
آفتاب خبر همایون فال سایه قرب وصول بر ساحت معرکه قتال و جدال افکند و مبارزان هر دو لشکر و
بهادران هر دو کشور در برابر یکدیگر صف آرای و نبرد آزمای بنظر کیمیا اثر در آمد چون از لشکر قیامت
اثر روم که بر سر سردار هجوم آورده بودند هر زمان فوجی و هر لحظه از آن دریای بیکران موجی بجانب میدان
و ساحل معرکه روان میشد رای آفتاب ضیا اقتضای آن نمود که فوجی از سپاه ظفر پناه از یمین معرکه
آوردگاه سپاهی خود را با اعدای کینه خواه بنمایند تا سردار فوجی از آن لشکر بیشمار را بمقابله ایشان
روان نموده از این راه عقد جمعیت ایشان فی الجمله پریشان شود و هجوم و ازدحام ایشان

ظفرنشان

از یکطرف سلسله جنبان تفرقه و تشویش عساکر ظفر نشان شود و باعث شد بنابرین اندیشه گزین نخوانان
والا علیقلی خان دیوان بیکی شاملو با قوشون زنگین و فوجی از قورچیان شاملو که استظهار بر انعام
جنود ظفر شعار آراستگی و جمعیت ایشان بود از قول همایون قدم جرأت بیرون گذاشته از یکطرف
رایت اقتدار افراشت و نادرست جرأت و جلادت خان شارالیه و غازیان شاملو بمدد و کومک
قوی بازو باشد اشاره علیه بصدور پیوست که الله قلی بیگ قاجار قورچی باشی و طایفه قاجار که پیش
ازین بر رسم تماما متوجه معرکه هیجا شده بودند پیوسته مدد و معاون علیقلی خان بوده بمصلحت یکدیگر با
مخالفان از در شور و شر درآیند و بنابرآنکه رای آفتاب اشراق این ضعیف با استحقاق جهانگشای منور
قضا و قدر و آینه دار شاهد فتح و ظفر میباشد و بر آینه خاطر قدسی سرایر منطبع بود که عنقریب ابجد فتح و
فیروزی از طرف فوج علیقلی خان بمشام جان عساکر ظفر فرجام میرسد در پاس پایداری و ثبات و قرار
ایشان اهتمام تمام بتقدیم رسانید و عموم طایفه شاملو را بسرکردگی فرانده ریست برولی محمد بیگ
بیکدلی که از مقربان بساط قرب و اعیان این طایفه علیه بود با فوجی از عسکر دست راست و غلو و غلغله
چندین که نهای عدو آوا بمدد و کومک علیقلی خان روانه گردانید و همچنین فوج قرچقای بیگ و امرای
چرچی را مانند این طایفه قوی دل و جگردار فرموده و فوجی دیگر از زبردستان معرکه فتح و ظفر را
بکومک ایشان روان نمود و چون گرد و غبار در معرکه کارزار منتهی اقبال و ادبار شیر شکاران بیشه گیر و
دار میباشد هر بار که گرد و غبار معرکه بطلب امداد روی تغلب بلشکر ظفر بنیاد مینهاد خاقان فلک اقتدار
از آن دریای قیامت موج فوجی غرق آهن و فولاد را بطریق امداد بمعرکه نبرد میفرستاد و از هر راه
گرد و غبار متوجه اعدای خاکسار شده دست جرأت افواج قاهره را بکثرت شوکت ایشان میگشاد و
باین آیین گزین بهر لحظه از صفوف یسار و یمین فوجی بمهر جرأت و جلادت بمعرکه کین تاخته رایت
اقتدار می افراختند تا کار بجایی رسید که کوه پا برجای قول همایون برهنمونی الطاف ایزد بیچون
و ملبدی قاید اقبال روزافزون از جای خود بجانب معرکه نبرد حرکت کرده برفراز تلی که مشرف بر
میدان ستیز و آویز بود صعود فرمود و دران مقام فرخنده که هر لحظه بهبوب نسیم تایید رایحه فتح و
فیروزی بمشام امید سپهسالار عدو بند کشورگشای بدیده بینای آگاهی متوجه تماشای معرکه
گیر و دار گردیده عنان شب گردون غلام را برفراز آن تل بسته کشیدند و منظر آن قرچقای بیگ و
امرای چرچی پشت گرمی روز و کومک و مددی در پی هر که جرأت را گرم تک ساخته بیباکانه خود را بدریای
بی قعر و کنار عسکر روم انداختند و علیقلی خان و قورچی باشی نیز به پیروی ایشان اختیار نموده چون



شعله آتش سوزان بمیان اردوی مخالفان تاختند و با تیغهای بران و نیزهای جانستان تنور حرب
فروزان ساختند و شعله شور و شر بر چرخ اخضر کشید. از گرد و غبار معرکه گیر و دار روز روشن کسوت
شب تار پوشید و در خلال این احوال از آنجا که جنود اقبال بزوال حشری که از معسکر قیامت اثر دار
با پاشایان و سرداران معتبر ایشان مانند کوسه صفر بیگلربیگی ارزن الروم که در میان رومیان قایم مقام
رستم دستان و نایب مناب سام نریمان بود و عثمان پاشای بیگلربیگی شام و علی پاشای شهرزور
بزنجیر قرن و امثال ایشان که در آغاز اشتعال نایره قتال و جدال بیباکانه در کب جنگی بمعرکه تاخته
برفراز پشته که از پیش گذشت رایت اقامت افراخته بودند بخیال آنکه سطوع آن گرد و غبار را زراه
جنبش عساکر اقبال موکب ظفر قرین و توجه کوکبه جاه و جلال خسرو روی زمین بر سر اردوی سرداران
اختیار عنان پایداری از کف دادند و بعزم آنکه شاید سر راهی بر سپاه ظفر پناه گرفته اردوی سردار را
از ممر سیل بی زینهار نگاه دارند جلو ریز از فراز آن تل متوجه نشیب شدند و بهادران جنود اقبال و
مبارزان عساکر ظفر مآل آن حرکت را محمول بعجز و زبونی و ضعف حال ایشان شمرده یکبار صدای دوست
نواز و دشمن گداز الله الله را که شیوه و شعار طایفه جلیله قزلباش است بگوش چرخ اطلس پوش رسانیدند
و بیا شراین ندای فرح افزا مرکب آتش عنان باد بیما را از اطراف و جوانب معرکه هیجا برانگیخته چون
سیل بی امان بران بحر جوشان و دریای خروشان ریختند و بجوهر تیغ مغفر شکاف و بقوت سنان
جانستان زلزله در زمین و زمان افکنده سلک جمعیت مخالفان را پریشان کردند و دران موج خیز دریای
شور و شر که نمونه قیامت خبر میداد و اعدای خاکسار سر رشته ثبات و قرار از کف داده بودند بی نام و
نشانی از غازیان جنود اقبال از دنبال کوسه صفر در آمده چون شاهین تیز پر خود را در سواری و نیف آن
داخته گردانید و آن مغرور زیاده سر را تنگ در بر گرفته بزبان ترکی فریاد برکشید که کوسه صفر آنندی و
این خبر مسرت اثر در دمان بلند آوازان معرکه فتح و ظفر حکم قند مکرر بهم رسانیده و زفته این ترانه
مسرت افزا نقاره خانه سپهر با رزمانه رسیده آهنگ طبل جنگ بنقاره شادیانه مبدل گردید و ولوله
چندین هزار کوس و کورکه در افواج موکب منصور بود ندای دلکش فتح و ظفر را آوازه بلند بدوستی و
دشمن رسانیده قیامت خفته را بیدار گردانید و از جوش و خروش غازیان و جوهر تیغ و سنان ایشان
صفوف لشکر قیصر که دران روز از سد اسکندر خبر میداد روی بویرانی نهاده زیر و زبر گردید و کار ایشان
بجایی رسید که دست از عنان و پای از رکاب و در نگ از نشان شناخته هراسان و پریشان سپر زیاده
سری در راه فرار انداختند و بنابرآنکه از هبوب نسیم فتح و ظفر بر پرچم اعلام خسرو گیتی و غلام بادپای

برشته راست جمعیت مخالفان کم نام وزیده سهای آراسته ایشان چنان پریشان شده بود که بهم بستن آن
در جمعیت آباد خیال نیز احتمال نداشت و راه حصار بند اردوی سردار که از عرابه و زنجیر استوار گشته بود
از هجوم عساکر نصرت شعار بر روی فراریان سد ده بود طریق هزیمت و آوارگی بجانب طلوع نموده
دیگه تازان موکب ظفر شتافت که خلق و فاقشان بزهر النفاق و میان بر پا نفاق مرارت آلوده بود
چون از مبشر اقبال بیزوال ندای فرح افزای وما النصر الا من عند الله را بگوش هوش شنیدند و
نسیم فتح و نصرت از مهب نصر من الله و فتح قریب برشته علم ظفر پرچم تخت آرای فریدون حشم
وزیده با تیغهای بران و سنانهای جان ستان بتعاقب فراریان برق عنان گردیده در عرض راه
بهر که رسیدند مذاق جانش را بحکم کریمه فذاقت وبال امرها و کان عاقبة امرها خسرا زهر
آلود نمودند و در موج خیز آن دریای خوف و خطر زورق حیات بسیاری از سران و سرداران سپاه مخالف
که علی پاشای زنجیر قرن و علی پاشای بیگلربیگی شام از مشاهیر ایشان بودند غریق لجه تلف گردید.
جمعی از پاشایان عالیشان ایشان که کوسه صفر زاده سر و مصطفی پاشای مشهور بولد زمیه خاتون
که وزیر دویم و مدتها قایم مقام وزیر اعظم بود و شیر احمد پاشای حاکم قارص و قوزی خان برادر
غازی بیجان کرد که از آستان گردون شان روی گردان شده بجبال الدعلی پیوسته بود از آن جمله بودند
اسیر و دستگیر شدند و این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین گردون اقتدار بود چون در آخر روز
روی نمود و آفتاب فتح و فیروزی بهنگام غروب از افق جهان افروز چهره گشود رای آفتاب ضیا
اقتضای آن نمود که فضای صحرای معرکه را در آن شب تار که از ورود سیاه اعدای دین و دولت کسب ظلمت
می نمود بطلوع بدر جهانگیر فروز شادروان جلال خورشید زا نموده آن شب را در انتظار رجوع آمدن غازیان
شیر شکار که تعاقب فراریان اختیار و بهر طرف ایلغار کرده بودند بروز فیروز رسانند لاجرم فرمان
پذیران در زمان با افراختن سایبان عظمت و شان و افروختن مشاعل زرنگار و شمع و چراغ جلی
شمار آتش تار را چراغ پیش پای مهر منیر و بدر مستنیر گردانیدند و مسند آرای سریر فریدون جم که در
ذره پروری چون خورشید علم بود براورنگ حق گزاری قدویان جان نثار تکیه فرموده ارکان دولت
ابد مدت و امرا و خوانین عالی مرتبت و مقربان بساط قرب و محرمان حریم انس آن بزم کامیابی و
کامرانی از در خوشدلی و شادمانی در آمده زبان تهنیت و مبارکباد آن فتح نامدار گشودند و مجلس خلد
قرین بجلوه مجلسیان بزم بهشت آیین و گردش ساغرهای سیمین نمونه رضوانت خلد برین گردیده آوازه ساز
و نوای مطربان و خنیاگران طنبه آوازه بچرخ هشتمین رسیده دوران انجمن عشرت و شادمانی به سر آرای رنگ

کیانی

کیانی ساغرهای دوستکانی از دست ساقیان شکرلب و مغی نژاد که اسیر سرپنجه استیلای شیر شکاران
موکب ظفر بنیاد شده بنظر کیمیا اثر رسیده در ان بزم روحانی باشاره والا جلوه گر بودند میگرفت و
هر یک از تهمتان دلیر جرات و پلنگان کوهسار جلادت را که از تعاقب فراریان باسر و اختر معاودت
باز گشته جوانی و جانفشانی خود در معرض اقدس میرسانیدند بعنایتی خاص اختصاص میبخشید و در اثنای
گرمی هنگامه کام بخشی و کامیابی که گوش زمانه و زمانیان بصدای نوش باد ساقیان بزم ارم نهاد
مسرت بنیاد و فرح آباد بود سانحه عجیب و واقعه غریب روی نمود و العیاذ بالله نزدیک
بآن رسید که از تیر او ذات عدیم المثال اصابه عین الکمال گرفتار و بسبوح آن قیامت خفته بیدار و
شور یوم النشور پدیدار گردد اما چون وجود کثیر الجود آنحضرت حارس و پاسبانی چون عنایت ربانی
و تاییدات آسمانی داشت سپر نگهبانی بر سر آن سرور افراشت و صورت ماجرا آن بود که در اثنای گرمی
هنگامه عیش و نشاط که جمعی از گرفتاران کمند اقتدار عساکر ظفرشعار منظور انظار کیمیا آثار نموده
باشاره آنحضرت جمعی را که اسم رسمی داشتند دست گشوده سر میدادند و گروهی را سلیلی تیغ سیاست
بشهرستان عدم می فرستادند یکی از قورچیان استاجلو که در میان اقران و امثال مانند هلال بحقارت
جثه و ضعف بنیه انگشت نما بود بزور سرپنجه اقبال بیزوال دیو نژاد عفریت بنیادی را از کار [illegible]
بسنان نیزه جانستان بر خاک مذلت و هوان افکنده اسیر کمند زبردستی خود کرده بود و بنابر آنکه
آغاز خصم اندازی و اول نشو و نمای عنوان شباب وی بود و جزئی از تجربه روزگار و رسم و راه معرکه
گیر و دار نداشت بنای گرفتاری آن دیو مهیب عجیب خلقت را بر سلسله اهمال گذاشت و بکمند حزم
و احتیاط دستش را بر پشت نابسته کشان کشان در آن شب تار بنظر خاقان روزگار رسانیده مترصد
صدور فرمان گردید و قبل از آنکه آن دیو کریه منظر منظور نظر خاقان بحر و بر گردد چون محمد بیگ پسر
بزرگ خندان آقا مستوفی قاسی که در معرکه وان ایمایی بگرفتاری بخشایش او و پسر کهتر او شده
و دستگیر و تقصیر او نیز بدستور پدر و برادر بعفو و اغماض مقرون و بزبان خاقان بزمین مجلس
نشین شده بود بعد از آنکه نظر آن بدگهر بر پسر خندان آقا و مجلس نشینی وی افتاد بخاطر جمع با خود قرار
داد که او نیز شجاعت جمعی از آن کرده که بشرف ادراک ملازمت و سعادت قرب خدمت و از همه
همنشین پسر خندان آقا خواهد گردید القصه چون آن دیو مردم زاد با دست بسته پای شکسته بآن دولت
آباد دست و گشاد نهاده و بعد از سوال از نام و نشان وی خود را از کردان مکری بقلم داد و رستم بیگ نامی
از آن طایفه زبان بتکذیب وی گشوده عرض نمود که ما بندگان را با سلسله این غول یاغی از هیچ راه

ربط و آشنایی نیست بلکه در میان ما و ایشان خونها در میان و از راه خونخواهی دشمن جان یکدیگریم
و چون حرف خونخواهی بزبان آن کردنادان گذشت فرمان قهرمان زمان بآن نافذ گشت که آن
قورچی پناه سپاهی سر باهنگ آن هدف آماده تیر و تفنگ را بدست خونخواه دهد تا از هر راه که
دلخواه او باشد با او سلوک نماید و بنابر آنکه رستم بیگ بعرض رسانید که بسبب نذری که کرده ام از دشمن
هنگام عجز انتقام نمیکشم قهرمان قهر آن حضرت براشفته بهمان قورچی اشاره نمود که آن خون گرفته
را سزا در کنار نهند و قورچی زبه کار بخنجر تا میرفت که دست در یکروی زده او را از میان مردمان
بکناری برد و وقتی خبردار شد که شور یوم النشور و هول روز قیامت و فزع اکبر پدیدار گردید که آن
دیو مردم خوار با خنجری چون زبان مار بجانب شهریار کامکار تاخت و بقصد جان آن جان جهان
شتابان خود را رسانیده آن خنجر آخته را بطرف آنحضرت انداخت و مقارن آن چون دست [illegible]
حاضران بگریبان جان آن مردود پلید نرسید خاقان روزگار بسرپنجه شجاعتی که از جد بزرگوار
خود عینی شاه دلدل سوار بیادگار داشت سر دست آن عفریت کریه منظر را با خنجر گرفته فرو کشید
و بزانوی مبارک پای گریز آن غول بهمه چیز را محکم بسته بنیروی بازوی توانا بدفع نکایات آن
مردود مطرود مشغول گردید و حضار محفل خلد مشاکل که این حالت مشاهده نمودند چون بحر طوفانی
چنان بهم برآمدند که از آن شب تار هول و رستاخیز آشکار و از هجوم و ازدحام خلایق پرتو
مشاعل زرنگار در میان گرد و غبار مانند شرار پدیدار گردید و فدویان جان نثار که با ستغنای
آدار بقصد آن مغرور غدار هجوم آورده بودند از سراسیمگی و اضطراب ذات اقدس و آن ناکس را
از هم فرق نمی نمودند و از بیم آنکه مبادا هنگام نزول باران تیغ بقتل آن کم نام خدا ناکرده رنجه
بر دامن ذات قدسی فرود آید جرات تیغ راندن نمیکردند و آن گرد دیو سار با شهریار دشمن شکار
زمانی دراز در تلاش بود که شاید گریبان جان خود را از دست بازوی دیوبند آن حضرت خلاص کند و
چون رهایی فریسه ناتوان از چنگال شیر ژیان امری بود محال خاقان بیهمال بعد از مشاهده حال
حاضران در حیرت و احتیاط ایشان در شمشیر زدن بنیروی بازوی خیبرگشای جد بزرگوار خود را
که از آن سرور بیادگار داشت بر سر دست آورده دست آن پلید را با خنجر چنان بر یکدیگر فشرد
که دیده تامل در شکستن و دسته خنجر پی تمیز هر یک می توانست برد و حضرت بدست آن سرور
که سرپنجه آن دیو قوی پیکر را با دسته خنجر در یکدیگر شکست با آواز بلند حاضران را بقتل آن مردود
مامور فرمود اما تا سفینه آرام و قرار فدویان جان نثار از بحر طوفانی دهشت و اضطراب بکنار رسد

باواز

با آواز بلند بر زبان گوهر بار گذرانیدند که چون دست او را گرفته ام شما قدم جرات پیش نهاده او را از
پای در آورید و بصدای غمزدای آن حضرت خاطرها آرام پذیر گردیده چون قضای ناگهان بجانب آن
مردود پلید دویدند و فوجی از غلامان جان فشان پای آن غول بیابان را گرفته کشان کشان از
نزدیکی آن حضرت گامی چند دورتر بردند و باین [illegible] امرای خصم افکن و غازیان دشمن شکن به
تیغهای کشیده استظهار قتل آن دیو مردم خوار کشیدند دست و بازو را چون طبع آن ملعون
گلگون گردانیدند و [illegible] از گوشت آن خر کور چراگاه [illegible] دلخواه از برای
سگان معرکه آوردگاه برابر نهاده کاری بدست سگ کیشهای تیغ شیر شکاران افتاد و در آن تابی
از عساکر نصرت شعار کسی نماند که تیغی بر جثه پلید وی نراند القصه چون بحکایت ضرر خنجر آن گرد از
سنگ کمر بسپرداری حفظ الهی و زور سرپنجه عنایت نامتناهی از سر آن سرور دور گردید جثه پلید
آن ثانی اشقیا یزید را طعمه ذباب و کلاب گردانیدند و با آنکه بسنوح آن داهیه عظمی در میان حاضران
قیامت کبری آشکارا بود اساس پا برجای کوه وقار و تمکین خسرو روی زمین با آفتی نرسید و بزبان
دل آسا فدویان جان فشان را تسلی بخش و آرام افزا گردیده ساقیان حور لقا را به پیمودن ساغرهای
طرب افزا مامور گردانیدند و بزم افسرده عشرت و شادمانی بباده بیدو و باده ارغوانی گرمی هنگامه
نشاط و انبساط از سر گرفته ارباب عقیدت و اخلاص شکرانه نجات و خلاص ذات ملکوتی اساس آن
حضرت تر دماغ و خندان سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و آن حضرت به ستور شب [illegible]
ظلمانی را ملاحظه سر و اختر [illegible] و جوانی و جان فشانی عساکر فیروزی ماثر و کشیدن اقداح راح
ریحانی مصروف داشته روز دیگر که ساغر زرین مهر در بزم لاجوردی سپهر گردش در آمد شکفته و خندان
بصوب معسکر ظفر صیت که در یکفرسنگی آنجا نزول اجلال داشت رایت عزیمت افراشت و چون جرات
سرشار آن گرد ناهموار دامن زن شعله غیرت فدویان جان نثار شده بود بعیقاب شعر درخشان [illegible]
ماهی بسیاری از گرفتاران معرکه را از صحیفه وجود زدودند و بنابر آنکه بعد از شکست لشکر ضلالت
حال [illegible] حال معلوم خاقان بلند اقبال نبود الله ویردی خان [illegible] با بسیاری از امرای عالیشان در همان
مکان اقامت و استقرار فرموده که در آن شب در لوازم پاسداری و خبرداری اهتمام تمام نموده روز دیگر
تحقیق خبر چگونگی حال و خیال خام آن ناتمام در باب فرار و قرار نموده بعرض مقام اعلام رسانند
و چون آفتاب اوج اقبال پرتو وصول بیت الشرف خود افکنده در دولتخانه مبارکه نزول اجلال فرموده
منشیان موکب معلی اشاره والا بوقوع آن فتح ارجمند را که به نیروی بازوی اقبال بلند و زور سرپنجه دولت

ابد پیوند دست داده بود فتحی نمایان پرداخته باطراف ممالک محروسه سلطانی خبر فرستادند و در برین مطلع که
باسم پیر بوداق حاکم تبریز عرصه داشت حسب الفرمان شعاری باحضار مشارالیه مقرر شد که با قشون
و لشکر خود و مرافقت جمعی که بحفظ و حراست قلعه تبریز مامور بودند در روز متوجه درگاه آسمان جاه شود
و صباح روز دیگر چهارشنبه بیست و پنجم شهر جمادی الآخره بود کوکبه جاه و جلال و الویه عظمت و
اجلال از معسکر اقبال بیوزک شایسته و آیین بایسته بصوب معرکه قتال و جدال روان و در انجا متحقق
گردید که اردوی و میان پدر مکانی که داشته رایت اقامت بر پا برجای افراشته و منتظر ورود جان فولاد
اوغلی سردار لشکر حلب و توابع آن که با جمعیت هزار سوار بر اثر سردار می آمده و بطلوع رسیده و ازین
راه خاقان کشور پناه الوای شوکت بردی الله وردی خان و سایر امرای عالیجاه کشوده در اینه
دفع ... جان فولاد و سپاه حلب بوده بخاطر اقدس گذشت که فوجی از عساکر فیروزی مآثر بر سر
راه جان فولاد گماشته فرستند که مانع دخول وی باردوی سردار شوند چون قبل از هبوب نسیم فتح و ظفر
بر سر ... اعلام ظفر پیکر شیر شکاران بیشه وغا کیدو نفر از اعادی را دستیار درحوالی اردوی سردار
و دستگیر کرده بنظر خاقان گردون سریر رسانیده بودند و از تقریر یکی از ایشان چنان بوضوح پیوست
که آن گرفتار دام تقدیر از جمله کردان جزیره و میر شرف حاکم آنجاست که در میان قبایل اکراد به
کثرت اعوان و انصار و وفور ملک و مال و افزونی جاه و جلال محسود اقران و امثال و تابع فرمان
پذیر پادشاه روم است و بنابر آنکه میر شرف مذکور قبل ازین بچند سال با منتسبان عتبه اقبال طرح
آشنایی و اتحاد افکنده پیوسته کسان خود را با عرایض طاعت عنوان و پیشکشهای نمایان بآستان
گردون شان فرستاده بتوجهات بیکران سربلند میشد و هرچند درین سال با بسیاری از انصار و
اعوان در اردوی سردار بود از راه اخلاص و اعتقاد قدم از معسکر سردار بیرون نهاده راه تلاش
معرکه نبرد نگشاده بود آن گرفتار دام بلا را آزاد فرموده بشمول عطوفت مصحوب وی با میر شرف پیغام
مضمون عرصه داشت که بنابر آنکه از راه تعدی و مخالفت ... قزلباش و اکراد جزیره تا غایت روی
نموده و در عداوتی ازینگونه خونها که در میان شورش ... میشود بر روی جانبین گشوده ...
نقد اخلاص و دولتخواهی او در دار الضرب عنایت سکه قبول رسیده جمعی از مردم او را که در معرکه
گیر و دار گرفتار کمند اقتدار عساکر ظفر شعار شده بودند در مهد امن و امان ... موکب ظفرنشان ...
اگر درین وقت که نایره قتال و جدال در میان عساکر ظفر مآل و لشکر جهال در اشتعال است راه آن
داشته باشد که خود را بسایه چتر همایون رساند بهتر و اگر بعضی از مواضع سنگ راه بوده نتواند که خود را بدار الامان



عنایت رساند راه جزیره پیمودن و ازین معرکه برکنار بودن ابواب خلاصی بروی مردم خود گشودن
است و بعد از تمام آن منشور احسان مقرر شد که آن شخص با ... رسیده و پنهان آن نامه نامی بمیر شرف
رساند و بعد از آن باندک زمانی از تقریر پیغام و نشانی از گرفتاران بوضوح پیوست که میر شرف بفرمان
اشرف سفینه حیات مردم خود را از موج خیز تلف صیانت نموده و احمال و اثقال را بجا گذاشته بهانه
باز گردیدن فراریان با مردمی که داشته از راه کنار دریای سلماس طریق ایلغار بجانب جزیره پیموده و
بعد از ارتفاع آفتاب فتح و ظفر از تقریر بسیاری از رومیان گرفتار ظاهر شد که جغال سردار بعد از
تخلف میر شرف از معرکه گیر و دار و شکست لشکر و گرفتاری پاشایان و سنجق بیگیان معتبر که کار آمد
ترک آرام و قرار نموده آن شب را بصد هزار درد دل و خون جگر بسر رسانیده و صباح روز دیگر جمعی از جان
و فوجی از ینگچریان دار و بازاریان و مردم اردو را باستحکام برج و باره حصار یعنی عرابه
زنجیر و توپ و توپخانه مامور گردانیده تا بوقت زوال مردم را بتجلد و خودداری ...
و فسون بی خردانه در سلسله سرگردانی کشیده و بعد از چنین که نقش ... بین تجلد و خودداری وی تاب
پرده از رخ کار اضطرار و بیقراری برافکند که تمام مردم اردو از خوف و هراس سیاست او خبردار شدند
از غایت وحشت و سراسیمگی حیران کار خود بوده نمیدانست که چه کند در خلال این احوال ...
معلوم وی گردید که جان فولاد سردار لشکر حلب و سایر محال که بطلوع رسیده بوده چون خبر شکست
لشکر روم میرسد در ساعت نقد حیات را غنیمت شمرده کوچ بر کوچ بجانب وان رجعت مینماید و از
رسیدن این خبر کار قلق و اضطراب جغال اوغلی سردار بجایی رسید که هر که در معسکر وی بود از حال پر
الاختلال وی خبردار گردید و چون مردمان دانسته که عاقبت کار سردار بجز فرار نخواهد بود بهر جهت
بهانه از اردوی سردار بیرون آمده قدم در بادیه فرار نهادند سردار وقتی خبردار شد که در اردوی وی جا
هول قیامت آشکار و فزع روز رستاخیز پدیدار شده هر کس بیم دست سر خود را گرفته بر راه فرار
میگردد و چون حال سپاه و لشکر را بدان سوادی پریشان و ابتر دید او نیز ترک تجلد و خودداری کرده در
پناه ظلمت شب با قاضی و مفتی و خواص و اعیان خود رخت عزیمت بوادی هزیمت کشید و بعد از فرار
سردار بقیه سران سواران و پاشایان و سنجق بیگیان که در اردو مانده بودند همگی قطع طمع از همه چیز داشته
نموده قدم آوارگی در بادیه فرار گذاشتند و تمامی خط بطلان بر مرافقت سردار کشیده هر کس از راهی که
توانست شتابان و هراسان گریزان گردید القصه بعد از تحقیق فرار سردار خاقان دشمن شکار بار دیگر بیان
غدار مضمون نظم دلجویی دشمن ندانی توفیق کشاید جای سخن خصم بهر ... مگذار عمل نمود و جنود ظفر

و رود او را از تعاقب قزلباشان منع و مقرر فرمود که علیقلی خان از راه حزم و احتیاط بحوالی اردوی
شتافته گاهی حالات ایشان را بعد از تحقیق و تفتیش تمام بعرض حضرت کیخسرو غلام رساند و خان
مشار الیه از راه امتثال فرمان هنگام غروب آفتاب و وقت فروزش چراغ ستارگان که زمان
افروختن مشاعل و میان بحوالی اردوی ایشان رسیده بر فرار سردار و حال زار لشکریان خبردار گردید
و پاسی از شب گذشته معتمدی از جانب جناب خانی رسیده مژده فرار سردار و لشکر بیشمار آن غدار را
باین سیاق بعرض حضرت آفاق رسانید که باس و سطوت غازیان قزلباش اردوی رومیان را چنان
و سوار پرداخته که بجز دسته بیمار که پای رفتار نداشته اند از آن سپاه بیکران بجا نمانده و بنابر عادت
ستوده سلاطین روی زمین که در شب تعاقب دشمن ننمایند خاقان مروت آیین عنان عزیمت از تعاقب
فراریان کشیده در مکان خود مشرف فرود آمدند اما مردم فرومایه اوباش که پیوسته در تلاش اخذ غنیمت
معاش می باشند در آن شب تار بر اثر فراریان ایلغار کرده بهر کس رسیدند از مرکب جانش پیاده کردند
و هرچه دیدند غنیمت شمرده مالک آن گردیدند و یکی از آثار ادبار رومیان غدار آن بود که در آن شب
تار قریب پانصد سوار از ایشان سبیل گم کرده راهی قطع بوادی آوارگی می نمودند و چون نسیم
سحرگاهی ایشان را از خواب گم کرده راهی بیدار کرد خود را در میان میدان طسوج سرگردان و حیران
دیده با اضطراب تمام جویای طریق رستگاری گردیدند و زر نقد با امید در معرض کردند خواستند که
بدستگیری و راهنمایی او پای از آن دایره سرگردانی بیرون نهند آن شخص خود از مردم طسوج و از راه
عصبیت دین و مذهب تشنه بخون آن جماعت بود ایشان را بکیسه ... که زمان سحرگاه
مردم آنجا از حال آن جمع پریشان آگاه شدند و از هر طرف هجوم آورده بدبخت راه گریز ایشان را
از آن میدانگاه مسدود گردانیدند آنگاه با تیغهای آخته بر سر ایشان تاخته بنیروی بازوی اقبال خاقان بیهمال
کار تمامی ایشان را ساختند و در آن وحشت آباد دست و دل آن گروه زشت نهاد از هول ...
عساکر ظفر بنیاد بنوعی از کار باز مانده بود که بی دست و پا چاره رعایای آنجا با دست تهی از آلات
حارجه ... از پای در می آوردند و اسب و اسلحه و آنچه داشتند بغنیمت گرفته مال خود می انگاشتند
القصه مردم طسوج چون نقش هستی تمامی آن خون گرفتگان را از صحیفه وجود زدودند و آنچه داشتند یغما
نمودند خبر بر رعایای سلماس و الاق و قرای دیگر رسیده بر روی ایشان پیش گرفته در باره میان
گردان از قتل و غارت آن کردند که دلخواه ایشان بود و همچنین عساکر ظفر قرین که در همان شب گذشته از
فرار سردار خبردار شده بودند بنوعی دست بتاراج و غارت اردوی او گشودند که هنگام سپیده صبح

حیدرکن



حصار آهنین انصامت و ناملون شان ناخذ و بهری سلطان قزلباق که شتر از مردم دیگر خود بمعسکر نکبت اثر
سردار رسانیده بوده تقریر مینمود که اول شب بود که راه من بسراپرده و خرگاه خاصه سردار افتاد
مسند اقتدار او را گسترده و انگشتر او در کنار مسند افتاده و تیغ مرصعش را بدستور متعارف که شمشیر
امرا و سرداران را در کنار ایشان میگذارند در یکطرف مسند نهاده دیدم و قدری از سیم و زر مسکوک در
آنجا ریخته بود آنها را برگرفته خود را بخزانه سردار انداختم و کار روز گار را برابر آوردن چهار صندوق
مقفل که تحمل گرفته بودند ساختم و با آنکه یک قطار شتر از شیرخان سردار بجهت حمل صنادیق بسیار آورده
بودم چون تنها بودم و دست بار کردن زیاده بر آن نداشتم بهمان قناعت کرده بمعسکر ظفر اثر مراجعت
گذاشتم و هنگام بیرون آمدن آن از اطراف و جوانب آواز مردمان بگوشم رسید که داخل اردوی
سردار میگردیدند و از این قرار هر یک از غازیان اردوی سردار که بمعسکر ظفر شعار باز میگشتند
نظیر سرگذشت پر عجایب سلطان داستانی بیان مینمودند که مفاد تمامی آنها آن بود که دهشت و سراسیمگی
سردار و مردم اردوی او هنگام فرار بمثابه بوده که بجز بردن متاع جان بردن چیز دیگر منظور ایشان
نبوده چنانچه یکی از غازیان نشان سردار ... اوغلی را که منشیان دیار روم بطلا و لاجورد مرقوم
و فقرات آن با آیات و احادیث موشح و مزین بود منظور نظر کیمیا اثر نمود و بیغمای آن نشان حجت
برهان سراسیمگی و اضطراب سردار در طریق فرار گردید بالجمله از تاراج اردوی رومیان کسی در معسکر
ظفر نشان نماند که مالک قطار و مهار نشده و فرومایه نشود که در آن هنگامه دکان سامان و سرمایه
نگشوده روز دیگر با آنکه غازیان تمامی آن غنایم را برسم پیشکش از نظر خورشید اثر گذرانیده لکن همت
بحر خاصیت نظر قبول بر آنها نیفکنده مجموع آن را بغازیان احسان فرموده چیزی از آن گنجهای
روان که در نظر شهریار کان بمنزله بحر بسیار ... قبول در بر کرده شمشیر مرصع سردار با ششصد هزار
... طلا بود که از غنایم سلطانی بمبالغه تمام بعنوان نذر قبول فرموده دیگر از غنایم آن فتح نامدار
کسر حصار استوار عرابه توپ و توپخانه معسکر سردار بود که امین الدوله برخوردار بیک توپچی باشی بضبط آن
مامور گردیده قریب یکهزار و صد قبضه توپ و بادلیج و ضربزن خرد و بزرگ بسلسله ضبط کشید القصه از
غنایم آن فتح مبین در معسکر ظفر قرین آنقدر خزانه بحر و کان بباز آمده سر کریمه و اخرجت الارض
اثقالها آشکارا گردیده و چون بموجب توفیق ربانی و تاییدات آسمانی نسیم سربلندی بر پرچم اعلام فیروزی
احتشام وزیده سردار و عسکر بیشمار رومی ... بنیاد فرار و زوال و بار ادبار کشیدند و چراغ چشم جابیان بپرتو
شمع اقبال خاقان بیهمال فروزان شد الویه دولت و رایات فتح و نصرت بصوب سلماس سایه ...

اعرق همایون بجانب دار السلطنه تبریز مرحله پیمای کردیدند و چون قبهٔ بارگاه سپهر اساس در ساحت سلماس با شمس
مشعشعات سپهر دعوی همابری پیش گرفت از جمله سوانح اقبال که در آن مکان نزاهت بنیان باستقبال
موکب جاه و جلال آمد ورود مصطفی بیک محمودی بود که چنانچه ایمایی بآن شده در قلعهٔ باکو بار تحصن
گشوده بود و در وقتی که خبر فتح خاقان ملک اقبال و کسر شوکت جغاله نعال لهم سفر برید صبا و
شمال بوی رسید تیغ در گردن امیر بدرگاه آسمان جاه شتافته بشرف بساط بوس شهریار دشمن شکن و
کرایم عفو و احسان آنحضرت سرافرازی یافت و همچنین زینل بیک محمودی توم سلیمان بیک حاکم خوشاب
که نایرهٔ معادات آتش با مصطفی بیک مذکور در التهاب بود بپرده‌دری نموده باز اقامت در سایهٔ چتر
همایون فال شاهی گشود و او نیز بمواید انعام و احسان کامیاب و بحکومت خوشاب متنعم و مباهی گردیده
منشور حکومت وی بطغرای غرای شاهنشاهی رسید دیگر از سوانح دولت افزا آمدن امیرخان برادوست
ازاورمی بدرگاه معلی بود که با وجود تقصیر و تهاونی که در این یورش از راه عدم ورود بموکب مسعود داشت
چون ذرهٔ مثال برداشته آفتاب عنایت آنحضرت بود بامید عفو و بخشایش خسروانه تقصیر خود را
ناکرده انگاشته و بعد از ادراک سعادت زمین بوس بعذر پذیر لب بعذر خواهی گشاد خود کرده بتقصیر
خود را بعفو و اغماض شاهانه مقرون کردانیده دیگر ورود کسان زکریا خان باستان کردون شان از
راه رسانیدن تهنیت و مبارکباد آن فتح نمایان بود که بعد از ادراک شرف بساط بوس چون ادای سفارت
نمودند خاقان دوست نوازنده دشمن گداز ایشانرا بخطاب عتاب آمیز مخاطب ساخته فرمود که اگر زکریا
خان راست میگوید و شاهراه حسن عقیدت و اخلاص را بقدم خلوص نیت و صفای طویت میپوید
باید که بی غایلهٔ بیم و هراس سعی توجه بموکب گردون اساس نهاده از هیچ راه تفرقه و تشویش عاقبت اندیشی
را در طریق اخلاص کیشی بخود راه ندهد و چون فرستادگان خطاب عتاب آمیز آنحضرت را بزکریا خان
رسانیدند خدمتش از هول آن عتاب در اضطراب آمده با جان جهان خوف و هراس بعزم درگاه سدره
اساس متوجه سلماس شد و وقتی بحوالی کرایمیر کردون مماس رسید که موکب ظفر علامت از راه ضرورت
قرب رسیدن بحران و آغاز خنکی هوای سلماس بعد از اقامت بیست روزه و انجام عظام امور سلطنت
رخت اقامت بخطهٔ طرب انگیز تبریز کشیده ساحت آن ولایت محل نزول اعلام فتح و نصرت کرده
بود و شهریار بنده نواز از راه مزید احترام و اعزاز وی امرا و اعیان موکب ظفر طراز را باستقبال خدمتش
مامور گردانیده لاجرم بفرمان سریرآرای اورنگ فریدون حشم امرای نامدار باستقبال وی شتافته باحترام
تمام خدمتش را در دولتخانهٔ تبریز بشرف پای بوس خسرو گیتی و غلام و شرف مجالست مجلس خلد نظام افراز

کردانیده

کردانیدند و پرتو آفتاب عفو و احسان نسبت بوی از ذره بذره بر وی درآمده کم خدمتیهای زمیندارانهٔ او را
بنظر در نیاورده فرق اطاعتش را بافسر عنایت و عاطفت سربلندی کرامت فرموده پایهٔ قدرش را با عطای
خلاع فاخره و انعامات باهره از شمشیر و کمر خنجر مرصع و صراحی و پیالهٔ طلا و اسب تازی با زین و لجام
مرصع و سایر امتعه و اجناس کرانبها در نظرها افزود و خدمتش نیز محقر پیشکشی که داشت از نظر کیمیا اثر
گذرانیده بعد از چند روز مرخص و معتنی المرام متوجه جا و مقام خود گردیده و بمقتضای الاکرام بالاتمام شعشعهٔ
مهر درخشان عواطف بیکران بحال آمال حسن بیک برادرزادهٔ او را که حاکم ایلیاق بود بسرسبزی کرامت
فرموده با عطای تشریفات نمایان و خدمت انعطاف بجا و مکان او باب سرافرازی بروی وی گشوده اما
چون امر کار سردار برگشته روزگار بعد از آوارگی وی قرار آنکه از راه کمال بی سر و سامانی و اضطرار چون
رخت هزیمت و ادبار باربوان کشیده در آنجا نیز از قرب ورود موکب جاه و جلال موکب اقبال مجال اقامت
نیافته بجانب دیاربکر شتافت و در عرض راه چنان اتفاق افتاد که بجانفولاد اوغلی رسیده عتاب و
خطاب بنیاد نهاد و گفت این همه فضیحت و رسوایی و شکستهای پی در پی از شومی برآمدن تو و سپاه
حلب بر سر روم عسکر برآمد و ناموس چندین ساله سلاطین آل عثمان با توپخانه ایشان و تمامی
اسباب و اموال لشکریان بشآمت تو بباد فنا رفته بدست لشکر قیامت اثر قزلباش افتاد و در
اثنای عتاب و خطاب بقتلش پرداخته سرش را در میان لشکر حلب انداخت و ایشان متفرق و پریشان
رخت اقامت بآن ولایت کشیده لبر کردی پسر جانفولاد ملالی کردیدند و شرح حال جلالیان عنقریب
قریب رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه جغال اوغلی سردار چون بدیاربکر رسید قصه و
داستان گذشته را از مبدا تا منتها عرضداشت نموده بدرگاه خواندگار فرستاده و خود از راه غروری که
داشت تاب صدمهٔ آن شکست نمایان نیاورده با جان جهان رنج و الم روی بعالم آخرت گذاشت دیگر
از وقایع این سال جنبش که در اثنای وقوع سفر آذربایجان روی نمود ارسال سلاطین ازدهای اوزبک که
مکرر شرح حال ایشان در این روزنامچهٔ فتح و ظفر در طی تحریر وقایع سالهای گذشته بتفصیل در سوانح اوایل
هزار و نه هجری گذشت بصوب خراسان بود خلاصهٔ این مقال و تفصیل این اجمال آنکه جهانگیر خان ولد
سید محمد خان و محمد سلیم سلطان خلف پیر محمد خان که نبیره‌های جانی بیک خان پادشاه ترکستان و از جمله
اقارب و خویشاوندان نزدیک عبدالله خان بودند در وقوع سفر بلخ بنا بر دلجویی و سعادت ایشان
در سال پارس ئیل مطابق هزار الف هجری روی نموده چون بمقتضای قضا زمان شوم تمامی نهال آمال
ایشان نرسیده بود بسببی که در طی وقایع آن سال رقم زدهٔ کلک شیرین مقال شد الویهٔ اقبال بصوب

رجعت پرچم کشای و سلاطین زادها سایه نشین چتر همایون فال گردیده، بر سر خوان نوال خسروی منهل
بفراغبال روزگار میگذرانیدند تا در اثنای سفر آذربایجان یار محمد میرزا که دیوان بیکی و از اعاظم ترکی
بلخ و سلسله جنبان اعلای شان سلاطین زادها در درگاه معلی بود عرض نمود که اگر بعضی از محال و قلاع
غرجستان که در تصرف کارکنان دولت ابد توامانست بجهانگیر خان حاکم حسب الفرمان قضا جریان حسین
خان بیگلربیگی هرات و امیر الامرای خراسان بمعاونت و امداد وی مأمور شوند هر آینه سایر ولایات غرجستان
که حصون حصینه و قلاع متینه مشحونست بحیطه تسخیر اولیای دولت ابد مقرون در می آید و بعد از تسخیر تمامی
غرجستان احتمال آن دارد که طوایف اوزبکیه ماوراء النهر بطوع و رغبت بر سر جهانگیر خان جمعیت نموده
خدمتش را چون دولت و شوکتی بهم رسد رایت عزیمت به تسخیر ولایت بلخ برافرازد و بی غایله زیاده مشقتی آن
ملک فسیح الفضا ضمیمه ممالک محروسه سازد و چون در آن وقت غبار نقار در میان سپاه ظفر پناه خاقان
کامکار و عسکر قیامت اثر خواندکار ارتفاع یافته آن گرد و غبار هنوز با آب تیغ درخشان غازیان
جان نثار فرو ننشسته بود قبول مسئول یار محمد میرزا مقرون بمصلحت دولت ابد مدت ننمود و رای صواب نمای
خدیو گیتی گشای گوش بآن سخنان نداشته بنای آن کار را که در نظر اندیشه سلسله جنبان مهمات عظیمه در ولایت
خراسان بود بر تغافل گذاشت و سلاطین زادها باتفاق یار محمد میرزا و رفقا در درگاه معلی در انتظار
طلوع مهر درخشان فتح و ظفر بسر میبردند تا بیمن اقبال بی زوال آفتاب فتح و فیروزی از افق و ما النصر
الا من عند الله طالع گردیده جغال سردار و لشکر پاشی رخت ادبار بدیار فرار کشیدند و متعاقب آن
فتح نمایان خبر ارتحال باقی خان پادشاه ترکستان از جانب خراسان بمعسکر ظفرنشان رسیده باعث
احیای آرزوی یار محمد میرزا در باره سلاطین زادها گردید و بزبان نیاز بعرض پادشاه سرافراز رسانید
که چون تیر در سر پنجه دست ولایت و نیروی بازوی اقبال بی زوال ولی نعمت بنیان قصر شوکت و اقتدار
سردار در هم شکست و خبر فوت باقی خان نیز از جانب خراسان بآستان جلالت آشیان پیوست اگر
رای رزین شهریار روی زمین باعلای شان و ارتفاع مکان سلاطین زادها تعلق گرفته فرصتی
حسن الحال دست نزد هر آینه چراغ دولت ایشان بپرتو انواع عنایت بیکران فروزان خواهد گشت چه
در این وقت که باقی خان از تخت سلطنت ماوراء النهر رخت بجهان جاودان کشیده ولی محمد خان برادر
کهترش جانشین و قایم مقام وی گردیده قرار و استقراری چنان در تأسیس مبانی سلطنت و پادشاهی
وی نشان نمیدهند و با آنکه فرمانروایی و دارایی مملکت ماوراء النهر در بدایت کار در میان دو برادر رایج
بود و در حوصله ایشان نمی گنجید اما چون نقش مرام باقی خان چنانچه ایمایی بآن شد بر وجه دلخواه نشست

درتمام

در تمام مملکت ماوراء النهر بدست غلبه و قهر کرسی پادشاهی نشست و امروز که ولی محمد خان قایم مقام او شده در
انتظام مهام آن دیار سعی و اهتمام تمام او را در کار است و تا خاطر از رهگذر محالی که در آن طرف آب آمویه
واقع است جمع نکند بضبط و نسق مملکت بلخ و این طرف آب نمی تواند پرداخت و در این صورت کار بلخ
بوده بسهولت و آسانی اولیاء ابواب تسخیر بلخ و سایر ولایات متعلقه بمجمد ابراهیم بر روی دولت ابد
خواهد گشود و خاقان کشورگشای در این وقت که طنطنه کوس تهنیت و مبارکباد بوقوع آن فتح نامدار باطراف
دیار و بلاد رسیده بود بتصویب رای یار محمد میرزا نموده ابواب تربیت و عنایت بر روی سلاطین زادها گشوده
و فرمان عطوفت نشان بنام حسین خان امیر الامرای خراسان در باره ایشان اصدار و مقرر فرمود که جناب
خانی ابواب تفقد و مهربانی بر روی ایشان گشوده آنچه از الکا و قلاع غرجستان در تصرف اعراب جمشیدی و
سایر منسوبان آستان جلالت پاسبان بوده باشد متعلق بسلاطین زادها شمرده با ایشان بازگذارد و هر
گونه امداد و معاونتی که در این باب لازم داند نسبت با ایشان بتقدیم رساند و بعد از صدور حکم همایون و
سربلندی ایشان بانواع انعام و احسان از حد افزون سلاطین زادها و رفقا بشرف پای بوس رخصت [illegible]
یافته در کنار ارس در حدود نخجوان از موکب ظفرنشان بصوب خراسان خیمه بیرون زدند و از جمله
رفقا شاه خواجه کرد مآل اندیشی و عاقبت بینی بر دیگران پیشی گرفته بنای کار روزگار خود را بر توقف
موکب همایون گذاشته خود را بکام دل ریزه خوار خوان احسان ولی نعمت جهانیان انگاشت و یار محمد
میرزا که در آن اوان قایم مقام اتالیق سلاطین زادها و همه کاره و سرکار ایشان بود بنابر آنکه شاه
خواجه مشار الیه در درگاه آسمان جاه ابواب کارگزاری و امداد غایبانه بر روی امانی و آمال ایشان
خواهد گشود در باب توقف وی مضایقه ننمود القصه یار محمد میرزا چون سلاطین زادها را برداشته رکاب
توجه بصوب خراسان گذاشت بعد از ورود بدار السلطنه قزوین عیال و اطفال خود را در محالی که ممد
معاش ایشان تواند شده بود اقامت فرموده بسرعت برق و باد روی بصوب خراسان نهاد و بعد از
ورود بمنزل مقصود که دار السلطنه هرات بود حسین خان بیگلربیگی آنجا ابواب رعایت و مراقبت و اعزاز و
احترام تمام بر روی ایشان گشود و بنابر ترتب ورود لشکر دریا سپاه بر سر اچوان سال سلاطین زادها در آن
سال مناسب حال ایشان نبود لهذا آن سال را بفراغبال در دار السلطنه هرات گذرانیده در بهار
فرخ فال یونت ئیل سنه اربع عشر و الف که رایت اقبال خاقان بهمال العزم بتسخیر ملک دلپذیر قراباغ
پرچم کشای بود سلاطین زادها با امداد امیر الامرای خراسان متوجه غرجستان گردیدند و بنیروی بازوی اقبال
بی زوال و زور سرپنجه امداد غازیان شاملو که جناب خانی هم سفر ایشان کرده بود دست تصرف بر آن ولایت

کشوده و تمامی کلانتران و مهتران و ریش سفیدان دیار غرجستان ابواب اطاعت و انقیاد و جهانگیر خان درآمده
معظم قلاع و محکمهای آن ولایت مسخر ایشان گردیده و بهره و زه بر مدارج ترقیات و افزونی لشکر و
حشم مسعود می‌نمودند تا رفته رفته هوای تسخیر بلخ در ضمیر یار محمد میرزا جای گیر گردیده چنانچه در محل خود
گزارش یابد لشکریان حدود کشیده

**ذکر توجه رایات آفتاب اشراق بتسخیر قلعه گنجه و فتح ولایت قراباغ**

چون تیغ جهانگشای خدیو باستحقاق را نور جهان پراق حسن اتفاق اعداد و عساکر ظفر شتاق بارادهٔ تسخیر مهمین
طلاق از اطاق این نه رواق آمیخته در هر فصل و اوان خواه بهار و خواه تابستان و زمستان در دو سعت
آباد نام و ننگ رنگ جنگ با اعدای دولت ابد آهنگ بخته اند در اواخر این سال ظفر مآل که اوان
شدت سرما و خنکیهای فصل زمستان بود با آنکه عامهٔ عساکر ظفر نشان از امتداد سفر خراسان و متاعب آن
بجان آمده گوش بر آواز ندای فرح افزای رخصت انصراف بمنازل و اوطان بودند چون ارادهٔ خاطر شهریار
آفاق را متوجه فتح قلعهٔ گنجه و تسخیر قراباغ دیدند در ان زمستان شدید که از بیم سرما خون در عروق
سنگ منجمد میگردید در رکاب فلک فرسای خاقان کشورگشای بصوب مقصد مرحله پیمای گردیدند
بتبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه چون خاطر خطیر شهریار بلند اقبال از نظام و انتظام مهام ثغور
سرحد تبریز و کردستان فارغ گردیده امرای اکراد را که بخواه و ناخواه قدم در شاهراه اطاعت و انقیاد
نهاده بودند مشمول عواطف بیکران بجا و مکان خود روان کرد این تصمیم عزم خسروانه سلسله جنبان یورش
موکب ظفرنشان بصوب صواب گنجه و قراباغ گردیده در اوایل تحویل جدی که راه تردد و آمد شد از کثرت
برف و یخ بر سنگ سراپای انعام مسدود بود اعلام جاه و جلال و کوکب عظمت و جلال از دار السلطنه
تبریز بصوب دار الارشاد اردبیل نهضت نموده و با آنکه هیچ یک از امرای عالیشان را در این عزیمت
یارای آن نبود که حرف رخصت احدی از ملتزمان رکاب فتح و نصرت را بر زبان آرند خاقان مروت
کیش بارادهٔ و اندیشهٔ خویش رخصت از امرای عالیشان الله‌وردی خان امیرالامرای فارس را
مرخص و مستور فرموده که در ان زمستان بدار الملک خود تهیهٔ و تجهیز سپاه و لشکر پرداخته چون بهار
بر طرف لاله زار و کهسار گذر کند با لشکر آراسته و سپاه پیراسته خود را بعزم بر
دیار بموکب ظفرنشان برساند و همچنین امرای خراسان که در معسکر نصرت نشان بیایشان دنباله رو
آفتاب جاه و جلال بودند با بسیاری از عساکر ظفر شتاق خراسان و عراق شرف رخصت یافته
بمحال متعلقه و منازل و مساکن خود شتافتند و بعد از رخصت امرا و لشکریان حسن خان استاجلوی حاکم
همدان را که در ان دیار و بلاد بحفظ و حراست بغداد قیام داشت در ان زمستان بموکب معلی طلب

داشته

داشته پایه قدر و منزلتش را رافت موکب ظفر منقبت بر دوش فرقدان گذاشت و خان مشار الیه
گریوهای برف و یخ افتان و خیزان بمعسکر ظفرنشان پیوسته بدست جان نثاری کمر خدمتکاری بر میان
بست و چون باهجه رایات جهانگشا بساحت دار الارشاد پرتو افکن گردیده شهریار سرافراز بجبهه سایی
عتبهٔ علیای مراقد اجداد عظام و آبای کرام برآورده بیدار روزی چند آن خطهٔ ارجمند بهجت افزا را از شرف
زیارت حظیرهٔ منورهٔ سلطان الاولیا و مراقد مقدسهٔ مشایخ عظام و اجداد خلد مقام و اتصال احسان و
انعام خاقان گردون غلام بخدام آن بقاع سپهر احتشام و سایر ارباب استحقاق و استیهال آن خطه
خلد احترام محل نزول موکب همایون و بعد از استمداد همت از ارواح مقدسهٔ آن عاکفان سدهٔ کبریا
رایات جهانگشا در اوایل ماه مبارک رمضان از اردبیل بصوب گلخوران که منبع سنو سلطان سید جبرئیل
است مرحله پیما گردیده قبه شادروان عزوشان در ان مکان نزاهت بنیان بذروهٔ آسمان رسید و چون
غلات و محصولات محال اردبیل و توابع در این سال احتمال آن نداشت که وفا بمعیشت سکنه و رعایای
محال مذکور تواند نمود و تهیه و تدارک ذخیره و آذوقهٔ عساکر ظفر مآل در یورش قراباغ بر ذمت همت خاقان
بلند اقبال لازم بود موکب همایون چند روز بجهت تدارک سیورسات و رسد رسانیدن آن بر محال آباد و ان
آذربایجان در ان منزل سعادت منزل اقامت فرموده و مقدار بیست هزار خروار غله حسب الرسد
بتوجیه در آمده بنابر رفاه حال و صرفهٔ رعایا و بر آورد کرایه و امثال آن مقرر شد که چون مقدار مذکور
بشتر و الاغ رعایا نقل موکب معلی شود عساکر نصرت نشان مقدار هر خرواری غله بکیومان از رعایا
خریداری نمایند و بعد از تعیین محصلان بجهت نقل غله سیورسات که خاطر والا من جمیع الجهات از آن سکند
اطمینان پذیرفت کوکب جاه و جلال خاقان گردون اقتدار از راه ایکوت رخت اقامت بار سیار
کشیده آفتاب اوج شاهی سایهٔ وصول بر منازل خلف بیک سفره‌چی باشی که در کنار رود ارس واقع بود
مبسوط کرده اید و در ان مقام سعادت بنیان قصد اقامت فرموده روزه ماه مبارک رمضان را بپایان رسانیدند
و چون هلال عید کلید قفل بستهٔ دهان روزه داران گردیده بزم بهشت آیین بلوازم آن روز سعید
بپایان رسید خاطر خطیر شهریار جهانگیر تجدید عازم صوب قراباغ و تسخیر قلعه گنجه گردیده و مقرر فرمود
که منشیان عطارد نشان فرمانی لازم الاذعان مشعر بر وعد و وعید و محتوی بر بیم و امید بپاشای
قلعهٔ گنجه و قاضی و مفتی و سایر سران و سرداران آنجا باین مضمون در سلک تحریر کشیدند که بر جهانیان
کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویداست که ممالک آذربایجان و شیروان ملک موروث دودمان ولایت
نشان است و بعد از وقوع واقعهٔ ناگزیر خاقان خلد سریر جد بزرگوار طاب الله مضجعه چون [illegible] دول

عساکر ظفر تلاش قزلباش از هول آن واهمه عظمی از کار مانده بسبب شیوع وقایع عظیمه که بس محال خود
گرفتار بوده و میان غفار فرصت غنیمت شمرده بطریق تغلب دست تصرف بولایات مذکوره دراز کرده و
امروز که بمیامن الطاف الهی کوس سلطنت و پادشاهی ما در اقطار آفاق بلند آوازه و سرادقات اقبال
بی زوال ما بر سر کواکب افضال ملک متعال سر سبز و تازه است سعی همت روی توجه باسترداد ملک موروث
آورده با سپاه بحر جوش سعد خروش بتسخیر ولایات مذکوره رایت بهاد خاطر والا ساخته ایم و چون تا
اکنون بهر طرف که اعلام کشورستانی پرچم کشای گردیده دشمنان خاکسار مانند جبال سر دار شکسته و
سر پیشان حال آوازه دیار فرار و گشته بیابان ادبار شده اند پر ظاهر است که اساس بلند بجایی ایشان در
برابر سپاه بیکران ایران ثابت کرمی این چهار دیوار چون پایداری خس و خار در رهگذار سیل بهار
بیش نیست تخصیص در حالتی که از هیچ رهگذر امید مدد و کومکی متصور نباشد و بنا بر آنکه اجداد و اسلاف
پیوسته شیوه و شعار آبای نامدار و اجداد بزرگوار ما بوده بمقتضای الولد الحر یقتدی بآبائه الغر
ایشان را از چهره دوستی دولت قاهره خبردار کرده ایم که اگر بدیده عاقبت بین نظر بمآل حال قلعه داری خود
نموده پیشتر از آنکه برج و باره این چهار دیوار بصدمه جرات غازیان شیر شکار مصداق کریمه عالیها
سافلها سر بجای پای گذارد و عنان اختیار طلب بخشش و امان از دست ایشان بیرون رود از در اطاعت
و انقیاد در آمده ابواب قلعه را بر روی دولت خداداد بگشایند بازای اطاعت و متابعت سر کرد ایشان
اراده توقف در آن دیار داشته باشد با فسر نجاح از آب سربلند و در سلک ملازمان دولت ابد پیوند
منتظم کرده و آنرا که هوای وطن مألوف و معاودت بدیار و بوم عنان تاب این ارادت باشد با اهل و عیال
و اسباب و اموال بجانب مقصد رخصت معاودت جنود ظفر جنیت سالماً غانماً بصوب مقصد روان شود بعین
که طرفین سود و نقصان طاعت و نافرمانی را بمیزان تامل سنجیده نوعی نخواهند نمود که ابواب سنگ و بار
روی چندین هزار کس بیگناه و گناهکار باید گشود و چون بفرمان قهرمان قضا و قدر خون آن خون
گرفتگان حصار نافرمانی هدر بود دستگیری [illegible] دود آن تشویر عاطفت بآن طائفه زیاده سر بی اثر نمود و بعد از
عبور و مرور موکب منصور از آب ارس که آن مرات نجات بآن بی دولتان بآن کس سیه سر از ربقه
اطاعت و انقیاد پیچیده در بن دیوار قلعه داری متواری گردیدند و لهذا از اعلام اطاعت و انقیاد شده بر
برج و باره قلعه داد خودنمایی و سپه آرایی دادند و چون اخبار نافرمانی قلعه داران به سمع اشرف کشورستان
رسید بامید آنکه شاید یکی از ایشان دیده عاقبت بین گشاید و دیگران را از گران خواب غفلت صبح
بیدار نماید و خون چندین هزار کس از اخیار و اشرار بعد از تسخیر حصار بر خاک رهگذار نریزد مقرر فرمود

کوفراشان



کوفراشان پیشخانه دولت بی زوال از آباهنگی پیش برده سرعت سیر را چون نقش قدم در راه بگذارند و
خود بنفس نفیس با خاصان و مقربان بجانب قلعه شکارکنان قطع مسافت فرموده در هر جا که قبه بارگاه جلوه زده
مهر و ماه سر برسیده روزی چند با اقامت می گشود تا در این اوان بود شدت فصل زمستان بپایان رسیده
خورشید عالم افروز در خلوت خانه حوت جمال جهان آرا به منتظران بهار چمن بر گانمود و رایات ظفر شعار عساکر
فیروزی شعار رسیده اعلام جهان ستانی در ظاهر قلعه فاخره گنجه با اقامت گشوده و شادروان جلال بر
جایگه دستی فراشان موکب اقبال در جوار مزار فایض الانوار رحمت آثار شیوه شیرین کلامی شیخ نظامی گنجه
باسمان افراخته اطراف و جوانب آنرا عساکر نصرت توامان منزل قرار و مقام استقرار ساختند و پیشتر
از آنکه اورنگ آرامی سنه چهارم رخت اقامت بمنزل ادکتای حمل کشد و اوان اهتزاز [illegible] ستان
سرای جشن نوروز سلطانی عشرت و کامرانی سند بفرمان خاقان کشور کشای امرای عالی [illegible] شند
قرچقای بیک و امثال وی با جمعی از غلامان و ملازمان موکب اقبال بر آن قلعه خیبر مثال دایره سان
محیط گردیده بملاحظه اطراف و جوانب قلعه محل نزول اردوی معلی و مقام بردن [illegible] را بطریقی که
باعث انسداد ابواب آمد شد و میان بقلعه بود دیده شد معین ساخته در برابر دروازه حصار برجی
سپهر دوار افراختند و علی خان [illegible] و قنبر بیک سلحدار باشی باتفاق جمعی از غلامان و تفنگچیان به
محافظت آن حصار مامور و مقرر شد که اینک ایل الله ولد برخوردار بیک توپچی باشی قالب توپها را که در
برکشا طلسم انجام یافته بود بموکب ظفر احتشام آورده [illegible] اسباب توپ ریزی قیام نماید و فرمان
پذیران نطاق فرمانبرداری بر میان بخدمات مرجوعه مشغول بودند که در آن اثنا بهار عالم آرا چهره نموده
ابواب تاخیر چند روزه بر روی تسخیر قلعه گشود **اما** وقایعی که در این سال فرخ فال در موکب اقبال روی نمود
نخست آن بود که خواجه محمد شفیع وزیر قزوین و دار المرز که ذره سان از خاک بر گرفته آفتاب تربیت و
احسان و مخاطب بخطاب میرزای عالمیان بود تجدید منظور نظر اکسیر اثر و وزارت ملک خراسان علاوه
مناصب وی گردید و چون خاک گلستان تربیت آفتاب تابان دسته بند گلهای الوان میگردد [illegible]
بیکران نظم و نسق تمامی ولایت خراسان و نظام و انتظام مهام امرا و حکام و عزل و نصب عمال و متصدیان
و کلانتران آن ولایت را برای وی [illegible] و عنایت فرمود و بر مدارج قدر و منزلتش افزود
**دیگر** از سوانح اقبال که در اواخر این سال روی نمود ارتقای طهمورث خان نبیره الکسندر خان بمدارج
ایالت و دارایی گرجستان بود خلاصه این مقال آنکه چون در اثنای توجه موکب اقبال بصوب قراباغ [illegible]
جاهی محل نزول اعلام جاه و جلال گردید جمعی از آزادان و نادانان گرجستان که جابجا [illegible] آن [illegible]

رایت مخالفت کشته بودند خان افراخته بدفع و رفع وی پرداخته بودند با آستان گردون نشان بوسیدن جبهه
جبین اطاعت و انقیاد بر عتبهٔ اوامر و نواهی شهریار والانژاد نهادند و مستدعی آن گردیدند که چون
درین اوان اعیان و ازناوران و عموم سکنهٔ گرجستان حکمرانی شایسته ندارند که پرتوی از شعلهٔ آفتاب
تربیت و عنایت شامل حال طهمورث خان خلف داود خان ولد الکسندر خان که پیوسته بر سر خوان احسان
ولی نعمت جهانیان پرورده نعم گوناگون عاطفت و مراقبت گردیده خدمتش را بایالت ولایت
گرجستان مفتخر و سرافراز فرمایند هر آینه باعث جمعیت و اتفاق ایشان گردیده بهر خدمتی که مامور شوند
از راه اخلاص و جان سپاری طریق خدمتگزاری می توانند پیمود و از دل و جان در رکاب طهمورث خان
تدارک مافات قیام میتوانند نمود مسئول ایشان مشروط بآن بعز قبول موصول شد که [illegible] دیگر
الکسندر خان که یکی اسیر گرکین میرزا و دیگری برادر کهتر طهمورث خان اند [illegible] در گرجستان
دست آویز مواد نافرمانی گرجیان بوده اند بدرگاه معلی آورند تا صدق سخنان ایشان بر عالمیان
عیان و باعث آن شود که یکباره خط بطلان بر جرائد جرایم ایشان کشیده آید و بنا بر آنکه ازناوران
مذکور کمر قبول این فرمان بر میان جان بسته عزم رفتن بگرجستان نمودند و پیش از رفتن گرجیان
خاطر ایشان از رهگذر ایالت طهمورث خان اطمینان یافته دلنهاد اطاعت و انقیاد شوند باقتضا
از بوارق آفتاب تربیت و عنایت نسبت بوی ذره پروری پیش گرفته مقرر فرمود که ساعتی مسعود
بجهت تفویض حکومت ولایت گرجستان بطهمورث خان اختیار نمودند و در روز مختار فرمان بتزیین
بتهیه مجلسی خلد آیین و بزمی ارم نگار پرداخته در آن انجمن عشرت و نشاط بساط خرمی و انبساط آماده
و امرای عالیشان و ارکان دولت ابد توامان و سایر مجلسیان در آن بزم ارم نشان بموجب فرمان
جمع آمده ازناوران و اعیان گرجستان نیز بآن محفل خلد مشاکل حاضر گردیدند و چون بعرض خاقان
گردون سریر رسیده بود که قاعدهٔ مستمرهٔ گرجیان هنگام جلوس یکی از والیان بر سریر سلطنت آن
مملکت آنست که یکی از رهبانان که در آن زمان مرشد و پیشوای ایشان باشد باتفاق اکابر و اعیان
گرجستان قالیچهٔ زردوز گسترده هر یک از ایشان بقدر مکنت و توان طبقی از زر سرخ و سفید در
دست منتظر نثار وی میباشند که چون او پای بر آن قالیچه گذارد آن سیم و زر را بر سر وی
نثار کنند و بعد از آن بآیین سلاطین معمول هر یک در برابر او زانو زده کاسه میدهند و کاسه میگیرند
بدین دستور عواطف بیکران درباره طهمورث خان بطریقه و آیین گرجیان بموج آمده مقرر فرمود
که چون خدمتش سعادت پای بوس حکومت سرافراز گشته پای بر آن قالیچه نهد پیشتر از آنکه ازناوران و

اعیان

اعیان گرجستان زر نثار کنند خزانه دار احسان شهریار و زرکار دران کار پیشدستی نموده پایه قدر طهمورث
خان را باین برداشت نمایان بذروهٔ آسمان رسانند القصه دران بزم ارم آیین که نمونه روضات
خلد برین بود چون پایهٔ بخت بلند و طالع ارجمند طهمورث خان شرف پای بوس ایالت گرجستان افراز
شد و بدستوری خاقان فریدون فر ازناوران آن قالیچهٔ زردوز را بدستور مقرر گستردند خان مشار الیه
باشاره والا بران قالیچه نشست از سرکار خاقان کامیاب [illegible] بسیار طبقهای سیم و زر نثار کرده
اتکاه و امرای عالیمقدار و مجلسیان آن بزم بهشت نگار در لوازم نثار پیروی خزانه عامره اختیار
کرده پس از آن ازناوران و گرجیان برسم قدیم و آیین پیشین بجای آوردند و هر یک از امرا و اعیان
آن بزم خلد قرین چون طهمورث خان کاسه داده پیاله گرفتند خاقان روی زمین تمامی ازناوران و
اعیان گرجستان را بتشریفات شاهانه و انعامات خسروانه سربلندی بخشیده بصوب مقصد رخصت کرد و آنها
که چون پسرهای الکسندر خان را برسم نوا بدرگاه معلی آورند طهمورث خان را بگرجستان برند گشادن سوانح
اقبال که در سال فرخنده فال پیچی ئیل ترکی مطابق هزار و پانزده هجری که سال بیستم جلوس همایون بود
روی نمود چون سلطان بهار دیگر باره بتسخیر حصار غنچه و دیار لاله و گل رایت اقتدار برافراخت و خاقان
گردون سریر مهر منیر سایه جهانگشایی بسر حدّ الشرف خود انداخت جزم قلعه کشای اقلیم گیر بعد از
اقامت مراسم جشن نوروزی که بمبارکی و فیروزی در پانزدهم ماه ذی القعده اتفاق افتاده بود
بصوب تسخیر قلعه گنجه توجه فرمود و موکب جهانگشای از جوار مزار شیخ بزرگوار بپای آن حصار استوار
نقل مکان نموده ابواب قلعه گشایی و محاصره بر روی محصوران آن قلعه فلک شان گشوده و چون سرکاران
دولت ابد نشان پیشتر از آن بتقسیم سیبها و مورچلها و تعیین جا و مکان سپاه نصرت توامان پرداخته
محل نزول طبقات عساکر ظفر مآل آماده و مهیا ساخته بودند افواج بحر امواج لشکر منصور بی آنکه بتعب
از راه دور بمنزل و مقام خود رسیده هر یک بخاطر آسوده در مورچل و مقام خود با اقامت کشودند عساکر ظفر
قرین نیز که بدستوری شهریار روی زمین بمنازل خود رفته بودند هر روزه از راه رسیده بدین آیین در
اطراف قلعه نزول می نمودند و چون جمعیت دلخواه در سپاه ظفر پناه روی نموده بنیروی بازوی قلعه گشای
دست جرأت برون و سیبه گشودند مخالفان خارج آهنگ که در نظر تامل زندگی بتنگ آمده بودند
در برج و باره قلعه بانداختن توپ و تفنگ و افروختن نایره جنگ رنگ زیاده سری خود نمایی بخشیده
و بر دار جانب حصار سخت رویی ثبات دیوار کار خود را در دشمنی و خصم افکنی با سپاه جنگجو و
غازیان خونی باز و یکرو کرده دست امید خود را از حبل المتین عفو و احسان خاقان روی زمین گسیختند و

تا داد آشتی در میان آن طائفه گمراه و سپاه ظفرپناه از همه راه مسدود باشد در اثنای گیرودار و هم انداختن
توپ و تفنگ موکب ظفرشعار رستم سلطان بیکلو که قبل ازین به دو سال گرفتار کمند اقتدار
رومیان غدار شده در قلعه بغداد بند زندان گرفتار بود به بالای حصار آورده در برابر غازیان
قلعه‌گشای به تیغ بی شرمی از پای درآوردند و این حرکت بیجا و جرأت بیجا باز ایشان بیش بود که
تقبل یکی از اعاظم سادات عالی درجات مازندران که از جمله اقربای میر عبدالله خان جد مادری خاقان
کشورستان بود و از اهالی کارهای آب و هوای دیار قراباغ رخت اقامت بآن ولایت کشیده
معزز و محترم در قلعه گنجه بسر برده جرأت نمودند چون این خبر ملالت اثر بمسامع اشرف خاقان اکبر
رسید نیز خونخواهی آن سید بیگناه به درگاه پادشاه پادشاهان توسل جسته در طلب فتح و نصرت
سراپا دست دعا گردیده حمیت خسروانه دامن زن شعله قهر و غضب آن حضرت شده بیشتر از آنکه ابواب
قلعه بر روی دولت ابد طراز باز شود امان دادن آن گروه بی ایمان را از صحیفه خاطر اقدس محو و
منسی گردانیده و فرمان قضا مضا نفاذ پیوست که عساکر ظفرمآل که باشتغال [illegible] قتال و جدال اشتغال
دارند صرفه حال دولت بیزوال را منظور نظر داشته از جنگ بی صرفه احتراز لازم شمارند و چون سیبها
از اطراف و جوانب بخندق اتصال یافته حوالی ارتفاع یابد و خاطر از بهر که در ریختن
توپهای رعدآوا و اتمام آنها جمع شود با آیینی گزین قدم جرأت به معرکه کین نهاده دست و بازوی قلعه
گشا به تسخیر آن قلعه محکم بنا بگشایند و عساکر ظفرپناه ازین راه درآمده قرب [illegible] در زیر زمین
بردن [illegible] بسبب راههای [illegible] جهت عبور و مرور رفیع و ظفر مرتب و مهیا می ساختند و گاه گاه با اعدای
کینه‌خواه دست و گریبان شده بزور سرپنجه اقبال بیزوال رایت اقتدار می افراختند چنانچه قلعه
داران زیاده سر نوبتی بجنبر سینه ذوالفقار خان و یکبار دیگر بسینه حسن خان [illegible] کرد تفرقه
و تشویش انگیختند و چون دم تیغ جرأت آن گروه کم فرصت به سنگ جمعیت غازیان شیرصولت رسید
کاری نساخته با دست تهی به قلعه گریختند و چون توپچی باشی با تمام توپهای قلعه‌کوب و انداختن
آنها اجزای برج و باره را متلاشی ساخت قلعه‌داران زیاده سر پای جرأت از معرکه کاوتازی کشیده
سپر عجز انداختند و مقارن آنکه گلوله‌های توپ در اصل حصار و درون قلعه مشغول کند و کوب بود در
شکست دیگر از راه ورود الله‌وردی خان امیرالامرای فارس با لشکرهای فزون از اندازه قیاس
برروی قلعه‌داران گشوده و خان مذکور با آن لشکر تازه زور چون موکب منصور پیوست در طرف شرقی قلعه نزول
نموده بجد و جهد تمام کمر بردن [illegible] و سیبه و سایر اسباب قلعه‌گیری بست و ازین راه روز بروز قلعه چون شام

بخت

بختان ایشان سیاه شده دست حفظ و حراست ایشان از اطراف و جوانب قلعه کوتاه گردید و چون قورچیان
جان‌فشان بیشتر از گرمی هنگامه توپهای رعدآوا بزور چابکدستی نقبها را از خندق گذرانیده زیر برج
و باره و دیوار قلعه رسانیده بودند از یک طرف قریب پانصد ذرع راه دیوار بدن قلعه را چون سر اعادی کینه
خواه بر سر چوب کرده [illegible] خاکساری و خرابی نهاده و قورچیان عظام با آن آتش دستی از سیبه قورچی
باشی پای قلعه‌گیری پیش نهاده آن چوبها را با آلایش نفط و افروختن آتش مهیای سوختن ساخته بودند
محصوران بی‌خبر وقتی از آن کار خبردار شدند که سراسر آن دیوار سر بزمین خاکساری و خرابی نهاده و قورچیان
عظام با آن آتش دستی از سیبه قورچی باشی پای قلعه‌گیری پیش نهاده به برجی از بروج قلعه هجوم آوردند
و با آنکه مخالفان از بیم جان بر سر آن رخنه داد جانفشانی داده دست جرأت بانداختن توپ و تفنگ
و ریختن قار و رماهای نفط و باروط بر سر شیرشکاران گشادند و تفنگ گشادند و با آن آتش بی امان خرمن
حیات چند تن از غازیان باد فنا رفته جمعی نیز نیم سوز آن شعله قیامت‌فروز گردیدند اما ثبات گرمی
اقبال بیزوال و نیروی بازوی چابکدست و مردانگی سپر حفظ حافظ حقیقی بر سر بالای آن برج برآمده بر فراز
آن برج رایت اقتدار افراشته بازگردیدند و رومیان قلعه‌دار از سعی کوشی و جان فروشی قورچیان
انگشت زینهار بدندان گزیده از اطراف آن برج سواری گریزان گردیدند و هر چند وقوع این فتح
ارجمند بنا بر آنکه مبادا غازیان در وقوع جنگ بی صرفه عرضه تیغ تلف شوند غبار انگیز آیینه خاطر اقدس
و موجب مخاطبات عتاب‌آمیز نسبت بقورچی‌باشی گردید اما چون در تسخیر قلعه گوی پیشدستی و فیروزی
در خم چوگان قورچیان عظام افتاده بود بخت ایشان بگرفتن آن برج راه قلعه‌گشایی با سایر عساکر
ظفرنشان نمودند و دران روز که روز بازار جان و از صباح تا رواج آسیای حرب بجوی لاله دران گردان بود
چون هنگام عصر سایه مردانگی و جرأت بران برج صعود نموده بودند در روز دیگر از تقریر چند نفر که از قلعه
بعسکر ظفراثر آمده بودند بوضوح پیوست که دران هنگامه میان قلعه‌داران [illegible] نفر زخمدار شده
هشتاد تن شربت ناگوار فنا چشیده بودند [illegible] و غلامان زرین کمر شهریار جهان از سیبه
که داشتند قدم جرأت و جان‌فشانی پیش گذاشته بگرفتن دو سه برج از حصار شیرحاجی رایت زبردستی
افراشتند و در آنجا بزور سرپنجه قلعه‌گشای شکست در چنان برج [illegible] در رخنه در زیر دیوار بدن افکنده
شروع در نقب زدن کردند و رفته رفته به هجوم عساکر ظفرنشان دست مخالفان از انداختن حصار شیرحاجی
کوتاه و پای جرأت غازیان بگرفتن چند برج نمایان از بروج قلعه دراز گردید عزم دست و پا زدن قلعه
داران در حفظ و حراست آن قلعه فلک‌شان بپایان رسید و احمد پاشا که حاکم و کوتوال قلعه بود در عرض

مدت محاصره بقرب سه چهار ماه امتداد یافت پیوسته چشم براه مدد و کومک نشسته بامید مدد چون
کشتی تاب و توان قلعه داران را در بحر طوفانی جرات و مردانگی لشکر ظفر تلاش قزلباش در ... دید
برسیدن مدد و کومک از هیچ طرف باد مرادی نوزید لاعلاج دل نهاده بسپردن قلعه و جویای عفو و احسان
از خاقان گیتی ستان گردیده باتفاق مردم قلعه فریاد الامان بگوش کیوان رسانیده کسان در طلب امان
باستان گردون نشان فرستاده عجز و اضطرار مردم حصار را شفاعتخواه گناه خود نموده چون با آن همه ایمان
وادی تباهی پای خونخواهی درمیان بود اورنگ آرای سریر صاحبقرانی کلاه کیان دریای سیل عفو و کرم
قلعه راهی نمود و چون بست امید محصوران از حبل المتین امان کوتاه شد روز دیگر که دوشنبه بیست و
هشتم شهر صفر بود بهیات اجتماعی هجوم آورده ابواب قلعه بر روی التماس مدت کشوده بتای
غلط کاری اعاظم و اعیان آن قلعه حصار بپای عجز و اضطرار از قلعه بیرون آمده با دست آویز مفاتیح
قلعه خود را بشرف سجده درگاه گیتی پناه مشرف گردانیدند و چون بسپردن کلید قلعه و مفاتیح خزاین و دفاین
آن نسیم فتح و فیروزی از مهب تایید وزید حسب الفرمان قضا جریان پاشا و رفقا بصوب منازل خود رخص
و غلامان خاصه شریفه بحفظ و حراست قلعه حصار مامور گردیدند و غلامان جان نثار دیده شب زنده
داری از ثوابت و سیارات رعایت گرفته آن شب تار در پاسداری لوازم بیداری و خبرداری بتقدیم
رسانیدند صبح روز دیگر که وقت افروختن چراغ شور و شر دشمنان بدخو بود بهنگام آنکه علمداران
قصارات بیضا ضیای خورشید عالم آرا از کناره افق برافراختند علم نصرت پرچم شهریار انجم حشم
شقه کشای گردیده عساکر فیروزی مآثر قلعه گنجه را مسخر ساختند و از موقف جلال فرمان خاقان
اقبال عز صدور یافت که اسامی تمامی رومیان قلعه دار و سایر مردم آن قلعه حصار را در سلک تحریر
کشیده مجموع ایشان را فوج فوج و گروه گروه از نظر آفتاب اثر گذرانیدند و هر فوجی که از نظر کیمیا
اثر میگذشت یکی از سران سپاه با اتباع خود بنگاهداشت ایشان مامور گشت تا بدین آیین تمامی مردم
قلعه گرفتار کمند اقتدار لشکر ظفر قرین گردیده نوبت بگرفت و گیر اموال و اسباب آن گروه ارباب
تقصیر رسید و چون بفرمان خاقان قلعه گشای منازل و مساکن اعدای ادبار بجاروب نهب و غارت
رفته آمد قهرمان قهر شاهنشاهی تیغ انتقام از نیام خونخواهی کشیده ببرق پاداش اعمال
گنهکاران رسید و لخت چند نفر از رومیان که قبل از تسخیر قلعه شعار شاهیسونی هویدا ساخته
خود را از قلعه باردوی معلی انداخته بودند منظور نظر عفو و احسان و مشمول عواطف بی پایان شده بودند
پس از آن پاشا را که تبریزی الاصل و از عهد صبی در خدمت احمد پاشای حاکم قلعه وان الوا نشو و نما

برروی

برروی خود گشوده بود بموقف بازخواست طلب نمود و چون مردم تبریز از بی باکی در تشنه بخون آن
مغرور زیاده بسر بودند و پسران رستم سلطان نیز بخونخواهی پدر آرزوی قتل وی مینمودند در میزان
عدالت خاقان بعنی بر رعایت جانب خونخواهان آن سید بیگناه راجح آمده آن مردود
روسیاه را با ایشان سپردند تا بخون آن سید عزیز ریز ریزش کردند و بعد از چند روز که عمرو میان اکبر
سلسله زنجیر غازیان در حسن کبیر آن آبر حرکات ناشایست زمان قلعه داری ایشان دامن شعله خشم و
غضب خاقان کشورستان گردیده در یورت حسین چاپی بفرمان قهرمان قهر زیاده بر سه هزار کس
از آن قوم ناکس بقتل رسیده و معدودی چند که اسم و رسمی نداشتند در پناه بی نام و نشانی خود را از موج خطر
حادثه خود را بکنار کشیدند و چون آوازه این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین والا اقتدار بود
بشش جهت هفت اقلیم رسید غواصان بحرین لفظ و معنی جهت ضبط تاریخ آن گوهرهای آبدار در سلک
نظم کشیدند و کلید فتح شماخی از آن جمله است که ضیا بنیره میرزا احمد کفرانی بدریافت آن ملهم
گردیده و بدین سیاق در سلک نظم کشیده **نظم** منت خدای را که ز اقبال بیزوال ❀ ملک شه زمین و
زمان در فراخی است ❀ از بسکه نصرت از پی نصرت همی رسد ❀ تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است
و منشیان بلاغت نشان فتحنامها در سلک تحریر کشیده باقطار آفاق منتشر گردانیدند ❀ سوانح
اقبال این سال فرخ فال بخت آن بود که چون قلعه گنجه حیطه تسخیر اقبال شهریار کشورگیر درآمد
نا بطور اطوار ناپسند و حرکات ناهنجار حسین خان قاجار بیگلربیگی قراباغ با مردم آن دیار رای معدلت
پیرا او را از نظر اعتبار افکنده محمد خان زیاد اوغلی قاجار منظور انظار تربیت و عنایت خاقان گردون کار
و بجای وی بیگلربیگی آن دیار گردید **دیگر** از سوانح دولت افزا بعد از فراغ از نظم و انتظام مهام
قراباغ توجه خاطر والا بتسخیر قلعه گوری و تفلیس و توماتوس بود و بیان این مجمل آنست که چون خاقان
والاجناب باین اندیشه صواب قدم در دیده درگاه نصرت انتساب نهاده موکب ظفر بنیاد در چمن باغ
بار اقامت گشاد بحکم نصرت بالرعب مسیر شهر زلزله در ارکان ثبات و قرار قلعه داران قلاع
مذکوره افتاده قرار اطاعت و انقیاد و سپردن قلاع و بلاد بجا خود داده و بخت محمد پاشای فراقلر که
تا آن زمان بسال و پرداخت ... در آن کشور حاکم و فرمانروا بود ابواب اطاعت و انقیاد بر روی دولت
خدا داد گشوده کسان خود را با عرضه داشت و پیشکش نمایان باستان گردون نشان فرستاده بوساطت
محرم خاص بزم مسرت خوشدلی محمد بیک سیکدلی ابواب عفو و بخشایش و عنایت و عاطفت بیکران
برروی خود گشوده فرستادهای وی چون بمراحم خسروانه سرافراز نزد وی بازگردیدند بهبوب نسیم این خبر

مسرت اثر بهنان امانی و آمال پاشا در اهتزاز آمده سیلاب قافله سالار عجز و نیاز روی امید بدرگاه
پادشاه سرافراز نهاده و بعد از ادراک سعادت سجده و زمین بوس و سپردن کلید قلعه زبان بعذر تقصیر
مخالفت و نافرمانی گشوده استدعای عفو و بخشایش از جرایم گذشته خود نمود و خاقان پوزش پذیر
چون بر رای منیر وی مطلع و خبیر بود جرایم وی را بر طاق نسیان نهاده ابواب مراحم بیکران از
اعطای تاج و کمر و اسب با زین و لجام زر و تشریفات بیکرانه بر روی وی گشاد و بفرمان
لازم الاذعان کسان کاردان بحفظ و حراست قلعه و ضبط اسباب قلعه داری پرداخته رایات نصرت انتمای
قلعه گشای را بتسخیر قلعه تفلیس مایل ساختند دیگر از سوانح این سال رسیدن خبر ارتحال گرگین خان ولد
سمایون خان والی گرجستان کارتیل از دار ملال و ورود نزدیکان و معتمدان وی بامید توجه خاقان
بلند اقبال بپرورش حال فرزندان و سایر منتسبان آن خاندان بدرگاه جاه و جلال بود و ملخص مقال
آنکه چون خبر اشتعال آن سنقر زرین بیک بمسامع جلال خاقان بیهمال رسید بر تلف وی انگشت تاسف
بدندان گزیده دست تربیت بنوازش سر لوارساب خان فرزند ارجمند وی که در سن چهارده سالگی قدم
بدرجهان افروز و مهر گیتی فروز بود کشیده و آن فرزنده گوهر بسمت فرزندی خود سربلند و بجای
پدر بوالی آن کشور گردانیده فرستادگان را بعواطف خسروانه و خلاع پادشاهانه سرمایه امتیاز بخشید و
از راه مزید عنایت نسبت بآن دودمان محرم حریم قرب خدمت محمد بیگ بیگدلی را بامانت شیر عاطفت و
خلاع فاخره بجهت لوارساب خان و پردگیان حریم آن دودمان بجانب گرجستان روان نمود و چون
از صدف صلب گرگین خان ناسفته گوهری نامزد افسر کامیابی آن سرو روان گرامی دختر شنیده
این مژده سعادت اثر در میان خوبان چون آب زد گوهر بر سر آمده بود مقرر فرمود که آن محرم حرم
خدمتگزاری بعد از ورود بآن حدود بخت بپرسش لوارساب خان و مخدرات استار آن خاندان
پرداخته پس از آن خان مشار الیه را بایالت آن ولایت سربلند سازد و هودج عفاف آن
فرزنده اختر را بگونه زیب و زیور آراسته بحرم سرای فرمانفرمای بحر و بر آورد و بیشتر از آنکه
محمد بیگ بصوب گرجستان روان شود فرستادگان کوتوالان و مستحفظان قلعه تومانوس بعز بساط بوس
معزز و سربلند گردیده عرایض اطاعت عنوان ایشان را بنظر آفتاب اثر رسانیدند منشور عاطفت
مشعر بر مراحم بیکران بنام ایشان شرف نفاذ یافته مضامین صدق آیین آن حضرت طریق کرم کرده راهی
ایشان گردیده همگی با اهل و عیال و اسباب و اموال رخت فراغبال بموکب جاه و جلال کشیدند و
بمقتضای صدق مؤدای الکریم اذا وعد وفا شهریار ظفرلوا تمامی ایشان را بتشریفات فاخره نوازشات



ستاره اختصاص بخشیده ایشان جمله جمعی را که آرزوی وطن بتکلیف رفتن بدیار روم نمود رخصت
کرامت و مقرر فرمود که جمعی از عساکر اقبال بمرافقت ایشان روان شده آن جماعت را مطمئن و فارغ بال
از محال ممالک محروسه بگذرانند و باشاره والا آن گروه بصوب مقصد مرحله پیما شده سالما غانما بمنزل
و مساکن خود رسیدند و آنان که کحل الجواهر خاک آستان گردون شان را جواهر سرمه دیده اعتبار خود دیده
در آن دیار متوقف گردیدند بمنتهای آرزوهای خود رسیدند و چون آوازه فتح قلاع گنجه و تومانوس
و آنچه بمحصوران این دو حصار از قهر و لطف شهریار روزگار رسیده بود در اطراف و اقطار اشتهار یافت عبد
اللطیف پاشای حاکم قلعه تفلیس و آقایان و ریش سفیدان رومیان که در آن قلعه فلک شان به
حفظ و حراست قیام داشتند بنای کار قلعه داری خود را بر پایه حال مستحفظان آن دو حصار گذاشته
براهنمایی دیده بیدار و طلبی طالع سازگار کسان خود را با عرایض طاعت مقرون بمضمون عریضه مرقوم
حصار تومانوس بدرگاه فلک اشتباه روانه داشتند و چون عرضه داشت ایشان بعرض اقدس رسید عواطف
بیکران و مراحم بی پایان شامل حال ایشان گردیده منشور با مهر الستر و عاطفت و احسان مشتمل بر قبول
امان باسم پاشا و سایر اعیان قلعه بعز نفاذ رسید و حسین بیگ تواجی باشی ذو القدر برسانیدن حکم
همایون مأمور گشته بدرون قلعه شتافت و برات نجات و خط آزادی و امان ایشان را بآن جماعت
رسانیده تمامی را مترصد قبول اطاعت و صدور فرمان ... و با آنکه پاشا و اهل قلعه بیقین میدانستند که
مواعید خسرو روی زمین هرگز ابدار الامان ایشان در نمی آورد از سکاره و آفات در امان میباشد اما
بنابر اعتلای شان و ارتفاع مکان آن قلعه فلک بنیان که از قلاع مشهوره جهان است و مزید اطمینان
خاطر قلعه داران مستدعی آن گردیدند که حسب الفرمان قضا جریان یکی از امرای عظیم الشان بجای
قلعه روان شود که بعد از آنکه کلید قلعه و مفاتیح خزاین و دفاین آنرا بوی سپارند بوساطت قدر و
منزلت آن عالیشان روی امید بدرگاه عرش اشتباه گذارند و مسئول ایشان بعز قبول موصول
و علیقلی خان شاملو بدلجویی ایشان مأمور گردیده چون نزدیک قلعه رسید پاشا و سایر سرداران و
ریش سفیدان حصار طریق استقبال خان بلند اقبال گزیدند و خدمتش را با تمکین کرتین بقلعه درآورده کلید
قلعه و اسباب قلعه داری را بوی سپردند و بعد از سه روز که در اردو بازار معسکر علیقلی خان تهیه اسباب
سفر خود پرداخته غلامان خود رسید چارواده اسباب چارواری از الاغان بار گرفتند همگی با عیال و اطفال و
اسباب و اموال از قلعه رخت ارتحال بیرون کشیدند و چون بنیروی اقبال بی زوال آن قلعه فلک تمثال
بحیطه تسخیر عساکر ظفر مآل درآمد بفرمان شهریار سعادت خصال علیقلی خان قلعه را بقوچی از جنود اقبال بر

خود با عظمت تمام شوکت مآل اکلام پاشا و سایر سران و سرداران عسکر روم را که بحفظ و حراست قلعه
قیام داشتند بدرگاه آسمان جاه آورده و آن گروه طاعت گزین ده یورت آن گیتی جای سجده و
پای بوس خسرو روی زمین سربلند و ممتاز و بعواطف بیکران و توجهات شایان سرافراز گردیده پاشا
و جمعی که بر جناح سفر بودند بلدی جمعی از ملازمان آستان اقبال مرفه الحال و فارغ البال رخصت اوطان
بدیار خود کشیدند و چندتن از ایشان که هوای سرافرازی در سر داشتند قدم بر سلم بلند پایه چاکری
عتبه اقبال گذاشته بدولت نعم گوناگون مباهی گشته [illegible] خود بکسمات و شوربای یاد ... را
معدوم انگاشتند و چون در دسر قلعه داری و میان از سر قلعه تفلیس که در نظر ساحان ربع مسکون و
سیاحان کوه و هامون از حصانت قلاع خیبر و ارتفاع چرخ اخضر خبر میدهد واشد کوتوالی آن قلعه
فلک شکوه و حکومت آن ولایت بمحمد بیگ مشهور بدلو محمد ولد علیخان شمس الدینلو و حفظ و حراست
آن حصار استوار بفوجی از تفنگچیان کماندار سرکار خاصه شریفه مفوض و مرجوع و مقرر شد که حسب
الصلاح دلو محمد بلوازم قلعه داری قیام نماید و در خلال این احوال نوبتی خاقان بحر و بر بعزم تماشا دیده
رکاب را بگوهر نور و بها افروده بقلعه درآمده و پایداری بروج و استواری حصار آن را بمیزان
نظر سنجیده آسمانی دید در زمین ساکن گردیده اساس آن بر کمر کوهی آسمان مماس اتفاق افتاده و
ارتفاع بروج و جبین ابواب سربلندی بر روی چرخ برین گشاده و در اطراف حصار آن کوههای آسمان سای
سر رفعت سعادت بچرخ زنگاری و پای پایداری بدامن زمین کشیده و رود کر که دریایی است
روان و بحری شتابان از یک طرف آن قلعه فلک شان میگذرد و ابواب آن هر چند از طرف غرب
بجانب شرق گرجستان کارتیل روان است و در جواد شیروان برود ارس که موج جوش طپانچه بر روی
چرخ اطلس میزند پیوسته بدریای خزر میریزد اما در حوالی این قلعه حصین از پیچ و تاب آن گمان میشود که
مگر از شمال بجنوب میرود و چون بجوار حصار قلعه میرسد عطف عنان از جهت جنوب نموده بجانب شرق
روان میگردد و قریب بشهر و حریم نهر زمینی سنگلاخ از اطراف مرتفع واقع گردیده و در برابر آن
کوه بلندی خود را پیش کشیده و بر فراز آن تخته پلی در نهایت متانت و پایداری اساس نهاده اند که
مرور دهور و تعاقب ایام و شهور راه باندراس آن نبرده دمی برد و تمامی آن دریای روان از زیر آن
تخته پل میگذرد و در جهت غربی آن تخته پل و آن کوه بتاسیس شهر تفلیس پرداخته آن قلعه فلک
شان را متصل بآن ساخته اند و از آن کوه فلک شکوه چشمهای آب خوشگوار بسیاری قطرات
امطار در جوش و از گرمی جوش بیشتر آنها مردم آنجا از گرمابه و آب حمام فراموش کرده اند و بنا بر این در

عهد

عهد چنین سلاطین آنجا بر سر اکثر چشمهای آب گرم بناهای گنبدهای رفیع پرداخته حمامات دلپسند ساخته اند
و بر تقدیر این تقریر بظاهر است که قلعه را که اساس دیوارش از یک طرف شوامخ جبال و از یک طرف
دریای سیال باشد رسید که بند عظمت و جلال سلاطین بلند اقبال بکنگره تسخیر آن محال مینماید مگر
آنکه بکلید تایید آسمانی و اقبال کشورستانی ابواب تسخیر آن بآسانی بر روی صاحب دولتی گشایند
که یکی از هم دستان جهانستانیش نیروی بازوی دست ولایت باشد آری مصراع چو خور طالع شود
گردد جهانگیر ۵ بالجمله چون تسخیر این قلعه آسمان نظیر ابواب مسرت و خوشدلی بر روی خاطر خطیر
شهریار کشورگیر گشوده گردید تا ساغر کام از درد سر خمار نا تمامی عیش مدام بر کران باشد هم در این ایام از
طرف گرجستان خبر مسرت اثر قرب ورود نو عروس حجله کام بخاقان گردون غلام رسید و مقارن آن
محمد بیگ بیگدلی که باوردن گرامی گوهر صدف صلب گرگین خان مامور بجانب گرجستان روان شده بود
از گرد راه رسیده محمل ناز آن سر دفتر خوبان طراز را با حیا ز جهان جهان خوشدلی و اعزاز بحجله وصال
شهریار سرافراز رسانید و بنا بر آنکه ذیل عفت آن گرامی دختر آلوده بکیش مادر و پدر بود دخت خاقان
بحر و بر تشریف والای قبول اسلام را در بر آن فروزنده اختر در آورده پس از آن از بوستان وصالش
میوه کام دل چیده و بعد از مقارنه مهر و ماه در برج دلخواه پرتو آفتاب عنایت بزرگزادگان و ازنادران و
نادادان گرجستان را که هم سفر آن پری پیکر بودند از خاک بی اعتباری برگرفته بافسر ابتهاج مارب
سرافراز و باعطای خلاع فاخره و انعامات وافره از دیگران ممتاز فرمود و بعد از چندروز که بر سر
خوان احسان خاقان گیتی فروز میهمان موائد کام دل بودند بشرف این مصاهرت و دولت سعادت
نعمات شهریار بلند اقبال مستظهر و مستمال مرخص و روانه دیار خود شدند و بتجدید عواطف بیکران شامل
حال لوارساب خان والی جدید گرجستان گردیده خلاع فاخره و تحف و هدایای بیکاثره مصحوب ایشان
ارسال شد و بعد از فیصل قضایای مذکور چون پیوسته پیش نهاد خاطر قدسی مناظر مرمت و تعمیر قلعه ایروان
و تسخیر ولایت شیروان بود مقرر فرمود که فرمان پذیران اسباب و ادوات قلعه داری قلاع لوری و
توماتوس را نقل قلعه ایروان نمایند و رایات ظفرآیات از راه جهت آباد که مرد بران از راه صعوبت و
طریق و کثرت بیشهای پر درخت و بسیاری لای و گل در نظر اندیشه مشکل بود بصوب سرحد ایروان اشعه
کشای گردیده بموجب فرمان سپاه ظفر توان فوج فوج از آن راه روان و در عرض سه روز بکوکچه تنگیز
رسیده مدوجون خاطر والا از جهت سپاه ظفر لوا در آن مکان نزاهت بنیان اطمینان یافت تخت
پی توراتی خورشید ضیا بر در و دیوار تعمیر قلعه ایروان تافت و فرمان قضا مضا نفاذ پیوست که اکثر امرای

عظام و عساکر ظفر فرجام نطاق فرمانبرداری بمیان کلاب ایروان واشده امیر کاری الله قلی بیک قورچی
باشی بتعمیر قلعه ایروان قیام نمایند و امرای مذکوره و عساکر منصوره از راه اطاعت فرمان بآن قلعه
فلک شان رسیده بسعی و اهتمام تمام متوجه بتعمیر و تاسیس مبانی آن گردیده اند و اطراف و جوانب قلعه
را که دست تطاول ایام در ایام محاصره بحکم ضرورت بانهدام آن پرداخته بود بحصه و رسد در میان سپاه
ستاره عدد و لشکر ظفر دستگاه قسمت نموده در اندک فرصتی ابواب تمامی بر روی تعمیر و پایداری آن حصار
استوار گشوده اند و چون قلاع سپهر ارتفاع را از ذخیره و اسباب قلعه داری چاره نیست امرای عظام و عساکر
نصرت فرجام خیلان آذوقه و اسباب که در کار بود شتران خود نقل قلعه و تسلیم امیر گونه خان بیگلربیگی
آن دیار نموده طریق مراجعت بدربار سپهر کردار نمودند و در حینی که بساط انبساط شهریاری و کار در
حول دور نشاط باندیشه عیش و نشاط مبسوط بود و بار اقامت موکب ظفر قرین گشوده بعد از
ارسال عساکر ظفر مآل بصوب ایروان چون در سایه چتر همایون فال خسرو بلند اقبال بجز از خاصان عتبه
جلال و محرمان حریم اقبال کسی نماند نشاط سیر و شکار از خاطر آفتاب انوار سر زده الویه دولت
اعلام اقبال از ساحل دریای گوکچه تنگیز بصوب مقصد بر جهم کشای شد و شاهباز عزم خاقان سر
افراز از راه سبحان شکار انداز و عشرت طراز در فضای دلگشای نخجوان بال پرواز گشوده
اقبال دوران بمکان نزاهت بنیان نزول اجلال فرموده و در خلال این احوال کنیزی کلهره نام از
آزاد کرده‌های خاقان جنت مقام که بعد از سوانح ملال آن حضرت از راه ناسازی ایام چنانچه از
کلام موضوح می‌پیوندد سفر دیار روم اختیار نموده بود از آن دیار مراجعت نموده بعتبه جلال رسانیده
که بعد از واقعه ناگزیر خاقان خلد سریر بطرف حریم حرمت همایون خان رخت اقامت کشیده جانب
کشیدیم و بعد از گرفتاری خان پاشا را یکبد اقتدار عساکر روم که خدمتش را با آن مرز و بوم برده بود دیده
آن جماعت کیشان مرا باستقبال فرستادند که شاید تقریب طرز دانی و حسن سلوک راهی بحرم سرای
پادشاهی بهم رسانیده بوطیت هذه منکراری والدة سلطان محمد خان خواندکار که در قبض و بسط امور
سلطنت آن دودمان صاحب اختیار بود سلسله جنبان خلاصی همایون خان توانم گردید و بعد از ورود
با آن حدود دیده‌ام دولت کنیزی خاقان جنت مکان بحریم حرمت سلاطین آل عثمان راه یافته مدتی رخدمت
مادر خواندکار که بوالدة سلطان اشتهار داشت روزگار گذرانیدم تا در این ولا که صیت جهانستانی و
آوازه کشورگشایی ولی نعمت جهان و جهانیان تزلزل در ارکان ثابت و قرار سلطنت خواندکار افکنده
بصوابدید وزرا و ارکان دولت آن دودمان بتجسس درویش پاشای وزیر اعظم را از قبل همیون خان

معصوب

معصوب یکی از چاوشان روم با عرایض اخلاص نشان بآستان گردون نشان روان نموده که عرضه
داشت ایشان که بجای خوف و بیم عهد علیا عمه محترمه اشرف اعلی ترقیم یافته بنظر انور آن
والا گهر رسانم و عرایض ارکان دولت قیصر چون بنظر کیمیا اثر رسید حاصل مضمون تمامی آن مکاتیب آن بود.
که چون پیوسته مکنون خاطر سلاطین عدالت آیین امنیت و آبادانی دیار و بلاد و رفاهیت و اطمینان
عباد می‌باشد و خصومت و مخالفت در میان دو پادشاه والاجاه بجز آنکه باعث سفک دماء و تخریب خوبها
و خرابی ملک و تشویش حال و تفرق بال عجزه و زیردستان شود فایده ندارد اگر آن ملکه قدسی طینت صافی
طویت که گوهر ذات ستوده صفاتش از دریای رحمت بیمنتها تکرار آمده سلسله جنبان صلح و صلاح
فیما بین این دو خاقان گردون نشان گردند و نوعی نمایند که شهریار والانژاد محرک سلسله الفت و
وداد گردیده کسان از راه تشیید مبانی صلح و صلاح نزد پادشاه روم روانه دارند هر آینه دستخوان بابان
این طرف بتجسس درویش پاشای وزیر اعظم در تشیید مبانی این بنای خیر انجام بآیینی که مقرون
برضای خاطر اقدس اعلی باشد اهتمام تمام بتقدیم خواهد رسانید و معماری بنای آفتاب اشراق انس سک
القاب بنیان فقره وفاق و اتفاق این دو خسرو باستحقاق بنای والای استقرار و استحکام خواهد رسید
و بعد از مطالعه مکاتیب مذکور فرمان والا بصدور پیوست که منشیان عطارد نشان جواب آن را باین
مضمون بر صحیفه بیان نگاشتند که بر عالمیان عیان است که قواعد عهد و پیمان در میان شاه جنت
مکان و پادشاه خیرخواه غفران پناه سلطان سلیمان مدتی آیین استقرار و استحکام یافته بود که نسلاً
بعد نسل غبار مخالفت و نزاع در میان این دو سلسله علیه و این دو خاندان والاشان مرتفع بوده از
طرفین بامری که موجب نقض عهد و پیمان باشد جرات ننمایند و بنابر آنکه سلاطین آن دودمان سلسله جنبان
نقض عهد و پیمان شده دست تصرف ببعضی از نواحی ممالک محروسه که ملک موروث این دودمان والاشان
کردند بر ذمت همت حق شناس خلافت اساس واجب و لازم آمد که در طلب حق خود بعد رسعد و رلوازم سعی
اهتمام مبذول داریم و ملک موروث خود را تا توانیم در تصرف دیگران نگذاریم اگر جویای آن باشند که
تجدید مبانی عهد و پیمان استحکام پذیرد شایان شیوه الفت و اتحاد آن است که فرمانفرمای دیار روم عهد
و پیمان پدران را منظور نظر حق بین دیده سرحد و سنور ممالک بدستور آن زمان مقرر گرداند آنچه ایم
انجه حد های عز و علا دانند چنانچه خواهد شد **دیگر** از سوانح اقبال که در این سال فرخ فال روی نمود ایغار امیر
گونه خان بتاخت ولایت رومیان بود بیان این سخن آنکه در زمستان سال گذشته که اعلام جاه و جلال به تسخیر
ولایت قراباغ و قلعه گنجه آسمان سای بود بنابر آنکه فوجی از رومیان از راه تاخت و تالان بمحال متعلقه نخجوان

مشارالیه آمده دو سه محل از محال کوکجه تنگیز را بجا و بنهب و غارت رفته بودند درین سال حیدر آل خان رفیع
مقدار باتفاق اعوان و انصار بتاخت آن دیار ایلغار کرده تا حوالی وان و ارجیس و عادلجواز بتاخت
و تاراج پرداخته با غنایم بیشمار باز گردیده و هم درین سال از امرای اکراد محمودی آن دیار و بلاد عبدالله
بیک حاکم خوشاب و زینل خان حاکم قراحصار و مصطفی بیک حاکم اکو و زینل بیک حاکم مورس و کسان
میر شرف حاکم جزیره و فرستادگان زکریا خان و ضیاء الدین خان حاکم تبلیس از راه دولتخواهی و التجاء
مآرب خود با میرگونه خان توسل جسته باتفاق وی باستان کردون نشان رسیدند و در حدود نخجوان
بتقبیل عتبه علیا سرافرازی یافته هر یک از ایشان بعواطف بیکران شاهی مفتخر و مباهی و باریلیغ
حکومت و منشور خوشدلی بدیار خود راهی کردیدند و امیرگونه خان نیز بدستوری شهریار جهان رخصت
آباد ایروان کشیده بعد از رفتن خان فیروزیت نشان و امرای اکراد موکب ظفر بنیاد متوجه عشرت آباد
قصبه اردوباد کردید ایلچیان و کسان میر شرف و زکریا خان و ضیاء الدین خان نیز با خلاع فاخره و
انعامات متکاثره که بان جماعت عنایت شده بود خوشدل و شادمان نزد ایشان روان کردیدند
بعد از رفتن امرای اکراد شهریار والانژاد بعزم سیر منتزهات قصبه اردوباد روی توجه بان مسرت
آباد نهاده ابواب سرفرازی بر روی ساکنان آن بقعه فرح افزا کشاد و چون پیش نهاد خاطر
قدس مناظر آن بود که تا انجام تعمیر قلعه ایروان و معاودت امرا و لشکریان بموکب ظفر نشان در ان
مکان نزاهت بنیان کامیاب و کامران بسر برده بعد از انکه از ان رهکذر خاطر اقدس اطمینان
یابد اعلام جهانکشائی بصوب تسخیر ولایت شیروان آسمان سای کردد بنابرین آن خطه ارم قرین
روزی چند محل اقامت خسرو روی زمین کردیده پایه قدر اردوباد بذروه چرخ دبیر بنیاد رسید و چون
از دیرباز آن خطه خلدطراز محل توطن و مقام نشو و نمای سلسله رفیعه بصیریه و مرحوم حاتم بیک اعتمادالدوله
که در عهد خود آصف جم اقتدار بوده از ان سلسله است و شرح حال وزرای عظام و امرای کرام و سایر
اکابر و اعیان زمان هر یک از سلاطین علیه صفویه انارالله براهینهم چنانچه در آغاز کلک طرازی این
حدایق ذات بهجت ایات بجا و مکانی شده بعد از کلدسته بندی کلهای بنکارنک سوانح آن عهد و اوان در ذیل
هر یک از حدایق خلد نشان ارتسم زده کلک بیان میکردد اکر خدا خواهد مهلت چند روزه داراه لبستان
شرح حال وزرای صایب رای یافته بتقریب نکارش احوال آن آصف ستوده خصال اشعاری بذکر
چکونکی آب و هوای آن خطه دلکشای خواهد شد و من الله الاعانة والتاييد آغاز ایشان بهار بستان
کلستان تسخیر فتح قلاع و بلاد شیروان بقوت تامیه الطاف الهی و ابر دست تایید نامتناهی

وسوانح حیرت افزا و وقایع عبرت زا که در اوان این تقاضای قضا روی نمود چمن آرای این کلزار همیشه بهار و کلدسته بند
کلهای بنکارنک این نادره کلزار یعنی کلک وقایع نکار کلهای عنبر آکین این داستان رنکین را از هجوم
سبزه بیکانه چنین بیرون می آورد که چون در اثنای اقامت موکب ظفر بنیاد در خطه دلپذیر اردوباد
خاطر اقدس خاقان کشورستان با نهای مهیان از انجام مهام تعمیر و استحکام قلعه ایروان و نقل ذخیره و
اسباب قلعه داری بان قلعه فلک شان اطمینان یافته میعاد آمدن سردار روم و عسکر قضا هجوم آن
مرز و بوم نیز بسال دیکر افتاد درای کشورکشای آن حضرت که پیوسته در انتظار تسخیر قلاع و بلاد شیروان
روزبکار میکذرانید عنان عزیمت بصوب آن ولایت منعطف کردانید و منشی نه کشان موکب اقبال سرادقات
جلال را از راه علی مره سی بفضای دلکشای جولدور و برکشاط کشیده قبه بارکاه سپهر اشتباه را در انجا
بلند و به مهر و ماه رسانیدند و چون با هیچ دولت فیروز نهایت بسرحد آن ولایت پرتو وصول افکنده آن مکان
فرح افزا محل نزول موکب ظفر لوا کردید بنابرانکه پریشانی و بی سامانی و توزع بال عساکر اقبال از رهکذر
امتداد ایام سفر حیدر ماش که بچهار سال کشیده و وقوع قحط و غلا در تمام ولایت آذربایجان که امتداد
آن نیز بدو سال رسیده بود از حد اعتدال متجاوز می نمود و اکثر سپاه ظفر پناه از راه فقدان جو و کاه
اسبان سواری خود را بجز اکاه عدم فرستاده پیاده مانده بودند و در تحصیل معاش و طلب نان از آتش اسلحه
جنک و اسباب حصول کام و ننک را در بازار قحط و غلا وقایه جان شیرین خود ساخته رای بیچیک از امرای
عالی رای و انمیدانست که با وجود اختلال احوال عساکر ظفر مآل و وقوع عسرت و تنکی در معسکر اقبال و
سایر محال ادراد اغراین سال توجه رایات جاه و جلال بصوب صواب شیروان احتمال داشته باشد و چون شاهد
فتح آن ولایت نه چنان در پرنیان ضمیر خورشید نظیر خاقان کشورکیر صورت پذیر شده بود که خیال فسخ
آن عزیمت تواند فرمود و مع ذلک بتقریب آمد و رفت تجار و مترددین و تقریر ایشان چنان بوضوح
می پیوست که رومیان قلعه دار آن سرزمین بنابرانکه درین سال امیدی نارسیدن ددوکومک از ندارند دیار
چون خار بر سر آتش نشسته اند و بمحض توجه موکب ظفر قرین دست از محافظت قلعه شماخی کشیده ولایت
شیروان بی ارتکاب زیاده مشقتی مفتوح خواهد کردید رای رزین خسرو روی زمین اقتضای آن نمود که
یکی از فدویان اخلاص آیین را بانشور عاطفت بان ولایت فرستاده ابواب وعد و وعید بر آیین سلاطین کشور
ستان بر روی مردم شیروان کشاید بنابرین محمد بیک ولد کوخلفای سوملو را که از اعیان آن اویماق و در
میان مقربان بساط قرب بحریف حرفی و زبان دانی طاق بود برفتن شیروان و رسانیدن فرمان لازم
الاذعان مامور و روان فرمود و مقارن ورود مشارالیه بقلعه شماخی و بداوای سودای زیاده سری احمد باشای

سکلر بیکی و سایر آقایان و ینکچریان و اعیان و رومیه شیروان بمعجون مرکب القوای مضمون آن منشور فهرد
احسان شمس الدین پاشا نامی از شیخ نادهای آن دیار که لب الهای درازا ابواب خلعات شایسته بر
روی کارکنان دولت آل عثمان باز کرده بفرمان خواندکار مشیر و صاحب رای پاشا و مردم آن دیار بود
مرض مهلک سودای محال آن کرده خسران مآل را سبحان واهی مشعر بر خیرخواهی مزمن مع در باکاذیب
باطله و اقاویل فاسده که از سیاق کلام آتیه بوضوح می پیوندد آن تهی دستان متاع خرد را دلنهاد یعنی
و عناد و در امن بن شعله فتنه و فساد گردانیده از نارسای رای خطای خود در دار الضرب حیله و تزویر
سکه قبول آن طاغیه فضول ساینده و چون خبر آمدن لشکر ستاره عدد فیروزی مدد در ان زمستان به تسخیر
ولایت شیروان دست و دل مردم آن دیار را از کار برده بود آن گرم نشده بیگانه افسانه و افسون
خواست که شیران بیشه فتح و ظفر را در ان زمستان بخواب خرگوش حیله و تزویر از سر تسخیر قلعه شماخی
وا کند بنا برین مجلسی نکین آراسته محمد بیک [illegible] را بمهمانی خواست و بعد از بسط بساط میزبانی و
تمهید لوازم مهربانی بزبان دل آسا با وی تقریر نمود که هر چند بر عالمیان عیان است که مملکت شیروان
ممالک زمان پادشاه ایران تعلق دارد و ملک موروث خاقان گیتی ستان است اما سپاه و لشکر این کشور که
بداشتن اهل و عیال در این زمستان سفر کردن ایشان از قلعه شماخی محال است از عواطف بیکران آن
سرور چشم آن دارند که موکب ظفر شعار تا رسیدن فصل بهار در بیرون [illegible] ولایت دیار قزل آغاج و
اسباب مشغولی گزین بوده سه چهار ماه زمستان را بلشکریان شیروان مهلت دهند که در منازل و مساکن
خود مرفه الحال به دعای دوام دولت بیزوال اشتغال نمایند و بعد از نوروز سلطانی که راه تردد گشاده
و اسباب آمد و رفت آماده گردد اگر بمقتضای اشاره والا عمل ننمایند بدانچه رای عالم آرا اقتضا نماید
از ان قرار بعمل آورند و چون محمد بیک بی نیل مقصود بموکب ظفر ورود معاودت نمود جمعی از اقوام و اقارب
مردم مآل اندیش شیروان که از راه شاهیسونی پناه بدرگاه جهان پناه آورده سایه نشین آفتاب عنایت
بیغایت بودند بواسطه مراسله و پیغام بر روی خویشاوندان خود باین مضمون گشودند که چون پیشتر از
خبر توجه موکب ظفر قرین بجمعیت و ساختگی گزین باین سرزمین رسید احمد پاشا و سایر روسا و
اقایان شیروان شمس الدین پاشا را با آوردن کومک و مدد باستنبول فرستاده بودند و قرارداد خاطر ایشان
آن بود که بعد از تحقیق خبر توجه خاقان بحر و بر بان کشورستان دست از امر و حکومت شیروان کوتاه
کرده در ین زمستان پناه بقلعه دربند برند و در بهار سال آینده مترصد وصول مدد و کومک بوده بعد از ان
بمقتضای مصلحت وقت عمل نمایند و در ین وقت از بنیاد کار ایشان آن فرزند نابزه حیله و تزویر چون آتش



سوزان از راه کفه بشیروان آمد و از جانب قیصر فرامین فوز مشعر بر استمالت احمد پاشا و سایر آقایان شیروان
ظاهر ساخته آن فرامین را باین آیین در افواه عوام انداخت که در ین وقت چهارده هزار ینکچری از راه
امداد بآن دیار روانه و داخل شیروان شده و در بهار سال آینده سردار جهان اقتداری نیز با لشکرهای بی حد و شمار
بصوب آن دیار طریق ایلغار خواهد نمود و غازی کرای خان تاتار را مقرر فرموده ایم که از طرف دیگر
بامداد و معاونت عسکر شیروان بر بندد به دستور با اقامت در ان دیار خواهد کشود و چون سپاه و لشکر جدید
و سر بار شکید بکرمان کشور میرسد باید که احمد پاشا و سایر آقایان و قلعه داران دیار شیروان بخاطر جمع
و استظهار تمام در قلعه داری حفظ و حراست آن ولایت اهتمام نموده از دو طرف چشم براه رسیدن لشکر
سپاه باشند و بعد از انتشار این اخبار مزور آن شیخ سالوس و آن گرم نشده معرکه مدمه و فسوس راه اوردی
که خود بجهت مردم قلعه شماخی آورده بود آن بود که هر چند اولیا و اهل الله مخبر داده اند که دست اقتدار
لشکر قزلباش بدامن تسخیر این ولایت نمیرسد و اگر بفرض محال را عزیمت بگرفتن قلعه شماخی برافرازند
بامداد اقطاب و رجال الغیب کار به سامان زند اما بظاهر بکار رسیدن چهارده هزار ینکچری کامدار بی یار
کفه دست و دل ایشان را از کار خواهد برد و باین ترهات لایعنی و مزخرفات مجانین و سفها اکثر روسای
قلعه دار که تهی دستان متاع خرد و سرمایه باختگان عقل و شعور در بازار تمیز سنگ و لعل بودند بنقد جان
خریدار کالای مفتریات آن بهمت زده کشف و کرامات گردیده در حفظ و حراست قلعه شماخی پای جان
سختی بر کشیده اند و غرض آن دانای هیچ مدان در طلب مهلت از خاقان گردون منزلت جز این
که در ین زمستان مستحفظان حصار شماخی را از آسیب سپاه کشورگیر در پناه حیله و تزویر خود در آورده
آن جماعت بیعاقبت را برسیدن فصل بهار و آمدن مدد و کومک امیدوار سازد القصه چون از راه مراسله و پیغام
آن گروه سعادت فرجام قلب [illegible] خدعه و فریب آن حیله گر مزوّر در دار الضرب ضمیر کیمیا تاثیر
عیار خود را [illegible] الابکش آن قلب [illegible] که طلب مهلت رو نمایند و [illegible] اشاره فرموده [illegible]
بنیتی راسخ و اقبالی بلند و همتی آسمان پیوند روی توجه بمحاصره قلعه شماخی و تسخیر دیار شیروان نهاده
عنان عزیمت بصوب آن [illegible] انعطاف داده موکب ظفر شعار از خان آرخی ارسبار بصوب آن دیار جلوه
نمای گردیده در سیوم ماه مبارک رمضان بکنار آب کر رسید و چون عبور بر مصاعد کال جاه و جلال لی ارکان
شداید و اهوال احتمال نداد و دران یورش ظفر مآل متاعب بسیار و مکاره بیشمار همعنان موکب ظفر شعار
گردیده ازین جهت که از نقصان و خسران بکمال بعساکر ظفر نشان رسید اران جمله آنکه هنگام عبور از آن دریای
پرشور و شور آب کر چون جسر جوانرا بریده بودند و در ان نزدیکی معبر و گذاری دیگر نبود جنود ظفر ورود ببناء

و کلک و تخت روان و امثال آن را از آن دریای روان عبور نموده احمال و اثقال خود را بدستور از آب
گذرانیدند و مراکب برق رفتار و شتران بار بردار و استرهای قطار سرکار شهریار کامکار و امرا و اعیان
رفیع مقدار بشناه از آن دریای خونخوار گذشته با آسانی از آن بحر طوفانی رخت نجات بساحل امکان
کشیدند اما چون بعزم مرور از آن بحر پرشور دریای اردوی معلی مواج گردیده آواز طبل رحیل بگوش مردمان
رسید چون وقت عبور از آن دریای پرشور شور نمود و فصل شتا از کثرت یخ بند و شدت سرما شتی
در آب افکنده از پارهای یخ که برابر یکدیگر کوه کوه رسیده بر روی آن دریای خوف و خطر شناور
میگردیدند عبور عسیر نموده و وهم و خیال از آن دریای سیال احتمال نداشت و بحکم ضرورت گذار از آن بحر
ذخار ناچار بود و بسیاری از مردم اردو و بازار و سایر تنگ سرمایگان معسکر ظفر شعار که اسب و شتران ایشان
از ضعف و لاغری بچراگاه بر آب و علف نرفت چهارپایان و شتران خود را در آب افکنده غرقه بحار
موج تلف گردانیدند و با آنکه بعد از عبور از آن بحر پرشور موکب منصور بی غایله خیر و نزاع متوجه قلعه
شماخی گردیده قبه بارگاه سپهر اشتباه در کنار قراسو بذروه مهر و ماه رسید قریب ده روز بیکدفعه مردم عبور
در ساحل آن بحر پرشور گرم بوده و آن گروه بی دست و پا خود را با اسبان و شتران لاغر از آن رود پرخطر گذرانیده
فوج فوج بمعسکر ظفر نشان می پیوستند و از این راه چندان اسب و شتر بچراگاه عدم شتافت که محاسب وهم
و خیال شمار آنرا در نیافت **دیگر** از سوانح ملال افزا که در آن اوقات بمقتضای قضا روی نمود آن بود که
چون خاقان منصور در صباح روز شنبه دهم ماه مذکور به آیین سلاطین کشورگشای تسویه صفوف و تعبیه
لشکر ظفر اثر پرداخته از عقبه نا سامان عبور و از فراز کوههای بلند قلعه شماخی را منظور نظر کیمیا اثر نموده
محل نزول اردوی کیهان پوی را معین و بفیروزی و اقبال در پای آن قلعه فلک مثال نزول اجلال
فرمود بحر پرشور و شر بختیان کوه کوهان سحاب را با مشکهای پر از آب بسمت آن ولایت فرستاد
تا گرد و غبار راه از چهره موکب ظفر شعار فرو نشانند ناگاه در راه از دم سردی هوا و خنکیهای فصل
شتا آن آبها افسرده پرویزن ابر سیه کار را کافور بار کرده و صفحه هوا از سیم مذاب مفتول کشی
بنیاد نهاده و بارش برف ابواب امتداد زیاد بر روی آن دیار و بلاد گشاده کار رهروان از سردی بر
دریابار بجایی رسید که از کثرت گل و لای راه تردد بر مردمان مسدود گردید و از این راه پای آمد و رفت
مترددین از معسکر ظفر پناه کوتاه و روز مردمان از فقدان آذوقه و اسباب معاش چون شب تار سیاه گردیده
عروج شعشعات در اردوی همایون بچرخ نیلگون رسیده در موکب ظفر نشان آتش جوع مردمان چنان بالا
گرفت که از بیم نگاه گرسنه چشمان قرص ماه گرده مهر و ماه از نظرها گریزان و آن دو قرص گرم در سفره سحاب



پنهان گردیده و ارباب ثروت و سامان که علیق و اموال ایشان هنگام جهاد اردوی همایون آباد منازل ایشان
مینهاد در این قحطستان که برات جو و کاه ایشان بر خوشه پروین و خرمن کاهکشان مینگذشت از راه
اضطرار مراکب باد رفتار و هیونان قطار و شتران خار خوار خود را بکنار آب کر که در زمستان قابل جنبان
علف زار آن دیار است فرستادند که شاید از خشک و تری که در آنجا بدست آید علیق چهارپایان را کفایت
نمایند و با اینهمه مال اندیشی کثرت برف و باران بر حال ایشان پیشی گرفته بسیاری از آنها راه چراگاه
عدم پیش گرفتند القصه در عرض مدت سه ماه که دست سپاه ظفر پناه از دامن رفاه حال و فراغ بال کوتاه
بود چندان صعوبت و مشقت با ایشان روی نمود که اگر بجویی عنایت غایت ولی نعمت جهانیان نمود پای
همت و دست جرأت بهیچ کاری نمی توانستند گشود و چون بمقتضای صدق مودای **نظم** در نومیدی
بسی امیدهاست ❀ پایان شب سیه سفید است ❀ پرتو مهر جهانتاب اقبال بی زوال در دنبال آن شب تار بود
بر اثر آن شام محنت صبح جهان افروز راحت چهره نمود الحاصل بعد از اختتام ماه صیام نوخیز الالای خسرو
کیخسرو غلام در صدد نظام و انتظام مهام قلعه گشایی در آمده بخت اساس آن قلعه سپهر مماس و اطراف و
جوانب آنرا بنظر اصابت اثر در آورده و چون معماران قضا اقتدار سلاطین آن دیار در سوابق ازمان بنیان
این قلعه فلک نشان را در میان دو کوه گردون شکوه نهاده و بنایان و صنعتگران نادره کار ابواب
تمامی بر و برج و باره آن حصار استوار گشاده اند بحسب اتفاق وضع شهر شماخی و قلعه خیبر مثال آن
باین عنوان اتفاق افتاده که طول شهر و قلعه در عرض دره واقع در میان آن دو کوه و منازل و مساکن
رعایا و سایر متوطنین اهل شهر در دامنه کوه جنوبی و خانههای سلاطین و حکام و اکابر و اعیان متصل
بکوه شمالی واقع شده و قلعه را از طرف شمال سرکانی بلند و زمینی آسمان پیوند اساس افکنده برج و
باره سپهر مانند آنرا با آهک و سنگ بهم پیوند داده اند و بنا بر آنکه جبال بردن چرو سیبه از جانب شمال از
راه اتصال با آن بروج فلک مثال اشکال داشت خاقان بلند اقبال بردن چرو سیبه طرف شمال را بسعی و
اهتمام الله ویردی خان باز گذاشت و در طرف غرب که اساس قلعه و شهر را در طول آن بنا نهاده اند و در آن
دلا محل نزول اردوی معلی بود بخت سیبه قورچی باشی و قورچیان عظام و متصل با آن سیبه ذوالفقار خان
و سپاه آذربایجان و بعد از آن سیبه قرچقای بیک و غلامان زرین کمر شهریار جهانستان و متصل بآن
سیبه گنجعلی خان حاکم کرمان و در انتهای فضای آن طرف سیبه علیقلی خان شاملو ایشیک آقاسی باشی
معین و مقرر گردیده و سایر امرای عظام و عساکر نصرت فرجام بمدد و کومک سیبهای مذکور مامور شدند و از
جانب شرقی طرف جنوب کسی بر بردن چرو سیبه منسوب و بکند و کوب مشغول نشد و بنا بر آنکه امرای صاحب سیبه

وجه بعرض خاقان بنده پرور رسانیدند که کثرت نزول برف و باران و دوری کتل و لای شدت زمستان
راهزنی پیش گرفته بهیچ طریق نمیگذارد که شتران و الاغان موکب ظفرنشان در نقل اسباب و ادوات
بردن وجه و سیبه که از اماکن دوردست بپای قلعه می باید آورد قدم براه اطاعت گذاشته مصالح ضروریه قلعه
گشایی را بپای کار آرند بنابرین رای رزین و اندیشه دوربین خسرو روی زمین با امرای اطاعت گزین
چنین تعلیم فرمود که دور تر از حد مقرر بردن سیبه و وجه مبادا فتی که از نگاهداران اهل قلعه آفتی بلشکر ظفر
اثر برسد شروع در حفر جر نموده هر چند گام که پیش روند نمونه برجی اساس افکنده خندقی بردور آن فرو
برند و آن برج را بجمعی از تفنگچیان دلیر و غازیان صاحب شمشیر سپرده مقرر دارند که در حفظ و حراست دم
سیبه دقیقه فرو نگذارند و باین آیین پیش رفته سیبهای خود را بجایی که منزل مقصود باشد رسانند و فرمان
پذیران بلبلدی تعلیم خاقان هفت اقلیم آن راه پر خوف و بیم را باسانی پیموده در زیر زمین راههای بسیار
بجهت مرور و عبور فتح و ظفر گشودند و با آنکه عساکر نصرت نشان را نزول برف و باران امان نمیداد
که در سیبها سر بالا کنند همان به نیروی بازوی توانا کار خود را ساخته رایت زبردستی می افراختند اما
رومیان قلعه را روز بروز بازار حصار گرم بود در آغاز کار از راه کمال گردنکشی و اقتدار از دروازه‌های
شرقی و جنوبی که در آن طرف از غازیان دشمن شکار و یار نبود بر سم تماشا همه جرأت از قلعه بیرون میتاختند
و در دامنه کوه صف آرای شده خود را آماده گیرودار می ساختند اگاه گاه که سودای بی پروایی غرور
سرراه براندیشه محال ایشان میگرفت بی محابا مرکب جرأت را گرم تک نموده پیشتر می آمدند و در
معرکه خصم اندازی لوازم کار و تازی بتقدیم رسانیده بقلعه باز میگردیدند و بنابر آنکه مراکب هامون نورد
شیر شکاران بجهت دوا از راه فقدان جو و کاه بعلف زارهای کنار کر پناه برده بودند و دست یکه
تازان موکب ظفر اثر ازین رهگذر بعنان مرکبان کوه پیکر نمیرسید و بدین جهت گوشمال آن طایفه
زیاده سر میسر نمیگردید رفته رفته نایره شور و شر آن گروه بدگوهر شعله ور شده روز بروز قدم جرأت
پیشتر مینهادند سر راه بر مترددین موکب ظفر اثر گرفته داد بی شرمی و دستبرد میدادند عاقبت بفرمان
خاقان گردون منزلت اکثر سپاهیان موکب ظفر چنبت که استطاعت محافظت اسبان در معسکر نصرت
نشان داشتند مرکبان خود را طلبیده داشته راه مقاومت رومیان کم فرصت افراشتند و پس از آن
یکه و بار که قدم جرأت از قلعه و حصار بیرون نهاده دست گیرودار غازیان شیر شکار افتادند مرکب کاو تازی
رانی کرده در پس دیوار قلعه داری ستواری گردیدند و چون سمند جرأت ایشان در معرکه جنگ غازیان آهنین
چنگ لنگ شد آهنگ جنگ سیبه نمود چندین بار فدایی وار بر سر سیبها ریختند و بنابر آنکه جرها و سیبها



بنزدیکی قلعه رسیده مردم سپاه شعار فتح الباب میکشیدند بیشتر از پیش جرأت آن طایفه کم فرصت بر ایشان
مجال پریشان گریزان می ساختند القصه چون خبر پیش رفتن سیبه و جره و رسیدن بحوالی قلعه و حصار
بعرض خاقان روزگار رسید و در آیینه اقبال بیزوال صورت فتح آن قلعه خیبر مثال را مشاهده و معاینه دید
نخست بجهت صیانت اسباب و اموال و حفظ و حراست رعایا و سکنه آن محال مصلحت دولت مقتضی آن
گردید که قامت اقتدار یکی از امرای نامدار را بتشریف والای ایالت و دارایی ولایت شیروان
بیارایند تا هنگام فتح قلعه و تسخیر آن دیار مجره وزیر دستان از دست اندازی سطوت عساکر ظفر
طراز در امان باشند لاجرم افسر بلندی این منصب والا را سزاوار فرق اقتدار ذوالفقارخان دیده
ایالت و امیرالامرایی تمامی آن ولایت را بوی عنایت فرمود و بنابر آنکه شاه فتح قلعه شماخی گوش
بیاواز رعد بهار یعنی نعره هوش ربای توپهای قلعه گشا بود فرمان قضا مضا نفاذ یافت که توپهای
کلان رعد آواز را که مفاتیح قلعه گیری بود بزودی زود از آنجا بپای قلعه شماخی آورده صدای آن
توپها را در گوش دشمن که از آنها راحوصله برد از آن طایفه شنوده سازند و فرمان پذیران در اندک زمانی آن
توپهای قلعه کوب را بپای قلعه شماخی رسانیده توپچیان قدر انداز آن اژدرهای کوه بنیان را در برابر
آن قلعه فلک شان آتش فشان گردانیدند و چون از آسیب گلوله سنگ آن توپهای رعد آسا رخنهها
در برج و باره حصار پدیدار گردیده سیبها و جرها و نقبها بطریق مقرر از خندق گذشته بزیر باره حصار
رسید قلعه داران که در مدت محاصره بازوی جگرداری گشوده دست از قایمه تیغ و قبضه سپر برنمیداشتند
از خواب گران نافرمانی بیدار و از شدت بأس و سطوت غازیان جان فشان خبردار گردیدند و دیدند
و دلی که نداشتند دل از جان برگرفته دست و پایی میزدند تا وقت آن رسید که برج و باره حصار
گلکوب جنبش سیل بهار یعنی یورش عساکر نصرت شعار شده کار زندگی بر رومیان قلعه دار دشوار گردد
اما چون ظفر ورود چون بدون فرمان لازم الاذعان جرأت یورش نداشتند و خاقان مروت کیش بنابر
آنکه در اثنای کار قلعه گشایی آن طایفه پریشان حال را از چهره دستی اقبال بیزوال خبردار و جهت ایشان
گروه کم نام تمام کرده بود و چون تسخیر حصار به یورش و جرأت سرشار غازیان جان نثار روی میداد منع
ایشان از قتل و غارت مردم قلعه شایان نبود قلعه گیری و کشورگشایی بود حکم یورش کالاتش
خرمن سوز زندگانی گنهکاران بیگناه بود نمی فرمود و مرحمت جبلی آنحضرت میخواست که ابواب قلعه
صلح و طلب امان مفتوح گردیده بهانه عفو و بخشایش بدست مراحم بیکران افتد اما چون بنیان زندگانی
ارباب بغی و طغیان بسیل بی امان کریمه کل من علیها فان مشرف بر انهدام بود بی امر و اشاره و الا

نی جهت یارا مری چند روی نمود که ابواب آن حصار استوار را بر روی دولت پایدار کشوده از آن جمله آنکه
بفرمان کارفرمایان قضا و قدر در روز پنجشنبه بیست و پنجم ماه صفر چند نفر از غلامان زرین کمر خدیو
والا که از سپه قرخقای بیک انتهاز فرصت نموده از رخنه برجی که بگلوله توپ منهدم شده بود بر فراز
آن برج صعود نمودند و شور و شر ایشان باعث آن گردید که عساکر ظفر نشان بگمان وقوع یورش از جای
در آمده مهیای قلعه کشایی گردیدند و چون صدور این حرکت مقرون برضای خاطر اقدس نبود قرخقای
بیک از بیم مواخذه و باز خواست ابواب منع بر روی دیگران کشوده نگذاشت که بر اثر آن چند نفر
بر سر آن برج بهجوم آور گردند و بتعجیل تمام کسان فرستاد تا آن چند نفر را بقهر و غلبه از درون قلعه برگردانیدند
دیگر آنکه با وجود اطفای نایره آن شر و شور چون بمقتضای قضا از ورای پرده غیب صورت دیگر چهره نما
بود ممانعت قرخقای بیک بی فایده نمود در روز دیگر که روز جمعه بیست و ششم ماه صفر بود بهنگام مهاجت
یکید و تن از سرگذشتها که از تعب قلعه داری بجان آمده بودند خود را از فراز برجی که در محاذات سیبه
ذوالفقار خان خودنمایی می نمود بنشیب افگنده مردم سیبه را خبردار نمودند که برج مذکور از حارس و
نگهبان تهی است و جمعی از جوانان آن برج بی آسیب صدمه توپ و زلزله کنده و کوب قریب ده گز راه
زیر دیوار حصار دست از دامن سربلندی و پایداری برداشته روی بر خاک افتادگی و خرابی گذاشته بود
ملازمان ذوالفقار خان بنابر آنکه امر قلعه کشایی حضرت خاقان موقوف برضای خاقان گیتی ستان
و موقوف بر مجال امهال میدانستند بدون آنکه از خان اشارات رایه دون کرده بفرمان کارکنان
قضا و قدر آن رخنه را شارع فتح و ظفر انگاشته از آن راه قدم جرات ببالای آن برج گذاشتند و
بهادران نامور با تیغ و سپر بر اثر یکدیگر از آن رخنه بقلعه در می آمدند تا قریب یکصد و پنجاه نفر داخل شهر
گردیدند و خبر شور و شر آن یکه تازان وقتی بذوالفقار خان رسید که نایره حرب در میان آن جماعت
و مردم قلعه و شهر شعله ور گردیده شراره آن سر بچرخ اخضر کشیده و نزدیک بتعین موبیت که اگر در ارسال
مدد و کومک بجهت آن جماعت مساهله و اهمال ورزد تمامی ایشان عرضه تیغ تلف و پایمال
خواهند شد لاجرم بحکم ضرورت وقت باقی مردم سپاه خود را از آن راه بمدد آن جماعت فرستاده خود
نیز کمر قلعه کشایی بر میان زده روی صعود بر آن برج نهاد و چون غریو کوس و کرنای و دمامه و هوی دلیران
نبرد آزمای از فراز آن برج بگوش فلک البروج رسیده عساکر ظفر شعار در سایر سیبها خبردار گردیدند
اول کسی که قدم سرافرازی پیش نهاده غلامان جان فشان را رخصت یورش داد قرخقای بیک بود که چون
مشاهده سستی ذوالفقار خان و لشکریان وی را مشاهده نمود تاب توقف نیاورده از راه غیرت یکبارگی

طریق

طریق جانسپاری پیموده با نیروی موج موج سپاه و لشکر از سیبهای دیگر کمر یورش و قلعه کشایی بسته چون
قطرات امطار و امواج بحر زخار بیکدیگر پیوستند و از چهار جانب قلعه و حصار ابواب فتح و فیروزی
بر روی خود کشوده چون سیل بهار یکبار بدرون شهر و قلعه ریختند و برجی که خراب کرده صدمات توپ بود
در ان محشر آشوب بحیطه تسخیر غازیان دلیر درآمده رومیان قلعه دار را در برج و بارو حصار یارای ثبات
و قرار نمانده از هول جان گریزان خود را بشهر رسانیده در خانها و بیغولها خزیدند و چون عساکر ظفر
نشان دست از گریبان جان ایشان آسان آسان بر نمیداشتند چون بلای ناگهان و قضای آسمان
سر بدنبال آن خون گرفتگان گذاشتند و با تیغهای خون چکان قدم بر قدم ایشان روان شده
هر که را در هر جا پنهان میدیدند در خاک و خون میکشیدند و در هر خانه که بوی آدمی زاد میشنیدند خاک آن خانه را
بزور سرپنجه قتل و غارت بباد میدادند و کار بجایی رسید که در اندک زمانی قریب سه چهار هزار کس
عرضه تیغ تلف گردید و تمامی شهر شماخی بجاروب نهب و غارت رفته ساکن دیاری و نافخ ناری بجا نماند
اما به پیر داری حفظ و حمایت جناب مقدس باری درین یورش زیاده آزاری بشیر گیران بیشه دشمن
شکاری نرسیده بغیر از دو سه نفر عرضه تیغ تلف نگردید و چون باین فتح نمایان کسر شوکت احمد پاشای
بیگلربیگی و اعاظم رومیان بظهور پیوست بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش سعی و اهتمام بیش از پیش در
حفظ و حراست قلعه بالا که محدود بجانب شمال و مشحون ببروج سپهر مثال بود پیش گرفتند و بجد و جهد بی
نهایت رایت قلعه داری برافراخته چند روزی کار را بر لشکر ظفر شعار دشوار ساختند و الله وردی
خان و قورچی باشی و جمعی که سیبه ایشان از آن طرف پای قلعه میرفت چون سر و کار شان با جرات
بهادران قلعه دار بود هنوز سیبهای ایشان بپای حصار نرسیده بود و برجهای آسمان سای آن طرف نیز
بصدمه گلوله توپهای آتش فشان چنان نشده بود که صعود بر آن بآسانی توانسته باشند با وجود آن در آن
یورش انتظار فرمان خدیو کشورستان میکشیدند چون دیدند که از رهگذر سیلاب جرات غازیان قلعه
پایین و شهر شماخی چه رسید بحکم هم چشمی غیرت هم کاری در کار قلعه گیری سراپا آتش سوزان گردیدند
از جمله ایشان تو رجیان عظام بملاحظه ننگ و نام ترک قرار و آرام کرده در برون سیبها شب را از روز
و صبح را از شام نمی شناختند تا نقب را بکنار خندق رسانیده در یک شب بطریق معبر از خندق گذرانیدند
و از آنجا بزور سرپنجه توانا و نیروی بازوی قلعه کشا خود را بزیر برجی که در متانت و پایداری انگشت نما
و در رفعت و بلندی همسایه خانه مسیحا بود رسانیده در عرض دو سه روز زیر آن برج را کنده و کوب خالی
و مانند روش اعادی دین و دولت سر بجیب کرده و فوج از سپاه بهرام قهر که رایت فتح و فیروزی در شهر افراخته

نبود ناز و دو تیر فتح قلعه میسر گردد و از خانه بخانه راههای بنا و بدر کرده بزیر برج و باره قلعه الا متصل
گردانیدند و ما به الاتصال آن دو قلعه سپهر مثال بجبر و دستی و خانه براندازی عساکر ظفر مآل خراب و
ویران گردیده وقت خانه براندازی آن برج عالیشان رسیده توپهای آتش فشان رسید و توپچیان
قدرانداز ابواب گلبازی بر روی آن برج متین باز کرده یکطرف آنرا با زمین همنشین گردانیدند
و با وجود آن ویرانی باز چند صعود بر آن نه آسانی امکان داشت قورچیان جان فشان در روز پنجم از
جان گذشته قریب صد و پنجاه نفر از ایشان ترک سر را در نظر خاقان خورشید افسر تحفه مختصر شمرده
بجرات شیر عرین و ببر خشمگین دامن جان فشانی بر میان سپرها بر سر و تیغها از کمر کشیده بر فراز
آن برج دوان گردیدند و رومیان قلعه دار که بپشت گرمی متانت آن برج اساس پایداری خود را
استوار میدانستند یکبار از جای درآمده از اطراف موج آسا بر حصار روی گیرودار با آن برج پایدار
نهادند و باشتعال نایره قتال و جدال پرداخته توپ حرب را با فکندن توپ و تفنگ و قاروره های نفط
و سایر اسباب آتشبازی هنگامه جنگ فروزان ساختند و قورچیان عظام سپر ننگ و نام بسر از آن
دریای آتش گذر کرده قدم جرات پیشتر نهادند و چون نایره دار و گیر بکره اثیر رسید ملازمان امید وردی
خان نیز از جای درآمده از سیبه که داشتند قدم جرات پیش گذاشته رایت معاونت قورچیان
سمند همت افراشتند و در موج خیز آن بحر بلا که نمونه روز رستاخیز بود هر چند سفینه حیات بسیاری
از دوست و دشمن بغل پشکستن کشود اما چاره نشد که از نشیب و فراز در رفتنی بر روی خود باز
توانستند نمود عاقبت چند نفر از قورچیان جگر که در راه جان سپاری ترک سر گرفته بهادر بیگ که بود
بر فراز آن برج صعود نمودند و با رومیان دست و گریبان گردیده بسیاری از ایشان را بهم دستی
اقبال بیزوال در خاک و خون کشیدند و بقیه السیف که جان را از دست و تیغ غازیان بجان خلاص داده
از فراز برج روی بجز نشیب نهادند و از درو بامها خانهای درون حصار دیگر باره آغاز سربازی
نموده دست جرات بانداختن تیر و تفنگ کشودند و غازیان فیروز جنگ در پیش روی خود حواله
گونه از چوب و سنگ مرتب داشته بسپرداری آن روی همت بنگاه داشتن برج و دفع دشمنان گماشتند
و چندانکه از ابر کمان کمانداران باران تیر و از سحاب صاعقه بار تفنگ بیکنجیان تگرگ گلوله بر سر
غازیان باران شد چین بر جبین نیاوردند و باران حفظ حافظ حقیقی را بر سر کشیده در نهایت جلادت
کار قلعه داری را بر اعدا مشکل کردند و از راه آنکه قورچیان عظام در طلب ننگ و نام قدم بر قدم یکدیگر
با آن برج بر می آمدند و رفته رفته بر قدرت و شوکت ایشان افزوده ابواب عجز و انکسار بر روی رومیان قلعه دار

میکشود

میکشود و آن برج عالی بنا بتصرف غازیان قلعه کشا درآمده موجب خاطر خواه آرام کار ایشان گردیده دست
قلعه داران از دامن حفظ و حراست آن کوتاه شد و بعد از استیلای غازیان ضیغم افتراس بر آن برج
آسمان اساس بنیان ثبات و قرار مخالفان برگشته روزگار در سایر برج و باره روی بانهدام نهاده چون
چار موجه دریای بیم و هراس افتادند و چون سفینه طاقت و توانایی خود را در کشاکش امواج بلا
دست و پای دریایی دیدند بکام و ناکام دست از دامن قلعه داری کشیده از فراز برجها متوجه
نشیب گردیدند و پاشا که در بدایت حال سر از قبول مصالحه و گردن از ربقه فرمان خاقان بلند اقبال
پیچیده تعلل تا فرمانی خط بطلان بر جریده مآل حال خود کشیده بود و ابواب عفو و بخشایش را بر روی
امید خود مسدود میدید بامید آنکه شاید بزور بازوی قلعه داری از پیش برد خواست که پیمان
قول سکبانان مخذول را بوعده و وعید سرگرم جنگ و جویای نام و ننگ گرداند چون کار از کار گذشته و عنان
دست ایشان از کار باز مانده بود گوش بآن سخنان نداده سراسیمه و حیران کسان از طلب امان نزد
الله وردی خان فرستادند و چون دست امید احمد پاشا بجیبی که سوق کریافت مدامی این موهبت
نمیرسید با چندتن از ملازمان خاصه و سکبانان که هنوز بنده فرمان وی بودند بر فراز قصری بلند
که در سوابق ازمان مسکن و منزل سلاطین شروان بود صعود نموده دست جرات بانداختن تیر و تفنگ
کشود و دران هنگامه کاری خیر کاری از پیش نبرده همراهانش رفته رفته از طریق اطاعت پای بیرون
کشیدند و کارش بجایی رسید که با یکنفر غلام زرخرید خود بجنگ و کشتی مشغول گردید چنانچه مولف
تاریخ عالم آرا در طی تحریر این داستان بر صحیفه بیان نگاشت که احمد پاشا مردانه و دلیر بود لیکن چون
در اول حال سر از مصالحه پیچیده محاربه اختیار کرده بود و میدانست که امید نجات نیست تا قوت و
قدرت داشت زد و خورد کرد صحیح القولی از زبان احمد پاشا نقل کرد که گفت غلامی داشتم زرخرید
که همراه من بود و از غایت ادب هرگز با من جرات تکلم نداشت و در مدت بندگی از و انواع جانسپاری
مشاهده شده بود و وقتی که قزلباش بر برج مستولی شده مردم من از قلعه داری بجان آمدند من و غلام دو
قبضه تفنگ در دست داشتیم او یکیک پر میکرد و بدست من میداد و من انیها یکدیگر می انداختم چون
ساعتی بر آمد بمن گفت ای صاحب سعادت عجب از تو که اینهمه خود را رنجه میداری مردم تو همه ترک
جنگ و جدال کرده رضا بقضا داده اند تا ایا روزگار چه تغییر رسانه از عاده و کس چه آید و این تفنگ
انداختن حیثیت اش را بر نفس شمار تا ببینیم که فردا از روزگار چه بما میرسد این سخن گفت و دودی از کن
گردانید و تفنگی را که با او داده بودم بر کنده هر چند طلب داشتم نداد چون دیدم که غلام زرخرید اعتمادی

دی را که دران بلدت سلسله جنبان مواد فتنه و فساد بودند با کچوک حسن و چندتن دیگر بموقف بازخواست
حاضر سازند و یساول باشی بی تحاشی چون خواست که باحضار ایشان بپردازد احمد پاشا بزبان عجز و
انکسار از وی درخواست که بنابر صدور بی ادبی و گستاخی نباید که در مدت محاصره از وی بصدور پیوسته
چون پای آمدن باستان گردون نشان ندارد نوعی نماید که بفرمان عالی آن راه را بپر سپاید چون سک
مذکور عجز و استغاثه پاشا و استدعای او را بعرض خاقان کشورگشای رسانیده مراحم بیکران بجلایل
عفو و بخشایش خاطر پریشان وی را اطمینان بخشید و مقرر فرمود که یساول باشی بمژده جانبخشی
پاشا را بحیات تازه امیدوار ساخته از راه اطمینان بدرگاه آسمان جاه رساند و چون پاشا در
بجبهه سایی درگاه معلی سربلندی یافته جبین خجالت و انفعال بر عتبه اقبال و آستان جاه و جلال
نهاده پاشا که در میان ایشان بوفور خردمندی و آداب دانی ممتاز بود جبهه ضراعت بر زمین
خجالت سوده در باب صدور جرایم نافرمانی زبان بمعاذیر خردمندانه و اظهار ندامت و پشیمانی
گشود و با آنکه دران روز نایره قهر و غضب شهریار گیتی فروز عالم سوز بود در نفحات نسایم عفو و
بخشایش خرمن حیات پاشا را ازان شعله بی امان صیانت نمود و حرکات ناشایست و جرأتهای
بیجای او را که بدان جهت در عرض مدت قلعه داری غبارانگیز مرآت خاطر اقدس شده بود بروی
او نیاورده زبان بسخنان عتاب آلود گوهربار نفرمود و چون معلم ابلیس شمس الدین پاشای [illegible]
ملتبس را بموقف بازخواست آوردند نایره غضب قهرمان قهر نظر بوی شعله ور گردید و آنچه
دران مدت از شآمت مکر و خدعت وی باین بهرام صولت رسیده بود بزبان گوهربار تذکار
آن گشوده مقارن آن کچوک حسن بامید رهایی از زهر خوش آمدگویی و بیهوده درایی در آمده باین مردود
خطاب نمود که آنچه بر سر این جماعت آمد بشآمت دعوی کشف و کرامت تو بود خون تمام این
بیگناهان را که در برابر سپاه حضرت شاه سپر عجز و فروتنی افکنده دل از دولت شیروان کنده
بودند و از راه مآل اندیشی رفتن بجانب دربند بر یکدیگر پیشی می جستند بگردن گرفتی و بزبان
حیله و تزویر نقش بر گردی که از عالم غیب بمن خبر داده اند که تمنا اقتدار شهریار روزگار [illegible] که
لشکر این حصار نمیرسد و دست جلادت و پای غیرت غازیان قزلباش از ساحت فتح این ولایت
کوتاه است و تا مردم را از نهاد قلعه داری کرده باشی خود بدر رواج شتافته تخته یلی ویران گردی
و اهل قلعه را بر سر کار ممانعت و قلعه داری آوردی و ازین ریش دراز که دام مضحکه و پابند معرکه [illegible]
کرده شرمت نیامد که باین ریسمان پوسیده خلقی را بچاه گناه انداختی و درین وقت دست جرأت



برمن چیره شده و فرمان نمی برد حیران کارخانه تقدیر گشته دانستم که ادبار روی آورده آری بیت
با قضا بر نمیتوان آمد ** با قدر بر نمیتوان آویخت ** من بهم تفنگی که در دست داشتم انداختم و
رضا بقضای آسمانی داده بجماعت قزلباش که به برج در آمده بودند فریاد کردم که دست از محاربه بدارید
که ما ترک قلعه داری و جنگ کردیم قلعه بحضرت شاه تعلق دارد انتهی القصه چون احمد پاشا رضا بقضا
داده مفتاح قلعه داری با تفنگ خانه فرستاد و از بأس و سطوت غازیان بهرام صولت دید آنچه دید از
راه اضطرار با بند وردی خان بلتچی و مستدعی آن گردید که در شب آن روز اهل قلعه را در پناه حمایت
خود درآورده نگذارد که از لشکر فیروزی اثر آفتی با ایشان رسد تا روز دیگر در باره ایشان آنچه
مقرون برضای خاطر اقدس باشد بعمل آید و خان مشار الیه باتفاق قورچی باشی استدعای پاشا را
بعرض اقدس اعلی رسانیده مسئول پاشا بعز قبول موصول و مقرر گردید که در آن شب اهل قلعه از شور
و شغب سپاه نصرت طلب در امان بوده نگذارند که احدی بقلعه داخل شود و کسی از قلعه بیرون آید
و بتعیین جمعی از مردم آگاه اهل قلعه را از شور و شغب سپاه نصرت پناه بارخ داشته نگذارند که احدی
بقلعه داخل شود یا کسی از آنجا بیرون آید و صباح روز دیگر که روز ششم چهارشنبه دویم شهر ربیع الاول
بود نسیم فتح و فیروزی از طرف شمال برگلهای نگارنگ حدیقه اقبال بیزوال وزیده در دروازهای
آن قلعه خیبر مثال بر روی عساکر ظفر مآل مفتوح گردیده و در حینی که فراشان چابکدست قضا سایبان زرین
طناب آفتاب را بر سر ساکنان بسیط غبرا می افراختند حسب الفرمان قضا جریان فرمان پذیران
قضا شادروان عظمت و شان را همدوش فرقدان و همسایه آسمان ساخته فرش جهانستانی و کامرانی
در زمین آن انداختند و بزمی چون بزم بهار و مجلسی از مجلس جنان یادگار بهم پیوسته امرای بهرام
صولت و ارکان دولت ابدمدت و مقربان عتبه اقبال و حاشیه نشینان انجمن جاه و جلال جای
بجای فراخور پایه و قدر خود ایستادند و نشستند و حاجبان زرین کلاه در دربارگاه چوب منع بر سر راه
قیصر و خاقان نهاده عیش عید و خوشدلی جاوید را آن بزم ارم نگار بار دادند و در آن روز فیروز
که نمودار شب عید و روز نوروز بود خاقان گیتی فروز بر اورنگ جهانبانی و سریر کیانی بر آمده
فتح و فیروزی عشرت و مسرت انداز را بمهمانی طلب فرمود و چون بزم ارم قرین باین
سلاطین جهانستان رشک روضه رضوان و عشرت باغ جنان گردید فرمان والا بعز نفاذ رسید که
قرچغای بیگ با فوجی از غلامان جان نثار و تفنگچیان بکار از حفظ و حراست قلعه پرداخته و از بامهای آن حصار
استوار بر انداخته حسین بیگ یساول باشی قورچی ذوالقدر احمد پاشا و شمس الدین پاشا و برادر و پسر کهتر

ملک علی بیک جارچی باشی اصفهانی که گاهی در مجلس همایون راهی بهزل و مطایبه داشت باشاره والا
بسروقت ریش دراز روی رسیده پیش کشید و گفت کسی که خود را طبیب گوید و صاحب کشف و کرامات
داند و ریش خود را نیز در دروغ باین پایه رساند ریش او پیش کشیدنی و از بیخ برکندنی است
آنگاه آن لوتره خبیث را لقوت هرچه تمامتر از سر آن پر غرور برکنده بدور افکند و بمقتضای الکرام
بالتمام گاهی بمشت و لکد و گاه بمجمش و دشنام دلجویی آن شیخ ناتمام نمود تا کار را از شوخی
گذرانیده دست بقبضه تیغ انتقام رسانید و چون آتش خشم جهانسوز خاقان انجم حشم بباد دامن
یادآوری سخنان ناملایم و حرکات ناشایست آن مغرور زیاده سر دمبدم شعله ور میشد بعنوان قهرمان
قهر آن بدگهر با برادر و پسر کهتر و دو سه نفر دیگر که دامن زن نایره شور و شروی بودند بسیاستهای
غیر مکرر طریق سقر نمودند و جسد پلید ایشان را چون بر رهگذار [illegible] کلاب انداختند کاری لب
مردم سپاه موکب ظفر شعار افتاده آن جیفهای مردار را رسن بر پای بر سر راه و بازار آوردند و از
گوشت قطعات آن اجساد پلید طعام کلب اطعام دد و دام انجام داده ابواب مسرت
و خوشدلی بر روی روزگار خود گشادند و چون نقش وجود آن گروه هر دوده بتیغ سیاست از ساحت
حیات زدوده گردید نوبت بمیرزا نامی از مردم شیروان که در میان رومیان بهادری نام بر
آورده خود را رستم رستاق و سام زمان می شمرد و بهر تیری که در مدت محاصره عسکر ظفر قرین می افکند
نام خود را نقش کرده بآن تیرها خود را کماندار ثانی اسفندیار بقلم میداد رسید و بنابر آنکه یکی از
ملازمان عتبه علیای شاهنشاهی که برادرش بزخم تیر آن مغرور زیاده سر از پای درآمده بود
از راه خونخواهی استدعا نمود که خون برادر را از وی مطالبه نماید اشاره والا بحصول مامول وی
مقارن افتاده علی العور(?) روی جرات بقلعه نهاد و تا رسید آن زیاده سر پلید را در خاک و خون کشیده
سر بی مغزش را [illegible] عتبه اقبال رسانید و خاقان مروت کیش بعد از سیاست آن بداندیش
از دریای مرحمت جبلی آبی بر آتش خشم و غضب خویش زده از سر خون بقیه رومیان که بحکم عدم قبول
امان مستوجب گونه گونه مثلات و هوان شده بودند گذشت و جمعی از آن جماعت بازاء این جانبخشی
بطوع و رغبت اندوختهای خود را برسم خونبها بعساکر ظفر لوا تسلیم داشته مطلق العنان باوطان
خود روان گردیدند و گروهی بدرد بیدرمان بشارت و تهی دستی [illegible] قورچی باشی رومیان موسوم
مبتلا گردیده کشیدند [illegible] این سخن آنکه این جمیل مردود برادر خواجه حسام الدین لاهیجی
وزیر خان احمد والی گیلان در قلعه شماخی از جمله محصوران و مدار علیه و مبالغ و جیش بر اطلاع شان

وعلائ[illegible]

واعتلای مکان وی در میان ایشان آن گردید که چون خان احمد از گیلان بعزم فرار بدیار روم آوارگی
بشیروان کشید آن مردود پلید مرافقت وی گزیده چون بشیروان رسید ترک مرافقت وی نموده
در شماخی متوقف گردید و با رومیان از در آمیزش و چاپلوسی درآمده خود را بکاردانی و کفایت
اندوزی و سامان ثروت شهرت داده رفته رفته در میان ایشان قدم بر مدارج اعتلا نهاده
ابواب اعتبار قورچی باشیگری رومیان بر روی روزگار خود گشاد و با آنکه مرآت خاطر اقدس
از برادران آن ناکس که پیوسته در گیلان سلسله جنبان مواد فتنه و فساد بودند غبار آلود و یکی از ایشان
بجرم فتنه اندوزی قبل ازین بسالی چند در دار السلطنه قزوین معروض تیغ سیاست خسرو روی
زمین شده بود چون قلعه بحیطه تسخیر سپاه کشورگیر درآمد و آن سرکرده سلسله مکر و تزویر منظور
نظر کیمیا تاثیر گردید بچرب زبانی و سخندانی نایره خشم جهانسوز آن حضرت را باظهار کفایت و
کاردانی از خود در گذرانیده بخلعت عفو و بخشایش سرافراز گردید و تا طلب وی اندوده دعاوی کاذبه
خود را در کفایت مال دیوان در دار الضرب امتحان بسکه قبول رسانده تعهد نمود که پنجاه هزار
تومان از اموال محصوران برسم ترجمان بحصول موصول و تنخواه مدد خرج عساکر فیروزی مآثر گرداند
و حسن وجدان [illegible] نابسره دعاوی باطله وی را بر محک امتحان زده دروغ بی فروغ او را
بر عالمیان ظاهر گردانند آن سخنان را اذان بوالفضول بسمع قبول شنیده او را بحصول و وصول آن
مبلغ خطیر مامور گردانیده و آن بیمروت بدطینت چون بازای آن خدمت بعواطف بیکران و وعده
وزارت گیلان و مازندران ملک دار السلطنه صفاهان امیدوار و محسود اکفا و اقران شده بود دفتر
[illegible] خانه براندازی را بازی بازی گشود و دفترداران روم را بر سر خود جمع آورده از روی
دفترات ایشان علاوه در سوم بهریک از محصوران بعدت قلعه داری برآورد و سیاهه کرده از روی آن
طومارها در دست داشته دست تعدی از گریبان مرده و زنده ایشان بر نداشت و با آنکه اکثر آن جماعت
از هم شکنجه [illegible] جنت بعالم آخرت کشیده بودند از ایشان فراموش نمود و تا مردم
شیروان و اعیان شماخی نیز کل چیزی از بن خارستان عبرت چیده نشد مبلغهای گزاف بصیغه جمع
و مال امان [illegible] داشته با همه درازدستی میرزا آن طومار از سی هزار تومان بالا
نگذشت و چون [illegible] قضا جریان مقرر شده بود که وجه مزبور بصیغه خونبها و مال الامان [illegible]
تنخواه انعام غازیان قلعه ستان شود هر یک از آن طومار [illegible] فوجی از غازیان کشورگیر افتاده بود
اهتمام گرفت و گیران آن نهادند و بعد از تحصیلهای شدید از آن مبلغ گران پنج شش هزار تومان بوصول

رسیده تتمه چون بدوست محصلان جهات سرگردانی بود لم یصل گردید بعد از چند روز که پرده از رخ کار
بدبختی و مردم آزاری آن غدار حیله اندوز برخاسته صورت مجهول لم یصل وجه حواله بر آئینه ضمیر خورشید
نظیر عکس پذیر گردیده بوضوح پیوست که بجز آه و ناله مظلومان که از دست اندازان مزور مردود
بچرخ کبود رسیده چیزی دیگر بوصول نرسیده گرفتار وبال و نکال اعمال خود گردیده بعد از مصادره و
مواخذه بقتل رسید دیگر از وقایع عبرت افزا که بعبارت [illegible] حسین منظور نظر عبرت بینا
گردید آن بود که خدیو خداشناس بنابر تاسیس مبانی سلطنت ابد اساس بعد از که قصر شوکت رومیان
اهالی شیروان را که سالهای دراز ابواب آمیزش و دولتخواهی برروی رومیان باز کرده بجهت خویشی
سببی ایشان در سلک رعایا و آقایان و ارباب علوفه و تیمار منسلک شده بودند بنا بر عفو و عاطفت
خسروانه حاجب [illegible] ابواب تربیت و عنایت برروی چندتن از رؤسا و اعیان ایشان گشاده هر
یک را باعطای انعام و سیورغال محسود اقران و امثال و پسران و برادران ایشان را در سلک غلامان
خاصه شریفه منتظم و مقرر فرمود که پیوسته ملتزم رکاب اقبال بوده بعراق آیند اما شامت مخالفت
این دودمان والا کار خود کرده رفته رفته بیگلربیگیان و حکام شیروان بتیغ سیاست از آن جماعت
اثر و نشان در آن ولایت نگذاشتند و همچنین جمعی از رومیان را که بربط خویشاوندی سببی با شیروانیان
خانه یکی شده بودند حسب الفرمان والا به شیروانیان سپرده بودند که با آن جماعت از در رعایت
قرابت و غمخوارگی درآمده هر یک از ایشان که در رفتن باوطان خود بزاد و راحله محتاج باشند
مردم شیروان رفع آن احتیاج و نوعی نمایند که از راه رفاه حال بهر جا خواهند روانه شوند درباره
آن گروه آواره نیز تیغ غیرت اقبال روز افزون از نیام انتقام برآمده شیروانیان صدور آن
فرمان را از آزمایش و امتحان پنداشته قتل آن جماعت را وسیله رفع تهمت دولتخواهی رومیان
انگاشتند و از ایشان نیز بغیر معدودی چند از مردم بنام رومونشان که طریق نجات پیمودند در دیار
شیروان اثر و نشان نماند و امری عجیب تر از تمام این قضایا در این ایام از ذوالفقار خان قرامانلو که بیگلربیگی شیروان شده بود در وجود آمد که شامت آن چنانچه در محل خود ایما بیان
خواهد شد ان شاء الله تعالی ابواب مکافات برروی وی گشود خلاصه این سخنان آنکه در سوابق زمان که
رستم خان برادر مهتر و برادران کهتر وی از رهگذر زیاده سری امرای طوالش و ظهور معاندات
ایشان در جا و مقام خود دیار ای قرار و آرام ندیده در عافیت بولایت شیروان کشیدند و روزگاری
با رومیان آنجا بسر برده عاقبت رستم خان با یکی دو برادر و اتباع به تیغ مآل اندیشی رومیان بنا بر آنکه

اعتقادی

اعتقادی چنان بر ایشان نداشتند بقتل رسیدند فرهاد خان و ذوالفقار خان و الوند سلطان که برادران
کهتر رستم خان بودند از شیروان بآذربایجان طریق فرار پیمودند و چون اورنگ جهانبانی و تخت
فیروزبخت کیانی بجلوس همایون خاقان ربع مسکون از ذروه چرخ فیروزه گون درگذشت و سر رشته
دشمنان خانگی یعنی زیاده سران طوایف قزلباش در طریق نافرمانی پایمال و نکال گشت ایشان
را درعتبه علیای شهریار بحر و بر توسل جسته بشرحی که درین نامه نامی از آن مسطور شده بمدارج ترقیات
گوناگون صعود نمودند القصه در ولایت شیروان از بازماندگان رستم خان تا [illegible] و دختر و چند
نفر از پوشیده رویان دیگر در دست رومیان ستمگر اسیر و گرفتار مانده بمقتضای قضا آن سرپردگی
حریم ابتدا بامر ازدواج دو سه تن از آقایان ایشان افتاده بمرور دهور و تعاقب اعوام و شهور
مادر اولاد اناث و ذکور شده بودند درین وقت که کمند اقتدار عساکر نصرت شعار بر کنگره قلعه و حصار
شماخی افتاده ذوالفقار خان بایالت آن ولایت لواء سربلندی و امتیاز برروی خود کشاد اقوام
و اقارب سببی خان مشار الیه بخیال خام قرابت خان نهال زندگی خود را پخته دیده بامید واری رعایت
صله رحم بجان بی رحم متوسل گردیدند و خان رحیم دل تا از مراعات ایشان غافل نشده باشد صورت
حال را بمسامع جلال رسانیده بتاکید تمام بدلجویی و پژوهش حال ایشان مامور گردید و تا مرفه الحال
با اهل و عیال در کنف حمایت دی بر فاهیت روزگار گذرانیده باشند دست حواله و شورش
مورچی باشی گیلانی را از گریبان جان ایشان کوتاه و مقرر فرمود که محصلان آن جماعت رجوع بذو الفقار
خان نموده وجه حواله را از وکلای خان بحصول و وصول رسانند و از هیچ راه احدی مزاحم سر بدرخانه
ایشان نبرده گذارند که مرفه الحال بدعای دوام دولت بیزوال اشتغال نمایند و با این همه اهتمام درباره
آن جماعت از خاقان گردون غلام خان مروت کیش قطع نظر از رعایت صله رحم کرده درباره آن
بیچارها طریق نافرمانی ولی نعمت خویش پیش گرفته بشعله تیغ بیرحمی که بخس و خار حمیت برکانه افروخته
بود خرمن حیات تمامی ایشان را با بنین و بنات بباد تاراج حادثات داد و زن و مرد و خرد و بزرگ
و پسر و دختر و کنیز و غلام را از ظلمت ظلام معروض تیغ انتقام گردانیده در آن شب تار شمار آن
خون گرفتگان به پنجاه و هفت یا شصت و هفت نفر رسید و صدور این جرأت از آن بیمروت بروی مبارک
نیامده چون آن بیگناهان کاری بادی کرد که آتش [illegible] برخس و خار و شحنه مردم آزار در کوچه و
بازار نکند با جمله صدور این جرأت بیمروتانه بر خاطر اقدس شهریار زمانه گران آمده زبان صدق بیان بعتاب
و خطاب و ملامت و سرزنش وی گوهر بار فرمود و چون وقت مقتضی زیاده از آن نکوهش و توبیخ نبود

خودخواهی آن بیکنامان را بقهر قهار شدید الانتقام حواله نمود و چنانچه بعد ازین در بین کوه آگهی نامه
ایما هی بآن خواهد شد ان شاء الله تعالی رسید باو آنچه رسید **اما سوانح** دولت افزا که در سال
خیر مآل بعضی در اثنای محاصره قلعه خیبر مثال شماخی و بعضی بعد از وقوع آن باستقبال موکب اقبال آمد
**تسخیر** قلعه و حصار بادکوبه است که اساس آن از سه طرف بدریای خزر پیوسته و از یک طرف
که بجانب خشکی است از متانت و پایداری راه صعود جنود وهم و خیال را بر خاکریز خود بسته
و چون بامداد جنود غیبی و وفود لاریبی مقدر و مقرر شده بود که قلاع سپهر ارتفاع ولایت شیروان
و سایر دیار و بلدان بحیطه تسخیر منسوبان این دولت ابد توامان در آید عسکر قضا هجوم سوم که کثرت
و هیبت ایشان بر جهانیان معلوم است با آنکه در بدایت کار قلعه داری عزم آن داشتند که از راه
رعایت حزم و مآل اندیشی در قلعه دربند حصاری شوند چشم از آن اندیشه صواب پوشیده از تیره
بختی رخت بقلعه شماخی کشیدند و از حفظ و حراست سایر حصون حصینه غافل و ذاهل گردید بآنجا
رسید آنچه رسید العقصه چون قبه بارگاه فلک پیشگاه در پای قلعه شماخی بر روی مهر و ماه پرتو نقش
مرام دولت ابدی اعتصام در نشست جمعی از محصوران قلعه بادکوبه باشاعه انوار عدل و احسان
خاقان کشورستان از ظلمت آباد عصیان و طغیان رهایی یافته بوستان اطاعت و شادکامی شتافتند
و بنا بر مثل مشهور که از یکدست صدا بر نخیزد با یمردی حسن نام جمعی کثیر را در خفیه پنهان همد
و معاون خود ساخته رایت مخالفت کوتوال و اتباع وی افراختند و بهشوجرات سر شار پرده از رخ
کار ایشان بر نداشته بود که کوتوال و شیعه وی از تمهید و توطیه ایشان خبر دار شده در صدد دفع
آن جماعت در آمدند و چون پرده از رخ کار آن گروه سعادت یار برخاست از راه آنکه دست ...
زوال ندارد قدم جرأت پیش نهاده بهیأت اجتماعی بر سر کوتوال رفته او را اسیر و دستگیر کردند
و جمعی از اتباع وی را که بنا خن دراز دستی مقابله و مقاتله سر زده سری مینخارید بدم باشاره گوشه ابروی
تیغ از سر وا کرده بتقلید سیف را از معولها متواری گردانیدند و چون قلعه بتصرف ایشان در آمد
صورت حال را بما سامع جلال حضرت بلند اقبال رسانیده براثر خبر کوتوال و سایر گرفتاران را با سر های
زیاده سران بآستان گردون نشان روانه گردانیدند و قلعه بدان حصانت و پایداری و حصاری
بدان متانت و استواری با این سهولت و آسانی بحیطه ضبط و تصرف جنود ظفر و ورود در آمد ...
کیانی در آمده آن گروه عاقبت محمود بازای آن دولتخواهی و جان فشانی منظور نظر عاطفت و احسان و
محسود امثال و اقران گردیدند و اموال و اسباب ارباب طغیان که بر سم غنیمت در قلعه جمع آورده بودند با نعام



وجلد و جایزه ایشان عنایت شد **دیگر** از فتوحات نشاط بخش فتح قلعه دربند بود که چون آوازه این فتوحات و
احسان با خبر فتح قلعه بادکوبه بسمع تمام ولایت شیروان رسید اهالی و اعیان دربند نیز با مید
عاطفت و احسان آرزومند گردیده و با آنکه بسیاری از ایشان بحکم ضرورت اطاعت رومیان اختیار
کرده خود را در سلک سپاهیان ایشان در آورده بودند قطع نظر از آن نموده بامید عواطف بیکران
ابواب دولتخواهی این دودمان والا شان بر روی روزگار خود گشودند و از جمله ایشان خلف ارجمند
خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان فرخنده نشان خاقان جنت مکان در ولایت شیروان بدولتخواهی
و شایسته خدمتی از همسران اکفا و اقران ربوده منظور نظر تربیت و مشمول عنایت آن حضرت
شده بود بیشتر از دیگران در جان سپاری و دولتخواهی سعی می نمود و چون بانهای مهنیان گوش زد ایشان
شده بود که خاقان جهانستان در حین ورود بجده ده کنجه ایلچیان قپچاق را که بلندی بخت بلند خود را
بآستان آسمان پیوند رسانیده مسالک طریق اخلاص گشته بود و اتفاق بوده منظور نظر تربیت و عنایت و
بوزید ایالت دربند سربلند گردانیده و مشمول لیت و حکم رخصت داده آن گیتی جایی بعزم فعادر رسیده
متوجه آن ولایت کردید ازراه اطاعت و انقیاد کس بطلب او فرستادند و خدمتش با دولت سعید تن
که برافراشت روی عزیمت بجانب دربند گذاشت و بعد از قرب ورود بآن حد و داهالی دربند باستقبال
وی اقبال نموده دروازه حصار را بر روی او گشودند و چون مکمند وهم و خیال بر کنگره تسخیر آن قلعه خیبر
مثال که بباب الابواب و سد اسکندر اشتهار دارد بجهت تسخیر آن قلعه دیوار است آن که تا لب
دریا سر باوج سما پیوسته نمیرسد حسن پاشای مشهور که در آن وقت بوزید ایالت دربند متعهد قلعه
داری و باشصت هفتاد نفر از رومیان در آن قلعه حصاری بود و چون از ورود ایلچیان و اتباع اطلاع
یافت از راه اضطرار با اعوان و انصار بدرون قلعه شتافت و در آنجا بربوار پایداری قلعه و
حصار داده ابواب قلعه داری بر روی مردم بیرونی گشاد و اهالی دربند که بامداد بخت بلند شهر را بحیطه
تسخیر دولت ابد پیوند در آورده بودند بامیدواری تمام طریق اخلاص و یکجهتی بدرگاه سپهر احتشام نمود و
و بازای این نیکو خدمتی منظور نظر عاطفت و احسان و مشمول لطف و توجهات بیکران گردیده املاک و متوجهات
ایشان بسیورغال آن جماعت کرامت و خلاع فاخره و انعامات وافره علاوه آن عنایت شد و
تا سکنه و مردم شهر نیز از موائد انعام عام بکام دل رسیده باشند تمام ایشان را معاف و مسلم و مرفوع القلم
و برلیغ احسان باسم ایلچیان اصدار فرمود که با ایشان از در حسن سلوک و رعیت پروری در آمده نوعی نمایند
که عجزه و زیردستان در مهاد امن و امان روزگار بسر رسانیده باشند و چون بعرض اقدس رسید که هنوز

اقتدار پاشا و اعوان و انصار وی از دامن حصار نارین قلعه کوتاه نشده و در لباس عهد و کاری از کرمان
قلعه داری بر آورده اند فرمان والا بگوشمال آن جماعت صادر و مقرر شد که فوجی از تفنگچیان چغتای
و خراسانی و گروهی از قدر اندازان بافقی و عراقی بسرکردگی منوچهر بیک غلام خاصه شریفه که باصابت
رای و وفور جرأت و کاردانی از اقران امتیاز داشت بکوتوالی شهر و حصار و ضبط شوارع و طرق و تسخیر
نارین قلعه قیام و باتفاق اسمی خان کار آن ناتمامان را تمام نمایند و فوجی از امرا مانند شاهسطر و
توکلی کرز ... بلقب احمد خانی و ایالت مشهد معلی سربلند شده و نعمت الله سلطان میر صوفی و علی
سلطان ... و امثال ایشان با موجی از دریای بیکران سپاه ظفرنشان بمدد و کومک ایشان مامور
گردیده جهت قلعه گشایی بشهر کشیده و باتفاق یکدیگر شروع در بردن نقب و حجر نموده در اندک وقتی
راههای بسیار جهت مرور و عبور جنود فتح و ظفر بزیر برج و باره گشودند و چون حسن پاشا دید که اساس
پایداری قلعه بنیروی بازوی اقبال بیزوال و زور سرپنجه عساکر ظفرمآل چون خیال محال روی در
انهدام و اختلال است دیده عاقبت بین بر مآل حال خود گشوده عجز و بیچارگی خود را وسیله مراجعت
داشت و درگاه جهان پناه را استدعا نمود که اگر مروت نجابت از سر تقصیر او و اتباع او درگذرد و
ممنون العفو زکوة الظفر تمامی ایشان را بجان و مال امان دهد ابواب قلعه را چون در فتح و نصرت
بر روی دولت ابدمدت میگشاید و بامید ادراک سعادت عبودیت و دریافت شرف ملازمت بخاکبوس
عتبه علیا می آید و بعد از وصول عریضه پاشا بدرگاه معلی پرتو آفتاب قبول بر ساحت مامول وی تافته
منشور عاطفت عفو و احسان مشعر بر حصول بخشش و امان باسم پاشا و مردم او عز صدور یافت و امرا دیده
آرزوی وی را بمطالعه آن منشور با بهجت و سرور پرنور گردانیده خاطر پریشان او را بمژده حصول امن و
امان جمعیت و اطمینان بخشیدند و روز دیگر پاشا شاه امانی ابواب قلعه را بر روی دولت والا گشوده
مفاتیح آن را تسلیم امرا نمود و خود با مردمی که داشت روی امید باستان کرده و پیش کشان گذاشت بشرف
خاکبوس عتبه علیا و دولت ملازمت درگاه معلی است سربلندی افراشت القصه چون برج و سر پنجه اقبال
بلند حصار آسمان پیوند باب الابواب دربند بحیطه تسخیر عساکر فیروزمند در آمده خبر فتح آن در
اثنای محاصره قلعه شماخی بمسامع اقبال رسیده و غریو کوس بشارت و شادمانی این خبر مسرت اثر
را بجای خبر مرگ محصوران حصار شماخی رسانید اساس پایداری ایشان در امر قلعه داری روی بانهدام
نهاده ابواب یاس و حرمان بر طاقت و توانایی خود گشادند و دست و دلی که داشتند در امر قلعه داری
درست و پا بر جا بود تا آن زمان که قلعه مسخر گردید و چنانچه بجای خود ثبت شد نسیم فتح و نصرت بر پرچم

اعلام

رایات ظفرآیات وزید بالجمله چون اقبال بلند خبر فتح قلعه دربند بمعسکر ظفرپیوند رسانید گلزار طبع
شعرای کوکب ظفرشعار شکفتگی آغاز نهاده در ضبط سال تاریخ آن فتح ارجمند داد سخنوری دادند
و نمونه از آن گلدسته ایست که دست فکرت میر جلال الدین حسن صدر متخلص بصلاحی بر یکدیگر
بسته و باین گلدسته بازار حسن گلستان را در هم شکسته و هو هذا **نظم** فتح دربند چو شد هاتف غیبی
میگفت ** فتح دربند بس فتح که مشحون آمد ** مصحف دل چو گشودیم برآمد تاریخ ** فتح دربند
همایون آمد ** و چون قلعه دربند از یکطرف بکوههای بلند الوند مانند پیوسته که طایر بلند پرواز
وهم و خیال از فراز آن بال پرواز نمی تواند گشود و از طرف دیگر سد مشهور است اسکندر است
که لنگرها بر جای در میان آب دریا افکنده و شارع عام آینده و رونده از ولایت شیروان بدشت
قبچاق و روس و خزر و دیگر ولایات است و آمد و رفت مترددین منتهی بیک دروازه میشود که در
وسط آن سد سدید مفتوح و بباب الابواب موسوم گردیده و جز این دروازه که روی گشاده بآینده و
رونده میگشاید ابواب احتمال تردد از راه دیگر بر روی مترددین بسته است بعد از تسخیر این قلعه سپهر
مثال بمسامع جلال خاقان بلند اقبال رسید که آن سد سدید که شاهراه آمد و رفت شهریار دیندار
جانی بیک پادشاه ولایت حصار بگوشمال ملک اشرف چوپانی با آذربایجان و خاقان مغفور امیر
تیمور شاه دیب توقتمش خان خان دشت قبچاق بوده و قلم وقایع رقم در محل خود اشعار به بیان
هریک از آن نموده بمرور دهور و تعاقب اعوام و شهور از تلاطم آن بحر پر شور مندرس و منهدم و
محتاج به تعمیر و تجدید گردیده چه مردم آن دیار از کهن سالان دیرسال شنیده اند که در سوابق ازمان
و سوالف ادوار کاروانی از تجار خبر عدد که از دشت خزر و قبچاق عازم این دیار بوده اند چون
هنگام شام بباب الابواب رسیده دروازه را مسدود دیده اند بار اقامت در در دروازه گشوده اند
و چون روز دیگر دروازه بانان از ایشان نشان ندیده اند و از حال ایشان از راه دیگر احتمال نبوده آنجا
نزد ایشان یقین پیوسته که از آب دریا که بکنار شهر اتصال داشته و از راه جزر و مد دریا در ان محل
عمق چندان نداشته گذشته اند بنابرین رای رزین خسرو روی زمین بتجدید و تعمیر آن سد سدید
متعلق گردیده فرمان لازم الاذعان نفاذ رسید که قنبر بیک سلحدار باشی ... سرکاری تعمیر و تجدید
آن سد و برج و باره قلعه را بر میان جان بسته در تعمیر و استحکام آن بطریقی که راه احتمال عبور و مرور
کاروان خیال از آنجا مسدود باشد لوازم اهتمام بتقدیم رساند و این سد سدید بعد از مدتی مدید
بحسن سعی و سرکاری مشارالیه و اهتمام معماران و بنایان نادره کار با تمامی بانجام رسید که در پایداری

و استحکام آن عزو خرد را انگشت تعجب بدندان گزید و بمعماری رای صواب‌نمای این جهان‌گشا کشورستانی
که ما دستردد درین باب الابواب از ولایات مذکوره مفتوح و ابواب اندراس روی آن بنای
عالی اساس مسدود گردید دیگر از سوانح اقبال که در خلال این احوال بوقوع پیوسته بنیان ثبات و قرار
قلعه‌داران حصار شماخی را بیشتر از پیشتر درهم شکست ورود حاجی بیرام ایلچی غازی‌گرای خان پادشاه
تاتار با نامه اخلاص مضمون و تحف و هدایای از حد افزون باستان خاقان ربع مسکون بود که برفاقت
طالب بیک برادر ابوالقاسم بیک یوزباشی ایواوغلی که از درگاه معلی طریق سفارت آن
ولایت پیموده حامل نامه عاطفت عنوان حضرت بغازی‌گرای خان بود بار اقامت در آستان سپهر
منزلت گشوده خبر رسیدن ایلچی خان تاتار و رسانیدن مکتوب عقیدت اسلوب وی که مشعر اظهار
اخلاص و عبودیت و محتوی بر مراعات حقوق سابقه این دولت ابدمدت و تذکار گرفتاری خود و
خلاصی از قید بعنایت شاهزاده خلد ما و اسلطان حمزه میرزا بود چون بمحصوران قلعه شماخی رسید امیدی
که برسیدن کومک و مدد لشکر تاتار بقا و یکاذبه شمس الدین پاشای مزور محیل داشتند بر طاق
نا امیدی گذاشتند و هر روزه شکستی تازه باوراق ثبات و قرارشان از شیرازه می‌افتاد تا اقبال
بی‌زوال ابواب فتح قلعه شماخی را چنانچه گذشت بر روی دولت و الا گشاد

ذکر اعلای اعلام اقتدار امیرگونه خان در ولایت ایروان و فتوحاتی که باقبال بی‌زوال اولیا در سال گذشته و این سال خجسته مآل دست داد

عندلیب بوستان سرای این گلزار همیشه بهار بر شاخسار اظهار چنین نغمه سرا می‌گردد که چون
امرای عالیشان و عساکر ظفرنشان چنانچه اشعاری بآن شد از تعمیر قلعه ایروان فارغ گردیده ذخیره
و سایر اسباب قلعه‌داری را بقلعه کشیدند و امیرگونه خان را که در سوالف زمان بحکم ضرورت یکسال
در النجق و دو سال در نخجوان رحل اقامت افکنده بود بتقریب ایالت آن ولایت در قلعه بار توقف
گشوده وامراء بدرگاه معلی معاودت نمودند عواطف گوناگون خاقان ربع مسکون بر ده ازیخ کار رجوع
ذاتی و جرات جبلی وی بر داشته رفته رفته در اوج بایرات جلادت بر اقتدار افراشت و بپرورش گرمی
تربیت و عنایت خاقان والانژاد در آن خراب آباد دو لهنا اقامت شده و الوای رعیت پروری و
عدل و داد بر روی مردم آواره و رعایای بیچاره آن دیار و بلاد گشاد و بصوابدید خرده‌دان جا و
مکان هر یک از انصار و اعوان خود را معین و مقرر ساخته امرای تابین و جمعی که محل اعتماد وی بودند
در درون قلعه و سایر مردمان در بیرون در مواضع خراب و ویران قریب بقلعه بار اقامت انداختند و جمعی
کثیر از مردم ایل و الوس و تراکمات سایر ولایات آذربایجان بدلجوئی و رعیت پروری وی مستمال و امیدوار





رخت رعیتی و اسباب زراعت و عمارت بایروان کشیده با انکه آق قوینلوی قاجار و اوتماق موصلو اوفجی
بیات که حسب الحکم خسرو آفاق از عراق طریق متابعت و ملازمت خان مشار الیه پیموده بودند دست
یکی داشته ملک محال زراعت و مقام سلاقی و قشلاق گردیدند و چون به تجربه معلوم مردم آن مرز
و بوم شده بود که عسکر قضا هجوم روم اکثر اوقات از طرف ایروان به یار آذربایجان می‌آیند
قرار داد خاطرها آن بود که تا اوان قرار و استقرار آن دیار محال ایروان از زراعت و آبادانی بر کنار
بوده هرگاه خبر آمد آمد آن لشکر قیامت اثر بایروان رسد از کشت و زرع در آن کشور اثر نیابد و
در ثانی الحال بر طبق استیداعای امیرگونه خان چون جمعی از غازیان مرخص شده بودند که در حوالی و
حواشی قلعه بحسب علیت اسباب خود فی الجمله زراعتی نموده اگر قبل از حصاد خبری از قرب ورود لشکر
مخالف بایشان رسد بر ودی طریق تضییع آن توانند نمود مردمی که از اطراف جمع آمده بودند با
غازیان دست یکی داشته بنای کار روزگار خود را در آن سال بر کشت و زرع بیشمار گذاشتند و
بیاسداری اقبال بلند و حفظ و حراست دولت ابدپیوند در بهار آن سال اقدام شوم لشکر روم بآن مرز
و بوم نرسیده آن کشت و زرع بحصاد رسید و غازیان و رعایا فرمنها از آن زراعت بقلعه کشیده
ازین راه ابواب توسعه معاش و رفاه حال بر روی مردمان مفتوح گردید و بمیامن اقبال بی‌زوال
قحط و غلا بخصب و رخا و شدت و عنا بثروت و غنا مبدل شده و هر را بنهار روی بآبادانی نهاد و
رایت اقتدار امیرگونه خان در ضبط و نسق آن دیار ارتفاع پذیرفته بعزمان وی غازیان آن حد
ابواب تاخت و تاراج بر روی مخالفان گشوده شاه‌زاده شوکت و اقتدار می‌نمودند تا رفته رفته
حکام ثغور و پاشایان سرحد روم از راه قرب جوار ایروان از خان عالیشان حساب بر گرفته در برابر
تیغ ظفر ساکروی سپر عجز و فروتنی افکندند و آوازه استیلا و اقتدار وی در آن دیار باطراف و اقطار
رسیده و فتوحات نمایان اندیع[illegible] و از آن جمله فتح قلعه معاذ برد که اساس بابطارای
آن در میان قلعه ایروان و قلعه قارص بر اوج ارتفاع کشیده و بنابر آنکه ولایات قارص در حیطه
قلعه سی تا مرز و بوم ارزن الروم پیوسته لگدکوب هجوم غازیان ایروان بود کار بر تردد واهد و فت
مستحفظان قلعه معاذبرد معاذبرد تنگ پذیر گشیده در پس دیوار عجز و افتقار یعنی چاردیوار حصار خزیدند
و چون از حکام قارص و ارزن الروم که بحال تباه و روز سیاه خود درمانده بودند دری از امداد و معاونت
بر روی ایشان نمی‌گشود و در آن چاردیوار از رهگذر معاش و مدار کار بر ایشان دشوار بود بلندی
عقل مآل اندیش طریق رستگاری از زندان قلعه‌داری پیش گرفته بجانب خان عالیشان متوسل و باظهار بیسوئی

طالب امان گردیدند و خان مشار الیه ابواب استمالت و امیدواری بر روی آن گروه حصاریان گشوده آن
ایشان را با علی بیگ مغاذبردی سرگروه آن جماعت روانه درگاه جهان پناه نموده و قلعه مغاذبرد
بحیطه ضبط و تسخیر سپاه کشورگیر درآمده کسان امیرگونه خان در حینی که موکب ظفرنشان از
ولایت شیروان بفتح و فیروزی مراجعت نموده بدار السلطنه تبریز رسیده بود اکابر و اعیان آن قلعه را
بآستان گردون نشان رسانیده منظور نظر عاطفت و احسان خاقان جهانستان گردانیدند و تمامی
از ایشان فراخور پایه و قدری که داشتند قدم بر مدارج ملازمت و تعیین و تشخیص مواجب و سیورغال
بامینی خان مشار الیه گذاشتند و بعد از فتح قلعه مغاذبرد مستحفظان حصار کنگردیزه که از توابع چخور
سعد است بنابر ضیق معاش و قرب لشکر ظفر تلاش قزلباش دست از قلعه داری کشیده بهر طرف
متفرق و آواره گردیدند و قلعه مذکور از این راه بتصرف سپاه ظفر پناه درآمد و چون خبر تسخیر این دو
حصار در آن دیار انتشار یافت رومیان قلعه دار قارص را سرکردن فرازی بر دو آمده آغاز تکاپوی
و استمداد از پاشای ارزن الروم نمودند قریب سیصد نفر سکبان دیگر پیوسته از راه مغاذبرد بجنبر بر
سر ایروان روان و کمر کین غازیان بر میان بسته و در حدود مغاذبرد در میان دره فرود آمده
بودند که قاید قضا امیرگونه خان را با لشکر گران ناگهان بسر ایشان آورده و رومیان از ورود جنود
ظفر ورود وقتی خبردار شدند که غازیان جلو ریز رسیده کار از کار گذشت لاجرم دست و دلی که
نداشتند بعزم فرار روی بهر کجا بود گذاشته قریب صد تن از ایشان که اسم و رسمی داشتند
با چار رایت گیر و دار افراشتند و چون خود نمایی شراره در برابر شعله بی زینهار چنان نیست چو
برق تیغ درخشان غازیان در لمعان آمد اثر از خرمن ثبات و قرار ایشان پایدار نمانده بسیاری
از ایشان طعمه تیغ آبدار و بقیة السیف آواره دیار فرار گردیدند و امیرگونه خان مظفر و کامران
طریق معاودت بایروان نموده وقوع آن فتح نمایان را عرضه داشت درگاه جهان پناه نمود و عریضه
مشار الیه را بطراز وی باسرهای مخالفان در پای قلعه شماخی از نظر کیمیا اثر گذرانیده
بعواطف خسروانه سربلند گردیدند و بعد از این فتح نامدار رایت اقتدار خان جهان شاهی بیشتر از
پیشتر در آن دیار ارتفاع یافته رومیان ارزن الروم را در پس دیوار تواری متواری سلحت و
پاشای آنجا بحکم ضرورت با خان صولت از در مدارا و مواسا درآمده طرح آشنایی و الفت انداخت
دیگر از قلاع سپهر ارتفاع آن دیار که بحیطه ضبط و تصرف اولیای دولت پایدار درآمد قلعه ماکو و
بایزید بود و باعث تسخیر این دو قلعه آن گردید که الوند بیک رودکی وکیل ضیاء الدین خان ولد شرف خان

کرد

کرد حاکم تبلیس در سالی که الله وردی خان بعزم گوشمال جغال بر سر قلعه وان رفته بود شعار شاهسونی ظاهر
ساخته بموافقت خان مشار الیه بتقبیل عتبه علیا سرفراز و بعواطف گوناگون تربیت و عنایات ممتاز
شده بود در این حال باتفاق مصطفی بیک محمودی کرد حاکم قلعه ماکو و بایزید که با وجود صدور گونه
گونه عصیان و طغیان مشمول عواطف بیکران بوده بدست برگشته بختی خاک ادبار بر فرق خود بیخته از
آستان گردون نشان روگردان گردیدند و از تبریز راه گریز پیش گرفته بمحصوران قلعه وان پیوستند
و چون خبر فرار آن دو غدار بامیرگونه خان خصم شکار رسید فوجی از غلامان را بر سر جماعت محمودی و
اتباع مصطفی بیک روانه گردانید و آن جماعت چون طاقت مقاومت با لشکر ظفر عاقبت نداشتند
دست از حفظ و حراست قلاع مذکور کشیده ایشان نیز روی بهزیمت بقلعه وان گذاشتند و
آن دو قلعه بحیطه تصرف سپاه ظفر پناه درآمده فوجی از غازیان بسالت بحفظ و حراست آن مامور
گردیدند دیگر از قلاع گردون ارتفاع که بعد از سنوح این قضایا بسعی و اهتمام امیرگونه خان بحیطه
تسخیر سپاه کشورگیر درآمد قلعه قارص است که از ولایات ارمنیه صغری و واسطة العقد ایروان
و ارزن الروم و در عهد سلطنت سلاطین ترکمان از توابع چخور سعد بوده و بعد از هجوم لشکر روم
بتسخیر ارزنجان و ارزن الروم و استیلای سلاطین آل عثمان بر ولایت مذکوره ولایت قارص گوی
مثال در خم چوگان اقتدار حکام جانبین افتاده مابه النزاع طرفین و از این رهگذر پیوسته لگدکوب
لشکر هر دو کشور و خراب و ویران بود تا آنکه در زمان دولت سلطان سلیمان خواندکار روم عسکر
قضا هجوم آن مرز و بوم را بهوای آن در سر افتاد که آن ولایت را بحلیه آبادانی و عمارت درآورده
با ارزن الروم متعلق نموده و بنابر آنکه آن ولایت بدیار شوره گل و آخچه قلعه که از توابع چخور سعد است
اتصال داشت رعایت ناموس سلطنت و حمیت خسروانه شاه جنت مکان نمیگذاشت که آن اندیشه
محال راه بدار الظهور احتمال گشاید و چون معماری رای صواب نمای خیراندیشان بنای مرصوص
البنیان صلح و صلاح و اساس گردون مماس عهد و پیمان در میان خاقان جنت مکان و سلطان سلیمان
سر بذروه آسمان کشیده یکی از شرایط مصالحه و تاسیس قواعد آن ویرانی ولایت قارص و عدم تصرف
جانبین در آن بود گردیده دست اقتدار طرفین از دامن تصرف آن بر کشیده و بعد از ارتحال سلطان
سلیمان که سلطان مراد خان وارث تخت و افسر گردیده خط بطلان بر صحیفه عهد و پیمان پدر کشیده نخستین
نقض عهدی که از وی بظهور رسید باعث اختلال و انهدام مبانی صلح و صلاح گردید آن بود که
اقدام بتعمیر قلعه قارص و تاسیس مبانی آبادانی آن دیار کشوده حاکم قارص و قلعه دار جهت حفظ و حراست

قلعهٔ آن تعیین نمود و هر سال حکام و پاشایان نیز باحکام سابق آبادانی و زراعت آن ولایت میکوشیدند
تا مدت تصرف روم میان مردم آن دیار بسی سال کشیده وقت خرابی و ویرانی آن نیز بسرپنجه
اقبال بی‌زوال رسیده و نخستین اختلالی که بحال قلعه و مردم آن دیار روی نمود آن بود که در سال فتح
ایروان که موکب اقبال در آن ولایت نزول اجلال داشت بکرات عساکر ظفرمآل رعایای آن محال را
بحال خود نگذاشته رایت قتل و غارت آن ولایت افراشتند و ازین رهگذر تمامی مزارع و
محصولات آن ولایت رهشناس شعلهٔ شورش گردیده از آبادانی دوران کشور اثر نماند و کار مردم قلعه
بنابر فقدان ذخیره و آذوقه و ضیق معاش و مدار باضطرار کشیده بسیاری از ایشان آوارهٔ دیار
فرار گردیدند و بعد از تسخیر قلعهٔ ایروان آنان که در قلعه پای ثبات و قرار افشرده نیم جانی از
ترکتاز قحط و غلا بکنار برده بودند در سالی که جغال اوغلی سردار با جماعت فیروزی شعار در حوالی
تبریز قدم در معرکهٔ ستیز و آویز نهاده راه گریز پیش گرفت مرافقت سردار اختیار نموده بجهت
دست جرأت غازیان شیرشکار را بقتل و غارت خود گشودند و شیر احمد پاشای حاکم قارص
چون در اثنای گیرودار گرفتار چنگ اقتدار لشکر ظفرشعار شده بود عثمان پاشا نامی قایم‌مقام
وی گردیده بار اقامت در آن ولایت گشود و بعد از چندگاه که از ویرانی و بی‌برگ و سامانی و قحط و
غلای آن ولایت آگاه شد قلعه را با قاپیان و مستحفظان سپرده خود متاع زندگانی را غنیمت شمرده
بارزن الروم برد و بعد از فرار پاشا که مردم قلعه حشری بهم پیوسته از راه زبردستی تا حدود
معاذیر آمده بودند چنانچه ایمایی بآن شد منهزم و پریشان طریق مراجعت نمودند و بآیین شکست
نمایان یکباره کارشان از دست رفته بیشتر از پیشتر پامال خوف و خطر و لگدکوب تاخت
و تاراج لشکر ظفر سیر گردیدند و معدودی چند که پای گریز و یارای ستیز و آویز نداشتند بحکم
اضطرار دل بر قلعه‌داری گذاشته در تنگنای بی‌دست و پایی خزیدند و ببلای قحط و تنگدستی بیتابانه
روزگار میگذرانیدند تا درین سال فرخ فال که امیرگونه خان بقصد تسخیر قلعهٔ قارص و عزم تاخت
و تالان محال متعلقه بروم میان از ایروان رایت عزیمت بآن ولایت افراشت محصوران قلعهٔ قارص
هراسان و پریشان بنای کار خود را بر عجز و فروتنی و طلب امان گذاشته کس چند را نزد خان
عالیشان روانه داشتند و خان مشارالیه ابواب امن و امان بر روی آن جمع پریشان گشوده
ازین راه قلعهٔ قارص بحیطهٔ تسخیر سپاه ظفرپناه درآمد و محصوران باظهار شعار شاهسیونی از قلعه
بیرون آمده اکابر و اعیان ایشان بادراک سعادت ملازمت خاصهٔ شریفه و دیگران بملازمت امرا اختصاص

یافتند

یافتند و چون خبر فتح قلعهٔ قارص بوساطت عرض امیرگونه خان در روز پنجشنبه نهم ماه ربیع الثانی سال
مذکور بعرض ایستادگان کریاس گردون مماس رسید فرمان والا بتخریب و انهدام آن قلعهٔ فلک
شان نافذ و اساس سرافرازی و پایداری آن با خاک یکسان گردیده توپ و تفنگ و سرب و باروط
و سایر اسباب قلعه‌داری آن قلعه را نقل قلعهٔ ایروان نموده ابواب حصانت و متانت بر روی آن
قلعهٔ خیبرنشان گشودند و وقوع این قضایا سلسله‌جنبان اعلای شان و ارتفاع مکان امیرگونه
خان گردیده پایهٔ قدر و منزلتش بذروهٔ آسمان رسید و ازین راه عسکر و سپاه ارزن الروم در حمایت
حصار و تنگنای قلعه خزیده دیواری دیگر از غایت عزم و احتیاط بر دور خود کشیدند دیگر از وقایع
این سال که در خلال این احوال روی نمود آن بود که مهدیقلی بیک ولد علیقلی سلطان سعدلو که
پدرش سالها حاکم قرامان و از جملهٔ امرای چخورسعد بود و بحکم ضرورت در فترت روم به رخت
دولتخواهی خواندکار را بآن دیار کشیده در میان رومیان بعزت و اعتبار میگذرانید از خواب غفلت گاهی
بیدار و از راه شاهسیونی متوجه دربار آسمان مدار و وارد ایروان گردیده و مراحم بیکران مورد
و مشمول افزون حال بوی کرامت فرموده فرمان لازم الانقیاد پیوست که خود را در سلک امرای بیگلربیگی
چخورسعد منسلک شمرده بخدمات آن ولایت قیام نماید دیگر از سوانح اقبال این سال وقایع دیار
خراسان و مآل حال سلاطین‌زاده‌های اوزبک است تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه چون جهانگیر
خان و محمد سلیم سلطان سلاطین‌زاده‌های اوزبک حسب الفرمان قضا جریان چنانچه ایمایی بآن شد
باتفاق یار محمد میرزا که از امرای عالیشان ماوراءالنهر بود بحکومت و دارایی دیار
غرجستان گشودند و روزگاری دران دیار بکام دل روزگار گذرانیده صاحب لشکر و حشم و گنج
و گوهر گردیدند آرزوی دیرین ایشان که تسخیر ملک دلپذیر بلخ بود سلسله‌جنبان گردیده لشکری
بشماره دوازده هزار پیاده و سوار بآن دیار کشیدند چون خبر ورود ایشان بامرا و
اتالیقان نذر محمد سلطان پسر کهتر سلیم سلطان که والی ولایت بلخ بود رسید ابواب قلعه را بعزم
قلعه‌داری مسدود ساخته تخته پل برکشیدند و رایات اقتدار در برج و باره حصار افراخته مهیای افروختن
نایرهٔ گیرودار گردیدند و سپاه غرجستان بناچار دور حصار را پرکاروار احاطه نموده ابواب محاصره بر
روی محصوران گشودند و در اثنای این گیرودار جلوه‌دار قضا عنان اقتدار ولی محمد خان برادر باقی
خان را که بجای برادر در دیار ماوراءالنهر صاحب تخت و افسر شده بود بجانب قرشی کشیده در آنجا
از محاصرهٔ بلخ و شور و شر لشکر سلاطین‌زاده‌ها باخبر گردیده بتوهم آنکه مبادا دست اقتدار ایشان

بدامن تسخیر قلعهٔ بلخ رسید علی الفور سپاهی که با خود همراه داشت و شمار آن بیست هزار رسیده بسرکردگی
و سرداری محمد باقی میرزا و شغال میرزا ابد فتح ختم سلاطین ... مامور و روانه گردانید و آن
لشکر پرشور و شر بسرعت باد صرصر از معبر ترمذ عبور نموده در ساحل آن بحر پرشور بار اقامت گشودند
و چون خبر قرب ورود سپاه ماوراء النهر بجهانگیر خان و یار محمد میرزا رسید دست از محاصره کشیده
متوجه دفع و رفع سپاه ماوراء النهر گردیدند و بعد از تقارب فئتین قرب هزار و پانصد سوار از بهادران
نامدار سپاه ماوراء النهر بسرکردگی شغال میرزا و قونی میرزا از آن لشکر پرشور و شر جدا شده
در اثنای طریق سر راه بر جرخچی سپاه جهانگیر خان گرفتند و از لشکر جهان نیز دلاوران
جگرداری که تا زان معرکه گیر و دار چون آتش سوزان و برق فروزان بمعرکه تاخته سنگ حمله در آن
سلک جمعیت مخالفان را پریشان ساختند و بسیاری از نامداران آن فوج طعمهٔ تیغ تیز و
ناوک خونریز گردیده خبر فتح و ظفر لشکر جهانگیر خان همسفر برق و باد باطراف و جوانب آن دیار
و بلاد رسید و ازین راه بسیاری از سپاه ماوراء النهر از ولی محمد خان روی گردان شده بجهانگیر خان
پیوستند و جمعیتی تمام در آن مقام بحصول پیوسته باعث ارتفاع اعلام اقتدار جهانگیر خان گردید
اما چون خبر استیلا و اقتدار جهانگیر خان بامرای ماوراء النهر که برای مدد لشکر می آمدند رسید
خوف و هراس بیقیاس بر ایشان استیلا یافته روی جرأت از معرکه گیر و دار بر تافتند و محل نزول
خود در امنزل امن و اطمینان دیده حصاری باطراف خود از رود جیحون و خندق و جر کشیدند
و در حفر خندق و جر لوازم حزم و مآل اندیشی بجای آورده خاطر از اطراف معسکر خود جمع کردند و چون خبر
حفر خندق و جر چون بلشکر ظفر اثر جهانگیر خان رسید بر موری ماری و بر افتاده سواری گردید
در معرکه کارزار تیغ بهادری از میان کشیدند و کارهای نمایان بر حسب مرام دشمنان کرده باشند
سخت در اثنای صف آرایی تیغ زبان بر قلب جمعیت و اطمینان خود زده دیدند و بنابر آنکه در
میان طوایف اوزبک کسی که در بهادری و جرأت گوی سبقت از میدان تمامی ایشان بر ده باشد
بر دیگران حکم نمی تواند کرد و کمال مرتبهٔ تفوق و برتری ایشان بر یکدیگر بجرأت و جلادت و
یکه تازی است و بزرگی از کسی میگسند که در معرکهٔ مصاف تیغ جگرداری از غلاف برکشد و با
تیغ برهنه یکتنه بر قلب لشکر دشمن تازد و دیگر کارهای نمایان بابت تفوق و برتری افراز د لاجرم
در اثنای ارتفاع رایت اقتدار جهانگیر خان آنان که بر سر سفرهٔ بهادری نان یکه تازی می
خوردند یار محمد میرزا را هدف تیر تعییر و سرزنش نموده ازین مقوله سخنان در میان آوردند و آن بهادر



بیگانه از آن سخنان جاهلانه بیباکانه از جای در آمد و بآیین یکه تازان در رسم و قاعدهٔ ایشان تیغ
عریان بر صف دشمنان تاخته عقد جمعیت ایشان را بحدت تیغ جانستان پریشان ساخت و
چون گوی بهادری و یکه تازی را چنانچه بایست از میدان ربوده عزم معاودت بجا و مکان خود
نمود در کشش بتیر تفنگ یکی از پیادگان سپاه مخالف یا کشتن زین بسر در آمده آن بهادر
گزین را بر زمین زد و چون وقت آن رسیده بود که سمند سبکروح حیاتش در معرکهٔ حادثات بسر
آید پیادهای سپاه دشمن بیک چشم زدن خود را بآن بهادر صف شکن رسانیده خدنگش را اسیر و
دستگیر گردانیدند و تا از صف سپاه جهانگیر خان بهادران بمدد وی برسیدند لشکر اعلاد
سر بستش نزد امرا و سرکردهای خود رسانیدند و ایشان از بیم رهایی وی در عرض راه چون مصلحت ندیدند
گردن زده اش نظر دولت محمد خان پادشاه خود در سانند در زمان بتعاقبش پرداخته خود را از تفرقه و
تشویش فارغ ساختند ستارهٔ اقبال سلاطین ... بافروب گوکب حیات یار محمد میرزا راجع گردیده
تمامی سپاه و لشکر جهانگیر خان دست جرأت از جنگ و پای جلادت از معرکه نام و ننگ کشیدند و
شیرافکن میرزا که از امرای معتبر آن لشکر بود با فوجی از لشکریان طریق بدخشان نمود و گروهی
محمد سلیم سلطان را دست آویز گریز خود ساخته مرکب فرار بدیار دیگر تاختند و پس از آن مآل حال
وی ظاهر نشد که بکجا رسید و جهانگیر خان از بوالعجبهای زمانه انگشت تعجب بدندان با دو سه هزار
کس که با وی طریق وفاداری پیموده بجایی نرفته بودند عنان غنیمت بصوب ختلان منعطف گردانید
العقصه چون بمقتضای قضا نهال اقبال جهانگیر خان در جویبار نشو و نما بکمال نرسیده بعد از ظهور
شعشعهٔ فتح و ظفر اختر بختش با آن شکست غیر مکرر راجع گردید و ولی محمد خان از آن فتح ناگهانی
که بی گمان لشکریانش روی نمود خبر دار شده کلاه گوشهٔ خوشدلی و سربلندی بر آسمان ساییده بعزم تاخت
مملکت خراسان از آب آمویه عبور نمود و در کنار آن بحر ذخار لشکر خونخوار خود را بتاخت و تاراج
دیار خراسان مامور و بهر طرف روان گردانید و فوجی از آن بحر قیامت موج که بطرف مارو جاق
و بادغیس مرحله پیمای شده بودند چون بقلعهٔ حوض خان رسیدند بقصد توقف سه روزه بار اقامت گشودند
و حوض خان آب انباریست از بناهای خیر عبدالله خان واقعه در راه بادغیس و هرات محصور بحصاری
متین پایدار که بپوستگی یکی از ملازمان بیگلربیگی هرات با چندتن از تفنگچیان و سپاهیان که از
بحفظ و حراست آن قلعه و آب انبار قیام می نمایند مجملا چون آن طایفه عنود در پای قلعهٔ حوض خان
نزول نمودند قطع نظر از قلعه گشایی کرده بعزم تاخت و تالان ننگ تفرقه در میان خود افکندند و جمعی

قرار ولایت مرو و گروهی بجانب رودبار آباد و فوجی بطرف الوسات و احشامات باد غیس روان شده
یافته چون ولایت مرو از راه چهارجو بخارا نزدیکتر است گروهی که بتاخت آن ولایت
میرفتند بعد از آنکه دست جرأت بغارت و یغما گشوده در آن کشور از صامت و ناطق اثر نگذارند عنان
رجعت بجانب بخارا معطوف داشتند و غارتگران باد غیس و مرو آباد از راه قریب چهار بقلعه حوض خان باز
گشته در آنجا جمعیت و باردوی خان معاودت نمایند و چون خبر شورش تاختاً وزبکیه در خراسان
اشتهار یافته امرای مدار پیشتر از ورود آن گروه مرو و حضردار گردیدند حسین خان امیر الامرای خراسان
که بتهیه دفع فتنه آنان که طریق تاخت باد غیس و مرو آباد پیموده بودند پرداخته در باب ارسال
مددی کمک بقلعه حوض خان و فرستادن رعایا و سکنه محال قریبه بقلاع و محکمهای دور دست
رایت اهتمام افراخت و خود نیز با ساختگی نمایان مهیای دفع آن طائفه گریزپای بود که ناگاه
زور سرپنجه اقبال بی زوال خدیو بیهمال پیشدستی نموده لشکر قدر قدرت قضا توان خنکی هوای زمستان
در اوان فصل قران دست زبردستی بگوشمال آن قوم بدفعال گشود و زال سپهر بیرون زین آبگیر
اقدام بگذری کرده بجمیع آن ارزانی از برای اوزبکان بخت کیا اکثر ایشان را از نعمت حیات
سیر گرداند از شدت برودت و کثرت سرما و برف کارشان بجائی رسید که بغیر از رجعت چاره
ندیدند هنگام بازگشت از دم سردی ابر کافور بار دستشان از کار و پایشان از رفتار باز ماند
بسیاری از ایشان در کریوه‌های بادغیس بی تیغ سرما هلاک شدند و معدودی چند که با دست و پای
سرما زده روی براه آوردند در اثنای گریز در زیر برف ناچیز گردیدند و آنان که در قلعه حوض خان
پای ثبات و قرار افشرده اشتغال معاودت هم امان کشیدند چون زبردستی سپاه سرما دیدند
تمام که بغارت و یغما اندوخته بودند انداخته رخت فرار بیار خود کشیدند و مقارن که ازان قوم
فتنه انگیز قزاق خان خلف حسین خان که حاکم مارو چاق بود از عبور و مرور ایشان خبردار گردیده
جمعی بتعاقب آن جماعت مامور و روان گردانید و غازیان مارو چاق مانند شیر گرسنه که بصید خود
مشتاق باشد چون برق و باد روی براه نهاده در یالامرغاب بفوجی از آن آوارگان وادی
ادبار رسیده بتیغ دشمن کشی هشتاد تن از آن سرکشان را بخاک و خون کشیده آواره صحرای عدم گردانیدند
اما مرغی از ان گروه که رهیده منظر که بتاخت [illegible] بیار مرو ایلغار کرده بودند چون بجاروب نهب و غارت
آن ولایت را رفته طریق رجعت بطرف چهارجو پیموده بکیش خان استاجلو حاکم آن کشور از
در از دستی آن طائفه گریزپای باخبر شده از جمله هزار و پانصد نفر قوشون مرو سوا از سیصد نفر را

قلعه

قلعه گذشته با هزار و دویست نفر دیگر را بتعاقب اوزبکان افراشت و در عرض راه از سپاهی که همراه
داشت سیصد سوار جگردار را چرخچی مقدمه لشکر نام نهاده بایلغار بر سر راه آن طایفه فرستاد
و خود با نهصد نفر بر اثر ایشان روان شده منتهز فرصت می‌بود تا مقدمه سپاه سپاهی آن طائفه
گمراه را که فوج فوج با اسباب و اموال غارت کرده براه خود میرفتند مشاهده نموده چون شاهین تیزپر
بصید آن بهایم گفتار منظر بال پرواز گشودند و تا رسیدند تیغ اوزبک کشی آخته در حمله اول عقد
جمعیت ایشان را پریشان ساختند و چون سرداران نامی و بهادران گرامی چنین حشر خود را از
نهیب تیغ ظفر سکر غازیان دلاور جان بسر بردند خود را از میان فراریان با چهارصد سوار
بکناری کشیده دامن شعله گیر و دار گردیدند و هنوز تسویه صفوف و تعبیه لشکر نپرداخته بودند
که علم ظفر پرچم بکیش خان با تمامی غازیان از یکطرف نمایان گردید چون سیل بی امان بمعرکه
میدان رسیدند و بحتی نایره قتال و جدال را اشتعال دادند که بهرام خون آشام بر دست و بازوی
ایشان آفرین خوان شد و اوزبکیه بمضمون **بیت** وقت ضرورت چو نماند گریز ❊ دست بگیرد سر شمشیر
تیز ❊ عمل نموده با غازیان از در ستیز و آویز در آمدند و بعد از مقدور تنور حرب را فروزان ساخته
بعد از آنکه چهارصد تن ایشان در معرکه میدان بی سر و شش نفر اسیر و دستگیر جنود فتح و ظفر گردید
رایت هزیمت بوادی آوارگی افراختند و بکیش خان چون دید که مخالفان بچشم حسرت بر غنایم
خود نگران قطع نظر از بردن آن کرده روی براه گریز آوردند مصلحت در تعاقب ایشان ندیده عنان
بصوب معاودت منعطف گردانید و اسب و شتر و گاو و گوسفند و سایر اموال و اسباب سکنه و
رعایای مرو را که دست غارت آن جماعت یکجا جمع آورده بود باز گردانیده تمامی آنرا با صاحبان رسانید
و از سوانح غریبه آنکه در وقت اوزبکیه آن بود که چون بکیش خان با جنود فتح و ظفر در قلعه مرو بار اقامت
گشود چند نفر از غازیان مرو که در آن معرکه گوی بهادری از میدان ربوده جان فشانی نموده بودند بجلدو
و جایزه بکیش خان قناعت نموده با آرزوی [illegible] طلب سیکران امیدبرگاه جهان پناه نهادند و دوست
آورده ایشان دوازده تن از سران گرفتاران آن معرکه بود که مقید و مغلول با آستان گردون نشان می
آوردند و بعد از عبور از میان سرای خلخال یکی از ایشان مجال یافته بحیله که توانست خود را گشوده
دهاء رفقا از در دستگیری در آمده ایشان را نیز رهایی بخشود و تمامی ایشان مطلق العنان و نابلدانه بجانب
کوه گریزان گشتند و مردم خلخال آخر روزی از صورت حال خبردار و براثر اوزبکیه بجانب کوه
رفتار شده بجستجوی تمام هفت نفر از آن صیدهای رمیده را بدام آوردند و تعبیه ظلمت ظلام خود را به

کشیده در قلل جبال ثبت و نایاب گردیدند و غازیان آن عفت گرگ مردم در راه دریای قلعه شماخی بدرگاه
خاقان بحر و بر آورده بفرمان قهرمان آن سرور سپردند حسب الفرمان در زمان خون ایشان با پنج شش
نفر از ایشان روانه سقر گردیده یکی از آن گروه که پسر منظر چون سنور ملتجی شده فی الجمله با دم ممتاز
سیاف را بروی رحم آمده میخواست که تیغ سیاست را نسبت بوی در غلاف گذارد چون عاقبت کار
بصورت خرس و کفتار شده بالتماس بسیار رجعت در ابراز داشت که رفتار را از انتظار رفتن وی
رهایی داده برادر دیگر آتش بدرکات نیران فرستاد و العلقه بعد از سنوح این قضایا و تسخیر قلعه شماخی
و فتح ولایت شیروان چنانچه در بین گوهر آگین نامه رقم زده خامه بیان شد خاقان ممالک ستان
کشوری را که بجوهر تیغ ظفر سپر گرفته بود بسر تازیانه بامرای یگانه قسمت فرمود و ایالت شماخی و
توابع آن بنابر ابقای عهد بذوالفقار خان اختصاص پذیرفته چراغ سلطان [illegible] شاملو که
در بند سربلند گردیده و فرمان لازم الانقیاد پیوست که شاهنظر بیک ترکلی که با فوجی از غلامان بهرام صولت
دران ولایت اقامت دارند باتفاق چراغ سلطان بمحافظت آن سرحد قیام و دیگران بمعسکر ظفر
اختشام معاودت نمایند و چون خون ناحق اولوالارحام چنانچه بجایی آن شده گریبان جان ذوالفقار
خان را گرفته بود در ساعتی نامسعود داخل شهر گردیده بر مسند ایالت جلوس نمود و بجد و جهد تمام در صدد
استحکام و تعمیر قلعه و تاسیس مبانی برج و باره آن در آمده با برافراشتن جرها (?) و نقبها فرمان داد و
در خلال این احوال موکب همایون فال از راه شدت حرارت هوا در ییلاقات شماخی باشتغال شکوه (?)
در منازل دلگشا و مراحل خوش هوا نزول اجلال فرمود و چندگاه در سبزه زارهای طرب افزا و
چشمه سارهای مسرت پیرا بزم خوشدلی و شادمانی گسترده داد کام بخشی و کامرانی میدادند و پرتوه (?)
بتابش آفتاب عنایت جمعی از ارباب اخلاص و ارادت را از خاک بی اعتباری بر گرفته بمدارج عزت
و اعتبار میرسانیدند و بهجت بگشایش مخزن جود جهان دامن آرزوی محتاجان را بگونه جیب دریا
و گریبان کان میگردانیدند و دران موج خیز بحر کام بخشی از احکام واقعات (?) هر کس کاینا من کان
چه آنان که بر سر خوان احسان پابسته خوار مواید کام دل بودند و چه گروهی که از راه دور ارادت و اخلاص
کسان خود را [illegible] ایستاده شاهراه عقیدت و اختصاص می نمودند بخلاع پادشاهانه
و عنایات خسروانه از خوشدلی بر سر و پیرایه اعتبار در بر دیده بمنتهای امانی و آمال فایز گردیدند و بنابر
بر آنکه معصوم خان والی طبرستان از راه توهم بیجا قبل از این بی دستوری خسرو روی زمین طریق فرار نموده
هنوز از زیر بار این سپاهی بیرون نیامده بود خاقان پوزش پذیر تقصیر وی را ناکرده انگاشته بر قریحه (?)

کرم

کریمه که در پس پرده عفت داشت افسر سروری و اطمینان بر سر وی گذاشت و باشاره [illegible] محمد صالح بیک
وزیر شیروان با تحف و هدایای شایان بصوب طبرستان مرحله پیمای گردیده مژده این عاطفت
و احسان را بمعصوم خان رسانید و چند تنش بایین عطیه ارجمند سربلند و بتهیه جهاز آن [illegible]
مشغول گردیده در همان ایام هودج زرنگار آن نوعروس حجله کام را بحریم حرمت خاقان گردون
غلام رسانید

## ذکر نهضت اعلام فتح و نصرت از ولایت شیروان بصوب خطه طرب انگیز تبریز و از آنجا بعطف عنان سمند سبک خیز بجانب مشهد معلی و سوانح دولت افزا که دران ولا روی نمود

چون الویه
کشورگشایی و اعلام جهان ستانی سریر آرای اورنگ کیانی بفتح ملک فسیح الفضای شیروان بلند [illegible]
آسمان گردیده نظم و نسق و رواج و رونق آن ولایت بپایه والای نظام و انتظام رسید شاهباز
عزم خسروانه بصید قلوب سکنه دارالسلطنه تبریز بال پرواز گشوده از [illegible] جواد که [illegible] خاقان
والانژاد علیخان بیک [illegible] داشته بود عبور و از راه دره [illegible] طریق [illegible] خطه
طرب انگیز نمود و در عرض راه شوق ادراک زیارت مراقد مقدسه سلطان الاولیا و سایر مشایخ کرام
و اجداد عالیمقام سلسله جلیله توجه بصوب دارالارشاد گردیده بالجمله حریم قرب مقربان
بساط انبساط عنان عزیمت بصوب زیارت آن مهبط الطاف داد و مقرر فرمود که امرا و ارکان
دولت بمرافقت اغرق همایون از راه اهر طریق وصول المقصد سر کرده در دارالسلطنه تبریز چشم براه
موکب ظفر پناه باشند و چون ماهچه رایت ظفر آیت پرتو وصول بر ساحت ولایت اردبیل افکنده
چراغ چشم مردم آن دیار به پرتو وصول چتر گوهر بار فروزان گردید روزی چند دران مراقد آسمان
پیوند باداب مراسم زیارت و دعا و طلب حصول مارب دینی و دنیا قیام نموده بعد از چند روز از دارالارشاد
بسرعت برق و باد روی توجه بدارالسلطنه تبریز نهاده و چون ساحت دلگشای آن خطه طرب انگیز
بغبار سمند سبکخیز عنبر بیز شد مردم تبریز که پیوسته آرزومند بساط انبساط میباشند بورود موکب
مسعود عشرت و خوشدلی [illegible] طلب نموده در هر چمنی با گلی [illegible] و در هر گلزاری با گلعذاری
بزم نشاط چیده ابواب انبساط بر روی روزگار خود گشودند و پرتو آفتاب عنایت در صدد تربیت و رعایت
مردم آن ولایت شده حصول مقاصد و مارب عموم مردم آذربایجان بر آمده خلاصه اوقات فرخنده ساعات
با نجاح مارب خواص و عوام و نظام و انتظام مهام انام مصروف گردیده و کسان میرشرف حاکم جزیره و
ذکریاخان و سایر امرای اکراد که از راه سفارت و رسانیدن تهنیت فتح شیروان باستان گردون
شان رسیده انتظار رخصت میکشیدند بشمول عواطف بیکران و [illegible] با مسرت و خوشدلی مرخص و ممتاز

خود روان کردیدند و همچنین از سوانح عبرت افزا که دران اوان روی نمود ورود ایلچی غازی گرای خان پادشاه تاتار
بدربار آسمان مدار بوده و باعث برین عبارت آنکه چنانچه بجای خود سمت گذارش یافت آغای متفرقه
آقاسی در معرکه دوان گرفتار کنند اقتدار عساکر ظفر شعار و بفرمان قهرمان قهر در قلعه گرفتار بوده
خان تاتار را چون سوالف ازمان باوی ابواب مصادقت و دوستی مفتوح بوده التماس عفو زلات وی
نموده بود و چون ایلچی مذکور بشرف بساط بوس مستسعد گردیده استدعای خان العرض اقدس رسانید بحکم
خاقان جرم پوش خطابت بخشندان آقا بجوشش آمده حکم همایون باحضار وی عز اصدار یافت و فرمان
چون او را با پسرانش که در قلعه رفیق او بودند از بند و زندان بدر آورده منظور خورشید اثر رسانیدند
اطوار سنجیده و اقوال پسندیده وی موقع قبول یافته از جمله حاشیه نشینان بساط قرب و بشرف مکالمه
مشرف گردیده و در ایامی که بر سر خوان احسان و انعام ذله بند موائد کام دل بود بوجوه عدیده واد
سنجیده خاطر اقدس را بمصالحه باخواندکار رایل نمود مشروط بر آنکه پسرانش برسم نوا در درگاه معلی بوده خود
باتفاق غازی گرای خان بدیار روم شتابد و براهین متین فواید صلح و صلاح را خاطرنشان خواندکار
نموده نماید که امر مصالحه در میانه بدستور زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان بوقوع انجامد و چون در تاسیس
مبانی صلح و صلاح رفاه حال عباد و امنیت و آبادانی دیار و بلاد بود خاقان الاشاد ابوالقاسم بیگ
یوزباشی ایواوغلی از راه چرکس برسم رسالت با نامه عطوفت ختامه محتوی بر ارسال خندان آقا و بکیم
عهد و پیمان بنزد غازی گرای خان فرستاد و بنا بر آنکه ارتفاع مبانی مصالحه حواله بزمان دیگر بود چندین
کوشش و اهتمام دران باب بی فایده نموده بیشتر از آنکه نخل این متمنی مثمر اثر گردد چون خندان
آقا و رفقا بولایت چرکس رسیدند خبر ارتحال خان تاتار از دار ملال باستقبال ایشان آمده و هم
دریا رچرکس باکسی او تیه نام از حکام آنجا از راه کینه دیرینه که از خندان آقا در سینه داشته سر در
وی گذاشته بوده و در منزلی که آن خون گرفته با ابوالقاسم بیگ دوراز یکدیگر منزل گزیده بوده اند
با جشری از مردم خود بر سر وی تاخته دل از کینه دیرینه بقتل وی می پردازد و شرار شعله این شور
و شر سرکشی بیشتر گرفته جمعی از یوزباشی ایواوغلی میرسانند و آن دلیر صاحب جگر با چند نفر بر سر او تیه
بداختر تاخته بعد از جنگهای نمایان زخمدار بر میگردد و با آنکه دست تاراج چرکسان از اسباب و
اموال یوزباشی چیزی که شئ بران صادق آید بوی نگذاشته بودند او تیه مرد و دازبیم و رود موکب
ظفر و رود ابواب رهایی بر روی وی گشوده و بعد از این قضایا پسران خندان آقا مدتها در درگاه معلی
راتبه خوار خوان احسان بودند عاقبت از راحت و رفاهیت بتنگ آمده طریق فرار چنانچه اشعاری



بان خواهد شد بدیار روم نمودند القصه چون درین سال خیریت مآل آفتاب اقبال بی زوال این ارتفاع
بخش کوکبه جاه و جلال بفتح تمامی ملک فسیح الفضای ایران که در زمان فرخنده اوان شاه فلک مکان
در تحت تصرف کارکنان این دولت ابد بنیان بوده باوج کمال رسیده کل ممالک آذربایجان و
گرجستان و شیروان که بعد از ارتحال آنحضرت بجوار رحمت ذوالجلال بنا بر اصابه عین الکمال و حبابت
توزیع بال و تفرقه احوال صنوبان دولت ابدی الاتصال مدت سی و پنج سال بود که رومیان در
تصرف بامانت داری آن گشوده بودند به نیروی بازوی دست ولایت دو زور سرپنجه دولت
ابد مدت مفتوح و مسخر گردیده و قلاع سپهر ارتفاع و حصون حصینه هر ولایت با وجود کثرت و فرط
قلعه دار و متانت و استحکام برج و بارو حصار جبهه یک سا در پیش گنبد اقتدار و تیغ گوهر نگار عساکر
نصرت شعار بر زمین نهاده ابواب مغلقه آن بمفتاح عنایت بیکران بر روی دولت ابد توامان
گشاده و خار اقتدار اعدای خاکسار از گلزار همیشه بهار دیار ایران رخت نکبت بر کشیده ساحت این
گلستان بتجدید رشک گلستان جنان و غیرت بهشت جاویدان گردید بمراحم بیکران شاهانه و عواطف
بی پایان خسروانه که در کام بخشی و دلجویی عساکر ظفر قرین بر سر بهانه است چون از روزی که کوکبه
جهانبانی از مقر سلطنت پایدار بعزم کشورگشایی با سر غربت بسته نقش ملازمت عساکر فیروزی
احتشام بر تخته دوام درست نشسته بود قریب پنج سال بود که سپاه ظفر مآل باشتغال نایره قتال
وجدال اشتغال داشتند و خیال رفاه حال را بر طاق نسیان گذاشته پیوسته سایه مثال در دنباله رو
آفتاب جاه و جلال بودند ابواب رفاه حال بر روی ملازمان بکلی گشوده عزم معاودت بمرکز دایره
دولت و مستقر سریر سلطنت جزم فرموده و بعد از ارتکاب شدائد و اهوال یورش عجب که در نظر
ارباب سیر طلسمی بود که صاحبقران زمان امیر تیمور گورکان باسم خود بسته بود و آنحضرت بزور
سرپنجه صاحبقرانی و لوح طلسم گشای عزم جهانستانی آن طلسم اقبال را بعد از دو سال بهم
شکسته عقد عقیده تسخیر قلعه ... رابرهم زدند روزی چند در خطه طرب انگیز تبریز بعزم
ملاحظه سان جمعیت عساکر ظفر جامعیت پرداخته بکام بخشی و کامرانی گذشت و امرای عالیشان
و ارکان دولت ابد توامان و سایر عساکر ظفرنشان بعواطف بیکران خوشوقت و خندان گردیدند
رخت رجعت بمحال فراغبال خود کشیدند و چون آقا زاهنر از بهارستان اقبال این برگزیده ایزد
متعال باب و هوای خطه دلکشا و بقعه فرح افزای مشهد مقدس معلی اتفاق افتاد و ابواب فتوحات
بی اندازه همین جا روبکشی آستان عرش نشان سلطان خراسان بر روی دولت ابد توامان گشاده بود

از راه حسن عقیدت و وفور ارادت احرام طواف آن کعبهٔ ملائک مطاف بر میان جان عازم جبهه‌سائی آن
عتبهٔ عرش نشان گردید. از دار السلطنهٔ تبریز با معدودی چند از محرمان حریم انس و مقربان بساط
قرب عنان عزیمت بصوب ادراک سعادت آستان بهشت منعطف گردانیده و چون معمورهٔ جنت قرین
قزوین در انتظار ورود موکب ظفر قرین چشم براه بود بدان خطهٔ خلد آیین نزول اجلال فرموده
چند روزی ابواب عیش و نشاط بترتیب بستن آیین و تهیهٔ اسباب چراغان بر روی دولت پایدار
گشود و بعد از فراغ از سیر آذین و چراغان چون شعلهٔ آتش پرویش از شوق آن سفر سعادت اثر در
آتش بود به بلدی خضر توفیق و راهنمایی قافله‌سالار تایید از خطهٔ ارم قرین قزوین متوجه مشهد معلی
گردید و از راه انگاه انجام شدائد و آلام ایام کشورستانی و اختتام شهور و اعوام زمان اقلیم‌گیری
و قلعه‌گشایی ادراک سعادت ابد و دریافت بقای مخلد بود بسرعت برق و باد در آن روضهٔ خلد
بنیاد بار اقامت گشود و شکرانهٔ جهان جهان فتح و ظفر که در نظر حقیقت بین آن خسرو ثمرهٔ شجرهٔ
تحمل ولای ائمهٔ اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بود جبین شکرگزاری بر عتبهٔ والای آن روضهٔ
عرش سای سوده ابواب ادراک سعادت زیارت و طواف بر روی شوق سرشار گشود و در آن اوقات
که دیدهٔ ارادت و اخلاص بکحل الجواهر غبار آستان عرش نشان روشن بود حسین خان امیر الامرای
هرات و اکثر امرای خراسان بر جناح استعجال خود را بآستان جاه و جلال رسانیده در مشهد معلی بعز
بساط‌بوس فائز گردیدند و چون مطمح نظر خورشید اثر در ابداع این سفر سعادت ثمر ادراک سعادت
زیارت روضهٔ مطهره و مرقد معطر شاهنشاه کشور ولایت و امامت بود بعد از ادراک آن موهبت الهیه
دولت و اعلام فتح و نصرت طریق عزیمت بصوب مقر سلطنت ابد مدت بهمه و ماهچهٔ رایات ظفر
نشان از راه خوشدلی و طرب در بیست و ششم شهر رجب المرجب پرتو وصول بدار السلطنهٔ اصفهان
افکنده آفتاب اوج جهانستانی رخت اقامت ببیت الشرف خود کشید و دیگر باره از غبار سمند
صبا رفتار شهریار روزگار دیدهٔ آرزوی مردم آن دیار روشن و ساحت آرزوی پیر و جوان
بپرتو این آفتاب تابان گلشن شد و مردم شهر و بازار بشکرانهٔ ورود شهریار زمانه دست نادره‌کاری
بستن آیین بازارها و دکاکین گشاده روزی چند باین بهانه داد خوشدلی و شادمانی دادند امرای
عالیشان و ارکان دولت ابد توامان که بفرمان لازم الاذعان در دار السلطنهٔ تبریز مقیم و بمحافظت
سان عساکر ظفرنشان مامور بودند باتفاق یکدیگر بدیدن عرض لشکر قیامت اثر پرداخته
سنجات اسم باسم مشتمل بر تاریخ ورود و حسن خدمات ایام حضور و جوانی و جانفشانی کلاهی بیک در عرض



مدت پنج سال امتداد بسفر خیر اثر بصدد ظهور رسیده بود درست داشته رایات مراجعت بمحال ایالت و حکومت
خود افراشتند و سنجات عرض که در دفاتر ضبط و سند جانفشانی و جوانی سپاه ظفر پناه بود
هنگام عرض شهریار سرافراز وسیلهٔ ارتقا بر مدارج ترقیات هر یک از عساکر ظفر طراز گردیده ابواب
تفوق و امتیاز بر روی ایشان گشود و بعد از انجام مهام عساکر ظفر فرجام و اتمام سنجات سان که
امرای عالیشان هر یک بجا و مقام خود رفتند وزیر صایب تدبیر حاتم بیک نیز که در تبریز مرخص شده
بود که رخت حب الوطن من الایمان بار دو بادکش عنان عزیمت بآن ولایت انعطاف داد و بعد از چند
گاه روی توجه بدرگاه جهان پناه نهاد و خاقان جهانستان در دولتخانهٔ مبارکهٔ نقش جهان ابواب
خوشدلی و شادمانی بر روی زمانه گشاده پایهٔ والای داد دهی و کام ستانی را بر دوش فرقدان نهاده
هوای صید و شکار دیار مازندران و سیر متنزهات آن خطهٔ خلدنشان عنان عزیمت آنحضرت را بصوب
آن ولایت انعطاف داد و چون توجه موکب والا با کثرت و ازدحام اردوی معلی باعث آن میشد که کار
خدمتگزاری بر رعایای آن دیار دشوار شود رای آفتاب اشراق اقتضای آن نمود که ارکان دولت
ابد مدت مانند اعتماد الدوله و صدر عظام و سایر ارباب مناصب و اصحاب مراتب در دار السلطنهٔ اصفهان
بتفصیل مهام انام قیام نموده خود بنفس نفیس با محرمان حریم قرب و مقربان بساط انس رایت صید افکنی و
شکار اندازی بآن ولایت برافرازد و باین اندیشهٔ صواب آفتاب رایت شاهنشاهی بساحت آن
ولایت که در گلستانی و بهار گلدسته‌ایست از گلزار قدرت پروردگار پرتو وصول افکنده ورود خاقان
روزگار بهر گل زمین از آن گلستان عزت گلزار جنان گردید و فصل زمستان و ایام بهار را در آن گلزار
همیشه بهار بپایان رسانیده در آن مدت از بهر گل آن گلستان گلاب خوشدلی و شادمانی کشید و
در آن اوقات که چراغ گلهای مازندران بپرتو آفتاب عدل و داد شهریار والا نژاد فروزان بود
منهیان چون باد وزان در آن گلزار بنجران بار اقامت گشوده اخبار ممالک محروسه را عرض مینمودند بر
آیینهٔ ضمیر خورشید نظیر عکس پذیر گردید که در مشهد مقدس معلی فیما بین محراب خان قاجار حاکم آنجا و
میرزای عالمیان عبادت مقدار ارتفاع یافته میرزای مشار الیه بزور نشاء هوشربای دولت سرشار که
نه جرعه از آن بهانهٔ محک عیار دیوانه و فرزانه است با خان مذکور طریق نخوت و غرور می سپرد و بافساد
ارباب فتنه و فساد بدستی لجاج و عناد را بجائی رسانیده که خان قاعده دان نیز ورق حسن سلوک و
رعایت ادب و آداب را نسبت بمیرزای مشار الیه برگردانیده و حدتش اکنون بحکم جنون و توهم بجا
رخت تحقیر بآستانهٔ مقدسه کشیده و چون خان را صاحب لشکر و حشر شمرده او نیز از اطراف و جوانب

بتفصیل بسیار بر سر خود جمع آورده که بهنگام کار با خان نامدار از دهر گیر و دار در آمد و مقارن وصول
این اخبار غرایب طرفین مشعر بر اسناد تقصیر بیکدیگر بنظر کیمیا اثر رسیده از محتوای آنها سرشار
بودن ساغر دماغ میرزا از باده بیهوش بادیه جنون و مالیخولیا بوضوح پیوست و چون مؤدای آن
بمرور بعید از دار الشفای قرب خدمت و حضور در کام معالج بود خدمتش را باستان گردون نشان طلب
فرموده در مازندران بهشت نشان بابیچ ناگوار عدم التفات سودای نخوت و غرور را و امداد
نموده و دیگر از سوانح اقبال که در این سال فرخ فال روی نموده در رو خواجه محمد رضای صدری در
مازندران باستان اقبال آشیان و ارتقای مشار الیه بمدارج عز و شان و سرافرازی مشار الیه
بوزارت و میری تمامی ولایت آذربایجان بود و همچنین در این سال خیر مآل آثار از بوارق آفتاب
تربیت و عنایت نسبت بجا لانشین بر سیادت و نجابت میرزا رضی برادرزاده مرحوم میر جلال الدین
حسن صلابتی از ذره ذره پروری در آمده بعد از ارتحال آن سید ستوده خصال بجوار رحمت ذو الجلال
منصب والای صدارت دار السلطنه صفاهان و بعضی محال که بمرحوم مشار الیه مفوض و مرجوع بود بمیرزای
مشار الیه تفویض فرمود **بیان اهدای اعلام خیر اندیشی و عقیدت کیشی خاقان گردون غلام بوقف فرمودن
تمام ممالکات خود بسرکار حضرات رفیع الدرجات چهارده معصوم علیهم صلوات الله الملک العلام** چون بمقتضای
صدق مؤدای من کان لله کان الله له و من کان مع الله کان الله معه شرف منزلتی و
بلند ترمرتبتی که عارجان معارج حق طلبی و رستگاری توسل بآن باعلی درجه سعادت ابدی و لقای مخلد
میسر و مستند تشبث باذیال خیرات و مبرات و تمسک باعمال حسنه و اعطای صدقات است که گنجوران خزاین
علم و عرفان شق ثمره از انزار در کفه میزان حسنات معادل کوه احد شمرده اند بنابرین خاقان روی زمین
که چراغ افروز مشکوة حق و یقین و ارتفاع بخش آفتاب دین مبین و گرامی گوهر درج امامت و ولایت
و فروزان اختر برج کرامت و هدایت الله در این سال خیریت مآل که ارتفاع آفتاب عظمت و جلالش
باعلای اعلام کشورگشایی و جهانستانی باوج کمال رسیده بود و ابواب تسخیر معموره دلها بر روی
دولت بی‌زوال گشوده بمدد تأییدات الهی و راهنمایی توفیقات نامتناهی که از مبادی جلوس بر
اورنگ پادشاهی و آغاز انتهاز از اهل بستان سراج جهانبانی الی الآن شامل حال خیر اشتمال و
قرین روزگار فرخنده آثار آن حضرت است مجموع املاک و رقبات خاصه خود را که از ثمار و اکتساب بحیطه
تملک و تصرف شرعی آن حضرت در آمده در آن اوان ثمن آن زیاده بر پنجاه هزار تومان و حاصل آن
بعد از وضع مؤنات لازمه معززه تخمینا به تسعیر وسط شش هزار تومان میشد و در این ایام که عدد سنین و اعوام



بهزار و صد سال از هجرت سید الانام علیه التحیة و السلام رسیده بمقتضای صدق مؤدای کریمه یمحق الله الربوا
و یربی الصدقات حاصل و مداخل آن سرکار فیض آثار بچهارده هزار تومان جمع و نموده بر مشاهد
مقدسه و مراقد منوره حضرات مطهرات عرش درجات چهارده معصوم علیهم شرایف التحیات و کرایم
التسلیمات وقف فرموده و سیاح دریا عوارف و سباح بحار معارف علامة العلما خاتم المجتهدین
شیخ بهاء الدین محمد که در آن عهد خجسته و زمان فرخنده سرآمد علمای اعلام بود باشاره آن حضرت وقفیه
معتبره بشروح و شروط شرعیه متوده لازمه ملیه بتحریر و تسطیر نمود و لشرح آن کما مستطاب رسید
یک از شقعای بوحساب از حاصل و مداخل املاک و رقبات مذکوره مشخص و محال موقوفه متعلقه بسرکار
هر کدام از آن لآلی متلالی بحر ولایت و عرفان مفروز و معین گردیده تولیت آنها مادام حیات علی
سریر التولیة بذات اقدس خود و بعد از آن باجعاد و الاشراد خود که بعد از آن حضرت بر اورنگ سلطنت
و پادشاهی ایران قایم مقام آن گردون منزلت باشند اختصاص بخشید و چون در آینه ضمیر قدسی تخمیر
عکس پذیر بود که داد و ستد محال متعلقه بسرکار هر یک از ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا از یکدیگر جدا بوده
باشاره والای متولی بمصارف وجوب میرسیده باشد بنابر مزید اهتمام بر رواج و رونق و نظام و انتظام
مهام آن سرکار فیض آثار وزیر و مستوفی و سایر عمله و فعله بجهت سرکار مذکور معین و مقرر شده که فرمان
پذیران سرکاری خاتم سلیمانی نیرو میرزا رضی صدر چهارده کوکب درخشان نگین چهارده مهر نشان
بنام نامی آن چهارده آفتاب درخشان برج اطاعت فرمان تابان سازند و گوهرکشان لآلی همالی
بساعت مختار که پانزدهم شهر شوال این سال فرخ فال بوده در دار السلطنه صفاهان چهارده مهر منتظر
باسم سامی و نام نامی آن چهارده آفتاب انور موافق مرتبه اولیت و اولویت یکی از دیگری کوچکتر منقش
بنقش نگین هر یک از آن والاگوهران که در زمان خود داشته اند مرتب و بجواهر زواهر و لآلی گرانبها
مرصع فرموده باشاره والا بمیرزا رضی صدر تسلیم نمودند که داد و ستد هر یک از سرکارات را بمهر مبارک
مالک و صاحب آن سرکار ممهور سازند و همچنین بر تمامی ممالکات خاصه شریفه حتی انگشتری که در انگشت
مبارک خود داشتند رقم وقفیت کشیده مصارف شرعیه آنها را برای آفتاب اشراق خود که متولی باستحقاق
بودند منوط و معلق گردانید و لآلی گرانبهای کتب نفیسه که در گنجینه کتابخانه خاصه شریفه مدخر بود
منقسم بدو قسم فرموده قسمی از آنها که کتب علمی و تحریر آن بزبان عربی و مشتمل بر مسایل فقه و تفسیر و حدیث و
متعلقات آنها بود وقف آستانه مقدسه منوره سدره مرتبه عرش درجه امام ثامن ضامن علیه التحیة و الثنا
و قسمی دیگر را که کتب شعر و انشا و دواوین شعرا و تواریخ مورخان و امثال آن و تحریر آن بلغت فارسی بود

با نضمام چینی آلات از لنگرهای بزرگ و مرتبانها و کاسهها و بادیهها و سایر ظروف نفیسهٔ فغفوری که
در چینی خانهٔ اقدس بالانشین طاق امتیاز بود وقف حظیرهٔ منوره و بقعهٔ معطرهٔ صفیهٔ صفویه
حفت بالانوار القدسیه فرموده بر دضات مذکوره روانه نمود و ایلخیهای مراکب بادپیمای و گلههای
شتر و رمههای گوسفند و سایر مواشی و اغنام که در چراگاه ملکیت آنحضرت جا و مقام داشتند بر
هر یک از آنها نام وقفیت گذاشته بشرح وقفیهٔ معتبرهٔ مذکوره ابواب مصرف معین برای هر یک
از آنها گشوده حاوی آنکه این وقف مخلد که نام دیگر آن بقای مؤبد است از آن پادشاه بیدار
مؤید تا انقطاع زمان و انقراض دوران بابرکت روزگار پایدار و مانند فصل بهار که در هر سال
باعث احیای اموات و نشو و نمای نباتات میگردد حاصل و مداخل این سرکار فیض آثار رسانندهٔ
آب حیات بجویبار زندگانی خلقی بی شمار باد و تا ثواب خیرات و مبرات فتح الباب ابواب
جنان میگردد کلید گنجینهٔ سعادت ابد در کف واقف این وقف مؤبد و سلطنت روی زمین وقف
دولت ابد قرین اولی النعمت حقیقی زمان ما که نور آن نخل برومند و نور آن چراغ مهر مانند بوده
سر تا آفتاب دولت بی زوالش تا زمان دولت صاحب پرورده کار بر مفارق جهانیان کار آفتاب
تابان کناد **گفتار در آراستن بزم ارم آثار تجدید جشن نوروزی شهریار روزگار در چهل یک سنه سبع عشر
الف که سال هشت و دوم جلوس همایون خاقان گردون اقتدار بوده** چون
وقت آن آمد که دیگر باره در بزم سلطان بهار ساغر گلها از صهبای رنگ و بو سرشار گردد و بزم بهشت
آیین جشن نوروزی خاقان روی زمین نمونهٔ گلزار جنان و غیرت بهشت جاویدان شود تخت نشین جهان
بالش عناصر و اجرام به بیت الشرف خود رسیده نوروز فیروز این سال خیر انجام در روز پنجشنبه سوم
ماه ذوالحجة الحرام انجمن آرای لیالی و ایام گردید شهریار جهانستان در گلستان عاء زنده رود بهشت
نشان که در جشن نوروز سلطانی براورنگ عشرت و کامرانی جلوس فرموده به بهبود باغهای آمال
غبار ملال از آیینهٔ خاطرها بگلاب اقبال زدوده تا هوای فرح افزای آن خطهٔ خلد بنیاد از
گرمی زیاده قدم بآن بقعهٔ فرح آباد نهاده بود شهریار والا نژاد بنشاط سیر و شکار آن دیار ابواب
کامیابی و نشاط بر روی اقبال بی زوال گشوده بعد از آنکه از رهگذر گرمی هوا جای اقامت آن بقعه
طرب افزا نماند کوکبهٔ اقبال کیخسروی و عدل نوشیروانی بخوشدلی و کامرانی ساغر عشرت و شادمانی بر
سر چشمهٔ بر آمان معمور جنت نشان اصفهان افکنده نقد سیر و شکار و تماشای تنزهات آن دیار عشرت پیرا گردید و
از آنجا شاهباز عزم خسروانه بهوای شکارگاههای ییلاق کهنیز بال پرواز گشوده با تمامی امرا و اعیان

بآن مکان



بآن مکان نزاهت بنیان نزول اجلال فرموده مقارن وصول بآن الکا خوشدلی آهنگ اخبار مسرت
بنیاد از جانب دار السلام بغداد رسیده سلسله جنبان عزم خاقان جهانستان بتسخیر آن بقعهٔ
ارم بنیاد گردید اما چون حصول میوهٔ هر کامی در گرو رسیدن ایامی و وقوع هر کاری در انتظار روزگاری
پنهان این مهمتی بر بنیاد و فتح بغداد بسال دیگر افتاد و باعث بر تصمیم عزیمت و فتح آن در نظر
آگهی آنحضرت آن بود که چون ازون احمد پاشای بغداد روی به شبستان لحد نهاده از دربار خواندگار جای
پدر بمحمد پاشای پسر مهتر و حکومت حله بمصطفی پاشای پسر کهتر وی کرامت شده منشور پاشایی هر دو
برادر با خلعت و طبل و علم مقرر راه و رسم رومیان بجهت ایشان آمده محمد پاشا در حکومت آن ولایت رنگ
دیگر ریخته بعزم آنکه عسکر بغداد را که علوفه خوار خواندگار بوده مغلوب نموده خود سازد حشری از ملازمان
که در میان رومیان سکبان مشهور میباشند بیکدیگر پیوسته ابواب علوفه و اشفاع را بر روی سپاهیان
بغداد بست و رفته رفته کار سپاهیان بجایی رسید که به تیغ حیله و تزویر ایشان محمد پاشا در روی
نفر از پیش خدمتان محرم خود مقتول گردیده و ملازمان مشهور بسکبان وی چون علاجی نداشتند روی توسل
بخدمت مصطفی پاشای پسر کهتر حله گذاشتند و قتل برادر مهتر را باعث حیات برادر کهتر گردیده با ملازمان
سکبان وی در حرمت پاشایی حکمرانی بدار السلام رسیده و با همتکی دوران دیار رایت استقلال و اقتدار
افراخته بنحو خواهی محمد پاشا سپاهی سپاهیان بغداد را در کوتینشی انداخت و غبار کلفت و نزاع در
میان ایشان ارتفاع داشت تا مراد پاشا لیوزمان سلطان احمد خان خواندگار روم قدم بر سلم بلند پایهٔ وزارت
اعظم گذاشت و پاشای مذکور چنانچه در حدیقهٔ چهارم این روضه رنگ تعریب گلدسته بندی
گلهای رنگارنگ وقایع زمان خاقان علیین آشیان ایمایی بآن شده در زمان سلطان مراد خان امیر الامرای
دیار قرامان بود در ان عهد بحسب موافقت عثمان پاشای سردار روم بر سر تبریز آمده با دیگر دستگیر
لشکر ظفر تلاش قزلباش و سالها در قلعهٔ قهقهه گرفتار بند و زنجیر شده بود و بعد از آنکه در آغاز عهد
کشورستانی و مبدا جلوس همایون براورنگ جهانبانی آنحضرت را با خواندگار روم قواعد صلح و صلاح
استحکام پذیرفت و خاقان قاعده دان مراد پاشا را مقتضی الاوطار بآن دیار فرستاد و دیگر باره قدم
بر مدارج اعتلا و اقتدار نهاده بمرحلهٔ رو لایتی داد بیگلربیگی و ایالت میداد تا در این وقت بنابر
ظهور کاردانی و وفور خردمندی بمنصب وزارت اعظم و سرداری سرافراز گردید و چون انتظام مهام سلطنت
سلاطین آل عثمان با وزیر اعظم میباشد و اختلال تمام از رهگذر استیلای فرنگیان و جلالیان در بر
هم خوردگی سرحدها بممالک عثمانی راه یافته بود مراد پاشا در حدود حلب باقامت گشوده بتدبیر امور مملکت

مشغولی گزید و بخت در صدد انتظام مهام دارالسلام درآمده محمود پاشای پسر جغال اوغلی قرار رای
بیگلربیگیری بغداد فرستاده و چند گاه محمود پاشا از بیم عذر و مکر مصطفی پاشا و سکبانان که در بغداد بود
کهنه رایت لیاقت افراشته قدم جرأت بشهر نمیگذاشت و مصطفی پاشا نیز بفکر مآل حال خود افتاده
بیرام خان ولد سولاغ حسین تکلو را که از راه فرصت و درازدستی ترکمان و تکلو پای توطن دارالسلام
نهاده در آن دیار ساکن بود با عرضداشت مشعر بر تسلیم قلعه بغداد بکارکنان دولت خداداد و مکاتیب
صداقت بنیاد با امرای سرحد قلمرو علیشکر بدرگاه جهان پناه فرستاد و حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر
و سایر امرای آن سرحد بتخصیص قاسم سلطان ایجانلو فرستاده را روانه آستان گردون نشان نموده خود با
لشکری که داشتند روی احتیاط بکنار آب ماهی دشت که سرحد ولایت قلمرو علیشکر است گذاشتند که
بعد از صدور فرمان جهان مطاع بوده بسرعت برق و باد در پی گرفتن بغداد گذارند و وصول ولد سولاغ
حسین و رسیدن عرضداشت مصطفی پاشا بنظر آفتاب ضیا شهریار فیروزی لوا را سر گرم تسخیر دارالسلام
نموده با اهتمام تمام ابواب گشایش آن کار را بر روی دولت پایدار گشوده و بنا بر آنکه در میان مصطفی پاشا
و محمود پاشا بعد از قیل و قال بسیار بمصلحت خیراندیشان کار بمصالحه رسیده مصطفی پاشا از الی
از یک دروازه رخت حکومت حمل کشید و از دروازه دیگر محمود پاشا داخل شهر بغداد گردیده وعده
مصطفی پاشا در سپردن قلعه بانجاز نرسید و چون کوکب جهانگشایی خاقان کشورگشا بدریافت این معنی
مرحله پیما شده در قراق النگ همدان نزول اجلال داشت رای آفتاب اشراق بعزم ییلاق در چمنهای
همدان رحل اقامت افکنده بانتظام مهام سپاهی و رعیت مشغول گردید خلاصه احوال جلالیان دیار روم
و آمدن بعضی از ایشان بآستان گردون نشان از آن مرز و بوم چون گلدسته بند گلهای نگار
این گلزار همیشه بهار یعنی خامه وقایع نگار را گاه گاهی بضرورت سیرابی گلبن داستان سر و کار با
خارزار اخبار سایر بلاد و امصار می‌افتد بنا بر آنکه فوجی از جلالیان دیار روم در این سال فرخ فال
اندراه فرار بدربار آسمان کردار توسل جسته اند نمایشی از نشو و نمای آن جماعت بی عاقبت با سر دوش
کلک مطلب نگار بار کردن از برای سیرابی تشنه لبان ما و معین داستان لازم و در کار دیده مجملی از احوال
کثیرالاختلال ایشان بدین منوال است که طایفه جلالی که در دیار روم خود را مصدر آثار اسماء جلیل
گروهی اند که سر از چنبر فرمان قیصر روم برکشیده قدم در بادیه سفک دما و قطع طرق و نهب و غارت دیار و امصار
میگذارند و رحم و بخشش و عفو و جان در کیش ایشان امکان وقوع نمیدارد و اول کسی که ابداع این رسم
مذموم در آن مرز و بوم پرداخته است سرکشی فتنه انگیز افراخت سعید رایلی نویسنده‌های بی سر و پای



دیار روم مشهور و موسوم بقرا یازیجی بود که در عهد سلطنت سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان در اماسیه و
توقات سر بشورش و خودرایی برآورده بخت الواب راهزنی و فساد بر روی تجار و مترددین گشوده
و جمعی از امثال و اقران آن فرومایه نادان بطمع مال مردم بر سر وی هجوم آورده بقتل و غارت بازرگانان
و قطع طرق صاحب نام و آوازه گردیده بسیاری از اجامره و اوباش و لوندان و بهره کاران دیار روم
بهوای بخشش و احسان آن مشئوم طریق متابعت و مرافقت وی اختیار نموده در راهزنی و حرامیگری
شمار لشکر نمایش بچهار پنج هزار حرامی مردم آزار رسیده و در اثنای این شر و شور متقاضی اجل گلویش را
فشرده آرزوی سربلندی و گردن فرازی را با خود بگور برده و بعد از آنکه نقش وجود آن ناکس را برادر
آن ملعون حسن بیک نامی و حسن سرکردگی جلالیان را بر خود مالیده بجرأت و جلادت داد و در همین کار
اشتهار خود در آن دیار از برادر رفته گذرانیده و او نیز مانند برادر در آن کشور بیازیجی
شهرت کرده بیشتر از برادر بگهر خود ناریخته و فساد از آن بنهاد و شعله رشد و امرا و ارکان دولت
قیصر که در مبادی حال حسابی چنان از قرا یازیجی نبرده اند بمنکر فتنه از شور و شر این بد اختر که دست
جرأت بقتل عسکر روم گشوده کار را با ملازمان پادشاهی یکرو کرده بود بفکر کار وی افتاده بنای دفع
فتنه وی را بر بلا راه و هوا نهادند و چون بمقتضای الاسماء تنزل من السماء نامش حسن بود در
میان حرامیان با تجار و سوداگران بطریق حسن سلوک می‌نمود و ببذل اندک بضاعتی از ایشان قناعت
نموده ابواب جوانمردی بر روی ایشان میگشود و با اهالی و اعیان هر ولایت که با وی از در
دوستی درآمده کسان خود را با تحف و هدایا نزد وی میفرستادند سلوک پسندیده پیش گرفته اذیتی بآن
ولایت نمیرسانید اما در کشتن و بستن سپاهیان و لشکر قیصر مبالغه را بحدی رسانیده بود که خون گرفته
که بدست کسان وی می‌افتاد دری از نجات بر روی وی نمی‌گشود و از این راه بیگلربیگیان و امرا
و پاشایان دیار روم ترک تردد و آمد و رفت خود را بعلاج آن مرز و بوم کشیده چون قدرت بر دفع
فتنه وی نداشتند بنای کار را بر مساهله و بی غیرتی گذاشتند و رفته رفته حکم یازیجی در آن دیار بلا
نشین حکم خواندگار گردیده در شهرها و ولایات سکه و رعایا اطاعت وی کردند و جرأت و حرکات ناهنجار
یازیجی بعرض خواندگار رسیده لشکرهای گران بدفع فتنه وی روان نمود و چون با برس صولت و جرأت و
جلادت اتباع یازیجی قدم معرکه درازدستی گذاشت حکم ضرورت عسکر قیصر رایت هزیمت افراشته فراری
و پریشان گشتند و در نوبتی که سپاهی گران از عسکر ینکچری و قول که ایشان را ملازمان پای تخت خواندگار
می‌نامند بسرداری خسرو پاشا نامی از سرداران معتبر بدفع فتنه وی روانه شده بود و او نیز طریق هزیمت پیموده

هوای سلطنت روم در دماغ ماریجی جهیده بعد از فرار خسرو پاشا رنگ پادشاهی بخت و تعیین امرا و
پاشایان معتبر و ملوک پاشیان و مانند آن جرأت کرده در میان سپاه چون پادشاه والاجاه گردیده
و بعد از انتشار این اخبار ارکان دولت خواندگار بعد از تأمل بسیار قرعه اختیار این کار بنام حسن پاشای
ولد محمد پاشای وزیر اعظم سلطان سلیمان افکنده هنرمندش را که در میان پاشایان و سنجق بیگیان دیار
روم بکمال و خوات و اصابت رای و حسن تدبیر زبانزد برنا و پیر بوده در آن وقت سنجق بیگی بغداد بود سرافراز
نمودند و مقرر شد که پاشای ارزن الروم و ارزنجان و دیوان و سایر پاشایان و سنجق بیگیان آن
حدود و طریق موافقت وی پیموده از ماریجی و لشکریانش اثر و نشان نگذارند و حسن پاشا بعظمت تمام
از دار السلام بصوب توقات روان شده سنجق بیگیان و پاشایان اطراف با لشکرهای گران بوی پیوستند
کمر کسر شور و شر لشکر ماریجی بر میان بستند و چون ماریجی از قرب ورود خصم قوی بازو آگهی یافت
بنا بر مراعات ناموس سلطنت پاشا را کفو خود ندانسته امرا و ملوک پاشیان خود را با لشکرهای گران
بمقابله و مقاتله حسن پاشا فرستاد و چون حسن پاشا از راه تجربه و کاردانی با لشکریان خود دیگه تازانه
بدفع دشمن روانه شده مقرر داشته بود که اغرق و فراریان و عیال و اطفال و احمال و اثقال
وی را از دنبال بر اثر وی می برده باشند در حوالی توقات با سپاه ماریجی ملاقات اتفاق افتاد
با یکدیگر داد کشش و کوشش دادند و چون جلالیان پیش از آن غره بجاه و جلال خود بودند که لشکر
روم را در برابر خود موجود شمرند بی باکانه با تیغ آخته معرکه آراستند و بعد از ستیز و آویز راه گریز
در پیش رایت هزیمت افراختند و چون خبر شکست و پراکندگی لشکر در توقات به ماریجی رسید با
تفصیل لشکریان خود روی بعسکر روم نهاده تیغ انتقام از نیام کشید و بعد از فی الجمله زد و خوردی که
کرد او نیز بسبب لشکریان خود روی بوادی هزیمت آورد و حسن پاشا مظفر و منصور جهت اقامت به
توقات کشیده بر مسند جاه و جلال متمکن گردیده وجود و عدم تغلیب السیف جلالیان که طریق فرار پیموده
بودند یکی انگاشته عسکر روم را از تعاقب ایشان باز داشت و ماریجی با سه هزار خارجی که آوارهٔ دیار
فرار شده بود بطریق گمنامی بکوهستانهای دور دست بطریقی پیمودند که مگر گفتی زمین شق شد و
ایشان ناپدید گردیدند و با آنکه در آن کوهستان نام و نشان جلالیان هم سیمرغ و عنقا بود اما در خفیه و
پنهان فراریان معرکه را امکان جمعیت پیدا نموده بسیاری از ایشان بار اقامت در مقام وی کشودند
و مردم آگاه در راه و نیم راه توقات سرگردان داشت که پیوسته از حال حسن پاشا و سپاهش خبر بوی
میرسانیده باشند و بعد از آنکه شمار لشکریانش بهفت هزار سوار رسیده از نیچه بهای حسن پاشا در توقات

خبردار

خبردار گردیده و نزد وی تعیین جمعیت که بعد از شکست جلالیان پاشا با مخصوصان خود در قلعه توقات بساط
خوشدلی و انبساط گسترده فوجی از لشکریانش در شهر بیرون وی اختیار کرده روی بعیش و نشاط
آورده اند و گروهی نیز در خارج شهر از بهر تحصیل معاش و بهر رسانیدن علیق اسبان سرگردان اند بسر
بعزمی ثابت و نیتی راسخ تیغ انتقام بقصد دفع پاشا از نیام کشیده با سپاهی که بر بزرگی دل
نبرد گذاشت و چون ستارهٔ بخت ماریجی از حضیض وبال برآمده عارج معارج کمال بود نخستین کشتی
که او را در عرض راه بطریق اتفاق روی نمود رسیدن با اغرق و اسباب مذکور حسن پاشا بود که بلشکر پاشا
طریق توقات می نمودند و بعد از آنکه ماریجی آن است که حال بر چه منوال است دایره گردار بران کاروان
کاروان کامرانی محیط شده سپاهیان پاشا را که قرب هزار سوار بودند طعمهٔ تیغ آبدار نموده دست جرأت
نهب و غارت اسباب و اموال و مرصع آلات و اوانی و ظروف طلا و نقره و سایر اسباب تجمل پاشا
که زیاده بر یکهزار خروار شتر بار بوده گشوده با نسا و صبیان و جواری و غلمان وی که هریک غیرت مهر
درخشان و رشک ماه تابان بودند طریق بیحرمتی و بی شرمی پیمود و بعد از این فتح نامدار برسم ایلغار
بجانب توقات روان شده چون پیشتر از ورود وی آن اخبار جانگزا بپاشا رسیده بود سررشتهٔ تدبیر
را از کف داده پیشخانهٔ فرار را بقوشخانه فرستاده و لشکریانش بنا بر سراسیمگی و دهشت فرصت جمعیت
نیافته موج موج گریزان بهر طرف شتافتند و پاشای دل شکسته بناچار ابواب قلعه را بر روی
خود بسته حصاری گردید و ماریجی در کمال جاه و جلال بشهر توقات رسید و داخل گردید و بعد از قتل
و نهب و غارت شهریان بقصد محاصره قلعه را لشکروار در میان گرفت و هنوز آغاز اشتعال نایرهٔ
گیر و دار بود که در یکی از بروج قلعه گلولهٔ تفنگی گره از رشتهٔ سر در کمر زندگانی پاشا گشود و سایر محصوران
طلب امان نمودند و چون قلعه بقبول امان بتصرف جلالیان درآمد همگی از ایشان با اموال و میان
صاحب مکنت و توان گردیدند نزمان ماریجی جسد پاشا را بتمام در دروازه بحلق برکشیدند و توقات
دیگر باره مقر رایات جاه و جلال ماریجی گردیده با این فتح نمایان آوازهٔ با سر صولت وی باقطار دیار
روم رسیده و بعد از چندگاه که در هیچ سری کلاه و در هیچ کاهلی کاه نگذاشت نظر بر مآل حال خود افکنده
دست بی رحمی از دامن جان و تاراج و تالان خلق الله برداشت و از راه پشیمانی و اعتذار کسان بدرگاه
خواندگار فرستاده بعد از اعتراف بگناه بیشمار استدعای حکومت ولایتی که بدیار فرنگ متصل باشد از
عفو عنایت پادشاه نمود تا در آن دیار بجهاد کفار قیام نموده مادام حیات این معنی کفر سیئات وی
شود و مسئول ماریجی بعز قبول موصول گردیده از سریر پادشاهی خط پاشایی بولایتی که استدعا نموده بود

شده و لشکریانش منتشر و متفرق گردیده موجی ازدیاد وفاداری طریق موافقت و خدمتکاری وی گزیدند و
گروهی دست از دامن موافقت وی کشیده متفرق گردیدند و بازیچی بعد از چند سال که در ان ولایات
بغزای کفار فرنگ اشتغال نمود هم بعزم جهاد روی بجانب فرنگیان نهاده در کشتی بود که سفینه
حیاتش بگرداب ممات فرو رفت اما لشکریانش که دست از دامن موافقت وی کشیده بودند در حدود
حلب جانفولاد نامی را سرکرده و سالار خود نموده دست جرات بنهب و غارت مردم آن ولایات گشودند و
دیگر باره رایت اقتدار جلالیان در ان دیار ارتفاع یافته خلایق بدرد بیدرمان تاخت و تالان
ایشان گرفتار شدند و این مرض مسری بسایر ولایات روم سرایت کرده قراقاپش نامی نیز در حدود
ارزن الروم باین بلا مبتلا شد و حشری از مردم بیباک سفاک بر سر خود جمع آورده دست از آستین
بی پروایی بدر کرده و شرار شعله شور و شر جلالیان بهر دو ولایتی سرکشی پیش میگرفت و با اشتعال
سلطان محمد خان نوبت سلطنت مملکت روم بفرزند ارجمندش سلطان احمد خان رسیده و متغار آن
چون آفتاب دولت بیزوال خاقان بلند اقبال از افق جهانستانی طلوع نموده در آذربایجان طلوع
سپهر ارتفاع تبریز و ایروان را بنیروی بازوی جهانگشا کشوده بود بخواندکار رحد یدسنان پاشا که
مشهور بجغال اوغلی است چنانچه درین روزنامچه اقبال رقم زده کلک شیرین مقال شد سردار لشکر
بیشمار خود نموده بآذربایجان فرستاد سردار مشار الیه بجانب [illegible] سود مند قراقاپش [illegible] اعمال
ناپسند براه آهی خواندکار آورده در ارزن الروم با نفری چند از جلالیان مرافقت سردار
اختیار نموده از جمله امرای آن دیار گردید اما جان فولاد که در حلب رایت ظلم و بیداد افراخته گوش
بر افسانه و فسون جغال اوغلی ننهاده در آن ولایت داد نهب و غارت داد و ابواب عدت و کثرت
بر روی لشکر خود میگشاد تا آن زمان که جغال از صولت عساکر ظفر مآل رخت فرار از دیار روان بصحرای
موش کشید جان فولاد را بایالت ولایت حلب خوشدل و شادمان و بزبان دل آسا او را در دفع
صولت شیر شکاران بیشه [illegible] مدد و معاون خود گردانید و جان فولاد بریسمان سپید مواعید کاذبه
وی بچاه افتاده با سردار قرار داد که در عرض راه با لشکر بیشمار بمعسکر نهضت شعار وی پیوندد و در و
وی در عقده تعویق بود تا چنانچه ایمای آن بشد معارضه حق و باطل روی نموده سردار با آن لشکر
بیشمار طریق فرار پیمود و بحسب اتفاق روزی که فراریان لشکر جغال بحوالی طسوج رسیدند جانفولاد را
با بیست هزار سوار در طسوج مهیای فرار دیدند و مقارن وصول فراریان جان فولاد شکست لشکر جغال را
دست آویز کم خدمتی خود نموده برای اثر سردار بجانب وان طریق نهضت پیمود و چنانچه بسبق گرفت در

حدود

در حدود وان بجغال اوغلی رسیده بهانه تقصیر خدمت در یکی از مجالس صحبت کشته گردید و پسر جانفولاد
که بعد از قتل پدر بجان فولاد اوغلی مشهور شد در حلب دامن بر شعله شور و شغب گردیده در جمع آوردن
لشکر و حشر و اعلای اعلام شور و شر کار را از پدر در گذرانید و زیاده بر بیست هزار نفر بر سر وی جمعیت
نموده طبل مخالفت خواندکار را که در پرده می نواختند بلند آوازه ساختند و هنوز نایره شور و شر او
از ان کشور سر بدر نکرده بود که محمد پاشای مشهور بقلندر اوغلی که از جمله چاوشان درگاه خواندکار و بمزید
ثروت و سامان و وفور عزت و اعتبار محسود امرای نامدار و ابنای روزگار بود بسببی که از سیاق سخن
بوضوح می پیوندد پیرو جانفولاد اوغلی اختیار کرده جلالی شد و بنا بر آنکه حکومت ولایت [illegible] از قبل
جغال اوغلی سردار بوی اختصاص یافته بآن ولایت شتافته بود و حاکم سابق تمکین وی نداده در تمکین تضییع
وی بود این معنی را از جغال ندانسته سر بدنبال معارضه و زوال وی گذاشت و بعد از آنکه جغال اوغلی
در دیار بکر سفر ناگزیر اختیار نموده خبر ارتحال وی بقلندر اوغلی رسید بر مدارج ترقیات جلالی
صعود نموده چراغ بخت جلالیان فروزان گردیده رفته رفته دراز دستی قلندر اوغلی در تخریب بلاد و
تعذیب عباد بجایی رسید که چون سیل بی امان تا بروسا که سابقا مرکز دولت و پایتخت سلاطین آل عثمان
بود بر بیر دیار و بلاد که گذشت ویران گشت و مانند برق بی امان بر کشت ثروت و سامان کس عبور
نمود ابواب خاکستر نشینی بر روی روزگار روی گشود و در بروسا قدم بیشتر می فراتر نهاده دست تجرا
بنهب و غارت مقبره سلاطین آل عثمان گشاد و مجموع حلی و حلل و قنادیل سیم و زر و مجمرها و شمعدانها و
سایر اوانی طلا و نقره کورخانه سلسله عثمانی را از خود شمرده تا صندوق پوشهای قیمتی مقابر را
بتاراج برد و ارکان دولت خواندکار را از دست اقتدار قلندر اوغلی که قدرت بر دفع وی نداشتند
بجان رسیده حیران کار روی گردیدند و با آنکه نوبتی بعزمان قیصر لشکری بجید و مراز استنبول بسر وی
تاختن آورده و رود ایشان [illegible] نموده بیک حمله جلالیان وی طریق فرار پیمودند القصه بهوای
دریافت کوکبه و جلال قلندر اوغلی هر سر جا بیتره [illegible] از کلیم پای [illegible] فرا نهاده جلالی شد
و از لوط خواران بی نام و نشان و شکم پرستان بی خان و مان جمعی از سر خوان تاخت و تالان خود
میهمان کرده روی بجایی بنهب و غارت اموال مردمان آورد از ان جمله طویل نامی بود که پیش از این بچی
از جلالیان یکنام را بدام اطاعت خود در آورده فیمابین حلب و دیار بکر را بجاروب تاخت و تاراج رفته
بود و از دار الملک بروسا تا ارزن الروم بجوم جلالیان جالی ولایت اناطولی نشان میدادند که از
آبادانی اثر و نشان در آن نمانده باشد بالجمله چون رایت اقتدار جلالیان در دیار روم سر بآسمان کشیده بنات

قتل و غارت ایشان اکثر آن مرز و بوم خراب و ویران گردید سلطان احمد خان خواندکار و ارکان دولت
و امرای نامدار روی راحتش ازین بار های تحمل و خودداری نمانده بفکر دشمن خانگی افتادند و مراد
پاشا را که برای صایب و فکر ثاقب ممتاز و چنانچه بجا بیان آن شده آزاد کرده پادشاه سرافراز بود
از سرحد فرنگ بجنگ جلالیان فرستادند و پاشای مذکور لشکری گران از اروم ایلی و قاپوقلی و دشت
ایلی و طرابلس و اناطولی و سایر ممالک روم بر سر خود جمع آورده بعزم رزم جان فولاد اوغلی روی
توجه بجانب حلب نهاد و پسر جان فولاد که در بازو استکبار و دارجری مهابای عسکر روم میداد از
ورود مراد پاشا خبردار گردیده با بیست هزار سوار تیغ گذار سر راه بروی گرفت و پاشا که مراحل
نشیب و فراز لشکر کشی و دشمن کشی بود بحکمت ابواب خیر اندیشی و مصلحت کیشی بر روی جلالیان
کشوده ایشانرا از شعله غضب قیامت لهب خواندکار تحذیر نمود و در روزی چند باین وسیله پا خود را از
بعد راه و مراکب ایشانرا از رنج حرکت گاه و بیگاه آسایش داده پس از آن با آیین شایان چون
کوه فولاد در روی پسر جانفولاد نهاد و جلالیان وقتی خبردار شدند که دریای تیغ و سنان بر ایشان
محیط شده و ابواب نجات از جمیع جهات مسدود گردید لاجرم از روی اضطرار سراسیمه وار روی بمعرکه
کارزار نهاده داد جان فشانی و سربازی دادند و چون با لشکر قیامت هجوم روم معارضه آن طایفه
میشوم معارضه مشت و درفش بود بناچار طریق هزیمت پیمودند و سلک جمعیت جلالیان از هم گسسته
جانفولاد اوغلی گریزان بقلعه حلب پیوست و پاشا باین گریز دست از گریبان جان وی برنداشته قلعه
را بحسن تدبیر تسخیر نمود و بعد از فتح قلعه حلب پسر جانفولاد را با اعوان و اتباع وی را به تیغ الماس داد
از آنجا روی عزیمت بدفع فتنه طویل نهاد و چون دست گلوگیر تقدیر پیشتر از آنکه مراد پاشا به ثروت
فتنه طویل رسد گلوی او را فشرده به بئس المصیر برده بود برادر کهتر وی که محمد بیک نام داشت و سنقور
بویی از نفث خط بتمام گذارش نرسیده بود از پسر جان با دو سه هزار کس از لوندان طویل بقلندر اوغلی
توسل جسته مراد پاشا در آن سال مصلحت در معارضه قلندر اوغلی ندیده عنان از آن اندیشه بازکشید و
بعزم قشلاق در حدود حلب رحل اقامت افکنده بمرمت حال لشکریان مشغول گردید و چون قلندر
اوغلی معرکه نبرد را از هم آورد تهی دید بخاطر بساط اقلیم گشایی فرو چیده و قرا سعید نامی از اعراب
بادیه را که جلالی شده بجرات شجاعت در دیار روم مشهور بود بوعدهای دلخواه با خود همراه گردانید و
بسیاری از جلالیان بی سر و سامان نیز که راه بجایی نداشتند روی توسل بپای علم دولت قلندر اوغلی
گذاشتند و قبه بارگاه جلال وی از ثریا گذشته عازم روم و تسخیر شهرها و کند و کوب معمورها گشت

ورایت

ورایت اقتدارش بهر شهر و دیار که رسید بجاروب نهب و غارت رفته گردید و آنچه در هر جا از هر کس
طلب نمود بحصول موصول گشت و در آن سال نایره فتنه و فساد قلندر اوغلی پیوسته در اشتعال بود تا
بهار این سال فرخ فال که کلک وقایع نگار بتحریر سوانح آن گوهر بار است از در در آمد و مراد پاشا
از حدود حلب با لشکرهای آراسته روی توجه بدفع فتنه قلندر اوغلی نهاد و چون خبر آمدن مراد
پاشای وزیر اعظم با لشکر بجدوم بقلندر اوغلی رسید چون بارها بمیزان نظر پاس و سطوت لشکر خود را
با عسکر روم سنجیده فایق گردیده بود بخاطر جمع عزم محاربه مراد پاشا نمود و با امرا و سرداران و بلوک
باشیان خود که معظم ایشان قرا سعید عرب و محمد بیک برادر طویل و کرد حیدر و آقا حیدر بری و کلوک
محمد و حسین بیک ارناوت و قراجین و تیمال اوغلی و مانند ایشان بودند طریق محاربه مراد پاشا نمود
و بعد از تقارب فریقین مراد پاشا که از کهنه سپاهیان جهان بود از جرات و جلادت جلالیان اندیشه
نموده بر فراز کوهی بار اقامت گشود و در برابر سپاه و لشکر خود از ارابه و زنجیر سدی مانند سد سکندر
کشید بحکمت عملی متوجه دفع فتنه قلندر اوغلی گردید و آن طایفه بیباک سفاک این معنی را محمول
بر عجز و استهلاک عسکر روم شمرده یکبار از جای درآمدند و زیاده بر بیست هزار نفر بر مرکبان باد رفتار
سوار جلالی وار بمعرکه کارزار تاختند و چون مراد پاشا در همان بلندی رایت فیروزمندی افراخته
لشکریان را رخصت محاربه نمیداد جلالیان در دامن آن کوه آسمان شکوه گروه گروه بهر طرف میتاختند
و به بیهوده مراکب خود را از قوت و توانایی می انداختند و چون نزدیک عسکر روم رسیدند بگلوله توپ
و تفنگ از شوربای جنگ سیر گردیدند و چون مراد پاشا دید که پیتر تدبیر و سلک جمعیت جلالیان
از هم پاشید لشکریان خود را رخصت محاربه داده بحرب جلالیان فرستاد و عسکر روم چون بلای ناگهان
که از آسمان فرود آید از فراز آن کوه روی بنشیب نهاده دست و تیغ بدفع جلالیان گشادند و
ایشان نیز تیغ و سنان داد جرات و جلادت داده بسیاری از رومیان را بدیار دیگر فرستادند عاقبت
نسیم فتح و نصرت بر پرچم علم مراد پاشا وزیده رایحه عجب و غرور قلندر اوغلی نگونسار گردید و چون روز
بآخر رسیده بود هر دو لشکر بمعسکر خود رجعت نمودند و قلندر اوغلی و سایر سرداران جلالی از جرات
و پیشدستی خود نادم و پشیمان بفکر مآل حال خود افتاده این المفر گویان با دوازده هزار جلالی غدار
قرار بر فرار دادند و در همان شب اردوی خود را با آنچه داشتند بر جا گذاشته قزاقانه رایت نهمت
بجانب ارزن الروم افراشتند و روز دیگر که خبر فرار جلالیان بمراد پاشا رسید ابراهیم پاشای انگیجی
اوغلی را با بیست هزار سوار بتعاقب ایشان مامور نموده بطریق ایلغار روان گردانید و خود مظفر و منصور

ازان ملبندی باردوی جلالیان نقل مکان نموده رومیان دست جرأت بنهب و غارت اردوی ایشان گشودند
و المکیجی اوغلی که بتعاقب جلالیان روان شده بود تا ارزن الروم در دو جا بجلالیان گریزپا رسیده
نایره شور و شر را شعله ور نمود و با آنکه در معرکه نخست کوزه جلادت جلالیان از آب درست بیرون
آمده رومیان شکست یافتند اما چون بایلغار طریق فرار می پیمودند و بیم آن بود که از تک و تاز پیاپی
مراکب ایشان از رفتار باز مانند شکست رومیان را بجزیی شمرده همچنان گریزان قطع مسافت مینمودند
تا در حدود ارزن الروم بار اقامت گشودند و هنوز جا گرم نکرده بودند که المکیجی اوغلی از دنبال رسیده
تنور حرب را مشتعل گردانید و درین نوبت چون قوت و قدرت از جلالیان گریزان شده بود دل از
هر چه داشتند برداشته جنگ کنان روی بوادی نامرادی گذاشتند و بسرعت برق و باد مرکب می تاختند
تا در سرحد ممالک محروسه شاهی محل اقامت انداختند و المکیجی اوغلی چون دید که سفینه امید جلالیان
از غرقاب حوادث بساحل مقصود رسید دست از گریبان جان ایشان باز داشته عنان بصوب مراجعت
منعطف گردانید و جلالیان از آنجا بار آرزوی تقبیل عتبه علیا مرحله پیما گردیده امیرگونه خان بیگلربیگی
ایروان را از آمدن خود خبردار گردانیدند و خان مشار الیه حقیقت ورود جلالیان را عرضه داشت درگاه
جهان پناه نموده در فکر تهیه و تدارک اسباب مهمانی ایشان بود که ناگاه حسین بیگ از ناوتبار عرایض
اخلاص آیین محمد پاشای قلندر اوغلی و سایر سرداران طایفه جلالی از گرد راه رسید بلاتوقف از راه
رسانیدن عرایض مذکوره متوجه درگاه عرش اشتباه گردیده و بعد از ورود حسین بیگ مذکور بآستان گردون
شان که عرایض پاشا و رفقا منظور نظر کیمیا اثر گردید چون پاشا در عرضه داشت خود بعرض اقدس رسانیده
بود که انهمه مخالفت که با رومیان بروی نموده بنابر فرط محبت و دوستی و دولتخواهی شاه عالم پناه
بود آنحضرت نیز بنابر پاس ناموس سلطنت ابدمدت فرستادها را بتشریفات شاهانه و انعامات
خسروانه سربلندی بخشیده مناشیر عاطفت و فرامین استمالت باسم پاشا و رفقا بدین مضمون بتقریر نفاذ
رسید که روزی چند در راه و داز تعب راه و حرکت گاه و بیگاه بیاسایند تا یکی از نظرزادان بساط قرب
خدمت باستقبال ایشان مأمور و مقرر گردد که در آذربایجان بتدارک احوال ایشان قیام نموده چون
زمستان نزدیک است مقام قشلاق لشکر را نیز معین گرداند و ایشان را باعزاز و احترام تمام بسده
سدره مقام رساند ذکر ارسال حاتم بیگ اعتماد الدوله باستقبال جلالیان و ما یتعلق بهذا البیان
بر دردیاکشان خمخانه هوش و فرهنگ که سبوکشان هوش فزای صهبای آگهی تر دماغ اند مستور نیست که
ساغر سرشار تربیت و عنایت پادشاهان خورشید اشتهار شاه دارد که اگر جرعه ازان بکام قطره بی نام



و نشان ریزند کیفیت آب و رنگ گوهر غلطان در وی پدید آید و اگر چون مهر تابان بر خاک گلستان تابد
ابواب بستن گلدستهای بیگار رنگ بر روی گلچین گشاید و چرا چنین نباشد که در شبهای تار رعنا سازی
روزگار چراغ هنر پرتو انوار تربیت سلاطین بیدار روشن و خارستان گمنامی هنرور بر شحات ابر
گوهر بار عنایات ایشان گلشن است و لنعم ما قال قایله نظم تو بمن دل ده و دلیری بین ٭ روبهم جوشش
خوان و شیری بین ٭ مصدق این مقال صورت حال خیریت مآل پرورش یافته مواید گوناگون تربیت
و عنایت خاقان ربع مسکون حاتم بیگ اعتماد الدوله است که اختر طالع سعادت مطالعش بپرتو
آفتاب تربیت و عنایت آنحضرت از حضیض گمنامی کلانتر زادگی قصبه اردوباد و وزارت بیکتاش خان
باوج کمال وزارت اعظم رسیده اصابت رای و حسن تدبیر آن وزیر روشن ضمیر چون پرتو مهر منیر در
عهد خود عالمگیر گردیده بنابرین در حینی که جلالیان که یکی از ایشان چون بدمستی که شور و شغب
محفل هشیار کند شهری را برهم توانند زد و خاقان هند پرورکه هنوز از کنون خاطر آن گروه فتنه
با خبر نبود بنظر کیمیا اثر عیار خردمندی هر یک از امرای نامور را گرفته خدمت را از میان ارکان دولت و
اعیان حضرت بجهت استقبال و تحقیق فی الحال آن طایفه بدفعال اختیار و مقرر فرمود که درین سال
ایشان را برسم مهمان در دیار آذربایجان نگاه داشته مکان قشلاق تعیین و بعد از تحقیق حال و
فکر و خیال جلالیان المکیجی اوغلی با سایر سران و سرداران ایشان بآستان جلالت آشیان بلدی
نماید و بنابر اخراجات مهمان داری فرمان لازم الاذعان نفاذ پیوست که مبلغ دوازده هزار تومان
نقد و دوازده هزار سر گوسفند و بیست هزار خروار غله بجهت مدد خرج آن جمع غفیر سامان پذیرد و
بصوابدید وزیر صایب تدبیر و رعایای آن حجاجب قسمت شود و نظام و انتظام مهام جلالیان را برای
رزین و فکر دوربین جناب وزارت مآب منوط و مربوط فرمود بجهت اعلای شان و ارتفاع مکان
آنجناب طومار بی چند سعید مهر مهر آثار مزین و تسلیم وی نمود که اگر در پذیرایی بعضی از امور فرمان
والا احتیاج افتد بمقتضای رای صواب نمای آن وزیر دانا حکم همایون بدان باب بنگارش در آورد و از
جمله منشیان دار الانشا مؤلف تاریخ عالم آرا چنانچه خود استعاره ی آن نموده بجهت تحریر احکام
و مناشیر ضروریه طریق مرافقت وی نموده و همچنین بفرمان خاقان سدره نشین جمعی از قورچیان عظام و
غلامان خاصه شریفه طریق مرافقت خدمتش اختیار نموده ابواب اطاعت وی را بر روی خود گشودند و بمقتضای
فرمان آقا سلطان مقدم حاکم زنجان نیز با قشون آراسته بآن جناب ملحق گردید و چون وقت آن رسید که
جناب آصف صفات بصوب آذربایجان روان شود در حدود همدان پای بوس حضرت سرافراز و با جهان

حیال احترام و اعزاز بجانب تبریز روانه گردید اما جلالیان که زیاده از ده هزار سوار جرار بودند چون گرگان
و پریشان بحدود ایروان رسیدند امیرگونه خان جمعی از امرا و منسوبان خود را باستقبال ایشان روان
نموده بار اقامت آن جماعت را در اوچ کلیسا که در سه فرسخی قلعه ایروان واقعست گشوده
بمراسم اقامت چندان موایدالوان در آن مکان بر سر خوان مهمان نوازی حاضر آورد که حرص گرسنه چشم
جلالیان را سیر کرد و روز دیگر مقرر کرد که فراشان چابکدست در برابر قلعه در فضای چمن صحرای
خیال گشاده چندان خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه از دیبا و زربفت و اطلس بجهة منزل ایشان افراخته
بفروشهای رنگارنگ مفروش ساختند که از وسعت آباد خیال ایشان خان مهمان پذیر بیرون رفت و در آن مکان
نزاهت بنیان محمد پاشا و سایر سرداران و ملوک باشیان و خواص ملازمان ایشان را بمهمانی طلب و در طی
توصعات رسم تمهید معذرت نمود که چون قلعه حکم خانه پادشاه دارد و حارسان آن که امنای دولت
روز افزونند بدون رخصت ولی نعمت خود قدم از دروازه قلعه بیرون نمیگذارند اگر این دولتخواه به
استقبال اقبال نکرده باشد از این راه خواهد بود القصه قریب سه هزار نفر از جلالیان را بر سر خوان مهمان
نوازی جای داده ابواب تنعمات گوناگون بر روی ایشان گشاد و چندان از موایدالوان بر سر
خوان حاضر آمد که اکثر جلالیان از آن ذخیره برداشتند و روز دیگر قریب سی نفر از ایشان را بحمام
قلعه فرستاده بهریک از آن جماعت در خور ایشان خلعتهای نمایان داد و بعد از استحمام مجلسی رنگین
روی جلالیان آراسته دماغ خوشدلی ایشان را ببالا رسانیده و چون سورت شراب بهریک راه یافت رستم
دستان و سام نریمان گردیده بقاعده مقرر خود که در اکثر مجالس و محافل با یکدیگر از جگرداری و دلیری سخن
سر میکنند و در میان ایشان تفوق و برتری بدلیری و صاحب جگری می باشد در میان محمد پاشا و قرا
سعید از این سخن شور و شر رسید و با یکدیگر قرار معارضه و کینه داده بعد از انقضای مجلس چون روی
بآرامگاه خود نهادند در عرض راه چون دو گرگ گرسنه بیکدیگر افتادند و قرا سعید بسنان نیزه پاشا
زخمدار گردیده گرد حیدر و آقا حسن بری آن دو دست بخبر را از یکدیگر جدا گردانیدند و این سهگیده کاری
باعث آن شد که سنگ تفرقه در میان ایشان افتاد و قرا سعید و محمد بیک برادر طویل با اتباع خود
یکجا جمع آمدند و پاشا با هواخواهان و ملازمان خود جمع شدند و گرد حیدر و آقا حسن بری با کسان خود در
یک مکان جمعیت نمودند و چون روزی چند در اوچ کلیسا از رنج سفر آسوده عزم حرکت نمودند متفقه
برفاقت یکدیگر نشده هریک بهوای خاطر خود طریق سفر نمودند و فوج فوج با شریک یکدیگر بتبریز رسیده
یکروز مهمان پیر بوداق خان حاکم آنجا گردیده روز دیگر مهمان خواجه محمد رضای فدوی وزیر آذربایجان گردیدند



وبنا برآنکه خود را زود در بارگاه پادشاه بحر و بر رسانند در هیچ جا قرار اقامت بخود نمیدادند و از این راه
چند فوج از ایشان از تبریز با اتباع خود روی براه آورده متوجه درگاه جهان پناه بودند که در آن اثنا
حسین خان بمطالعه فرمان لازم الاذعان گشوده تا رسیدن دستور اعظم عطف عنان عزیمت نمودند
وبنا برآنکه در هر جا بودند بر سر خوان احسان ولی نعمت جهانیان مهمان بودند وزیر آذربایجان از حال ایشان
هر روزه ابواب نزل و ارمغان تنعمات نمایان بر روی جلالیان میگشود تا کوکب عظمت و شان آصف
عهد داوران مدار آذربایجان رسیده چراغ فراغبال در رفاه حال جلالیان بموایدافضال وی روشن گردید
و جمعی از ایشان که از تبریز بار سفر بسته در عرض راه در هر جا چشم براه ورود جناب آصف جاه نشسته بودند
طریق مسارعت بدریافت خدمت وی نمودند و چون نشیمنخانه در حلیه ... دستورالوزرایی بمرحله خرو جای
رسید قرا سعید با پانصد نفر از اتباع خود بشرف ملاقات فایز گردیده و چون سراپرده عظمت و شان وی
در قصبه زنجان افراخته شد کوچک محمد با پانصد نفر بشرف خدمت تشریف و چون کوکب جلال وی
در منزل انگی بی بار اقامت گشود علی بیک تومان با سعید نفر و قلی بیک کرد با کمعید و چهل نفر ادراک
ملازمت نمودند و چون دستور یگانه بمیانه رسید احمد بازنجی که از جمله ملوک باشیان بود با چهل و دو
ملازم و نوکر طریق خدمت پیموده و دستور دریادل در هریک از آن منازل بآیینی خوان نوال در پیش
رسیدگان آن منزل میگذاشت که حرص گرسنه چشم تماشایان آن از موایدالوان کام دل سیر میگردید
و بسیاری از ایشان را فراخور پایه و قدر آن جماعت خلعتهای گرانبها کرامت فرموده بجهت هر فوجی
از ایشان محل قشلاق بتعیین مینمود و بجهت حصول عاطفتی که از دربار اقبال بمراسم اقامت آن جماعت
کرامت شده بود در سه هریک از افواج مذکوره یا افراز و دو نفر از قورچیان و یساولان آن ستون منعور مینمود
که یکی از ایشان مهماندار و دیگری محصل سد آن فوج از جمله اقامت و سایر مذکور بوده بوقوف مباشر
الیه صرف معیشت آن جماعت می شده باشد و با سران و سرداران هر فوج از جلالیان که از خوان
عنایت و احسان دستور قاعده دان بهرهمند خاطر اقامت بمحل قشلاق خود می کشیدند قرار میداد که
بعد از نوروز سلطانی اتباع و کسان خود را در آن حدود اقامت ... خود با دو سه نفر از خواص ملازمان
مهیای سفر سعادت اثر تقبیل عتبه علیا باشند که در فصل بهار بادراک شرف پای بوس سرافراز گردند القصه
از این قرار دستور روزگار مراحل و منازل می پیمود تا در قریه صوفیان تبریز بار اقامت گشود و چون خبر قرب ورود
وی بتبریز رسید وزیر آذربایجان پیشتر از دیگران باستقبال استعجال نموده بشرف ملاقات فایز گردید و
روز دیگر پیر بوداق خان حاکم تبریز با سپاه خونریز و لشکر سراپا ستیز و آویز با زیب و زینت تمام و عظمت و شوکت

مالا کلام باستقبال شتافته در محلی که بشرف ملاقات نواب یافت و از اینجا که کوکبهٔ عظمت و شان دستور دانا
با امرای عالیشان و قورچیان و غلامان و سایر ملازمان عتبهٔ اقبال که طریق موافقت وی می‌سپردند
بجانب شهر روان گردیده چون بر سر خیابان که در نیم فرسخی شهر واقع است رسیدند اکابر و اعیان و
عموم سکنه و متوطنین آن معمورهٔ خلد قرین بآیینی که رین طریق استقبال کرده جلالیان نیز که در شهر
مقیم بودند از دو طرف خیابان پیاده و سواره صف کشیدند و چون مرتب در دیدهٔ دستور دانا در می‌آمد هر فوج
فوج از جلالیان بر سر راه آمده برسم دعا و ثنا زبان می‌گشودند و سران و سرداران ایشان از فوج خود
جدا شده بتقبیل انامل فیاض فایز می‌گردیدند و آن جناب نیز بنا بر مراعات شیمهٔ کریمهٔ مهمان نوازی از
برای اعاظم ایشان پیاده شده لوازم دلجویی و پرسش بتقدیم می‌رسانید و بدان آیین چون داخل شهر گردید
منازل میرزا عبدالحسین صاحب شاهی تبریز را دستور الوزرای زیب و بها پذیرفته افواج جلالیان و اکابر
و اعیان تبریز فوج فوج بتهنیت در وصول مسارعت می‌نمودند و بنا بر آنکه در عرض راه بر السنه و افواه
می‌گذشت که الکیجی اوغلی که بر اثر جلالیان مرکب تعاقب می‌تاخته بعد از رسیدن ایشان بسرحد ممالک
محروسه در آن نواحی حل اقامت انداخته صورت حال جلالیان را مراد پاشای سردار اعلام نموده
بود و سردار مذکور مقرر داشته که الکیجی اوغلی با سپاهی که همراه دارد از طرف ایروان جسری دیگر
از سایر سپاه و لشکر از جانب وان قدم جرأت بولایت قزلباش گذاشته لوازم دستبرد بتقدیم
رسانید لاجرم دستور اعظم لوای رعایت حزم و احتیاط پیر بوداق خان را با لشکر خود فرمان داد که تا
خوی و سلماس نقد از سرحد وان خبردار باشد و چون خاطر از طرف سرحد ایروان بکار آگهی امیرگونه خان جمع
بود صورت حال را بمقتضای لکن لیطمئن قلبی اعلام نمود بالجمله جناب آصفی بعد از ورود تبریز
در صدد تفقد و دلجویی جلالیان در آمده روز دیگر بواجید محمد پاشا و برادر طویل و قرا سعید و سایر سرداران
نامی جلالیان متوجه گردیده پرسشهای دوستانه و تفقدات آدمیانه بتقدیم رسانید و بعد از آن تفصیل
اسامی فوج فوج جلالیان را از کاتبان ایشان طلب داشته بجهت برآورد مدد خرج و علوفه ایشان جهات
در نظر اصابت اثر گذاشته و از سیاههٔ کاتبان چنان بوضوح پیوست که سوای جمعی که در عرض راه بر
دیگران پیوسته جدا شده اند شمار تمامی جلالیان سیزده هزار و ششصد و پنجاه و از آن جمله ده هزار سپاهی
و تتمه اهل خدمت و سپاهی لشکر بودند و بعد از تحقیق این مقدمات بتعیین و تقدیر مراتب تدبیر بنسبت
بتمامی ایشان رنگ مهربانی تازه ریخته یکروز مجموع ایشان را در باغ صاحب شاهی بمهمانی طلب نموده مقرر فرمود
که در فضای وسیع از آن باغ دلگشا سراپردها و سایبانهای اطلس و دیبا افراخته بفروش گرانبها مزین ساختند

دراز

و مرتب دو هزار کس از سرداران و ملوک باشیان و اعیان آن جماعت در آن انجمن عشرت اقامت کردند و
بقیهٔ جلالیان فوج فوج و گروه گروه بآیینی که دلخواه ایشان بود بر گوشهای آن باغ بار خوشدلی
گشودند و در چهار انجمنی و گوشهٔ چمنی که جلالیان جمع آمده بودند خوان الوان چاشنی سفره گسترده نعمت
آرزوی پیر و جوان را بر سر خوان نهادند و بآیینی که کلک بدایع نگار مولف عالم آرا کام بیان بذکر آن
شیرین کرد ابواب تنعمات گوناگون بر روی مجموع جلالیان گشادند و بعد از آنکه نظم آنچه اندیشه
در گمان آورد ✿ مطبخی رفت و در میان آورد ✿ مصدق حال گردیده انجمن شادمانی و بزم مهمانی بپایان رسید
از سرکار آصف جم اقتدار مرتب دو هزار کس از پاشایان و سرداران و اعیان جلالیان را بتشریفات
گوناگون مخلع گردانیدند و از میان ایشان محمد پاشا و برادر طویل و قرا سعید را باعطای جیقهای مرصع
و مرکب تازی نژاد با زین و لجام سزاوار اختصاص بخشیده باین تقریب رتبهٔ اعتبار ایشان را در نظرها
دو چندان گردانیدند و از جملهٔ مجلسیان آن بزم ارم نشان عطا بیگخان ولد منوچهر خان گرجی دخترزاده
همایون خان بود که با چند نفر از قپچیان و ملازمان احرام استلام عتبهٔ علیا بر میان بسته بتبریز رسیده بود
که باشارهٔ دستور دانا در آن بزم عشرت و شادمانی بمهمانی حاضر شده و او نیز بافتخار التفات گرانبها
و ما یتعلق بها کامیاب و کامران گردیده با عطای خرج راه و نزل و ساوری بعزم اعتاب رسید القصه بعد از
تقدیم لوازم میزبانی و مراسم مهمانی که ساعتها وقف آفرین خوانی آن بزم روحانی نمود جناب وزارت
مآب ابواب نظام و انتظام بر روی مهام بقیهٔ جلالیان که در تبریز مقیم بودند گشوده بدستور امثال و اقران آن
محل قشلاق بجهت ایشان تعیین فرموده و چون سرداران ایشان بنا بر مراعات حزم و احتیاط در داشتند
که از اتباع و لشکریان خود دور باشند جناب آصف صفات بدلیل و برهان خاطرنشان ایشان کرد که
درین زمستان که خاقان عالمستان در معمورهٔ جنت نشان اصفهان با محرمان حریم انس و مقربان بساط
قرب کامیاب و کامران بسر میبرند با لشکر و حشر که ورود ایشان در فصل زمستان از نزول برف و باران
خشکتر است بآن کشور رفتن از راه رسم ادب و آداب دورست و قطع نظر از آن در میان زمستان سپاه
و لشکر جرار آنکه باعث توزیع بال و اختلال احوال ایشان شود ثمرهٔ دیگر ندارد و بمبالغهٔ بسیار با سران و
سرداران ایشان قرار داد که اتباع و لشکریان خود را در مواضع معینه که بجهت قشلاق ایشان تعیین شده
اقامت فرموده خود با نفری چند از خواص ملازمان احرام کعبهٔ اقبال بسته متوجه استلام عتبهٔ علیا گردند
و بنا برین قرارداد پاشا و سایر امرا و سرداران و ملوک باشیان اتباع و لشکریان را در قشلاقات متعلقه
بایشان جای داده بتهیهٔ تهیه و سامان سفر خود افتادند و در خلال این احوال پیر بوداق خان که از راه حفظ

و جوانب سرحدوان رخت اقامت بسلماس کشیده منتظر رسیدن خبر حرکت رومیان بود بنا بر آنکه
پاشا و سرداران ایشان از راه قرب جوار لشکر ظفر شعار واشتهار ورود آصف جم اقتدار بدار
آذربایجان با وجود علت و کثرت لشکریان از آن اندیشه عطف عنان نموده طریق معاودت بدیار
خود نموده اند خاطر جمع نموده در مقر ایالت و اقتدار خود باقامت کشود و بعد از ورود خان مشار الیه
آصف عهد او ان که دران ایام روزها بانجام مهام آن طایفه پرداخته اند و رقیام نموده بشبها با سرداران
ایشان و سایر اکابر و اعیان تبریز انجمن افروزی بود بعد از انقضای ده دوازده روز رایت معاودت
باستان گردون شان افراخته امرا و سرداران جلالیان را هم سفر خود ساخت و در حینی که موکب ظفر
نشان از حدود همدان بدار السلطنه صفهان نقل مکان نموده بود وزیر عالیشان محمد پاشا و سایر
امرا و سرداران ایشان را هم سفر خود نموده طریق ورود باصفهان نمود و از جمله سوانح سفر خجسته اثر وزیر
عالی مرتبت آن بود که چون باغ بهشت بنیاد تاج آباد محل نزول دستور الوزرا گردید بنا بر تجدید
مراسم دلجوئی و مهربانی جلالیان را که پانصد نفر و از تبریز تا اصفهان راتبه خوار موائد احسان آن وزیر
دانش پژوه بودند دران باغ خلد آئین بمهمانی طلبیده و بعد از بسط بساط عشرت و نشاط و گستردن خوان رفیع
آن جمعی از جلالیان که از پاشا نقار در خاطر داشتند در اثنای سواری با ملازمان وی از در بدمستی
و شور و شر در آمده بزبان تیغ و خنجر با یکدیگر گفتگو شدند و نزدیک بان رسید که شراره آن شور و شر بکرخ
حضور رسیده از دو طرف خونها ریخته شود عاقبت بمیانجیگری صوابنمای وزیر صایب رای که با نوکری
چند سوار بمیان آن طایفه بیباک سفاک در آمده بمنع و تادیب ایشان پرداخت نایره آن شور و شر تسکین
یافت و چون از آنجا کوچ بر کوچ بدولت آباد صفهان رسیدند آقا کمال دولت آبادی که بانی رباط
شارع قهرود است لوازم میزبانی و مراسم قاعده دانی بتقدیم رسانید القصه روز دیگر که روز ورود شهر بود
بفرمان فرمانفرمای معمور جهان امرای عالیشان و ارکان دولت ابد توامان و سایر اکابر و اعیان دار
السلطنه صفهان طریق استقبال نموده جلالیان را باستان جاه و جلال الهی نمودند و بحسب الاتفاق در آن روز
شهریار باستحقاق بعزم تفرج محلات و سواق قدم بر دیده ارکان دولت مینهاد که دران اثنا دستور دانا
باتفاق پاشا و سایر پاشا و سرداران جلالی رسیده در در دولتخانه مبارکه نقش جهان بشرف پابوس
سرافراز گردیدند و خاقان جهان نواز القاب پرسش و دلجوئی بر روی پاشا و رفقا باز کرده بلفظ
گهربار هر یک را بنوازشی خاص و اختصاص و امتیاز بخشیده و از ایشان بقدر دانش و فهمیدگی جوابهای صواب
استماع فرموده هر یک را منزلی مرغوب که جهت نزول ایشان معین شده بود روانه گردانیدند و چون جلالیان

بعواطف

بعواطف بیکران شکفته و خندان در منازل شایان قرار و آرام گرفتند و نهال امانی و آمال ایشان مثمر
کام دل گردیده آنچه از اقامت و نزل و ساوری (؟) مایحتاج ایشان بود از سرکار خاصه شریفه
بایشان رسید کامیاب موائد افضال و سیر چشم خوان نوال خسروی بیهمال گردیدند و دران زمستان که
دار السلطنه صفهان محل قشلاق شهریار آفاق و آراستن مجالس ارم نگار خسرو جم اقتدار رشک بهشت بهار
بود اکثر اوقات پاشا و رفقا را بآن محافل ارم قرین طلب داشته پایه قدر و منزلت ایشان از بهم صحبتی
و مجالست بزم خلد نشان و نمود ساغرهای گران بذروه فرقدان می‌افراشتند و بنا بر آنکه پاشای
قلندر اوغلی در راه عقیدت و اخلاص کیشی درویشانه پیش آمده حسن اخلاص و خیراندیشی خود را پیشتر از
دیگران بر آئینه ضمیر انور جلوه گر می‌ساخت آنحضرت نیز بیشتر از رفقا پرتو آفتاب عنایت بر سر پاشا
می‌انداخت القصه جلالیان دران زمستان بر سر خوان عاطفت جهان آنحضرت بموائد الوان کام دل مهمان
بودند تا خوانسالار بهار از گلهای بکارنگ در صحن گلستان خوان شگفتگی نهاده گزارش احوال
جلالیان بسال دیگر افتاد و چون بعضی از سوانح اقبال درین سال فرخ فال میمنت مآل بچه (؟) بود
کلک شیرین مقال بسبیل اجمال طریق تفصیل آن را نموده ذکر آن جمله ارسال فوجی از تفنگچیان بدیار
آذربایجان بود خلاصه این اجمال آنکه چون در اثنای توسل جلالیان بعروة الوثقی دولت ابد نشان
و رسیدن ایشان بایروان خبر شورش شر انگیچی اوغلی و تعاقب ایشان چنانچه ایمائی بان شده در
معسکر ظفر شعار انتشار یافت شهریار روزگار از راه عاقبت بینی و حزم و احتیاط که پیوسته پیش نهاد خاطر سلطان
کامکار می‌باشد موازی یکهزار نفر تفنگچی کماندار از تفنگچیان قدر انداز موکب ظفر طراز بسرکردگی حسین
بیک نامی از غلامان خاصه شریفه بسرعت برق و باد بدار السلطنه تبریز فرستاد و بعد از رسیدن خبر فسخ
عزیمت انگیچی اوغلی از راه قرب جوار موکب ظفر شعار آن یکهزار تفنگچی کماندار قرار اقامت دران دیار
داده دران سال در نواحی تبریز قشلاق ایشان اتفاق افتاد دیگر از سوانح عبرت افزا که در اثنای این
سال میمنت مآل سمت وقوع یافت خبر ارتحال غازی گرای خان ولد دولتگرای خان تاتار بود که صورت حال آن بسبب
ارتفاع اعلام سلطنت و جلال آن سلسله بتقریب گزارش وقایع زمان دولت خاقان علیین آشیان در
حدیقه چهارم از این گلستان بخبران سبق ذکر یافته و چون درین مقام بنا بر سیرابی گلهای بکارنگ کلام از
تکرار نمودن آن ناچار است بر صحیفه بیان می‌نگارد که نسب سلاطین این طایفه بتوقتمش (؟) خان پسر چنگیزخان
می‌پیوندد و نسلا بعد نسل و عقبا بعد عقب در اقچه سرای بر تخت پادشاهی دشت قبچاق متمکن بوده اند
و بعد از آنکه طریق اطاعت و متابعت سلاطین آل عثمان نموده محمد گرای خان پادشاه تاتار با پسر خود عادل گرای خان

و غازی گرای خان و غیر ایشان بفرمان سلطان مراد خان در شیروان بار اقامت گشودند غازی گرای خان
بکمند اقتدار عساکر ظفر شعار گرفتار و در قلعهٔ الموت محبوس گردید و هم در آن سنه یکی شاهزادهٔ
مآل سلطان حمزه میرزا رقم اطلاق بر صحیفهٔ حال وی کشید و لفر اقبال در معسکر اقبال شاهزادهٔ ستوده
خصال روزگار بسر رسانید تا با روزگار از در ناسازی درآمده چنانچه رقم زدهٔ کلک وقایع نگار شد
طریق فرار بدیار روم پیموده در خدمت خواندگار روم بار اقامت گشوده و در آن ولایت پیوسته صاحب
مسند قرب و منزلت بود تا خبر فوت محمد گرای خان برادرش بخواندگار رسیده غازی گرای خان را
قایم مقام برادر گردانید و بعد از آنکه سلطان مراد روی بسفر ناگزیر نهاده سلطان محمد خان پسرش بر تخت
سلطنت روم جلوس نمود بر مدارج عزت و اعتبار غازی گرای خان پادشاه تاتار افزوده بکرات بفرمان
وی با کفار فرنگ طریق جهاد پیموده و چون پایهٔ تخت فیروز بخت ایران بجلوس همایون خاقان گیتی ستان
بلند و تا آسمان سر رسیده فی الجمله صلحی درمیان قیصر و خاقان بحر و بر بوقوع انجامید غازی گرای خان که
پرورش یافتهٔ نعم الوان خوان احسان دودمان ولایت نشان بود از در شکرگذاری درآمده
قراقاش نامی از مخصوصان خود را که تبریزی الاصل و مدتها در تبریز انیس و جلیس وی بوده و در راه فرار
طریق رفاقت وی پیموده بروم رفته بود با ذریعهٔ اخلاص شعار بکمال ارادت و دولتخواهی تعبیه عتبهٔ علیای
شاهی راهی گردیده در طی تحریر آن اخلاص نامه استدعای آن نموده بود که بیرام قلی بیگ استاجلو که در قلعهٔ
الموت بپاسبانی وی مأمور بوده و در ایام گرفتاری ابواب ملاطفات و مهربانی بر روی وی گشوده بوده
مرخص و روانهٔ آن حدود شود و بعد از ورود قراقاش مذکور مکتوب مرغوب خان تاتار منظور
انظار کیمیا آثار گردیده دریای عاطفت بیکران بجانب غازی گرای خان بموج آمده مقرر فرمود که غواصان
بحار بلاغت در جواب نامهٔ وی جواهر زواهر معانی و الفاظ را بسلک پیوسته از کلمهای بکار رنگ
اظهار صداقت و یکتادلی نسخهای رنگین بستند و آن منشور عاطفت را با تحف و هدایای گرانبها مصحوب
بیرام قلی بیگ مذکور تحفهٔ بزم حضور خان تاتار گردانیده عواطف بیکران را در آن نامهٔ صداقت عنوان
بمعراج کمال رسانید و همچنین بعد از آنکه بیرام قلی بیگ از راه کفه در لباس تجار خود را بخدمت خان تاتار
رسانیده خلعتش را بمواعید روزافزون شهریار ربع مسکون سرفراز و امیدوار گردانید و بعد از چندگاه
مقتضی الاوطار بدیار ایران بازگشته سلسله جنبان ظهور عقیدت و اخلاص غازی گرای خان بدودمان
ولایت نشان گردید بفرمان والا ابواب آمد و رفت ایلچیان بعد از آن خان عقیدت نشان مفتوح و ابو
القاسم بیگ یوزباشی ایواوغلی با عنایت نامهٔ شاهی و هدایای غیر متناهی بآن ولایت راهی گردیده بعد از رسیدن

آنگه

آن گوهر آگین نامه خان تاتار را مفتخر و مباهی گردانید و هنوز یوزباشی ایواوغلی در آن دیار مهمان خان تاتار
بود که حاجی بهرام نامی از نزدیکان وی با ذریعهٔ اخلاص نشان و تحف و هدایای شایان چنانچه در سال
فتح شیروان بجای آن شد در معسکر ظفر نشان بار اقامت گشوده اخلاصمندی و دولتخواهی خان مشار الیه
را عرض نموده مقارن آن ابوالقاسم بیگ ایواوغلی نیز از آن ولایت طریق رجعت پیموده مکتوب جدید
خان تاتار را با تحف و هدایای سزاوار منظر کیمیا اثر خاقان روزگار رسانید و چون رفته رفته کارکنان دولت
سلاطین آل عثمان از آمد و رفت کسان غازی گرای خان باستان گردون نشان و ارسال رسل و رسایل
شهریار دریادل آگهی یافته با وی از در بهانه جویی و کافر ماجرایی درآمده و نادرست و دیری نمایان از آن خان
عقیدت نشان در دست داشته باشند در سالی که ماهچهٔ رایات اقبال بر ساحت ولایت شیروان و فتح تیغ
جهانگشایی کلید گشایش قلاع سپهر ارتفاع آن دیار بود خدمتش را با امداد و معاونت قلعه از در
دفع و رفع لشکر ظفر شعار مأمور نموده از این راه ابواب امتحان بر روی وی گشودند و پیش از آنکه از رد و
قبول وی خبردار شوند در صدد تربیت سلامت گرای خان نامی از ابناء خانوادهٔ دولت گرای خان که بی نام و نشان
در استنبول بسر می‌برد درآمده آن گمنام را بسلطنت الوس تاتار امیدوار گردانیدند و بنابر آنکه غازی گرای
خان سعادت دوستی و هواخواهی خاقان روی زمین را با سلطنت ابدقرین سلاطین روم و کار تابدار الوس
تاتار رجحان داده برابر عسکر و بعذرهای موجه خردمندانه از معاونت خسرو زمانه تقاعد ورزیده امداد و اعانت
رومیان را بتغافل گذرانید و امرای قیصر از این رهگذر با وی در صدد شور و شر بودند که آن خان عالی
گهر قطع نظر از درد سر مملکت چند روزه کرده با مسافران جهان دیگر هم سفر گردید و بعد از ارتحال غازی گرای
خان امرا و اعیان الوس تاتار با آنکه در بدایت حال بنابر رعایت حقوق تربیت و عنایت وی توقتمش
گرای خان پسرش را بجای پدر بر تخت سلطنت جای دادند اما چون کارکنان دولت خواندگار سلامت
گرای خان را بسلطنت الوس تاتار اختیار نموده بآن دیار فرستاده بودند بخواه و ناخواه طریق اطاعت
و متابعت سلامت گرای خان را بقدم اهتمام پیمودند و آن خان بی نام و نشان چون در میان الوس
تاتار رایت اقتدار افراخت بجوش آمده ارکان دولت خواندگار نقش وجود صاحب وجودان دودمان
غازی گرای خان را از ساحت ملک برانداخت و بنابر آنکه در استنبول با امرای خواندگار قرار داده بود که
چون بر اورنگ سلطنت الوس تاتار قرار گیرد از راه دولتخواهی قیصر لشکر بشیروان کشیده بهمدستی رومیان
بتسخیر آن ولایت پردازد بعد از ارتفاع رایت اقتدار در میان طایفهٔ تاتار عزم آن نمود که با لشکر
گران بجانب شیروان روان شود اما چون خردمندان و ریش سفیدان طبقهٔ تاتار او را از آن خواب

زیاده سری بیدار و از شآمت مخالفت عساکر بهرام صولت قزلباش فرار اختیار کردند و بنقل سرگذشت جلال
محمد گرای خان و قتل عادلگرای خان و گرفتاری غازیگرای خان در معرکه شیروان او را از بیهوشی
شراب بیخبری هشیار ساختند بهر دو دست سر خود را گرفته پای در دامن ادب و آداب پیچیده و تا
یکباره قطع نظر از مراعات خاطر قیصر نکرده باشد با خود مقرر کرد که ده هزار نفر از کفه و طرابلس از
راه اعانت و امداد مراد پاشای سردار با ناطولی فرستند که در دفع و رفع فتنه جلالیان فرمان پذیر
وی باشند تاتاران جمله شش هفت هزار سوار بنزد سردار روان نموده در گیر و دار جلالیان طریق
مرافقت وی نمودند عاقبت مراد پاشا آن جماعت را باقامت ولایت اخسقه و گرجستان مستوجب نموده
بآن حدود روان نمود و ابواب تفرقه بتدریج بر روی ایشان گشود چه بسیاری از لشکر تاتار در معارک
گیر و دار طعمه تیغ آبدار گردیده گروهی بیشمار رخت مراجعت بدیار خود کشیدند و قریب دو هزار کس از
ایشان که در اردوی سردار با خود قرار اقامت دادند بصوابدید مراد پاشا سر بر خط فرمان جغال پاشا و
سرکردگی وی نهادند و مآل حال آن جماعت و قتل جغال پاشا در اثنای لشکرکشی مراد پاشا بدار السلطنه
تبریز رقم زده کلک عنبر بیز خواهد گردید انشاء الله تعالی باجمله حضرت سلطنت غازیگرای خان که در میان
سلاطین تاتار بقابلیت و استعداد اشتهار داشت و اشعار آبدار بتازی و دری بر صحیفه سخنوری می
نگاشت و غزالی تخلص مینمود دیوانی بیجا بود و نمونه از اشعار ترکی وی این مطلع است نظم ای
غزالی بیله بو شعر در بانکسا ایله ۵ معرفت ملکنی آل خسرو تاتار اوله ۵ گفتار در بزم آرایی سلطان بهار
[illegible]
باز سلطان بهار آمد بگلگشت چمن ۵ تازه شد بار دگر جشن گل و سوسن ۵ تا چراغان کرد از گلهای
الوان بزم شاه ۵ تا جهان گردد بکام خسرو دشمن شکن ۵ در این بهار عالم آرا که نوروز جهان افروز
در روز دوشنبه چهاردهم ماه ذی الحجة الحرام اتفاق افتاده بود نورسیدگان گلستان کرم آرایی بر
میان بستند باغ و بستان آمده در هر گلزمین بساط انبساط گستردند و بزم آرایان انجمن شادمانی اسباب
جشن نوروز سلطانی بلندی بخش اورنگ کیانی را بباغ جنت نشان نقش جهان دار السلطنه صفاهان
آورده شروع در نادره کاری و اعجوبه نگاری کردند بعد از این روز فیروز که آغاز اهتزاز از نسیم
بستانسرای جوشیده بکام بود ابواب عیش مدام بر روی خواص و عوام گشوده بزمان خسرو کیخسرو غلام اطراف
نهری که از میان آن باغ خلد نشان روان است از گلهای آتشین چراغان غیرت گلزار جنان نمودند و
همچنین دور دریاچه آن باغ بهشت آیین بزرگ ساخته و پرداخته معمار رای رزین سلاطین سلف تخصیص شاه

غازی

غازی و رفعت بخش اورنگ سرفرازی خاقان سکندرشان شاه اسمعیل اسکنه الله بحبوحة الجنان است در
اطراف آن عمارات و قصور معمور از عجب و قصور بیت المعمور افراخته اند بپرتو شمع و چراغ آن چراغان
چشم شب زنده داران ثوابت و سیار را روشن گردانیدند و چون باشاره والا اطراف و جوانب آن نهر
سلسبیل آسا را بحجله بستند در میان ایکار و اعیان آن خطه خلد نشان و اهالی خراسان و عراق و تبریز و تجار
خیر مدار و اصناف خلق هر دیار منقسم ساخته فرش مجلس آرایی در هر گلزمین از آن باغ خلد قرین انداخته
بودند هر یک از ایشان در بزم آرایی گوی مسابقت بچوگان اطاعت فرمان از امثال و اقران ربوده در
خوشرنگی و تواجد مجالس ارم نشان مرتب و مهیا نمودند اطراف دریاچه را که حسب الفرمان لازم الاذعان
امرای عالیشان و ارکان دولت ابد نشان و مقربان بساط قرب و محرمان حریم انس بزم افروزی آن مکان
را سرافراز بودند ابواب نادره کاری بر روی آن مجالس ارم نشان گشوده بتهیا فروختن چراغ چراغان
و افراختن چهار طاقهای غرایب نشان بر زیب و زیور آن محافل خلد نشان افزودند و چون وقت آن
رسید که چراغ چشم منتظران برسیدن مژده ورود خاقان روزگار بهر یک از آن مجالس خلد آثار رشک
بهار و غیرت لاله زار شود آفتاب اوج جهانبانی از افق خوشدلی و کامرانی طالع گردیده در هر یک
از آن مجلس خلد قرین ساغرهای مدام از دست ساقیان سیم اندام میکشید و بهمودن طاسهای گران دماغ
جان مجلسیان آن جشن بهشت نشان را بوبالا رسانیده اند تبهای هنگامه سیر چراغان را گرم میکردانید و در
مدت نه شبانروز که اوقات امتداد این جشن طرب اندوز بود اکثر اوقات محمد پاشا و سایر امرا و اعیان
حلبی را بآن مجلس خلد قرین طلب فرموده ابواب عیش مدام بر روی لیالی و ایام ایشان میگشود و هنوز
هنگامه جشن نوروز فیروز گرم بود که مصطفی پاشای ولد اوزدمر احمد حاکم بغداد طریق توسل باستان گردون
نشان نمود خلاصه این مقال آنکه مصطفی پاشای مذکور چنانچه در وقایع سال گذشته ایمایی بآن شده دست از
ایالت دار السلام کشیده بحکومت حله قانع گردید بعد از آنکه در حله معلوم وی گردید که رومیان بهانه
بانگشت وی باستان گردون نشان دست آویز ساخته جان وی بر میدارند از کارکنان دولت آل عثمان
سنجق کرکوک یعنی اعمال شهرزور را استدعا نموده باین بهانه از آن دیار طریق فرار پیمود و چون در آنجا نیز از
کید و غدر ملازمان خود ازین راه در امان نبود از بیم جان ترک مال و اسباب و خان و مان کرده با چندین
از ملازمان اعتمادی خود از کرکوک طریق فرار بدیار سپهر کردار پیموده بلند بختی تلبیده و رهنمایی طالع
ارجمند در اثنای گرمی هنگامه آذین و چراغان باغ ارم نشان نقش جهان باستان گردون نشان رسیده
بشرف طواف بوسی فایز گردید شهریار غریب نواز بنظر احترام و اعزاز در وی نگریسته خدمتش را بتشریفات فاخره

و انعامات متکاثره و جیقه و کمر و شمشیر مرصع و اسب تازی نژاد و حکومت الکای سقز از ولایات قلمرو علیشکر سرافرازی داد **دیگر** از سوانح این سال خیرمآل توجه خاطر اقدس بمآل حال جلالیان و ارسال ایشان بمرافقت جمعی از امرای عالیشان بدیار کردستان است و سلسله جنبان این عزم صواب آئین بود که چون فتنه و فساد طوایف اکراد و مخیلان آن گروه بدنهاد لباس دیار و بلاد و ادار سرایت میداد و اطاعت و انقیاد جلالیان غنچه سان در گلزار دیار ایران گرهی بر باد میمود درای آفتاب اشراق قضا اقتضای آن نمود که دفع شور و شر آن دو طایفه بداختر یکدیگر فرموده ازین راه بکوشمال آن دو طایفه گمراه پردازد و بحکم جلالیان را که با یکدیگر طریق خصومت و شور و شر می نمودند بمواعظ و دوستی و دفع کلفت و خصومت با یکدیگر ترغیب و تحریص فرموده از میان ایشان محمد پاشا را سر گرده و امیر الامرایی افسر امارت را زیر سر نهاده دیگران را باطاعت و صواب اندیشی وی فرمان داد و تمامی ایشان را بعواطف بیکران و عنایات بی پایان و انعام نقود و اجناس ما یحتاج ایشان سربلندی بخشیده منقضی الاوطار بدیار آذربایجان فرستاد و فرمان واجب الانقیاد پیوست که در ییلاقات مراغه بار اقامت افکنده بعد از ورود امرای عالی رای که طریق مرافقت ایشان خواهند نمود جمعیت نموده جلالیان از قشلاقات پریشان بصوب ایشان روان شوند و چون خاطر اقدس از انتظام مهام طایفه جلالی اطمینان یافته آن گروه لاابالی را از اصفهان روانه آذربایجان نمود کوکبه عظمت و شان از آن منیمور خلدنشان بصوب صواب خطه خلدقرین قزوین طریق سیاحت نمود و بعد از ورود بآن مقام محمود و منزل مسعود مقرر فرمود که حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر با یکهزار نفر از ملازمان خود و امرای چپ و اسکندر سلطان میر مقدم با یکهزار سوار از غازیان مقدم و نعمت الله سلطان میر صوفی با چهارصد نفر و خسرو سلطان یازوکی با پانصد نفر و قپان سلطان بیکدلی شاملو حاکم کاورود و ساروقورقان با چهارصد نفر و خلیل سلطان میر سیل پسر با سیصد نفر که نفری ملازمان هر یک از ایشان بود طریق مراغه نموده بمحمد پاشا ملحق شوند و بعد از ورود امرای مذکوره محمد پاشا بمرافقت ایشان و قباد خان مکری حاکم مراغه رایت عزیمت بصوب ولایت کردستان افراخته از آن راه تا دیار بکر عثمان ملک ستانی باز کشند و از امرای اکراد و اتباع ایشان جمعی که سلسله جنبان فتنه و فساد بوده سالک شاهراه نافرمانی باشند بدفع و رفع و نهب و غارت آن جماعت پرداخته حکومت آن ولایت را بامرای جلالی مخصوص شمرند و گروهی که از در اطاعت و فرمان پذیری درآمده بدیده عاقبت بین نظر بمآل حال خود انداخته متعرض ولایت ایشان نشده امرای آن جماعت را بعواطف بیکران امیدوار سازند و بنا بر آنکه امیرخان برادوست حاکم ارومی





بلدطور و طرزونگ و بدمعام کردستان بود در تبلیغ همایون بنام وی عز صدور یافت که دلیل راه و قلاوزی آن لشکر و سپاه بوده از هر راه که تواند لوازم جانسپاری و دولتخواهی در همراهی جنود پادشاهی بتقدیم رساند و چون امرای مذکور در مرافقت جلالیان بآن مأمور بودند که بعد از ضبط و تسخیر دیار کردستان و رسیدن بدیار بکر از حدود ارزن الروم بایروان بازگشته با جیرگونه خان سوند و مخالفت و نافرمانی امیرخان برادوست و بعضی از سوانح آن سفر خیر اثر سنگ راه افراد سپاه ظفر پناه بود کلک وقایع نگار گزارش آنرا بجریده وقایعی که اعلام آن مناسب مقام بود موقوف نمود **از آنجمله** فرستادن ایلچی بدیار هندوستان بود خلاصه این مقال آنکه چون مدت سه سال بود که اخبار ارتحال اورنگ آرای سریر جاه و جلال جلال الدین اکبر پادشاه فرمانفرمای دیار هندوستان و جلوس همایون شهریار جهانگیر سلطان سلیم خلف ارجمند شش جهت هفت اقلیم رسیده بود و بنا بر تاسیس مبانی دوستی و وفاق منشهاد خاطر آفتاب اشراق شهریار آفاق آن بود که یکی از طرز دانان رسوم سفارت و مقربان حریم عزت را از راه رسانیدن تعزیت و طریق تبلیغ تهنیت جلوس بر اورنگ سلطنت روانه آن ولایت شده برسانیدن مودت نامه صداقت عنوان تحف و هدایای شایان سلسله جنبان دوستی و اتحاد فیما بین آن دو دولت ابد بنیاد گردد و دریت بنا بر اشتغال باشغال ضروری دولت بیزوال ارسال آن رسول بآن دیار در عقده تاخیر و تعویق می افتاد درین سال فرخ فال بتصمیم آن عزم صواب فرمود و بعد از ارسال جلالیان بصوب کردستان یادگار علی سلطان طالش که در میان امرازادهای طوایف قزلباش بعقل و دانش امتیاز تمام داشت و جدش در زمان خاقان سکندرشان خلیفة الخلفا و حاکم دار السلام بغداد و خود در عهد سلطنت اعلی بنیاد بزبان دانی و شیوا بانی ممتاز بود بانجام این کرامی خدمت سرافراز فرموده و خدمتش با تحفی گزین نامه مودت ختامه شهریار روی زمین را زیب افسر سروری خود نموده با یکصد و پنجاه نفر از آقایان و ملازمان معتبر بهمگی غرق جواهر و گوهر طریق سفارت هندوستان نموده و تفصیل تحف و هدایا که برسم ارمغان مصحوب رسول بآن دیار هندوستان روان شد زیاده از آنکه در حوصله وصف و بیان گنجد با این مختصر چه رسد **دیگر** از سوانح اقبال که درین سال فرخ فال باستقبال دولت بیزوال آمد سانحه گرفتاری محمد پاشای ولد زال پاشای حاکم ارجیش و عادلجواز بود تفصیل این اجمال آنکه پاشای مذکور که پیوسته خود را از ابطال جال و در مضمار شجاعت و بهادری سرآمد اقران و امثال می شمرد و قرارداد خیالش آن بود که تا تواند در سرحد ممالک محروسه بال بلندپروازی و کاو تازی گشوده به ستبردهای نمایان جوهر تیغ و سنان خود را آشکار

واقران عیان کند و باین اندیشهٔ خطا اکثر اوقات هر روز سر زیاده سری گرفتار و در صدد قلع و همایون
دامن آتش شعله چون بر شرار بود تا مکرر در معارک کینه دار عساکر فیروزی شعار کاری کند که وسیلهٔ افتخار
و باعث اشتهار وی گردد لاجرم درین حال خیریت مآل سلمان سلطان سوباشی دنبلی حاکم خوی که
سلماس قرب جوار او گرفتار بود مقصود وی مصراع گفته اند آفت همسایه بهمسایه رسد ۸ از تاخت و تالان
وی بجان آمده از پیر بوداق خان بیگلربیگی آذربایجان درباب دفع و رفع فتنه و فساد وی استمداد
نمود و خان مشار الیه سعید نفر از غازیان ترکمان و قشون امرای آن بوم و بر بسرکردگی یکی از ملازمان
معتبر خود از راه امداد بکومک سلمان سلطان فرستاد تا بهم دستی جرأت سرشار دمار از روزگار پاشای
بهیده کار برآورده ابواب نهب و غارت بر الکای ولایت ارجیش و عادلجواز باز نمایند و سلمان سلطان مذکور
بعد از ورود غازیان بملاحظهٔ سان ایشان و ملازمان خود پرداخته با پانصد سوار جرار نیزه گذار رایت
ایلغار بولایت ارجیش که مقام و مسکن پاشای بلند پرواز بود افراخت و چون بنزدیک قلعهٔ حصن
حصین پاشا بود رسید دویست نفر از غازیان را بجانب آن قلعه روان و صد نفر را کومک ایشان
گردانید که اگر پاشا از در کاوتازی درآمده قدم جرأت از قلعه بیرون گذارد آن سعید نفر سر راه بر وی
گرفته نگذارند که قدم از قدم بردارد و دویست نفر دیگر را بنهب و غارت حوالی قلعه و نواحی آن ولایت
مامور و روان نمود اما فوجی که بجانب قلعه روان شده بودند چون غبار ایلغار رحیل پنجاه سوار از ایشان
از پای قلعه برخاست پاشا خبردار شده بهوایی که در سر داشت با معدودی چند قدم جرأت از قلعه
بیرون گذاشت و بجرأت ببر و پلنگ قدم بمعرکه جنگ نهاده دست به تیغ کجور ستیز و آویزش
و شیر شکاران قزلباش نیز جلوریز بمعرکه تاخته رایت هیکرداری افراختند و در اثنای اشتعال
نایرهٔ سیف و سنان بقیهٔ غازیان از گرد راه رسیده دایره سان بر پاشا و ملازمان محیط گردیدند و در
اثنای گیرودار یکی از غازیان ترکمان سنان تیز جان ستان بپاشای بلند پرواز زد که بحکم [illegible]
در میان میدان درنگ [illegible] ناز بود پاشا شاخت از زین بر زمین افکنده مانند شاهین تیز پر بر سینه
وی نشست تا بخنجر سرش را از تن بردارد پاشا از بیم جان بهم آورد و راه جان خود را ساکرده بدم
نقد جان خود را از وی خرید و آن دلیر مرد افکن چون انتقام کشتن پاشا را زیاده از [illegible] دیده آهنگ
در گردن وی افکنده نزد سلمان سلطان کشید و اتباع پاشا از گرفتاری وی خبردار و آوارهٔ دیار فرار
و بسیاری از ایشان در اثنای گریز طعمهٔ تیغ تیز و سنان خونریز گردیده غازیان مظفر و منصور رخت
اقامت بمعسکر خود کشیدند و سلمان سلطان پاشا را با بند و زنجیر گران و سر و زنده آن فتح نمایان الی دار السلطنهٔ تبریز

فرستاده

فرستاده و از آنجا پیر بوداق خان مصحوب کسان خود با آستانهٔ گردون نشان روان نمود و چون قبل از
رسیدن پاشا بدرگاه معلی پیران خندان آقا که بر سر خوان احسان ولی نعمت جهانیان مهمان بود
زبان جرأت بتعریف و توصیف پاشا گشوده زبان طلب را بمبالغه داده بودند بخشایش و احسان
خاقان روزگار خط بطلان بر جرایم پاشا کشیده آن مغرور زیاده سر را بانواع توجهات و نوازش
و مجالست مجلس همایون سربلند گردانیده روز بروز بر مدارج قرب و منزلت صعود نمود تا خبث طینت
و سوء سریرت پرده از رخ کار وی گشود و امرای سرحد روم غلام آن میشوم را که جهت خاقان گردون
منزلت باوردن عیال و اطفال وی متوجه آن مرز و بوم بود بهانه عرض کرده سالکان شور اقامت فرموده
مستخلص حال وی بودند تا عیار نقد اخلاص پاشا بظاهر شدن نوشتجات و مکاتیب وی که باعدای دین و
دولت مشعر بر صلاح حال ایشان نوشته دانه بوتهٔ خلاص مغشوش و ردی درآمد علاوه گور را
با آنچه حامل آن بود روانه گردانید کردوان پاس [illegible] و چون مشاهدهٔ حال آن مغرور بدفعال از مضمون
کتابت معلوم شد از اوج عزت بحضیض مذلت افتاده [illegible] و الا در تبریز بار اقامت گشاده و بعد از آنکه
کوکبهٔ جاه و جلال خسرو آفاق از تبریز متوجه دیار قراباغ گردیده آن سرکردهٔ ارباب نفاق در تبریز اقامت
گزید [illegible] سعی پیر بوداق خان بحبس [illegible] کشید ذکر از سوانح اقبال که خبر وقوع آن بعرض
خاقان جهان ستان رسید گرفتاری پاشایان روم در جنگ اخسقه و قتل بسیاری از جماعت تاتار در دیار گرجستان
بود بیان این قضایا آنکه چون هنگام وقوع مصالحه فیما بین شاه جنت مکان و سلطان سلیمان خواندگار
که سنور و سرحد هر دو یار قرار داده استوار یافت گرجستان مشتمل اصل سنور ممالک محروسهٔ آنحضرت گردید
و در زمان دولت خاقان علیین آشیان که بمقتضای قضاء الله پاشا بدیار عجم [illegible]
اخسقه و قراحه اردهان که از اعمال ولایت مسقی [illegible] ولایت شیروان [illegible]
تسخیر و تصرف بر کنگرهٔ قلاع اخسقه و توابع افکند و منوچهر خان والی ولایت مسقی که داماد همایون
خان و بجای پدر فرمانفرمای آن کشور بود در ان [illegible] دیگر سفر کرده بود آتیه خانم والدهٔ منوچهر
خان که تا [illegible] نام گرامی خلفی [illegible] شهرهٔ ایام از وی [illegible] از راه وفور حمیت و غیرت بانوی
از همه پرورده های آن سلسله قدم تواری به چشمه های پر درخت و کوه های سخت آن ولایت گذاشته
غیرت مردانه خود را بر حفظ وجاهت بر خورشید منظر و پاس [illegible] گماشت و در عرض [illegible] و خجالت
[illegible] گرجیان تافت فرمان پذیر و باج گزار رومیان بودند آن شیرزن پلنگ آسا در آن کوهستانها
بسر برده هر چند سعی نمود که شاید و میان ولایت مسقی را بدستور سایر گرجستانات که بر جای گذاشته با خود

خراج قانع بودند باتابک لیسوی گذاشته خراج از وی در پذیرند صورت معیشت و معاش گذاریاد در
اتباع ایشان مختصر اقطاعی بود که در میان ازان ولایت باایشان داده بودند و روزگار ایشان در آن
کوهستان به سختی گذران بود تا بدولت توسل بآستان کردون شان جنانچه از سیاق کلام بوضوح می
پیوندد دست اقتدار بتسخیر تصرف دیار خود کشود العقصه در سالی که چتر همایون فال خاقان بلند
اقبال بر ساحت ولایت آذربایجان سایه گستر گردیده لشکر فیروزی اثر بعزم محاصره قلعه ایروان خرگاه
بان ولایت کشیدند در ایامی که شاه یوسف نامی از بزرگ زادهای خستقه بدولت قبول اسلام پاشا و
حاکم بعضی ازان ولایت بود قوجی از جنود ظفر ورود بسرکردگی حسن خان استاجلو حاکم همدان به نهب و غارت
آن ولایت مامور و روان شده بودند و همچنین بعد از فرار جغال اوغلی سردار روم تمکن و استقلال امیرگونه
خان و عساکر ظفرمآل در سرحد ایروان که دست جلادت سپاه منصور تاخت و تاراج آن مرز و بوم تا حدود ارزن
الروم از آسیب جلادت برآمده بود بکرات قراجیار دمان را تا خستقه می تاختند و ازین راه دست اقتدار
شاه یوسف پاشا و اتباع که در خستقه بسر می بردند از دامن حفظ و حراست آن ولایت کوتاه گردیده مآل حال
استقلال ایشان باختلال کشیده در خلال این احوال آیینه خانم که پیوسته منتهز فرصت بود پیش آمده حال خود را
بمسامع جلال خاقان والا نژاد رسانیده استدعای معاونت و امداد نمود و عنایت آن حضرت که
پیوسته دستگیر از پا افتادگان می باشد بنظر مرحمت و احسان بر حال پریشان وی نگریسته مقرر فرمود که
امرای شمس الدینلو و قراقلر و جمعی دیگر که در تفلیس و زنکم خستاباد و دلوری بسر می بردند باوی از در معاونت و
امداد در آمده زنگ زدای آیینه خاطر او گردند حصول مامول آیینه خانم در عقده تعویق بود تا آفتاب رایات
ظفرآیات بعزم تسخیر مملکت شیروان از سمت آن ولایت طلوع نموده و بیمن اقبال بیزوال ستاره طالع
آیینه خانم از حضیض وبال روی باوج کمال گذاشته باتفاق امرای مذکور و ملازمان قدیم سلسله منوچهر خانی
رایت تسخیر آن ولایت افراشت و بزور سرپنجه امداد و اعانت خاقان کردون منزلت دست اقتدار شاه
یوسف پاشا را تاب داده او را با صد و پنجاه کس از زوجیان کرفته غل بر گردن و بند بر پای نهاد و تسخیر
قلعه خستقه که از قلاع اعاظم آن دیارست پرداخته بکنداقته اربرکنکره تسخیر اکثر قلاع و بقاع آن
ولایت انداخته و بعد ازین فتح نمایان کیسان آن زن مردافکن در چهارم ماه ربیع الثانی این سال
فرخ فال بعتبه سدره مثال رسیده صورت حال بمسامع جلال رسانیده و بارقه ز بوارق الطاف بیکران
اتابک لیسوی که درین شانزده سالگی عزیمت ماشیت جاره او بود حاکم آن ولایت فرموده امرای مذکور
طریق معاودت بدیار خود نمودند و بعد ازین سانحه غرابت آیین چون بانهای بیگلربیگی ارزن الروم مراد پاشا

که بعد از



که بعد از جغال اوغلی سردار عسکر روم و بدفع و رفع فتنه جلالیان مامور شده بود در دیه قبت بین محبوس حال
آیینه خانم کشوده چیل پاشا نامی را با سردارلی لشکری از نهینار تاتار که سلامت کرای خان برسم امداد نیز
وی فرستاده بود و بتقریب گزارش احوال غازیگرای خان بجای یجال وی شده مامور و باتفاق فرهاد
پاشا و ولد محمد پاشا که از بزرگ زادهای دیار خستقه شرف اسلام دریافته بار و میان بود بتسخیر آن ولایت
و تحت کرجستان کارتیل روان نمود و ایشان بعد از آنکه در اوایل این سال امرای شمس الدینلو و قراقلر
بهدستی قوجی از کرجیان با اتباع لوارصاب خان حاکم کارتیل طریق تاخت ولایت اخسقه نموده بسیار
و غنایم بیشمار آورده بودند در اواخر سال دیگر که مطابق جیچن ئیل سنه الف و تسع عشر بود بطریق تلافی
جل پاشا نمود به جهت دست جلادت بتاخت ولایت کارتیل کشودند و بهنگام معاودت از یک طرف لشکر
ظفر تلاش قزلباش و از طرفی دیگر لشکر لوارصاب خان در میان بیشهای پر درخت و گذرگاههای سخت
سر راه بر سپاه روسیاه تاتار گرفته شعله تیغ آتش بار کار قرار را بر آن طایفه بی نهار دشوار کرده
و از راه آنکه طایفه تاتار بیگانه و نابلد آن دیار بودند و بهر طرف که طریق فرار می نمودند سر راه بهار و
گذرگاه بهار مسدود مشاهده می نمودند ناچار دست از بردن غنایم کشیده در میان آن بیشها متفرق
و پریشان گردیدند و بدین جهت فرصت بدست کرجیان افتاده داد تاتارکشی دادند و در آن موج خیز بلا
کشتی حیات هفتصد نفر از آن جماعت بساحل غریق بحر فنا گشته هر دو پاشا با نام قدندار کرجیان گرفتار
شدند و جمعی از ایشان که برهنه و عریان از دست رعیت آن ولایت خلاص شده بودند تا اخسقه پیاده
البته وار طریق فرار نموده بحال نزار در آن دیار بار اقامت کشودند و بعد ازین فتح نامدار امرای خصم شکار آن
دو پاشای گرفتار را که سردار طایفه تاتار بودند روانه درگاه جهان پناه نمودند و آن حضرت که عدل
شاملش محک عیار بیگناه و گناهکار بود فرهاد پاشا را بالتماس سلاطین زادهای کرجستان که در آستان
گردون شان بملازمت در دوام بفر سربلندی بر سر و نطاق فرمانبرداری بر میان داشتند بعفو و بخشایش
اختصاص بخشیده ولد محمد پاشا را معرض تیغ سیاست گردانید دیگر از سوانح دولت افزا که در اثنای
این سال فرخ فال باستقبال اقبال بیزوال آمد وقوع محاربه ذوالفقار خان بیگلربیگی شیروان با معصوم خان
والی طبرسران و ابلاغ قلعه فلک شان در دیار شابران است بتبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه در
زمان فترت شیروان مردم طبرسران ناحیه از نواحی شابران را از ناده قرب جوار بدیار طبرسران از خود
شمرده از تصرف رومیان بیرون برده بودند و بنابرآنکه استظهار رومیان بمعاونت و امداد مردم طبرسران
بود ابواب استرداد آن ناحیه بر روی ایشان نمی کشودند و آن ناحیه بتصرف مردم طبرسران بود تا بنیروی

با نیروی دست ولایت و زور سرپنجهٔ دولت ابد مدت فتح دیار شیروان روی نموده ذوالفقارخان اقتدار
با بایالت آن ولایت کشود و مردم طبرسران بخیال خام سوابق ایام دندان طمع بداشتن آن ناحیه
فرو برده چنانچه باید سر بفرمان حاکم شابران فرود نمی‌آوردند و ازین قرار کار تردد و آمد و رفت بآن
ناحیه دشوار بود تا رای رزین خسرو روی زمین اقتضای آن نمود که بساختن قلعهٔ سپهر آیین آن سرزمین
مردم آن ناحیه سر بحکم حاکم شابران فرود آورده طوق اطاعت وی توانند نمود بنابرین فرمان لازم الاذعان
نفاذ پیوست که ذوالفقارخان امیرالامرای شیروان در تاسیس مبانی آن حصن حصین نطاق فرمان
برداری بر میان باتفاق امرای تابین بآن سرزمین گذر کنید و قلعهٔ متین بر بنیاد حصانت و متانت
در آن ولایت بچرخ همنشین افراخته بتعیین مستحفظ و جمع آوردن ذخیره و آذوقه و سایر اسباب قلعه‌داری
دست تصرف و پای تردد مردم داغستان را از آن ناحیه کوتاه سازند و ذوالفقارخان بکرامت امتثال
فرمان بر میان باتفاق سایر امرای شیروان عزم ابداع آن قلعهٔ فلک‌نشان نموده نخست در باب ابواب
اعلام بر روی معصوم‌خان والی طبرسران کشوده مصحوب فرستاده که نزد وی می‌فرستاد از روی کمال
صداقت و اتحاد پیغام داد که چون ساختن قلعه که بانیدگان بنای آن ماموریم ابواب امنیت و
در رفاه حال رعیت بر روی آن ولایت می‌گشاید و از هیچ رهگذر در تاسیس مبانی آن ضرری بآن
خان متصور نیست یقین که درین باب ابواب معاونت و امداد بر روی ما دولتخواهان مفتوح خواهند
داشت و چون پیغام ذوالفقارخان بوالی طبرسران رسید رایت مخالفت فراخته بتهیهٔ اسباب امتناع
مشغول گردید و در حینی که امیرالامرای شیروان از راه اطاعت فرمان بآن مکان رفته جای بنای آن حصار
فلک فرسا را معین نموده شروع در کار کرده بود والی طبرسران با ده هزار پیاده و سوار متوجه خان عظمت
گزار از طریق ایلغار نمود و چون خبر قرب ورود آن خان زیاده سر با سپاه و لشکر بذوالفقارخان
رسید بنابر آنکه گرامی گوهری از صدف صلب وی در سلک ازدواج بلندی کشش پایهٔ تخت و تاج سلک
داشت و بدون فرمان واجب الاقدام عبارت بمعرکهٔ حرب وی نمی‌توانست گذاشت بکرات بطلب مصالحت
خیراندیش او را از آن حرکت که در حقیقت مخالفت فرمان واجب الاذعان بود مانع آمده و آن زیاده
سر مغرور چون خود را مرحله‌ها از گوشمال مآل حال دور میدید نصایح سودمند ذوالفقارخان بگوش
قبول نشنیده و رفته رفته کار باشتعال نایرهٔ قتال و جدال رسیده بی اختیار عساکر ظفر شعار بفرمان خان
سردار متوجه معرکهٔ کارزار گردیدند و چون تیغ جرأت غازیان را در شحذ خانهٔ اقبال بزلال آب گری
کرده بودند لشکر طبرسران تاب ستیز و آسیب آن نیاورده در حملهٔ اول که جمع خجان سپاه منسوب بودند جمعیت





ایشان از هم گسسته طریق فرار پیمودند و قریب چهار هزار نفر از لشکر طبرسران بطرفة العینی بر خاک هلاک افتاده
والی طبرسران نیز با سر لشکریان روی عزیمت بوادی هزیمت نهاد و پس ازین فتح نمایان چون
وقوع آن باستماع خاقان گیتی ستان رسید ذوالفقارخان لشکر ظفرنشان را از کشتن و بستن و تعاقب
فراریان منع فرموده باهتمام تمام شروع در ساختن قلعه نمود و در اندک روزی آن باب تمامی بروی آن
حصار استوار گشوده بعد از تهیهٔ اسباب قلعه‌داری و تعیین حارسان و قلعه‌داران از راه ملایمت طریق معاودت
پیمود و چون حقیقت حال را عرضداشت نموده بمسامع جلال رسانید با آنکه بمقتضای البادی اظلم معصوم
خان سلسله جنبان آن فتنهٔ نمایان بود خاقان کامکار بنابر رعایت خاطر معصوم‌خان و دلجویی که او
وی که پرده‌نشین حریم حرمت بود بظاهر کار بر وقوع آن گیر و دار انکار و مقرر فرمود که ذوالفقار
خان بارسال کسان خود با معصوم‌خان از در عذرخواهی و دلجویی درآمده خاطر پریشان او را اطمینان بخشد
و خان فرمان پذیر بموجب فرموده عمل نموده معصوم‌خان نیز از آن حرکت بیجا نادم و پشیمان زبان بعذر
تقصیر گشود دیگر از سوانح اقبال که درین سال فرخ فال وقوع آن باعث ارتفاع اعلام جاه و جلال گردید
لشکرکشیدن امرای آذربایجان بقراجه داغ و ... و وقوع نهب و غارت ایشان در آن ولایت بود و تفصیل این
اجمال آنکه سابقا رقم زدهٔ کلک شیرین مقال شد که چیل پاشا که بفرموده مراد پادشاه سردار روم گردیده
طایفه تاتار بود چون لشکر بدیار اخسقه کشید امیرگونه‌خان امیرالامرای چخور سعد بنابر قرب جوار اخسقه
با یروان از قتل و غارت آن جماعت بعاقبت اندیشی مصلحت دولت ابد مدت را در آن دید که پیشتر از آن
که قدم شوم آن طایفهٔ مشوم بآن مرز و بوم رسد بمقتضای دست پیش ... در دفع
ایشان از دل و جان بکوشد صورت حال آن گروه بدکیش فتنه اندیش را با صوابدید خویش عرضداشت درگاه گیتی
پناه و استدعای اعانت و امداد نموده در آن باب طریق مبالغه و الحاح پیمود و چون مصلحت دید خان عالیشان
بمعموری بلاد و آسایش عباد اقتران داشت رای آفتاب اشراق بهای استدعای وی با بر حسب و اتفاق
امرای آذربایجان گذاشت و احکام لازم الاحترام باسم تمام امرای عظام آن ولایت و سرکرده و سالار
هزار نفر تفنگچی که امداد که در سال گذشته بموجب فرمان روانهٔ آذربایجان گشته در تبریز مقیم بودند عز صدور
یافت که در یروان با امیرگونه‌خان پیوسته بسرکردگی خان مشارالیه رایت عزیمت بدفع و رفع مخاذیل
نهب و غارت و تضییع محصولات و احراق غلات ولایات ایشان فراخته تا قراجه داغ و اخسقه
و مرز و بوم ارزن الروم عنان باز کشند و همچنین بفرمان خاقان سپهر زینت مقرر شد که نه هزار نفر
از جلالیان بسرکردگی قراسعید و آغاحسن بهر طریق اتفاق و موافقت امرای نامدار نموده در یروان

معسکر ظفر شعار ملحق شوند و امرای عالیشان مانند پیر بوداق خان بیگلربیگی آذربایجان از دار السلطنه
تبریز و محمد خان زیاد اوغلی قاجار از قراباغ و سایر امرای آن دیار از محال متعلقه بخود و جهات
جلبالی از مراغه که محل اقامت ایشان بود طریق امتثال فرمان پیموده در ایروان بار اقامت گشودند و
در آن ولایت از عساکر ظفر خاصیت جمعیتی دست داد که لشکرنویس وهم و خیال سررشته شمار آن لشکر
بیشمار را بر طاق عجز و انکسار نهاد و بعد از جمعیت عساکر ظفر مآل امیرگونه خان رایت عزیمت بگوشمال مخالفان
بداعمال افراخته بعد از تقدیم لوازم میزبانی و رعایت رسوم و آداب مهمانی امرای عالیشان عساکر
فیروزی مآثر عنان اقتدار بدیار مخالفان معطوف ساخت و چون معارضه قطره بدریا و ذره بخورشید جهان
آرا از قبیل محالات و مقوله ممتنعات است رومیان غدار و طایفه تاتار مقابله و مقاتله با جنود
فیروزی ورود درافزون از حد طاقت خود دیده در قلاع حصینه خزیدند و متاع جان را غنیمت شمرده پای
عافیت در دامن سلامت کشیدند و از این راه دست اقتدار سپاه ظفر پناه بتاخت و تاراج ولایت آخسقه
برجست و لهذا درهای ابواب اسر و غارت بر روی مردم آن ولایت بازگردیده غازیان کشورگیر بسیاری
از زنان و صبیان کرجیان را اسیر و دستگیر گردانیدند و در خلال این احوال خبر جمعیت فوجی از رومیان
سخت کوش در صحرای موش مسموع امیرگونه خان گردیده بیک ساعت عنان عزیمت بدفع و استیصال آن
جماعت معطوف گردانیده و تا رسیدن بزور سرپنجه اقبال بیزوال و نیروی بازوی دولت ابدی الاتصال
بگوشمال ایشان پرداخته سلک اتفاق و جمعیت آن جماعت را متفرق و پریشان ساخته و با غنایم موفور
مظفر و منصور طریق معاودت پیموده از جواری و غلمان اسیران آنچه لیاقت خدمت خاقان گردون منزلت
داشت افراز و بهمراهی آن حضرت متعلق شمرده مصحوب علیخان بیک روانه درگاه جهان پناه نمود
و وقوع این فتح نامدار بیشتر از پیشتر باعث ارتفاع اعلام اقتدار عساکر نصرت شعار در آن دیار
گردیده بیگلربیگیان و پاشایان عسکر روم که بدیار ایروان قرب جوار داشتند دست جرات را بآستین
کشیده و پای زیاده سری را در دامن پیچیدند و امرای عظام بعد از ارتفاع اعلام شوکت و احتشام در آن دیار
و منتهی المرام طریق رجعت پیموده هر یک بار اقامت در جا و مقام خود گشودند

## ذکر توجه موکب جهانستان بصوب آذربایجان و ارسال فوجی از عساکر اقبال بگوشمال باده پیمایان قلعه اورمی که بحصار دمدم اشتهار دارد

چون شهریار کامکار ایام بهار را در عشرت آباد گلزار صفاهان کامیاب گذرانید با پایان رسانید
و هوای آن معموره دلگشای با ساحت آن روضه خلد قرین از گرمی بنزاع آمد و وقت آن رسید که
شاه دوران عظمت و شان آن حضرت بسیر تنزهات ییلاقات بهدوش قبه خضرا و قمه جوزا گرد از ییلاقات



خلد آیات نقش مراد ییلاق فرح بهجت نشست موکب ظفر طراز شهریار دوست پرور دشمن شکن بجانب
قزلدین در اهتزاز آمد چون روزی چند شهریار اقبالمند در سرزمینهای خلد مانند آن ییلاق فرح افزا
بساط عشرت و کامیابی افکنده هوای دلگشای جمعیت آباد آرزوها که حصول آن جز در دار السلطنه
اصفهان صورت امکان ندارد سلسله جنبان عطف عنان آن حضرت بآن خطه خلد نشان گردیده بعد از
آنکه روزی چند از کثرت آباد مشاغل امور سلطنت بوحدت سرای عمارات ارم نمای آن رشک گلستان
جنان نقل مکان نموده هر روز در گلزاری و هر شب با گلعذاری بسر برند جریده با جمعی از مقربان بساط قرب و
محرمان حریم انس عنان بصوب مراجعت معطوف گردانیده و مقرر فرمود که امرای عظام بمرافقت موکب ظفر
احتشام اعلام عزیمت بصوب چمن سلطانیه افراخته بعد از ورود بآن حدود چشم براه طلوع طلیعه موکب
ظفر پناه از راه دار المؤمنین کاشان و دار الموحدین قزوین بعزم سفر آذربایجان باشند و کوکبه جاه و جلال
شهریار بلند اقبال بصوب اصفهان و اردوی کیهان پوی و عساکر ظفر مآل از راه ییلاقات همدان و
نواحی ابهر بجانب سلطانیه روان گردیده بلندی اقبال بیزوال بمقصد رسیدند و بعد از آنکه چتر آسمان
سای خسرو گیتی گشای بر ساحت اصفهان سایه وصول افکند بطرح جشن آب پاشان که هر ساله شکوفه
چهار باغ داغ رشک بر دل نزدیستی بر بهار مینهاد فرمان داده بعد از فراغ از آن جشن مسرت قرین متوجه
دار السلطنه قزوین گردیده قریب چهل روز که دولتخانه آن خطه خلد قرین محل نزول خسرو روی زمین
بود هر روزه ابواب کامیابی و عشرت طرازی بر روی خاطر اقدس میگشود و در اوقات اقامت آن خطه
خلد قرین فرامین لازم الاطاعه اصدار فرمود که قراحسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر و حاکم همدان با یکهزار
نفر از سپاه و لشکر خود و امرای تابین و اسکندر سلطان میر مقدم با هزار نفر و یعقوب آسه سلطان صوفی
با چهارصد نفر و خسرو سلطان میر پازوکی با هشتصد نفر و قپان سلطان بیکدلی حاکم سورقورغان با چهارصد
کس و مراد سلطان حسینی با سیصد نفر و خلیل سلطان میرسیل پیر با سیصد نفر که شمار نفری قوشون امرای
مذکور بود سلمان سغرادر بآذربایجان بوده در مراغه مجد پاشای سردار جلالیان ملحق شوند و از آنجا بمرافقت قباد
خان مکری حاکم مراغه رایت عزیمت از راه ارومی بولایت کردستان افراخته تا دیاربکر و آن حدود عنان
بازگشت و بدستوری که بآن مامور بودند هوای گردنکشی را از سر هر یک از امرای اکراد که قدم در بادیه مخالفت و
عناد نهاده باشند برآورده ولایتش را بامرای جلالی مخصوص و متعلق شمرند و تا حدود ارزن الروم تاخت
طریق پیموده از آن راه با امیرگونه خان و جمعی از امراء و عساکر ظفر نشان که بنهب و غارت آن ولایت مامورند
ملحق شوند و همچنین حکم همایون باسم امیرخان برادوست حاکم ارومی شرف صدور یافت که از راه اطلاع بر تنگنای

معاملات کردستان چرچی سپاه ظفرپناه بوده از هر کتهای همراه که شمه امرای دولتخواه نصیب خود دانسته
دارند و متعاقب روانه شدن جماعت مذکور محمد حسین بیک ولد حسین قلی خلفای روملو که برسم سفارت
بولایت روم رفته بود بمرافقت خیرالدین چاوش که در میان چاوشان دربار خواندگار از جمله ارباب
اعتبار بود و همراهی محمد بیک که از قبل دولت عثمانی از راه ایلچیگری بدرگاه خلایق پناه فرستاده بودند
طریق مراجعت پیموده در اردوی معلی بار اقامت گشودند و در خلال این احوال چتر همایون فال خسرو جهان
دار السلطنه قزوین بچمن سلطانیه اشتغال و در آن چمن ارم مثال فیض شادروان جلال عبنده مهر و ماه معهود
نموده خیرالدین چاوش بدولت سلطنت ام ابرعفر بساط بوسی عتبه علیا سرافراز گردیده و عرایض و مکاتیب مراد پاشای
سردار و سایر امرا و ارکان دولت خواندگار را که بسیاق عرایض و مکاتیب درویش پاشای وزیر اعظم و
مصطفی پاشای ایلچی در قلم آمده قبل ازین که در طبقات همایون جهان آستان گرد و نشان رسیده
بود در سلک تحریر کشیده بارسال آن سلسله جنبان صلح و صلاح و فواید قطع مواد خصومت و نزاع
گردیده بودند بنظر کیمیا اثر رسانید و از مضمون عرایض و مکاتبات مذکوره بوضوح پیوست که منظور نظر ایشان
از فرستادن چاوش مذکور آن بوده که بی وساطت ترجمان مطالب و مدعیات ایشان را بعرض اقدس
رسانیده از حضرت بجواب باصواب سرافراز گردد بنابرین حضرت روی زمین خیرالدین چاوش را بعز
مجالست مجلس بهشت آیین و شرف مکالمه سربلند فرموده ابواب اعزاز و احترام بروی وی گشوده و سرلوحه
دیوان مطالب و مدعیات ایشان آن بود که چون تا اکنون اکثر دیار و امصاری که از زمان سلطان مراد
خان جد سلطان احمد خان خواندگار از تصرف لشکر ظفر تلاش قزلباش بیرون رفته بود حضرت شاه والا جاه
بحیطه تسخیر و تصرف درآورده آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته اند و خلقی بی‌نهایت از سپاهی و رعیت
آل عثمان بدین جهت عرضه قتل و غارت گردیده اگر حضرت خواندگار بادی امر مصالحه گردد گنجایش آن
دارد و هر آینه در نظر سلاطین فرنگ و کفار آن دیار که پیوسته با سپاه اسلام معرکه آرای گردیده اند باعث
شوکت و اقتدار غازیان اسلام میگردد اگر شاه جمجاه بنابر رفاه حال خلق الله و آرامیدگی قاطبه
جهانیان که پیوسته منظور نظر سلاطین عدالت آیین و فرمان روایان ممالک ستان بوده بادی صلح و
صلاح و سلسله جنبان فوز و فلاح جهانیان گردند یکی از طرز دانان رسوم سفارت را بایلچیگری
دیار روم موسوم فرمایند چون در آن مرتبه که محمد بیک برسم رسالت بآن ولایت آمده افسر سرافرازی از نامه
نامی خاقان کامکار بحضرت خواندگار بر سر نگذاشت رعایت ناموس سلطنت او را بمجلس قرب آن حضرت بار
نداد درین نوبت که ملتمس دولتخواهان مبذول افتد و از راه خیرخواهی عباد الله یکی از بندگان درگاه را

برسم

برسم ایلچیگری بدیار روم فرستند نامه صداقت ختامه مشحون بحقیقت صلح و صلاح و فواید آن بحضرت خواندگار
زیب انفاذ اعتبار نوشته باشند تا باین وسیله مرغوب ما دولتخواهان را در خدمت حضرت خواندگار
سخن بدست آمده در تاسیس مبانی مصالحه و تشیید قواعد دوستی و محبت و تخریب بنیان خصومت و نزاع که
باعث آسودگی قاطبه خلایق است اهتمام تمام بتقدیم توانیم رسانید القصه چون مضمون عرایض امرای
روم بر مرآت خاطر اقدس پرتو ظهور افکند چاوش مذکور را بشرف مکالمه سربلند و نسبت بخواندگار زبان
سخنان محبت آمیز صداقت انگیز گوهربار فرموده برفق و ملایمت بسیار اظهار نمودند که چون کلیات
سلاطین آل عثمان پیوسته از جویبار غزا و جهاد با کفار اشرار آب مسجوزد و خاکروبه خدمت حرمین شریفین
زادهما الله شرفا و تعظیما را زیب افسر سرافرازی دارند بر تمام سلاطین اهل اسلام امداد و اعانت ایشان
لازم است و قرارداد خاطر حق شناس حقایق اساس ما نیز آنست که چون بمیامن عنایت سبحانی و زور
سرپنجه ولایت ممالک موروث این خاندان ولایت نشان که سلطان مرادخان بشمار فرصت نموده
بحیطه ضبط و تصرف درآورده بود و بی جهتی نقض عهد و میثاق پیمان عالیشان ما که بقواعد غلاظ و شداد
ایمان تشیید و مستحکم بود روا داشته بحیطه تسخیر سپاه کشورگشا درآمده و بامداد فضل فیاض مطلق حق
بمن له الحق عاید شد هرگاه حضرت خواندگار در آن باب مضایقه نکنند و بدستور اجداد کرام در مقام تشیید
مبانی الفت و دوستی باشد ما نیز بنابر رفاه حال کافه مسلمانان دفتر نزاع و جدال را بر طاق نسیان نهاده
بعد الیوم سالک شاهراه دوستی و وداد خواهیم بود و چون گوش هوش خیرالدین چاوش صدف آسا
مخزن آن لالی گرانبها گردید فرمان واجب الاذعان بنفاذ رسید که ایشان قلم و بلاغت حسب الامر اعلی شاهی
وزیر اعظم و سردار و سایر دولتخواهان خیراندیش که باعث تجدید و استحکام بنای خیرانجام امر مصالحه
بقاعده و دستور زمان شاه جنت مکان و سلطان سلیمان شده اند نامه محبت طراز بخواندگار در قلم آورده اظهار
مصادقت و ولا ایمای بوقوع امر مصالحه و فواید آن نمایند و چون نوشتن آن نامه نامی و فرستادن
چاوش و تمهید شرایط امر مصالحه در رسال ایلچی بوقوع پیوسته نگارش آن را در محل خود از مساعدت
وقت مامول است ان شاء الله تعالی القصه بعد از آنکه شادروان عظمت و شان خاقان گیتی ستان در جنت
آباد چمن سلطانیه روزی چند هم‌دوش فرقدان بود موکب ظفر نشان بجانب آذربایجان طریق عزیمت
پیموده بلدی تایید نامتناهی بعزم طواف بقعه ملایک مطاف سلطان الاولیاء و سایر مراقد عظام
مشایخ کرام صفویه انار الله براهینهم الجلیه از راه میانه بجانب دار الارشاد اردبیل راهی گردیده رخت
سعادت عظمی و موهبت کبری آن بقاع سپهر ارتفاع کشیده و در راه و قائمی که بزیارت و طواف آن و عتبات

جت آیات ابواب سعادات بر روی بخت بلند آن حضرت باز بود فرستاده محمد پاشای امیرالامرای حلب
در اردوی معلی با اقامت کشود ما و سایه امرا و ارکان دولت ابد مدت عرض نمود که چون کرد حیدر که
از امرای جلالی و صاحب یکهزار نفر از آن گروه بکوهر بود از راه دغو غرور که جزو بازوی جرات و
مردانگی خود داشت در غیب و حضور وقعی چنان بپاشا نمی گذاشت و اکثر اوقات بحرکات ناشایست و
سخنان درشت اهانت و خفت بوی میرسانید تیغ جرات تفعل آن ناکس و دو کس دیگر از مردم معتبر
او کشید و باعث برین حرکت آن بود که روزی در مجلس پاشا بکامه میکساری گرم گردیده رفته رفته
کرد حیدر با پاشا از در بدمستی در آمد و زبان بسخنان تهدید آمیز فتنه انگیز گشوده مکنون خاطر بلپچ خود را
ظاهر نمود و با آنکه پاشا بحسب ظاهر او را وقعی نمی نهاد اما چون آثار فتنه و فساد از اطوار وی بظهور
میرسید و پیوسته از وی در حساب بود فرصت غنیمت شمرده به پسران پیش خدمت که در میان روم بایچ
اوغلانی مشهورند اشاره نمود تا تیغ جرات تفعل ایشان آخته کار آن ناتمامان را تمام ساختند و
چون اتباع ایشان دیدند که کار کرد حیدر بیچاره به ترک شورش و نزاع بی فایده کرده حلقه اطاعت پاشا در
گوش جان کشیدند و پاشا نیز با ایشان از در عطوفت و احسان در آمده اموال و اسباب کرد حیدر و آن دو
نفر را با آقایان و ملوک باشیان آن جماعت قسمت فرمود و خاقان بحر و بر بعد از اصغای این خبر بشور و
شر زبان تحسین پاشا گوهربار فرموده کوشش او از حد دیگران آن طایفه از خود بیخبر بودند که براثر آن
خبر عصیان و طغیان اعیان کرد برادوست حاکم ارومی که بمرافقت حسن خان و محمد پاشا مامور بود بر
راه مخالفت فرمان و نیامدن نزد ایشان در معسکر ظفر نشان متواتر گردید و چون صورت احوال و
چگونگی ادبار و اقبال آن گروه بد فعال در نظر عبرت بین فی الجمله غرابتی دارد خلاصه تفصیل آن را بر صحیفه
اجمال می نگارد که آن کرد نیاده سر نافرمان از قبایل و عشایر اکراد برادوست است که قلاتاج نامی
از ین طایفه در زمان شاه جنت مکان افسر افتخار شاهیسونی بر سر بدرگاه پادشاه والا گهر توسل جسته
با دراک شرف ملازمت آن حضرت تاج دولت بر سر نهاده حسب الفرمان قضا جریان بحکومت ولایت
ارومی و اوشنی سربلند بود تا واقعه ناگزیر خاقان خلد سریر روی نمود و چون دست تطاول رومیان بممالک
آذربایجان دراز شد و اکراد بد نهاد ابواب مخالفت آن طایفه کم فرصت بر روی خود گشادند نوبت ولایت
خوانده کار شاه محمد بیک نامی از میرزادهای قبیله برادوست حاکم و صاحب [illegible] ایشان گردیده در ان ولایت
بپایه بلند حکومت رسیده و چون امیرخان مذکور در ان اوقات از کوزه زیاده سری و گردن فرازی آب [illegible]
از چشمه سار متابعت و ملازمت شاه محمد بیک تشلب خود را نکرد و چپار ملازمت امرای بزرگ اکراد کشید



هر چند گاه طریق نوکری یکی از ایشان می نمود تا بار ملازمت در خدمت عمر بیک حاکم تهران کشود و در شاهی
این ملک و تاز در یکی از معارک بستر و قضا و تیغ اعدا کمین دست او از مفصل بازو مقطوع و بامیر خان
چولاق مشهور شد و با دست بریده و حال پریشان دست از دامن خدمت آن بدنام دنیا و آخرت
بر نمی داشت تا ستاره بخت برگشته وی روی بدرجه صعود گذاشت و شعشعه مهر درخشان اعلام
جهانگشا بر ساحت ولایت آذربایجان پرتو وصول افکنده رایت عزیمت خاقان گردون منزلت بتسخیر ولایات
ایروان و نخجوان پرچم کشای شد و در ان سال فرخ فال آن چولاق بد فعال از راه شاهیسونی باستان
اقبال توسل جسته باظهار وفور اخلاص و ارادت منظور نظر تربیت و عنایت و حاکم آن ولایت شد و بر
مدارج ترقیات صعود نمود تا امارت قبیله و عشیرت برادوست و حکومت الکای ارومی و اوشنی که
از توابع آذربایجان و در زمان شاه جنت مکان پیوسته بایکی از امرای عالیشان قزلباش بود علاوه
الکای قدیمی وی و ملقب با رجمند خانی سربلند گردید و بنابرآنکه دستگیری از پا فتادگان از سجایای
بلند مدیه سلاطین عدالت آیین می باشد بفرمان خاقان روی زمین زرگران چابکدست نادره کار
سرکار خاصه شریفه دستی از طلای دست افشار مرصع بلالی شاهوار و جواهر آبدار بجهت آن زیاده
سر غدار ساخته پایه قدرش با عطای آن دست زرین باوج علیین افراختند و چند گاه آن دست
مرصع را بر ساعد بریده بسته در مجالس ارم نشان در سلک امرای عالیشان می نشست و چون پا بر سر
اظهار حسن ارادت و اخلاص گوی چابکدستی از میدان اکفا و اقران ربوده بولایت خود طریق خدمت
نمود و با سطوار عنایت شاهانه و ظهور وفور رشد و کاردانی کارش در ان ولایت با علی درجات قدرت
رسیده بر تمامی امثال و اقران خود حاکم و فرمانروا گردید و رفته رفته بعضی از ولایات متعلقه
باکراد تابع روم را بحیطه ضبط و تصرف در آورده دایره جاه و جلال خود را وسیعتر گردانید و اکابر و
اعیان قبایل و عشایر اکراد از ین راه طریق اطاعت و متابعت وی نموده راه آمد شد بخدمت او گشودند
و چون خود را صاحب لشکر و حشم و مالک ملک و کشور دید از جاده حد خود شناسی گنجیده پای از
گلیم ادب و آداب فراکشید و بظاهر کار بهر چند خود را از جمله بندهای اخلاص شعار می شمرد اما باطنا
در کمین غدر و نفاق و انتظار فرصت می برد و چون در سال کسر شوکت جلال اوغلی طنطنه کوس عظمت و
جهانستانی خاقان کشورگشای باطراف و دیار و بلاد رسیده چتر همایون فال بر ساحت ولایت سلماس
سایه گستر گردید امیرخان حد خود نشناس خود را یکبار پیش گردون مماس رسانیده بشرف پای بوس [illegible]
و چون پیشنهاد خاطر خاقان والانژاد صید دلهای رمیده کردیان و سایر امرای اکراد بود الطاف

زیاد بر روی امیرخان زشت نهاد کشوده بعد از چندی در اوراجیت تمشیت خدمتی بدیار خود رخصت
فرمود و چون آن خمیر مایهٔ شقاق و نفاق تاج دست چلپاق خود را بجا و مکان خود برد بیا مزدی
زیاده سری و مغایرت کیش و مذهب که با امرای آن سرحد داشت طریق معادات ایشان پیش گرفته
رایت خود سری و بلند پروازی افراشت و بنا بر آنکه افسر فرازی از عواطف سپکران بر سر داشت
امرای عالیشان یکباره پرده از رخ کار اقتدار دی بر می گرفتند و با او طریق مسامحه و مدارا می نمودند
تا رفته رفته با خاقان کشورگیر از در مکر و تزویر در آمده بهانهٔ خرابی قلعهٔ قدیمی اورمی و لذر سب
آن التماس تجدید اساس حصاری جدید نمود که بپاسداری آن چهار دیوار از دستبرد حوادث بر کران
بوده ابواب حفظ و حراست بر روی اهل و عیال خود تواند کشود و بنا بر آنکه التماس نغ کوه تسلیس سلک
عقیدت و اخلاص بود پیرایهٔ قبول در بر کرده مسئول وی بحصول موصول شد و آن مؤسس بنیان خدعه و
نیرنگ چون بساختن آن چهار دیوار شرف رخصت حاصل نمود بر فراز کوهی آسمان شکوه که در سه فرسخی بلدهٔ
اورمی واقع است و بزعم کردان آن ولایت قبل از ظهور دولت اسلام در ان مقام قلعه بوده که بقلعهٔ
دمدم اشتهار داشته بنای آن چهار دیوار را گذاشت و رنگ قلعه و حصاری ریخت که دست ترکتاز
حوادث را از دامن و رنگار قلعه اش کسیخت و چون پیر بوداق خان حاکم دار السلطنه تبریز از اطوار
نفاق آمیزان کرد زیاده بیشتر از سایر امرای آن کشور باخبر بود صورت حال مکر و احتیال امیرخان
چلپاق را باین سیاق عرضداشت درگاه جهان پناه نمود که از ابداع چهار دیوار تا احداث قلاع استوار
با بلیا رفرق بسیار هست و بنا کرده امیرخان غدار قلعه ایست از قلاع خیبر یادگار که روزی از آن بکار
آید و چون سر خیره دارد و پیوسته قدم در طریق عصیان و طغیان میگذارد قلعه ساختن او بصلاح دولت
روز افزون مقرون نیست و حکم همایون باسم خان مشار الیه صدور یافت که چون او را اسکلر بیکی و امیر
الامرای آذربایجان فرموده ایم و بدو بنیک معاملات آن سرحد بعهدهٔ سعی و اهتمام اوست بهرگاه ساختن
آن قلعه و حصار را مقرون بصلاح دولت باید اندازد از قبل خود کسی فرستاده امیرخان را از ان اندیشه
متقاعد گرداند و خان مصلحت کیش یکی از مصلحان خیراندیش را به پیش امیرخان فرستاده از روی دولتخواهی
باو پیغام داد که با وجود دعوی غلامی و اخلاص علیحضرت شاهی ظل اللهی و بدولت تربیت آنحضرت
در سلک امرای عالیشان منتظم بودن ابواب تهمت سوء عقیدت بر روی خود کشودن و ساختن این قلعه
و حصار که هیچ کاری نمی آید دست آویز ملاعبه بادافراه سخن چینان شدن در کنار دریا بار تشنه لب گوج
بودن است و این که بر سر فرق دستوری آنحضرت را بهانه ساختن این عمارت خانه ساخته اند ندانسته اند که بنا بر

اعتقاد

اعتماد زیادی که با خلاص و اعتقاد ایشان داشته بنای رخصت را بر ساختن چهار دیواری که بکار چند روزی
چند روزی بکار آید گذاشته اند نه آنکه بر فراز کوهی بلند قلعهٔ آسمان پیوند اساس نهند و مع ذلک با وجود
دعوی حسن عقیدت و نیکو بندگی بهال این ممتنی ثمری جز خجالت و شرمندگی ندارد چه بنای این قلعه و
حصار اگر بجهت صیانت از شور و شر و میان غلامان ایشان بمقتضای نظم نهنگ آن به که با دریا ستیزد
کز آب خرد ماهی خرد خیزد تا قلاع کردستان تبریز و ایروان باشد راه نگاه بطرف این قلعه ها
نمیدهند و اگر اندیشهٔ از فتنه و فساد اعراب کرادست چه احتمال دارد که با غلامان جان فشان که بحفظ
و حراست این حدود مأموریم در دفع فتنهٔ طوایف اکراد لوازم امداد و اعانت بتقدیم نرسانیم اکنون
طریق صواب آنست که از راه خطا در گذشته خیال ساختن آن قلعه را از سر بدر کنند تا درد سر نبینند و بعضی
سخنان که در ساختن آن راه سخن هست مگویان افتاده در محل فرصت در خدمت و لیعم جهانبان بعنوان طغیان
و عصیان بایشان خواهند داد و بار کاری پیش گیرند که بکار روزگار ایشان آید و در حیزی برتری
مآل حال ایشان گشاید و چون آن کرد خود پسند چنانچه از سیاق سخن مفهوم می شود آن سخنان
سودمند را نشنید تا مت آن رسید باو آنچه رسید العقصه چون کس پیر بوداق خان به تبلیغ رسالت پرداخت
آن کرد خود ناشناس آن سخنان سودمند را به پس گوش انداخته بتیغ دشمنی کردن برادوست کار آن
بکینه ساخت و چون پیر خطا آن صواب اندیش را از پیش برداشت باهتمام تمام و جد و جهد مالا کلام
روی توجه بساختن قلعه و افراختن برج و باره آن گذاشت و بعد از اتمام مهام قلعه سازی و سامان و
سرانجام آذوقه و ذخیره و سایر اسباب قلعه داری از اورمی بان قلعهٔ فلک شان نقل مکان نموده بخاطر
جمع ابواب عصیان و طغیان بر روی خود کشود و مصدق این مقال آنکه در خلال این حال بجرأتی چند اقدام
نمود که هر یک از آنها حجت و برهان تباهی و گم کرده راهی وی بود از آن جمله آنکه خان ایمان ادار
شیخ حیدر مکری را که بدولت خداداد دادیا عسکری میداد و از بیم عساکر اقبال خیال اقامت در مقام
خود نداشته پریشان حال و سرگردان در کوه و بیابان بسر می برد از خویشان خود میگشت و در آن قلعه
راه داده ابواب همصحبتی و مصاحبت بر روی ایشان گشاد دیگر آنکه با وجود ظهور گونه گونه مخالفت و
نافرمانی خود را از شمار رعد و یان جان نثار در آورده عرایض اخلاص شعار بدربار آسمان کردار میفرستاد
و قلب روی اندود خود را بجای زر ده دهی بساط ظهور و اظهار مینهاد و مطالب دلخواه خود را که در کیش
اخلاصمندی دست حصول قبول از آن کوتاه بود بی غایلهٔ ظهور حرکات ناشایست خود عرض و استدعا مینمود
و شهریار جهاندار بمقتضای مصلحت روزگار ابواب انجاح مرام بر روی آن منافق غدار کشوده اطوار ناسنجا

را منظور نظر عنایت بار می فرمود چنانچه در حین ارسال جلالیان از دار السلطنه اصفهان بصوب آذربایجان
که پیربوداق خان حاکم تبریز و امیر الامرای آذربایجان افسر سرداری عساکر ظفر شعار بر سر گذاشته
باین عنایت رایت اقتدار افراشت امیرخان را داخل این طبقت را در خور قامت قابلیت وی
ندیده بوسیله ارکان دولت ابد مدت بعرض رسانید که بنا بر ارتفاع غبار نقار فیما بین او و خان سردار
مرافقت ایشان با یکدیگر دشوار است آن حضرت بارسال منشور استمالت از در دلجویی آن مغرور کافر
نعمت در آمده حسن خان حاکم همدان را که از امرای عالیشان عراق بود سردار لشکر نصرت شعار نمود
و تا از همه راه رهنمای آن گمراه مسدود و ابواب اطمینان خاطر بر روی آن تیره رای مفتوح باشد در
فرمان استمالت قید فرمودند که اگر مرافقت حسن خان نیز بنا بر موانع و شواغل ضروری بر دو دشوار باشد
دویست سیصد نفر از اتباع و ملازمان خود را سر کرده یکی از پسران یا آقایان همراه حسن خان گرداند
تا آثار یکجهتی و ارادت او باین دودمان ولایت نشان بر عالمیان مشخص و احکام آزاد عیان شود و
آن منافق بی حمیت قدر اینهمه عاطفت و عنایت ندانسته بقدر ناحق قدرتی که داشت سر زیاده سری خاریه
تا دید آنچه دید و کشید آنچه کشید القصه بعد از آنکه حسن خان سردار و امرا و عساکر فیروزی شعار در مراغه
بمحمد پاشای جلالی پیوسته رایت عزیمت را بصوب مقصد شقه گشا بستند بآن غدار اشعار کردند که بموجب فرمان
شهریار جهاندار خود مرافقت را اختیار خواهد کرد بهتر و الا آنان را که از راه عنایت فرمان بمرافقت ما
روان میکند جمعی را که بلد طور و طرز دیار کردستان باشند تعیین نماید که دلیل راه و عنجی سپاه ظفر
توانند گردید و چون آن مغرور غدار از پیغام امرا خبردار گردید دیگر باره بر مرکب غرور نافرمانی بغل
دارون زده بارسال دو راس اسب بر سبیل پای انداز جهت حسن خان و محمد پاشا ارسال نموده باین مضمون زبان
بتمهید معذرت گشود که دست جرأت من از مرافقت ایشان از چند راه کوتاه است و خلاصه آنکه
هرچند مرافقت امرا و عساکر ظفر تلاش قزلباش موجب اطمینان و انتعاش باشد جوع طوایف جلالی مردم
بیباک دلاورانی اند که حوصله را گنجایی آن نیست که مرافقت لشکری اختیار کنم که قریب بهشت هزار
جلالی در میان ایشان بسر برد باری خدا همراه از هر راه که دلخواه شما باشد روانه شوید که کسان من متعاقب
بر اثر ایشان خواهند رسید و چون خبر نافرمانی آن آواره تیه نادانی با امرای عالیشان رسید با یکدیگر
از در مشورت در آمده مصلحت در آن دیدند که چون مرور و عبور لشکر منصور از پای قلعه آن زیاده
سر مغرور اتفاق می افتد بعد از قرب و ورود بآن حدود در نزدیکی آن قلعه و حصار را منزل قرار و استقرار
ساخته از هر راه که توانند آن غول بیابانی را بدام دلجویی و مهربانی در آورند و باین عزیمت کسان او را



خوشدل و شادان نزد او فرستاده پیغام دادند که چون منزلی از منازل عساکر ظفر شعار قرب جوار قلعه و حصار
آن عمده ولی فلامرنشان است یقین که مهمان پذیر بوده ابواب میزبانی بر روی امرای عالیشان خواهند
گشود و ابلهی این تدبیر نیز در مزاج سودایی آن گرفتار مرض سر بهوایی سودمند نیامده در روزی که متعلقه
جنود مسعود بآن حدود رسیده مقام اقامت میگزیدند فوجی از کردان بلادوست باشاره آن دشمن نام و
ننگ خود سر راه بر سپاه ظفر پناه گرفته دامن زن شعله جنگ گردیدند و شرار این شعله جانستان خرمن
زندگانی و تن از جلالیان بباد فنا رفته چند نفر زخمدار شدند و چون خبر این شور و شر بحسن خان و امرا
رسید کسان فرستاده جلالیان را که بر دیگران سبقت کرده بودند باز گردانیدند و چون دیدند که امیرخان
غدار یکباره پرده از رخ کار ناهنجار خود برداشت بنا چار در نیم فرسخی قلعه خیام اقامت افراشته بنای کار
را بر تدبیر دانشمندانه شایان گذاشتند و چون اکراد بد بنیاد باعتقاد ناقص خود داد کاوتازی داده
روی بقلعه نهادند و از نار آمدن دولت بر روی خود در بسته جرأت باندا ختن توپ و تفنگ
بمعسکر امرای فیروز جنگ گشادند با آنکه حسن خان آن فتنه و غوغا را بکردان بی مروت نسبت داده وقوع
آن را بی اطلاع امیرخان نام نهاد دو کس نزد وی فرستاده باعث آن فتنه و فساد را استفسار نمود آن
مغرور از مردمی دور بمعاذیر نادلپذیر زبان گشوده یکباره طریق مخالفت و نافرمانی پیموده حسن خان با
وجود ظهور اینهمه عصیان و طغیان با آن گروه بی محابا از در مدارا و مواسا در آمده عزم آن داشت که
دیگر باره آن وحشی از دام جسته را بکمند تدبیر اسیر و دستگیر کند تا یا طاعت و انقیاد آن بدنهاد در
فتحی بر روی ضبط و تسخیر آن بلاد توانند گشاد آن خود امری بود محال و خیالی دور از وسعت آباد احتمال
القصه مدت اقامت امرا در آن نزدیکی هر روزه فوج فوج از کردان کم نام چون میدیدند که از راه
آوردن آذوقه و مایحتاج از معسکر امرا بیرون میروند بعزم دستبرد پای جرأت از قلعه بیرون گذاشته
بقتل و غارت ایشان می پرداختند و در وقوع این جرأت دامن زن شعله حمیت و غیرت لشکر ظفر مآب
گردیده نایره حرب را مشتعل گردانیدند تا رفته رفته جمعی کثیر از طرفین عرضه تیغ تلف و زخمدار شدند
و بنا بر آنکه چندتن از جلالیان بتیغ طغیان کردان سر بباد فنا داده بودند محمد پاشا نیز در صدد و فنا و
اعدام کردان در آمده تیغ انتقام از نیام کشید و جنگ در میان جلالیان و کردان قایم گردیده هر روزه
از جانبین گروهی زخمدار شده جمعی بقتل میرسیدند و در اثنای این گیرودار محمد بیک برادر طویل و جمعی
دیگر از سرداران جلالی که قتیل گردیدند از محمد پاشا تخلف ورزیده سر بسر شور و شر بوده در قریت
عنیت شمرده بدفعات از معسکر امرا گریزان خود را بقلعه امیرخان رسانیدند و قریب چهارصد نفر

از ایشان بتدریج بقلعه رفته خود را در سلک ملازمان وی منتظم کردانیدند و آن مزور زیاده بعد
از رعایت و دلجویی آن کروه فتنه کر از کثرت و شور و شر آن جماعت اندیشه نموده ابواب
تفرقه بر روی جمعیت ایشان کشود و بجز برادر طویل و چند نفر دیگر را که نزد خود نکاه داشت تتمه
را با سایر قلاع قریب بتاده بقلعه نکذاشت و فرار این جماعت نیز علاوه کلفت و کدورت محمد پاشا
نسبت بامیرخان کردیده چون حسب الفرمان لازم الاذعان بعهده عموم فرمانفرمایی کل اکراد بود الکاء
اورمی بالتفرقه نموده و بعد از وقوع این قضایا حسن خان در آن مکان متوقف کردیده حقیقت
حال را از راه ارسال عرضه داشت بمسامع جلال رسانید و عریضه مشار الیه در حین توجه خاطر اقدس
زیارت مزار کثیر الانوار عارف ربانی شیخ زاهد کیلانی بنظر کیمیا اثر رسیده قرار داد خاطر قدسی
سرایر آن کردید که وزیر جایب تدبیر حاتم بیک اعتماد الدوله از راه خیرخواهی الکای اورمی رفته اکر دفع
فساد امیرخان و تسخیر قلعه آن مغرور نادان بسهولت و آسانی امکان داشته باشد بکوشمال آن
زیاده سر و تسخیر قلعه وی پردازد و اکر مصلحت دولت ابدمدت مقتضی آن نبوده باشد خاطر اسان او را
بعواطف بیکران اطمینان داده او را از حجاب خجالت و پرده انفعال برآورده و بر همه تقدیر اکر بند
مدبر قلعه مسخر سپاه کشورکیر کردد آن ولایت را در میان جلالیان قسمت نموده کرهمت تقلیع و قمع
سایر طاغیان اکراد بند د و اکر امیرخان از کرده پشیمان و بعنایت بیکران استمال کردد چون ایام خزان
و دم سردی فصل زمستان نزدیک جلالیان را از پای قلعه امیرخان کوچانیده در هر جا که مصلحت
داند بدستور سال کذشته محل قشلاق تعیین نماید و بعد از تصمیم این عزیمت جناب آصف صفات را
بشرف پای بوس حضرت سربلند و از اردبیل بجانب تبریز روانه فرموده مبلغ پنجهزار تومان تبریزی زر
نقد از بابت تحویل صاحب جمع خزانه عامره همراه وزیر صایب تدبیر نموده که در میان جلالیان بصیغه مدد
خرج انعام نماید و از راه عنایت حزم و احتیاط فرمان قضا مضا بنفاذ رسید که امام قلی خان حاکم لار
خلف الله وردی خان امیر الامرای فارس با قوچی از عساکر نصرت اساس که رخت اقامت بسلماس کشیده تا
رسیدن موکب ظفر ورود از آن حدود خبردار بوده باشد و همچنین لعزمان حسن وردی زمین بر بود او خان
حاکم تبریز باتفاق پانصد نفر از تفنکچیان تبریزی و باقی و خراسانی طریق موافقت بدستور دانا نمودند و
بعد از انجام این مهام اعلیحضرت احتشام بعبوب ادراک زیارت بقعه منوره شیخ بزرکوار برچم کشای
کردیده در سعد آوان بآن مکان با باب عرفان رسید و چون چندی بود که ذوالفقار خان بیکلربیکی شیروان
با دراک سعادت پای بوس سرافراز نشده بود حسب الاستدعا در دار الارشاد باین موهبت سربلند کردیده رخت



مرافقت موکب ظفر خاصیت بلتا را کشید و بعد از چند روز که در سایه چتر فلک فرسا به بیرونشکار قزل اغاج
سرمایه مسرت و ابتهاج اندوخت بدستوری اورنک آرای تخت و تاج بشیروان مراجعت نموده خاقان
روزکار بعد از زیارت مزار قدوة الابرار و سیر و شکار قزل آغاج رایت عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز
افراخته از آنجا بعزم قشلاق از راه علی دره سی و قراباغ رحل اقامت انداخت و در حین توجه موکب همایون
بصوب قشلاق قراباغ کنجعلی خان حاکم کرمان باقامت تبریز مامور شد که اکر دستور جایب رای را
در اورمی مدد و کومک احتیاج افتد رخت اقامت بآن ولایت کشیده بوی ملحق کردد اما اطلاع بر سوانح
شورش عظیم و وقایع ایام محاصره قلعه دمدم بمطالعه تاریخ عالم آرا چون در آن سفر باد و زیر دانشور طریق مرافقت
می پیمود ه بهر صورت که بوده بر پریشان بیان چهره کشوده آنکه جناب اعتماد الدوله بعد از ورود به
تبریز و تهیه اسباب سفر خیر اثر باتفاق پیر بوداق خان و بهبود بیک انیس القدم توپچی باشی و تفنکچیان بموجب
مرافقت عنان عزیمت بجانب ولایت اورمی معطوف ساخته موازی دو هزار کس از جلالیان که بسرکردکی
قرا سعید و آقا حسین پری از تاخت قراچار دمان رخت اقامت به تبریز کشیده بودند مراسم مرافقت ایشان
افراختند و در عرض راه خان امیر ولد غازی بیک کرد حاکم سلماس و اولیا بیک ولد کور سیف الدین
حاکم ارل و سومای بلشکر ظفر اثر پیوستند و با یمنی سعادت شمال که روز شنبه بیست و ششم شعبان آن
سال بود کوکبه جاه و جلال عساکر اقبال باورمی رسیده بعد از استقبال حسن خان و محمد پاشا و سایر امرا
که در حوالی قلعه خیام اقامت افراخته بودند در مکانی مناسب که از معسکر امرا تا قلعه نزدیکتر بود بارکاه امت
کشودند و روز دیکر وزیر دانشور یکی از ملازمان معتبر خود را بمرافقت آقا محمد طسوجی که با امیرخان جانب
طریق وفاق و سلوک داشت نزد آن سردار اهل نفاق فرستاده نصایح سودمند و مواعظ ارجمند پیغام
داد و چون مقصود از آن مراسله و پیغام آن بود که بر امیرخان عیان شود که از فرستادن دستور اعظم
که سرکرده و سردار اهل قلم است غرضی جز رفع ماده وحشت و کلفت او نیست لاجرم او در تکلف ساختند که با
دو سه نفر از نزدیکان خود قدم بحریم قلعه کذاشته با دستور دانا از در ملاقات درآید تا آنچه در دل
داشته باشد بی غایله وحشت بر زبان آرد و امیرخان از راه احمقی قرمان از قلعه بر نیامده شکفته رویی
و دلجویی تمام با جناب آصف صفات که با نفری چند از ملازمان بحوالی قلعه رفته بود ملاقات نمود و زبانی
با یکدیکر کشتند از هر باب سخنان بیکدیکر پیوستند و چون بند ترجیع سخنان امیرخان اظهار عبودیت و
اخلاص خاقان جهان ستان بود چنان باز نمود که باعث بر تحصن و قلعه داری من محمد پاشاست چه بنا بر
توهمی که از او و جلالیان او داشتم در ملاقات ایشان را بر طاق نسیان کذاشتم و چون حمایت حسن خان

ما نیز که اعتمادی چنان بران نبود بی فایده دیدیم آمدن خود را بمیان چندین هزار جلالی و اندیشیدیم لاجرم
بناچار درین چهار دیوار خزیدیم تا ببینیم که کار من بکجا میکشد او خود هم از من هراسان از شور و شر
جلالیان نافرمانی و عصیان شاه جمجاه قیاس کرده مرا در میان خود و این غلامان آن حضرت بدنام
کرده ولایت مرا بحیطه ضبط و تصرف در آورد اکنون که خاقان بهرام غلام خدام رفیع مقام را از راه
تمشیت مهام انام و نظام و انتظام آن ولایت روان نموده امیدوارم که بخدمت حضرت شاه
عذرخواه گناه من بوده نوعی نمایند که این تهمت از چهره اخلاص و عقیدت من زایل شود غرض که چون
یکی از غلامان و بندگان این آستانم مصلحت کار خود را بخدام عالیمقام گذاشته ام اگر صلاح میدانند
که درین وقت سر قدم ساخته بپایه سریر اعلی آیم اطاعت می نمایم و اگر درین زمستان مرا ازین تکلیف
معاف میدانند یکی از پسران خود را با محقر پیشکشی که بان دسترس باشد در ملازمت خدام با شان
گردون احتشام می فرستم و خود نیز در فصل بهار که موکب ظفر شعار به ییلاق آید باستان بوس سرافراز
میگردم و جناب آصف جاه جهت خود که بعقد عذرخواهی گناه او نموده النواب تکفل و تدارک بر دوی
مهمات وی کشوده مشروط بانکه چون خبر نافرمانی و عصیان وی باطراف و اقطار رفته النواب آمیزش با امرای
عالیشان و عساکر ظفر نشان ممنوع داشته بی غایله بهمت النواب دروازه های قلعه را بر روی تردد
و آمد شد ایشان بگشاید تا چنانچه خبر مخالفت و نافرمانی انتشار یافته خبر موافقت و اطاعت نیز
اشتهار یابد و قرار بان یافت که روز دیگر آن کرد زیاده سر از قلعه بدر آمده مهمان وزیر دانشور باشد
و بعد از آن دستور دانا باتفاق امرا بقلعه رفته یکروز مهمان امیرخان باشند چون النواب آمیزش و
الالتیام در میانه کشوده کرده آصف جم قدر جلالیان را از ولایت امیرخان کوچ فرموده بدستور
سابق جا و مکان او را باو مسلم دارد و در رفع تکلیف آمدن بدرگاه معلی او نموده ببردن یکی از
پسران وی اکتفا نماید و بعد از تشیید قواعد مصادقت و موالات بوداع یکدیگر پرداخته تاسیس مبانی
دوستی و مهربانی را بر روز دیگر انداختند و وزیر صایب تدبیر چون بمقام خود رجعت نمود
بتهیه اسباب مهمانی و تدارک لوازم میزبانی اشارت فرموده محمد پاشا و سایر سرداران جلالی را بنابر خوشی
امیرخان از صحبت ایشان بان بزم شادمانی طلب نمود در روز دیگر که مهمانخانه وزیر دانشور بانواع
خواستهای دلخواه زیب و بهانه پرتو طفیلیان مترصد ورود مهمان نشستند چون انتظار از حد
گذشت اثری از آمدن آن زیاده سر ظاهر نشد دستور قاعده دان دیگر باره آقا محمد طوسی را با المجتبی و وعده
امیرخان بقلعه فرستاده پیغامهای خیرخواهانه داد و چون طریق الغای عهد و انجاز وعده آن منافق

برکیم

بکوه برگشته بود باین مضمون زبان بجواب پیغام گشود که منع طوایف اکراد اگر سنگ راه نمینمود هر آینه
طریق ایفای وعده می پیمودم اما چه سازم که ایشان بدلیل و برهان مرا از آمدن منع ساخته اند و
میگویند که ما را بر جلالیان ملکه بر امرای قزلباش نیز بهیچ وجه وثوق و اعتمادی نیست و نمی گذاریم که
دیگر ازین قلعه قدم بیرون گذاری اگر جناب اعتماد الدوله دست از گریبان من بر میدارند و بنقد
یکی از پسران من با پیشکش نمایان راضی میشود مضایقه ندارم و الا بعد ازین گریبان بدست ایشان
دادن از من نمی آید و درین چهار دیوار خزیده ام و به پشتداری استواری آن باکی از لشکر تیغ زن و خنجر گذار
دشمن شکن ندارم تا بجناب آصفی که از زمره تاجیکان و جمله ارباب قلم است چه رسد و بعد از معاودت
آقا محمد مذکور که یکباره پرده از رخ کار نافرمانی آن فرد مغرور در ربوده امرای صایب رای چندین مسامحه
و مدارا در کار آن مغرور باد پیما نابجا شمرده بمشورت یکدیگر قدم جرأت بگوشمال آن زیاده سر بد فعال
فشردند و قرار محاصره آن حصار استوار داده دل بر تهیه اسباب قلعه گیری و بردن جر و سیبه و لوازم آن
نهادند و تا شهریار جهان از مخالفت و عصیان امیرخان نادان خبردار بوده باشد کما هی حالات را عرض
داشت نموده بدرگاه جهان پناه فرستادند بر قلعه گشایان اقلیم سخنوری مستور نماند که چنانچه معمار کلک
بدایع نگار مؤلف تاریخ عالم آرا بتاسیس مبانی این حصار فلک شان پرداخته قلعه مذکور را بر فراز
کوهی فلک شکوه از یک پارچه سنگ طولانی کم عرض که سطح آن کاو دنبال اتفاق افتاده طرح انداخته
و متصل بطرف جنوب و شمال آن دره عمیقی است که از نشیب آن بغیر از جبرئیل پرواز شاهین تیز پر
خیال احتمال صعود ندارد و چون دست حصار بدامن ارتفاعش نمیرسیده از آن دو طرف دیوار کشیده اند و
دو طرف دیگر که عرض قلعه و جانب شرقی و غربی آن حصار استوار است دو دیوار دارد شاید که مساحت هر
طرفی تخمینا یکصد ذرع شمار آید و طرف شرقی آن که بجبال اتصال دارد بدیواری پایدار که یک دروازه دارد
حصار نموده اند و جانب غربی آن که از طرف شرق بزمین نزدیکتر است دو حصار دارد و در طرف جنوب
حصار دو بین دروازه متین بنا نهاده از برج الباب استواری بر روی آن گشاده اند و از آن دروازه
تا پایین راهی است در نهایت صعوبت و تنگی که سنگ تراشان با تیشه جنگ در دل سنگ خارا ساخته اند
راه مرور و عبور زیاده بر یک سوار را دشوار ساخته اند و پیش رفتن جر و سیبه بغیر از دو طرف شرق و
غرب احتمال وقوع ندارد و در جانب شرقی بنابر آنکه از پای حصار بقدر ریگ بر تیر سنگ و بعد از آن خاک است
و احتمال بردن جر و سیبه دارد زیاده بر یکصد قدم دورتر از دروازه برجی سپهر مثال متصل بدره در کمال
ارتفاع و استواری اساس نهاده باب اتصال آن برج را که فی الحقیقه قلعچه ایست بر درون حصن قلعه گشاده اند

بر نجین دو قبضه توپ قلعه‌کوب و یک قبضه بالیمز مأمور و بتهیه اسباب آن مشغول گردیده قپان سلطان بیگدلی
بجهت انجام مهام توپخانه و سرکاری ریختن توپ رخصت خدمتکاری توپخانه کشید و تا آتش
چشم گردان قلعه‌دار را فی الجمله شرار شعله توپهای اژدر شعار گرفته باشند باشاره وزیر صایب تدبیر
دو قبضه توپ کوچک که در قلعه کوکرچینلق بود و یکی دیگر از دریای سلماس گذرانیده ببنیه حسن خان کشیدند
و توپچیان آتش‌دست عجالة آن دو اژدر آتش‌فشان را در برابر برج بسته بانداختن آن بنیان حصار
پایداری اقتدار قلعه‌دار از پای شکستند و عساکر ظفر مآثر در پای قلعه رنگ قشلاق ریخته خیام اقامت و
سراپرده استقامت برافراختند و چون محمد پاشای جلالی در آن اثنا بضعف قلب و بیماری مبتلا و بدان
علت از انجام خدمات برکنار رفته جلالیان را بامداد و اعانت هر طرف تعیین نمود و وزیر کافی کفایت
مدبر جمیع جلالیان را که هزار تومان بوده در میان ایشان بمناسبت قسمت نموده محل قشلاق ایشان را
معین فرمود و در خلال این احوال امیرخان بدفعال چون سعی و اهتمام عساکر ظفرمآل را در انجام مهام
قلعه‌کشایی مشاهده نموده دید عاقبت سر بر بال حال خود گشود از در ملایمت و فروتنی درآمده بکرات کس
بخدمت وزیر عالیشان روان و اظهار خجالت و انفعال از اعمال و افعال خود نموده و چون مکر و قلب
ناتمام عیار سخنان او بر محک امتحان رسیده سزاوار سکه قبول نبود وزیر صاحب هوش گوش باستماع آن
نگشود و این معنی باعث آن گردید که در پس دیوار قلعه‌دار بجد و جهد تمام اعلام مدافعه و کوشش
مرتفع گردانید و چون از تقریر چند تن از میرزاده‌های کرادبرادوست که در اوقات خود را از قلعه بزیر
انداخته شعار شاهسیونی ظاهر ساخته بودند بوضوح پیوست که محصوران از فقدان و کمی آب سبیل خود امواج
اضطراب اند و بنا بر عفونت آب انبار هر چند از شرب مردم قلعه آب سولوق است مصلحت مقتضی آن گردید
که چون سولوق در خارج قلعه واقع است و نقب بزیر آن میتوان برد در تسخیر قلعچه سولوق لوازم سعی و اهتمام
بعمل آورده نوعی نمایند که دست تعیش اهل قلعه از دامن آب کوتاه و از این راه بطلب امان و سپردن قلعه
راضی شوند لاجرم کنکنی را که در آب انبار سولوق کار کرده سر چشمه آن را میدانست بتفحص تمام بدست آورده با
او قرار دادند که در عرض دست یکماه از دو جهت نقب بزیر سولوق برده سر چشمه را پیدا و آب آن را بطرف دیگر
رها کنند و نقب‌شناسان دیگر از اطراف و جوانب جمع آورده بهمدستی و مرافقت وی مأمور کردند و کنکنان چشمه‌شناس
بجد و جهد بی قیاس شروع در بردن نقب نموده حسن خان و امرای عالیشان نیز از طرف دروازه تکی
سیبها قسمت کرده دست جرأت ببردن جر و سیبه گشودند و تا زمین با خاک همنشین بود با این آیین پیش
میرفتند و چون بسنگ رسیدند سدها از خاک برکرده در دو طرف آن جر چیده در بر روی هم با تختهای متین



د تا کمند اقتدار قلعه‌کشای بر کنگره تسخیر آن برج نیفتد بردن جر و سیبه بپای قلعه احتمال ندارد و
قلعه از آب انباری است که در فصل بهار بسر دستی سقای سحاب از آب باران پر میشود اما امیرخان
در میان دره متصل بدیوار قلعه آبگیری در زیر چشمه کم آبی بنا نهاده که از اول شب تا صبح پر میشود
و اعیان و خواص قلعه از آن آب میخورند و بر فراز آن حوض گنبدی بیات[؟] کنبد[؟] از آجر و آهک
اساس انداخته روی آن را با زمین بنوعی هموار ساخته اند که از بیرون حصار اثری از آثار بنای
آن آشکار نیست و آن حوض و گنبد بسولوق اشتهار دارد و بنا بر حفظ و حراست آن برجی در جنب دیوار
قلعه بنا نهاده راهی بجهت بردن آب از سولوق تا آن برج بپیچ زینه‌پایه قرار داده اند که از آن راه
نیز کسی در خارج حصار خبردار نیست و هر چند این برج را در بیرون قلعه بنا نهاده اند اما چون باصل قلعه اتصال
دارد آن نیز در حقیقت قلعچه‌ایست در نهایت حصانت و متانت و همچنین بجانب دره جنوبی در جنب قلعه
یخچالی ساخته اند که در زمستان از برف و یخ پر میکنند و در پایان آن یخدان حوضی ترتیب داده اند که
از برف و یخ آنچه در تابستان آب شود در آن حوض جمع آمده بهنگام قلت آب و وقت ضرورت
بکار آید و آن نیز قلعچه‌ایست در کمال استحکام و استواری که آن را بوزلق و قارلق می‌نامند و راه آن نیز
مانند راه سولوق بر بیرونیان مستور است بالجمله قلعه مذکور بشرحی که مسطور شد مشتمل بر پنج قلعه است که هر
پنج در متانت و استحکام با هفت قلعه سپهر و نه گنبد گردون لاف مساهمت و مساوات میتوانند زد و هر یک
بتنهایی با فلک مینایی دعوی پابرجایی میتوانند کرد و با آنکه در وصف آباد احتمال خیال تسخیر این
قلعه خیبر مثال محال می‌نمود دستور اعظم با وجود وفور عقل و شعور بپشت گرمی اقبال بیزوال روی توجه
بر تسخیر آن حصار استوار آورده شروع در تهیه اسباب قلعه‌گشایی کرد و بصوابدید رای سدید بخت[؟] حسن
خان را با بعضی از امرا که طریق موافقت وی نموده بودند با انضمام تفنگچیان اصفهانی بجانب شرقی قلعه روان
نمود و دست اهتمام پیر بوداق خان و امرای رفیق او را بهمدستی تفنگچیان بافقی و خراسانی بحفظ و حراست
جانب غربی که طرف قلعه پایین است گشود و مرادخان سلطان چلبی و خلیل سلطان بیل سپرده تفنگچیان
تبریزی بمحافظت جانب جنوبی برابر قلعچه بوزلق و کلبعلی خان حاکم کرمان که در آن اوان با قوشون
آراسته از تبریز بمدد و کومک رسیده بود بپاسداری و محافظت قلعه پایین مأمور گردید و پانصد نفر
تفنگچی مازندرانی بسرکردگی جعفرقلی بیگ چکنی از موکب ظفرمآل برسبیل معاونت و امداد آمده بودند
باتفاق قورچیان چکنی رخت اقامت و پاسداری بجانب شمالی که در برابر قلعچه سولوق واقع است کشیدند
و چون هر یک از امرا و نام‌بردها باشاره دستور دانا بر سر کار خود رفتند بحکم ضرورت بجوز دار یک انیس[؟]

الحکن

افکنده دلاوران بدیع آیین ترتیب داده پیش میرفتند و پیربوداق خان نیز از طرف غربی که جانب قلعه
پائین است و سر بالا می‌بایست رفت بدین طریق عمل مینمود و اکراد بدبنیاد که قرار کشته شدن با
خود داده بودند دل از جهان برگرفته از اول شب تا بامداد داد مردی و مردانگی میدادند و غازیان
قلعه‌گشا چون کوه پابرجا سر پایداری بر سر کشیده تیرباران شور و شر کردان را از خود میگردانیدند
و در میانه جمعی زخمدار و عرضهٔ تیغ تلف گردیده دست از گریبان جان یکدیگر نمیکشیدند و در
عرض مدت سه ماه که مبادی آن ماه صیام و منتهایش شهر ذی القعدة الحرام بود نایرهٔ شور و شر در میان
اکراد بداختر و غازیان ظفر پیکر بنوعی شعله‌ور بود که شرار آن بگوشهٔ سنبله و خرمن پروین میرسید
و در عرض مدت مذکور بکرات اکراد مغرور بر سر سپاهی امرا ریخته گرد فتنه می‌انگیختند و غازیان قلعه
گشای بحدت تیغ و سنان آتش در خرمن دلیری ایشان افکنده بی نیل مقصود بقلعه میگریختند و
چون قرارداد خاطر وزیر نیکونهاد و سایر امرای قلعه‌گشا آن بود که با انهدام سولاق آبی که مدار جرات
سرشار لشکر ظفر شعار آید در عرض این مدت متمادی عساکر فیروزی مدار دست از همه کار کشیده در
گرفتن سولاق و تعطیل آن جان نثار میکردند تا بزور سرپنجهٔ جرات و صلابت و نیروی بازوی مردی و
مردانگی بر شکست حوض سولاق دست یافته بحفظ و حراست آن شتافتند و با آنکه از بی‌آبی کار محصوران
بجان رسیده تا پانزده روز بضرورت تشنگی با آب گندیدهٔ حوض بزرگ قلعه مدار گذرانیدند و امیر
خان نیز با خواص خود آبی که از برف و یخ در بوزلق جمع آمده بود قناعت نمود اما از غایت عصبیت
و عناد اکراد بدبنیاد [illegible] میدادند و در فتحی ازین راه بروی سپاه ظفرپناه نمیگشاد
عاقبت چون باز گرفتن آب از لب تشنگان هر چند سالک طریق بغی و طغیان باشند مقرون رضای
[illegible] نیت سعی و اهتمام امرای عظام در آن باب بی فایده برآمد و دریای رحمت بی‌منتها
مواج گردیده بختیان کوه کوهان ابر در بادیه چندان آب بر انبارهای قلعه کشید تا مدت شش ماه مدار
گذار محصوران و [illegible] عیال و اطفال بیگناه ایشان گردید و چون بارش باران انتهای دلخواه
که تا یکماه انقطاع نیافت آبی بروی کار کردان قلعه درآمد بخاطر جمعیت برج و دیوار [illegible] و اسباب
داده بنای کار قلعه‌داری را بر جبههٔ بسیار نهادند و بنا بر آنکه در خلال این احوال سنگ تفرقه در
جمعیت آباد حال جلالیان افتاده بعضی از قضایای متنوعه نیز در آخر این سال فرخ فال بلوی کلک
شیرین مقال کشایش این قلعه سپهر مثال و مآل حال امیرخان بدفعال را بسال آینده حواله نموده پیش آمد
احوال جلالیان و عاقبت کار ایشان و سایر سوانح اقبال العنایات ایزد متعال بر سبیل اجمال بر صحیفه

بیان



بیان می‌نگارد اما پیش آمد احوال جلالیان نکوهیده خصال آنکه سابقا رقم زدهٔ کلک وقایع‌نگار شد که
چون مراد پاشای سردار بجوهر تیغ آبدار جلالیان غدار را آوارهٔ دیار فرار کرده محمد پاشا و رفقای
او روی ارادت بدرگاه جهان‌پناه آوردند مراد پاشا چون استماع نمود که جلالیان مذکور در ممالک
محروسهٔ اعلیحضرت شاهی بار اقامت گشودند در مرز و بوم دیار روم در صدد استیصال جلالیان و اتباع
ایشان درآمده در آن باب بنوعی مبالغه پیش گرفت که هر کس یکی از آن جماعت طریق آشنایی پیموده
بود بدست آورده از پای درانداخت و کار را بجایی رسانید که ساحت آن مملکت را از وجود جلالیان
پرداخته نام و نشان ایشان را از الواح [illegible] برانداخت و بیامن سعی و اهتمام او مهام سلطنت آل عثمان
که از اتفاق و انتظام افتاده بود در رواج و رونق تمام گرفت و بعد از انجام مهام مذکور که از راه کمال
امیدواری بخدمت خواندکار شتافت با آنکه مساعی جمیلهٔ وی مرضی و مستحسن افتاد اضداد مراد پاشا و
بتخصیص نصوح پاشا بیگلربیگی دیاربکر که آهنگ‌های بلندپروازی در سر و آرزوی وزارت در دل داشت در صدد
تضییع سعی و اهتمام وی درآمده بهنگام فرصت خاطرنشان خواندکار نمودند که روی گردان شدن جلالیان
ازین درگاه بسوء تدبیر مراد پاشا روی نموده و آنچه از وی بعد ظهور پیوسته مقرون بمصلحت دولت نبوده
بنابرین سلطان احمد خان بزبان نکوهش بمراد پاشا گفته بود که ای [illegible] با آنکه سعی بسیار در دفع
ارباب عصیان و طغیان کردی اما خوب واقع نشد که دوازده هزار سپاهی جلالی را با سپاه اعدا ملحق
ساختی و بعد از آنکه بر ایشان دست یافتی چندین مبالغه در استیصال ایشان نمی‌بایست کرد بلکه عموم آن
طایفه را بنوید عفو و بخشایش مطمئن ساخته بدلجویی ایشان می‌بایست پرداخت تا اگر معدودی چند
از سرداران ایشان از راه عدم اعتماد بر بار روی بولایت دیگر مینهادند عموم آن طایفه جلای وطن
اختیار نمیکردند بالجمله اضداد مراد پاشا در صدد شماتت جلالیان برآمده بارسال رسل و رسایل
سرداران ایشان را بمعاودت ولایت روم مایل ساختند و بغیر از محمد پاشا و قرا سعید که بنا بر کردار
ناهنجار خود از عفو و بخشایش خواندکار نا امید بودند و آرزوی مراجعت بآن دیار نمی‌نمودند دیگران
بدمدمه و افسون رومیان از راه رفته طریق فرار بآن دیار پیمودند و اول کسی که قدم جرات در راه این
عزیمت نهاد آقا [illegible] بود که از الکای [illegible] که حکومت آن نامزد وی شده در آن زمستان
مقام قشلاق آن سرکردهٔ ارباب نفاق بود با مرافقت پانصد نفر از آن طایفهٔ فتنه‌گر جانب [illegible]
فرار نمود و بعد از فرار آن [illegible] وزیر دانشور با سایر جلالیان بدگمان شده درباره ایشان با محمد
پاشا طریق مشورت پیموده پاشای مذکور بمقتضای المستشار مؤتمن [illegible] و اتباع او را که [illegible]

بودند بعضت نه انگیزی و گریز نام برده بقیه جلالیان را از دل و جان مطیع و بنده فرمان شمرده چون
خاطر از رهگذر آن جماعت جمع داشت بنای وفاق و اتفاق ایشان را بر تعهد و ضامنی خود
گذاشت و دستور را نا صورت ماجرا را بدرگاه جهان پناه عرض نموده مترصد صدور فرمان بود که
منشور عاطفت و استمالت باسم کوکچه و طلب وی بدربار سپهر کردار از گرد راه رسید و فرمان دیگر بنام
جلالیان باین مضمون نافذ گردید که چون ایشان مردم غریب اند و بدین ولایت آمده مهمان ما شده اند
در این دیار باختیار اقامت دارند از مالوازم مهمان نوازی بظهور خواهد پیوست و با آنکه آمدن مهمان
بارادت و رفتن باجازت می باشد چون می شنویم که جمعی از ایشان عار فرار بخود قرار داده
گریزان بدیار خود میروند و امنی داریم که با کراه مهمان نوازی ما سنگ راه ایشان باشد هرگاه از درگاه
ما اراده رفتن بوطن خود داشته باشند راه گشاده است و از جانب ما مرخص اند هر جا که خواهند بروند اما
نه بطریق گریز و پرهیز چه احتمال آن دارد که عالمیان گویند که فرار جلالیان از بیم باس و سطوت غازیان
قزلباش بوده و این معنی در طریق مهمان نوازی باعث بدنامی میزبان فتوت اندیش مروت کیش می
گردد و بعد از صدور این منشور موفور السرور دستور کافی کفایت آن جماعت را بر ضیافت جمع آورده
مضمون عاطفت مشحون فرمان همایون را خاطر نشان ایشان کرده مقرر فرمود که هر یک از آن
جماعت که عزم رفتن داشته باشند جلدی بدرقه بخاطر جمع روان شده بدنامی گریز و پرهیز را بر خود روا
ندارند و جلالیان در مقام انکار و اعتذار درآمده زبان بتمهید معذرت گشودند و تمامی آن جماعت
یکدل و یکزبان از آن عزیمت اظهار و انکار نمودند که چون ما از روزی که قدم امیدواری باین دیار
نهاده ایم بر سر خوان احسان ولی نعمت جهان و جهانیان بکام دل میهمانیم و بدولت شاه عالم پناه
آنچه دلخواه ماست از برای ما آماده و مهیاست از چه راه و بکدام باعث ازین درگاه روی گردان توانیم
شد اگر جمعی از بیدولتان ما ازین آستان گریزان شده ابواب کفران نعمت بر روی خود گشوده اند جهالت
و انفعال اعمال ایشان عهده خواه ایشان است و تا جان داریم ازین آستان روی گردان نمی شویم و بعد
از تقریر این قسم سخنان چون قاید قضا آن جماعت را آواره دیار فرار کرده بود با وجود آن همه انکار
و اعتذار ابواب عار فرار بر روی روزگار خود گشودند و بدخوئیهای محمد پاشا از راه بیماری شدید
مرض جزو اخیر علت تامه فرار آن طایفه غدار گردیده در همان اوقات چند نفر از بلوک باشیان ایشان
با دو سه هزار کس از یکدیگر طریق فرار سر کردند و باتفاق یکدیگر از راه سلماس و ایلاق گریزان بجانب دیار بکر
روان شده بفوج پاشا پیوستند و بعد از رفتن ایشان چون محمد پاشا بعزم مسهل خوردن و مداوا از

پای قلعه

پای قلعه رخت اقامت بشهر اورمی کشیده روزی چند بمعالجه کوفت خود مشغول گردید قریب یکهزار نفر از
ملازمان خاصه وی فرصت غنیمت شمرده از راه سلماس بر اثر پیشینیان روان شده خود را از درد سر خوی
او خلاص کردند و چون خبر فرار آن طایفه غدار بآصف جم اقتدار رسید در صدد استمالت حسین بیک ایچ آقاسی
و کل محمد دلومال اوغلی و قراقاش بلوک باشی و امثال ایشان در آمده آن جماعت را بپای قلعه طلب داشته
بر سر خوان دلجوئی و عاطفت مهمان گردانید و خرجی راه و آنچه دلخواه ایشان بود بهر یک داده افسر
سربلندی ملازمت خاصه شریفه بر سر ایشان نهاد و هنوز زیاده بر ده روز از فرار بلوک باشیان نگذشته
بود که ابراهیم آقای وکیل پاشا که محل اعتماد وی بود دست جرأت بنهب و غارت طویل خاصه پاشا
گشوده بمرافقت بهشتصد نفر طریق سلماس پیموده پاشا چون از فرار ایشان خبردار شد یاد
سعید کس گماشت در عقب فراریان فرستاد و آن جماعت چون دیدند که پاشا بایلغار بر اثر ایشان
رسیده بعقد گیر و دار عنان از رفتار باز کشیده پاشا پیغام دادند که معارضه و محاربه ما از راه رعایت
حقوق نمک خوارگی چون با حضرت پاشا نیست اگر از راهی که آمده باز گردد و بیهوده ما را بشور و شر
نیاورد بصواب و صلاح حال وی اقرب باشد و پاشا از راه کثرت و علت فراریان قلت اتباع خود مصلحت
در مراجعت دیده باز گردید و آن گروه خسران پژوه بخلاف آنان که پیشتر گریزان شده بودند دست تعدی
بنهب و غارت مواشی و اغنام و اسباب و اموال غازیان ظفر شعار و تجار حیدری و سایر رعایا و مترددین
که بپای قلعه می آمدند گشوده طریق هزیمت پیمودند و پاشا بعد از فرار آن طایفه نمک بحرام بصوابدید وزیر
دانا رخت اقامت از شهر بپای قلعه کشیده بمعالجات ترکانه مشغول مداوای خود گردید و چون تدبیر موافق
تقدیر نبود در اواخر شهر صفر طریق سفر ناگزیر پیموده ارتحال پاشا سنگ تفرقه در میان باقی مانده
جلالیان افکنده هر کس بهر راه که دلخواه وی بود طریق فرار پیموده و زیاده از دولت سعید کس از اتباع
وی درین ولایت رحل اقامت نفکنده بعضی از آن جماعت بدولت ملازمت خاصه شریفه سربلند شدند
و شهریار دریا نوال بعد از ارتحال پاشا اسباب و اموال او را که قریب شش هزار تومان میشد بانعام قرا
سعید کرامت فرمود و از اتباع قرا سعید و کچه محمد بیشتر از پانصد نفر درین کشور بار اقامت نگشودند دیگر
از وقایع این سال ارتفاع کوکب اقبال شاه نظر سلطان توکلی حاکم جام بود که در حینی که بحفظ و حراست
قلعه دربند شیروان قیام داشت افسر سربلندی تولیت مشهد مقدس معلی بر سر گذاشته ملقب بخانی شد
و خواجه کمال الدین حسین اصفهانی وزیر مشهد معلی گردید دیگر از سوانح ملال افزای این سال ارتحال عمه محترم
خاقان بلند اقبال مهد علیا و خدر معلی مریم سلطان بیگم صبیه محترمه شاه جنت مکان و پردگی حریم حرم خان احمد

دالی گیلان بود که در دار السلطنه اصفهان طریق سفر ناگزیر نمود و چون این خبر اندوه اثر در ییلاق النک
بهمدان بشهریار جهان و مخدرات استار آن و الا دودمان رسید حسب الفرمان قضا جریان قلی بیگ منی سلطان
متولی روضه مقدسه منوره سدره مرتبه رضیه رضویه علی مشرفها الف الف تحیه که در درگاه معلی مجاور
عتبه علیا بود بعد از تقدیم ختمات کلام ملک علام و لوازم اطعام فقرا و ارباب استحقاق نعش مطهر
آن سفر گزین علیین بآن روضه خلد قرین نقل نمود و همچنین جمعی دیگر درین سال از سفرستان جهان
جاودان پیوستند و از اعیان ایشان میرزا محمد شفیع مشهور بمیرزای عالمیان بود که شرح حال وی
در ذیل این حدیقه اقبال بعرض ارباب کمال خواهد رسید ان شاء الله وحده العزیز و بنا بر آن که در ایام
اقتدار گذشتگان در هر دیار لطف نموده کارگزار دولت پایدار بودند بعد از ارتحال وی شهریار گردون
وقار افسر اعتبار بر سر آن جماعت گذاشت و وزارت معموره جنت تزئین قزوین را با صلاح بیگ و
وزارت مازندران بهشت نشان را بمیر ابو القاسم توام او و وزارت مشهد معلی را بخواجه کمال
الدین حسین اصفهانی ارزانی داشت دیگر از مشاهیر گذشتگان بکتاش خان استاجلو حاکم مرو بود
که شرح حال وی نیز در مقام خود چهره تحریر خواهد گشود و بعد از فوت بکتاش خان مهراب خان قاجار
افسر سربلندی ایالت آن ولایت بر سر گذاشته بولایت مرو نقل مکان نمود دیگر از مسافران
شهرستان بقا محمد زمان سلطان پابندری و شرح حال وی نیز حواله بذیل این حدیقه اقبال است دیگر
از متوفیات حسین قلی بیگ برادر امیر گونه خان قاجار بوده که پسر گیلانی از ملازمان وی بتوهم
آنکه مبادا هوای پرده دری ناموس وی در سر داشته باشد در حالت مستی بزخم خنجر او را از پای در
آورد و خود نیز بحکم قصاص معروض تیغ سیاست گردید دیگر از مشاهیر گذشتگان حاجی ادهم بیگ
برادر مرحوم حاتم بیگ اعتماد الدوله بود که در دار الملک شیراز ردی نمود و شرح آن در طی احوال آن
سلسله جلیله بر سبیل اجمال از مساعدت وقت مأمول است ان شاء الله وحده العزیز گفتار در آغاز اهتزاز
از اهتزاز بهار در سال بیست و چهارم جلوس همایون شهریار روزگار که مصادف ئیل ترکی و
مطابق هزار و نوزده هجری بوده گلدسته بند گلهای نگارنگ این گلزار همیشه بهار گلهای سوانح این
سال میمنت مآل را چنین برشته اظهار بیکدیگر اتصال می بخشد که چون سلطان چهار بالش عناصر و اجرام
از قشلاق حوت عزم سرابستان ییلاق حمل نموده در بیت الشرف خود نزول اجلال فرمود و نوروز
فیروز در روز یکشنبه بیست و چهارم شهر ذی الحجه الحرام نقاب از چهره آفتاب انوار خود گشود خاقان
گردون غلام در یورت قشلاق قراباغ که مقام اعلای اعلام جاه و جلال بود بر کرسی بلند پایه جشن نوروزی

تکیه زده



تکیه فرموده ابواب مسرت و شادمانی بر روی خواص و عوام گشود و چون گلچهره خوبان بهار بهر روز در دو کهسار
آن دیار در لباس دلربایی جلوه خودنمایی داشتند بعد از فراغ از لوازم آن جشن فیروز بعزم سیر
و شکار قدم بدیده رکاب و دامن صحرا گذاشتند و تا از گلهای بهاری بوی شکفتگی بمشام خواص
و عوام میرسید حسن و نخجیر و غلام ایام بهار را در سیر و شکار متنزهات آن دیار بشکفتگی و کامرانی
بسر رسانیدند و چون هوای قراباغ از ندرگرمی در آمده جز سازگاری هوای ییلاق بخاقان استغنا
رسانید بعد از فراغ جاه و جلال از یورت قشلاق متوجه ییلاقات دار السلطنه تبریز گردید اما سوانح
عبرت افزا که در یورت قشلاق قراباغ اتفاق افتاد بخت از سال قرچقای بیک بکوشمال زیاده
سران عصیان و گردنکشان طبرسران بود خلاصه این مقال آنکه چون بمسامع جلال رسیده بود که
جمعی از حکام داغستان و کردمی از دو صنعتان طبرسران از راه اقتدار زیاد ذو الفقار خان و ساختن
قلعه در حدود طبرسران بر اهه وی پیش گرفته قدم در طریق گمراهی نهاده اند و بگمان آنکه اراده خاطر
والا باستیصال و افنای ایشان تعلق گرفته در از دستی ذو الفقار خان در میانه بهانه است ابواب
نافرمانی بر روی خود گشاده اند لاجرم رای آفتاب اشراق اقتضای آن نمود که قرچقای بیک با جمعی کثیر
با فوجی از غلامان زرین کمر و موجی از دریای لشکر ظفر اثر بدفع فتنه ایشان کمر بسته بجانب شیروان
روان شوند و در آنجا با ذو الفقار خان و سایر امرای شیروان پیوسته تا شاهراه عنان بازگشت و تا
بغفلت مور ضعیفی پی سپر لشکر ظفر خاصیت نشود دست آن جماعت ضعیف را بار سال استمالت
نامها بعنایت حسروانه مطمئن و امیدوار ساخته آنان را که در طریق یکجهتی و اخلاص راسخ دم
و ثابت قدم باشند بعنایت بیکران دلجویی نموده تعرضی بایشان نرسانند و از فرزندان و برادران
و خویشان ایشان تنی چند برسم نوا بدرگاه معلی آرند که بدولت ملازمت عتبه علیا سرافرازی یابند و
جمعی که سالک طریق بغی و طغیان باشند سزای ایشان را در کنار نهند و باین عزیمت چون فرمان آن
بشیروان رسید حسب الفرمان قضا جریان زمان اقتدار ذو الفقار خان بپایان رسیده معروض
تیغ سیاست گردید و صورت این واقعه عجیبه آنکه قرچقای بیک سردار لشکر ظفر شعار که مامور بآن
کار بود کمر قتل وی را بر میان بسته بهانه آنکه رقمی از درگاه معلی رسیده و می باید که در خلوت در حضور
یکدیگر خوانده شود بیخبر از سراپرده وی در آمد و بعد از تقدیم لوازم تعظیم و احترام که باشارت چاپلوس
گرفته مجلس از بیگانه تهی شد باشاره سردار غلامانی که باین کار مرافقت وی اختیار کرده بودند دست و
تیغ جرات بقتل وی گشوده طریق مراجعت پیمودند و بعد از قتل ذو الفقار خان سردار لشکر ظفر نشان تمامی

ملازمان اوی را مطمئن ساخته بلطف خسروانه استمالت گردانید و چون خبر قتل وی بحکام افغانستان رسید آتا نکه
از باس و سطوت ذوالفقار خان بهراسان بودند ابواب خوشحالی و شادمانی بر روی روزگار خود گشوده
بخاطر جمع طریق آمد شد نزد قرچقای بیگ پیمودند و کسان خود را با پیشکشهای نمایان مصحوب مشار الیه
بدرگاه جهان پناه فرستاده در اظهار اخلاص و دولتخواهی داد مبالغه دادند و ایالت و حکمرانی ولایت
شیروان به یوسف خان امیر شکارباشی حاکم سابق استراباد کرامت شد و قوشون و لشکر ذوالفقار خان
سوی آن جماعت که در سلک توپچیان عظام انتظام داشتند بملازمت خان جدید مامور گردیدند و
بنابر آنکه قصر شوکت و اقتدار ذوالفقار خان بمعماری تربیت و عنایت خاقان بزرگوار رتبه چنان ارتفاع
یافته بود که تغییرات جزئیه خلل در ارکان پایداری آن تواند افکند ظاهرا چنان سبب وقوع آنرا عباسجی
حکام دهستان که از وفور خلیفه و هراسان بودند قرار دادند اما ارباب آرای صایبه شاهی کار را بر
اندیشهای یاوه و ارکان دولت ما دهیکیفتند که تا از رهگذر غرور دولت با ولی نعمت خود از در کفران نعمت
در شاهد و باشد بر پیمان کوبیده اندیشهای تباه خود را بجاده گمراهی منعکسند باشد قهرمان قهر بقتل و
فرمان بمید بد القصه بعد از اتفاق و اشقام مهام شهریاران جوینی یورت قشلاق گرادید بنیاد شهرت
زاده بودند که حکام بهران و عمادیه با یکدیگر اتفاق نموده اند که بامداد صبوح باشای بیگلربیگی دیاربکر
لشکر بکشور اورمی کشیده امیرخان نادان ما از زندان محاصره قلعه دمدم برهانند و چنانچه ایما بمیان
شد حسب الفرمان قضا جریان امام قلی خان حاکم لار با فوجی از لشکر ظفر شعار از راه رعایت حزم
و احتیاط طرح اقامت بولایت سلماس کشیده بودند که در آن حدود بنوعی که حاتم بیگ اعتماد الدوله
اشاره نماید قیام نمایند و آن اخبار چون از حلیه صدق و راستی عاری بر آمد بتجدید فرمان نافذ گردید که آن
سپاه ظفر اساس در صحرای سلماس خیام اقامت افراخته از ان سرحد خبردار باشند که هرگاه صاحب وزیر
مدبر را در پای قلعه امیرخان احتیاج بامداد افتد عنان عزیمت بآن طرف انعطاف دهند و چون وقوع
هر کاری در گرو وقتی می باشد و هنگام گشاد قفل بسته تسخیر آن نرسیده بود در خلال این احوال
از محال الصعب ستوده خصال در پای قلعه بطریق فجاه و ناگاه روی نموده فی الجمله ابواب تعویق بدروی تسخیر
قلعه گشود و چون این خبر ملالت اثر در حینی که رایات ظفر پیکر بصوب ییلاقات دار السلطنه
تبریز بعرض خاقان بحر و بر رسید انگشت تاسف بدندان قدردانی گزیده میرزا طالب خان خلف حمیدش
را با وجود حداثت سن و خردسالی قائم مقام پدر بمنصب وزارت اعظم سربلند گردانید و چون بیم آن بود
که بنابر سانحه وزیر صبرور در امر قلعه گشایی فتوری بعزم لشکر منصور راه یابد متعرب باطراف قاقانی

محمدبیگ

محمد بیگ سکبانی را که منظور انظار تربیت و عنایت بود بسرداری عساکر ظفر شعار که در پای قلعه بودند نامزد
و روان فرموده بعد از انجام این مهام اعلام فیروزی انجام بصوب ییلاقات حرکت فرمود **اما سوانح**
**اقبال که درین سال فرخ فال بوقوع انجامید** قضایایی که در پای قلعه دمدم و فتح آن و مآل حال امیر
خان حرام مآل است بیان تبیین انتقال و تلخیص این احوال آنکه بعد از آنکه از چشمه سار ابر ادرار عنایت
بیغایت الهی برودی کار محصوران قلعه امیرخان آمد و بخاطر جمع چنانچه بجای آب شدت استظهار
دیوار قلعه داری نهاده ابواب گیر و دار بر روی عساکر فیروزی شعار گشادند امرای عظام و لشکر ظفر فرجام
باهتمام تمام آغاز قلعه گشایی نموده دست زبردستی بسوی برج و سیبه گشودند و هنوز واقعه ناگزیر وزیر
صایب تدبیر روی ننموده بود که جرات شعار لشکر ظفر شعار سیبهها را بکوچه سد پیش برده بزیر دیوار
حصار آوردند و تخت حسن خان جماعت قزاداغلو و تفنگچیان اصفهانی بلوک میر فتاح کوشش
خود را بطریق مذکور بزیر برج خارج قلعه رسانیده اساس آنرا که مانند رکن اعادی دین و دولت بر چوب
کرده بودند باتش دستی شعله ور گردانیدند و بهنگام زوال که وقت ارتفاع کوکب اقبال عساکر ظفر مآل
بود یکطرف آن برج طریق انهدام پیموده حسن خان بفرمان میر صلیب فرمان مردم سیبه را رخصت یورش
داده غوغا کرده غازیان یکبار مانند سیل بهار روی تخریب آن برج بالا آوردند و اول کسی که قدم
جرات پیش نهاده بر فراز آن برج برآمد پهلوان محمد نامی از تفنگچیان اصفهانی ساکن خوزان بود که در
کام تخت بیک تیر تفنگ قرابیب وکیل امیرخان را که سرکرده و سردار مستحفظان آن برج بود از پا
در آورده سرش را بپای علم نصرت پیکر رسانید و جمعی دیگر بر اثر یکدیگر بران برج صعود نموده بکوشش آن
دست زبردستی گشودند و شش هفت نفر کرد که در منظر بالای برج سر کرده بپای علم آوردند و در
اثنای آن شور و شر خواهرزاده امیرخان که جوانی صبیح الوجه خورشید منظر بود از برج بزیر افتاده در
دست یکی از غازیان جبینی سرباید داد و چون آن بی رحم جفاکار سران نونهال گلزار زندگانی ان
احمق جم اقتدار رسانیدند آنجناب از جرات بجای آن بی رحم روی در هم کشیده او را از صله و جایزه
دشمن کشی محروم گردانید بالجمله تسخیر آن برج کلید فتح قلعه گردید و در عرض دو روز از همه طرف سپهدارا
بپای قلعه رسانیدند و توپچیان کلان از دست جرات بانداختن توپهای رعد صولت از در جهادت گشوده روز
قیامت را بر مردم قلعه آشکار نمودند و امیرخان که تا آن زمان پشت بر دیوار پایداری حصار داده روی
سراسیمگی بوادی اضطراب در انتظار گذاشت و کار محصوران بجان و کاردشان باستخوان رسیده رخت زندگانی از
راه شاه جلیوی از قلعه بیرون کشیدند و بسیاری از کرادند بنیاد و جلالیان پشت نهاد که در قلعه امن نمانده

فتنه وفساد بودند چون دریای آتش سوزان را از چهار طرف بر قلعه محیط دیدند موج فوج گریزان گردید
خود در اسبیهار رسانیدند و هر کس از اهل قلعه که باظهار شاهسیونی طریق کابات می‌نمود بر سر خوان احسان
دستور دریانوال بار اقامت میکشود و از موائد انعام و احسان آن جناب کامیاب میگشت و کار بجایی
رسیده بود که دراین وسیله ابواب آن قلعه بر روی دولت پایدار مفتوح گردد که ناگاه بمقتضای قضای
ناگزیر روز جناب قدیر سدی نموده فی الجمله ابواب تاخیر بر روی تسخیر قلعه گشود و صورت واقعه آن بود
که در روزی که شبش این امر غریب روی نموده دستور دانا با تمامی امرا در منزل گنجعلی خان بخوشدلی
و شادمانی مهمان بوده اند و هنگام شام که بجای مقام خود معاودت مینماید بعد از قیام نماز ابواب صحبت بر
روی مجلسیان باز کرده تا نیمی از شب بی شایبه بیماری و تب و غایله کوفت و تعب با مصاحبان بسر برد و
بعد از انقضای مجلس که بعزم خواب سر بر بالین استراحت می‌نهاد دیگر سر بر نمیدارد القصه بعد از سنوح این
سانحه ناگاه تمامی امرا جمع آمده جهت وقوع آن نا زار را عرضه داشت درگاه جهان پناه نموده آنگاه ابواب
تجهیز و تکفین بر روی آن سفر گزین ملک بقا گشوده در روز دیگر نعش محفوف مغفرت وی را بجانب تبریز
روانه داشته همت بر حفظ و حراست اسباب قلعه گشایی گماشتند و امام قلی خان حاکم لار را از صحرای سلماس
بیلغار طلب نموده در لوازم محافظت قلعه طریق سعی و اهتمام نمودند و شعله اقتدار لشکر ظفر شعار در تسخیر
قلعه و حصار فی الجمله افسرده بود تا محمد بیک سکبه لی بغربال الله افسر سرداری بر سر دیدبانی قلعه باقامت گشود
و ورود سرکرده جدید دامن زن شعله اتفاق امرای عالی رای سابق و لاحق گردیده رخت قلعه گشایی
بجانب قلعه کشیدند در اندک روزی کوشش غازیان نصرت شعار دغدغه عدو بیمایی اعدا بر کار بر اهل
قلعه و مردم حصار دشوار شده اکثر قلعه‌ها و بروج بحیطه تسخیر سپاه کشورگیر درآمد و پسر بزرگتر امیرخان که
در یکی از آن بروج نایب مناب پدر قایم مقام سد اسکندر بود تاب صدمات غازیان ترکمان طالع زمان پیر
بوداق خان نیاورده از آن برج خود را بقلعه امیرخان رسانیدند و بگرفتن آن برج تزلزل در ارکان ثبات
و قرار محصوران راه یافته مستحفظان قلیچه بوزلق بطلب امان بدار الامان اطمینان شتافتند و چون رایات
اقتدار لشکر ظفر شعار بتسخیر قلاع بوزلق و امثال آن ارتفاع یافت اکراد بد بنیاد از راه اضطرار روی
فرار بقلعه امیرخان نهادند و امیرخان چون دید که هر لحظه از جایی آواز قلعه گشایی بر میخیزد و هر ساعت
فوجی از هر طرف بقلعه میریزد و نزدیک بآن رسیده که شرار این شعله عالم سوز بجانهای وی سرایت کند
بفکر مآل حال خود افتاده اکراد را از اشتغال نایره قتال و جدال منع نموده کس نزد محمد بیک سکبه لی سردار سپاه
ظفر شعار فرستاده و از روی ضراعت که چون از حسن خان و لشکریانش خوف و هراس بسیار دارد خود با غازیان



شاملو قدم بقلعه گذاشته بحیات وی پردازد تا او نیز بخاطر جمع با پسران و متعلقان از در اطاعت و انقیاد
درآمده قلعه را سپارد و با پسران و متعلقان از قلعه بیرون آمده باتفاق وی بدرگاه توسل مرکز
جهان پناه گذارد و در اثنای آمد و رفت کسان آن ناکس خان ابدال بکری که دامن زن آتش مکر و احتیال بود
و از بیم تیغ عساکر ظفر مآل گریزان با امیرخان پیوسته بود با چند نفر از مردم خود بر دیگران سبقت جسته از قلعه
بیرون آمده بفرمان سردار بمنزل الیاس خلیفه قراداغلو بمهمانی رفت و بر اثر آن فتنه گر ده محمد بیک برادر
طویل با گروه جلالیان که گریزان بقلعه رفته بودند طریق معاودت نموده زبان بعذر تقصیر گشودند و از
ایشان نیز هر چند نفر را بجمعی دیگر سپرده مهمان آن جماعت کردیدند و محمد بیک سکبه لی بعد از این قضایا
ملتمس امیرخان را مبذول داشته با فوجی از غازیان شاملو قدم بقلعه گذاشت و امیرخان با پسر بزرگتر
و آقایان معتبر طایفه برادوست و سایر ملازمان خود که قریب یکصد نفر بودند همگی با تیغ و سنان و تیر و کمان
و ناوک و تفنگ و سایر اسلحه جنگ طریق استقبال محمد بیک نمودند و خود هر ایشان را بعفو و بخشایش خاقان
جهان ستان استمالت و امیدوار گردانیده بمقام امنیت و اطمینان رسانید و جمعی از غازیان را بحفظ و
حراست قلعه و منازل امیرخان و خانه‌های اکراد بد بنیاد مامور فرموده امیرخان نیز دویست نفر از اکراد را
بحراست قلعه تعیین نمود و چون امیرخان زیاده بر سردار بیرون قلعه بهانه دیگر نماند با آن صد نفر از قلعه
بدر آمده و سردار لشکر فیروزی اثر ایشان را بطریق مهمانی بمنزل خود آورده بساط میزبانی گسترد و مقرر
داشت که خیمه و سراپرده علیحده جهت اقامت ایشان بر سر پای کردند که بعد از انقضای مجلس ضیافت بآنجا
رفته استراحت نمایند و کسان بطلب حسن خان و سایر امرای عالیشان فرستاده با ایشان پیغام داد که
چون امیرخان از در پشیمانی نافرمانی درآمده مهمان ما شده ایشان نیز قدم رنجه داده که بصوابدید یکدیگر
در باب وی آنچه مقرون بمصلحت دولت روزافزون باشد بعمل آید و بنابر آنکه کارکنان قضا ستر وجود
کافر نعمت را در کنار روی سکندر زده بودند اشاره امری چند روی نمود که دست جرات لشکر ظفر خاصیت را
بقتل عام آن طایفه کم نام گشود و صورت واقعه آن بود که چون پیغام محمد بیک بحسن خان رسید علم عزم
احیا طروی را در مهمانی امیرخان بر افراشته و هنگام آنکه محمد بیک با برادران با امیرخان و اتباع گرم صحبت بود
حسن خان بحوالی سراپرده وی درآمده خود نیز با آن مجلس حسن پرورش طی مسافت بود و زبان ملامت و عتاب بر وی
گشوده گفت که عجب از رای رزین عقل و دین تو که با معدودی چند در میان حشری از دشمنان طاغی
و کردان بیباک که قطع نظر از جان کرده دل بر هلاک خود نهاده اند بی تکلفانه نشسته با ایشان صحبت
میداری بار امیرخان و پسران او را در خیمه خود نگاه داشته اتباع وی را متفرق و پریشان کسان خود باید

تا صورت ماجرا عرضه داشت درگاه معلی و ما بحبه فرمان نافذ گردد عمل شود و در حالتی که امیرخان و همراهان
وی از رفتن محمد بیگ و نیامدن حسن خان مضطرب و پریشان نشسته بودند که غبار فتنه برخاست و
کسان محمد بیگ نزد امیرخان آمده پیغام رسانیدند که چون جمعیت شما در یکجا مقرون بمصلحت وقت نیست
مقرر دارند که رفقا و ملازمان شما میهمان کسان ما بوده خود با فرزندان در خیمه اقامت و بعد از خوردن
طعام استراحت نمایند و با آنکه امیرخان انگشت قبول بر دیده نهاد اما اکراد زشت بنیاد پیک آغاز فتنه و
فساد نموده فریاد برآوردند که چون خاطر تو جمع است که امرای قزلباش پای فرمان ولی نعمت خود تعلل و
جرأت نمی نمایند و ترا رنده نخوت آن حضرت می بند میخواهی که سنگ تفرقه در میان ما اندازی و غازیان
قزلباش را بخون ما تشنه سازی از سر این اندیشه خطا درگذر که در میان ما و تو عهد و پیمان چنان است که از
تمام جدا نشده اگر شد باید شد بر سر یکدیگر کشته شویم و بنابران قرار داد از تو جدا نمی شویم تا ببینیم که بر
ما و تو چه می آید و امثال این سخنان با امیرخان در میان داشتند که ناگاه از سراپرده درگاه اعلی یک
خلیفه شورش و غوغا سر بثریا افراشت و بر اثر آن خبر رسید که چون خان ابدال بکری را میهمانان خلیفه
ساده دل کرده بسراپرده وی بردند خلیفه وسیله از رسیدن مهمان خبردار شده از راه مهمان نوازی با
چهار نفر خدمتکار و ثاق خود آمده بعد از تقدیم لوازم توجهات رسمی چون آن میهمانان فضول را در
لب حرب و لهجه جنگ نشسته دید با ملازمان و کسان خود که در خدمت میهمانان بودند آغاز عتاب نموده
تیغ زبان بر ایشان کشید که در این هوای گرم چرا تا حال تکلیف گشودن اسلحه و یراق و برآوردن رخت
میهمانان نکرده اید که از گرمی هوا آزار کشند و پس از آن با اهل خدمت اشارت فرمود که ایشان را برسم معهود
مخفف و مرفه سازند و چون ترانه این ساز بگوش خان ابدال و رفقای هنگامه طراز وی رسید بیکبار از جا بلی
جسته تیغها از نیام برکشیدند و تا خلیفه بیگناه بچشم حیرت در جرأت ایشان نگاه میکرد با دو سه تن
دیگر از اقوام وی که در آنجا حاضر بودند پاره پاره شده بود و چون از شور و شر آن طایفه زیاده سر خبر
بغازیان قراداغلوی ملازمان خلیفه رسید بیباکانه تیغهای زمرد فام از نیام انتقام برکشیده چون بلای
ناگهان بدرون خیمه دویدند تا رسیدند خان ابدال و رفقای ورا پاره پاره کرده طعمه کلاب و ذئاب
گردانیدند و سنوح این سانحه عبرت افزا مصدق قول حسن خان و دامن شعله غیرت و حمیت عساکر نصرت
نشان گردیده تیغ جانگیر از نیام سفاکی برکشیده و چالاکی کشیدند و هر کس را از کردان و جلالیان دیدند عرضه
تیغ بلقف گردانیدند و رفته رفته کار بجایی رسید که آنان نیز که پیشتر از امیرخان از راه شامی از قلعه
بیرون آمده بودند دمان شورش و غوغا طریق فنا پیمودند و ازین رستخیز در معسکر ظفر اثر شرار شعله شور و شر

بچرخ

بچرخ اخضر رسیده فزع اکبر و شور محشر پدیدار گردید و امیرخان و اتباع وی که در سراپرده سردار خود را
مرکز وار گرفتار دایره جمعیت لشکر ظفر شعار دیدند بیکبار از جای برآمده از درون خیمه امیر زن شعله غضب
و مردافکن تیر تفنگ گردیده باطن زشت خود را بر همه ظاهر گردانیدند و چون کار آن گروه خطا کار
با بیچارگی بیکاری هیبت غازیان دشمن شکار افتاده بخت تنگی آن کار بجای رسید در میان خیمه آن
طایفه غدار را هدف تیر تفنگ ساخته سی چهل تن از ایشان را بر خاک هلاک انداختند و بقیه السیف
که با تیغهای آخته از خیمه بیرون تاختند نایره حرب را فروزان ساخته جنگکنان بدرکات نیران
شتافتند و چون غوغای قتل عام و شعله تیغ غازیان بهرام انتقام فرونشست تحقیق پیوست که
امیرخان چون دل بنهاد و دادن قلعه نمیشود با ملازمان و اتباع خود قرار داده که چون از راه اضطرار ما
را از قلعه بیرون می باید رفت و سپاه لشکر قزلباش که بخون ما تشنه اند دست از گریبان جان ما بر
نمیدارند ما نیز مسلح و آراسته بجانب ایشان میرویم و بعد از آنکه تمامی امرا در یکجا جمع میشوند تیغها از
غلاف میکشیم و تا خبردار شدن لشکریان کار تمامی امرا را در سراپرده که جمع آمده باشند و بعد از
خبردار شدن لشکر و سپاه با تیغهای برهنه سر راه بر ایشان میگیریم اگر از دست ایشان جان بدر بریم
بهتر والا خون خود را گرفته مردی کشته شده باشیم و امرای عالیشان جرأت خان ابدال و رفقای
فعال او را در قتل الیاس خلیفه بر تمامی اندیشه محال خود شمرده حکم بقتل عام کردان کم نام کردند
و عساکر ظفر فرجام تمامی آنها را که از نارین قلعه و خانه امیرخان بیرون آمده بودند معروض تیغ انتقام
گردانیده سزا و جزای خود رسانیدند و از اکراد زشت بنیاد و جلالیان بدنهاد بغیر از اطفال
خردسال و اهل و عیال ایشان که در پناه بیگناهی خزیده بودند بر کسی ابقا ننمودند و بعد از وقوع این فتح
نمایان اهل و عیال و اطفال خردسال و اسباب و اموال امیرخان بدسگال را با آن جاه و جلال که
داشته بنای قسمت سایر غنایم آن فتح نامدار را در میان عساکر نصرت شعار بسویت گذاشتند و خبر مسرت
اثر فتح قلعه و قتل امیرخان نادان در حینی که موکب جاه و جلال در پای قلعه کاوه دول نزول اجلال فرموده
و عساکر ظفر مآل بقتل و غارت کردان مکری مشغول بودند بمسامع جلال رسید بعد اتمام از امیر
بنیان سرای اقبال گردید حسب الفرمان الله اسمعیل خان حاکم کرمان با فوجی از لشکر ظفر لوا در پای
قلعه امیرخان رحل اقامت افکنده سایر امرا و لشکریان در چمن قراچوق بموکب ظفرنشان پیوستند
و ایالت ولایت ارومی بعد از آن بپیر بیک برادر محمد بیک بیگدلی کرامت و مبلغ سه هزار تومان زر نقد جهت
ضروریات و مدد خرج غازیان بوی عنایت شد و یرلیغ عالم مطیع شرف صدور یافت که امرا و حکام آذ

از حد و دسا ز و قرخان و کاورود تا سلماس مطیع و فرمان پذیر وی بوده از سخن و صلاح دید او بیرون نرفتند
و مشار الیه با قشون و لشکر آراسته رخت اقامت بآن ولایت کشیده بتعمیر قلعه و تکثیر زراعت
آبادانی آن ولایت مشغول گردید و کنجعلی خان و لشکریان طریق معاودت بموکب ظفر نشان پیموده بار
اقامت در درگاه آسمان جاه گشودند

## ذکر توجه موکب اقبال بمحال مراغه و قتل عام و استیصال طایفه عاصیه اکراد مکری و سایر سوانح این سال فرخ فال

کلک وقایع نگار که بلبل بوستان سرای این گلزار همیشه بهار است بر شاخسار
گلبن اخبار چنین نغمه سرا و عندلیب نوا میکرد که ازروزی که آفتاب دولت این خاقان ولایت نشان
از مشرق خلود و دوام طالع شده بر مفارق جهانیان سایه گستر گردید قبایل و عشایر اکراد مکری خود را
مدار الامال طاعت و انقیاد این سلطنت مداد ادکشیده در حدود کاوود ال مراغه و سلدوز و میان دو
آب اقامت گزیده بودند و در زمان دولت شاه جنت مکان امیره سیب نامی از آن طایفه که نام منظور
نظر تربیت گردیده بامارت ایشان سربلند بود و بعد از واقعه ارتحال خاقان ستوده خصال که تخت فیروز
بخت سلطنت جاودان بجلوس همایون خاقان علیین آشیان بذروه آسمان رسیده و سلطان مراد خان
خواندگار روم قواعد صلح و صلاح را که فیمابین شاه جنت مکان و سلطان سلیمان قرار و استقرار داشت
کان لم یکن انگاشته دفتر عهد و پیمان پدران را بر طاق نسیان گذاشت عالم آرمیده پریشانی از طره
مشکبوی بتان اوهام گرفته قیامت فتنه بیدار شد اکراد زشت نهاد قدم در راه بیراهه روی نهاده دست
جرات باشتعال نایره فتنه و فساد گشادند و شرار شعله شور و شر آن [illegible] ولایت سرایت کرد
باعث جرات و جسارت امیره سیب مذکور ظهور رنگ بجرامی آنکه نام گردیده بدولت آل عثمان توسل
جسته بقتل و غارت سکنه و رعایای سلدوز و میاندو آب جرات می نمود تا رفته رفته کار بی شرمی و بی
حیایی را بجایی رسانید که چنانچه ایمای آن شد بر سر ایلچی قراچوق مراغه تاخت آورده بسیاری از
صرصر نژادان آن ایلچی را بیغما برد و تا امیره مرد و در حیات بود از امرای قزلباش هر کس بحکومت آن
ولایت می شتافت چون آن مغرور زیاده سر را با خود بر سر شور و شر میدید کاری نساخته عنان بصوب
مراجعت می تافت و چون آن مردود طریق سفر پیمود شیخ حیدر پسر وی جانشین پدر گشته بمعاودت
پاشایان و بیگلربیگیان دیار روم کار اقتدار را از پدر نابکار خود گذرانید و تا سلطان مراد خان
بر تخت سلطنت روم متمکن بود شیخ حیدر بخواه و ناخواه اطاعت کارکنان دولت وی می نمود و بعد از جلوس
سلطان محمد خان براورنگ سلطنت روم سودای محال جاه و جلال بر سر شیخ حیدر هجوم آورده با جعفر پاشا
بیگلربیگی تبریز بساط همچشمی گسترده اطاعتی که بکار آید نسبت بوی نمیکرد و بنا بر آنکه پایه معاودت

وی نوشت

وی نداشت روی توسل بدولت ابدمدت گذاشت و چندین بار کسان خود را با عرایض اخلاص آیین و تحف و پیشکشهای
سزاوار بدرگاه خلایق پناه فرستاده در اظهار دولتخواهی داد مبالغه داد و ارسال رسل و رسایل آن
دو باره یاغی استمرار داشت تا خاقان کشورستان رایت عزیمت تسخیر مملکت آذربایجان افراشته و
چون چتر همایون فال خسرو بلنداقبال بر آن کشور سایه گستر گردید شیخ حیدر خود را بعتبه علیه شاهنشاهی
رسانیده بشرف پای بوس سرافراز و بعواطف عفو و بخشایش جرایم سابقه ممتاز گردیده و با آنکه حکومت
الکای مراغه از عهد خجسته شاه جنت مکان تا آن زمان با امرای قزلباش بود بنابر وفور عنایت ایالت آن
تغییر داده بوی کرامت فرموده و بعد از آنکه در پای قلعه ایروان چنانچه ایمای آن شد در محاربه و میدان
روزگار شیخ حید بر دکور بپایان رسید خاقان مروت کیش بنا بر رعایت حقوق خدمت و جانسپاری
وی قباد نام طفل خردسال وی را قایم مقام پدر نموده بخطاب خانی سربلند گردانید و مقرر فرمود که ریش
سفیدان قبایل و عشایر مکری تا رسیدن قباد خان بحد بلوغ و مرتبه تمیز از سخن و صلاح والده وی که
از بنات یکی از اعیان قزلباش و صاحب فکر صایب و عقل معاش است بیرون نروند و چون آفتاب
خاقان ستوده صفات قباد خان خردسال بمدارج جاه و جلال صعود نمود خان ابدال عم مشار الیه از
قبول آن سرباز زده به همدستی گروهی از قبایل مکری اکراد با قباد خان طریق محاربه و نزاع پیموده بار
که خبر شور و شر خان ابدال بمسامع جلال می رسید حسب الفرمان لازم الاذعان فوجی از عساکر ظفر مآل
کمر امداد و معاونت قباد خان بر میان بسته اساس جمعیت اتباع خان ابدال را درهم می شکستند و
بالاخره از راه شکستهای پی در پی پناه با میرخان برادوست برده چنانچه ایمای آن شد در روز فتح قلعه
اورمی بقتل رسید و بمیامن اقبال بزوال چون خار اقتدار خان ابدال از سر راه استقلال قباد خان دور
شد نزدیکان وی که در تیغ خودسری آب و علف به گوهری خو کرده بودند فرصت یافته آن کم خرد نادان
را بر آن داشتند که دفتر حق شناسی و رعایت تربیت و عنایت شهریار جهان را بر طاق نسیان گذاشت و
با تفاق ارباب نفاق امرای قزلباش و عساکر ظفر ملاش که در آن ولایت رحل اقامت افکنده صاحب ملک و مال بودند
از در بی سازی درآمده املاک و جهات ایشان را از خود شمرده رفته رفته کار را بجایی رسانید که اوامر
احکام پادشاهی را ناشنیده انگاشته از اطاعت فرمان که مقرر شده بود که بمعسکر اعتماد الدوله که بجهت
تسخیر قلعه امیرخان معاونت و امداد بتقدیم رساند تقاعد ورزید و هر یک از حرکات ناهنجار آن زیاده سر
غدار که با بهانهای منهیان راست گفتار بعرض شهریار روزگار رسید با آنکه بر ذمت همت قهرمان قهر گوشمال و
سیاست وی لازم میگردید مرحمت جبلی و مروت موروثی آن حضرت از راه رعایت خدمت و جانفشانی

شیخ حیدر ازان مغرور بدگوهر تغافل میگذرانید تا ظلم و طغیان آن گروه بدفعال را اتساع از حد
اعتدال گذشته تنبیه و گوشمال ایشان بر ذمت عدالت خسروانه واجب و لازم گردید و تیغ انتقام در
نیام آرام انتظار آن میکشید که چون اعلام ظفر فرجام از قشلاق قراباغ بصوب ییلاقات مراغه
پرچم گشای شود از غلاف برآمده بدفع و رفع آن طایفه زیاده سر بدگوهر پردازد و چون جوهر
اعدای دولت ابد نشان و دشمنان خاندان ولایت بنیان بپای خود بگورستان آمده بسزا و
جزای خود میرسند بیشتر از آنکه موکب ظفرنشان از قشلاق قراباغ بجانب ییلاقات مراغه
نهضت فرماید قبادخان خون گرفته چون یقین میدانست که بهنگام بهار رایات خورشید
شعار بر سر ییلاقات آن دیار سایه گستر میگردد بمقتضای مصراع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود
با چندتن از ملازمان زیاده سر خود رخت اقامت بقراباغ کشیده بعز بساط بوس و شرف ملازمت
مشرف گردید خاقان گردون منزلت بنابر رعایت ناموس سلطنت و انتظام مهام کارخانه معدلت
سیاست آن کم فرصت را موقوف بوقت خود داشته ابواب عاطفت و احسان بروی وی گشوده و توجه
منظور نظر التفات بود تا موکب ظفرنشان از راه انجام کار امیرخان و انتظام مهام کردستان
ییلاقات سهند و حدود مراغه نقل مکان نمود قبادخان را بجهت تهیه اسباب ضیافت و تدارک پیشکش
بجا و مکان خود مرخص فرمود و در خلال این احوال بمسامع جلال رسید که قبادخان دوباره یاغی و
ریش سفیدان طاغی یاغی مکری باکری بر اسب زده اسبان تازی نژاد ایلچی قراچوق را بجان آورده دست
فرستاده یابوی چند در عوض بهمان ایلچی سپرده اند که اگر در خاطر اقدس هوای تماشای مرکب باد
پیمای ایلچی مذکور خطور نماید آن کهنه یابوها را از نظر اصابت اثر بگذرانند و همچنین از تواتر بمرتبه
یقین رسید که پیش ازین اکراد بیدین مکری بپاشایان و امرای دولت آل عثمان توسل جسته بهم
دستی ایشان ابواب ظلم و طغیان بر روی عجزه و زیردستان شیعی مذهب مراغه گشوده اند و صدور این
امور از آن طایفه مغرور دامن بشعله غضب قهرمان قهر شهریار بهرام قهر گردید و تیغ سیاست از نیام
انتقام کشید و چون خبر همایون فال شاهی سایه وصول بحوالی قلعه گاوود دل که جا و مقام آن طایفه
کم نام بود افکنده سراپرده اقبال و شادروان جاه و جلال بر موضعی بلند افراخته گردید دست
گیر قضا گریبان جان قبادخان گرفته با پانصد و پنجاه نفر از مردم معتبر وی گرفته کشان بپای دار مکافات
رسانید و صورت واقعه آن بود که چون خبر ورود موکب مسعود بحوالی قلعه گاوود دل بآن مرد رسید بعزم
ادراک شرف پای بوس با آن گروه مخذول رخت اقامت بمعسکر ظفر خاصیت کشید و در روز پیک تیغ

سیاست

سیاست بخون آن جماعت گلگون شد خاقان ربع مسکون بشرحی که از سیاق کلام بوضوح خواهد پیوست
حکم بقتل عام آن طایفه کم نام فرمود القصه چون قبادخان با کوکبه نمایان بهنگام نماز عصر از گرد
بدرگاه جهان پناه رسید پیاده گردید با سه چهار نفر از اقربای خود بسراپرده دولتخانه همایون داخل
گردید و فوجی از غلامان خاصه شریفه که بموجب فرمان در کمین قتل آن بیدین و رفقای وی بودند در
حینی که امرای عظام بتعظیم آن نا تمام برخاسته رکابداران بکشیدن موزه وی مشغول بودند دست و تیغ
بخون ایشان گشوده اجساد خبیثه آن چند تن را ریز ریز نمودند و فراشان چابکدست پای مرکب را
گرفته از آنجا بدالان سایبان کشیده ایشیک آقاسیان از درون بارگاه بیرون آمده یکیک از اقارب
و ملازمان او را که سوار و صف زده ایستاده طلب می نمودند و علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی
که بر در دربار مامور و متصدی این کار بود بتدریج طلب کرده تا را بدرون سراپرده روان مینمود و غلامان
قوی بازو از آشی که بجهت قبادخان پخته بودند بخورد ایشان نیز میدادند تا آنکه قریب سی تن از سران
و سرداران طایفه مکری باین طریق فنا چون اجساد ایشان را نیز بدالان سایبان کشیدند و
چون بقیة السیف دیدند که از همراهان زیاده بر ده کس بدرون سراپرده نمی گذارند فی الجمله اندیشناک و
هراسان گردیده از رفتن بدرون پای پس کشیدند و بالاخره یکی از ایشان چون قدم بدرون سایبان
نهاده و چشمش بر آن خونهای ریخته افتاد از قبادخان و سایر همگنان در مجلس اثر و نشان ندید با خنجر
برهنه بجانب حاضران بارگاه دویده بزخم خنجر محبعلی بیک شاهسون شاملو را از حمله نموده فریاد بر
کشیده تا رفقای وی خبردار شده پای پس کشیدند و غلامان و قورچیان از درون و بیرون او را با
دو سه نفر دیگر که بر اثر وی می آمدند پاره پاره کرده با دست و تیغ آخته روی بقتل دیگران آوردند و
چون سرپوش از سر این خوان عبرت مکریان دیگر که حاضر بودند خبردار شده آواره دیار فرار گردیدند
و خاقان دشمن شکار که در بیرون مجلس همایون تماشای قتل مکریان غدار اختیار فرموده بود چون
پرده از رخ کار برداشت بر سمند باد رفتار سوار شده بجانب قلعه گاوود دل توجه فرموده و هنوز خبر قتل
عام آن طایفه مردود بآن حدود نرسیده بود که خورشید اوج تاجداری پاسی از شب گذشته پرتو وصول
بپای قلعه گاوود دل افکنده لشکر فیروزی اثر ناگاه دو بچه بقلعه در آمده در آن شب رواج بازار
دکیر و نهب و تاراج مردم قلعه رواج گرفته هر کس هرجا بدست افتاد از پای در افتاد و هرچه در نظر آمد بغارت
رفت و حسب الفرمان قضا جریان علیقلی خان بسر قلعه دیگر که در آن حوالی بود لشکر نموده مرد و زن
دیگر قریب دویست نفر از مردم آن قلعه را دست گردن بسته بدرگاه آسمان جاه آورده باشاره ابروی

خاقان خصم افکن غازیان دشمن شکن تیغ در ایشان نهاده بسبب چشم زدن دود از خرمن حیات
ایشان برآوردند و همچنین بسیاری از آن طایفه بدین رو که لشکر ظفر قرین از هر طرف گرفته بودند
سیاست آورده بودند بیلداران عقبهٔ اقبال بضرب بیل مغز پریشان و روانهٔ درکات نیران
نمودند و چون در اثنای اشتعال نایرهٔ غضب شاهانه بمسامع جلال رسیده بود که حشری قریب چهل پنجاه
نفر از مکریان زیاده بسرکردگی امیرخان بیک برادر شیخ حیدر در کرمرود اساس شعلهٔ شور زند
خاقان بحر و بر مقرر فرمود که اسفندیار بیک اوجاقباشی عربگرلو که قتل ایشان بر میان بجانب
کرمرود روان شود و خود نقش بیشتر از آنکه این خبار در آن دیار انتشار یابد بطریق ایلغار خود را
بکرمرود رسانیده بشعلهٔ تیغ دود از خرمن وجود آن جماعت برآورد و چون حسین سلطان برادرزادهٔ
شیخ حیدر با جمعی از مکریان فتنه گرد در پای قلعهٔ اورمی مقیم بودند چند نفر از لشکر ظفر اثر بر سر ایشان تاخته
آن جماعت را نیز در کوه نیستی انداختند بالجمله در آن ایام که قتل عام آن طایفه کام بمقتضای قضا
روی نمود در عرض چند روز که موکب گیتی فروز در پای قلعهٔ کاودول بفیروزی و اقبال نزول داشت
سپاه ظفر نشان از آن طایفهٔ گمراه فوج فوج و گروه گروه را گرفته بدرگاه آسمان جاه می‌آوردند و چون
باد بی‌نیازی برگ حیات آن جماعت وزیده بود برابر اشک یکدیگر طریق سفر می‌نمودند و شعلهٔ غضب قیامت
لهب بجایی رسید که بسیاری از ایل و اویماقات اوریاد و امثال ایشان بجرم آنکه در زمان فترت رو بمیان
در میان آن جماعت اقامت نموده بمیان قزلباش نیامده بودند اسیر و دستگیر و معروض تیغ سیاست گردیدند
القصه بعد از آنکه بعضی مردان و اسرا کسبیان دود از دودمان مکریان برآمد و دریای خشم بیکران
آبی بر آتش قهر خاقان بهرام قهر زده آن شعلهٔ بی امان از اشتعال فرو نشست چون مقصود بیگ مکری از
سلک ایشیک آقاسیان آستان گردون شأن انتظام داشت شیر بیگ برادر او را که سالک طریق
اخلاص و اعتقاد بود منظور نظر تربیت و عنایت و مقرر فرمود که از آن جماعت هر کس بسر او جمع آید
از قتل و غارت در امان باشد و معدودی چند از طوایف مکری که در شعوبها خزیده بودند بسر وی
جمعیت نمودند و بعد از گوشمال آن جماعت بقتل و استیصال ماهچهٔ اعلام جاه و جلال از پای قلعهٔ
کاودول پرتو وصول بچمن قراچوق افکنده روزی چند بتقریب ملاحظهٔ عرض ایلخی قراچوق در آن
چمن دلپسند بخوشدلی گذرانیدند و در همان ایام آقا سلطان مقدم بتقدیم ایلغار کرد و حکومت الکای
مراغه سرافراز گردیده افسر امتیاز بر سر رفعت اقامت بآن ولایت کشید دیگر از سوانح این سال که در اثنای
این فتح و فال روی نمود آمدن اسمعیل سلطان روانه باستان جاه و جلال و معاودت وی با کمال خوف و ملال



بود خلاصهٔ این مقال آنکه سلطان مذکور از امرا و اعیان اکراد ساکن الکای مانه و در زمان استیلای رومیان
بر دیار آذربایجان با یکی از پسران خود از راه شاهسونی بدرگاه جاه و جلال آمده چندین سال از آحاد
ملتزمان معسکر اقبال بود و بعد از فتح قلعهٔ ایروان منظور نظر تربیت و عنایت خاقان بنده پرور گردیده
بحکومت ولایت مانه که از توابع مراغه است رسید و بعد از ارتقا بر مدارج حکمرانی ابواب نافرمانی
بر روی خود گشوده از ملازمت موکب والا و آمدن بدرگاه معلی تقاعد نمود و با بروز کفران نعمت
تنبیه و سیاست آن کافر نعمت بر ذمت همت شاهانه لازم آمده از اطوار ناهنجار آن منافق دو باره غبار
مرآت خاطر اقدس پیوسته در غبار نقار بود تا درین اوقات که شعلهٔ خشم جهان سوز نسبت با کراد
زشت بنیاد در وی نمود بکره اثر نهاده بود آن کرد بدنهاد بفکر مآل حال خود افتاده با تیغ و کفن روی
ضراعت بآستان خاقان خصم افکن نهاد و بعد از عز افرازی بادراک شرف پای بوس با آنکه دفع
فتنهٔ آن کرد بی ناموس در شرع جهانداری واجب و لازم می‌نمود آن حضرت را از جرأت آمدن
وی تعجب بر تعجب افزوده بلفظ گهربار فرمود که هر چند حرکات ناشایست و اطوار ناهنجار تو مقتضی
گذارد که تیغ سیاست دست از سر گوشمال تو برندارد و تا زنده گذاشتن تخم مفاسد غلطی در کشت زار
روزگار کاشتن است اما بنا بر جرأتی که در آمدن از تو بظهور پیوست خون ترا بآن جرأت بخشیدیم و
بالتماس مروت جبلی دست از سیاست تو کشیدیم اکنون بحال خود باش و کاری مکن که دیگر باره تیغ
سیاست را بخون خود گلگون کنی و بعد از تقریر این کلمات تهدیدآمیز چون رخصت مراجعت حاصل
نموده راه گریز پیش گرفت با طبع خسیس و طینت خبیث خود بر بنیاد دیگر باره بساط نافرمانی فرو چید
تا رفته رفته بسزای جزای خود رسید دیگر از سوانح دولت افزا که در اثنای این سال فرخ فال روی نمود
ورود شاه محمد میرزای خزانه دار ولی محمد خان فرمانفرمای ترکستان برسم سفارت بآستان گردون شأن
بود و باعث ارسال خزانه دار مذکور با نامهٔ صداقت مضمون و تحف و هدایای گوناگون بدرگاه شهریار
ربع مسکون آن بود که از تاریخی که دین محمد خان مشهور بتلیم خان و باقی خان برادران بزرگتر ولی محمد
خان با خاقان گیتی ستان از در معادات درآمده هر یک از نخل این تمنی میوهٔ مکافات چیدند و
سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان بولی محمد خان برادر کهتر رسیده او نیز نسبت برادران با منسوبان
دودمان ولایتشان ابواب خصومت و دشمنی گشوده در بدایت حال طریق معادات می‌نمود و دلیل بر این
مدعا آنکه چون جهانگیرخان در سالی که عساکر ظفر مآل بتسخیر شیروان اشتغال داشتند بر سر بلخ لشکر
کشیده با سپاه ولی محمد خان بساط محاربه فرو چیده و یار محمد میرزا در آن معرکه بقتل رسیده جهانگیرخان

چنانچه ایمای آن شد بی نیل مقصود بجانب غرجستان باز گردید و ولی محمد خان یکباره پای از گلیم ادب
فراگذاشته لشکری از ان بتاخت خراسان فرستاده و داد زیاده سری و بلندپروازی داده بود و
چون بزور سرپنجهٔ اقبال روزافزون و نیروی بازوی دولت ابدمقرون کاری نساخته خایب و
خاسر باز گردیدند ولی محمد خان از ان حرکت پشیمان و عازم آن شد که بانتساب دولت ابد بنیان
از در اظهار صداقت و دوستی در آمده بعد الیوم باعلای اعلام الفت و التیام پردازد بنابرین کسان
خود را از راه اظهار مودت و ولا نزد بیگلربیگیان و امرای عظام خراسان روان نموده باظهار اخلاص
و هواخواهی حضرت شاهی زبان گشود و چون امرای مذکور صورت حال را بمسامع جلال رسانیدند
خاقان بلنداقبال نیز بمصدوقهٔ مصراع دلجویی دشمن ز توفیق کشاید فرمان داد که ایشان نیز با
ولی محمد خان بارسال رسل و رسایل و اتحاف تحف و هدایا از در دوستی و ولا در آیند و از درگاه
آسمان جاه نیز میرزا علی بیگ یوزباشی ترکمان با نامهٔ صداقت نشان بجانب ماوراء النهر روان
شده ولی محمد خان را مشمول عواطف بیکران گردانیدند و وقوع این معنی باعث آن شد که درین سال
فرخ فال خان مشار الیه بعواطف بیکران مستوثق و امیدوار شاه محمد خزانه‌دار خود را برسم سفارت
از راه اظهار دوستی و صداقت بدرگاه جهان پناه فرستاد القصه چون رسول ولی محمد خان در النگ
قراچوق بدرگاه جهان پناه رسیده بشرف پای بوس سرافراز گردید و نامهٔ عقیدت مضمون و تحف و
هدایای گوناگون وی را از نظر کیمیا اثر گذرانید شهریار دوست پرور دشمن گداز ابواب عطوفت و
مهربانی بر روی وی باز کرده بافسر انعام و بخشش سرافراز و تشریف والای پرسش و نوازش
ممتاز فرمود و بمصدوقهٔ الاکرام بالاتمام فرمان قضا نفاذ پیوست که هر یک از امرای عظام و ارکان دولت
عالی مقام ایلچی مذکور را طوی داده لوازم اعزاز و احترام بجای آورند بموجب فرمان هر روز یکی از
ایشان ایلچی را بمهمانی طلب نموده انواع تنعمات و تکلفات گوناگون بر روی وی میگشود دیگر از
سوانح اقبال آنکه لوحاسب خان پسر همایون خان والی گرجستان کارتیل باتفاق دیدی فال مادر
خود بدرگاه جهان پناه بود خلاصهٔ این مقال آنکه چون ارزنده گوهری از صدف حرم دیدی فال در درج
حریم حرم مخزون و از جملهٔ پردگیان سرادق اقبال بود درین سال دیدی فال باتفاق فرزند ارجمند
محرم کعبهٔ اقبال گردیده بدار السلطنه تبریز رسید و محمد امین بیگ برادر خواجه محمد رضای فدوی وزیر
آذربایجان بموجب فرمان لوازم استقبال و مراسم شرط و مهمانداری ایشان بتقدیم رسانیده از راه اعزاز
و احترام روانهٔ درگاه آسمان جاه گردانیدند و خان مشار الیه در اوان ریعان شباب که در برج حسن بیاتی

تابی مناب خورشید عالمتاب بود در چمن قراچوق بشرف پای بوس سرافراز و بانواع نوازش و اصطناع
معزز و ممتاز گردیده بمرتبهٔ بلند محرمیت و اختصاص رسید و از جملهٔ عطایا آن بود که خدمتش را بازای
حقوق دولتخواهی همایون خان بایالت و حکم رانی ولایت تفلیس که از امهات بلاد گرجستان و ملک
موروث آن خاندان بود سرافراز فرمود و قامت شمشاد آن آفتاب اوج صباحت و ملاحت زینت خلوت
و کثرت انجمن افروز بزم صحبت و بادالدهٔ قدسیه خود بر سر خوان ترتیب و عنایت میهمان عزیز خاقان
سپهر منزلت بود و در مجالس انس موانست خود ساغرهای راح راحت افزا [illegible] بایکی
بران حضرت می نمود دیگر از وقایع این سال فرخ فال آنکه خیرالدین چاوش که در سال گذشته
بخدمت بساط بوس [illegible] زدیار روم همراه محمد بیگ روملو باین مرز و بوم آمده بود خلعت انصراف
کرامت فرموده مشمول نوازش و احسان بیکران بجانب روم روان نمود و بنا بر آنکه مراد پاشای سردار
که در صدد تشیید مبانی صلح و صلاح بود التماس نموده بود که بتجدید محمد بیگ مذکور از راه فهم و
شعور بایلچیگری روم موسوم و با نامهٔ صداقت مشحون مشعر بر فواید صلح و صلاح روانهٔ آن مرز و بوم
گردد لاجرم دیگر باره مشار الیه بایلچیگری روم موسوم و با نامهٔ همایون بمرافقت چاوش مذکور از اردو
دان و دیار دیگر روانهٔ آن مرز و بوم گردید دیگر از سوانح دولت افزا رفتن امیرگونه خان بتاخت ولایت
ارزن الروم و سنوح بعضی قضایا در آن مرز و بوم است بیان این قضایا آنکه چون در اثنای اعلای
طوق ظفر سنجوق در النگ قراچوق براشکید یکر خبر آمدن مراد پاشای سردار بموکب ظفر شعار رسید
و با وجود روی کسان سردار در اظهار قرار [illegible] مصالحه خاطر ما بنابر ظهور غدر و نفاق رومیان
غدار بوقوع آن اطمینان نمی یافت رای آفتاب اشراق که پیوسته با رعایت حزم و احتیاط اتفاق
داشت تاسیس مبانی دولت بزوال ابد تزلزل ارکان جمعیت رومیان بدفعال گذاشت و مقرر
فرمود که امیرگونه خان امیر الامرای ایروان افسر سرداری بر سر با لشکری سراپا دل و جگر از راه نهب و
غارت بر ولایت ارزن الروم گذر کند و محمد خان زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ نیز با [illegible]
و لشکر خود کمر موافقت و معاونت وی بر میان بسته بعسکر وی پیوسته بهمدستی یکدیگر از آبادانی دیار
کشور شان اثر نگذارند و امیرگونه خان که پیوسته چون شیر عرین و ببر خشمگین با رومیان
بر سر خشم و کین بود بیشتر از ورود لشکر قراباغ طریق امتثال فرمان نموده دست جرات بنهب و غارت
و سوختن غلات و علف زارهای آن ولایت گشود و از ایروان تا ارزن الروم که دوازده روزه راه
و محل عبور و مرور سپاه روم است رفته دقیقه از دقایق تاخت و تالان و سوختن غلات و تضییع محصولات

سر وقت حصار آن بود فوت و فروگذاشت نموده و پیشتر از ورود جنود محمد خان زیاد اوغلی چون برق بی
امان و آتش سوزان برگشت و از مردم آن دیار میگذشت تا حوالی ارزن الروم محل نزول سپاه
قضا هجوم گشت و روز دیگر که سپهسالار مهر انور یکه تاز با تیغ و سپر بمیدان چرخ اخضر تاخت جوش و
خروش غازیان جوشن پوش و غریو کوس رویین و نعره های زرین عسکران کشور را خیره ساخت از
قلعه و حصار رخت جرات بمعرکه کارزار کشیده در برابر لشکر ظفر مآثر جلادت شعار صف آرای گردیدند و
یکه تازان هر دو لشکر و بهادران هر دو کشور بعقد جان یکدیگر تیغ زمرد فام از نیام انتقام کشیده
تنور حرب را فروزان گردانیدند و با آنکه در اثنای اشتعال نایره قتال و جدال از راه چمن اتفاق
لشکر قراباغ رسیده دلیر با ایروان ملحق گردیدند بهجوم حملهای پی در پی عسکر ارزن الروم نزدیک بآن
رسید که خدا ناکرده چشم زخمی بجرات غازیان شیر شکار رسد اما چون خان دلاور که سردار لشکر
ظفر اثر بود مانند سد اسکندر بثبات قدم ورزیده دست از قبضه تیغ ظفر پیکر برنداشت تا رایت
فتح و فیروزی افراشت و آنان که تاب حمله مرد آزمای و میدان نبرد و عنان از معرکه برتافته
بودند چون ثابت قدمی مردان مرد را مشاهده نمودند طریق مراجعت نموده باتفاق لشکر قراباغ عقد
جمعیت رومیان را پریشان نمودند و از جهت تائید نامتناهی و اقبال بی زوال پادشاهی نسیم فتح و
فیروزی بر پرچم اعلام ظفر فرجام امرای عظام وزیده سپاه ارزن الروم گریزان خود را بحال پریشان
بقلعه و حصار رسانیدند و لشکر منصور با غنایم موفور با کمال شکوه و اقتدار بمعسکر امرای مدار
مراجعت نموده سه روز دیگر بعد از وقوع فتح و ظفر برسم محاصره پای قلعه با رتوقف کشیدند و روز
چهارم هنگام طلوع خسرو انجم با کوکبه نمایان قرین فتح و نصرت طریق مراجعت نمودند و پاشای ارزن
الروم بعد از معاودت لشکر ظفر عاقبت فریاد نامه مصحوب مرغان تیز رو بمراد پاشای سردار که
بآمدن دیار آذربایجان و محاربه لشکر ظفر تلاش قزلباش مامور بود در اسکودر منتظر رسیدن خبر ایلچی
خاقان بحر و بر بود روان و پیغام نمود که لشکر قزلباش بر سر قلعه ارزن الروم هجوم آورده ابواب
محاصره بر روی مردم قلعه گشوده اند و مراد پاشا بورود این اخبار ترک آرام و قرار کرده مانند برق
و باد در روی بارزن الروم نهاد و چاوشان باطراف دیار و بلاد جهت جمع آوردن لشکریان فرستاده
بجانب آذربایجان روان و در سرعت سیر داد مبالغه داد اما پیشتر از آنکه خبر آمدن سردار بعرض شهریار
جم اقتدار رسد چون سال باخر رسیده زمستان نزدیک بود و آمدن سردار از طریق عقل و تدبیر دور
مینمود رای ازین خسرو عدالت آیین اقتضای آن نمود که امرای عظام از چمن قراچوق بجانب میانه روانه

شده



شده بعد از ملاحظه عرض عساکر ظفر نشان اعلام آفتاب اشراق بصوب عراق پرچم گشای گردد و جنود
امرای عالیشان از راه امتثال فرمان بطرف میانه روانه شدند خسرو سپهسالار جریده با خاصان و
مقربان از چمن قراچوق متوجه دار السلطنه تبریز گردید و امرای عظام بعد از ملاحظه سان عساکر ظفر
احتشام یک مرحله بصوب عراق نموده بودند که خبر آمدن سردار در دربار آسمان مدار انتشار
گشوده و بعد از تحقیق این خبر خاقان بحر و بر مقرر فرمود که امرای عظام و عساکر فیروزی احتشام عطف
عنان عزیمت از صوب عراق بجانب مرند نموده در آنجا منتظر خبر رسیدن سردار باشند که از هر راه که آمدن
وی بسرحد وقوع پیوندد سر راه بر لشکر و سپاه وی گرفته در باب دفع و رفع وی بدانچه مقرون بمصلحت
دولت روز افزون باشد از آن قرار بعمل آورند و خود بنفس همایون در خطه طرب انگیز تبریز رحل اقامت
افکنده با محرمان حریم انس بزم عشرت و خوشدلی گستر تا از پرده چه رخ نماید و آمد و رفت سردار در محل
خود رقم زده کلک وقایع نگار خواهد شد ان شاء الله تعالی دیگر از سوانح غریبه این سال عصیان لشکر قلعه ان
قلعه کیوان مثال قهقهه از محال ... من اعمال قراجه داغ است تفصیل این اجمال آنکه اساس این قلعه
گردون مماس بر فراز کوهی فلک شکوه از سنگ یکپارچه اتفاق افتاده و معمار اندیشه بانی آن راهی
بباریکی راه خیال و تنگی طریق احتمال از درگاه آن کعبه خیبر مثال که در دامن آن کوه سپهر تمثال واقع
است بر فراز آن حصار استوار بمسافت نیم فرسنگ در دل سنگ بنا نهاده که صعود و مرور از آن راه [illegible]
دشوار و بجرات یک نفر تفنگچی کار صعود لشکر بیشمار از آن راه دور از کار است و چون از دیرباز که
این حصن حصین و این حصار آهنین بر فراز آن کوه سنگین بچرخ هشتمین پیوسته نقش اطمینان ساکنانش
از بس حصانت بر تخته خاک دست نشسته در عهد حضرت شاه جنت مکان در هر مرتبه که ولات آذربایجان
از آمد و رفت سلطان سلیمان لگدکوب هجوم عسکر روم میگردید گنجوران از راه مزید حصانت و استواری
خزاین پادشاهی را بآنجا میکشیده اند و بنا بر متانت و استحکام آن حصار استوار مدتهای مدید از راه
گوشمال زیاده سری شاهزادگان غلط کار اسمعیل میرزا و القاص میرزا و سام میرزا با اولاد و الاشراد
در آن قلعه گرفتار بوده اند و بنا برین کمند اقتدار هیچیک از سلاطین روی زمین بکنگره تسخیر آن حصن
حصین نرسیده بوده و از پادشاهان گردون نشان احدی آن قلعه را بقهر و غلبه نگشوده و چون
یکی از امرای عقیدت نهاد که از راه حسن اعتقاد محل اعتماد بوده بامارت و کوتوالی آن قلعه قیام
مینموده و درین هنگام که بنا بر مزید اخلاص و صوفیگری کوتوالی آن قلعه و حکومت ولایت قراجه داغ
بالیاس خلیفه قراداغلو مرجوع بود چون حسب الفرمان واجب الاذعان خلیفه عقیدت نشان بمتابعت فرمان

در زیر صایب تدبیر حاتم بیک اعتماد الدوله مامور و در پای قلعه اورمی از حفظ و حراست قلعه قهقهه نیز دور بود
یکی از غازیان قراداغلو که مظفر بیک نام داشت و محل اعتماد آن سرحلقه صوفیان صافی طویت بود
بنیابت وی رایت کوتوالی قلعه می افراشت از قضا نفری چند از رومیان بد نهاد و اکراد زشت
بنیاد مانند مصطفی پاشا و احمد پاشا و کوچک حسین بیک و دو پسر غازی خان کرد و شاه قلی بیک و خالد بیک و
محمد بیک ولد قوچی بیک عمزاده ایشان که در معارک غازیان کشورگیر اسیر و دستگیر و در آن قلعه
گرفتار زندان تقدیر و سرحلقه سلسله زنجیر بودند بتدبیری که توانستند دست یکدیگر را گشودند و بجبر و
اکراه دو پسر و دو برادر حسن خان افشار حاکم سابق کوه گیلویه و پنج شش نفر دیگر ترک و تاجیک که را
که در آن قلعه گرفتار بودند با خود متفق و مددکار نمودند و قریب بیست نفر از آن طایفه از هر انجمن یکدیگر
پیوسته ترک سرگویان بر سر مظفر بیک روان شدند و آن خون گرفته بیگناه وقتی از حال تباه خود
آگاه شد که آن گروه گمراه با تیغهای آخته غافل و ناگاه بر سر وی تاختند و تا بچشم تعجب در جراحات ایشان
می نگریست پاره پاره شده بود و بعد از قتل کوتوال چند نفر از ملازمان معتبر وی را که در قلعه بودند
بقهر و غلبه از قلعه بیرون کرده دروازه را بستند و اسلحه و اسباب جنگ و سایر متروکات و مخلفات او که
اتباع او را بحیطة التصرف در آورده بخاطر جمع در پس دیوار قلعه داری و بیهوده کاری نشستند و چون
خبر شور و شر آن قوم بدگوهر باقوام و ملازمان الیاس خلیفه که در خارج حصار روزگار میگذرانیدند رسید
باندیشه آنکه شاید بناخن تدبیر گرهی از آن عقده سر در گم گشایند و بلطایف الحیل باسترداد قلعه
توانند پرداخت رایت جمعیت افراخته بر در قلعه تاختند و از هر در که در آمدند و بهر دست تدبیر که حلقه
بر در زدند بیفایده بر آمد و اثری بر آن مترتب نشد عاقبت بحکم ضرورت حقیقت حال را عرضداشت
نموده بدرگاه آسمان جاه فرستادند و بنابر آنکه هر روز خبر قرب ورود سردار باطراف و اقطار میرسید
محصوران آن حصار نیز خبردار گردیده انتظار میکشیدند که بعد از قرب ورود سردار از راهی که توانند
خود را باو رسانند و چون طریق بیرون آمدن آسان آسان بر سر راه ایشان همی آمد با چار در
قلعه داری نهاده تا دو ماه پرتو مهر و ماه را بقلعه راه نمی دادند عاقبت رای آفتاب اشراق جز و
آفاق راه رستگاری و نجات را بدینطریق بایشان نمود که خواجه معصوم علی شرف مطبخ معمور را که از
مردم کوه گیلویه و در سوالف زمان نمک پرورده حسن خان افشار بود و با پسران و برادران او طریق
آشنایی و اتحاد می پیمود با ارقام استمالت باسم ایشان روانه قلعه فرمود و چون بکلید فتح الباب قلعه
در دست رومیان بعد پسران حسن خان چون خواجه را در بیرون حصار جویای فتح الباب دیده نوید عفو

بخشا

بخشایش تقصیرات خود را از وی شنیدند بحبل المتین رحمت و عنایت شاهانه توسل جسته خواجه معصوم علی
را بریسمان ببالای حصار کشیدند و پسران و برادران حسن خان که صوفی زاده و نمک پرورده قدیم
این دودمان والا بودند چون بصدور ارقام استمالت بعنایت بیکران امیدوار شدند از دل و جان
از کردار ناهنجار خود پشیمان و متوجه دفع رومیان و بیرون قلعه گردیدند و باتفاق چند نفر دیگر که
شعار شاهیسونی ظاهر ساخته با صوفی زادها رای موافقت افراختند بدفع رومیان پرداخته تمامی
ایشان را که هشت نفر بودند عرضه تیغ فنا ساختند و بتجدید قلعه قهقهه بحیطه ضبط و تسخیر غازیان
کشورگیر در آمد و خواجه معصوم علی با پسران و برادران حسن خان باستان کرده و ایشان پیوسته بعز
بساط بوس سربلند شدند و خدمت خواجه موقع قبول یافته بمقصود خود رسید و رفقای وی در سلک
نوکران عظام انتظام یافته منظور نظر تربیت و عنایت گردیدند و با آنکه شامت بی پروایی و بیهوده
رایی کارکنان و ملازمان الیاس خلیفه چنین خطایی چشم زخم دولت ابد قرین گردید شهریار
مروت آیین حسن عقیدت و جانفشانی وی را در پای قلعه اورمی چنانچه منظور نظر حقیقت بین
دیده برهان الدین خلیفه خلف وی را بجای پدر و بافسر امتیاز خلفایی سرافراز گردانیده و منصب
کوتوالی قلعه قهقهه بدستور سابق با آن سلسله بوده و والی بحال ایشان راه نیافته باشد کوتوالی و
حفظ و حراست قلعه مذکور را بانضمام امارت قراجه داغ بمعصوم سلطان که از اقربای الیاس خلیفه بود
عنایت فرمود **ذکر آمد و رفت مراد پاشای سردار و وزیر اعظم خواندکار روم بار دیگر بجانب دار السلطنه تبریز و رسیدن وی بخاک حاسر**
خامه داستان طراز سابقا بر صحیفه ابلاغ نگاشت که سلطان احمد خان خواندکار روم بار دیگر از راه دفع
فتنه جلالیان که بنیان مرز و بوم آن دیار را بهجوم آورده روز بروز رخنه در ارکان دولت آل عثمان نموده
تار کرده بودند خواست که بر سبیل اضطرار حکم باحضار مراد پاشا که با کفار فرنگ در جنگ بود فرموده بعد
از ورود خلعت منصب والای وزارت اعظم و سرداری و لشکرکشی ولایت عجم و گوشمال جلالیان
و خیال محال تسخیر آذربایجان مامور و روان نمود و همچنین بر صحیفه تقریر نقش پذیر گردید که چون سردار مذکور
را در ایلغار با اثر جلالیان سر و کار با جرات شعار غازیان قزلباش افتاده از آنکار خبردار و قطع
نظر از آن باصابت رای و تدبیر بیگانه روزگار بود بمقتضای صدق مؤدای الصلح خیر قرار نزاع و خصومت
را بر طاق نسیان گذاشته رایت صلح و صلاح که وسیله امنیت و رفاهیت عباد الله بود می افراشت و
آمد و رفت خیر الدین چاوش برافقت محمد بیک بدرگاه خلایق پناه نیز از این راه بود اما چون تدبیر وی
با تقدیر ملک قدیر موافقت نمی نمود و در یافت حصول این متمنی بر وی صلاح اندیشی وی نگشود و سپاه آن

بود که چون بفرمان خواندکار عازم این دیار شد بعزم سفر از استنبول در آمده مراحل و منازل می‌نمود تا بشهر
اسکودر با اقامت کشوده بهانه جمع آمدن سپاه و لشکر در اسکودر منتظر رسیدن خبر ایلچی خاقان
بحر و بر بود که ناگاه قاصد پاشای ارزن الروم از گرد راه رسیده خبر هجوم سپاه و لشکر قزلباش بآن
مرز و بوم بعزم محاصره قلعه ارزن الروم بوی رسانید و بورود این خبر باد ریا سپاه و لشکر از
اسکودر بصوب ارزن الروم عزم سفر نموده کوچ بر کوچ در آن مرز و بوم با اقامت کشوده خیر الدین
چاوش و محمد بیک که از راه وان و دیار بکر بنزد خواندکار می‌رفتند چون از دیار بکر خبر قرب ورود
سردار را بجد و دار ارزن الروم شنیده باتفاق بصوب پاشای حاکم آن مرز و بوم عنان عزیمت باردوی
سردار معطوف گردانیده عنایت نامه خاقان جم اقتدار را بسردار رسانیدند و سردار اظهار نمود که
اگر این بشوق عاطفت در اسکودر بعز ورود می‌یافت عنان عزیمت این دولتخواه را بصوب توقف می‌تافت
و از اسکودر باین طرف اراده حرکت و عزم سفر نمی‌نمود اما بنابر جمع آمدن سپاه و لشکر و صرف شدن
خزانهای پر سیم و زر در تهیه و تجهیز لشکر و احتراز از طعن طاغیان زبان در رفتن دار السلطنه تبریز
رفتن ما ناچار است و بعد از ورود بآن حدود در باب تاسیس مبانی مصالحه بدانچه مقرون بصلاح دولت
طرفین باشد باهتمام تمام بتقدیم خواهیم رسانید و از آنجا همراه ایلچیان مذکور کوچ بر کوچ بجانب ادربایجان
مرحله پیما گردیده چون بحوالی قارص رسید الخلاص نامه مشعر بر اظهار خیرخواهی مسلمانان و اهتمام در
وقوع امر مصالحه مصحوب یکی از چاوشان پایتختان کرده و نشان وان و در طی تحریر آن ذریعة
الاخلاص عرض نموده بود که چون غرض از این نهضت قرار و مدار امر مصالحه است و حضرت خواندکار اختیار
این کار خیر و نیک و بدان را بعهده این دولتخواه نموده همگی همت مصروف بر آنست که باهتمام این خیر
خواه و وساطت خیراندیشان جانبین امر مصالحه بوقوع انجامد ایلچی آن حضرت را بجهت آن مهمان خود
دارد که بعد از تمهید قواعد صلح و صلاح همراه این دولتخواه روی عزیمت بخدمت خواندکار گذارد و
باعث دیگر که ایلچی مذکور را با این دولتخواه همسفر گردیده آنست که چون تحفه سزاوار حضرت خواندکار با خود
نداشت تهی دست رفتن وی الجمله الحضرت مناسب ندید القصه چاوش مذکور [illegible] بدربارگاه آسمان
جاه رسیده بوساطت امرای عظام بساط بوس و شرف مجالست مجلس همایون سرفراز گردیده و کلک گوهربار
منشیان بلاغت شعار جواب اخلاص نامه سردار را باین سیاق در سلک تحریر کشید که چون آن عزیز صاحب
تدبیر از راه خیراندیشی حبا دالله سلسله جنبان تاسیس مبانی امر مصالحه‌اند ما نیز بمقتضای عطوفت ذاتی و مرحمت
جبلی رفاه حال مسلمانان و امنیت و استقامت احوال عالمیان را منظور نظر والا داشته بنای این کار خیر را



قواعد و شرایط مصالحه شاه جنت مکان و سلطان سلیمان گذاشته ایم که اگر آن دستور اعظم از آن قرار و قواعد
مقرون برضای ما خواهد بود و الا ما چه دانیم آنچه اراده الهی بآن تعلق گرفته باشد از ورای حجاب استتار
بعالم ظهور و اظهار خواهد رسید و اظهاری که در باب عدم ارسال تحفه و یادبود در رقیمه شریفه شده بود
اشعار بآن از رای رزین آن دستور گزین مستبعد نمود چه مثلی است مشهور که در میان جنگ حلوا
بخش نمیکنند و ما دام که نفاق و وفاق بشهد و شکر مصالحه و اتفاق شیرین نشود در طریقه رعایت رسوم و
آداب ارسال تحف و هدایا پسندیده نیست و مع ذلک از راه صلاح و صوابدید آن دستور صواب اندیش یک
شمامه عنبر اشهب بوزن یکهزار و هشتصد مثقال در عنبردانی مشبک از هفت من طلای احمر که در هندوستان
بچابکدستی استادان زرگر مشحون بتماثیل بدیعه و صور غریبه زیور اتمام پذیرفته بود و از جمله تحف
و هدایای پادشاه والاجاه سلیم پادشاه باین خیرخواه خلق الله دست عجالة برسم یادبود تحفه بزم
حضور حضرت خواندکار نمود که اگر بعد الیوم از آن جانب استشمام روایح صداقت و ولا تاسیس
مبانی صلح و صلاح بر وفق دلخواه اتفاق افتد پیوسته ابواب مصادقت و موالات مفتوح بوده ارسال
رسل و رسایل و اتحاف تحف و هدایا چون زنجیر رزاز یکدیگر نگسلد و چون تحریر جواب عریضه سردار
باین سیاق اتفاق افتاده خیر الدین چاوش از تبریز روی براه روم نهاده فرمان قضا جریان
شرف صدور یافت که امیرگونه خان با حیاط لانگه بادار سردار بهوای محاصره و تسخیر ایروان از آن
راه سر بر آورده بپای قلعه آید باتفاق امرای تامین بضبط و استحکام آن حصن حصین پرداخته لوازم
حزم و احتیاط در محافظت قلعه و دفع اعادی مرعی دارند که ما نیز با دریا دریا سپاه و لشکر بدفع دشمن کمر
بسته در مقصد انتظار ورود ایشان نشسته ایم اما سردار چون در حدود قارص از هجوم عام جنود ظفر
فرجام مجبور شد و استعداد قلعه داری امیرگونه خان و استحکام قلعه خبردار گردید عطف عنان عزیمت
از راه ایروان نموده از راه جالدران طریق مقصود پیمود و بعد از ورود بحدود خوی چون نتیجه جمع
سخنانش گفتگوی وقوع مصالحه بود و بیم آن داشت که اگر از راه متعارف روان شود و در راه با عساکر
نصرت مآثر از راه اضطرار معارضه و مناقشه روی نماید از یک دستکی خوی عبور نموده از راه سلماس
بصوب تبریز عنان عزیمت معطوف گردانید و غرضش آن بود که بدون گیر و دار با لشکر ظفر شعار تا تبریز
آمده از این راه زبان عیب جویان را باشاه جبن و بیدلی از خود کوتاه کرده باشد و معاندان و اضداد
مجال آن نیابند که در نزد خواندکار او را بتقصیر و تهاون متهم سازند مجملا چون مراد پاشا از راه سلماس
و طسوج بتبریز رسیده این معنی متحقق گردید امرای عالیشان و عساکر ظفرنشان که در مرند اقامت

داشت حسب الفرمان والا روی مراجعت به تبریز گذاشتند و بعد از تقدیم مشورت امرا و ارکان دولت
ابد مدت چنان مصلحت دیدند که ابواب تعمیر و استحکام بر روی قلعه تبریز گشوده قری و مزارع
قریبه را که بر سر راه سپاه سردار واقع باشد از غلات و محصولات و سکنه و رعایا تهی سازند و موکب
ظفر نشان نیز از مقابله دشمنان رخت عزیمت بیکسو کشیده مترصد تحقیق کمیت و کیفیت عسکر روم
و ضعف و قوت ایشان باشند که بعد از تحقیق آن بدانچه مقرون بصلاح دولت روزافزون باشد
بعمل آورند لاجرم بمقتضای رای صواب نمای فرمان واجب الانقیاد پیوست که پیر بوداق خان با تمامی غازیان
تکلو و ترکمان خواه در سلک قورچیان عظام انتظام داشته باشند و خواه ملازم امرای عالیشان باشند
بهم دستی و اتفاق فوجی از تفنگچیان قدرانداز رکاب همایون رایت جلادت و جلادت بحفظ و
حراست قلعه تبریز افراخته بلوازم قلعه داری و مراسم دشمن شکاری قیام نمایند و کسان اعتمادی
کاردان با جلای رعایا و احراق و ابطال آبادیهای محال و قریه که بر رهگذر لشکر سردار واقع بود
روان و مقرر شد که سکنه و رعایا را کوچانیده آنچه از غلات و محصولات با خود نتوانند برد باتش
سوزان سپارند که مبادا دست تصرف بیگانه بآن رسد و رعایای نزدیک شهر غله خود را تحویل تحویلدار
انبار قلعه نموده جمعیت واقعی از سرکار خاصه شریفه بگیرند و باحتیاط آنکه مبادا چون سردار با آن
لشکر بیشمار به تبریز رسد عمارت شنب غازان را که در آن خطه طرب انگیز بمعماری همت بلند شاه معدلت
پناه سلطان غازان هم دوش آسمان و گنبد خوابگاه آن پادشاه والا دستگاه در وسعت و فسحت و ارتفاع
و متانت زبانزد جهانیان است دستاویز کرده انبار آذوقه و اسباب قلعه گشایی سازند آن عمارت
رفیع الشان نیز در ضبط و استحکام ثانی اثنین قلعه تبریز گردیده فوجی از تفنگچیان کامکار موکب
ظفر شعار بحفظ و حراست آن قلعه استوار مامور شده با آذوقه و اسباب قلعه داری رخت اقامت بآن
کشند عالیشان کشیدند و فرمان عالیشان باحضار امیر گونه خان و امرای چخور سعد و محمد خان زیاد اوغلی
قاجار بیگلربیگی قراباغ عز اصدار یافته مسرعان برسانیدن فرمان واجب الاذعان روان گردیدند و بعد از
عبور سردار از طسوج و شبستر و رسیدن بشش فرسخی تبریز سکنه و رعایای شهر را کوچانیده با اسباب و
اموال و غلات و امثال آن بمحال دوردست روانه گردانیدند و در آن خطه خلدنشان از آذوقه و آبادانی
اثر و نشان نماند و چون پیشنهاد خاطر قدسی مناظر آن بود که بعد از ورود سردار به تبریز و تحقیق عزیمت
و اندیشه وی در باره صلح و جنگ بدانچه مقرون بمصلحت دولت روزافزون باشد بعمل آید موکب همایون
خیام اقامت از شهر بیرون برده قصبه شادروان عزنوشان در کنار رودخانه آجی که در عقب کوه سرخاب

روان

روان است بهمدوش آسمان گردید و متقارن آن از جانب سردار رد علی پاشای بیگلربیگی ارزروم ایلچی که داماد
وی بود بسفارت بدرگاه معلی رسیده عرایض و مکاتیب ایشان را که بحضرت اعلی و امرا و ارکان دولت قاهره
نوشته بودند عرایض را از نظر کیمیا اثر گذرانیده مکاتیب را با امرای نامور رسانیدند و از مضمون کتابات
معلوم گردید که غرض اصلی آمدن سردار بدین دیار تمهید قواعد مصالحه و تاسیس مبانی صلح و صلاح بوده
و این راه دور و دراز را بنابر حصول قرب جوار موکب ظفر شعار پیموده که بدانچه رای آفتاب اشراق
اقتضا نماید در باب عهد و میثاق متعلقه بآن امان قرار بعمل آید و مضمون عریضه سردار آن بود که
غرض اصلی این خیرخواه عباد الله در آمدن باین ولایت تمهید قواعد مصالحه و تاسیس مبانی آشتی نه
اندیشه اشتعال نایره قتال و جدال و مصدق این اقوال آنکه از روزی که عسکر روم از سرحد آن مرز و بوم
قدم باین ولایت نهاده اند تا اکنون که بار اقامت در تبریز گشاده اند با آنکه هر چند بین قلعه از
قلاع سپهر ارتفاع این ولایت عبور و مرور ایشان روی نموده از هیچ رهگذر ضرری از عسکر روم
باحدی از سکنه و رعایای این مرز و بوم نرسیده و چون آن حضرت وعده فرموده اند که ایلچی دیگر با نامه
صداقت مضمون و تحف و هدایای گوناگون بخدمت خواندگار روانه نمایند عنقریب روانه
خواهند فرمود اگر مقرر فرمایند که بطریقی که دست عسکر روم از گریبان ساکنه این مرز و بوم کوتاه است
لشکر ظفر تلاش قزلباش نیز دست جرات از افروختن نایره شور و شر کوتاه دارند و در جواب سردار
منشور عاطفت باین مضمون عز اصدار یافت که آنچه در باب ارسال رسول مجدد ملتمس داشته اند چون محمد بیگ
قبل از این بطریق سفارت بآن ولایت رفته بود از اعیان طوایف قزلباش و ارباب اعتبار دولت ابد آیات است
ارسال دیگری در کار نیست سخن همان است که بمشار الیه گفته ایم اگر حضرت خواندگار بمصالحه که فیمابین
اجداد و الاتراد ما و ایشان روی نموده بوده راضی باشند رضای ما نیز بآن مقرون است و الا
اختیار در دست کارکنان قضا است و آنچه در پرده غیب است بعالم ظهور خواهد رسید و خواهشی که در باب
ضبط و منع عساکر ظفر مآل از افروختن نایره قتال و جدال شده بود این صورت دارد که لشکر ظفر مآل
قزلباش را هیچ دیاری آن نیست که بی اراده خاطر اقدس نفس توانند کشید تا بتیغ کشیدن و لباس
حرب پوشیدن چه رسد اما چون افواج بحر امواج حسب الفرمان در میانه و عراقات مجتمعند و رعایای این
ولایت لاعلاج اند و عسکر روم بهانه تحصیل آذوقه و خریداری غله بمحال قریبه شهر هجوم آورده نهب
و غارت و تاخت و تاراج را قیام مینمایند امرای عظام و عساکر ظفر فرجام نیز از راه دفع صایل دست تعرض
بدفع فتنه ایشان میگشایند و بدین جهت در میانه کار بنزاع و خصومت میرسد هرگاه آن دستور آگاه

بوقوع دفع صایل مایل نباشد بمنع مردم خود پرداخته نگذارند که کسی از اردوی ایشان قدم بیرون گذارد
و آنچه از باب اتحاف تحف و ارسال هدایا از قمرده کلک صلاح اندیش شده بود انشاء الله تعالی بعد از آنکه
معماری رای رزین خیرخواهان طرفین بنیان مقرر رفیع الشأن صلح و صلاح بقواعد عهد و پیمان چنانچه
مکرر ایمایی بآن شده استحکام پذیرد و دشمنی و کلفت بدوستی و الفت مبدل گردد چون ابواب ارسال
رسل و رسایل و اتحاف تحف و هدایا مفتوح بوده آنچه لایق و سزاوار جانبین باشد طریق بوقوع خواهد نمود
و چون ایلچی سردار مقضی المرام طارم رجعت نمود خاقان رعیت پرور مسکین نواز ابواب حزم و احتیاط
بر روی دولت ابد طراز گشوده حسن خان استاجلو بیگلربیگی همدان را با فوجی از عساکر نصرت توامان و جمعی
از تفنگچیان چغتای ساکن خراسان را مقرر فرمود که بحفظ و حراست رعایای بعضی از مواضع تبریز که
میان کوه طرف شمال رودخانه میان بکال الوقوع است و از راه ضیق مجال مجال دور دست اشتغال نکرده
بودند قیام و اقدام نموده نگذارند که دست جرأت اعدا بگریبان عجزه و رعایای مواضع و قرای میان
دو کوه برسیده باشد و همچنین تا از طرف یمین آن طایفه پدین خاطر اقدس مطمئن باشد فرمان والا
بنفاذ پیوست که علیقلی خان شاملو و امامقلی خان خلف الله‌وردی خان بمرافقت جمعی نامدار و
لشکریان رخ اقامت بکمینگاههای مواضع دست راست و میان که طرف خوی شاه و آن حوالی باشد
کشیده مترصد آن باشند که هر کس از اردوی ایشان بعزم تاخت و تالان قدم بیرون گذارد از پاش در
آورند القصه بعد از آنکه سردار از رعیت و چهارم شهر شعبان در کنار رودخانه آجی شهر چایم اقامت برافراخت
با هجوم عساکر ظفرمآل راه آمد و رفت بر بید صبا و شمال از موکب اقبال مسدود ساخت و امرای جم و سعد و
قراباغ باتفاق سایر عساکر ظفر مشتاق موکب همایون رسیده برابر یکدیگر مقدمة الجیش خود تیغ ظفر
گردیدند و بمدت اندک سپاهی بیارو لشکری بیشمار در موکب ظفر شعار بهم پیوست که شمار آن خامه
احتمال ادراک آن لشکرنویس خیال شکست و کار بجایی رسید که کوه و صحرا با فراختن سراپرده‌های الوان
رشک فرمای گلستان و غیرت گلزار جنان گردید و چون از راه ازدحام هجوم عسکر بوم آذوقه و علیق
اسبان در معسکر در ارنایاب و معدوم گردیده بود فوج فوج از لشکریان آن مرز و بوم در تحصیل
معاش گزار طریق سعی و اهتمام باطراف و جوانب می‌نمودند و از این راه فیما بین ایشان و سپاه ظفر پناه
نایره قتال و جدال اشتعال یافته بهمه روزه سر و رنده و اختر بر رومیان بدرگاه عرش اشتباه می‌رسید و چون
سردار که بسلیقهٔ خرد والا و عقل مآل اندیش طریق تجربه و اندیشهٔ مآل حال می‌نمود از کثرت و جمعیت
عساکر نصرت خاصیت و آسودگی مراکب ایشان و حصانت و استحکام قلعه تبریز و بی‌فایده بودن ستیز و آویز

بالشکر

با لشکر خونریز اطلاع حاصل نمود نشیب و فراز طریق اندیشه را بقدم تأمل پیموده ابواب بیکاری بر روی
لشکریان خود از راه تواضع و فروتنی گشوده علی آقا نام شخصی از مردم اردو ما ایلچی از قبل علی پاشای داماد
خود بخدمت شهریار والانژاد و ارکان دولت ابد بنیاد فرستاده پیغام داد که چون حضرت خواندگار رشتهٔ
امر مصالحه را در قبضهٔ اقتدار سردار گذاشته و رای صواب نمای وی را در این کار خیر وکیل مطلق داشته
امیدوار است که از جانب شاه والاجاه نیز مرخص و مأذون باشد که امر مصالحه را مقرون بمصلحت دولت
طرفین استحکام دهد و محمد بیگ نیز که در اردوی سردار سرکرده آن قرار و مدار این کار بود معروض علیه علیا
گردانیده بود که غرض از پاشا آنست که از جانب حضرت اعلی رقیبین سرحد و سنور و سایر امور متعلقه
بامر مصالحه مرخص باشد بر آینهٔ ضمیر اقدس پرتو ظهور افکنده بود که پیشنهاد خاطر قرار آنست که چون قاسم
کافی رومیان بنزدیکی رسیده و وقت محاصره قلعه را از عقل که دیده و بجز آنکه بحکم ضرورت طبل مراجعت
را بصدا در آرد کاری از دوی برنمی‌آید میخواهد که عسکر روم را از آفت تهاجم شیر شکاران بیشهٔ جلادت و جلادت
بسلامت بگذراند و زبان بدگویان را باین که عازم ستیز و آویز تا تبریز آمده از خود کوتاه گرداند
و بپرداری این اندیشه تیر طعن حسادت را از خود بگذراند مقرر فرمود که منشیان بلاغت نشان در جواب
عریضه علی پاشا بر صحیفهٔ ابلاغ نگاشتند که چون اراده آن دستور خیرخواه تشیید مبانی صلح و صلاح
و رفاه حال خلق الله است و عزم آن دارند که بوکالت طرفین نوعی نماید که دشمنی و کلفت بدوستی
و الفت مبدل گردد یقین که مصلحت دولت جانبین را منظور نظر اصابت اثر داشته قرار کار مصالحه را به
پاس ناموس سلطنت طرفین خواهند گذاشت و چون سخن مردان بکیفیت و برکات قواعد صلح و صلاح
بمقام اعلام در آورده‌ایم احتیاج بتکرار نیست القصه چون ایلچی سردار از دربار اقبال مرخص شد
بوضوح پیوست که سردار سه چهار روز در کنار رودخانه آجی و حریم شهر و قلعه مقیم بوده بهیچ وجه دست تعرض
باز آرد و اضرار مردم شهر و قلعه نگشوده اما بنا بر آنکه هر کس از رومیان بجهت حصول آذوقه و علیق از
اردوی سردار رخت بکنار میکشید بدرد بی درمان نایره سطوت لشکر نصرت شعار گرفتار و اسیر سر پنجهٔ
استیلای غازیان شیر شکار میگردید چنانچه در بدایت این کار سردار بناچار از راه اضطرار طایفه
آت اوغلانی را با سرکردگی چند نفر از پاشایان و سنجق بیگیان صاحب طبل و علم در طلب آذوقه و
مایحتاج از اردو بیرون فرستاده بدست سرپنجهٔ اقتدار لشکر ظفر شعار گرفتار ساخت و آن جماعت
از دست راست اردوی خود مرکب جلادت بطرف خوی شاه و مواضع قریبه بآن تاخته در دو فرسخی معسکر
سردار دچار لشکر بی زینهار علیقلی خان و امامقلی خان میشوند و چون دست و تیغ غازیان از کمینگاه سر راه

بران طایفه گمراه ستیزه الغزار حملا لا یطاق کویان شکسته و پریشان طریق فرار باردوی خود می نمایند
و غازیان جان فشان چون سیل بی امان طریق تعاقب ایشان پیموده بسر و زنده بسیار و غنایم بیشمار
بموکب ظفر شعار باز میگردند و روز دیگر که سردار از شکست فراریان خبردار گردید نیز ردی ترکش
لشکر خود چل پاشای سرکرده گروه تاتار را که در مضمار جلادت و بهادری خود را ثانی رستم و اسفندیار
می شمرد و محل اعتماد و استظهار وی بود با فوجی از جنود قیامت هجوم دم از طرف یسار با اسب و استر و
الاغ بیشمار بمواضع و قرای میان دو کوه بطلب آذوقه فرستاد و چل پاشا که از راه جهل و بیباکی و غرور
بهادری و دلاوری پیوسته سالک طریق یاوه سری و خودپسندی بود بتیغ ظفر پیکر لشکر قیامت اثر را
بنظر در نیاورده قدم جرات بمیان کوه و کمر و دره باد سیغولهای پر خوف و خطر نهاد و اجل گریبان گیر جان
وی گردیده در راه ثنای تنگ قافلان بفوج حسنخان و سایر امرا و تفنگچیان برخورد و رسیده و در اثنای
اشتعال نایره قتال و جدال بدست یکی از تفنگچیان بی نام و نشان از پای در آمده لشکریانش چون
سردار خود را کشته دیدند رخت بوادی فرار کشیدند و جنود اقبال بعزم استیصال فراریان تا کنار
رود خانه آجی طریق تعاقب ایشان پیموده بدستور فوج علیقلی خان و امام قلیخان منظفر و منصور با
غنایم نامحصور مراجعت نمودند و سر پر شور چل پاشا را که آشیان زنبور جهل و غرور بود با سایر سرهای
مقتولان و گرفتاران و اسب و استر و اسلحه فراوان بآستان اقبال آشیان فرستاده زبان بتهنیت
آن فتح نمایان گشادند اما چون خبر قتل چل پاشا و شکستهای پی در پی لشکر خواندکار باردوی قرار
رسید فزع روز اکبر و شور صحرای محشر در معسکر وی پدیدار گردیده بناچار سردار بکوچ نمودن و
طریق معاودت پیمودن کشیده و پیشتر از آنکه ایلچی سیومین سردار از موکب ظفر قرین مراجعت نماید مانند سپند
که از آتش سوزنده برخیزد روز پنجم سراسیمه و پریشان از حوالی شهر کوچ نموده طریق مراجعت بدیار
روم پیمودند و چون این خبر مسرت اثر بمعسکر همایون شاهنشاه ربع مسکون رسید امرا و ارکان دولت
ابد مقرون یکدل و یکزبان بآستان گردون نشان جمع آمده بعرض شهریار جهانبان رسانیدند که چون
آمدن سردار باین دیار وسیله خرابی مملکت و ویرانی حال سپاهی و رعیت و باعث تفرقه و تشویش بیش
از پیش عساکر نصرت اندیش گردیده مصلحت دولت مقتضی آنست که تمامی جنود ظفر فرجام طریق تعاقب
رومیان گم نام پیموده در هر جا که قرار و آرام گرفته باشند بمقتضای لا اکرام بالتمام کار ایشان را تمام کنند
و چون بنیروی سرپنجه اقبال بیزوال سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت ایشان افتاده گریزان و پریشان
حال بدیار خود بازگشته باشند احتمال ندارد که تا دو سال دیگر عسکر روم را جمعیتی چنین دست دهد و آن حضرت

که کان

که کان مروت و معدن فتوت بودند در جواب امرا و ارکان دولت بیان نمودند که هرچند رومیان بجهالت تیر
نزاع را در برنا و پیر نداما چون در بیست از مبدا تا منتها مراد پاشا گفتگوی صلح و صلاح بر زبان داشته
و دفتر شور و شر و نزاع و جدال را بر طاق نسیان گذاشته ما نیز بنابر مروت ذاتی و مرحمت جبلی روا
نمیداریم که در چنین حالتی که ایشان را بضرورت سفر معاودت بمملکت خود در پیش است عقد جمعیت ایشان را
بیش از پیش پریشان سازیم و مع ذلک درین ایام که هلال ماه رمضان گوشه ابرو بروزه داران نموده
و حرمت این ماه محترم که از اشهر حرم است وقوع قتال و جدال را بر خواص و عوام حرام فرموده و در شرع
دینداری چگونه روا داریم که قدم جرات پیش گذاریم که مآل آن قتل چندین هزار کس از مطیع و عاصی
در دنبال داشته باشد و وبال خونریزی چنین در این ماه حرام عاید دولت ابد اعتصام گردد و بعد
از منع امرا و عساکر نصرت شعار از تعاقب سردار چون هم آن بود که از رومیان کم فرصت بهنگام
مراجعت آسیبی بقلعه خوی و سپاهی و رعیت آن ولایت رسد حاکم خوی را که در معسکر ظفر خاصیت
بود مرخص و با فوجی از تفنگچیان مقرر فرمود که رخت اقامت بآن ولایت کشیده در حفظ و حراست
قلعه و شهر بذل جهد بتقدیم رسانند و چون خبر مراجعت سردار در موکب ظفر شعار انتشار یافت الویه و
و اعلام فتح و نصرت از کنار رود خانه آجی بجانب تبریز و طوق پرچم کشای در چند کوچ متعاقب مرحله
پیمای گردیده فرمان لازم الاذعان بعز نفاذ رسید که احدی از عساکر فیروزی مآثر بدون رخصت بعزم دست برد
و اخذ غنیمت متعرض لشکر سردار نگردد و با وجود نفاذ فرمان جمعی از لشکر ظفر اثر که در پناه کم نامی بسر
میبردند چون طبل رحیل رومیان بصدا در می آمد فوج فوج بحوالی معسکر سردار ایلغار نموده دست بر
قتل و غارت می گشودند و با سر بلدی یکسر و زنده و اختر به موکب ظفر اثر می رسانیدند و در خلال این
احوال مراد پاشای سردار بهنگام مراجعت نفری سه چهار را از بی وجودان جنود ظفر شعار را که در عرض نهضت
آمد و رفت خود گرفتار کرده اقتدار پاه خواندکار شده بودند خلعت و رخصت داده با کسان خود و یکنفر
از ملازمان محمد بیگ بآستان گردون نشان فرستاده بود و اظهار نموده که چون غرض این خیرخواه دولتین
تشیید مبانی صلح و صلاح است و بی راهه و بیهاکه که درین آمد و رفت بر سر راه این دولتخواه آمده بنابران
بوده که زبان بدگویان را از عیب جوئی خود کوتاه کند امیدوار است که از بیسکه عیاری بر آیینه
خاطر حضرت شاهنشاهی نشیند که ان شاء الله تعالی مبانی صلح و صلاح چنانچه خاطر خواه و مقرون برضای
شاه جمجاه باشد بقواعد عهد و پیمان استحکام خواهد یافت و بنا بر آنکه در ربط بساط صلح مراقبت محمد بیک در
کار بود دست از دامن رفعت وی کوتاه نمود که بعد از آنکه در خدمت حضرت خواندکار بدرجه دلخواه امر

مصالحه قرار و استقرار یابد و سکام و مقتضی المرام باستان سپهر احتشام معاودت خواهد نمود و چون
این خبر بشارت شعور بخاقان بحر و بر رسید چهل پنجاه نفر از ینکچریان عسکر روم را که غازیان شیر شکار
بهنگام معاودت سردار بعید اسار در آورده در معسکر ظفر شعار گرفتار بودند آزاد و مطلق العنان
و بخلاع فاخره سربلند گردانید و مصحوب ایشان بسردار اشعار فرمود که سخن همان است که گفته ایم و چون
در بدایت حال اقرار بترک قتال و جدال فرموده بودیم با آن اقرار ترک معارضه و مقابله نموده طریق
مسامحه و مدارا پیموده ایم و بنابر آنکه آن دستور دانا را خیرخواه طرفین و مترصد آسایش عباد و آرامش
بلاد میدانیم عذری که در باب ورود بحدود تبریز تمهید نموده بودند ابواب قبول بر روی آن گشوده ایم
و بعد از اطلاق گرفتاران و روانه شدن ایشان جمعی را همراه ایشان نموده مقرر فرمودند که آنجماعت
را مقتضی الاوطار باردوی سردار رسانیده مراجعت نمایند و هنوز سرادق عزوشان در حوالی خوی
با همدوش آسمان بود که آنان که طریق مرافقت آن جماعت نموده بودند از حدود وان بازگشته اظهار
نمودند که سردار از شهریار روزگار بسیار منت دارد از آنکه تا بحدود وان رسیده و با آنکه معتقد بود
که نقض عهد و قرار داد از خاقان والا نژاد احتمال وقوع ندارد در هر یک از منازل که ندای رحیل
در میداد ابواب تفرقه و تشویش بیش از پیش از رسیدن لشکر ظفر تلاش قزلباش بر روی اردوی
سردار میگشاد و هراسان و ترسان راه می بریدند تا بحدود وان رسیده [illegible] آمد و رفت کار لشکر
سردار از پریشان حالی و شکسته بالی بجایی رسید که بطوع و رغبت بمرگ خود راضی گردیدند و خلقی بی
نهایت عرضه تیغ تلف شده از اسب و شتر در میان ایشان نشان نمانده با این حال پریشان چون
مراد پاشا بدیار بکر رسید بعزم قشلاق در آنجا اقامت گزید و محمد بیگ را بمرافقت یکی از چاوشان معتبر
نزد وفیق فرستاده در باب قبول امر مصالحه در عرضداشت خود که بخواندکار در قلم آورده مبالغه
داد و بعد از آنکه محمد بیگ بخدمت خواندکار رسید مکتوب محبت اسلوب خاقان بحر و بر را با شمامه عنبر از
نظر وی گذرانید و جواب نامه جناب خاقانی را باین طریق نوشت که در باب امر مصالحه بانچه مراد پاشا قرار
داده انسان تخلف روا نمیداریم و قرار داده او قرارداد ماست و محمد بیگ از نزد خواندکار بعسکر مراد پاشا پیوسته
فرمان خواندکار را بوی رسانید و پاشا چاوشی را با یکنفر از ملازمان محمد بیگ از راه رسانیدن این خبر
بدرگاه خاقان جلیل اختر روان نموده ارسال محمد بیگ را موقوف بوقوع امر مصالحه فرموده و فرستادها
در حینی که الویه دولت و اعلام فتح و نصرت از دار السلطنه تبریز بصوب صواب بصوب جنت نشان اصفهان رحم
کشای گردیده بان نقطه طرب انگیز رسیده بودند بخاک بوس عتبه علیا سرافراز گردیده مقدمات صلح را بعرض

رسانیدند

رسانیدند و چون رتق و فتق و بست و گشاد امور در قبضه اختیار کارکنان قضا ثبات است بیشتر از آنکه بنیان امر مصالحه تعیین سنور
و سرحد و قواعد عهد و پیمان استحکام پذیرفته محمد بیگ از نزد مراد پاشا و فرستاده ما از درگاه معلی مراجعت
نمایند محمد پاشا سفر ناگزیر اختیار نموده ابواب تعویق بر روی تاسیس مبانی صلح و صلاح گشود و بالجمله بعد
از آمد و رفت مراد پاشا که خاقان جهانگشا طریق تعاقب رومیان نموده قرین فتح و نصرت در دار السلطنه
تبریز نزول اجلال فرمود نخست معماری مراحم بیکران خراب آباد دلهای ویران عجزه و رعایای آنحدود را باد
را آبادان نموده و بمومیایی استمالت و مرهم عدالت بجبر شکستهای ایشان پرداخته مواضعی را که از
رهگذر عبور و مرور لشکر قیصر خراب و ویران شده بود بخشش مالوجهات و وجوهات آن سال و سال دیگر
آبادان و رعایای آنجا را از اخراجات و عوارضات دیوانی معاف و مسلم و مرفوع القلم فرموده رعایا
و سکنه هر یک این محال که از آمد و رفت عساکر روم جلای وطن اختیار نموده متفرق و پریشان شده بودند
بعواطف بیکران مستظهر و مستمال بمحال مذکوره انتقال و شروع در عمارت و زراعت و آبادانی نمودند و چون
جبر شکستهای عجزه و رعایا بمومیایی الطاف بیشمار روی نمود ابواب نیکویی و احسان بروی سپاه ظفر
پناه گشوده بجهت ملاحظه سان عساکر ظفرنشان چند روز در دار السلطنه تبریز براورنگ جهانبانی تکیه
فرموده و بعد از ملاحظه عرض امرای عالیشان سرحدها بجا و مقام خود مرحله پیما گردیده نوبت عرض دادن
شرف رخصت بعساکر ظفر خاصیت رسید و طبقات حشم لشکر ظفر توأم از قورچیان و غلامان و تفنگچیان
و سایر ملازمان موکب اقبال که قریب دو سال بود که در ییلاق آذربایجان سایه شال دنباله آفتاب جاه
و جلال بودند فوج فوج از نظر کیمیا اثر گذرانیده [illegible] سربلند گردانید و از سوانح اقبال که در
خلال این احوال روی نمود ساختن قلعه جدید تبریز در ربع رشیدی آن خطه طرب انگیز بود و سبب صدور
این فرمان آنکه در وقتی که اراده خاطر اقدس بآن تعلق گرفت که در تبریز بابداع قلعه فلک شان
فرمان دهد چون در زمان سلطان مرادخان که عثمان پاشا بتسخیر تبریز آمد و عزم آن نمود که در آنجا قلعه
فلک فرسا بنا نماید اطراف و جوانب شهر را بنظر تعمق ملاحظه نموده قرعه اختیار بر مکان دولتخانه قدیم
تبریز افکنده قلعه را باتمام رسانیده بود و ارباب آرای صایبه چون رومیان را در کار بیگانه روزگار
میدانستند بنای قلعه سازی را در همانجا مناسب دیده بعرض خاقان قلعه گشا رسانیدند و آن حضرت نیز
بنای کار را بر اتفاق ابنای روزگار گذاشته اساس آن قلعه را با آسمان افراشت اما در این وقت [illegible]
زبان گوهر بار گذشت که چندان وثوق و اعتمادی بر این قلعه نیست چه آب رود مهران رود که از حرم قلعه
بمیان شهر جریان دارد بر قلعه مشرف است و اگر در پیش رودخانه سدی سدید بنا شود احتمال مضرت رسانی دور

ببلقعه دارد و ربع رشیدی که در دامنه کوه سرخاب واقع است بجهت ساختن قلعه انتخاب فرموده ساختن قلعه مذکور وقت بود و چون بعد از آمد و رفت مراد پاشا دامن فرصت بدست آمد تصمیم آن عزیمت فرموده منوچهر بیک غلام سرکار خاصه شریفه را سرکار امر مذکور نموده در بیع لیغ لازم الاتباع نافذ گردید که از ممالک عراق معمار و بنا و عمله و فعله عمارت بدار السلطنه تبریز نقل مکان و تا لو روز سلطان محیط خان را از شنب غازان نقل اینجا نموده در اول بهار شروع در ساختن قلعه نمایند و سرکاران آن کار در تاسیس آن حصار استوار لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رسانیده آن قلعه و حصار را بهم دوش فرقدان گردانیده و چون کنگره حصار قلعه جدید نمودار گردید و عرض برین سپاه خاطر اقدس از انجام مهام عساکر ظفر فرجام و نظم و نسق مهمات قلعه و تدارک حال رعایای محال آذربایجان فارغ و مطمئن گردید اعلام جهانگشا از راه اهر و دار الارشاد روی توجه بمقر سلطنت خداداد نهاد و در خلال این احوال طهمورث خان والی گرجستان کاخت که از راه اشتهار اخبار آمدن سردار اعرام حریم قرب خدمت سده رواق آستان آسمان منزلت شده بود در عرض راه بدرگاه جلالت پناه رسیده بشرف پای بوس سرافراز گردید و خاقان بنده پرور او را با لوارصاب خان والی گرجستان کارتیل که همراه موکب فتح و ظفر بود بعواطف بیکران و مراحم بی پایان سرافراز و بر خلعت انصراف شرف امتیاز ارزانی فرموده و بعد از روانه شدن ایشان شهریار والاتبار روزی چند در دار الارشاد اردبیل اقامت افکنده بمراسم طواف مراقد ملائکه مطاف سلطان الاولیاء و سایر مشایخ عظام صفویه قیام نموده و پس از اکتساب سعادت دو جهانی بدریافت زیارت آن مراقد عظام اعلام ظفر فرجام از راه طارم و خلخال بصوب قزوین مرحله پیمای گردیده سلیمانی قاید اقبال بآن خطه خلد قرین رسید و در آنجا نیز روزی چند بسط بساط عشرت و نشاط پرداخته رایت عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان افراخت و چتر همایون فال خسرو بلند اقبال سایه بر سر ساکنان آن خطه خلد مثال افکنده زمستان آن سال در منازل دلگشای آن بهشت جاودان بپایان رسید **دیگر** از وقایع ملال افزای این سال همایون فال انتقال جمعی از اعاظم و اعیان آستان جاه و جلال بود از آن جمله سر دفتر ارباب اعتبار حاتم بیک اعتماد الدوله است که در پای قلعه اردوبادی چنانچه ایمایی بآن شده بنجاه از مسند وزارت عزیمت سفر آخرت نموده و ما بقی احوال اشتغال آن آصف ستوده خصال در محل خود رقم زده کلک استعجال خواهد شد ان شاء الله تعالی دیگر از سفر گزینان عالم بقا محمد پاشای جلالی است که بدستور در پای قلعه مذکور جهسفرد ستو معفور گردید و شرح حال پاشای مذکور نیز در مجاری احوال جلالیان مذکور شد دیگر از متوفیات میرزا محمد سلطان بیات حاکم نیشابور است که شرح حال وی نیز در محل خود گزارش خواهد یافت ان شاء الله وحده العزیز دیگر از مشاهیر کار

میر فیض الله

میر فیض الله مجلس نویس و وزیر غلامان است که بدستور شرح حال وی در محل خود رقم زده کلک سوانح نگار گردید و چون در او اسط این سال در چمن قراچوق بجوار رحمت ذو الجلال انتقال نموده عمده اعاظم روزگار میر ابو المعالی نطنزی قایم مقام وی گردیده بابن منصب ارجمند سرافراز گردید **گفتار در سوانح سال مبارک میمنت فال جلوس همایون که مطابق تنگوزئیل سنه عشرین و الف هجری بوده** چون دیگر باره بشتیخانه سلطان بهار بمقدم خسرو آفتاب حمل رسید و حضرت گردون سریر مهر منیر در ششم ماه اول سال هجری متوجه بیت الشرف خود گردیده و طنطنه کوس نوروزی آوازه مسرت و دل افروزی در شش جهت هفت اقلیم افکنده و گل بهمان بهار در حجله گلزار بزم خودنمایی چیده مهر جهانتاب اوج کشورستانی در بیت الشرف خود یعنی معموره خلد نشان اصفهان بآراستن جشن نوروز سلطانی فرمان داده ابواب خوشدلی و کامرانی بر روی زمانه و زمانیان گشاده و دستور معهود مقرر فرموده که در گلزار همیشه بهار باغ نقش جهان امرای عالی مقدار و وزرا و مقربان بساط و سایر اعیان روزگار بآیین پیشینه سهر گلزمین مجلسی ارم قرین و محفلی بهشت آیین بهم چشمی یکدیگر منظور نظر کیمیا اثر گردانند و بافراختن سایبانهای زرنگار و انداختن قالیهای زرتار کار نادره کاری از زمین با آسمان رسانند و فرمان پذیران از راه امتثال فرمان بآن باغ ارم نشان تاخته هنگامه بستن آیین رنگین و گلزار چراغان را آتشین ساختند و چون از بنای دفع گرند زمین مجالس خلد مانند زمانه بر آتش گرمی هنگامه عاشورا از دلهای نژند سپند میریخت و روز نوروز و ماه محرم در انجمن سوروزم ماتم باهم جمع آمده بودند شاهنشاه محترم بخت بزم آرای سوکواری و الم گردیده تعزیت شاه شهدا علیه التحیة والثنا را بر تهنیت نوروز مسرت پیرا مقدم رعایت فرموده و بعد از فراغ از لوازم تعزیت و مراسم سوکواری ابواب جشن نوروزی بر روی گلهای بهاری گشوده در خلال این احوال چون گلزار اقبال بیزوال گلی تازه شکفته خبر مسرت اثر آمدن ولی محمد خان فرمانفرمای ممالک ماوراء النهر و ترکستان باستان گردون نشان و توسل باین دودمان ولایت نشان و آیین تمامی بازارها و قیصریه و خانات و حوالی میدان نقش جهان علاوه آن گردیده و خاقان مهمان نواز انجمن طرازی آن مجالس ارم نشان را موقوف بآمدن آن مهمان عزیز فرموده مسرت اندوزی بزم نوروزی را حواله بزمان حضور او نموده و چون کلک وقایع نگار که گلدسته بند گلهای بکارانگ این گلزار است گلهای آمدن ولی محمد خان و باعث آن از گلدسته استانی جداگانه برهم خواهد بست درین مقام بنقش حصول این کام اعلام در نشست العقد دران اثنا که جهان پیر بتماشای جشن ارم نگار جشن شهریار روزگار جوانی از سر گرفته فرمان پذیران بتهیه بستن آیین و تدارک اسباب چراغان مشغول بودند فرستاده های مراد پاشای

سردار نیز در موکب ظفر شعار اقامت کشوده عرایض و مکاتیب و هر آنچه در باب امور مصالحه تحریر یافته بود در
سال گذشته اشعار می‌یافت بنظر کیمیا اثر رسانیده با جواب دلخواه طرفین مراجعت نمودند و همچنین
در اوایل این سال فرخ فال اراده خاطر اقدس بتعمیر قلعه نهاوند و تاسیس مبانی آن حصار آسمان پیوند
تعلق گرفته برج و باره آن حصار باهتمام و سرکاری مهدیقلی بیک چیتای آسمان سای گردید و هم در اوایل
این سال همایون فال شاهنشاه سپهر جلال در شهرستان خیال طرح جامع جامعی حرم صفا بکمال
افکنده عکس این متمنی بر مرآت خاطر آفتاب مآثر چنین هویدا شد که چون معموره جنت نشان دار السلطنه
اصفهان در عهد ملک آرایی این شهریار سپهر دولت جوان مرکز دایره دولت ابد مقر سلطنت ابد
مدت و از این راه محط رحال ارباب فضل و کمال و محل نزول اکابر و اعیان و اصحاب جاه و جلال و کعبه
امانی و آمال اصناف خلایق و قبله حاجات و مهمات ایشان گردیده و معموری آن خطه خلد آیین
بمعماری همت بلند و سرکاری نیت ارجمند آن حضرت مانند بنای بیت المعمور با سما رسیده هر چند در
جانب شرقی و شمالی میدان نقش جهان با بداع مسجدی عالی و مدرسه متعالی پرداخته پایه ارتفاع آن
دو بنای آسمان سای بلند و فرقدان افراخته اند چون بنای مسجد و مدرسه مذکور در برابر همت بلند و
نیت آسمان پیوند آن حضرت بس تنگ گشته نمود و در وسعت آباد اندیشه رنگ بنای مسجدی عالی
و جامعی متعالی میریزند که معمار خیال رنگ شبیه و نظیرش را در وسعت آباد احتمال نشاند دید لاجرم
بعد از ملاحظه میدان نقش جهان و امعان نظر در شایستگی اطراف و جوانب آن زمین سمت غربی آنرا
که قبل ازین بمعماری رای رزین طرح بنای کاروان سرایی گزین افکنده زیاده بر پانصد تومان زر
ده دهی صرف ساختن آن شده قریب باتمام رسیده بود سزاوار بنای آن مسجد متعالی مکان دیده رقم
هدم و خط نسخ بر اتمام آن کاروان سرای عالیشان کشیدند و بعد از آنکه ساحت آن مکان از عوایق و
کند و کوب رفته گردید مهندسان اقلیدس پیشه و معماران صایب اندیشه طرح آن مسجد سپهر ارتفاع را
بر تخته پاره ابداع کشیده بنظر اصابت اثر رسانیدند و فرمان قضا مضا نفاذ پیوست که هر صد بنیان فلک
دقیقه شناسی و رباطی آن ثانی مسجد اقصی با معماران و بنایان و عمله و فعله این بنای خیر دست یکی
داشته مصرع: بساعتی که سعادت از آن بود بکمال ٭ رنگ این قبله اقبال مقبلان بطریقی شایان ریخته
شروع در تاسیس مبانی آن نمایند و فرمان پذیران کرامت شال فرمان بر جهان در ساعت مختار شروع
در کار کرده بیت المعمور دیگر باره از آسمان بر زمین آوردند و چون در میان بلاد و امصار بتخصیص شهرهای
معظم ایران معموره جنت نشان اصفهان بمعماری همت والای آنحضرت از کثرت عمارات بهشت نمای بباغی



منازل و مساکن دلگشا و باغات و بساتین خلد آیین و جداول و انهار سلسبیل قرین رشک نگارخانه چین
و غیرت بهشت برین بود و درین ایام سعادت فرجام خسرو کیخسرو غلام بمقتضای الاکرام بالاتمام بنای
این ثانی بیت الحرام زیب و بهای اتمام فرموده عمارات دور میدان و قیصریه و دار الشفا و چهار
بازار و مساجد و مدارس و سایر بناهای خیر که در جوار این کعبه ثانی واقع بود بدولت همسایگی آن بهشت
جاودانی بر حسن و زیبایی خود افزودند چون در شهر بند خیال و وسعت آباد احتمال جای آن نیست که
کلک شیرین مقال بثنای تعریف و توصیف این مسجد عالی اساس پردازد آنان که بمرافقت توفیق
باین کعبه اهل تحقیق رسیده بتماشای وضع زیب و زینت آن کامیاب سعادت جاودان گردیده اند
اعتراف بعجز خامه طاعت ختام را پسندیده اند بالجمله چون در پذیرایی این کار خیر کارکنان قضا را
معاونت همت والا در کار بود امر عجیب از نوادر اتفاقات در اثنای کار روی نمود در حوالی
اصفهان معدن سنگ مرمر که در هیچ عهد و اوان از آن نشان نداده اند بکنج کاوی الله کار دولت پایدار
چهره خود نمایی از نقاب استتار کشوده ظهور این کان بدایع نشان در نظر عقل دور اندیش آیتی
بود از آیات صدق نیت و علامتی از علامات صفای طویت بانی این کعبه ثانی چنانچه تاریخ
بنای آن از آن خبر داده و هو هذا نظم: تاریخ این خجسته بنا خواستم ز دل ٭ از شوق گفت کعبه ثانی
بنا شده ٭ القصه چون مقدر و مقرر بود که مثوبات اساس این مسجد آسمان اساس مانند فتوحات عالم
غیب عام بوده بهره از آن باخلاف کرام آن حضرت نیز عاید گردد از روزی که معمار اقبال بلند
همت آسمان پیوند این خسرو سعادتمند رنگ این عبادتخانه روحانیان ریخته اند تا اکنون که زمان
دولت روز افزون و عهد خلافت ابد مقرون مسند نشین اورنگ جهانبانی و سریر آرای بارگاه
سلیمانی است و از آن تاریخ تا حال که آغاز اهتزاز از نسیم بهارستان اقبال و نشو و نمای سرابستان جاه و
جلال است هشتاد سال گذشته گنجوران خزاین بحر و کان هر ساله حاصل و مداخل این دو گنجینه پیکر
صرف تاسیس مبانی و زیب و زینت قواعد و ارکان آن نموده و می‌نمایند و سی هزار تومانی که از قرار
تقریر مولف تاریخ عالم آرا در کنج خانه ضمیر الهام پذیر آن حضرت جهت صرف اتمام این مثوبه مسجد
الحرام مدخر بوده اضعاف مضاعف آن صرف مصارف ضروریه اتمام آن نموده اند و برهان این مدعا آنکه
گلدسته نگار این گلزار همیشه بهار در اوایل زمان سلطنت مصون از زوال خاقان خلد آشیان صاحبقرانی
انار الله برهانه از مرحوم میرزا محمد رضای تکابنی که مستوفی اخراجات این مسجد عالی اساس بود سؤال نمود که
از تاریخ بنا تا حال چه مبلغ صرف بنای این مسجد معلی شده و میرزای مشار الیه تقریر نمود که در زمان فرخنده

اوانی آن یکصد و پانزده هزار تومان و در عهد خجسته خاقان رضوان مکان بیست و شش هزار تومان تحویل
تحویلداران این مسجد عالیشان شده و درین چند سال که تخت سلطنت و اورنگ اقبال بجلوس همایون
صاحبقران زمان همدوش فرقدان گردیده تحویلداران مسجد شاهی بیست و هفت هزار تومان رسیده
باشد و بعد از آن تا این زمان که نوبهار دولت ولی نعمت زمان است تا هر ساله چه مبلغ صرف اخراجات
آن شده باشد بالجمله امیدواری بمراحم بیکران جناب مقدس باری آنکه تا چنین بنا زکوشش بر آوازان
بانگ نماز در مساجد و معابد بر آستان عبودیت خداوند بنده نواز و معبود چاره ساز می باشد ابواب فتوحات
نامتناهی بمفتاح دعای بر پای جمع آمده کان این جامع جدید شاهی بر روی دولت ابد نشان ولی نعمت
جهان و جهانیان زمان ما باز و عهد سلطنت پایدارش بزمان دولت صاحب پروردگار علیه سلام الله
ما دام اللیل والنهار متصل و ممتاز باد **دیگر** از سوانح اقبال که درین سال خیر مآل روی نموده آن بود که
آفتاب عنایت و تربیت خسروانه نسبت بسلالة الاکابر سید ناصر خلف ارجمند سید مبارک خان والی
عربستان که بفرمان مهر بر بارگاه پادشاه بحر و بر توسل جسته از عهد صبی در مهد تربیت و عنایات آن حضرت
بسر می برد از ذره بذره پروری برآمده و از جامه خانه انعام عام باز دواج مهد علیا شاه بیگم همشیره جلیله
خود افسر سرافرازی بر سر وی نهاده باین نسبت والا ابواب امتیاز بر روی آن گرامی دودمان گشاد
و سید مبارک خان چون شنید که گرامی فرزند بشرف مصاهرت دودمان عصمت و طهارت سربلند گردیده
کاردانی از کسان معتمد خود با پیشکش و نثار فراوان باستان گردون شان فرستاده در میان امثال
و اقران سر مفاخرت و مباهات باوج کیوان سایید

## بیان آمدن ولی محمد خان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان به آستان آسمان نشان و مجملی از احوال آن خان عالیشان بارادهٔ خاقانی نسب و جاه و اقتضای زمان

کلک شیرین مقال که مشاطه نوعروسان جمال خیال است بزم آرای این داستان بدین منوال
میگردد که چون دست غارتگر قضا بساط سلطنت باقی خان برادر دین محمد خان مشهور بتلیم خان را از
ساحت ولایت ماوراء النهر و ترکستان برچیده بعد از ارتحال وی اورنگ پادشاهی ولی محمد خان
برادر کهتر ایشان را در آن ولایت بپایه ارتفاع رسانید با برادر زاده های خود امام قلی سلطان و نذر
محمد سلطان ابنای تلیم خان از در تربیت و عنایت درآمده ولایت بلخ و اندخود و شبورغان را که
بحکم یرلیغ در زمان باقی خان بوی متعلق بود با انضمام توابع و مضافات در وجه ایشان مقرر و بجهت
هر یک اتالیقی معین فرموده بآن ولایت روانه نمود و برادرزاده ها مدتها سالک طریق اطاعت و رضا
جویی عم امجد بوده بعد از مدتها که نشاه هوش ربای ایاغ غرور در دماغ ایشان جای گیر آمد ابواب



خودپسندی و سربلندی بر روی روزگار خود گشودند و سر از خط اطاعت و فرمانبرداری عم بلند آخر شده
سرگردان بوادی خودسری گردیدند و رفته رفته کار بجایی رسید که امام قلی سلطان برادر بزرگتر بیشتر از
برادر کهتر پای جسارت پیش سرکرده در خطه سمرقند بتحریک نشاه هوش ربای غرور جوانی و اغوا و اغوای
او ارکان بیته نافرمانی اتالیق خود را بقتل آورد و چون رایحه این خبر بمشام شعور ولی محمد خان رسید
بوی خون از تیغ جرأت برادرزاده می شنید با لشکری گران بعزم گوشمال وی و استیصال مفسدان
متوجه سمرقند گردید امام قلی سلطان چون دید که دریای بلا روی بوی آورد بعجلت برق و باد از
آب آمویه عبور نموده روی توجه ببلخ نهاد و بعد از ورود بآن حدود نذر محمد سلطان برادر کهتر که در
بلخ بود و پیروی برادر بزرگتر نموده او نیز دست جرأت بقتل اتالیق خود گشود و هر دو برادر بمعاونت
یکدیگر کمر مخالفت عم عالی گهر بر میان بسته در کمین فرصت مترصد دفع وی نشستند و تا یکبار آوازه
دیار بی شرمی نشده باشد صلاح در آن دیدند که امام قلی سلطان نخست با عم عالیشان از در بهانه جویی
درآمده بکمی مداخل خود و برادر کهتر را سلسله جنبان نافرمانی و طغیان گرداند لاجرم کس بخدمت عم
محترم فرستاده پیغام داد که چون حاصل ولایت بلخ و مضافات آن وفا باخراجات ما بندگان نمیکند
و هر دو برادر ازین رهگذر بکار خود درمانده ایم اگر عم بزرگوار ولایات مذکوره را در وجه بنده مقرر
داشته حاصل و مداخل حصار شادمان و قندز و مقلان و توابع را ببرادر کهتر ارزانی دارد هر آینه این معنی
وسیله توسعه معاش ما دو برادر خواهد شد و ولی محمد خان چون از اطوار ناهنجار ایشان آثار بغی و
طغیان مشاهده نمود ملتمس کور را بعز قبول موصول نموده آن ولایت را بکور طاهر نامی از امرای خود که
طریق اخلاص و هواخواهی وی می پیمود کرامت نمود و ازین رهگذر نائره شور و شر در میانه بیشتر شعله ور
شده ولی محمد خان بعسکر برادرزادگان افتاد و چون مصلحت وقت در مساهله و مدارا بود قریب دو سال با یکدیگر
طریق رفق و ملایمت می پیمودند و زمانه غدار پرده از رخ کار ایشان بر می داشت تا رفته رفته جانب طلبان
اوزبکیه که از تربیت و عنایت ولی محمد خان بیاس و حرمان منسوب بودند ابواب ملازمت امام قلی سلطان
بر روی خود گشوده در بلخ جمعیت نمودند و چون بنابر این وقایع ولی محمد خان بصوابدید بخت بلند طالع
ارجمند بآستان دولت ابد پیوند خاقان از در اخلاص و یکجهتی درآمده فاتح ابواب آشنایی و دوستی شده بود و
والا نژاد او نیز از راه رعایت دوستی و وداد علی بیگ ترکمان را برسم سفارت و ایلچیگری نزد آن خان
عالیشان فرستاده در آن دیار و بلاد بسر می برد و فتنه انگیزی مبتلا گردید به آتش فتنه در افتاده بود
و اظهار اخلاص و اعتقاد ولی محمد خان را با دولت خداداد وسیله ساخته رای مخالفت و عناد افراختند و

باغوای امام قلی سلطان با یکدیگر هم داستان شده قرار بآن دادند که آن زیاده سرکش پای از آشنایی و وداد
خاقان والاشرا در بهانه ساخته با عم بزرگوار از در اظهار خلاف و عناد درآیند و او نیز از راه رضا
جویی معتمدان بهیده گوی کس نزد عم امجد فرستاده باظهار این مطلب زبان گشاد و با آنکه این سلسله
و پیغام اساس الفت و التیام ولی محمد خان را با خاقان گردون غلام استحکام داده بعد از آن خجسته
ایمائی بآن شد خان محمد میرزای فرزانه دار خود را با نامه صداقت عنوان و تحف و هدایای شایان
آستان گردون شان فرستاد اما بآن سخنان نفاق آمیز ابواب بیگانگی بر روی بعضی از امرای خود
گشاده و در صدد آن درآمد که بحکمت عملی مطیع را از عاصی و موافق را از منافق جدا نموده از رعایت
حزم و احتیاط که رکن رکین سلطنت و پادشاهی است غافل و ذاهل نباشد و چون امرای نفاق سرشت
از مکنون ضمیر ولی محمد خان خبردار گردیدند از جیب متابعت و فرمانبری وی سر کشیده یکباره ازوی
رمیدند و در خفیه و نهان کسان نزد امام قلی سلطان فرستاده او را بمخالفت عم عالیشان و توجه بصوب
بخارا و سمرقند تحریض و ترغیب میکردند تا رفته رفته پرده از رخ کار امرای غدار برافتاده الوای
فتنه و فساد بر روی آن طایفه هیچ نهاد گشاده و باعث اشتعال نایره قیل و قال آن گردید که
نوبتی چند نفر از آن گروه فتنه گر با یکدیگر از در اتفاق درآمده عرضه داشتی بامام قلی سلطان باین
مضمون در قلم آورده و مهر کرده بودند که هرگاه موکب جلال سلطانی از آب آمویه عبور نماید ما دولتخواهان
کمر جان سپاری و خدمتکاری بر میان بسته آن حضرت را بر مسند سلطنت و پادشاهی که ارثا و استحقاقا
باو متعلق است متمکن میسازیم و یکی از ارباب مواضعه این خبر را بولی محمد خان رسانیده باعث آن
گردید که بفرمان خان عالیشان مشار الیه فرستاده را با عریضه امرای طاغی از کنار آب آمویه باز گردانیدند و
چون ظهور عصیان و طغیان آن جماعت از مضمون کتابت معلوم گردید ولی محمد خان با آنکه جمعی از ایشان
بجانب سمرقند و اطراف سفر اختیار کرده بودند ابواب [illegible] بر روی حاضران گشوده آن عرضه
داشت را بایشان نمود و آن طایفه فتنه گر هرچند از در انکار درآمده خود را از آن افسانه بیخبر شمردند
و گفتند که این مکتوب بدون اطلاع ما تحریر یافته و مهری که بر آن زده اند مهر ما نیست و ارباب اغراض
فاسده بکندن مهرها جعل کرده اند ولی محمد خان نشنید و تمامی ایشان را محبوس و یرلیغ باحضار
جمعی که غایب بودند نافذ گردانید که چون همگی بیکجا جمع آیند در صدد مواخذه و گوشمال ایشان درآید
لاجرم آنان که قدم در طریق بیراهه روی نهاده از اصحاب مواضعه و ارباب نفاق بودند بعد از شنیدن
این خبر با یکدیگر اتفاق نموده از بیم جان با اولاد و اقربا و احباب و اصدقا و ملازمان و اتباع طریق

فرار

خدمت و اطاعت امام قلی سلطان جمع [illegible] هر یک از ایشان که وارد بلخ میگردیدند بپادشاهی وی
سلام کرده مژده سلطنت و خانی باگوش هوش او میرسانیدند تا رفته رفته امام قلی سلطان بخطاب
خوش آمد گویان امام قلی خان و باعتقاد خود پادشاه نافذ فرمان ما وراء النهر و ترکستان شده با عم بزرگوار
از در زیاده سری و گیرودار درآمد و در بین حال کوکب اقبالش روی باوج کمال گذاشته با هفت هزار
کس از بلخ رایت عزیمت بصوب تسخیر ما وراء النهر افراشت و از آب آمویه عبور نموده در حدود قرشی بار
اقامت گشود و ولی محمد خان نیز بعد از اصغای این خبر بجمعیت سپاه و لشکر پرداخته با سی هزار سوار
از امرا و لشکریان آن دیار از بخارا رایت عزیمت بگوشمال برادرزاده معطوف ساخت و امام
قلی خان چون دید که عم عالیشان با لشکری گران و حشری بی پایان از راه گوشمال وی رسیده است
بر آب آمویه [illegible] در محلی مناسب بار اقامت گشاد و در برابر لشکر بحفر خندق و [illegible] فرمان داده کسان
از راه عذرگزاری و شکوه عدم التفات و دوستداری نزد عم بزرگوار فرستاد و با آنکه قرار داد خاطر
ولی محمد خان بعد از اظهار ندامت و پشیمانی برادرزاده کم فرصت رفع منازعه و کلفت [illegible]
دار السلطنت بود اما چون صورتی دیگر از ورای پرده غیب [illegible] چهره گشا میگردید آن اندیشه
صواب در نقاب احتجاب ماند و بمقتضای قضا شبی از شبها خوکی چند از نیستانی که در جوار اردوی
ولی محمد خان بود بیرون آمده بیخبر بدرون معسکر هجوم آور گردیدند و مردم اردو چون از صورت واقعه خبر نداشتند
از خیام اقامت خود فریاد کنان بدفع ضرر آن خوکها شتافتند و در آن نیم شب از شور و شغب مردمان
ولی محمد خان از خواب بیدار شده سبب آن غلغله و غوغا را پرسید جمعی از بیخبران هرزه [illegible]
احتمال عرض نمودند که گویا امام قلی خان و لشکریان او طریق شبیخون نموده دست جرئت بقتل و غارت
گشوده باشند و این خبر دور از کار علی العموم در میان اردو انتشار یافته آرام و قرار از خلایق کنار
گرفت و ولی محمد خان چون بامداد لشکریان خود بدگمان بود بتوهم آنکه مبادا ارباب نفاق در پی
آن با یکدیگر اتفاق نموده خدمتش را در حریم خلوت گرفتار [illegible] خود سازند با جمعی از ارباب
اعتماد که در آن وقت حاضر بودند از سراپرده خاص سوار شده از راه رعایت حزم و احتیاط روی توجه
از اردو بکناری نهاد و بر فراز بلندی که در کنار اردو واقع بود صعود نموده در آنجا عنان از تگ و تاز
باز کشید تا ببیند که از شب آبستن چه میزاید اما امرا و لشکریان در آن غوغای عام خواب و آرام
را بر خود حرام کرده مسلح و آراسته و جمعیت بدرگاه پادشاه آوردند و چون اثری از پادشاه در
بارگاه سلطنت ندیدند بعضی را گمان آن شد که خدمتش طریق فرار پیموده و گروهی را بخاطر گذشت که ارباب

طغیان او را از میان برداشته روی توسل باطاعت امام قلی خان گذاشته اند و بهر تقدیر چون از
دیدن پادشاه چشم پوشیدند از راه اضطرار و اکراه رخت اطاعت و خدمتگزاری بدرگاه امام
قلی خان کشیدند و ولی محمد خان تا دمیدن صبح جهان افروز بر فراز آن بلندی برو منع زمانه خندان
عنان کشیده ایستاده بود و چون روز روشن شد و بتحقیق پیوست که امرا و لشکریان بخواه و ناخواه روی
بدرگاه امام قلی خان نهاده اند از راه کمال حزن و ملال با معدودی چند که بر سر ایشان روی معاودت
بجانب بخارا گذاشت و بعد از ورود بشهر چون از حال گماشته خود که در ارک بخارا بود استفسار نمود
بوضوح پیوست که آن نمک بحرام مرد نیز در ارک بخارا ترک اطاعت و انقیاد نموده و باستحکام
برج و باره و جمع آوردن اسباب قلعه داری مشغول است و نه همین خبر در مذاق ولی محمد خان پیشتر از
تلخی جان دادن اثر کرده با گردش چرخ پر نیرنگ و طالع دون بخت زبون خود در جنگ بود که
فرستاده حاکم ارک رسیده پیغام رسانید که بر پادشاهیان است که امام قلی خان عنقریب با لشکر ماهی
گران بخارا خواهد آمد و حصاری شدن پادشاهان چون در آیین سلطنت و جهانداری مناسب
آنست که جناب خان از شهر بجاچ حصار نقل مکان و در مآل حال خود فکری بسزا نماید و زخم این
پیغام نیز بر سر زخمهای ناسازی ایام آمده خواب و خور در ابرو ولی محمد خان حرام کرد و چون علاجی بهر اثبات
کار خود را بکارگزار قضا گذاشته بعضی از پردگیان حریم حرم و محرمان خلوت سرای شادی و غم را
که در ارک از گردش گردون دون گرفتار گونه گونه رنج و الم بودند از آن کوتوال بدفعال طلب
داشت و بعد از آنکه آن نمک بحرام تمام ایشان را از قلعه بیرون فرستاد ولی محمد خان بعد از سه روز
بمرافقت فرزند ارجمند رستم محمد سلطان و جمعی از پردگیان حریم عصمت و چهار صد نفر از مقربان و ملازمان
اعتمادی خود از بخارا عنان عزیمت بصوب سمرقند انعطاف داده بعد از تصمیم این عزیمت بنابر آنکه در آن
خطه خلد مانند نیز ناصری و معینی نداشت دفتر آن عزیمت را بر طاق نسیان گذاشته بسلیمان بخت بلند
و راهنمایی طالع ارجمند رایت توجه بصوب ایران افراشت و چون از مرغاب عبور نموده بقلعه چهارجو
رسید گرامی فرزند را با جمعی از همراهان از راه بیابان خرش بصوب مشهد مقدس معلی روان نمود عازم
آن بود که خود نیز بر اثر ایشان روان شود چون کسی نزد محراب خان بیگلربیگی مرو فرستاده آمدن
خود را از راه اعلام پیغام داده بود و خان مشار الیه ورود وی را از راه مرو بحصول مطلب اقرب دیده
فرستاده را باز گردانیده بود عطف عنان عزیمت از راه بیابان بجانب مرو نمود و متعلقان و پردگیان
اساس سلطنت را در قلعه چهارجو اقامت فرموده حفظ و حراست ایشان را بامحافظت قلعه بیگی از ارباب اعتماد



حواله فرموده و خود باتفاق خواجم بردی اتالیق و بقیه ملازمان که شمار ایشان افزون از دویست تن نبود
بار اقامت در مرو گشوده و چون محراب خان قرب ورود وی خبردار گردید از راه مزید اعزاز و احترام
باستقبال وی شتافته خدمتش را داخل شهر گردانیده و در همان روز بریدی بسرعت برق و باد بآستان
گردون شان فرستاده حقیقت حال را بر طبق عرض نهاده و ولی محمد خان چون در مرو از رنج راه و تعب
گاه و بیگاه بیاسود از آنجا بصوب مشهد معلی مرحله پیما گردیده در آن خطه خلد آسا بار اقامت و استراحت
گشوده و قریب بیست روز در چهارباغ شهر بخوشدلی و کامرانی گذرانیده میرزا عرب برادر شاه نظر خان
توکلی حاکم مشهد معلی که از قبل برادر خود در آن روضه بهشت جا بود بخدمات شایسته بتقدیم رسانید و چون
نعل عزیمتش در راه درگاه خلایق پناه در آتش بود آهنگ عراق ساز نموده شاهراه مقصود می پیمود تا
در ولایت بسطام نزول نموده و فریدون خان حاکم استراباد که حسب الفرمان قضا جریان به بسطام آمده
انتظار ورود خان عالیشان میکشید باستقبال شتافته در چشمه الماک بادراک ملاقات فایز گردید
و در خوار علیقلی خان شاملو ایشیک آقاسی باشی طریق استقبال پیموده بلوازم میزبانی و مراسم مهمانی
قیام نموده و چون مردم کاشان تهیه اسباب چراغان میان پرداخته بودند بعد از قطع منازل چون
وارد کاشان گردید تا چشم تماشاییان بسیر چراغان روشن گردد سه روز در آنجا بعیش و خوشدلی گذرانیده
بعد از بسط بساط انبساط متوجه دار السلطنه اصفهان گردید القصه از روزی که ولی محمد خان از راه ناسازی
روزگار غدار و فتنه انگیزی امرای ناسازگار روی توسل بدربار آسمان کردار نهاده در هرو بار اقامت
گشاد تا آن زمان که از کاشان روانه اصفهان شد امرای عظام و حکام کرام و اکابر و اعیان خراسان
و سایر محال که بر سمت راه اقامت داشتند بمضمون احکام مطاع که باسم هر یک در باب لوازم اعزاز و احترام
و تبجیل و اکرام آن خان عالیشان عز اصدار یافته بود عمل نموده منزل بمنزل طریق استقبال می پیمودند
و منازل او را کشایش بجهت نزول ولی محمد خان و امرا و ملازمان او گشوده مجالس خلد قرین مرتب می نمودند و
تحف و هدایای شایسته برسم پیشکش از نظر وی گذرانیده خدمات سزاوار بتقدیم میرسانیدند بالجمله
چون خبر قرب ورود ولی محمد خان در دار السلطنه اصفهان بمسامع جلال خسرو بلند اقبال رسید گوشزد
آوازه صدور فرمان را بتهیه لوازم استقبال مامور گردانیده هبوب نسیم التفات آنحضرت گلستانی در نظر
تماشاییان گل کرد که شمیم شهرتش چون نکهت بهار با قطار آفاق رسید و چون گلهای رنگین این گلستان
بآیینی که کلک چمن پیرای مؤلف تاریخ عالم آرا در یکدسته بندی آن ید طولی بکار برده آغاز
شکفتن نموده در روز استقبال خبر همایون فال شهریار بلند اقبال بعزم استقبال بر سر آن مهر انور سایه

گردیده چشم جهانیان را به پرتو انوار طلعت همایون منور گردانید و از راه کوچه‌های بزرگ فرشی عنان سمند
صبا رفتار را بصوب استقبال انعطاف داده با این عالی طلعت نمایان افسر سرفرازی بر سر ولی محمد خان
نهاد و در حوالی دولت آباد که از آنجا تا شهر سه فرسخ مسافت است چشم امید آن گرامی مهمان به پرتو
عاطفت و دلجویی مهر درخشان اوج شاهنشاهی روشن و خاطر افسرده‌اش به تربیت ابر بهاری الطاف
شهریاری گلشن گردیده با آن حضرت هم‌عنانی و همرکاب بمنزل المقصود رسیده و رسم و آیین استقبال
سلاطین که سنت سنیه این دولت ابد قرین است از گستردن پای انداز و بسط بساط خوشامد و انبساط
و ازدحام سوار و پیاده و گرمی هنگامه عیش و نشاط و آیین شهر و بازارها و دکاکین بظرافت و تکلفات
غرایب آیین و روشنی چراغ چراغان به پرتو شمع فرمان لازم الاذعان با آیینی بوقوع پیوست که پیر
کهن سال سپهر از هنگامه استقبال سلاطین پیشین فراموش کرد و شعرای بلاغت شعار در بحر فکرت
غواص لآلی ضبط تاریخ گردیده جواهر آبدار در سلک نظم کشیدند از آن جمله ملهم غیب بر زبان حال مرحوم
خواجه شعیب جوشقانی که از اعاظم ارباب کمال و اجله اصحاب خیال بود مصرعی معرا از عیب داده بود
که در رشته نظم کشیده بعرض ارباب کمال رسانید و هو هذا نظم چون ز گردشهای چرخ منقلب ٭
گشت پیدا در بخارا انقلاب ٭ شاه ترکستان ولی خان گشت ٭ زیب بخش مسند افراسیاب ٭
رهنمون شد دولت او را تا رسید ٭ روی در درگاه شه مالک رقاب ٭ شاه عباس قدر قدرت که هست ٭
کامران و کام بخش و کامیاب ٭ این قران سعد را تاریخ جوی ٭ گشتم از اندیشه قدسی خطاب ٭
ساخت روشن شمع مجلس با و گفت ٭ ماه شد مهمان بزم آفتاب ٭ القصه ولی نعمت جهان و جهانیان
بعد از آنکه در روز استقبال آن خان پریشان احوال را بمواید الوان عاطفت و احسان مهمانی نموده
روز دیگر از راه مهمان نوازی بمنزل وی تشریف [?] ابواب سرافرازی بر روی او گشوده و ابر گوهربار دلجویی
و مهربانی شهریار کامکار نسبت بآن خان پریشان روزگار استمرار یافته مجالس ارم قرین و محافل
خلد آیین ترتیب میداد و از راه مهمان نوازی خدمتش را بمهمانی طلب داشته ابواب عیش و نشاط بر
روی وی می‌گشادند و روزها اکثر اوقات بگرم کردن هنگامه چوگان بازی و قپق اندازی میدان نقش
جهان و در شبها به آتش بازی و تماشای آیین و چراغان قیصریه و چهار بازار و خانات و قهوه خانه‌ها
غبار اندوه و ملال از آیینه خاطر آن گرامی مهمان زدوده بلوازم تفقد و دلجویی و مراسم کوچکدلی که
شیمه کریمه بزرگ منشی است قیام و اقدام می‌نمودند و از جمله هنگامهای مسرت افزا که در آن ولا اتفاق
والا روی نموده هنگامه آیین پاشان بود که بعد از انقضای فصل بهار در اول تحویل سرطان و آغاز گرمی

هنگامه



هنگامه تابستان در فضای دلگشای خیابان چهارباغ روی نموده در آن روز خوشدلی و شادمانی کثرت خلایق
بحدی انجامید که دریای زاینده رود به برداشتن آب [?] بحیره ساده گردیده و در آن حالت که ولی
محمد خان با امرا و اتالیقان و سایر ملازمان بر سر خوان احسان ولی نعمت جهان و جهانیان بوده بند قطار
بختیان کوه کوهان در کشیدن نزل و ساوری اقامت و ارمغان سوغات خاصه شریفه بمنازل ایشان
چون قافله لیل و نهار در کاروان خزان و بهار از هم نمی‌گسست و آنچه از اسباب خوشدلی و رفاه دلخواه
ایشان بود گاه و بیگاه بایشان می‌رسید القصه بعد از بسط بساط مسرت و انبساط و تقدیم لوازم عشرت و نشاط
خاقان مهمان نواز ابواب مصلحت کیشی و صواب اندیشی بر روی قرارداد خاطر و پیشنهاد ضمیر آن میهمان
عزیز گشوده بتقریب دلجویی سبب اختلال احوال سلطنت را از وی سؤال نموده جناب خانی از در
قصه خوانی در آمده آنچه از رهگذر مخالفت و نافرمانی برادرزادها و افساد مفسدان و بیوفایی ملازمان
هر جانبی بر سر وی آمده بود بتفصیل تقریر نموده در طی گزارش داستان از ما فی الضمیر خود قصه پرداز گردید
بعرض شهریار سرافراز رسانید که اراده چنان است که با تمامی جمعیت امرا و ارباب وفاق این دولتخواه باستحقاق
در دیار ما وراء النهر و ترکستان از تمام نسب [?] باشد بهمراهی معاونت و معاضدت اعلی حضرت شاهی بصوب آن
ولایت راهی شده پیشتر از آنکه دست اقتدار برادرزادهای غدار بدامن عروس سلطنت آن دیار رسد و
امرای اوزبکیه با ایشان از در اتفاق در آیند خود را بآن دیار توانند رسانید و خاقان دوست نواز دشمن
گداز ابواب خیراندیشی بر روی وی در کار روی باز کرده بر زبان گوهربار گذرانیدند که هر چند امداد و معاونت
جناب خانی بر ذمت همت آسمان پیوند حکم وجوب عینی دارد و حصول این مدعا وقتی حسب المدعا بوقوع
می‌تواند پیوست که رایات جهانگشا [?] ایشان بصوب خراسان مرحله پیما گردیده در آنجا آنچه لازمه
معاونت و معاضدت باشد بتقدیم توانند رسید اما چون درین سال نهضت موکب همایون بنا بر آنکه
کارکنان دولت والا با سردار روم گفتگوی صلح در میان دارند و توجه بصوب آذربایجان ناچار است
بجانب خراسان تعذر تمام دارد مناسب مراعات یگانگی و اتحاد آنست که ایشان نیز قطع بوادی
بیگانگی نموده جدایی در میانه منظور ندارند و از ممالک محروسه هر جا که دلنشین و خاطرخواه باشد اختیار نموده
آن ولایت را درین سال مقام استراحت و آسودگی شمرند که در سال دیگر که بیاری الطاف الهی امر مصالحه
قرار و استقرار یابد موکب والا بمرافقت تأیید الهی بجانب خراسان راهی شده در امداد و اسعاد جناب
خانی لوازم دوستی و مهربانی بتقدیم رسد و خان مشار الیه اظهار کرد که این معنی نزد این دولتخواه بوضوح
پیوسته که توجه موکب والا از راه انجام مصالح و نظام و انتظام سایر مهام سلطنت ابد مدت بصوب صواب

آذربایجان سزاوار است و فسخ این عزیمت مقرون بمصلحت دولت ابد مدت نیست اما چون بحکم ضرورت حرکت این خیرخواه بصوب دیار ماوراء النهر لازم و ناچار است و تعویق و تاخیر درین عزیمت بنابرآنکه اکثر امرا و حکام اوزبکیه که کاشته و نصب کرده این جانب اند تا غایت قدم در راه اطاعت امام قلی خان ننهاده انتظار رجعت این دولتخواه میکشند مقرون بمصلحت نیست اگر رخصت انصراف کرامت فرموده توجه خاطر اقدس بهمراهی و امداد این دولتخواه روان شود امید وار است که از این راه کار مخلص جبهه دولتخواه فیصل پذیرد بدولت توسل پایه رفیع دولت والا نیت نشان بتجدید مالک ملک و سریر کردد و چون خاقان رحم کیش مبالغه و اهتمام آن خان عاقبت نااندیش را در باب طلب رخصت بیش از پیش مشاهده نمود با آنکه او از سرعت مراجعت بدون امداد و معاونت که منظور نظر آفتاب اثر بود مرضی و مستحسن خاطر انور نبود خدمتش را از راه رضاجویی وی باکراه مرخص و حسب الالتماس عالیجاه مشار الیه مقرر فرمود که بیگلربیگی و امرای عالیشان و عساکر ظفر نشان خراسان مستعد و مهیای امداد و معاونت جناب خانی بوده هرگاه از مدد و کومک ایشان را طلب نماید در روز روانه شده لوازم اطاعت و انقیاد و مراسم امداد و مساعدت بتقدیم رسانند و بعد از رخصت خان که جمعی از اعاظم اوزبکیه که طریق موافقت وی پیموده در موکب ظفر قرین بار اقامت گشوده بودند چون خان را با خود بد منظنه و سرکران میدانستند سفر خطیر البلاد را بهانه ساخته خود را از رفقت وی بدور انداختند و بدستوری شهریار مؤید منصور رسالک شاهراه حجت اللقا گردیدند اما بشامت کفران نعمت بان سعادت ابد و بقای مخلد نرسیدند مجملا چون عنان عزیمت ولی محمد خان بصوب معاودت منعطف گردید عواطف بیکران بتهیه اسباب سلطنت و پادشاهی وی پرداخته خدمتش را به آیین سلاطین عظام بصوب خراسان خت و چون حسب الاتفاق رایات آفتاب اشراق نیز دران ایام بیورش آذربایجان پرچم کشای شده و خاقان جهانستان از راه سعادت ساعت یکبار بجر ذخار رسنده و روز نقل مکان نموده بطلب ولی محمد خان فرستاده ابواب تفقد و دلجویی تازه بر روی وی گشوده بود و زبان الهام بیان بنصایح سودمند و مواعظ ارجمند در آیین سلطنت و جهانداری و لوازم معدلت و شهریاری گوهر بار فرموده جناب خانی روز دیگر در ملازمت اقدس مهمان مواید گوناگون دلجویی و مهربانی آن حضرت بود و روز دیگر آن سرور را وداع نموده بشهر باز گردید و دو روز دیگر در شهر بسر برده روز سیوم بار اقامت بمنزل مقصود کشید و بعد از انصراف ولی محمد خان بشهر خاقان کرددون غلام بمقتضای اکرام با اتمام عمده اعاظم طایفه شاملو زینل بیک را برسم مهمانداری همراه جناب خانی فرموده فرمان واجب الانقیاد بپیوست که تا خان مشار الیه در قلمرو همایون باشد روز بروز منزل و ساوری و مایحتاج آن ایمان



عزیز و ملازمان او را منزل بمنزل مهماندار مهیا نموده بسرکار مشار الیه تسلیم و نوعی نماید که خدمات شایسته نسبت بخان عالیشان بتقدیم رسانیده باشد و همچنین خزانه از عواطف بیکران مبلغ پنجاه هزار تومان بجهت مدد خرج ملازمان خان مشار الیه بر ولایت خراسان حواله و مقرر داشت که حسین خان بیگلربیگی خراسان در انجام آن لوازم اهتمام بتقدیم رساینده بکماشتکان جناب خانی واصل سازد القصه چون ولی محمد خان ببدایع عواطف بیکران عنان بصوب مراجعت منعطف ساخته از راه سیاه کوه لوای عزیمت بجانب خراسان افراخت اوزبکان بی ایمان که از ره عصبیت کیش اهل سنت و جماعت پیوسته با سالکان مسالک حق و یقین یعنی شیعیان خاندان طیبین و طاهرین طریق ناهمواری و کلفت پیموده و می نمایند چون در مدت اقامت دار السلطنه اصفهان از آن خوان مهمان نوازی فریدون محمد و کنجی فرمان بودند و یکی از توجهات شایان آن حضرت نسبت بایشان آن بود که اهل اصفهان نام بهران بیش قدمان ایشان را در خلا و ملا بر زبان نیاورند و از همه راه دست تکلف عصبیت آن گروه کم فرصت از گریبان مردمان کوتاه بود بعد از آنکه خود در لب شرف رخصت مطلق العنان دیدند طریق خلاف و اظهار ناهمواری دینداری پیش گرفته چون مردم شهر شنیدند دیدند که کار مردمان از این راه تباه شده بخواه و ناخواه با اوزبکان گمراه دست و گریبان شدند و چندکس در میانه عرضه تیغ تلف گردیده چون آن خانی بعد از صوب خراسان ایلغار نموده مردم شهر از شور و شر اوزبکان بمقدار طریق نجات نمودند اما مجملی از احوال امام قلی خان آنکه چون ولی محمد خان با جهان جهان یأس و حرمان از متابعت امرا و لشکریان از بخارا مرحله پیما گشته بجهارجو رسید تمام سپاه و لشکر که در حدود قرشی در معسکر ولی محمد خان بسر میبردند از رفتن وی با خبر شده رخت اطاعت و متابعت بدرگاه امام قلی خان کشیدند و رای اقتدار وی بدولت یکجانی که رحا می شد بغلک دوار رسیده در کمال جاه و جلال متوجه بخارا گردید بعد از ورود در بلخ سلطنت ماوراء النهر جلوس و خطبه و سکه را بنام خود نمود و در فتح رقعه مفاتیح خزاین و دفاین آن دیار بدست تصرف وی آمده خان عالیجاه و پادشاه صاحب تمکین ممالک ماوراء النهر و ترکستان گردیده و نذر محمد سلطان برادر کهتر خود را والی ولایت بلخ و مضافات آن نموده روانه آن ولایت فرمود و چون شنید که ولی محمد خان با پسر وی در حصار چهارجو قرار اقامت داده چشم انتظار براه مراجعت ولی محمد خان بممالکت ایشان گشاده اند فوجی از لشکریان بگرفتن قلعه و آوردن متعلقان و پسر ولی محمد خان روان نموده مقرر فرمود که بعد از تسخیر حصار آن جماعت را بنجارا نقل نمایند و فرمان پذیران از راه نفاذ فرمان قلعه را گرفته باز ماندگان ولی محمد خان را ببخارا بردند و خان والا اقتدار در صدد دلجویی پردگیان حریم حرمت عم بزرگوار در آمده

که با متعلقان خود را

هنگام دیدن عرض و تحقیق حال ایشان نسبت بیکی از ازواج وی که گل سوری ز رنگ و بو بجگر عارض
او محتاج و محبوبهٔ آن خان سرگردان بود از در عشقبازی در آمده و چون آن گلچهره
بنابر اجتناب از حرام رعایت احترام شوهر کرده تن بآن غلط کاری نمیداد شوق زیاد امام قلی
خان کس باحضار علمای ماوراء النهر و اقضی القضات و مفتی بخارا فرستاده بنای کار مواصلت آن گلعذار
را بر فتوی ایشان و ازدواج شرعی نهاد و علمای ماوراء النهر با آنکه بر رضای آن خان بی پروا بوده
چون رسوایی این فتوی زیاده بران بود که ارتکاب آن توان نمود همگی زبان انکار بر وقوع آن
کار گشودند و چون تخم محبت آن پری پیکر در دل خان عاشق پیشه بکام جان پاشیده دواینده طلب
کام بی آرام بود دشت (?) گزیر آن قاضی ز خدا بیخبر زاده بفتوی آن بیدین از سنگ کمتر که چون ولی محمد
خان بقبول شعار رفض از دین بیگانه و با کفر هم خانه شده ازدواج او مطلقه اند و دیگری خواستگاری
ایشان می تواند کرد آن پری پیکر را بحبالهٔ خود در آورده کام دل از وی حاصل کرد و در خلال این احوال
خبر بآن خان از دین بیخبر رسید که سلاطین زادهای قزاق با یکدیگر از در اتفاق در آمده با لشکری
گران عنان عزیمت بصوب دیار ماوراء النهر و ترکستان منعطف ساخته کمند تسخیر بر کنگرهٔ حصار تاشکند
انداخته اند و بعد از گرفتن تاشکند رایات اقتدار بتسخیر سمرقند افراخته لشکر بآن کشور کشیده اند و
تلخی این خبر در کام جان امام قلی خان کارگر آمده از شیرینی شهد مواصلت آن پری پیکر قطع نظر و با
لشکری که در حضر داشت روی توجه بدفع لشکر قزاق گذاشت و کس نزد ندر محمد سلطان برادر کهتر خود
فرستاده فرمان داد که با لشکرهای بلخ و توابع بر اثر وی بجانب سمرقند روان شده در آنجا
بمعسکر وی پیوندد و بعد از ورود بحدود سمرقند با سلاطین زادهای قزاق از در دوستی و وفاق
در آمده بصوابدید صلاح اندیشان با ایشان کس صلح بخیت (?) و ولایت تاشکند را تا حدود سمرقند
با ایشان مسلم داشته چون وثوق و اعتماد بر قرارداد مصالحهٔ طایفهٔ قزاق نداشت سپاه و لشکر را در
سمرقند گذاشته خود با معدودی چند از نزدیکان و مقربان و خاصان رایت عزیمت بصوب بخارا افراشت
و چون وارد بخارا گردیده چند روزی با محبوبهٔ دلخواه از راه کامجویی بکام دل رسید ناگاه آوازهٔ قرب
وصول کوکبهٔ جاه و جلال ولی محمد خان از دیار ایران در بخارا انتشار یافته شیرینی شهد مواصلت آن
پری طلعت در مذاق دلش قایم مقام زهر هلاهل گردید و چون مجال اقامتش در بخارا محال نمود دو سه
روز قبل از ورود ولی محمد خان با آرام جان و مادر مهربان و سایر متعلقان طریق ایلغار بجانب قرشی پیمود
اما ولی محمد خان چون رایت عزیمت بصوب خراسان افراخت قرار داد اندیشه اش آن بود که بخت رخت اقامت

بدار السلطنه هرات کشیده از آنجا بمرافقت رستم محمد سلطان خلف خود و معاونت حسین خان بیگلربیگی هرات و
لشکر ظفر تلاش قزلباش براه بلخ روان شود و بعد از تسخیر بلخ لشکریان آن ولایت را جمع آورده بصوب
بخارا مرحله پیما گردد و لیکن بسبب تقدیر قضا از راه مرو و چهارجو طریق بخارا اختیار گرفت و سبب تصمیم
این عزیمت آن بود که چون جناب خانی قدم بمملکت خراسان نهاده خبر آمد آمد وی بهواخواه مردمان قبلو (?)
بهواخواهان و ملازمان وی که از بخارا در آن حوالی بودی باهتمام جستجوی خدمتش آورده و بعضی در مرو
و جمعی در مشهد معلی بساط اقامت گسترده منتظر ورود وی بودند فوج فوج و گروه گروه طریق استقبال
موکب جاه و جلال می پیمودند و بر اثر یکدیگر بمعسکر وی پیوسته کمر اطاعت و هواخواهی بر میان جان
می بستند و چون می شنیدند که جناب خانی عزم آن دارد که نخست از راه هرات رایت عزیمت بتسخیر
بلخ بر افراخته آن ولایت را بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آورد این معنی را مقرون بمصلحت وقت ندیده توجه وی
را از راه مرو و چهارجو بصوب بخارا مصلحت میدیدند و میگفتند که درین وقت که امام قلی خان با
لشکریان در سمرقند اقامت دارد و بخارا خالی است اگر موکب جناب خانی از راه مرو بصوب مقصد روان شود
بخارا را که مرکز دایرهٔ سلطنت سلاطین اوزبکیه است بآسانی بدست می آید و بعد از تسخیر بخارا اعدا را
یارای مقاومت و مجال مخالفت نمانده کار بمدعا میگردد لاجرم از مشهد مقدس معلی بصوابدید آن
جماعت رایت عزیمت ولی محمد خان از راه مرو بصوب بخارا مرحله پیما گردیده چون بحدود مرو رسید محراب خان
بیگلربیگی آنجا بمراسم استقبال و لوازم اعزاز و احترام قیام نموده جناب خانی را از راه مهمانی داخل قلعه
گردانید و چوب منع بر سر راه لشکر و سپاهش که اکثر اوزبکان گمراه بودند نهاده ایشان را در خارج حصار
جای داد و در آن ایام که محراب خان بساط مهمانی جناب خانی قیام می نمود جمعی از اوزبکیه بتخصیص حال
خواجه که از راه توقف زیاد دلتنگ بودند بیت (?) قلعهٔ چهارجو بودند تعهد تسخیر قلعهٔ مذکور نموده در آن باب طریق
مبالغه نمودند و ولی محمد خان بصوابدید محراب خان ایشان را بتسخیر حصار چهارجو فرستاده خود نیز بر اثر
آن جماعت روی عزیمت براه نهاد و محراب خان چند فرسنگ راه طریق متابعت جناب خانی نموده چون
تهی دستی لشکر وی را از لشکر ظفر اثر قزلباش مصلحت ندید با پانصد نفر از لشکر و سپاه خود را همراه خان عالیجاه
نموده مقرر فرمود که غازیان مرو تا آنجا که دلخواه جناب خانی باشد همراه بوده بلوازم خدمت و مراسم جان
فشانی قیام نمایند و هرگاه رخصت دهد طریق معاودت پیمایند القصه آنان که بتسخیر قلعهٔ چهارجو طریق ایلغار
نموده بودند بعد از ورود از رخنه که ظاهر بودند بر فراز حصار صعود نموده دروازه را گشودند و قلعه را بحیطهٔ ضبط
و تسخیر در آورده رخت اقامت گسترده و روز دیگر کوکبهٔ ملکستانی جناب خانی از گرد راه رسیده قلعهٔ دار

که در ارک حصاری بود بحکم اضطرار اطاعت گزید و چون خاطر خان عالیشان از رهگذر قلع و تعیین قلعه‌دار
اطمینان یافت عنان عزیمت بکنار آب آمو تافته باشاره والا کاکا خواجه بیشتر بخارا شتافت و امام
قلی خان در بخارا چون از قرب ورود عم بزرگوار خبردار شد بمهلت محبوبه سارکار در رفاق جاش
نمود از ستم افاعی و زنهار کرده بید، چنانچه ایما ایما در آن شد خود را بدیار قرشی کشید و ولی محمد خان چون از فرار
برادرزاده باخبر شد حواجم بر روی اتالیق اشتر باجز قرب ورود خود بشهر فرستاده خود بر اثر وی
روی توجه بجا راهنها و سادات و علما و ارباب ایالی و عموم سکنه و متوطنین بخارا با جان جهان مسرت
و شادمانی باستقبال جناب خانی بر یکدیگر پیشی گرفته در روز پنجشنبه شانزدهم شهر جمادی الآخر سال
مذکور چند نقش را بشهر در آورده و در روز دیگر سریر خانی بجلوس خدیش بلند آوازگی یافته تجدید خطبه
و سکه بنام وی موشح گردید و امرا و اتالیقان و ریش سفیدان و اعیان که در بخارا جمعیت داشتند قدم
بمجلس خان گذاشته لوازم کورنش و شادمانی بتقدیم رسانیدند و با آنکه دهان مردم بخارا از خنده شادی
چون گل بهم نمی‌آمد اما غنچه دل ولی محمد خان از سردمهری و خنکی برادرزاده و بردن آرام جان وی بهانه‌ای
لب به تبسم نمی‌گشود و پیوسته در فکر آن بود که انتقام خود را از معاندان بتخصیص آن قاضی بی‌دین
کشیده بدفع ایشان خوشدل و شادمان تواند گردید لاجرم با آنکه وقت مقتضی مواخذه و بازخواست نبود
و تحمل و بردباری در آیین سلطنت و شهریاری از لوازم بود صبر نکرده اقضی القضات را بپای داد مواخذه
و مکافات آورده سند فتوی که در باب محبوبه بیگی داده بود در حضور علما از وی طلب نمود و قاضی بیدین
چون جوابی نداشت سکوت اختیار نمود جبین خجالت بر زمین معذرت گذاشت و عذرخواهی و آه وی
دامن زن شعله غضب خان بیباک گردیده کار بجایی رسید که شراره‌ای از آن برق عزم حیات آن قاضی را [illegible]
کرد اما چون قاضی سپری از حفظ شریعت و رعایت مذهب اهل سنت و جماعت برداشت برق تیغ
سیاست بر سر وی کارگر نیامد و با اهانت و خفت بی‌نهایت که بوی رسانید منزل خود بازگردید و چون
از کار قاضی بازپرداخت جمعی از اوزبکان و اعیان بخارا را که با جانب خانی از در عذر و بیوفایی درآمده
بودند بموقف بازخواست حاضر آورده از غایت غضب اکثر ایشان را گرفتار بند و زندان نمود رفته رفته
ازین راه اوزبکان گمراه از وی رمیده مایل بسلطنت امام قلی خان گردیدند و مرافقت و معاونت غازیان
قزلباش نیز علاوه این ماجرا گردیده اهل بخارا نیز از راه مغایرت و بغض خود را از طریق هواخواهی
بکنار کشیدند و چون رایت اقتدار وی سر بفلک دوار افراخته از اطراف اقطار لشکری بیشمار در بخارا
بتهنیت جلوس میمنت در محل اقامت انداخته بودند ارباب نفاق نیز باظهار وفا و وفاق طریق اتفاق ایشان می‌نمودند

مارند

تا رفته رفته کار بجایی رسید که طبل نفاقی که در زیر گلیم می‌نواختند بلند آوازه ساختند خلاصه این مقال آنکه
چون دیگر باره کوکب اقبال ولی محمد خان از پرتو مهر درخشان معاونت و امداد خاقان گیتی‌ستان باوج
کمال رسید و بر اورنگ سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان متمکن گردید امرا و دولتخواهان وی از راه رسانیدن تهنیت
و مبارکباد جلوس جلیل از اطراف و جوانب رسیده در بخارا جمع گردیدند چون اوزبکان عذر تقصیرات ماضیه
خواسته و کثیر شدن بسیاری از ایشان با ولی محمد خان دل دگرگون کرده در راه اطاعت و انقیاد وی نعل وارون
میزدند و بظاهر کار دولتخواه و فرمانبردار و در باطن دشمن جان و برهم زن اسباب اقتدار او بودند و بزبان دل آسا
خاطرنشان آن برگشته روزان نمودند که درین وقت که از امام قلی خان و لشکر وی خبری که در رکابت [illegible]
در سر دارد معسکر ظفر اثر نمیرسد می‌توان دانست که بورود موکب مسعود بعد ازین در دیار ماوراءالنهر مجال
اقامت وی نخواهد بود و بجز آنکه از راه کابل خود را بهندوستان رساند علاجی ندارد و سپاه و لشکر سمرقند چون
از فرار وی بدیار هند آگاهی یابند همه آینه بتدریج بموکب ظفر موکب خواهند پیوست و ولی محمد خان نیز بدمدمه و
افسون خوش‌آمدگویان از راه رفته طریق صواب بر وی پوشیده گشت و خود را در بخارا پادشاه نافذ فرمان
دیار ماوراءالنهر و ترکستان انگاشته خیال مخالفت احدی را از فرمان خود محال پنداشت و نامه مسرت آمیز
مسرت انگیز مشعر بر تمکن خود بر اورنگ سلطنت ماوراءالنهر و فرار امام قلی خان بخاقان گیتی‌ستان در
قلم آورده روانه آستان گردون‌شان نمود و از لشکر ظفر تلاش قزلباش که طریق موافقت وی پیموده بودند
بسیاری را رخصت داده اندکی را در نزد خود اقامت فرمود که بعد از آنکه امرا و لشکریان سمرقند از راه کمال
اطاعت و انقیاد بمعسکر وی ملحق گردند ایشان نیز مرخص شوند و بنابر آنکه زمانه اسباب زوال دولت وی را
مهیا میکرد در آن چند روز که در بخارا اقامت داشت بوضوح پیوست که امام قلی خان رخت اقامت بصوب قرشی
کشیده و بخاطر جمع در آنجا حصاری گردیده و جناب خانی برسیدن این خبر طریق سرگردانی پیش گرفته از
بخارا که مرکز دولت وی بود قطع نظر نمود و با اضطراب تمام با هفده هزار سوار خونآشام که در سر داشت
رایت عزیمت بتسخیر قلعه قرشی و گوشمال امام قلی خان افراشت و بعد از قطع دو مرحله از آن راه صواب
نصوابدید امرا و اتالیقان عطف عنان عزیمت بصوب سمرقند فرمود و مقصد آن بود که بعد از آنکه در عرض
راه لشکر و سپاه سمرقند باستقبال موکب ظفر موکب آمده بجنود ظفر ورود ملحق شوند از راه کمال جمعیت و استقلال
روی توجه بدفع و استیصال امام قلی خان آورند و با آنکه بوداق بیگ قاجار و سایر ریش سفیدان لشکر
ظفرشعار که در آن راه پرخطر همسفر وی بودند بدلیل و برهان خاطرنشان وی نمودند که دفع فتنه امام قلی
خان در قرشی باسانی صورت امکان دارد ترک این عزیمت مقرون بصلاح دولت نیست و امرای اوزبکیه توجه

بصوب سمرقند آنچه میگویند محمول بر غدر و تزویر است بسمع قبول نشنید و از این راه رسید باد آنچه رسید القصه
چون ببلده قایه قضا طریق سمرقند پیش گرفته روان شد در عرض راه کسان با مکتوب صداقت عنوان نزد
سلاطین زادهای قزاق فرستاده ایشان را بمتابعت و اتفاق خود دعوت نموده بمصلحت امرا و اتالیقان
با آهستگی طریق سمرقند می نمود اما امرا و اعیان و لشکریان سمرقند چون از معاودت ولی محمد خان و رسیدن وی
بنجارا و تمکن وی بر مسند اقتدار و فرار امام قلی خان خبردار شدند جمعی بحکم اضطرار خود را لهذا داطاعت و انقیاد
ولی محمد خان نموده زبان بتمهید معذرت غایبانه گشودند و گروهی که از بیم سخط وی خایف و هراسان بودند
در سود و نقصان موافقت و مخالفت طریق خوف و رجا می نمودند و چون خبر فتح و غنیمت ولی محمد خان از صوب
قرشی بجانب سمرقند بمردم آن خطه خلد مانند رسید آنان که لهذا داطاعت و انقیاد ولی محمد خان شده
بودند ابواب دولتخواهی و اطاعت بر روی اندیشه گشودند و جمعی که سالک طریق خوف و رجا بودند راه هوا
خواهی و متابعت امام قلی خان در پیش بجانب قرشی طریق ایلغار نمودند و بعد از ورود بآن حدود مژده
اطاعت و انقیاد لشکر سمرقند را بوی داده در رکاب وی از راه غیر معهود رو بایلغار بآن خطه خلد
مانند نهادند و مردم آن دیار چون از قرب ورود خان بشارالیه خبردار گردیدند از راه اطاعت و انقیاد زیاد
خدمتش را داخل شهر گردانیدند و با هواخواهان ولی محمد خان از در رهبانه جویی در آمده تمامی ایشان را بخواه
و ناخواه و جبر و اکراه از شهر بیرون کردند و سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت ایشان افتاده هر یک بطرفی
آوارگی نهادند و ولی محمد خان که بصوابدید امرای بدعهد با آهستگی طریق مقصود می پیمود تا بیم و هراس امرای
حق ناشناس آن بتعداد لم یاس اندراس نپذیرفته از راه امیدواری و اطمینان بجا اقامت موکب ظفر
نشان گشته وقتی خبردار شد که کار از کار گذشت و گروهی از بخارا متردد بن از سمرقند رسیده خبر ورود
امام قلی خان و متابعت امرا و لشکریان آنجا را بوی رسانیدند و جناب خانی را بین وقت چشمی از خواب
غفلت و غرور گشوده امرای غدار خود را در پنهان داشتن این اخبار مورد عتاب و خطاب نموده و ایشان
همان بچاپلوسی و خوشامدگویی او را از راه صواب دور افکنده بجوابهای پریشان خاطر وی را جمع و تقریر نمودند
که امرای سمرقند را که معدودی چند بیش نیستند چه حد و یارا که در برابر موکب والا در آیند بلکه از راه دولتخواهی
پادشاه امام قلی خان را بسمرقند آورده اند که دست و گردن بسته باستقبال الویه اقبال آمده و اگر
برین معنی دست رس نداشته باشند آنان که بتهمت عصیان و طغیان از این آستان روی گردان باشند هر یک
را بر برگشته روی گریز بمغوفات خواهند گذاشت و سایر امرای دولتخواه و عامه لشکر و سپاه روی امید بدرگاه
پادشاه خواهند آورد و بجز این اندیشه محال احتمال خیال دیگر ندارد و با آنکه ولی محمد خان گوش قبول بآن

جوابهای

جوابهای نامعقول نمی توانست گشود اما چون علاجی نداشت و در دام نفاق اوزبکان بی ایمان افتاده بود بتصمیم
عزیمت سمرقند نمود و بکرات کسان فرستاد که بکمیت و کیفیت لشکریان سمرقند رسیده او را از آن آگاه
سازند و در هر نوبت که فرستادگان طریق نفاق پیموده معاودت می نمودند بتعلیم امرای بدعهد مسکفت شده
که پیاده و سوار آن جماعت زیاده بر ده هزار نیست و بتعلیم خوف و بیم در پیش روی خود خندقی کنند
قدرت مثل آن ندارند و ولی محمد خان با احتمال صدق این خبر چون لشکریان خود را اضعاف مضاعف
سپاه سمرقند دید امرای بدعهد خود را بزم شورت طلبید خواست که بصلح ایشان بملاحظه بر سر دشمنان
تاخته بزور سرپنجه جمعیت سپاه و لشکر دمار از روزگار ایشان برآورد ناگاه از بنیاد مکار رهبانه تا زمانه
بدست امرای غدار افتاده خبر رسید که سلاطین زادهای قزاق که دو برادرند با پنج هزار سوار از راه
اتفاق بمدد و کومک پادشاه می رسند و وصول این خبر باعث آن گردید که اوزبکان بی ایمان
یکدل و یکزبان بعرض رسانیدند که لله الحمد و المنه که اقبال بیزوال یکبار دیگر کار امام قلی خان و اتباع
او را ساخت چه سرمایه اقتدار و مایه استظهار وی متابعت و اتفاق سلاطین زادهای قزاق بود و
چون ایشان از راه دولتخواهی بعسکر ظفر پناه ملحق میگردند اگر تا ورود سلاطین زادها صبر کنیم و بعد
از آمدن ایشان آنچه مقرون بمصلحت وقت باشد بعمل آوریم احتمال قریب دارد که این معنی سلسله
جنبان یاس و حرمان امام قلی خان و لشکریان او گردیده خود بخود عقد جمعیت ایشان گسسته گردد
و در توجه بصوب سمرقند حالت منتظره نماند و چون بعرض رسید ولی محمد خان بصوب سمرقند در آتش بغو
گوش قبول بآن سخنان گشوده با آهستگی طریق سمرقند می پیمود تا رفته رفته بحوالی سمرقند رسیده در
برابر لشکر امام قلی خان که زمین و زمان را فرو گرفته بودند پا باقامت گشود و حسب الاتفاق در روزی
که خان عالیشان عزم آن داشت که قدم در معرکه دفع دشمنان گذارد خبر قرب ورود سلاطین
زادهای قزاق رسیده بمصلحت ارباب نفاق جمعی از امرا و اعیان لشکر را باستقبال ایشان روانه
گردانید و بعد از انتظار بسیار یکی از آن دو برادر با سی صد نفر بمعسکر خان پیوسته یاساول و سون و
قاعده و قانون سلاطین چنگیزی نژاد را از دست نداد و بهنگام ادراک ملازمت زانو زده کورنش نمود
و خان نیز برادرانه او را در آغوش مهربانی کشیده لوازم مهربانی بتقدیم رسانید و چون از حال برادر
مفقود الخبر وی سوال نمود بزبان چاپلوسی جواب داد که شوق دریافت ملازمت پادشاه این بنده دولتخواه
را با معدودی از لشکر و سپاه بدرگاه خلایق پناه آورده معتمد جمعیت لشکر و سپاه نشده ام آن فردا
برادرم با پنج هزار سوار بمدار معسکر ظفر شعار خواهد پیوست و چون سر رشته تدبیر بمقتضای تقدیر از دست ولی محمد خان

بر رفته گوش سخن امرا و اتالیقان که بجا بود آن روز مصلحت ایشان معرکه رزم را با رآستن بزم
تبدیل نموده ابواب مجلس آرایی بر روی سلاطین زاده قزاق گشوده روز دیگر که پنجشنبه هفتم
شهر رجب سال هزار و بیست و یک هجری بود قراولان خبر رسانیدند که در اردوی امام قلی خان
شورش و غوغایی عظیم روی نموده لشکریانش فوج فوج مکمل و مسلح بر مرکبان سوار می‌شوند و چنان
ظاهر میشود که داعیه حرب داشته باشند امرا و اتالیقان ازین خبر خوشحال و خندان بعرض خان
رسانیدند که این خبر مقدمه فتح و ظفر است چه آن گروه بی شکوه چون دیده اند که در برابر سپاه و لشکر
پادشاه پای ثبات و قرار نمی‌توانند افشرد و فهمیده اند که از لشکر و حشر قزاق هیچ مددی بایشان
نمیرسد لاعلاج قرار بر فرار داده عنان بصوب ترکستان معطوف ساخته اند و احتمال قریب دارد که اکثر ایشان
چون از معسکر امام قلی خان بیرون آیند از سر قدم ساخته در سایه چتر پادشاهی بار اقامت کشایند
و با آنکه ولی محمد خان گوش قبول بآن سخنان واهی کشوده منتظر ورود آن جماعت بود اما بنابر رعایت
حزم و احتیاط اشاره نمود که لشکریان سلاح ترتیب کرده حاضر و مهیای صف آرایی باشند و بعد
از حاضر شدن سپاه و لشکر تسویه صفوف و تعبیه لشکر پرداخته رایت عزیمت بحرب اعدا افراخت
و در اثنای صف آرایی یکی از قراولان از گرد راه رسیده بعرض خان رسانید که سپاه امام قلی
خان که از راه اطمینان خاطر یکجا جمع آمده لشکری گران و حشری بی پایان بنظر می‌آیند و هیچ وجه
از اطوار ایشان تفرقه و پراکندگی ظاهر نمی‌شود بلکه همگی کمر شور و شر بر میان استوار کرده بمیدان
دارند و بنابر آنکه با غایت هر کس می‌آمد شمار لشکر سمرقند را زیاده بر ده هزار تعلم نمیداد و جناب
خانی نیز از راه تهور و مردانگی آن بحر پر شور و شر را بنظر در نمی‌آورد و بخاطری خطور نمیکرد که در
میان این دو لشکر نائره حرب شعله ور گردد در رسیدن این خبر تزلزل و اضطراب تمام بحال
خان راه یافت و یکی از اتالیقان کاردیده خود را فرستاد تا تحقیق کمیت لشکر سمرقند از دور
نموده خبر تحقیق بوی رساند و بعد از رفتن اتالیق مذکور چون بیم آن بود که او نیز طریق نفاق پیموده
خبر غیر واقع بعرض رساند بوداق بیک قاجار ملازم محراب خان را که از غازیان جنگ دیده گرم و
سرد روزگار چشیده بود بر اثر اتالیق روان نمود که در دیدن آن لشکر امعان نظر بکار برده
حقیقت واقعی بخان رساند و اتالیق و بوداق بیک که بر اثر یکدیگر رفته بودند چون از دور ملاحظه
آن لشکر قیامت اثر نمودند زیاده از بیست هزار سوار بنظر ایشان آمد و بوداق بیک نقل میکرد بعد از آن واقعه
میگفته که بعد از آنکه باتفاق اتالیق بر بلندی برآمده ملاحظه لشکر امام قلی خان نمودم زیاده بر بیست هزار کس

بخ

بنظر من در آمده و دیدم که تمامی ایشان مسلح و مکمل بر مرکبان سوار عزم معرکه کارزار دارند و علامات
آثار شرارت از ناصیه ایشان ظاهر گشته با اتالیق گفتم خانه شما خراب و نمک این پادشاه بر شما حرام که با
او غدر کردید و درین مدت یک سخن راست باو نگفتید تا در خور آن اندیشه کند و اتالیق جواب
داد که ما هم این معامله را اینچنین تصور نکرده بودیم الحال واقع شده و اگر درین وقت خبر واقعی را تقریر
کنیم باعث خوف و هراس لشکر ما میگردد این بگفت و بازگشته فتح کوبی چند نمود و آنچه دیده بود
براستی نگفت اما من حقیقت واقعی را عرض نمودم و گفتم که این جماعت با پادشاه طریق غدر و نفاق
پیموده و می پیمایند و درین مدت زبان بحرف راست نگشوده و نمی‌گشایند کاش غازیان قزلباش را
مرخص نمی‌فرمودند که امروز که لشکر مخالف مضاعف سپاه پادشاه است با آنکه اندک مردمی بودند در
حفظ و حراست آن حضرت طریق جانسپاری می پیمودند و اگر خدا نا کرده چشم زخمی روی می نمود
جناب خانی را با مداد سربازی و جانفشانی با آسانی از معرکه بدر می‌توانستند برد بهر حال از تفنگچیان
قزلباش آنچه همراه اند می‌باید که از حوالی پادشاه دور نشوند ایشان را بخدمتی دیگر مامور و از
اطراف و جوانب خود دور مسازید که خدمتی بهتر از حفظ و حراست شما نمی‌باشد و ولی محمد خان چون
بوداق بیک را از جمله دولتخواهان خود میدانست بصوابدید وی عمل نموده تفنگچیان مذکور را بحفظ
حراست خود مامور و مقرر فرمود که بسرکردگی بوداق بیک از حوالی جنیبتهای خاصه دور نشوند و خود
بعزم جنگ رایت جرات مهر کردار فرنگ افراخته خود را در دریای حادثه بکام نهنگ انداخت و مخالفان
نیز مرکبان خود را بمهمیز ستیز و آویز تیز کرده پیش می‌آمدند ناگاه راه نگاه غازیان دولتخواه در عرض
راه بحصار خرابی نزدیک جنب راه لشکر و سپاه افتاد و از بیم آنکه مبادا آن کهنه رباط را اعدا
کمینگاه سازند و چون موکب منصور عبور نموده از آن در گذرند و بر شوند مخالفان از آن کمینگاه بیرون
تاخته از دنبال عسکر ظفر مآل در آیند و از دستبرد ناگاه ایشان قول بزرگ و قلب سپاه که از مکان
پادشاه است از توزک بیفتد این معنی را بخان اظهار نمودند و جناب خانی مقرر فرمود که از جمله
سپاه روسیاه ازبک پانصد نفر بحفظ و حراست آن حصار ویران کمر بسته بدان طرف روان شوند و
چون قرار داد خاطر امرا و اتالیقان سست عهد بدنهاد آن بود که خرمن عمر و دولت جناب خانی را بباد
فنا دهند از در بهانه جویی در آمده بعرض وی رسانیدند که این کار کار تفنگچیان کاندار قزلباش است که
رسم قلعه داری را بهتر از لشکر ما میدانند و درین باب چندان مبالغه نمودند که ولی محمد خان از حفظ و
حراست خود فراموش کرده و بابرام آن طایفه کم نام بوداق بیک را با دویست نفر از تفنگچیان کاندار بجا

آن کهنه حصار و مرافقت اوزبکان غدار مامور فرمود و فرمان پذیران چین بپای حصار رسیدند مرکبان
خود را در بیرون آن حصار گذاشته خود را بدرون قلعه و بالای حصار کشیدند و مقارن آن لشکر
امام قلی خان بآن حوالی رسیده از حفظ و حراست آن کهنه حصار خبردار گردیدند و بفرمان امرا و سرداران
لشکر دو سه هزار تن از جلو ریز بر سر آن کهنه حصار تاخته رایت گیر و دار افراختند و غازیان ظفر ملازمت
قدم جرات پیش گذاشته بضرب گلوله تفنگ بسیاری از آن طایفه بی نام و ننگ را بر خاک هلاک
افکنده بقیة السیف را شکسته و پریشان بازگردانیدند و نوبت دیگر بیشتر از پیشتر بر غازیان
تاخته درین بار نیز کاری نساختند و در اثنای این دار و گیر بولی محمد خان خبر دادند که برادر کهتر
جناب خانی یعنی برادر بزرگ پادشاهزاده قزاق که از راه وفاق و اتفاق بموکب ظفر شعار
می آمد باغوای یکی از خواجهای نقشبندیه که مرشد و پیشوای طبقه اوزبکیه و طایفه قزاقند عنان
عزیمت بصوب امداد امام قلی خان انعطاف داده با لشکری که داشت در اردوی وی بار اقامت
گشاد و چون این خبر اندوه اثر بآن خان برگشته اختر رسید یکباره از مساعدت بخت و معاونت آن
دو برادر قطع نظر کرده در بحر اضطراب و حیرت سیلی خور امواج خوف و خطر گردید و چون امیدی بامداد
و اتفاق لشکر سراپا نفاق خود نداشت روی توسل بمهربانی و جان فشانی بوداق بیک و غازیان
قزلباش گذاشت و بشتاب تمام کس فرستاده ایشان را نزد خود طلب نمود و جمعی از اوزبکان
که با غازیان در آن حصار دیوار بودند بهانه آنکه رفتن شما باعث جرات و دلیری مخالفان میشود
و دمار از روزگار ما بر می آورند چوب منع بر سر راه بوداق بیک و رفقا گذاشته نگذاشتند که
از آن حصار بخدمت خان بروند و چون خبر ممانعت اوزبکیه بآن خان برگشته روزگار رسید کس نزد
بوداق بیک فرستاده او را با چند نفر از غازیان که موافقت وی توانند نمود طلب فرموده بود و بوداق
بیک بچرب زبانی اوزبکان را دلنهاد رفتن خود بخدمت خان کرده با هفت هشت نفر از غازیان
روی ایلغار بخدمت خان آورد و چون بخدمت خان رسید شهریاری دید از شهر و یار و مرحله ملک و مال و
در دست امرا و اتالیقان خود یعنی سیلابای بد کردار سر رشته نظام روزگار از کف داده و در چهار
موجه دریای اضطراب افتاده ساعتی بآئین تفقد و دلجوئی غبار ملال از جبهه حال کثیر الاختلال
زدوده در رکاب خان حیران بوجهی که مقتضای وضع زمانه بود که در آن اثنا ملکزاده قزاق که از راه
وفاق با سی صد تن باردوی خان آمده با خان همراه بود زبان بعذر در برگردیدن برادر مهتر خود گشوده
بیان نمود که چون لشکر امام قلی خان سر راه را داشته اند برادرم از سعادت خدمت محروم مانده و بی جهت

بمخالفان

بمخالفان پیوسته و عنقریب از میان مخالفان سمند جرات بر انگیخته بلشکر قزاق عقد جمعیت اعدا
را از هم خواهد گسیخت و از راه دولتخواهی آثار آمدن وی دمبدم ظاهر خواهد گردید و همین سخن در
دهن آن ملکزاده غدار بود که سواری از لشکر قزاق از طرف لشکر مخالف شتابان رسیده از مرکب
فرود آمده سخنی چند که میخواست بگوش ملکزاده گفته جواب شنید و براهی که آمده بود بازگردید و بعد از رفتن
آن سوار ملکزاده غدار بخان برگشته روزگار اظهار کرد که این شخص از برادرم پیغام آورده بود که ما
با لشکری که داریم صف سپاه مخالف را پریشان ساخته بخدمت خان می آئیم و چون مخالفان بهنگام
آمدن تعاقب ما خواهند نمود اگر جناب خانی این دولتخواه را مرخص فرماید که با کسان خود سر راه بر آن
طایفه گمراه گرفته برادر را از آسیب تعاقب دشمنان برهانم البته مقرون مصلحت دولت خان خواهد
بود و ولی محمد خان هر چند میدانست که ملکزاده سالک طریق مکر و تزویر است اما چون علاجی نداشت
آن غدار بیوفا را مرخص فرمود و ملکزاده با اتباع خود مرکبان از جای بر انگیخته در معرکه ستیز و آویز
رنگ بیوفایی و گریز ریختند و این معنی وسیله دل شکستگی و پریشانی سپاه و لشکر جناب خانی
گردیده تزلزل تمام بحال لشکریان وی راه یافت و هنوز گرد فرار آن طایفه غدار فرو ننشسته بود که
غبار لشکری از پیهنای امام قلی خان از ساحت دشت و بیابان بر خاسته ده پانزده هزار سوار نیز اندر آن
کارزار یکبار فدایی وار بر قلب لشکر خان تاختن آوردند و فتنه خوابیده بیدار و هول روز قیامت
آشکار شد و چون ولی محمد خان دید که کار بجان رسید از بیم عار فرار تیغ گوهر بار از نیام انتقام بر
کشیده از راه اضطرار متوجه معرکه گیر و دار گردید و امرای نفاق سرشت که در قول بزرگ ملازم رکاب
وی بودند عنان از مرافقت خدمتش پیچیده طریق بیوفایی و تن پروری پیمودند و خان خون
گرفته با دولت سعید کس از وفاداران جان نثار خود را بران دریای بی قعر و کنار زده از کثرت گرد
و غبار که سر بفلک دوار کشیده بود از نظرها پنهان گردید و چون گرد و غبار معرکه کارزار فرو نشست
کم نامی از لشکر امام قلی خان سپهر اقتدار را در معرکه کارزار زخمدار افتاده دید و چون وی را
شناخت و دانست که کارش از کار گذشته قوت حرکت و رفتار ندارد از کهنه یابویی که داشت پیاده
گردیده لب بوقت وی رسید و بآن حال پریشان وی را بر گرفته بنظر امام قلی خان رسانید و امرائی
بد عهد که طریق نافرمانی و مخالفت جناب خانی پیموده دامن از شعله فتنه و فساد بودند بسخنان
پریشان برادرزاده را بکشتن عم بزرگوار دلیر نمودند و آن خان بی پروا اصلا از قرابت و خویشیها
بیاد نیاورده در زمان بقتل وی فرمان داد و جلاد بی مهر قضا آن خان عالیشان را بر اثر ساکنان

شاهان و شهریاران بدیار خاموشان فرستاده و چون شعله حیات جانی خانی بصرصر جهل و نادانی
فرونشست از هر دو طرف اوزبکان غدار که خویش و تبار یکدیگر بودند بیکدیگر پیوسته عقد
الفت و دوستداری باهم بستند و از اوزبکان کریه منظر زیاده بر دویست سیصد نفر در ان معرکه
پرخطر عرضه تیغ تلف نگردید ابابوداق بیگ و رفقای او چون دیدند که مآل حال بکجا رسید از نجات
و حیات تفنگچیان کالمدار که در ان کهنه حصار بودند نومید گردیده عنان خود را از جنگ
اوزبکان بکنار کشیدند و چون زمانه لباس آل عباس در بر کرد از راه تغییر لباس خود را ببخارا رسانیدند
و از آنجا در لباس بازرگانان بمرافقت تجار مرو که در بخارا اقامت داشتند روی فرار بآن دیار
گذاشتند و از ان فوج که گرفتار محافظت آن چهار دیوار بودند سی چهل نفری بتدریج یکیک و دو دو
بحال پریشان گریبان خود را بمرو رسانیده بقیه آن جماعت عرضه تیغ شهادت گردیدند و
بوداق بیگ چون در مرو از شدت و تعب راه و گریز و پرهیز گاه و بیگاه فراموش کرد بعزم تقبیل
عتبه علیا روی عزیمت بدرگاه جهان پناه آورد و در حینی که موکب همایون در خطه طرب انگیز
تبریز رحل اقامت افکنده بود خود را بعز زمین بوس رسانیده حقایق حالات را بشرح مسطور عرض
نموده و شهریار گردون سریر از قضیه ناگزیر آن بسمل تیغ تقدیر گشت تاسف بی اندازه کرده
تفقد و دلجویی از رستم محمد سلطان پسر وی را که در مرو اقامت داشت تسلی آن گردانیده و از راه
کوچکدلی و بزرگواری کسی بپرسش وی فرستاده غریب دوستی و مهمان نوازی را بطاق بلند جهان
و بارسال خلاع فاخره تشریف خوشدلی در بر وی در آورده مقرر فرمود که حسین خان امیرالامرای عراق
نزل و ساوری و سایر مایحتاج او و ملازمان او را بر وجه شایان سامان داده علاوه مراحم بیکران گرداند
و باستین تفقد و دلجویی گرد ملالی که از رهگذر واقعه پدر بر آینه خاطرش نشسته باشد زدوده
خدمتش را بنوازشهای خسروانه امیدوار و مستمال گرداند و از قبل آنحضرت با وی بگوید که بعد از آنکه
بعنایت بیغایت الهی خاطر اقدس از رهگذر روم باطمینان گراید امداد و معاونتی که منظور پدرش
مکنون خاطر انور بود نسبت بوی بظهور خواهد پیوست **ذکر توجه رایات جهانگشا بصوب صفحات تبریز و ارسال
قاضی خان صدر از راه سفارت بدیار روم و سایر سوانح این سال خیر مآل** چون خاقان بیهمال ایام بهار
این سال همایون فال را در بلده جنت مثال دار السلطنه اصفهان بپایان رسانیده چنانچه ایمائی
بآن شد ولی محمد خان را با جهان جهان عظمت و شان بصوب خراسان مرخص و روان گردانید الویه دولت
و اعلام فتح و نصرت بصوب دیار آذربایجان پرچم گشای و مرحله پیمای گردیده از راه ییلاق فریدن و

آق الکه

آق الکه رخت اقامت بآن ولایت کشیده و چون مکنون خاطر قدس مناظر آن بود که قلعه نهاوند را
که حسب الفرمان قضا جریان آسمان افراخته بودند بنظر اصابت اثر در آورند فرمان والا شرف نفاذ پیوست
که اردوی معلی بچمن سلطانیه نقل مکان نموده در آنجا منتظر ورود موکب مسعود باشد و خود بنفس نفیس
با معدودی از مقربان و خاصان و ملازمان رکاب اقدس بسیر قلعه نهاوند توجه فرموده بآن طرف
شاهباز عزم خسروانه در صدد سیر و شکار آن دیار و منتزهات آن محال بوقتی در مرکبان بال پرواز گشوده
بعد از انبساط خوشدلی و کامرانی اعلام جهانستانی بصوب چمن سلطانیه طریق معاودت پیموده در
معسکر ظفرقرین نزول اجلال نمود و چون فرمان قضا جریان بجمع آمدن امرا و عساکر ظفرنشان عز
صدور یافته بود الله ویردی خان امیرالامرای فارس با امرای تابعین و لشکریان آن دیار در چمن
سلطانیه بمعسکر ظفرقرین پیوستند و در ایامی که جهت اجتماع عساکر اقبال شعار در آن چمن
ارم مثال نهضت سپهر دیرسال بود امرا و عساکر ظفرمآل از اطراف ممالک محروسه مانند جداول و
انهار که ببحر ذخار پیوندد بموکب ظفر شعار می پیوستند و بعد از جمع آمدن سپاه ظفرپناه از آنجا اردوی
معلی بصوب اوجان مرحله پیما گردیده حضرت اعلی بعزم طواف مراقد مقدسه سلطان الاولیا و مشایخ
عظام و آبای کرام رخت اقامت بدار الارشاد اردبیل کشیده بعد از ادراک سعادت زیارت در
ییلاق اوجان بمعسکر ظفرنشان ملحق گردیده و چون در ان ولا بنهای مهیان خبر ارتحال مراد پاشای
سردار لشکر بیشمار روم که در دیاربکر قشلاق نموده بانی مبانی امر مصالحه بود و قبل ازین خبر
بیماری وی بمعسکر ظفرقرین رسیده بود تحقیق پیوست و بعد از فوت او بتجدید خبر رسید که نصوح پاشای
بیگلربیگی دیاربکر سردار و قایم مقام وی گردید بعد از چند روز قاضی خان صدر که برسم سفارت نزد
سردار مذکور بمعسکر ظفرقرین رسیده بتقبیل بساط بوس سربلند گردیده و چون بلوازم سفارت قیام نموده خاقان
مهمان نواز قاضی را بعواطف بیکران راضی از مجلس همایون بیرون و از راه مناسبت مقرر فرمود که
مهمان قاضی خان صدر بوده در منزل او نزول نماید و همواره بموائد احسان شیرین کام گردیده اخلاص
و دولتخواهی نصوح پاشا را بعرض میرسانید تا بوضوح پیوست که غرض از ارسال مشار الیه آنست که
پاشای مذکور عزم آن دارد که بدستور مراد پاشا در تشیید مبانی صلح و صلاح مساعی جمیله بظهور رساند
والتماس مینماید که چون محمد بیگ ایلچی سابق بجهت تحقیق رضای حضرت خواندکار در امر مصالحه بایران
آمده بود در ینوقت که پاشا از قبل خواندکار بحسب اختیار امر مصالحه و سردار والاقتدار روم است حضرت
اعلی یکی از امرای عالیشان را برسم سفارت با تحف و هدایای شایان بجهت قرار و استقرار این مهم عظیم الشان

و تاسیس مبانی آن بقواعد عهد و پیمان بدیار روم روان کند تا او نیز در خدمت خواندگار راه آمدن ایلچی را دست آویز
عرض این مطلب ساخته در تمهید قواعد صلح و صلاح لوازم سعی و اهتمام بتقدیم رساند و خاقان حق
اندیش صلاح کیش ملتمس پاشا را بعز قبول موصول نمود و صدر آرای بزم تربیت و احسان قاضی جهان
را که از سادات حسنی نسب والا حسب و بمنصب جلیل القدر صدارت خاصه شریفه سرافراز بود بایلچیگری
دیار روم موسوم فرمود و بعد از انجام این مهام اعلام فیروزی اعتصام در اول ماه رجب از اوجان
بصوب دارالسلطنه تبریز شقه گشای گردید و در اغر اوقات و اسعد ساعات بآن بلده طرب انگیز رسید
و کافه خلق آن دیار از سر قدم ساخته بلوازم استقبال موکب جاه و جلال پرداختند و چون خاقان کامران
در تبریز بر اورنگ جهانبانی بکامرانی متمکن گردید انجام مهام سفر صدر عالیشان را پیش نهاد خاطر
اقدس و خدمتش را بانعام سه هزار تومان نقد و اجناس بیرون از قیاس از خیمه و خرگاه و سراپرده و
بارگاه و ظروف و اوانی طلا و نقره و سایر ضروریات امر سفارت سرافراز گردانیده و تحف و هدایای
سزاوار که در خور همت آن حضرت و پایه قدر خواندگار بود بیشتر از آنچه در حوصله شرح و بیان گنجد برسم
ارمغان از خزاین جود و احسان افراز فرموده تسلیم میر زرد و شیک سکب تحویلدار ارمغان مذکور که از
سادات عظام مرعشی و از اعاظم اعیان دارالسلطنه قزوین و از جمله ملازمان رکاب همایون بود نمود و
و از فضلا و دانشوران آن عهد خجسته قاضی معز اصفهانی و مولانا سلطان حسین منشی یزدی و
قاضی مومن قاضی سابق اصفهان و حکیم عبدی اردبیلی همراهی و مصاحبت صدر عالی منزلت مامور گردیده
نفری چند از غازیان قزلباش بموجب فرمان طریق خدمتکاری صدر عالیشان گزیده و کلک
گوهر نگار منشیان بلاغت شعار بترتیب نگارش نامه عنبرین ختامه در گنجینه هنروری گشاده در تحریر
و تسطیر آن داد بلاغت گستری دادند و در آن گنجنامه هنر لآلی ثمین الفاظ متین و جواهر رنگین
معانی حقیقت آیین که آب و رنگ از رعایت دین مبین و متابعت ملت متین است بودیعت نهاده
مصحوب رسول زبان دان نزد خواندگار فرستادند و مناشیر اقبال العلماء و ارباب عمایم و قضات
و متشرعان پایه سریر عثمانی باین مضمون عز صدور یافت که چنانچه جناب جلالت پناهی عاریان معارج
مسلمانی را بمتابعت شریعت غرا و مراعات ملت بیضا هدایت فرموده ابواب کامبخشی و کامرانی بر
روی سلاطین عدالت آیین بحفظ ثغور اسلام و صیانت احوال مسلمانان گشوده و چون نظام و انتظام
مهام جهانیان منوط و مربوط باعلای اعلام دین مبین و اجرای اوامر و احکام شرع سید المرسلین
سلام الله علیه و آله اجمعین است بنابرین سید مشار الیه را که از افاضل علمای دیندار دیار عجم است از

راه سفارت

راه سفارت بآن ولایت فرستادیم که باتفاق علمای آن کشور قانون شرع انور را منظور نظر دیانت
اثر داشته در هر باب آنچه موجب ارتفاع اعلام اسلام و انکسار الویه کفر و ظلام و ترفیه
حال اهل اسلام باشد از طرفین بعمل آورند القصه جناب صدارت مآب بامینی که سزاوار پایه قدر و منزلت
وی بود بتهیه و تجهیز آن سفر خیر اثر قیام نمود و بمرافقت یکصد نفر از رفقا و ملازمان طبل رحیل کوفته
طریق مقصود پیمود و خاقان گردون سریر در آن خطه دلپذیر ببسط بساط عشرت و نشاط پرداخته
پرتو عاطفت بر بزم و رزم حال صغیر و کبیر انداخت و شهور ثلثه رجب و شعبان و رمضان را در آن
خطه خلد نشان بضرورت ملاحظه سان عساکر ظفر نشان و بیاقیان سفر آذربایجان بپایان
رسانیده عساکر فیروزی مآثر را مرخص گردانید و چون ایام صیام باختتام رسید اعلام نصرت فرجام
بعزم سیر و شکار گیلان و مازندران از راه ابهر و طوالش پرچم گشای و مرحله پیمای گردید و پیشتر
از آنکه موکب ظفر نشان بصوب گیلان و مازندران روان شود فرمان واجب الانقیاد پیوست که
دیوانیان عظام و ارباب مناصب کرام رخت اقامت بدارالسلطنه اصفهان کشیده بسرانجام علوفه و مرسوم
عساکر ظفر اعتصام قیام نمایند و همچنین در این ایام توقف تبریز فرمان واجب الاتباع بتخریب قلعه سابق الذکر
نافذ گردیده اطراف و جوانب آن را بحسب و رسد در میان سپاه ستاره عدد منقسم گردانیدند و امرای
عظام ظفر اعتصام بجد و اهتمام تمام شروع در انهدام آن قلعه که بقلعه عتیق معروف است نموده
قلعه بآن حصانت و متانت را در عرض مدت ده روز با زمین یکسان کردند و آب رود را بزمین قلعه
فرود آورده بجز دولتخانه قدیم که از بناهای غفران پناه حسن پادشاه بود و عمارات عالی که در زمان
شاه جنت آرامگاه بر آن افزوده بودند مجموع منازل و عمارات که در میان قلعه عتیق بود غریق بحر
تخریب گردید و بنابر اتمام و ارتفاع شان قلعه جدید که در ربع رشیدی از جانب شرقی تبریز چون آفتاب
تابان سر باسمان کشیده بود و استغنای آن شد قلعه عتیق با خاک راه برابر گردید ذکر توجه موکب
ظفرنشان بصوب گیلان و مازندران و بنای شهر ایم نهاد و فرح آباد و برهت بنیاد معمار عجوبه کار کلک بدیع نگار
رنگ شهرستان این داستان را بر صحیفه بیان چنان میریزد که چون کوکبه جاه و جلال خاقان بلند
اقبال از خطه بهجت انگیز تبریز بعزم سیر و شکار بصوب دیار گیلان و مازندران روان شد گلزار
افسرده مسرت و شادمانی طراوت و سرسبزی از سر گرفت ساقی ایام با ساغر مالامال خوشدلی و کامرانی در هر منزل
باستقبال موکب اقبال شهریار گردون غلام شتافته جهان پیر جوانی تازه یافت و چون ورود و عبور موکب
منصور بر محال طوالش و گیلانات بود در هر منزل که قبه بارگاه باوج مهر و ماه میسود روز بروز خنده خاطر اشرف

بودند بعزم سیر و شکار یا باقامت مشغول میشود و دران ایام که آن منزل مقام آرام بود با جمعی از مخصوصان و مقربان
و ندما و ارباب طرب و سایر ملازمان که سایه مثال دنباله رو آفتاب جاه و جلال بودند در کمال
مسرت و شادمانی طریق کوچکدلی و مهربانی می‌نمود و مانند سایر مهمانان خوان احسان با تمامی
ایشان همکاسه و عنان به سیر و شکار توجه میفرمود و دران سفر مسرت اثر خوان الا موایده جهان
بهر روزه بر روی ملازمان کامیاب اقبال خوان نوال بدین منوال می‌آراست که هیچکس در حصول احتیاج
آن راه دور و دراز بخود محتاج نشد و همگی که در طعام میکردند تا بمنزل و ساو دلی اقامت ایشان آن
چه رسد از کارخانجات خاصه شریفه بایشان میرسید و بدین طریق شاهراه معقود می‌نمودند تا در ساحت
فرح افزای مازندران خلد نشان باقامت کشودند و چون چتر همایون فال سایه وصول بر کنار دریای
خزر و صحرای فسیح الفضای فرح افزای طاهان نام قریه از قرای آنجا افکنده در منازل و بساتین
دلگشای آنجا که بمعماری همت ملتبان آن حضرت محلبی قبل ازین سر باسمان کشیده بود نزول اجلال
روی نمود بر آیینه ضمیر خورشید نظیر کیمیا تاثیر مرتسم گردید که در ساحت آن مکان نزاهت بنیان بنای
مصر جامعی فرمان دهد که اساس استواریش در جهان چون گنبد بهمان پایدار و از دولت ابد بنیان
یادگار ماند و چون آن فضای دلگشا و آن مقام مسرت افزا از کثرت عذوبت آب و هوا و فوز قوت
نشو و نما نمونه ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد است بفرح آباد بنیاد
موسوم کرده و بعد از تصمیم این عزم صواب فرمان لازم الاذعان نفاذ پیوست که مهندسان اقلیدس منش
و معماران عمارت اندیشه طرح این شهر نیک نام را باب و رنگ قلم بر تخته پاره خلود و دوام کشیده
بنظر خاقان گردون غلام رسانیدند و بعد از آنکه پسند خاطر مشکل پسند آمد استادان نادره کار و
بنایان سنمار آثار باساعی سعادت یار شروع در کار کرده بخت در کنار رود بجنب بود که از وسط آن
فضای فرح افزا گذر کرده بدریای خزر می‌پیوندد در کنار دولتخانه همایون مشحون بتالارهای عالی و
عمارات متعالی نخستند و پس از ان در جوار دولتسرای سلطنت پایدار بنیاد شهر و میدان و چهار بازار
و مساجد و مدارس و حمامات و خانات و دور و قصور مبرا از عیب و قصور پرداخته آن بقعه معمور را
مشتمل بر یعنیه بلدة طیبة و رب غفور ساختند و معمار همت والا با تمام آن شهر محکم بنا قدم
اهتمام فشرده با جرای انهار کوثر مثال و ابداع باغات بهشت تمثال فرمان داده در روز بروز بناهای
رفیع و عمارات منیع می‌افزود تا رفته رفته بهشتستان جنان دران مکان نزاهت بنیان بابکار بگشت
کشود و چون آن شهر ارم نهاد را دارالملک سلطنت خداداد فرموده ارباب حرف و اصحاب صناعت و اهالی

بان

بان سواد اعظم و شهر معظم نقل مکان و برضا و رغبت تمام توطن اختیار نمودند و معموری و آبادانی آن
خطه خلد بنیاد از مضمون صدق مشحون **نظم** شهری بینی چو شهر دانا ٭ در روی همه کاینات پیدا ٭
خبر داده انوار رغبت خاقان والا نژاد را هر ساله بسیر متنزهات خوش گشاد و تازه نمودن زمان سایه
نشین آفتاب عدل و احسان آن حضرت بودند پیوسته با خاصان و مقربان بساط قرب طریق توجه بآن
گلزار نجران می‌نمود العقصه چون خاطر اقدس از بنای آن مصر جامع جمع آمد بنابر کثرت بارندگی و
بسیاری گل و لای که لازمه آب و هوای گیلان و مازندرانست فرمان واجب الاذعان عز صدور
یافت که از راه رفاه حال آینده و رونده تمامی قصبات و شهرهای آن ملک دلپذیر را بهای بیچ
از سنگ و ساروج طرح افکنده خاطر انور از ان رهگذر نیز طریق اطمینان بمود و یکی از ان شوارع
اقبال شاهراهی است بخط مستقیم از دار السلطنه فرح آباد تا ملدهٔ طیبه ساری بمسافت چهار فرسنگ راه
که بی شائبه اغراقات منشیانه خیابانی است سنگ بست و پایدار و واقع در میان گلزار و همچنین
با یمین کزین خیابانها در میان گل و یاسمین از ان خطه ارم قرین تا دار المومنین استراباد بمسافت
چهار فرسخ و تا آمل و بارفروشده و عمارات و بساتین آن سرزمین طرح انداخته خاطر والا از تمام
آنها نیز مطمئن ساختند مجملا بمعماری همت والا دران شهرها و قصبات و اماکن متعدده مازندران بهشت
نشان کار عمارات دلگشا و باغات و بساتین فرح افزا بجایی رسید که هر گل زمین از ان غیرت
بهشت و بهار نموداجنات تجری تحتها الانهار گردیده و دران سال فرخ فال شهریار کامکار فصل
زمستان را در سیر متنزهات و صید و شکار آن دیار مسکیذرانید تا کوکبه جهان ساز کان بجهت الشرف
خود رسید **دیگر** از سوانح این سال ارتحال جمعی از ملازمان کامیاب اقبال بعالم بقا و یکی از ایشان
ملک بیک وزیر قورچیان عظام بود که بمرض ریگ مثانه در رباط سنگ بی وداع جهان گذران نمود
دیگر میرابوالقاسم ترشیزی داماد میرزا ی عالمیان بود که بعد از فوت میرزا ی مشار الیه منصب جلیل
الشان وزارت مازندران بهشت نشان بوی کرامت شده بود دیگر خواجه کمال الدین حسین اصفهانی
وزیر مشهد مقدس معلی است که بعد از آنکه سفر ناگزیر گزیده دران ارض مقدس مدفون گردیده دیگر
شاهوردی سلطان محمودی است که بحکومت کیچ و مکران سرافرازی داشت و در حینی که ازین فعل رکاب
جهان پناه می‌آمد در حوالی اصفهان بجهان جاودان شتافته برادرش شیرازی سلطان بحکومت آن
ولایت تعیین دیگر آقا ابوالفتح اصفهانی مستوفی سرکار خاصه شریفه بود که در رکاب همایون بعزم سفر
مازندران روان گردیده در گیلان بخ اقامت بجهان جاودان کشیده و چون خلاصه حال هر یک از ملازمان کا

اقبال و سایر اکابر و اعیان ایران در ذیل این روضه ارم نشان رقم زده کلک بیان خواهد شد بنابر این
دریں مقام طریق اختصار نمود **گفتار در سوانح سال بیست و ششم جلوس همایون خاقان بلند اقبال
که مطابق بیجان ئیل ترکی و متعاقبه هزار و بیست و یک هجری بوده** چون حکمت بالغه حکیم علیم
تقدست اسماؤه و توالت آلاؤه سیر و دور ثوابت و سیار و آمد و رفت خزان و بهار را در جهان
امکان و عالم آفرینش باعث نظام و انتظام کارخانه قدرت لایزال فرموده و بتجدد لیالی و
ایام و تعاقب شهور و اعوام ابواب نوشدن سال بر روی پذیرایی امور جهانیان گشوده لاجرم رسیدن
نیر اعظم و عطیه بخش عالم محاذات نقطه اعتدال ربیعی که آغاز اهتزاز انواع نشو و نما و اول
فزودن طراوت و شادابی گلهای گلستانهاست طنطنه کوس نوروزی بتازگی بلندآوازگی یافته
کوکبه سلطان بهار رخ اقامت بساحت گلزار و طرف جویبار میکشید و بنابر آنکه خسرو سیارگان در
الشرف خود بر اورنگ جهان افروزی جلوس مینماید سلاطین کردون سریر نیز درین روز فیروز که
نوروز سلطانی و عید سعید و آغاز سال جدید عبارت از آنست بترتیب مجالس ارم قرین و محافل بهشت آیین
فرمان داده جهان پیر را دیگر باره جوان میسازند لهذا درین سال فرخ فال که نوروز فیروز در روز سه
شنبه شانزدهم ماه محرم الحرام اتفاق افتاد بخت آرای اورنگ سلطنت جاودان برسم دیرین و آیین
سلاطین دیرینه بندگان بهشت نشان بآراستن جشن نوروزی فرمان داده ابواب گونه گونه خوشدلی
و شادمانی بر روی زمانه و زمانیان گشاده و بعد از انقضای آن جشن ارم نگار و انصرام ایام بهار که هوای
آن دیار بر باشندگان گلستان از در گرمی درآمد تماشای جشن چکه گیلانیان و نشاط شکار و سیر
متنزهات دیار گیلان از دار السلطنه فرح آباد عنان عزیمت بصوب آن ولایت انعطاف دادند و رسم
دیرین مردم آن سرزمین در جشن مستقر چکه آنست که چون سه ماه ایام بهار در آن دیار بپایان
رسیده هوا آغاز گرمی نماید بزعم منجمان آن دیار پنج روز از آن ایام را خمسه مسترقه نام نهند و درآن
پنج روز ابواب خوشدلی و شادمانی بر روی روزگار خود گشوده از منازل و مساکن خود در خارج اقامت
یکبار رو در یا کشند و عموم مردمان از مرد و زن و خرد و بزرگ و پیر و جوان با یکدیگر از در آب بازی درآمده
از لباس خودداری عریان و در آن بحر شور و شر شنا در کنند و هر روز از آن پنج روز را در میان
خود نموده شب عید و روز نوروز شمرده بجز گرم کردن هنگامه عیش و نشاط بکار دیگر نپردازند القصه
[illegible] چون کوکب همایون خسرو گیتی کشا بهوای سیر و تماشای آن هنگامه عشرت افزا بصوب گیلان
مرحله پیما گردیده بعقبه رودسر از اعمال آن کوه که محل گرم شدن هنگامه جشن چکه است رسید چراغان جشن



خاقان حضرت ترک تعجیم [illegible]

دلپذیر پر تو توجه شهریار گردون سریر بسیر و تماشای آن فروزانتر از بدر منیر گردیده از آنجا موکب
ظفرنشان رخت اقامت بلاهیجان کشیده و بنابر آنکه آیینه خاطر قدس مناظر از جرایم و تقصیرات بهزاد
بیک وزیر آنجا زنگ پذیرشده بود فرمان قهرمان خسروانه ابواب مؤاخذه و بازخواست بر روی وی باز
گشوده شاهوردی بیک بابر دلو باشی صحبت و لطیف خان بیک دوات دار را بضبط و تحقیق اموال
و تشخیص بقایای ایام عمل شار الیه مامور فرموده و چون روزی چند شاهباز عزم شاهانه بنخجیر شکار
آن دیار بال پرواز گشوده کوکبه اقبال پادشاه سرافراز طریق توجه بصوب صواب معمورة جنت قرین
قزوین پیموده درد و لتخانه آن بهشت روی زمین بتخصیص دولتسرای جدید که معمار همت والا دران
والا سرا آسمان کشیده و بعمارت نو موسوم گردیده بود بار خوشدلی گشوده در مدت اقامت آن ولایت
اکثر اوقات مجالس ارم قرین ترتیب داده ابواب مسرت و شادمانی بر روی خاصان و مقربان آستان
گردون نشان گشادند و در میدان سعادت بتقریب چوگان بازی و قبق اندازی داد کامبخشی و کامرانی
میدادند و در خلال این احوال شرذمه از عواطف بیکران شامل حال سلمان خان خلف شاهعلی سلطان
استاجلو که همشیره زاده شاه جنت مکان و جوز مصاهرت ابن الاعمام و دودمان سرافراز بود فرموده حکومت
دار السلطنه قزوین را بوی کرامت نمود اما باملال لشامت اجاره عمل عمال در تمام مهمات آن ملک
دلپذیر رایت استبداد و استقلال افراخته از راه سلوک ناهنجار و طمع زیاده داد و بیداد شهری را
منبال خود دانسته بنابرین بازاء سوء اعمال مورد غضب و سخط شاهانه گردیده تا مدتی دیوال گرفتار
بند و زندان و سلاسل و اغلال بود القصه موکب همایون فال بفیروزی و اقبال بقصد احراز سعادت
زیارت روضه رضا علیه التحیة والثنا از راه دماوند و فیروزکوه و ییلاق لار بصوب صواب مشهد معلی
مرحله پیما گردیده در اشرف ساعات و اغر اوقات بآن روضه سدره مرتبه عرش درجه رسیده و در عرض مدت
نه روز که هر روزش بتقریب ادراک سعادت زیارت بر خاقان گیتی فروز عزیزتر از شب عید و روز نوروز
بود شادروان جلال در جوار مزار کثیر الانوار خواجه ربیع الخثیم نزول اجلال داشت و هر روزه بعد از
ادراک سعادت زیارت و طوف آن روضه ملایک مطاف ابواب انجاح مرام بر روی خواص و عوام
بتخصیص خدام آن آستان سپهر احتشام گشوده گرامی اوقات را در پذیرایی اعمال خیر مصروف می فرمود
**و از جمله** سوانح اقبال که در آن چند روز رو نمود بخت صدور فرمان باجرای آب خیابان و توسیع صحن آستان
ملایک پاسبان بود و این اساس مصون از اندراس بسرکاری شاه منظرخان توکلی حاکم مشهد مقدس و باهتمام
سعی و اهتمام معماران و استادان چابکدست در اندک روزی چنانچه اکنون هست بپایه والای اتمام رسید

وچون بپیوسته ابداع عمارات سپهر ارتفاع و معموری و آبادانی ارباع و اصقاع و تعمیر بقاع در ضمیر خورشید
ارتفاع انتقاش داشت فرمان والا بتتمیم عمارات مزار خواجه بزرگوار خواجه ربیع که خیمه غفران اصدار یافته آن
بقعه شریفه نیز بابداع عمارات عالی و احداث باغات متعالی مونه زینت جنان گردیده و همچنین چون بعرض آن
حضرت رسید که ساکنان آن ارض مقدس از قلت آب روان گرفتار عذاب جاودان اند فرمان همایون
باجرای قنوات و انهار سلسبیل آثار که یکی از آن سرچشمه نهر خیابان است نافذ گردیده در اندک زمانی نفاذ
آن فرمان آبی بکام تشنه لبان آن خطه خلد نشان رسانید و چون دران سفر سعادت اثر خواجه جلال الدین
اکبر غوریانی خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود خدمتش را بتفویض وزارت کل خراسان سرافراز فرمود
و هم دران ایام چون خبر قرب ورود موکب ظفر اعتصام بحسین خان شاملو بیگلربیگی هرات و امیرالامرای ممالک
خراسان رسیده بود بعزم تقبیل عتبه علیا در مشهد معلی باقامت کشوده و چون بدریافت شرف پابوس
سربلند گردیده روزی چند در رکاب همایون کامیاب خوشدلی گردیده بدستوری آن حضرت بطرف هرات معاودت نمود
و مقارن رخصت جناب خانی الویه دولت و اعلام جهانستانی بصوب صواب استراباد بر حرکت
گردیده از راه دشت جرجان رخت اقامت بآن ولایت کشیده و روزی چند فریدون خان حاکم استراباد بلوازم
حسن و الانشاد الوالب خدمتکاری و جان سپاری بر روی خود گشاده موکب ظفر جناب از انجا بعزم
قشلاق بسوی عزیمت مازندران بهشت بنیاد نهاده و سیر کنان و شکار افکنان بدارالسلطنه فرح آباد
رسیده منبسط بساط عشرت و نشاط و انجاح مرام کافه انام مشغول گردیده و از سوانح اقبال که در اواخر
این سال فرخ فال باستقبال موکب جاه و جلال آمده صدور فرمان بابداع عمارات فردوس نشان و اختراع
شهر و بازار و میدان و امثال آن در اشرف الکاء مازندران یعنی قصبه طیبه اشرف بود که معماری همت
آسمان پیوند و سرکاری میرزا تقی مشهور بساروتقی بود و بنا بر آنکه در مدت اقامت مازندران آن بلده
خلد نشان اکثر اوقات محل نزول رایات ظفر آیات بود و امرای عالیشان و ارکان دولت ابد نشان و سایر
مقربان و ملازمان رکاب اشرف منازل ارم نشان و مساکن بدایع بنیان دران مدینه امن و امان بنا
نهاده ابواب تمامی بر روی آن مساکن ارم نشان گشاده و چون اعداد اوصاف این اشرف بقاع روی
زمین از حوصله تحریر و تقریر بیرون است آنان که بسلیقه بخت بلند باین بلده خلد مانند رسیده کما هی
سیر و تماشای عمارات و باغات آن بهشت جا گردیده اند آگاهند که تصویر این گلدسته نگاه در نگار
خانه خیال راه ندارد و چه نیکو گفته آنکه گفته **بیت** هر کس که ز شهر آشنائیست ✿ داند که متاع ما کجائیست ✿
**و دیگر** از سوانح این سال فرخ فال که خبر سنوح آن بدربار اقبال رسید کشته شدن محمد خان قزاقلر و

چند نفر

چند نفر از آقایان معتبر وی بتیغ بیباکی ملازمان لوارصاب خان والی گرجستان کارتیل بود و سبب این مستی
و باعث برین درازدستی آن بود که چون پیوسته طایفه قزاقلر از راه دزدی و غارتگری بسرحد گرجستان
کارتیل کشیده گاهی بظاهر و عیان و گاهی پوشیده و پنهان اناث و صبیان گرجیان را اسیر و دستگیر
میگردانیدند و بازار بیع و شرای اسرای گرج در میان طایفه قزاقلر از همه چیز بیشتر رواج داشت و
بدین جهت مجموع گرجیان کمر کین آن جماعت بر میان بسته بودند و باعث دیگر آنکه در زمان استیلای
رومیان که جعفر پاشا بر سر همایون خان جد لوارصاب خان بگرجستان آمده بود محمد خان قزاقلر باتباع
خود که بلدای آن بوم و بر بودند از راهی که بهتر و بمقصد نزدیکتر رسیده اند پاشا را با لشکریان بر سر
همایون خان آورده سلسله جنبان گرفتاری وی شده بودند و ازین رهگذر نیز طالب کینه خواهی می بودند
چون درین اوقات که خاقان ستوده صفات از تقصیرات محمد خان مذکور گذشته مقرر فرموده
بود که با لوارصاب خان از در دوستی و وفاق در آمده لوارصاب خان نیز با او صلح نماید لوارصاب خان
بهانه اطاعت فرمان او را با چندتن از اعیان طایفه قزاقلر بمهمانی طلب نموده محمد خان نیز ابواب قبول
دعوت بر روی وی گشوده بود و چون مجلس ضیافت بحضور آن جماعت زیب و زینت یافت ازناوران
از در غدر و مکر در آمده تیغ جرات از نیام انتقام برکشیدند و محمد خان را با اتباع عرضه تیغ هلاک گردانیدند
و با آنکه آن طایفه بدگوهر بشامت نفاق و اتفاق سردار روم بمکافات عمل خود رسیدند اما
لوارصاب خان و ازناوران نیز بجزای کردار ناهنجار خود گرفتار و چون روز وعده ضیافت رسید
و خان قزاقلر با اتباع و ملازمان ببزم مهمانی حاضر گردیدند خوان الوان غدر و تزویر لوارصاب خان و
ازناوران وی آشی از برای ایشان پخت که همگی را لذت آن از نعمت حیات سیر کرد القصه چون مهمانان
بر سر خوان احسان خان گرجستان حاضر گردیدند ازناوران که جویای انتقام بودند با تیغهای کشیده
بر سر ایشان دویده همگی را بقتل رسانیدند و در وقوع این مهمان نوازی هر چند در نظر حقیقت بین شامت
نمک بحرامی و نفاق محمد خان و اتباع اتفاق افتاده و بجرم آنکه قدم عهد طرف خسروانه را زده بیخواره
ابواب مراسلات و مکاتبات با سردار روم مفتوح داشت زمانه این آش گرم را در کاسه وی گذاشت اما
لوارصاب خان با اتباع وی نیز بشامت غدر و تزویر که لقمه ایست گلوگیر کشیدند آنچه کشیدند مجملا چون خبر
قتل محمد خان و رفقا بعرض اقدس اعلی رسید بنا بر انتظام کارخانه سلطنت ولی الاسلام مصطفی بیگ برادر محمد خان
را برتبه امارت طایفه قزاقلر سربلند گردانیده باعث امیدواری و اطاعت اکثر اعیان گردید **و دیگر** از سوانح اقبال
گوشمال اکراد مانه بتیغ جرات سارو سلطان بیگدلی شاملو حاکم ساروقورغان و کاورود بود خلاصه این مقال

آنکه چون اسکندر سلطان بنابر حرکات نامناسبانه تاب دشمنی بنیان شهریار جهان جانبخش نیاورده
از چمن قراچوق رخت اقامت بولایت خود کشیده بمقتضای صدق مؤدای العادة کالطبیعة
الثانیة ببی اعتدالی دست درازی را از حد اعتدال گذرانیده اکثر اوقات آنان قوم بیچاره را آزار
و اضرار باطراف الکا و ایلات میرسید درین سال جار سلطان تابوجی از بهادران شاملو متوجه گوشمال او گردیده
مأمور گردیده و با آن گروه فتنه انگیز از در ستیز و آویز درآمده قریب بهفتصد تن از سران آن جماعت را
بضرب تیغ شیر ناچیز گردانیده و بتسخیر قلعه اسکندر پرداخته بقیة السیف را آواره دیار گریز ساخت
دیگر از وقایع این سال رفتن رستم محمد سلطان خلف ولی محمد خان بغرجستان بود تفصیل این اجمال آنکه
چون حشری از اوباش اوزبکیه از راه وفاداری و طریق یاری در مدت اقامت خدمتش در هرات بوی
پیوسته بودند و از پادشاهزاده خود جدا شده و حسین خان چون اعتمادی چنان بر اوزبکان نداشت
بنای سکنای ایشان را در خارج شهر و بیرون حصار گذاشته بود و در این وقت که دو نوبت عزم
حرکت بصوب غرجستان جزم و از بیگلربیگی دستوری طلب نموده بودند و خدمتش از غدر و بی وفایی آن
جماعت اندیشیده بتجویز رفتن پادشاهزاده با ایشان نمی نمود و بدون عرض جمعی از غازیان
قزلباش نیز طریق مرافقت وی نمی توانستند نمود تا آنکه اوزبکان شبی بجبر بیگلربیگی پادشاهزاده
را گریزان بجانب غرجستان بردند و مردم آن ولایت چون از قرب ورود وی آگهی یافتند از راه اطاعت
فرمان خاقان گیتی ستان مشعر بر عنایت و مراقبت پادشاهزاده که سابقا بایشان رسیده بود باستقبال
وی شتافته لوازم طاعت و انقیاد وی بتقدیم رسانیدند و پادشاهزاده باتفاق ایشان بر
سر جماعتی که بدولتخواهی ندر محمد خان برادر امام قلی خان والی بلخ با وی طریق مخالفت پیموده
بودند ایلغار کرده لوازم تاخت و تاراج بعمل آورد و بخشی از آن غنایم موفور با مکتوب مرغوب
مشتمل بر اظهار اخلاص و دولتخواهی و رعایت حقوق نمکخوارگی خوان احسان پادشاهی برسم یادبود
بصحبت حسین خان روان نمود و فرستاده وی وقتی بهرات رسید که حسین خان از بیم عتاب و خطاب
شاهانه درباره رفتن رستم محمد خان غریق بحر اندیشه بود چون نامه اخلاص مضمون وی را مطالعه نمود
فی الجمله مطمئن خاطر گردیده صورت واقعه را عرضداشت و با مکتوب شاهزاده روانه درگاه معلی نمود دیگر
از سوانح اقبال که در اواخر این سال خیریت مآل روی نمود زوال کوکب اقبال و اشتعال کوکبه جاه و
جلال الله قلی بیگ قورچی باشی قاجار بود خلاصه این مقال آنکه چون اکثر اوقات بدستی شگرفان تنگ
شراب لبالب غرور سرشار التفات پادشاهانه گردون شان اتفاق می افتد قورچی باشی مذکور که بجوینه ازین



باده هوش ربا بدرد سر خمار حرکتهای بیجا گرفتار بود با بخت زبون خود از در بدمستی درآمده ابواب عنف و سخط
خسروانه را بر روی خود گشوده و چون بعنایت توجهات گوناگون بر مدارج ترقیات از حد افزون معزز
نموده بود تکیه بر عواطف بیکران و خدمات شایان خود کرده سخنان گستاخانه بر زبان می آورد و
آن را باعتقاد خود ظرافت و خوش طبعی نام مینهاد و آینه خاطر اقدس نظام کار از جراتهای سرشار
وی غبار کدورت پذیرفته در دار السلطنه فرح آباد آن مغرور بدنهاد را بدست جلاد قهرمان قهر داد و درین
اوان چون کلمات بر زبان الهام ترجمان لفظ نمک بحرامی آن نادان میگذشت بر همگنان نمک بحرامی
وی ظاهر گشت و بوضوح پیوست که با آنهمه شفقتهای گوناگون با مرشد و ولی نعمت خود دل دگرگون کرده
در صدد تربیت یکی از شاهزادهای والا نژاد است لا جرم بازای جرایم ظاهری و باطنی بسزای جزای
خود رسید بختان آن زیاده سر بی ادب به بهری بیک قراملوی مشهور بتراخی گیرانیدند و باد
بی نیازی بر خرمن ترکتازی وی وزیده گرفتار زندان سلاسل و اغلال گردید و از اندوختهای او و اولاد
او که بحیطه ضبط محصلان دیوان درآمد سوای مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و اسب و شتر و جنس
بیوتات که بجنس ضبط نمودند مبلغ سی هزار تومان از سایر اموال و مملکات ایشان بشمار آمده بود
چون مواخذه و بازخواست تقصیر نمک بحرامی آن بداندیش بیش از بیش بود بعد از تعذیب و شکنجه بی شمار
بموجب فرمان چشم آن کور باطن و پسرانش را که زلال سیاست از چشمی نه برآورده صورت اندیشه
خطا پیشه اش را بوهم نمودند و رفته رفته کارش بجایی رسید که در زیر چوب محصلان کشته گردید چشم از
اسباب زندگانی پوشید و چون حقوق نمک پروردگی و دودمان ولایت و کرامت با نمک بحرامان کرد آنچه
کرد عواطف بیکران بنا بر رعایت جانسپاری و اخلاص و رعایت اختصاص حسینعلی خلف سید بیگ ولد
سید معصوم بیگ صفوی را که بشرف مصاهرت آن حضرت سرافراز و از مرتبه یوزباشیگری بمدارج علیا
و خانی مسعود نموده بود بپایه والای قورچی باشیگری سربلند بخشود دیگر از سوانح این سال استیصال
علیخان بیگ جوانشیر و میرزا حسین بیگ برادران بدگهر بود خلاصه این مقال آنکه سرکردگی و امارت ایل جوانشیر
که از تراکمه قراباغ و سی و دو قبیله بدین جهت با توز ایکی مشهورند ابا عن جد بایشان متعلق بوده و در
زمان استیلای رومیه سران ایل میرزا حسین بیگ مذکور طریق اطاعت ایشان پیموده با ایل و عشیرت خود در
قراباغ بار اقامت گشوده بود و بعد از چند سال که اورنگ شهریاری بجلوس همایون شهریار ربع مسکون زیب و بها
پذیرفت علیخان بیگ از راه مآل اندیشی بر دیگران پیشی گرفته خود را بپایه سریر سلطنت مصیر رسانیده بعواطف
بیکران محسود امثال و اقران و از جمله مقربان آستان جاه و جلال گردید و ایل جوانشیر از بی سرکرده پریشان

خوف و رجا سرگردان بودند تا موکب جهانگشای طریق تسخیر آذربایجان نمود و آن ملک فسیح الفضا را بحیطهٔ ضبط و تسخیر درآورد و بنابر آنکه وقت مقتضی مؤاخذه و بازخواست نبود بدستور ایالت و سرکردگی ایل مذکور را بمیرزا حسین بیگ مذکور کرامت فرموده بود و این عاطفت در میان برادران سلسله جهان نزاع و کلفت گردید و دوستی و محبت بدشمنی و عداوت انجامید و پیوسته قاصد قتل یکدیگر میبودند تا در این اوقات که علیخان بیگ حسب الفرمان قضا جریان بتعمیر قلعهٔ گنجه مأمور شده با تن [illegible] در انجا می بود انتهاز فرصت نموده در روزی که محمد خان زیاد اوغلی حاکم قلعه از شهر بیرون بشکار بیرون رفته بود قصد قتل برادر نمود و چون آن بدگوهر خبر برسر برادر تاخت او از بیم جان بهراسان و گریزان خود را بخانهٔ محمد خان زیاد اوغلی انداخت و در انجا چون علیخان بیگ را بر اثر خود شتابان دید ازراه دهشت و اضطراب خود را بحرم سرای محمد خان افکنده در انجا متحصن گردید و علیخان بیگ قطع نظر از مراعات ادب و آداب کرده بشتاب تمام قدم بحریم حرم نهاده برادر را بدیار عدم فرستاد و غازیان قاجار که در آن وقت بر در دولتسرای محمد خان حاضر بودند از ارتکاب جرأت آن خون گرفته بتاب و طاقت شده آن ستیزنده بی ادب را علی العور بتیغ تیز ادب کردند و بآب تیغ درخشان شعلهٔ حیات آن زیاده سر بلند پرواز را فرونشانیدند و بعد از رسیدن این اخبار بدربار سپهر کردار چون وقوع قتل آن دو مغرور غدار مقرون بمصلحت دولت پایدار بود شهریار گردون غلام اذن خلوت آنها اهتمامی نفرمود دیگر از وقایع این سال ارتحال جمعی از مشاهیر کاسب اقبال بجوار رحمت ذو الجلال است از انجمله نور محمد خان بن ابو المحمد خان بن دین محمد خان بن الوس خان از نژاد جوجی خان بن چنگیز خان بود که شرح حال وی در سال تسخیر مرو شاهجهان و توطن او در دار العلم شیراز گزارش پذیرفت دیگر رحلت شاه مولانا عبد الله شوشتری است که در شب یکشنبه بیست و ششم ماه محرم سال مذکور قریب بصبح بعالم بقا شتافت و شرح حال سعادت اشتمالش در محل خود عماقریب بگزارش خواهد یافت دیگر از سفر گزینان جهان باقی محمد بیگ بیگدلی است که در زمان دولت بهشت نشان سر بر بالین رنجوری نهاده خاقان بنده پرور حکیم سلمان را بمعالجهٔ وی فرستاد و چون سفر ناگزیر وی مقرر و مقدر بود مداوای طبیب عمل نمی نمود و بیباکانه بدواهای ترکانه و غذاهای نامناسب مرض را شدت و ضعف را قوت میداد تا در اول زمستان متاع اقامت را بعالم بقا فرستاد و چون پیوسته بحسن خدمات شایسته منظور نظر تربیت جهان و از جملهٔ باریافتگان بزم ارم نشان بود عنایت بیکران بتجهیز و تکفین وی فرمان داده کالبدش را بمشهد معلی فرستادند و بعد از فوت وی برادران و بازماندگان او را بعواطف



پرستش و دلجویی سربلندی کرامت فرموده ابواب تربیت و بنده پروری بر روی ایشان گشوده چون دولت عنایت بچاپیت صاحب ثروت و مکنت و املاکش وقف خیرات و مبرات بود حال الاشاره والا بنابر آنکه فرزندی داشت سایر اموال و مخلفاتش در میان برادران وی که یکی از ایشان حیدر سلطان ایشیک آقاسی حرم محترم بود بطریق انقسام نمود گفتار در تجدید سال جیبون قال ایم دئیل مطابق هزار و یکصد و دو هجری که آغاز بهار سال هشت و هشتم جلوس همایون برادرنگ سلطنت بود نخستین بری که درین بهار بر شاخ دولت پایدار ببار آمد نفاذ فرمان آبادانی جشن نوروز سلطانی بود که تاریخ روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه محرم الحرام در فرح آباد جنت بنیاد اتفاق افتاد و بعد از انقضای سه روز از جشن نوروز فیروز کوکبهٔ اقبال خاقان گیتی فروز از آن خطهٔ خلد نشان بصوب صواب دار السلطنه صفاهان روان گردیده در سعد اوان بآن مرکز دایرهٔ امن و امان رسید و اکابر و اعیان آن معمورهٔ ارم نظیر بورود خسرو کردون سریر بسط بساط خوشدلی و نشاط پرداخته رسم و آیین چراغان و آذین را تازه ساختند و دکاکین چهار سو و بازارها مبتنی آذین رشک نگارخانهٔ چین و خورشید تابان خورشید جبین دماز [illegible] کاکین غیرت خلد برین گردید و مردم اصفهان که بجان و جنان بزم آرای نگارستان جشن نوروز سلطان بودند چند روز ابواب مسرت و خوشدلی بر روی روزگار خود گشودند و خسرو کامبخش کامرستان چون از ناصیه حال مردم صفاهان آثار جان نثاری و اطوار خدمتگزاری بجان و جنان مشاهده نمود بازای آن بزم آرایی ابواب عواطف بیکران بر روی ایشان گشود و مال ساله رعیتی و اربابی و ده یک تمامی حاصل دیوانی سکنه و رعایای آن بهشت جا را که قریب سی هزار تومان می شد بانعام ایشان کرامت نموده این عارفه را علاوه سایر مواهب و عطایای خسروانه فرمود دیگر از سوانح این سال فرخ فال فتح قلعهٔ بنت فهل من اعمال کیج و مکران بود که حسب الفرمان خاقان کشورستان گنجعلی خان حاکم کرمان لشکر کرمان و سرداران قبایل را جمع آورده بتسخیر آن قلعه پرداخت و ملک شمس الدین ملک دینار والی آن دیار را که بمحافظت آن قلعه چهار رایت اقتدار افراخته بود با فرزندان و متعلقان اسیر و دستگیر گردانید بمصحوب معتمدان خود بپایهٔ سریر سلطنت مصیر فرستاد و گنجعلی خان مشار الیه گرفتاران را در دار السلطنه صفاهان از نظر کیمیا اثر گذرانیده بر شنیدن خبر آن فتح نمایان مسرت افزای خاطر پیر و جوان گردیدند اما چون بر آیینهٔ ضمیر خورشید نظیر نقش پذیر گردیده بود که عموم سکنه و متوطنین دیار کیج و مکران پیروی اهل سنت و جماعت پیش گرفته اکثر ایشان حنفی مذهب و جمعی نیز شافعی مذهبند و ملک شمس الدین بنابر دعوی سیادت و اظهار تشیع و دینداری

در میان ایشان غریب بسر برده بنابرین خاقان روی زمین بنظر عفو و احسان و نیکی از جرایم سکران
او در گذشت و مقرر فرمود که از راه رفاه حال بدار الامان کرمان اشتغال نموده در انجا بفراغ
بال بدعای دولت بیزوال اشتغال می نموده باشد لیکن چون شاه مهوش پای خود بسی
بلند افتاده خود را شاه شاهان و کیچ و مکران را باصطلاح معموره جهان نام نهاده بود چون بدار الامان
کرمان رسید ساحت آن ولایت را در خور بلند پروازی خود ندیده رخت اقامت بدیار آخرت کشید و برهان این
زیاده سری آنکه شاه شاهان ملک شمس الدین نقش نگین وی بوده اما ملک دینار پدر رشک فی الجمله
قدر و پایه خود را میدانسته این بیت را نقش نگین خود نموده بود که **نظم** خداوند جهان اگر نبودی
ملک دینار را کی ه نهادی کیچ و مکران را چنین ارزان بدیناری ه **دیگر** از سوانح اقبال که درین سال فرخ
فال باستقبال کوکبه جاه و جلال آمد آن بود که ایلچیان و پادریان فرنگ از راه اظهار اخلاص و
هواخواهی از جانب پادشاه اسپانیه که از اعاظم سلاطین آن سرزمین است در بارگاه جهان پناه بار
اقامت گشودند بواسطه مقربان درگاه در دار السلطنه صفاهان بشرف بساط بوسی سرافرازی یافته
نامه اخلاص ختامه و تحف و هدایای پادشاه خود را از نظر کیمیا اثر گذرانیدند و چون پادشاهان فرنگ
و سلاطین دین نصاری عموماً با آن حضرت از در دوستی و الفت درآمده طریق یکجهتی و یکدلی می سپردند
قبل ازین بفرمان خاقان روی زمین دنگیز بیک یوزباشی و ملو طریق سفارت بصوب فرنگستان
پیموده بود و درین وقت که بمرافقت ایلچیان مذکور معاودت نموده بجرم غلط کاری و امساک زیاد و
خوش آمدگویی که باعث ازدیاد قوت طامعه آن در حینی که بشرف خاک بوس عتبه علیا سرافراز
بیشه مورد غضب قیامت لهب گردیده ازپای درآمد و قهرمان قهر خسروانه نخست بگزلک سیاست
گوش و بینی وی را بریده پس از آن بعقوبت و رسوایی که کس مبیناد سرنگونش از دار عبرت آویخته
بعالم آخرت فرستاد و اموال و اسباب وی را که از راه تزویر و رباخواری و سعی و اهتمام ابرام
در ایلچیگری آن ولایت اندوخته بود عوض سکران یکی از پادریان فرنگ احسان فرمود و از
جرایم سکران آن ستمگر زیاده سری یکی آن بود که باحتمال آنکه شاید ازین رهگذر رشتانی بوی آسیب
چون بکوهه رسیده بود تکلیف و عذر حاکم آنجا نامه همایون را که پادشاه اسپانیه رقمزده
خامه بلاغت مشحون و بمهر مهر آثار مختوم بوده سرگشوده لالی مضمون آنرا که در درج استتار مخزون
بوده بحاکم مذکور اظهار نموده لاجرم چون بوی بخششی از حاکم آنجا بمشام امیدش نرسیده سخن آن
حاکم نادان را بگوش قبول شنیده بود بحکم مقتضای کما تدین تدان آفت مؤاخذه بگوش و بینی وی

رسید

رسید **دیگر** آنکه در مدت اقامت اسپانیه چنان اتفاق افتاد که زن پادشاه آنجا رخت از گوشه تخته
تابوت کشیده شاه و سپاه برسم و راه آن ولایت لباس سیاه پوشیدند او نیز بخوش آمد پادشاه
بدون تکلیف تا بجبر و اکراه چه رسد سرتاپا سیاه پوشید غافل ازین که ایلچیان سلاطین روی زمین بهر
دیار که روند پیروی رسم و آیین ولایت ولی نعمت خویش پیش گرفته از آن در نگذرند بنابرین در
موقف بازخواست بعد از وداع گوش و بینی از لباس حیات عریان گردید **دیگر** آنکه نیشواجانی
که از قبل اشرف اعلی برسم باب خلیفه ملت مسیحا شرف نفاذ یافته بود با یکی از تجار آن دیار
نموده مشت رزی بهبای آن گوهر شاهوار گرفته بود و آن تاجر گران سرمایه خود را دنگیز بیک نام نهاده
نامه همایون را رسانیده ازین راه بنوایی خود رسیده بود چون ظهور این جرات ازوی بوضوح پیوست
بمواخذه آن چشم از شعاع متاع حیات بست **دیگر** از تقصیرات زیاد آن غلط کار بدنهاد که جز
اخیر علت تامه سیاست وی گردید آن بود که ابواب ظلم و ستم بر روی همسفران بعنوانی گشود که
بسیاری از ایشان را بمقتضای **مصراع** از جور بود که مرد بیدین گردد ه ترک دین نصاری کرده بکیش اهل
فرنگ درآمدند و تا از مشقت و تعب آزار و اضرار آن ستمگر بی زنهار خود را کنار کشند زنار بر
میان در کنیسه ترسایان نشسته باین وسیله از دست ظلم و ستم وی رستند و سودی که درین سفر
ازین رهگذر اندوخت در دنیا خرمن حیات خود را سوخت و در آخرت سرمایه رستگاری خود را با بنیا
غلط کاری باتش جحیم فروخت باری **نظم** هیچ دشمن بدشمن آن نکند ه که کند مرد کم خرد با خویش ه
**دیگر** از سوانح این سال مراجعت قاضی خان صدر از ایلچیگری دیار روم باستان اقبال معسکر جاه و
جلال است تفصیل این اجمال آنکه چون صدر عالیشان چنانچه ایما بان شد در کمال عظمت و شان
بجانب روم روان گردیده بدیار بکر که محل اقامت نصوح پاشای سردار بود رسید پاشای مذکور بعد
از تقدیم لوازم اعزاز و احترام صدر عالیمقام متوجه استنبول که دار الملک سلطنت قیاصره روم است
گردیدند و چون بنزدیک آن مرز و بوم رسیدند پاشا پیشتر از صدر عالی گهر بشهر درآمده خود را بخدمت
سلطان احمد خان خواندکار رسانید و حقایق حالات را عرض نموده ابواب اطلاع در همه باب بر
روی او گشود و روز دیگر باشاره قیصر مجموع بیگلربیگیان و پاشایان و امرا و اعیان لشکریان و
مردم شهر باستقبال صدر بلند اقبال شتافته خدمتش را در کمال جاه و جلال بشهر درآوردند و بصوابدید
نصوح پاشا جابجا صدارت مآب باتفاق رفقا بمجلس خواندکار درآمده برسم و آیین آن سرزمین
تبلیغ رسالت نموده و خواندکار نیز ابواب تعظیم و احترام تمام بر روی صدر عالیمقام گشوده خدمتش را

معاونت خود طلب نمود و با آنکه بودن رستم محمد سلطان در غرجستان بهانه نزد مشیر محمد سلطان بود اما معلی
خان عذر وی نپذیرفته بمبالغه تمام برادر کهتر را با خود همسفر نمود و چون اخبار مذکوره در غرجستان برستم
محمد سلطان رسید با سه هزار کس بر نشسته از راه ایلغار روی بتسخیر بلخ گذاشت و حاکم بلخ که گماشته
مذ محمد سلطان بود چون یارای مقاومت با لشکر غرجستان نداشت از راه فریب و طریق ملایمت بسوی
تحصن بحصن حصین ارک گذاشت و شهر را تسلیم رستم محمد سلطان و لشکریان او نمود در باب ماندن
ارک زبان بتمهید معذرت گشود که چون خانه کوچ و متعلقان سلطان را که در ارک اقامت داشتند از لشکر
بیگانه محافظت لازم بود جرأت سپردن آن ننمود و الا ملک ملک شما و خانه خانه شماست و ما بندگان
در میان شما جدایی نمیدانیم و چون رستم محمد سلطان بر شهر استیلا یافت والده مذ محمد سلطان که همشیره
میرزا ابوطالب رضوی مشهدی و در رای و تدبیر یگانه زمانه بود از بیم آنکه مبادا رستم محمد سلطان بقهر و
غلبه حصار ارک را بگشاید بادی از در عطوفت و مهربانی مادرانه در آمده بوساطت محرمان نزد وی پیغام
فرستاد که چون شما را نیز از جمله فرزندان عزیز خود میدانم نمیخواهم که غبار کلفت و نزاع در میان
برادران ارتفاع یابد لاجرم با خود قرار داده ام که دختر خود را در حباله نکاح تو در آورده ترا هم یکی
از فرزندان خود شمارم تا ابواب صلح و صلاح بر روی عباد گشوده مملکت ما وراء النهر را در میان
تو و پسران خود قسمت نمایم تا هر سه برادرانه با یکدیگر بسر برید و بسبب اتفاق شما مملکت معمور
و دشمنان مقهور شوند و رستم محمد سلطان را باین سخنان چون دل بنهاد دوستی و وداد گردانید در
خفیه و نهان با حصاریان و لشکریان آن مملکت فرمان داده روی توجه بدفع فتنه او نهاد و بعد از [illegible]
که رستم محمد سلطان در آن ولایت در کمال بیخبری و غفلت روزگار گذرانیده لشکریانش بهر طرف متفرق
گردیده بودند وقتی خبر دار از خواب غفلت بیدار شده که لشکر بیشماران دیار ناگاه و بی خبر بر سر وی
ریختند و خدمتش فرصت جمعیت لشکر و مقاومت با آن حشر جدید و مرسافته با جمعیتی سی نفر که نزد وی
حاضر بودند عنان الفرار تما لا یطاق بجانب ماروچاق تافت و چون لشکریانش از فرار وی خبر دار
گردیدند از هر راه که توانستند یکیک و دو دو خود را از موج خیز حادثه بکنار کشیدند و چون طایفه بدرگ
اوزبک رعایت حقوق نعمت در آیین مکر منظور نمی باشد در اثنای راه از آن جماعت که با رستم محمد
سلطان همراه بودند چند کس عزم آن نمودند که خدمتش را گرفته اسیر بند و زنجیر بجا آرند و چند نفر دیگر
که طریق دولتخواهی او می پیمودند ابواب ممانعت بر روی آن جماعت گشودند و رفته رفته در میان ایشان
کار از قیل و قال بقتال و جدال رسیده ارباب وفاق بر اهل نفاق غالب گردیدند و رستم محمد سلطان



منظور نظر تفقد و التفات فرمود و تا قاضی خان در آن ولایت بود پیوسته در زاویه پاشایان و علماء و
قضات و منتسبان از راه تهنیت قدوم بمنزل آن جناب اولواب آمد و رفت گشوده در باب قرارداد
امر مصالحه گفتگو می نمودند تا بعد از قیل و قال بسیار امر مصالحه بر نهج قانون زمان شاه جنت
مکان و سلطان سلیمان قرار گرفت و خواندگار بجهت تاسیس مبانی صلح و صلاح مصطفی پاشای مشهور
بانجیلو چاوش را از میان امرای عالی مقدار خود اختیار و مصحوب صدر عالی مرتب بسفارت روانه
درگاه جهان پناه نمود و ایلچی مذکور بمرافقت قاضی خان در دار السلطنه اصفهان بشرف پای بوس سرافرازی
یافته انجیلو چاوش مکتوب صداقت اسلوب خواندگار را با تحف و هدایای بیشمار که برسم یادبود خواندگار
از آن دیار آورده بود منظور انظار کیمیا آثار نمود و چون از قبل خواندگار تعیین سنور و سرحد دیار
آذربایجان و عراق عرب بعهده محمد پاشای بیگلربیگی وان و محمود پاشای ولد جغال اوغلی بیگلربیگی
دار السلام بغداد شده بود که باتفاق تعیین کردهای حضرت اعلی بدستور زمان مذکور سرحد و سنور
منظور داشته امر مصالحه را بانجام رسانند خاقان بهرام غلام نیز جهت انجام آن کار امیرگونه خان
بیگلربیگی چخور سعد را جهت تعیین سنور و سرحد آذربایجان و مهدیقلی بیگ امیر آخور باشی جیقه را برای
تحدید حدود عراق عرب اختیار و مقرر فرمودند که مهدیقلی بیگ بجانب بغداد روانه گردیده در تشیید
مبانی مصالحه لوازم صلاح اندیشی و کاردانی بتقدیم رساند و امیرگونه خان حسب الفرمان قضا جریان رحل
اقامت بسلماس کشیده محمد پاشا نیز بوی ملحق گردید و مدت دو ماه روزگار خود را صرف این کار نموده
سنور و سرحد آذربایجان بقاعده که خاطر خواه شهریار روزگار بود قرار داده اند و سنورنامچه معتبره از
جانبین بتحریر یافته بیکدیگر داده هر یک بدیار خود نهادند اما چون سنور و سرحد جانب بغداد در محمود
پاشا بنا بر تغییر و تبدیل زیاده بدون عرض خواندگار صورت نمی توانست داد و بعرض خواندگار موقوف
نموده بود در آن اثنا فتنه و فساد گرجستان که باعث فساد گرجیان و گردان بهانه بی اختیار روی داد
با هم دست یکی داشته فرصلح و صلاح را از جانبین بر طاق نسیان گذاشتند و دیگر باره بشرحی که از
سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد روزگار فتنه طلب دامن نایره شور و شغب گردیده شراره شعله
آن سر بآسمان کشید دیگر از سوانح این سال که خبر وقوع آن مسامع جلال پیوست لشکر کشیدن رستم
محمد خان از غرجستان بتسخیر بلخ و بی نیل مقصود باز گشتن بود و تفصیل این اجمال آنکه در اوایل این سال
از راه آنکه سپاه قزاق بر تاشکند استیلا یافته متعرض حواشی مملکت سمرقند میشدند امامقلی خان
پادشاه ماوراء النهر بعزم گوشمال ایشان عزیمت سمرقند نموده محمد سلطان برادر کهتر خود را با لشکر بلخ

بنواخت

با دو نفر از ایشان گریزان از میان بیرون رفت و بنابر آنکه روی فتح بغرّه جانان رایت نهضت بصوب
دار السلطنه هرات افراشت و بعد از رسیدن بهرات از جانب ماوراء النهر خبر رسید که امام قلی
خان و ندر محمد سلطان که از راه اتفاق لشکر بدفع قزاق کشیده بودند منهزم و پریشان بجا و مکان
خود مراجعت نمودند و ملازم حسین خان بیگلربیگی هرات در روز چهارشنبه چهاردهم شهر ربیع الثانی این
سال بآستان اقبال رسیده اخبار مذکور را بمسامع جلال رسانید دیگر از سوانح دولت افزا که قبل از
توجه موکب والا بصوب گرجستان بینش غرا روی نموده تعیین ایلچیان زبان دان بصوب دکن بود و بیان
این سخن آنست که چون سلاطین آن سرزمین از دیرباز بدولت ارادت و اخلاص نسبت باستان
سپهر مماس نواب همایون بر سر داشته و دارند و بواسطه ارسال رسل و رسایل مطالب و مقاصد خود را
عرضداشت نموده بعز انجاح مقرون می شمارند قبل ازین از جانب عادلشاه والی بیجاپور میر خلیل
خوشنویس که از اعاظم سادات ولایت باخرز و فرمانفرمای قلمرو حسن خط نستعلیق بود و سیلهٔ
قاید قضا طریق سفر بان کشور نموده با عادلشاه بسر میبرد و از قبل محمد قلی قطبشاه والی گلکنده و
ملک عنبر سپهدار نظام شاه ایلچیان سخندان با عرایض اخلاص نشان و تحف و هدایای شایان
باستان گردون نشان آمده از تعدی سپاه روی لشکر چغتای بمقتضای فرمان فرمانفرمای هند
استغاثه نموده بودند خاقان نوازش پذیر بحسب نامه صداقت تخمیر مودت تاثیر مشتمل بر منع
سلاطین دکن باورنگ آرای تخت و دیهیم شاه سلیم پادشاه والاجاه هندوستان که با وجود
تشیید مبانی مصادقت و ولا فیما بین دودمان قدسی نشان صفویه و خاندان عالیشان گورکانیه
بیشتر از آبای عظام نسبت بتشهیر گردون غلام سلسله جلیله مبادرت و اظهار صداقت و دوستی بود
ارسال یافته بود و آن حضرت پادشاه والاجاه مذکور رفع تعدی از سلاطین دکن فرموده
بود درین سال فرخ فال که ایلچیان سلاطین دکن رخصت انصراف می یافتند بفرمان خاقان گردون
سریر ایلچیان قاعده دان همراه ایلچیان مذکور بسفارت ولایت دکن مامور گردیدند حسین بیگ
تبریزی قبچاچی بایلچیگری قطبشاه و درویش بیگ مرعشی بسفارت نظام شاه و ملک عنبر سپهدار
سلسله نظام شاهیه و شاهقلی بیگ زنگنه بحجابت عادلشاه از اقران و اشباه امتیاز یافته بهر یک
عنان عزیمت بصوب مقصد تافته و مصحوب ایشان مناشیر عاطفت مشحون و مکاتیب محبت مضمون
بهر یک از سلاطین مذکوره عز نفاذ پذیرفته با انضمام اسبان تازی نژاد و خلاع فاخره و تنسوقات و
سوغات لایق ارسال فرمودند و هم درین اوان چون خبر واقعهٔ ناگزیر محمد قلی قطبشاه و جلوس سلطان محمد

قطبشاه

قطبشاه برادرزاده وی بر اورنگ قطبشاهی بپایه سریر سلطنت مصیر رسید منشور عاطفت که باسم محمد قلی
قطبشاه نافذ گردیده بود باسم سلطان محمد قطبشاه نگارش پذیرفته لوازم پرسش و تهنیت سلطنت
بتقدیم رسید و چون ایلچیان مذکور از دار السلطنه اصفهان بشرف پای بوس حضرت سرافرازی یافته
باتفاق ایلچیان دیار دکن متوجه مقصد گردیدند درویش بیگ چون بشیراز رسید بسفر آخرت پیش گرفته
مهدی بیگ پسرش بجای پدر بامر خدمت مامور گردیده و بنابر تهیه سفر و احتیاط حسین بیگ و شاهقلی بیگ
نیز روزی چند در حرکت تاخیر کرده موسم سفر دریا گذشته بود و رفتن وی درین سال احتمال نداشت موقوف
بسال دیگر نموده اما حسین بیگ قبچاچی باتفاق خواجه قنبر علی ایلچی قطبشاه روی براه آورده روانه
دکن شدند و میر خلیل خوشنویس ایلچی عادلشاه از شیراز بخدمت شهریار سرافراز باز گردیده بتجدید
بدولت ادراک بساط بوس رسید و شرح رفتن ایشان بعنایات الهی در محل خود از مساعدت وقت ثبت [illegible]
دیگر از سوانح این سال واقعه تزویج پردگی حریم عصمت کابلی بیگم صبیه محمد حکیم میرزای ابن همایون
پادشاه با پادشاهزاده والاجاه سلطانعلی میرزای مکحول گرامی خلف شاه جنت مکانست بیان
این داستان طرب افزا آنکه مخدره مشار الیها قبل ازین در حباله نکاح شاهرخ میرزای نواده سلیمان
میرزای ابن سلطان اویس میرزای مشهور بخان میرزای ابن سلطان محمود میرزای ابن میرزا سلطان ابو
سعید گورکانی بعشرت و کامرانی میگذرانید و چون شاهرخ میرزا را در دیار هند سفر ناگزیر پیش آمد
مخدره موما الیها بعزم آنکه نعش شوهر والاگهر را بخاک پاک مدینه طیبه رساند محمل آرای سفر حجاز شده
و در عرض راه از بیم آسیب اعراب بادیه نعش شوهر را همراه مکاریان بآن مکان قدسی نشان روان
نموده خود ببلدهٔ قافله سالار قضا در بصره بار اقامت گشوده و از آنجا از راه قرب جوار سفر خیر اثر دیار
ایران جنت نشان اختیار کرده چون بشیراز رسید امام قلی خان امیر الامرای فارس مقدم وی را بلوازم اعزاز
و احترام گرامی داشته بسیر منزلات دار السلطنه اصفهانش فرستاد و زیاده بر یکسال در اصفهان خوشحال
و خندان روزگار گذرانید تا مژدهٔ قرب وصول موکب جاه و جلال بوی رسید و بعد از ورود موکب مسعود که
بعز ملاقات پردگیان حجال اقبال سرافراز شد درین سال بفرمان خاقان ستوده خصال عقد اتصال
فیما بین آن دو گوهر شاهوار اتفاق افتاد اما در میانه آمیزش و الفتی که دلخواه طرفین باشد روی
ننموده با یکدیگر در کمال ناسازگاری بسر میبردند ذکر توجه موکب ظفر لوا بصوب گرجستان جنت نشان و گوشمال
زیاده سران و تنبیه متمردان بی ایمان آنجا و در سر پنجه بازوی کشورگشا و سایر سوانح وقایع
آن یورش دولت افزا در طی نگارش این روزنامچه فتح و ظفر مکرر بعز ارباب فضل و هنر رسیده که

اکسیر تربیت خاقان بنده‌پرور که پرتو انوار عنایت مانند مهر انور خاک را زر میکند طهمورث خان پسر
داود خان ولد اسکندر خان والی کرجستان کاخت و لوارساب خان بن گرگین خان بن همایون خان والی
ولایت کارتیل را که قاضی محکمه قضا خواهر برادر را بعقد دوام خاقان گردون غلام در آورده در
سلک پردگیان حریم عزت انتظام داده بود و منظور نظر کیمیا اثر فرموده روز بروز بمدارج
ترقیات گوناگون صعود مینمودند تا انیس مجلس خاص و جلیس بزم اختصاص گردیدند و چون وقت
آن رسید که بمقتضای صدق مؤدای مصراع از کوزه همان برون تراود که در اوست ⁂ عیار جوهر
ایشان لباس غرض شاهنشان گرفته آید در سال آینده وقت مراد پادشاهی میرزا ابدبیار آمده ایلچیان جنابخیه
ایلچی ایشان شد در حین جنت النظیر تعریف به دیار گرجستان از شهریار جهان التماس آن نمودند که
هرگاه اراده خاطر اقدس بنخجیر شکار مازندران بهشت نشان تعلق گیرد چون پیوسته تعریف و توصیف
آن روضه ارم نشان را از مردمان شنیده ایم و سیر متنزهات و صید و شکار آن دیار سرمایه
آرزو و تمنا گردیده امید داریم که با علام آن ماعلاما فتح و بیت ستعار را از دوام اشعار بر مانند تا ما
نیز بشوق تمام احرام حریم قرب خدمت سته جدیده و سودای خود را با یه چتر فلک فرسا رسانیم و در
رکاب اقدس از دولت مرافقت موکب والا بهنگام صید و شکار و سیر متنزهات آن دیار باز نمائیم
بنا بر این در زمستان سال گذشته که شاهباز عزم خسروانه بصید و شکار مازندران بال پرواز گشود
از راه قبول ملتمس آن دو ناکس امیر قلی نام جلوداری را باحضار ایشان فرمان داده بطریق ایلغار
بگرجستان فرستادند و آن دو مغرور زیاده سر فرمان خاقان بنده پرور را ناشنیده انگاشته بعذرهای
غیر مکرر چندان جلودار را در نزد خود نگاه داشتند که موکب جهانگشای از رهگذر گرمی هوای آن
بهشت جا رخت اقامت از آن ولایت بدار السلطنه اصفهان کشید و در خلال این احوال جلودار مذکور
از نزد آن دو مغرور بازگشته بعرض اقدس رسانید که آن دو زیاده سر از نعم گوناگون تربیت و
عنایت خاقان بحر و بر قطع نظر کرده با غوا و افساد شریران خامی از گرجیان مذکور و چند نفر دیگر
طریق نافرمانی سرکرده اند و با یکدیگر از در وصلت تجدید عقد الفت در آمده بتاسیس مبانی عهد و پیمان
با این عنوان پرداخته اند که تا ممکن باشد از جا و مقام خود حرکت نکنند و گریبان خود را بدست اطاعت
قزلباش ندهند و چون این خبر وحشت اثر بعرض خاقان خورشید افسر رسید چون بحر اخضر جوشان و مانند
شعله بر سر آتش فروزان گردیده و قرارداد خاطر اقدس آن شد که بعزم گوشمال آن دو بدمست شراب
غفلت رایت آفتاب اشراق بصوب قراباغ پرچم گشای گشته اگر آن دو سرگردان تیه نافرمانی را

از جمله

از چشمه سار ندامت و پشیمانی آبی بر روی کار مآل اندیشی آید و از راه اعتذار باستقبال اعلام جاه و جلال
اقبال نمایند آن حضرت نیز بمنطوق التائب من الذنب کمن لا ذنب له خطای غلط کاری
جهل و غرور را بر روی ایشان نیاورده بدانچه مقتضای مروت و مصلحت وقت باشد با ایشان عمل نماید و
اگر بعرض محال از استقبال کوکبه دولت بی‌زوال تقاعد ورزند بزور سرپنجه اقبال بلند در صدد گوشمال آن
دو زیاده سر در آمده پیش آمد حال ایشان را آینه عبرت دیگران سازند و باین اندیشه گزین بعد از آنکه
خسرو روی زمین از راه گرمی هوای اصفهان بییلاقات فرح بخش فریدن نقل مکان نموده بهنگام اعتدال
هوا بآن خطه خلد نشان معاودت فرمود بتاریخ روز پنجشنبه دویم ماه مبارک رمضان موکب ظفر نشان
باندیشه غزو گرجستان از دار السلطنه اصفهان بجانب دیار قراباغ طی نهضت نمود و قبل از توجه رایات
اقبال چون الخیلو جادوش در آستان گردون نشان در انتظار قرار و مدار سنور و سرحد بکام دل روزگار
میگذرانید فرمان والا نافذ گردید که همچنان در دار السلطنه اصفهان بر سر خوان عواطف بیکران مهمان باشد
تا بعد از رسیدن ستورنامجات از اطراف و ولایات که خاطر از آن رهگذر اطمینان یابد بشرف رخصت
کرامت فرمایند و بعد از انجام مهام سلطنت والا موکب معلی باهستگی مرحله پیما گردیده در هر منزل افواج بحر
امواج از اقطار آفاق رسیده مانند جداول و انهار که ببحر ذخار پیوندند بموکب ظفر شعار می پیوستند تا
ماهچه طوق ظفر منجوق بمنزل اشرف یعنی دار الارشاد اردبیل تحویل نمود و شهریار سعادتمند روزی چند
در آن بقعه ارجمند رحل اقامت افکنده بلوازم زیارت و طواف مراقد ملایک مطاف سلطان الاولیاء و
سایر مشایخ عظام کرام قیام و اقدام فرمود و در آنجا از راه آنکه مبادا ارباب اغراض فاسده توجه موکب
والا را که بنیت ادراک مثوبات غزا مرحله پیما گردیده بعنوانی که منافی امر مصالحه باشد بجنوح پاشا القا
نمایند محمد بیک طالش را بسفارت روم موسوم و مقرر فرمود که پیش نهاد خاطر والا را بوضوح بپاشا ظاهر
و هویدا سازد و از دار الارشاد اردبیل بجانب بلند و مرفق اقبال آسمان پیوند شکار کنان بقراباغ رسیده
در آن ولایت با رایات کشاد و چون بیهوشی شراب غفلت آن دو بی دولت را بنه‌جان از خود بیخبر کرده
بود که دیده عاقبت بین بر مآل حال خود توانند گشود و بیبر داری تنبیهات متراکم الاشجار از تیر باران
اقتدار عساکر ظفر شعار بیاد فنا ورده در قراباغ تیر مدت پای بوس سرافرازی نگردیدند و از رهگذر
تغافل آن دو زیاده سر در استقبال اعلام جاه و جلال نایره غضب خسروانه اشتعال پذیرفته مقرر فرمود که پیر
بوداق خان امیر الامرای آذربایجان با جمعی از امرای عالیشان و فوجی از عساکر ظفر نشان بلبدی
دلو محمد شمس الدینلو که از امرای قراباغ و از راه قرب جوار از شوارع و مضایق و سنگ و بیه دیار گرجستان

حیدر را بود از جانب تغلیس بفتح نسخه آن دو نفر را بلیس وان شوند و بواجبی بضبط طرق و شوارع
کاخت و کارتیل پرداخته نگذارند که طهمورث زیاده بر آن از کاخت بطرف کارتیل و محال دیگر بدر رود
و همچنین فرمان واجب الانقیاد بپیوست که یوسف خان بیگلربیگی شیروان با تفاق امرای تابین و لشکر ظفر
قرین از جانب شیروان بگرجستان کاخت نقل مکان نموده چنان کنند که طهمورث غدار سگال از این دام
حلقه عساکر ظفر شعار گرفتار آید و چون ابرش عزم خسروانه را در تادیب بی ادبان برنهاده و اداک
مثوبات غزا و جهاد نعل در آتش بود موکب ظفر نوا و لشکر کشورکشا در معبر قویین الی آناب کرعبور
نموده در گرجستان کاخت نزول اجلال فرمود و طهمورث خان که بر سیمان پوسیده اقتدار باب فتنه و
فساد بجاه گمراهی افتاده بود چون از قرب ورود موکب مسعود اطلاع حاصل نمود چون بهت شبانه که از
چشمه سار دمیدن صبح بشتابی بر روی وی زنند تا هشیار شود یا مانند کسی که از گران خواب غفلت تیغ
کشیدن آفتاب بیدار کند فی الجمله دیدهٔ عاقبت بین بر مآل احوال خود گشوده سراسیمه و حیران بپیشهای پر
درخت و جنگلهای سخت طریق تحصن پیموده تا شاید که چند روزی باین بهانه خود را از چنگال عقاب عنف
خسروانه صیانت تواند نمود و چون حقیقت حال فی مسامع جلال خاقان ستوده خصال رسیده از سر کشی
و تورع مآل او خبردار گردید بنابر رعایت حقوق تربیت و عنایت که سابق نسبت بآن کم فرصت
تقدیم یافته بود خاتمیانه ابواب عاطفت و احسان بر روی وی گشود و بمقتضای مضمون نظم چو بر آب
فرو می بزد دانی چیست ۵ شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش ۵ عمل نموده مقرر فرمود که ذاکر
آقای فتوشچی از راه روابط قدیم که در درگاه جهان پناه با آن گمراه داشت خود را بوی رسانیده نصایح
سودمند نگذارد که بیش ازین طریق ناشناسی دم گرده راهی بادرد و ذاکر آقا حسب الفرمان الاعلی چون
با طهمورث خان از در خیرخواهی در آمده سود و نقصان اطاعت و عصیان را خاطرنشان وی نمود جوابی
که از وی شنود آن بود که چون کار را از غلط کاری بر خود دشوار نموده ام و خوف هراس ستیاب
ازین رهگذر بر من استیلا یافته روی آن ندارم که درین وقت روی پشیمانی بخدمت باستان عفو و
اغماض ولی نعمت حقیقی خود آرم بنابرین والده و دو پسر خود را که خانزادان آن حضرتند با تفاق
از ناوران و قسیسان و سایر اعیان گرجستان درین وقت بمرافقت تو باستان کردون نشان میفرستم
تا عذرخواه گناه من بوده نوعی نمایند که تقصیرات گذشته من بعفو و اغماض مقرون گردد و بعد از
ظهور عفو و بخشایش آنحضرت که فی الجمله تسلی بخش خاطر گردیده خبر توجه موکب ظفر عایت بصوب مراجعت
باین ولایت رسد خود را با فتوحات گوناگون سربلند شمرده بامیدواری تمام روی ضراعت بآستان

به اهتمام

سپهر احتشام گذارم ما چون نام برده با مصحوب ذاکر آقا در کنار آب قنبری بموکب معلی رسیده بدولت پابوسی
سرافراز گردید و اتمام آن معروض داشت ایام بالتماس مادر روی بعفو و بخشایش اقتران یافته دیگر باره
پرتو آفتاب عنایت و تربیت بساحت حال وی تافت ناگاه از گرد راه کسان آن نامه سیاه بدرگاه جهان
پناه رسیده کتابتی و نقشجاتی که بخط گرجی ببکرات میرزای عمزاده لوارساب خان والی گرجستان
کارتیل رقم آورده در طی تحریر آنها بلند پرواز بها منافی الخمه بعجز و استکانت کرده بود و خفیه و پنهان
ببکرات میرزا رسانیده و چون خدیو بار رای آن نوشته که آن و شیقه نفاق را نادیده و نارسیده تواند
انگاشت در زمان آن نوشتجات را بنظر اصابت اثر شهریار خورشید افسر رسانیده بتجدید نایره عضب
قیامت لهب آن سرور را نسبت بآن زیاده بر شعله در گردانید و بخت بموجب فرمان در دو دار آن
زیاده سر و خلفای ایشان را بصحوب ارباب اعتماد بصوب عراق فرستاده از نادران گرجستان و سایر
همراهان ایشان بابرام کاردان سپردند و پس ازان رایات ظفر طراز بعزم گوشمال آن سرکرده ارباب طغیان
بصوب گرجستان در اهتزاز آمده ابواب وحشت و حیرت بر روی ورزکاران غدار باز گردیده و محال اوقات
دران ولایت محال شمرده با اهل و عیال و کوچ و متعلقان و فوجی از عظما و ازناوران گرجستان
که شمار ایشان زیاده بر پانصد شصت نفر پیاده و سوار بود بامید امداد و معاونت لوارساب خان طریق
هزیمت بگرجستان کارتیل پیموده و بنابر آنکه بنیان قصر شوکت لوارساب خان نیز در برابر صولت عساکر
ظفر مآثر نقشی بر آب بود هر دو با تفاق یکدیگر از اسباب سلطنت آن کشور قطع نظر کرده بعرب بیرق
و باد بر روی فرار بدیار باشی آچوق که از ولایات متعلقه بخواند کار بود نهادند و مآل حال ایشان در آغاز
سال آینده رقم زده کلک بدایع نگار خواهد گردید انشاء الله تعالی دیگر از سوانح این سال خبر آوردن اسپیل
سید ناصر خلف سید مبارک خان بعربستان و سلیمان خان وله هلوخان اردلان بکردستان نزد
پدران ایشان بود خلاصه این مقال آنکه چون همواره پیشنهاد خاطر اقدس و قرارداد اندیشه مقدس آن
بیبوده که اولاد و احفاد ولات عظام و امرای کرام در آستان سپهر احتشام ملتزم موکب ظفر خاصیت بوده
پرتو آفتاب تربیت و عنایت بمقام ضرورت چراغ افروز دودمان پدران خود توانند گردید لاجرم از
روزی که بامداد طالع فیروز نهال زندگانی سید ناصر از جویبار تربیت آنحضرت بمرتبه کمال نشو و نما رسیده
بشرف مصاهرت این دودمان والا سرافراز گردید با آنکه سید مبارک والد مشار الیه بکرات استدعای آن
مینمود که عنایت خسروانه مومی الیه را بشرف رخصت سربلند فرموده دیگری از پسران او را باستان کردون نشان
طلب نماید مسئول وی بحصول موصول نمی شد تا در اثنای این سال خبر ارتحال سید مبارک رسید بر که کبار اولاد

اولو دند مباسع جلال رسیده و سلسله جبان دستوری سید ناصر گردیده و مکنون ضمیر آینه نظیر آن بود که چون
سید مبارک خان بکمال پیری و بنهایت ضعف شیخوخت رسیده اگر واقعه ناگزیر روی ناگهان روی نماید
خلف ارجمند حاضر بوده قایم مقام پدر گردد و همچنین از بیرام خان احمد خان اردلان نیز که از عهد صبی
و اوان طفولیت در درگاه جهان پناه در سایه تربیت و عنایت آنحضرت نشو و نما یافته نیز بپهلو خان
پدر خود شتافته العقد آن دو منظور نظر اشراق اثر در کنجه افسروی [illegible] خلعت بر سپهر یک سیر دیدر
رفتند و شرح حال ایشان نیز در این مختصر حواله بسال دیگر است **دیگر** از وقایع این سال انتقال جمعی ملازمان
رکاب اقبال است **از آنجمله** نونهال گلزار جاه و جلال و شکفته غنچه گلبن سلطنت و اجلال شاهزاده
مغفرت مآل اسمعیل میرزا بود که در سن دوازده سالگی بهار عمرش بصرصر خزان فنا بر خاک ریخته دست امید
از دامن تربیت و عنایت والد بزرگوار گسیخت و در دار السلطنه اصفهان در حینی که موکب آفتاب
اشراق در ییلاق نزول اجلال داشت از راه عارضه شدید در روز جمعه بیست و نهم شهر جمادی الاخره
متوجه شهرستان جنان گردید و چون نقل نعش مغفوف مغفرت آن گرامی گوهر صدف عز و علا در ان اوان
بنابر شدت حرارت هوا بمشهد مقدس معلی متعذر بود تا اوان اعتدال هوا در جوار مزار کثیر الانوار
امامزاده جلیل امامزاده اسمعیل علیه التحیه و التبجیل برسم امانت اقامت گزید و چون آفت حرارت هوا
از سر راه این متمنی برخاست بدان آستان ملایک آشیان مدفون گردید **دیگر** از سفر گزینان جهان
جاودان الله وردی خان امیر الامرای فارس بود که بعرض مرض در روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع
الثانی از این تیره خاکدان بجهان جاودان نقل مکان نمود و چون این حدیقه خلد قرین بذکر امرا
و ارباب امتیاز زمان خاقان روی زمین مذیل خواهد گردید خلاصه احوال خان مشار الیه در مقام
خود بعرض ارباب کمال خواهد رسید ان شاء الله تعالی وحده العزیز **دیگر** از مسافران شهرستان عدم شاهوردی
بیک بایندر ولوت که بجهت جنبات شایسته بر مدارج ترقیات گوناگون متصاعد بود تا بمرتبه حد حجابت
و منصب ارجمند یساولی صحبت سربلند گردیده در اوایل این سال در فرح آباد بهشت بنیاد چنانچه در مقام
خود ایما بآن نیز خواهد شد بدرود جهان گذران نمود **گفتار در سوانح سال بیست و ششم جلوس**
**میمون خاقان ربع مسکون که مطابق بارس ئیل ترکی و [illegible] هجری بود** چون شاهدان گلستان نوروز
نوروز سلطان که در روز جمعه نهم شهر صفر ختم بالخیر و الظفر اتفاق افتاد دیگر باره دامن ناز بر میان
در سیر بهار و گلگشت لاله زار داد دلربایی دادند موکب ظفر قرین بعزم جشن و روی زمین چون بحر
اخضر جوشان و خروشان در روز پنجشنبه که شب نوروز فیروز بود از معبر رود قانق عبور نموده در

فتق

فتق بار جهان گشایی گشوده روز دیگر در آن مکان لایق برسم و آیین دیرین پیشکاران دولت ابد قرین
بلوازم جشن نوروزی پرداخته آوازه جهان افروزی در بساط زمین انداختند و در آن جشن ارم نشان
چون آینه خاطر اقدس از فرط خصومت بدیار باشی آچوق و توسل بگرگین خان والی ابن عباس جلال
بود ابواب تربیت و عنایت بیکران بر روی روزگار عیسی خان ولد گرگین میرزا نواده [illegible]
خان که از عهد صبی بدرگاه معلی رسیده بشرف اسلام مشرف گردیده بود و در سایه تربیت آنحضرت نشو و
نما یافته گشوده خدمتش را بانضمام ایالت و دارایی گرجستان سربلند فرمود و حکم همایون نفاذ پیوست
که خدمتش را برسم و آیین سلاطین پیشین گرجستان بر اورنگ دارایی آن دیار متمکن ساخته از نامداران
و اکابر و اعیان گرجستان دست و زبان بنثار و مبارکباد بگشایند و چون اکابر و اعیان گرجستان
بموجب فرمان عمل نموده امرا و ارکان دولت ابد مدت نیز در رسم نثار با ایشان دست یکی داشته آیین
زر پاشی را بر طاق بلند گذاشتند و بعد از تمکن عیسی خان بر مسند ایالت و دارایی آن مملکت عنایت
بیغایت داود بیک نامی را از اعاظم نامداران آن ولایت بوکالت وی اختصاص بخشید که متکفل
امور جزئی و کلی او گردانید و عظما و اعیان گرجستان سوی آنان که طریق موافقت طی کرده بود
بودند بر سر وی جمعیت نموده ابواب اطاعت و انقیاد بر روی وی گشودند و چون از راه قراران زمان
سر عذار رو و ورود موکب ظفر شعار بآن دیار قیامت خفته بیدار و شور یوم النشور بیدار شده بود
باس و سطوت قهرمان قهر خاقان بهرام قهر بنوعی بحفظ و حراست آن ولایت و ضبط اموال رعایا و
حیات حال کمر فراخ فرمود که مزیدی بر آن متصور نبود و تنی چند از سرمستان باده جهل که در آن
جمعیت آباد اهل و نا اهل بر صفحات نهانی ایشان گذار افتاده داد میگساری داده بودند قهرمان قهر پای
دار سیاست فرستاده بشکاف شکمهای ایشان فرمان داد و صدور این سیاست دست جرأت ادانی
را از دامن مال و جان گرجیان کوتاه کرده هر یک از رعایا و عجزه ایشان که از بیم عساکر فیروزی مآثر
در مغولها خزیده بودند از راه جمعیت خاطر و اطمینان تمام بار اقامت در جا و مقام خود گشودند و چون
بافاضه انوار عدل و احسان ظلمت آباد دقتق نورستان امنیت و اطمینان گردید قبه بارگاه جاه و جلال
در قصبه کیرم که دار الملک سلاطین آن سرزمین است بذروه مهر و ماه رسید و در آن مکان نزاهت بنیان که در
نظر حقیقت بین نمونه است از گلزار ارم و باغ جنان کلیسیایی بنظر تماشاییان غرایب صنع در آمد که
تا خشت در این کهنه بر نهاده اند بآن زیب و بها و حسن و صفا کنیسه در هیچ کافرستانی نشان نداده اند و چون
از مبدأ طلوع آفتاب اسلام تا آن ایام بانگ مسلمانی بگوش ساکنان آن دیار نرسیده و مردم آن ولا

بجز زمزمه رهبان و بانگ ناقوس صدایی نشنیده بودند بفرمان پادشاه دیندار موذنان بلند آواز معسکر
ظفر طراز بر فراز آن کنیسه با آواز بلند ندای فرح افزای کلمات طیبات لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله در دادند و طنطنه کلبانگ محمدی زلزله در ارکان آن کنیسه رفیع بنیان و سایر کنایس و
معابد کفار اشرار افکنده پادشاه اسلام پناه از راه اعلای اعلام دین مبین بآن کنیسه ضلالت آیین
تشریف حضور ارزانی داشته مقرر فرمود که موذنان بلند آواز موکب ظفر طراز بر فراز آن کنیسه آمده
ندای فرح افزای کلمات طیبات لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله رطب اللسان گردیدند و
طنطنه کلبانگ محمدی و آوازه شعار شریعت احمدی زلزله در زمین و زمان حبشیین در ارکان آن کنیسه رفیع
البنیان افکنده و همچنین در آن سرزمین بهر کلیسایی که موکب ظفر قرین میرسید مساجد و معابد سالکان
مسالک دین مبین میگردید تا رفته رفته چتر همایون فال سایه وصول بر فضای عبرت افزای کلیسای
اللاوردی که معظم کنایس و معابد نصارای آنجا بود افکنده آوازه کلبانگ دین محمدی در آن کنیسه آسمان
سوند نیز بلند گردید و در آنجا چون بسامع جلال رسید که گروهی از گرجیان نابکار و کفار اشرار در قلعه
طراغای که از قلاع استوار آن دیار است محل اختیار نموده تا غایت ابواب اطاعت و انقیاد بر روی عیسی
خان نگشوده اند و بسیاری از احمال و اثقال طهمورث نیز در آن قلعه است که دست نهب و غارت لشکر
ظفر خاصیت بآن نرسیده بنابرین بفرمان کشورگشای روی زمین فوجی از عساکر ظفر قرین بسرکردگی محمد
تقی بیک مین باشی تفنگچیان آذربایجانی بقهر و غلبه آن قلعه را مسخر ساخته تمامی اموال و اسباب را بحیطه
ضبط و تسخیر در آوردند و از جمله غنایم قلعه تاجی بود مکلل بجواهر زواهر و لآلی متلالی که خراج اقلیمی می
شایست و جواهر شناسان سنگ کمی ترازوی قیمت آن نهاده بهای آن را هزار و پانصد تومان قرار
داده بودند و مقرر و معمول گرجیان چنان بود که هر که پیشوا و مقتدای نصاری و منصب اللاوردی ممتاز و متولی
آن کنیسه باشد در اعیاد بزرگ و ایام متبرکه و اوقات عبادات آن تاج را بر سر نهاده در کنیسه بدگوهر
با قامت قوم و قیام نماید و ترسایان در انجاح مرام باعتقاد خود بآن تاج محتاج بودند القصه چون کلیسای
اللاوردی نمونه از قلعه خیبر بنظر آفتاب اثر در آمد بخاطر انور خطور نمود که حصاری استوار بر دور آن کنیسه
طرح افکنده بعد از آنکه ابواب تمامی بر روی آن حصار گشوده گردد توپ و سایر قلاع کوتوال و تحفظ
و سایر اسباب قلعه داری با آنجا نقل نمایند تا بعد از آن ترسایان و کفره گرجیان آسمان آشیان بهشت
گرمی حصانت و متانت آن کلیسا طریق طغیان نتوانند نمود لاجرم اطراف و جوانب آن را مسکن حشم و بر
امرای عظام و عساکر ظفر خاصیت قسمت و مقرر فرمود که در اتمام آن لوازم اهتمام بتقدیم رسانند و با آنکه

دولبیک

و اهنگ و سایر مصالح آن کار را از محال دور دست بپای کار رسانیده آوردند فرمان پذیران بنوعی سرگرم اطاعت
فرمان شدند که در مدت بیست روز کنگره آن حصار را پا بدار رسانیده و قلعه دولت را انقطاع دادند و اسمعیل
بیک نامی از مین باشیان با دویست نفر از تفنگچیان بحفظ و حراست آن قلعه مامور گردیده رخت
اقامت بآن حصار کشیدند و بنا بر قرارداد خاطر اقدس که گوشمال طهمورث رایات اقبال بصوب کرجستان
کارتیل پرچم گشای گردیده از طرق صعب المسالک و راههای دشوار که عبور لشکر و سپاه بآن راه بدشواری از
تراکم اشجار و نشیب و فراز آن راه دور و دراز عبور مرکب سریع السیر خیال انسان را محال می نمود کوکبه جاه
و جلال روی عزیمت بآن ولایت گذاشت و در فصل بهار که از بارش ابر و زیاده آبهای تردد بنگاه پیوسته در
گل بود افواج بحر امواج موج فوج فوج گروه گروه برابر یکدیگر بران راه پرخطر میگذشتند تا در عرض
سه چهار روز مجموع سپاه ظفر پناه از آن راه عبور نموده در کنار رودی که منبع آب قبری و قاقو است بار
اقامت گشودند و در آن سرزمین که از وفور سبزه و ریاحین قطعه بود از بهشت برین چون بعرض اقدس رسید
که هواخواهان طهمورث او را از راه دساناست که فیمابین جت و کارتیل واقع و کم گشتگی وادی فرار را در آن
راه دلیل است بطریقی بیرون برده اند که محمد خان شمس الدینلو و فوجی از سپاه جنگجو که بموجب فرمان
قضا جریان بر سر آن راه و راهداری قرار بوده اند خبردار نشده اند نایره غضب خدیو کشورگیر شعله انگیز شده
بگوشه ابروی تیغ سیاست عساکر ظفر خاصیت را بتاخت و غارت آن ولایات اشارت فرموده ابواب
هول و قیامت را بر روی مردم آن حدود گشوده شیر شکاران بیشه فتح و ظفر بدستی قبضه تیغ و
بدست دیگر قبضه سپر گرفته چون شعله سرکش روی جلادت بر اهمیت آن تخت و پشتهای بر درختان آن
ولایت نهادند و دست جرات بقتل و غارت گشوده در نهب و تالان اموال و استیصال آن طایفه ضال
داد غزا و جهاد دادند و قریب سی هزار اسیر و چهل هزار گاو و گوسفند غنیمت گرفته بنظر شهریار کشورگیر
رسانیدند و تواجیان لشکر ظفر نشان بعد از افراز خمس که بسرکار خسرو غازی تعلق گرفت بقیه غنایم را
در میان غازیان جان فشان بسویت قسمت نمودند و اجر جمیل و ثواب جزیل سلمانی سی هزار کافر را اعتقاد
که بجوهر تیغ غزا و جهاد سر بر خط اطاعت و انقیاد شرع انور نهادند علاوه ذخیره یوم المعاد خاقان ملک
نژاد و وسیله استدامت دولت روز افزون و استقامت کارخانه سلطنت ابد مقرون گردید و بنابر آنکه
طهمورث با لوارسب خان ولد باغلی چوق بکر و گرگین خان که از قبل خواندکار روم والی آن دیار بود پیوسته از بین
راه نقش مرام ایشان موافق دلخواه نشسته بود گاه گاه بر خاطر اقدس خطور مینمود که یکی از ملتزمان رکاب
عزت را برسم سفارت نزد گرگین خان بطلب آن دو گریز پای سرگردان فرستاده شروط مصالحه را که با

خواندگار استحکام و استقرار یافته و یکی از آن جمله بزرگ حمایت منسوبان طرفین است بیاد دوی آورد چون
ما مابه رایت ظفرآیت برکنار رود خانه ارک چایی که در صحاری گاجت و کارتیل جریان دارد پرتو
وصول افکند خواجه محمد رضای وزیر آذربایجان از اراده خاطر والا فی الجمله آگهی یافته از راه دولتخواهی
و دولتخواهی بعتبه علیا شتافت و بعرض اقدس رسانید که چون در ارسال رسول بیم آنست که گرگین خان
باغوا و اغوای مفسدان فرمان والا را بگوش قبول نشنود و ازین رهگذر کار بارسال سپاه و لشکر [illegible]
مشاغل عظیمه روی نماید اگر مقرر شود که موحی الیه نطاق جان سپاری بر میان بجانب باشی آچوق روان
شود احتمال دارد که بزبان دل آسا آن دو آواره سرا پا تقصیر را از ان ولایت چون موی از خمیر
بیرون آورده بسلیقه حسن تدبیر بپایه سریر خلافت مصیر رساند و مسئول وی بعز قبول موصول و متوجه باشی آچوق
گردیده بصحبت گرگین خان و آن دو زیاده سر نادان رسید و گرگین خان مقدم او را گرامی شمرده بعد از آنکه
بر مضمون پیغام خسرو گیتی‌ستان و غلام مطلع گردید در مقام تمهید معذرت و اظهار عجز و ملایمت در آمده بوزیر
صایب تدبیر گفته بود که چون در کیش مردمی و مروت با وجود قرابت و خویشی و تشیید مبانی هم کیشی راه
ندادن ایشان بان ولایت روا نبود ابواب رعایت و مهمان نوازی بر روی ایشان گشوده اکنون چون فرمان
فرمان فرمای ربع مسکون بطلب ایشان مقرون شده ملتمس این بنده دولتخواه آنست که قلم عفو [illegible]
خسروانه بر جراید جرایم ایشان کشیده بتجدید آن دو زیاده سر غلط کار را بامر بیکران امیدوار فرمایند و
وزیر دانشور در برابر این سخنان بر زبان گذرانیده بود که قبول این ملتمس وقتی [illegible] لوارصاب و
طهمورث میرسد که از راه ندامت و پشیمانی باستان والا آمده توسل بدرگاه عرش اشتباه را عذر خواه گناه خود
سازند القصه دستور دانا لوارصاب میرزا را که بمقتضای قضا بیهوده خود را شریک طغیان طهمورث خان
کرده بود بزبان دل آسا براه آورده در یورت حوالی گوری بدرگاه جهان پناه و عز بساط بوس پادشاه والا
جاه رسانید و چون خوف و هراس طهمورث قدر نعمت ناشناس بیش از قیاس بود از بیم شحنه غضب خسروانه
جرأت رفاقت لوارصاب خان نکرده در ان ولایت پای در دامن اقامت کشیده و در روزی که بلبل بخت بلند
و طالع فیروز وزیر صایب رای بعز بساط بوس خسرو گیتی‌ستانی سرافراز شد شهریار بنده نواز بازای خدمات
شایسته که در ان سفر جرأت اثر از وی بعرصه ظهور رسیده بود خدمتش را مخاطب بخطاب [illegible] فرمود
که منشیان دیوان الانشای موکب معلی در احکام و ارقام مطاع که بعد از ان باسم او صدور یابد بان لقب ارجمند با
تالی سایر القاب مذکور نمایند و در خلال این احوال سلطان محمد بیک طالش که قبل ازین طریق سفارت بدیار روم
پیموده بود معاودت نموده بمسامع جلال رسانید که ارکان دولت آل عثمان توقف انچولو چاووش و حرکت لشکر

بجوش

بجوش بعد خروش از صوب دیار گرجستان سلسله جنبان تخریب بنیان امر مصالحه شمرده باقی ذیل
خواندگار را بر سر کینه‌ورزی آورده اند و وصول عرایض طاعت مضمون گرجیان نیز بوز نهای خواندگار را بر
این اندیشه خطا گردیده لاجرم شاهنشاه محترم چون زبان بصدق پیمان بقبول مصالحه گوهر بار فرموده بود
از نقض عهد و پیمان طریق احتراز پیموده مقرر فرمود که حسین بیک مهماندار انچولو چاووش از دار السلطنه
اصفهان بگرجستان آورد که بعد از تقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر مشمول عواطف بیکران گردیده بولایت روم
روان نمایند و تا قلب ناتمام عیار سخنان ارباب اغراض در بازار شعور خواندگار را اعتبار رواج نماند عجالة
الوقت ذاکر آقای قوشچی خاصه شریفه بسفارت دیار روم موسوم و با نامه صداقت عنوان مشتمل بر تاسیس
مبانی عهد و پیمان با تحف و هدایای شایان که از جمله آن هدایا تاج تاراج کرده کلیسیای الادینه بود روانه
آن مرز و بوم فرمود و در طی تحریر آن نامه نامی گزارش پذیرفت که چون پیش نهاد خاطر حقایق
بنیاد ادراک مثوبات غزا و جهاد بود درین وقت که گروهی از کفار اشرار دیار گرجستان که از قدیم الایام
تابع و باج گزار و دعاگوی این دودمان ولایت نشان بودند سر از چنبر فرمان کشیده پیراهه روی پیش گرفته بودند گوشمال
ایشان سلسله جنبان آن اندیشه صواب گردیده حصول این مطلوب بر وجه مرغوب جهد نموده و بگرز
تیغ کفر زدای زنگ ظلام از آئینه ظهور اعلام اسلام زدوده بسیاری از کنایس و معابد نصاری را مساجد
و معابد ارباب ایمان نمود و بعد از ارسال ذاکر آقا [illegible] که انچولو چاووش را فرمان پذیران در
حدود کوری و تفلیس موکب ظفر نشان رسانیده بشرف پای بوس سربلند گردانیدند و مقارن ورود
چاووش مذکور قاسم بیک سپهسالار مازندران که بیرون قاسم اشتهار داشت بسفارت دیار روم موسوم
و با مکتوب صداقت آمیز صلح انگیز و تحف و هدایای شایسته بمرافقت انچولو چاووش متوجه آن مرز و
بوم گردیده و چون در سوالف زمان بسیاری از رومیان در دست لشکر ظفر شعار بقید اسار گرفتار شده در
کنج زندان روزگار میگذرانیدند عنایت بیکران حکم باطلاق ایشان و مقرر فرمود که هر کس از ان جماعت
که اراده وطن مالوف داشته باشد باتفاق ایلچی خواندگار بدیار خود روند و از اسرای مذکور قریب بهزار
کس که گرفتار زندان زندگانی بودند مانند مصطفی پاشای ولد رضیه خاتون و محمد امین بیک ولد محمد
پاشای وزیر اعظم خواندگار که پسر بیبی علی پاشای حاکم تبریز بود و امثال ایشان طریق رستگاری
پیموده مرافقت انچولو چاووش اختیار نمودند و سواد دستور نامچه سرحد آذربایجان که ارسال آن موقوف بمهر
امرا و ریش سفیدان سرحد جانبین بود بچاووش مذکور سپردند که اگر در کار باشد بنظر خواندگار رساند و در
خلال این احوال چون بمسامع جلال رسید که معاندان بصوح پاشا او را در خدمت خواندگار ببعضی امور که منافی

دولتخواهی بوده متهم داشته بجرم گذاشته اند و محمد پاشا نامی را که بکلربکی مصر بوده از منصب وزیر اعظم
نموده اند خاقان محترم بمقتضای عاقبت حزم و احتیاط که جزو اعظم جهانداری است مقرر فرمودند که
گوش بر آوازه آن نفاذ فرمان دران سرزمین که دو حصن حصین و دو قلعه خیبر قرین یکی در سوران که
قرب جوار با اخسقه و باشی آچوق دارد و دیگری در گوری که از قدیم الایام دار الملک سلاطین و حکام
کارتیل است ریخته و اندک وزنی ابواب اتمام بر روی آن دو حصار استوار کشادند و بهر یک از ایشان و قلعه
بتعیین کوتوال مستحفظ و سایر اسباب قلعه داری بپایه والای استواری رسیده سپر دفع سهام حوادث ایام
گردید دیگر از وقایع آن سفر میمنت اثر توجه خاطر اقدس با دراک مثوبات غزا و جهاد و استیصال کفار
بد نهاد زشت اعتقاد دیار اروس از توابع باشی آچوق بود و باعث برین عزیمت صواب آن گردید که در خلال
این احوال بمسامع جلال رسید که کفره آن ولایت که در کیش نصاری حکم ملاحده در شریعت غرا و ملت بیضا
دارند بپشت گرمی استحکام جا و مقام خود روی دل از منهج صواب و طریق رستکاری تافته در جبال
سپهر تمثال که با البرز کوه اتصال دارد و ضیق طرق و صعوبت نشیب و فراز راههای ورود رازش نمی
گذارد که طایر آسمان پرواز خیال در هوای فضای آن بال پرواز گشاید سر از جیب اطاعت حکام آن
دیار بتخصیص حاکم باشی آچوق بیرون کشیده بخاطر جمع دران اماکن استوار آرمیده اند لاجرم فوجی از
سپاه اسلام بسرکردگی سکوردی بیک کرجی غلام امام قلی خان امیر الامرای فارس و مرافقت
جمعی از ملازمان خان مشار الیه بقلع و قمع آن گروه کم نام مامور شده طرق و شوارع آن کوههای
آسمان سای بی سپر عبور و مرور لشکر منصور گردید و عساکر ظفر لوا بجوهر تیغ کفر زدا زنگ کفر والحاد
از ساحت آن ولایت زدوده مظفر و منصور با سه هزار و پانصد اسیر و دوازده هزار گاو و گوسفند و
سایر غنایم موفور طریق معاودت پیمودند دیگر از سوانح دولت افزا که دران ولا بعد ظهور رسید آن بود
که شاهین گرای خان بن سعادت گرای خان پادشاهزاده تاتار طریق توسل بدولت پایدار پیموده در
آستان گردون نشان بار اقامت گشوده و باعث بر ادراک این سعادت آنکه امرای دولت آل عثمان
مدتها او را بوعده تفویض سلطنت قوم تاتار در زمان چهار سرگردان داشتند و چون جبر اتفاق طایفه تاتار
بر سلطنت جانی بیک گرای خان عمزاده شاهین گرای خان با ایشان رسید از وعده که کرده بودند پشیمان
گردیده اراده حبس و قید او نمودند و خان مذکور از اطوار ایشان این معنی را دریافته بلطایف الحیل
خود را از دام مکر و حیل ایشان بیرون انداخت و از راه آنکه آستان ولایت نشان پناه و ملجا کافه
عباد الله است توسل بعتبه علیا رایش نهایت ساخته رایت هزیمت بصوب ولایت ایران افراخت

دیلدی

دیلدی بخت بلند و طالع ارجمند در حدود گوری بموکب ظفر کوکب رسیده بعز بساطبوس شرف مجاورت
مجلس بهشت آیین مخصوص و بعواطف بیکران خسروانه بر روی زمین ممتاز و سرافراز گردید دیگر از سوانح حیرت
افزا که دران ولا روی نمود فرار محمد بیک و یونس بیک پسران خداداد آقا بود که چنانچه در محل خود
ایمایی بان شد بعد از آنکه از دام گرفتاری قدم بر مصاحف دولت بختیاری نهاده ابواب عطوفت شهریاری
را بر روی خود کشاده بودند و هر روزه از موائد خوان احسان نصیب وافی محظوظ و بهره مند و
بمجالست مجالس خلد قرین محسود امرا و ارکان دولت ابد پیوند بسر میبردند و هر دو برادر بدولت التحصیل
صاحب زن و فرزند و در دار السلطنه اصفهان خانه های منازل بهشت مانند شده بودند بی سببی ظاهر
و باعثی هویدا در قصبه گوری از موکب جهان پیما طریق فرار پیموده در قلعه اخسقه بار اقامت گشودند و
از آنجا هم سفر برق و باد روی عزیمت بولایت روم نهاده ابواب بیکسی و ملال بر روی زن و فرزند و اهل
و عیال خود کشادند و روز دیگر که خبر فرار ایشان بعرض خاقان کشورستان رسیده باعث تعجب و تحیر
افزای پیر و جوان گردید بر زبان گوهر بار آن حضرت گذشت که اگر آن دو قدر نعمت ناشناس پاس
عنایت و عاطفت ما نداشتند ما نسبت بایشان ترک عنایت و احسان نمی فرماییم و اهل و عیال
و زنان و فرزندان ایشان را بعیسی خان قورچی باشی که پیش از دیگران با آن دو گریز پا مصاحبت و آشنایی
بود سپرد که هرگاه که آن دو ناکس بطلب بازماندگان ایشان آیند آن جماعت را بخوشدلی و کشاده
رویی روانه دیار روم گرداند دیگر از سوانح این سال استیصال فرهاد بیک توشمال جرکس امیر شکار بود
که بجرم مصاحبت شبانروزی شاهزاده کامکار رفیع مقدار محمد باقر میرزای مشهور بصفی میرزا مورد
سخط و غضب شهریار گردون وقار گردید و دامن شعله غضب قیامت لهب استاد بتهمتی بود که ارباب
اغراض فاسده بوی نموده بعرض اقدس رسانیده بودند که العیاذ بالله شاهزاده والاگهر اراده حلول
بعقوق و عصیان والد بزرگوار اغوا و اغرا می نموده بنابرین قهرمان قهر در مجلس بهشت آیین او را گرفتار کرده
سیاستش را بتیغ تیز شاهزاده گزین حواله فرموده و چون آیینه خاطر شاهزاده والاگهر ازین پیکر
در غبار کدورت بود علی الفور بتقبل وی اشاره نموده فرمان پذیران نقش وجودش را بتیغ سیاست
از صحیفه نمود زدوده اموال و متروکاتش را بسرکار شاهزاده کامکار نقل نمودند و با آنکه شهریار
گرامی پیوند بان سخنان پریشان نسبت بفرزند ارجمند دل دگرگون نکرده آن اقاویل کاذبه را وقعی ننهاد
اما بمقتضای قضا هم درین سال واقعه شهادت آن گرامی گوهر اتفاق افتاد و این سانحه عجیبه و واقعه
غریبه که در نظر تماشاییان جهان حوادث آیینه صورت نمای شهدوش رنگ زمانه پر بهانه است وقتی از

نهاشتی نه کنون بدار الظهور بر روز رسید که اشاد تهمتی که خوش آمد کویان بهرزه نال بغزبار دیکپ بر شکار کرده
بودند در میان مردمان افسانه کردیده و بسیاری از واقعه طلبان باط قرب آن اقاویل کاذبه را
باقامت حجت و دلیل سلسله جنبان قال و قیل شمرده اکثر اوقات آن سخنان پریشان را به
تقریبات بمسامع جلال میرسانیدند و این ترهات در سفر کرجستان نقل مجلس پیر و جوان بود تا موکب
ظفرنشان از راه کیلانات بجانب بلده ابهر نهضت نموده و معاندان بدخواه بتخصیص یکی از هدر منکران
شاهزاده سکینه در عرض راه انتهاز فرصت نموده زبان بوقوع اندیشه تباه شاهزاده سکینه
کشودند و رفته رفته باد آن سخنان پریشان دریای حادثه طوفان زای شد و ارباب نفاق بر قتل
شاهزاده آزاده اتفاق نموده آن جرأت را رعایت حقوق تربیت ولی نعمت و پاس اخلاص و خیرخواهی
خود نام نهادند و از جمله ایشان بهبود بیک نامی از غلامان چرکس برخط رشت بزبان بهادر خود
در سیوم شهر محرم الحرام تعزیت شاه شهداء بشهادت شاهزاده آزاده تازه کرده آن نونهال
چمن اقبال را در حینی که بعزم دریافت سعادت خدمت پدر بزرگوار بر سمند صبا رفتار سوار در یکی از
کوچهای آنجا در گذار بود از راه عمد یا اتفاق دچار آن والاتبار شده بر جهانهای پی در پی مار از
روزگار آن ابو الآبای سلطنت بایدار برآورد و چون حرکات جنان خود را در زیر تیغ مؤاخذه و باز
خواست دید از راه گم کرده راهی آن گناه بزرگ خود را بحامی و ملتجای گناهکاران یعنی آستان اقبال
آشیان کشیده از هجوم خوف و هراس در طویله خاص تحصن گزید و آن عذر بدتر از گناه را که در افواه
معاندان روسیاه افتاده بود بوساطت مقربان بساط قرب بعرض اقدس رسانیده و فور اخلاص و نمک
بحلالی را عذر خواه گناه خود گردانید و خاقان بوزش پذیر بمزاج حوصلگی آن جرعه زهر را در آن وقت
چون شربت شهد و شیر بر سر کشیده آن خطای بزرگ را بمقتضای مصلحتهای صوری و معنوی از بهبود
مردود درگذرانیده مقرر فرمود که میرزا رضی صدر در بهمان ساعت بتجهیز و تکفین آن یگانه گوهر دریای سعادت
پرداخته نعش محفوف بمغفرتش را روانه دار الارشاد اردبیل و در جوار مرقد آبا و اجداد کرامش مدفون
ساختند و چون رقم عفو و اغماض بر خطای بهبود مردود کشیده آمد ارباب عقول سلیمه و صاحبان هوش و
فرهنگ که در سوانح آن واقعه غریبه سیلی خور امواج بحر حیرت گردیده بهر یک برای آنچه بخاطر میرسید در سلک
تقریر میکشیدند و گروهی از ایشان را گمان آن بود که جرأتی چنان از بهبود مردود اگر مقرون برضای
خاقان کشورگشای نمی بود بهر آینه ابواب مؤاخذه و سیاست عظیم بر روی او می‌کشود و جمعی دیگر آن جرأت
را از جرأت آن زیاده سر بجبر می شمردند بر زبان می آوردند که در عفو و بخشایش آن بدکنش چندین

مصلحت

مصلحت بوده که یکی از آن بی وجودی آن مردود مطرود دست از کشتن شمع فروزان دودمان صفویه
بشکست گوهر سنگ بد گوهر را مؤاخذه نمایند صرصر خزان را که خون گلهای گلستان است از خونخواهی
چه زیان و ظلمت ظلام را از شبیخون مهر منیر چه نقصان برین تقدیر اگر خاقان کشورگیر با وجود عدم
اطلاع در صدد مؤاخذه و سیاست آن کم فرصت در نیامده باشد ازین راه عذر آن خواسته است و اگر بعرض
محال گویند که وقوع امری چنین بدون اطلاع آن حضرت احتمال ندارد زهی سلطان دریادل که بپاس امنیت
بلاد و رفاهیت عباد قصد جگرگوشه خویش تواند کرد و چشم امید از نور چشم و ثمره قلب و حاصل زندگانی
خود تواند پوشید القصه بعد از سوانح این داهیه عظمی که سیاست بهبود مردود بمقتضای قضا و مصلحتهای
صوری و معنوی که منظور نظر خاقان مظفر لوا بود بتعویق و تراخی و تعویق افتاد غیرت خونخواهی شاهزاده
سعید شهید از در خونخواهی درآمده دامن بزن تایره معارض طبیعه و ممالک محروسه کردید و کار جمعیت خاطرها
چنانچه در محل خود گزارش یابد مانند جعد مسلسل خوبان به پریشانی کشید دیگر از سوانح دولت افزای این سال
خیریت مآل که در اثنای سفر کرجستان روی نمود آن بود که بمسامع جلال رسید که بسیاری از رعایای شیروان
و قراباغ در زمان استیلای رومیان بخاک اقامت بکرجستان رخت کشیده بعزم توطن تا اکنون در آن
ولایت آرمیده اند بنابرین فرمان لازم الاذعان نفاذ پیوست که رعایای متفرقه شیروانی و قراباغی
و ارامنه و یهود کرجستان که رعیت اصلی آن ولایت نباشند از راه اطاعت فرمان بجا زندران خلد نشان
نقل مکان و در دار السلطنه فرح آباد توطن اختیار نمایند دیگر از سوانح که درین سال در خراسان بوقوع
انجامیده خبر سوانح آن بدربار اقبال رسید آمدن ملکنوش نامی سردار اوزبک تنگ چشم رزدکوش
بتاخت ولایت مرو بود و باعث برین جرأت آنکه چون از راه امتداد سفر خیر اثر کرجستان خبر
مشغولی عساکر ظفر لوا بدفع کفره آن دیار یاوز بکان کم فرصت غدار رسیده بود سردار مذکور با پنج هزار
ازان کرده از انا منیت دوراز سعی جیار جو عبور نموده در ولایت مرو بار اقامت کشود و چون محراب
خان سپهسالار بیگی مرو از ورود آن جنود مردود اطلاع حاصل نمود فوجی از غازیان مرو را برسم قراولی و
تحقیق خبر بر سر راه اوزبکیه روان ساخته غازیان در عرض راه بقراولان سپاه اوزبک رسیده نایره حرب
را مشتعل گردانیدند و در اثنای استیلای غازیان بر قراولان اوزبک دریای پر شور و شر لشکر اعدا
بموج آمده فوج فوج سر از یکدیگر رسیده غازیان بضرورت رخ مراجعت بقلعه کشیدند و محراب خان از
کثرت و هجوم آن طایفه شوم خبردار شده بعزم قلعه داری در ضبط و استحکام حصار کوشید و ملکنوش روزی
چند در حدود مرو اقامت گزیده لشکریان را بتاخت اطراف ولایت مامور و روان گردانید و اوزبکیه تا

حوالی مشهد معلی تاختن آورده بعضی از احشامات سیما اعراب بیچاره را غارت کردند و بعد از آنکه خبر معاودت
موکب مسعود از سفر گرجستان بمازندران خلدنشان بگوش ایشان رسید بحکم ضرورت طریق مراجعت پیموده
بسیاری از رعایای مرو را که بر رهگذار ایشان بودند با خود همسفر نمود دیگر از سوانح این سال گوشمال
صوفیان و خلفای قراجه داغ و باعث بر سیاست و مواخذه آنکه مردم قراجه داغ از زمان فرخنده نشان
خاقان سکندرشان بنابر آنکه جمعی از ایشان از راه دعوی ارادت و اخلاص با این دولت خلافت
مناص طریق تردد و آمد شد بعتبه علیای آن حضرت مفتوح داشته اند خود را از صوفیان قدیم گیلانی می
شمردند و در میان ارباب ارادت تا اکنون باین نام نیکنام و بمعافیات و مسلمیات و سیورغالات شهره
آفاق بودند بنابر آنکه شاهویردی خان خلف خلیفة الخلفا قراداغلو که از جمله خلیفه زادگان و حاکم قراجه
داغ بود در زمان فترت رومیه و آمدن جعفر پاشا بدار السلطنه تبریز روی ارادت از عتبه علیا تافته
برومیان توسل جسته بود درین وقت بعرض اقدس رسید که آن روسیاه ناکس در وقتی که عزم اطلاع رومیان
جزم نموده بود بخت افسر افرازی یعنی تاج وهاج دوازده ترکی اثنا عشری را از سر برگرفته بپوشیدن
محوزه رومیانه خود را تخته کلاه کرده و پس از آن پسر خود را نزد جعفر پاشا فرستاده اظهار عبودیت و انقیاد
نموده بوده و جعفر پاشا بگمان آنکه صوفیان قراجه داغ همگی مانند شاهویردی خان از دولت ارادت
و اخلاص این دودمان عالی بی بهره اند گروهی از معتمدان خود را از راه اخذ بیعت بمیان مردم قراجه داغ
فرستاده پیغامهای فریبنده داد و آن تن پرور زیاده سر اکثر صوفیان و اعیان آن کشور را نزد
کسان جعفر پاشا احضار نموده ابواب اخذ بیعت رومیان بر روی ایشان گشوده و چون در شاهراه ارادت
و طریق پیرمریدی ارباب عقیدت و اخلاص در شدت و رخاوت توسل از دامن مرشد کامل برنداشته و بر
نمیدارند شاهویردی خان که بخت ارادت ازین آستان تافته بود چنانچه ایمای آن شد سزا و
جزای خود را یافت و مهلت چند روزه آنان را که طریق موافقت وی پیموده بودند بموقف مواخذه و باز
خواست نیاورده بود لاجرم فرمان قهرمان خاقان بلند اقبال در اثنای این سال در صدد گوشمال آن جماعت
درآمده مقرر فرمود که محمد سلطان حاکم قراجه داغ که از جمله ارباب ارادت بمزید اخلاص اختصاص دارد
باتفاق محمد قلی خلفای دیلو که با فسر ریاست از خلیفة الخلفایی سرافراز بود بتحقیق حیات و ممات
تابعان شاهویردی خان رسیده آنان را که بمکافات عمل به تیغ شحنه اجل گرفتار نشده بجزای خود نرسیده
باشند بموقف سیاست و باز خواست حاضر ساخته سزا دهد گناه رسانند و بمقتضای فرمان جمعی از ایشان که
گرفتار و بزندان هستی بودند بلبدی تیغ سیاست طریق نیستی پیمودند و برخی پنهانیان پس از آن عیان شده که آن



طایفه اند ایره ارباب ارادت و اخلاص خارج افتاده متاع گرانبهای صوفیگری را بباد فنا داده اند
دیگر از سوانح دولت فراکه در اثنای مراجعت از سفر خیر اثر گرجستان روی نمود سانحه قتل مصطفی
خان قراقلر بتیغ جرات دلو محمد شمس الدینلو در قصبه شمکور بود و سبب قتل آن واجب القتل آن که
در حین فترت رومیه بنظر سلطان ... آن بد گهر با طایفه قراقلر از دولت ابد بنیان روی گردان شده
برومیان پیوسته و از میان در میان رومیان نقش مرامش درست نشسته کر منصب دلخواه پاشایی نیز
بود و این روسیاهی از پدر آن بد گهر بسنوی که محمد خان برادرش بعد از فتح آذربایجان تا مدت سالی
سپر بی شرمی از حصانت قلعه لوری بر سر کشیده ابواب اطاعت و انقیاد بر روی دولت ابد بنیاد نگشود و
بعد از تسخیر حصار گنجه و سایر قلاع آن دیار که از راه اضطرار بدربار آسمان کردار آمد جرایم و زلات وی
بعفو و اغماض مقرون گردید دست کلوگیر ناموس سلطنت ابد تحمیر امانش نداده چنانچه ایمایی آن شد در
دست گرجیان بقتل رسید و بعد از قتل آن دو واجب القتل مصلحت دولت روز افزون بجرم ناصوفیگری و
عدم اعتماد بان مقرون آمد که تمامی طایفه قراقلر از ان سرحد بولایت دیگر نقل مکان فرمایند تا انجا توطن اختیار
نمایند و قبل از صدور فرمان با جلای ایشان چنان اتفاق افتاد که مصطفی خان نیز بجرم روسیاهی و نفاق
در دست محمد خان شمس الدینلو مشهور به لو محمد بقتل رسیده خرمن زندگانی را بباد داد و مراحم بیکران
شمس الدین خان قراقلر را که در سال اول یورش آذربایجان قبل از فتح ایروان از راه ارادت و اخلاص
با آستان آسمان اساس آمده در سلک ارباب عقیدت و اختصاص منتظم شده بود برتبه امارت و سرکردگی ایل قراقلر
سرافراز فرموده مومی الیه حسب الفرمان ایل مذکور را از سرحد قراباغ کوچانیده بدار الملک ... که محل
بیول و اقطاع وی بود بلبدی نمود و ایل قراقلر بخطای آن دو سه نفر از نظر اعتماد خاقان معدلت گستر افتاده
بضرورت روی غربت بان ولایت نهادند دیگر از سوانح این سال ورود میر محمد امین مشهور بمیر جمله از
دکن بدرگاه پادشاه دشمن شکن بود بیان این سخن آنکه میر مذکور که از سادات عالیشان شهرستان اصفهان
و عم میرزا رضی صدر بود سالی چند قبل ازین بلبدی قاید قضا بجانب هند دکن مرحله پیما گردیده بولایت
گلکنده و ملازمت محمد قلی قطبشاه والی انجا رسیده بود و در انجا از راه خیرخواهی و آگاهی بر مدارج
ترقیات گوناگون صعود نموده رفته رفته وکیل السلطنه و وزیر اعظم قطبشاه و صاحب ثروت و سامان
و مالک حشمت و جاه گردیده و چون غرور دولت پیوسته دشمن جان ابنای زمان می باشد بعد از ارتحال آن
پادشاه والاجاه که سلطان محمد برادرزاده و داماد وی قطبشاه و صاحب کشور و سپاه گردید از وفور غرور
منصوبه میر مذکور در وزارت سلطان محمد قطبشاه درست نشسته بخواه و ناخواه از ان ولایت بعزم معاودت

بار سفر بسته بوطن مالوف پیوست و برا هنمائی بخت بلند در حین معاودت موکب ظفرنشان از سفر کرجستان
در گنا رود ارس بنزل بساط بوس اقدس سرافراز و بعواطف بیکران و لوازم اعزاز و احترام مفتخر و ممتاز
گردید و زندان ایام از فحوای کلام میر مذکور بظهور می پیوست که هوای دلکشای وطن و آرزوی ادراک
شرف پای بوس حضرت اعلی او را از خاک تیره هندوستان کشان بایران آورده که از راه هواخواهی
در انجام مهام پادشاهی کاهی کوتاهی ننماید و بکنایه و صریح خاطرنشان مزمان مینمود که هوای وزارت
اعظم یا وکالت دیوان اعلی در سر دارد و بجز این دو منصب والا سر بلند پروازی بمنصبی دیگر فرود نمی
آرد و بنا بر آنکه این اندیشه در نظر خاص و عام خیالی بود خام در مازندران خلد نشان از خاقان گردون غلام
شرف رخصت حاصل نموده بکام و ناکام طریق اصفهان پیمود و با آنکه اسباب رفاه وی در اصفهان حسب دلخواه
مهیا بود و از هیچ راه نگرانی و تفرقه بخاطر وی راه نداشت آرزوی مناصب بلند او را بحال خود نگذاشت و
با آنکه علای وطن اختیار نموده فرزندان و متعلقان را در اصفهان اقامت فرموده از راه پابلک سرعت
برق و باد روی غربت بخدمت شاه سلیم و دیار هند نهاد و نازونعمتی که داشت بمقتضای **مصراع** رنج خود
و راحت یاران طلب **مصراع** در اصفهان بفرزندان و متعلقان خود گذاشت **دیگر** از وقایع این سال ارتحال
جمعی از اعیان موکب ظفرنشان بجهان جاودان و قافله سالار ایشان شاهرخ بیگ ولد گنجعلی خان حاکم
کرمان بود که هنگام مرور و عبور از عقبه واقعه فیمابین کاخت و کارتیل بسبب سقوط از اسب و افتادن
بدره آن عقبه علیل و قتیل گردید **دیگر** ملک بیگ جارچی باشی معروف بتاجی بیگ بود که علیل و مرکوز بر
اثر موکب منصور طریق مقصود بجانب کرجستان می پیمود و او نیز چون بآن عقبه رسید از آنجا متوجه عالم آخرت
گردید و چون شرح حال کاربرداعیان آن عهد و اوان در ذیل این حدیقه مسرت عنوان سمت تحریر می یابد
شاید که اگر خدا خواسته باشد ایمائی بشرح حال وی نیز کرده آید العقبه عواطف خسروانه شامل حال ...قلی
قلی بیک ولد مشارالیه بازای رعایت حقوق خدمت چندین ساله او فرزند رشیدش را جارچی باشی و
قایم مقام وی گردانید اما چنانچه بعد از این در محل خود گزارش یابد از راه زیاده سری و خودرایی بچاه
تیره بختی افتاده رسید بانچه رسید **دیگر** از سرکردگان عالم بقا طهماسب قلی بیک شاملو قورچی کمان
شمشیر و شاه نظر بیک بیاتچی بودند که در کرجستان بعرض مرض طریق عدم پیمودند و چون عقبی نداشتند
قراخان بیک و یادگار بیک اقوام خود را جانشین و قایم مقام خود گذاشتند **گفتار در سوانح سال بیست و**
**نهم جلوس همایون که مطابق توشقان ییل ترکی و موافق هزار و بیست و چهار هجری بود** در این بهار
عالم آرا که نوروز فیروزش در روز شنبه بیست و یکم ماه صفر ختم بالخیر و الظفر پیرایه وقوع در بر کرد جشن نوروزی



خاقان کامبخش کامروا در دارالسلطنه فرح آباد اتفاق افتاده ابواب خوشدلی و نشاط در صید و شکار و
سایر متنزهات مازندران بهشت بنیاد بر روی دولت خداداد می گشاد و بنا بر آنکه از رهگذر تا سازی
روزگار و فراز و نشیب کام آرزوی رستم محمد سلطان خلف ولی محمد خان که در تماشای سبز و تیغ بود و
آرزوی آن داشت که مذاق جان از شهد فایق عواطف بیکران و لی نعمت حبابیان شیرین سازد خاقان
مهمان نواز ابواب دلجوئی و احسان بر روی وی باز و مسرور فرمود که زمان یک غلام خاصه شریفه که از
جمله مجلسیان بزم اختصاص بود بجانب بهرات الطغار نموده سلاله السلاطین مذکور را از راه دل آسا بدرگاه
معلی حاضر سازد که هم آرزوی دیرین وی پیرایه حصول در بر کرده هم در صید و شکار و سیر متنزهات آن بقعه جلد
قرین جلیس و قرین شهریار روی زمین بوده باشد و زمان یک مذکور از فرحاباد بصوب هرات بال پرواز
گشوده بیست روزه راه را در مدت شش یا روز پیموده رستم محمد سلطان را در اندک روزی بپایه سریر اعلی حاضر
نموده و شهریار گردون وقار ایام بهار را در مازندران گلزار نخجوان با آن گرامی مهمان بصید و شکار و سیر تماشای
آن دیار خلد آثار بعشرت و شادمانی و خوشدلی و کامرانی می گذرانید که ناگاه خون ناحق شاهزاده سعید
شهید بازمانه بی بها بنا بر خونخواهی بر آمده سلسله جنبان مفاسد بیکران گردید و عالم آرمیده در اطراف
ممالک پریشانتر از جعد مشکبوی بتان گردیده اخبار وحشت آثار از هر طرف بدرگاه آسمان جایگاه رسید اما
چون خونخواه پادشاهزاده والا جاه بود دفعه رفته بمیامن اقبال بی زوال و نیروی بازوی سلطنت ابدی
الاتصال هر جا سری بگردن فرازی پای جرأت پیش نهاد از روی زمین برافتاد و هر جا دست فتنه
از آستین بر آمد برید و سر بجای اقبال او در مازدستی سلطنت مصون از زوال پای سرفرازی در دامن کشید
**از آنجمله** سانحه غریبه و واقعه عجیبه که دو دستی قلعه دمدم و حصار اورمی که از روزی که ابواب آن قلعه خیبر
مثال بمقالید تیغ و سنان جهانگیر ظفرمال بر روی دولت بی زوال مفتوح و قبا خان برادر محمد بیک بیگدلی
بحفظ و حراست و کوتوالی آن حصار فلک نشان مامور شده بود اکراد بدنهاد برادوست که اتباع امیر
خان چلاق بودند چنانچه در محل خود اشعاری بآن شده عرضه تیغ تلف و آواره دیار فرار گردیده بر عزم
خان قلعه دار از ایشان نشانی در آن قلعه و حصار نمانده بود و از این رهگذر خاطر جمع کرده گاه گاه از
غفلت بعزم شکار از قلعه بیرون میرفت و عدم وجود یکی از ازواج امیر خان و جمعی از کردان بی نام و
نشان را که در قلعه اقامت نموده خدمتکار رغار این قلعه دار بودند یکسان انگاشته بیرون کردن ایشان
را از قلعه بیرون انداخت و از این رهگذر بخاطر جمع گاه گاه از راه بی پروایی قدم غفلت بعزم شکار از
قلعه بیرون میگذاشت تا در این سال چون بمقتضای قضا نوایر فتنه و فساد در اکثر بلاد و دیار سر بر کرده اشتعال
یافت

واقعهٔ بس غریب سانح گردید و صورت واقعه آن بود که الغ بیگ نامی از اقوام امیرخان کمنام که در حوالی قلعه
گوشه گیر زوایای بی وجودی بود بمراسله و پیغام با آن زن پرفن نسبت یکی نمود و در وقتی که قپان خان
بعزم شکار از آن حصار استوار بیرون رفته بود الغ بیگ کمنام باعلام آن مکاره برگشته ایام شب هنگام
با چهل پنجاه نفر از اکراد بدنهاد خود را بپای قلعه کشیده کردان بی نام و نشان قلعه را از ورود خود با خبر
گردانیدند و بهمدستی یکدیگر از برج سولق راهی بآن برج گشاده یک یک از پرویان قدم جرات
بآن برج نهادند و حارسان آن برج را که در گران خواب غفلت بودند سلاخی نموده از آنجا طریق وصول
باصل قلعه نمودند و خود را بنقاره خانه قلعه انداخته بهول و رستاخیز را بنواختن نقاره باسم خود
بر اهل قلعه که غنودگان خواب غفلت بودند هویدا ساختند و غازیان قلعه دار چون کار از کار گذشته
بود سراسیمه و سرگردان از برج و باره حصار طریق فرار پیمودند و تا دمیدن صبح نورانی کردان بی نام
و نشان قلعه را بآسانی بحیطه ضبط و تسخیر در آورده منازل و مساکن غازیان و حارسان قلعه و اموال
و اسباب ایشان را در میان خود قسمت کردند و برسم المغار و تاکید شمار جمعی از کردان غدار را که در آن
حوالی قرار و استقرار داشتند بقلعه طلب نموده با خود قرار قلعه داری دادند و این خبر وحشت اثر
بحنت بعت قپان خان از خود بیخبر رسیده بحال پریشان انگشت تاسف بدندان گزید و همچنین آقا سلطان
مقدم در مراغه از صورت سانحه مطلع گردیده بسرعت برق و باد با غازیان مقدم روی توجه بپای
قلعه نهاده و در عرض راه مردم قپان خان با آقا سلطان پیوسته کمر سعی در فتح آن نازله بسته بودند که ناگاه
بفوجی از کردان انبوه سپاه که شمار ایشان یکصد و پنجاه نفر میرسید و بقصد امداد و اعانت الغ بیگ
بقلعه میرفتند رسیده نایره حرب را مشتعل گردانیدند و بفتح و فیروزی اختصاص یافته بسیاری از
کردان بدنهاد طعمهٔ تیغ ظفر پیکر غازیان مقدم شده بقیة السیف روی عزیمت بوادی هزیمت نهادند
و سپاه منصور وقتی بپای قلعه رسیدند که پیر بوداق خان حاکم تبریز نیز از آن سانحه عجیبه خبردار شده با
توشون خود در خط اقامت بپای قلعه کشیده بود و بعد از جمع آمدن جنود ظفر ورود قپان خان نیز از
راه کمال خجالت و انفعال خود را بمعسکر امرا کشیده و با بهانهای مهیان چون بوضوح پیوست که از کردان
زشت بنیاد زیاده چیزی در قلعه بسر نمی برند امرای کرام باهتمام کمر تسخیر قلعه بر میان عزم یورش
تسخیر قلعه داشتند که شعشعهٔ انوار دولت بیزوال چراغ اقبال عساکر ظفر مآل را افروزان کرده آن
قلعه سپهر مثال بی ارتکاب مشقت قتال و جدال دیگر باره بحیطه تسخیر دولت بیزوال درآمد و صورت حال آنکه
الغ بیگ تیره روز روزی در اثنای قسمت باروط بتفنگچیان قلعه در اثنای که در خرمن باروط افتاد شمعی



از روی وی سوخته باد و بر آتش را بر باد داد و کردان که چون خوشه پروین بر اطراف فی الجمله آمده در فکر
قلعه داری بودند چون سرکرده و سردار خود را مجروح و ناتوان و از تردد قلعه داری عاجز مشاهده نمودند
و پیشتر از آن خبر شکست کردان که طریق امداد ایشان می سپردند گوش زد ایشان شده عساکر ظفر مآثر
را دایره سان بر قلعه محیط میدیدند بنات النعش وار دست از یکدیگر داده پریشان گردیدند و در ظلمت
ظلام در شبی که تیره تر از روز بخت ایشان بود از قلعه طریق فرار پیمودند و آن قلعه حصار که از قلاع خیر
یادگار بود دیگرباره بسهولت و آسانی تمام بحیطه تسخیر عساکر ظفر فرجام درآمد و امرای عظام چون از فرار
آن طایفه کمنام خبردار گردیدند جمعی را بتعاقب و تکامیشی فراریان مأمور گردانیدند اما از راه پوشیدگی پرده
شب تار بایشان دچار نشده باز گردیدند القصه هشت روز قلعه ادرمی در تصرف آن طایفه غدار بود
و با آنکه رسیدن خبر شوره شر اکراد و تسخیر آن قلعه فلک بنیاد ملال انگیز خاطر اقدس شده اما چون خبر
فتح بر اثر آن بدربار اقبال رسید زنگ زدای مرآت خاطر آفتاب اشراق گردیده و برادران قپان خان
که سایه مثال دنباله رو آفتاب جاه و جلال بودند در زیر بار خجالت و انفعال گناه بزرگ برادر خود چشم
براه گونه مواخذه و بازخواست بسر میبردند اما شهریار بنده پرور بنظر عفو و اغماض در ایشان نگریسته
آن خطای بزرگ را از آن سلسله درگذرانید و بمکافات غفلت قپان خان از ایالت آن ولایت معزول
و پیر بوداق خان حاکم تبریز بحکومت آن مملکت مشغول شده و هم در آن قلاق سلطان مقدم افسر فرازی
حکومت آن ولایت را بسر نهاده باتفاق قوجی از توپچیان و تفنگچیان خراسانی و مخبون بیک
یوزباشی که بکوتوالی قلعه دمدم و سرکردگی آن جماعت معین شده بود ابواب حفظ و حراست بروی
آن ولایت گشاد دیگر از سوانح ملال افزا که در این سال فرخ فال روی نمود اشتعال نوایر انواع فتن و آشوب
بسبب ظهور عصیان گرجیان و جمعی از تراکمات شیروان و آمد و رفت طهمورث ناکس گرجیان کاخت
و ما یتعلق بهذه الامور بود چون بنای عهد و پیمان و میثاق مانند حباب بر آب و بر مثال خراب در رهگذار
سیلاب می باشد بعد از قتل نصوح پاشا که موسس بنیان صلح و صلاح بود ارکان دولت آل عثمان با آنکه
قاسم بیک سپهسالار مازندران که برسم سفارت بدیار روم رفته بود هنوز در استنبول آن مرز و بوم بود
بسخنان جاهلانه طهمورث نادان و سایر مفسدان گرجی و فتنه جویان اکراد بتحضیض اولاد شاهعلی بلباس
از راه رفته دفتر صلح و صلاح را بر طاق نسیان نهادند و رایت اقتدار محمد پاشای وزیر اعظم را بدیار
عجم ارتفاع داده بممالک ایران فرستادند و چون خبر آمدن سردار و معسکر ظفر شعار فی الجمله اشتهار یافت
بر آنکه امری که منافی امر مصالحه باشد بصدد ظهور نامیده بود و صدق و کذب آن خبر نیز بمرتبه وضوح نرسیده کار بر

جان از راه عاقبت حزم و احتیاط علیقلی خان شاملو ایشیک آقاسی باشی را روانه دارالسلطنه تبریز و مقرر
فرمود که باتفاق امرای عالیشان آذربایجان در دارالسلطنه مزبور رحل اقامت افکنده از آن سرحد با
خبر باشند و بنا بر آنکه اعتمادی چندان بر حصانت و متانت قلعه گنجه نبود حکم تخریب آن فرموده اشاره نمودند
که محمدخان زیاد اوغلی مصاحب قاجار که تا اکنون در قلعه مذکور قرار و استقرار داشت رخت اقامت
بقلعه تفلیس کشیده بعد الیوم در آنجا بسر برد و چون اخبار مذکوره گرجیان و شیروان و کردستان انتشار
یافت او ارکان بوادی فتنه و فساد در امیدان بلند پروازی عصیان و طغیان فراخ گردیده خود را بسلک
نافرمانی کشیدند و از جمله ایشان اراکلی بیک گرجی بود که بیمن عنایت و تربیت خاقان گردون منزلت
بپایه بلند وکالت عیسی خان والی گرجستان کامیاب رسیده وکیل السلطنه آن مملکت گردیده بود و چون اخبار آمدن
سردار در دیار روم و اختلال احوال عساکر ظفر مآل بوی رسید از در فتنه گری و زیاده سری در آمده منتهز
فرصت می‌بود تا در روزی که عید نصاری بود باتفاق بسیاری از گرجیان بی ایمان بجهت بهانه اقامت
نماز و مشغولی بسایر عبادات مستمره ایشان بکلیسای لالاورد که در آن زمان حسب الفرمان قضا جریان
از حصون حصینه و قلاع متینه بود و جمعی از تفنگچیان موکب ظفرنشان بحفظ و حراست آن قیام می‌نمودند
در آمده هجوم خلایق دست احتیاط تفنگچیان را از منع دخول کلیسا کوتاه کرده و داد و دم در دود بعد از
ادای مراسم عبادت نماز و لوازم آداب عید کفار اشرار را یکرفته تکفیر تفنگچیان مامور گردانیده از این
راه بسیاری از آن تفنگچیان بیگناه عرضه تیغ تلف گردیده قلعه کلیسا را بحیطه ضبط و تسخیر در
آورده و مرعبان بطلب طهمورث خان بعد از داد رایامدن کاخت ترغیب نموده از این راه ابواب مفاسد عظیمه
بر روی روزگار گشود دیگر از فتنه گران زیاده سر کشور شیروان ملک بیری سرخیل تراکمه قبله و قبلستان
بود که بدلو ملک اشتهار داشت و آن دیوانه از خرد بیگانه از جمله جمعی بود که بجرم روسیاهی هواخواهی
رومیان حکم همایون باجلای ایشان از خصر و ربافته مهیای جلای وطن بودند چون اشتهار اخبار مذکور
سلسله جنبان عصیان و طغیان معتدان گردید آن کم خرد کم نام نیز با امثال و اقران سر از دایره اطاعت
فرمان بیرون کشیده جنونهای مست داعیان را از دارالامان امنیت و اطمینان خود گردانیدند و آشوب طلبان
محال اندیش که خرابی عالمی را از برای آبادی خراب آباد خیال خود میخواهند با اراذل و اوباش شیروان
دست یکی داشته روی توسل بدر برکت سرای او گذاشتند و حشری بسرا و جمع گشته و شور و شر بر وی جمع
آمده آفت دست درازی ایشان بحواشی مملکت شیروان سرایت کرد و مردم شیروان نیز در فضای هوای
نافرمانی بال پرواز گشوده سر از چنبر اطاعت حکام بیرون کشیدند و امرا و حکام آن دیار را زیاده اقتداری نمانده

حیران

حیران کار خود گردیدند و دلو ملک نیز با قلب وی از دو خیال خام خود را تیج گردانید کسان باستدعای قدوم
طهمورث روان نمود و رفته رفته طهمورث نادان باغوای ازناوران بیت و گرجیان میچت و
تحریک آن دو نمک بحرام باهمه گرجیان کاخت بموسته برسم و آیین سلاطین پیشین آن سرزمین بر
مسند سلطنت نشست و بنا بر مثل مشهور که هر کنده پزی کند هر خورنی مشتری دارد طوایف کرج از راه
مناسبت کیش و ملت بر سر او جمعیت نموده بخواهش دل و آرزوی تمام طریق هواخواهی و اطاعت وی
پیمودند و داود و سکپ و دلو ملک نیز رخت اطاعت بخدمت وی کشیده دامن شعله اقتدار وی گردیدند
و طهمورث نادان بیشه صیاد را از شیر ژیان تهی یافته آغاز کار و تازی نموده دست و تیغ جرات بعقد
قتل و غارت عساکر ظفر حمیت که در نواحی و حوالی آن ولایت بودند گشوده بخت لشکری سرکردگی
داود و مردود بر سر یکتاش بیک یوزباشی که بفرمان خاقان محترم با فوجی از قورچیان عظام در زکم
بسر می‌بردند روان نموده آن مردود کم فرصت با آنکه قورچیان خود را هم آورد ایشان نشمرده براه خود بر فتنه
فرصت ضبط شمرده دمار از روزگار تمامی ایشان بر آورده و همچنین دلو ملک سپاه در حینی که نایره فتنه و
فساد شیروانیان بر نهاد سرکرده اثیر کشید چون شنید که محمد حسین سلطان حاکم ارش از راه جهل و غرور
قدم جرات از قلعه بیرون نهاده مرکب جلادت را در راه استقبال اهل و عیال خود تا کنار رود کر عنان
داده ناگاه و بیخبر بر سر او لشکر کشید و سلطان چون باز و معضوب ب وقت ضرورت جهت نماند گریز
دست بگیرد و شمشیر تیز ه عمل نموده با اندک نفری که در برداشت قدم جرات بمعرکه حرب آن زیاده
کم فرصت گذاشت و تا دست را یارای کار فرمودن تیغ و شان بود در کشش و کوشش داد مردی و
مردانگی داده بالاخره از معرکه میدان بال شهادت روی بجهان جاودان نهادند و بعد از این واقعه کهان
آن دیوانه از خرد بیگانه بجانب قلعه ارش روانه گردیده سایر ملازمان سلطان و غازیان قورغلو و
مردم قلعه را محصور گردانیده و کار گرفتاران زندان قلعه داری بجان و کار دشان باستخوان رسیده بود
که ناگاه در راز دستی اقبال بزوال ابواب خلاص و نجات بر روی ایشان گشوده تمامی ایشان را آزاد و
مطلق العنان نموده صورت ماجرا آن بود که چون اخبار مذکور در مازندران بهشت نشان بمسامع جلال
خسرو بلند اقبال رسیده بر اثر آن متحقق گردید که در این حال بنا بر آنکه میعاد سفر رومیان بسر آمده بود از
بجبال آنکه سال دیگر لشکر بدیار عجم کشد در دیار بکر بعزم قشلاق رحل اقامت افکنده خاقان کشورکشا در
صدد گوشمال طاغیان گرجیان و شیروان در آمده مقرر فرمود که عساکر ظفرمآل بسرداری علیقلی خان شاملو
که حسب الحکم جهان مطاع در تبریز بجهت ضبط آن حدود و تحقیق اخبار آمدن سردار اقامت اختیار نموده بود بصوب

گرجستان واصل شده در بین زمستان دمار از روزگار طهمورث نابکار و سایر اعیان غدار برآورند بخت اسفندیار
بیک اوجی باشی عرب کرلو را که از خواص ارباب اختصاص بود با فوجی از تفنگچیان کلب آستان بصوب
گرجستان روان نموده مقرر فرمود که علیقلی خان از تبریز رخت اقامت بقراباغ کشیده از آنجا بمرافقت
محمد خان زیاد اوغلی بیگلربیگی و سایر امرا و عساکر آنجا بصوب مقصد مرحله پیما گردند و چون خبر قرب ورود
لشکر قیامت اثر در پای قلعه ارش و لوکه زاده سر رسید دیگر در آن کشور مجال اقامت ندیده سراسیمه وار
آواره دیار ادبار گردیدند اما سپاه ظفر پناه حسب الفرمان بصوب گرجستان مرحله پیما گردیدند بخت
اسفندیار بیک که پیشتر از دیگران بصوب مقصد روان شده بود صلاح در توقف ندیده از راه تفلیس رخت
اقامت بولایت گرجستان کشید و کنار رود خانه غرک جایی که در میان بهر و گرجستان جریان دارد
معسکر لشکر ظفر اثر ساخته با قرب پانزده هزار نفر از امرا و عساکر ظفر لوا که بوی ملحق شده بودند خیام
پایداری افراخت و برادر دی علیقلی خان سردار با سایر امرای عالیمقدار و عساکر نصرت شعار مانند بحر
ذخار بکنار آن رود خانه رسیده اعلام گیرودار مرتفع گردانیدند و بنا بر آنکه گاه گاه در معارک قتال و جدال
ارتفاع رایات جاه و جلال انخفاض اصابه عین الکمال را در پی دارد در آن اثنا بمقتضای قضا چشم
زخمی بسواد لشکر ظفر لوا رسیده چنانچه از سیاق سخن بوضوح می پیوندد کار عساکر ظفر شعار از هجوم کفار
اشرار بغوا کشید تلخیص این مقال و تفصیل این اجمال آنکه چون علیقلی خان و سایر امرا و عساکر ظفر
مآل در کنار رود غرک جایی خیام اقامت و اعلام جاه و جلال افراخته بتعیین افواج بحر امواج سر راهها
مضبوط ساختند ناگاه قراولان از گرد راه رسیده خبر قرب ورود طهمورث و لشکریان او را بمعرکه نبرد
رسانیدند و بوزیدن صرصر این خبر دریای معسکر ظفر اثر بموج در آمده قواچیان لشکر در محلی شایسته معرکه
کر و فر تسویه صفوف و آراستن قلب و جناح و ساقه و کمینگاه پرداخته بر هر راهی آگاهی و بر هر گذرگاهی
و بر هر بلندی ارجمندی و بر هر پستی سرمستی پیشوا و صاحب لوا ساختند و سردار لشکر فیروزی اثر محمد خان
زیاد اوغلی قاجار را با فوجی از عساکر ظفر مدار مقدمه جنود فتح و ظفر نموده از امرای قراباغ بیگر سلطان
ایگرمی درت و دلو محمد شمس الدینلو را بمدد و کومک او مامور فرمود و غازیان شیر شکار بر مراکب برق رفتار
سوار انتظار رسیدن اعادی بمعرکه کارزار داشتند که در بین اثنا جمعی از گرجیان غدار که باظهار دولتخواهی
اعلی حضرت شاهی در معسکر امرای نامدار بودند عرض نمودند که امروز رسیدن طهمورث باین مکان بنابر
بعد مسافت مستبعد مینماید لاجرم امرای عالیشان و عساکر نصرت توامان بعد از انتظار بسیار چون اثری از
آمدن طهمورث غدار ظاهر نشد صلاح در معاودت باردوی ظفر خاصیت دیده هر یک از غازیان بجا و مقام خود

بازگردید

باز گردیدند و صفوف لشکر نصرت شعار از توزک و پرکار افتاده در بین اثنا قضا کار خود کرده طهمورث ناکس
با پنج شش هزار کس از گرجیان بدبخت و از ناوران [illegible] آنکه در راه رسیده بهیات اجتماعی نایره
حرب را مشتعل گردانیدند و با آنکه امرای عظام و عساکر ظفر فرجام دیگر باره باضطراب تمام خود را بجای
مقام نبرد رسانیدند اما چون فرصت صف آرایی نیافتند فرصت طلبت کفار اشرار افتاده در حمله نخست
بیگ جرچی [illegible] منهزم گردانیدند و محمد خان زیاد اوغلی و چندتن از غازیان قاجار در آن
گیرودار عرضه تیغ تلف گردیده بیگر سلطان و دلو محمد کوکنگ بیگ جرچی بودند چون کاری از دستشان
بر نیامد هر یک بطرفی طریق فرار پیمودند و وقوع این چشم زخم دامن اشتعال جرأت گرجیان بی ایمان
گردیده همچنان بهیات اجتماعی جلو ریز خود را بقول امرا و بیگ بزرگ رسانیدند و چون کار لشکر ظفر
شعار از پرکار افتاده هر کس بحال خود گرفتار بود گرجیان بدبخت بر هر که دست یافتند از پای در آوردند
و قول امرا نیز بهم بر آمده هر کس سر خویش گرفت و علیقلی خان و اسفندیار بیگ که هر یک در معرکه نبرد یادگار
سام سوار و رستم نامدار بودند چون چشم عبرت بر پراکندگی لشکر ظفر شعار گشودند ساعتی بجهت حفظ نام و
ننگ در معرکه درنگ کرده پس از آن چون در اقامت مصلحت نبود عنان عزیمت بجانب تفلیس منعطف
گردانیدند القصه بعد از وقوع این چشم زخم طهمورث نادان این معنی را فتح نمایان نام نهاده در نهایت
غرور شان خود را باردوی امرا کشیده خود در سراپرده علیقلی خان بر سریر سلطنت متمکن گردیده خیام سایر امرا
و اعیان را هر یک از عظما و اعیان سپاه خود بخشید و اموال و اسباب سپاه اسلام نصیب لشکر ظلم و ظلام
گردیده کفره کج بر بسم غنیمت اسباب و اموال مسلمانان را بخود متعلق گردانیدند و ندانستند که بازاء این
جرأت و بی ادبی تیغ انتقام قهار شدید الانتقام چگونه از نیام بر آمده خاقان گرد دو غلام بمکافات
آن دود از دودمان ایشان بر آورد القصه چون نقش مرام طهمورث نمک بحرام درست نشست بنیان شوکت
غازیان اسلام شکست یافت و علیقلی خان و اسفندیار بیگ رخت اقامت بقلعه تفلیس کشیدند فراریان
معرکه از هر راه که توانستند خود را بتفلیس رسانیده در ظل رایت ایشان آرمیدند و در آنجا بوضوح پیوست که از
امرا و معارف سپاه محمد خان زیاد اوغلی و حسین خان حاکم کوهدم عرضه تیغ تلف گردیده و اسحق سلطان
میر صوفی زخمدار خود را از معرکه بکنار کشیده و مرتضی قلی خان حاکم لسکر که با سپاه و لشکر خود در بطن
معرکه در انتظار فتح و ظفر بوده بعد از مردد و عبور گرجیان از عقب ایشان در آمده چهل پنجاه نفر از گرجیان
را معروض تیغ انتقام گردانیده و با سایر امرا خود را بتفلیس رسانیده و علیقلی خان بعد از ورود بقلعه
تفلیس و جمع آمدن فراریان مصلحت در اقامت آنجا ندیده قلعه را بمرشد قلی بیک ولد محمد خان زیاد اوغلی فوجی

از تعنفچیان بسپرده خود رخت اقامت بگنج کشید و بعزم قشلاق خانهای میران آنجا را مقام قرار و استقرار گردانیده باتفاق سایر امرا صورت آن سانحه ملال افزا را بمسامع جلال رسانیده و با آنکه بوصول این خبر نایره خشم جهان سوز خاقان بحر و بر شعله ور گردیده بیم آن بود که شراری از آن برق خرمن حیات امرا و عساکر ظفر نشان گرداند اما بمقتضای مصلحت وقت و رعایت ظاهر منشور عاطفت مشعر بر دلجوئی و عنایت نسبت بامرای عالی مرتبت و عساکر ظفر منقبت باین مضمون نفاذ رسید که چون از روزی که لشکر کشی و دشمن کشی در میان ابنای زمان بهم رسیده در طریق سپاهیگری گاهی هزیمت و گاه فتح و ظفر با یکدیگر بوده اند اگر درین وقت بمقتضای قضا و اراده جاعل الآثار چشم زخمی بعساکر ظفر لوا رسیده باشد ازین ممر کدورتی بخاطر راه ندهند که عنقریب موکب ظفر احتشام و اعلام نصرت فرجام بآن صوب وصول خواهد یافت و بجوهر تیغ زمرد فام انتقام از آن طایفه کم نام خواهد کشید و بعد از صدور این منشور باهر السرور گرد فتور تفرقه و تشویش از خاطر امرا دور شده در قشلاقات قراباغ در کمال بی سامانی و توزیع مال و زکات می گذرانیدند که ناگاه خبر روح بخش راحت افزای آمد آمد موکب ظفر پیمای خاقان کشورگشای در آن دیار انتشار یافته شعشعه طوق ظفر مجوف کوکبه اقبال چنانچه شرح آن در بهار سال آینده در حدیقه مقال گل خواهد کرد بر ساحت آن ولایت تافت دیگر از عطایای مجدده خاقان ستوده خصال درین سال فرخ فال عطای مال یکماهه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن بکافه شیعیان ممالک ایران بود که منشور این عاطفت و احسان بصیغه دوازده یکی ماه مبارک رمضان عز صدور یافته ثواب آن مبرت کار رفرخنده آثار عاید گردید و همچنین وجوهات ممالک محروسه را که در دفاتر خلود ابواب جمع عایای آن محل بود و هر ساله داروغگان وجه مذکور را در پرسش قضایا و اخذ جرایم بحصول موصول ساخته حاصل احداث را اسوه مال مقرر از رعایا در آخر سال میگرفتند چون شائبه تکرار داشت وجه مزبور را نیز برعایا بخشیده مقرر فرمودند که مستوفیان دیوان اعلی حاصل آن دو وجه را که بعمل عمال و تیولداران محال قریب بسی هزار تومان میشد در دفاتر خلود بصیغه تخفیف و تصدق عمل نمودند دیگر از سوانح این سال خیریت مآل وقایعی است که در دیار خراسان بوقوع انجامیده خبر سوانح آن بمسامع جلال رسید از آن جمله آنکه در سالهای گذشته قراتیمه نامی از سرداران جنود اوزبکیه در حدود بلخ بمدارج اقتدار و اعتبار صعود نموده با گروهی از طایفه المانی طریق تاخت و تاراج بهر طرف می نمود تا رفته رفته چهار پنج هزار اوزبک غارتگر خونخوار بر گرد وی جمع آمده نوبتی با آن گروه کم فرصت از راه تاخت و غارت بولایت جام و خواف و باخرز آمده و چون از راه بجبر بهانا بغ و فراهمی از لشکر ظفر تلاش قزلباش در

بمابر خود ندید بعد از تاخت و تالان با غنایم فراوان بدیار خود بازگردید و چون امرا و عساکر خراسان در برابر جرات و جلادت خود بچیزی نمی شمردند درین سال نیز با لشکر شقاوت تا اثر خود روی عزیمت بجانب ولایت کرخ آورد و جماعت جمشیدی که بحفظ و حراست قلعه کرخ قیام می نمودند از ورود آن مرد و دخبردار شده در میان ایشان و اوزبکیه کار بگیر و دار رسیده و از طرفین جمعی عرضه تیغ تلف شده چون اوزبکیه کاری نساختند رایت تاخت و غارت بصوب هرات برافراختند و از اطراف و جوانب غنایم موفور بدست آورده بجانب کهندستان شتافتند و حسین خان شاملو بیگلربیگی هرات از ورود اوزبکیه بعزم تاخت آن دیار خبر شده قریب ششصد هفتصد نفر از لشکریان بی نام و نشان آن بوم و بر را که اسم و رسمی نداشتند بسرکردگی برام بیک شاملو بدفع فتنه اوزبکیه روان نمود و بعد از رفتن آن جماعت بخاطر گذرانید که با آنکه آن جماعت از مردم کم نام این ولایت اند اگر خدا نا کرده شکستی بایشان رسد هر آینه باعث بدنامی او میگردد لاجرم دویست نفر از جوانان کار دیده و بهادران کرم و سرد روزگار چشیده را بسرکردگی خضر بیک که بعد از آن بایالت مازوجاق سرافراز و بخضر سلطان موسوم گردید بمتابعت آن جماعت روانه گردانید اما برام بیک و اتباع خبر اوزبکیه را گرفته بطرف ایشان روان شدند و بحسب اتفاق در ظلمت ظلام و تاریکی شب نیم از پهلوی آن طایفه از خدا بیخبر که در کهندستان فرود آمده بودند عبور نموده در فکر فرود آمدن بودند که ناگاه بهنگام دمیدن صبح قریب یکهزار نفر از طایفه جمشیدی که از مقام نزول اوزبکیه با خبر بودند به برام بیک رسیده او را از حال اوزبکیه خبردار گردانیدند و باتفاق برام بیک عنان عزیمت بدفع اوزبکان منعطف ساخته وقتی باوزبکیه رسیدند که بعضی از ایشان در خواب و جمعی بیدار در انتظار دمیدن صبح بودند و برام بیک چون دید که اوزبکیه از صهیل مرکبان بیدار و خبردار شدند با خود اندیشه نمود که اگر چندان صبر نماید که صبح طالع شود بنابر کثرت و عدت اوزبکیه یکتن از لشکریان وی را امید نجات نخواهد بود لاجرم تکیه بر کرم الهی و اقبال پادشاهی نموده در آن تیره شب بر اوزبکیه تاختن آورده و قریب هشتصد نفر از آن طایفه غدار که در آن وقت بیدار بودند سراسیمه و از جانب اسبان جنود دیده مهیای گیر و دار گردیدند و غازیان در حمله اول بسیاری از اوزبکان خاکسار را بضرب تیغ آبدار بر خاک هلاک و بوار افکنده و بقیه خفته را به اوزبکان آشکار کردند و از آمد کار غازیان شیر شکار در اثنای اشتغال نایره گیر و دار خسرو بیک با آن دویست سوار نامدار از کنار معرکه پدیدار شده به نغیر کرنای و نای و هوی بهادران نیز از جای اوزبکان را از ورود خود خبردار گردانیدند و اوزبکیه غریو کوس و نعره کرنای برآمدن حسین خان حمل نموده یکبار طریق فرار پیموده و غازیان مانند بلای ناگهانی و قضای آسمانی سر دنبال آن طایفه بدخصال نهاده

بهر کس رسیدند در خاک و خون کشیدند و هر که را دیدند عرضهٔ تیغ تلف گردانیدند و تقلیب سر کوه و بیابان
گذاشتند بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی هلاک شدند و غازیان مظفر و منصور با غنایم موفور و
یکهزار سر و زنده و ده هزار اسیر مراجعت نمودند و معلوم نشد که قرا [illegible] طعمهٔ تیغ غازیان شد یا بطرفی
بیرون رفت [illegible] نام و نشان وی از صحیفهٔ روزگار محو گردیده و باین فتح نامدار اوزبکیه پای در دامن ادبار
کشیدند و مدتها آرزوی آمدن خراسان ننمودند **ذکر** از وقایع خراسان کشته شدن قزاق خان حاکم هرات
ولد حسین خان بیگلربیگی خراسان بیان این سخن آنکه در سنوات سابقه جمعی از طایفهٔ [illegible] فتنه
جلمه سلطان روی ارادت بآن دودمان ولایت نشان آورده در زاوه و محولات بساط اقامت گسترده بودند
و در عرض اقامت جمعی از اعیان آن طایفه را جلمه سلطان بجرم مخالفت و ظهور نفاق بقتل آورده بعضی
السیف طایفه و هراسان عزیمت داشتند که حسین خان از صورت واقعه آگهی یافته مانع فرار ایشان
گردید آن جماعت علیهم اللعنات جلمه سلطان را باعث اسناد تهمت خلاف و نفاق بخود شمرده از آن تهمت
خود را بری الذمه ساختند و حسین خان چون ایشان را مردم کارآمدنی دید ابواب استمالت و دلجویی بر
روی آن جماعت گشوده مجموع آن طایفه را بحفظ و حراست قلعهٔ ماروچاق مامور و روانهٔ آن حدود نموده
ایشان مدتها طریق ملازمت قزاق خان پیموده محل اعتماد وی شده بودند ناگاه سیزده [illegible] از آن طایفه
که در سلک پیش خدمتان خان منتظم بود در شبی از شبها که بافراط شراب خان چون مست و خراب افتاده
بود بنیت طلب کام از آن یک کرام با تعلیم پدر و سایر اقوام دست به تیغ جرأت بخون وی آلوده با قبایل
و عشایر خود طریق فرار بصوب میمنه پیموده و اهل قلعه چون از آن سانحهٔ غریبه مطلع گردیدند در زمان صورت
حال را بعرض حسین خان رسانیدند و خان عالیشان در واقعهٔ فرزند ارجمند دست شکیبایی بر دل نهاده باندیشه
آنکه مبادا در آن سرحد فتوری روی نماید در ساعت خسرو سلطان را با فوجی از مردم کارآمده بمحافظت قلعه فرستاد
و خسرو سلطان بطریق ایلغار خود را بماروچاق رسانیده بحفظ و حراست آن ولایت مشغول و بالآخره حسب الفرمان
قضا جریان کوتوالی قلعه و حکومت آن ولایت بوی متعلق گردید **گفتار در سوانح سال سی ام جلوس
همیون که مطابق لوی ییل ترکی و موافق هزار و بیست و پنج هجری بوده** جشن نوروزی خاقانی الاثر در این سال
فرخ فال که نوروز فیروز در روز شنبه دویم ربیع الاول اتفاق افتاده درک مثوبات غزا و جهاد
گردیده خط بطلان بر لوازم آن جشن خرمی و شادمانی کشیده آمد و بنا برآنکه ارادهٔ ازلی و تقدیر لم یزلی
بتخریب ولایت گرجستان جنت و قلع و قمع کفار اشرار آن دیار و شرف اسلام دریافتن چند هزار نفر از نسا
و صبیان آن بی دینان تعلق گرفته بود موکب جهان پیمای خدیو کشورگشای از دارالسلطنه فرح آباد بعزم ادراک

مثوبات

مثوبات غزا و جهاد روی عزیمت بصوب تخریب گرجستان و گوشمال طهمورث نادان نهاد و احکام مطاع لازم
الاتباع بتاکید تمام بنفاذ پیوست که امرای عظام و عساکر ظفر فرجام بعجلت و استعجال مالکلام بتهیهٔ سفر
گرجستان قیام نموده بنیت غزا و جهاد روی عزیمت بآن دیار و بلاد گذارند و همچنین بعز فرمان جهان روی
زمین مقرر شد که چندین هزار نفر از تفنگچیان اصفهانی و سایر محال عراق بموکب ظفر مشتاق شهریار [illegible]
پیوسته آمادهٔ قلع و قمع کفار آن دیار گردند و چون مرافقت سلاطین والا جاه گرجستان در آن عزیمت
با موکب ظفر خاصیت مقرون بمصلحت دولت ابد مدت بود فرمان همایون بنفاذ پیوست که تا معاودت
الویهٔ ملت و اعلام فتح و نصرت از آن ولایت لوارساب خان با فرمیدین خان حاکم استرآباد و عیسی
خان در محال [illegible] بوده منتظر ورود موکب مسعود باشند و کوکبهٔ جهانستانی از راه گیلان و دریا کنار
روی توجه باستیصال کفار اشرار نهاده عساکر ظفر شعار مانند سیل بهار که بحجر و خار پیوند در هر منزل
از منازل آن سفر خیر اثر بموکب همایون می پیوستند تا ماهچهٔ رایت ظفر آیت پرتو وصول بر نواحی گنجه
افکنده نقش مرام علیقلی خان و سایر امرا در آنجا بدریافت ملازمت [illegible] بر لوح دل نقش بست و بمقتضای
فرمان لازم الاذعان پیر بوداق خان و سایر امرا که از تبریز بمرافقت وی آمده بودند طریق معاودت بآن
خطهٔ طرب انگیز پیموده بحفظ و حراست آن سرحد قیام نمودند و گنجعلی خان حاکم کرمان [illegible]
جنود ظفر ورود می آمد مرخص گردید که با لشکر و حشر خود عنان عزیمت بصوب تبریز منعطف ساخته [illegible]
امرای آنجا قیام نماید و چون فضای دلگشای تفلیس محل نزول موکب ظفر نشان گردید پرتو آفتاب
عنایت و تربیت بر ساحت بیکرات میرزای خلف داود خان که در زمان شاه جنت مکان بشرف اسلام مشرف
شده بود از ذره پروری بر تافته ایالت ولایت گرجستان کارتیل بوی کرامت فرموده و خدمتش
ملقب بلقب خانی و مخاطب بخطاب عمی ام گردانیده پایهٔ قدرش را باین جهت بمرتبهٔ فرقدان رسانید و
بنابر آنکه طهمورث نادان بعلت فرجاد سردار روم که در دیار بکر قشلاق نموده بود گمان آن داشت که
در این سال عساکر ظفر مآل را یارای آمدن بگرجستان نباشد چون ساحت آن ولایت مضرب سرادقات اقبال
گردیده خبر ورود موکب مسعود بآن حدود بوی رسید سراسیمه و حیران عروس مملکت گرجستان را سه طلاق بر
گوشهٔ چادر بسته با معدودی چند گریزان بولایت باشی آچق پیوست و از فرار آن زیاده سر غدار [illegible]
موکب ظفر شعار بآن دیار در میان گرجیان قیامت خفته بیدار و شور یوم النشور پدیدار گردیده [illegible]
و خیزان و هراسان و گریزان خود را بمغاکها کشیدند و عساکر نصرت شعار کفار اشرار آن دیار را
شکاری وار در دام حلقهٔ خود گرفتار توانستند دید فرمان واجب الاذعان نفاذ رسید که عساکر فیروزی مآثر با فواج معدوده

منتقم و بهر فوجی بسرکردگی یکی از امرای عالیجاه از راهی مرحله پیمای شده از چهار جانب کرجیان را در
میان گیرند و بخونخواهی جمعی از مسلمانان که بتیغ غلط کاری آن جماعت نادان و لشکریان وی بر خاک هلاک
افتاده کافر حربی شده بودند نگذارند که یکتن از ایشان سر زنده از میان بیرون برد و زنان و کودکان
ایشان را اسیر نموده اموال و اسباب بغنیمت گیرند و چون اکثر سغناقهای کرجیان در جنگلهای سخت
و بیشه‌های پردرخت واقع بود و بجز عبور از رود قانق که بعلت طغیان آبها و کثرت بارانهای بهار
بکشتی ازان می بایست گذشت راهی دیگر بسغناقها نبود و کرجیان بی ایمان از بیم جان کشتیها و
زورقها را از میان آب بکنار کشیده بودند چون رایت نصرت رایت ظفر آیت پرتو وصول بر کنار آب قانق افکند
خاقان اقبالمند اردوی کیهان پوی را با غرق همایون را در ساحل آن دریا حوالت اقامت فرموده بدرخان
ذو القدر مهردار و کلبعلی بیک شاملو بیساول صحبت را بحفظ و حراست دولتخانه همایون مامور نموده بعنایت
الطاف الهی بی کشتی بتایید نامتناهی ازان بحر پرشور عبور و عساکر منصور را بگذشتن ازان رود مامور فرمود
و با آنکه بسبب فقدان کشتی عساکر فیروزی مآثر در عبور ازان بحر پرشور مشقت بی نهایت کشیده بتعب تمام
رخت بساحل نجات کشیدند اما بلدی اقبال بیزوال بهر سغناق که رسیدند بزور سرپنجه جرات و نیروی
بازوی جلادت ازهم پاشیدند و افواج بحر امواج گروه گروه و فوج فوج قدم جرات بمیان آن بیشه‌ها
و جنگلها نهاده داد زبردستی میدادند و هر روزه سرهای قتیلان و اسرای کرجیان را با ستان گردون نشان
می فرستادند و در آن موج خیر بود ملا حسین بیک یوزباشی ذوالقدر که باشاره قورچی باشی با فوجی از
لشکر ظفر اثر در میان بیشه و جنگل بجستجوی کرجیان مشغول بودند بسغناقی بزرگ رسیدند که قریب دو هزار خوار
از کرجیان غدار و بسیاری از پاسبانان آن طایفه خونخوار در آنجا رحل اقامت افکنده مهیای قتال و
جدال بودند و آن مکان مستحکم مانند قلاع استوار خندقی عمیق عریض از آب لبریز داشت که بجز پلی باریک
که از چوب دنی بر روی آن بسته بودند راه دیگر نداشت و حسین بیک و رفقا چون بآنجا رسیدند بدون
آنکه بر کیفیت و کمیت حال اهل سغناق آگاهی یابند و صلاح و فساد آن را بنظر احتیاط ملاحظه نمایند
قریب بیست چهارصد نفر از غازیان اسب خود را در بیرون سغناق بجا گذارده خود پیاده ازان راه تنگ باریک
در میان سغناق در آمدند و در کمال غفلت و بی پروایی در طلب غنیمت بهر طرف دویده اهل سغناق را از
حال خود خبردار گردانیدند و چون کرجیان بی ایمان صید مراد را در دام دیدند از عقب غازیان در آمده تخته
آن پل را خراب کردند و پس ازان از اطراف و جوانب آن خونریزان سفاک در آمده حرب در پیوستند و غازیان
چون بال پرواز را بسته و پای فرار شکسته دیدند بناچار با تیغ و سنان و تیر و کمان بجانب کرجیان دویدند و



تا توانستند دمار از روزگار کرجیان غدار برآورده بعد ازآنکه دستشان از کار ماند و کارشان از دست رفت بسمل
تیغ تسلیم گردیدند و بناچار از راه اضطرار طریق فرار پیش گرفته چون براهی که رفته بودند رسیدند پل را خراب
دیدند بیشتر آن جماعت عرضه تیغ تلف گردیدند و معدودی چند از ایشان مجروح و ناتوان از راه اضطرار
بآب زده ازان غرقاب فنا رخت بساحل نجات کشیدند و چون حسین بیک مذکور از کثرت اهل سغناق و قلت
غازیان خبردار شده در امداد و معاونت آن جماعت مساهله نموده بود بعد ازآنکه خبر استیصال غازیان بمسامع
جلال رسید نایره غضب قیامت لهب و شعله خشم جان سوز آن حضرت زبانه کشیده بخت حسین بیک
مذکور را موقوف بآن خواست حاضر گردانیده و بدلیل و برهان سپاهیانه تقصیر سوء تدبیر او بروی لازم آورده حکم
بسیاست وی فرمود و باشاره والا حضرت جبه خیش او را در ارده و بازار و میان معسکر ظفر اثر گردانیدند تا موجب
عبرت دیگران بوده در امثال این قسم مخاطرات عظیمه غفلت و بی پروایی نورزند و چون قهرمان قهر از
سیاست او باز پرداخت رای آفتاب اشراق پرتو التفات بر گرفتن سغناق انداخته حسب الفرمان قضا
جریان قرچقای بیک باتفاق جمعی از عساکر ظفرنشان عنان بصوب شکستن سغناق مذکور معطوف ساخت و
از راه رعایت حزم و احتیاط روانه شده بعد از ملاحظه اطراف و جوانب بیشه در چند جا از چوب و تخته
راههای بنا و ترتیب داد و غازیان را با آیین شایان بمیان سغناق فرستاده در مراعات لوازم سپاهیگری
و کاردانی داد مبالغه داد و چون بسمع پیوست که کرجیان در میان سغناق چند جا چپر بسته بجهت برداری آن
دست جرات غازیان بگریبان جان ایشان نمیرسد لشکر ظفر اثر را از جنگ چپرها مانع آمده توپهای
قلعه کوب که از معسکر ظفر اثر طلب نموده آن عقده سر در گم را از هم گشود و با آنکه اساس پایداری آن چپرها
بضرب گلوله آن توپهای عدو آزار از هم پاشیده بود کرجیان جگردار کوششهای دلیرانه می نمودند و تا
آخر آن روز نایره قتال و جدال اشتعال داشت و چون شب شد و جهان لباس عباسیان در بر کرد دست از
ستیز و آویز کشیده بحسب حفظ و حراست سغناق یکجا مجتمع گردیدند و در آن شب تا بعد ازآنکه چون روز روشن
بر ایشان ظاهر گردید که کار از کار گذشته و چاره بجز فرار ندارند قریب چهار صد پانصد نفر از پاسبانان ایشان
و جمعی نیز از رعایای آنجا زنان و فرزندان خود را بر پشت پاسبان گرفته از عقب سغناق الهی بصوب فرار
گشودند طریق گریز بدامن کوهستان نموده آنان که پای گریزشان بریسمان بیعت و پای بسته بود در
سغناق بار پا برجایی گشودند صبح روز دیگر که شیر شکاران بیشه فتح و ظفر بگرفتن سغناق هجوم آوردند
آن جمع پریشان طاقت مقاومت در خود ندیده بهر طرف که دویدند بفوجی از لشکر نصرت شعار دچار گردیدند
و غازیان اسلام بحکم اُقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً تمامی مردان آن سغناق را بر خاک هلاک کشیده زنان

و فرزندان ایشان را اسیر و دستگیر گردانیدند و دران فتح نمایان غنایم بی پایان بدست غازیان افتاد و
قرین فتح و نصرت رو بمعاودت بموکب ظفر خاصیت نهادند و همچنین هر جا سغناقی بود بتیغ اتفاق
مجاهدان دین مبین مفتوح گردید و بسیاری از کفار اشرار ببلیدی تیغ لشکر ظفر شعار رخت قرار بدرکات نار
کشیدند و از مهب تائید الهی نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام شاهنشاهی وزید و مضمون صدق مشحون و
ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم ظاهر و هویدا گردید و پرویزن اقبال و زاوفرون گرد
ادبار بر فرق کفار آن دیار بیخته مسطوق کریمه فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس نسبت
بان جماعت بظهور رسید بالجمله در عرض تمسیت روز که موکب گیتی فروز در کنار آب قانق نزول اجلال
داشت هر روزه عساکر نصرت قرین مجاهدان دین مبین بتقلع و قمع مشرکین پرداخته روش عادی را در
رهگذار سمند صبا رفتار خاقان سکندر دربی قرار می انداختند و یوسف خان و سایر امرای شیروان که بموجب فرمان
از جانب زکم می آمدند بهمین آئین طریق جهاد بهمود و ابواب فتح و نصرت بر روی دولت ابد مدت میکشودند تا
روزی در کنار رود خانه رحل اقامت افکنده عزم رحیل داشتند که ناگاه گروهی از نصارای زکم که بطاغیه
رالیل اشتهار دارند بعزم جنگ بر سر لشکر شیروان تاختن آورده آغاز کاوتازی و خودنمایی کردند و
لشکریان شیروان نیز بزور سرپنجه اقبال بزوال قدم در معرکه قتال و جدال ایشان نهاده بشعله تیغ
درخشان خرمن جمعیت و کثرت آن گروه کم فرصت را بباد فنا دادند و حربی شدید بوقوع انجامید جنود مسعود
مظفر و منصور گردیدند و بادبی نیازی بر حدود ولایت زکم وزیده عدد روس کشتگان به پنجاه هزار رسید و معمور
وعبور عساکر منصور در قصور معموره زکم با خاک یکسان گردید و لشکر منصور در تمام ولایت کاخت همین طریقه را
منظور داشته در قتل کفار و سبی ذراری و نهب اموال ایشان دقیقه نامرعی نگذاشتند الحاصل نتیجه
عصیان و طغیان ظهور رسید نادان دوران از قتل و اسر نهب و خرابی بر سر کفار اشرار و نصارای دیار
کاخت آمد معلوم نیست که از زمان ظهور دولت اسلام تا آن عهد و اوان هر سرهنگ لشکر و کشوری آمده باشد و
مملکتی بآن معموری و آبادانی را بابن سوالجی اب و ویران کرده باشد چه لشکر نویسی حالاک حساب سررشته
اسرای آن فتح نامدار بود از بسیاری پسران مجه رشید لقا و دختران ماه سیما از شمار و تعداد آنها بعجز اعتراف
نمود و تمامی اسرا را که عساکر ظفر لوا از نظر کیمیا اثر گذرانیدند زیاده بر صد هزار بشمار آمد شاید که بیشتر
از سی هزار نفر دیگر در هر گوشه و کنار بدل اسر گرفتار شده باشند که منظور انظار کیمیا آثار نگردیده باشند
القصه بعد ازین فتح مبین بنابر آنکه سردار روم در صحرای موش رحل اقامت افکنده بجمع آوردن سپاه و لشکر
مشغول بود توقف موکب ظفر قرین زیاده بر چنین ولایت گرجستان مقرون بصلاح دولت ابد مدت نمی نمود

بعداز

بعد از انقضای ایام بهار که سیاه از لور و زنغیر و زنگنه بود رایت نصرت آیت از آن ولایت عزم معاودت
جزم نموده موکب همایون از آن ولایت خیمه بیرون زده از راه مردقوسلو ولایت کارتیل نزول اجلال
روی نموده روزی چند بلده تفلیس محل نزول اعلام نصرت فرجام گردیده اوقات فرخنده ساعات در انتظام
و نسق قلعه و انجام مهمات بکرات خان مصروف گردانیدند و از آنجا موکب معلی از راه ختا باد بعقوب سیلاق
سید انجوق مرحله پیما گردیده مقرر دو ماه بجهت تهیه اسباب و تسمین دواب در سیلاق مذکور اقامت گزیدند و بعد
از آنکه خبر قرب ورود سردار روم بمعسکر ظفر پیکر رسید کوکبه اقبال روزافزون رخت اقامت به سیلاق
کوکجه تنگیز کشیده متوجه قلع و قمع سپاه کینه خواه روم گردید دیگر از سوانح ملال افزای این سال وقوع محاربه
فیمابین امرای عالیشان آذربایجان و تکلو پاشای بیگلربیگی وان در سلماس و قتل جمعی از امرا و ناکامی پیر بوداق خان و
شکست لشکر ظفر نشان در ظاهر سلماس است بیان این واقعه عبرت افزا آنکه چون حسب الفرمان قضا جریان
پیر بوداق خان حاکم تبریز و سایر امرای آذربایجان بجهت حفظ و حراست آن سرحد چنانچه ایمایی بان شد
از حدود گرجستان رخت اقامت بان خطه طرب انگیز کشیدند و گنجعلی خان حاکم کرمان نیز بامداد و
اعانت ایشان مامور و متوجه تبریز گردیده و بنابر آنکه از اکراد بدنهاد زشت بنیاد تحقیق از اولاد غازی
بیک ولد شاه علی بلباس که در قلعه قارنیارق بسر میبرد دست درازی بجانب اردم سلماس رسیده
پیر بوداق خان بجهت دفع فتنه ایشان باتفاق مقصود سلطان کنگرلو و سلمان سلطان سوباشی و ابراهیم
بیک برادر خواجه محمد رضای فندری وزیر آذربایجان و محمد تقی بیک مین باشی تفنگچیان آذربایجانی و تمامی
و جرکه آن ولایت متوجه قلعه قارنیارق گردید و چون خبر توجه امرای عالیشان بکردان بیایمان
رسید کس بوان فرستاده از محمد پاشای مشهور بتکلو پاشای بیگلربیگی آنجا و امرای اکراد طالب امداد و
اعانت گردیدند و تکلو پاشا با فوجی از جنود قیامت ورود آن حدود و زینل خان محمودی حاکم خوشاب
باتفاق سایر امرای اکراد و لشکریان ایشان که شمار ایشان به بیست هزار میرسید از راه استمداد روی توجه بسلماس
نهادند و چون خبر اتفاق مخالفان بر محاربه عساکر نصرت نشان به پیر بوداق خان و امرای عالیشان و
لشکریان ایشان که قرب پنج هزار پیاده و سوار بودند رسید بتخمین و قیاس برآورد مراحل مخالفان تا سلماس
نموده قرار بآن دادند که در روز ورود لشکر روم که بتخمین و قیاس معلوم شده سپاه نصرت پناه سر راه بر آن
قوم کینه خواه گرفته سلک جمعیت ایشان را پریشان سازند بنابرین پیر بوداق خان کس بطلب گنجعلی خان
فرستاده پیغام داد که در آمدن مسارعت مبذول داشته نوعی نماید که در همان روز بلشکر ظفر اثر ملحق گردد
و حسب الاتفاق از بنیاد کار چنان اتفاق افتاد که یک روز پیشتر از روز معلوم که گمان رسیدن لشکر روم بآن

مرز و بوم خود و امرا و لشکریان بخاطر جمع پراکنده و پریشان فرود آمده بودند و کنجعلی خان نیز بطسوج آمده
باردوی امرا ملحق نگردیده بود ناگاه قراولان از گرد راه معسکر ظفر پناه رسیده خبر قرب ورود لشکر
مخالف و طلیعه طلوع سپاه ایشان را رسانیدند و برسیدن این خبر ناگهان عساکر ظفر نشان را مجال
آن نشد که در برابر لشکر دشمن توزک شایسته بتسویه صفوف و تعبیه میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه
کمینگاه بپردازند لاجرم امرای نامدار در کمال اضطراب و اضطرار سوار شده معصوم سلطان را با فوجی از عساکر
نصرت نشان چرخچی و مقدمه لشکر ظفر اثر گردانیده خود بآراستن صفوف قتال و جدال مشغول گردیدند و
هنوز ترتیب چرخچی سر راه بر سپاه اعدا نگرفته بود که مخالفان بهیات اجتماعی از گرد راه رسیده قیامت
خفته را بیدار گردانیدند و معصوم سلطان و چرخچیان وقتی خبردار شدند که از لشکر ظفر شعار کنار افتاده
راه وصول بقول نزدیک نداشتند و چرکچی نیز که بر ساقه لشکر بودند تاب حمله مخالفان نیاورده طریق فرار
پیمودند و بدین جهت لشکر قول نیز بهم برآمده از راه اضطرار آواره وادی فرار گردیدند و سلمان سلطان تابین‌باشی
و محمدتقی بیک مین‌باشی و جمعی از غازیان که در چهاردیوار باغی خیمه اقامت افراخته بودند چون طریق
فرار را مسدود مشاهده نمودند از راه اضطرار در میان چهاردیوار تحصن اختیار و در رخنه‌های آن باغ رسیده و
نموده دست جرات بانداختن تیر و تفنگ گشودند و بیربوداق خان چون دید که کار معرکه گیرودار
بکجا رسید از بیم عار فرار ثبات قدم ورزیده بعد از شکست لشکر و سه نفر از ملازمان خود عنان کر اولی
را گرفته بکنار رسانیدند و در خلال این احوال زنبیل خان محمودی از دنبال وی رسیده با شاخ زخمی
منکر بروی زد و مقارن آن یکی از ملازمان خان طریق جان سپاری سپرده خود را بر روی افکند و این
معنی باعث شناسایی خان والاشان گردیده بخت آن ملازم را بقتل رسانیدند و بعد از آن زنبیل
خان بزخم دیگر کار خان عالیشان را تمام گردانید و بعد ازین فتح نمایان که بمقتضای قضا نصیب لشکر
اعدا شد رومیان بنشاط اتفاق دو اگراد بنهاد دعان جرات بتسخیر چهاردیوار آن باغ انعطاف دادند و
از اموال و اسباب غازیان آنچه در خارج حصار بود بر سم جمعیت غارت نمودند و روز دیگر بر سر دیوار
باغ هجوم آور گردیده هر چند خواستند که آن حصار را بحیطه تسخیر درآورند صورت پذیر نگردید و دو نوبت
که باین عزیمت جمعیت نموده آن چهاردیوار را مرکز وار در میان میگرفتند تفنگچیان نگاه از ضرب گلوله
آتشباران طایفه غدار را باز میگردانیدند و در هر بار بسیاری از نیکه‌تازان لشکر و بهادران نامی
ایشان بر خاک هلاک می‌افتادند لاجرم صرفه در جنگ حصار ندیده عازم مراجعت گردیدند و مقارن آن خبر معاودت
خاقان بحر و بر از سفر گرجستان و بعضی موکب ظفر اثر بصوب آذربایجان بایشان رسیده خیمه جعت



بولایت خود کشیدند و اهل حصار از زندان محاصره نجات یافته بهیات اجتماعی بصوب تبریز شتافتند و کنجعلی
خان نیز که در آن وقت بطسوج رسیده در آنجا اقامت داشت بورود ابراهیم بیک و سایر منهزمان از صورت
واقعه خبردار گردیده چون اثری بر رفتن وی مترتب نمی‌شد معاودت بجانب تبریز کشید و بعد ازین خان
مشار الیه مردم شهر که سراسیمه و سرگردان عزم آن داشتند که دست اهل و عیال خود در دست بپای فرار خود
را بکناری کشند فی الجمله مطمئن ورود او نهاد توقف گردیدند و چون خبر مراجعت مخالفان در تبریز انتشار یافت
مردم تبریز یکباره بمقام اطمینان پیوسته بخاطر جمع در منازل خود نشستند حقیقت این حال در حینی که رایات
اقبال انتهاض جهت استاد بطریق تلافیات مع جمع جمیع جلال رسیده با آنکه ازین رهگذر آینه خاطر انور
بغبار کدورت مکدر شده اما بجو صله پادشاهانه اظهار ملال نفرمودند و شاه‌بنده بیک ولد پیربوداق خان را
بجای پدر امیرالامرای آذربایجان و مخاطب بخطاب خانی فرموده سلمان سلطان یوزباشی نیز بازای خدمات
پسندیده بلقب خانی سرافراز و محمدتقی بیک مین‌باشی نیز بعواطف بیکران و خلاع فاخره ممتاز گردیدند و بنابر
شیوع خبر قرب ورود سردار روم خاقان ممالک‌ستان از راه رعایت حزم و احتیاط کلبعلی بیک شاملو یساول صحبت را
روانه تبریز فرمودند که امرا و عساکر آن ولایت را جمع آورده از آن سرحد با خبر باشند و همچنین فرمان واجب الانقیاد
بپیوست که حسن خان بیگلربیگی قلمرو علیشکر با قوشون آراسته بامداد امرای آذربایجان بدان صوب شتافته باشان
ملحق شود و بموجب فرمان امرای مذکوره در یکجا جمع آمده بجانب سلماس شتافته در آنجا رحل اقامت افکندند
و بعد از آنکه آمدن سردار از جانب چخور سعد متحقق گردید رخت مراجعت به تبریز کشیده مدتی در آنجا اقامت
گزیدند تا آنکه حکم همایون بطلب ایشان عز صدور یافته در حدود ایروان بموکب ظفر نشان پیوستند دیگر
از سوانح غریبه این سال کوشمال مرشدقلی خان زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ است که در حدود گنجه بظهور رسیده
مفصل این مجمل آنکه بعد از واقعه محمدخان بیرودی که در یورش گرجستان خان شیرین شمار دولت اید
قرین نمود خاقان بدین زمین ابد ارعایت حقوق خدمات خان مشار الیه ایالت و بیگلربیگی قراباغ را ضمیمه
منتسبان آن سلسله و ریش سفیدان و اعیان طایفه قاجار بمرشدقلی خان مذکور که پسر بزرگ محمدخان
بود عنایت فرموده در آن وقت چنان اتفاق افتاد که خان مشار الیه بزم سکیاری آراسته امرای قراباغ
را بمهمانی خواست و در اثنای علوای مستی در میان بیکر سلطان اکرمی و درویش حاکم بردع و خلیل سلطان
قرامانلو حاکم اختابادی فی الجمله گفتگویی روی نموده بیکر سلطان تا سخن بدرازی کشید از مجلس بیرون رفت و خلیل
سلطان نیز بیاشروی از آن مجلس بیرون آمده خود را بوی رسانیده بزخم کارد او را زخمدار گردانید و چون مرشد
قلی خان که امیرالامرای ایشان بود در مواخذه و بازخواست خلیل سلطان اهمال نمود نزد همگنان بتحقیق پیوست

که این حرکت بتحریک مرشدقلی خان بوقوع آمده و بعد از آنکه صورت واقعه بعرض اقدس رسید وقوع آن
بی‌سببی و امن ان تاریخ غضب شاهانه گردیده بحکمت حکم همایون بغداد بیک که مرشدقلی خان دست
خلیل سلطان را بجرم نزدیکاری از دامن گرفتن جاغر و بهانه بریده بتیغ سیاست او را مقطوع الید گردانید و
پس از آن جهان بین مرشدقلی خان را بگزلک بار خولت از چشم خانه بر آورده ایالت و امیرالامرائی قراباغ
را بمحمدقلی بیک برادر کهتر وی معوض و مرجوع گردانید **ذکر لشکر کشیدن محمد پاشای وزیر اعظم خواندگار**
**و سردار لشکر روم بجانب آذربایجان و محاصره قلعه ایروان و بی نیل مقصود مراجعت نمودن** بلبل
دستان سرای کلک وقایع نگار از آمد و رفت سردار بر شاخسار گلبن اظهار چنین نغمه سرا میگردد که چون
سلطان احمدخان خواندکار رخط بطلان بر صحیفه صلح و صلاح و عهد و پیمان کشیده محمد پاشای امیرالامرائی
مصر را وزیر اعظم و سردار دیار عجم روانه گردانید و سردار مذکور بعزم قشلاق رخت اقامت بدیاربکر
کشیده در آغاز این سال فرخ فال بفرمان خواندکار لشکرهای ممالک روم را از ارزروم ایلی و اناطولی و مصر
و شام و حلب و طرابلس و دیار قرامان و موصل و دیاربکر و ارزن الروم و بلاد جزیره و میران سنجق قبایل و
عشایر اکراد جمع آورده بمرافقت تمامی وزرا و پاشایان و ارکان دولت عثمانی حتی ینگیچری آقاسی که
موافق دستور و قانون آن سلسله از خدمت خواندکار دوری اختیار ننموده و نمی‌نماید روی عزیمت بولایت
ایران نهاده و با دریای لشکر و سپاه و عالم عالم مایه و دستگاه از توپ و توپخانه و سایر اسباب قلعه گیری و
کشورگشایی عنان توجه بصوب قلعه ایروان انعطاف داده و خبر آمدن سردار در حینی که چتر همایون فال به
وصول بر ییلاق گوکچه شکیز افکنده بود بمسامع جلال پیوسته بصوابدید رای آفتاب اشراق متوجه استحکام
قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه داری غازیان تحفظان آن حصار فلک نشان گردید و بموجب فرمان
قورچیان قاجار و جمعی کثیر از تفنگچیان کماندار اصفهانی و بافقی و خراسانی و غیر آن بسرکردگی جمعی از
ایشان بتخصیص میر فتاح مین باشی تفنگچیان اصفهانی و ملازاده بافقی و احمد سلطان خراسانی و امثال این
کمر قلعه داری بر میان بسته رخت اقامت بدرون قلعه کشیدند و سربازان معرکه جان فشانی از هر طایفه
از طوایف قزلباش بمواعید الطاف بیکران وی امیدوار آن حصار فلک نشان بنهاده خود را باشند کیجی
تعلم داده اند و اسباب قلعه داری از ذخیره و آذوقه و سرب و باروط و آنچه قلعه دار را در کار میباشد فرمان
پذیران نقل قلعه ایروان و تحویل تحویلداران قلعه نمودند و آن حصن حصین بمردان کار و دلیران معرکه
گیر و دار و اسباب و ادوات قلعه داری مملو چهار چرخ زنگاری گردیده از هرچه در کار بود بپایه والای
متانت و استحکام رسید و چون سردار باغوای ینگیچری آقاسی و تفنگچیان قلعه گیر و اغوای ترکچه بیلمز حاکم

قلعه

قلعه اخسقه که پیوسته در آن سرحد زبان بلاف گزاف معرکه مصاف میگشود تسخیر قلعه ایروان را سهل
آسان انگاشته در عشر آخر شهر شعبان در پای قلعه ایروان بعزم قلعه گشایی خیام اقامت افراشت برای
رزین چتر و روی بین سپاه کارگیر و دار عساکر نصرت شعار بالشکر قیامت اثر سردار بدین آیین که
کامواج بحر امواج سپاه ظفر پناه فوج فوج و گروه گروه بسرکردگی امرای والاشکوه در اطراف و جوانب
اردوی سردار مهیای گیر و دار بوده بهنگام فرصت بتیغ زمرد فام جوی زد و خوناب بر ایشان جاری میکردند
تا مخالفان از بیم دستبرد ایشان بهیات اجتماعی متوجه تسخیر قلعه نتوانستند شد و در طلب آذوقه و ذخیره
بهیچ طرف نتوانستند رفت لاجرم بفرمان خاقان محترم رایت ظفر پرچم امرای عالیشان با افواج
عساکر ظفرنشان چهار طرف اردوی مخالفان را در میان گرفته کار تردد و آمد و رفت بر ایشان دشوار
گردانیدند و از این راه سپاه بیگانه خواه روم منقسم بدو قسم شده قسمی از ایشان روی اهتمام بتسخیر قلعه نهادند و
قسمی دیگر از بیم دستبرد لشکر ظفر اثر سوار مرکبان بر چهار طرف اردوی خود در حفظ و حراست میدادند و در
خلال این احوال نوئین دولت و اعلاء جاه و جلال از راه برودت هوای ییلاق از گوکچه شکیز بصوب دره
الاگیس که هوایش در نهایت اعتدال بود پرچم گشای گردیده در آن مکان نزهت بنیان قبه شادروان جلال
بر زده مهر و ماه رسید الغضنفر نایره قتال و جدال از دو جانب اشتعال پذیرفته محاربات شدید در اطراف و
جوانب بوقوع انجامید **از آنجمله** آنکه فوجی از سنجق بیگیان و گروهی از آلای بیگیان جابر فقدان آذوقه
از میان لشکر روم سرکرده جماعت آتشی و غلامی شده با موازی سی هزار اسب و استران قطار و الاغ بسیار
بطرف کرنی که سمت راه نخجوان است در طلب ذخیره و آذوقه روان شدند و امامقلی خان امیرالامرای فارس
که در آن نزدیکی با لشکر و سپاه بیقیاس بمعسکر ظفر اساس پیوسته بموجب فرمان از طرف شرقی اردوی مخالفان
روان شده بود خبردار گردیده بر سر آن جماعت لشکر کشیده و در حینی که اکثر لشکریان بمنازل عالیا در
آمده ملازمان ایشان بجستجوی ذخیره مشغول بودند بایشان رسیده نایره حرب را مشتعل گردانیدند و نسیم فتح
و نصرت بر پرچم اعلام خان عالیشان وزیده رومیان مغلوب و منهزم گردیده و یکهزار و پانصد سر و
زنده و اضعاف مضاعف آن اسب و شتر و استر و الاغ برسم غنیمت بدست لشکر ظفر جهت در
**آمد نوبت دیگر** در حالتی که حسب الفرمان قضا جریان جمعی از امرای عظام که باتفاق کلبعلی بیک بیات اول در
تبریز بحفظ و حراست آن سرحد قیام مینمودند در حدود کرنی با امامقلی خان پیوسته در آنجا مقیم بودند قرب
چهل هزار نفر از عسکر سردار با چهار پشته آلای که محاربه با ایشان در میان بجانب کرنی روان شده و قراولان
مهیان قرچغای بیک که او نیز با بشاره و الاوچی از عساکر ظفر لوا در طرفی از آن ناحیه (؟) از حرکت

ان جماعت آگهی یافته سردار خود را از آمدن ایشان خبردار گردانیدند و قورچیان بیک علی الغور خان
را از صورت واقعه مطلع ساخته خدمتش را بعلکار خود انداخت و خان عالیشان باتفاق سایر امرا
از راه مراعات حزم و احتیاط اردوی خود را از انجا کوچانیده بالاتر روان نموده و خود با عساکر ظفر
مآل جریده در ان مکان پای استقامت و مهیای قتال و جدال ایستاده بودند که ناگاه طلیعه سپاه کینه خواه روم نمایان
شد و چرخچیان عساکر ظفرنشان خصوصا گنجعلی خان حاکم کرمان و سکوپردی بیک و گروهی از قوشون
امام قلی خان و قورچی از سایر دلاوران قدم جرات و جلادت بمعرکه نهاده در حمله اول بیست نفر را از چرخچیان
عسکر روم اسیر و دستگیر نمودند و متعاقب آن تمامی لشکر قول رومیه با ازدحام تمام جلوریز رسیده گنجعلی
خان که گهنه گرگ وادی ستیز و آویز بود صرفه در جنگ ندیده سپاهیانه خود را باز کشیده بقول بزرگ
ملحق گردیدند و امام قلی خان و لشکریان را از پیش رفتن مانع آمده باتفاق خود در [illegible] کوچ کشیدند اما
سکوپردی بیک که بزور سرپنجه شجاعت و دلاوری خود مغرور بود با جمعی از اقران و امثال خود بجنگ
ایستاده داد جرات و جلادت دادند و بالاخره تاب مقاومت آن جمع کثیر و جم غفیر نیاورده منهزم و با
چهل پنجاه نفر از تفنگچیان بادیه عرصه تیغ تلف گردید و بقیه مردم او گریزان خود را بقول امام قلی خان رسانیده
رومیان نیز صرفه در تعاقب و پیش آمدن ندیده باز گردیدند دیگر آنکه خلف بیک سفره چی باشی و اتباع
که حسب الحکم جهان مطاع در گنگره بسر برده و سپاهیانه قراول و دیده بان تعیین نموده از تردد واهد در
قلعه خبردار بودند کرات ایشان با فوج دلاور پاشا و جمعی از رومیه که در ان مقام جای اقامت افراخته
بودند محاربات روی نمود و از ان حمله نوبتی رومیان طریق دلیری پیموده پیشتر آمدند و جنگجویان لشکر ظفر
نشان نیز عنان گرده بمیان آن گروه در آمده بحرب پیوستند و جهانگیر خان بختیاری که با دویست نفر
از مردم خود همراه بود دلیرانه با معدودی چند بر رومیان حمله نمود و در اثنای گیر و دار نزدیک آن رسیده
بود که گرفتار گردد ناگاه جلادت زیاد نیو بادوی رسیده برطبق نام طایفه خود بختیار و منصور گردیده و
بدفع شر اشرار پرداخته بسلامت مرکب جلادت از آن معرکه بیرون تاخت و با آنکه از غازیان مردانگیها
بظهور پیوسته کارهای دست بسته میکردند اما چون سپاه روم هجوم آورده فوج فوج بمدد میرسیدند بعد
از غلبه و استیلا خود را پس کشیدند و رومیان نیز جرات پیش آمدن نکرده بمقام خود باز گردیدند دیگر
آنکه فوجی از رومیان با گروهی از کردان از طرف ولایت کردستان باردوی سردار می آمدند چون خبر
ورود ایشان بمقصود سلطان کنگرلو حاکم خوی و نخجوان که بخبرداری آن راه مامور بود رسید خود را بر
سر راه آن طایفه گمراه کشیده نایره حرب را مشتعل گردانید و رومیان تاب مقاومت آن فوج نیاورده بعد

ازانکه

از آنکه بسیاری از ایشان عرضه تیغ تلف و تقبیل سیف گریزان گردیدند اموال و اسباب بسیار و احمال و اثقال
بیشمار نصیب لشکر ظفر شعار شد و شتران حافظ احمد پاشا که از ان راه ذخیره بجهت او می آوردند
بدست غازیان در آمده علاوه غنایم مذکور گردید دیگر آنکه بهنگام ارتحال سردار دلاور پاشا و جمعی دیگر از
پاشایان و امرا بسیاری از عرق و اسباب زیاده خود را با فوجی از رومیان و کردان از پای قلعه بطرف وان
می فرستادند تیمور بیک ابواوغلی با صحت با جمعی از لشکر ظفر عاقبت سر راه بر ایشان گرفته جمعی
در سبوت و عقد جمعیت ایشان را پریشان کرده غنایم موفور بدست لشکر منصور افتاد دیگر آنکه ذو الفقار محمد
الدین شاملو و اتباع او که بخبرگیری و ضبط شوارع ارزن الروم و قارص مامور بودند کرات در راه بعضی از
رومیه باز خوردند و فیما بین ایشان محاربات بوقوع پیوست و دستبردهای نمایان از غازیان بظهور رسیده
جمعی از چاوشان که از دیار روم احکام خواندکار را بجهت سردار می آوردند و گروهی که از پای قلعه عرایض و
مکاتیب سردار را بروم می بردند بدست ایشان گرفتار گردیدند و مجموع احکام خواندکار و عرایض و
مکاتیب سردار را تیمور بیک مذکور منظور انظار کیمیا آثار گردانید القصه بطول انجامیدن عساکر ظفر لوا در مدت
محاصره قلعه رایت جلادت افراشته عسکر قضا هجوم روم را بقدر نفس کشیدنی مجال خود نمی گذاشتند و
هر روزه بر اثر یکدیگر سر زده و اخترها از ایشان بنظر کیمیا اثر میرسانیدند دیگر بیگلربیگی قاسم بیگی و جمعی دیگر
از پاشایان که با دریا دریا لشکر و سپاه کمر بقلعه گیری بسته بودند از چند جا سیبها ترتیب داده از هر طرف
توپهای قلعه کوب نصب نمودند و فوجی از ان طایفه که نام بجد و جهد تمام از اطراف دیگر خاک پیش میبردند و
هر روزه بیشتر از روز پیش لوازم سعی و اهتمام در مهام قلعه کشایی بجای می آوردند و غازیان قاجار
و بهادران جابت و تفنگچیان کماندار و سایر مستحفظان قلعه نیز سپر ممانعت بر سر کشیده از برج و باره
حصار مانند ابر بهار باران گلوله توپ و تفنگ بر سر مخالفان می باریدند و در اثنای اشتعال نایره
قتال و جدال چون هنگام جلال پیوست که راه ایلچیان قلعه محصور گردید زیاده بر سی هزار کس حصار
قلعه را مرکز وار در میان گرفته آغاز قلعه کشایی نمودند خوف تمام و تزلزل ما لا کلام بحال قلعه داران
راه یافت اما بسرداری اقبال بیزوال و نیروی بازوی دولت ابدی الاتصال آن خوف و هراس رفته
زایل و قوی بازو و قوی دل گشته در دفع مخالفان از سر جان گذشتند رایات آفتاب اشراق شاهی
با استحقاق بنا بر رعایت حزم و احتیاط اقتضای آن نمود که هزار تفنگچی کماندار از ملازمان رکاب
فیروزی انتساب انتخاب و مقرر شود که از جانب گنگره از هر راه که توانند خود را بدرون قلعه رسانند
و تفنگچیان مذکور بشرح مسطور خود را بان حدود رسانیده نمشبی امیرگونه خان را از آمدن خود خبردار

گردانیدند و خان عالیشان پیشتر از آنکه سپیدهٔ صبح نورانی پرده از کار شب تار بردارد مقرر فرموده که دروازه
شمالی جانب کنگر را گشوده تفنگچیان جان فشان را داخل قلعه نمودند و بنواختن کوس بشارت
و نقارهٔ شادمانی رومیان از این معنی اطلاع حاصل نموده بیشتر از پیشتر در توپ انداختن و سیبه پیش
بردن طریق اهتمام پیموده‌اند و بمضمون صدق مشحون مصراع سالی که نکوست از بهارش پیداست ما، روزی
ینکیچری آقاسی و ترکچه بیلمز و چند نفر دیگر از پاشایان معتبر که در امر قلعه‌گشایی زیاده از دیگران دامن
سعی بر میان داشتند قدم جرأت بتوپخانه گذاشته توپچیان را بانداختن توپهای رعدآوا ترغیب و
تحریص مینمودند ناگاه از قلعه توپی را که بتوپخانهٔ اعدا بسته بودند آتش دادند گلولهٔ آن فریاد کنان بنعره
زنان بخت خود را به ینکیچری آقاسی رسانیده مغز وی را پریشان گردانیده و از وی درگذشته کاسهٔ سر ترکچه
بیلمز و هفت نفر دیگر از پاشایان معتبر را هدف تیر خود گردانیده و این ضرب دست از گلولهٔ آن توپ
سرمست بنیان قصر شوکت رومیان را با خاک یکسان کرده از حصول مقصود قطع طمع نمودند و همچنین جمعی
دیگر که بعزم انباشتن خندق خاک پیش میبردند اکثر اوقات غازیان قاجار و سایر عساکر نصرت شعار مانند
شیر غرین از قلعه خشمگین بیرون دویده خود را بآن مخاذیل رسانیده بتیغ مغفرشکاف معرکه مصاف عقد
جمعیت ایشان را پریشان ساخته با یراق و اسلحهٔ حرب آن جماعت را بی مراجعت بقلعه میافراختند و همه روزه
بین الفریقین نایرهٔ قتال و جدال را اشتعال بود و جمعی از رومیان بشعلهٔ تیغ آتش‌فشان غازیان
باجال و وبال و نکال میگردیدند و از این پیکر مردم قلعه دلیرتر شده بر یاس و حرمان قلعه‌گشایان میافزودند
تا روزی چند تن از رومیان را که از راه زبان گیری گرفته بنظر کیمیا اثر رسانیده بودند عرض نمودند که
قرار داد خاطر رومیان آنست که در فلان روز جنگ سلطانی انداخته بقلعه یورش نمایند لاجرم حسب الفرمان خان
محترم مسرعان سرعت باد وزان و برق درخشان از هر راه که توانستند خود را بقلعه انداخته اهل قلعه
را از اندیشهٔ رومیان مطلع ساختند و همچنین امرای عالیشان را که از اطراف و جوانب اردوی رومیان را
احاطه کرده بودند خبردار نموده مقرر فرمودند که در آن روز از محل اقامت خود حرکت کرده پیشتر آیند و بنعره
کوس و نقاره و نفیر کرنای رومیه را از قرب ورود خود خبردار نمایند القصه چون روز موعود رسید بیورش
رومیان عذار قیامت خفته بیدار و هول یوم النشور پدیدار گردید و دریای سیف و سنان بجوش آمده
چهار موجهٔ بحر بلا رو بقلعه نهاد و عسکر روم بشمار قطرات امطار و اوراق اشجار بجرأت و جلادت پیشتر شده
از چهار طرف بجانب قلعه حصار دویدند و توپهای کوه صلابت اژدها پیکر که در آن بلیت از گلوله نفس
پیچیده بود رعدآسا بصدا درآوردند و غازیان شیر شکار که در برج و بارهٔ حصار کمر جان فشانی بر میان از یورش

رومیان خبردار بودند دست جرأت بانداختن توپ و تفنگ و افروختن نایرهٔ جنگ گشودند
مانند کشتی حباب بر روی آب در دریای خون شناور شد و در هر طرف از کشتها پشتها پدیدار
گردید و از دمیدن صبح تا رسیدن مهر جهان افروز بنجابگاه آن روز نایرهٔ قتال و جدال را اشتعال و
سفینهٔ حیات پردلان گرفتار موج خیز فنا و زوال بود و رومیان چون دیدند که کمند اقتدار ایشان بکنگرهٔ
قلعه و حصار نرسید دست امید ایشان بدامن مقصود نرسیده خایب و خاسر باز گردیدند و دلیران دریای غاکه
دوران و زیاد و ضعف و زه لغوت دل از در بازو سرپنجه هجوم لشکر روم را تاب داده آن جنود نامعدود
را بی نیل مقصود بمعسکر خود فرستاده بودند گرسنه و تشنه در برج و بارهٔ قلعه نزول نموده رخت استراحت و آرام
بمنازل خود کشیدند و مقارن آن بخاطر اعدا خطور نمود که چون قلعه‌داران بنیروی بازو جلادت برفع
شر خصمان پرداخته کوفته و مانده رخت استراحت در منازل خود انداخته‌اند اگر درین وقت لشکر روم عزم
یورش تازه از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورند احتمال قریب دارد که مقصود بحصول پیوسته قلعه بحیطهٔ
تسخیر و تصرف درآید بنابرین اندیشه بهنگام پیشین و رسیدن آفتاب بنصف النهار دیگر باره دریای
ذخار لشکر بیرون از شمار روم بموج درآمده بعزم یورش تازه روی جرأت بقلعه نهادند و بجلادت تیغ
و سنان داد بهادری و جگرداری دادند و غازیان قلعه‌دار که بدر رسیدن زمان ضعف روزه و کوفتگی گرسنگی
بسیار گرفتار بودند چون از صورت واقعه خبردار گردیدند هنوز در منازل قرار و آرام نگرفته مانند
دعای مستجاب ببالای برج و بارهٔ حصار دویدند و مانند ابر نیسان بباریدن باران گلولهٔ توپ و تفنگ
دیگر باره فیروز جنگ گردیده سیلاب هجوم عسکر روم را از اطراف و جوانب قلعه باز گردانیدند و درین
نوبت نیز تیر تدبیر رومیان بر سنگ آمده جمعی کثیر از ایشان طعمهٔ تیر و تفنگ گردید القصه چون سردار لشکر
بیشمار روم دید که با لشکر ظفر تلاش قزلباش بکارزار و مقاتله بر نمی‌توان آمد و بیقراری ممانعت ایشان
کمند تسخیر بکنگرهٔ دیوار قلعه نمی‌تواند رسید در حالتی که قلت آذوقه و شیوع بیماری و فوت و موت زیاد
در میان لشکریان اضافهٔ علت بود بصلح و صلاح رغبت نمود و بکرات ایلچیان زبان‌دان بتخصیص خلیل آقا
نامی را از ارباب اعتبار دیار روم بعتبهٔ علیا و درگاه معلی فرستاده شرایط امر مصالحه را بدستور سابق
پیغام داد و خاقان پوزش پذیر از راه رفاه حال عساکر ظفر مآل و سایر عجزه و زیردستان که همه روزه بآسیب
دار و گیر هدف تیر تقدیر میشوند بصلح مایل گردیده ساروسکه بیگلی را بسفارت اردوی سردار نامور گردانید
و ابواب تردد و آمد شد سفرا و ایلچیان از هر دو جانب مفتوح گردیده بعد از معاودت ساروسکه چراغ سلطان
کرانبای ابتا جلو خلعت سفارت باردوی سردار کشید و سردار تا رفع حجاب نقض شرایط صلح از آن طرف موقوف

باشد اظهار کرده بود که بعضی از شروط مصالحه که در میان بضوح پاشا و قاضی خان صدر قرار و استقرار پذیرفته بود از جانب شما بفعل نیامده و حضرت اعلی در جواب این سخنان بر زبان الهام بیان گذرانیدند که چون آباء و اجداد کرام ما نقض عهد و پیمان روا نداشته اند هرگز مباد که از جانب ما مراعات شرایط صلح کما ینبغی بظهور نرسد و ایشان بی جهتی نمایان جرات بنقض عهد و پیمان کرده بتجدید دامن آن نایرهٔ فتنه و فساد گردیدند اکنون بدیدهٔ بینای تامل مشاهده نمایند که درین آمدن بجز ریختن خونهای ناحق و خسران دنیا و آخرت در ماه مبارک رمضان چه منفعت بآن دولت رسید اکنون که در مقام مصالحه در آمده اند ما نیز بمقتضای الماضی لا یذکر از گذشته گذشته میگوییم که حرف همان است که گفته ایم و سخن ها بکیفیت و آنچه در باب وقوع و لا وقوع بعضی از شرایط صلح که فیمابین قاضی خان و بضوح پاشا روی نموده بود اظهار کرده بودند تحقیق آن آسان است چه اگر بضوح پاشا بسفر ناگزیر رفته باشد قاضی خان در حیات است او را نیز مستقیم تا باد لاد پاشا و جمعی دیگر از پاشایان که در حین وقوع مصالحه در میان بوده اند و کما ینبغی بر کماهی آن حالات اطلاع دارند مواجه شده قرار داد آن زمان را خاطر نشان ایشان نمایند العصه سرداران سند عالی حضور قاضی خان نموده خاقان گردون شان خدمتش را مرخص و نزد سردار روانه فرمودند و پیشتر از آنکه قاضی خان با پاشایان بسر سردار بتاریخ بیست و پنجم شهر شوال کسی بیرون قلعه فرستاده با اهل قلعه پیغام داده بود که چون در میان ما و حضرت شاهجاه صلح روی نموده از ین راه کوچ کرده طریق مراجعت پیموده ایم و در همان روز طبل رحیل کوفته بجانب ارزن الروم بازگردید و قاضی خان در عرض راه بسردار رسیده سردار و سایر پاشایان لوازم اعزاز و احترام وی بتقدیم رسانیدند و از بیم تعاقب سپاه ظفر پناه مرافقت وی را وسیله سلامتی خود شمرده خدمتش را تا ارزن الروم همراه بردند و در آنجا بعضی مطالب پیش گرفته قاضی خان را بقبول آنها مجبور ساختند تا سردار آنها را در خدمت خواندکار روبت آورده بیز کرنیز خود نموده سعی و اهتمام خود در راه در آن آمد و رفت ظاهر تواند کرد و قاضی خان نیز چون در مبادی حال سلسله جنبان امر مصالحه در میان دو پادشاه عظیم الشان شده بود از راه خیرخواهی عباد الله و ترفیه حال عساکر ظفر مآل دو دولت و اطمینان مسلمانان و اینکه ساخته وی قرار و استقرار پذیرفته از افتد و دل نقصان بر کران باشد متعهد نمود که بعضی از مقاصد ایشان را در خدمت ولی نعمت جهانیان بعز انجاح مقرون سازد و سردار نیز قرار داد که امر مصالحه را در خدمت خواندکار بنحوی که فیمابین قرار و استقرار یافته بود قبول پذیر نماید و بعد از فیصل این قضایا قاضی خان را از ارزن الروم مرخص گردانیده خود با خواص و اعیان طریق وصول باسلامبول پیموده مجملا در این آمد و رفت سردار کار دیکه خست قریب چهل هزار کس از عسکر خواندکار



چه در پای قلعه و چه در محاربائی که در اطراف و جوانب حصار بر سبیل اضطرار با عساکر نصرت شعار اتفاق افتاد کشتن داده بجا بسیار عدم انجامت و از تغیر قاضی و هم سفران وی بوضوح پیوست که در حین مراجعت سردار بطریق ایلغار در هیچ منزل قرار و استقرار نگرفتند که چندین هزار اسب و استر و شتر بار بردار از تعذر آب و دکاه بچراگاه عدم رفته باشد و از بیم تعاقب لشکر ظفر قرین در هیچ مرحله نزول نمودند که بغنی ما باسایش کشیده ابواب آسودگی و اطمینان بر روی خود توانند گشود و از هر منزل که کوچ میکردند از کثرت فوت و موت بیماران لشکر قبرستانی بنظر در می آمد و از عدم باربردار و اسب و استر جبلان خیمه و خرگاه و اسباب ضروری را بجا گذاشته کوچ میکردند که گمان آن میشد که یکبار در واز جابی خود حرکت نموده و نصف لشکر بلکه بیشتر پیاده روی براه می نهادند بالجمله چون خبر مسرت اثر برگشتن سردار مخذول بموکب ظفر شعار رسیده باعث خلاص و نجات چندین هزار کس از زندان محاصره گردید بنابر آنکه در نظر ارباب بصیرت وقوع این معنی بزور سرپنجهٔ ولایت و نیروی بازوی دولت ابد مدت روی نموده ابواب بهجت تازه بر روی کافهٔ شیعیان و هواخواهان دودمان قدسی نشان گشود آن روز فرخنده در موکب ظفر نشان قایم مقام نوروز فیروز و عید سعید گردید و ارباب طلاقت که در موکب ظفر غایت در انتظار چنین روزی و زندگی بوده اند در ضبط تاریخ آن قدم اهتمام فشرده تواریخ غریب در سلک نظم کشیدند از آن جمله ضیاء محمد نوسعا قزوینی که در سلک ارباب کمال و اصحاب قلم منتظم بود زبان خامه را بنظم این تاریخ گشود قطعه

چونکه سردار لشکر رومی ٭ وارد ملک ایروان گردید ٭ دو سه ماهی بدور قلعه نشست ٭ مهرهای بساط عربده چید ٭ دید کز تیغ شیعیان علی ٭ همه لشکرش تفلک رسید ٭ کمر کر بمیان ارب بت ٭ چاره جز فرار خویش ندید ٭ پی تاریخ آن خرد گفتا ٭ آمد امروز شیعیان را عید ٭

دیگر از غرایب اخبار که تاریخ برگشتن سردار گردیده و در تالیف شریف عالم آرا بنظر رسیده واقعه ایست که قبل از اشتعال نایرهٔ قتال و جدال و گرمی هنگامهٔ گیر و دار ابو الآبای سلسلهٔ کاردانی و جوهر خواجه علی اکبر اصفهانی مستوفی سرکار خاصه شریفه در عالم رویا مشاهده نموده در بیداری زبان بتقریر آن گشوده و صورت واقعه آن بوده که در عالم منام از شخصی سوال مینموده که آیا مآل حال این دو لشکر که قریب بیکدیگر رسیده اند بکجا رسد و فتح و نصرت از کدام طرف بوقوع پیوندد آن شخص در جواب گفته که فتح از سپر علی است البته و مولف تاریخ عالم آرا در تالیف شریف مذکور تقریر نموده که بعد از واقعه خود در انقل میکرد راقم حروف فکر کرد که آیا این عبارت که در عالم رویا القا شده بود ممکن است تاریخ فتح تواند بود یا نه آخر باضافهٔ عالی و لی بوزن در آمد و موافق تاریخ افتاده باین طریق در سلک

نظم درآمد نظم آمد ز دیار روم از بهر ستیز ٭ سرکرده اعراب بمکر و دغلی ٭ از آتش نهب و قتل او شد
جهان ٭ فوجی ز جنود خوش سیب و حلی ٭ بر بست کمر بکینش از لطف اله ٭ برزد بمیان خویش
دامان یلی ٭ میخواست یکی نیکان در شاه ٭ در واقعه چند از قضای ازلی ٭ تا زین دو گروه
فتح از جانب کیست ٭ کاین بار زخفی شود بر ونیک جلی ٭ بشنید ناگهی که سیف زغیب ٭ فتح
از بیر علی عالی ولی ٭ وین نادره ترک این ندای غیبی ٭ تاریخ فنای او شد از لطف علی ٭ انتهی
کلامه ٭ القصه بعد از انهزام رومیان چون قلعه مبارکه ایروان که در مبادی این سال فرخ فال بتعمیر جدید
ممنونه قلاع سبع شداد گردیده بود بنظر کیمیا اثر حضرت اعلی نرسیده بود اغرق همایون را بصوب
برکشاط فرستاده خود بنفس نفیس با جمعی از مقربان بساط قرب که در مجالس ارم قرین انیس و جلیس بودند
روی عزیمت بتماشای آن قلعه فلک فرسای نهاد و بعد از آنکه چتر همایون فال سایه وصول بر آن قلعه
سپهر مثال افکنده بدرون قلعه و خرابی و آبادانی آن منظور نظر آسمان پیوند گردید بانای حسن خدمات
شایسته امیرگونه خان را ملقب بسارو صلان و مفرز بعواطف بیکران گردانید و بعد از مشاهده قلعه
رایت مراجعت افراخته در حدود نخجوان بسان عساکر ظفرنشان پرداختند و در انجا لشکرهای ممالک
محروسه را رخصت انصراف باوطان خود کرامت فرموده چتر همایون فال از راه علی دره سی بر کشاط
طریق وصول باغرق همایون وارد وی معلی نموده و از انجا کوکبه کشورستانی بعزم قشلاق بصوب قراباغ
مرحله پیمای گردیده بعد از وصول بقراباغ و کنار آب کر چون مهام گرجستان و قلع و قمع گرجیان
بی ایمان بر وجه دلخواه سر براه نشده بود از آب کر عبور نموده بعزم قشلاق در ولایت واقعی از اعمال
شکی که دهنه گرجستان است نزول اجلال فرموده و شادروان جلال در زمستان آن سال در دالتی آسمان
سای گردیده قامنی خان در داشی موکب ظفر قرین رسیده بشرف پای بوس و مهالت مجلس بهشت
آیین سرافرازش مجلا از آمد و رفت سردار بر فارسان بیشمار دانایی ظاهر گردید که با آنکه از دیر باز عسکر
قضا ماهجوم روم در قلعه گیری و قلعه داری در میان سپاهیان جهان امتیاز داشته دارند در قوت آن
در زمان دولت خاقان گیتی ستان از جمله غلطهای مشهور گردید چه قلعه گیری ایشان در پای قلعه
ایروان و قلعه داری ایشان قبل ازین در طی نگارش فتح ایروان و گنجه و شماخی بوضوح پیوست
الحاصل [illegible] کثیر اتفاق افتاده که از طوایف قزلباش قلعه داری چنین بظهور رسیده باشد
در رومیان [illegible] مگر انصاف داده زبان تحسین ایشان گشاده اند اما پیش آمد حال سردار که از
پای قلعه ایروان طریق فرار پیمود آنکه چون بارزن الروم رسید لشکرهای اطراف را رخصت انصراف داد که

خود داده

نموده او خود روانه استنبول گردیده و بنابر آنکه جمعی از ارکان دولت آل عثمان با سردار طریق خلاف و نفاق می
پیمودند در خدمت خواندکار او را در محاربه لشکر ظفر تلاش قزلباش و مساهله در امور قلعه گیری تقصیرات
متهم و معزول نمودند و خلیل پاشا را وزیر اعظم و سردار روم مقرر نمودند که در سال آینده با لشکر گران
بجانب ایروان روان شده بتلافی مافات قیام و اقدام نماید و بنابر آنکه ارکان دولت خواندکار
جانی کرای خان پادشاه تاتار را بمعاونت خلیل پاشای سردار طلبیده بودند در اوقاتی که سردار مذکور در
دیار بکر بعزم قشلاق رحل اقامت افکنده بود با بیست هزار سوار تاتار در دیار روم پا بر اقامت گشوده بعد
از خرابی بسیار که از لشکر تاتار بآن دیار رسید محل قشلاق او را نیز در دیار بکر معین گردانیدند و در خلال
این احوال در سال لوی ئیل مطابق سنه سبع و عشرین والف سلطان احمد خان بمقتضای قضا و اراده خالق
ارض و سما رخت سلطنت از تخت بسرای آخرت کشیده از وی دو پسر خرد سال مخلف گردید و بنابر خرد سالی
پسران سلطان احمد خان ریش سفیدان سلسله سلطان مصطفی برادر سلطان احمد خان را که بدرد بدیبان
خفت عقل و کثرت جنون گرفتار بود و تا آن زمان بحجابت مخدرات سلسله عثمانی بعشرت پرداخته بود
بپادشاهی اختیار نمودند و چون خبر جلوس او باطراف و جوانب دیار روم رسید خلیل پاشای وزیر اعظم و
سردار این معنی را نپسندید لاجرم اعیان سلطنت عثمانی بر سلطنت سلطان عثمان پسر بزرگ سلطان احمد
خان که در آن وقت دوازده ساله بود اتفاق نمودند و بعد از شش ماه که سلطان مصطفی پادشاهی کرده بود
او را خلع نموده سلطان عثمان را بر اورنگ سلطنت متمکن گردانیدند و چون شرح حال آمدن خلیل پاشای
سردار باتفاق جانی کرای خان پادشاه تاتار بدیار ایران و محاربه ایشان با عساکر ظفرنشان و
مغلوب شدن و بی نیل مقصود باز گشتن ایشان در محل خود از مساعدت وقت باحوالت کلک وقایع نگار
سوانح ایام قشلاق را بر صحیفه اظهار رقم می نگارد و من الله التوفیق از آنجمله لشکر فرستادن شهریار جهان
بر سر بقیه گرجیان خفت و قتل و غارت و خرابی آن ولایت است ٭ خلاصه این مقال آنکه چون ضمیر شاهانه
و حمیت پادشاهانه اقتضای آن مینمود که در ازای جسارت و بی ادبی طهمورث [illegible] و گرجیان بی ایمان
کافت تمام آن ولایت بنوعی لگدکوب مرور و عبور لشکر منصور گردد که از آبادانی و جمعیت و اطمینان
و امنیت در آن ولایت اثری و نشان نماند و بنابر آنکه آمدن سردار روم با لشکر بیشمار آن مرز و بوم در
اوایل سال پیکون [illegible] خاطر قدس مناظر بظهور پیوسته درین هنگام چون بمسامع جلال پیوست که داود ملک شیروانی و
داود بیک گرجی و طهماسب قلی خان از اقامت بغلات کلفت کشیده بفراهم آوردن فوجی از پراکندگان
دامن زن شعله فتنه و فساد گردیده اند بر آینه ضمیر منیر شهریار کشورگیر عکس پذیر گردید که از راه تصمیم آن عزم

صواب قورچی از غلامان کامیاب بصوب [illegible] بقلع و قمع آن جماعت مامور و روان نمودند لاجرم جمعی از
قورچیان و تفنگچیان بسرکردگی عیسی خان قورچی باشی بر سر ایشان فرستاده لشکر ظفر بنیاد بسرعت
برق و باد روی عزیمت بآن ولایت نهادند و بحکم تیغ کفرزدای را بخون کرجیان دیار قیق آب
داده مردان را طعمه شمشیر جهاد و زنان و کودکان ایشان را اسیر و دستگیر گردانیدند و بادبی بهاری
بران ولایت وزیده ساحت آن ولایت از صامت و ناطق پاک گردید و بعد ازین فتح نمایان خبر
داود بیک و رفقای او را گرفته چون باد صرصر بر سر ایشان ایلغار نمودند و چون مرور لشکر منصور
بر راههای سخت و بیشه‌های پر درخت بود و مع ذلک طرق و شوارع را کثرت برف از نظرها پنهان
داشت عساکر ظفر نشان بصعوبت تمام روی عزیمت بقلع و قمع آن طایفه کم نام گذاشتند و وقتی
بآن سخت برگشتگان رسیدند که آن گروه مخذول یکدو ساعت پیشتر از ورود جنود مسعود خبردار گردیده
ترک جا و مکان و مال و اسباب گفته زنان خود را عقب اسبان گرفته از راههای تنگ پربرف که احتمال عبور
سگ سریع السیر خیال از آن راه محال می‌نمود بطرف جبال داغستان گریزان بودند و غازیان چون سیاهی
ایشان را دران راه پرخوف و خطر بنظر در نیاوردند دست از تعاقب ایشان بازداشته قدم دران راه دور
و دراز گذاشتند و رفته رفته بجایی رسیدند که از تنگی راه رفتن دو سوار از پهلوی هم دشوار بود و داود
کرجی و طهماسب قلی و رفقا اکثر اسبان خود را با زنان و فرزندان پیش انداخته خود برابر ایشان
پیاده جنگ کنان می‌رفتند ناگاه حسین بیک برادر بیگر سلطان ایگرمی دورت و میر فتاح حسینی بیگی جان
اصفهانی که در طریق تعاقب پیشرو لشکر منصور بودند بزخم تفنگ کرجیان بی ایمان شاه راه عدم نمودند
و چون بدین طریق تعاقب آن مخاذیل دلیل تضییع یکه تازان سپاه ظفر پناه و ظاهرا ازین باب [illegible]
نیز باعث مضرت رسیده بود غازیان عنان عزیمت از تعاقب بازکشیده طریق مراجعت نمودند
القصه درین نوبت نیز اگرچه کرجیان بی ایمان از معرکه خوف و خطر جان بدر بردند اما قریب بده هزار
اسیر از پسران خورشید سیما و دختران چهره لقا که از شدت برف و سرما درین نوبت مجال حرکت نیافته در
منازل و مساکن خود رحل اقامت افکنده بودند بدست جنود مسعود افتاده با غنایم موفور مظفر و منصور روی
بصوب مراجعت نهادند و از کفار اشرار کرجیان بی سپهدار راه بادیه دیار نماند و چون کرجیان گور
از طرف شمال داغستان پیوسته است و مردم داغستان پیوسته از راه دزدی و راهزنی بولایت مذکور آمده
پسران و دختران کرجیان را اسیر کرده بدیار خود می‌بردند درین وقت که رایت عقب شاهانه رو دراز دود مان
کرجیان آن ولایت برآورده فرصت یافته مردم داغستان افتاده در تفحص و تجسس اسرا داد مبالغه دادند معدودی

چند

چند از زنان و صبیان و کودکان ایشان که در میان بیشه‌ها و جنگلها سرگردان می‌گردیدند از بیم مردم لزکی
و داغستان گریزان خود را بالکای دادیان و باشی آچوق و کارتیل رسانیدند و قریب دوازده هزار
خانوار از طایفه ایتل و سایر طوایف که در زیر کم بسر می‌بردند از بیم اسر و غارت و خوف جان دل بر جلا نهاده
اراده توطن بلاد ایران بهشت نشان نمودند حسب الفرمان قضا جریان بصوب مقصد روان شده در دار السلطنه
فرح آباد بار اقامت گشودند **دیگر** از سوانح اقبال گوشمال مردم داغی بود که در مدت اقامت قشلاق [illegible]
تفصیل این اجمال آنکه چون در آن اوقات بمسامع جلال رسید که از مردم داغی که همیشه طریق متابعت حاکم
کنجه می‌نموده اند جمعی در زمان فترت طهورث بیدولت ابواب طغیان و عصیان بر روی خود گشوده ملازمت و
مرافقت او اختیار نموده چند نفر از ملازمان محمد خان حاکم کنجه را که در میان ایشان بوده بقتل رسانیده اند
لاجرم فرمان قهرمان آن جماعت بی عاقبت را بموقف بازخواست حاضر کرده بعد از ثبوت گناه و عصیان
ملک داغی با سی چهل تن از سرکردگان و اعاظم اهل عصیان مورد سخط و غضب شاهانه و معروض تیغ سیاست
گردیدند و گروهی که قدم از دایره اعتماد بیرون نهاده سر گردنکشی نیافراشته بودند بتوطن دار السلطنه فرح آباد
مامور و روانه آن حدود گردانیدند **دیگر** از سوانح دولت افزا که در اوان توقف قشلاق روی نمود
ورود کسان حکام افغان و طهران با پیشکشهای شایان و تحف و هدایای فراوان با آستان گردون
شان بود و چون فرستادگان بعز بساط بوس سرافراز گردیده پیشکشهای حکام مذکور را از نظر کیمیا
اثر گذرانیدند عواطف بیکران شامل حال حکام مذکور گردیده هر یک از ایشان بتشریفات خسروانه و
نوازشات پادشاهانه سرافرازی کرامت فرمودند و چون مهام ضروریه آن حدود بر حسب دلخواه نظام و انتظام
پذیرفت و فصل زمستان در قشلاق مذکور بعشرت و سرور منقضی گردید بنابرآنکه درین سال فرخ فال فتوحات
عظیمه باستقبال موکب جاه و جلال آمده بود اندک چشم زخمی بعنوان اصابه عین الکمال از رهگذر تاخت
اوزبکیه در خراسان روی نموده صورت واقعه آن بود که در اواخر این سال قریب یکهزار و دویست سوار از
اوزبکان هزاره بسرکردگی محمد قلی درسون که از امرای نامدار اوزبکیه بود از راه تاخت در مملکت خراسان بار
اقامت گشودند و چون خبر ورود اوزبکیه بار و یارزی که در حوالی سرخس و مرو واقع است بنجر و سلطان حاکم
مارو چاق رسید باتفاق قورچی از غازیان بدفع فتنه اوزبکیه روان گردیده و ابن حسین خان فیروز جنگ حاکم
سرخس و ولد میر حسین سلطان با جمعی از بهادران رزم آزمای طایفه جقتای که پیوسته راه جلادت و بجستن تیغ و
سنان آتش خشم اوزبکیه را گرفته بودند بنجر و سلطان ملحق شده باتفاق یکدیگر بدفع اوزبکیه کمر بستند و
بعد از تلاقی فریقین و اشتعال نایره شورش بنجر و سلطان بزد و خورد و جنگ خود را بی در جایی که مناسب نبود

رنگ جنگ ریخته هر دو لشکر در یکدیگر آویختند و با آنکه چون آتش سوزان خرمن حیات بسیاری از فریقان
را بباد فنا داده کوششهای مردانه نمود آما عاقبت شکست یافته با جمعی از معرکه طریق فرار پیمود و
ابن حسین خان که در جهان سپاهگری و رزم آزمایی و در مصاف دلاوری با رستم و کیخسرو دستان بود از فرار
گریزان در معرکه قدم ثبات و قرار افشرده در اثنای گیر و دار میر سلطان حسین نام پسرش بقتل رسید و از
واقعه پسر بی آرام و قرار گردیده و نخواست که بعد از فرزند ارجمند که عرضه تیغ تلف شده در دیغ غیرت بوادی
سلامت آورد لاجرم بنیام تیغ زمرد فام را شکسته با چندتن از غازیان جهانگیر که در خوبی گرامی
فرزند بر جان بسته دلی محابا خود را بر دریای تیغ و سنان زده چندان سعی و تلاش نمود که ابواب سعادت
شهادت بر روی خود گشود و بعد از قتل مشارالیه غازیان جنگی جانفشان خود را بطرف جوی آبی که از
معرکه بر کنار بود کشیده آن جوی آب را خندق و حصار خود گردانیدند تا آخر روز بحفظ و حراست خود پرداخته
از انجا مردانه رایت مراجعت بمأمن سلامت افراختند و چون در قشلاق دالغی خبر این شور و شر بعرض خسرو
دادگر رسید مراحم بیکران که همواره حق گزار فدویان جان نثار است مظفر حسین پسر دیگر ابن حسین خان را
بجای پدر برتبه ایالت و خانی سرافراز و باعطای الکا و اقطاع پدر و خلاع فاخره ممتاز گردانیدند دیگر
از سوانح این سال ارتحال جمعی از اعیان روزگار بعالم پایدار بود از آنجمله عارف معارف ربانی میرزا ابراهیم
همدانی است که شمه از خصایل حمیده و شمایل مرضیه وی در ذیل حدیقه دویم از حدایق ذات بهجت آیات گلزار
سراپا بهار نگاشته کلک وقایع نگار گردیده بالجمله چون بنظرها گزیر تشریف گرفت میر فانی کرمانی تاریخ
ارتحال آن یگانه گوهر دریای فضل و افضال را بدین سیاق بعنوان تعمیه در سلک نظم کشید نظم مرغ
روح و روان ابراهیم ٭ کرد پرواز سوی باغ نعیم ٭ آن نبی سیرت ولی فطرت ٭ که عدیلش بدهر
بود عدیم ٭ گشتمش سال فوت باد لریش ٭ سدره باشد مقام ابراهیم ٭ دیگر از سوگ نشینان عالم
بقا سید مبارک والی عربستان بود که درین سال بسبب عروض مرض طریق عدم پیمود و مرحوم مشارالیه سید
شیعی مذهب پاکیزه اعتقاد بود بعد از واقعه شاه جنت مکان ولایت حویزه و توابع را بزور سرپنجه جلادت
و مردانگی بحیطه ضبط و تسخیر در آورده رایت حکومت برافراخت و قبل از آنکه تخت فیروزبخت ایران بجلوس
همایون خاقان گیتی ستان مزین گردد فرقدان آسا گاه گاهی در زمان فترت با امرای عظام قزلباش در مقام
خلاف بود اما بعد از جلوس همایون شاهنشاهی فرمانبرداری بر دوش جان گرفته طریق عقیدت و اخلاص می
پیمود و سید ناصر پسر خرد سال خود را از راه فرط عقیدت و اخلاصمندی بدرگاه عرش اشتباه فرستاده سالها
ریزه خوار موائد خوان احسان بود و چنانچه گذشت حسب الاستدعای پدر رخصت روانه عربستان گشت و بعد از

فوت والد منظور نظر تربیت و عنایت خاقان بنده پرور گردیده بایالت و فرمانروایی عربستان رسید اما او نیز از
اجل امان نداده در آخر این سال براثر پدر بعالم دیگر سفر کرد و ایالت عربستان حسب الاستدعای مشایخ
اعراب و اعاظم عربستان بسید راشد برادرزاده سید مبارک خان کرامت شده با فر انجاح مآرب و تشریفات
خسروانه سرافراز گردید دیگر از سفر گزینان عالم آخرت میر فتاح مین باشی اصفهانی است که چنانچه سمت
نگارش یافت بزخم تفنگ گرجیان از پای در آمد و چون رخداد مواکب ظفر شعار رسانیدند متوجه سفر آخرت
گردید و عواطف بیکران بازای جانفشانی ولد رشیدش را برتبه مین باشیگری سرافراز و بمیر فتاح ثانی
ملقب و ممتاز فرمودند گفتار در سوانح سال سی و یکم جلوس همایون بر تخت سلطنت ربع مسکون
که مطابق سال ئیلان ترکی و معاضد هزار و بیست و شش هجری بود کلک وقایع نگار بر صحیفه اظهار نگاشت که در
زمستان سال گذشته قشلاق شهریار با استحقاق در دیار دالغی اتفاق افتاده منازل سپهر شکل و حمامات مرغوب
و امثال آن بجهت نزول اجلال همایون اساس نهادند و ارکان دولت و اعیان حضرت نیز بقدر پایه و شأن خود عمارات
عالی و سراهای متعالی بجهت خود از نی و چوب مرتب نموده هر یک بخوشدلی در منازل خود با اقامت گشودند
و چون فصل زمستان بپایان و کوکبه سلطان بهار بدروازه چمن رسید خاطر اقدس بجشن نوروز سلطانی که در
روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الثانی اتفاق افتاد متعلق گردیده پیشکاران دولت ابدمدت را
بآراستن مجالس ارم قرین مأمور گردانیدند و چون روزی چند از جشن دلفروز نوروز فیروز بگذشت و هوای
دالغی روی بگرمی آورد سلسله جنبان توجه موکب ظفرنشان بصوب ییلاق گشت رایت ظفر شعار
خسرو آفاق از نیوست قشلاق بجانب ییلاقات گرجستان برچم کشای و در مرحله پیمای گردید و از سوانح اول
که در اوایل این سال فرخ فال باستقبال موکب جاه و جلال آمد فتح قلعه قزلاقوچ است که تبیین این اجمال
و تفصیل این اجمال آنکه چون بمسامع جلال رسیده که جمعی از کفره گرجستان پناه بآن حصن حصین برده بسبب
داری حصانت و متانت آن قلعه فلک نشان روی بی شرمی بوادی عصیان و طغیان آورده اند و حصانت و
ارتفاع آن قلعه گردون اساس قیاس بسایر قلاع کردن ارتفاع مانند خود نمایی کلبه ویران در برابر
پابرجایی گنبد بهرمان است چه این قلعه خیبرمثال بر فراز کوهی سپهر تمثال واقع شده و از هیچ طرف سرکوبی
ندارد و ارتفاعش بمثابه ایست که از دروازه قلعه تا مکانی که قلعه داران در آنجا رحل اقامت می اندازند
پانصد و شصت زینه پایه ببالا می باید رفت و بی غایه تکلف اگر قلعه بند کور سوی آب اندکی که از آن آب
بر ریشو چشمه آبی روان هست دست اقتدار پادشاهان روی زمین بدامن خاکریز آن نمی توانست
رسید بالجمله چون اقبال قلعه گشا به نیروی بازوی توانای عساکر ظفرلوا کمند عزیمت بر کنگره تسخیر آن حصار

ه‍ ١٥٠٠

استوار افکنده و بهراس بیقیاس اساس صبر و ثبات گرجیان قلعه‌دار را بباد فنا داده بوسیلهٔ شفاعت
بکرات خان والی گرجستان کارتیل زبان بطلب امان گشادند و مراحم بیکران مسئول محصوران را بعز قبول
موصول فرموده ابواب عفو و بخشایش بر روی ایشان گشود و چون قلعه بحیطهٔ تسخیر و تصرف سپاه ظفر
پناه درآمده قلعه‌داران باعطای تشریف امان سرافراز گردیدند جمعی از ایشان که هوای ملازمت بکرات
خان در سر داشتند بموجب فرمان ودیعت عزیمت بجانب کارتیل گذاشتند و گروهی که ازین اندیشه سرباززده
از رفتن کارتیل تقاعد ورزیدند بعواطف بیکران ایشان بدار السلطنه فرح‌آباد فرستاده دران خطهٔ
خلد بنیاد اساس توطن و اطمینان نهادند و فوجی از تفنگچیان موکب اقبال بحفظ و حراست آن قلعهٔ
فلک مثال مامور گردیده رخت اقامت درون قلعه کشیدند و در خلال این احوال چون بمسامع جلال رسید که
گروهی از فراریان که از بیم تیغ و سنان عساکر ظفرنشان گریزان در بیشه‌ها و جنگلها متواری بودند در ولایت
فسق جمعیت نموده ابواب خلاف و طغیان بر روی روزگار خود گشوده‌اند از راه اشتعال نایرهٔ غضب
لهب فوجی از عساکر ظفرمآل را بدفع شور و شر آن گروه زیاده سر مامور روان فرمودند و براثر ایشان
نهان بیگ یوزباشی غلامان باتفاق تابینان و جمعی دیگر از سایر غلامان بقتل و غارت آن جماعت مامور
و بغازیان ملحق گردیدند و باتفاق یکدیگر بسرعت باد صرصر براثر آن گروه بداختر تاختن آورده تیغ یمانی
آغاز سرافشانی کرد و اکثر آن بداختران سر بباد فنا داده زنان و فرزندان و عیال و اطفال ایشان
اسیر و دستگیر گردیدند و از کفار اشرار نیز بسیاری بذل اسار گرفتار آمده با اهل و عیال در دست عساکر ظفر
مآل پایمال وبال و نکال گردیدند و مجاهدان دین مبین مظفر و منصور با غنایم موفور رایت مراجعت افراخته
روی اعادی را در رهگذار سمند صبا رفتار شهریار روزگار انداختند و گرفتاران را که بیشتر ایشان
از ناوران بی ایمان و اعاظم گرجیان بی نام و نشان بودند بفرمان قهرمان قهر معروض تیغ سیاست کرده آن
ناکسان را بپای دار فنا رسانیدند و چون خاطر اقدس از انجام مهام گرجستان کاخ فراغ یافت الویهٔ دولت
و اعلام اقبال بصوب تفلیس متحرک شده ساحت آن ولایت مخیم سرادقات جاه و جلال گردید و
بکرات خان والی ولایت کارتیل از دل و جان نثاری بر میان لوازم خدمتگاری و مراسم
میزبانی پرداخته بیشتر از پیشتر خود مشمول عواطف شاهانه و تشریفات خسروانه گشت و ازانجا عنان عزیمت
بصوب بهجت انعطاف داده روزی چند در منازل الکای آقاسیک نواده ملک میری بخوشی که از عهد
قدیم این دودمان قدس نشان بود با خوشدلی و شادمانی گشادند و ازانجا رایات نصرت آیات بصوب
ییلاقات گوگچه شکیز پرچم گشای و مرحله پیمای گردیده ساحت دلگشای آن مقام فرح‌افزای غیرت شادروان

عذرشان

عذرشان بذروهٔ آسمان رسید **واز سوانح اقبال که در خلال این احوال روی نمود ارسال قرچقای خان**
**سپهسالار ایران با فوجی از عساکر ظفرنشان تا نواحی ارزن الروم و خراب نمودن آن** خلاصهٔ این مقال آنکه دران اوقات که
ییلاقات گوگچه شکیز مضرب سرادقات اقبال بود بکرات چنانچه قبل ازین ایمائی بآن شده منهیان از
جانب روم خبر رسانیدند که سلطان احمد خان خواندکار روم سر از مصالحهٔ جدید که بواسطت محمد پاشای سردار
تمهید یافته بود پیچیده و باغوا و افساد ارباب فتنه و فساد محمد پاشا را بتقصیر متهم و معزول و خلیل پاشا را سردار
و وزیر اعظم و مقرر فرموده که درین سال در محال اناطولی قشلاق نموده در بهار سال آینده باتفاق جانی
گرای خان پادشاه تاتار لشکر بدیار عجم کشد و خلیل پاشا با سپاه قاپوقولی که عبارت از عسکر درگاه پادشاه
است از محروسهٔ استنبول بیرون آمده متوجه محل قشلاق است و بعد از تواتر و تحقیق این اخبار رای رزین
خسرو روی زمین اقتضای آن کرد که بتعیین فوجی از عساکر ظفرقرین حدود ارزن الروم و وان را که محل مرور
و عبور عسکر روم است از صامت و ناطق پرداخته نوعی نمایند که دران دیار بهنگام ورود سردار آب و آبادانی
نشان نتوان یافت و این رهگذار بر عسکر سردار دشوار گردد لاجرم بخت قرچقای بیگ را که بمیامن تربیت
و عنایت خسروانه سزاوار منصب جلیل الاعتبار سپهسالاری ایران شده بود بدین منصب ارجمند و لقب خانی سربلند
فرموده روزی چند در قرخ بلاغ گوگچه بسان عساکر فیروزی مآثر پرداخته او را با فوجی از عساکر ظفرمآل به
تاخت ولایات مذکوره مامور ساخت و بعد از روانه شدن قرچقای خان موکب ظفرنشان سکارکنان از ییلاقات
مذکور بکنار آب ارس روان شده بعد از عبور ازان دریای پرشور از راه گرگر متوجه اهر گردیدند و چون منظور
نظر والا دران عزیمت ادراک سعادت زیارت مرقد منور قدوة السالکین شیخ شهاب الدین اهری بود
و ادراک آن سعادت نموده اغرق همایون را در اهر اقامت فرموده خود جریده و سوار بعزم طواف حظیرهٔ
مقدسهٔ سلطان الاولیا و مراقد عظام مشایخ کرام صفویه طریق وصول بدار الارشاد نمودند و قرچقای
خان با عساکر ظفرنشان از راه آهات فرمان بخت بجانب ارزن الروم رایت اقتدار افراخته ساحت آن
ولایات را از صامت و ناطق و آب و آبادانی پرداختند و چون ماهچهٔ رایت اقتدار سپهسالار بدر و دیوار
حصار ارزن الروم تافت حسن پاشای بگلربیگی ارزن الروم که از وزرا و پاشایان معتبر دیار روم بود از ورود
جنود مسعود خبر یافت یارای مقابله و مقاتله در خود ندیده سپر قلعه‌داری بر سر محافظت قلعه و حصار مشغول گردید و
فوجی از یکه‌تازان و بهادران عسکر روم که طریق تجلد نموده از قلعه بعزم ستیز بیرون آمده بودند در ستیز
اول تیر پادشاه خونریز خود را آزموده بپای گریز بقلعه معاودت نمودند و غازیان جلادت شعار براثر ایشان تا
پای حصار شتافته جمعی از ایشان را قتیل و گروهی را اسیر و دستگیر ساختند و قرچقای خان با عساکر ظفرنشان

اطراف وجوانب آن ولایت را عرصه نهب وغارت سازند روزی چند در ساحت آن ولایت خیام اقامت
برافراخت و بعد از معاودت ارباب جلادت از تاخت آن ولایت رایت فیروزی آیت بجانب
وان در حرکت آمد و چنانچه محمد پاشای مشهور بتکلو پاشا که بکلربیکی وان بکثرت لشکر وحشم وافزونی
جاه وحشمت ودلیری وجلادت از سایر پاشایان ممتاز بود در هر سال گذشته با پیربوداق خان وجمعی از امرا
در سلماس مصاف داده امرای نامدار را بدیار فرار فرستاده بود و این معنی سلسله جنبان نخوت وغرور او گردیده
گردن زیاده سری ببلندیهای بلند میکشید ارباب آراء صائبه در لشکر کشیدن آن ولایت متردد گردیدند
ومجالس منعقده درین باب انعقاد یافته بعد از قیل وقال بسیار قرار بآن دادند که از عساکر ظفرلوا جمعی
را که یکتاز معرکه هیجا بوده اسبهای توانا داشته باشند انتخاب نموده بتائید کرم الطاف الهی و نیروی
بازوی اقبال پادشاهی بآن طرف راهی گردند وباین عزیمت چون رایت نصرت آیت بصوب آن ولایت
در حرکت آمد دست گلوگیر اقبال خاقان گردون سریر پشت دستی نموده گلوی تکلو پاشا را بجوم غرور وپندار
و دعویهای بلند او را از کار فشرد و در عرض راه خبر بموکب ظفرپناه رسید که آن یکه تاز معرکه بیباکی
در دست اکراد حکاری کشته گردید و باعث بر وقوع این سانحه غریبه از قرار تقریر ثقات آنکه تکلو پاشای
مذکور که بازوی خدمات و جانفشانی نسبت بسلاطین عثمانی بمدارج ایالت و حکمرانی صعود نموده
بکلربیکی وان بود در میان رومیه بتهور ومردانگی مشهور شده بود چون خبر توجه قرچقای خان سپهسالار را با
معظم لشکر ظفرشعار قزلباش استماع نمود از راه زیاده سری و بلند پروازی خیال محال استقبال عساکر اقبال
در دماغ امرای اکراد و میران قبایل و عشایر واتباع خود را احضار فرموده با ده دوازده هزار کس از دون
باستقبال عساکر اقبال بیرون آمد و چون بقرا درّه خوی که در نواحی چالدران واقعست رسید مشخص وی گردید
که لشکر ظفرتلاش قزلباش از ارزن الروم مظفر ومنصور معاودت نموده عزیمت جانب وان دارند لاجرم عزم
آن نمود که بقیه سپاه آن حدود و میران سنجق و سرخیلان عشایر را که تا آن زمان در معسکر وی جمع
نیامده باشند فراهم آورده بدفع واستقبال عساکر اقبال بپردازد وچون با امرای اکراد که با وی بودند درین
باب مشورت نمود ایشان صلاح در محاربه ندیده از متابعت وی تخلف ورزیدند وبا یکدیگر قرار بآن دادند
که هر یک رخت اقامت بجایگاه ومقام خود کشیده بحفظ حال ایل وعشیرت واستحکام امکنه وقلاع خود پردازند
و از راه خیرخواهی نزد پاشا رفته خاطرنشان وی نمودند که چون لشکر قزلباش بآن دیار رسد قیامت
خفته بیدار وشور یوم النشور بیدار گردد اگر حضرت پاشا نیز از راه صلاح دولت بجانب وان معاودت
نموده بحفظ وحراست شهر وقلعه از هر آسیب بصواب اقرب باشد چه اگر بعزم محاربه درین ولایت اقامت

نماید

نماید یقین که اکثر لشکریان از راه حفظ حال وصیانت اهل وعیال واسباب واموال خود طریق معاودت بجای
ومکان خود پیموده ابواب تفرقه خاطر وتوزیع بال بر روی حضرت پاشا خواهند گشود و از جمله ایشان
ضیاء الدین خان حاکم تبلیس بعزم معاودت عنان انصراف از پاشا انعطاف داده بی دستوری رخصت
روی رجعت بجانب تبلیس نهاد ویحیی بیک ولد زکریا خان نیز که میر عشیرت وسرکرده اکراد
حکاری بود اراده رفتن نمود وچون پاشا از عزیمت امرا وسرخیلان اکراد خبردار گردید چوب منع برسر راه
یحیی بیک نهاده چاوشی بطلب او فرستاد وچاوش فرمان پاشا را بیحیی بیک رسانیده در بردن وی
نزد پاشا الحاح ومبالغه مینمود واو در رفتن بمعاذیر دلپذیر توسل جسته طریق مساهله می‌پیمود که چاوش
کار را از مراسله بپیغام خشونت ودشنام رسانیده بهرزه گویی وبی اندامی پا از حد گذرانید در آن
اثنا یکی از ملازمان یحیی بیک تاب هرزه گویی وشناعتهای چاوش نیاورده بزبان تیغ در صدد جواب
او درآمده بشمشیری که آب وی انداخته زبان چاوش را از هرزه گویی خاموش ساخت وچون خبر قتل
چاوش بتکلو پاشا رسید نایره خشم وغضبش شعله‌ور گردیده جمعی را بآوردن یحیی بیک مامور ومقرر کرد
که او را از راه قهر وغلبه نزد او حاضر گردانند وفرستادگان وقتی رسیدند که معسکر لشکر حکاری ندای
رحیل درداده روی براه معاودت نهاده بودند ویحیی بیک نیز با خواص واعیان سپاه اراده روی خود روان بود
چون فرستادگان رسیدند از مخالفت صریح اندیشیده بموافقت آن جماعت رخ اقامت باردوی پاشا
کشید و پاشا که از وفور غرور در اشتعال نایره شر وشور معذور بود آغاز سفاهت وبی انتظامی نموده
دست بی شرمی بقبضه تیغ تیز رسانید وچون ملازمان یحیی بیک که طریق انقیاد پیموده بودند
آن حالت را مشاهده نمودند یکدیگر را بگمان آنکه پاشا اراده قتل وی دارد پیش دستی نموده
زخمی چند بر پاشا زدند وملازمان پاشا نیز با تیغ تیز بجانب یحیی بیک دویده انتقام پاشا را بزخمی
نمایان از وی کشیدند وبمقتضای قضا وزور سرپنجه اقبال شهریار ظفرلوا آن دو خصم توانا بآن
زخمها طریق فنا پیموده از طرفین چندکس دیگر در آن هنگامه عرضه تیغ تلف گردیدند وچون سردار هر دو لشکر
بعالم دیگر سفر کرده بودند دست از گریبان جان یکدیگر کوتاه کرده روی بآرامگاه خود نهادند و این قضیه
جمعیتی چنان که خاطر جهانی را پریشان داشت بزور سرپنجه اقبال بزوال بآسانی وسهولت روی بتفرقه
وپراکندگی گذاشت بر مستمعان اخبار باستان مستور نماند که این یحیی بیک خلف ناخلف زکریا خان است که
ابا عن جد میر عشیرت حکاری ومالک ملک موروث آبا واجداد خود بوده وباعتبار آنکه آن سلسله خود را از
نژاد عباس علی می‌شمرند دعوی سیادت مینمایند وباعتقاد فرقه ناجیه شیعه امامیه بنی هاشم را سید اند

دعوی ایشان حجت احتیاج بیّنه و برهان ندارد اما چون باعتقاد اهل سنت و جماعت سیادت ببنی فاطمه اختصاص
دارد و میان ایشان دعوی سیادت ایشان مسلّم نمیدارند و بدین جهت در احکامی که از دیوان خوانکار باسم او
و پدرش صادر شده بود لفظ سیادت نداشته و زکریا بیک از ین راه بدرگاه جهان پناه توسل جسته بوسیله
اظهار عقیدت و اخلاص خود را از کیمیابان آستان گردون مناص شمرده و نقد اخلاص و دولتخواهی در دار
الضرب عنایت بی غایت شاهنشاهی بسکه قبول رسیده بنسبت سیادت و عباسی بودن بلقب خانی ملقب
گردیده بتوجهات خاص اختصاص داشت و یحیی بیک مذکور بدولتخواهی سلاطین عثمانی و امداد پاشایان [illegible]
اوضاع پدر را انکار داده در حکومت ایل و عشیرت بی اختیار نموده بود و همواره در مخالفت سپاه ظفر
تلاش قزلباش اصرار داشت روزگار بازاء بد باطنی و عقوق والد سزا و جزای وی را در کنار گذاشت بالجمله
چون خبر مسرت اثر قتل پاشا یحیی بیک بقرچقای خان سپهسالار و سایر امرای نامدار رسید بسرعت برق
و باد عنان عزیمت بجانب وان انعطاف داده و بعد از ورود بآن حدود تیغ جلادت بقتل و غارت آخته آن
مرز و بوم را [illegible] ارزن الروم از حیز آبادانی و اشتغال انداختند و بعد از آنکه در آن ولایت از آبادانی و
جمعیت نشان نماند طریق مراجعت پیموده در حینی که اعلام فتح و نصرت از دار الارشاد اردبیل معاودت نموده
خطه طرب انگیز تبریز از غبار سمند صبا رفتار شهریار روزگار عنبر بیز شده بود در موکب ظفر عاقبت بار
اقامت گشوده خود را از شرف پای بوس سرافراز نمودند دیگر از سوانح این سال خیال آمدن خلیل
پاشای سردار بدیار بکر و لشکر فرستادن بحدود قلمرو علیشکر بود خلاصه این مقال آنکه چون خلیل پاشا
[illegible] که سبق ذکر یافت بفرمان سلطان روم وزیر اعظم و سردار سپاه آن مرز و بوم و مأمور گردید که در
سرحد ارزن الروم بعزم قشلاق رحل اقامت افکنده در بهار سال دیگر لشکر بکشور ایران و الکای
قزلباش کشد و سردار مذکور بنابر خرابی و ویرانی که بدیار ارزن الروم راه یافته بود بعزم قشلاق بار
اقامت در دیار بکر گشوده محل قشلاق بجهت جانی کرای خان ولد مبارک کرای خان که از راه امداد با
سپاه تاتار طریق موافقت وی می پیمود تعیین نمود چنانچه گذشت در مدت اقامت سردار در دیار بکر
خرابی بسیار از لشکر تاتار بدیار روم رسید و اخبار مذکور معروض رای آفتاب اشراق گشت لاجرم پرتو
آینه ضمیر آفتاب تأثیر عکس پذیر گردید که قرچقای خان سپهسالار با فوجی از عساکر ظفر شعار و گروهی از
جنود نصرت ورود که در سفر خیر اثر گرجستان ملتزم رکاب نصرت انتساب بوده در دار السلطنه تبریز رحل اقامت افکنده
در برابر لشکر سردار آماده معرکه گیرودار باشند و چون قرچقای خان حسب فرمان بتبریز اقامت باب
ولایت کشید بنابر فال اعساکر اقبال مقرر گردید که طالب خان اعتماد الدوله و ارباب مناصب و کتاب دفترخانه

همایون

همایون در زمستان این سال در دار السلطنه تبریز اقامت نموده نسخه منقحه جمع داخل و مخارج ممالک محروسه و طلب
و تنخواه عساکر فیروزی مآثر درست دارند و بعد از اتمام تنقیحات مزبوره کل طلب دفتری عساکر ظفر مآل
را از نقد محال مناسب فی قرب و بعد منازل صاحبان طلب را منظور داشته تنخواه درست دارند و چون همواره
قرار داد خاطر اقدس آن بود که عساکر منصوره و ملازمان رکاب همایون حتی غزبان و شاگرد پیشگان کارخانجات
خاصه شریفه از محال معین همه ساله داشته باشند در ایام اقامت تبریز طلب کل ملازمان موکب اقبال را از
محالی که مناسب حال هر کس بوده باشد بعینه همه ساله تنخواه دهند که بعد الیوم در حصول و موصول وجه طلب خود معطل
نگشتند و فرمان بر این شد در مدت چهار ماه آخر سال تنخواهات مرجوعه فیما مر اقدام نموده براتهای همه ساله
هر یک از آحاد لشکر را بشرح مسطور درست داشته تسلیم ایشان کردند و الویه دولت و اعلام فتح و نصرت
بعد از اصدار فرامین مسطوره بعزم قشلاق بصوب صواب مازندران بهشت نشان پرچم کشای گردیده در
اوان بآن خطه خلد نشان رسید اسمعیل پاشای سردار چون بعزم قشلاق در دیار بکر رحل اقامت انداخت
فوجی از جنود قیامت ورود روم را بسرکردگی قایش پاشا و عمر بیک میر عشیرت [illegible] گروهی
از لشکر غارتگر تاتار بتاخت و تاراج محال قلمرو علیشکر روانه ساخت و چون از شور و شر آن لشکر هزیمت
اثر بمحال قلمرو علیشکر رسیده سلسله جنبان توزع بال و تفرق حال مردم آن محال گردید حسین خان بیگلربیگی
لرستان و قاسم سلطان [illegible] افشار که در آن سرحد اقامت داشتند بیکدیگر پیوسته روی عزیمت
بدفع و رفع شور و شر لشکر قیصر گماشتند و در ماهی دشت تلاقی فریقین اتفاق افتاده چون شیران گرسنه
روی بیکدیگر نهادند و حربی بوقوع پیوست که بهرام خون آشام در مشاهده آن انگشت بر دیوار حیرت نشست
عاقبت از مهب عنایت بی غایت نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام امرای عظام وزیده سپاه کینه خواه روم
آواره دیار فرار گردیدند و بزور سرپنجه دست ولایت و نیروی بازوی دولت ابد مدت قایش پاشا در معرکه
بقتل رسیده عمر بیک اسیر دستگیر گردید و جمعی کثیر از عسکر تتار و لشکر بی زینهار تاتار عرضه تیغ
هلاک و بوار گردیده از عساکر فیروزی مآثر کسی که اسمی و رسمی داشته باشد در آن معرکه بقتل نرسید و بعد از وقوع
این فتح نمایان امرای عالیشان حقیقت این فتح نامدار را که در نظر حقیقت بین مقدمه فتوحات بیشمار بود
عرضه داشت پایه سریر اعلی نموده از ین راه ابواب تفقدات خسروانه بر روی خود گشودند و بعد از آنکه سرهای
مخالفان و اسرای ایشان از نظر کیمیا اثر گذشت مقرر گشت که علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاملو
عمر بیک را در ولایت ری نگاهداری نماید و دیگر [illegible] دنیا و آخرت بیانه دیگر از سوانح اقبال
رسیدن خبر ارتحال سلطان احمد خان خوانکار روم بمسامع جاه و جلال بود تفصیل این اجمال آنکه در خلال این احوال از تغیر [illegible]

مشروح این چنین بظهور پیوست که سلطان احمد خان فرمانفرمای دیار روم بعد از آنکه بنقض عهد و پیمان پرداخته خلیل
پاشا را با لشکر گران بجانب ایران روانه ساخت در فصل خزان این سال بعرض مرض در محروسه استنبول از دار
سلطنت بعالم آخرت انتقال نموده و در عمارتی که خود در استنبول طرح انداخته سرای خواب جنود ساخته بود
مدفون گشت و دو پسر خرد سال که سلطان عثمان و سلطان مراد موسوم بودند از وی یادگار ماند و در حین ارتحال
پدر سلطان عثمان دوازده ساله و سلطان مراد چهار ساله بودند و ریش سفیدان و ارباب حل و عقد امور سلطنت
آل عثمان بتخصیص قزلر آقاسی که از ارباب اعتبار و صاحب اختیار سرای پادشاهی است بنابر حداثت سن ان
سلطان با احمد خان سلطان مصطفی برادرش را که از راه خبط دماغ و شورش مزاج از دست برادر طریق نجات
نموده در میان پردگیان حریم حرمت بسر می برد بپادشاهی اختیار نمودند و بعد از جلوس بر تخت سلطنت چون در
زمان سلطان احمد خان همواره کار لشکر بدیار عجم فرستادن و محاربه با جمعی که قابل یکجبینش باشند نمودن
بود مارا ده خود با صوابدید قزلر آقاسی و سایر ارکان دولت با عساکر ظفر مآثر قزلباش بصلح و صلاح
رغبت نموده و قاسم بیگ سپهسالار مازندرانی را که مدت دو سال بود که بمرافقت ایلچی چاوش طریق سفارت
بدیار روم نموده بحکم عناد و استکبار سلطان احمد خان در بدی قلعه استنبول محبوس بود در بزم حضور طلب فرمود و
قاسم بیگ مذکور که در ایام حیات بدر و تغافل سلطان احمد خان گرفتار و از دریافت ملاقات او بی بهره گشته
بود ادراک خدمت سلطان مصطفی نموده بعد از رسانیدن نامه همایون و گذرانیدن تحف و هدایا باید ستوری
دی طریق معاودت چنانچه در محل خود گزارش یابد بجانب ایران نمود دیگر از سوانح این سال فتح فال
تمکن و استقرار خان احمد خان ولد هلو خان اردلان بر مملکت موروث است خلاصه این مقال آنکه
چنانچه قبل ازین گزارش یافت خان احمد خان مذکور را که در عهد صبی در ظل تربیت و عنایت شاهانه نشو
و نما یافته همواره منظور نظر آفتاب اثر بود مرخص و مقرر فرموده بودند که من بعد باید رسپرده اگر هلو
خان را از رهگذر شیخوخت و کبر سن واقعه ناگزیر پیش آید عوض سکران او را قایم مقام پدر نماید و
هلو خان از راه حب جاه و ریاست که لازمه طبع بشریت است و بتوهم آنکه مبادا چون پسر ادراک خدمت بدر
نماید او را در امر حکومت بی اختیار گرداند بتجویز ملاقات فرزند ارجمند ننموده ابواب قرب و صحبت بر روی
او نگشوده بود و بالاخره بصوابدید مصلحان خیراندیش او را از پیش خود دور نموده در شهرزور و قلعه زلم
اقامت فرموده و رفته رفته جمعی از طوایف اردلان بسر خان احمد خان جمعیت نموده ابواب دو اینجا نیز به
روی پدر و پسر گشودند و کار را بجایی رسانیدند که در میان ایشان غبار نقار ارتفاع یافته بجنگ یکدیگر تشنه
گردیدند و اغلب اوقات بدفع یکدیگر لشکر میکشیدند و بعد از اشتعال نایره قتال و جدال بجا و مقام خود

بازمیگردیدند

باز میگردیدند و بعد از بسیار ساختن و پسر از پدر گریزان بسر می بردند تا درین حال چنان اتفاق افتاد که
هلو خان از راه تعمیر و استحکام قلعه از قلاع پلنگان از مقر حکومت خود در شهر غیبت یافت و بآن طرف نهضت
و خان احمد خان که همواره در کمین فرصتی چنین بود با معدودی چند از هواخواهان پوشیده و پنهان دار
الملک پدر را یلغار نموده خود را بلطایف الحیل بدرون حصار افکنده بران قلعه استوار که مشحون بخزاین
و دفاین چندین ساله پدر بود مستولی گردید و بخاطر جمع بر مسند حکومت متمکن گردیده ابواب انعام و احسان
بر روی قبایل و عشایر اردلان مفتوح گردانید و جمعی کثیر از اکابر و اعیان طوایف اردلان حکومت او
را پذیرفته با او یکدل و یکجهت از در موافقت و ملازمت درآمدند و چون هلو خان دید که کار بکجا رسید از در
رضاجویی پسر درآمده بصوابدید پسر متوجه سده علیا و درگاه معلی گردید و ضعف پیری و عجز ناتوانی را
شفاعت خواه گناه چندین ساله عدم اطاعت و انقیاد خود ساخته خود را بدار الامان عفو و بخشایش شهریار جهان
انداخت و خاقان عاجز نواز باز آنکه پسر خردسال خود را از راه ضرورت بدرگاه عالم پناه فرستاده بود
جرایم و زلات او را بعفو و اغماض مقرون و از راه مراعات خدمات دیرین بآن سلسله مقرر فرمود که
مدار السلطنه اصفهان رفته بقیه عمر را در آن خطه خلد نشان در کمال فراغت و اطمینان بسر آورد و بعد از
هشتاد و چند سال که عمر عزیز را در نشیب و فراز روزگار گذرانیده و تا حکومت کرده در همین نزدیکی لباس
رو بی بعشر نهم آورده بود ساقی مراحم حق و انها فرعنایتی چنین بر وی نمود دیگر از سوانح اقبال که
خبر وقوع آن بمسامع جلال رسید آمدن جنود نکبت ورود اوزبکیه بتاخت خراسان و محاربه محراب خان
بیگلربیگی مرو با اوزبکیه و شکست یافتن آن طایفه غدار و معاودت آن گروه خونخوار بود بیان
این داستان آنست که در اواخر فصل خزان و اوایل زمستان این سال آخر بیت مال امام قلی خان پادشاه
ماوراءالنهر قریب سی هزار اوزبک کرایقا از سپاه بخارا بسرکردگی ندر طغای دیوان بیگی بتاخت
خراسان روان و از [illegible] آب آمویه عبور نموده در حدود مرو بار اقامت گشودند و از آنجا بعزم تاخت
ترکمانات [illegible] ساخته تخت و لایت ابیورد را از صامت و ناطق پرداختند آنگاه از راه دره جز
تا حدود نیشابور آمده از مرور و عبور ایشان حضرت و آسیب بکران الجماعت سایت و چشمگزک و سایر
او بماقات ساکن خراسان رسیده اراده تاخت و تاراج مشهد معلی داشتند که ناگاه از گرد راه خبر
محاربه محراب خان با لشکری زینهار حصار بایشان رسیده طایفه هراسان بیکمال [illegible] مضطر از راه
معاودت بدیار خود داشتند و کیفیت محاربه محراب خان با لشکر حصار چنان است که هزار و پانصد سوار
از بهادران لشکر حصار شادمان بسرکردگی یولنگ بهادر و رستم میرزا بمرافقت ندر طغای مذکور مامور بوده

برای لشکر بخارا طریق الیلغار می‌نموده اند و چون از مرو گذشته قریب دو فرسخ راه قطع مینمایند محراب خان
از مرور و عبور ایشان آگاه شده با هزار سوار از یکه تازان معرکه گیر و دار و تفنگچیان قدر انداز
کماندار از قلعه بیرون آمده سر راه بر بهادران باکینه خواه حصار میگیرد و قبل از طلوع طلیعه لشکر ظفر
تلاش قزلباش اوزبکان بدمعاش از راه عاقبت حزم و احتیاط خیام اقامت افراشته پیش از دو پهر در آ
چیر کرده بودند چون ماهچه رایت فتح آیت جناب خانی بر ساحت معرکه پرتو وصول می‌افکند اوزبکان در
پناه اسبان خود پیاده بجنگ مشغول میگردند و محراب خان چون اوزبکان را از مرکب جلادت پیاده می‌بیند
فرصت غنیمت شمرده بجهت تفنگچیان اشاره میفرماید که اسبان ایشان را هدف تیر تفنگ خود مینمایند
و از این راه بسیاری از اسبان اوزبکان بچراگاه عدم شتافته گروهی انبوه از اوزبکیه نیز هدف تیر
تقدیر میشوند و شیر شکاران بیشه گیر و دار آثار عجز و انکسار در ناصیه حال اوزبکان مشاهده نموده
یکبار با سیوف آتشبار و رماح افعی کردار از مرکب باد رفتار را بمعرکه کارزار تاخته لوای فتح و ظفر
می‌افرازند و اوزبکان بعزم آنکه شاید خود را بمرکبان رسانیده از راه اضطرار طریق فرار بپیمایند وقتی خبر
دار میشوند که اکثر مرکبان عنان از دست صاحبان کشیده خود را بچراگاه عدم رسانیده اند لاجرم بمضمون
نظم وقت ضرورت چو نماند گریز ٭ دست بگیرد سر شمشیر تیز ٭ جمعی سوار و بقیه اوزبکیه پیاده روی
جرات بحرب غازیان نهاده زیاده بر پانصد نفر طعمه تیغ و سنان خونریز و دویست و پنجاه نفر اسیر و
دستگیر و بقیة السیف آواره دیار فرار میگردند و چون نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام غازیان بهرام
صولت میوزد تولک بهادر و رستم میرزا بمعرکه تاخته محراب خان را به مبارکباد حضرت شاه و بیگ
خوان صوفیگری و دومان ولایت نشان قسم میدهند که چون نهمت فتح و نصرت نصیب غازیان شیر شکار
شده لشکر انداز آن دست از تعاقب فراریان برداشته نگذارد که لشکر ظفر لوا در طریق تعاقب ایشان
بادیه پیما گردند و محراب خان بمضمون مصراع دلجویی دشمن در توفیق گشاید ٭ قبول ملتمس ایشان نموده سپاه
ظفر پناه را از تعاقب فراریان منع فرموده و بعد از آن فتح نامدار چون توقف در خارج قلعه و حصار
بیشتر از آن مقرون مصلحت وقت نبود مظفر و منصور بجانب قلعه و حصار مرو مراجعت نموده و چون بقلعه رسید
حقایق حالات را عرضداشت پایه سریر اعلی نموده از جمله گرفتاران معرکه فتح و ظفر ده نفر را که
در میانه اوزبکان نام و نشانی داشتند مصحوب برادران خود باستان گردون نشان فرستاده هزار و
جزای باقی اسرا را در کنار ایشان نهاده و منشور این خبر مسرت اثر بعرض خاقان بحر و بر رسیده بود که کسان
رستم محمد خان خلف ارجمند ولی محمد خان که پیوسته در دار السلطنه هرات بر سر خوان احسان میهمان بود در

عقبه

عقبه سدره مرتبه بار اقامت گشوده التماس اطلاق اسیران نمودند و خاقان پوزش پذیر ملتمس خان کور را
بعز حصول موصول فرموده از قبل آن والانژاد التماس اطلاق اسیران نمودند و خاقان مهمان نواز
ملتمس وی را مبذول داشته بهادران گرفتار را آزاد و نزد رستم محمد خان فرستاد که در ملازمت وی باشند
بر بند اما آن کرده حق ناشناس قدر نعمت التماس او را ندانسته بعد از چهار پنج روز طریق فرار بجانب حصار
پیمودند دیگر از وقایع این سال که در آستان جاه و جلال بوقوع پیوست آن بود که قاضی خان از منصب
والای صدارت معزول و قاضی سلطان تربتی که از اعاظم سادات موسوی تربت حیدریه متولی آستانه
منوره معطره سدره مرتبه عرش درجه رضویه علی مشرفها الف الف تحیه بود بجای وی منصوب
گردید و تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا محمد محسن رضوی خلف میرزا الغ که بشرف مصاهرت خاقان گردون
منزلت سرافراز بود معوض و مرجوع شد و بنا بر آنکه کارکنان قضا نشان منصب جلیل صدارت را در دیوان
اعطی کل شیء خلقه ثم هدی بنام نیکنامی دیگر بطغرای امتیاز رسانیده بودند در همان روز که
بر سریر صدارت نشسته بعرض مرض پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بعد از هفت روز بحدود دار بقای عالم
پیوست و بجز از یکسال که در روز تخت بطغرا و مهر وی سید شاه ذکر مهر و طغرای وی سجل نگردید و
بعد از ارتحال قاضی سلطان منصب جلیل الشأن صدارت بمیرزا رفیع الدین محمد خلیفه که در کرجیل آن
سلسله علیه جواد بذیل ابرجع تقیه شرعیات تعلق گرفته بر مسند اعتبار این منصب قرار گرفت دیگر از
سوانح این سال ارتحال جمعی از مشاهیر ارباب عزت و اعتبار از دار ملال بجهان جاودان و عالم وصال بود
و چون شرح حال هر یک از ایشان نیز حواله بذیل این روزنامچه فتح و ظفر است در این مقام بذکر نام و
اختتام احوال ایشان اختصار مینماید بالجمله از مشاهیر متوفیات و سر دفتر ایشان قاضی سلطان تربتی بود
که فی الجمله ایمایی بشرح حال وی شد دیگر سید ناصر والی عربستان ولد سید مبارک خان بود که چنانچه گذ
در سال گذشته قایم مقام پدر گشت و بعد از فوت وی چون اخلافش اطفال خرد سال بودند ایالت
ولایت عربستان بسید راشد برادرزاده وی متعلق گشت دیگر میرزا رضی شهرستانی است که بشرف مصاهرت
آن حضرت منصب والای صدارت سرافراز و ممتاز گشت و بعد از ارتحال آن ستوده خصال منصب صدارت
بگرامی خلف وی که نبیره آن حضرت و بمیر صدر الدین محمد موسوم بود کرامت شده بنا بر جلالت سن عنایت وی
بمیرزا رفیع عمزاده آن گرامی گهر تعلق گرفت اما بالاخره خدمتش را بشرف مصاهرت و منصب جلیل صدارت دیوانداری
موقوفات حضرات مطهرات سدره مرتبت عرش درجات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین بدستور مرحوم
مبرور میرزا رضی سرافراز فرمود دیگر حیدر سلطان بیکدلی شاملو ایشیک آقاسی باشی حرم علیه عالیه است که در

در دار السلطنهٔ اصفهان بجهان جاودان انتقال نمود و بعد از ارتحال مشار الیه ابوالقاسم بیک ایواوغلی آبدارباشی
که از ارباب اعتماد دولت خداداد بود بمنصب مذکور معزز و ممتاز گردید دیگر از سفرگزینان عالم بقا
محمدرضا بیک مشعلدارباشی است که بطریق تجارت بدیار هند نموده در اثنای مراجعت از حدود دلاهور بعالم
بقا نقل مکان نمود گفتار در سوانح سال سی و دویم جلوس همایون که مطابق یونت ئیل ترکی و مطابق
هزار و بیست و هفت هجری بود چون سلطان چهار بالش عناصر و اجرام یعنی خورشید کواکب اعلام از زمستانخانه
حوت در روز چهارشنبه بیست و یکم شهر ربیع الاول سال مذکور به بیت الشرف خود یعنی برج حمل تحویل نمود
پیشکاران نوبت نامیه جهت آراستن جشن نوروز سلطانی بصحن گلستان دویدند و سایبانهای خلعت از ابر
آذاری افراختند از سبزه و ریاحین بساط زمردین بر بسیط زمین انداختند شهریار جوانبخت و زیب آرای تاج
و تخت با آراستن جشن نوروز فیروز اشارت فرموده ابواب عیش و عشرت در ساحت دلگشای فرح
افزای دار السلطنه فرح آباد بر روی جهانیان گشوده و بعد از فراغ از جشن نوروزی بطریق عشرت
اندوزی جشن گرفته ایام بهار را در سیر تماشای نزهت و شکارگاه آن دیار بپایان رسانیدند و چون هوای
مازندران بهشت نشان باشادابی گلستان از در گرمی درآمد موکب گردون شکوه از راه فیروزکوه بخطه
خلد قرین دار السلطنه قزوین نقل مکان نموده قریب دو ماه در دولتخانه مبارکه و باغ بهشت بنیاد سعادت
آباد با خوشدلی و کامیابی گشوده حسب الفرمان قضا جریان تواجیان لشکر ظفرنشان بامرای عالیشان
دعاگوی فیروزی مآثر که از اقطار دیار و امصار جمع آمده بودند جار رسانیدند که رخت اقامت بچمن
سلطانیه کشیده در آن چمن دلگشا منتظر ورود موکب معلی باشند و فرمان پذیران از راه اطاعت فرمان
بصوب مقصد روان شده دریای سیف و سنان در ساحت آن چمن موج زن گردید و هنوز الویه دولت
و اعلام فتح و نصرت از دار السلطنه قزوین حرکت نکرده بود که از تقریر تجار و مترددین دیار روم
معلوم شد که ارکان دولت سلاطین آن مرز و بوم از سلطنت سلطان مصطفی اکثر ندامت و پشیمانی
بهم رسانیده دست اقتدار او را از سلطنت آن دیار کوتاه و سلطان عثمان ولد سلطان احمد خان
را بر تخت سلطنت روم قایم مقام وی گردانیدند و باعث بر این تغییر و تبدیل که در طریق تامل اهل عقل
دوراندیش مثابت آن بود که چون بهنگام واقعه سلطان احمد خان خلیل پاشای وزیر اعظم و سردار
در دیار بکر اقامت داشت و قزلاقسی و سایر ارکان دولت آل عثمان بی صلاح و صوابدید وی تخت
سلطنت سلطان مصطفی را بذروه اعلا افراشته بودند چون قاعده و قانون دولت آل عثمان نیست که در
معظمات امور دولت امری بی مشورت و مصلحت وزیر اعظم تمشیت پذیرد خلیل پاشا سلطان مصطفی را سزاوار

امرعظیم

امر عظیم الشان پادشاهی و سلطنت ندیده باین بهانه متشبث گردید که چون آوازه شورش مزاج و خبط دماغ
او باقطار آفاق رسیده و در دست و دشمن پایه و قدر او را باین خبر در میزان اعتبار سنجیده اند و چنین
کسی از عهده شغل خطیر سلطنت بیرون نمی تواند آمد سلطان عثمان پسر بزرگتر سلطان احمد خان را با
وجود خردسالی سزاوار پادشاهی دیده رقم بطلان بر خط نسخ سلطنت سلطان مصطفی کشیده و اعیان دولت
عثمانی چون یارای مخالفت خلیل پاشا نداشتند بنای کار سلطنت روم را بر صوابدید و صلاح وی گذاشتند
و بعد از آنکه مدت شش ماه از سلطنت سلطان مصطفی گذشته بود او را تکلیف داشتند که خود را از پادشاهی
خلع و زمام مهام سلطنت را بالتمام بقبضه اقتدار سلطان عثمان برادرزاده خود گذاشت القصه چون
سلطان عثمان پادشاه شد و سلطان مصطفی طریق فقر و درویشی که بآن خو کرده بود پیش گرفته براه خود رفت
ارکان دولت سلطنت دیار روم از قبل سلطان عثمان مکتوبی طویل عریض معنون بدیباچه مرغوب و القاب
شایان بحضرت ملک عجم باین مضمون در قلم آوردند که چون بمقتضای حکمت بالغه حکیم علیم پدرم سلطان احمد
خان در آغاز زمان شباب و اوان عنفوان جوانی از جهان فانی بسرای جاودانی نقل مکان نمود
و عم بزرگوارم سلطان مصطفی که سلطنت وی همین برتر که و تجرید و گوشه نشینی برابر نمیکرد و روزی چند
بحکم ضرورت مصلحت ارکان دولت بر تخت سلطنت نشست و چون دید که هوای ترک و تجرید بمزاج وی
سازگارتر است درین اوقات بخواهش دل و رغبت تمام دامن از شغل خطیر سلطنت در چیده امر سلطنت و
پادشاهی را باین محتاج الطاف الهی گذاشت و الحاله هذه که سریر دولت عثمانی و اورنگ رفیع سلیمانی
بوجود ما زیب و بها پذیرفته جمیع هواخواهان این خاندان سر بر خط فرمان ما نهاده ملوک اطراف و فرمانروایان
آفاق ابواب تهنیت و مبارکباد بر روی دولت ما گشاده اند ما نیز بحکم أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللّٰهُ إِلَيْكَ
مقرر فرمودیم که خلیل پاشای وزیر اعظم و سردار دیار روم که حسب الفرمان والد ماجدم بانتظام مهام سرحد
قزلباش مامور بود بهمان دستور بامر مذکور قیام و اقدام نموده در امر صلح و جنگ بنحوی که مقرون بمصلحت دولت
داند مختار بوده باشد و مکتوب مرغوب مصحوب چاوشی حسن آقا نام بدرگاه سپهر احتشام روان نمودند و
چاوش مذکور بمرافقت ملازم قاسم بیک سپهسالار مازندران که چنانچه ایمایی بآن شد طریق سفارت بآن ولایت
پیموده بهنگام جلوس سلطان مصطفی مرخص و او را ازدوی خلیل پاشا گردیده بود در حینی که موکب ظفرقرین در
دار السلطنه قزوین اقامت داشت وارد گردید مکتوب مذکور بنظر کیمیا اثر رسانید و شاهنشاه خیرخواه
بعد از اطلاع بر مضمون مکتوب چون همواره خاطر همایون بتاسیس مبانی صلح و صلاح که در نظر حقیقت بین باعث
رفاه حال عباد الله بود میرزا محمد حسین ابهری را که در سلک ارباب قلم منسلک بود برسالت دیار روم موسوم و مقرر

فرمود که نیز خلیل پاشا رفته تبلیغ رسالت نماید و چون مشار الیه باردوی خلیل پاشا رسید خلاصه پیغام
خاقان گردون غلام را بدین آیین بسمع خلیل پاشا رسانید که چنانچه بر عالمیان عیان است در زمان سلطان
احمد خان بوساطت صلاح اندیشی صوح پاشا و سایر خیرخواهان طرفین با مصالحه فیمابین بوقوع پیوسته
ازین طرف قاضی خان که از اعاظم سادات و بمنصب صدارت سرافراز بود طریق سفارت با تولات نموده در
حضور مفتی و قاضی و اکابر و اعیان در میانه تاسیس مبانی صلح و صلاح ابواب فوز و فلاح بر روی کافه عباد
گشود و ازین راه همیشه ابواب ارسال رسل و رسایل در میانه مفتوح بود تا آنکه سلطان احمد خان بدون
آنکه دست آویزی از نواقض عهد و پیمان این طرف بکف آورده باشد بنقض عهد و پیمان که از همه کس
بتخصیص پادشاهان عظیم الشان بسیار ناشایست جرأت نموده اکوز محمد پاشا را با لشکران بر سر قلعه مبارکه
ایروان روان نمود و چنانچه بر جهانیان ظاهر و هویداست در آن آمد و رفت بجز استیصال عجزه و رعایا که پایمال
و نکال گردید مدکاری دیگر که بکاری آید از وی بعرصه ظهور نرسید اکنون که مالک رقاب این عهد داوان
زمام اختیار صلح و جنگ را بکف اقتدار آن جناب نهاده چون پیوسته منظور نظر حق شناس حقایق
اساس ما رفاه حال و فراغ بال کافه مسلمانان بوده و می باشد و در آغاز حال بتاسیس مبانی صلح و صلاح رضا
داده بودیم درین وقت نیز رضاجوی خاطر مسلمانان و رفاه حال ایشان هستیم و در این باب سخن با همان است
که پیش ازین گفته ایم اگر آن جناب نیز از راه رفاه خلق الله بآیینی که بر آن پیش ازین تمهید یافته راضی
باشند هر آینه باعث رفاهیت و اطمینان مسلمانان و امنیت و استقامت دیار و بلدان شده خواهد بود و
ازین راه ابواب تردد و آمد و رفت بر روی حجاج حرمین شریفین گشوده ثواب آنرا بروزگار فرخنده آثار
پادشاهان اسلام هدیه خواهند نمود و اگر هوای دیگر و داعیه شور و شر در سر داشته باشند در آن باب نیز
مضایقه نداریم و امیدواریم که از ورای پرده غیب آنچه دلخواه کافه خلق الله باشد بعرصه ظهور آید القصه
بعد از تمهید این قضایا اعلام ظفر لوا بصوب صواب آذربایجان مرحله پیما و در روزی چند ییلاقات خلخال محل
نزول موکب جاه و جلال گردیده فرمان همایون بغربتغا رسید که از امرای عظام عیسی خان قورچی باشی و
علیقلی خان شاملو باتفاق جمعی از ارکان دولت و اعیان حضرت در موکب ظفر خاصیت اقامت نموده سایر
امرای عالیشان و عساکر ظفر نشان بصوب صواب دار السلطنه تبریز روان و باردوی قرچقای خان سپهسالار
ملحق شوند و بتهیه اسباب حرب و آلات و ادوات طعن و ضرب قیام نموده مهیای معرکه گیر و دار و آماده میدان
کارزار باشند که چون معاودت ایلچی پرده از رخ کار اندیشه سردار برگیرد بدانچه مقرون بمصلحت دولت ابد
مدت باشد صورت وقوع پذیرد و بصدور این فرمان دریای بی قعر و کنار لشکر ظفر شعار بموج در آمده فوج

فوج

فوج در کرده و گروه گروه بصوب مقصد مرحله پیمای گردیدند ذکر لشکر کشیدن خلیل پاشا بجانب تبریز و مراجعت او بدیار بکر و سوانحی
که در خلال این احوال سانح گردید چون ورنج چیلاز مهابت عالم آرا بگذشت و هنگام حرکت لشکرکشی عساکر قضا
هجوم روم در پاشایان و ینکچری بکیان آن مرز و بوم که بمرافقت خلیل پاشا مامور بودند از اطراف و اقطار و
امصار مانند سیل بهار طریق ایلغار بمعسکر سردار پیموده و لشکری بهم پیوست که شماره آن دست لشکرنویس خیال را
بر ریسمان عجز بر پا هم بست و بعد از جمع آمدن آن لشکر بیکران خلیل پاشای سردار از یورت قشلاق و محل اقامت
خود رایت عزیمت بصوب آذربایجان افراخته آن بحر بیکران و آن دریای تیغ و سنان را بجانب
آذربایجان مرحله پیما ساخت و میرزا محمد حسین ابهری که از آستان گردون نشان برسم سفارت بنزد سردار
روان شده بود در عرض راه باردوی سردار رسیده لوازم امر فرموده را بتقدیم رسانید و بعد از تبلیغ رسالت
و ادای مراسله و پیغام سردار مذکور قاسم بیک سپهسالار مازندران را که قبل ازین طریق سفارت بآن ولایت
پیموده در معسکر سردار بود مرخص و بمرافقت عثمان آقا نامی از ملازمان خود روانه درگاه جهان پناه نمود
و خود با آن لشکر بیشمار کوچ بر کوچ بجانب تبریز طریق ایلغار پیمود و چون خبر قرب ورود سردار بدیار آذربایجان
بقرچقای خان سپهسالار رسید چون بدون حضرت خاقان ربع مسکون طریق مقابله و مقاتله با لشکر سردار
نمی توانست نمود بنا بر رعایت احوال و حفظ و حراست اموال مردم شهر و محالی که بر رهگذار عبور مردم عسکر
سردار واقع بود مردم شهر و عجزه و رعایای آن محال را کوچانیده با اسباب و اموال و اهل و عیال بمحال دور
دست فرستاد تا هنگام اشتعال نایره گیر و دار از موج خیز دریای حادثه بر کنار باشند و خود با عساکر ظفر
مآل در باب اشتعال نایره قتال و جدال منتظر صدور فرمان خاقان بلند اقبال روزگار میگذرانید تا
سردار با آن لشکر بیشمار بدار السلطنه تبریز رسیده شهر را از ذخیره و آذوقه و ما یحتاج خالی دید و بعد از ورود
بامید آنکه شاید در فتحی از جانبی گشاید مدت پنج روز در تبریز بار اقامت گشوده روز ششم از راه اضطرار
بقریه فهوسنج که در سه فرسخی شهر واقع است نقل مکان نمود و در خلال این احوال موکب همایون و کوکبه جاه و جلال
که در اوجهای خلخال نزول اجلال داشت رایت عزیمت بصوب دار الارشاد اردبیل افراشت و بعد از ادراک
سعادت زیارت حظیره منوره سلطان الاولیا و مراقد معطره سایر مشایخ عظام آن بقعه مینو نظام
استمداد همت از ارواح مقدسه ایشان نموده روزی چند را شکار رانده و رفت سردار بار اقامت گشود و
مقارن ورود موکب مسعود بدار الارشاد قاسم بیک سپهسالار مازندران و عثمان پاشای ملازم سردار بشرف بساط بوس
سربلند گردیده عثمان آقا نامه اخلاص ختامه خلیل پاشا را با مضمون نظر آفتاب اثر رسانید که بر آینه خاطر
اقدس عکس پذیر خواهد بود که بعقد حال هر کس را اضداد و عیب جویان در کمین بدگویی و عیب جویی ها می باشند که بهر

مرغوب را در لباس انواع عیوب در نظرها جلوه میدهند و درین وقت که حسب تقدیر الهی و فرمان پادشاهی نهضت عساکر روم بسرداری این خیراندیش عالی جناب لازم گشته بنابر مصالح ملک و مقتضای وقت عزیمت جانب تبریز تصمیم یافته و فتح آن از بیم طعن اضداد احتمال ندارد اما چون بآن صوب نزدیک شده قرب جوار روی نماید ان شاء الله الرحمن آنچه مقرون برضای خالق و رفاه حال خلایق و مصلحت دولت طرفین باشد بظهور می آید و چون مکتوب سردار بعرض شهریار رسید و بذکار رسید عثمان آقا که بزیور تجربه زبانی و چاپلوسی خیراندیشی و مصلحت کیشی سرداره میلان خاطر وی را بوقوع صلح و صلاح که موجب رفاه حال عباد الله خواهد بود بمسامع جلال رسانید و خاقان گردون وقار ملتفظ گهربار صدف گوش را بلآلی آبدار این آیین نمود که هر چند جناب سعادت مآب سردار اظهار خیراندیشی خود کرده سخنان خیرخواهانه بر زبان آورده اما کفار رشما باکردار مغایرت بسیار دارد چه در طریق خیرخواهی پیش آمدن چنین باعث گمراهی شاهراه آگاهیست و بی محابا مرحله پیمای شهر بحرکت مواد فتنه و فساد و اشتعال نایره قتال و جدال و تباهی و ابتهاج نجابت سردار زبان بتمهید معذرت گشوده عرض نمود که باعث بر جرات پیش آمدن فقدان آذوقه و ذخیره و مایحتاج عساکر بوده و اینکه یکدو کوچ پیش آمدن نمود ازین راه بود که روزی چند در تاسیس مبانی صلح و صلاح و تمهید قواعد فوز و فلاح سخن در میان آمده از راه قرب جوار امر مصالحه زود تر قرار و استقرار یابد و در ان چند روز میهمان خوان احسان نواب کامیاب باشیم القصه بطولها عثمان آقا مرخص و قاسم بیک سپهسالار مازندران دیگر باره بمرافقت وی مامور و مقرر گردید که چون با سردار ملاقات نماید زبان بسخنان مناسب وقت گشاید و بعد از رفتن ایشان با آنکه بثبت کرمی صدق نیت و صفای طویت خاطر آن حضرت بوثایق الطاف الهی و حبایل امداد نامتناهی اطمینان دارام تمام داشت و بنیروی بازوی دست ولایت و زور سرپنجه بواطن قدس مواطن ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا تمسک داشت که از رهگذر حفظ و حراست دار الارشاد که ارواح مقدس سلطان الاولیا و سایر مشایخ کرام آن خطه خلدبنیاد در محافظت و محارست آن ید امداد و مساعدت توزیع مال وی نمایند اما بمقتضای مراعات حزم و احتیاط فرمان قضا مضا نفاذ پیوست که شهر اردبیل را نیز خالی کرده سکنه و متوطنین آن بقعه خلدقرین را با جمال دو دست روان نمودند که بهنگام اشتعال نایره شور و شر از ان رهگذر ضرری بایشان نرسد اما عثمان آقا و رفقا چون بمرحله سرا و از قرچغای خان سپهسالار از معسکر عساکر ظفرشعار مقتضی الاوطار عبور نموده طریق ایلغار باردوی سردار پیمودند خان سپهسالار از راه رعایت حزم و احتیاط که از لوازم فنون سپاهگری و سرداریست مصلحت در تغییر یورت و محل اقامت دیده بعد از تعیین

مکان



مکان اغرق همایون را بجانب روان نمود و صبح روز دیگر که لشکر فیروزی اثر بطریق مقرر بر اثر اغرق بطرف یورت جدید روانه میگردید خبر آمد آمد سردار با عسکر بیشمار بجانب سپهسالار رسیده بر اثر خبر طلیعه سپاه قیامت هجوم روم از جانب پشت نمایان گردید و بنابر آنکه فرصت عرض این مطلب بحجاب والالقاب نبود بحکم ضرورت قرچغای خان بصوابدید سایر امرای عالیشان و سران سپاه ظفرپناه بتسویه صفوف و تعبیه لشکر پرداخته ابواب کیر و دار بر روی عسکر سردار گشود ذکر وقوع جنگ سلطانی و وزیدن نسیم فتح و ظفر بر پرچم اعلام نصرت پیکر از مهب عنایت یزدانی و تمهید امر مصالحه و معاودت سردار بدیار روم با کمال ابتر و سامانی معرکه آرایان مضمار سخنوری و سپهکشان معارک بلاغت گستری که از خامه وقایع نگار علم کاویان در میدان بیان افراخته سمند سبک رفتار مطلب نگاری را در مضمار تحریر این داستان چنین گرم جولان ساخته اند که بعد از قرب ورود سردار بدیار آذربایجان جانی کرای خان پادشاه تاتار و قرا قرم سپهسالاری از پاشایان و امرای دیار روم و یکه تازان و سربازان و بهادران آن مرز و بوم بدر سرای سردار هجوم آورده بعرض حال خود زبان گشوده گفتند که درین دو سه سال که بعزم قتال و جدال لشکر قزلباش سفر دیار عجم اختیار نموده لشکر تاتار در دیار روم بار اقامت گشوده از بن راه چندان نقصان و خسران بایشان رسیده که شرح یکی از هزاران آن در صحیفه بیان نگنجد و اشیای برین آمد و رفت مترتب نگردیده و کار لشکر تاتار درین دیار از توقف بسیار بجان رسیده و زیاده برین تاب توقف ندارند در امر محاربه دیر کرده شدن کار در معرکه کار زار اصرار دارند قرار داد خاطر ایشان آنست که بکدل و یکجهت قدم بمعرکه کیر و دار گذاشت پس ازین گوشه نشین زاویه انتظار نباشند و باین سخنان پریشان خلیل پاشا را از راه برده با آنکه اندیشه دیگر در سر داشت و بی غیرت باشتعال نایره شور و شر گذاشت و ترتیب مقدمات جنگ پرداخته از عسکر روم و لشکر تاتار پنجاه هزار سوار جرار کینه گزار انتخاب و اختیار نموده بسرکردگی و سرداری حسن پاشای بگلربیگی ارزن الروم بمقابله و مقاتله عساکر فیروزی مآثر نامزد ساخت آن لشکر قیامت اثر بعجلت برق و باد روی بمعرکه نبرد و میدان کیر و دار نهادند و شب از ارشتاب تا موضعی که تا معسکر ای محل اقامت لشکر قزلباش چهار فرسنگ راه بود عبور و مرور نموده بهنگام میدن صبح از جانب صحرا نمایان شدند و قرچغای خان سپهسالار و سایر امرای عالیمقدار چون هجوم لشکر روم را از میان گرد و غبار مشاهده نمودند بی اختیار آماده حرب و مهیای معرکه طعن و ضرب گردیده الویه قتال و اعلام جاه و جلال را بعزم قتال و جدال بر چیده کشودند و افواج بحر امواج غرق آهن و فولاد روی بمعرکه نبرد نهاده در برابر اعدا داد صف آرایی و خودنمایی دادند و تواجیان لشکر

لشکر ظفر شعار بفرمان سپهسالار بتسویهٔ صفوف و تعبیهٔ لشکر پرداخته هر یک از میمنه و میسره و قلب و جناح و ساقه
و کمین گاه را معمور و آراسته ساختند و رایت نصرت آیت سپهسالار و کافهٔ ملازمان سرکار خاصهٔ شریفه
که قریب بیست هزار بهادر جان نثار بودند در قلب لشکر بچرخ اخضر افراخته گردید و اعلام ثبات و قرار
میمنه و برانغار بجرأت سرشار غازیان شاملو و سرداری زینل بیگ بیگدلی بهرایت از آسمان کشیده و فوج میسره
و جوانغار بپایداری امامقلی خان بیگلربیگی فارس و جمعی دیگر از امرا و عساکر ظفر اساس معمور دار چرخ نیلی
حصار شد و سرداران افواج لشکر نصرت قرین با آیین گزین بتسویهٔ صفوف و تعبیهٔ لشکر و تعیین قراول و
چرخچی و امثال آن پرداخته مراکب سبک عنان بجانب میدان گرم جولان ساختند و مقدمهٔ جنود اقبال
که باستقبال مخالفان روان بود بعد از قطع مسافت یک فرسنگ راه در موضعی که [illegible] موسوم بود
بسپاه مخالف رسیده چون حصار آهنین ثابت قدم ورزیدند و از طرف اعدا نیز سرکردهای سپاه بلوازم
صف آرایی و مراسم نبرد آزمایی پرداخته مانند سیل بی امان بمعرکهٔ میدان تاختند یکه تازان هر دو لشکر
و بهادران هر دو کشور بیاری سیف و سنان گریبان جان یکدیگر را گرفته تا پنج ساعت بازار حرب
ساختند های و هوی مبارزان رزم آزمای و غریو کوس و [illegible] و نعرهٔ نفیر و کرنای گوش گردون
را کر و هول روز محشر را خبر کرده سرهای سروران گوی سان در زیر دست و پای چوگان مثال مراکب
غلطان شد و تنهای بی سر چون کشتی بی لنگر در دریای خون شناور گردید و در آن موج خیز بحر بلا
چون لشکر اعدا رایت جلادت برافراخته ساعت بساعت آثار غلبه و اقتدار هویدا می ساختند بهادران جهان
همین که بسرکردگی زینل بیگ شاملو خصم افکن و قلب شکن بودند از بیم آنکه مبادا چشم زخمی بجنود
مسعود رسد بمنطوق کریمهٔ کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیرَةً بِإِذْنِ اللّٰهِ از
قلت خویش و کثرت اعادی پروا نکرده با تیغهای تیز و سنانهای شعله انگیز حمله ور بر سپاه مخالف تاخته
بسیاری از عسکر روم و لشکر بی زینهار تاتار را بخاک هلاک و بوار انداختند و چون شعلهٔ بی امان که در
نیستان افتد دود از خرمن جمعیت مخالفان برآورده عقد جمعیت ایشان را پریشان ساختند و تا
قول بزرگ اعدا در هیچ جا عنان بازنکشیده جرأت سرشار خود را آشکار گردانیدند و از طرف دست چپ
شیر شکاران بیشهٔ گیرودار که بسرداری امامقلی خان امیرالامرای فارس در جوانغار پای ثبات و قرار
افشرده بودند چون پیشدستی غازیان برانغار را مشاهده نمودند یکبار مراکب بادپای را برق کردار
ساخته چون سیل بی زینهار بمعرکهٔ کارزار تاختند و از حملات پی در پی غازیان جگردار پای ثبات و قرار
مخالفان از جای رفته آثار عجز و انکسار بر روی هجوم لشکر روم و جمعیت سپاه تاتار که اضعاف مضاعف

عساکر

عساکر ظفر شعار بودند آشکار گردیده طریق فرار پیمودند و اقتفاء فرار ایشان بقول بزرگ سرایت کرده نسق و
متلاشی گردید القصه چون بازوی سرپنجهٔ دولت و نیروی بازوی دولت سردار ظفر و نصرت کار بر
اعدای خاکسار دشوار شد بناچار طریق فرار بر اردوی خلیل پاشای سردار پیمودند و از مصاف عسکر روم
و لشکر تاتار سرداران ایشان که حسن پاشای وزیر و بیگلربیگی ارزن الروم بود بدست بکتاش بیگ و شاهقلی
بیگ قورچی ایواوغلی گرفتار گردیده بالاخره چون زخمی گران از سنان جانستان او داشت و با وجود
آن زخم نمایان احتمال زیستن نداشت بکتاش بیگ [illegible] سرش از سردار [illegible] جدا ساخت و چون از نظر
زینل بیگ سردار فوج برانغار گذشت بلوازم [illegible] باردوی سپهسالار روان گشت و محمد پاشای بیگلر
بیگی وان بدست یکی از قورچیان عظام ایناللو اسیر و دستگیر گردید جمعی کثیر از پاشایان نامی و
سرداران گرامی عسکر روم در معرکه بقتل رسیدند و بسیاری از عظما و زعما و چاوشان و آقایان معتبران
مرز و بوم سر بدام گرفتاری داده [illegible] حیات تازه بر خود نهادند و جانی گرای خان پادشاه تاتار که
بمعادات شاهین گرای خان عمزادهٔ خود که در سفر گرجستان [illegible] ارادت و اخلاص بآستان گردون نشان
آورده از حصار معرکه گیرودار بود از راه غایت حزم و احتیاط از پای علم رخت بکنار کشیده چند نفر
بهادران لشکر تاتار را بحفظ و حراست خود مامور گردانیده بود چون از شکست لشکر قیصر خبردار گردید
از همانجا که بود مَنْ نَجَا بِرَأْسِهِ فَقَدْ رَبِحَ گویان بحال پریشان طریق فرار پیمود و منیر بیگ
آقای وکیل و صاحب اختیار طایفهٔ تاتار که در پای علم قدم ثبات و قرار افشرده قایم مقام
جانی گرای خان بود بکمند اقتدار غازیان شیر شکار گرفتار گردیده اکثر لشکر تاتار در پای علم او بقتل
رسیدند و غنایم موفور که از آن جمله قریب هشتاد علم و رایت و سه رایتی جلالت سرداری صاحب
قوشون و لشکر آن ولایت بود فتح روزگار لشکر ظفر شعار گردیده نسیم فتح و نصرت از مهب [illegible]
الهی و اقبال بی زوال پادشاهی بر پرچم اعلام عساکر ظفر فرجام وزیده و چون هنگام وزیدن نسیم فتح و
نصرت غیرت مردی و حمیت مردانگی دلاوران صاحب جگر را متمکن دارد که بر اثر فراریان گرم جولان
نشوند فوجی از یکه تازان لشکر ظفر تلاش قزلباش سر از ربقهٔ فرمان سرداران سپاه بیرون کشیده پوشیده و
پنهان تا کده و کلیسا که از معرکه تا آنجا سه فرسنگ راه بود بر اثر فراریان طریق تعاقب و [illegible] پیما
نمودند و در عرض راه بطریق دلخواه کار اقتدار خود را ساخته رایت مراجعت افراختند و کسی از آمد و رفت
ایشان خبردار نبود تا بعد از معاودت از معرکهٔ فتح و نصرت زبان باظهار آن گشودند با جمله چون چراغ
دولت پایدار به [illegible] اعدای خاکسار فروزان گردید قرچقای خان سپهسالار باندیشهٔ آنکه مبادا

مخالفان لشکری در لبو و سپاهی در کمین کاه جای داده بانه بملازمان سرکار خاصه شریفه را که قول بزرگ
بجمعیت ایشان بنیان مرصوص البنیان بود در خدمت میدان تعاقب فرا بیان نهاده ابواب ثبات و قرار
بر روی ترتیب بیت کشاده و از انجا که این سانحه ناکاه بدون رخصت و دستوری شاه عالم پناه بالکراه
اتفاق افتاده زیاده بر انچه بایست خودداری در شرع سربازی و جان فشانی کناه بوده و روز نیز باخر آن
پیوسته راه جرات زیاد در ابر روی سپاه ظفر پناه بسته بود ابواب منع تعاقب لشکر اعدا بر روی عساکر ظفر
لوا کشوده کیفیت وقوع آن فتح نامدار را که بمیامن الطاف پروردگار و امداد بواطن قدس مواطن ائمه
اطهار و نیروی بازوی دست ولایت و زور سرپنجه دولت ابد مدت روی نموده بود عرضه داشت درگاه
جهان پناه نموده از معرکه حرب طریق معاودت پیموده در روز دیگر در معسکر ظفر اثر که در کرد کندی نام مقام
آرام داشت همت بر ملاحظه سرها و اخترمها و الویه اعلام مخالفان که عساکر ظفر مآل بنظر رسانیدند
کماشت و تا هنگام عرض جرات و جلادت و مردی و مردانگی هر یک از غازیان جان فشان عیان باشد در این
باب بنسخه منقح مرتب داشت و بعد از ملاحظه عرض از شمار رؤس اعادی تحقیق پیوست که در ان معرکه
پانزده هزار نفر از عسکر روم و لشکر تاتار طعمه تیغ آتش بار عساکر نصرت شعار شده و همچنین از ملاحظه لشکر
ظفر قرین بمرتبه یقین رسید که بپرداری حفظ الهی و چیره دستی اقبال پادشاهی از جنود مسعود کسی که
اسم و رسمی داشته باشد عرضه تیغ تلف نکردیده القصه چون بزور سرپنجه دولت ابد قرین فتحی چنین
که طراز فتوحات سلاطین روی زمین می شایست روی نمود نخست یوسف بیک غلام خاصه شریفه
برسانیدن این خبر مسرت اثر از اردوی سپهسالار بال پرواز کشوده در دار الارشاد اردبیل مژده این
فتح نمایان را بموکب ظفر نشان رسانید و برادر روی محمد تقی بیک تبریزی مین باشی تفنگچیان آذربایجان
باستان اقبال آشیان رسیده حقیقت حالات را بتفصیل معروض کردانید و برسیدن این خبر مسرت اثر
چون در معسکر ظفر احتشام مسرت و شادمانی عام و کار جهانیان بکام بود خاقان کردون غلام نیز
ابواب عیش مدام بر روی امرای عظام و سایر مجلسیان مجالس ارم نظام کشوده بسط بساط انبساط
بر عیش و نشاط مردم دار الارشاد افزوده در تماشای این جشن کامرانی چون سرها و اخترمها و اسرا را
از نظر کیمیا اثر گذرانیدند محمد پاشای بکلربیکی وان و میرزا بیک آقای تاتار رحلیة الملک جانی
کرای خان و چند نفر دیگر از اسیران را که بسلاسل و اغلال باستان جاه و جلال فرستاده بودند منظور
نظر عفو و بخشایش فرموده زبان الهام بیان بتفقد و مهربانی ایشان گوهربار نمود مجملا بعد از کسر قصر
شوکت رومیان بآن شکست نمایان تحقیق پیوست که بعد از رسیدن فرا بیان باردوی سردار در میان



رومیان بکمان آنکه لشکر ظفر تلاش قزلباش از راه سینه و آویز جلو ریز بر سر اردوی ایشان خواهند آمد
قیامت قایم شده خوف و هراس متقلبان از این راه مجال مردم را فیتا ماپیراخته ان آقا
که در سفر کرجستان از آستان اقبال آشیان روی کردان شده در این سفر با سردار همراه و از اطوار سپاه
قزلباش آگاه بودند سلسله جنبان آرام و اطمینان سردار شده خاطرنشان وی کرده بودند که امرای عالیشان
قزلباش را یکی هرگز یارای آن که بدون رخصت و دستوری خاقان کردون منزلت باین عزیمت قدم
جرات پیش توانند گذاشت و آنچه در امر معارضه وی نموده بحکم ضرورت علم فرصت جهول بوده نخست
و سردار بآن سخنان اطمینان یافته طریق کاو تازی پیش گرفت و از راه سپاهیگری یکی دو کوچ پیش آمده
تمهید امر مصالحه را از سر گرفت و بتجدید کسان معتمد خود را از راه تمهید این مقدمه بدرگاه فلک پیشگاه فرستاده
انواع سخنان صلح آمیز صلاح انگیز پیغام داد و جانی کرای خان پادشاه تاتار و اتباع زیاده سر فتنه انگیز
وی را سلسله جنبان فرستادن لشکر شمرده خود را از آن اراده بری الذمه نام برد و بعد از تمهید معاذیر
دلپذیر در اظهار گونه کونه هواخواهی و اخلاص مندی بخاقان کردون سریر التماس نموده بود که یکی از اعیان
قزلباش را از راه رسانیدن تهنیت سلطنت و جلوس سلطان عثمان بر اورنگ پادشاهی بسفارت دیار روم
موسوم فرموده با عهدنامه همایون در باب قرار و استقرار مبانی صلح و صلاح بآن مرز و بوم روانه نماید که آن
سرمایه اخلاص این خیرخواه بوده حسب دلخواه بتاسیس قواعد صلح و صلاح تواند پرداخت و هم بوسیله آن
منشور سرافرازی رایت معاودت بدیار روم تواند افراخت و همچنین بمسامع جلال رسانیده بود که چون
توقف این خیرخواه در قلمرو همایون بعد از این موجب رسیدن ایلچی و رسانیدن عهدنامه اقدس خواهد بود
روزی که در این مملکت اقامت روی نماید هما نا بر سر خوان احسان خود در مهمان خواهد شمرد و امری که
منافی خیرخواهی و دوستی باشد بظهور نخواهد آمد و بعد از ورود ایلچی بزرگ میرزا محمد حسین و سایر منسوبان
آن آستان که در مصحوب اند بملازمت خواهند رسید القصه چون ملتمس خلیل پاشا مقرون بتشیید مبانی
مصالحه و تاسیس قواعد عهد و پیمان بود خاقان ربع مسکون از راه رفاه حال خلق الله و آرام و اطمینان
رعیت و سپاه مسئول وی را باجابت مقرون فرمود که چون در بدایت حال امر مصالحه در عهد سوزان
مستور زمان شاه جنت مکان و مرحوم سلطان سلیمان بوساطت سفارت عمده اعاظم سادات عالی درجات
قاضی جهان صدر بوقوع پیوسته جهت نظام اساس پایداری آن چنانچه بر عالمیان ظاهر است و بهم شکستن و
بکرات رعایت عهد و پیمان که کان لم یکن انکاشته قدم لشکرکشی باین ولایت کذاشتند و بزور سرپنجه
دست ولایت و نیروی بازوی دولت ابد مدت کاری نساخته راه مراجعت افراشتند در این نوبت نیز

بمضمون المناصی لایدک قطع نظر از گذشته نموده چون آن کوسه و انشوراز در خیرخواهی طرفین آمده اند
بنا برآنکه مبادا اعالیا نقض عهد و پیمان بهمان دستور بمصالحه رضا دادیم و محمد پاشای بیگلربیگی وان و
سایر گرفتاران راکه گرفتار زندان نقض عهد و پیمان بودند اطلاق فرموده بنزد آن وزیر صایب تدبیر
فرستادیم و عنقریب یکی از مقربان بساط قرب که بزبان دانی سلسله جنبان امر مصالحه و تاسیس مبانی عهد و
پیمان تواند شد بر اثر ایشان بآن صوب روان خواهد گردید و بعد از آنکه کسان سردار خوشوقت مقتضی الاوطار
طریق معاودت نمودند خاقان گردون منزلت یادگار علی سلطان طالش را که بلد شاهراه سفارت و
دانای طور و طرز تبلیغ رسالت بود و چنانچه ایمایی بآن شد از ایلچیگری دیار رینه بازگشته بمنصب والای
خلفایی سرافراز بود با یلچیگری دیار روم موسوم و با عهدنامه و مکتوب مودت ختامه و تحف و هدایای خسروانه
بآن مرز و بوم روانه فرمود و بنا برآنکه سردار در طی گزارش سخنان خود اظهار کرده بود که چند روزی که در
قلمرو همایون اقامت داشته باشد میهمان خوان احسان آن حضرت خواهد بود خاقان مهمان نواز ابواب
عاطفت و مهمان نوازی را بر روی وی باز نموده مقرر فرمود که بعد از این هر روزه پانصد خروار شتر بار از انواع
ماکولات و اقسام مطعومات که خوانسالار خیال زیب خوان نوال پادشاهان بلند اقبال را بامثال
آنها تواند نمود نقل اردوی سپهسالار و از آنجا روانه معسکر سردار نمایند و چون اخبار مذکور بسردار رسید در
روز کوچ کرده عنان بصوب مراجعت معطوف گردانید و بنا برآنکه از اطوار رومیان خلع عهد و فریب و مکر
پیوسته بیم آن بود که با آن سخنان روی از عهد و جنود قزلباش را از جنگ و جدال باز داشته از این راه
طریق سلامت پیش گیرند فرمان قضا جریان بامر قرچقای خان سپهسالار و سایر امرا و عساکر حضرت شعار
عز اصدار یافت که دست جرات از گریبان جان رومیان برنداشته از راه عاقبت حزم و احتیاط طریق
تعاقب ایشان می نموده باشند که بعد از آنکه از جانب سردار نیز که بحکم خواندکار صاحب اختیار
مصالحه است عهدنامه موشحه بخطوط و امهار مفتی و قاضی و علمای آن دیار منظور انظار کیمیا آثار گردد
بهر جا که خواهند بروند لاجرم سپهسالار لشکر ظفر پرچم قدم بر قدم اردوی سردار نهاده تا جهت
احتیاط پا فرا در امر تعاقب ایشان را از دست نمی دادند و بهنگام نزول چنین در منازل نزدیک بایشان
فرود می آمدند که خیام اقامت هر دو لشکر منظور نظر یکدیگر میگردید و سردار که در انتظار ایلچی جدید
روزگار میگذرانید که بعد از رسیدن وی عهدنامه معتبر و درست داشته همراه میرزا محمد حسین بدربار فلک مدار روانه
درگاه معلی نماید منتظر آنست که بآن اهتمام تعاقب عساکر ظفر فرجام بالاخره بسران خندان تاقات
نقاب خفا از چهره شاهد عازم خاطر شان خلیل پاشا کردند که بی محابا پیش آمدن قزلباش



باین آیین علامت آنست که از ولی نعمت خود رخصت محاربه یافته اند و برین تقدیر شمار از دو کار یک کار اختیار
باید کرد اگر عزم آن دارید که بتمهید قواعد صلح و ترتیب مقدمات آن پردازید ایلچی سابق قزلباش را رخصت و
با عهدنامه که طلب نموده اند زود بنزد خود مرخص نمایید و با مور جزئیه درین باب مضایقه نکنید و اگر هوای
دیگر در سر دارید و میخواهید که با ایشان از در شور و شر در آیید بغیر محاربت قدم بمعرکه نبرد گذاشته کار
خود را با قزلباش یکرو کنید و سردار از این سخنان لعبکار خود افتاده از مستی غرور بی شمار و از
خواب گران غفلت بیدار شد و بنا برآنکه نبرد سرپنجه قوی دستی لشکر تاتار مختظر و امیدوار بود و عسکر
روم را بی معاونت و امداد ایشان کاری از پیش نمیرفت و در هر منزل که بسیار خود نزدیک میرسیدند تفرقه
و پریشانی ایشان از دیاد می پذیرفت بضرورت در وقت عهدنامه که مقرون برضای خاطر اقدس بود بمهر
و سجل قاضی عسکر و مفتی و علمای امرا و اعیان لشکر درست داشته مصحوب میرزا محمد حسین بدربار فلک مدار روانه
درگاه معلی نمود و بعد از رفتن ایشان کوچ بر کوچ بدیار روم روان شد و میرزای مشار الیه چون باردوی
سپهسالار رسید مصلحت دولت مقتضی آن گردید که سپهسالار پانصد شتر باری را که شهریار کامکار از روی
مهمان نوازی بجهت سردار بنزد وی فرستاده بود باردوی وی روان نموده و میرزا محمد حسین از اردوی
سپهسالار در روی ایلغار بموکب ظفر شعار نهاده در دار الارشاد که در آن والا دار کرامت خاقان والا
نژاد بود بار اقامت گشاده و بعد از تقبیل عتبه علیا عهدنامه را بنظر کیمیا اثر رسانیده حقایق حالات را
معروض گردانید و یادگار علی سلطان نیز بشرف پابوس حضرت سرافراز گردیده رخصت سفارت چنانچه در محل
خود گزارش یافته بدیار روم کشید و بعد از وقوع این قضایا چون قرچقای خان سپهسالار در رابطه رفت
سردار و وقوع آن فتح نامدار لوازم کاردانی و جانفشانی بتقدیم رسانیده بود منظور نظر تربیت و
عنایت خاقان گردون منزلت گردیده بر مدارج علیا عالیت دار السلطنه تبریز و امیر الامرایی کل
ممالک آذربایجان مسعود نمود و حکم همایون بامشار الیه عز صدور یافت که ملاحظه سان عساکر ظفرنشان
نموده جنود مسعود را مرخص سازد که باوطان خود روند و خود با ملازمان بدار السلطنه تبریز معاودت نموده
بجبر اختلال احوال پایمال رعیت و عجزه و زیردستان پرداخته در آن باب نسخه منقحه درست داشته بدیوان
عدالت بنیان فرستد که دیوانیان عظام عوض نقصان و خرابی را که از سپاه کند زآمده و رفت سردار بعجزه
و رعایای آن دیار رسیده باشد با ایشان تنخواه دهد و خان عالیشان در رسیدن کندی نکرده و بنا بر
فرمان لازم الاذعان سرافراز گردیده بعد از ملاحظه عرض سپاه عساکر ظفر پناه را مرخص گردانید و خود با قشون
و ملازمان رخت اقامت بدار السلطنه تبریز کشیده در باب عجزه و رعایا و زیردستان بدانچه مامور بود

بتقدیم رسانید و چون زخم تفرقه و پریشانی مردم آن دیار بمرهم مراحم خسروانه التیام پذیرفت این خطه
طرب انگیز جدید عزت مدینه خلد و شهرستان جنان گردید الویه اقبال و اعلام جاه و جلال خسرو صاحبقرانی
بصوب عراق پرچم گشای مرحله پیمای شد ذکر از سوانح [illegible] که در بهار [illegible] فرخ فال روی نموده ورود
ایلچیان سلاطین اطراف بدرگاه خلایق مطاف و از آنجمله آمدن خان عالم بدرگاه پادشاه سلاطین حشم [illegible]
گوهر کشش لآلی اخبار یعنی کلک وقایع نگار که جواهر زواهر وقایع زمان دولت خاقان گردون اقتدار
را برشته ظهور و اظهار میکشد در طی قضایای سالهای گذشته بر صحیفه ابلاغ نگاشته بود که طرازنده
تخت و دیهیم شاه سلیم فرمانفرمای دیار هندوستان میرزا برخوردار مشهور بخان عالم که از اعاظم امرای
آن سلسله و از قبیله برلاس جغتای و احفاد انکو تیمور و از جمله مقربان بساط قرب و محرمان حریم انس و
رازان والامنزلت مخاطب بخطاب بابی یعنی برادری بود از راه ازدیاد مواد الفت و مودت و استحکام
عقد صداقت و اخوت بر سفارت برافقت یادگار علی سلطان طالش که از جانب اقدس اعلی بطریق
رسالت بهندوستان رفته بود روانه درگاه فلک اشتباه نموده چند گاه بود که در دار السلطنه هرات
بار اقامت گشوده چشم براه التفات طلب از درگاه جهان پناه بود تا در بهار این سال فرخ فال نهال
آرزوی وی گل کرده روی توجه بعتبه اقبال و آستان جاه و جلال آورد و خاقان مهمان نواز چون از
راه دفع سپاه روم متوجه سفر خیر اثر آذربایجان بود مقرر فرمود که علی بیک بیاول صحبت شاملو باستقبال
وی اقبال نموده خدمتش را بدار المؤمنین قم برد که تا معاودت موکب ظفر خاصیت در آنجا اقامت نموده
بر سر خوان احسان ولی نعمت جهان و جهانیان مهمان بوده باشد و بموجب فرمان خاقان محترم خان عالم از
راه دار السلطنه قزوین رخت اقامت بدار المؤمنین کشید و مترصد ورود موکب ظفر قرین گردید و در عرض
راه یادگار علی سلطان ترک مرافقت وی کرده عنان عزیمت بپایه سریر اعلی منعطف گردانید و خان عالم
در آنجا روزگار بخوشدلی و کامرانی میگذرانید تا موکب ظفر قرین از یورش آذربایجان همعنان فتح و
نصرت مراجعت نموده بدار السلطنه قزوین رسید و منشور عاطفت شیم مشعر بطلب وی عز صدور یافته
خدمتش از دار المؤمنین عنان عزیمت بدار السلطنه قزوین تافت و چون خبر قرب ورود وی بمسامع جلال
خاقان بلند اقبال رسید از راه وفور عنایت و مهمان نوازی جمعی از اعاظم امرا و اعیان شهر را باستقبال
وی ارسال داشته از [illegible] پایه قدرش را بر فرق فرقدان گذاشت و امرای عالیشان بآیین [illegible]
سلاطین طریق استقبال وی نموده خدمتش را بمنازل دلکشا و اماکن فرح افزا که در جوار باغ سعادت
بجهت نزول وی گشوده بودند دلالت نمودند و روز دیگر خاقان بجد بر بهوای قبق اندازی و چوگان بازی

عنان

عنان مرکب تازی بمیدان سعادت آباد انعطاف داده دست و بازوی اقلیم گیری و جهانستانی بچوگان
بازی و قبق اندازی گشاده و در آن گرمی هنگامه عیش و نشاط جبهه نیاز خان عالم بکورنش و زمین بوس
شهریار خورشید علم تارک [illegible] سرافراز و بیشتر از آنکه در وسع حوصله آرزوی وی گنجد بنوازشات
گوناگون و تفقدات از حد افزون خوشدل و ممتاز گردید و همچنین در ایامی که در معموره خلد قرین قزوین
ساغر خوشدلی در جام و جهان کام مجویی و کامیابی بکام خسرو گیتی در غلام بود هر روزه خان عالم خوشحال
و خرم طریق خدمت پیموده ابواب عاطفتی تازه بر روی آرزوی خود می‌گشود و صبح و شام بعز
مجالست همایون سربلند و در میدان سعادت آباد بمرافقت چوگان بازی و قبق اندازی ممتاز و ارجمند
روزگار میگذرانید تا وقت آن رسید که شاهباز عزم خسروانه بهوای شکار [illegible] کساحت دلکشای
مازندران بهشت نشان و موعد [illegible] بال پرواز گشوده موکب ظفر نشان از راه گیلان بآن
بقعه خلد بنیان روان شود و چون خان عالم از راه وفور خدم و حشم و افزونی اسباب تجمل و بسیاری
تحف و هدایا که از دیار هند برسم ارمغان بدرگاه آسمان جاه آورده بود در نظر ظاهربینان معزز و محترم بود
آرزوی آن داشت که تحف و هدایای شهریاران آن دیار را بتفصیل در مجالس متعدده منظور انظار کیمیا آثار
گرداند و در هر مجلس نوعی از کرایم هدایا را از نظر کیمیا اثر بگذراند عاقبت بنا بر تصمیم عزیمت
خاقان روزگار بسیر و شکار مازندران بهشت نشان قرار بآن یافت که از کرایم تحف و نفایس هدایا
نمونه افراز نموده در یک مجلس بنظر پادشاه سرافراز رساند و بر تمامی آنها طوماری مفصل درست داشته
اشیای مفصله را بمناسبت اصحاب جمعی بیوتات خاصه شریفه واصل گرداند که بهنگام فرصت در عرض راه
گاه گاه صاحب جمعان کارخانجات تحف و هدایا را بتفصیل آنها بنظر اقدس می‌رسانیده باشند تا تمامی آنها
بتدریج از نظر خورشید اثر بگذرد و با آنکه این معنی بر خاطر خان عالم گران بود در رضاجویی خاطر اقدس
گشته بموجب فرمان عمل نمود و خلاصه تحف و نفایس هدایا از مرصع آلات و غرایب تحف و طرایف امتعه
و بدایع اجناس بعدد [illegible] از میان تمامی آنها انتخاب نموده در میدان سعادت آباد بنظر انور
رسانید و بر اثر آن [illegible] زنجیر فیل کوه هیکل که تختهای سیمین و زرین و زیورهای بدیع آیین مکلل بود
با انواع سباع ضاره و جانوران غریب خلقت مانند ببر و پلنگ و گور و کرگدن و آهوها و بزهای
هندی و گاوهای بحری که بکشیدن [illegible] در میان جانوران [illegible] بودند و اقسام مرغهای
سخنگو از نظر خورشید اثر گذرانید و بعد از عرض تحف و هدایا حسب الفرمان لازم الامتثال مقرر شد که خان عالم
اسباب تجملات و اجناس بیوتات خود را در قزوین بامانت گذاشته بمنیت آن بقعه خلد قرین سپرده خود از راه

تماشای شکار رنگی که بطرزی خاص شکار کرده است ملتزم رکاب خاقان سرافراز بوده باشند دیگر از
ایلچیان جلیل الشان که درین سال باستان گردون شان آمد ایلچی پادشاه عالیجاه ممالک اروس بود که از راه
دریا و دشت خزر و دربند رخصت سعادت بدیار شیروان کشیده از انجا بر اثر موکب معلی از راه دار الارشاد
اردبیل وارد دار السلطنه قزوین و او نیز در میان وسعت بنیاد سعادت آباد بتقبیل بساط بوس فایز گردیده و بعد
از آنکه بوساطت ترجمان از قبل پادشاه خود اظهار اخلاص و اتحاد و پیشکش نموده نامه طویل عریض
پادشاه را که بترکی تحریر یافته بود منظور نظر انور گردانیده مضامین اخلاص آیین آنرا بعرض اقدس رسانید
و بعد از رسیدن مکتوب در همان روز تحف و هدایای مرغوب پادشاه اروس که از آن جمله چند دست
شونقار اقبال شکار بود از نظر آفتاب اثر گذشته یک دست از آن با بعام خان عالم مقرر گشت و
ایلچی مذکور منظور نظر عنایت و احسان و مشمول عواطف بیکران گردیده در همان نزدیکی مقتضی المرام از راه
گیلان رخصت معاودت بدیار خود کشید دیگر از ایلچیان که از راه اخلاص و هواخواهی عتبه علیای
شاهنشاهی رسید عمدة المشایخ شیخ محمد خاتون ایلچی قطب شاه والی ولایت گلکنده بود که از دیار
دکن بار سفارت در درگاه آسمان جاه گشود و شیخ مشار الیه که بشهادت شرحی متین که بر اربعین خاتم
المجتهدین بهاء الملة والدین نوشته از اعاظم علماء و فقهای زمان خود بود و ذکر حال وی در این اوراق
در محل خود اتفاق افتاده بمرافقت حسین بیک تبریزی قنچاجی خاصه شریفه که سه سال قبل از این بجهة
درین روزنامچه فتح و ظفر محرر گشت از درگاه سلاطین پناه برسانیدن تعزیت محمد قلی قطب شاه و
تهنیت سلطنت سلطان محمد قطب شاه برادرزاده و داماد او بسم سفارت بآن ولایت رفته بود وارد
دار السلطنه قزوین و بعز بساط بوس شهریار روی زمین سربلند گردیده و مکتوب صداقت اسلوب اخلاص مضمون
قطب شاه جدید را با تحف و هدایای مرغوب والی آن ولایت با پیشکش خود از نظر کیمیا اثر
گذرانیده و همواره منظور نظر عاطفت و احسان و مشمول مراحم بیکران بود تا موکب ظفر نشان از راه گیلان
بسیر و شکار مازندران بهشت نشان توجه نمود و قشلاق این سال فرخ فال در دار السلطنه فرح آباد
اتفاق افتاده پیوسته در آن خطه خلد بنیاد ابواب عشرت و نشاط بر روی مهمان و خواص مقربان
میگشاد دیگر از سوانح این سال که خبر وقوع آن باستان جاه و جلال رسید ورود جنود اوزبکیه بتاخت
و تاراج دیار خراسان بود که قرب سی هزار نفر از آن طایفه فتنه گر بسرکردگی یلنکتوش بهادر و چند نفر
دیگر از اکابر امرای بلخ و بخارا در ارتحال حسین خان بیگلربیگی هرات و امیر الامرای خراسان که درین
سال از دار ملال بعالم بالا راتفاق افتاده بود شنیده بطمع اندوختن اسباب و اموال و تاخت نهب و غارت

بولایت

بولایت خراسان کشیدند و چون خبر اقامت آن گروه کم فرصت در ولایت غوریان بحسن خان خلف حسین خان
که بعد از فوت پدر بضبط و نسق و حفظ و حراست آن کشور قیام مینمود رسید بصوابدید آقایان طایفه
شاملو صلاح در جنگ رو برو با آن گروه جنگجو ندیده بتهیه اسباب قلعه داری و ضبط و استحکام قلعه
هرات مشغول گردید و چون یلنکتوش بهادر بکنگره حصار استوار هرات نمی رسید عنان عزیمت بنهب و
غارت ولایت غوریان منعطف گردانیده چند روز در آن ولایت اقامت گزید و در آنجا نیز بنابر آنکه
خواجه جلال الدین اکبر غوریانی وزیر صاحب تدبیر خراسان بضبط و استحکام قلعه غوریان و کوچه بند شهر
پرداخته بود تیر تدبیرش بر سنگ آمده کاری نساخت عاقبت چون با بهانه مهمان نزد حسن خان و رستم محمد
خان ولد ولی محمد خان که از دیرباز چنانچه در دفتر ظفر طراز بکرر سبق ذکر یافته بر سر خوان احسان
ولی نعمت حقایق میهمان و در آن وقت در بیرون شهر هرات مقیم بود بوضوح پیوست که اوزبکیه اغرق
خود را در چکتو و منزل اقامت فرموده خود جریده و سوی طریق نهب و غارت نموده اند با فوجی از
یکه تازان معرکه بهادری و جلادت عنان عزیمت بنهب و غارت اردوی آن جماعت انعطاف داده دست
جرأت بتاخت و تاراج اغرق اوزبکیه گشادند و غنایم بی شمار و اموال و اسباب و اغنام و دواب بسیار
فتوح روزگار عساکر ظفر شعار گردید چون این خبر وحشت اثر به یلنکتوش و اعیان لشکر هزیمت اثر اوزبک
رسید مضطرب و آسیمه سر از حدود غوریان بی نیل مقصود مراجعت نموده جنت ناامیدی بدیار خود کشیدند
و از رهگذر آمد و رفت آن مردم بی باک پر سر زیاده آسیبی بمردم آن کشور نرسید دیگر از سوانح این سال
ظهور علامات آسمانی است که در اثنای این سال گفتار از جانب مشرق بهنگام دمیدن صبح خطی
فروزان شبیه بشمشیر که دنباله آن بجانب جنوب مایل بوده و منجمان آنرا ذهره می نامیده اند
مرئی می شده و بعد از چند روز ستاره دیگر فروزنده چون اخگر که پرتو آن بیالاتابان بوده و به
اصطلاح منجمان ذو ذوابه عبارت از آن است از طرف مشرق بجانب شمال مایل بوده ظهور نموده و
قرب چهل روز شعاع آن در افزایش و بعد از آن پرتو آن در کاهش بنظر در می آمده و ظهور و بروز
آن تا مدت دو ماه امتداد داشته و رصدبندان فلک و دقیقه شناسی بنای تاثیر آنرا بر وقوع بیماریهای
صعب و تلف شدن خلایق و ظهور آشوب و فتن از رهگذر لشکرکشی و خونریزی گذاشته معظم
تاثیرش را در سمت مشرق و جانب جنوب و شمال گمان کرده مملکت ایران که وسط ربع مسکون است از
آسیب آن مصون می پنداشته اند و مع ذلک در اکثر بلاد ایران محاربات عظیمه روی داده امراض متعدده
مهلکه شیوع یافت و در دیار مازندران و گیلان و محال مایل بشمال خلقی کثیر ببادیه عدم شتافتند دیگر از

سوانح حیرت افزا که درین سال روی نمود و ظهور آن از جمله اشارات علامات سماوی بنظر در می آمد وقوع
مناقشه و گفتگوهای ناآدمیانه در میانه میرزا طالب خان اعتماد الدوله و میرزا قوام الدین مستوفی
الممالک بود که بی جهتی ظاهر زبان بمعایب یکدیگر گشوده اسناد امور نالایق از قبیل تضییع مال دیوان
و مسامحه در تشخیص محاسبات عمال و کارکنان دیوانی بهم مینمودند و درین باب چندان مبالغه نمودند که
صورت ماجرا غبار انگیز آینه خاطر اقدس گردیده فرمان والا بعز نفاذ پیوست که صدر و عظام محب علی
بیک شاملو بی دل صحبت بتحقیق سخنان ایشان رسیده غث و سمین آنرا بعرض خاقان گیتی ستان
رسانند و بعد از آنکه در دار السلطنه فرح آباد مجالس دیوان انعقاد یافته طوماری تفصیل آن سخنان جمع آ
که در برابر یکدیگر داشتند بنظر کیمیا اثر رسید از سیاق کلام بر آینه ضمیر اقدس منطبع گردید که اکثر آن
سخنان غرض آلود و در نظر اصابت اثر نمودی نداشت لاجرم پرده عیب پوشی و تغافل بر آن کشیده
رقم بطلان بر آن سخنان کشیدند و ایشان نیز از گفتار رد و انکار خود نادم و پشیمان طریق خاموشی
گزیدند دیگر از سوانح این سال ارتحال حسین خان شاملو امیر الامرای خراسان بعالم جاودان و سرافراز شدن
حسن خان خلف ارجمندش بمنصب والای پدر بود و همچنین مهدیقلی بیک چغتای که بمنصب والای امیر آخور
باشیگری سرافراز و از جمله مقربان بساط قرب و محرمان حریم انس بود در شهر شعبان المعظم این سال
بدرود جهان گذران نمود و بنا بر آنکه فرزندانش صغیر بودند تشریف این منصب والا بقامت ایشان
راست نمی آمد فرق اعتبار ابو الآبای سلسله عظمت و اقتدار علی بیک زنگنه مشهور بعلی بابی بیک که در
مضمار خدمتگزاری و جان سپاری گوی مسابقت از بندگان قدیم دولت ابد مدت ربوده بود بافسر این منصب
ارجمند سربلند گردید و هم درین سال شاهنظر خان توکلی که بحسن سعی و خدمات نمایان پایه وجودی
بمرتبه والای ایالت مشهد مقدس معلی صعود نموده بود مرافقت سفرگزینان عالم آخرت اختیار نمود و چگونگی
ولایت جام و امارت ایل توکلی که نخستین پایه سلم ترقیات وی بود بتعلقه سلطان برادرزاده او
تعلق گرفت و شرح حال ام بیگ از سفرگزینان جهان باقی حواله بذیل این روزنامچه فتح و ظفر است

گفتار در سوانح سال سی و سیوم جلوس همایون اورنگ سلطنت بیع سکون مطابق قوی ئیل که
دولقوز ... هزار و نود و شش هجری بود چون وقت آن رسید که گلبرهای گلستان دیگر باره بورود سلطان بهار خلعت
نوروزی در بر کنند و خسرو سیارگان بعد از انقضای سه ساعت و چند دقیقه از شب چهارشنبه چهارم شهر ربیع الثانی
سنه مذکور در بیت الشرف خود بر تخت زرنگار ارتفاع بهار نشیند جشن نوروزی خاقان گیتی فروز در روز
چهارشنبه مذکور بآیین گزین ساده دستور مشین غیرت خلد برین و در رشک نگارخانه چین گردید و این جشن ارم



قرین در قصبه طیبه اشرف و عمارات گزین آن معمور بهشت آیین تشریف ارزانی داشت و فروردین
و باغ جان جهانیان را بشمیم خوشدلی و شادمانی معطر کرده و بعد از انقضای آن جشن ارم نهاد که لوازم
رسم تهنیت و مبارکباد در ان روز فیروز اتفاق افتاده خاقان والانژاد بهوای صید و نشاط شکار
بجمع آوردن جانوران شکاری در میان کاله که سرزمینی است طول و عرض آن سه فرسخ در سه فرسخ و آب
دریا بر سه طرف آن محیط و یکطرف آن که بخشکی متصل گردیده رفته رفته از طرف عرض باریک شده بابی
دریا منتهی میگردد فرمان داد امرا از راه امتثال فرمان جمع آمده پیاده فراوان از اطراف و جوانب
مازندران بهشت نشان از راه امتثال فرمان جمع آمده براندن جانوران شکاری مشغول گردیدند و بدستور
مقرر بعد از راندن انواع جانوران کوهی و صحرایی پیادگان طرف خشکی را گرفته خیمها و سراپردها
در پهلوی یکدیگر افراخته راه بیرون شدن جانوران شکاری را از آن طرف بالکلیه مسدود ساختند و چون
خبر گرم شدن هنگامه شکار بعرض شهریار کامکار رسید قدم در رکاب مرکب صبا رفتار گذاشته
عنان شبدیز گردون خرام را بجانب صیدگاه معطوف داشت و باشاره والا اکثر امرا و ارکان دولت و
اعیان حضرت و میهمانان خوان احسان و سایر مردمان از آشنا و بیگانه که در ان اوان در ظل رایت ظفر آیت خاقان
جمعیت داشتند قدم خوشدلی و نشاط بآن نخجیرگاه گذاشتند و چون این هنگامه بوالعجب بفرمان
حضرت شکار در ان دیار استمرار داشت صنعتگران معماری رای رزین آن حضرت بنای دولت سرا که
عبارت از سه تالار گردون آثار باشد پرداخته پایه ارتفاع آن را همدوش چرخ برین ساخته اند که چون
شاهباز عزم خسروانه در فضای هوای آن نخجیرگاه بپرواز آید بساط نشاط در ساحت آنها باز
گشاید درین نوبت که موکب ظفر کوکب بعزم شکار میان کاله از مقر سلطنت ابد مدت در حرکت آمد
خاقان گیتی فروز بهر دو روز یکی از آن سه تالار بزم نشاط سیر و شکار گسترده گاه گاه با ملتزمان رکاب
فلک فرسا در ان صیدگاه سمند برق عنان را گرم جولان می ساختند و بزخم تیر عقاب پر و تفنگ و قوش و شنقار
فضای هوا را از مرغان پری پرواز و ساحت دشت و کهسار را از وحشی غزالان برق تاز و
انواع جانوران شکاری باز می پرداختند و چون هنگامه صید افکنی و شکار اندازی پادشاه غازی در آن
سرزمین گرم میشد اکثر وحشیان ... کله کوهی از انبوهی صید افکنان که از ان روز هیل کبار بادرفتار
و صدای رعد آوای تفنگهای آتش شرار و غلغله پرواز تیرهای عقاب پر بسر هام رسید در باغ رده از بیم جان
خود را بدریا می افکندند و بعد از دست و پا زدن بسیار چون سفینه حیات را گرفتار چهار موجه ممات میدیدند
باز گردیده خود را بکنار رکاب می کشیدند غازیان شیر شکار می رسانیدند الغرض این هنگامه دل افروز تا مدت ... روز

مسرت اندوز خاطر شاه و سپاه بود و بعد از یکهفته بادکان با بجا و مکان خود در حضرت مراجعت داده روی
معاودت بفرح آباد جنت بنیاد و بلده طیبه اشرف نهادند و قرب دو ماه دیگر در آن دو بهشت جا
بزم عشرت و نشاط آراسته باده کام دل در ساغر جان جا دادند و چون وقت آن رسید که هوای نشاط افزای
آن معموره دلگشا با گلبن بستان گلستان از در گرمی در آمده ابواب تغیر مکان بروی مجالس آدم نشان
گشاید بشتی خانه دولت جاوید ان بصوب صواب دار السلطنه اصفهان روان گردیده در اشرف ازمنه و
اسعد اوان بآن خطه خلد نشان رسیده و بهبوب نسیم عنبر شمیم آن گلزار همیشه بهار گلهای نگارنگ گلستان
کامیابی و کامبخشی خاقان روزگار شکفتن آغاز نهاده سر رشته گلدسته بندی عشرت و نشاط بدست
مردم اصفهان افتاد و در خلال این احوال بسامع جلال رسید که چون خلیل پاشای سردار باتفاق بادکان
علی سلطان خلفا بدربار خواندکار در حلب بجا رسیده خبر بار او اعیان آن دیار رسیده اقامت قرچقای
خان سپهسالار را در سرحد آذربایجان منافی تشیید امر مصالحه می شمرده اند لاجرم اراده خاطر قدس مناظر
بآن متعلق گردید که از راه دلجویی ارکان دولت عثمانی خان مشار الیه را از سرحد آذربایجان بایالت
ولایت دیگر روان نموده از این راه ابواب اطمینان بروی ایشان گشاید بنابرین بفرمان خاقان
روی زمین منشور ایالت و دارایی مشهد مقدس معلی باسم قرچقای خان و فرمان حکومت آذربایجان
کماکان بنام شاه بنده خان ترکمان لباس تحریر در برکرده بمهر مهر آثار مزین گردید و شاه بنده خان
بر سر ایالت آذربایجان متمکن گردیده خان سپهسالار رخ حکومت بمشهد مقدس معلی کشید دیگر
از سوانح غریبه که در اوایل این سال در عتبه اقبال روی نمود دست یازی جهل و غرور حمزه بیگ و برادران
او بود و مفصل این مجمل آنکه این مغرور از خود بیخبر که از نادران در سلک غلامان خاصه شریفه منتظم
بود با دو سه برادر که داشت تیغ بی شرمی بقتل بهرام بیگ نامی از گرجیان شاملو کشیده بنا بر غرضی
که با وی داشت همت بر دفع وی گماشت و چون رایحه این خبر بمشام شعور خاقان دادگر رسید فرمان مطاع
نافذ گردید که امت بیگ سیاه منصور [illegible] فرح آباد آن سرمست بدنهاد را با برادران بدیوان عدالت بنیان
حاضر سازد که میرزا طالب خان وزیر دیوان اعلی و کلبعلی بیگ شاملو دیوان بیگی بیساول صحبت بحقیقت
امر مزبور رسیده بعرض اقدس رسانند و چون آن خون گرفته را با برادران در درگاه دولتخانه فرح آباد
بدیوان عدالت بنیان حاضر آورده در صدد تحقیق و تفتیش امر مزبور در آمدند حمزه دلیرانه جواب داد
که من و برادران او را کشته ایم و خوب کرده ایم و بعد از اعتراف بقتل کلبعلی بیگ بعزم نگاه داشتن آن گوهر
خواست که دست [illegible] کوهی بند تا نگاه برادرانش ترک سر گرفته با تیغهای آخته بر سر وی تاختند و بزخمهای

نمایان

نمایان او را در یافته تیغ بیدریغ بجانب وزیر دیوان اعلی انداختند و نایره شور و شر شعله ور شده از بیم تیغ خونکاران
بآن خون گرفتگان که چیده اند و ایشان از راه اضطرار گریزان خود را بدرون دولتخانه افکنده در
آنجا که پشت و پناه و گریزگاه گنهکاران است پشت بر دیوار اطمینان نهادند و در آن هجوم عام کر یکی پیش
رفت تیغ جرأت آن دو سه تن نامرد را زهردار گردیده دو نفر دیگر بقتل رسید عاقبت دولت باذن خواهی
خاقان گردون منزلت قدم جرأت پیش نهاده بهمدستی جمعی از فدویان جان نثار در باغچه دولتخانه مبارکه
بزخم تیر و تفنگ دمار از روزگار آن سه جبار خون گرفته غدار برآورده نایره آن شور و شر بآب عقاب
و تفنگ آتش شرر ارباب اخلاص فرو نشست دیگر از سوانح غریبه این سال که از آثار علامات آسمانی
بشمار می آمد آن بود که در حین اقامت اعلام جاه و جلال در ییلاقات اصفهان تیمور خان نامی از جنیبت کشان
مرکب اقبال با دو سه بد نژاد دیگر که چون او از اکراد کردستان بودند از دار السلطنه مذکور از راه صدق و اتحاد
بمنزل امیر قلی سلطان کردستان که از پایه پست جلوداری بخدمات شایسته خود را بمرتبه بلند امارت و سلطانی
رسانیده بود میروند و بعد از آنکه بر سر خوان مروت سیر چشم از مائده مهربانی صاحب خانه میگردند حین معاودت
بجا و مکان خود تیمور خان را اشتعال نایره رشک و حسد بر آن میدارد که نقش وجود سلطان را که طریق
متابعت آن خون گرفتگان می پیمود از صحیفه وجود بزداید و با این اندیشه خطا از مواخذه و بازخواست
خاقان عدالت پیرا محابا ننموده بیحیا با تیغ بروی می کشد و در اثنای فرود آوردن تیغ که بزخم آن سلطان
بیگناه بر خاک راه می افتد شمشیر تیز می شکند و در همان گرمی یکی از فراشان سلطان آن تیغ شکسته را
بدست آورده چنان بر فرق تیمور خان میزند که دیگر حرکت نمی کند بعد از سنوح این واقعه بوالعجب پسر
آن بداختر را لوند نام جلوداری از رفقای وی از بیم غضب شهریار هفت اقلیم گریزان خود را بکناری
کشیده متواری میگردد القصه چون خبر این شور و شر در ییلاق بعرض شهریار با استحقاق رسید آن دو
گریز پای را بپای خود از کاشان حاضر آورده قهرمان قهر را بقطع پای آن دو بیهده رای مأمور و تمرد و
را بپای بریده روانه چهار بازار عدم گردانید و اقوام و عشایر آن مغرور زیاده سر را از نظر اشراق اثر
افکنده مورد غضب و سیاست خسروانه و نفس قلی سلطان پسر سلطان مذکور را منظور نظر تربیت پادشاهانه
فرموده قایم مقام پدر و بامارت ایل کردستان سربلند گردانید دیگر از سوانح که بدستور در دار السلطنه مذکور از
آثار علامات آسمانی دیده شد خرابی دیواری پایدار بود که بسقوط آن زیاده بر چهل تن از زندانیان سیاه
بکر بسیان کفن کشیدند و تا دو سه روز اجساد ایشان را از زیر آن دیوار برآورده بخاک میسپردند و همچنین از
آثار علامات آسمانی در این سال زلزله در بعضی محال ازاده و محولات خراسان بخصیص در دوغاباد نام قریه ای

معمورهٔ آن ولایت روی نمود که پیر کهن سال سپهر شبیه و نظیر آنرا در آینهٔ ماه و مهر بنظر در نیاورده بود با
آنکه وقوع زلزله بهنگام حصاد غلات اتفاق افتاده اکثر رعایا و زارعان در دعاباد صحرا بشغل حصاد
مشغول بودند قریب بهفتصد کس از آن محل که بعد از خرابی توده خاکی بنظر در می آمد طریق عدم پیموده بودند
و از غرایب اتفاقات که در آن محل روی نموده بود آنکه نوعروسی در حجلهٔ ناز از ترس زلزله پناه بصاحب
درنجره برده بسپرداری چوب و تخته پوش آن خانه از آن مهلکات نجات می یابد **دیگر** از وقایع این سال ارتحال
جمعی از اعیان امرا و مقربان آستان جاه و جلال بر سبیل اجمال و تفصیل حال ایشان حواله بذیل این روزنامچه
اقبال است **از آنجمله** برات خان بن اوردخان بن لوارصاب خان که از سلاطین زادهای گرجستان و
والی ولایت کارتیل بود در بلدهٔ تفلیس طریق سفر ناگزیر پیمود و خاقان حق گزار همایون خان پسر او را
که طفل خردسال بود منظور نظر تربیت و احسان و بایالت آن ولایت سربلند و مقرر فرمود که تا رسیدن
همایون خان بمرتبهٔ رشد و تمیز موروبیک گرجی که از ارباب اعتماد آن سلسله است بوکالت و رتق
و فتق امور جمهور بوده باشد **دیگر** از مشاهیر متوفیات علی پاشای والی است که در سال فتح تبریز چنانچه
سبق ذکر یافته اسیر و دستگیر سپاه کشورگیر و بعفو و بخشایش خاقان گردون سریر شرف مجالست محفل
ارم نظیر سربلند شده بود و در سال گذشته که خبر آن سردار باین دیار اشتهار یافت از راه وفور کیاست
و مآل اندیشی طریق گوشه نشینی و درویشی پیش گرفته در مشهد معلی توطن اختیار نمود و از مواجب جهانبانی
نعمت جهانبانان که هر ساله در آن ایام بوی میرسید سیصد تومان تبریزی نقد و مقدار پانصد خروار شتری
غله بود القصه او نیز درین سال بعالم بقا اشتغال نموده در جوار روضهٔ مطهرهٔ منورهٔ عرش درجه سدره مرتبه مدفون
گردید و چون وارث شرعی بهر دیار عجم نداشت بفرمان خاقان محترم متروکات و مخلفات وی که زیاده
برده هزار تومان بود در مشهد معلی بامانت ضبط نمودند که مصحوب ایلچی روم بآن مرز و بوم فرستاده چون
فرزندی نداشت بسایر ورثهٔ او رسانیده کارکنان دولت والا را از شغل محافظت آنها بری الذمه گردانند

**گفتار در سوانح سال سی و چهارم جلوس میمنت مانوس مطابق [illegible] ئیل ترکی و [illegible] هزار و [illegible] هجری بوده**

چون وقت آن رسید که بتجدید سال جدید گل بر بهار گلستان خلعت نوروزی در بر کند و بقدوم موسم ربیع
درختان افسر شکوفه بر سر گذارند و زنگ آرای سپهر چهارم این سبز طارم بهوای سیر گلزار بهار عالم بعد از
انقضای یکساعت و پنجم اثر در جمعه پانزدهم ربیع دویم از سال سیت و دویم ماه از الف ثانی قدم جهان
افروزی به بیت الشرف خود نهاده ابواب طراوت و سبزی بر روی نورسیدگان گلستان گشاده در این سال
فیروز جشن نوروز خاقان عالم افروز در معمورهٔ ارم نشان دار السلطنهٔ صفاهان روی نموده ساقی خمخانهٔ عیش و

نشاط بترتیب این جشن خلد بساط ساغر کام دل بر زمانه و زمانیان پیموده و در آغاز اهتزاز ازهار بستان زای
این سال فرخ فال از سوانح اقبال آمدن ابراهیم آقای ایلچی روم برافقت یادگار علی سلطان خلفا اتفاق
افتاده بعز بساط بوس افسر سرافرازی بر سر نهاده و نامهٔ صداقت عنوان سلطان عثمان بن سلطان احمد خان
فرمانفرمای آن مرز و بوم را که محتوی بر تاسیس مبانی صلح و صلاح و مشعر بر تشیید قواعد یکدلی و اتحاد بود
با کرایم تحف و هدایا که سلطان والاشان مذکور برسم هدیه مصحوب ایلچی ارسال داشته بود در محل
مرغوب بوساطت امرای کارکنان دولت ابد طراز از نظر آفتاب اثر شهریار سرافراز گذرانیده بانواع الطاف
خسروانه و اقسام عنایات پادشاهانه سربلند و ممتاز گردید و تا ابواب ارسال رسل و رسایل پیوسته در میانه
این دو دولت جاودانه مفتوح باشد تختهٔ بیک یوزباشی استاجلو را که بتربیت و عنایات خسروانه مخصوص و مشمول
بود قران و در سال گذشته داروغهٔ صفاهان بود برسالت روم موسوم و مقرر فرمود که چون منشیان عطارد
نشان جواب مکتوب قیصر را بعنوان مرغوب در قلم آورده بمهر همایون مزین کرده با تحف بیکران و هدایای
بی پایان برافقت ابراهیم آقا روانهٔ دیار روم شود و چون غرض از آمدن ابراهیم آقا تمهید قواعد صلح
و صلاح و تعیین سنور و سرحد بود رای زرین خسرو روی زمین بنای این واسطة العقد رفاه عجزه و مساکین را
بر قاعده و دستور خواقین مغفور شاه جنت مکان و سلطان سلیمان که اعدل و اعقل قیاصرهٔ روم بود نهاده
بتکمیل صلحنامهٔ معتبره رضا داده و فی الجمله تغییری که در مصالحهٔ سلاطین پیشین باعث مناقشهٔ طرفین بود.
آن بود که ولایت اخسقه از گرجستان مسق که در آن زمان داخل سنور و سرحد قزلباش و الکای زنگی و قلعه
زنجیر از قلمرو همایون که داخل سنور روم بود رفته رفته بتقادیر روزگار تغییر و تبدیل بقواعد آن
راه یافته درین وقت از راه رفاه حال خلق الله و ایجاب ملتمس خلیل پاشا شهریار جهان به تبدیل آن مضایقه
نفرموده ابراهیم آقا منتضی المرام طریق معاودت پیموده و با آنکه زمانه و زمانیان از وقوع این صلح غایبان در
مهاد امن و اطمینان آرمیدند اما سببی بر بیانه کرد و روزگار ناسازگار رخ خود کرده و خلل فاحش چنانچه در محل خود
گزارش یابد در ارکان آن پدید آورد **دیگر** از سوانح اقبال که درین سال فرخ فال روی نمود توجه خاطر اقدس
بآوردن آب کورنگ بمهر سلطنت ابد پیوند بود تفصیل این اجمال آنکه چون اراده نمی که معمار همت گردون
بهت آن حضرت زنگ سرابستان جنان مانند معمورهٔ ارم نشان اصفهان بتخته آن شهر معظم روز بروز پرتو
آفتاب عنایات آن حضرت غیرت شهرستان جنان و پیوسته نقش رفاه حال و فراغ بال کافهٔ رعایا و
سرسبزی نهال آمال متوطنان آن مصر جامع را در پرتو خیال نقش داشت و کلک اندیشه رقم ساحلی
آن بر صحیفهٔ خاطر والا می نگاشت و دریای زاینده رود را نظر بوسعت آن صحت قریه و مزارع و باغات و

باتین این معموره ارم قرین جدیری شمرده عزم آن نموده که باوردن آب کرنک آب و رنگی تازه بروی
این گلزار همیشه بهار آورده و این خیر جاری باعث معموری و آبادانی این ملک دلپذیر شده رعایا و زارعان
محال را در خشک سال احتمال خیال تنگ آبی بخاطر نرسد و در خلال این احوال بمسامع جلال پیوست که این
اندیشه گزین قبل از این نیز بخاطر اقدس شاه جنت مکان خطور نموده میر فضل الله شهرستانی را که در آن زمان
وزیر اصفهان بوده باوردن آن مامور نموده بوده و بنابر آنکه کوهی تنگ شکوه سد راه اجرای آن بوده
زیاده اهتمامی در اجرای این معنی بتقدیم نموده و این معنی سلسله جنبان تصمیم این عزیمت شده بکرات کارآگاهان
صواب اندیش جهت تحقیق و تفتیش بر سر آب مذکور فرستادند که بواجبی تحقیقات این امر سترگ رسیده
بعرض رسانند که اجرای آب مذکور بدار السلطنه مزبور احتمال وقوع دارد یا چنانچه بعضی از مردان [illegible]
فطرت موانع اجرای آن را بیان مینمایند صورت امکان ندارد و مجملی یک للاغلامان خاصه شریفه که بملکه [illegible]
مشهور و یکی از آن جمله بود قریب دو سال قبل از این حسب الفرمان الا با جمعی از مهندسان و معماران
بر سر آب مذکور رفته رجعت کرده بود عرض نمود که آب مذکور از دو چشمه جریان دارد که یکی را منبع آب
کورنگ و دیگری را چشمه محمود کرمی نامند و هر دو چشمه از طرف جنوب کوهستان ولایت [illegible] و فرزج که
سرحد اصفهان است عیان و در رهی عتیق بجانب کوه کیلویه و خوزستان روان و بشط العرب و دریای عمان
متصل میگردد و آب این دو چشمه که از منبع تا شط العرب از قعر زمین روان است و [illegible] طرفین آن
برجهت از آب آن لبی تر نمی توانند نمود شاید بقدر آب زنده رود اصفهان باشد بنابرین اگر بندی
بارتفاع هشتاد ذرع در پیش آب اساس نهاده بپایان رسانند و آب بقدر بلندی آن بند ارتفاع یابد
و کوهی را که در سر راه مانع جریان آب باصفهان است بمسافت سه هزار ذرع طول و یکصد و پنجاه ذرع عمق
حفر نمایند احتمال آن دارد که آب از روی آن بطرف اصفهان بجریان در آید و با آنکه مشار الیه
متعهد بود که در عرض مدت چهار سال این مهم عظیم را بتقدیم رساند بموجب فرمان رخت اقامت بآن ولایت
کشیده شروع در کار کرد شهریار بلند اقبال را احتمال تمام که این خیر جاری در زمان دولت بیزوال آن حضرت
بزمین اصفهان جاری گردد در این سال فرخ فال بنیاد این خدمت عظیم القدر را زیاده از حوصله طاقت
وی شمرده سرکار بریدن آن کوه گردون شکوه باعظم خوانین رفیع الشأن امام قلی خان بیگلربیگی و امیر
الامرای فارس اختصاص یافته جزداری بستن آن سد بسعی و اهتمام حسین خان بیگلربیگی لرستان
و جهانگیر خان حاکم بختیاری متعلق گردید حسب الفرمان عالیشان تحویلداران و عمله و فعله جهت انجام
این مهم عظیم الشأن سرانجام یافته برات تحویل تحویلداران امر مذکور باسم گنجوران خزاین جاودانی انعام شهریار

کردن

کردن غلامان باتمام رسید و مقرر گردید که در این سال فرخ فال تهیه مصالح و اسباب ضروری این خدمت قیام و
بصنعتگران عالم یدست از سنگ بران و سنگ تراشان فرهاد پیشه و بنایان معمار اندیشه و سایر عمله
و فعله اعلام نمایند که در سال جدید خود را بسر کار رسانیده بسرکاری امرای عالیمقدار شروع در کار
نمایند و فرمان پذیران کمر فرمانبرداری از دل و جان بر میان بسته رخت اقامت بآن ولایت کشیده
بکندن کوه و بستن بند مشغول گردیدند و چون بحکم میراب شهرستان ابداع و مادی سالار انهار اختراع آب
این دو چشمه در پایمال می بایست در جوی شور شعب شط العرب روان باشد با آنکه سالهای فراوان
آب این فرمان در جوی سعی و اهتمام روان بود دری از حصول این متمنی بر روی تشنه لبان قریه و
مزارع اصفهان گشوده شدت برودت هوای زمستان نگذاشت که کار تمامی کرده [illegible] عمال خود
کار رسال دیگر آن پیوسته نخل این متمنی بمیوه حصول مقصود رسد اما چون پیشنهاد همت والا حصول
این متمنی سرسبزی کشت امانی و آمال عجزه و رعایای اصفهان بود باین وسیله خلقی بهنایت [illegible]
از خوان احسان بمواید کام دل بهره میرسید سعی چندین ساله آن حضرت موجب ادخار ذکر جمیل و اجر جزیل گردید

**دیگر** از سوانح اقبال که در این سال میمنت مآل روی نمود ارسال رسل و رسایل مصحوب ایلچیان سلاطین گردون
شان بدیار هندوستان و سایر ولایات بود و بنابر آنکه از دیرباز ابواب برادری و صداقت فیمابین
خاقان سرافراز بر روی دوستی و یکتادلی اورنگ طراز تخت و دیهیم شاه سلیم فرمانفرمای ملک وسیع
الفضای هندوستان باز بود تحفت مسند الیه سلسله [illegible] زنیل خان بیگدلی شاملو را که در آن اوان
بمنصب ارجمند توشمال باشیگری سربلند بود منظور نظر تربیت و احسان و برسم سفارت برفاقت خان
عالم روانه هندوستان نمود و با آنکه خان عالم از روزی که قدم بملک عجم نهاده بر سر خوان احسان [illegible] نعمت
جهان و جهانیان میهمان بود حاصل مداخل هندوستان صرف تهیه مهمان نوازی و تدارک اسباب سرفرازی
وی شده بود در حینی که رخصت انصراف کرامت فرمود فراج گنجینه بحر و کان را بر [illegible] و انعام [illegible] افزود
و تحف و هدایای نگارنگ از امتعه نفیسه روم و روس و فرنگ و اقمشه لطیفه شعرباف خانه [illegible]
رنگ و سایر تنسوقات غریبه و مصنوعات بدیعه کارخانجات خاصه شریفه افزود و برسم سوغات
بجهت پادشاه سرافراز تالی نامه صداقت طراز فرمود و از جمله هدایا [illegible] بود [illegible] لطف عقار
که مهر دانه اش را از میان چندین هزار [illegible] اختیار نموده بودند مرصع [illegible] و یواقیت رنگین و لعلهای
آبدار که یکی از آن جمله لعلی بود بزرگ خوشاب که نام نامی میرزا الغ بیگ گورکانی را بران نقش کرده بودند
و در گنجینه سلاطین پیشین دست بدست بخزانه دار دولت خاقان سکندر شان یعنی برگزیده کردگار جلیل

شاه اسمعیل انارالله برهانه رسیده در خزانه عامره مخزون بود و جواهرشناسان آب و رنگ آنرا بمیزان
نظر سنجیده اقل قیمت آنرا هفت هزار تومان تبریزی دیده بودند و همچنین حقه برادرانه و الوش
دو دستانه از تحف و هدایای قیصر روم که در ان وقت ایلچی آن بلند افراز نظر کیمیا اثر گذرانیده
بود علاوه آن فرمود و بعد از روانه شدن زینل خان همراه فغت خان عالم ایلچیان سلاطین دکن را که
طریق سفارت پیموده در درگاه جهان پناه بودند مشمول عواطف بیکران و مرخص فرموده ایلچیان زبان
دان مصحوب هر یک از ایشان بجانب هندوستان روان نمود و از طرزدانان سخن عالم رستم بیگی طالب بیگ
ایوا اوغلی بود که همراه فغت میر خلیل خوش نویس ایلچی ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور طریق رسالت پیمود و
دیگری قاسم بیگ سپهسالار مازندران که باتفاق شیخ محمد خاتون ایلچی سلطان محمد قطب شاه والی گلکنده
روانه آن ولایت شد و همچنین درویش بیگ را که از زمره سادات مرعش قزوین در سلک قورچیان عظام
شاملو انتظام داشت بایلچیگری نظام شاه والی احمدنگر دکن معین گردید اما در شیراز سفر آخرت گزیده
بمقصد نرسید و محمد بیگ ولد مشارالیه در عوض والد بخدمت مذکور سربلند گردید **دیگر** از سوانح اقبال
که در اثنای این سال روی نمود تسخیر قلعه دورق و فتح آن ولایت بود خلاصه این مقال آنکه ولایت دورق
در زمان شاه جنت مکان در حوزه تصرف اولیای دولت ابد نشان بود و چون سفر ناگزیر آن حضرت
بهشت ستان جنان روی نمود در روزگار رکم فرصت فرصت یافته ابواب اختلال حال بر روی زمانه و
زمانیان گشود و از هر گوشه سر بهوایی پای از حد خود فرا نهاده بزور بازوی دست درازی ولایتی را
از خود شمرده بحیطه تسخیر و تصرف درآورد سید مبارک خان والی عربستان که حویزه را در تصرف داشت
بتسخیر ولایت دورق رایت خودسری برافراشت و دست تصرف غازیان افشار را از آن دیار کوتاه
کرده بحیطه تصرف و تسخیر درآورد و در عهد سلطنت روز افزون چون سید مبارک افسر فرازی نمود و
و اطاعت آن حضرت را بر سر گذاشت عواطف خسروانه آن ولایت را باو و پسرش مسلم داشت و
سالها سید مطلب و آن سلسله بر آن ولایت فرمانفرما بودند تا درین سال که سید راشد در دست اعراب بصره
چنانچه گزارش یافته بقتل رسید و سید سلامه نامی قلعه دورق را استحکام داده آن ولایت را متصرف گردید
فرمان لازم الاذعان بنفاد پیوست که امامقلی خان امیرالامرای فارس رایت اقتدار بتسخیر آن دیار افراخته
دست حکومت سید سلامه را از گریبان مردم آن ولایت کوتاه کند و خان مشارالیه لشکری گران بتسخیر
آن ولایت روان کرده قلعه را بعد از محاصره بتصرف درآوردند و سید سلامه بخواه و ناخواه دست
تصرف از آن ولایت کوتاه کرده رخت سلامتی بحویزه کشید و آن ولایت بتجدید بحیطه تسخیر سپاه

کشورگیر

کشورگیر درآمده ضمیمه ممالک محروسه گردید اما صورت حال سید راشد باعث قتل وی آن بود که بعد از فوت
سید ناصر خلف سید مبارک که عواطف بیکران چنانچه ایمایی بآن شد ایالت ولایت عربستان را بسید
راشد مشارالیه کرامت فرمود در بین سال افراسیاب پاشای حاکم بصره از راه معادات لشکری بر سر قبیله
بنی یازجی که با ولایت سید راشد قرب جوار داشت فرستاده ابواب قتل و غارت بر روی آن جماعت
گشاد و حسن نام کور سید راشد و امداد وی متوسل گردیده سید راشد بدفع سپاه بصره لشکر کشید و بصریان چون
از قرب ورود وی مطلع گردیدند هزیمت را غنیمت شمرده رخ معاودت بدیار خود کشیدند و بعد از ارتحال
سید ناصر چون گروهی از آل فضیل که از اعراب حویزه و توابع بودند رخت توطن بصره کشیده ملازمت
افراسیاب پاشا می نمودند درین وقت سید راشد فرصت غنیمت شمرده محصلان بطلب ایشان روانه
گردانید و ایشان با آنکه ایلها معاودت شده قرار دادند که چون ببصره رسند با اهل و عیال بجا و مکان اصلی
خود باز گردند سید راشد از غرور زیاد نشنید و سر در دنبال گوشمال ایشان نهاده چند منزل راه طریق
تعاقب ایشان گزید و اکثر سپاه لشکر او دست از دامن مرافقت او باز کشیده متوجه منازل خود گردیدند
و آن خون گرفته با معدودی چند بآن جماعت رسیده نایره حرب را مشتعل گردانید و آن جماعت نیز
بحکم **نظم** وقت ضرورت چو نماند گریز ❁ دست بگیرد سر شمشیر تیز ❁ با وی از در ستیز و آویز در
آمده بجوهر تیغ جلادت آن زیاده سر را از سر خود وا کردند و خون او در میانه اعراب آل فضیل
منتشر گردیده معلوم نشد که از آن جماعت آنانکه طریق مرافقت وی می سپردند بقتل وی جرات کردند
یا جمعی که به بصره رفته ملازمت پاشای آنجا اختیار نموده بودند با الجمله بعد از قتل سید راشد اعراب
منشعب بدو شعبه شده جمعی از زاده شاه هیبوئی و دولتخواهی بعبدالله لقمان که از نجیبان دودمان
ولایت نشان بود پیوسته کمر اهتمام بحفظ و حراست و استحکام قلعه سکوک و حویزه کوه حک بستند
و در انجا رحل اقامت افکنده حقیقت حال را مع جلال خاقان بلند اقبال رسانیدند **دیگر** از سوانح
غریبه این سال اشتعال شعله خیال نکبت رسالی چند تن از ستمکیشان مادرزاد و مفسدان شیاد سقاهت
آباد گیلان بود که بخیال محال مردم فریبی ابواب وبال و نکال بر روی خود گشودند تبیین این مقال
و تفصیل این اجمال آنکه در اثنای این سال سید محمد نامی از مشایخ ضال آنجا بهمدستی تنی چند
از اهل ضلال ابواب دعوی مهدی بر روی خیال خود گشوده مردم آن ولایت که بهیچ ستان
متاع خود و شعور ندهد خاطرنشان نمود که نایب و رسول حجت پروردگار و خاتم ائمه اطهار صاحب الزمان
علیه سلام الله ما دام اللیل و النهار است و آن ده سه نفر دیگر که براثر وی طریق گمراهی و تباهی می سپردند

طلبا و داعیان و بند و رفته رفته دعوی همچشمی آن لوط‌خواران بر گیلیان دیگ اشتهای شکم‌پرستان آنجا
را بجوش آورده بازار پیر مریدی را گرم کردند و کار بجایی رسید که آن دست‌آموز ملاعبهٔ خیال
بنگ نغمهٔ خارج آهنگ ساز و اظهار حال خود بپادشاه سرافراز نموده دو نفر از مریدان را از راه
رسانیدن ثمرهٔ قرب منظور آنحضرت بدرگاه عرش اشتباه ارسال داشته نصیحت‌نامهٔ در لباس فرمان
مشعر بر ثبات دعاوی باطلهٔ خود بخاقان گیتی‌ستان نگاشت و مهر پلید خود را جانشین مهر سلاطین
گردون نشان گردانیده باعث روسیاهی آن شوربختان سفاهت و غرور گردید و مریدان مذکور را در روضهٔ جنت نشان
مازندران رقیمهٔ وی را بنظر کیمیا اثر رسانیده بمکافات مجرمین و استهزا ارادر بزم ارم نشان گرم گردانیدند
و کار بی‌بهت ستم ظریفی افتاده از راه تعظیم و احترام از دنبال آن حمیر مایهٔ خیال محال فرستادند
و آن خون گرفته را با اعیان و مریدان با آیین رنگین بآن روضهٔ خلد قرین آورده بعد از ما عرف و تقصیر
دار سیاست را بخون آن بیدین و رفقا رنگین کردند **دیگر** از سوانح این سال مناقشه و معارضهٔ میرزا
قواما مستوفی الممالک با خواجه محمد رضای قمی وزیر آذربایجان و شیروان بر سر باقی محاسبات ده‌ساله
دیوان بود و رفته رفته قیل و قال ایشان بمسامع جلال رسیده در مجالس ارم قرین با یکدیگر از در اسناد خیانت
در آمده سخنان ناهموار و تهمتهای دور از کار بهم نسبت دادند و با آنکه خاقان گردون جناب موافق
قانون جهانبانی حکمی فرمودند که باعث قطع مواد مناقشهٔ طرفین گردید اما چون فدوی او را و سایر کتاب
دفترخانهٔ همایون را متهم بتقصیر و خیانت ساخته بود این معنی فی‌الجمله وسیلهٔ عدم اعتماد بکتاب
دفاتر گردیده چند نفر از ایشان را بقهرمان قهر و زندان بلا تهدید و وعید گردانید و یکی از آن جمله
آقا عزیزا اصفهانی اوارجه‌نویس خراسان بود که از راه اعتیاد بافیون از قلم و آدمیت بیرون رفته بود
چون حکم همایون بمضمون سطور عز صدور یافت تیمور بیک ایواوغلی یساول صحبت را بگرفتن وی مامور گردانیده
بر زبان گوهربار گذرانیدند که سیاست او همین است که افیون باو ندهی و روز دیگر که تیمور بیک تریاک
مقرر او را بر سر خوان در دمی نهاده نزد وی فرستاد و پیغام داد که آنچه ولی نعمت جهانیان بر زبان گوهر
بیان گذرانیده‌اند بر سبیل مطایبه بخلاف خاطر همایون از اعتیاد بافیون بود بطریق معتاد بکار برده خاطر
جمع دارند که آن حضرت باز از جانی که کس از بندگان خود راضی نیستند قبول ننموده در جواب بی‌تغیر
نمود که هرگاه پادشاه و مرشد و ولی نعمت بلفظ گهربار فرموده باشند که سیاست تریاکی منحصر در ندادن
تریاک است هر آینه تکلف ایشان منافی فرمان آنحضرت خواهد بود و احتمال ندارد که از امثال ما بندگان
امری که مقرون برضای آن حضرت نباشد بوقوع انجامد اگر بنفس نفیس جان‌بخشی فرمایند فهو المطلوب و الا

مبارک



سر مبارک آن حضرت بسلامت باشد و تیمور بیک چون صورت حال را بعرض رسانید دریای عفو و بخشایش
آن حضرت نسبت بتمامی کتاب موج‌زن گردیده مجموع ایشان را از زندان مواخذه رهایی بخشید و
مقرر گردید که هر یک بر رسم ترجمان فراخور حال خود محصلان را از خود راضی ساخته گماشتگان فدوی سخنان
خود را در دفترخانهٔ همایون موافق قانون حساب خاطرنشان حساب و کتاب و در این باب نسخهٔ مفصل درست
نموده بنظر کیمیا اثر رسانند و در مدت شش ماه خواجه محمد معصوم که از جانب فدوی مستوفی آذربایجان و راتق
فاتق حساب بود باتفاق خواجه احمد اصفهانی که مقرر و معاند میرزا قواما بود ابواب آمد شد دفترخانهٔ
همایون گشوده بر نمط ترفع و اقتدار زنگیه میمودند عاقبت بقطع رشتهٔ حیات میرزا قواما سر رشتهٔ آن
ماجرا از هم گسیخته افراد دفتر حساب و اقتدار ایشان را بنابر فراموشی از هم ریخت **دیگر** از سوانح
ملال افزای این سال انحراف مزاج همایون از منهج اعتدال و صحت یافتن و بهبود ذات فدوی بعنایت و مرحمت
ذوالجلال بود خلاصهٔ این مقال آنکه بعد از قطع مواد قیل و قال فدوی رایات آفتاب اشراق از دارالسلطنهٔ
اصفهان بعزم قشلاق متوجه مازندران خلد نشان گردیده در اوایل زمستان اشرف اوقات بدارالسلطنهٔ
فرح‌آباد رسید و در آنجا باقتضای قضا یا بسبب شدت گرما و عفونت هوا بیماری شدید شایع گردیده رفته
رفته نوبت سرایت آن بذات اقدس رسید و بنابر آنکه مدت اقامت مازندران بپایان رسیده بود
باوجود حدوث حرارت تب و شدت قوت ضعف از دارالسلطنهٔ فرح‌آباد عنان عزیمت بصوب ییلاقات
فیروزکوه و دماوند انعطاف داده در آنجا نیز بعلت اختلاف هوای ییلاق بیماری مردم اردو روی
باشتداد نهاده و از ملازمان رکاب همایون کسی نماند که بعوض مرض پهلو بر بستر ناتوانی ننهاده جمعی کثیر
ازین علت از نعمت حیات سیر گردیده رخت اقامت بعالم آخرت کشیدند عاقبت مزاج قدسی که با
امتزاج آسایش و اطمینان جهانیان بود بهبود شد اری کریمهٔ واذا مرضت فهو یشفین و بمداوای دعای
خیرهای ارباب اخلاص و وفور صدقات و نذورات محرمان حریم اختصاص بفقرا و مساکین صحت عاجل یافته
عارضهٔ ذات ملکی صفات وی رو بانحطاط نهاده و رفته رفته رشتهٔ اعتدال ابست مزاج همایون از
ضعف و سستی بقوت و تندرستی مبدل گردید و بشکرانهٔ موهبت صحت ذات قدسی طینت رایت عزم
خسروانه بصوب ادراک سعادت زیارت روضهٔ منورهٔ مطهرهٔ عرش درجهٔ امام ثامن ضامن علیه التحیة و الثنا
برجم کشا و تا حدود سمنان و دامغان مرحله‌پیما گردیده از آنجا از راه رعایت مصلحت دولت ابد مدت و انتظام
مهام سلطنت فسخ آن عزیمت لازم آمده از راه استرآباد عنان عزیمت بصوب دارالسلطنهٔ فرح‌آباد منعطف
گردانیدند و قشلاق آن سال در مازندران بهشت نشان اتفاق افتاده در مدت اقامت قشلاق رایات آفتاب

اشراق الواب آبادانی و تعمیر بر روی مملکت گرجستان کاخت که بسیلاب غضب آنحضرت ویران شده بود
گشاد و بحکم همایون برین جمله غرا اصدار یافته جمعی از اویماقات رخت توطن بآن دیار و بلاد کشیده
بزراعت و عمارت و آبادانی مشغول گردیدند و چون طهمورث که نام که بسعی و اهتمام غلط کاری خود
آواره وادی نامرادی و سرگردان بیابان گم کرده راهی و تباهی بود آفتاب تربیت و عنایت خسروانه
بر ساحت امانی و آمال بکر سلطان ایکرمی و ورث پرتو افکن گردیده ابواب ذره پروری بر روی او
گشود و ایالت ولایت گرجستان کاخت را با توابع و لواحق بوی ارزانی داشته در ایت تقدس با عطای
لقب خانی بذروه چرخ اخضر فراشت و حسب الفرمان لازم الاذعان بکر خان مشار الیه افسر سروری
ایالت آن ولایت بر سر و تشریف شریف عنایت سعادت در بر انداخته با ایل و اویماق خود در ایت
عزیمت بصوب آن ولایت افراخته در حوالی و نواحی قلعه قرلانقوج رحل اقامت انداخت و جمعی از
نادادان و ازنادران و اکابر و اعیان گرجیان و سایر مردم گرجستان که از بیم شعله غضب و سیاست خاقان
کشورستان در اطراف گرجستانات با بیم و گریزان و در اقطار آفاق آواره و سرگردان بودند بنوید
عفو و بخشایش بجا و مسکن خود طریق اطمینان پیمودند و فی الجمله آبادانی در ان ولایت بهم رسیده دیگر باره
اماکن و مساکن و دور و قصور گرجستان کاخت بمعمار همت آسمان پیوند سر باسمان کشید دیگر از سوانح
این سال ارتحال شاهزاده چون و حضال ابو طالب میرزای برادر خاقان بلند اقبال در قلعه الموت بود که
از آغاز انتشار بهارستان جاه و جلال گلهای امانی و آمالش بنسیم عنایت و اشفاق خاقان با استحقاق در
گلزار رفاه حال شگفتگی داشت و چون درین سال نوبت برگ ریزان نهال زندگانیش رسیده بود نقد
حیات را نثار پایداری برادر رد الاتبار نموده طریق سفر بعالم دیگر پیمود دیگر از شاه میر سفر گزینان عالم
بقا میرزا قوام الدین مستوفی الممالک بود که بسابقه عارضه که مودی بواقعه ناگزیر تواند شمرد در دار السلطنه
اصفهان در دهم شهر رمضان رحلت نمود و چون شرح حال او و امثال او در ذیل این دفتر که وزنامچه فتح
و ظفر است محرر میگردد درین مقام طریق اجمال پیمود دیگر دلو محمد سلطان شمس الدینلو که در سلک امرای قراباغ
انسلاک داشت در دار السلطنه اصفهان مریض گشته در معموره ارم بنیاد فرح آباد پهلو بر بستر هلاک گذاشت
و خاقان گردون منزلت بنا بر رعایت حقوق خدمت وی امارت ایل شمس الدینلو را بایلیم بیک برادر او
کرامت فرمود دیگر از سفر گزینان شهرستان عدم مرتضی قلی خان ولد امیره سیاوش گسکری حاکم گسکر بود که
اثنای سفر خیر اثر مازندران در فرح آباد بیمار گردیده تا فیروزکوه صاحب آزار بود و گمان آنکه
تغییر آب و هوا سبب تبرا باقی قضا خواهد شد او را بگرفتن نا توان بطهران بردند و مداوای تغییر آب و هوا نیز



معینه نیفتاده در آنجا روی بعالم آخرت نهاده و چون پسرانش در صغر سن و اطفال خرد سال بودند حکومت
گسکر بیهبود خان و بعد از ان بسیف سلطان غلام خاصه شریفه تعلق گرفت دیگر حکیم عنایت الله
یزدی از جمله اطبای خاصه شریفه بود که در فیروزکوه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده بدرود جهان گذران نمود
و عنایت خسروانه زوجه وی را که صبیه حکیم زین الدین یزدی و حکیم عهد و خادمه خادمان حرم عالیه
بود بزبان گوهر بار پرسش فرمود کشف نقاب از چهره سوانح سال بیست و پنجم جلوس همیون که مطابق تخاقوی ئیل ترکی
و موافق سنه الف و ثلثین هجری بوده چون از جامه خانه صنع مبدع مغلوب جل جلال قدسه پر سال تشریف تجدید
سال بر قامت زمانه راست آمده و میآمد خلعت نوروزی این سال فرخ فال را سلطان چهار بالش
عناصر و اجرام بهنگام اشتغال از زمستانخانه حوت بیت الشرف خویش روز شنبه بیست و نهم ماه ربیع الاول
سال مذکور کرامت فرمود جشن نوروزی خاقان روز گار در گلزار همیشه بهار مازندران بهشت نشان
روی نموده ابواب خوشدلی و شادمانی بر روی زمانه و زمانیان گشود و بعد از انقضای فصل بهار که هوای
آن دیار با خوش نشینان گلستان از در گرمی در آمده وقت آن رسیده که رایت آفتاب اشراق بصوب صواب
ییلاق در حرکت آید اورنگ آرای سریر کیان از مازندران بهشت نشان بصوب دار السلطنه اصفهان روان
گردیده در سعادات و اعزاز مه اوقات دار السلطنه مزبور رسیده و از سوانح اقبال که در اوایل این
سال خیر مال بظهور انجامید تخت معاودت تخته بیک یوزباشی استاجلوست که بطریق سفارت بدیار روم
رفته بود بمرافقت محمد آقا نام شخصی از ارباب اعتبار آن دیار که سلطان عثمان خواندکار بر رسم ایلچیگری
بدرگاه آسمان جاه فرستاده بود در موکب معلی بار اقامت گشوده بتقبیل بساط بوس سربلند گردیدند و محمد
آقا مکتوب صداقت اسلوب و نامه موقت ختامه سلطان عثمان و عرایض اخلاص مضمون وزرا و ارکان
دولت وی را که در باب تاسیس مبانی صلح و صلاح و تاکید قواعد صداقت و اتحاد نگارش پذیرفته بود
از نظر کیمیا اثر گذرانیده سلسله جنبان اعزاز و احترام خود گردانید دیگر از سوانح اقبال توسل
میرزا والی ولایت کیچ و مکران باستان گردون منزلت و باعث بر ادراک این موهبت آن بود که
چون ولایت مذکور بدیار تته و سند از مملکت هند اتصال دارد و از آگره و دهلی که دار الملک پادشاهان
هندوستان است برکنار افتاده از ین راه کمتر اقتدار سلاطین هند از تسخیر آن ولایت کوتاه است
سلاطین آن سرزمین از ولایت کیچ و مکران بمحقر پیشکشی قناعت نموده آن ولایت را از نوع
هندوستان و باج گزار خود میشمردند و زیاده تعرضی بوالیان آن ولایت نمیرسانند و بنابر اتصال
آن ولایت بدار الامان کرمان و سیستان و هر مزکه از اعظم بلاد ممالک محروسه خاقان کشورستان

اراده تسخیر آن ولایت و مقرر فرمود که گنجعلی خان حاکم کرمان با لشکر آن کشور گذر کرده قلاع
و حصون آن ولایت را مسخر سازد و مشار الیه چنانچه در محل خود ایمایی بآن شد نطاق فرمانبرداری
بر میان تسخیر آن ولایت روان گردیده قلعه بن فهل را بقهر و غلبه مسخر گردانید و ملک شمس الدین والی
بن فهل را که از جمله ملوک کیچ و مکران بود اسیر و دستگیر بپایه سریر گردون نظیر رسانید و بعد از این
فتح نمایان فرامین عنایت آمیز بنام امیران و لایت عز صدور یافته ملکشاه حسین که از ملک زادگان سیستان
بود به رسانیدن آن طریق مسارعت نموده بود لاجرم ملک میرزای مشار الیه که از عاظم و لات آن ولایت
بود بسلبدی بخت بیدار خود راه بدرگاه خلایق پناه رسانیده در دار السلطنه اصفهان بسعادت پای بوس
و شرف نوازش و عواطف خسروانه ممتاز و سرافراز گردید و بعد از آنکه نقد عیار اخلاص و عبودیت وی
بمحک قبول رسید خدمتش را بافزار نجاح مآرب و ملکی ملک موروث و اعطای تاج و کمر و اسب با زین
ولگام زر و سایر تشریفات شاهانه و نوازشات خسروانه سرلند و بدیار خود مرخص گردانید دیگر
از سوانح دولت افزا توسل عبدالرحیم خواجه ولد کلان خواجه بخاری بوسیله سفر خیر البلاد بدرگاه پادشاه
والانژاد بود و بنا بر آنکه خواجه مشار الیه در بخارا از زمره سادات جویباری و از سایر خواجهای ماوراء
النهر بعلو نسب و سمو حسب و وفور قرب و منزلت در نزد سلاطین آن مملکت و افزونی جاه و ثروت
امتیاز تمام داشت چون خبر قرب ورود وی بدار السلطنه اصفهان بعرض خاقان مهمان نواز رسید از
راه مزید امتیاز مشار الیه مقرر فرمود که صدور عظام و سادات و علمای کرام باستقبال وی اقبال نموده
ابواب اعزاز و احترام تمام بر روی حال وی گشودند و در روز چهارشنبه بیست و سیوم شهر شعبان در
منازل دلکش و مساکن فرح افزا بار اقامت گشوده روز دیگر آفتاب عنایت شاهانه خدمتش را از خاک
بی قدری برگرفته بدیدن وی تشریف حضور ارزانی فرموده و همواره بعواطف بیکران و مراحم بی پایان
ممتاز و سرافراز روزگار میگذرانید تا وقت آن رسید که سالک شاهراه کعبه مقصود گردد و بنا بر عرض
مرض که مدتی امتداد یافت چون در آن حال احتمال وصول بمنزل مقصود محال می نمود بجدید در مهمانسرای
عاطفت خسروانه بار اقامت گشوده فسخ آن عزیمت نمود دیگر از سوانح اقبال توجه خاطر والا به
تماشای آوردن آب کرنک و ملاحظه سعی و اهتمام کارکنان قوی چنگ در اجرای آن بدار السلطنه
اصفهان حلاصه این مقال آنکه چون الویه دولت و اعلام اقبال از مقر سلطنت بزوال این عزم صواب
شقه گشای گردیده بییلاقات آن حدود رسید امام قلی خان امیر الامرای فارس و حسین خان بیگلربیگی
لرستان و جهانگیرخان بختیاری و صفی قلی خان حاکم همدان و اکابر و اعیان فارس و اصفهان که



بابن خدمت ارجمند سرلند بودند جبین ضراعت بر زمین اطاعت سوده پادشاه سرافراز را بلند نوبت و نشیمی
فراز آن خدمت نمایان و سعی و اهتمام خود در آن کار نمودند و موکب ظفر ورود بمقر عز و شرف خود
معاودت نمود دیگر در این سال بنا بر وفور اختلال در احوال عربستان بسبب قتل سید راشد والی آنجا سید
منصور برادر سید مبارک را که بضرورت تمشیت مهام سید راشد بموجب فرمان بخراسان اقامت بدار المومنین
استراباد کشیده در آنجا مقیم بود منظور نظر تربیت و عنایت و بدرگاه معلی طلب نموده بافسر ایالت و
دارایی عربستان و لقب ارجمند خانی سرلند فرمود و چون عبدالله لقمان در حویزه کوچک بپشت گرمی
حصانت سکوک و سیط ماهاب و بعضی از مشایخ اعراب پا بمیزی در از دستی در آن جلد و سر زیاده
سری میکرد رقم حکم همایون نفاذ پیوست که حسین خان بیگلربیگی لرستان و علی سلطان چشایی حاکم شوشتر
کمر امداد و معاونت سید منصور خان بر میان بسته با سپاه و لشکر بر آن ولایت گذر کنند و خدمتش را بر مسند
ایالت آن ولایت متمکن ساخته دست اقتدار زیاده سران آن دیار را از کر سپاری حکم را بی وی کوتاه
کنند و ایشان از راه امتثال فرمان چون لشکر بعربستان کشیدند عبدالله لقمان و دیگران بجز
اطاعت فرمان چاره ندیده محالی را که در تصرف داشتند بوالی عربستان باز گذاشته امرای مذکور
رایت مراجعت بدیار خود افراشتند و همچنین چون در این سال فرنگیان پرتگال از جزیره قشم که منبع آب
جرون است قلعه متین و حصن حصین اساس افکنده در حفظ و حراست و تعیین حارس و کوتوال و لوازم
اسباب قلعه داری اهتمام بقیاس مینمایند امام قلی خان امیر الامرای فارس حسبی الامر بتسخیر و تخریب قلعه
مذکور روان و حقیقت بآستان گردون نشان عرض نموده شرح گوشمال فرنگیان پرتگال و تسخیر و تخریب
جزیره جرون در محل خود از مساعدت وقت ماموم است ان شاء الله تعالی و چون رای رزین خسرو روی زمین
پیوسته بتاسیس مبانی دین و اعلای اعلام ملت متین متعلق بود در این سال خیر مآل اقتضای آن نمود که
ارامنه محال فریدن و توابع که قرب جوار بمایر الوار بختیاری دارند قدم در دایره اسلام نهاده از کیش
نصاری اجتناب و احتراز لازم شمارند لاجرم محرم حریم قرب خدمت میر ابو المعالی نطنزی مجلس نویس را
بابن خدمت ارجمند سرلند فرموده بمیان آن جماعت روان نمودند و بعد ورود این فرمان قریب بهزار کس
از ارامنه محال مذکوره بسعادت اسلام دریافته کنایس و معابد ایشان مدارس و مساجد اهل ایمان گردید و
این خبر جاری بدار المومنین مازندران ساری گردیده فرمان جهان مطاع نفاذ پیوست که تمامی ارامنه و مجوس نصاری
که از راه امتثال فرمان بآن خطه علیه نشان نقل مکان نموده باشند سالک شاهراه دین قویم و منهج مستقیم
بوده کنایس و معابد ایشان بدستور مدارس و مساجد اهل ایمان گردد لهذا باشاره والا از میان علمای آنجا شور

مولانا محمد علی تبریزی که سعی بانجام این کار و خدمت شایسته بآن ولایت پیوست و کافهٔ ارامنهٔ آن دیار سلسلهٔ
اطاعت فرمان قدم در طریق مسلمانی نهاده ابواب سعادت ابد و بقای مخلد بروی خود گشادند ذکر برخی از
سوانح ایشان و میلان خاطر خاقان بجانب یورش خراسان و سایر علل و اسباب که وقایع و سوانح متعلقه بآن است
چون در طی نگارش جرائد افتخارات زمان دولت ابدی اعتصام خاقان گردون غلام بتقریب اعلام احوال اولاد
بهرام میرزا که میرزایان قندهار اشاره باشیان است بوضوح پیوست که ولایت قندهار ملک موروثی این سلسلهٔ
علیه است و درین چند سال که بعد از دستی حوادث روزگار و غلط کاری میرزایان قندهار رکنه اقتدار
سلاطین دیار هند بکنگرهٔ تسخیر حصار قندهار رسیده آن دیار را بحوزهٔ تسخیر و تملک کشیده بودند و هر چند بنا
بر تشیید مبانی خلت و وداد و تاکید قواعد صداقت و اتحاد فیمابین خاقان والا نژاد و زیور آرای
تخت و دیهیم شاه سلیم فرمانفرمای هندوستان خیال استرداد آن دیار و بلاد بر خاطر اقدس خطور نمی‌نمود
اما بمقتضای رعایت ناموس سلطنت همواره تسخیر و تصرف آن ولایت پیش نهاد خاطر عزت و حمیت
خسروانهٔ آن حضرت بود و مظنون بل متیقن میشمردند که در عالم پاس دوستی و صداقت از طرف پادشاه والا
جاه در تسلیم چهار دیواری که بر رهگذار سیلاب حوادث بنا نهاده اند مضایقه نبوده عنقریب بتقریبی
شایان کلید آنرا بکارکنان دولت ابد بنیان خواهند سپرد و چون درین مدت از آن طرف شمیم تسلیمی
بمشام اتحاد نمیرسید و اضداد و حساد تیغ زبان بر مسلوبان دولت ابد بنیاد کشیده بودند بهنگام
خان عالم ایلچی آن جناب اظهاری درین باب شده بود و درین اوقات چون از ثغر ... سعدی
عرضداشت دولتخواهان آن سرزمین بمرتبهٔ یقین پیوست که نقش حصول این مدعا بخوبی آید کو بی
بیهوده نالان هرزه درا مطابق مأمول نخواهد نشست لاجرم بر ذمت عزم قضا توام لازم آمد که بنا بر
پژوهش احوال ساکنان خطهٔ خراسان و رفع اختلالی که از رهگذر شور و شر اوزبکان بحال عجزه و
رعایای بعضی از محال آن دیار رسیده ماهچهٔ الویهٔ اقبال و اعلام جاه و جلال بر ساحت آن ولایت
پرتو افکن گردد که هم بتقریب قرب جوار سریرآرای سلطنت آن دیار سلسله جنبان مراعات صداقت و
اتحاد گردیده بی چون قندهار را بمعین شیمه سار دوستی و برادری را از غبار کلفت و خس و خار کدورت
پاک سازد و هم بزور سرپنجهٔ اقبال گوشمال اوزبکان بدفعال که در مدت چند سال که خاقان بلند اقبال
در ولایت آذربایجان و دیار گرجستان باشغال ضرور سلطنت نیز و اشتغال داشتند از در درازی
دستی و قیل و قال در آمده بکرات لشکر بخراسان کشیده بودند بر وجه دلخواه روی نماید و بهانهٔ دیگر که جهت
وقوع آن درین سال بمسامع جلال رسیده جزو اخیر علت تامهٔ یورش خراسان گردید آن بود که اوزبکیهٔ بلخ سلسلهٔ





جمعی از آوارگان بیابان فتنه و فساد و گمرهان طریق اطاعت و انقیاد از ارباب نفاق و
جمشیدی و امثال ایشان که پیوسته در کمین دزدی و حرامیگری منتهز فرصت بودند شبی علی الغفله بر
سر قلعهٔ بالا مرغاب تاخته دزدانه و عیارانه خود را بقلعه انداخته قلعه را مسخر ساختند و فوجی از غازیان
قزلباش که بحفظ و حراست قلعه قیام داشتند سربازانه قدم در معرکهٔ دفع ایشان گذاشته تا جان
داشتند رایت معارضه و مقابله افراشتند و بعد از آنکه تیغ بیدریغ جمعی آن گروه مکروه بر جادهٔ فنا
آن طائفهٔ بدفعال کوتوال قلعه را که از اعیان طبقهٔ شاملو بود گرفته به بلخ فرستادند و چون قلعه
بحیطهٔ ضبط و تسخیر آن جماعت در آمد پای زیاده سری پیشتر نهاده دست جرأت بتاخت و تاراج
بادغیس و قتل و اسر چندی از طائفهٔ شاملو که در آن ولایت بودند گشادند و رفته رفته کار فتنهٔ
ایشان بجائی رسید که در صدد تلافی و انتقام رستم محمد خان خلف ولی محمد خان که در سال
گذشته با دو سه هزار اوزبک خونخوار که ملازمت وی اختیار نموده با او همراه بودند بتاخت اندخود
و شبورغان رفته خرابی بسیار بآن دیار رسانیده بود در آمده لشکری گران بقصد تخریب و تسخیر او
و شافلان که واسطة العقد بلخ و خراسان و محل ستم رستم محمد خان مقرر است روان نمودند و با آنکه قبل از
ورود آن لشکر هزیمت اثر رستم محمد خان با بهانهای نهانی از عزیمت ایشان باخبر شده رخت اقامت
بهرات کشیده بود و مردم او به وشافلان نیز رو بتحصن بقلاع و حصونی که داشتند گذاشته بودند
از راه آمد و رفت اوزبکیه خرابی بهیات بآن دو ولایت راه یافت و باعث دیگر بر تصمیم عزیمت
خراسان آن بود که در خلال این احوال بعرض خاقان بلند اقبال رسید که قرا التمه نامی از سرداران اول
اوزبک که در سالهای گذشته لشکر بخراسان کشیده شکسته و پریشان فراری معرکه ستیز گردیده بود
و درین مدت در آن ولایت سرگردان و بی نام و نشان میگردید درین سال بخیال آنکه شاید دست
جاه و جلال رستم محمد خان بکمند احتیال تواند بست در حوالی چیچوان از ولایت غرجستان قلعهٔ بنا
نهاده و در آن قلعه ابواب اقامت بر روی خود گشاده القصه بجهات مذکوره یورش خراسان در
آینهٔ ضمیر خورشید نظیر عکس پذیر گردیده فرمان قضا امضا بعز نفاذ رسید که توجیهان جز جار و ...
خراسان را بعساکر ظفر نشان رسانیده جنود ظفر ورود را بموکب مسعود حاضر گردانند و چون وقت آن
رسید که اعلام جهان ستانی بعزیمت تسخیر کشا و مرحله پیما گردد قاید قضا بمقتضای مصلحت وقت
عنان عزیمت آنحضرت را بصوب اقامت منعطف ساخته مزاج قدسی را روزی چند از طریق استقامت انحراف
و بعد از آنکه از دارالشفای وننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین نوشداروی صحت

عاجل و شفای کامل کرامت شده مزاج همایون بحال اعتدال آمد چون از رهگذر ضعف و نقاهت کثرت
شوکت ظفر خاصیت بصوب صواب خراسان فی الجمله متعذر بود مقرر فرمود که از عساکر ظفرنشان قورچیان
عظام بسرکردگی عیسی خان قورچی باشی و آقایان و سایر ملازمان درگاه بهمراهی علیقلی خان ایشیک
آقاسی دیوان بیکی و غلامان و تفنگچیان بسرداری منوچهر بیگ یوزباشی غلامان والد قرچقای خان
سپهسالار بصوب خراسان روان شده در نیشابور قشلاق نمایند که چون ماهچه رایت ظفر علامت بران
ولایت پرتو وصول اندازد حالت منتظره نبوده باشد و بتسیم این فرمان بحر ظفر امواج افواج
عساکر ظفرنشان متلاطم و مواج گردیده فوج فوج و گروه گروه رخت اقامت بولایت نیشابور کشیدند
و جمعیت سپاه منصور در نیشابور را آوازه نهضت همایون بصوب صواب خراسان نزدیک و دور
رسانیده سلاطین ماوراءالنهر خصوص ندر محمد خان والی بلخ را بارسال رسل و رسایل محرک سلسله دوستی
و وداد و بانی مبانی کاخ صدق و اتحاد گردانید خلاصه این مقال و تفصیل این اجمال آنکه چون خبر توجه
خاقان بحر و بر بصوب صواب خراسان همسفر باد صرصر بآن کشور رسید قیامت خفته را در میان طوایف
اوزبک و چشمهای بیدار و سلاطین آن دیار را از جرأت و جسارت و اعمال ناهنجار خود که از ایشان بعهد
ظهور رسیده بود نادم و شرمسار گردانیده بیشتر از دیگران ندر محمد خان فرمانفرمای بلخ از راه قرب
جوار بفکر کار خود افتاده بارسال رسول زباندان و اهدای تحف و هدایای شایان ابواب مآل اندیشی
بر روی خود کشاده پاینده میرزا نام جوری آقاسی خود را که در میان اوزبکان عبارت از قورچی باشی
است برسم سفارت با مکتوب صداقت اسلوب و تحف و هدایای مرغوب بپایه سریر اعلی فرستاده
سفارشهای اخلاص آمیز اتحاد انگیز داد و ایلچی مذکور پیشتر از آنکه کوکبه جاه و جلال از مقر سلطنت بی
زوال بصوب خراسان روان شود در دارالسلطنه اصفهان بعز بساطبوس سربلند گردید و مکتوب فراغت
اسلوب و تحف و هدایای مرغوب ندر محمد خان را که از آن جمله چهل و پنج اسب اشهب حصاری و قرقزی
و بدخشی بود از نظر اشراف اثر گذرانید و همچنین عریضه اخلاص آیین والده ندر محمد خان را که از
بنات مکرمات سادات عالیدرجات رضوی و همشیره مخدره میرزا ابوطالب خلف میرزا ابوالقاسم
رضوی مشهدی بود و در زمان فرمانفرمایی عبدالله خان و استیلای عبدالمؤمن خان ناخلف وی بر مشهد
معلی در محکمه قضا عقد ازدواج آن سیده جلیله با تیلیم خان والد ندر محمد خان اتفاق افتاده در آن دیار
بدرد غریبی گرفتار بود بتأیید مودت خاتمه ندر محمد خان نمود و مضمون عرضداشت بعد از اظهار بندگی و
دعاگویی موروثی تمهید معذرت تقصیرات گرامی خلف که بضرورت وقوع نزاع و کلفت فیمابین او و رستم محمد خان

عمزاده



عمزاده وی در بین ملت بوقوع پیوسته و لشکرهای اینجا گر رقم عفو و بخشایش بر جراید جرایم کشیده
آید بازاء آن ابواب یکجهتی و اخلاصمندی بر روی روزگار خود گشوده مدت العمر بقدم دوستی و صداقت
طریق اطاعت و متابعت بپیماید و چون پاینده محمد میرزا ایشیک آقاسی و زباندانی تبلیغ رسالت نمود
خاقان گردون منزلت ابواب عواطف بیکران بر روی وی گشوده بلفظ گهربار در جواب آن
سخنان فرمود که بر عالمیان چون آفتاب تابان روشن است که درین چند سال که اولیای دولت و اعلام
اقبال بنابر اشتغال باشغال ضروری دولت بیزوال در ولایت آذربایجان و گرجستان آسمانسای
بود از آن سلسله ابواب درازدستی و زیاده روی و تاخت و تاراج نسبت بمردم خراسان کوتاهی نمود و
تلافی و تدارک آن بر ذمت غیرت شاهانه و همت خسروانه واجب و لازم و فرض و متحتم می‌نمود اما چون
درین وقت ندر محمد خان بارسال نامه صداقت عنوان سلسله جنبان اتحاد و ائتلاف گردیده و اظهار
کمال اخلاص و یکجهتی خود را عذرخواه جرائم هنای بیجای خود گردانیده ما نیز بنابر مراعات جانب مصادقت
و موالات و خیریت عواقب دوستی و وداد و رعایت طرف سیده مخدره والده وی که اسوه مخدرات
سادات عالیدرجات این دیار است بمقتضای لما مضی لا یذکر از آنچه گذشته گذشتیم و از مقربان
بساط قرب یکی را برسم سفارت بآن ولایت می‌فرستیم که مؤسس مبانی مصالحه و مؤکد قواعد دوستی
و وفاق بوده آگاه باشد که امام قلی خان نیز که برادر بزرگتر ندر محمد خان و خان کلان ترکستان است در
مقام صداقت و دوستی است اساس این بنای خیر را چنان بقواعد عهد و پیمان پایدار گرداند که برج و
دیوار از آسیب تخریب و اندراس مصون و محروس باشد و مع ذلک چون کوکب همایون بنابر انتظام
مهام خراسان درین نزدیکی از مغرب شرف خیمه بیرون خواهد زد ان شاء الله تعالی بعد از ورود موکب مسعود
بآن حدود در آنچه مقرون بمصلحت وقت و مشحون برفاه حال خلق الله و لایق دولت و حفظ ناموس
سلطنت باشد بعرصه ظهور خواهد پیوست القصه پاینده محمد میرزا در مدتی که بر سر خوان عنایت و احسان مهمان
بود پیوسته منظور نظر عواطف بیکران و مشمول عواید انعام و عوائد احترام روزگار میگذرانید و چون
وقت آن رسید که رخصت انصراف حاصل نموده مقضی الاوطار بدیار خود باز گردد بتجدید وی را بانواع
دلجویی انعام و احسان سربلند و مرخص و محمد صالح بیگ وزیر سابق شیروان را که شایسته امر سفارت بود
به تبلیغ رسالت و مرافقت وی نامزد فرمود و نامه صداقت ختامه که در جواب مکتوب فراغت اسلوب
ندر محمد خان و منشور با مهر الستر و عنایت و عاطفت باسم سیده مادر وی رقم زده کلک گوهرسلک شده بود بمهر همایون
مزین و مشحون تسلیم پاینده محمد میرزا و خدمتش بصوب مقصد مرحله پیما شد و عبدالرحیم خواجه نیز که محرم

سفر خیر المآل در خطهٔ اقامت با آستان گزیده و رشته کشیده بنابر عرض مرض سست اعتدالش از دامن حیات
آن موهبت کوتاه گردیده در آن اوان در درگاه جهان پناه وارد آمده و رفت ایلچی نذر محمد خان بجانب
رفاه حال خلق اندیشیده مبانی صلح و صلاح بود به دستوری آن حضرت موافقت پاینده محمد میرزا
اختیار نموده طریق معاودت به ولایت ماوراء النهر نمود اما باعث ارسال ایلچی مذکور از اقوال مترددین
دیار ماوراء النهر بطریق اجمال آن که در آن اوقات چون سلاطین قزاق با یکدیگر طریق اتفاق نموده
دست جرأت به تسخیر تاشکند و آن حدود گشوده بودند پیوسته اثر شور و شر ایشان به نواحی
ملک سمرقند میرسید امام قلی خان برادر مهتر نذر محمد خان که پادشاه ماوراء النهر بود لشکر به دفع
ایشان کشیده در حدود شاهرخیه از سلاطین زادهای قزاق منهزم و قریب هزار نفر از لشکر وی
در آن سفر عرضهٔ تیغ تلف گردیده بود و بعد از این شکست نمایان دست مدد امداد به برادر کهتر زده
کسان بطلب سپاه و لشکر بلخ نزد نذر محمد خان روان نمود و چون از نذر محمد خان از راه قرب جوار
رستم محمد خان به ولایت بلخ و بهانهٔ شهر فرصت بودن وی در تسخیر آن امدادی ننمود و جوابی بدلخواه
نشنود با معدودی چند بی‌تکلفانه بعزم ملاقات برادر کهتر طریق بلخ پیمود و نذر محمد خان از راه رعایت
خان کلان یلنکتوش بهادر را با فوجی از لشکریان بلخ و توابع به مرافقت برادر مأمور نموده امام قلی
خان با آن لشکر گران طریق معاودت پیمود و چون وارد بخارا گردید به کمر انتقام لشکر قزاق بر میان
لشکری گران فراهم آورده متوجه سمرقند گردید و یلنکتوش بهادر را با فوجی از سپاه و لشکر که بر رسم
منقلای پیشتر از خود روان نموده بود چون تلاقی فریقین روی نمود دیگر باره کاری نساخته مجال ایستادن
طریق هزیمت پیمودند و بوساطت صلاح اندیشی هاشم خواجه بابی که پیر و مرشد سلاطین آن سرزمین
بود فیما بین امام قلی خان و سلاطین قزاق تخفیف [illegible] محمد خان گرگ آشتی روی نموده هر یک
طریق معاودت به مقر سلطنت خود پیمودند و نذر محمد خان که از بیم سطوت رستم محمد خان در بلخ
آرام نداشت از آن شکستهای پی در پی بنیای کار مآل اندیشی خود در ابراز ارسال رسول و التماس امر مصالحه
چنانچه گذشت گذاشت القصه بعد از رفتن نام برده اعلام نصرت لوا در بیست و پنجم شهر ربیع الثانی از
دار السلطنه اصفهان بصوب صواب خراسان پرچم کشا و از راه کیپا بانک و طبس گیلکی مرحله پیما گردید
جشن نوروز سلطانی سال آینده چنانچه در محل خود رقم زدهٔ کلک جواهر سلک خواهد شد ان شاء الله تعالی
در طبس گیلکی بوقوع انجامید دیگر از سوانح اقبال آیین ملک عنبر ایلچی نظام شاه والی احمد نگر از
کشور هند دکن به عتبهٔ علیا و درگاه معلی بود خلاصهٔ این مقال آنکه چون پیوسته سلاطین دیار دکن از راه

تشیع

تشیع و دینداری خود را از هواخواهان و منسوبان دودمان ولایت نشان شمرده و می‌شمرند درین سال
فرخ فال نظام شاه نیک بخت یاور ملک عنبر مشار الیه که حبشی نژاد و بانی مبانی دولت خداداد آن سلسله
و عارج معارج قابلیت و کمال و سپهسالار نظام شاه و به حبش خان معروف بود به رسم سفارت روانه
درگاه جهان پناه نموده بود و موی الیه در بار نه رواق بهشت نشان بعز بساط بوس ممتاز و سرافراز گردید
بعد از تبلیغ رسالت و اظهار عقیدت و اخلاص موروثی نظام شاه پیشکشهای لایق کشیده در آن خطه
خلد مثال ملازم رکاب اقبال و مهمان عزیز موائد افضال بود و چون همای چتر همایون فال از آن
خطهٔ خلد نشان بصوب صواب دار السلطنه اصفهان بال اقبال گشود از خاقان بهیال رخص و بلندی بخت
بیدار بزیارت روضهٔ مقدسهٔ متبرکهٔ عرش درجهٔ رضیهٔ رضویه علی مشرفها الف الف تحیة و ثناء
همت خیر امنیت خود ساخته روانهٔ مشهد مقدس معلی گردید و بعد از ادراک آن موهبت رایت
رجعت افراخته خود را در اصفهان بشرف پای بوس سربلند گردانید و در اسفار خیر آثار خراسان
و قندهار ملازم رکاب اقبال بود دیگر از سوانح غریبهٔ این سال کتحال شاهزاده حسرت مآل سلطان
محمد میرزا بود که در اثنای این سال شآمت خیال محال آفت زوال بجهان بین وی رسیده دیده از
نعمت تربیت و عنایت والد بزرگوار پوشیده و با وجود آنکه از غلط کاری خود دید آنچه دید سرمهٔ
مآل اندیشی به دیدهٔ حقیقت بین نکشیده عازم آن گردید که سلبدی گم کرده راهی جمعی ناهموار کان طرق
آگاهی بطرفی راهی گردد و بنا بر آنکه حوصلهٔ رفقای وی طاقت حمل آن بار گران نبود عباسقلی ولد
محمد حسین بیگ توشمال که یکی از ایشان بود افشای راز شاهزادهٔ نادان در خدمت قبلهٔ جهانیان
نمود و عطوفت جبلی و مروت ذاتی آن حضرت بآنچه بوی رسیده بود قناعت نموده ابواب رفاهیت
وسعت معیشت بر روی وی گشوده و آنان که سلسله جنبان گمراهی شاهزاده گردیده بودند بفرمان
قهرمان قهر بیاسا رسیده طریق عدم پیمودند و همچنین میرزا طالب خان وزیر دیوان اعلی که خلف ارجمند
مرحوم حاتم بیگ اعتماد الدوله و منظور نظر تربیت و عنایت بود درین سال شآمت مصاحبت جهال و
مداومت ساغر پیمائی مال امال از مدارج جاه و جلال نزول نموده معزول گردید و سلمان خان ولد شاه علی
میرزای نوادهٔ عبد الله خان که بشرف مصاهرت این دودمان عالی الاسر افراز گشته قدم بر مسند وزارت
اعظم گذاشت و هم درین سال جمعی از اجامره و اوباش و ابطال رجال که در دار المؤمنین قم سلسله جنبان
فتنه و فساد و باعث آزار و اضرار مردم آن دیار بودند بکمند اقتدار دولت پایدار گرفتار آمده از راه
رفاه حال خلق الله در دار السلطنه اصفهان بسیلی تیغ سیاست طریق سقر پیمودند و چون شنیده بودند مصراع

کی بی رفیق بجایی نمی توان رفت ﴿﴾ از راه بینش ببنی شاه علی بیک نامی از اعیان طایفه شاملو را حسن
معاشرت شفاعت خواه گناه خود ساخته بودند لاجرم چون آن خون گرفته زبان باستشفاع
آن جماعت گشوده خود را ضامن و بدنیک ایشان باز نمود قهرمان قهر بجرم ارتباط و آشنایی
با آن تیره روزان او را نیز در راه سیاستگاه همسفر ایشان نمود که گفته اند نظم بیا مؤمن کیمیای
سعادت ﴿﴾ ز صحبت بد جدایی جدایی ﴿﴾ دیگر از سوانح این سال ارتحال جمعی از مشاهیر امرای عالی
بجهان جاودان و از آن جمله صدرنشین سریر سیادت و صدارت قاضی خان صدر بود که چنانچه در محل
خود گزارش یابد در اوایل این سال طریق ارتحال پیمود دیگر از سفرگزینان شهرستان جنان شیخ اجل
و مقتدای اهل حق و یقین شیخ بهاء الدین محمد عاملی طاب الله مضجعه است که نمونه از گلهای
رنگارنگ بهارستان فضل و افضال آن یگانه گوهر بحر دانش و کمال در ذیل حدیقه دویم از این جهانی خلد
مثال بیشا خامه [illegible] اظهار شگفتگی دارد و کیفیت ارتحال آن سر دفتر اهل حال بر سبیل اجمال آنکه
درین سال و زنی شیخ مبرور را ادراک سعادت زیارت قبور بمقبره مشهوره قطب السالکین بابا
رکن الدین برده در آنجا بادای نماز و عرض نیاز مشغول میباشد در آن اثنا از مزار یکی از غنودگان
مضاجع خاک آوازی هولناک بگوش هوش آن یگانه روزگار میرسد که خبردار باش که سفر نیز
و قرب جوار آسودگان این دیار نزدیک است و پس از آن جمعی از اسرار خفیه پنهان و نام
و نشان خود زبان گشوده شیخ را سالک شاهراه تیقظ و انتباه میگردانند و بعد از ظهور این واقعه
غریبه آن جناب ترک صحبت احباب و موانست شیخ و شاب نموده ارباب استفاده را چند روزی از
فیوضات افاده بی بهره نموده بسعی و اهتمام تهیه سفر دار السلام مشغول میشود و چون محرومی از
فیوضات مباحثه آن قدوه انام بر تلامذه عظام گران بوده براهین عقلیه و دلایل نقلیه را برام
تمام خدمتش را بمباحثه و مطالعه مشغول میباشند و سه ماه دیگر آن یگانه زمانه بهانه رسانیدن فیوضات
جاودانه در صدد رسیمان [illegible] آمده بافاده علوم دینیه و معارف یقینیه قیام و بمقتضای حقوق نعمت
شناسی در اتمام تالیف شریف جامع عباسی اهتمام تمام داشت تا آنکه در چهارم شهر شوال این سال پهلو
بر بستر بیماری و ناتوانی گذاشت و بعد از یک هفته در دوازدهم ماه مذکور طایر روح قدسی را از
قفس تنگ بدن باشیان جنان پرواز داده ابواب اندوه و ملال بر روی ارباب دانش و کمال و اصحاب
فضل و افضال گشاده در آن روز که این سانحه غم اندوز روی نمود با آنکه خطه خلد نشان اصفهان از
ملتزمان موکب شاهنشاهی تهی و شاد روان جلال خسرو آفاق در متنزهات ییلاق آسمان سای بود

بجوم

هجوم خلایق در نقل نعش محفوف بمغفرت بجدی انجامید که راه برآمد شد نفس تا بتردد مترددین پیش و پس جنازه
مغفرت اندازه چه رسد تنگ بود و دست اکابر و اعیان بدامن تربیع آن غریق بحر القدس نعش
شریف آن یگانه عالم در آن هجوم عام بدشواری تمام بمسجد جامع عتیق رسیده علمای اعلام بتغسیل و تکفین
آن قدوه انام مشغول گردیدند و بعد از فراغ از ادای نماز جنازه شریفه را ببقعه متبرکه سید الساجدین
امام زین العابدین سلام الله علیه الی یوم الدین که مضجع مطهر دو امامزاده عالی درجات نقل نموده از آنجا
روانه مشهد مقدس معلی و در منازل متعلقه بآن سفر گزین ملک بقا در قبه که مدرس شریف آن جناب
و در پایین پای مبارک واقع بود چون گنج در زمین دفین ساختند افاض الله علیه شآبیب
الغفران و بعد از ارتحال شیخ بزرگوار گوهرکشان لآلی اشعار تواریخ غرایب آثار در سلک نظم
کشیدند از آن جمله گوهر نظم این تاریخ از بحر طبع میرزا طالب خان اعتماد الدوله بکنار رسیده بوده
و هو هذا قطعه رفت چون شیخ ز دار فانی ﴿﴾ گشت ایوان جنانش ماوای ﴿﴾ دوستی جست ز من
تاریخش ﴿﴾ گفتمش شیخ بهاء الدین وای ﴿﴾ و همچنین نظم افسوس ز مقتدای دوران ﴿﴾ از شایح طبع
محمد صالح بیک منشی برادرزاده مرحوم اسکندر بیک مولف تاریخ عالم آرا تاریخ این سانحه غم افزا
اتفاق افتاده و در نظر آن داد بلاغت داده خذرا عن الاطاله بشرح آن نپرداخت دیگر از
مسافران دیار خاموشان فریدون خان حاکم استراباد است که در ییلاق ساور پهلو بر بستر ناتوانی نهاده
از بهر معالجه و مداوا بشهر قزوین فرستادند و چون پیمانه حیاتش لبریز شده بود معالجه و مداوا فایده
نداده روی بعالم آخرت نهاد و چون بشرحی که در ذیل این دفتر محرر میگردد از ترتیب یافتگان
خاقان هفت کشور بود جسدش را بمشهد معلی نقل و دفن نمودند و ایالت آن ولایت بحسب بهبود
خان چرکس پس از آن نا بر ظهور افزونی غرور و ناسازی آن زیاده سر معزول و فرمان فرمایی آن
خطه معمور بخسرو خان که از جمله غلامان زرین کمر خسرو بحر و بر بود مفوض و مرجوع شد گفتار در سوانح
اقبال سال سی و ششم جلوس همیون خاقان جهانگیر مطابق تخاقوی ئیل ترکی و موافق هزار و سی و یک هجری نبوی جشن
نوروزی این سال فیروزی همایون فال با راستگی بهشت و بهار در معموره طبس گیلکی که در آن
اوان از راه توجه موکب اقبال بصوب خراسان محط رحال کوکبه جاه و جلال بود در روز دوشنبه هشتم
شهر جمادی الاولی این سال روی نمود و گلبرگ بهار گلستان تکمه گریبان بهوای شمیم فرح افزای شاهی تمامی
این جشن دلگشای گشوده و بعد از فراغ از این جشن دلپسند شاهباز عزم شهریار اقبالمند بهوای
صید و شکار سواحل و دهیر مند بال پرواز گشوده بنا بر لوازم اهتمام بانجام مهام ضروریه سفر خیر اثر

خراسان از راه تون و دشت بیاض بآن حدود توجه نمود و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امرای
عظام و عساکر ظفر فرجام از ولایت نیشابور که محل قشلاق سپاه منصور بود بصوب فراه رهگرای
شده در آنجا بموکب گیتی گشای ملحق گردند و بموجب نسیم این فرمان دریای بی قعر و کنار عسکر
ظفرشعار مواج گردیده افواج بحار امواج سپاه ظفرپناه رخت جمعیت بفراه کشیدند و چون ساحت
آن ولایت بورود موکب همایون غیرت گلزار ارم و رشک بهارستان خرم گردید افواج حشم و
طبقات خدم فوج فوج مسلح و مکمل آراسته و پیراسته خود را منظور نظر آفتاب اثر سریرآرای تخت
فریدون و مسند جم گردانیدند و خسرو روی زمین برسم و آیین سلاطین بملاحظه عرض سپاه ظفر
قرین پرداخته رایت عزیمت به تسخیر دار القرار قندهار افراخت

**ذکر توجه موکب ظفرشعار بتسخیر بلده دار و قندهار و سوانح اقبال که در خلال این احوال اتفاق افتاد**

هر چند کلک سوانح نگار که گلدسته بند
گلهای رنگارنگ این گلزار همیشه بهار است چگونگی احوال دار القرار قندهار و سبب اشتغال آن دیار
را از تصرف کارکنان سلطنت ابد پیمان صفویه باولیای دولت سلاطین سلسله گورکانیه در اثنای چمن
آرایی این گلستان بهجت نشان بمناسبت مقام بتقریبات مناسب در طی تحریر بهارستان در سلک بیان
کشیده اما چون گلهای دسته بسته آن از نظر تماشاییان این گلستان مانند بهار گذشته و
نوعروسان جمال این داستان از نظر نظارگیان پنهان گشته مناسب چنان می نماید که درین مقام
از طول کلام نیندیشیده بمقتضای المسک ما کررته یتضوع هلا صنعین این داستان را از مبدا
تا منتها بر صحیفه بیان نگارد و آب چشمه سار کلک وقایع نگار را وسیله طراوت و سرسبزی گلهای
رنگارنگ این داستان شمارد بنا علیه بر صحیفه ابلاغ می نگارد که چنانچه در عهد نقیه دودم از حدایق
ارم آیین روضه هشتم از خلوت تکلیف شریف خلد برین ایمای آن شد مملکت قندهار در زمان
فرخنده اوان شاه جم جاه جنت مکان بحسن سعی و اهتمام امرای عظام و عساکر ظفر فرجام بحیطه تصرف
دولت ابدی اعتصام درآمده بسایر ممالک محروسه انضمام پذیرفت و سالهای فراوان سلطان حسین
میرزای خلف بهرام میرزا بفرمان عم بزرگوار فرمانفرمای آن دیار بود و در عهد خجسته خاقان علیین
آشیان که رونکار شاهزاده عالیشان ... مسعود دار القرار جانب ... بود بفرمان آن حضرت
سلطان حسین میرزای خلف اکبر آن سفر کرده ملک بقا افسر سروری ایالت قندهار بر سر نهاده رستم میرزای
پسر کهتر وی تشریف حکومت زمین داور در بر کرد و میرزایان مذکور چنانچه در محل خود بپیرایه ظهور پوشید
در زمان طغیان اوزبکیه با یکدیگر از در ناسازی و بلند پروازی درآمده رفته رفته کارشان بجایی

رسید که

رسید که از راه عدم اتفاق در عهد سلطنت زینت بخش اورنگ دکا جلال الدین اکبر پادشاه هر دو برادر
برابر یکدیگر رفته توطن بهندوستان گزیدند مملکت قندهار و زمین داور را بتصرف کارکنان دولت
آن بلند اختر دادند و چون شعله تیغ جهانگشای خاقان گیتی ستان در اوایل مطابق سنه سبع والف
برق خرمن مکنت و توان اوزبکان بی ایمان گردیده بتجدید ملک فسیح الفضای خراسان بحیطه تسخیر
کارکنان دولت ابد توامان درآمد خاقان کشورگیر از راه رعایت قرب جوار و تشیید قواعد دوستی و
صداقت قدیم در میان این دو دولت پایدار میرزا علی بیگ قورچی خدابنده لو را با نامه صدق عنوان
مشتمل بر وقوع فتح خراسان و کسر شوکت اوزبکان و رفع شور و شر آن طایفه غدار از ساحت آن
دیار روانه هندوستان نموده در آن نامه مودت ختامه در باب قندهار باین سیاق اشعار فرموده بودند که
بیامن الطاف الهی و توجه باطن آن ابوت پناهی تمامت ملک خراسان و ولایت قندهار بحیطه تسخیر
و تصرف سپاه ظفرشعار درآمد و آن ملک دلپذیر نیز چون در تصرف کارکنان دولت آن حضرت
بنا بر تاسیس قواعد دوستی و اتحاد در میان این دو دولت خداداد در رفع مواد جدایی و یگانگی حکم آن
دارد که بسایر محال خراسان انضمام یافته باشد و مظنون بل متیقن بود که آن طرازنده اورنگ و افسر
نظر بر سوابق صداقت و دوستی قدیم و لواحق روابط پدر فرزندی جدید افکنده چشم معنی بین از آن
خواهش دوستانه طلب پدر فرزندانه نپوشند و بسپردن قلعه قندهار کاخ راسخ البنیان دوستی و
وداد را منظور نظر یگانگی و اتحاد شمرند و چون شمیم مودتی از آن طرف بمشام صداقت و اتحاد نرسید
خاقان والا نژاد آن اغماض عین را بنظر در نیاورده سر رشته روابط صداقت پدر فرزندی از دست
نداده پیوسته بفراخ حوصلگی راه دلتنگی از زمین رهگذر ضمیر انور نداده در تشیید مبانی صداقت و اتحاد
داد مبالغه میداد تا بحکم لکل اجل کتاب آن شهریار عالی پایه از اورنگ جهانداری و تخت شهریاری
برخاسته مهین خلف ارجمندش یعنی طرازنده تخت و دیهیم شاه سلیم بجای پدر بر اورنگ زر نشست
و چون در مبادی جلوس بر تخت سلطنت سلطان خسرو خلف اکبر آن حضرت با پدر والاگهر از در شور و شر
درآمده بر سر تخت و افسر با آن سرور مناقشه می نمود و بر ذمت همت خسروانه دفع دشمن خانگی لازم بود
و در آن باب طریق اهتمام می پیمود فرصت طلبان امرای کم فرصت خراسان بتحصیل حکام فراه و سیستان
افتاده از راه قرب جوار بعزم تسخیر قندهار لشکریان بآن دیار کشیدند و بمحاصره قلعه پرداخته رایت اقتدار
افراخته بودند که با نهای مهتیان خبر شور و شر ایشان در ولایت آذربایجان بعرض خاقان گیتی ستان
رسید دامن شعله خشم و غضب شاهانه گردیده و یرلیغ همایون مشحون بعتابات و معاتبات از حد فزون

باسم امرای مذکور باین مضمون اصدار یافت که چون بنابر مشغولی بمشاغل ضروری سلطنت ابدمدت تا غایت
از استبشار گردون منزلت احدی طریق سفارت بولایت هندوستان نپیموده و بلوازم پرسش
تعزیت و مراسم ابلاغ تهنیت که شایان شیوه دوستی و خلت است قیام ننموده اراده تسخیر قندهار
بدنما و دور از کار است چون بر مضمون حکم همایون مطلع گردند ازین حرکت ناهنجار که کاملت قطع بنای
کم فرصت است احتراز و اجتناب لازم شمارند و منشور عاطفت و فرمان استمالت باسم شاه بیگ
خان جغتای که از قبل سلاطین علیه آن سلسله حاکم قندهار و در آن وقت گرفتار محاصره امرای نامدار
بود باین مضمون عز صدور یافت که چون فیمابین ما و پادشاه والاجاه نورالدین محمد سلیم پادشاه
شاهراه خلت و برادری مفتوح و ابواب مغایرت و جدایی مسدود است و در هیچ حال بر سر ملک و مال با
یکدیگر مضایقه نداریم آن حکومت پناه بر رفاه حال و فراغ بال بایالت آن ولایت اشتغال نموده بهمه
ابواب مستمال باشد و حسین خان بیگ نامی از غازیان عظام شاملو را برسانیدن آن منشور با هر
السرور مامور و روانه آن دیار فرمودند و بر آینه ضمیر خورشید نظیر عکس پذیر بود که بعد از ارسال
رسول زبان دان که لوازم پرسش دوستانه در باب رسانیدن تعزیت و تهنیت بظهور رسید و بوقوع
انجامد که از برای رضاجویی خاطر انور آن زیور آرای تاج و افسر تجدید دست از تصرف ملک سند
آماده قندهار کشیده اند هر آینه آن حضرت نیز بازاء دوستیها و مردمیهای پی در پی رسیدن قندهار
بکارکنان دولت پایدار مضایقه نخواهد داشت و بعد از ارسال یادگار علی سلطان و تقدیم لوازم
پرسشهای دوستانه چون از آن طرف اشعاری بسپردن قندهار بمشار الیه و ایلچیان یکدیگر بر
یکدیگر با آن کشور سفر میکردند یکبار نیز صریح عرض خواهش قندهار را در حضور دولتخواهان آن سلسله
بر زبان می آوردند با وجود این معنی اثری بر آن سخنان مترتب نمی شد و گرفتن قندهار بزور سرپنجه
دولت پایدار در طریقه پاس دوستی و وداد شایسته و سزاوار نمی نمود بنابرین مدتهای مدید ملک موروث
قندهار در حیطه تصرف منسوبان آن سلسله برقرار ماند تا آنکه میرزا برخوردار مشهور بخان عالم که از جمله
امرای معظم آن سلسله بود بطریق سفارت باستان گردون منزلت پیموده بتقریب قرب خدمت و
ادراک سعادت همراهی بنابر مکنون خاطر خورشید شعاع درباره قندهار اطلاع حاصل نموده بهنگامی
که مقتضی المرام رخصت انصراف حاصل نموده بمرافقت ذینل بیگ توشمال باشی چنانچه در مقام خود ایمایی
بآن شد بطریق معاودت بدیار هند میرود بلفظ گهربار صدف گوش او را باین لآلی آبدار گرانبار
نمودند که خصوصیت و یگانگی فیمابین ما و برادر ارجمند بیشتر منظور نظر عالمیان است که با یکدیگر بر سر



محقری از ملک و کشور مضایقه داشته باشیم اما چون ولایت قندهار از اصل معمور خراسان و ملک موروث دودمان
ولایت نشان است اگر اشعاری بخواهش آن نکشوده هر آینه دور گردان شهرستان دوستی و وداد که نظام
بنیان جهان صورت است چشم معنی بین از روابط یگانگی و اتحاد پوشیده در مجالس و محافل زبان سخندانان
دور از کار میگشایند و مراعات شیوه اتحاد و یکتادلی را حمل بر تن پروری و کاهلی مینمایند باری
شایان شیوه محبت و سزاوار پاس دوستی و اخوت آنست که آن برادر کامکار ولایت قندهار را که از
مملکت هندوستان بغایت دور و از اقرب جوار بخراسان بسیار نزدیک است باین برادر صدق
گزین دوست یگانگی آیین باز گذاشته سود و زیان این کهن رباط را که بر رهگذار سیلاب حوادث
واقع است بچیزی نشمارد تا هم زبان هرزه درایان بیهوده نال از سخنان دور از کار کوتاه شود و هم
تجدید آوازه خصوصیت و یگانگی این دو سلسله در اقطار آفاق اشتهار و انتشار یافته سلاطین اطراف جمع
اوزبکیه که از راه قرب جوار طریق معادات طرفین می بینند پای زیاده سری در دامن کشند و از
راه وفاق و اتفاق سپاه فیروزی لوای جغتای و لشکر ظفر تلاش قزلباش دست فتنه و فساد اوزبکان
بدمعاش از گریبان منسوبان این دو دولت خداداد کوتاه گردد و اگر بغرض محال بر آن متکی اگر اب
جاه و جلال حصول این متمنی گران باشد در طریق دوستی و وفاق و رضاجویی خاطر آن شهریار استحقاق
چشم پوشیدن از آن بر ما گران نیست اما چون موکب ظفر نشان بعزم ادراک سعادت زیارت
آستان قدس نشان سلطان خراسان و نظام و انتظام سایر مهام دولت ابد اعتصام بآن طرف روان
خواهد شد در آینه ضمیر قدسی تخمیر ارتسام دارد که چون ماهچه اعلام دولت بساحت آن ولایت پرتو
افکن گردد از راه قرب جوار بهواهی صید و شکار و سیر تنزهات دار القرار قندهار چتر همایون فال
سایه وصول بساحت آن دیار گستر و روزی چند ببلدی منسوبان دولت آن حضرت بر صید و شکار آن
دیار فرسند و بر سر خوان یگانگی و اتحاد میهمان آن برادر اقبالمند باشد و بعد از نشاط صید و شکار
که راه و رسم میهمان پذیری و میزبانی از منتسبان آن دودمان مشاهده و معاینه گردد و بر عالمیان عیان
شود که باز گذاشتن آن ملک با ایشان مخصوص خصوصیت و دوستی است عنان عزیمت بصوب مراجعت
انعطاف یابد و چون در خلال این احوال بمسامع جلال پیوست که بعد از رسیدن خان عالم و ذینل بیگ
ایلچی خاقان محترم بدیار هند و اظهار خواهش قندهار نقش حصول این متمنی درست ننشست و نغمات
خوش آمدگویان نفاق سرشت که در لباس دولتخواهی و دوستی کار دشمنان میکنند جوابی دلخواه مسموع
گشت خاقان گردون اقتدار در اول بهار این سال فرخ فال از راه وعده که با خان عالم فرموده بود

شاهباز عزیمت بصید و شکار زاغان آشیان قندهار بال پرواز گشوده و چون موکب ظفر پناه بفراه رسید
از راه اخبار روانداز که شیوه مرضیه و سجیه پسندیده سلاطین عالیات شعار است یرلیغ همایون بعبد العزیز
خان صاحب صوبه قندهار و سایر امرای چغتای و اعیان آن دیار مشحون بمکنون خاطر قدسی
سرایر و مقرون بمضمون آنچه بجان عالم اظهار فرموده بودند غرض از ارسال فتنه صعوب و صال پیک ایوا و جلی
که بمزید عنایت بار شاهوار این کار بوده بآن دیار فرستادند و بزبان دل آسا بهر یک از ایشان پیغام
دادند که چون از راه قرب جوار موکب ظفر شعار از فراه بعزم سیر و شکار متوجه آن دیار است و روابط
یگانگی و اخوت در میان ما و برادر کامکار کالشمس فی رابعة النهار اشتهار دارد شایان شیوه خردمندی
آنست که پرواز شاهباز این عزیمت را محض نشاط صید و شکار و سیر متنزهات آن دیار شمرده از
راه رفاه حال و فراغ بال باستقبال موکب اقبال استعجال نمایند و بعد از ادراک سعادت بساط بوسی و
دریافت شرف قرب خدمت روزی چند که شاهین عزم خسروانه در فضای هوای نشاط صید و شکار آن
دیار چرخ پرواز باشد ایشان نیز در رکاب همایون کامیاب خوشدلی و از جانب برادر کامکار
مهمان پذیر مواید مودت و یکتا دلی باشند و بخاطر مطمئن و آسوده دارند که نسبت بمنسوبان دولت پایدار
برادر کامکار بجز رعایت و مراقبت امری دیگر منظور نظر آفتاب اثر نیست و بنوعی که بجان عالم اعلام
شده بود غرض اصلی از توجه موکب ظفر قرین بآن سرزمین آنست که بر عالمیان بخصیص طایفه حسن
اوزبک که از راه قرب جوار اذیت و آزار ایشان بجانبین میرسید یگانگی و اتحاد طرفین ظاهر گردد
و بعد از ارسال وصال پیک کوکبه جاه و جلال از فراه روی براه نهاده چون در کنار رود هیرمند بار
اقامت گشاد میرزا قلی سلطان بیات منصور حاکم گرشک بسر نفری چند که حاکم قندهار از راه حفظ و
حراست بقلعه بنجوی فرستاده بود رفته ایشان را اسیر و دستگیر بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید و
بهنگام آنکه گرفتاران را از نظر کیمیا تاثیر میگذرانید مورد عتاب و خطاب خسروانه گردید که چرا منسوبان
و ملازمان برادر کامکار ما را که در عالم یگانگی و اتحاد بما متعلق است بخود سر گرفته بنظر رسانید و علی
الفور باطلاق گرفتاران فرمان داده مخلع و شادمان بر سر کار خدمت مرجوعه خود فرستاد اما عبد العزیز
خان حاکم قندهار و سایر امرا و اعیان جماعت چغتای چون بر مضمون منشور عاطفت مشحون شرف
اطلاع حاصل نمودند بصوابدید یکدیگر مخالفت بر سر کشیده بصحوب میرزا باقی کابلی بمسامع جلال
خاقان بلند اقبال رسانیدند که چون کلید قلعه قندهار در دست رعایت ملازمت آقا لوکری گرفتن
آن موقوف بزور سرپنجه بازوی حیدریست اگر سمند عزم خسروانه بجانب دیگر روانه گردد هرآینه بصوا[ب]

از ملکوت

نزدیکتر است لاجرم دریای غیرت و حمیت شاهانه بصرصر پیام آن جماعت زیاده بر طوفانی گردیده منی الفت و
یگانگی را بر اتحاد و یگانگی گزیدند و بخت بفرمان قهرمان قهر بهری از افواج بحر امواج بسرکردگی
خسرو سلطان سیر بازوکی اعلام فتح و ظفر را بتسخیر قلعه زمین داور که قلعه دار آن از امرای چغتای
شاه کلان نامی بود برچم کشوده آن حصار استوار را دایره کردار محاصره نمودند شاهباز موکب ظفر طراز
خاقان سرافراز بعزم صید و شکار زاغان قندهار بال پرواز گشاده در روز چهارشنبه هشتم ماه مبارک
رجب در ظاهر قندهار نزول اجلال اتفاق افتاد و محصوران آن قلعه فلک شان با آنکه بوره و مو
مسعود ابواب تارین قلعه را بر روی لشکر بیگانه خوف و هراس کشوده وداع طاقت و توان و ترک
اهل و عیال و خان و مان نمودند اما چون بمقتضای مصراع زبان سرخ سر سبز میدهد برباد ٭ بجزئی گفته
بوده بدام قلعه داری افتاده بودند ابواب قلعه را چون نیز دولت بر روی خود بسته در پس لوای نافرمانی
نشستند و تا خبر جگرداری خود را بدلاوران موکب ظفر نشان رسانیده باشند تخت توپهای بعد او را
بعزباد و فغان در آورده پس از آن در برج و باره حصار بساط جرأت و اقامت بعزم گیر و دار گسترده و
بنا بر توجه خاطر اقدس بتاسیس مبانی الفت و اتحاد و تعمیر بیت المعمور دوستی و وداد اشتعال نایره گیر
و دار مردم حصار را مانند سرکشی شرار بی اختیار شمرده باندیشه آنکه شاید سیستان شراب زیاده سری هشیار
و از خواب عاقبت نااندیشی بیدار شده بسپردن قلعه پاس دوستداری طرفین را پاس دارند روزی چند
عساکر اقبال را از اشتعال نایره قتال و جدال باز داشتند و چون اصرار مردم حصار در سرکشی و نافرمانی
از حد اعتدال گذشت و تسخیر قلعه برذمت همت خسروانه واجب و لازم گشت دریای بلا یعنی
عساکر ظفر لوا را بر اطراف قلعه محیط گردانیدند و غازیان جان نثار که در انتظار نفاذ فرمان بودند با
اسباب قلعه گشایی بجانب قلعه دویدند و با آنکه موکب جهانگشا از راه دوستی و لا بعزم سیر و
شکار بجانب قندهار مرحله پیما شده اسباب قلعه گشایی مانند توپ قلعه کوب و اسباب توپخانه و بیلداران
قوی بازو و نقابان آهنین پنجه ملتزم رکاب همایون نبودند و جنود ظفر ورود اطراف و جوانب
قلعه را احاطه نموده دست و بازوی قلعه گشا بردن جرو سیبه و آوردن اسباب تسخیر حصار کشودند در
عرض پانزده روز بزور بازوی توانا و نیروی سرپنجه قلعه گشا تزلزل در ارکان ثبات و قرار
برج و باره حصار افکنده راههای پناه و بحت مرور و عبور لشکر فتح و ظفر از راه بردن سیبه و جرو بیای
اکثر برج ها گشودند و دیوار قلعه را که نمونه سد اسکندر بود بگاوش آلات جنگ و ریزش باران تفنگ
هم چشم پرویزن و غربال نمودند و اکثر بروج آسمان سای را به نیروی بازوی نبرد آزمای چون عروس

اعادی بر چوب کرده از پای در انداختند و کار مردم حصار را بجایی رسانیدند که در برابر تیر باران
جرات غازیان سپر عجز و انکسار انداختند و با وجود حصول مقصود که گرفتن قلعه بود خاقان مروت
کیش خیراندیش بتوهم آنکه مبادا اعجزه و زیردستان بهنگام اشتعال نائرهٔ قتال و جدال بغفلت پایمال
جنود اقبال گردند حکم بیورش نفرموده در صدد جان بخشی محصوران باظهار عجز و نیاز و طلب امان بودند
و مقارن آن چون محصوران بیکلیم کنه سود خوف و بیم بودند دیدهٔ عاقبت بین بر تزلزل ارکان
آن حصن حصین و مآل حال کثیر الاختلال خود گشودند و از مخالفت و نافرمانی نادم و پشیمان فریاد الامان
بگوش آسمانیان رسانیدند و مردم صلاح اندیش را شفاعت خواه گناه خویش ساخته کار خود را بعفو و
بخشایش شهریار مروت کیش انداختند و آن حضرت بمقتضای مروت ذاتی و فتوت جبلی که از خانوادهٔ
عصمت و طهارت بمیراث داشتند بنظر رحمت در حال کثیر الاختلال اهل قلعه نگریسته قامت عجز و
پریشان حالی ایشان را بخلعت امان و تشریف امنیت و اطمینان کرامت فرمودند و چون مژدهٔ عفو و
بخشایش و منشور امان بمحصوران رسید کلاه گوشهٔ شادمانی باسمان سوده ابواب حیات تازه بر روی خود
گشودند و در روز چهارشنبه یازدهم شهر شعبان دروازهای حصار آسمان کردار قندهار بر روی دولت
پایدار مفتوح گردیده عبدالعزیز خان صاحب صوبهٔ آن دیار باتفاق سایر امرا و اعیان بتخصیص شیر خان
و علیقلی درمی و میرزا فاضل مشهور بمجد و میرزاده و خواجه آفتاب و شاه محمد خان خلف شاهی
بیک خان ملقب بنجابت دوران حاکم سابق آن دیار و تولک خان و اشباه و امثال ایشان رخت
اقامت از قلعه بیرون کشیدند و عزم آن داشتند که بستگی کاران تیغ و کفن در گردن به
آستان بوس خاقان دشمن شکن سر بلند گردند ناگاه اعتراف گناه ارادهٔ آن جماعت را بعرض
خاقان گردون منزلت رسانیده از آن اندیشه ممنوع گردیدند و مقرر شد که چون دار و گیر چند روزه
ایشان در طریق ملازمت و رعایت حقوق تربیت باعث تقصیر نمی شود تواجیان لشکر ظفر طراز
ایشان را باحترام و اعزاز بمجلس بهشت آیین رسانیده منظور نظر خورشید اثر گردانند و فرمان بر آن
آن جماعت از کرده پشیمان در کمال خجالت و انفعال باستان جاه و جلال و شادروان آسمان
مثال رسانیده بشرف کورنش و تسلیم شهریار هفت اقلیم مشرف گردانیدند و شهریار خطاپوش از
کردار ناهنجار ایشان فراموش کرده نسبت بهریک لوازم عاطفت و دلجویی بعمل آورده و همگی را بتشریفات
شاهانه و خلاع خسروانه خوشدل و سرافراز فرموده ابواب اطمینان امان بر روی خاطر تفرقه آلود
ایشان باز نمود و بعد از انقضای مجلس همایون و سیر چشمی بمواید گوناگون رخصت معاودت بعلقه

کرامت

کرامت فرموده هر یک از ایشان کامیاب و کامران عنان از خود رجعت نمودند و سه روز دیگر در قلعه
تهیهٔ اسباب سفر بسر برده روز چهارم با تمامی اعیان لشکر چغتای و سپاهیان و اهل و عیال و
احمال و اثقال که بغیر از اهل خدمت و ملازم و نوکر قریب چهار پنج هزار نفر بودند از قلعه بار سفر
بسته در بیرون حصار در جوار معسکر ظفر شعار گشوده خیام اقامت چند روز نصب نمودند و بعد از آنکه
آن قلعهٔ خیبر مثال از لوث وجود جهود نهاد پاک شد حسب الفرمان خاقان گردون غلام در روز چهاردهم
ماه مذکور صدور عظام و مقربان بساط قرب و محرمان حریم انس روی توجه بشهر آورده در جامع قندهار
در کمال آداب و مفاخر ائمه اطهار را که زیاده بر بیست و پنج سال بود که سامعه افروز مردم آن دیار نشده بود
باواز بلند بر فراز منبر اعلان و اظهار بگوش هوش صغار و کبار رسانیدند و خطبهٔ سلطنت و جهانبانی
شهریار کشورگیر را خطبای بلاغت شعار موشح بنام نامی و مزین بالقاب گرامی آن حضرت تا آنکه
وجوه دراهم و دنانیر نیز در دار الضرب آن دیار باسم سامی و القاب گرامی آن حضرت بسکهٔ قبول
رسیده رواج تمام گرفت و فقرات دلپذیر اشهد ان علیا ولی الله که در زمان مدید از فصول
اذان و تعقیبات تقیه پنهان بود حجاب احتجاب از چهره گشوده موذنان خوش الحان خود را بان رطب
اللسان نمودند و تبرا از اعدای اهل بیت عصمت و طهارت در زبان پیر و جوان گردیده شعار شیعهٔ
اثنی عشریه بپایهٔ والای اشتهار و انتشار رسید و در خلال این احوال بمسامع جلال پیوست که عبدالعزیز خان
و سایر امرای چغتای با خود قرار داده اند که چون رخصت انصراف بدیار هند حاصل نمایند بازاء
جانبخشی بخششی نمایان بصیغهٔ مال امان از نظر کیمیا اثر گذرانیده نصاب جمیع خزانهٔ عامره واصل
سازند بنا بر این بخاصیت آن حضرت نظر قبول بر مسئول ایشان نیفکنده آن مبلغ خطیر را نیز
علاوهٔ بخششهای بیکران و عواطف بی پایان و مقرر فرمودند که زاد و راحله و اسباب سفر آن جماعت را
بر وجه دلخواه سامان داده همراه ایشان نمایند و همچنین فرمان والا انفاذ پیوست که دو کلید از طلای
احمر مرصع بگونه گونه گوهر ترتیب داشته بر یکی نام قندهار و بر دیگری اسم مملکت فسیح الفضای ایران را
نگاشتند و مکتوب صداقت عنوان باین مضمون باورنگ آرای سریر سلطنت هندوستان مقرون کلک
جواهر سلک منشیان عطارد نشان گردید که آن برادر کامکار گشودن قلعه و سلاسل و اغلال قندهار
را که باقتضای قضای آسمانی روی نموده اظهار نامردمی و سلوک ناهنجار مردم آن حصار استوار نیز
علاوهٔ آن بود منظور نظر صداقت اثر نداشته بعد الیوم ولایت قندهار بلکه تمام مملکت نزهت بخش
ایران را متعلق بخود شمرند و این حرکت که بحکم ضرورت غیرت و حمیت سلطنت روی نموده با تعیین اخوت و

یکتادلی را غبار آلود کلفت و کدورت نسازند و ارسال دو کلید را که در دیده حقیقت بین مفتاح ابواب صداقت
و اتحاد جاوید است در دعوی صدق این مدعا قایم مقام دو شاهد عدل شناسند و بعد از انجام مهام ایشان
و الا بعد و ریبوت که حیدر بیک یوزباشی قراداغلو از انفت عبدالعزیز خان برسم سفارت بدیار
هند روان شده آن درج گوهر را بنظر شاهنشاه آن کشور رسانده القصه چون وقت آن رسید که از آذوقه کمی
زندان محاصره قندهار متعلق العناق جانب هندوستان روان شوند از راه اجبار و انذار کس نزد شاه
کلان حاکم زمین داور فرستاده بزبانی پیغام دادند که چون محصوران قلعه قندهار بعد از سپردن قلعه
مشمول عواطف بیکران و مشرف بتشریف الامر و امان روانه هندوستان شدند ایشان نیز قلعه را بامرای
عظام قزلباش سپرده آنان که اراده فتح ولایات هندوستان داشته باشند از راه جمعیت خاطر و
رفاه حال با ایشان پیوسته بصوب مقصد روان شوند اما بمقتضای قضا از آن جماعت بیعاقبت امری بوقوع آمد
که ابواب هلاک و بوار بر روی ایشان گشوده و صورت واقعه آن بود که چون حسب الفرمان قضا جریان
چنانچه ایمایی بآن شده خسرو سلطان با فوجی از عساکر ظفر نشان طریق تسخیر قلعه زمین داور سپرده بوده
قلعه مذکور را محاصره نموده و شاه کلان و سایر قلعه داران از در قلعه داری درآمده ابواب رستگاری
را بر روی خود بستند و قرب بیست روز نایره شور و شر ایشان مشتعل بود تا خبر فتح قلعه قندهار
ابواب یاس و حرمان بر روی ایشان گشوده و از راه اضطرار چون دود بر خود پیچان و از [illegible]
و نافرمانی خایف و هراسان از قلعه بیرون آمده آن حصن حصین را سپردند اما بگمان آنکه شاید خسرو
سلطان و غازیان جان فشان در صدد مواخذه و بازخواست مخالفت و نافرمانی ایشان درآیند
پیوسته در خاطر میگذرانیدند که بهنگام فرصت قدم جرات پیش نهاده دستبردی که توانند نموده
نسبت بغازیان نموده خود را بطریق ایلغار بحصار کابل اندازند و مقارن آن خسرو سلطان را بخاطر
رسید که از راه تالیف قلوب و مهربانیهای مرغوب آن ناامیدان بهایم سیرت را از دام تفرقه و
تشویش رهایی بخشد لاجرم ایشان را بمهمانی طلب نموده آن طایفه مردود در روز موعود چون بر سر خوان
مردمی و مهمان نوازی خسرو سلطان حاضر آمدند بخیال محالی که در خاطر داشتند با اسلحه حرب و اسباب
طعن و ضرب قدم در بزم ضیافت گذاشتند و خسرو سلطان بنابر شدت حرارت هوا آغاز گرمی و دلجویی
ایشان کرده روی بامل خدمت آورد که چون هوا گرم است یراق بسته در بزم یگانگی و مودت
نشستن باعث تعب و مشقت ایشان است بگشودن آن حضرات اسلحه را فارغبال سازند و فرمان
پذیران چون پیش رفتند که بخدمت مرجوعه قیام نمایند آن گروه خطاکار چون گرفتار دام خوف

هراس بود

هراس بودند خیال دیگر نموده دست جرات بکشیدن تیغ و خنجر دراز کرده و جهد بسیار نموده بزم آشنایی را میدان
مصاف گردانیده غازیان نیز بدفع آن خون گرفتگان با تیغهای کشیده بمجلس دویدند و کار بجایی کشید
که خسرو سلطان خود را بکناری کشیده شاه کلان بدست خواجه علی نبیره اوری بتیغ عداوت [illegible]
کشته گردیده دست فتنه از آستین بدر آمده گریبان جان بسیاری از آن جماعت را گرفت و کشتگان
کشان از پای در آورده نشان از ایشان نگذاشتند و چون خبر وقوع این سانحه بموقف عرض شهریار
عجم و عرب رسید اکثر تعجب بدندان بنابر اطمینان قلب آزاد کردهای زندان محاصره قندهار
غایبانه خسرو سلطان را مورد عتاب و خطاب شاهانه گردانیده و عبدالعزیز خان در رفقا که در جوار موکب
معلی خیام اقامت افراخته بودند چون از تقریر مترددین معلوم نمودند که وقوع آن واقعه غریب
اندیشه خطا و توهم بیجای نفری چند از فتنه گران بی پروا روی نموده زبان بدعای دوام دولت
والا گشوده مطمئن و آسوده بمرافقت تقبیل السیف هنگامه خسرو سلطان و زنان و فرزندان و منسوبان
و متعلقان آنان که در آن ضیافت از نعمت حیات سیر شده بودند طریق هندوستان پیمودند اما
سوانح دولت افزا که در این سال خیر مآل استقبال دولت بیزوال آمد نخست ورود زاهد بیک ایلچی
شاهزاده محترم سلطان خرم بود و تبیین این مقال آنکه شاهزاده خورشید اشتهار قبل از آنکه موکب
همایون خاقان روزگار بعزم یورش قندهار از مقر سلطنت دارالامر حله پیما گردد زاهد بیک مذکور
را برسم حجابت بآستان گردون نشان روان نموده مشارالیه در مشهد معلی با اقامت گشوده بود
چون شنید که رایات جهانگشای بصوب خراسان آسمان سای گردید در آن خطه خلد آیین با اشتغال
ورود موکب ظفر قرین بساط اقامت گسترده در ادراک شرف آستان بوس مترصد صدور فرمان
گردیده و بعد از آنکه نوعروس فتح قندهار هم آغوش سلطنت پایدار شد حسب الفرمان واجب الاذعان
رسول فرخنده پیام شاهزاده والا احتشام را بایام اقامت قندهار موکب ظفر شعار پیوسته شرف اش
بدریافت شرف بساطبوس و ادراک سعادت کورنش و تسلیم مطابق دلخواه گشت و مکتوب مودت
اسلوب و تحف و هدایای مرغوب شاهزاده والا گهر را از نظر کیمیا اثر گذرانیده مشمول نظر عاطفت
و احسان و مشمول تفقد و دلجویی بیکران گردید و بر خوان عنایت و احسان مهمان نعم گوناگون بود
تا رخصت انصراف بدیار خود حاصل نمود و جواب نامه اخلاص ختامه شاهزاده بلند اختر با اسلوب
مرغوب چنانچه آبای بزرگوار بفرزندان کامکار نویسند مودت تحریر یافته با انضمام تحف و هدایای
پادشاهانه سلسله جنبان مواد مودت و یکتادلی و تسلیم زاهد بیک شده و چون ایلچی مذکور بهنگام سرافرازی

بشرف مکالمه بعرض رسانید که شاهزاده والاگهر بنابر آنکه از جانب والد بلنداختر مخاطب بخطاب شاه جهانیت
استدعای معنای آن از الطاف بیکران نمود لاجرم در مکتوب مودت عنوان تبریک این
نظم انداز از نتایج افکار میرزا ملک مشرقی گشت نظم ز عزمی شد از بخت روزگار جوان ؏ که نور دیده
خورشید گشت شاه جهان ؏ شاهزاده والاتبار شاه جهان خطاب یافت و در همان ایام رسول
فرخنده پیام بدستوری خاقان گردون غلام مقتضی المرام روانه هندوستان گردیده بجا و مقام خود شتافت
دیگر از سوانح اقبال قتل اسفندیار خان ولد عرب محمد خان والی اورگنج بحبل المتین دولت پایدار
بود که درین سال فرخ فال در اثنای سفر قندهار روی نمود و باعث بر ادراک این موهبت آنکه چون حضرت
ابواب رعایت و امداد خاقانی الاثر بر روی سلاطین خوارزم تخصیص حاجی محمد خان مشهور
بحاجم خان پدر عرب محمد خان گشوده در زمان استیلای عبدالله خان و عبدالمومن خان خلف ناخلفش باز
بود و چنانچه در محل خود ایمایی بآن شده پدر و پسر باتفاق یکدیگر بآستان خاقان بحر و بر توسل جسته
بمیامن امداد و اعانت آن حضرت بر مسند سلطنت آن کشور متمکن گردیده بودند درین اوقات چون برادران
اسفندیار خان که نبیره‌ی حاجم خان و پسران عرب محمد خان بودند ابواب عقوق بر روی پدر نامور گشوده
بمعاونت یکدیگر پدر را بی‌اختیار و گرفتار زندان اقتدار خود نموده بودند بنابر آنکه اسفندیار خان
بنجابت پدر طریق مخالفت ایشان می‌پیمود در صدد دفع وی بر آمده بحسب میل شهری بدیده کشیده
پس از آن متوجه دفع برادر گردیده بودند و چون اسفندیار خان را طاقت مقاومت با برادران نبود از حدود
استراباد طریق توسل بموکب ظفر بنیاد پیموده ابواب توجهات شاهانه و امداد و معاونت خسروانه را
بر روی روزگار خود گشود و بعد از انقضای سفر خیراثر بموجب احکام مطاع لازم الاتباع مقرر شد که
سرخیلان ترکمانان صاین خانی بسرکردگی بیگلربیگی استراباد طریق اعانت و امداد بر روی وی گشوده
خدمتش را بر تخت سلطنت خوارزم متمکن گردانند و اسفندیار خان بجهت اقامت بمیان ترکمانان صاین خانی
کشیده باستظهار و امداد حاکم استراباد بر برادران مظفر و منصور گردید و ابوالغازی سلطان از جمله
برادران طریق موافقت اسفندیار خان پیموده بحسب ظاهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده بود و برادر باتفاق
یکدیگر فرمانفرمای آن کشور گردیده پیوسته عرایض اخلاص آیین و پیشکشهای سزاوار ایشان منظور
انظار کیمیا آثار میگردید القصه چون مملکت قندهار بتصرف کارکنان دولت ابد مدار در آمد ایالت آن
ولایت را بگنجعلی خان زیک که از تربیت یافتگان عواطف بیکران و از اعاظم امرای عالیشان و
حاکم دارالامان کرمان بود کرامت و مقرر فرمود که تمامی طوایف اکراد که ملازم موکب ظفر بنیاد ند کر امداد

برمیان



برمیان بسته در آن ولایت اقامت نمایند و سرکاری تعمیر قلعه و مرمت شکست و بست آن بعهده اهتمام احمد
سلطان مجکی حاکم ترشیز گردید و سایر مهام آن دیار زیب پایه والای نظام و انتظام رسید و چون خاطر
اقدس از نظم و نسق آن ولایت باز پرداخت در روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر شعبان عنان عزیمت
بصوب مراجعت انعطاف داده از ظاهر قندهار موکب اقبال در جوار مزار کثیر الانوار قدوه ارباب حال
بابا حسن ابدال با عظمت و جلال گشاده در منزل مذکور ابواب ارسال رسل و رسایل بگنکوش بهادر از
حدود بلخ بر روی امرا و ارکان دولت ابد مدت بتخفیف اسفندیار بیک اوجی باشی مشعر بر تمهید معذرت و
اظهار انفعال و ندامت از حرکات بی‌ادبانه خود در راه تاخت و غارت خراسان و مشتمل اظهار شکرگزاری
عنایات بیکران و توجهات بی‌پایان نسبت بعبدالرحیم خواجه و پاینده محمد میرزای ایلچی نذر محمد سلطان
والی بلخ چنانچه ایمایی بآن شده مفتوح گردیده منشور عاطفت و استمالت باسم مشارالیه بعز نفاذ رسید
و چون در آن اوان بیشخانه سلطان بهار از ساحت گلستان بجانب دیگر روان شده از شعله شدت
هوای تابستان مصراع مرغ هوا و ماهی دریا کباب بود ؏ در و موکب منصور از راه فراه و گرمسیر از طریقه
خود دوری نموده از راه رفاه حال عساکر ظفرمآل اعلام جاه و جلال در روز جمعه دوازدهم ماه مبارک
رمضان از جوار مزار باباحسن ابدال برحم‌کشای و از طرق صعب المسالک ولایت غور که از ییلاقات
مشهورست بصوب مقصد مرحله پیمای گردیده با آنکه از ریگ‌بند صعوبت طرق و مرور بر شواهق تلال
و شوامخ جبال آسمان مثال اکثر آن محال راه عبور بر مرکب سریع السیر خیال بسته بود تا موکب جاه و
جلال بلیدی اقبال بی‌زوال از آن راههای تنگ و کوههای آسمان آهنگ عبور نموده در روز نهم شهر
شوال در دارالسلطنه هرات با عظمت و اجلال گشود و از سوانح آن راه پرخوف و خطر که باستقبال موکب
اقبال آمده گوشمال طاغیان فیروزکوهی بود که در اثنای عبور فوجی از عساکر ظفرمآل که بسرکردگی خلف
بیگ سفره‌چی باشی طریق عقب را بالا می‌پیموده نذر دی نموده و بنابر آنکه در سوالف زمان چنانچه قسوت سیر
بآن ناطوایت ملکان غور بسبب گرمی صعوبت طرق و تحصن قلل جبال سالهای فراوان در آن
ولایت رایت حکومت و سروری افراخته دست اقتدار سلاطین روزگار از گریبان تسخیر آن دیار
کوتاه بوده در خلال این احوال نیز گروهی از طاغیان فیروزکوهی باندیشه باطل و خیال محال از راه
رفته بر سر راه سپاه ظفر پناه آمدند و بمضمون مصراع صید را چون اجل آید سوی صیاد رود ؏ گرفتار جرات
سرشار لشکر فیروزی شعار گردیده از راه آب تیغ درخشان رخت سیاه‌بختی با آتش سوزان دوزخ کا
بیران کشیدند و نایره قهر غازیان شیرشکار خرمن حیات بسیاری از آن خوشیا و نذران دام و دد

بتخصیص بردی محمد که سرکرده ایشان بود گردیده و غازیان مظفر و منصور بار دیگر بهیان لنوچی رسیدند
از سوانح اقبال که درین سال فرخ فال بوقوع انجامیده خبر سنوح آن بمسامع جاه و جلال رسید فتح
قلعه هرموز بسعی و اهتمام امام قلی خان امیر الامرای فارس و جوهر تیغ کفر زدای غازیان ضیغم اقتراس
بود خلاصه این مقال آنکه جزیره هرموز از قرار اخبار مؤلف تاریخ جهان آرا بعنوان بیع و شری از
ملکان قیس شهاب الدین ایاز نامی از فروع اتابکان سلغری شولستان و لرستان انتقال یافت و
چون او بسفر آخرت شتافت ملک کرداشاه نامی که نسبش از جانب پدر بیهودای بن یعقوب علیه السلام
و از طرف مادر بکشتهم بن اشک از نژاد سلاطین عجم می پیوست بر تخت حکومت جزیره هرموز و توابع
نشست و اولاد و احفاد او نسلا بعد نسل بان ولایت حاکم و فرمانروا بودند تا نوبت سلطنت به سلغر
شاه بن توران شاه رسیده بزور سرپنجه جرأت و جلادت و نیروی بازوی رای و رویت صاحب جاه و
حشمت و جبروت گردید و بعد از وی کسر حکمرانی ببسرش توران شاه و از توران شاه به پسرش
سلغرشاه ثانی رسید در سنه ثلث عشر و تسعمائه در آغاز بهار دولت پایدار خاقان سکندرشان کفره
فرنگ پرتکال بخدعه و نیرنگ و احتیال ابواب دست درازی بر روی جزیره مذکور گشاده در کنار
دریا حصنی حصین و قلعه متین بنا نهادند و بسبب داری حصانت آن قلعه که در لغت ایشان کوتی
عبارت از آنست آغاز گرفتن عشور از تجار و مترددین نموده ابواب زیادتی و زور بر روی حاکم
مذکور گشودند و سلغرشاه ثانی چون قوت مقاومت و ممانعت ایشان نداشت بقلیلی که از وجه عشور بوی
میدادند قناعت کرده اخذ آن را بمقتضای مصراع از بد قمار هر چه ستانی شکن بود از فرنگیان منت
می انگاشت و در قصبه قلعه مذکور از جمله بنادر مشهور و محل جمعیت فرنگیان مذکور گردیده هر ساله کپتانی
از جانب پادشاه پرتکال بحکومت آن ولایت میکشید و از راه آمد و رفت کپتان که بزبان
ایشان عبارت از ریش سفید و سرکرده صاحب اختیار هر کار است بمرور دهور آن گروه مغرور طریق
زیاده روی پیموده در تمامی مداخل و مخارج آن ولایت دست مشارکت گشودند و چون نوبت حکمرانی
از سلغرشاه ثانی بفرخ شاه بن توران شاه و بعد از وی بپسرش فیروز شاه رسید یکباره دست اقتدار
فرنگیان قوی گردیده از والی مسلمان بجز نامی در میان نماند و از مداخل آن دیار مدار گذاری بوالی
مذکور داده آنرا اطاعت و انقیاد نام نهادند و در عهد سلطنت روز افزون چون سلاطین فرنگ با
منتسبان دودمان ولایت بارسال رسل و رسایل ابواب آشنایی و اتفاق گشوده طریق یگانگی و وفاق
می پیمودند فرنگیه سکنه بحرین و ریاب و هرموز از تابش شوکت لشکر ظفر هیبت در حصار امن و امان بودند

وچون

وچون آثار بغی و طغیان از سکنه بحرین و ریاب که بحاکم مسلمان متعلق بود بعد ظهور رسید حسب الفرمان قضا
جریان الله ویردی خان امیر الامرای فارس چنانچه در محل خود ایمایی بآن شده دار المؤمنین بحرین و توابع
را مفتوح و مسخر گردانیده و چون فرنگیان پرتکال که در جزیره هرموز دست اقتدار گشوده بودند پای
از حد ادب فراگذاشته معاش گذاری بحاکم مسلمان میدادند جزیره مذکور بدستور در تصرف ایشان باقی
بود و بعد از آنکه نوبت حکومت بمحمود شاه بن فرخ شاه رسید فرنگیان بی ایمان از در بغی و طغیان در
آمده پای از جاده اطاعت و انقیاد بیرون نهادند و ابواب حیله و تزویر بر روی منتسبان دولت ابد تخمیر
گشاده بخیال استرداد بحرین و توابع چند فروند کشتی مشحون بتوپ و توپخانه و لشکر و حشر ترتیب دادند
و از راه دریا بسر بحرین و توابع فرستاده بی نیل مقصود روی ناامیدی بصوب مراجعت نهادند و قطع نظر
ازین شور و شر در آغاز بهار دولت پایدار که عساکر نصرت شعار بمشاغل بیشمار گرفتار بودند فرصت
غنیمت شمرده در جوار قلعه هرموز در کنار دریا که ببندر گنگ اشتهار دارد بخلاف قاعده و دستور
زمان شاه جنت مکان حصاری استوار بنا نهاده بتعیین کوتوال و حارس و نگهبان و سایر اسباب
قلعه داری ابواب تمامی بر روی آن قلعه گشاده بودند و در ان وقت چون کثرت موانع مانع بود
کارکنان دولت در باب دفع آن طریق تغافل نمودند و بعد از ان الله ویردی خان چون بودن قلعه
مذکور را در تصرف آن طایفه مغرور از راه و رسم مصلحت دولت ابد مدت دور دید بصورت حال
بسامع جلال رسانیده بتسخیر و تخریب آن مامور گردید و خان جلادت شعار بمدد اقتدار برکنگره
تسخیر آن حصار استوار که بقلعه کمبرو اشتهار داشت و اکنون ببندر مبارک عباسی موسوم است افکنده قلعه را
بقهر و غلبه بحیطه ضبط و تسخیر در آورد و قلعه هرموز بنابر آمد و رفت سفاین بنادر دکن و سمت راه دریا
و انتفاع تجار و مترددین و رواج بازار بیع و شری در تصرف فرنگیان باقی ماند و بعد از خان مذکور
که گرامی خلفش امام قلی خان قایم مقام پدر و امیر الامرای آن کشور گردید بدستور زمان والد والا مدار ابواب
بر روی فرنگیان هرموز مفتوح گردانیده بودند در این اوقات که بجهت مکر و خدعه آن جماعت بعد ظهور
رسیده معلوم خان عالیشان گردید که در جزیره قشم که بجزیره دراز مشهور است بخود سر بر سر منبع آب
شیرین آنجا قلعه دیگر پوشیده و پنهان بنا نهاده ابواب تمامی بر روی آن گشاده اند چون بدون
اذن و رخصت بآن حرکت جرأت نموده بودند و آب آن چشمه سار مدار گذار شرب مردم آن دیار بود
بکشتی نقل شهر و توابع نموده بودند احداث قلعه حصار مذکور باعث ظهور طغیان و عصیان فرنگیان مغرور شد
بعد از حصول شرف رخصت فوجی از غازیان بهرام صولت بسرکردگی بساط بیک و امام قلی بیک والی ...

ایشیک آقاسی تخریب آن قلعه و تادیب فرنگیه مامور و ران نموده و فرنگیان بی ایمان چون از قرب ورود غازیان با خبر گردیدند در همان قلعه بعزم رزم غرنده سپر قلعه داری بر سر کشیدند و جنود ظفر ورود قلعه را محاصره و صورت طغیان ایشان را بجناب عالیشان اعلام نمودند و جناب خانی جمعی دیگر را از اعانت و امداد و کومک غازیان فرستاده بالاخره خود نیز روی عزیمت به تسخیر آن قلعه فلک شان نهاد و سپاه منصور بعد از یورشهای عظیم و سعیهای موفور بنیروی بازوی نصرت و ولایت و زور سرپنجه جرأت و جلادت کمند اقتدار بر کنگره تسخیر آن قلعه و حصار افکنده محصوران را بحکم کریمهٔ اقتلوا المشرکین کافة معروض تیغ غزا و جهاد گردانیدند و بعد از تسخیر حصار منبع آب خوشگوار کوتوال و مستحفظ و ذخیره و سایر اسباب قلعه داری از آن مرتب داشته روی عزیمت بصوب مراجعت آوردند و بنا بر آنکه در معارضه و مقابله عساکر ظفر مآل آثار بغی و طغیان از کفرهٔ هرموز و فرنگیه پرتکال البعید ظهور پیوسته بود جناب خانی فکر تسخیر قلعهٔ هرموز را بدست غیرت و حمیت دینداری برمیان بسته بمور حال را بما مع جلال حضرت و بیمال سانید و بعد از ادراک شرف حضرت باتفاق فرنگیه انکلیسیه که در کیش خود طریق خلاف پرتکالیه نموده در آستان کردن شان تعهد معاونت و موافقت در تسخیر قلعه مذکور نموده بودند روی عزیمت بگشودن آن قلعه نهاده دست اقتدار به تسخیر آن حصار استوار گشاد و بعد از ورود بآن حدود جنود ظفر ورود در کشتی از آب گذرانیده بمحاصره قلعه مامور نموده خود خیام اقامت در بندر مبارک عباسی افراخته لشکر ظفر مآل را دامن زن نایرهٔ قتال و جدال ساخت و فرنگیان محمود شاه حاکم مسلمانان را بخواه و ناخواه از راه برده بر سر کار قلعه داری آوردند و کافر و مسلمان چون تار و پود بهم پیوسته در پس دیوار گیر و دار نشستند و شب و روز از دود ناریه بر فروز نایرهٔ شور و شر شعله ور بود تا جناب خانی نیز بکشتی از آب دریا عبور نموده در شهر هرموز بار اقامت گشود و بورود خان عالیشان جرأت و جلادت غازیان افزوده در بریدن جر و سیبه و لوازم قلعه کشایی طریق اهتمام نمودند و بیشتر از پیشتر در حفر سیبه و جر دامن همت بر کمر زده خود را بپای حصار که عرض دیوار آن بروایت اقل سی ذرع و از سنگ و صاروج ببروج پیوسته بود رسانیدند و زیر دو برج را بزور بازوی قلعه کشایی ساخته مانند دل اعادی بر چوب افراختند و کیسه‌های باروت و قاروره‌های نفط در آن افکنده اساس پابرجای آن بروج محکم بنا را باتشی که در آن انداختند آسمان پیما ساختند و جرأت سرشار غازیان ظفر شعار را منتظر انتظار کشید که بانهدام آن دو برج طریق قلعه کشایی پیش گیرند لاجرم در اثنای فرو ریختن آن قدم یورش به تسخیر قلعه پیش نهاده در لوازم



کشودن حصار داد آتش دستی دادند و به نیروی اقبال بی‌زوال کمند اقتدار بر کنگرهٔ حصار آن قلعهٔ خیبر مثال افکنده آن حصن حصین را بحیطهٔ تسخیر و تصرف در آوردند و محمود شاه روسیاه که باوجود دعوی مسلمانی با کفار اشرار دست یکی داشته روی بی‌شرمی بدفع غازیان اسلام گذاشته بود بدام اسار گرفتار و کفرهٔ فرنگ و جمعی بموافقت ایشان از در جنگ در آمده بودند معروض تیغ جهاد گردیده بپای دار مکافات رسیدند و بعد از این فتح نمایان خان عالیشان عجزه و رعایا را که بجبر و عنف رخت جمعیت بقلعه کشیده بودند معروض تیغ جهاد گردیده بپای دار مکافات رسیدند مستمال و امیدوار بامان و مساکن خود روان نموده از قبل خود حاکم و کوتوال و محارس و پاسبان بجهت حفظ و حراست آن قلعهٔ فلک شان تعیین فرمود و حقیقت سرباز و جان فشانی غازیان و مجاهدان دین مبین را با وقایع زمان محاصره آن حصن حصین عرضداشت درگاه آسمان جاه نموده چند قبضه توپ بدیع اسلوب کار فرنگ و اشیاء مرغوبه که در خور پیشکش شهریار رفیع و زخارف بود از غنایم موفور سپاه منصور افراز و بدرگاه پادشاه سرافراز ارسال و باقی غنایم را در میان عساکر ظفر نشان بسویت قسمت فرمود و خبر تهنیت اثر فتح قلعهٔ هرموز در حینی که شاهباز بلند پرواز عزم شاهنشاه سرافراز بعقصد شکار رزاخان اشیان قندهار در پرواز بود بموکب ظفر طراز رسیده دامن زن شعلهٔ غیرت و حمیت عساکر اقبال و باعث تسخیر آن قلعهٔ خیبر مثال گردید

## ذکر وقایع متنوعه و سوانح متفرقه که بعد از ورود رایات نصرت آیات بدار السلطنه هرات ابدی [بنیاد] روی نمود

چون آفتاب جهانتاب اوج کشورگشایی بعد از تسخیر دار القرار قندهار چنانچه اشعاری بآن شد پرتو وصول بساحت دار السلطنه هرات افکنده آن خطهٔ ارم نظیر مقر سلطنت ابد تخمیر گردید در مدت دو ماه و نیم کلاه ورنگ طراز سلطنت هفت اقلیم در آن بقعهٔ خلد نسیم ظل ظلیل عاطفت و احسان بر مفارق رعایا و برایا و عجزه و زیردستان گسترده بود و وقایع متنوعه روی نمود **نخست** ورود ابراهیم خواجه ایلچی نذر محمد سلطان والی بلخ همراه محمد صالح بیک وزیر سابق شروان بود که از آستان کردون نشان چنانچه ایمایی بآن شد برسم سفارت بآن ولایت رفته بود ملخص این کلام از قرار تقریر سفیر فرخنده پیام آنکه بعد از رسیدن ایلچی و رسانیدن نامهٔ عطوفت عنوان خاقان گیتی ستان بنذر محمد خان چون از روایح فوایح مضامین صداقت آیینش مشام آرزوی خان مشار الیه عنبر بیز و عطر انگیز گردید وصول آن نامهٔ نامی را سرمایهٔ مسرت و دوستکامی شمرده حامل آن منشور عاطفت را بلوازم اعزاز و احترام شادکام گردانید و بعد از بسط بساط دلجویی و مهمان نوازی خدمتش را از راه رسانیدن مژدهٔ مسرت پیوند دوام

خطه سمرقند نموده نواب امرا و امان بر روی امام قلی خان برادر بزرگتر خود که در آن اوان خاقان کلان
ترکستان بود گشوده و به برادر آن عنایت نامه زیب افسر بلندی و طراز بازوی ارجمندی
خود شمرده چون از اقامت موکب ظفر نشان بعد از فتح قندهار در خراسان فایض و بهره اسان بودند
نور و آن سعادت نامه ابواب امنیت و اطمینان بر روی روزگار خود گشوده ایلچی خاقان گردون
غلام را مقضی المرام مرخص نموده ندر محمد خان از راه تجدید عهد مودت و عقیدت ابراهیم خواجه را
که از اشراف آن مملکت بود با مکتوب اخلاص مضمون صداقت مشحون و انواع تحف و هدایای بی عنو(?)
همراه محمد صالح بیک مذکور نمود و چون هم سفران در دار السلطنه هرات بشرف بساط بوس سرافراز گردیده
ابراهیم خواجه نامه ندر محمد خان را با تحف و هدایای شایان از نظر کیمیا اثر گذرانید از مضمون
کتابت معلوم گردید که همه و برادر با آنکه از عهد سلطنت کیان الی الآن خصومت فی نزاع ایرانیان
و تورانیان زبان زد جهانیان است چون در این اوان خود را در زمره مخلصان و هواخواهان
دودمان ولایت نشان بر آورده بجان و جان با یکدیگر شاهراه متابعت و موافقت انداسته دادند
که بنا بر ارتفاع غبار نقار فیما بین ایشان و رستم محمد خان ولد ولی محمد خان بنی عم ایشان که سایه
نشین آفتاب تربیت و عنایت آن حضرت است و بر سر ملک و کشور پیوسته از راه قرب جوار
دامن زن شعله معادات و خصومت میگردد هنگام توجه رایات آفتاب اشراق بصوب عراق قدس منش
را باتفاق ملتزمان رکاب اقبال با آن ولایت برند که مبادا از رهگذر همسایگی و شور و شر اوزبکان
غارتگر که نزد وی جمع آمده سلسله جنبان تاخت و تالان شده بنای راسخ البنیان عقیدت و اخلاص ما
مخلصان بصرصر شور و شر وی خلل پذیر گردد چه اگر بحکم دفع صایل با او از در معارضه و مقاتله در
آییم چون سایه نشین آفتاب عنایت آن حضرت است از راه و رسم اتحاد و اخلاصمندی دور می نماید
و اگر در کار وی مساهله و مدارا پیش گیریم هر آینه سپاهی و رعیت حواشی این مملکت لگدکوب فتنه و
آشوب و پایمال کلال و ملال آمد و رفت وی خواهند گردید و متعاقب ایشان کسان معتمد خواجه ای
جویباری از بخارا بدرگاه معلی آمده استدعای این مدعا نمودند و خاقان عجیب پرور عدالت کیش مسئول
مذکور را بعز قبول موصول و مقرر فرمود که رستم محمد خان در توجه بصوب عراق هم سفر رایات آفتاب
اشراق بوده باشد و بموجب فرمان چنانچه در محل خود رقم زده کلک بیان میگردد رستم محمد خان
بصوب عراق و ایلچیان بعضی از مازندران و جمعی از دار السلطنه اصفهان بدیار خود نقل مکان نمودند
دیگر از سوانح که در ایام اقامت دار السلطنه هرات روی نمود نامور شدن چلبی بیگ قورچی قاجار

باینکچری

باینکچری دیار روم بود بیان این سخن آنکه چون بتوسط خیراندیشان مصلحت کیش چنانچه نمایان
شده فیمابین خاقان گیتی ستان و سلطان عثمان قیصر روم قواعد صلح و صلاح استقرار و استحکام
پذیرفته ابواب ارسال رسل و رسایل در میانه مفتوح بود بر آیینه خاطر قدسی منطبع گردید که در این وقت
که با نهای منهیان معلوم گردیده که سلطان عثمان با عموم عساکر آن مرز و بوم متوجه دفع فتنه سلاطین
فرنگ که آهنگ جنگ حکام ثغور اسلام نموده اند گردیده یکی از نظر زادگان سلطنت را از راه استعلام
حال خیر مآل و تهنیت فتوحات تازه آن ستکی ایلچی جاه و جلال روانه آن دیار فرماید لاجرم چلبی
بیگ مذکور باین گرامی خدمت مامور و با نامه صداقت عنوان مشتمل بر مطالب مذکور و محتوی بر فتح دار
القرار قندهار و تسخیر قلعه حصار بموز(?) عازم آن دیار گردید و بعد از ارسال رسول مذکور بطریق استعجال
الویه اقبال مستور در دار السلطنه هرات نزول اجلال داشت که اخبار وحشت آثار شورش و انقلاب
دیار روم و ظهور فتنه و فساد عساکر آن مرز و بوم و کشته شدن سلطان عثمان چنانچه از سیاق
سخن بوضوح می پیوندد بدرگاه آسمان جاه رسید تبیین این مقال که با نهای منهیان و تقریر تجار و
مترددین دیار روم و ایلچی فرمانفرمای آن مرز و بوم که در آن اوان بشرف سعادت بدرگاه معلی
رسید معلوم گردید آنکه چون سلطان عثمان در این سال از سفر فرنگ قرین فتح و نصرت مراجعت
نموده در خاطر مسکیذر رانید که هم در این سال بعزم سفر حجاز و عراق عرب و اندیشه نقض عهد با خاقان
والا نسب معلی حسب رخت قشلاق حلب کشد طایفه ینکچری که پیوسته در عسکر روم مرتبه برتری
دارند بنا بر آنکه در قواعد و قوانین عثمانی ابداع دو سفر در یک سال محال می باشد سر از اراده
سلطان عثمان باز کشیده نخست از راه صلاح دولت و خیرخواهی در آمده بعرض رسانیدند که قطع
نظر از اختلال قانون عثمانی که در میان سلاطین آل عثمان احتمال اختلال نداشته و نخواهد داشت
این عزیمت دامن زن شعله گونه گون تکلف و مشقت و سلسله جنبان ظهور شر و شور در ثغور مملکت
بتخصیص عراق عرب و سرحد ممالک ایران میگردد و در این سال چنان دو سفر مقرون بمصلحت دولت
نیست و مع ذلک سپاه عسکر روم از جنگ اهل فرنگ نیاسوده بار اقامت در اماکن و مساکن
خود نگشوده اند اگر این عزیمت بسال دیگر افتد که در آن سال اگر مصلحت کیشان مقرون بصلاح دولت
شمرند بوقوع انجامد و سلطان عثمان که در آن اوان در شرب جوانی و کیفیت باده ملک
ستانی مغرور بود قبول پیغام طایفه ینکچری را از ساحت جلال خود دور شمرده باغوای دلاور
پاشای وزیر اعظم که معاند ینکچری آقاسی بود و بصوابدید وی قرار داد خاطر آن که دست اقتدار

طایفه ینکچری را از گریبان سلطنت خود کوتاه سازد ینکچری آقاسی را بازای آن پیغام در مقام
اهانت و دشنام در آورده بتصمیم این عزیمت نمود و بعد از این زیاده سری در پای شور
و شر طایفه ینکچری طوفانی گردیده تیغ جرأت بعزم قتل دلاور پاشا و جمعی از عظما که در آن
دولت در امور دولت صاحب رای و رویت بودند کشیدند و کس نزد سلطان عثمان فرستاده
پیغام دادند که چون در قانون سلسلهٔ عثمانی اصلاح دولت و سایر امور سلطنت بصوابدید
طایفه ینکچری منوط و متعلق است در این وقت که دلاور پاشا و رفقا چشم از صلاح دولت
پوشیده باعث تخریب بنیان سلطنت گردیده اند بجز آنکه غبار این فتنه و فساد بخون
ایشان فرو نشیند قواعد ارکان دولت استحکام نمی یابد پس تدعای ما دولتخواهان آنکه
آن کم نام ننگ بحرام را با رفقای وی بطایفه ینکچری سپارند که به تیغ انتقام از پای در آرند
و سلطان عثمان که از قاعده و قانون عثمانی و اقتدار و اختیار آن طایفه بی زنهار بی خبر
بود بر رسیدن آن پیغام آغاز سفاهت و دشنام نموده زبان بتهدید و وعید اعیان آن
طایفه گشود و این معنی دامن زن شعلهٔ شور و شر آن طایفه فتنه گر گردیده تیغ جرأت بقتل
دلاور پاشا و رفقا کشیدند و دلاور پاشا و رفقا چون دیدند که دست فتنه دراز شد
از بیم جان گریزان خود را بسرای پادشاهی رسانیدند و علاوه خدمتکاران سرای سلطانی
و عسکر قاپو اوغلانی هجوم آور گردیده در صدد دفع شور و شر ایشان در آمدند و رفته رفته
کار بقتال و جدال کشیده جمعی کثیر عرضه تیغ تلف گردیدند و کار بجایی رسید که طایفه ینکچری
رایت برتری افراخته خود را بسرای پادشاهی انداختند و در آن اثنا ینکچریان بآواز
بلند میگفتند که پادشاه ما سلطان مصطفی برادر سلطان احمد خان است چه ما با او بیعت کرده
بودیم و خلع او مقرون برضای ما نبود و سلطان عثمان چون دید که کار سلطنت بتغییر و تبدیل
کشیده بامید آنکه شاید آن آتش بی امان را باب تدبیر فرو نشاند بصوابدید جمعی از دولتخواهان
پوشیده و پنهان رخت سیاه بختی بمنزل ینکچی آقاسی کشیده و خود را دخیل وی شمرده از
گفتار و کردار خود نادم و پشیمان گمان آن داشت که شاید باین فروتنی حمیت صاحب خانه بفریاد
وی رسیده طایفه ینکچری را از اندیشه تغییر سلطنت در گذراند القصه آن طایفه سرکش مانند
شعله آتش در سرای پادشاهی بهر طرف دویده دلاور پاشا و رفقا را پیدا کردند و بی محابا
تیغ بی شرمی آخته دلاور پاشا و حسین پاشای وزیر ثانی و قزلر آقاسی و چاوش باشی و بستانجی باشی.



و حاجی سوباشی نامی از اعیان طایفه سپاهی و غلانی و جمعی دیگر را در خاک و خون کشیدند و بجستجوی
تمام پی بمقام سلطان مصطفی برده بپادشاهی بروی سلام کردند و در اثنای این قیل
و قال ینکچری آقاسی خبردار شد که سلطان عثمان از راه اضطرار بوی توسل جسته اکنون
در سرای او اقامت دارد لاجرم قدم حمیت در خط حمایت وی نهاده با اعاظم و اعیان
طایفه ینکچری پیغام داد که چون پادشاه باوجاق شما پناه آورده از گفتار و کردار خود
نادم و پشیمان است سزاوار آن است که چون غرض اصلی که دفع احادی بود بحصول پیوست
بمقتضای مروت و رفع بدنامی در صدد دلجویی و عذرخواهی وی در آییم و غبار کدورتی
که از رهگذر شور و شر ما بر چهره خاطرش نشسته باشد بآتش اطاعت و انقیاد بزداییم
و طایفه ینکچری از بیم آنکه مبادا چون بحمایت ینکچری آقاسی پادشاه دست یابد
با هر کینه که از آن جماعت در دل دارد ایشان را از پای در آورد با ینکچری آقاسی
نیز از در حق ناشناسی در آمده بقتل وی بر خاستند و سلطان عثمان را از منزل وی
بیرون کشیده روانه یدی قلعه که قریب بقسطنطنیه است گردانیدند و بعد از آن بقید و
زندان وی اکتفا نکرده بخیال آنکه احتمال دارد که روزی پادشاه از راهی رهایی یافته
در صدد انتقام در آید بقلعه رفته آن بی گناه را براه عدم فرستادند و روز دیگر با عموم
عسکر روم لباس سوگواری در بر بر سر نعش سلطان عثمان بنیاد شیون و فغان نموده
بآیین تمام و اعزاز و احترام مالا کلام آن نعش را از یدی قلعه بشهر آوردند و بعد از تجهیز
و تکفین بآیین سلاطین صندوق او را در مقبره سلطان احمد در جوار مرقد او بخاک سپردند
و بعد از سنوح این سانحه عبرت افزا نقش دوام سلطنت سلطان مصطفی دیگر باره درست
نشسته طایفه ینکچری بیشتر از بیشتر صاحب اختیار امور دولت شدند و بصلاح و صوابدید
ایشان وزیر اعظم و سایر ارکان دولت عثمانی معین و قدم بر مدارج کاردانی نهاده ابواب
قطع و فصل مهام بر روی خواص و عوام گشادند و چون سلطان مصطفی بدرد بی درمان خبط
دماغ و علت سودا گرفتار بود مادرش بمصلحت وزرا بفیصل مهمات قیام مینمود و بتحقیق پیوست
که مکتوب صداقت عنوان که ایلچی سلطان مصطفی در آن اوان بآستان گردون نشان آورده
بصلاح و صوابدید والده وی لباس تحریر در بر کرده القصه ایلچی مذکور مکتوب محبت اسلوب سلطان مصطفی
را که مشعر بر وقوع آن سوانح عبرت افزا بود در دار السلطنه هرات بآیین مرغوب از نظر اشراف خاقان

بجر و بر کذرانیده بزبانی عرض نمود که چون طایفهٔ ینکیچری درین اوقات بجرم قتل پادشاه که کناهی عظیم است درمیان دولتخواهان آل عثمان مطعون بودند جمعی از عظمای دولت عزم آن دارند که سلطان مصطفی را بعلت شورش دماغ دیکرباره خلع نموده سلطان مراد برادر سلطان عثمان را که کودکی خردسال است بپادشاهی اختیار نموده مطالب خون سلطان عثمان باشند و طایفهٔ ینکیچری بجهت سلطنت سلطان مراد راضی نیستند و نقل این سخنان نقل مجالس مردمان و باعث شورش کامی ارباب فتنه و فساد در اطراف دیار و بلاد بود که این داعی دولتخواه طریق مغارت باستان کردون نشان نمود تا پس ازین از پرده غیب چه رخ نماید و در خلال این احوال فرستادهٔ حسین خان حاکم لرستان با کیفیت چاپارسکی از دار السلام بغداد وارد آن دیار و بلاد کردیده بود بمعسکر ظفر نشان رسیده اخبار شورش و برهمخوردکی عراق عرب بی نزاع و جدال اعاظم دار السلام را بمسامع جلال رسانیده مصدق اقوال ایلچی روم کردیدند

وشرح شورش بغداد و درهم خوردکی عراق عرب

بدین سیاق بعرض شهریار باستحقاق رسید که سلاطین سلسلهٔ آل عثمان با آنکه داری حکومت دار السلام قیام دارند آقایان و سرکردکان آن خطهٔ مینو نظام سر از چنبر اطاعت و انقیاد قیاصرهٔ روم کشیده در آن مرز و بوم بخود سری و کردن فرازی معتاد کردیده اند و بهر مدتی یکی از ایشان قدم بر مدارج اقتدار نهاده ابواب تملک و تصرف بر روی حاصل و مداخل آن دیار میکشاید و درین مدت اکر از قبل سلطان روم پاشایی و حاکمی بحکومت بان ولایت میکشیده اغلب آن بوده که دخلش نداده خایب و خاسر بدیار روم میفرستاده اند و اکر بندرت بعضی از ایشان با پاشایان و حکام طریق اهلیت و مروت پیموده اطاعت کونه اظهار مینموده اند دستور آن بوده که خدمتش را در سرای امارت فرود آورده معاش کذاری بجهت وی تعیین مینموده اند و هریک از ایشان که خود را باین فروتنی و بیدماغی راضی میکرده بان معاش کذرانده در آن دیار مداری میکذرانیده و آنکه خود را بداده ایشان تسلی نمینموده بحکم بیدخلی طریق رجعت می‌پیموده و درین ولا دو تن از آقایان زیاده بر آن کشور یکی موسوم بمحمد قنبر ینکیچری باشی معسکر دار السلام و دیکری معروف ببکر سوباشی از آقایان عظام آن خطهٔ خلد مقام با یکدیکر اندر موافقت و سازکاری آمده هریک بهوای حکومت و برتری سر زیاده سری میخاریدند و بانتظام فرصت بدفع یکدیکر قیام نتوانستند نمود و هریک حشری بر خود جمع آورده ملازم خود کرده بودند و بزور جمعیت آن حشر که درمیان بودمیان امثال ایشان را اسکبان مینامند رایت زیاده سری افراخته بدفع حکام و پاشایانی که بحکومت دار السلام می‌آمدند می‌پرداختند و رفته رفته دست اقتدار بکر سوباشی قوی تر کردیده درمیانه او و محمد قنبر موافقت بمخالفت و الفت بکلفت کشید و محمد قنبر کمر بدفع بکر سوباشی

بسته در کمین فرصت نشست و بهنکام آنکه بکر سوباشی با فوجی از عسکر دار السلام و سکبانان بمدنام خود بعزم کوشمال متمردان حله که ادای مال ساعله نمی نموده اند روانهٔ آن طرف شده بود محمد قنبر از کمین غدر بیرآمده پیکتنی نزد عاغای راه فرستاده پیغام داد که در مخالفت بکر سوباشی راسخ دم و ثابت قدم بوده منتظر ورود جنود دار السلام بدفع وی باشند و پس از آن اعلام ترافقت جمعی از سکبانان بکم نام خود بعزم تاخت و تالان اسباب و اموال بکر سوباشی بر سر سرای او تاختن آورده دست جرأت بنهب و غارت دراز کرد و کروهی از هواخواهان بکر سوباشی در صدد دفع فتنه وی برآمده درمیانه کار بمحاربه و مقاتله کشید و بکر سوباشی در عرض راه از وقوع این واقعه آکاه کردیده عنان بصوب معاودت منعطف کردانید و محمد قنبر از ورود وی باخبر کردیده با لشکریان خود در خاقامت سیاری قلعه کشیده و بکر سوباشی با اتباع خود در حصار بند شهر اقامت کزیده بکرفتن نارین قلعه و دفع شورش محمد قنبر بجهت کردیده بود و هواخواهی درمیان مردم دار السلام بهم رسیده بدفع یکدیکر تیغ زهر فام از نیام انتقام کشیدند و نایرهٔ قتال و جدال درمیانه مشتعل بود تا بکر سوباشی بوعدهای جمیل مردم نارین قلعه را مطیع و فرمانبردار خود نمود و محمد قنبر وقتی خبردار شد که حصار نارین قلعه از حارس و پاسبان تهی کردیده مردم قلعه رخت فرار بشهر کشیدند و بکر سوباشی نارین قلعه را بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آورده محمد قنبر و سایر معاندان را بقتل از سر خود وا کرده اموال و اسباب بی‌نهایت بر سبیل غنیمت بدست آورده درمیان سپاهیان و سکبانان خود قسمت نموده و بنابر موافقت چند تن از مشایخ و علما و فضلا حضرت ابو حنیفه بمحمد قنبر آن جنت بن را بدست ما آورده بکشتی نشانیده و آتش در آن افکنده شعلهٔ آتش سوزان ایشان را با بو حنیفه رسانیده و بهنکام اشتعال نایره تاخت و تاراج کار بجایی رسید که اکثر اسباب رواج و رونق و زیب و زیور مزار آنحضرت نیز بشعلهٔ آن شور و شر بباد فنا رفت و بعد ازین قرار دستی بکر سوباشی خود را حاکم مطلق العنان دار السلام کردانیده با انضمام تمام مملکت عراق عرب بحیطهٔ ضبط و تصرف در آورد و چون اخبار سرکشی و کردن فرازی بکر سوباشی در دیار روم معلوم فرمانفرمای آن مرز و بوم کردید جواهر امرا و ارکان دولت خود حافظ احمد پاشا را بحکومت بغداد و دفع فتنهٔ آن بد نهاد فرستاد و بکر سوباشی که عرض مملکت دار السلام را بعقد دوام خود در آورده اقتدار تمام یافته بود از شنیدن این خبر کشتی نشین لجهٔ خوف و خطر کشته بعنکرمال آل حال خود افتاده و از راه عاقبت اندیشی بمنسوبان آستان ولایت نشان توسل جسته کس نزد حسین خان حاکم لرستان دوان و خود را از هواخواهان و مخلصان این آستان باز نموده پیغام داده بود که مملکت دار السلام را که ملک موروثی خاقان کردون غلام است بمحبت آنحضرت محافظت نموده نکاه داشته‌ام و حسین خان فرستاده او را با کس خود بدرکاه آسمان جاه فرستاده حقیقت حال را بمسامع جلال رسانید اما بکر سوباشی چون شنید که حافظ احمد پاشا بحدود دار السلام رسید تمام عسکر و سپاه بغداد را سر راه بموافقت خود نموده حافظ احمد پاشا را از دخول دار السلام

منع فرموده و خود نیز بضرورت بی نیل مقصود مراجعت نموده از دیار بکر جهت عصیان بکر سوباشی عسکر بغداد را
عزیمت داشت نموده بدرگاه قیصر فرستاد و سلطان مصطفی علی پاشای مشهور بکمانکش را با ایالت دارالسلام و
گوشمال یاده سران آن خطهٔ خلد مقام تعیین و روانه آن حدود نمود و کمانکش با بکر سوباشی چون طریق ملایمت
و چاپلوسی می سپرد و تعلیمات یافته بحکومتی ناقص قناعت کرده و بکام و ناکام در نگار میگذرانید تا بجرم
مسامحه و مدارا او نیز معزول و یوسف پاشا نامی بحکومت منصوب و روانه دارالسلام گردید و بکر سوباشی که آن یک
او نیز مانند کمانکش سینه بر سهام اطاعت نخواهد کرد باستقبال او شتافته چون او را مانند شعلهٔ آتش سرکش
یافت بدفع او برخاست و بخت بر سر وی لشکر کشیده او را با اسباب و اموالی که داشت بگرفت و پس از آن
بقتلش پرداخته کوس نافرمانی و طغیان را که در پرده می نواخت بلند آوازه ساخت و بعد از ظهور این شورش
ارکان دولت عثمانی حسن پاشای حاکم موصل را که بکور حسن پاشا مشهور بود با ایالت بغداد و دفع فتنهٔ
بکر سوباشی مامور و روانه آن حدود نمودند و نیز چون دیگران کاری نساخته بی نیل مقصود مراجعت نمود
و رایت اقتدار بکر سوباشی در آن دیار بنهایت ارتفاع داشت تا آن زمان که الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت
بسببی چند که در سال آینده رقمزدهٔ کلک وقایع نگار میگردد روی عزیمت بتسخیر آن ولایت گذاشت

**ذکر مراجعت رایات نصرت آیات از دارالسلطنه هرات بصوب مازندران جنت بنیاد و سوانحی که در خلال آن احوال اتفاق افتاد**

چون مدت اقامت موکب ظفر نصیب در دارالسلطنه مذکور بدو ماه و نیم کشیده مهام
دیار خراسان بپایهٔ والای نظام و انتظام رسید شوق ادراک سعادت زیارت روضهٔ منوره مطهره مقدسهٔ [illegible]
درجه مرتبهٔ رضویه علی مشرفها الف الف تحیه عنان عزیمت خاقان گردون منزلت را بصوب مشهد مقدس
معلی انعطاف داده الویهٔ جهانگشای بدان عزیمت برخرگشای گردید و از ملازمان موکب اقبال یکی رستم محمد خان
ولد ولی محمد خان بود که از راه ایفای وعده سلاطین ترکستان حسب الفرمان عالیشان بطریق مرافقت موکب معلی
حرکت نموده و دیگری ناظم مناظم حضوری میرزا [illegible] که از اعاظم سادات عالیدرجات هرات و جامع کمالات
و منسوب بسلسلهٔ علیهٔ انصاریه بود که بموجب اشارهٔ وافی بشارت سایه مثال دنباله رو آفتاب جاه و جلال
گردیده بمدارج قرب حضرت و مجالست مجالس بزم خاصیت صعود نمود و چون شبخانه موکب ظفرنشان بجلگهٔ دمغان
رسید خواجه جلال الدین اکبر جوزربانی وزیر خراسان بکشیدن پیشکشهای نمایان و تهیهٔ نزل و ارمغانات
شایان منظور نظر عاطفت و احسان گردید و موکب معلی از آنجا رحله بجای بود تا اعلام جهانگشا در مشهد معلی بارگاه رایات
گشوده بعد از آنکه جبههٔ نیاز بخاک عتبهٔ آستان ملایک پاسبان سرافراز گردید میرزا ابوطالب که از اجلهٔ
سادات عالیدرجات رضویه و بمرتبهٔ والای تولیت آن روضهٔ عرش منزلت رسانیده با فخر و مباهات [illegible]

مآرب



مآرب سرافراز گردانید و چون اقامت عساکر ظفر مآل در این سال که دارالقرار قندهار بحیطهٔ تسخیر لشکر ظفر شعار
در آمده بود باستحکام و استقرار آن از لوازم دولت پایدار و تمشیت مهام اسفندیار خان والی خوارزم که ایمای
پار سال وی بآن دیار رشد علاوهٔ آن بود رای آفتاب اشراق اقتضای آن نمود که عساکر فیروزی مآثر در این
سال بعزم قشلاق در خراسان بار اقامت گشایند بنابرین رای رزین خسرو روی زمین اماکن متعدده جهت
قشلاق عساکر نصرت قرین در ولایت خراسان تعیین نموده فوج فوج از افواج بحر امواج طریق امتثال فرمان
پیموده در محل قشلاق خود بار اقامت گشودند و رستم محمد خان نیز رخصت حکومت بولایت غزنین که [illegible] را
بوی کرامت شده بود کشیده ابراهیم خواجه ایلچی نذر محمد خان و فرستادهای خواجهای بخارا ملازم موکب معلی
گردیدند و بعد از فیصل قضایای مذکوره چون پیوسته صید و شکار مازندران و سیر متنزهات آن خطهٔ خلد نشان
منظور انظار کیمیا آثار بود رای آفتاب اشراق بعزم قشلاق جدید و سوبای باتفاق معدودی چند از
مقربان بساط قرب و محرمان سرایر حریم گشای گردیده قبهٔ بارگاه آسمان جاه در ساحت آن ولایت بهشت [illegible]
مهر و ماه رسید و در مدت اقامت آن خلد جا فرستادهای خواجهای بخارا شرف رخصت حاصل نموده مشمول
عواطف بیکران بطریق معاودت بدیار خود نمودند و ابراهیم خواجه بر سر خوان احسان سیر چشم موائد الوان روزگار
میگذرانید تا در سال آینده در دارالسلطنه اصفهان مرخص و منقضی الاوطار روانهٔ دیار خود گردید **دیگر** از سوانح
ایام توقف قشلاق مازندران آمدن یوسف خان بیگلربیگی و سایر امرا و اعیان شیروان بآستان گردون نشان
بآرزوی [illegible] بساط بوس و ادراک شرف ملازمت ولی نعمت جهان و جهانیان بود و چون امرای مذکور
بآرزویی که داشتند رسیده بشرف پای بوس سربلند گردیده بتوافق عواطف و احسان نسبت باشان از ذره
ذره پروری در آمده پیشکشهای سزاوار هر کس منظور نظر قبول شهریار کامکار گردیده و پیوسته در مجالس ارم
نشان و سیر و شکار مازندران سایه مثال دنباله رو آفتاب جاه و جلال بودند تا آن زمان که رخصت انصراف
حاصل نموده با افسر سربلندی و تشریف ارجمندی طریق معاودت بولایت شیروان پیمودند و از جمله تفقدات
خسروانه نسبت بیوسف خان امیر الامرای شیروان آن بود که قرچقای خان سپهسالار ایران و حاکم مشهد
معلی را که از عهد [illegible] با امیر الامرای مذکور عقد مواخات و رابطهٔ برادری و موافقت در میان داشت بدرگاه معلی طلب فرمود
و بسبب [illegible] که بمدعا [illegible] بود که اتفاق نیفتاده بود [illegible] گشودند و
بعد از سیر چشمی موائد الطاف شاهی یوسف خان بدیار خود راهی و سپهسالار با قافلهٔ موکب ظفر شعار [illegible]
گردید **اما سفر کردگان جهان جاودانی** که در اثنای این سال بعالم آخرت شتافتند **خواجه محمد رضای**
فدوی [illegible] مشهور [illegible] خواجه بود که در اثنای سفر قندهار بضعف معده گرفتار گردیده در جوار مزار [illegible]

امیرزاده بزرگوار امیرزاده محمد از سرکار توپ طبل جیل کوفته در مشهد مقدس متوطن کرده بود دیگر محمد صالح بیگ وزیر
سابق شیروان بود که چون از الچیگری ماوراء النهر معاودت نمود بازای حسن خدمت بوزارت کلانتری دار
المؤمنین قم سربلند گردید و بهم سفری امرای متصاعده در عرض راه رخت بجهان جاودانی کشید و اهالی دار المؤمنین
که عازم استقبال وی بودند استقبال نعش وی نموده در آستانه مقدسه منوره معصومه علیها التحیه مدفون
نمودند و ذکر حال بیگ در محل خود از مساعدت توفیق مأمول است انشاء الله تعالی گفتار در سوانح حال
سال سی و چهارم جلوس همایون حضرت ظل الله اقبال که مطابق تنگوزئیل ترکی و هزار و صد هجری بود چون
کوکبه سلطان بهارکان از دولتخانه حوت بدارالسلطنه حمل رسید و از رنگ آرای جام جام اساس عالم افروزی
بعد از انقضای ساعت و چند دقیقه از شب دوشنبه نوزدهم ماه جمادی الاولی به بیت الشرف خود کشید بزم
آرایان مجالس ارم نشان دیگر باره در بارگاه بهشت نشان مابه آراستن جشن نوروز سلطان بنگاه آرای بزم بهار
و سلسله جنبان عیش و بر کار گردیدند و خاقان گیتی فروز بلوازم عشرت و نشاط نوروز و رفیع و وزیر و داخله پرتو
آفتاب عنایت بر مفارق مجلسیان آن بزم ارم نشان انداخت و بعد از انقضای آن جشن دل افروز بهر روزه گل
زمینی و بهشت در گلزار دلنشینی کردن طبلدار صراحی و نوش لبان ساغر بزم خوشدلی چیده ایام بهار
ساحت آن بزم خلد نگار بخوشدلی و شادمانی سپری گردانیدند و چون بهنگام توجه کوکب ظفر شعار والی شاه
سیه و بسیار از صعوبت طرق و کمال آن دیار کار برانیده و رونده دشوار بود در این سال فرخ فال برای
آفتاب اشراق اقتضای آن نموده که طرق صعب المسالک و راههای تنگ ناهموار آن دیار چون ساحت سینه
روشن دلان و فضای خاطر صافی ضمیران گشاده و هموار گردد لاجرم سرکار حبّ توفیق آثار میرزا تقی
وزیر طبرستان که از راه جان سپاری و خدمتگزاری ... چنانچه در محل خود گزارش
یافته بوزارت عظمی مرتقی گردید عملهٔ این مهم را جمعی از سنگ تراشان فرهاد پیشه و کوه بران کوهکن اندیشه و
بنایان چابکدست نادره کار و معماران اقلیدس پیشه بدایع نگار و سایر کار پردازان این امر عظیم و مهم دشوار
از اطراف و اقطار جهت اقامت بر سر کار کشیده بسعی و اهتمام تمام مشغول این شغل خیر انجام گردیدند و بمیامن
عنایات الهی و بیمن امداد مواد افضال شاهنشاهی راههای بی پا و ریگی که از انهار سواد کوه است
در آن کشور بهم رسیده بشاهراه رفاه حال آینده و رونده و صراط مستقیم فراغبال مترددین گردید دیگر از سوانح
اقبال که در ایام بهار این سال فرخ فال روی نمود معاودت ... از سمرقند و طریق سفارت محمد علی خان
... بیگ توشمال باشی همراه ... گردیده ...
که بعد از فتح قندهار برسم حجابت روانه هندوستان شده بوده از الچیگری آن دیار بوده خلاصه این مقال و تفصیل

این اجمال



این اجمال آنکه چون جنت مکان ... خان عالم چنانچه ایمایی بآن شد بآئینی که دستور العمل کارآگاهان
رسوم و راه بزرگی و جاه تواند بود طریق سفارت بآن ولایت نموده و بعد از ورود بآن حدود بهر جا
بهر دیار که میرسید امرا و حکام و ارکان آن ولایت باستقبال وی اقبال نموده ابواب اعزاز و احترام بر
روی حال وی می گشودند و چون یکی از منازل آن راه دار الملک لاهور بود و بعد از ورود بآن
حدود در دار الشفاء معاودت فرمانفرمای ممالک هندوستان از سیر متنزهات خطه ارم نظیر کشمیر بار
اقامت گشوده و چون خبر آمد آمد بشهر خجسته ورود در آن حدود انتشار یافت خان عالم ترک قربت
رسول خاقان محترم کرده باستقبال موکب اقبال شتافت و در عرض راه بپادشاه رسیده وقایع زمان
الچیگری و عواطف بیکران و عنایات بی پایان خاقان دوست نواز و دشمن گداز نسبت بخود
بعرض رسانید و به تقریب مطالب عرض و ... آن حضرت را از راه کمال اتحاد و ... آنکه داستان القصه
چون پادشاه عالیجاه بلاهور رسید و زینل بیگ بدریافت ملازمت فایز گردید مصراع تا بینی
کزان بهتر نشاید ... تبلیغ رسالت نموده و رسانیدن ... و گذرانیدن تحف و هدایایی
از حد افزون لوازم رعایت حرمت و مراسم اظهار دوستی و محبت بتقدیم رسانید و بنا بر رسم معهود
که در روز مولود آنجناب در دار الملک دهلی جشن شاهانه اقامت نموده بلوازم عیش و سرور
گذرانیدن انواع تصدقات و نذور قیام مینمایند پادشاه از راه رعایت رسم معهود در لاهور
پیش از چند روز توقف ننموده بسرعت برق و باد طریق دهلی نموده و زینل بیگ چون بصوابدید خان
عالم با امرای معظم آنجا در باب قندهار اظهار کرده جوابی که بکار آید نشنیده بود بعضی در رخصت
و جمعیت از همانجا عزم معاودت جزم نموده بود که ناگاه مسرعان از گرد راه رسیده جیقه لعلی که نام
نامی میرزا الغ بیگ گورکانی بر آن نقش بود در حین روانه شدن موکب فرخنده پیام زرگری آن با تمام
نرسیده بود با بعضی از تحف و هدایای ... که برسم یادبود برادرانه با آن انضمام داشت از
درگاه جهان پناه بایلچی عالیجاه رسانیدند و بنابر آنکه حسب الرقم حرمت شیم مقرر شده بود که جهت مبیّن
آن افسر سرفرازی را با هدایای دیگر بنظر پادشاه خورشید کلاه رسانند نطاق فرمانبرداری بر میان بست عزیمت
با دو دمان بجانب دهلی روان گردیده اشیای مذکوره را از نظر انور گذرانید و بعد از انعقاد جشن
مولود چون کوکبه جلال پادشاهی بدار الملک آگره راهی بود زینل بیگ نیز از راه ضرورت طریق رفاقت
نموده همواره منظور انظار عاطفت و اشفاق پادشاهی بود و در باب قندهار با امرا و اعیان آن دیار
بتقریبات مناسبه آنچه سزاوار بود تقریر مینمود تا موکب خجسته ورود در آگره بار اقامت گشوده و چون

از امرا و ارکان دولت آن حضرت در باب قندهار در این مدت جوابی بخواهش نشنیده بکرات تنسیق حالات
را عرضه داشت درگاه خلایق پناه گردانیده بود و بعد از رسیدن خبر فتح قندهار مابین آن دو پادشاه ذی شأن سلسله
سلسله جنبان وقوع آن فتح نمایان گردیده روزی چند پادشاه بادی از در سرگرانی درآمد و بعد
از ورود حیدر بیک و ولی بیک که با نامه صداقت عنوان هند و کشورستان با شرکت بیکدیگر وارد گردیده
مفاوضات قدسیه را بنظر آن سرور رسانیدند کلفت بالفت و محبت و کدورت بخوشدلی و مسرت تبدیل
یافته بتجدید ابواب تفقد و اشفاق بر روی زینل بیک مفتوح گردانید و چون وقت آن رسید که دیگر
باره پادشاه را هوای گلگشت کشمیر و سیر متنزهات آن خطه ارم نظیر در صدد تشیید مبانی الفت
و اتحاد و استحکام قواعد دوستی و وداد با خاقان رفیع الاثر اراده درآمده مقرر فرمود که منشیان نادره بیان
هندوستان نامه صداقت ختامه مشحون بمراعات ادب و آداب خسروانه و مقرون باظهار محبتهای برادرانه
که از جمله فقرات دلپذیر آن نامه نامی آن بود که ما محبت و دوستی آن زیبنده افسر کیانی را بعالمی برابر
نمیکنیم و هیچ عطیه را بآن نمی سنجیم در سلک تحریر کشیدند و زینل بیک حامل آن مکتوب گرامی و باتفاق
رفقا مرخص و روانه ایران گردیده بعد از رسیدن زینل بیک آن نامه را از بهشت نشان بعز عرض پادشاه
رسانیده و از نوادر بزرگ منشیهای سر چشمه زینل بیک در اینجا هندوستان که موجب تحسین و
آفرین پیر و جوان گردیده باعث اعتلای شأن و ارتفاع مکان وی شد آن بود که بهنگام رخصت از حضرت علو
همت بر سر و تشریف عز و رتبه کی اشتهار شان در بر منظر می آید که پادشاه والا جاه بخشش نمایان
و احسانی شایان نسبت بوی میفرمایند چون قبول آن بکورنشی خاص اختصاص داشته و آن گونه کورنش
خالی از مذلت و فروتنی نبوده سر بآن فرود نیاورده مرخص و روانه میگردد و دکارکنان آن دولت
استمرار آن گونه کورنش را بهانه ساخته در ارسال آن احسان تعلل و تغافل و گونه نظری بپادشاه خود
روا میدارند و خدمتش این معنی غنیمت شمرده با جهان جهان استغنا و علو همت روانه درگاه جهان پناه
میگردد القصه چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار و استحکام قلاع الکای افغان فراغت و آمد و رفت
ایلچیان سلاطین ما وراء النهر متواتر و متوالی گردید بیکتوال قلعه بالامرغاب را که در سال گذشته گرفته
بلخ برده قلعه را متصرف شده بودند از راه خلوص عقیدت و صفای طویت بجای او مکان خود بر آن قلعه را
تسلیم نمودند و با بهای بهیان پادشاهی دولت اسفندیار خان در او رکنج قرار و تمکین پذیرفت آفتاب رأی
اشراق زیاده بر ان اقامت عساکر ظفر حنیت را در ولایت خراسان بیفایده شمرده مقرر فرمود که عیسی
خان قورچی باشی و علیقلی خان شاملو ایشیک آقاسی باشی بملاحظه عرض عساکر فیروزی مآثر پرداخته بعد





از ملاحظه سان ایشان را مرخص سازند که بمنازل و اوطان خود روان شوند و موکب اقبال و کوکبه جاه و جلال
از مازندران بدار السلطنه صفهان نقل مکان نمود و در سعادت آباد دولتخانه مبارکه که نقش جهان بنیاد قامت
گشوده و دیده چشم سرابان از دود موکب مسعود بجواهر سرمه غبار گشته صبا از تبار نور و سیاه گرد ملت شش ماه
آن خطه خلد مثال بیت الشرف آفتاب جاه و جلال بود در عرض آن مدت همواره بتربیت حال سپاهی
و رعیت را پیش نهاد همت والا نهمت ساخته با نجام مهام کافه انام می پرداخت و ابراهیم خواجه ایلچی نذر محمد
خان در آن ایام رخصت مراجعت یافته متقضی الاوطار بدیار خود شتافت و بعد از انقضای مدت یکسال
چون خبر شور و شر سکنه عراق عرب و سپاهیان بغداد براشکریه بعرض خاقان گیتی پناه رسید عنان اختیار
چنانچه از سیاق کلام آینده بوضوح می پیوندد سفر خیر اثر دار السلام صاحب گردید و از جمله سوانح که باعث
تصمیم عزم شهریار اسلام بجانب دار السلام گردید آمدن حافظ احمد پاشا با لشکر آراسته روم بسر بغداد و بیان ...
تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه معموره دار السلام بغداد که نمونه ارم ذات العماد التی لم
یخلق مثلها فی البلاد است سیاحان ربع مسکون و مساحان کوه و هامون آن خطه ارم بنیاد را از اعاظم
دیار و بلاد شمرده دار الخلافه خلفا و دار الملک عراق عرب و پای تخت پادشاهان عظیم الشان نام
برده اند و شاید که در روضه بهجت از درجات بهشت ... تالیف شریف خلد برین در حین فترت سلاطین آل عثمان
اشعاری بمعموری و آبادانی آن شده باشد و بعد از طلوع آفتاب دولت سلسله علیه صفویه انار الله براهینهم
الجلیه که کندا اقتدار عساکر ظفر شعار چنانچه در حدیقه دویم از این کلام اشعاری بآن شده بر کنگره
حصار تسخیر آن دیار افتاد آن سواد اعظم آبادانی و اطمینان در زمان فرخنده نشان خاقان جنت
مکان دار الملک امن و امان و دار الحکومت آن با محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو و در وقت رفتن
بر کردن شدن او لامه ... بجرام و غاریخان که نام مهره داری که از جمله امرای نامدار طایفه تکلو بود در جنگ
سال نهصد و چهل چنانچه در محل خود مبین شده طایفه تکلو با محمد خان از در عصیان و طغیان درآمده
او را از میان خود بیرون کردند و آن خطه ارم نشان را با تمامی عراق عرب بتصرف سلطان سلیمان خاندکار
که با علوی آن زیاده سر غدار لشکر ... کشیده بود دادند و از آنجا ابواب تعب و مشقت بر
رومی و رعایا و عجزه آن دیار و بلاد گشودند تا رفته رفته کار بجایی رسید که ارباب فتنه و فساد بغداد بسر از
جنبر اطاعت قیاصره روم کشیده بهر مدتی یکی از اعاظم سپاه آنجا لوای زیاده سری و خودرایی بر افراخت
بوم مرتفع میگردانیده حکام و پاشایانی که از جانب خواندکار بحکومت آن دیار می آمدند چون مرغی از هم
بر روی ایشان نمی گشود بی نیل مقصود بدیار روم مراجعت می نمودند و در عرض ... [illegible]

طاغیان دران دیار ده بلاد اشتغال داشت و پاشایان عالیشان مانند محمد پاشا و حافظ احمد پاشا و امثال
ایشان که بحکومت دار السلام می آمدند اغلب اوقات نایرهٔ قتال و جدال در میان ایشان و [illegible]
بغداد اشتعال می یافت ازین راه اکثر لشکریان عرضهٔ تیغ تلف شده عجزه و رعایا لگدکوب فتنه و
آشوب و پایمال عدم استقلال حکام در سرکرده های آن ولایت میگردیدند تا باقتضای قضا قبل ازین
بدو سه سال نایرهٔ نزاع و جدال فیمابین محمد قنبر و بکر سوباشی اشتعال یافته محمد قنبر چنانچه [illegible]
شده عرضهٔ تیغ فنا و بکر سوباشی حاکم مطلق العنان آنجا گردیده در درازدستی ظلم و طغیان [illegible]
روزگار ستمکردگی بیدو و از وقوع قحط و غلا بر جان مردم آن دیار افزود و کساد [illegible]
نان ارزان و کفهٔ میزان طاقت و توان در حمل اقامت آن ولایت سکان گردیده زیاده [illegible] هزار تن
ازان کشور رخت جلای وطن بدیار ایران و ولایت بصره و عربستان و غیر آن کشیدند و در خلال این
احوال که خلایق بدرد بی درمان قحط و غلا گرفتار و از مرض مهلک درازدستی بی تحاشی بکر سوباشی در
آزار بودند حافظ احمد پاشا بفرمان فرمای روم متوجه گوشمال وی و انتظام مهام دار السلام گردید
برافقت سلیمان پاشا نامی که بحکومت بغداد موسوم بود از دیاربکر طریق مسارعت پیموده در حدود بغداد
بار اقامت گشود و چون خبر قرب ورود وی باستماع بیان [illegible] طاغی [illegible]
بیم سرکشی و عصیان که دران چند سال کرات از ایشان بظهور رسیده بود باعث [illegible] بکر سوباشی متوسل
و متجان [illegible] اطاعت و متابعت وی مایل گردیدند و او نیز خود را [illegible] ساخته راه
مخالفت حافظ احمد پاشا و سی هزار نفر از عسکر روم که دران سفر همراه وی بودند افراخت و [illegible] در صدد
استحکام قلعه و جمع آوردن اسباب قلعه داری در آمده چون عسکر روم بر اطراف قلعه بعزم محاصره هجوم آوردند
قریب پنجهزار سوار از لشکریان بغداد با خود قرار معارضه و مقابله با عسکر روم داده قدم جرات از قلعه بیرون
نهادند و [illegible] ساحل [illegible] نایرهٔ حرب را مشتعل گردانیدند و چون هجوم عسکر روم معلوم
بود بعد از آنکه بغدادیان جنگی نمایان کرده قریب هزار نفر از ایشان بقتل رسیده گریزان بقلعه باز
گردیدند و ازین رهگذر اختلال تمام بحال قلعه داری بکر سوباشی راه یافته بر سبیل تعاقب و توالی کسان نیز در
امرای عالیشان قزلباش که در همدان و لرستان و آن حدود بودند فرستاده پیغام داد که چون دار السلام
بغداد ملک موروث خاقان والانژاد و حق [illegible] ارباب اخلاص و اعتقاد و این
دولتخواه که [illegible] درگاه چشم براه ورود موکب ظفر پناه است که چون [illegible] ظفر آیت بر
ساحت آن ولایت پرتو وصول افکند حق [illegible] خود کمر اخلاص [illegible] در سلک



سایر بندگان این آستان [illegible] حال اصفی قلی خان امیر الامرای قلمرو علیشکر و حاکم همدان
و امرای آن حدود بعرض [illegible] کان آستان جلال رسانید حسب الفرمان لازم الاذعان از راه حفظ و حراست
و ضبط آن سرحد و دفع مضرت رومیان کمر فرصت رخت اقامت بقلعه بغداد کشیدند و باندیشه آنکه
شاید آوازهٔ قرب ورود لشکر ظفر تلاش قزلباش بآن حدود باعث خلاص نجات عجزه و زیردستان آن دیار
بلاد از ستم [illegible] ارباب [illegible] و فساد گردد و منزل دیگر پیشتر رفته مکتوبی مشعر بر قرب ورود خود بآن
حدود باین مضمون در قلم آوردند که چون درین دو سال باقتضای قضا وقوع قحط و غلا اختلال تمام بحال
عجزه و رعایای دار السلام و سایر محال عراق عرب راه یافته و از راه فقدان آش و نان کارشان بجان و
کاردشان باستخوان رسیده اکثر مفارقت اوطان گزیده بکربت غربت راضی گردیده اند و کمی از بسیار که بحکم
اضطرار در ان دیار مانده اند فریاد و نامها از ایشان بدرگاه خلایق پناه رسیده ما دولتخواهان بتدارک حال
کثیر الاختلال ایشان مامور و روانهٔ این حدود گردیده ایم اگر ایشان نیز در وقت [illegible] طریق
معاودت پیش گرفته [illegible] رعیت آن ولایت را بحال پریشانی گذارند باز گذارند از خیرخواهی ایشان نسبت
بکافهٔ خلق الله بدیع و بعید نیست و مکتوب مذکور را یکی از غازیان جلو بنده لوی شاملو بحافظ احمد پاشا
رسانیده عنان عزیمت وی را بصوب مراجعت معطوف گردانید و با حیا جهان عدل و شوکت که داشت از راه
رعایت حزم و احتیاط رو بمعاودت بدیار روم گذاشت اما هنگام رفتن کسان معتمد نزد بکر باشی فرستاده
پیغام داد که چون بفرمان خواندگار قبض و بسط مهام ایالت [illegible] برای صواب نمای متعلق بود حکومت بغداد را
باو ارزانی داشته از پیشکش و ترجمانی که میداد گذشتیم باید که بلوازم قلعه داری و حفظ و حراست و ضبط
مملکت قیام نموده اگر امرای قزلباش با لشکر ظفر تلاش بپای قلعه آیند ایشان را بقلعه راه ندهد بعد از
معاودت آن سردار کم فرصت چون حوالی و نواحی بغداد باشهریان لگدکوب [illegible] آمد و رفت رومیان
شده بود چون صفی قلیخان و سایر امرای عالیشان پیشتر رفته سکنه و رعایای آن حدود باستظهار جنود
مسعود در اماکن خود بار اقامت و اطمینان گشودند و امرای رفیع مقدار خبر معاودت سردار و اظهار اطاعت و انقیاد
[illegible] بکر سوباشی را عرضه داشت درگاه جهان پناه نموده عرضه ایشان در دار السلطنه اصفهان بنظر کیمیا اثر
رسید و سلسله جنبان توجه خاقان گردون غلام بصوب دار السلام و وسیلهٔ ادراک سعادت زیارت عتبات
مقدسات که پیوسته پیشنهاد همت والا و قرار داد نیت معلی بود گردید **ذکر توجه موکب ظفر پناه بصوب تسخیر
دار السلطنه بغداد و سوانح اقبال که دران سفر میمنت اثر اتفاق افتاد** چون بمقتضای صدق مؤدای **نظم** بهر
کشور جهان فرماندهی کسی نشین باشد ● که چون خاتم جهان باید که جای یک نگین باشد ● پیوسته پیشنهاد همت بلند

و قرار داد نیت از جمله این بشیر عالم فروز اوج شاهی چون پرتو آفتاب عالم گیری و جهانستانی توجه
و همواره ابواب حصول حصینه و قلاع سپهر ارتفاع را به زور سرپنجه اقبال و نیروی بازوی عزم گشوده
کشا می‌شود و زین حال فرخ فال که اخبار خصال احوال سکنه و رعایا بلاد دار السلام بمسامع جلال رسیده شوق
زیارت روضات سدره مرتبت عرش درجات ائمه کرام علیهم التحیة والسلام سلسله جنبان عزم شاهانه
بتسخیر آن خطه خلد احترام گردیده نخست رای زرین شهریار سعادت قرین اقتضای آن نمود که به دستور معهود که در بعضی
امور منظور آن حضرت بود در باب امضای این عزیمت بکتاب آسمانی و کلام ربانی استخاره فرمود و چون
فتح الباب این اندیشه صواب بگشودن کتاب کریم و آمدن بسم الله الرحمن الرحیم بر روی دولت
خداداد اتفاق افتاد خاقان والا نژاد این معنی را اشاره بافتتاح امور که بین الجمهور مشهور است قرار داده
از دار السلطنه صفاهان بمرافقت قاید اقبال و همعنانی فیلبان نصرت و ظفر مآل مصراع با فتح که سعادت از آن
رسد بکمال ۵ روی توجه بتسخیر دار السلام بغداد نهاده و تا حصول دریافت سعادت طواف مراقد ملایک مطاف
از اغراض دنیویه مقرا و مبرا باشند بعزم ادراک سعادت نهایت قافله سالار رشاد همراه توفیق گردیده به هنگام
افتتاح سفر زبان گوهربار بگفتن کلمات توکلت علی الله گوهربار گردانیده و به فرمان همایون هنود آواز آن
با بانگ بلند صلای زیارت در داده آرزومندان این مطلب هم سفر موکب فتح و ظفر و رایت فتح آیت عزم
زیارت پرچم گشای گردیده خواص و عوام را که آرزومند دریافت این سعادت بودند با بانگ بلند اعلام
و همسفر موکب ظفر احتشام گردانیدند و از غرایب اتفاقات آنکه چون هنگام افتتاح عزیمت اثر سعادت
مقرر زبان الهام بیان بگفتن توکلت علی الله گوهربار فرموده همان کلمات تاریخ وقوع سفر خیر اثر
گردیده و از جمله خامه طبع ضیا محمد قزوینی با این آیین پیرایه نظم پوشیده نظم در بیت که عزم تحقیق
شاه ولایت ۵ سید شاهنشاه جهان نیز دل آگاه ۵ اسباب عزیمت چو چو گشت مهیا ۵ گردید بسر
کرده قدم عازم آن راه ۵ چون گفت توکلت علی الله و روان شد ۵ تاریخ همان شد که توکلت علی الله ۵
و چون صفی قلی خان و امرا که مقدمه جنود فتح و ظفر و پیشتر رفته بودند به سرحد رسیدند حقایق حالات آن حدود را با
ظهور اخلاص و دولتخواهی بکر سوباشی عرض می‌نمودند منشور عاطفت مشحون بالقاب خانی و ایالت مشعر
توجه موکب ظفر بنیاد بصوب بغداد باسم نامبرده عز صدور یافته صفی قلی خان برسانیدن آن مامور شده بود
و چون ظاهر دار السلام مضرب خیام اقامت امرای عظام گردید حکم همایون را بوی رسانیده منتظر ایفای
عهود و مواثیق وی گردیدند و چون دیدند که قضیه بعکس مطلوب نتیجه داده در رفتن از آن راه بر روی اشتغال
امرای نامدار بنشاه و بعد از چند روز که مواعید روزگار خود را لیت و لعل گذرانید یکباره ابواب



و دروب قلعه را مسدود گردانیده شروع در افکندن توپ و تفنگ باروی وی فرمود از ظاهر حصار رخت
بمکانی که از آفت توپ و تفنگ بر کنار بود کشید و حقیقت حیله و تزویر بکر سوباشی را بمسامع جلال رسانیدند
و عرضه داشت امرا در یورت لکاذر منظور نظر کیمیا اثر گردیده بتجدید عنایت نامه جدید باسم آن مغرور
زیاده سر باین مضمون بنفاذ رسید که چون غرض اصلی از توجه موکب ظفر احتشام بصوب دار السلام ادراک
سعادت زیارت ائمه کرام علیهم التحیة والسلام است و منظور دیگر منظور نظر اشراق اثر نبوده و نیست کماه
آن ایالت پناه مسالک شاهراه یکجهتی و اخلاصمندی چنانچه مکرر عرض نموده بوده باشد حکومت دار السلام
بغداد بدستور سابق باو متعلق خواهد بود حسب الفرمان واجب الاذعان قلی بیگ داروغه شترخان
برسانیدن آن منشور جان مامور روان گردیده بعد از قطع مراحل ببغداد رسید و چون خواست که با بکر
سوباشی از در ملاقات در آمده آن تعویذ سرافرازی را بر بازوی مآل اندیشی وی بندد آن بی سعادت
کم فرصت چشم از آن پوشیده و با بیگ راه نداد و آن عنایت نامه بوی نرسید و در روی قلی که از مردم بغداد
مشاهده نموده آن بود که یکی از رفقای او را به تیغ عصبیت کشته اندیشه قتل او نیز داشتند عاقبت عبد الرحمن
نام مآل اندیشی از آن جماعت بمبلغ ایشان پرداخته از این راه ولی بیگ خود را از قلعه بیرون انداخت و
بسرعت برق و باد خود را بموکب ظفر بنیاد رسانیده امرا [illegible] مخالفت و طغیان سپاه
بغداد و داعیه قلعه داری ایشان را معروض گردانیدند و [illegible] خسروانه شعله ور گردیده
بعزمی ثابت تسخیر قلعه بغداد و گوشمال آن طایفه زشت اعتقاد را پیشنهاد همت والا گردانیده و پیش
از آنکه اعلام فتح و نصرت بآن صوب در حرکت آید یرلیغ همایون بنفاذ پیوست که عیسی خان قورچی باشی و
ذیل بیگ توشمال باشی که از اعاظم امرای عظیم الشان بودند با فوجی از عساکر ظفرنشان نطاق فرمان
برداری بر میان از درتنگ بجانب بغداد روان شده باتفاق امرای عظام که از پیش رفته اند بتهیه اسباب
قلعه گشایی پرداخته و تا ورود موکب مسعود ابواب دخول و خروج قلعه را بر روی مخالفان مسدود سازند
و سرداران مذکور بمقتضای فرمان از درتنگ بصوب مقصد روان شده در نخستین گام تسخیر قلعه محمد لک رستم و
شهر پیر بارستان فتح و ظفر گردانیدند و صورت این فتح نمایان آن بود که محمد مذکور که از طایفه لک اغاجه
و احشامات قلمرو همایون بود در ایام استیلای غبار هرج و مرج در دیار ایران گروهی از شیاطین الانس
را که از برای یغمای بازی سرافرازی را از پای در می‌آوردند بر سر خود جمع آورده بقطع طریق و نهب
و غارت اموال مترددین مشغول گردیده و نادر آن کار زشت بر جوار اقتدار نواندداد در حدود از
اعمال درتنگ رنگ قلعه نخته حصاری استوار بنا نهاده و رفته رفته کار را بجایی رسانید که بعضی از محال تا بجه

بغداد در تصرف و باظهار دولتخواهی و میان از قبل پاشای بغداد میر سنجق گردیده در این زمان آتش بکوب
خود می‌افروخت تا در این سال بتهیهٔ سفر سقر پرداخته آینده و رونده را از رهگذر شور و شر خود داغ
ساخت و بسر و برادران کمر نام که در قلعه قایم مقام وی بودند چون از توجه موکب همایون و در
و رود جنود مسعود اطلاع حاصل نمودند کس نزد امرای عظام فرستاده باظهار اطاعت و انقیاد نام شاهیسونی
بر خود نهادند و امرای عالیشان قلب ناتمام عیار یکفتار ایشان بر محک کرد آرایه جهانگیر بیک توم
قاسم سلطان ایناللو را با پانصد نفر از غازیان جنگجو بآن قلعه روان و مقرر فرمودند که اگر در بر
آن ساقه رکات سقر در قول خود صادق بوده بسپردن قلعه از در اطاعت و شاهیسونی در آیند ایشان
را باستقبال موکب اقبال برده قلعه را ضبط نمایند و جهانگیر بیک با فوج خود چون بپای قلعه رسیده
منتظر سپردن قلعه گردید آن ج و طاغی دیگر باره یاغی گشته ابواب جدال آغاز بر روی غازیان گشاده رفتن
خود را بدرگاه آسمان جاه وجهانگیر بیک پیغام دادند و نیم شبی که فرصت یافتند دروازه قلعه را گشوده طریق
فرار بجانب کرکوک و شهرزور پیمودند و جهانگیر بیک چون از فرار آن طایفه غدار خبردار شد فوجی
از غازیان را بطریق ایلغار بتعاقب ایشان روان نموده قلعه را بحیطهٔ ضبط و تسخیر در آورد و غازیان
که بتعاقب فراریان روان شده بودند در عرض راه هر کس رسیدند در خاک و خون کشیدند و هر کس که
دست یافتند بتعاقب و تعبیه السیف آنچه داشتند بغازیان گذاشته جانی بصد خون جگر
از میان بدر بردند و بعد از آنکه غازیان مظفر و منصور با روس و اعادی غنایم نامحصور طریق مراجعت
نمودند امرای عالیشان حقیقت تسخیر قلعه و آن فتح نمایان را عرضداشت درگاه جهان پناه نموده باعث
مسرت و شادمانی بر روی سپاه ظفر پناه گشودند و بازای این قلعه گشایی جهانگیر بیک منظور نظر
تربیت و عنایت گردیده بموجبی که اعلام فتح و نصرت از پای آن قلعه بلند گشت بکوتوالی و حکمرانی
آن قلعه سرافراز گشت دیگر از سوانح اقبال که در ظلال این اجلال باستقبال دولت بیزوال الی الابد متصل
آمد آن بود که در روزی که آن سردار نامدار بنظام شهر و مصالح بغداد رسیده بر مخالفت گیره دار بکر
سوباشی و اتباع وی مطلع گردیدند روز دیگر صفی قلی خان امرای نامدار را که پیشتر بپای قلعه رسیده
بودند مقرر فرمودند که از دجله معبر جسر عبور و بغداد کهنه و حوالی آن را معسکر فوج منصور نموده مانع
تردد و آمد و رفت رومیان از جسر بوده باشند و امرای مذکور بکید و کشتی که بهم رسانیده علی الرسم عبور کردند
بکر سوباشی و اهل قلعه از این عزیمت خبردار شده هزار نفر از بهادران صاحب عسکر بسرکردگی حمزه آقای
برادر و عمر کدخدای وکیل بکر سوباشی و جعفر آقا نامی از اعیان سپاهیان بغداد بر سر راه عبور منصور

فرستاده



فرستاده فرمان دادند که دست رد بر سینهٔ عبور سفینه امرا نهاده نگذارند که سپاه ظفر پناه از آب بگذرند
و زیاده بر صد نفر باتفاق امرا از آن دریای خوف و خطر نگذشته بودند که مخالفان سر راه بر سپاه
ظفر پناه گرفته دست جرأت باستعمال سیف و سنان گشودند امرای شیر شکار و غازیان ظفر شعار که از آن
دریای ذخار رخت همگی را بکنار کشیده بودند بیشتر از آنکه کم و زیاد ایشان بر مخالفان عیان شود
بنیروی بازوی مردانگی و غیرت شرار رفاهی و ارحودر ایران هزار سوار جرار تیغ گذار زده در حملهٔ نخست
عقد جمعیت ایشان را پریشان ساختند و کشتی حیات بسیاری از آن طایفه غدار در موج خیز دریای گیر و
دار شکست یافته بتبعیه السیف آواره دیار فرار گردیدند و عمر کدخدا که یکی از سواران ایشان بود بکمند
بهادری سهیل بیگ سفره‌چی حسین خان بیگلربیگی لرستان و دو نفر دیگر از سرداران بدانجام بزبردستی دیگران
گرفتار گردیده زیاده بر سیصد نفر از آن جماعت نا کس ناجنس بتیغ تعاقب غازیان بقتل رسیدند و در معرکه
هولناک از صفی قلی خان و حسین خان و سایر امرا آنچه لایق ظهور رسیده هر یک بسان نیزه جان
ستان چند تن را از مرکب غرور افکنده دست بسته بودند و این فتح نامدار نیز بر زیاده دولت پایدار گردید
آوازه باس و صولت عساکر نصرت شعار باطراف اقطار رسید دیگر از سوانح نصرت اقران که در آن اثنا روی نمود
نجات و خلاص جمعی از تجار و سوداگران بود که از دیار حلب بعراق عرب بطریق تعجیل می‌بودند و صورت
واقعه آن بود که چون بکر سوباشی از قرب ورود کاروانیان خبردار شد کینهٔ درازی برای اخذ
اموال و اسباب ایشان دوخته لغارت آن جماعت را تا کینه حرص و آز پیش تهی ماند در بازار معامله
ببیشتری چند بکوه فروخت و بتوهم آنکه مبادا دست جرأت غازیان قزلباش بنهب و غارت اموال آن جماعت
دراز گردد جمعی از غارتگران کینه پرداز را بر سر راه قافله فرستاده بتاخت و تالان آن بیگناهان فرمان
داد و آن گروه خطاکار اهل قافله را اسیر گرفته بعد از نهب و غارت اموال آن جماعت ایشان
را بسرعت برق و باد روی ببغداد نهادند و کاروانیان که بدردی در زمان غارت و تالان به شکنجه مرافقت ایشان
گرفتار بودند چون از ورود عساکر فیروزی شعار بآن دیار اطلاع حاصل نمودند پنهان از آن غارتگران صورت
حال خود را بر صحیفه اظهار نگاشته نزد سردار لشکر ظفر شعار روانه داشتند و فریاد نامهٔ کاروانیان در
حینی که امرای لشکریان از دجله عبور نموده در ساحل آن بحر پرشور با راقامت گشوده بودند با امرای عظام رسیده
جمعی از غازیان را بخلاصی کاروانیان باستقبال آن طایفه بدفعال روان نمودند و عساکر اقبال در
بیابانی هولناک با آن غارتگران رسیده بر آن طایفه سفاک دایره گرد از محیط گردیدند و بطرفة العینی
آتش خشم آن ستیزه دلان را بشعلهٔ تیغ درخشان گرفته دود از نهاد حیات تمامی ایشان برآوردند و اهل قافله

با اسباب و اموال بمعسکر اقبال رسانیده از آفت قتل و غارت بساحل امن و عافیت رسانیدند و همواره در
اردوی همایون در سایه نشین آفتاب معدلت خاقان کشورستان بودند تا ملاحظه رایت ظفر صیت پرتو وصول
بر آن ولایت افکنده در سایه عنایت آن حضرت بار اقامت و استقامت گشودند القصه چون قهرمان قهر
سلطان قضا بازای نقض عهد و پیمان و جزای ظلم و طغیان حکم بگوشمال کرسوباشی و استیصال اهل بغی و
عدوان و مواخذه و بازخواست آنرا حواله بعدالت کامله مروت شامله کیخسرو عهد و نوشیروان زمان نموده
بود روز بروز نیر عالم افروز سلطنت بی زوال بوقوع فتوحات پی بی باوج کمال رسیده کوکب طالع
و ستاره آمال ارباب ظلم و ضلال گرفتار حضیض وبال میگردید تا رفته رفته موکب اقبال بلندی
قافله سالار دولت پایدار قبه نصرت بر عین مروت و معدلت بر لیبا را زراه ذهاب در تنگ آهنگ
فتح بغداد و گوشمال ارباب فتنه و فنا در حله بحای گردیده در غره شهر ربیع الاول که آغاز بهار گلزار
جهان ستانی بود بظاهر قلعه و حصار بغداد رسیده و ساحت آن خطه خلد بنیاد که بنزول یغمائیان قحط و
غلا و وصول غارتگران رنج و عنا محنت آباد عجز و درماندگی شده بود بورود موکب معلی دار الامان فراغ
بال و رفاه حال کافه برایا گردید و بعد از آنکه قبه بارگاه سپهر اشتباه در حوالی قرار بیرون اند کان گاه
ابو حنیفه علیه الرحمة بیستون بذروه مهر و ماه رسید دیگرباره خاقان مروت کیش یکی از مردم خیر اندیش را از راه
اتمام حجت نزد کرسوباشی و اعیان قلعه فرستاده ابواب خلاص و نجات را بشرط مطاوعت و دروازه در باب
اطاعت و انقیاد بر روی آن جماعت گشاده که اگر در عرض مدت مذکور بوعده وفا نموده آثار اطاعت و
انقیاد بظهور رسانند طریق رستگاری بموده خود را بدار الامان عفو و حیات رسانیده باشند و الا خدای داند که
چون قلعه بقهر و غلبه مسخر گردد بر سر ارباب بغی و طغیان چه آید و مردم قلعه را چون دیده عاقبت بین نبود
ابواب قبول فرمان بر روی مآل حال خود نگشوده آغاز افکندن توپ و تفنگ بمعسکر ظفر قرین نمودند
و فرستاده همایون را ندیده و سخنان سود مندش را نشنیده بتهدید قتل و لجوجی او از قلعه بیرون کردند
و بعد از انقضای مدت مهلت که بنظر حقیقت بین حکم روز بازپسین مردم قلعه داشت نوبان قهرمان
قهر غازیان بهرام قهر روی جرأت بمحاصره و تسخیر قلعه گذاشتند و بحدت سرپنجه شیر ژیان و شدت کیرای
بهر دمان پذیرای قلعه گشایی گردیده جرم او سیه‌ها بهم پیدا کرد و ایستند و بنیروی بازوی قوی جنگ دستیاری
بیل و کلنگ راه‌های پنهان رخت عبور در مر و فتح و ظفر در زیر زمین بر اطراف حصار بغداد ساخته
بغرش توپ‌های عدو آواز لرزه در زمین و زمان انداختند و شعله دار و گیر غازیان کشورگیر در تسخیر حصار بمرتبه
اثیر رسیده قیامت خفته بیدار و کار بر محصوران دشوار میگردید تا باهتمای منهیان اخبار مطلع بلال رسید که حسین

پاشای

پاشای حاکم موصل بفرمان حافظ احمد پاشا کم معاونت و امداد محصوران قلعه بغداد بر میان باتفاق پانصد تن
از سران و سپهداران بکومک قلعه روانه با ذخیره و آذوقه فراوان که همراه دارند زمان نزدیک است رسند
با برین خسرو روی زمین فوجی از تفنگچیان که مانند کوکب ظفر قرین را سرکردگی زمان بیگ ناظر بیوتات
بر سر راه آن جماعت فرستاده تبلیغ و تقیع ایشان فرمان داد و برسیدن این خبر آتش عزت و حمیت لشکر
ظفر خاصیت شعله ور گردیده بیشتر از پیشتر دامن سعی و همت بکمر زده تیغ فتح و ظفر بتسخیر قلعه کشیدند و
نخستین فوجی از افواج بحر امواج که قدم جرأت پیش نهاده دست و بازو بگرفتن قلعه گشادند تورچیان
عظام بودند که بسرکردگی تورچی باشی سپهسالار و مورچلهای خود راه راندک روزی بجانب عراقی شهر نظر
تا این قلعه که در روش محمد بیگ ولد کرسوباشی بحفظ و حراست آن قیام مینمود بپای برج و باره قلعه ساخته
بحفر بنیان آنها مشغول گردیدند و در عرض مدت بیست روز بجای یکدستی غازیان قلعه گشای در تخریب اساس
آن قلعه فلک فرسای کار بر اهل حصار تنگ گردیده درویش محمد بیگ و اتباع که بحراست نارین قلعه قیام داشتند
جان دشوار شد که بی اختیار رقم از دار الامان بگوش گردان رسانیدند و کار بجایی رسید که بصوابدید قورچی
باشی فوجی از جوانان کشورگیر بی تحاشی از طرف سینه که داشتند بعزم یورش روی حصار نارین قلعه گذاشتند
و از دریچه که از قلعه بسینه ایشان مفتوح بود در شب جمعه بیست و یکم ماه مذکور مانند دعای مستجاب صعود نموده
بتدریج قریب سیصد نفر در نارین قلعه با جمعیت گشودند و بالا خره قورچی باشی نیز از آن شاهراه دولت بقلعه
درآمده اشاره نمود تا در آن تیره شب نعره کرنای و غلغله بهادران قلعه گشای غنوده کاخ خواب غفلت را در
برج و باره حصار بیدار کرده و چون چارسان نارین قلعه برات نجات از مژده دادن امان جز جان نداشتند
غازیان جان فشان از نارین قلعه روی جلادت بشهر گذاشتند و کرسوباشی و اعاظم و اعیان قوم که در
منازل و مساکن خود بر بستر استراحت غنوده بودند وقتی از خواب گران خبری چشم گشودند که از نعره نفیر
و کرنای و هایهوی بهادران کشورگشای قیامت خفته بیدار و هول یوم النشور هویدا بود لاجرم بادلی
پر از بیم و خاطری از عفونت و بیم قطع نظر از جان کرده سمل تیغ تسلیم گردیدند و روز دیگر درویش محمد بیگ و
سایر روسا و اعیان نارین قلعه نیز در رکاب کشی و انفعال بدر آمده بتورچی باشی عذر خواه گناه خود ساختند
و اهل قلعه و مردم شهر چون اساس قلعه داری خود را در برابر سیل بی منتهای جرأت شعار غازیان سرشکار
مانند حباب بر روی آب دیدند ساز کار قلعه داری کشیده بحکم فرمان غزای قضا راضی گردیده در روز بیست
و سیوم شهر ربیع الاول قلعه خیر شال بغداد که نمونه قلاع سبع شداد و چندین سال بوده که کارکنان دولت
آل عثمان بحفظ و حراست آن مراسم قیام مینمودند بحیطه ضبط و تسخیر سپاه کشورگیر درآمد و چون

مقرر که برسیدن مهر انور بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی اثمار از اهتزاز نوازل بوستانی و شکفتگی و طراوت
گلهای رنگارنگ گلستانی در دنبال داشته باشد برسیدن آفتاب اوج کشورستانی بمنزل اعدل شرف
یعنی بعتبه علیای شاهنشاه خطه نجف باعث سرسبزی نهال آمال ساکنان آن دیار و شکفتگی گلهای
رنگارنگ فراغبال و رفاه حال عجزه و رعایای پریشان احوال گردید و بعد ازین فتح نامدار که طراز فتوحات
سلاطین گردون اقتدار بود میوه حصول مرام خواص و عوام بر شاخسار دوام بکام دل رسید از آن جمله ثمر
بشرس این نخل سعادت ثمر میوه حصول عفو و بخشایش درویش محمد بیک ینیچری آقاسی باشی و عبد الرحمن
چلبی و جمعی دیگر از محصوران بود که چون سیلهای بخت بلند از راه عذرخواهی گناه درآمده فتورجی باشی
را شفاعت خواه گناه خود ساخته بودند کام امید بشهد شکر عفو و احسان شیرین نمودند و همچنین بمقتضای

بیت
تشنگان گر آب جویند از جهان ❁ آب هم جوید بعالم تشنگان ❁

دریای عفو و احسان جویای حال
جمعی از گنهکاران مجرم نافرمانی که سالک شاهراه حق و یقین و پیرو پیروان ائمه طاهرین و شیعی مذهب
بودند گردید و با وجود ظهور مخالفت و نافرمانی که متوجب انواع عقوبت و سیاست بودند بجان و مال
امان یافته جرایم و زلات ایشان بزلال تشیع بعفو و اغماض مقرون شد دیگر از مواید الوان خوان عنایت
و احسان آن بود که بوسیله آن فتح نمایان زیاده از آنچه محاسب وهم و خیال از عهده شمار آن برآید
کافه خلق آن دیار از شدت قحط و غلا و محنت فقر و فاقه نجات یافته ریزه خوار خوان احسان و ادرارات
و انعامات ولی نعمت جهان و جهانیان و مهمان عزیز توانگران کوکب ظفر نشان گردیدند و رقعه رفته
قحط و غلا بثروت و رفاه رسیده عسرت بعشرت و محنت بمرحمت مبدل گردید القصه بعد از قهر بقیه ظلمه و اهل
عدوان و بسط بساط عدل و احسان که رعایا و برایا و عجزه و زیردستان در مهاد امن و امان آسوده شده خطبای
ملت بیضا که امنای شاهراه هدی اند در روز جمعه بیست و هشتم ماه مذکور در مسجد جامع قدیم بغداد که از
بناهای زمان مستنصر عباسی از خلفای بنی عباس است بعد از ادای محامد جناب جلال کبریا و درود بر سید
سرور انبیا علیهم التحیة و الثنا بخطبه مشتمل بر مناقب و معالی ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر بنام
نامی و القاب گرامی این فرمانفرمای جرید رطب اللسان گردیدند پایه قدر منابر را بادای این خطبه غرا
بفلک اعلی رسانیدند و چون خطبه و سکه بنام دوازده امام و القاب خاقان گردون غلام زیب و بها
پذیرفت ایالت آن ولایت را بصفی قلی خان حاکم همدان و امیر الامرای آن سرحد بعلاوه حکومت سابق
وی کرامت فرموده ابواب ترقیات و اعتبارات گوناگون بر چهره حال وی گشودند و چون خاطر همایون
از انتظام مهام کافه انام و ضبط و استحکام قلعه دار السلام فراغت یافت مکنون ضمیر منیر خورشید نظیر گردید که از

سعادت

سعادت ابد و حصول بقای مخلد بتقبیل عتبه علیای شفعای دار جزا یعنی ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا بود
آینه ظهور عکس پذیر گردیده بخت جبهه نیاز بر آستان بوس قدس معطرین کاظمین علیهما السلام عطرسای
گردانیده در مدت یکماه که دار السلام بغداد منزل خاقان والا شان و نمونه ارم ذات العماد التی لم
یخلق مثلها فی البلاد بود همواره بادراک این موهبت و الاسعادت گزین کامروا گردیده در نظم و نسق
و رواج و رونق آن بقاع سپهر ارتفاع بذل جهد بتقدیم میرسانیدند و بعد از انجام مهام ضروریه دار السلام
بهوای آستان بوس قبله انام و کعبه آرزوی خواص و عوام یعنی روضه عطرسای شاهنشاه خطه لو کشف الغطا
و مسند آرای سریر انت منی بمنزلة هرون من موسی علیه من الصلوات انمیها و من التحیات ازکاها
عنان شوق سرشار شهریار جهان بطرف روضه خلد نشان نجف اشرف انعطاف داده از یکمنزلی آن روضه
ملائک مطاف برافقت جهانیان بخلوص نیت و عالم عالم آرزوی سعادت زیارت قدم پیاده روی بر آن
خاک پاک نهاده و مانند تشنه که بجوی آب و ذره که سرگرم هوای آفتاب باشد بیاری خضر توفیق بآن چشمه سار
حیات ابد رسیده دیده شوق را بکحل الجواهر خاک آن آستان منور گردانیده و روزی چند در آن روضه خلد
مانند رحل اقامت افکنده همواره اوقات فرخنده ساعات را بمراسم زیارت و دعا و جاروبکشی آن روضه والا
و پرورش حال خدام آن بقعه مینو نظام و نظم و نسق و زیب و زینت آن روضه عرش احترام مصروف میداشتند
و از جمله خیرات جاریه آن طرازنده اورنگ شهریاری در آن ارض مقدس که اجرای آب نهری بود که در عهد
خاقان سکندر شان بفرمان آن حضرت بحفر آن پرداخته بجری ارزود فرات بخطه مقدسه نجف جاری ساخته
بودند و بمرور دهور و تعاقب اعوام و شهور مندرس و از نظرها مستور شده بود و بفرمان آن حضرت تمامی عساکر ظفر
قرین و مجموع حامیان حوزه دین مبین نطاق فرمانبرداری بر میان جان بسته مانند سیل بهار بجانب آن نهر روان گردیده
در اندک فرصتی آب را تا مسجد کوفه که جایش منبع نداشت جاری گردانیدند و قرارداد خاطر اقدس آن بود
که چون ارض مقدس نجف ارتفاع تمام بر زمین کوفه دارد فرمان والا نفاذ پیوند که در وقت هوای آب را
بکاریز و قنات از آنجا که بگذرانید مدد بدریای نجف رسانند و در آن خطه خلد مانند باغها و برکهها
داده سکنه و متوطنین و زوار و … آن بهشت روی زمین را از تشنگی … تلخ و شور چاههای آنجا
برهانند و چون حصول این موهبت در کرده وقت بود ابواب اعطای خیرات و مبرات بر روی کافه سکنه و متوطنین
آن روضه خلد آیین بتخصیص خدام و عمله سرکار فیض آثار گشوده دامان آرزوی هر یک از ایشان را غیرت
جیب دریا و رشک گریبان کان نمودند و بعد از ده روز که بریاض سعادت زیارت و طواف و دولتخواهی فایز و
ارباب استحقاق آن روضه ملائک مطاف کامران و کامیاب گردیدند اعلام عزیمت حرم محترم سید و سرور شهدا

در روضه مقدسه ارض مقدس کربلا به سعادت زیارت آن بقعه والا رسیدند و نقش مرام خسرو گنجینه غلام
دران روضه خلد احترام برنیافت سعادات کثیر البرکات بکام دل نشسته بود تا کوکب سلطان بهار ربا(؟)
اقامت براحت گلستان گشود و شرح بواقی وقایع این سفر خیریت اثر چون حواله بگزارش سوانح سال
دیگرست اگر خامه مطلب نگار بذکر بعضی از وقایع که در اثنای فتح بغداد اتفاق افتاده بپردازد در بیان
کلام اقرب و بمناسبت مقام انسب خواهد بود ارادت مطلب سانحه دفع و رفع سپاه موصل است که از راه امداد مکوب(؟)
محصوران قلعه بغداد می آمدند ملخص این مقال آنکه در اثنای که گزارش ایام محاصره دار السلام بنکات تملک
بدایع نظام گردید که در اثنای محاصره چون بمسامع جلال رسید که کوچ حسین پاشای حاکم موصل بصوابدید حافظ
احمد پاشای سردار باتفاق پانصد نفر پیاده و سوار و آذوقه و ذخیره بی شمار عنان عزیمت از راه اعانت
و امداد بجانب بغداد منعطف گردانید فرمان جهان مطاع بنفاذ رسید که فوجی از عساکر اقبال اثر کزلکی(؟)
زمان بیک ناظر بیوتات سر راه بران طایفه گمراه گرفته بدفع و رفع ایشان بپردازند و با آنکه شایان(؟)
عزم و احتیاط سپاهیانه آن بود که چون خبر توجه لشکر ظفر لوا بحسین پاشا رسد طریق معاودت پیموده
مضمون الفرار فی وقته ظفر را سرمایه حیات تازه شمارد اما چون مقرر و مقدر بود که ساقی خمخانه قضا
و قدر پیمانه هستی گمراهان را در این سفر بر خاک فنا ریزد بشامت عجب و غرور طریق صواب را از
کف داده روی عزیمت بجانب لشکر ظفر ماثر نهادند و بعد از قرب ورود خود بسعود چون طریق مراجعت
را مسدود دیدند در عرض راه کهنه باغی را حصن حصین و حصار آهنین شمرده رخت قلعه داری بآنجا کشیدند و
بسرعت برق و باد مسرعان بطلب کومک و مدد بجانب موصل فرستاده دل بر مقابله و معارضه جیش منصور نهادند
اما عساکر فیروزی لوا چون بپای آن کهنه باغ رسیدند بران کهن ویرانه محیط گردیدند در آغاز محاصره زمان
بیک سردار لشکر ظفر ضبط از راه اتمام حجت کسی نزد حسین پاشا و اعیان آن جماعت فرستاده زبان
بخیرخواهی و نصیحت ایشان گشاد و از راه خیرخواهی شارع نجات را که توسل بعتبه علیای شاهی بود بایشان
نموده از آوارگی طریق مخالفت و وخامت عاقبت آن تحذیر فرمود اما اثری بران نصایح سودمند مترتب
نشده بامید آنکه عنقریب مدد و کومک از طرف موصل بایشان خواهد رسید لهذا در قتال و جدال آماده
فنا و زوال خود گردیدند تا خبر فتح بغداد بآن قوم بدنهاد نرسیده بود جانی بجرکنده(؟) حرکت مذبوحی می
نمودند اما چون خبر فتح قلعه بایشان رسیده از رسیدن مدد و کومک نیز نا امید گردیدند سر رشته کار گیر و دار
را از کف داده شبخانه قلعه داری را بقوتخانه(؟) فرستادند و کمند اقتدار غازیان شیرشکار بر کنگره تسخیر
آن کهنه حصار افتاده مانند سیل بهار روی جلادت بتخریب آن نهادند و حسین پاشا و اکثر سپاهیان که

دران

دران چند روز از زندگی بجان آمده بخون خود تشنه بودند بسلیدی(؟) تیغ غازیان طریق فنا پیموده عساکر
ظفرلوا مظفر و منصور با غنایم و ذخایر نامحصور بمعسکر همایون مراجعت نمودند دیگر از سوانح اقبال این سال
قرچقای خان سپهسالار بتسخیر موصل و خان احمد خان اردلان بتصرف کرکوک و شهرزور بود بتبیین این مقال آنکه
بعد از فتح دار السلام و قتل حسین پاشا و رفقای کم نام از بیم عساکر ظفر انتقام اختلال تمام بحال مردم محال
مذکوره راه یافته سپاهیان از بیم جان بهر طرف گریزان و عجزه و رعایا بحال پریشان خود حیران گردیدند
رعیت پروریهای خدیو گیتی گشای اقتضای آن نمود که آن جمع پریشان را از تابش آفتاب حوادث بسایه
خورشید پایه عاطفت خود در آورد لاجرم قرچقای خان سپهسالار با فوجی از لشکر ظفر مدار بتسخیر موصل
و خان احمد خان اردلان بگرفتن کرکوک و شهرزور که بکرکوکیه اردلان قرب جوار دارد مأمور شده هر
یک از راه امتثال فرمان بصوب مقصد روان شدند اما قرچقای خان چون با سپاه ظفر پناه بحدود قلعه موصل
رسیده از مخالفت و قلعه داری حارسان قلعه مذکور مطلع گردید از راه صلاح اندیشی قاسم سلطان
ایمانلوی افشار را با فوجی از غازیان قلعه شکار بمحاصره قلعه مذکور مأمور و روان گردانیده خود با بقیه سپاه
ظفر پناه متوجه تاخت اطراف و ولایات انعام(؟) گردید و ساحت آن ولایت را تا حدود دیاربکر از صامت و
ناطق پرداخته با غنایم نامحصور بجانب قلعه رایت مراجعت افراخت و وقتی بپای قلعه رسید که محصوران هوای نافرمانی
را از سر بدر کرده از دل و جان جویای امان بودند و بعد از ورود سپهسالار لشکر ظفر شعار که بزور سرپنجه
دولت پایدار سیلیه(؟) بامیش برده کار را بر محصوران حصار دشوار کرده بود زمام امان ایشان را که حکم ایمان یأس
داشت بگوش قبول نشنوده بقهر و غلبه قلعه را گشودند و بعد از فتح قلعه و قتل و غارت که از لوازم ظفر
و نصرت است خان عالیشان مظفر و کامران با لشکر ظفر توامان که هر یک بغنایم آن سفر از اغنیای معتبر
بودند بموکب والا طریق معاودت پیمودند و بیاوری بخت بیدار وقتی بموکب ظفر شعار پیوستند که
خاقان گیتی گشای بعزم ادراک سعادت زیارت و تقبیل عتبه نجف اشرف و کربلای معلی مرحله پیمای بود و
چون ادراک سعادت طواف آن بقاع ملایک مطاف دریافته بودند بعد از آنکه بغبار پابوس مفتخر و مباهی
گردیدند در رکاب همایون بعزم ادراک آن مطلب راهی گردیدند و بعد از حصول آن مقصد علیا بجایزه جلایت(؟)
شایسته خلعت نگران(؟) قاسم سلطان را بایالت ولایت موصل و لقب ارجمند خانی سربلندی کرامت و
مقرر فرمود که عموم طایفه افشار از عساکر ظفر شعار بمدد و کومک وی بوده مرافقت وی اختیار نمایند و هم
دران اوان ابوالقاسم بیک ولد عرب خان شاملو(؟) بامارت الکا خوار و توابع ملقب بلقب سلطانی سرافراز گردید
اما خان احمد خان اردلان چون بموجب فرمان بصوب مقصد روان شد سپاهیان قلعه دار مجال اقامت نزد خود

ندیده بجانب دیار کرکریزان کردیدند و قلاع آنجا بی تحمل زیاده مشقتی بحیطهٔ ضبط و تسخیر سپاه کشورگیر
آمده خان احمدخان بحفظ و حراست و استمالت رعایا محال آنجا قیام نمود **دیگر** از سوانح اقبال این سال امیر
گونه خان بگوشمال زیاده سران محال اخسقه و فتح قلعهٔ آنجاست تفصیل این اجمال آنکه چون اخسقه که از اعمال
گرجستان و ملحق آذربایجان ثلاثه است در حین مصالحه شاه جنت مکان و سلطان سلیمان بابنی
دودمان والا منتقل شده سالها والی آن دیار باجگزار این والا دودمان بوده و بعد از سنوح مایهٔ خاقان
جنت مکان که بمقتضای قضا سلاطین آل عثمان اشتغال یافت پیوسته محال مزبور در کشاکش نزاع جانبین
بود تا درین سال فرخنده فال که فتح قلعهٔ دارالسلام روی نموده داعیه همت خسروانه سلسله جنبان تسخیر آن
شده مقرر فرمود که امیرگونه خان امیرالامرای ایروان با جمعی از امرا و عساکر نصرت توأمان رایت عزیمت
تسخیر آن ولایت افراخته بفتح آن دیار پردازند و جناب خانی بتزوده سرپنجهٔ جلادت و جان فشانی بنطاق
فرمانبرداری بر میان لشکریان آن ولایت کشیده قلعهٔ اخسقه را که مرکز دایرهٔ حکمرانی بود میان بود مفتوح
و محال متعلقه بآن را مسخر گردانید و محال مفتوحه را بسلیم خان شمس الدینلو حاکم لوری که حسب الفرمان والا
حکومت آن ولایت علاوهٔ حکمرانی وی شده بود سپرده مظفر و منصور با غنایم نامحصور بدیار خود معاودت
نمود و سایر امرا و لشکریان نیز رخت اقامت بمحال متعلقه بخود کشیده شمس الدینلو باتفاق یکهزار نفر از بتکفل
رکاب اقدس که بحراست قلعه و معاودت وی مأمور شده بود داخل قلعهٔ اخسقه گردیدند **دیگر** از قضایای
این سال اشتغال و ارتحال ممسی الکابر و اعیان آن عهد و اوان بجهان جاودان است **ازان جمله** شیخ الطایفه
شیخ لطف الله جبل عاملی است که سنهٔ ارتحال ستوده مال آن شیخ بزرگوار در ذیل حدیقهٔ دویم که بجهانبانی
[illegible] وقایع زمان شاه جنت مکان زیب و بها دارد سبق ذکر یافته در اوایل این سال در دارالسلطنه
اصفهان بهارستان جنان اشتغال نموده و بمصداق الولد سر ابیه شیخ محمد جعفر پسر بزرگش در نظر تربیت
و عنایت خاقان بحر و بر قایم مقام پدر ستوده سیر گردیده وظایف و ادرارات مختصه بمرحوم مذکور باسم فرزند ارجمند
و سایر بازماندگان وی بامضای همایون رسید **دیگر** از مشاهیر مستوفیات محراب خان قاجار بیگلربیگی مرو شاهجهان
بود که در اوایل این سال در مرو از راه عرض مرض بجهان باقی روان و در بوستان طایب باستان جاودان فرخ
گردیده نوبت حکومت آن ولایت بمنشور خان چکنی رسید **دیگر** خواجه علی اکبر اصفهانی مستوفی خاصه
که بموافقت الام و امراض از مازندران به ییلاق کلاردشت نقل مکان و در آنجا بدرود جهان گذران نمود
و این منصب ارجمند بعد از آنکه بآقا حسین نامی از محرران آن سرکار اختصاص یافته او نیز در همان نوع [illegible]
دیگران شتافت بمیرزا محمد باقر صاحب توجیه دیوان اعلی تفویض یافت **دیگر** خان آقا خانم [illegible] بیگم

درزوجه

در زوجه علیقلی خان نواده درویش خان بود که در قشلاق مازندران طریق عدم پیموده چون مرحومه شایستهٔ
دبیر بارز که علیقلی خان بمرتبه للگی شهریار سرافراز بود و بتکفل خدمت آن حضرت از پرستاران حریم عزت امتیاز
داشت بخطاب ارجمند ننه ام و کیس سفید حرم محترم محرم اسرار اختصاص و محل وثوق و اعتماد خاص بود در
خاقان قدردان حق شناس نعش او را بنقل کربلای معلی فرمود **دیگر** میرابوالمعالی نطنزی مجلس نویس مجلس
ارم نشان و وزیر غلامان بود که هنگام توجه شرف بزیارت نجف در حله بطریق فجاه شاهراه عدم پیموده
بفرمان همایون نعش او را بنقل کربلای معلی و در مدفنی که در آن ایام در آن روضه خلد احترام بجهت آبا و اجداد خود
بارز [illegible] تمام رسانیده بود مدفون نمودند و آن منصب والا بمیرزا محمدرضا خلف اکبر وی اختصاص
یافت **دیگر** میرجمال الدین کاشی که پیشنماز مسجد جامع جدید شاهی واقعه در دارالسلطنه اصفهان است که در یورش
بغداد سایه مثال دنباله رو آفتاب جاه و جلال بود و بعد از فتح دارالسلام در در اقدس که کاظمین و جامع بغداد
و ارض مقدس نجف اشرف خطبه غرا بنام نامی دوازده امام علیهم السلام و القاب گرامی خاقان گردون غلام
بر فراز منبر خلود و دوام او خوانده با امید آنکه در کربلای معلی نیز باین سعادت کامروا گردد ملتزم موکب والا بود
و چون پیمانهٔ حیاتش لبریز شده بود در همان بقعهٔ معلی از راه بیماری بدرود جهان گذران نموده از آن خاکدان
راه بهارستان جنان گشود **و همچنین** حکیم نورالدین علی طهرانی مشهور بحکیم خیرانی که بعزم دریافت سعادت
ملتزم موکب ظفر عاقبت بود چون در کربلای معلی بار اقامت گشود بهم سفری دیگران طریق عدم پیموده
در آن ارض مقدس مدفون گردیده بکام دل خود که اقصی الغایه آرزوی سایر محبان و موالیان دودمان
عصمت و طهارت است رسید **دیگر** از سفرگزینان شهرستان بقا میرزا عنایت الله اصفهانی نواده خواجه نعمت الله
[illegible] است که سالها بوزارت [illegible] و درین سال بوزارت دارالعباده یزد سرافراز شده ملتزم رکاب
اقدس بود چون موکب همایون از زیارت روضات مطهرات مدارالسلام بغداد معاودت نمود در دارالسلام طریق عدم
پیموده در کربلای معلی مدفون گردید و شرح حال هر یک از این سفرگزینان در ذیل این روزنامهٔ فتح و ظفر
گزارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی **گفتار در وقایع سال سی و هشتم جلوس همایون که مطابق [illegible] ئیل ترکی
و مطابق هزار و سی و [illegible] هجری نبوی** چون کوکب سلطان سیارگان بدروازهٔ گلستان رسید و آفتاب عالم آرا از
زمستان خانهٔ حوت بعد از انقضای [illegible] و چهل و هشت دقیقه از روز چهارشنبه سلخ شهر جمادی الآخره
رخت اقامت ببیت الشرف حمل کشیده و در ارض مقدس کربلای معلی **مؤلفه** ز تأثیر بهاران لاله در گلزار
پیدا شد **مصرع** شهیدان گلستان را قیامت آشکارا شد **مصرع** دیگرباره در ان ربع مسکون جشن نوروز فیروز
همایون مبارکی و فیروزی رشک فرمای بزم بهار و غیرت افزای انجمن لاله زار گردیده و بدستور مقرر آیین پیشکش خاقان

زی
روی زمین بجلوس همایون آن بزم ارم قرین را حضرت خلد برین گردانیده و چون جشن نوروزی بفیروزی
بپایان رسید چنین تا از شهریار سرافراز خود در باستان بوس روضهٔ مقدسهٔ حضرت شاه شهدا علیه
التحیة والثنا سربلند گردانیده بمراسم زیارت و طواف آن بقعهٔ ملائک مطاف و مراقد مطهرهٔ شهدای
کربلا که در قدم آن حضرت تشنه‌لب در آن صحرای پر بلا جان شیرین فدا کرده‌اند بتقدیم رسانید و بعد از
ادراک سعادت زیارت ردای آفتاب اشراق پرتو توجه بر نظم و نسق و رواج و رونق آن روضهٔ متبرکه و
سایر مشاهد منوره انداخته زیب نو بهر یک از آن مشاهد معطره مصراع باآیینی گران بهتر شاید مهیا و آماده
ساختند و با آبیاری سحاب احسان و انعام کشت مرام خدام آن مراقد سدره احترام و سایر سکنه و متوطنین
آن مشاهد مقدسه را سرسبزی کرامت فرموده ابواب العطای صدقات و ادرارات خسروانه بر روی مرد و زن و
پسر و دختر خرد و بزرگ پیر و جوان و بنده و آزاد ایشان گشوده و این نابر هر ادبار آیینی گوهر بار بوده که
هنگام ادراک سعادت زیارت مشاهد متبرکه که عموم سکنه و متوطنین آنجا از فواضل خیرات و فواضل
مبرات آن حضرت محظوظ و بهره‌مند رسیده بودند بحکاهی یکی از ساکنان آنجا بدرگاه خلایق پناه آمده
عرض نموده بود که مولودی در شب گذشته بوجود آمده و در طلب نصیبه و حصهٔ آن خود بعتبهٔ علیه آمده
و بموجب فرمان آنکه دلخواه وی بود در وقتی عادات مواد الفقه تا ساعت آن ولایت محل نزول کوکب
ظفر خاصیت بود خاقان گردون منزلت برکات سیما در لیالی و فقه و ایام متبرکه ادراک سعادت زیارت
عتبات متعالیات نموده از راه وفور اخلاص و عقیدت بهر یک از مشاهد مقدسه طریق تجدید زیارت می
نمود و بعد از انتظام مهام مشاهد والا احترام تولیت و خدمتگزاری مشاهد مقدسه بابار و سلطان
بکیدلی برادر زنبیل بیک توشمال باشی که قامت قابلیتش بتشریف والای وفور اخلاص و صوفیگری
آراستگی داشت کرامت نموده حکومت حله و توابع را علاوه آن فرموده و از عساکر ظفر فرجام موازی
پانصد نفر که در طریق عقیدت و اخلاص و وثوق و اعتماد بر صوفیگری ایشان بیشتر بود بعنوان قشون شاهنشاهی
خطهٔ نجف اشرف موسوم و نوزجی باشیگری آن فوج سعادتمند را نیز بمتولی جلیل ایشان مرجوع و کرامت
نمود و بعد از فیصل قضایا و انجام مهام دار السلام اعلام ظفر فرجام بصوب معاودت شقه گشای گردیده
چون موکب ظفر نشان بطاق وسطان رسید روزی چند بسبب ملاحظهٔ عرض عساکر فیروزی آثار اقامت
گزیده بعد از دیدبان وجه سپاهی قدرت قدر توان الویهٔ دولت و اعلام فتح و نصرت رخت اقامت
بمقر سلطنت ابد مدت کشید و موکب همایون خاقان ربع مسکون بتاریخ پنجشنبه سلخ شهر رمضان بدار
السلطنه اصفهان رسید اما سوانح اقبال که در مدت اقامت مقر سلطنت بمنزوال روی نمود نخست ارسال آقا محمد

مسرّت

مستوفی غلامان برسم سفارت بنزد اورنگ آرای تخت روم سلطان سلیم فرمانفرمای دیار روم و ترکستان بود
و باعث برین رسالت صداقت آیین آنکه چون از دیرباز ابواب صداقت و یکتادلی ابوی در سلسلهٔ والا
روی یکدیگر باز بوده و بتجدید اساس صداقت و برادری فیمابین آنحضرت و پادشاه والاجاه مذکور با نسبتی
سر باسمان سوده که بی غائلهٔ بیگانگی از راه یگانگی حقیقت حال سعادت اشتمال و منقضات امور دولت
سوانح کارخانهٔ سلطنت خود را بتقریب آیند و رفت سفرا بیکدیگر اعلام و انهاء می‌نموده‌اند بعد از فتح دار السلام
نیز بصوابدید پاس اساس صداقت و اخوت لازم نمود که یکی از نظر زدگان برسم سفارت را از راه اعلام فتح دار
السلام بآن ولایت روان نمایند بنابرین آقا محمد مذکور را بمکتوب جواهر سلوک و تحف و هدایای خوب
و یادبود برادرانه غنایم فتح بغداد بخدمت آن پادشاه خورشیدکلاه فرستادند دیگر از سوانح دولت افزای
تفویض ایالت ولایت عربستان بتغییر سید منصور برادر سید مبارک خان بگرامی خلف وی سید محمد خان
و باعث برین تغییر و تبدیل آنکه چون پرتو انوار تربیت و عنایت خسروانه نسبت بسید منصور چنانچه ایما بیان
ثابت شد از ذره ذره پرورده برآمده او را با فسر ایالت آن ولایت سربلند گردانید طوایف و قبایل اعراب غاشیهٔ
اطاعت او را بردوش جان کشیده کارش بجایی رسید که بناخن کفران نعمت سر زیاده سری خاریدن گرفت
و فرمان لازم الاذعان را که در آغاز یورش بغداد بنام وی عز صدور یافته بود که با جنود آن حدود بمعسکر
همایون بپیوندد در آن سفر میمنت اثر ملتزم موکب فتح و ظفر باشد نادیده و نارسیده انگاشته آن منشور احسان را
بر طاق نسیان گذاشت و قطع نظر از آن سراپا بروی و غلطکاری با شیخ عبدالله لقمان و جمعی که او را
بسلوک منهج طاعت و انقیاد دلالت می‌نمودند ابواب منازعه و مجادلات گشوده بود لاجرم بعد از فتح دار السلام
بمکافات عمل خود گرفتار و سید محمد خان ولد سید مبارک خان والی آن دیار و حاکم حویزه و عربستان
گردید دیگر از سوانح اقبال آنکه ملک اختیار الدین که از اعاظم ملوک کیچ و مکران بود در این سال فرخ فال
بلیدهٔ بخت بلند و راهنمایی طالع ارجمند از بن فهل که مقر حکومت وی بود طریق توسل بآستان گردون شان
نمود و چون در دار الضرب خلوص نیت نقد اخلاص و اعتقادش بسکهٔ قبول مسکوک بود خاقان فلک اقتدار
ابواب عواطف بیکران بر روی روزگارش گشوده حکومت بن فهل را بوی کرامت فرموده خدمتش با چاپان
جهان غزو شان کیچ و مکران هم درجه مرحمت نموده دیگر باره از راه عقیدت و اعتقاد در سفر ثانی بغداد با فوجی
از تفنگچیان آن ولایت روی بموکب ظفر بنیاد نهاده در انجام خدمات شایسته داد عقیدت و اخلاصمندی
داده و بیشتر از پیشتر منظور نظر عنایت و عاطفت خاقان بحر و بر گردیده بمقتضای الاوطار رخت معاودت بدیار خود
کشید دیگر از سوانح دولت افزا تفویض وزارت دیوان اعلی بصاحب عزّ و علا سلطان العلما خلیفه سلطان

اعلی الله مقامه فی اعلی علیین بود که درین سال خیر مآل بعد از ارتحال سلمان جاه خلف شاه بهی میرزا عارج
معارج این مرتبه علیا گردیده پایهٔ قدر و منزلت این منصب والا نیز بوجود وافر الجود آن محمود مکارم
اخلاق و محاسن اوصاف بثریا رسید و چون نمونه از جلالت نسب و نجابت حسب این مجمع البحرین علم و
ادب بتقریب عداد اوصاف میر شجاع الدین محمود جد بزرگوار آن جناب در ذیل حدیقه دویم سمت
نمایش پذیرفته و عده مناقب آن گرامی گوهر بحر عرفان را دفتری کردی ضرورت امید است که شرح خلاصه
آن در ذیل این روزنامچه فتح و ظفر با آیینی شایان به قم زده کلک بیان گردد ان شاء الله تعالی وحده
العزیز بالجمله چون قامت قابلیت آن زینت افزای مسند وزارت بتشریف والای این گرامی منصب
زیب و بها پذیرفت غواصان بحار سخنوری لآلی تنکی حجت ضبط سال تاریخ از بحرین لفظ و معنی
بکنار آورده در سلک نظم کشیدند و مصراع زینت افزا وزارت شد از آن جمله است دیگر از سوانح
این سال آنکه بنا بر توجه خاطر والا بانتظام مهام دفترخانهٔ همایون مقرر فرمودند که خواجه محمد
معصوم مستوفی بقایا احکام مطاعه که بسرکار مذکور رسیده باشد مهر خود در اقلیم مقام مهر مستوفی الممالک
شمرده بر احکام مذکور مهر زنند و مستوفی عظام بقایای ممالک محروسه را در آخر هر سال از دفاتر خلود
بیرون نوشته نسخجات آن را مستوفی مذکور سپارند که از آن قرار در دفاتر بقایا با عمال و داد و ستد نماید

## ذکر وقایع دیار روم که بضرورت نظم کلام از ایراد آن گزیر نیست

کلک سوانح نگار سابقا بر صحیفه اظهار نگاشت
که طایفه ینگیچری در دیار روم بر سلطان عثمان بن سلطان احمد خان فرمانفرمای آن مرز و بوم هجوم
آورده بخت در حصار یدی قلعه تسبواج حبسش ساختند و سلطان مصطفی عم او را که بعلت شورش
مزاج مخلوع بود بر اورنگ سلطنت متمکن ساختند و در خلال این احوال بخیال آنکه مبادا ابقای سلطان
عثمان در زندان موجب سلسله جنبان رضای ایشان شود همت بر دفع وی گماشته او را از میان بر
داشتند و چون اخبار مذکوره در دیار روم انتشار یافت محمد پاشای مشهور به ابازه پاشا که بگلربگی ارزن
الروم بود خونخواهی سلطان عثمان را دست آویز عصیان و طغیان خود نموده دست جرأت بخونریزی طایفه
ینگیچری گشود و از آن جماعت هر کس را در هر جا یافت بقتل رسانیده رقم تملک بر اموال و اسباب کشید
و حشری از اجامره و اوباش بسیار بر خود جمع آورده ملایی دار الجلال قرینه آن دیار را بحیطه
ضبط و اقتدار در آورد و غرضش آن بود که از راه خونخواهی سلطان عثمان با استنبول رفته تخت سلطان
مراد برادر سلطان عثمان مقتول را بر تخت سلطنت نشانده و پس از آن بخاطر جمع تمام طایفه ینگیچری معروض
تیغ انتقام گرداند و با این عزیمت با حشری از سر شوره شر تا اسکودر که در حوالی استنبول واقع است قتل



غارت کن رفته و مار از روزگار قریب ده هزار ینگیچری بر آورده و اموال و اسباب آن جماعت را غنیمت
نام نهاده در میان اتباع و لشکریان خود قسمت کرد و مقصد آن بود که اعاظم ارکان دولت عثمانی
درین عزیمت با وی از در اتفاق در آمده در دفع و رفع طایفه ینگیچری ممد و معاون وی باشند و چون
بوی خبر می زا ایشان بمشام شور و شر وی نرسیده و دولتخواهان آن سلسله را در مقام انجاح و فتح خود
دیدار از راه ضرورت بار زن الروم باز گردید اما عظما و دولتخواهان سلسله عثمانی که خلع و شورش
مزاج سلطان مصطفی را میدانستند درین نوبت که بر تخت سلطنت نشست و بیشتر از پیشتر شورش دماغ
او ظاهر گشت یکباره دست امید از دامن استدامت سلطنت وی بریدند و خواستند که سلطان مراد
برادر سلطان عثمان را با وجود خورد سالی بپادشاهی برگرفته بتجدید بخلع سلطان مصطفی پردازند و بنابر
عدم اتفاق طایفه ینگیچری از بیم مواخذه و بازخواست خون سلطان عثمان این عزیمت در گرد وقت
بوده تا مادر سلطان مراد بتملق و فروتنی و بذل درم و دینار و وعدهای دلخواه اعیان طایفه ینگیچری را بانهاج
سلطنت سلطان مراد کرده با ارکان دولت آن سلسله پیغام داد که برغبت تمام با طایفه ینگیچری از در
صداقت و دوستی در آمده بعد الیوم باهم در دولتخواهی یکدل و یکجهت باشند و دست اقتدار ایشان
را در امور دولت بدستور سابق موافق قانون سلسله عثمانی و قاعده قدیم قوی و مطلق شمرند و بعد از
تمهید این قضایا که سلطان مراد بر تخت سلطنت روم متمکن و سلطان مصطفی بتجدید مخلوع گردید و خبر توجه
موکب ظفر بنیاد بصوب بغداد و فتح و تسخیر آن دیار و بلاد و بعظمای دولت سلطان مراد رسید در باب
آن اجاب مشورت بر روی یکدیگر گشوده حافظ احمد پاشای بگلربگی دیار بکر را وزیر اعظم و سردار
و صاحب اختیار امور متعلقه بسر حد قزلباش نمودند و چون تا آن زمان بجای ینگیچری آقاسی که در قتل
سلطان عثمان بقتل رسیده بود دیگری را تعیین نکرده بودند یکی را ینگیچری آقاسی مقرر نمودند که
با عموم طایفه ینگیچری بخت بر رفع فتنه ابازه پاشا که خون طایفه ینگیچری را هدر کرده بود پردازد و پس
از آن کمر اهتمام بر استرداد دار السلام بر میان بسته بآن طرف روان شوند و بعد از انجام این مهام عامه
استنبول که بقا توقفی اشتهار دارند بتجهیز سفر بغداد قیام نموده با خزانه و توپخانه و اسباب یورش دار
السلام بجانب دیار بکر طریق مراجعت نمودند و چون بشارت وزارت اعظم و سرداری ولایت عجم بحافظ احمد
پاشا رسید بتاکید تمام باحضار پاشایان و عساکر دیار روم مانند حلب و اروم ایلی و اناطولی و مصر و شام فرمان
داده تا واجبان طلب ایشان فرستاد و بعزم آنکه در بهار سال آینده متوجه نظام و انتظام و استرداد مهام دار
السلام بغداد شود در دیار بکر قشلاق نموده در سال جدید چنانچه در محل خود گزارش یابد لشکریان ولایت

کشیده خایب و خاسر بازگردید **بیان آمدن ایلچیان سلاطین والاشان بآستان خاقان گیتی‌ستان** چون موکب
ظفرنشان بعد از فتح دارالسلام بغداد روی توجه بمقر سلطنت ابدبنیاد نهاد و تجدید دارالسلطنه اصفهان
نزول کوکبه جاه و جلال ابواب بهجت بروی جهانیان گشاد در روزی چند مزاج اعتدال پیوند از منهج
استقامت کناره گزیده بزودی صحت گرایید و نزدیک بآن رسید که باد خزان رنگ زرد اوراق رزان
کرده هوای فرح افزای نشاط مازندران سلسله جنبان توجه خاقان روزگار بسیر و شکار آن دیار
آثار گردید موکب ظفرقرین رخت اقامت بآن بهشت آیین کشیده در حدایق ارم بنیاد فرح‌آباد و اشرف بنیاد
و بساتین جنت آیین بلده طیبه اشرف و سایر عمارات و باغات خلدآسای آن بهشت خاطر انجمن‌آرا
بزم افروز میگذرانیدند که ایلچیان سلاطین اطراف بلند بخت بلند و طالع ارجمند ابواب نامجات اخلاص
آیین و تحف و هدایای رنگین بآستان گردون‌شان رسیده بعز بساط‌بوسی و شرف مجالست مجلس بهشت آیین
سرافراز گردیدند **و از جمله سفرا** ایلچیان نذر میرزا که از نزد ایلچی نذر محمد خان فرمانروای بلخ بود که بعد از
توجه موکب ظفرنشان بصوب مازندران وارد دارالسلطنه اصفهان و میهمان وزیر و کلانتر و
سایر عمال آن خطه ارم‌نشان گردیده بعد از چند روز رخت اقامت بمازندران کشیده در بلده طیبه اشرف
بشرف بساط‌بوسی و کورنش بندگان اشرف مشرف گردید مکتوب عقیدت اسلوب و هدایایی که مرغوبی
که همراه داشت از نظر اشراق اثر گذرانیده بعد از انقضای مدت دو ماه که بر سر خوان عواطف و احسان
ولی نعمت جهانیان میهمان نعم گوناگون بود رخصت انصراف حاصل نموده با مکتوب صداقت اسلوب شهریار
دریادل که نمونه درج گوهر بود ... معاودت نمود **و دیگر** از ایلچیان ... خواجه حاجی نام رسول فرخنده
پیام شاهزاده سپهر احتشام و شاهنشاه فلک احترام شاهزاده عزم گرامی خلف زبده آل گورکانی
شاه سلیم پادشاه والاجاه هندوستان بود که او نیز در قطب اشرف بشرف کورنش و تسلیم مشرف
گردیده ابواب عنایت بر روی روزگار خود گشود و چون نامه اخلاص عنوان شاه و شاهزاده
جهان مشعر بر افساد مفسدان فیما بین او و والد عالیشان و محتوی بر شکوه بی‌عنایتی و عدم التفات پدر والا
گهر بود ... جواب مکتوب آن جناب را حسب الفرمان عالیشان باسلوبی که آبای بزرگوار
بفرزندان کامکار نویسند بر صحیفه ابلاغ نگاشته اساس آن را بر نصایح مشفقانه و مواعظ پدرانه
که مودی بمراعات حق خدمت و دوام ملازمت والد بزرگوار آن والامنزلت بود گذاشتند و بعد از نوروز
فیروز خواجه حاجی مشارالیه از جامه‌خانه عواطف بیکران تشریف خلعت در بر و افسر سرافرازی
آن منشور عاطفت بر سر مقتضی المراد ... روانه دیار خود گردید **دیگر** از ایلچیان رسول شاهین گرای خان پادشاه



تاتار بود که سابقا چنانچه در محل خود ایمایی بآن شد از راه ناسازی روزگار و معادات جانی گرای خان
پادشاه تاتار که از بنی اعمام وی بود طریق توسل بآستان گردون‌شان نموده سالها در باب الابواب دربند
بر سر خوان عاطفت و احسان میهمان ولی نعمت جهانیان بود و بنابر آنکه درین سال فرخ فال ستاره
طالع وی از حضیض وبال بر اوج سعود و اوج اقبال رسیده سلطنت قوم تاتار بمحمد گرای خان برادر بزرگتر
وی رسیده ولی عهدی برادر که باصطلاح قوم تاتار قلغای عبارت از آنست نامزد وی گردید و کس بطلب وی
فرستاده ... حضور او نموده بودند خدمتش از خدمت آن حضرت استمداد همت نموده طریق رجعت
بولایت خود پیموده ابواب حصول مقصود چهره امانی و آمال خود گشود از راه اخلاص کیش ...
نکیش (?) شاهین گرای غلام شاه عباس بود ایلچی مذکور را روانه ... کردن حقیقت حال و ارتفاع کوکب
اقبال خود را عرضه داشت کرده بود ... ایلچی وی را منظور انظار عاطفت و احسان فرموده با منشور سر
افرازی و تشریف مخلع نوازی رخصت انصراف کرامت نمود **دیگر** از ایلچیان سید عزیز معروف بامیر افندی
رسول اباذه پاشا بیگلربیگی ارزن الروم بود که از راه مآل اندیشی که اگر بمواخذه قتل چندین هزار ینگچری
که اشعار بآن شد گرفتار گردد چون درگاه خلایق پناه گریزگاهی داشته باشد امیر افندی مذکور را با
عریضه اخلاص آیین بآستان گردون‌شان روان ... را از هواخواهان و منسوبان این دودمان والا
شمرده بود و بنابر آنکه تابش آفتاب عالمتاب بر پست و بلند یکسان می‌باشد و امیرگونه خان امیرالامرای
چخور سعد بوسیله قرب جوار سلسله جنبان ارسال رسول مذکور بود خاقان دوست پرور دشمن گداز
بمقتضای حسن ... باظهار ابواب عاطفت و احسان بر روی امیر افندی گشوده منشور سرافرازی بنام نامی
... باسم اباذه پاشا اصدار و بمقتضای الکرام بالتمام ... خان
عظام استاجلو بهم سفر امیر افندی فرموده روانه آن دیار نمود و اباذه پاشا با آنکه در رعایت حال
بورود آن منشور اقبال ابواب سرافرازی و افتخار بر روی خود گشود اما رفته رفته چنانچه از سیاق کلام
آینده بوضوح خواهد پیوست با منسوبان دولت ابدنشان طریق مکر و احتیال پیمود **اما وقایع متنوعه** که در
اثنای این سال بوقوع انجامید **نخست** آن بود که چون بنابر ... اخبار دیار روم
سرداری حافظ احمد پاشا و قشلاق وی در دیاربکر در موکب ظفرشعار انتشار یافت رای آفتاب انوار
باقتضا ... آن شد که با لشکر گران جانب آذربایجان روان شود و اقتضای آن نمود که محال چخور سعد و محال نخجوان
را از ذخیره و مایحتاج پرداخته آید و بنابر آنکه شاهراه تردد و آمد و رفت رومیان بنخجوان دو راه است که
یکی بر ارزن الروم و دیگری بر قلعه وان می‌گذرد و عبور عسکر روم بر شارع ارزن الروم بسبب حصانت ...

ابازه پاشا چون از طریق عزم [illegible] طه دو میمود و ازین راه طریق مرور و عبور ایشان منحصر بقلعه قوان
بود فرمان والا نفاذ اصدار یافت که عمده مقربان بساط قرب خدمت رستم بیک بیات صحبت رخانی آقا
بدار السلطنه تبریز کشیده باتفاق شاه بنده خان امیر الامرای آذربایجان امرا و عساکر ظفر ورود آن
حدود را جمع آورده رایت عزیمت بجانب وان افراخته محالی که احتمال مرور و عبور مخالفان بر
شوارع آن بوده باشد نهب و غارت از ذخیره و مایحتاج لشکر تهی سازد و رستم بیک مشار الیه طریق
فرمانبرداری پرسیان بعد از جمع آمدن امرا و عساکر آذربایجان و ملاحظه سالی ایشان بمرافقت امیر
الامرا و سایر امرای عالیشان بصوب وان روان گردیده خدمت مذکور را بطریقی که بآن مامور بود
بتقدیم رسانید و چون احدی از پاشایان و عساکر روم و اکراد به بغداد را یارای آن نشد که بسر راه سردار
سپاه ظفر پناه توانند آمد طریق معاودت بآستان سپهر منزلت نموده در مازندران بهشت نشان بشرف
بساط بوس سربلند گردید **دیگر** از وقایع سانحه گزارش قاسم خان و غازیان افشار با مخالفان در دیار
موصل و بیان این سخن آنکه بعد از استیلای غازیان شیر دل بر موصل که قاسم خان ایناللو و قورچیان
افشار بفرمان شهریار گردون اقتدار چنانچه گذشت بحفظ و حراست آن ولایت مامور و وارد قلعه موصل
گشته درین حال که خبر سرداری حافظ احمد پاشا در دار الخلافه بغداد انتشار یافت گروهی از رومیان و
اسپاهی از اعراب و اکراد که سر بخود کشیده در زوایای کمنامی خزیده بودند بپشت گرمی اقتدار
سرداری او پای جرأت پیش نهاده طریق زیاده سری و گردن فرازی پیمودند و زیاده بر سه هزار
نفر از ایشان بسر حسن پاشای برادر کوچک حسین پاشا که در حدود بغداد گرفتار و بلدی تیغ سیاست روانه
منش الماد شده بود جمعیت نموده وقتی بر سر موصل آمدند که بر سر قاسم خان بیشتر از پانصد نفر از
یوزباشیان و قورچیان و ملازمان وی حاضر نبودند چون اثر قتال و قتل اعدا بآن فوج قلیل رسید
با آنکه در معرکه کارزار معارضه اندک با بسیار کاری بغایت دشوار غازیان جان نثار بکریمه کم
من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله امیدوار و بتائید گوهر کران دولت پایدار کرده
بیکبار با تیغهای آبدار و سنانهای افعی کردار بر آن لشکر بیشمار تاختن آوردند و بزور بازوی دست
ولایت کار ها خود کرده در کمتر ساعتی قریب هزار سر از گردنکشان در قدم غازیان غلطان و بقیة السیف
گریزان گردیدند و غازیان مظفر و منصور با غنایم موفور طریق مراجعت پیموده بتجدید آن ولایت بابت
فتح نمایان دار الامان امنیت و اطمینان بخشیدند و یوزباشیان و قورچیان افشار بدستوری قاسم خان
سر و اران فتح نامدار با سرها و اختر عمار روانه درگاه آسمان جاه گردیده در فرح آباد جنت بنیاد از نظر کیمیا اثر

گذرانیده

گذرانیده شد **دیگر** از سوانح اقبال ارسال زینل بیک بیگدلی شاملو بولایت عراق عرب و وقوع محاربه وی
موصل با مخالفان و سبب ارسال آن بیک تا زمعتمد را اخلاص و جان فشانی آن بود که چون ورود غازیان
افشار بموکب ظفر شعار شور و شر مخالفان حدود موصل باستظهار اقتدار سردار رومان دیار بمحقق گردید
در ان اثنا باسماع جلال نیز رسید که با طالب ولد ناصر مهنا حشری بر خود جمع آورده از راه عذر و
نفاق بجانب حله و نجف اشرف حرکت کرده و ازین رهگذر شور و شر آن مفسد زیاده بر مردم
آن کشور میرسد و فوجی از غازیان نیز حسب الفرمان بحفظ و حراست قلعه موصل مامور بوده اند بنا بر شیوع
و باحسب المدعا جمعیت نموده اند و قاسم خان با تفرقی اندک در قلعه اقامت دارد و در رهگذار سیلاب
حوادث نشسته است بنا برین رای زرین خاقان روی زمین اقتضای آن نمود که یکی از مقربان
بساط عزت و برگزیدگان حریم حرمت که قامت قابلیتش بتشریف مزید اخلاص و جان فشانی و وفور
جلادت و کاردانی شرف امتیاز یافته باشد از راه سپهداری بحفظ اقامت بآن ولایت کشیده عسکر
قلمرو علیشکر و جنود آن حدود را بر سر خود جمع آورده بهر یک از حکام و خوانین فلاح آن سرحد را که
دفع مخالفان محتاج بکومک و مدد دانند امداد و معاونت نماید در هر باب آنچه مقدور و مصلحت دولت ابد مدت باشد
بتقدیم رساند لاجرم فرق امتیاز این محرم خاص الخاص حریم اختصاص را بافسر این گرامی خدمت سر افراز و
سرفراز فرموده که با فوجی از عساکر ظفر نشان و میرفتاح مین باشی تفنگچیان اصفهان و جمعی از سایر تفنگچیان
رکاب اقدس روانه آن حدود شد و بلوازم خدمات مرجوعه قیام و اقدام نماید و چون مقرب بساط
سلطانی از راه اخلاص و جان فشانی طریق امتثال فرمان پیموده در اندک مدتی بار اقامت و کاردانی گشوده
بوضوح پیوست که قاسم خان از راه قرب و رسی متحیر حدود موصل العزم تسخیر قلعه و شیوع وبا و فقدان
ذخیره صلاح در قلعه داری و توقف ندیده قبل از ورود مخالفان با غازیان افشار از اقامت قلعه
بکناری کشیده مخالفان قلعه متصرف گردیده اند و بیم آنست که خان احمد خان اردلان نیز از بیم قلعه
کرکوک را با عدای کینه خواه سپرده دست از دامن قلعه داری کوتاه کند و همچنین مسموع وی گردید که با پیره
و قتال در میان یار و سلطان برادر مقرب الخاقان مشار الیه که متولی حبات سید مرتبات و قورچی باشی
نجف اشرف است و طایفه از اعراب فتنه که بان طرف اطلاع نموده اند اشتعال پذیرفته و بورود این اخبار
سردار لشکر ظفر شعار طریق ایلغار پیموده چون بسر زنگاره سید حسین خان بیکلربیکی لرستان با تفرقی اندک
بعسکر وی ملحق گردیده در انجا بوضوح انجامید که حافظ احمد پاشای سردار بسرکردگی حسن پاشا چرکس
فوجی از عسکر روم را بضبط ولایت موصل و کرکوک و قلاع آنجا مامور نموده و سرکرده مذکور با پنجهزار

نفر از رومیان و اکراد و اعراب که بر سر وی جمع آمده بوده اند بآن حدود طریق مبادرت پیموده اند و قریب
دو سه هزار خانوار از رعایای آن حدود را کوچانیده عزم آن دارند که آن جماعت را از آب گذرانیده
بآن طرف رسانند و برسیدن این اخبار رتبیل بیک مشار الیه بملاحظه ساعت جهانگیر حضرت شهریار بر جسته
با سه هزار سوار از سپاهیان تیغ گذار و تفنگچیان کماندار که در آن وقت حاضر بودند طریق ایلغار
پیموده آن مسافت بعیده را در عرض دو روز قطع نموده روز سوم در برابر مخالفان علم ظفر پرچم را
شقه گشوده و با آنکه از راه شدت ایلغار زیاده بر دو هزار سوار بمعرکه کارزار نرسیده بود در حمله
بهادرانه اول ورود ایشان تزلزل در ارکان ثبات و قرار مخالفان افکنده بسیاری از اعراب و اکراد از بیم
جان بهر طرف گریزان گردیدند و بر سر سرداران آن لشکر بیشمار زیاده بر سه چهار هزار کس باقی نمانده
القصه چون از هر دو جانب بتسویه صفوف [illegible] لشکر پرداخته نایره حرب مشتعل ساختند غازیان
جان نثار در سر پنجه دولت ابدمدت [illegible] نیروی بازوی همت و ولایت تیغ نصرت اختصاص یافته
حسن پاشا و بقیة السیف مخالف لوای هزیمت افراشته و گریزان بشهر اسلامبول خود را بجزیره قلعه
رسانیده غنایم بیکران از اردوی ایشان نصیب روزگار غازیان و تفنگچیان گردید و بعد از این فتح
نمایان چون لشکر روم در قلعه و شهر موصل بدرد بی درمان وبا گرفتار بودند و هر روزه جمعی کثیر از ایشان طریق عدم
می پیمودند بصوابدید صلاح اندیشان و آمد و رفت مصلحت کیشان در میان رتبیل بیک و حسن پاشا قرار
باستوار پذیرفت که بنا بر شیوع آفت وبا کسی را در قلعه و شهر نگذارند و هر دو لشکر کوچ کرده بعد از
رفع علت وبا و طاعون هر آنچه مصلحت مقرون باشد از جانبین بعمل آید و متوجه بخاقان مشار الیه
رعایای ایل و الوس آن حوالی را که کوچانیده از آب گذرانیده بودند باز گردانیده منطوق منشور معاودت
نموده در عرضه حقیقت حالات را عرضه داشت درگاه جهان پناه گردانیده حکم همایون بعز نفاذ رسید
که میر فتاح مین باشی را با تفنگچیان از راه خطه دهوراست بقلعه بغداد فرستاده خود روانه آستان گردون
نشان گردد و خدمتش بنموده عمل نموده طریق مسارعت بموکب ظفر منقبت پیموده تا در حین اقامت اعلام
اقبال در چمن سلطانیه بعزم یورش گرجستان خود را بشرف پای بوس سرافراز نمود و از سوانح این سال ارسال
قرچقای خان سپهسالار ایران بگرجستان و ظهور بغی و طغیان [illegible] اما موراو و کشته شدن او بود چون بمقتضای صرف
مؤدای یفعل الله ما یشاء و بحکم ما یرید آنچه اراده بی علت جناب جلال ذو الجلال پایه سریر بآن
تعلق گرفته باشد چون وقت آن رسد از مکامن غیب بدار الظهور و فعل گراید و هیچ تدبیری دافع تیر
حکم انداز تقدیر نشاید در این سال ارسال قرچقای خان سپهسالار عساکر ظفرمآل بجانب گرجستان بوقوع

انجامیده

انجامید و سلسله حسبان مفاسد بیکران گردید تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه بعد از آنکه حکومت
گرجستان کاخت چنانچه در سوانح سنوات سابقه ایما بآن شده به پیکرخان ایکرمی دست قاجار
کرامت شده رخت اقامت بآن ولایت کشید در حریم قلعه قرا اغاج شهری معظم اساس نهاده ابواب
تمامی باحداث اسواق و دکاکین و ابداع حمامات و عمارات بدیع آیین بر روی آن شهر معمور گشاده
طوایف اویماقات که بمرافقت وی بآن حدود مامور بودند بتاسیس منازل و مساکن مرغوب عزیمت نموده
بامر اقامت در آنجا گشودند بسیاری از گرجیان بی ایمان که از بیم قتل و غارت غازیان از جا و مکان
خود گریزان شده بودند برسیدن مژده امان و امید عفو و بخشایش شهریار جهان در آنجا جمع آمده شروع در
عمارت و آبادانی نمودند و رفته رفته کار بجایی رسید که گروهی از سپاهیان و از نادران نیز که احتمال
مفاسد عظیمه جمعیت ایشان بوطن اصلی معاودت نموده در آنجا باقامت گشودند و جمع آمدن ایشان
باعث آن گردید که تنبیه عرض پیکرخان و تقریر گرجیانی که در آستان گردون نشان از جمله مقربان بار
قرب بودند بمسامع علیه رسید که جمعی از نادران و سپاهیان مذکور و ظهور شر سرکردان ابواب اسلامیت
پنهانی گشاده است و احتمال آن دارد که باضلال آن طایفه ضال رعایا نیز از راه رفته [illegible]
شود که تدارک آن دشوار باشد بنا برین خاقان روی زمین بصوابدید رای رزین قرچقای خان
سپهسالار را که در زمره خلد نشان از ملازمان رکاب نصرت قرین بود متوجه صوب گرجستان مامور و مقرر
فرمودند که چون وارد آن ولایت گردد کما ینبغی تحقیق حالات آن حدود نموده در دفع و رفع فتنه
انگیزان و نظم و نسق آن ولایت آنچه مقرون بمصلحت دولت ابدمدت باشد بعمل آورد و چون سابقا بود
که قلب بدوی اند و اخلاص و دولتخواهی [illegible] بود و مردود بحکم نحن نحکم بالظاهر در دار العز [illegible] و عنایات
شاهانه نسبت بقبول [illegible] باظهار قبول اسلام و نقل اهل و عیال بعتبه اقبال بمدارج علیا سمای شوکت
همایون خان والی گرجستان کارتیل مرتقی گردیده محل اعتماد خاقان والاتبار بود بمرافقت سپهسالار
مامور و مقرر فرمود که از راه دولتخواهی و بلدی اطوار مردم آن دیار متابعت سپهسالار اختیار نموده در
هر باب آنچه لازمه خیراندیشی و مصلحت کیشی اند بتقدیم رساند و بنا بر آنکه گرامی گوهری از درج سلطنت
زیب افسر سرفرازی همایون خان و کریمه عیسی خان قورچی باشی همشیره دختری آنحضرت نامزد وی
بود مقرر فرمود که سپهسالار و رفقا در رکاب بیهودج مهد علیا مرحله پیما بوده بعد از ورود بآن حدود ابواب
سور و سرور بر روی آن عماری پرنور بر روی همایون خان گشایند و قرچقای خان از راه آنگاه انگاهکه
شادی برسم و آیین جمشیدی و کیقبادی بخوشدلی و مبارکبادی سامان پذیر گردد یوسف خان بکلربیکی

شیرزان و محمد قلی خان زیاد اوغلی امیرالامرای قراباغ و سایر امرای عظام و عساکر ظفر فرجام آن دیار را
بآن انجمن عیش و عشرت دعوت نمود و امرای عالیشان با کوکبهٔ شان شایان زیب و زینت نور زمان
رخت حضور بآن بزم سور و سرور کشید بخت زهره زبر را مشتری آن گوهر یکتا رسانید ندیکبار
ازان معسکر نظام و اشتغام مهام گرجستان افتاده بهبانهٔ غزای گرجستان باشی آچوق باحضار عموم
ازناوران و سپاهیان گرجستان کاخت که پیمانهٔ حیات بسیاری از ایشان در خمخانهٔ قضا لبریز شده
بود فرمان داده و قرب ده هزار نفر از آن طایفهٔ غدار که آثار فتنه و فساد و ظهور بغی و عناد
از صورت حال ایشان هویدا بود مسلح و آراسته در موکب امرا بار اقامت کشوده در خلال احوال
مضمون مقال **مصراع** از کوزه همان برون تراود که در وست **ع** مصدق حال مورد حضرات آمده سوء
سیرت خبث سریرت وی آغاز ظهور و بنیاد فتنه و فتور نموده از راه صلاح اندیشی در آمده با قرچغای
خان از خبث طینت و اندیشهٔ طغیان از ناوران و سپاهیان مذکور سخنان دلخواهانه در میان
آورده و قرار بآن داده که چون سفر باشی آچوق مکرده خاطران کرده است بهبانهٔ رفع آن تکلیف اسلحه
آلات هاجها را از ایشان بجهت لشکریان بعاریت گرفته بس ازان بخاطر جمع بدفع ایشان پردازیم
و بصواب دید آن پلید بعد از گرفتن اسلحه کفره فجره را شکاری وار در میان گرفته دمار از روزگار
تمامی ایشان برآورده و قتل عام آن طایفه که نام سلسلهٔ جنبان خبث باطن آن نمک بحرام بدیده بجوخواهی
هم کیشان تیغ حیله و تزویر از نیام انتقام بقتل سپهسالار و جمعی از امرای عظام کشید و چون اشتعال
نایرهٔ فتنه و فساد آن شوربخت بدفعال در اوایل سال آینده بهمدستی اعاظم از ناوران گرجستان
اتفاق افتاد شرح این سانحهٔ حیرت افزا در بهار سال جدید قمرزده کلک وقایع نگار خواهد گردید انشاء الله
وحده العزیز **دیگر** از سوانح این سال اشتعال نایرهٔ وبا و طاعون در تمام مملکت آذربایجان خصوص
دار الارشاد اردبیل بود و شدت شیوع آن در آن خطهٔ خلد نشان بجایی انجامید که شمار موتی [illegible] نفر از
دار الارشاد به بیست هزار رسید و این برق خرمن سوز تا نزدیک قرب جوار بمحال قریبه باشند تومان
دارشق و گرمرود و خلخال اشتعال نموده قریب هشتاد هزار نفر در محال مذکوره طریق عدم
از آن آتش بی امان بلند پروازی کرده بار اقامت در غرفهٔ حیات سکنهٔ طارمین قزوین کشوده [illegible]
سفر گزینان جهان گذران که در این سال عالم باقی اشتغال نموده‌اند **نخست** اسفندیار بیگ و عربگرلو
ادوجی باشی است که بهنگام معاودت از سفر خیر اثر بغداد در حوالی همدان بدست راهزنان قطع طریق بطریق
فجاءه پهلو بر بستر سفر ناگزیر نهاد **دیگر** از مسافران شهرستان بقا سلمان خان ولد شاهعلی میرزای وزیر

دیوان

دیوان اعلی بود که بعد از معاودت از سفر دار السلام بغداد در دار السلطنهٔ صفهان بعرض [illegible] طریق عدم نمود
و این منصب والا چنانچه گذشت بسلطان العلمایی مفوض و مرجوع گشت و بدستور مسطور شرح حال آن
دو نفر در ذیل این روزنامچهٔ فتح و ظفر محرر میگردد انشاء الله تعالی **گفتار در سوانح سال سی و نهم جلوس همایون**
**که مطابق اودئیل ترکی و مطابق هزار و سی و چهار هجری بود** چون وقت آن رسید که از راه گردش
افلاک و انجم سیاره آرایی از نیک چهارم دیگر بار دار از قشلاق زمستان بجانب اشرف حوزه نقل مکان و جهان
پیر را بعهد دوم موسم ربیع زلیخا سان جوان و ساحت باغ و بستان را بشکفتن گلهای رنگارنگ بوستان
نماید کوکبهٔ جهان افروزی خسرو سیارکان بعد از انقضای دو ساعت و پنج دقیقه از روز پنجشنبه دوازدهم
شهر جمادی الاول سال مذکور بمحاذات نقطهٔ اعتدال ربیعی رسید و جشن نوروزی سلطان بهار در ساحت
روزگار تازه گردید بزم آرایان مجالس ارم نشان فریدون عهد دلنجه و زمان در قصبهٔ طیبهٔ اشرف بآراستن
جشن نوروز و تهیهٔ اسباب عیش و نشاط آن روز فیروز پرداخته مجلس بهشت آیین بآن عزت خلد برین
و رشک نگارخانهٔ چین ساختند و چون ساقیان زهره جبین آن جشن ارم قرین به پیمودن ساغرهای سرشار
غمهای جهان را بآب داده ابواب خوشدلی و شادمانی بر روی مجلسیان آن محفل ارم نشان گشادند تنگ
چشمیهای ثوابت و سیاره و تنگ نظریهای چرخ بیمدار بآن خوشدلی و شادمانی چشم رسانیده ابواب گونه
گونه تفرقه و پریشانی بر روی زمانه و زمانیان مفتوح گردید و با آنکه وجود فایض الجود آن حضرت لنگر
پا برجایی این سفینهٔ دریایی بود و هر گرهی که در کار روزگار می افتاد رای رزین آن مهر سپهر تمکین
بناخن تدبیر میگشود اما در چهار موجهٔ دریای حادثات زورق حیات بسیاری از کشتی نشینان این بحر طوفانی
بگرداب ممات افتاده سوانح عبرت افزا که **یکی از آنها ظهور ارتداد و میل آن کفر نهاد و نشر آن فساد** بود
اتفاق افتاد ملخص این مقال آنکه چون تیغ کفر زدای عساکر ظفر مآل چنانچه بجای خود بیان شد نقش نمود
بسیاری از کفار اشرار را از صحیفهٔ وجود زدوده عبرت هم کیشی مورا و مردود که تا آن زمان در حجاب
مصلحت اندیشی مستور بود پرده بی شرمی از چهره کشوده و با گرجیان گرجستان که پیوسته بتقدم
اخلاص و یکجهتی طریق اطاعت و بندگی می پیموده‌اند از در حیله و تزویر در آمده سخنان واهی آن
سالکان مسالک آگاهی را آوارهٔ تیه تباهی نموده و عدم عنایت و توجه خاقان را و تنزل رتبهٔ [illegible]
و افترا با سخنان شیخی خاطرنشان ایشان و قرب و منزلت خود را در حضرت علیا حجت و دلیل آن سخنان
و آن گروه نادان دل نهاده و وقوع آن نموده ابواب گمراهی و اضلال بر روی ایشان گشوده و چون مکر
بدمده و فسون آن ملعون گرجیان کاخت [illegible] سبیل اخلاص و اعتقاد را از کف داده روی ادبار بوادی مخالفت

و عناد بنهادند از راه خیر اندیشی و مصلحت کیشی در آمده اکثر امرای عالیشان مانند محمد قلی خان زیاد اوغلی و
بیگرخان اکبر و دورت و امثال ایشان را با بسیاری از عساکر ظفرشعار بر سر سغناقهای کفار اشرار
فرستاده ابواب تفرقه و پریشانی بر روی جمعیت آباد لشکر ظفر بنیاد گشودند و چون خاطر سپهسالار و
سایر امرای نامدار باخلاص و یکجهتی آن مرد و د غدار بیشتر از آن اطمینان داشت که شایبه بغی و طغیان را بحریم
دولتخواهی وی قدم تواند گذاشت هر کار سپهسالار و سایر امرای نامدار بر صلاح و صوابدید وی بود و
بهرچه مصلحت میدید گوش بقول ناشنیدنی آن میگشودند تا رفته رفته سحرگاهی بدست بی‌شرمی پرده از
رخ کار برانداده و نمک بحرامی خود برانداخته با آنان که سابقه اغوای وی طریق آوارگی وادی گمراهی
سپرده بودند رایت مکر و حیال برافراخت و با آن گروه گمراه بدر سراپرده سپهسالار شتافته آن خون گرفته
را بانگ بلند آواز داد که وقت آرام و استراحت نیست زودتر بدفع فتنه گرجیان بی ایمان که عموما
اندر پای عسکری در آمده اند کمر می‌باید بست و بیشتر از آنکه شرار طغیان ایشان خرمن آتش سوزان شود
بآب تیغ جرأت بنای سیلاب جمعیت ایشان را در هم می‌باید شکست و قورچیباشی خان و سایر امرا چون اغوای
بیگران نسبت با وی و یکی از پسران او که با اهل و عیال نمک پرورده بود بیدا افضال وی الفت جهانیان
بود روز بروز در تزاید و ترقی میدیدند و نه باره آن مرد و د بداختر خیال دیگر بخاطر نمکنید راه ببندند بنا
برین چون قورچیباشی خان آواز آن مرد و د حیله ساز را شنیده با اضطراب تمام اسلحه حرب در بر کرده مهیای
سواری گردید و بنا بر آنکه آن پلید بدنهاد سواره ایستاده بود بیشتر از آنکه از ملازمان و لشکریان جمعی
بروی دهد عزم سواری نموده در حال آن مرد و د کافر نعمت فرصت غنیمت شمرده بیشتر از آنکه خانه
زین آرامگاه خان بیگناه گردد مرکب انگیخته بنیزه جان ستان بر وی حمله آور گردید و تا رسیدن آن
نیزه را چنان بر سینه وی زد که سنان آن از طرف دیگر بدر کشیده از مرکب در غلطید و از آنجا بدر
سراپرده یوسف خان مرکب برانگیخته با یک دو مردم و جنون خون او را نیز بر خاک هلاک ریخت و چون
دیوساران قاف گرجستان دیدند که بر سر آن دو امیر آدمی نژاد چه آمد از شیشه ضبط بیرون جسته دست
جرأت بقتل و غارت سپاه ظفر پناه برگشوده قیامت خفته را بیدار و شور یوم النشور را پدیدار نمودند و کریمه
یوم یفر المرء من اخیه مصدق حال مردم اردو گردیده پدر از پسر و برادر از برادر گریزان گردید و هرکس
از هر راه که توانست با زندگانی از آن ورطه هولناک بکنار کشیده و تمام معسکر ظفر اثر قزلباش لگدکوب نهب
و غارت و پایمال سیلاب فرار و هزیمت گردیده کار بجایی رسید که امرا و عساکر شیروان و قراباغ که از
راه تقدیم خدمات بهر طرف رفته بودند فرصت معاودت نیافته از همانجا بوادی هزیمت شتافتند و همچنین



که مقر حکومتش قلعه تفلیس بود چون طریق وصول تفلیس را مسدود دیدند بمرافقت محمد قلی خان بیگلربیگی قراباغ رخت
اقامت با قلعه گنجه کشیده در آنجا متمکن گردیدند و مورد او مرد و د چون خاطر پلید را از قتل و غارت
اهل اردو باز پرداخت رایت عزیمت بر قصد بیگرخان و تسخیر قلعه قزلانقوچ و قتل و غارت طایفه اکبر می
دورت و سایر اویماقات آن حدود افراخت و در وقتی در کنار رود کر ... اویماقات و احشامات رسید
که از بیم تعاقب و رسیدن آن مرد و د لئیم کشتی عبور و مرور در آن بحر پر شور افکنده جمعی بمرافقت بیگر
خان و اهل و عیال و اسباب و اموال از آب گذشته جمعی در کار گذشتن بودند و آن مرد و د نمک بحرام
آن طایفه که نام اکراد و برای اغارت تاختن آورده در قتل و غارت و اسیر کردن زنان و فرزندان مسلمانان
دقیقه فوت و فروگذاشت ننمودند و با آنکه بیگرخان و جمعی که از آب گذشته بودند بسلامت بار اقامت
در برذع گشودند اما قلعه قزلانقوچ با ذخایر بسیار و اموال بیشمار که از آن جمله سوای پنجاه خروار ابریشم
بود بتصرف مخالفان درآمد و چون منظور نظر آن مغرور فتنه گر تسخیر قلعه تفلیس بود بآن طرف طریق
مسارعت پیموده بحیله و تلبیس شهر تفلیس را بتصرف درآورد و بیشتر از ورود آن مرد و د شاطر شاهی که
کوتوال قلعه تفلیس و سرکرده تفنگچیان یوزه کور مستحفظ قلعه مذکور بود طریق حزم و احتیاط پیموده بزرگی
حریم حرم همایون خان را با جواری و خدمتگاران از شهر بقلعه درآورد و بهرکس از ارامنه و غیر ایشان که در
قلعه مظنه مخالفت ایشان میرفت بخواه و ناخواه از قلعه بیرون کرده و از آن کرده بی ایمان جمعی که
بناخن جرأت سر زنهار بهری میخاریدند در مقام معارضه درآمده در میانه کار بقتال و جدال کشید و از طرفین
جمعی عرضه تیغ تلف گشته عاقبت بنیروی بازوی دولت ابد مدت تفنگچیان ظفر یافته قلعه را از ارباب
خلاف تهی ساختند و بضبط و حراست و جمع آوردن ذخیره و ماهیه از آذوقه ارامنه که در ... خود
مدخر داشتند پرداخته بتثبیت کرمی رسید من دو کومک رایت قلعه داری افراختند و چون مورد او مرد و د
ابواب قلعه را بر روی پلید خود مسدود دید فوجی از گرجیان را بر سر قلعه گذاشته خود با بقیه کفار اشرار
رایت نهب و غارت بصوب گنجه و قراباغ افراخت و در آن دیار نیز بسیاری از عیال و اطفال مسلمانان
را اسیر و اموال و اسباب بیشمار بغنیمت گرفت و طوایف قاجار و سایر اویماقات ساکن قراباغ که پای
فرار از سر راه آن غدار داشتند گریزان گردیده تا پل خدا آفرین آب ارس از هیچ جا عنان باز نکشیدند
و مورد او مرد و د بعد از نهب و غارت گنجه و آن حدود بعزم تسخیر قلعه تفلیس طریق معاودت پیموده بحث ابواب
حرب زبانی و مواعید مرغوب بر روی شاطر شاهی و اتباع گشود و چون از این در فتح بابی بروی نمود از
در تهدید و وعید در آمده طریق قلعه‌گیری ... پیمود و دلاوران قلعه دار با ... آن غدار جوابی بجز تیر

خدنگ و گلولهٔ تفنگ نداده در مقام قلعه‌داری مردانه ایستادند و در خلال این احوال مورد افعال نکوهیده
خصال صلاح حال کثیر الاختلال خود را در آن دید که یکباره نیل روسیاهی بر جبین کشیده از عتبهٔ علیای
گردون اساس سلطان روم متوسل گردد و بدین اندیشهٔ خطا یکی از اعیان گرجیان را از ما حصول این مدعا
با سری چند از گردن‌فرازان حرب که بتیغ حیله و تزویر از تن جدا کرده بود و با بسیاری از تحف و هدایا
که از مال مسلمانان بیغما برده بود بنزد سردار بدیار بکر راهی و بزبان خدعه و نیرنگ اظهار دولتخواهی
نموده باستدعای آمدن سردار به سر شیروان و گرجستان طریق پیشروی و بیجایی نموده و سردار ورود
فرستادهٔ آن مردود را مقدمهٔ فتوحات بیشمار انگاشته حکم حکومت کارتیل را بنام آن نمک بحرام و منشور
ایالت ولایت کاخت را بنام طهمورث کم نام بنزد آن مردود ارسال نموده و چون حقایق حالات بوساطت
مسرعان بعرض خاقان گیتی‌ستان رسیده بوضوح انجامید که اکنون آن دو مغرور کم نام در دیار گرجستان
بهم پیوسته بمعاضدت یکدیگر کمر بسته‌اند و در انتظام مهام خود و گشودن قلعهٔ تفلیس سعی و اهتمام تمام
دارند نایرهٔ خشم و غضب آن حضرت که نمونه از نار ذات اللهب بود زبانه کشیده متوجه گوشمال آن ناقصان بدفعال
و استیصال کفار اشرار آن دیار گردیده و تخت افسر سرداری عساکر ظفرنشان را بعلیقلی خان قورچی باشی
که رکن رکین دولت ابدمدت بود کرامت فرموده مقرر فرمود که لشکر ظفراثر [illegible]
خان مشار الیه بسفر خیر اثر گرجستان روان شوند پس از اقامت قابلیت قزاق بیگ چرکس که درین
اوان داروغهٔ لاهیجان و قائم مقام یوسف خان بود بتشریف ایالت و امیرالامرایی ولایت شیروان
مشرف و ملقب بخطاب خانی ممتاز فرموده بمرافقت سردار لشکر ظفرشعار مامور و برسم استعجال روانهٔ
آن دیار نموده و همچنین بموجب فرمان امیرگونه خان بیگلربیگی چخور سعد و شاه‌بنده خان امیرالامرای آذربایجان
با امرای تابین و عساکر ولایات مذکوره تهیهٔ اسباب سفر گرجستان پرداخته رایت مرافقت قورچی
باشی افراختند و بعد از آنکه خان مشار الیه بشرف پای‌بوس و خلعت سرافرازی یافته بلندی قایهٔ فتح و
ظفر بصوب مقصد شتافت کوکبهٔ جاه و جلال خسرو بلنداقبال نیز از دار المومنین [illegible] بهشت‌نشان رخت
اقامت بمعمورهٔ جنت قرین قزوین کشیده روزی چند آن خطهٔ خلدآیین محل نزول موکب ظفرقرین گردید
و چون پیوسته اخبار حرکت سردار روم با لشکر قضاهجوم آن مرز و بوم در معسکر ظفرشعار انتشار
اشتهار می‌یافت رای آفتاب اشراق اقتضای آن نمود که اعلام جهانگشایی از آنجا بچمن سلطانیه نقل
مکان نموده از آنجا بهر طرف که توجه موکب مسعود لازم باشد عنان عزم شاهانه بآن طرف منعطف گردد
و حکم همایون عز صدور یافت که از عساکر ظفرمآل هرکس تا حال وارد گرجستان نشده باشد بمعسکر اقبال [illegible]

ملتزم

ملتزم رکاب جاه و جلال باشد و امام قلی خان امیرالامرای فارس با امرا و عساکر بیشمار در چمن سلطانیه بمعسکر
ظفر اساس پیوسته بعد از ادراک شرف پای‌بوس بساط عبودیت و اخلاص گوهر جان‌فشانی بر میان بست و
شرح توجه موکب ظفربنیاد بصوب دار السلام بغداد بعد از گزارش وقایع گرجستان و سایر دیار و بلدان
رقم‌زدهٔ کلک وقایع‌نگار خواهد گردید ان شاء الله تعالی

## ذکر سوانح سفر گرجستان و وقوع محاربهٔ غازیان جان‌فشان با گرجیان بی‌ایمان و طلوع آفتاب فتح و ظفر از افق جهانستانی خاقان هفت کشور

چون از راه [illegible]
فرمان امرای عالیشان و عساکر ظفرنشان چنانچه ایمایی بآن شد روانهٔ گرجستان گردیدند و لشکر ظفر
شعار مانند جداول و انهار که از هر طرف ببحر ذخار پیوندد در هر منزل از منازل بمعسکر اقبال پیوسته سپاهی
گران و لشکری بی‌پایان جمع آمد و مورav نمک بحرام مزبور در صدد معارضه و مقابلهٔ عساکر ظفراحتشام در آمده طهمورث
کم نام و اتابیک خان و له منوچهر والی سمت که از ارکان دیار گرجی نامی بودند و از بیم تیغ زمردفام غازیان
خون‌آشام در روشنه ریگ مقام بار اقامت نمی‌گشودند بپشت‌گرمی معاونت سردار روم نزد خود طلب نموده
آن دو آوارهٔ سرگردان با کافر و اعیان و کافهٔ خلق گرجستان از راه گم کرده راهی بآن آوارهٔ تیه تباهی
پیوسته زیاده بر بیست هزار پیاده و سوار رعنیای معرکهٔ گیر و دار گردیدند و از راه قرب جوار آن دو لشکر
خونخوار روز [illegible] و شنبه بیست و چهارم ماه مبارک رمضان در موضع گوشلو از توابع آل
گیت جایی با یکدیگر از در صف‌آرایی در آمده عزم آن داشتند که نایرهٔ قتال و جدال اشتعال دهند چون
عساکر ظفرنشان در انتظار رسیدن شاه‌بنده خان و سپاه آذربایجان بودند و روز نیز بآخر رسیده شب
میانه حایل گردیده بود هر دو سپاه جهت بار آرامگاه خود کشیدند شب را بپاسداری و حفظ و حراست گذرانیده روز
دیگر که سه‌شنبه بیست و پنجم ماه مبارک بود از هر دو جانب تسویهٔ صفوف و تعبیهٔ لشکر پرداخته نایرهٔ حرب
مشتعل ساختند و از راه آنکه معرکهٔ آوردگاه بحسب اتفاق در جایگاهی نامناسب اتفاق افتاده کفار
اشرار نیز بهیات اجتماعی بر چرچیان لشکر ظفرشعار تاختن آورده بودند عساکر ظفرمآل باصابت عین الکمال
گرفتار گشته تیپ چرچی که بسرکردگی امیرگونه خان [illegible] اسکندر خبر رسیده از اتفاق و انتظام افتاد و
بنا بر آنکه قول بزرگ از کثرت پست و بلند از نظرها پنهان بود از برانغار و جوانغار کومک و مددی بمقدمهٔ
لشکر ظفرشعار نرسید اما امیرگونه خان زخمدار و لشکر باین آواره دیار فرار گردیدند و مخالفان تیره‌روزگار
که سیاهی بادهٔ زیاده‌سری و گردن‌فرازی بودند چون خان رستم‌شعار را زخمدار و فوج چرچیان را آمادهٔ
فرار دیدند چون سیل بی‌امان با تیغ و سنان بجانب فوج قلبگیان دویدند در دفعه رفتن آن سیل بی‌نهار رخنه
در بنیان ثبات و قرار مردم اردو بازار و سایر اهل اردو که بحفظ و حراست اغرق قیام نمودند افکنده و نیز جمعی

خفته را در معسکر نصرت شعار بیدار و فزع اکبر را از رستخیز قتل و غارت پدیدار گردانیدند چون چ
این خبر بعبر که فتح و ظفر رسید بیان یاملیان ارکان قول ترک نیز زیر و زبر گردیده اکثر
بی هنگام از طریق فرار گزیدند با وجود چنین حالتی که شنیدن آن ملالت آیات اساس پا بر جایی
سپه آرایی و نبرد آزمایی قورچی باشی در آن سیلاب انقلاب از مقام خود زایل و متلاشی گردیده
مانند کوه ثابت ارکان جمع برابر سیل بی امان ثبات قدم ورزیده و معدودی چند که در سایهٔ علم ظفر
پرچم قدم جرأت و جانفشانی فشرده بودند طریق دفع مخالفان می نمودند تا آن زمان که خبر
پایداری رایت ظفر آیت بدستیاری نسیم سحر خیز بسر گشتگان وادی گریز رسیده هر موری پا ری و
هر پیاده سواری گردیده و از اطراف و جوانب متاع جان بر کف با تیغ و سنان بمعرکه میدان تاختن
آورده بزور سرپنجهٔ دست ولایت و نیروی بازوی دولت ابد مدت عقد جمعیت کفار اشرار را
پریشان کردند و مقارن آن از راه آمدن شاه بنده خان که با لشکر جرار از عقب می آمد با فوجی از
یکه تازان سپاه خود از گرد راه رسیده بشعلهٔ تیغ و سنان برق خرمن حیات گرجیان بی ایمان گردیدند
و تا زوال سپهر بدیده ماه و مهر در معرکه فتح و ظفر نظر مسکر قرب ده هزار پیاده و سوار از کفار اشرار
بتیغ صاعقه بار و رمح افعی کردار غازیان شمشیر شکار بر خاک هلاک غلطیده نسیم فتح و نصرت از
مهب عنایت بر پرچم رایت فیروزی آیت وزیده و مورا و نمک بحرام و طهمورث [illegible] آب
کم نام سرکردهای سپاه ظلم و ظلام چون دیدند که دم تیغ آبدار ایشان باز گشته آب تیغ جان
ستان غازیان از سر مخالفان در گذشت متاع جان را غنیمت شمرده با تقیة السیف گرجیان بجانب
تفلیس گریزان گردیدند و از آنجا در غایت اضطراب از آب کر گذشته معبر آن را که اساس آن از
چوب و تخته بود سوخته رخت هزیمت بجاهای سخت و بیشهای پر درخت کشیدند و از معارف
سپاه طهمورث نا سیاه آقی تنگیز میر مخزن و ایوان بیک بیجن بیک و سهراب بیک هم نفر از آن
ده نفر گرفته بیده از عساکر ظفر مآل چند نفر از یوزباشیان جنود اقبال و قرب هزار نفر از تابینان که اکثر
ایشان از فوج تفنگچیان بودند در معرکه شهد شهادت چشیده بودند و چون آفتاب فتح و نصرت
از افق وما النصر الا من عند الله در لمعان آمده قورچی باشی و امرای عالیشأن عساکر ظفر توامان
منصور و مظفر بمعسکر نصرت اثر برگردیدند اردو را زیر و زبر و خیام احتشام خود را پریشان و ابتر
و بجاروب نهب و غارت رفته دیدند و رفته رفته آوازهٔ فتح و نصرت فی الحال رفته جمعیت را بجوی
اردوی پریشان آورده انجار سپاهی شتران و سایر دواب با اموال و اسباب بدست آمد صاحبان



صرف مروت حال خود کردند بتدریج انتظام تمام در مهام لشکر ظفر احتشام بهم رسیده از انجا رخت
اقامت بتفلیس کشیده محصوران را از زندان محاصره رهایی بخشیدند و مقارن آن مبارهای مهیبان
بوضوح پیوست که جمعی از کفار اشرار را در طرف باشی آچوق سقناقی اتفاق افتاده بنابرین شاه
بنده خان و قزاق خان با فوجی از عساکر ظفر نشان بر سر ایشان رفته سلک جمعیت ایشان را
پریشان گردانیدند و پسران ماه سیما و دختران حور لقای آن دیو سرشتان را باسیری گرفته با غنایم
بیکران بمعسکر ظفر نشان باز گردیدند و عرضداشت قورچی باشی مشعر بر مژده فتوحات مزبوره
در حینی که کوکبه جهانگشای خاقان والا نژاد بعزم یورش بغداد از دار السلطنه قزوین بنظام شهر
نقل مکان نموده بود بنظر آفتاب اثر رسیده مسرت افزای خاطر انور گردید و چون در گلزار روزگار
در دنبال هر گلی خاری است بعد از آن فتح نمایان چشم بد در کار کار خود کرده **یورش قراقلیخان و قتل**
**شاه بنده خان و گرفتاری قراقلیخان** در آغاز آن گلزار روی نمود تلخیص این مقال آنکه قبل از ظهور بغی و طغیان
کفره گرجستان از اکابر زادهای آن کفر آباد دو پاکیزه گوهر یکی برادر و دیگری خواهر منظور نظر
اشراق اثر خاقان هفت کشور و هر یک در بحر تربیت و عنایت آن حضرت چون گوهر بر آمده بود
و برادر که عبد الغفار بیک نام داشت در سایه آفتاب پایه آن حضرت مصاعد عزت و اعتبار
بود تا بمصاهرت امام قلیخان امیر الامرای فارس که در میان امثال و اقران ممتاز بود و خواهر که شایستگی
منظور نظر کیمیا اثر داشت بتمار خانم مشهور و پرده نشین حریم حرمت و محرم خاص اخاص سرادق حرمت بود
پیوسته در حجاب احتجاب طریق خدمت می نمود و بهنگام اشتعال نایرهٔ شور و شر مورا و نمک بحرام عبد
الغفار بدستوری شهریار روزگار با عیال و اطفال بدان دیار در زکار رسیدگی [illegible] و بعد از ظهور
عصیان گرجیان بی ایمان او را بجایگاه داشته تمکین داشتند که بطریقی رود و خاطر اقدس بآن متعلق بود
که سپاه ظفر پناه از هر راه که مقدور و ممکن باشد در استخلاص او و متعلقان او مساعی جمیله بظهور رسانیده
نوعی نمایند که دست اقتدار کفار اشرار از گریبان روزگار ایشان کوتاه شود لاجرم بعد از وقوع
این فتح نامدار چون بوضوح پیوست که متعلقان عبد الغفار در بلدی قاید قمار (?) رخت اقامت بقلعهٔ قراقلی خان
کشیده و در اینجا که از شاخ شکاف بیشهای پر درخت محصوب است و بلندیهای آنجا طایر وهم و خیال
مجال پرواز ندارد ساکن گردیده اند قورچی باشی فوجی از امرا و لشکریان را بسرکردگی شاه بنده خان
امیر الامرای آذربایجان و قزاق خان بیگلربیگی شیروان و حمزه میرزای برادر برکات خان از راه
حصول این مهم عابر سر آن قلعه فلک فرسا فرستاد و عساکر ظفر طراز از آن راههای پر نشیب و فراز بصعوبت

تمام وجه احتیاط مالا کلام عبور نموده در ظاهر آن حصار استوار بار قلعه کشایی کشودند و اهل قلعه چون
سیلاب بلا را از چهار طرف بر خود محیط دیده بر کنون خاطر اطلاع گردیدند از در اطاعت
و انقیاد در آمده به سپردن متعلقان عبد الغفار بیگ خود را از موج خیز دریای خوف و خطر کنار اندیشند
و امرای عالیشان نیز چون با اهل قلعه شرط نمودند که بعد از حصول مقصود بقلعه و اهل قلعه تعرضی
نرسانند از راه ایفای عهد طریق معاودت نمودند و بنا بر آنکه بوقوع آن فتح نمایان چشم بد زمانه در
دنبال عساکر ظفر مآل بود ارباب بغی و طغیان که چون خوک تیر خورده در میان بیشها و جنگلها خزیده ان
بر دندان می سودند چون از آمد و رفت جنود مسعود آگهی یافتند بر سر راه سپاه ظفر پناه شتافته در چند جای
تنگ کمین گاه ساختند و چون بلدی اقبال نیز دال طریق دیگر بر سر راه جهت عساکر ظفر مآل آمده
جمعی از دنبال گروهی از پیش باحتیاط بیش از پیش قطع مسافت می نمودند بنا بر آنکه از آن راه تیر تدبیر
آن دیو سرشتان بر سنگ آمد چون باد وزان خود را بر سر راه سپاه ظفر پناه کشیدند و هنگام عبور لشکر
منصور در یکی از منازل آن راه پر فتور با آنکه بیشتر لشکریان بار اقامت منزل کشیده بودند
بصدای تفنگی هنگامه جنگ را گرم گردانیدند صورت واقعه آن بود که در آن منزل شاه بنده خان
و قزاق خان از راه عادت حزم و احتیاط از دنبال عساکر اقبال می آمدند چون از یک طرف راه ناگاه
آواز تفنگ گرجیان بی نام و ننگ بلند شد آن دو امیر دلیر با سپاهی که همراه داشتند روی جرأت
بدفع گرجیان کم فرصت گذاشتند و نائره قتال و جدال اشتعال یافته فرجایت بسیار از جانب آقایان
ترکان ملازمان شاه بنده خان در اثنای گیر و دار رسید فا رفته سپاه قزاق خان که جوانان فاه
بودند راه فرار نمودند و در چنین حالتی که مصلحت در اقامت نبود با آنکه شاه بنده خان راضی باین دران
نبود و سعی مینمود که از آن بحر پر شور و شر بزودی عبور روا نشود قزاق خان که بنشاء شراب جرأت
و جلادت از مآل حال بیخبر بود طریق جهالت نمود و بعزم آنکه از کیفیت حال ارباب ضلال وقت
ایشان اطلاع حاصل نماید از جوی آبی که در عرض راه بر گذرگاه واقع بود عبور نموده ابواب رنج
و عنا بر روی خود و رفقا گشوده وقتی خبردار شد که کفار اشرار او را با معدودی چند که همراه داشت
در میان گرفته کار را بر وی دشوار کردند و شاه بنده خان نیز طریق مرافقت و موافقت وی نموده
از آن آب عبور نموده مقارن آن گروهی انبوه از گرجیان دیو سرشت از بیشه بیرون تاخته تیغ
جلادت بقتل او و چندتن از غازیان ترکان که طریق مرافقت او سپرده بودند آهیختند و ایشان
نیز تیغ ستیز و آویز از نیام انتقام کشیده با گرجیان بی ایمان دست و گریبان گردیده جمعی کثیر



از ایشان را روانه بئس المصیر گردانیدند عاقبت بمقتضای صدق مؤدای مصراع پشه چو پر شد بزند
پیل را ۵ دم تیغ جرأت خان عالیشان و غازیان ترکان برگشته از دریای گیر و دار بسفینه شهادت
سرخ رو گذشتند و قزاق خان در دام هجوم گرجیان غدار گرفتار گردیده از راه خطر ازم رفقت
ایشان گزید و ظهورش کم نام نمود او نمک بحرام بنا بر سابقه مودتی که در پرستاران گردون شان با او
داشتند از خون او گذشته خدمتش را زنده گذاشتند و بعد از چندگاه از راه امداد بخت و نفوذ از گرجستان
گرا و چشم نگاه میداشتند طریق فرار نموده در سده علیا بار اقامت گشود و مراحم بیکران آن پادشاه
روی وجرأت بیچاره را بروی وی گشاده دیگر پایوره منشور ایالت شیروان را بدستور باسم وی ممضی فرمود
و بعد از آنکه خبر کشته شدن شاه بنده خان بعرض خاقان دادگر رسید از آنجا که نور مشکوة نبوت
و نور حدایق ولایت بود بسنت سنیه آبای بزرگوار و اجداد عالیمقدار او را زنده گردانید یعنی
سه ساله او را که تا آنکه از مهد رضاع قدم بمرتبه صبی نهاده بهر بوداق موسوم بود بمرتبه بلند خانی
و پایه ارجمند امیر الامرایی آذربایجان سربلند فرموده باین جهت ذاتی و عاطفت جبلی که نسبت
بآن سلسله اتفاق افتاده بر زخم ناسور ماتم آن سلسله مرهم سور نهاده باب دولت اولیا ابواب امیدواری
طریق جان سپاری نیز بر روی کافه فدویان و غلامان جان نثار گشاد و این شیوه مرضیه و شیمه
رضیه از آن حضرت دست بدست با خلاف کرام و ابنای عظام رسید و بمین رسید تا در این سال فرخنده
فال که شمار سنین هجری با هزار و صد و مائه والف رسیده بود اعلیحضرت ظل رحمن و یگانه گوهر بحر سلطنت
جاویدان یعنی پادشاه دین پرور شده ولی نعمت و خداوندگار زمان ما که تا از این جهانداری در جهان
نشان باد ظل عاطفتش بر مفارق جهانیان باشد مهر درخشان تابان باد احیای آن عاطفت و احسان
فرموده سپرده سالهٔ قلواد خان حاکم زمین داور را که در راه جان سپاری به تیغ طغیان طائفه بدرگ اوزبک
سر داده بود منظور نظر تربیت و عنایت و قائم مقام پدر و بایالت آن ولایت ممتاز و سرافراز
گردانیدند امیدواری بکرم بارها آنکه تا در معرکه خصم افکنی از ادراک سعادت جان سپاری بکام دل نوال
رسید تمامی غلامان و یکجهتان جان فشان در راه حق گذاری این ولی نعمت جهان و جهانیان ملایمه دولت
جان سپاری سند بالنبی و آله الاطهار العصمه چون عواطف بیکران خاقان گیتی ستان طفل خرد سال
شاه بنده خان را بایالت ولایت آذربایجان سربلندی کرامت فرمود بفرمان لازم الاذعان خلعت این
گرامی خدمت را بر قامت قابلیت وی پوشیده با منشور عاطفت بآن ولایت روانه و مقرر گردید که تا
رسیدن آن طفل خرد سال بمرتبه رشد و تمیز یکی از اقوام وی بنیابت و وکالت وی قیام و در نظام

و اشتظام مهام آن ولایت اهتمام تمام نموده باشد و پیوسته پرتو انوار عاطفت بر تربیت او می پرداخت
تا رایت سربلندی در میان امرای عالیمقدار افراخت **اما وقایع متنوعه و قضایای مختلفه** بعد
از ظهور بغی و عناد مورا و بدنهاد و قبل از توجه خاقان والا نژاد بصوب دار السلام بغداد در اقطار
دیار و بلاد اتفاق افتاده **نخست** ظهور غدر و نفاق ابازه پاشا بعد از اظهار وفاق و اتفاق
و دعوی اخلاص و یکجهتی است که بعد از اشتهار خبر بغی و طغیان مورا و نابکار دفتر عهد و پیمان بر طاق
نسیان نهاده دست جرات بجلیل? … قورچی استاجلو که از درگاه سپهر منزلت بمنشور عاطفت
… آن … فرصت … گشوده … و چندتن از ملازمان … بر
بتیغ بیرحمی سر کرده از راه اظهار دولتخواهی خواندگار … حافظ احمد پاشای سردار بدیار بکر فرستاد و
همچنین مرتضی پاشا نامی که از قبل ابازه در قراجه ارده?ان بنواحی اخسقه بحکومت مانده آوازه بود طریق
بتسخیر قلعه اخسقه نموده چون سلیم خان حاکم آن دیار … ان قلعه را بعد از انتشار اخبار … مورا و
نابکار مصلحت در قلعه داری ندیده رخ اقامت باردوی قورچی باشی کشیده بود … جنگ و
جدال قلعه را بحیطه ضبط و تسخیر در آورده و از جمله حرکات ناهنجار ابازه پاشا که در اردوی … نهب و
غارت اموال و اسباب تجار … ممالک محروسه بود که از دیار روم با سرمایه فراوان … نموده
در آن مرز و بوم بارقامت گشوده بودند و بنابر آنکه بازرگانان عزم معاودت بجا و مکان خود داشتند
… طامعه و حرص خود را بتاخت و تاراج ایشان گماشته دقیقه از دقایق … و طغیان فرو نگذاشت
**دیگر** از سوانح حیرت افزا اشتعال نایره قتال و جدال در میان غازیان قاجار و جمعی از اکراد بدنهاد
بود که بعد از آنکه امیرگونه خان با جنود ظفر ورود آن حدود از ایروان در خط اطاعت فرمان باردوی قورچی
باشی کشیده جمعی از غازیان قاجار را بسرکردگی ولدان خود بحفظ و حراست قلعه و آن ولایت مامور
گردانید آن گروه زشت بنیاد فرصت غنیمت شمرده دست جرات بنهب و غارت آن ولایت گشودند و چون
شراره شر و شور آن طایفه مغرور بالکای شرور رسیده پسران امیرگونه خان و غازیان از افت بی
اعتدالی ایشان آگاهی یافته متوجه دفع فتنه ایشان گردیدند و در میانه حرب نمایان اتفاق افتاده
بسیاری از اکراد بدنهاد بچاهسار عدم افتادند **و همچنین** جمعی از کردان … و چندتن از
اولاد غازی بیک … تاخت و تاراج الکای … در ولایت سلماس
جمعیت نموده منتهز فرصت بودند در این اثنا حمزه بیک خلیف غازی بیک از برادران ناخلف خود تخلف
نموده از راه دولتخواهی این دودمان … نزد سلمان خان … حاکم خوی و سلماس فرستاده

اندیشه

اندیشه آن طایفه کج نهاد را پیغام داد و سلمان خان خبر اتفاق آن جماعت را بآقا سلطان حاکم مراغه
و میر مقدم رسانیده باتفاق یکدیگر بر سر آن جماعت بتعاقب رفته قصد جمعیت ایشان را پریشان گردانیدند
**دیگر** از سوانح عبرت افزا واقعه روباه بازی و فتنه پردازی شیربیک مکری است که چنانچه گذشت
بعد از قتل قباد خان و گوشمال زیاده سران عشیرت مکری منظور انظار تربیت و برتبه امارت ایل مکری
سربلند گشت و با آنکه در زمان … ذلات بسیاری از متمردان که گرفتار پنجه اقتدار غازیان شیر
شکار شده بودند بنابر رعایت خاطر وی معفو و اغماض مقرون گردیده و از آن تاریخ الی الآن که زیاده
بر پانزده سال بود در مرافقت معصوم بیک برادر و چند نفر از اولاد و اقارب خود بمدارج ترقیات
گوناگون صعود نموده در این سال فرخ فال بی جهتی ظاهر با اغوای ناخلفی از اخلاف و علفی چند از اجلاف
فتنه مایه خود که بناخن جهل و بیخردی سر زیاده سری میخاریدند از صراط مستقیم اطاعت و انقیاد روی
آوارگی بوادی مخالفت و طغیان نهاده و حشری از اشرار بر خود جمع آورده لشکر براغه کشیده در قتل و
غارت و اسر … و صبیان مسلمانان بهیچ تقصیری از خود راضی نگردید و چون … این اخبار بمشام شعور
… شده جلال … شغال … شیربیک بیشتر از وقایع دیگر باعث تعجب همگنان و دامن زن
شعله خشم و غضب خاقان گیتی ستان گردیده زمان بیک ناظر بیوتات را سردار فوجی از لشکر ظفر شعار
و مدفع فتنه آن کافر نعمت غدار مامور گردانیده و قبل از آنکه موجه دریای فتح و ظفر بتخریب بنیان
جمعیت ایل و عشیرت آن کافر نعمت پردازد بخت … سال … از سر خوان نوال آن قدر نعمت
ناشناس را از شامت کفران نعمت آگهی کرامت فرموده یکی از خوانسالاران موائد انعام و احسان را
برسانیدن آن قرص نان بآن ولایت روان نموده شیربیک چون دانست که غرض از ارسال آن لقمه
بالادست خوان نوال آنست که نمک پرورده خوان تربیت ما چون بحقیقت پرورش یافته نان و نمک
صاحب سفره کریم وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا می باشد هر که با
ما از در کفران نعمت درآید ما نیز او را بنان و نمک صاحب آن سفره می سپاریم از کرده پشیمان زبان باظهار
خجالت و انفعال گشوده و چون درد پشیمانی و ندامت بعد از وقوع آن قتل و غارت دوا نداشت از جا
و مقامی که داشت روی بیم و هراس بوادی آوارگی گذاشت و خبر قرب ورود جنود مسعود ابواب تفرقه و
پریشانی بر روی جمعیت لشکریان آن کافر نعمت گشوده هریک بطرفی طریق هزیمت نمودند … 
با سپاه ظفر پناه بر منازل و مساکن آن گروه گمراه در … عبور لشکریان … نهب و غارت آن ولایت
مامور فرموده تا کاوه دول که جا و مقام آن بوالفضول بود رفته با غنایم نامعدود معاودت نمود **ذکر توجه**

## موکب ظفرپناه بصوب صواب دارالسلام بغداد و سوانحی که بتقریب وقوع فتح و ظفر در آن بلاد اتفاق افتاد

چون بشرحی که سبق ذکر یافت زینل بیک توشمال باشی از راه امتثال فرمان بسرحد بغداد روان و بعد از
تحقیق اخبار آن دیار بموکب ظفر شعار که در سلطانیه نزول اجلال داشت باز گردیده بعد از ادراک
سعادت بساط بوس حقایق حالات آن حدود را بمسامع جلال رسانید و با بهانهای منهیان که بر سبیل
تعاقب و توالی بعسکر اقبال می‌رسید تصمیم عزیمت سردار روم با لشکر بیشمار آن مرز و بوم بجانب دار
السلام بغداد متحقق گردیده در آیین جهانداری و طریق شهریاری قمع و استیصال لشکر بیگانه بر ذمت همت
خسروانه لازم آمده با این عزم صواب تخت افسر سپهداری بر سر زینل بیک توشمال باشی که قامت قابلیتش
بتشریف اصابت رای و دوجرأت و جلادت و لوازم لشکرکشی و سرداری آراستگی داشت گذاشته
رایت اقتدارش را باین علامت بفرق فرقدان افراشت و مقرر فرمود که برسم منغلای با دریا دریا سپاه و
لشکر مقدمه جنود فتح و ظفر بوده بجانب بغداد روانه شده مانند ستاره سحر پیشرو آفتاب انور باشد و
فرمان همایون بعز نفاذ رسید که امرای عظام و حکام کرام و عساکر ظفر فرجام آذربایجان تمام بر سر
سپهدار مشار الیه جمع آمده بصوابدید رای رزین وی بحفظ و حراست مملکت و دفع و رفع معاندان الکن
دولت قیام و اقدام نمایند و در هر باب صلاح و صوابدید وی را قدوه و اسوه شناخته از مضمون
آن تجاوز جایز ندارند چون اعانت و امداد قلعه داران بغداد در آن هنگام مشتهای خاطر اقدس بود زیاده بر سه
هزار نفر از سپاهیان کار دیده و بهادران گرم و سرد روزگار چشیده در توکجیان خصم افکن تفنگچیان
دشمن شکن از موکب ظفر طراز افراز روانه قلعه بغداد و مقرر فرمود که حسب الصلاح صفی قلیخان
امیرالامرای عراق عرب باتفاق میر فتاح بیک هاشمی اصفهانی و سایر بهادران قلعه دار بلوازم قلعه داری
و مراسم جانسپاری قیام نمایند و همچنین بعد از روانه شدن زینل بیک سپهدار با عساکر ظفر شعار لشکری
گزین از سپاه نصرت قرین جدا نموده بسرکردگی بوداق بیک برادرزاده او از طریق امداد و معاونت
سپهدار مزبور نموده و بعد از فراغ از فیصل امور مذکور چون توسل بعروة الوثقی عنایات از
لوازم حصول فتح و نصرت بود از راه خلوص نیت و صفای طویت از سلطانیه جریده بسوی آبهر بصوب دار
الارشاد در حله پیمای گردیده بعد از ادراک سعادت زیارت حظیره مقدسه سلطان الاولیا و سایر مراقد
منوره آبای بزرگوار و اجداد عالی مقدار استمداد همت و استدعای حصول فتح و نصرت از ارواح مقدسه
آسودگان آن بقاع سدره رتبت بسلطانیه طریق معاودت پیمودند و چون احتمال آن داشت که فراریان گرجستان
از زوایای آوارگی قدم جرأت بمعرکه ظهور توانند گذاشت فرمان همایون بعز نفاذ رسید که عیسی خان قورچی باشی



بعزم قشلاق و اقامت بقراباغ کشیده در آنجا بدفع فتنه موراو نمک بحرام و اتباع وی قیام و از عساکر
فیروزی مآثر جمعی را که بجهت دفع فتنه آن نمک بحرام در کار داشته باشد نزد خود نگاه داشته تتمه سپاه
ظفر پناه را روانه درگاه عرش اشتباه نماید و بنا بر تصمیم عزم سردار لشکر بی زینهار خواندکار بتسخیر قلعه
بغداد و توجه موکب ظفر پناه از سلطانیه بعزم دفع و استیصال [illegible] دولت خداداد در [illegible] ماه صفر این سال خیر
مآل بصوب صواب بغداد اتفاق افتاد: **اما بیان لشکر کشیدن سردار روم و هجوم عسکر آن مرز و بوم بتسخیر قلعه بغداد**
آنکه چون حافظ احمد پاشا بشرحی که سبق ذکر یافت وزیر اعظم و سردار جانب دیار عجم گردیده بعزم تسخیر
قلعه بغداد رخت اقامت بدیار بکر کشیده و در آن دیار مدت دو سال بجهت تهیه و تدارک آن کار بسر برد
اقامت گزیده لشکری بشمار قطرات امطار و اوراق اشجار از اقطار دیار روم در معسکر وی مجتمع گردید
و چنانچه شایسته سرداران لشکرکشی و سپهداری بود بتهیه اسباب توپخانه و ذخیره و سرانجام سایر
ضروریات قلعه گشایی قیام نمود و چنانچه گذشت ابواب رسل و رسایل در میان موراو نمک بحرام و [illegible]
در باب وقایع گرجستان و بقتل رسیدن قرچقای خان و یوسف خان مفتوح گشت و ظهور عصیان و طغیان
شیر بیک مکری نیز با بهانهای منهیان متحقق گردیده تجدید عنان عزیمت سردار را بتسخیر قلعه بغداد منعطف
گردانید لاجرم بگمان آنکه خاقان دشمن شکار با عساکر نصرت شعار در دیار قراباغ و آذربایجان رایت اقامت
افراخته و بجهت دفع و رفع گرجیان بی ایمان در دارالارشاد اردبیل رحل اقامت انداخته اردو امداد و
اعانتی از عساکر ظفر پناه بقلعه داران بغداد نمی‌تواند رسید و تسخیر قلعه از این رهگذر بسهولت و آسانی تمام
خواهد گردید بعجلت برق و باد روی اقتدار بتسخیر قلعه بغداد نهاد و چون ابا طالب و اولاد مهنا و سایر
سرخیلان اعراب با سردار از در دولتخواهی درآمده بسخنان واهی خاطر نشان او نموده بودند که قلعه داران
بغداد بمحض رسیدن فوجی از عسکر روم بآن مرز و بوم قلعه را داده روی فرار بدیار خود خواهند
نهاد و در عرض راه مراد پاشا را که تازگی بیگلربیگی دیار بکر شده خود در میان عسکر سردار ثانی [illegible]
استند باری برسم منغلای با فوجی از لشکریان پیشتر روانه دارالسلام نمود که چون لشکر ظفر پناه
قرب قلعه رسانند ایشان بمعاونت سرخیلان اعراب قلعه و آن مملکت را بحیطه ضبط و تصرف در آرند
و بنا بر آنکه در سال گذشته چنانچه گذشت قاسم خان و غازیان افشار بنا بر وفور قحط و غلا و شیوع
طاعون و وبا از دیار موصل رخت عافیت بکنار کشیده بودند مراد پاشا آن حدود را از بیم سطوت جنود
مسعود تهی یافته بآن طرف شتافت و باستصواب مشایخ اعراب و اطاعت و انقیاد ابا طالب مستحفظ حاجی
بیک کرد را بقلعه ... و مصطفی پاشا ... را بقلعه سنجار روانه نموده خود بجانب نجف اشرف و کربلا

مسلمی طریق جسارت نموده و چون بسیار و سلطان بیگ متولی عتبات عالیات از جانب ابوالقاسم سلطان
استاجلو حاکم جوازر رانابجی و سایر عساکر ظفرمآثر از هر جا که بودند بصوابدید صفی قلی خان بیگلربیگی
عراق عرب محال متعلقه بحکومت خود را گذاشته رخت جمعیت بقلعه بغداد کشیده بودند حاجی بیگ بیگ
و مصطفی پاشا جستانی قلعه ناب و قلعه مندلی را بآسانی تصرف نمودند و چون بودن اهل و عیال و
احمال و اثقال هنگام محاصره بر قلعه‌داران وبال می‌باشد شیر شکاران بیشه جان‌سپاری بسیاری از آنها
را از قلعه بکناری فرستاده خود سبکبار و سوبای دل بر قلعه‌داری و دشمن‌شکاری نهادند و این حرکت
از ایشان در باب غلبه شجاعت و دلیری مراد پاشا کرده رخت بدبختی بتسخیر حله و کربلای معلی
کشیده آن دو خطه طیبه را مسخر گردانید و در آنجا چون شنید که یکصد و پنجاه نفر از تفنگچیان اصفهانی و
نجفی بسرکردگی پهلوان محسن عاشق‌آبادی اصفهانی که بحفظ و حراست نجف اشرف مامور بودند در محافظت و
محارست آن بقعه منوره سینه سپر بلا کرده در قلعه‌داری قدم پایداری افشرده اند رایت بی‌شرمی
بتسخیر آن بقعه طیبه افراخته با فوجی از عساکر روم بمحاصره حصار آن ارض مقدس حرکت نمودند که
نظم هرکه با فولاد بازو پنجه کرد ۞ ساعد سیمین خود را رنجه کرد ۞ القصه وقوع این حرکات ناشایست را
حافظ احمد پاشا مقدمه فتح و ظفر شمرده بجانب دارالسلام طریق مسارعت پیمود و در نهم شهر صفر ختم بالخیر
والظفر بظاهر قلعه بغداد رسیده بعزم محاصره بار اقامت گشود و هنوز از رنج راه و تعب گاه و بیگاه
نیاسوده بود که لشکریان را بمحاصره قلعه مامور نموده از طرف ابواب محاصره بر روی حصار بغداد
گشودند و صفی قلی خان که از دل و جان کمر بازی و گردن فرازی بر میان همت بسته کسر شوکت مخالفان بود
در روز نخست که عدد جمعیت و بنیان عزم محاصره بر اطراف قلعه پریشان کرده بود فوجی از غازیان جان
فشان را بدفع دولت ایشان مامور و از طرف مزار ابوحنیفه بر سر آن گروه مغرور روان گردانید و آن
فوج نامدار یکبار از قلعه بر سر آن لشکر بیشمار تاختن آورده بشعله تیغ و سنان تنور حرب را افروزان کرده
و تا رومیان خبردار شده از اطراف روی بمعرکه مصاف نهادند یکه تازان مصاف گیر و دار دمار از روزگار
سپاه مبارزان نامدار بر آورده جمعی را سر و گروهی را زنده با اسب و استر و شتر بیشمار بقلعه در آوردند و
باین دستبرد نمایان بنیان جرات قلعه‌داران استحکام تمام پذیرفته باعث آن گردید که حزب اعدا از
غازیان عدو بند کشورگشا حسابها برگرفته و لشکر بیشمار سردار چون بیشمار قطرات امطار و اوراق اشجار
بودند در قلعه‌داری ابواب صبر و ثبات بر روی خود گشوده از طرف قلعه را از کنار دجله که حوالی مزار ابو
حنیفه و جانب شمالی است تا دروازه مشهور به نقراقاپی که جهت شمالی و متصل بکنار دجله زیاده بر یک فرسخ

مسافت

مسافت است احاطه و محاصره نمودند و در حوالی مزار کور جسری بر دجله بسته که پلی شود بطرف دیگر آن
دریای روان پیوستند و از راه رعایت حزم و احتیاط بغداد که بجانب غربی قلعه است هجوم آورده
قلعچه واقعه در آنجا را که موسوم بتوش قلعه است استحکام تمام دادند و بنابر آنکه در سال گذشته در تمامی
آن دیار بتخصیص حله زراعت بسیار کرده بودند و در ورود آن عسکر نامعدود هنگام رفع محصولات اتفاق
افتاده ذخایر و غلات بیشمار بتصرف ایشان در آمده بود بخاطر جمع رحل اقامت انداخته بنزاع اقبال آیات
قلعه‌گیری افراختند. بالجمله در حینی که ماهچه رایت ظفر آیت بساحت ولایت همدان پرتو وصول افکنده
قبه بارگاه سپهر اشتباه بذروه مهر و ماه پیوسته بود با نهای مهبیان خبر ورود جنود نامعدود روم با آن مرز و
بوم و محاصره قلعه بغداد با خبر داخل شدن عساکر ظفرمآب که بمعاونت و امداد غازیان قلعه‌دار مامور
در روان شده بودند بقلعه بغداد قبل از ورود آن عسکر زیاده بعرض خاقان والاتبار رسیده وسیله توجه
موکب ظفرنشان بآن دیار در ملاذ گردید و از جمله فتوحاتی که در عرض راه باستقبال موکب اقبال آمد ارسال
هزار نفر از غازیان جان‌نثار با سرب و باروت بسیار بکومک غازیان قلعه‌دار و رسیدن ایشان بآن قلعه
فلک شان بود خلاصه این مقال آنکه چون اعلام جاه و جلال بصوب مقصد پرچم اقبال گشوده کوکبه جاه و
جلال از همدان بجانب عراق عرب نهضت نمود بصوابدید قاید تاییده موکب همایون در قطع طریق طریق
تأنی و آهستگی نمود منتظر جمعیت عساکر ظفرمآب در هر مرحله از مراحل می‌بود و هر روز از افواج بحر
امواج جابجا یکدیگر بمعسکر ظفر اثر پیوسته جمعی باشارت والا در رسیده و بعلی باد اقامت گشوده گروهی عزم
معسکر زینل بیک سردار مقدمه جنود فتح و ظفر بار سفر می‌بستند و چتر همایون فال بدین منوال بسر منازل
و مراحل سایه‌گستر بود تا اعلام اقبال در مرحله هارون‌آباد از محال ماهی‌دشت که قریب بالکای درتنگ و
سرحد حدود بغداد است نزول اجلال ارزانی نمود و در آنجا بر مرآت ضمیر خورشید نظیر عکس پذیر گردید که چرا
نشاید که از راه قرب جوار فوجی از غازیان جان‌نثار که کثرت و عدت عسکر بیشمار سردار روم را بنظر
در نیاورده بر زورق المیعاد بر آن بحر زخار گذشته خود را بغازیان قلعه‌دار رسانند و بنابر آنکه افزونی
سرب و باروت بمحافظت قلاع از لوازم اسباب قلعه‌داری است هر یک از ایشان که طریق سربازی پیش
گرفته بجانب قلعه روان میشوند بقدر طاقت و توان قدری سرب و باروت با خود بقلعه برند و چون مباحثی
اظهار پرده از رخ این اندیشه سزاوار برگرفته با ارکان دولت و اعیان حضرت مشورت نمودند بنابر آنکه قلعه
محصور و مرور و عبور غازیان جان‌فشان بر دریای پرشور و شور بود و صدور این حرکت در نظر اندیشه
دوراندیش کار می‌نمود امرای عالی‌رای در فکر جواب صواب بودند که پرتو رای آفتاب ضیا از پرده کتمان بجمع

غازیان جان‌فشان رسیده باعث گرمی هنگامهٔ سربازی و جان‌فشانی ایشان گردیده دو هزار سوار از تکلّه تاتاران
معمار جرأت و جلادت با تیغ عزیمت زین بر سمند سربازی نهاده مترصّد صدور فرمان ایستادند و از جملهٔ
آن گروه نامجو یکی جلیل بیک ولد قاسم خان ایمانلو بود که با طایفهٔ ایمانلو در قلعه‌داری اهل تکاهل
ورزیده و بذیل تقصیر جبههٔ قربت و منزلت خود کشیده در انتظار خدمتی نمایان که عذرخواه گناه وی شود
روزگار میگذرانید چون اصغای این خبر مسرّت اثر نمود بیشتر از همه سرغزان که سربازی بر میان جان بست
و همچنین فرزند ذو حسین میرزای خلف ابن حسین خان فیروزجنگ چغتای و مرتضی قلی بیک ولد امیر
الدوله برخوردار بیک توپچی‌باشی و میرزا خان بیک قاجار و میرزا معصوم عرب غلیظی خراسانی و
برخوردار بیک ذوالقدر از ملازمان امام‌قلی خان امیرالامرای فارس و مانند ایشان از جگرداران
معرکهٔ کارزار با اسب و باروط بسیار بعجلت برق و باد رو بعزیمت بقلعهٔ بغداد نهادند و چون
بلدی قاید اقبال بی‌زوال اردوی زینل بیک سردار بمنزلی رسیده از آنجا متوجّه مقصد گردیدند
سردار والااقتدار بصوابدید حزم و دوراندیشی که از طریق سپهداری بر تمام مهام سرکرده کوچ سرداری منتشی
دارد با فوجی از یکه‌تازان معرکهٔ سربازی طریق مرافقت آن جماعت نموده بعد از قطع مسافتی ممتد از
راه دخور کاردانی و شعور زیاده بر دو سه هزار سوار جلادت شعار شیرشکار بسرکردگی نورالدهر بیک برادرزاده
خود رفیق طریق جان‌فشانی ایشان و خود معاودت نمود و آن جماعت طریق مرافقت سربازان تا دو
فرسخی شهر پیموده شبی در نهایت احتیاط آنکه مبادا از رومیان باطیان آسیبی رسد بار انتظار گشودند
چون اهل قلعه باعلام غازیان جان‌نثار از قرب ورود ایشان خبردار شده در انتظار رسیدن ایشان
بودند آن گروه مناسب نام در ظلمت ظلام مانند سیل بهار که از کوهسار ریزان شود بتکرار با ید بر راکب باد
رفق رسواری جانب قلعه بلغار نموده از دروازه حوالی مزار ابوحنیفه که اهل قلعه چون در دولت بر روی
ایشان گشوده بودند بقلعه داخل گردیدند و چندان اسب و باروط که چندین قطار شتر بار بر داشت
حمل آن نماشت بپشت گرمی اقبال بی‌زوال بقلعه رسانیدند و از جملهٔ ایشان میر معصوم غلیظی و برخوردار
بیک ذوالقدر و چند نفر دیگر در آن شب تار سررشتهٔ رفتار را از کف داده از رفقا برکنار افتادند و
در آن گم کرده راهی بفوجی از رومیان دچار و بعد از زد و خورد بسیار اسیر و گرفتار و آن چند نفر مقتول
و مفقودالخبر گردیدند و روز دیگر که بورود غازیان جگردار از قلعه نقارهٔ شادمانی و طنطنهٔ کوس
بهجت و غلغلهٔ نای زرین بچرخ هشتمین رسیده نورالدهر بیک و همراهان خبردار گردیدند بجای طرب جمع
معاودت بجا و مکان خود کشیده خبر داخل شدن ایشان را بقلعهٔ بغداد بسردار لشکر ظفرپناه رسانیدند

وصدور



وصدور این جرأت از غازیان بهرام صولت در نظر آنان که بر مجاری احوال سلاطین سلف و اخبار باستان
فی‌الجمله آگهی دارند بجز آنکه بنیروی بازوی دولت ابد آیت و زور سرپنجهٔ اقبال خاقان گردون حشمت
صورت وقوع پذیرفته باشد احتمال دیگر ندارد چه در عهد هیچیک از سلاطین روی زمین صدور جرأتی
چنین در متون کتب سیر بنظر نرسیده و گوش زمانه و زمانیان نیز قریب باین داستانی که از غرایب
وقایع جهان است نشنیده دیگر از فتوحات فتح قلعهٔ ذهاب مشهور بقلعهٔ [illegible] و قلعهٔ مندلی بود که
چنانچه ایمایی بآن شد از تصرّف جنود ظفرورود بیرون رفته بود و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه
چون نزول موکب جاه و جلال در هارون‌آباد اتفاق افتاد بنابر آنکه آن دو قلعه را در تصرّف اعدا
گذاشتن و از آنجا گذشتن منافی پاس ناموس سلطنت و مناقض اساس عزّت بود حسین
خان بیگلربیگی لرستان که بموجب فرمان با لشکران متوجّه معسکر ظفرنشان و عبور وی بر مندلی
واقع بود با فوجی از تفنگچیان و بیلداران موکب همایون بتسخیر قلعهٔ مندلی و یوسف سلطان حاکم لشکر
را با گروهی انبوه از تفنگچیان چغتای و خراسانی را باسترداد قلعهٔ [illegible] مأمور فرموده موکب ظفرشعار در
اثنای [illegible] آن دو حصار مدار و بنیاد [illegible] گشته و فرمان‌پذیران از راه امتثال فرمان بمحاصرهٔ آن
دو حصار استوار پرداخته بیرون حجر و سیبه افشردن قدم پابرجایی در لوازم قلعه‌گشایی کار را بر محصوران
آن دو حصار دشوار ساختند و چون عساکر نصرت شعار بر سر راه عسکر سردار روم قایم‌مقام [illegible] بودند
و ابواب امداد ایشان بحارسان این دو قلعه مسدود می‌نمود بخت بلند قاید مآل‌اندیشی مصطفی
پاشای جستانی حاکم قلعهٔ مندلی در طریق عبودیت و اخلاص‌کیشی بر دیگران پیشی گرفته بمرافقت محمّد
آقای قاپوچی‌باشی حافظ احمد پاشا که از راه قلعه‌داری باتفاق پاشا در قلعهٔ حصاری بود و دست امید
و ارادی ابواب رستگاری بر روی خود گشوده طریق دولتخواهی باظهار تشیّع و جان‌سپاری پیموده و
چون ابواب قلعه را چون در دولت بر روی خود گشوده رخ عقیدت و اخلاص بدرگاه خلایق‌مناص کشیده
بالتماس ایشان سایر محصوران نیز منظور نظر عفو و بخشایش گردیدند و چون شعشعهٔ انوار ولای شاهنشاه
کشور ولایت و اهل بیت اطهار آن حضرت از جبین مصطفی پاشای جستانی در لمعان و ظهور اخلاص و
جان‌بخشانی و بایمنی و [illegible] نشان از جبین ارادت گزینش عیان بود منظور نظر عاطفت و احسان
و برتبهٔ سلطانی سربلند و [illegible] ملقّب گردیده بنوازشات بیکران بپایهٔ والای اعتبار رسیده و بجایزهٔ
این خدمت نمایان الکاء مذکور را بحسین خان مسطور کرامت فرموده افسر سربلندی بتشریف ارجمندی نوازش
گوناگون علاوهٔ آن نموده و چون محصوران قلعهٔ مندلی قلعه را سپرده پناه بدرگاه عفو و بخشایش خاقان گردون

رحب اطراف

بارگاه بردند آوازه این فتح نمایان کلید قلع لباب قلعه نایاب گردیده باب منادی عفو و احسان
و انقیاد از قلعه بدرگاه معلی شتافتند و خلعت امان از جامه‌خانه عفو و احسان بایشان نیز کرامت شد
نفس سلطان کرمس حکومت آن ولایت ممتاز و بشرف پای بوس این گرامی خدمت سرفراز گردید و بعد
از تسخیر این دو حصار استوار چون در توقف بار و حیلت مشقت نمانده الویه دولت شعار اعلام فتح و نصرت
از هارون آباد بجانب بغداد پرچم جهانگشایی گشاده و بنا بر آنکه اوان طغیان آبها نزدیک رسیده
شط بهر بزرگ که عبور سپاه منصور بران بحر شورانگیز دشوار می‌نمود روز بروز در ازدیاد و افزونی بود تا
عساکر ظفرلوا بآسانی از آن بحر طوفانی گذرند حید سلطان قونیه حصار لوی و ملو را جسر بر آن
دریای پرشور مامور فرموده با اسباب و ادوات آن کار بکنار آن رود روان نمود و نفاذ این فرمان
باعث آن شد که رایت عزیمت زینل بیک سردار سپاه مغولی از راه اهتمام با تمام جسر بصوب ساحل
آن دریای دان پرچم گشای گردیده در ساحل آن بحر پرشور اقامت گزیند تا بعد از اتمام آن مترصد
صدور فرمان باشد لاجرم اعلام ظفر پرچم بمساحت ولایت لشیوه که از نواحی رتنک است سایه گستر گردیده
قبه شادروان عظمت و شان در آنجا بذروه آسمان رسید و روزی چند موکب ظفر پیوند در آنجا رحل
اقامت افکنده در انتظار اتمام جسر و فصل زمستان بانجام پیوست و در ایام توقف موکب همایون در شیوه
هنه دیان جان نثار شیوه عیاری و شبروی پیوسته اخبار قلعه و کیفیت جان فشانی غازیان قلعه‌دار
را بمسامع جلال رسانیده در بازگشتن امتن قلعه را التزاب ورود جنود اقبال امیدوار میگردانید
و از جمله وقایع این اوان که بعرض هندیو بهیان رسیده مجموع جرأت و جگرداری و برهان جلادت و تجلد
زینل بیک سردار جنود اقبال گردید بحث آن بود که چون لشکر خونریز بساحل نهر رتنک مکان نمود
سرکار رستن جسر را بجهت ترتیب کشتیها آن بقدر بسیار که در آنجا متعذر الحصول بود احتیاج افتاد
و مقارن آن بارهای مهنیان بوضوح پیوست که رومیان در عهد فرهت و یاعسکری بکرسو باشی بجهت
ترتیب جسر قریب شمار بآن دیار آورده بوده‌اند و اکنون در دو فرسخی شهر در حوالی مزار ابو حنیفه
مدفون است لاجرم بفرمان سردار شاه ارلیه قریب یکهزار نفر از یکه‌تازان معرکه‌گیر و دار و تفنگچیان کار زار
کمر جان سپاری بر میان بانجام این خدمت نمایان روان شدند و در ظلمت ظلام خود را بآن مقام
رسانیده به پرتو شمع و چراغ از دور و میان که از دور منظور بود چندان قبر که ضرور بود از خاک برآورده
بموکب منصور نقل نمودند دیگر آنکه در آن ایام که سردار عساکر ظفر اعتصام جهت اتمام جسر در کنار نهر بهرز
خیام اقامت افراخته در انجام آن طریق اهتمام می‌نمود چون قریب به رود موکب همایون روی بمبادی بغداد نهاد

مهنیان



مهنیان ظاهر گردید که رومیان بخاطر جمع و رفاه حال بیرون جسر و سیبه و تهیه اسباب قلعه‌گشایی اشتغال
دارند جرأت سرشار سردار لشکر ظفر شعار تا عسکر قضا هجوم روم را از خواب راحت و آرام بیدار سازد
انتظار اتمام جسر را سد راه جرأت سرشار نموده با موازی چهار هزار سوار و ارجان نثار که متعلق لشکرکشو
کشایی بودند باتصال کشتی از آب عبور نمود و بعزم محاربه اعدا طریق مسارعت پیمودند و بعد از قطع شش
فرسنگ راه بحوالی اردوی رومیان رسیده بعزم قتال و جدال صف آرای گردیدند و چون مخالفان از بیم
دستبرد غازیان قدم جرأت از خندقی که بر اطراف و جوانب خود فرو برده بودند بیرون ننهاده لوازم حزم
و احتیاط را از دست نداده‌اند و روز بآخر رسیده اقامت در آن سواد دشوار بود طریق مراجعت پیموده در جا
و مکان خود بار اقامت گشودند و این بیت واقعه باعث آن شد که دلیران معرکه‌آرا که در میدان دفع
مخالفان شیرگیر گشته مهیای جنگ و جویای نام و ننگ گشتند و عسکر قیامت حشر روم چنانچه معلوم
شد در غایت اطمینان و اقتدار و نهایت شوکت و اختیار دست بکار فتح قلعه برده بسیار و استظهار جمعیت
فراوان اسباب بیشمار شهر و حصار را دایره‌وار در میان گرفته از صباح تا رواح و از بام تا شام در
لوازم قلعه‌گشایی سعی و اهتمام می‌نمودند و در بردن ج و نقب و سیبه و آوردن تودهای خاک بجهت
انباشتن خندق و افراشتن جوال بذروه افلاک طریق جانکدستی پیمودند و بعد از آن توپهای بلا اساس
پا بر جای برج و باره حصار را از قرار و استوار انداخته نقبهای بنیاد در زیر بروج مهیا ساختند و شیر ژیان
بیشه قلعه‌داری در عوض هر قلعه‌ای که حصاری بود در برابر جلادت میان سپر جان فشانی بر سر دوش بازی
بر کمر ... تیغ جرأت و نیروی بازوی جلادت نمیگذاشتند که قلعه در آن هیچ جا و مکان قرار و
آرام توانند داشت و با آنکه سیبه و نقب مخالفان از طرف دروازه قراقاپی با پای برجی بزرگ رسیده
از خاک تهی و از نفط و باروط لبریز شده بود و دامن جگرداری بر میان داده مردی و مردانگی میداوند
از رهگذر آنکه توپچیان ایشان در برابر قراقاپی و اهتمام ایشان در گشودن قلعه از طرف مشیر بود در
درون حصار حصاری دیگر در برابر آن دروازه بجهت خضر برافراخته بودند و مکرر بر سر سیبهای ایشان ریخته
مظفر و منصور با غنایم و محصول طریق معاودت بقلعه می‌نمودند و کار قلعه‌داری را بجایی رسانیدند که
پاشایان و سرکردهای عسکر روم بخصیص تکچوی قاسی از جرأت و جلادت غازیان قلعه‌دار نیز بستوه آمده
یکدیگر بحکم اضطرار قرار یورش داده کس با حصار مراد پاشا که رایت محاصره بجانب اشرف افراخته بود و
بود که از این راه آتش سکوه حوادث اندخت فرستادند و آوازه قرب ورود موکب همایون نیز دامن شعله
اضطراب ایشان در باب یورش گردیده مراد پاشا نیز یاد است تهی و کور پر آتش جای قلعه رسید و بعوالید

آن پلید عزم یورش را جزم نمود نخست خرمن باروت زیر برج طرف قراقاپو را آتش داده اساس بنیاد آن برج رابعلک البروج فرستادند و در راههای رخنه در آن برج بدرون حصار پدیدار و گروهی انبوه از آن رخنها داخل حصار گردیده تیغ فرصت از نیام قلعه کشایی کشیدند و عسکر قیامت اثر روم بعزم یورش براطراف قلعه هجوم آور گردیده بعزم صعود با کمندها و نردبانها بجانب حصار دویدند و روی زمین از وفور آن سپاه انبوه که محاسب فهم و خیال عرض لشکر مار و مور می نمود پشت و سعت خود را از راه کنج بپا ایشان بر طاق نسیان گذاشت و چون صفی قلیخان و سایر امرا و لشکریان که در حفظ و حراست حصار را با دیده بیدار و بازوهای یکی از صوفیان بیکدلی بیکه تا زمعرکه بردلی ساره سلطان بیکدلی از شورش و یورش رومیان خبردار بودند بهنگام وقوع آن مانند دعای مستجاب بر برج دیار صعود نموده دست صولت بدفع رومیان کم فرصت گشودند و فوج فوج از حارسان بر برجها و بمکان خود را بعد از توپ و تفنگ و بارش باران تیر و سنگ از هجوم جگرداران عسکر روم پاس داشته نگذاشتند که بدستیاری کمندها محکم و نردبانهای بلند بالای محکم پایه جرأت یکی از لشکر بیشمار ببرج و بارهٔ آن قلعهٔ استوار رسد و چون از راه رخنها که صدمهٔ باروت بر برج طرف قراقاپو گشوده بود رومیان طریق جگرداری پیموده علمی از بر فراز آن برج شقه گشوده بودند خان قلعه دار و میر فتاح مین باشی خبردار شده فوجی از غازیان جان نثار و تفنگچیان کاندار را بدفع صولت آن گروه غدار مامور و روان نمودند و آن گروه انبوه وقتی از زیر دستی خود خبردار شدند که بضرب تیغ یکی از غازیان قلعه دار علم با علمدار قلم شده از فراز برج نگونسار گردید و تیغ یمانی آغاز سرافشانی کرده جمعی کثیر از آنان که داخل قلعه شده بودند شکار دام حلقهٔ غازیان شیر شکار گرفتار گردیده رخت حیات برکات نابود کشیدند و از آن گروه نیز آنانکه بیرون حصار جدید که در درون قلعه بنا نهاده بودند از زد و خورد نا امید بهر طرف هزیمت دیدند بهنگام بازگشتن بر خاک هلاک غلطیده همسفر پیشینیان گردیدند العقد بعد از انطفای نایرهٔ شورش آن یورش که غازیان قلعه دار دیگر باره بجا بکدستی رخنهای آن برج منهدم را استوار کرده روی اهتمام بتعلق داری و استحکام قلعه و حصار آوردند و هجوم عسکر سردار روم کاری نساخته خود را بیبها و نعبها انداختند با بنهای منهیات راست گفتار بوضوح پیوست که دران یورش از مخالفان زیاده بر پنجهزار تن سرباد فنا داده در کوه و کندر کامها افتاده بودند و از مؤیدات یأس و حرمان رومیان دران یورش قیامت شورش آن بود که قبل از وقوع آن چون بعرض خاقان جهانستان رسیده بود که رومیان فتنه انگیز عزم یورش جزم نموده اند و آینهٔ ضمیر انور از ین رهگذر فی الجمله رغبار دغدغه تشویش بود در صدد بندان فلک دقیقه شناس میرزا محمد تقی



و میرزا محمد شفیع ولدان مولانا مظفر جنابدی که از مهره علم نجوم بودند از احکام طالع مسئله معلوم نمودند که هجوم عسکر روم درین یورش بیفایده خواهد بود و بی نیل مقصود طریق رجعت خواهند پیمود و همچنین مولانا محمد طاهر یزدی که از جمله منجمان خاصه شریفه و درین فن ماهر بود در بدایت حال از اوضاع فلکی و دلایل نجومی استخراج و استنباط نموده بود که درین سال استیلای رومیان بر قلعه بغداد احتمال وقوع ندارد لاجرم از وارث اورنگ جم درخواست تا رخت اقامت بقلعه کشیده دل یک محصوران منتظم و برعالمیان صدق دعوی ذی عیان شود و آن حضرت شرف رخصت کرامت فرموده بصوب مقصود طی مسافت نمود اما بهنگام ورود بمعسکر سپهدار منغلای خدمتش رفتن مشارالیه را بقلعه مقرون بمصلحت وقت ندانسته ابواب ممانعت آن عزیمت بر روی وی بگشود و با سردار والاقتدار بسر میبرد تا منهی اقبال خبر وقوع آن یورش و استیصال مخالفان بمعسکر جاه و جلال آورد اما از سوانح اقبال که در بدایت حال باستقبال موکب جاه و جلال آمد اشتعال نایرهٔ قتال و جدال در میان عساکر اقبال و مراد پاشای بد فعال بود و تبیین این مقال آنکه چون زینل بیک سپهدار لشکر منغلای اسباب بستن جسر را آماده و مهیا دید از راه بعد مسافت بهم بستن آن را در رود دهر مقرون بمصلحت ندیده جوبهای مکانی مناسب گردید و بعد از قطع بوادی عزم و احتیاط محلی بجهت بستن جسر اختیار نمود که از آنجا بشیب آب شش فرسنگ و تا بغداد سه فرسنگ مسافت بود و بهجوم عام سفاین و اسباب عقد جسر را بآن مقام نقل و شروع در بستن آن نموده عساکر ظفر احتشام نیز در آن مکان بار اقامت گشودند و چون ازانجا این خبر بمسامع شوم سردار عسکر قیامت اثر روم رسید در صدد ممانعت و دفع صولت لشکر ظفر خاصیت درآمده موازی پانزده هزار سوار جرار از لشکر بیشمار خود اختیار و با چند قبضه توپ و ضرب زن بسرکردگی مراد پاشا که در میان رومیان بمثابه رستم دستان و سام نریمان بود بر سر راه ظفر پناه روان نمود و تا رسیدن رومیان کنار آب جسر را بسته و سفاین آن را بهم پیوسته نخست خلف بیک سفره چی باشی که چرخچی لشکر منغلای بود با فوجی از اتباع خود طریق عبور پیموده در اثنای مرور در کسری با استحکام جسر راه یافته بچابکدستی ای زینل بیک سوار لشکر ظفر قرین آن شکست درست و شاهراه عبور لشکر منصور شد و زیاده بر سه چهار هزار نفر از آن معبر عبور نکرده بودند که رومیان کینه خواه از گرد راه رسیده چون شعلهٔ جواله نایرهٔ قتال و جدال را اشتعال دادند و گرد فرو مخالفان سلسله جنبان ظهور جرأت غازیان جان نثار گردیده تیغ عدو شکار بی خصم فکنی از نیام اشتعال کشیدند و پیشتر از دیگران خلف بیک سفره چی باشی با فوج چرخچی خود طریق تحاشی

میان دریای سیف و سنان دو صفوف آراسته و میان امتلاشی کرده اند و براثر دوی دلاوران صاحب جگر با تیغ و سپر معرکه تاخته ساحت میدان را از خون مخالفان گلگون ساختند و عسکر روم که پشت گرمی بهجوم خود از سد اسکندر خبر میداد ندا از صدمات پی در پی جنود مسعود پریشان از حملهٔ معنبر شاهان پری پیکر روی عزیمت بوادی نهزمت نهادند و مراد پاشا که سردار ایشان بود در طریق فرار سر کردگی آن جمع پریشان اختیار نموده این المفر گویان گریزان شد و غازیان شیر شکار چون سیل بهار تعاقب فراریان اختیار و بضرب تیغ آبدار زیاده بر یکهزار و پانصد سوار را روانهٔ دار البوار نموده بسیاری از عظماء و شجعان ایشان را گرفتار کنند و اقتدار خود ساختند و مراد پاشا از حذار و هراسان طریق هزیمت می پیمود تا در ظلمت ظلام سر برهنه و آبله پای در اردوی روم میان بار فرار گشود و چون شب زنده داران ثوابت و سیار به عزم عزات رشادت عساکر ظفر شعار و فرار مخالفان تیره روزگار بر فراز این فیروزه حصار برآمده تاریکی شب پرده پوش دیدهٔ ایام شد عساکر ظفر مآل با چنگ و چنگال خون چکان بمعسکر ظفر نشان باز گردیده مظفر و منصور بجا و مکان خود رسیدند و اخبار این فتح نامدار در حینی که موکب سلطان بهار رهبر دوازده حمل رسیده شادروان جلال خاقان جهان از رکن رهبر بلاد ارزان الهنا را آب دیاله که بشط بهر بزیر شهرت دارد بهم و فرش سایبان سپهر ازرق پوش گردیده بود بوساطت عرضداشت سپهدار لشکر منصور بمسامع جلال پیوسته نقش حصول آمال عسکر ظفر مآل برحسب دلخواه درست نشست و شمول عواطف بیکران و مراحم بی پایان گردیده بمنتهای امانی و آمال رسیدند و بشارت این فتح نمایان با مژده و ورود نوروز سلطان با کید یکدیگر هم عنان با بستان گرد دلشان رسیده مسرت افزای خاطر پیر و جوان گردیده و بنا بر قاعدهٔ مستمره در نگارش این روزنامچه فتح و ظفر چون گزارش بواقی وقایع و سوانح این سفر خیر اثر حواله بسال دیگر است لاجرم عنان جواد خوش خرام قلم بذکر حال جمعی که در اثنای این سال طریق عدم پیموده اند منعطف میباید و التوفیق من الملک الودود و کل شیء الیه یعود **اما مسافران جهان گذران که درین سال بر بلال شهرت نقاش اشتغال داده** هر چند مضمون صدق مشحون **نظم** هر کس زقفا میرسد از پیش روانست ؞ این قافله چون سبحه ز پس پیش ندارد ؞ لیکن چون تقدیم و تاخیر این طایفه سفر گزین در نظر ها پس و پیش و مربوط بآمد و رفت روز و تعاقب شهور و سنین است نخستین کسی که درین سال بجهان جاودان انتقال نمود **قرچقای خان** سپهسالار ایران بود که چنانچه اجمالی بآن شد در گرجستان بتیغ عذر موراو نمک بحرام سفر دار السلام

اختیار

اختیار نمود **دیگر یوسف خان** امیر الامرای شیروان است که بدستور سپهسالار از کاسن ناگوار تیغ جراحت موراو غدار در گرجستان شربت شهادت چشید **دیگر علیقلی خان** ایشیک آقاسی باشی حاکم ری بود که در اوایل این سال در بلدهٔ طیبه طهران سلیبه اجل موعود طریق سفر ناگزیر نمود **دیگر** رحلهٔ بجای بقای مخلد **میر رفیع الدین محمد** از زمرهٔ سادات عالیه جارت خلیفه کرام خلف میر شجاع الدین محمود اصفهانی است که خلاصهٔ حال خیر اشتمالش در ذیل صدیقهٔ سوم بعرض ارباب کمال رسیده و خدمتش بعد از آنکه مرحوم قاضی خان از مسند صدارت بخاست برین مسند و الانشست القصه جناب مشار الیه نیز در اوایل این سال در حینی که سایه مثال دنباله رو آفتاب جاه و جلال و در رکاب همایون از مازندران متوجه سفر دار السلام بود در فیروزکوه بعرض مرض گرفتار و در آستانهٔ متبرکه امامزاده واجب التعظیم امامزاده عبد العظیم علیه التحیة و التسلیم روانهٔ روضات جنان گردید و خلف ارجمندش نواب سلطان العلماء که در آن اوان بمنصب والای وزارت دیوان اعلی سربلند بود نعش معنوف مغفورتش را نقل کربلای معلی و در روضهٔ مقدسهٔ سرور شهدا و خامس آل عبا علیه التحیة و الثنا مدفون نمود **دیگر گنجعلی خان** بیگلربیگی دار القرار قندهار بود که از راه سقوط از ایوان ارک قندهار سفر ناگزیر اختیار نمود و پسرش علیمردان خان منظور نظر تربیت خاقان بنده پرور و قایم مقام پدر گردیده نعش والدش را بمشهد معلی رسانیده در آن ارض مقدس مدفون گردانید **دیگر امیر گونه خان ملقب به ساروصلان** امیر الامرای ایروان بود که او نیز درین سال چنانچه گذشت در محاربهٔ گرجیان غدار زخمدار و بعد از معاودت بایروان بسبب تشنج آن زخم هم سفر دیگران و طهماسب قلی خان خلف ارجمندش قایم مقام پدر گشت **دیگر شاه بنده خان** برناک ترکمان بیگلربیگی آذربایجان است که چنانچه اشعاری بآن شد درین سال بتقریب سفر گرجستان در راه قراقلقان بتیغ غدر کفرهٔ گرجستان بقتل رسیده پسر او داقخان خلف ارجمندش درین سال ماکی قایم مقام پدر و امیر الامرای آذربایجان گردید **دیگر از امرای عالیشان حسن خان استاجلو** بیگلربیگی قلمرو علیشکر و حاکم همدان بود که درین سال بعرض مرض و اجل موعود سفر ناگزیر نمود و شرح حال هر یک از این مسافران جهان جاودان بقاعده که در صدر این گوهر آگین نامه متعهد شده در ذیل این گرامی دفتر بعرض ارباب فضل و هنر خواهد رسید انشاء الله تعالی وحده العزیز **گفتار در آغاز انتشار لمعات از مهر بستان سرای بهار بادرس ییل سال چهلم جلوس همایون که مطابق هزار و سی و پنج هجری بوده** درین سال فرخ فال کارکنان قضا کوکبهٔ جاه و جلال خاقان شرق انتساب یعنی آفتاب عالمتاب را بعد از انقضای ساعت و بیست دقیقه از شب سه شنبه دویم شهر جمادی الآخره از نشستنگاه حوت

بیرابستان حمل انتقال فرموده دیگر باره ابواب شکفتگی و طراوت بر روی بزم بهار و انجمن لاله زار کشوده
و جشن نوروز شهریار گیتی فروز در کنار آب ملاذ ارزان انهار بهر بدستور مقرر زیب و زیور
پذیرفته غالیه بیز و طرب انگیز گردید و دران لیلة القدر عشرت و نشاط که صبح جشن بزم آرای گونه گونه
مسرت و انبساط جشن نوروز بود خبر مسرت اثر فتح و ظفر که در کسر شوکت مراد پاشا روی نموده بود
فیض ورود یافته مسرت بر مسرت گوش بر آوازان مژده فتح و نصرت افزود و رسیدن این خبر مسرت
اثر باعث آن گردید که خاقان دادگر بیشتر از پیشتر متوجه استیصال مخالفان و استخلاص محصوران
شده هرچند زودتر ایشان را از زندان محاصره رهایی بخشد لاجرم چون معسکر همایون مجمع حضور
زبده و خلاصه عساکر ظفر مقرون بود از شیران بیشه کارزار هفت هزار سوار عدو بند دشمن شکن
اختیار و بدو دفعه بر سر زینل بیک سردار روان نموده بر جمعیت و باس و سطوت لشکر منغلای
افزود و سرکردگی دفعه نخست که پنجهزار نفر از نامداران لشکر ظفر اثر بودند به تخته بیک یوزباشی
استاجلو و سرداری دو هزار نفر دیگر که از آقایان جوانات و مقربان درگاه و امثال ایشان که
امتثال فرمان بر میان بسته بصوب مقصد ان بشتابند بمحمد قلی بیک جلودار باشی جغتای مفوض گردیده رخت
اقامت معسکر سپهسالار کشیدند تا عساکر اقبال از رهگذر عسرت حال دست فرسوده کلال و ملال نبوده
باشند بحر بخشایش خاقان بیهمال بموج آمده چندان سیم و زر که بمیزان وزن و مکیال کیل در نیاید
از خزاین معموره افراز مصحوب عمله خزانه عامره نزد سپهسالار [illegible] فرستادند که بدستوری که
مقرون بمصلحت وقت شمرد در میان غازیان بهرام صولت قسمت نماید و چون کوکب جهانگشای آهنگ
و تأنی بجانب دارالسلام مرحله پیما بود در روز بروز خبر قرب ورود موکب مسعود به سردار عسکر قضا
هجوم روم میرسید و در ایام محاصره قلعه کاری که میساخت لشکریان خونریز انگشت داده در کوششی می انداخت
بصوابدید عقل مآل اندیش فکری عمیق پیش گرفته خندقی را که بجهت حفظ و حراست اردوی خود حفر
نموده بود حصاری استوار انگاشته بهر چند گام از آن برجی متین باسمان افراشت و بروج مذکوره را
بتوپ و تفنگ و سایر اسباب قلعه استحکام داده توپچیان و تفنگچیان بمحافظت آن گماشت و با خود
قرار داد که بعد الیوم در آن قلعه غیر مکرر بسر برده دیگر از سر هیچ رهگذر متوجه تسخیر قلعه و محاربه لشکر ظفر
اثر نشود تا بمرور دهور و تعاقب اعوام و شهور کار بر قلعه داران از فقدان ذخیره و آذوقه بجان رسیده
فریاد الامان بگوش کیوان رسانند و باین اندیشه تباه گاه گاه بمراسله و پیغام با قلعه داران از در
وعده سخن میگفت و گاهی با زینل بیک سپهسالار سخنان مناسب مقام پیغام میداد و غرض آن بود

کشاید باین حرف و صوت در قلعه کشایی بلند آوازه گردد و مؤید این مقال آنکه در خلال این احوال علی
بیک نامی از سنجق بیگیان اکراد که در معارک سابقه آذربایجان هنگام گرفتاری غازیان بیگدلی افتاده
مدتها با برادر زینل بیک مذکور ابواب اخلاصمندی و یکجهتی گشاده و سلیقه حمایت ایشان نیز
روی معاودت بجا و مقام خود نهاده بود از راه رعایت حقوق سابقه و پاس نمک خوارگی مرافقت
یکی از چاوشان رخت خیرخواهی بار دوی زینل بیک سپهدار کشیده از هر راه سخنان خیرخواهانه بر زبان
گذرانید و چون جوابی که بکار روی آید از سردار لشکر ظفر شعار نشنید بدستوری خاقان گردون شان
بتقبیل عتبه علیا مجالست مجلس بهشت آسا سرافراز گردیده در اثنای راه سخن یافتن بعرض شهریار عدو بند
دشمن شکن رسانید که چون مدت شش ماه است که عسکر قیامت حشر روم و لشکر ظفر تلاش قزلباش گرد
سر قلعه بغداد بدوام تعب و مشقت زیاد افتاده اند و بی نیل مقصود دست از گریبان جان یکدیگر کوتاه
نمی توانند نمود اگر درین وقت که گرمی هوای این دیار که چون این دو لشکر شمار بسته و مسلمانان از
حدت حرارت در میان آتش سوزان نشسته اند در احرم سکران آفتاب سان برده دست و دشمن تابان در
مقرر گردد که سپهدار لشکر نصرت شعار یکی از طرز دانان رسوم سفارت را بمرافقت ما بندگان نزد
سردار فرستد تا با یکدیگر از در خیرخواهی هر دو لشکر در آمده صلاح و فساد خیر و شر اطراف شان
بیکدیگر نمایند شاید امری روی نماید که مقرون بمصلحت دولت طرفین بوده ابواب عافیت و رفاه بر روی
هر دو سپاه کشوده گردد خاقان روزگار در جواب آن سخنان بزبان گوهربار شرحی که موجب علم
آرایان اشعار نموده اظهار فرمودند که در کس فرستادن زینل خان مضایقه نیست اما بغداد ملک موروث
همایون ماست و از ید تصرف متغلبه جمعی که با آل عثمان یاغی و طاغی بودند گرفته و دفع آن گروه
طاغی کردیم اما اولی آنکه نیک خواهان سلسله آل عثمان ملک موروث این خاندان را بما مسلم داشته مباشر
نمایند که رابطه مصالحه و دوستی فیمابین واقع بوده استحکامی تازه یابد و ازین طرف نیز کما کان شرایط موافقت
و دوستی بظهور آید و چون حضرت خواندکار رضا دهد که بخدمت روضات مقدسه ائمه کرام بغداد
را که آبا و اجداد همایون ما اند بجانب اولیای دولت باز گذارند و بنابر آنکه در مقام مناقشه و مجادله شدند ما
نیز همت بجرات آن گماشته زیاده از مقدور در بذل جهد مینماییم امید که آنچه خیر و صلاح خلایق باشد از
پرده تقدیر بجلوه گاه ظهور آید و بموجب فرمان زینل بیک ناجو یکه تاز مضمار گفتگو جانی بیک شاملو را
بمرافقت علی بیک و چاوش مذکور روانه اردوی سردار نموده بعد از آنکه در میان او و سردار از هر گونه
سخنان در میان آمد و با سایر امرا و پاشایان قال و قیل بتطویل کشید بر آن رفت و آمد اثری مترتب نگردید

لاجرم بعد از معاودت حاجی بیک رای صواب نمای زینل بیک سپهدار و سایر امرای رفیع مقدار اقتضای آن نموده که چون کثرت و شوکت رومیان در استخلاص محصوران بوساطت رای و تدبیر صورت پذیر نیست بمضمون **نظم** کاری که بعقل برنیاید ٭ دیوانگیی درو بباید ٭ عمل نمایند و بجز و خار لشکر ظفر شعار را بموج در آورده دست و بازوی جرات بدفع و رفع مخالفان گشایند بنابرین از عساکر ظفر قرین قریب سی هزار سوار یکه از این انجاب و اختیار و بعزم رزم اعدا از جسر عبور نموده بجانب اردوی سردار طریق ایلغار پیمودند و بعد از عبور از آن بحر پر شور رتبه صفوف و تعبیه لشکر پرداخته دامن دشت را از پرچم رنگارنگ اعلام ظفر نگار رشک گریبان بهار و غیرت دامان لاله زار ساختند و باین آیین منقلای لشکر ظفر قرین که سرکردگی خلف بیک سفره چی باشی سدی سدید در کوهی آهنین بود در پیش و صفوف قلب و جناح و ساقه و کمینگاه برابر سپاه چرخچی طریق جرات می پیمودند تا تقارب فاصله یک فرسنگ رسیده اثر جرأتی از لشکر سردار ظاهر نگردید و زینل بیک سپهدار و سایر امرای نامدار تا دو نوبت طوی سپاه منصور را خاطر نشان مخالفان نمایند در اینجا بار اقتدار گشوده بر افراختن سراپردها و سایبانها اشاره نمودند و بادلی آسوده و خاطری مطمئن بساط انبساط مبسوط داشته فرش شور و شر را بر طاق نسیان گذاشتند و در آن بزم خوشدلی و شادمانی زینل بیک سپهدار رقعه مجامع نغییر و توبیخ بحافظ احمد پاشا بدین سیاق انشا کرده نزد وی فرستاد که هرگاه ما با نمونه از سپاه ظفر پناه قزلباش قدم بمعرکه تلاش عسکر قیامت هجوم روم نهاده چشم براه آن عالیجاه ایستاده باشیم و آن والا اقتدار با وجود قرب جوار و لشکر بیشمار و لاف های گزاف و کار ناز هیچ های معرکه مصاف سمند جرأت را بمیدان کارزار گرم رفتار نسازند بیم آنست که جنود ظفر ورود این جلادت چون یکجا جمع آمده عازم ستیز و آویز گردند حال بر چه منوال خواهد بود بارئ چون شوق ملاقات کثیر البرکات بیش از پیش است قدم جرات پیش گذارند و این بدنامی را بر عسکر آل عثمان روا ندارند و بعد از فرستادن آن رقعه از آنجا باد پیمای گشته در مقامی صف آرا گردیدند که گوش بر آواز مژده فتح و ظفر نعره های و هوی مخالفان و صدای صهیل مراکب ایشان را شنیدند و با شاره جرات شعار سپهدار لشکر نصرت شعار در آنجا نیز با فراختن سایبانها و شامیانها معرکه بزم را مجالس رزم گردانیده منتظر جواب رقعه مذکوره گردیدند و در خلال این احوال که تازان مضمار جگرداری از لشکر منقلای مرکبان از جای برانگیخته در کنار خندق و میان خون چندتن از ایشان را ریختند و ناد ستاوبزی از معرکه ستیز با خود آورده باشند چند نفر دیگر را اسیر و دستگیر نظر سپهدار صاحب تدبیر رسانیدند و بعد از آنکه جواب



رقعه سردار مشعر بر معاذیر دور از کار بنظر زینل بیک و سایر امرای نامدار رسیده ظاهر گردید که خیال قرار معرکه نبرد را از سر بدر کرده انتظار دیگر دارد و روز نیز با آخر رسیده جنگ خندق موقوف بر حضرت خاقان بهرام صولت بود بضرورت طریق معاودت پیموده بار اقامت در اردوی خود گشودند و حقیقت حالات را عرضه داشت پایه سریر سلطنت مصیر نموده در باب وقوع جنگ خندق مترصد صدور فرمان بودند که ناگاه خبر آمد آمد شاه سپاه بمعسکر ظفر پناه رسیده کنار آب بهریز مجمع البحرین سپاه خونریز گردید و قبه شادروان جلال خسرو بیهمال در کنار آن بحر سیال بچرخ دیرسال رسیده زینل بیک سپهدار و امرای رفیع مقدار شرف پای بوس سرافراز گردیدند و چون مرآت ضمیر قدسی تخمیر این خسرو اقلیم گیر از لوامع انوار تاییدات ایزدی مستغنی و مستنیر است بعد از آنکه در باب دفع و رفع معاندان و نجات و خلاص محصوران قلعه بغداد چندین نوبت ابواب مشورت بر روی ارباب رای و رویت گشوده گردید رای آفتاب اشراق تصرف در جنگ خندق که عسکر روم بر دور اردوی خود کنده اطراف آن را بعرابه و چپر و توپ و تفنگ استحکام تمام داده بودند ندیده خط بطلان بر آن خیال خام کشیده و تفرقه و تشویش آن سپاه بیش از پیش را منحصر در سد ابواب آوردن ذخیره و آذوقه باردوی سردار دیده با بن عزیمت از کنار آب بهریز نهضت فرموده بمکانی که مخلط بهریز و دریای دجله و از جانب قراقانی قریب شهر بود کشیدند و چون بعرض اقدس رسید که نقل آذوقه و ذخیره رومیان بیشتر از طرف سامره که بر سر راه موصل و دیار بکر واقع است از ولایات مذکوره بکشتی نقل معسکر ایشان میشود بنابرین فوجی از لشکر ظفر قرین را بسرکردگی خلیل سلطان سیل سپرده روانه آن طرف نمودند که بر سر راه کشتی بانان قایم مقام سد اسکندر بوده آن راه را برآمد و رفت ایشان مسدود گردانند و از راه علیت حزم و احتیاط حشری از لشکر ظفر اثر بسرکردگی رستم بیک بیاد صحبت که بوفور جرات و جلادت منظور نظر تربیت خاقان هفت کشور بود برای خلیل سلطان بآن طرف روان و مقرر فرمود که جسر را از مکانی که داشت گشوده در وسط معسکر همایون نصب نمودند و بموجب فرمان زینل بیک سردار و خلف بیک سردار سپاه منقلای با دریا دریا لشکر بر معبر جسر عبور نموده در طرف دیگر آب دجله که تا اردوی سردار بیش از یک فرسنگ راه فاصله نبود بار اقتدار گشودند و تا از رهگذر شور و شر لشکر بیگانه مطمئن باشند پیش روی اردوی خود را بحفر خندق و چپر و نصب توپهای عدو افکن و رفع توپچیان و تفنگچیان بر مدارج کارزاری استحکام تمام داده بنای کار دشمن شکاری را بر علیت حزم و احتیاط ما لا کلام نهادند و چون خبر آمد و رفت مخالفان از طرف حله و بصره مفتوح بود نواب امام قلی خان امیر الامرای فارس عزم آن نمود که بال

وکشتی از دجله عبور نموده طریق تردد رومیان را از آن راه مسدود گردانند و چون بیم آن بود که
از طرف بغداد کهنه عسکر روم بهجوم آور گردیده کار بر لشکریان وی دشوار شود و بسبب طغیان
آب از موکب همایون معاونت و امداد متعذر باشد خاقان بنده پرور بمنع وی پرداخته بالاعزه
امام قلی بیک ایشیک آقاسی خان مشارالیه را با لشکر فارس و جمعی از عساکر ظفر اساس مرخص و مقرر
فرمود که بصال و کشتی از دجله عبور نموده در طرف دیگر آب در برابر معسکر همایون لنگر اقامت
انداختند و آن گروه ظفر شکوه نیز پیروی سپهدار لشکر ظفر شعار اختیار نموده پیش روی اردوی خود را
استحکام نمایان دادند و بعد از انجام این مهام تیغ فرصت طلبی عساکر ظفر فرجام از نیام اشتعال
برآمده قرار و آرام را بر مخالفان حرام کرد و از هر راه که دست یافتند بپای جرأت بدفع فتنه ایشان
شتافتند از آن جمله آن بود که چون امام قلی بیک مذکور بضبط و استحکام مقام خود قیام نموده بهوای
گوشمال ارسلان پاشای لوند ادعلی که در میان عسکر روم بپهلوانی موسوم و حاکم حله بود عزم آن جانب
نموده با لشکری سراپا دل و جگر بآن کشور گذر کرده پاشا نیز با لشکری که داشت روی بمحاربه وی نهاد
و جنود ظفر ورود در حملهٔ نخست عقد جمعیت اعدا را از هم گسسته دمار از روزگار ایشان برآوردند و قریب
هزار نفر از لشکر پاشا عرضهٔ تیغ فنا گردیده خود با بقیة السیف از راه فلوجه رخت فرار بدیار حلب کشید
و جنود مسعود با غنایم نامعدود و ذخایر نامحدود که از بصره و جوار آن جهت نقل اردوی رومیان
میشد بطریق معاودت بجا و مکان خود نمودند دیگر آنکه چون بعرض اقدس رسیده بود که رومیان دواب
و چهارپایان خود را از راه فقدان جو و کاه و نایابی علف و گیاه بچراگاهی دور از موکب منصور فرستاده
در آنجا بچرا سر داده اند بنابرین رای رزین خسرو روی زمین اقتضای آن نمود که حسین خان حاکم
لرستان و خان احمد خان اردلان با لشکریان خود بر اثر یکدیگر بآن چراگاه گذر کرده رایت فتح
و ظفر برافرازند و ایشان بمقتضای فرمان بآن طرف روان شده بعد از قطع مسافت شش هفت فرسنگ
راه بآن چراگاه رسیده چندین هزار اسب و استر بغنیمت گرفته در اثنای مراجعت بقافلهٔ آذوقه که
از دیار حلب از راه فلوجه بمعسکر رومیان میآوردند دچار شده بتاراج و غارت برآوردند و با دواب و
استر بیکران و ذخیره و آذوقهٔ فراوان بموکب ظفرنشان پیوسته منظور انظار عاطفت جهان گردیدند
و همچنین چون ماهها ی مهیا به صنوف بیوت که از دیار حلب فراوان موفور و ذخایر غیر محصور از راه فلوجه
نقل اردوی سردار مینمایند لاجرم بفرمان خاقان محترم زمان بیک ناظر با فوجی از عساکر ظفر مآثر بر
راه آن جماعت روان شد و چون آوازهٔ ورود جنود مسعود و عبور ایشان از دجله و استیلا بر کربلای معلی



و حله در عرض راه بمردم قافله رسیده بود اکثر آن جماعت از بیم و سطوت غازیان طریق مراجعت پیموده
جمعی که کشتی در آب فرات افکنده عازم عبور بودند اسیر سرپنجهٔ استیلای جیش منصور گردیده زمان
بیک مذکور و عساکر منصور با نقود و اجناس فراوان بموکب معلی رسیدند و ظهور این جرأت باعث آن
شد که تردد و آمد و رفت قوافل روم از راه فلوجه منقطع و بالکلیه طریق تردد مسدود و بر ایشان راه بسته و
گردید دیگر از اعاظم فتوحات که در اثنای محاصره اتفاق افتاد فرستادن آذوقه از اردوی همایون بقلعهٔ
بغداد بود و تبیین این مقال که خیال وقوع آن در وسعت آباد احتمال محال می نمود آنکه چون مدت
محاصره امتداد پذیرفته از رهگذر ضیق معاش و کمی آذوقه کار بر شیر شکاران قلعه دشوار شده و
ابواب سودا و معامله در شهر و بازار مسدود و اسباب ملایم معاش غازیان قلعه دار بالکلیه مفقود گردیده
بارها ی صفی قلی خان صورت حال بمسامع جلال رسید بر آیینهٔ ضمیر الهام پذیر صورت این امر ارتسام یافت
که آذوقهٔ فراوان و ذخیرهٔ شایان از موکب ظفرنشان بدرون قلعه روان سازند و چندان ذخیره و
آذوقه از اجناس مطاعم و انواع مآکل که از حمل آن سفینهٔ اندیشه در گل نشیند مهیا و مقرر فرمودند که سفاین
جسر را که در حریم قلعه از آسیب دستبرد اعدا لنگر افکنده اند بادبان افراخته بساحل اردوی معلی رسانند
تا محمول اشیای مذکوره گرانبار رو بجانب قلعه باز گردانند و صفی قلی خان بمقتضای فرمان ده فروند
کشتی با ملاحان و کشتیبانان و جمعی از تفنگچیان قدر انداز و کمانداران با اهبت و ساز و سامان در ظلمت
ظلام بجانب اردوی معلی روان نموده فرمان پذیران بجا آورده بدستیاری ملاحان آن اجناس بکشتیها
در آورده طریق معاودت پیمودند و چون بقیه و تدارک مطاعم و مآکل زیاده بر حوصلهٔ حمل کشتیها بود
زیاده بر صد خروار بار شتران قطار و استران باربردار نموده از کنار دجله بجانب قلعه گرم رفتار ساختند
و بنابر آنکه طریق وصول اجناس منقول بدرون حصار در دروازهٔ غربی مقابل بغداد کهنه قریب نیم فرسنگ راه
از طرفین دجله محل نزول عسکر روم و مقام هجوم ایشان بود دشمنی چنان را از میان چندین هزار لشکر
خصم بی ایمان گذرانیدن دشوار می نمود فرمان همایون بعز نفاذ پیوست که نهنگ دریای جلادت خلیف
بیک سفره چی باشی با فوجی از بهادران جان نثار رقم قافله سالاری کاروان آن بحر ذخایر بوده نگذارند
که از تلاطم امواج حوادث آسیبی بسفاین ایشان رسد و هنگام کمر جان فشانی بر میان کشتیها را بادبان
گشاده بسرعت برق و باد بجانب دروازه فرستاده خود با بهادران یکه تاز بر ساحل دجله که ببغداد
کهنه اتصال دارد گرم رفتار گردیده چندین بار در میان آن فوج جان فشان و مخالفان کار بقتال و جدال
کشید و در هر نوبت نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام لشکر ظفر فرجام وزیده جمعی کثیر از لشکریان و

ینکچریان عسکر روم عرضهٔ تیغ تلف گردید و بقیة السیف خود را به مغولها و ویرانهای بغداد کهنه کشیده
در پس دیوار کم تا می خزیدند و سپاه ظفر پناه راه محاذات دروازه را از لشکر بیگانه تهی ساخته
کشتی بانان از راه اطمینان آن اجناس بیکران را بدروازه رسانیده بی قصور و نقصان بدرون قلعه
کشیدند و جمعی از رومیان که در طرف دیگر دجله خیام اقامت افراخته بار گیر و دار انداخته بودند از
دور چشم تماشا گشوده حیرت بر حیرت می افزودند القصه چون این امر خطیر و مهم عسیر که در عهد سلطنت
هیچیک از سلاطین کشورگیر و خواقین گردون سریر صورت تیسیر نیافته بود بزور سرپنجهٔ دولت
و نیروی بازوی دولت ابد مدت بر وجه دلخواه روی نمود طنطنهٔ کوس بشارت و شادمانی از برج و
باره قلعه بگوش سکان صوامع ملک و ملکوت رسید خلف بیگ بعزم ملاقات صفی قلی خان واصل
گردید و بعد از تجدید عهد مصادقت طریق معاودت پیموده بشرف بساط بوس فایز و مورد آفرین و تحسین خسرو
روی زمین گردید و بعد از ظهور این دستبرد که پای ثبات و قرار سردار و آن لشکر بیشمار را از پیش
برده و برسیدن آذوقه غازیان قلعه دار را انتظار بکم میکشیدند نومید گردیدند و زینل بیگ سپهدار
لشکر ظفر شعار که در کنار آب دیاله سراپردهٔ اقتدار افراخته در برابر اردوی سردار رحل اقامت انداخته
بود از طول مدت اقامت بتنگ آمده از خاقان فیروز جناب استدعای رخصت میدان و معارضه با
مخالفان نمود و مسئول بشرط آن بحصول موصول شد که مراعی حزم و احتیاط بوده از جرات و دلیری که
تلف کننده جگرداران معرکه پیماست احتراز لازم شمرد و چون مژدهٔ حصول مقصود بجنود مسعود رسید
سراپا دل و جگر و پای تا سر فتح و ظفر گردیده اعلام اقتدار بمعرکه کارزار کشیدند و سپهدار شیر شکار
خود را اندود بر سر و زره تنگ حلقه داودی در بر و کمر شمشیر و کمر ترکش طرازنگر کرده غرق دریای
آهن و فولاد بعزم تسویه صفوف و تعبیه لشکر قدم بمعرکه نهاد و باتفاق امرای نامدار صفوف قتال و
جدال آراسته گردیده خلف بیگ را چنانچه بود چرخچی و منقلای جنود ظفر ورود نمود و قلب و جناح و
ساقه و کمین کاه مرتب داشته روی جلادت باردوی سردار گذاشت و چنانچه گذشت چون سردار نیز
از حصول مقصود نومید بود دل بدریا کرده با دریا دریا لشکر از حصار خندقی که داشت قدم جرات بیرون
گذاشت و در کنار آن خندق صف آرا گردیده عرابه و توپخانه را در پیش کشیده و مقارن آن مقدمه جنود
اقبال بمعرکه قتال رسیده نایرهٔ حرب اشتعال دادند و حرب اعدا که در برابر صف آرا بودند فوجی از
یکه تازان لشکر را بمقابله جنود فتح و ظفر فرستاده از هر دو جانب مبارزان با تیغ و سنان روی به
یکدیگر نهادند و سپاه مخالف چون حریفی آن فوج قلیل را از مقام خود زایل گردانیدند جمعی دیگر

مردانگی

مردانگی و غیرت خردمندی و فرزانگی سمند جرات زینل بیگ سپهدار عساکر ظفر شعار را بمعرکه کارزار
عنان داده دست و بازو بکار فرمودن تیغ و سنان گشادند و تا مخالفان بیشتر مقاومت بر سر می
کشیدند زیاده بر یکهزار بهادر نامدار از ایشان بر خاک هلاک غلطیده و چیره دستی اقبال بی زوال از
دنبال حمله عساکر ظفر مآل رسیده مخالفان را تا کنار خندقی که حفر کرده بودند دوانیده و جا بر آنکه
جنگ آوران در معرکه میدان گرهی بر باد می باشد مقارن وزیدن نسیم فتح و ظفر بر پرچم اعلام لشکر
ظفر پیکر تند بادی بنمونه باد عاد بقصد امداد فراریان در وزیدن آمده سطوح گرد و غبار را بجایی
رسانید که روز از شب و دوست از دشمن متمیز نگردیده و بهواداری آن صرصر قیامت اثر آن دو لشکر
پر شور و شر دست از گریبان جان یکدیگر برداشته روی بمعاودت بآرامگاه خود گذاشتند و وزیدن
آن باد بی امان بسیاری از ینکچریان پیاده را در زیر دست و پای مرکبان از پای در آورده با نوعی را
بسطوع گرد و غبار سر رشته راه خندق از کف گرفته آوارهٔ دشت و کهسار گردانید و در آن موج خیز بلا از
اعیان عساکر ظفر لوا بجز محب علی خان شاملوی شاهسیون کسی دیگر عرضهٔ تیغ تلف نشد و نامداران سپاه
ظفر پناه قرین عافیت بارگاه خود رسیدند و بعد از وقوع این جنگ نمایان که دیگرباره سرداربان آن
عساکر بیشمار در بندان قلعه داری حصار خندق گرفتار گردیدند چون از اطراف و جوانب راه مسدود و
ازین راه آذوقه و ذخیره در اردوی ایشان مفقود گردید از راه شدت عسرت و غلا انواع رنج و عنا
و اقسام دردهای بی دوا بر عسکر روم هجوم آورده امراض متضاده در میان اردوی ایشان شایع شد
و شیوع بیماریهای غیر مکرر در معسکر سردار بجایی رسید که خیام اقامت ایشان حکم بیمارستان بهم رسانید
بنابرین اسباب تفرقه و موت مهیا و راه گریز بر روی آن عسکر پرستیز وا شده جمعی که پای فرار و
الاغ بار داشتند بجبر از جبرداران لشکر در شب تار راه دیار خود در پیش میگرفتند و گروهی که
بعلت بیماری و بی باربرداری کوه اندوه بر دل داشتند بناچار در خیمها دل بمرگ میگذاشتند القصه
پریشانی و برهم خوردگی معسکر سردار بجایی رسید که سران و سرکردگان لشکر از ضبط آن عاجز گردیدند
و حافظ احمد پاشا که بهنگام آمدن سخت تر از کوه آهن بود در کوره معارضه خاقان دشمن شکن چون
موم نرم گردیده در باب خلاص و نجات اردوی خود از چنگال عساکر اقبال با اعاظم و اعیان رومیه
مشورت گزید و بعد از قیل و قال بیشمار آرا بران قرار گرفت که باذیال مراحم بیکران و مروت بی پایان
خاقان مستمسک و حضال توسل جسته اعتراف بتقصیر و عذرخواه جرایم سابقه خود نمایند لاجرم مصطفی آقا
نام محرمی را بدرگاه شاهنشاه محرم فرستاده استدعای آن نمودند که از مقربان بساط قرب زبان دانی

را بمیان ایشان فرستند که با ایشان اندر خیرخواهی در آمده ابواب صلاح حال و خیریت مآل آن روی
ایشان بگشایند و مسئول سوار و عظمای عسکر خواندکار بعز قبول موصول و تخته بیک یوزباشی استاجلو
بمرافقت مصطفی آقا مامور و روانه اردوی سوار گردید و بفرمان حافظ احمد پاشا مقدم وی گرامی
داشته سخنان خود را که مؤدی ندامت و پشیمانی از جرایم و ذلات گذشته بود با او در میان گذاشتند
و شاه بیت این سخنان استدعای آن بود که خاقان پوزش پذیر که نور چراغ نبوت و ولایت و نور
باغ مروت و کرامت اند بمقتضای کرم ذاتی و مروت جبلی تقصیر ایام دارو گیر ایشان را بعفو و اغماض
مقرون داشته من بعد دست تعرض لشکر ظفر تلاش قزلباش از گریبان جان عسکر روم کوتاه باشد تا ایشان
نیز از هر راه که توانند اقفان خیران خود را ایمنی سازند و تخته بیک چون صورت حال مصحوب کسان
خود بمسامع جلال امیر سانید سردار نیز از راه اضطرار محمد آقا نامی از محرمان خود را بمرافقت وی روانه
دربار سپهر اقتدار گردانید با عطای برات نجات و جان خط امان امیدوار گردید و چون کسی از سن در
که ملجا امیدواران و گریزگاه گنهکاران است نومید بر نمیگردد استدعای سردار و رومیان بعز قبول
موصول شد اما هنوز محمد آقا در موکب معلی و تخته بیک در معسکر حافظ احمد پاشا در کرد آمد و رفت
بیکدیگر بودند که این خبر مسرت اثر بمیامن باد سحر بمعسکر سردار رسیده آن لشکر قیامت اثر بنحوی سر طریق گریز
را سر کردند و سردار نیز با کمال اضطرار بتاریخ نهم شهر شوال جل برکاد فرار بسته بیکران بوت و بنا
بر علم بار بردار توپ و توپخانه و یراق جبا خانه سرکار خواندکار را که از جمله توپ جاد و توپ بزرگ
سلطان سلیمانی بود بر جا گذاشته بعضی از آنها را که با خود همراه برده بودند در منزل اخت معدوم
انگاشتند و تخته بیک بهنگام بازگشتن بر جوز دار بیک ذو القدر ملازم امام قلی خان و میرزا معصوم
عرب غلیظی خراسانی که ظلمت ظلام بدام آن طایفه گم نام افتاده در اثنای محاصره گرفتار شده
بودند از سردار گرفته بموکب همایون معاودت نمود و بعد از معاودت سردار چون غازیان قلعه دار در
اثنای محاصره از عسکر روم تعب و مشقت بیشمار کشیده بودند بر مراکب بادرفتار سوار و عازم الغار
ایشان گردیدند که رانجا این خبر بمسامع شعور خاقان داد گر رسیده از راه عاطفت بهمان صفی قلی خان
را از آن اراده متقاعد گردانید و مقرر فرمود که زینل بیک سردار در دو منزل طی و حراست آن
اردوی پریشان نموده نگذارد که دست تعرض عساکر اقبال بدامن حال ایشان رسد و همچنین بجانب
عاطفت و احسان بر مفارق چندین هزار بیمار که در اطراف حصار بدردهای بی درمان و حدت آتش آفتاب
تابان گرفتار بودند باران و مقرر فرمود که یکی از اطبای موکب اقبال اشربه و اغذیه ایشان را از دار الشفای



مراحم بیکران سامان داده بپرستاری ایشان که از حال زار ایشان خبردار باشد اما بمقتضای قضا چون بیماری
اکثر ایشان بعد او پذیر نبود آن اشربه و اغذیه در مزاج ایشان کارگر نشد اردوی سهراب گرفته عاقبت
روی بسفر آخرت آوردند و اسلحه و اسباب آن جماعت بر سم غنیمت بغازیان قلعه دار تعلق گرفت
کامکار رسید و رفته رفته بوضوح پیوست که بعد از رجعت زینل بیک از راه مرافقت اردوی سردار از
اعراب و اکراد آن دیار فوج فوج طریق تعاقب فرا پیش نموده تا حدود موصل ابواب نهب و غارت
بر روی مایعرف ایشان گشوده صاحبان مال برهنه و عریان سر داده بوده اند و در هر منزل انبان عریان تنان
جمعی کثیر طریق عدم می پیموده اند بالجمله از روزی که مهر جهان افروز سلطنت الی الاده و دوام از مطلع
خلود و دوام تابان گردیده تا زمان آمدن حافظ احمد پاشا چنانچه بر ناظران این منظر مستور نیست سرداران
عسکر روم مکرر از آن مرز و بوم لشکر بدین دیار کشیده بی نیل مقصود پریشان و سرگردان باز
گردیده اند لیکن بمصدوقه **نظم** بسیار فتاده بوده دل در غم عشق ٭ اما نه چنین زار که این بار افتاد ٭
باین رسوایی شکستی بایشان روی نداده القصه چون از مهب عنایت بیغایت نسیم فتح و نصرت بر پرچم اعلام
ظفر فرجام وزیده کرار دیار عرب بجنید از خار تعرض عسکر سردار مصفی گردید کلک وقایع نگار منشیان
بلاغت نشان غرایب اخبار آن فتح نامدار را بر صحایف ابلاغ نگاشته فتحنامها باطراف و اقطار
روانه داشتند و گلدسته بندان گلستان سخنوری بتقریب ضبط تاریخ این فتح نمایان اشعار دلپذیر در
سلک بیان کشیده گوشوار گوش قبول ارباب هوش گردانیدند و چون در نظر حقیقت بین این فتح مبین
در سر پنجه امداد و اعانت شاهنشاه کشور ولایت و امامت امیر المؤمنین و سید الوصیین علیه صلوات
المصلین روی نموده بود یکی از شعرای تبریز طریق نظم این تاریخ را بدین سیاق نموده **نظم** بحمدالله که
عباس علی شاهنشه غازی ٭ ز لطف شاه دین گردید بر اعدا دگر غالب ٭ چو جستم از خرد تاریخ فتحش مشفقی
گفت ٭ که رومی را فنا کرده علی ابن ابی طالب ٭ و این دعوی هر چند محتاج ببینه و برهان نیست اما ظهور
خوارق عادات و صدور دلایل کرامات که در اثنای محاصره نجف اشرف از آن کعبه حاجات و قبله مرادات
علی رؤس الاشهاد روی نموده و مستندان کلک وقایع نگار مولف عالم آرا است در نظر فاقد بصران
دلیلی است روشن و حجتی است مبین **قول** آنکه در هنگامیکه حافظ احمد پاشا بمحاصره آن کعبه امانی و آمال
پرداخته در فضای آن خطه غرو شرف رحل اقامت انداخت و آغاز بردن وجود سیبه کرده باهتمام تمام
روی بتسخیر حصار آورده هر روزه نالی از ابطال رجال او همه روزه پای حصار آمده باواز بلند هانی چند بر زبان
می آورد و این حرکت ازان مردود دنیا و آخرت باعث اندوه موالیان و خوف و هراس محصوران میشد

روزی کودکی از سکنه آن مدینه متبرکه که هرگز تفنگ را در خواب ندیده بود در بیداری تفنگی
بدست آورده قصد آن بدبخت کرده در اثنای هرزه نالی آن بداسگال ماشه خوابانیده کاسه سر
آن هرزه درای را از مغز تهی گردانیده و این حرکت از آن طفل ده ساله نخستین آیتی بود از زور سرپنجه
دست ولایت **دویم** یکی از ... بهمین طریق هر روزه یاوه درازی را از اطراف صف کمانداری
آغاز و بسفاهت و هرزه درایی لوای جهنم را بر روی پلید خود باز میکرد و چون تیر تدبیر کمانداران
حصار بر هدف مقصود که دفع و رفع آن مرد و بود نمیرسید آن مهملات را شنیده از دست زبان آن
آخر فقر سقر چون مرد در خود می پیچیدند از اتفاقات حسنه روزی بطریق معهود با آن تفنگ آهنگ جنگ
اهل حصار نموده زبان بهرزه درایی و ژاژخایی گشود ناگاه نایره غیرت شاه ولایت نسبت بان
بداختر شعله ور گردیده در اثنای کمانداری تفنگش آتش در زده چون خواست که ... بسر وجود خود
را بدارد بی دیگر از سر عاکفان آن بقعه منوره بهر دو اجزای آن تفنگ با آتش که در خزینه دفینه داشت
در هم شکسته پاره از آن چون مغز در کاسه سر وی جای گرفت و با مغز پریشان در ... رسیده کوبی خود
را از سر ساکنان آن بقعه ... کرده ... **سیوم** از آیات باهره ایام محاصره
آن بود که شیری مهیب با هیاتی عجیب و شوکتی غریب شبها چون حارسان و پاسبانان برگرد حصار
میگردید و در میان هر شب آن شیر بیشه ولایت را دیده گمان کرده بودند که از ... ساحل ...
ذرات ... طلب طعمه بپای حصار می آید و از بیم ضرر آن شیر شبها اهل حصار از آفت ...
... ولایت ... جمعیت
ایشان از هم پاشیده او آرمیده وادی نامرادی گردیدند **چهارم** از لوامع انوار کرامت شاهنشاه کشور
ولایت که خبران چون پرتو مهر منیر عالمگیر گردیده حدیث خرمی و غنچه ... است که در اثنای محاصره ...
خاطر محصوران را چراغان نمود و صورت واقعه آن بود که چون عسکر روم بر اطراف حصار ... هجوم
آور گردیده در کار قلعه گشایی مبالغه را از حد گذرانیدند ... روز کردن شبهای تار ...
مشاعل بسیار در برج و باره حصار خمهای روغن سرکار فیض آثار با تمام رسیده کار بر زنده داران
حفظ و حراست حصار دشوار گردید و کار بجایی رسید که در شبی از شبها خمها را ... تمام پاک کرده
مشاعل را بآتش برافروختند اما روشنی شعلها مانند نفس باز پسین مختصر که خانه روشن کند دمی بیش نبود
لاجرم آتش بجان شعله داران افتاده از راه اضطرار با امید آنکه دیگر باره چراغ مشاعل از پهلوی چرب
آن خمها برافروزند روی بخدمتخانه سرکار فیض آثار نهادند و در طلب مقصود از آن خمها سعی می نمودند تا

نجفی

---

نجفی که در ... فراخ حوصلگی صدرنشین آن خمکده بود رسیده آن خم را با عجایز ... بریز
روغن دیدند و دیگر باره بروغن کرامت ... مقصود از آن خمها سعی می نمود ... سلطان ...
چراغ مشاعل فروزان در برج و باره حصار پرتو آن چراغان گردید **پنجم** ظهور نور جمالیت که
پهلوان محسن یوزباشی تفنگچیان قلعه از ... و میان ... در اثنای محاصره نموده بود و ظهور آن نور را
مولف تاریخ مذکور باین سیاق نقل نموده که راقم حروف در حوزه درس سید المحققین میر محمد باقر داماد
شنیدم از پهلوان محسن بحضرت ... نقل مینمود که شبی از فقدان روغن مشاعل افروخته نشده
بود مشعلی که در یک برج افروخته بودیم ... تمام حصار مشاعل افروخته پرتو انداخته نوری ساطع
که روشنی عظیم بنظر مردم بیرون و اندرون در آمد بنوعی که تصور مخالفان آن شد که در کل برج و باره
مشعل افروخته چراغان کرده ایم سفها و جاهلان بیرون طعن و استهزا می نمودند که شما را روغن بسیار
کاریست چرا اینهمه چراغ بی صرفه افروخته اید و ما فریاد کردیم که چراغی نیفروخته ایم این روشنی از پرتو
نور کرامت و ولایت شاه نجف است و ایشان استهزا می نمودند من گفتم درین ماده با شما مباهله میکنیم
که آنچه ما میگوییم اگر صورت وقوع دارد اثر آن درین زودی روی نماید و بعد از این گفتگو ...
دو سه روز توپ بزرگ که بر قلعه نصب نموده بودند دمی انداختند و برج انهدام پذیرفته بود در وقت
آتش دادن ترقیده و توپخانه معطل مانده برج تعمیر یافت و مراد پاشا کس نزد حافظ احمد پاشا فرستاده
توپ بزرگ دیگر و ده هزار مرد کومک طلب نمود و حافظ احمد پاشا توپ نفرستاده و اعلام نمود که چون در مدت
دو سه ماه کاری از پیش نرفته کوچ کرده به بغداد آیند که هر گاه قلعه بغداد ... آن هم تابع بغداد است و اگر بهم
نوع دیگر باشد گرفتن آن چه منفعت میدهد و مراد پاشا کوچ کرده به بغداد رفت و محصوران از میمنت روح مقدس
آن حضرت نجات یافتند انتهی کلامه ... **نظم** کهن جامه خویش پیراستن **به** ...
عاریت خواستن **اه** سزاوار آن بود که ظهور نور این کرامت نیز درین مختصر بالفاظ و عبارت ...
محرر گردد اما از راه ... که پارچه زربفتی گرانبها بر جامه کرباس خود پینه کرده در مقام
دفع اعتراض از خود بزبان ... گفت که کاش همه ... خود را با ناظران این منظر نمود
مجملا هر چند وقایع و سوانحی ... میمنت اثر ... جنود فتح و ظفر و عسکر قیامت اثر ... روی نمود
کلک وقایع نگار ... اظهار پرده از رخ ... گشود اما بمقتضای صدق ... العقل ما
شهدت به الاعادی مناسب چنان نمود که صورت مکتوب یکی از عظمای عسکر روم که بمصلی چلبی نامی از
دوستان خود بزبان ترکی نوشته بوده و حقایق حالات را بی غرضانه تحریر نموده بجنس صحیفه ابلاغ نگاشته

شاهد صدق مقال خود کرده‌اند و هو هذا جناب غفران مآب روح پرفتوح مصطفی چلبی حضرتلرینه دعوات
صالحات محبت آیات و غرر تسلیمات وافیات مودت غایات اتحاف اولندقدن صکره اعلام محبانه بو در
که اگر لطف ایدوب بو داعیلری طرفندن ذره و شمه سؤال شریف تجویز بیورلورسه بحمد الله و المنه
حالا وجود نابود ذره صحت دایره‌سنکده موجود اولوب لیل و نهار دعای دوام دولتکزه ملازم و مدار
شریفکزه عظیم مشتاق اولدوغمزه اشتباه بیورلمیه‌جق درکاه جناب مسبب الاسبابدن رجا اولنور
که بیر دخی جمله یاران صفانک دیدار شریفلرینه مشرف اولمق میسر قیلوب آمین بحق رب العالمین بحرمت
سید المرسلین فیما بعد بو سنه‌ده اثر بغداد بیداد بنیاد محنت آباد حوادثدن استفسار بیورلورسکز
نه دیه‌لیم بو بلیه سزه دشمن ایمان اولانلره نصیب اولمسون طقوز آیدرکه قلعه محاصره اولنالی بر تنه
رخنه ویرلمیوب اول محاصره‌مزده که خلوت ملکوتنک شالنده قزلباش بدمعاشک اصلا
اثری ظاهر اولمامش ایدی متریسلر قوردلوب و تقسیم اولنوب حواله‌لر قالقوب نیجه دفعه یوریشلر
اولوب هر یوریشده نیجه‌نک نفوس قاپوقلی و سردن کچدی هلاک اولوب کوندن کونه قلعه‌ده
اولان ملعونلر غالب و اسلام لشکری مغلوب اولمقدن غیری نسنه باشارلمیوب بو اثناده شاه عجم
طرفندن سرداری اولان زینل خان دیمکله معروف فتنه انگیز غالبا قرق بیک مقدار زیاده مقداری
قزلباش بدمعاش حیله‌کار نابکار ایله بهروت ظالم سیل اولوب بیر دشت ده دیاله صویی اوزرنده بولنوب
بزم طرفمزه کلوب بر نیچه دفعه صاغ و صولمزدن الایلر باغلوب قراتپی کوستروب ایکن در عقب شاه
عجم کندی ایله اولان عسکر خونخوار ایله یاقلاشوب کلوب هیچ بزم طرفمزه ملتفت اولمیوب بر مقدار
لشکر قلعه‌سندلی اوزره تعیین ایدوب صاحب سعادت حضرتلرینک قاپوجی باشیسی محمد آقا جبه‌جی باشی تو
مصطفی پاشالری معین اولان لشکر اسلامی قوت بازو ایله قلعه مذکوره رجعت ایدوب کیمی مجروح
و کیمی ملعونلر شهید و کیمی قزلباش بدمعاش الیندن اسیر اولوب بعده لک قلعه سیم دمکله مشهور اولدوغی
قلعه‌نه تصرف کچوروب اندن صکره بزم طرفمزه عزم ایدوب حقا که تغلب و تقرفندن لشکر اسلام عظیم
سهم مستولی اولوب تدبیر و دفع ارینه تقسیم اولنوب بعث تأخیر ایچون ایلچی نامنه کیمسه مأمور اولمقی
اوزره ایکن بو محلده شاه عجم خدم و حشمی ایله بزم طرفمزه توجه تام ایدوب نیجه سرداری اولان نابکار حیله
کار بیهروت مذکور سبقت خدمت ایچون حشر و لیتق ایدوب دیاله صویی اوزرنده جسر قوروب مقتشر دوهنده
ایکن صاحب سعادت حضرتلری دفعه دیاربکر بکلربکیسی مراد پاشا ایله اون بش بیک مقداری اوجاق
یکیتلر دوشوب آلتی دانه توپ کوندروب قضا ایله اول ملعون حیله‌کار زینل خان چپاق ترتیب جسری



قوروب اوچ درت بیک مقداری قزلباش بو طرفده حاضر بولنوب بو طرفدن مراد پاشا توب
توب و تفنک ایله موجود بولنان قزلباش اوزرینه هجوم ایدنجه اونلر داخی بالضروره جداله
شروع ایدوب مابینده بر ایکی حمله کچدیکی حکمت الهی عالم الغیب قزلباش غالب اولوب خاک و خون
و تیغ تیزان ایله لشکر اسلامنک یوزینی دوندروب الحاصل انهزام علت مستقل اولمغین جنگ یرنده
کورزده دیاربکر و قرامان و حلب و اناطولی سنجاقلرندن کوزاچنده و برگزیده یکیت وار ایسه شهادت
شربتی نوش ایدوب مابقیسی تیغ زهرآلود ایله رشیل اولوب کیچه آرایه کیرمکله مراد پاشا
بر نیچه توابعیله یارالو یارالو طابوره جان قورتاروب کلدی اوندنصکره پادشاه عجم
فرصتی غنیمت بیلوب مابقی یانده اولان قزلباش فتنه انگیز خونریز ایله کلوب دیاله صویی
ایله شطرق و شان ایرده جسر قوروب لشکرینک بر مقدارنک بزم طرفمزه و بر مقدارنک
کهنه بغداد طرفنه کچوروب اطرافمزه قوردی اوینجالوب کاه بو طرفده کاه او طرفده باش کوستروب
لشکر اسلام بو طریقی دیده بصیرت ایله مشاهده ایتدکده زهره چاک اولوب الحاصل بر بغدادی
و قزلباش بزی محاصره ایدوب بعینه توپه دوتلمش میمونه دونک قلعه ایله جنک ایلیکنه
بانمزده سردار نابکار حیله‌کار قزلباش ایله جنک ایلیک انکسفرده قلعه خلقی اشتری که آخر الامر
لاعلاج اطرافمزده خندق کسوب طابور ایلدوک طابوره داخی ملتفت اولمیوب نیجه دفعه طابورمز
اوزرینه کلوب الایلر باغلیوب ماه شعبانک یکرمی یدنجی کونی طابورمز اوزرینه یوریش ایتمک
تلبیسی ایله کلدوکده صاحب سعادت داخی لشکر اسلام آرهسنده ندا صالوب صغیر و کبیر آتلو و پیاده
عموما نفیر عام ایدوب ینکچریلردن غیری که متریسلرده قلعه‌یه مقابل دورمشلر ایدی قارشو چقوب
مقابل اولدقده قوشلقدن ایکندی‌یه دکین توب و تفنک آتشنه جنک اولنوب سرداری اولان زینل
خان شدت ایدوب بهمان توپ آتشنده سایبان قوردوغی غده ملاعین بکور بو اشارتدن بشارت نقاره
لرینی دوکوب صغیر و کبیری کوزرق الدوب بالذات توب و تفنکه معتاد اولمیوب بر حمله ضرب ایله یر
که اگر کوه البرز اولسیدی او کلرنده تار و مار اولوردی محصل بو حمله ایله لشکر اسلامنک قولینی قلبه
اوروب نه دیه‌لیم کلوب سکانمز طابورمزدن دیشره چندی سکسکری ... ایاغی آلتنده پایمال اولوب
سپاهی طایفه‌سی میدانی دار کوردوکده صاحب سعادت الاینده داخی دوریعب قرارلرینی فراره تبدیل
دیبشلری سلیه صحرا و چابانه دوشوب طابوره یولین آزوب اکثری اول کوندن برو ناپدید اولوب
قلانجمز منکوب و منکوس پروانه‌لی بر کیسی طابوره پناه کتوروب قورلمغه قرار ویردوکده بو

معرکه‌دن صوکره صاحب سعادت امرای عظام وکبرای ذوی الاحترام ایله مشاوره ایدوب قرار ویردیلر
که بالذات برداخی طابوردن دیشره چیقمغه صرفنظر ایوب قدر همان قلعه محاصره‌سنه برکیا یوشوب شاید
که قلعه قحطی ایله یوکلنوب امانه کتوره یوز دیو امید ایله قلعه‌نک دورت یانی احاطه ایتدیلر
شاه عجم بو تدبیره وقف اولنجه بی‌پروا اوتکنجه کنه تعداد طرفینه اولاشن بیک مقداری
قزلباش کوندروب اوندن صوکره اوچ بیک یوک بلکه آرتوق ذخیره دوه وقطار ایله قوش قلعه‌سی
جوارینه یتوروب لشکر اسلام قارشولرینه غلو ایتدکده دولتمیز یارالمیوب اونده داخی
خیلی سکبانمزی شط صوینه توکوب دنیچه سین طعمهٔ شمشیر اولنوب محصل قوشیلیق وقتی ایدی که
دیده بصیر تمیز ایله مشاهده ایدردوک بو عظیم ذخیره وقوت وباغ وطاوغه دکین کمیلر ایله قلعه‌یه
تولدی اول جهلدن لشکر اسلامنک بیلی بوکولوب بر اغورده قلعه‌دن نا امید اولدق الهی
کند وحالمزینه منجر اوله دیو بوافسرده فکرلرده ایکن شاه عجم بو حوادثدن خاطر جمع حاصل ایدوب
قزلباش مره قومیه دیوب دورت یانمزدن یوللرین کسوب بالذات شط وفراتدن حتی که بر
بجردن قوش اوچورمیوب ظالم قزلباش آتی ایاغی آلتی شط وفرات کیبی صولر که هر بری طونه
صوی طغیانده در هر جای کبی کوروب حله وکربلا وفلوجه وسیب طرفلرینه آتنی چالوب
محل مذکورلرده لشکر اسلامنک سکب وپاشالر ماننده وآت وغلالی نامنده اولان جهلیکیلان
کوروب حلده اولان اصلان پاشا وقاپوقلی عرب بر طریقله تسخیر اللدیلر که تقریرندن
ذیل لر قاصر وتحریرندن قلملر کاسر دور محصل هت لرده ور کار دوی همایونه بر وقیه ذخیره کلمیوب
هر کیم اولدن بر ذخیره چوق تدارک ایتدی ایسه حالا کیمین چیب دکیمین صاترار دوفرنک
اوجوز لوغی بو منوال اوزره دور که ذکر ایده روز بر وقیه اون برغوشه بر وقیه یاغ ایکی
غروشه بر وقیه خرما بر غروشه بر کیله اریه سکز غروشه اتمکنک اوج درهمی بر آقچه وآت
اتینک بر وقیه‌سی قرق آقچه‌یه صاتلور اولا نازک طبع جانلر که بغداد نی نزاکت ایله بیلرلر ایدی
شیمدی آت اتنک کورنده صلوات کتوروب اولدیلر اول ظریف جانلر که مصری کتان کوینک
کیمک عار ایدرلر ایدی شیمدی اسکی چادر بزندن دیزه اینمز کوینکلر ایله فرح کسب ایدر اولدیلر
اول حوضی پسند ایلمزلر که فتوه اوده قزلباشی جیشی ایله جنت دیجوره دوتر لر ایدی شیمدی
ادناسنی اوچ میل یولده مشاهده ایدنده رستم زال التشبیه ایدر اولدیلر اول قوچاق بیکیتلر که
قزلباشدن دمتق المنی امید ایله کلورلر ایدی شیمدی کند وچادر دوابلرنک یوزنده قیوب الخ





جانلرین قورتارمغه منت بیلورلر اولدیلر اول منعم اکابر که کومش نقشلو آنکره صوبه بو جی ایله چای
کیدرلر ایدی شیمدی سمر بو ایلکی کوزنده تخته حکرا اولدیلر اول جهلدن که اردومزک دورت جهتدن
بر حصه سی آتلو دورمایی لشکر اسلام یایاق وپریشان قالوب دوراکر بر تره بر ایله کوچلوا ولکب
نه سنکنک اورنه سابینخانه سی کتوروروار ونه جبه خانه وتوپخانه مزک بر فردنه ایلتو ایدنک وار
همین بوفکره قالمیشوز که سلطان سلیمان دورندن بروکلده نصوه وایشغال الدین بالیز ونک
اندازتوپ لری قلعه‌ده قالمسا ایچون کتورمشلر ایدی بو یله یورتده قویماقدن آل عثمانه نام ونک دور
دیو صاحب سعادت تواند بیش ایله هلاک اولوب ور بنجه دفعه یاردم وخزینه ایچون استقلاله ادیلر
کوندرلشدو بر نسنه اثری ظاهر اولمدی بلمز قزلباش لشکر قتار اولدیلر بو خبیث سعادتلو خواندکار
حضرتلری لشکر اسلامنک حالی نکسر یوزندن کتورنک ایلتسر همان معنی ورکه ترکیلرده سویلنور
نه بغداددن نه بصره‌دن کلور وار نه کیدی عثمانلودن بر یاردم وار بله بوآنده که خزینه ویاردم
کلیه او لا شمغه احتمال وار ایدی فما سوندن بو یله خواندکار حضرتلری بالذات کلا ایداد مره تیمز
نیچون که قضیه بو مضمون اوزره در بر یا نمزده دیاله صویی بر یانمز شط انکه فرشاه عباس اوکمز بغداد
مکر بزه خدادن اوله امداد محصل کلام دورت آیدن بر دو بوند امتلو کردابه کیمیده وشمیش دکلدورکه
بزم بو احوالمزه مطلع اوله بزم روحم بیله فهم ایده روز که شاه عجم بهر تدبیرکه ایلدیسه تقدیره موافق
کلدوکی محض حضرت علی کرم الله وجهه کراماتی اثرندن ایدوکی شبهه یوقدور بلمز امام اعظم حضرتلری
بزم حینمزدن همتی سست اولدی غی نه سبب‌دندر بو خسته انجوم قندشرینی وروح لطیفی ایچون اول حضرت
درکاهنه پناه وتوجه ایدوبدور بزم روحم بو نکته رازه یتدکده بو عجب کلماتی جهرا اوقیوب همان
شیوه ستر ایله مابینمزده مخفی دورکند رایدی بیز که خودبین لرده سواسندن سلامت اوله بیز آمین یا معین
مخفی سویلیه کار دوفرده چرستنه لیق مستولی دور که بوولاتینک آب وهواسی قزلباشنک اکری قلیچی
کیبی کلمکده دور ایچ اغریسی واستفراغ حتی وتزله ورکم مفاجات دیا جموم بو یله رز وبلالردن کیمی
سعادت لو باشرک دور بر دو اینچه اول جانشجه همان یاران صفایه داخی سلامیزی یتوروب
حلاللیق دیلیه سیز آخرت حتی جلال ایتسونلر الحکم لله الواحد القهار همان بو بنیاد شکرمز وار ورکه
بقیه عمرمزی امام اعظم تربه‌سنه صرف ایلدوک یاران باصفایه داخی باسرهم مکتوبلر یازوب کوندرشوز
قصور ایدرلرینه نظر ایتسونلر انجق اولدی زیرا هر سطر یازنجه دستمز کلدی دیو اوچ دورت دفعه ورکنمیق
دافع اولور ظالم قزلباش ایسه کوزی لشکر اسلامی سو یله آلوب وفورده قوتینه سکزه ورکبی طاپورمز

او زرینه سکردوب تا خنه قرنک اطرافنه کسه ور چه کیجه لراو غرسی و چه کوندوزلر و غرسی
متلرد ور که کیجه لر فانوسلر الیارده و قرنک آراسنی کزوب روزکار رفیقه کیجه نه بیلیردن قوشاقری
جزه بیلورز و نه الوفردن بر قمزی اکیه الوفر برشه قلوبدور حالا الله دن غیری کیمسه بیلمز مشروح
تحریر اولنه یوز بو بلیه مکتوب ضمیمه خفاکه مصیبت روز محشر بو کونلر قرنک بیسنی اولمز اخی بیت
بو بنکا کوره قیاس ایله سیره والسلام **ذکر توجه رایات آفتاب اشراق از عراق بصوب دار السلطنه قزوین و**
**نشان بعزم قشلاق** چون بشهادت کفتار اعادی چهره دستی دولت بدبنیاد در فتح دیار و
بغداد بر چهره یقین پیوست و موکب همایون از ان ولایت چنانچه گذشت بار سفر رحجت بست بعد از ورود
بجدود همدان روزی چند در ییلاقات آن خطه خلد مانند رحل اقامت افکنده همت والای متوجه انتظام
نظام و انتظام مهام دار السلام و رعایت و مراقبت و ملاحظه سایر عساکر ظفر فرجام فرموده تا بر
عالمیان عیان شود که عیار جان فشانی و حسن خدمت را در دار الضرب امتحان فدویان گرفته بسکه قبول
عنایت و احسان میرسانند با رقه از بوارق عواطف خسروانه شامل حال صفی قلی خان امیر الامرای عراق
عرب که در معمار قلعه داری کوی مسابقت از امرای عالی مقدار ربوده بود فرموده خدمت تولیت روضات
مقدسات سدره مرتبات را بتغییر سار سلطان بیکدلی بو می الیه کرامت و بنا بر ظهور مردانگیها که در آن
ولا از وی بعد وقوع پیوسته بود خدمتش را بشیر علی ملقب نموده فرمان همایون نفاذ پیوست که خسرو میرزای
گرجی داروغه دار السلطنه اصفهان از اهم کارهای عمارات روانه روضات مطهرات شده بمرمت و تعمیر قلعه
بغداد و احداث برجهای عالی و حفر خندق و سایر امور لازمه قیام نماید و بدل مستحفظین که در آن مدت
قلعه داری کشیده بودند تعیین و جمع عسکری چند از جنود نصرت بمنازل و اوطان خود گردیده و چون
ملاحظه عرض عساکر ظفر ماثر و رعایت و مراقبت ایشان برذمت همت شاهانه فرض بود از همدان بساط
نقل مکان درانجا بملاحظه سپاه ظفرنشان قیام نموده باز ای جوانبهای غزای کرجستان و معارک
دار السلام بغداد ابواب اعطای جایزه و جلد و و لوازم نوازشها در دلجوییها بر روی جنود مسعود گشوده
و کردیی که با راده ملازمت از راه عزت و همت مرافقت موکب ظفر قرین اختیار نموده ما بواب
انواع شدائد سفر بر روی خود گشوده بودند بشرف ملازمت خاصه شریفه ممتاز و سرافراز فرموده در
سلک قورچیان عظام و سایر عساکر ظفر انتظام انتظام داد و چون رعایت جانب حزم و احتیاط از معظمات
امور جهانداری است از لشکر نصرت شعار سه هزار نفر اختیار و بسرداری زمان بیک ناظر بیوتات
روانه سرحد آذربایجان نمود که در آنجا بقورچی باشی و جنود مسعود آن حدود پیوسته باتفاق یکدیگر از خیر





آن کشور با خبر باشند و بنا بر آنکه حافظ احمد پاشا سردار رومیه بهنگام رجعت از راه خیرخواهی بنده ذر آمده
چنان مصلحت دیده بود که خاقان رعیت پرور قطع نظر از آمد و رفت عسکر فرموده بتقریب
رسانیدن تعزیت سلطان عثمان و تهنیت جلوس سلطان مراد نامه صداقت عنوان بسلطان مراد خان
روان و دران نامه نامی اشعار رفته بود که ملک بغداد که ملک موروث این دودمانست نموده آید
و محمد آقای ایلچی سلطان عثمان که در زمان حیات وی طریق سفارت پیموده در درگاه آسمان جاه بود و مصطفی
آقای ایلچی سردار که در دار السلام موکب ظفر احتشام پیوسته او نیز ملتزم رکاب همایون بود در باب فرستادن
نامه همایون و ارسال رسول دلایل معقول بعرض اقدس میرسانیدند بنا برین بصوابدید رای زرین طهماسب
قلی سلطان شیره ذیلی بسفارت روم موسوم و باتفاق ایلچیان مذکور با نامه همایون بجانب آن مرز و بوم
گردید و بعد از فیصل قضایای مذکور عموم لشکر فضا هجوم را بمنازل و اوطان خود شرف رخصت ارزانی
فرموده با بلشکر هامی موکب ظفر قرین متوجه دار السلطنه قزوین گردید و دران خطه خلد آیین ابواب انجاح
مرام بر روی خواص و عوام گشوده ایلچیان ندر محمد خان فرمانروای بلخ و پادشاه روس را که از راه
تجدید عقد صداقت باستان سپهر منزلت آمده در آنجا منتظر ادراک شرف ملازمت بودند بمجلس بهشت
آیین طلب نموده هر یک از ایشان بشرف بساط بوس سربلند گردیده بعد از گذرانیدن مکاتیب و هدایا مرخص
و مشمول عواطف بیکران پادشاهی معاودت بولایت خود کشتند و چون باذخران دامن آتش قرب ورود
زمستان گردید بهوای قشلاق عنان عزم خسروانی ... بصوب مازندران بهشت نشان منعطف
گردانیده فصل زمستان را در آن خطه ارم نشان بسیر و شکار گذرانیدند **اسامی سرکردگان عالم بقا**
که درین سال فرخ فال بجهان جاودان انتقال نموده رخت **طهماسب قلی خان** ترخان ترکمان
حاکم دار الامان کرمان بود که درین سال طریق عدم پیموده ایالت دار الامان با میرخان مهردار عرب
سوگلی که از امرای بزرگ ذو القدرست کرامت شد **دیگر میرزا ابو طالب** رضوی است که از اجله سادات
عالیدرجات مشهد معلی و متولی آن آستان عرش آشیان بود او نیز درین سال بجهان جاوید انتقال نمود
و شرح حال مسافران عالم بقا در محل خود در فرده کلک وقایع نگار رسیده ان شاء الله تعالی **گفتار در**
**سوانح اقبال سال چهل و یکم جلوس همایون که مطابق هزار و سی و شش هجری و مطابق توشقان ییل ترکی بود**
بشکاران قوی ثامیه که از راه نزول سلطان سریر چهارم در قشلاق بروج قوی از تدبیر و تصرف معزول
بودند و یکباره با نتقال این خاقان بهمال بعد از انقضای شش ساعت و پنج دقیقه از شب یکشنبه
دوم ماه رجب سیت الشرف خود دست اقتدار بآراستن بزم بهار و انجمن رودکار گشودند و بزم آرایان

مجالس بهشت آیین بترتیب جشن نوروزی خاقان روی زمین اشرف بقاع ارم قرین مازندران را
رشک نگارخانهٔ چین و غیرت خلد برین ساخته بساط خوشدلی و انبساط در بهرکل زمین انداختند
جهان پیر دیگر باره جوانی از سر گرفت و ساحت گلستان که افسرده تر از خاطر تنگدستان بود شگفتگی
و شادابی از بزم بی پروایی مستان وام نموده درین بهار عالم افروز که پرورش نمونهٔ شب عید و روز
نوروز بوده اورنگ آرای سریر اسکندری نظر زینل بیگ بیگدلی چون مهر انور از ذره پروری در
آمده بازای حسن خدمات شایسته و جانفشانیهای بایستهٔ وی که در سفارت [illegible] و یورش بغداد
اتفاق افتاده بود خلعت منصب والای ایشیک آقاسی باشیگری و لقب ارجمند خانی و ایالت
ولایت ری که باقطاع علیقلی خان شاملو مقرر بود سربلند فرمود و بعد ازآنکه شهریار کامکار
ایام بهار را بسیر و شکار آن دیار بسر آورده هوای مازندران آغاز گرمی نمود چون [illegible]
حرکت لشکر قیصر رسیده عنان عزم خسروانه از قشلاق مازندران بمعمورهٔ جنت قرین قزوین منعطف گردید
و دران ولا چون [illegible] خاطر والا اتفاق انتظام مهام آذربایجان و گرجستان بود موکب همایون
در سلطانیه بار اقامت گشوده و از سوانح اقبال که درین سال باستقبال موکب اقبال آمده نخست
ارسال [illegible] بیگ [illegible] که دران ولا بنابر ظهور [illegible] کاردانی و قابلیت بپایهٔ ارجمند [illegible]
بیگلربیگی سربلند شده بود بدار السلطنه تبریز بود و باعث بر صدور این فرمان آنکه چون خبر شورش
جمعی از رومیان سرحد و انجمن [illegible] بموکب ظفرنشان رسید مقرر گردید که خدمتش [illegible] اقامت بآن ولایت
کشیده باتفاق امرای آذربایجان بدفع فتنه و فساد رومیان آن سرحد و ارباب افساد اکراد آن دیار
و بلاد قیام و اقدام نماید دیگر از سوانح دولت افزا خلاص و نجات [illegible] خان امیر الامرای شیروان
از زندان اقتدار موراو نمک بحرام و سایر گرجیان کم نام بود که بعد ازآنکه در راه [illegible]
[illegible] بآن شد گرفتار کمند اقتدار آن طایفهٔ غدار گردیده مدتی در میان ایشان گذرانید [illegible]
از [illegible] خود را بمواعید مرغوب فریفته [illegible] ایشان رخت فرار باردوی [illegible] خان قورچی
باشی کشید و خبر ورود وی بعرض خاقان بنده پرور رسیده بتجدید بایالت آن الکا سربلند و متوجه
شیروان گردید دیگر از سوانح این سال [illegible] تسخیر قلعهٔ خشته است که بعد ازآنکه در سال گذشته
بشرحی که گذشت سلیم خان شمس الدینلو حاکم و سایر مستحفظان قلعهٔ مذکور را [illegible] فتنه و شور
ترک قلعه داری کرده باردوی قورچی باشی پناه آورده بودند فرمان قضا جریان [illegible] یافت که
عنان عزیمت بتسخیر قلعهٔ مذکور منعطف ساخته در گرفتن آن حصار استوار رایات اقتدار برافرازد و [illegible]

بالشکر

بالشکرگران که جمعی از ایشان در قشلاق قراباغ باتفاق وی [illegible] آمده قورچیان حسب الفرمان
بسرکردگی [illegible] بیگ ناظر بار اقامت در اردوی قورچی باشی گشوده بودند بر سر قلعهٔ خشته رفته قلعه را
محاصره نمود و چون [illegible] سبب [illegible] آوردن اسباب قلعه گشایی کار بر درون قلعه داران دشوار شد
مرتضی پاشای کوتوال زد صلح و صلاح در آمده بشرط آنکه دست اقتدار لشکر ظفر شعار از گریبان جان
رومیان قلعه دار کوتاه بوده هر کس بهر طرف که خواهد برود و هر که خواهد بماند بسپردن قلعه مایل شد بعد از
تاکید قواعد عهد و پیمان قلعه را سپرده خود با جمعی که هوای اقامت این ولایت در سر داشتند باردوی قورچی
باشی پیوسته نقش امانش موافق دلخواه نشست و آنان که رفتنی بودند طریق مراجعت بدیار خود پیمودند و
چون قلعهٔ خشته مجددا در حیطهٔ تسخیر سپاه کشورگیر در آمد بنابر سپردن قلعه بدان [illegible] سلیم خان
صاحب تقصیر و حکومت آن ولایت بشمخال خان [illegible] مفوض گردید دیگر از سوانح اقبال ارتفاع غبار
و اشتعال نایرهٔ قتال و جدال میان طهمورث ندامت مآل و موراو بدسگال و تبیین این مقال آنکه چون
دیگ اشتهای افساد موراو نمک بحرام چنانچه گذشت باب تیغ عساکر ظفر فرجام در گرجستان از جوش
فرونشست و بسیاری از [illegible] و عظمای گرجستان کارتیل در آن معرکه عرضهٔ تیغ تلف گشت تا فی الجمله
موافقتی در میان طهمورث خان و موراو [illegible] بود بایکدیگر [illegible] مخالفت بر سر حکومت کارتیل در
میانه کار بنزاع و جدال کشید موراو منهزم و گریزان گردید بعد از آن چون در گرجستان مجال اقامت نیافت
بدترین حالی از احوال یعنی مصراع حال سگ حال که به حال شغال بسرداری که بر سر اباظه پاشا [illegible]
پیوسته [illegible] تافت و دیگر خبری از آن پلید بگوش کسی نرسید اما طهمورث خان بعد از
انهزام آن نمک بحرام [illegible] بحال پریشان خود گشوده از بیراهه رویها و نافرمانیها که کرده
بود اظهار خجالت و انفعال نموده دست توسل بدامن دوستی و آشتی زده داود خان ولد الله وردی خان که
دران ولا بصوابدید قورچی باشی سرکردهٔ فوجی از عساکر ظفر جلیس در قلعهٔ تفلیس [illegible] استوار کرده ابواب
[illegible] بر روی او گشوده با امید آنکه [illegible] خود را بزلال عفو و بخشایش خاقان [illegible]
کرده غبار تشویر بدر آرد وی را شفاعت خواه گناه خود ساخته بارسال مکاتیب و اهدای هدایای [illegible]
کار را بجایی رسانید که داود خان [illegible] معروض پایهٔ سریر اعلی گردانید و عریضه نامهٔ
طهمورث خان را عرضه داشت شفاعت مضمون داود خان در حینی که موکب همایون از یورش بغداد بصوب عراق
مرحله پیمای بود منظور نظر آفتاب اشراق تقصیرات گذشتهٔ وی بعفو و اغماض مقرون و پرتو عاطفت مشعر
بر عفو و بخشایش طهمورث خان جلوه گر گردید و چون مسئول داود خان دربارهٔ وی بعز قبول رسیده بمکنون ضمیر

همایون بواسطهٔ پیغامهای زبانی نسبت بطهمورث خان مطلع گردید تا یکباره خاطر عاطر غبارآلود او را از
کلفت و تشویش رهانیده پیغامهای خاقان گیتی‌ستانی را بار دیگر رسانید و هدیه و سوغاتی با معدودی
چند از نزدیکان بمهمانی طهمورث خان روان شده و او نیز از راه صداقت و اتحاد باستقبال ایشان شتافته
ابواب گونه‌گونه مهربانی و مهمان‌نوازی بر روی ایشان گشاده خان مذکور منشور عفو و بخشایش
بوی رسانیده خلعت تشریف الطاف خسروانه مستمال و امیدوار گردانید در خلوت حرف پیغامهای زبانی آن
حضرت را بمیان آورده تقریر نمود که ولی نعمت جهانیان میفرماید که او از عهد صبی نعم گوناگون تربیت و
عنایت ما نشو و نما یافته و ما را بواجبی می‌شناسد و بر چگونگی مزاج اقدس اطلاع دارد و در این وقت اگرچه
رقم عفو و اغماض بر جراید جرایم او کشیده و ذرّی ندامت و پشیمانی ظاهری او را بافسر عفو و بخشایش سربلندی
بخشیده‌ایم اما دانسته باشد که تا قلب وی از زنگ معاذیر [illegible] خود را از بوتهٔ گداز اخلاص و بندگی
ته دلی بسکهٔ قبول نرساند و نسبت گنهکاران تیغ بر گردن خود را منظور نظر کیمیا اثر نگرداند بپایهٔ والای
عفو و اغماض ته دلی نتواند رسید باری چنان کند که بعضی خدمات شایسته و ظهور اخلاص و بندگیهای
بایسته صدق سخنان خود را بر آیینهٔ ضمیر خورشید نظیر عیان و بابن وسیله خود را شایستهٔ ادراک سعادت
خدمت و قرب حضور تواند گردانید و چون آن لآلی آبدار مانند گوشوار در گوش قبول طهمورث خان
رسانید بتکلیف خیرخواهی پوشش در میانه او و اتباع او را که در زمان نافرمانی در بر داشتند بلباس
آدمیانه قزلباش مبدل گردانیده بشرط و پیمان او را از جملهٔ فدویان جان‌نثار و خود را در خدمت شهریار
کامکار عذرخواه گردانیده و متکفل کار او بار روی گردانید و بعد از معاهده و پیمان عنان عزیمت بجانب تفلیس
انعطاف داده حقیقت حال را عرضه‌داشت نموده بدرگاه جاه و جلال فرستاد دیگر از سوانح این سال
تجدید توسل ابازه پاشا باستان اقبال و خلاصهٔ این مقال آنکه ابازه پاشا چنانچه در محل خود ایمائی
بآن شده بظاهر کار اظهار عقیدت و اخلاص بآستان دولت کرده بپای سر گردون مماس کرده متوسل بدولت ابد [illegible]
شده بود و مضمون مصرع از کوزه همان برون تراود که در اوست قلب وی از دوده دعویهای بسکهٔ قبول نرسید
در این حال فرخ فال که آوازهٔ فتح بغداد بهم سفر برید صبا و شمال اقطار آفاق را فرو گرفته نوید جاه و
جلال متوسل سلطنت بزوال حجت نموده دیگر باره ابازه پاشا چون خلیل پاشا را بفرمان سردار عسکر
بیشمار گوشمال خود دادن [illegible] از در دلخواهی و اظهار عقیدت و اخلاص در آمده از حرکات ناهنجار خود که
از آنها [illegible] اموال تجار بود عذرها [illegible] کار متوسل گردید بنوبه زینل بیک قورچی [illegible] که
سال گذشته گرفته محبوس داشت و شهرت داده بود که بقتل وی جرأت کرده مطلق العنان ساخته روانهٔ درگاه

معلق گردانیده وجه [illegible] آن داشت که چون خلیل پاشا بر سر او لشکر کشید از عنایت سلطانی لوازم امداد و
اعانت بتقدیم رسید و چون حصول مقصود وی مقرون بمصلحت دولت نبود فرمان همایون بعز نفاذ رسید که
عیسی خان قورچی باشی با جنود ظفر ورود در حدود ایروان اقامت نموده از شور و شر عسکر روم و دست
درازی ایشان بآن مرز و بوم خبردار باشد و ابازه این معنی را عنایت بی‌اندازه شمرده چون خبر قرب ورود
خلیل پاشا بحدود ارزن الروم معلوم وی گردید بپشت گرمی امداد لشکر ظفر شعار با فوجی کثیر از قلعه
قدم جرأت بیرون نهاده و بیخبر خود را بر سر منقلای عسکر سردار زده بسیاری از ایشان را عرضهٔ تیغ فنا و گروهی
را که خلیل پاشا و حسین پاشا از آن جمله بودند اسیر و دستگیر گردانید و چون خبر دار و گیر ابازه بسردار عسکر
بیشمار روم رسید عنان عزیمت بمحاصرهٔ قلعهٔ ارزن الروم در دفع و رفع فتنهٔ وی منعطف گردانید و مدت
چهار ماه بمراسم قلعه‌داری [illegible] از اشتداد برودت زمستان کار بر وی تنگ ساخته رایت معاودت بدیار روم افراخت و
ابازه پاشا حقیقت [illegible] خود را بپایهٔ سریر اعلی عرض نموده مترصد آن بود که از جامخانهٔ الطاف پیکران
بتشریف امتیازی سرفراز شود چون قامت عبودیت و اخلاص او بپیرایهٔ استقامت [illegible]
اظهار نگاشتند که اگر گفتار ابازه با کردارش موافق و در قانون اخلاص‌مندی ضرب و نقش با هم مطابق بود
می بایست که سر و زنده رومیان را از راه وفور اخلاص بدرگاه خلایق پناه فرستد تا بر عالمیان عیان شود که
زد و خورد وی با رومیان بزور بازوی دولت‌خواهی این دودمان بوده باری باید که بعد از این چنین نموده
مانند ترازو باندک چیزی کجی بهر طرف رو نکند که گفته‌اند نظم دلی باید که ایمن جانی از سنگ ٭ که تواند
زدن در کار ما چنگ ٭ اگر این جان و دل داری بیا پیش ٭ و گر نه باش بر آزادی خویش ٭ و شرح تعبیه
این مقال حواله بسال آینده است دیگر از سوانح جرأت افزای این سال ظهور شر و شور کارکنان دولت آل
عثمان در قتل ایلچیان است که با آنکه صدور این اجرا ناپسند در عهد سلطنت هیچیک از سلاطین روی زمین روی
ننموده و سفرا و پیغام‌گزاران بمقتضای وما علی الرسول الا البلاغ از آسیب تعرض پادشاهان نافذ
فرمان در امان بوده ایلچی بیک قورچی قاجار را که قبل از وقوع فتنه و فساد بغداد از درگاه جهان پناه
برسم سفارت نزد پادشاه روم رفته بود بنگام حرکت حاکم قراحمید او را از هم گذرانیده و طهماسب قلی سلطان
شیره ذیلی را که بعد از شورش بغداد بدستور در حجابت بآن دیار و بلاد نهاده بود ارکان دولت عثمانی
بتیغ معاندت که بر روی یکدیگر کشیده رفتن ایلچی را منافی مطالب خود میدیدند از هم گذرانیده رقم هلاک بر
[illegible] کشیدند و همچنین حاکم حلب با آقا جلال گرگراقی که برات آمده رفاقت او را ایام دوستی و وفاق
بآن دیار اتفاق افتاده بود از [illegible] فرصتی در آمده بطمع مال او را بقتل رسانید و بضاعت و اموال او را که اندوخته

ماه و سال ببسیار بود بحیطه ملک و تصرف خود کشید اکنون گوییم که اگر صد و دو این امور نامعلوم باشد و
فرمان سلطان روم بوده در کشش مقت طریق دوستی و کم فرصتی نموده و اگر کارکنان دولت قیصر
بخود سر باین حرکات منکر اقدام نموده اند هر آینه ابواب اقتدار فرمان فرمایان و چاکران دولت بر روی
خود گشوده و بر به بر تقدیر نانی که ازین خمیر پخته شود سزاوار خوان پادشاهان کردن شایسته و از بحاب
که زین خدیو خداشناس که قانون بزرگواری و اساس جهانداریش دستور العمل پادشاهان جهان است این قطعه
نا پخته را شایسته سر خوان عدل و احسان خود ندیده محمد آقا و مصطفی آقا ایلچیان روم را که قبل از فتح
بغداد و بعد از آن بآستان آمده مدتها ذله بند موائد خوان احسان بودند مشمول عواطف گران
رخصت انصراف بدیار خود کرامت فرموده **دیگر از قضایای بدیعه و سوانح عجیبه این سال** قضیه کیتحال شاهزاده
فرخ لقا امام قلی میرزاست که وقوع آن در نظر ارباب فکر و نظر روشن آینه عدل و انصاف پادشاه
رعیت پرور بوده چه در دیده معنی بین صورت این معنی جلوه گاه است که در جهان دوستی و اقلیم محبت و نیکی
چشم پدران بوجود فرزندان بوده و می باشد و هرگز کسی حق بیار روا نمیدارد که از هیچ رهگذر غبار
ملالی بر آینه خاطر فرزند ارجمندش نشیند مگر آنکه از وی امری غریب صورتی روی نماید که خلاف آیین
منتهی در مرآت ظهور چهره گشاید چنانچه از حضرت ابراهیم علیه التحیه و التسلیم نسبت بگرامی فرزند اتفاق
افتاده که کریمه و فدیناه بذبح عظیم از آن واقعه خبر داده زهی خاقان دادگستر و شهریار رعیت پرور که
بنا بر نظام مهام رعایا و آسودگی و اهلیات کافه برایا قطع نظر از علاقه پدر فرزندی کرده گزند
بفرزند ارجمند روا دارد و مؤید این مقال صورت حال شاهزاده سعود خصال امام قلی میرزاست که با آنکه بدو
محبت پدر بزرگوار نقش هر آرزو که بر صحیفه خیال می نگاشت باشاهد حصول آن هم آغوش میشد درین سال
خیر مآل بر زور نشئه باده رکب هوای ایام شباب قدم از شاهراه ادب و داد آب فرا گذاشته با حاجب
عین الکمال گرفتار گردیده و بفرمان پدر بزرگوار چشم ظاهر بین از تماشای وضع روزگار پوشیده از اطوار
نا هنجار خود دید آنچه دید **نظم** هیچ دشمن بدشمن آن نکند * که کند مرد کم خرد با خویش **ذکر توجه موکب ظفر
نشان معبود قشلاق مازندران نزهت نشان و ایام اقامت آنحضرت در آن** چون بادخزان بتماشای باغ و بستان
آمده زمان خوش شیبهای گلزار بنجوان مازندران رسید و خاطر اقدس از ترک تازی دمایت و دستانداز زمستان
بسرحد قلمرو همایون مطمئن گردید شاهباز عزم شاهانه بهوای صید و شکار مازندران خلد آثار بال پرواز گشوده
موکب همایون از سلطانیه بعزمیت آن خطه خلد نشان مبرد و چون بانجه راست نظرات ساحت آن ملک
پرتو وصول افکنده هر گل زمین از بساتین آن جنت خلد برین از فیض قدوم حضرت دی زمین رشک نگارخانه





چمن گردیده نوبت مجلس آرایی عشرت و نشاط و زمان جرعه پیمایی مسرت و انبساط رسیده و دران نزهت آباد چون
باده عشرت در جام و شاهد کام هم آغوش مرام خاقان گردون غلام بود تا مدت اقامت قشلاق بسر رسیده
کوکبه سلطان بهار در ساحت گلزار بار اقامت گشوده و دران حدایق مینو نشان گلبن مرام عیسی خان قورچی باشی
و زمان یک ناظر بهبو نسیم عنایت شکفتن آغاز نهاد بموجب فرمان عساکر فیروزی مآثر را مرخص فرموده
خود بعزم بساط بوس سربلند گردیدند و همچنین دران گلستان بی خزان در خواهید داود خان ولد الله وردی
خان که بموجب فرمان در قلعه مبارکه تفلیس انتظام بخش مهام گرجستان بود بمیوه حصول مرام بار در و بجای محمد
قلی خان زیاد اوغلی که در فنون رسوا و مردود فی الحقیقه مستحق بود بیگلربیگی قراباغ گردیدند هم دران
خطه خلد قرین چون خبر ارتحال شاهزاده پرویز خلف اکبر اندمحمت و دیهیم سلطان سلیم فرمان فرمای
دیار هندوستان بعرض اقدس رسیده بود دواعی صداقت و دوستی سلسله جنبان گردیده تخته بیک یوزباشی
استاجلو را از راه رسانیدن تعزیت و اظهار شدت صداقت و محبت ببشارت آن الیت مامور گردانیدند
اما با برسیدن خبر اندوه اثر ارتحال آن پادشاه بلند اقبال تخته بیک مذکور بمنزل مقصود نرسیده و چون از
راه یزد و کرمان عازم قندهار رود در دار السلطنه صفاهان بتهیه سفر هندوستان مشغول بود بعد از آنکه خبر مذکور
در دار السلطنه مزبور بار اقامت گشوده و از غرایب اتفاقات آنکه بر اثر رسیدن این خبر ملالت اثر خبر
سفر گزیدن دو پادشاه دیگر که یکی ابراهیم عادل شاه و دیگری سلطان محمد قطب شاه بوده از آن کشور بعرض
خاقان بلند اختر رسیده و ملال انگیز خاطر اقدس گردیده و همچنین از غرایب امور آنکه چنانچه در طی واقعات
زمان شاهنت نمکال گذشت در یکسال سه پادشاه نافذ فرمان در هندوستان وداع تخت و تاج کرده
تاریخ ارتحال ایشان زوال خسروان بوده **اما واقعه ارتحال نور الدین محمد سلیم پادشاه** که از جلالت حسب
و نسبش عقل سلیم آگاه است آنکه در حینی که از سیر سر ولایت کشمیر بدار الملک لاهور طریق معاودت می نمود
بلدی عرض مرض در عرض راه نور ستان رجان انتقال نمود و بعد از سوخ این داهیه عظمی در میان اولاد و
احفاد آن پادشاه والا نژاد بر سر تاج و تخت پادشاهی منازعه و مناقشه اتفاق افتاده بعد از ارتفاع نوایر
فتنه و فساد خاقان محترم شاهزاده خرم قدم بر اورنگ سلطنت نهاده و خلاصه این قیل و قال آنکه قبل از ارتحال
این پادشاه والا جاه از راه دوستی که با فساد مفسدان در میان شاه و شاهزاده روی داده بود و ترک مملکت
پدر کرده در دیار دکن بسر میبرد و چون واقعه ناگزیر شاه والا سر بر روی نمود ارکان دولت بحکم وصیت
ادعای هنگام ارتحال آنحضرت داور بخش خلف سلطان خسرو مکحول را که سلطان بلاغی مشهور بود بپادشاهی
اختیار و ملقب بشیرشاه و خطبه و سکه بنام او نموده و سایر شاهزادگان که حاضر بودند پادشاهی وی را

پذیرفته طریق کورنش و تسلیم نمودند اما شاهزاده شهریار که خلف صلبی از شاهزادگان دیگر کوچکتر بود سر باین ماجرا فرود نیاورده خود را بلاهور رسانید و بحکم وراثت بر تخت سلطنت نشسته خزانه و فیلخانه و جباخانه پدر را که در قلعهٔ لاهور بود فور شهور بود بدست آورده اعاظم امرا و اعیان آنجا پادشاهی شهریار را پذیرفته از دل و جان کمر اطاعتش بر میان جان بستند و در ولایت لاهور خطبه بنام او بلند آوازه و سکه باین آیین که مصراع سکه زد بر زر در عالم شاهان شهریار تازه گردید و بداد و دهش لشکری گران فراهم آورد و بعد از قرب ورود اردوی پادشاهی خود در لاهور اقامت و آن لشکر گران را سر کردگی امرا و اعیان آنجا باستقبال معسکر اقبال روان و مقرر فرمود که اکر امرا و ارکان دولت پادشاهی ترا امر سلطنت پسرزاده را بر نپذیرفته باره در مخالفت شهریار اصرار نمایند با ایشان از در کیر و دار در آمده بدفع ایشان بپردازند و چون خبر قرب ورود لشکر لاهور بآصف خان و سایر امرا و ارکان دولت پادشاهی رسید سلطنت شیرشاه را مقرون بمصلحت پادشاه شمرده فوجی از سپاه را بدفع لشکر شهریار مامور گردانیدند و پیشتر از آنکه آن دو لشکر بیکدیگر برسند با بهای مهیبان خاطرنشان امرا و عظما و اعیان لاهور کردند که پادشاهی شیرشاه بحکم وصیت پادشاه بوده و اتفاق سایر شاهزادگان و خواتین معظمه برین معنی گواه است و وقوع این مراسله سنگ تفرقه در جمعیت آباد سپاه لاهور افکنده هنوزی که هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند مصلحان خیراندیش دو سپاه را از راه صلح و صلاح بحکم وصیت پادشاه راضی گردانیدند و اکثر لشکر شهریار با امرای اردوی بزرگ پیوسته در موکب شیرشاه بجانب لاهور روان گردیدند و چون شهریار از صورت واقعه خبردار گردید رخت فرار بقلعه کشیده بناچار متحصن گردید و سلطان بلاغی بی ارتکاب زحمتی و تحمل مشقتی داخل دارالملک لاهور گردید و سلطان شهریار را بدست آورده میل کشید اما خلاصه احوال سلطان خرم که در خدمت پدر بزرگوار همواره معزز و محترم و ملقب بشاه جهان بود آنکه در سالی که بعزمان بدر بجانب دکن و برهانپور روان شد بهم سوزی آن والاگهر سلطان خسرو مکحول برادر بزرگتر خود را از راه عطوفت و مهربانی با خود همسفر نموده بود تا که در عرض راه بدون رضای پادشاه برادر بیکناه را براه عدم فرستاده قدم بر مدارج اعتلا که شاهزادگان نسب نداشت نهاد و رانچه این خبر بشام شعور پدر والاگهر رسیده باغوا و مفسدان بعصیان و طغیان متهم و از ادراک سعادت حضور ممنوع گردید و رفته رفته بلند پرواز همای گرامی فرزند بجایی رسید که پدر عالی گهر بدفع فتنهٔ وی لشکر کشیده در میان اکره و لاهور تلاقی فریقین روی نموده بسیاری از امرا و لشکریان از وی روی گردان و بموکب پادشاهی پیوستند و روزگار روز واقتدار شاهزاده را بر گردانیده تا بیم و هراسان بخت معاودت ببرهانپور و ولایت دکن کشید



وازاینجا بعزم تسخیر بنگاله لشکر بر سر ابراهیم خان حاکم آن ولایت که از امرای عالیشان و خویش صفی بود کشیده بنگاله را بگرفت و خزاین موفور و فیلخانه و اسباب غیر محصور در بنگاله بدست آورده روی عزیمت بتسخیر الهاباس نهاد و چون خبر شور و شر گرامی پسر بپدر والاگهر رسید پسر دیگر خود شاهزاده پرویز را با الغ مهابت خان با لشکری گران بدفع فتنهٔ او مامور گردانیده در حدود الهاباس هر دو لشکر بیکدیگر رسیده نایرهٔ حرب را مشتعل گردانیدند و بامداد اقبال پادشاهی شکست بر لشکر شاهزاده خرم افتاده روی سرگردانی بوادی حیرانی نهاد و در نوبت از راه بنگاله بدکن شتافته گاه در ولایت قطبشاه و گاهی در مملکت نظامشاه بخواه و ناخواه روزگار میگذرانید تا بعزم تسخیر ولایت ته و دیار سند که قرب جوار بدیار ایران داشت طرف راهی گردید و قرارداد خاطرش آن بود که بعد از استیلا بران دیار از راه قندهار خود را بپایهٔ سریر سلطنت پایدار رسانیده مانند بدر منیر کسب نور از مهر منیر نماید بامداد و اعانت دولت ابد مدت ابواب کامیابی و کامرانی بر روی خود گشاید اما چون مقرر بود که دوران نزدیکی چراغ دولتش در تاریکی آباد هندوستان فروزان گردد تسخیر قلعهٔ ته و توجه بصوب ایران در عقدهٔ تعویق ماند لاجرم بخواه و ناخواه بولایت نظامشاه بازگشته روزی چند در آن ولایت اقامت نموده و در بن باند و بود عقد جمعیت امرا و لشکریانش از هم پاشیده پریشانی تمام بار روی داده یافت و دوران اثنا از بیم مواخذهٔ پادشاه نظامشاه نیز دل نهاد آن گردید که خدمتش را از ولایت خود عذرخواسته بدیار دیگر روانه نماید تا گاه ستارهٔ اقبالش درخشیدن آغاز نهاده مهابت خان از راه قرب و منزلت آصف خان و محرمیت حریم حرم پادشاهی با وی از در ناسازی در آمده در میانه آصف خان و مهابت خان غبار نقار ارتفاع یافت و پادشاه از راه رابطهٔ صلت و محرمیت حریم حرم و فور اقتدار و اعتلای شان آصف خان طرف وی را گرفته مهابت خان کوفته خاطر بشاهزاده خرم پیوست و شاهزاده در ورود مهابت خان را مبدا انکشاف تباشیر سعادت نامیده انتظار طلوع آفتاب سلطنت میکشید که خبر واقعهٔ ناگزیر شاهزاده پرویز نیز از گرد راه رسیده باعث رواج کارخانهٔ سلطنت وی گردید و عزم بیرون آمدن از ولایت دکن جزم کرده بود که منهی اقبال باستقبال وی شتافته و اظهار ارتحال شاه پادشاه و الاجاه و اختلال احوال امرا و سپاه را بعرض وی رسانید و این معنی باعث تصمیم عزیمت وی بصوب اکره گردیده از ولایت دکن بصوب مقصد روان شده و آوازهٔ آمدآمد شاهزاده روی باطراف دیار هندوستان نهاده در هر منزل فوجی از لشکر و سپاه پادشاهی از جغتای و افغان و مغول و جهوت بمعسکر وی میپیوستند تا لشکری گران فراهم آمده خبر آمدن وی زلزله در ارکان سلطنت سلطان بلاغی انداخته و

برسیدن این خبر ارکان دولت پادشاهی که در ربقه امور سلطنت را بی شهرستان عقل و فرهنگ
داشتند در سمت میراث رسد پسر و پسرزاده منظور نظر داشته بنای کار سلطنت را بر آن
گذاشتند و باین عزیمت از لاهور بجوب دار الملک اکره روان شده فوج فوج از لشکر و سپاه در
عرض راه از اردوی پادشاه تخلف جسته بمعسکر شاهزاده می پیوستند تا کار بجائی رسید که آصف خان و
جمعی از خواص دربار پادشاهی که در اردوی اعظم بر سر سلطان بلاغی مانده بودند بارسال رسل و رسایل
طریق متابعت نمودند و کوکب اقبال شاهزاده بی غایله کلال و ملال بدار السلطنه اکره نزول اجلال نموده بر
اورنگ سلطنت و پادشاهی جلوس فرمود و چون خبر استیصال سلطان بلاغی و سایر شاهزادها دیر رسید
فرمان والا نافذ گردید که آصف خان و سایر امرا و اعیان ایشان را از میان برداشته خود بسعادت ملازمت
و کورنش سرافراز شوند و بموجب فرمان سلطان بلاغی را که پادشاه ملقب بشیر شاه شده بود با یک
برادر و دو پسر شاهزاده دنیال و سلطان شهریار بجهول ابدیار رخانه عدم فرستاده خود روی ارادت
بدرگاه شاه جهان نهادند بصوابدید او که رای جدید در میان آصف خان و مهابت خان نقار و
بدوستی و محبت مبدل و بدستیاری موافقت ایشان عظمات امور سلطنت انتظام پذیر گردید آصف خان
را مدار علیه کارخانه سلطنت و مهابت خان را سپهدار و صاحب اختیار سپاه دکن خانان ملقب گردانید
و چون گلدسته بند این گلزار یعنی کلک وقایع نگار را در طی گزارش جواهر واقعات زمان فرخنده
نشان خاقان رضوان مکان اشعاری بآمدن سلطان بلاغی باستان سدره نشان لازم و ناچار
بر تقدیر صحت اخبار مذکوره که مؤلف عالم آرا از تجار و مترددین آن دیار نقل نموده مینواند بود
که شبیه سلطان بلاغی در میان شاهزادگان بقتل رسیده خود بجانب ایران گریزان گردیده باشد
و الله اعلم بحقیقة الحال **اما خلاصه احوال ابراهیم عادلشاه** آنکه چند مدت در دیار بیجاپور از ممالک دکن
صاحب تخت و افسر و فرمانروای دفاین وافر و ذی تجملات خسروانه و استعداد زمان دولت او کوس
امتیاز از سایر سلاطین آن دیار ربوده بود و سالهای دراز بنا بر عرض مرضی که مانع رکوب وی بود
بر ردی حرکت و سیر حرکت باستظام مهام سلطنت قیام و اقدام نموده ببارش ابر احسان کشت مرام شعرای
زمان را سرسبز و ریان داشته جوایز و صلات نمایان در رسم ترتیب ایشان مبذول داشت چنانچه نوعی
بازاء نظم بهفت بیت منظومه مشهور بسر که مولانا ظهوری ترشیزی و ملا ملک قمی بالمناصفه بفرمان
وی در سلک نظم کشیده بودند چندان وجه که بشمار مردم ایران نهصد تومان عراقی باشد بایشان احسان
فرموده و پیوسته در مجلس سلطنت با شعرا و ندما و ارباب طرب و اصحاب جشن و عشرت هم صحبت و در علم موسیقی

بیگانه

بیگانه ادوار بود القصه درین سال ایلچیان عادلشاه ان اشغال و پسر بیت دو ساله خود را قایم مقام سریر سلطنت
جاه و جلال خود نمود **اما سلطان محمد قطب شاه** که پسر محمد امین میرزای برادرزاده و دخترزاده محمد قلی قطب شاه
بود چون بر مسند قطب شاهی جلوس نمود جمعی از ارباب اغراض فاسده که سلطنت وی مقرون بمدعای
ایشان نبود وسیلها انگیخته مادر پسر کوچکتر او را بشاهنشگی سلطنت فریفتند تا آن بیگناه را از
مهربانی بجریمه جرم طلب نموده جهان بینش را میل کشید و چون پسر خود سال وی را که موسوم بعلی در سن
هفت سالگی بود بوالا پایگی رسانیده بابراهیم عادلشاه ملقب گردانیدند و هم در آن نزدیکی سفر
ناگزیر اختیار نموده از عمر و سلطنت تمتعی نیافت و بعد از ارتحال وی خلف ارجمند سلطان محمد قطب
شاه را که موسوم بسلطان عبد الله بود امرا و ارکان دولت بر تخت قطب شاهی متمکن گردانیده پایه جاه
را باوج مهر و ماه رسانیدند و بعد از آنکه سلطان عبد الله قطب شاه صاحب افسر و کلاه شد پیشتر از سلاطین
دیگر بامنتسبان دولت و لایت و کرامت از در خلاص و عقیدت درآمده بارسال ایلچیان زبان دان
که یکی از آن جمله خیرات خان بود فاتح ابواب یکجهتی و اختصاص گردید و شرح آمد و رفت وی عنقریب در محل
خود گزارش خواهد یافت ان شاء الله تعالی **اما سفرگزینان شهرستان بقا** از ملازمان سلطنت و الاخلافت آقا بیک
علیقلی خان میر دیوان بود که بنا بر ظهور دوزده انشر و شعور از نوکری خان مذکور رهائی یافته بمصاعد ملازمت
سرکار خاصه شریفه بهنگام غیبت خان میر و بنیابت بامر دیوان بیگیری قیام مینمود و بعد از ارتحال
علیقلی خان در سفر گرجستان چنانچه ایمایی بآن شد حسب الفرمان قضا جریان سرکرده لشکر علیقلی خان و
شغل مذکور مأمور و روان گردیده در اوایل این سال بهنگام معاودت بعرض مرض سفر آخرت گزید **دیگر توهم سلطان
گرجی حاکم باب الابواب دربند بود** که بدولت غلامی این آستان که خواجگی عبارت از آنست منظور
نظر تربیت و از جمله امرای رفیع منزلت شده بود چون درین سال سفر آخرت اختیار نمود حکومت دربند با
لقب ارجمند سلطانی بفرخ بیگ سرکرده تفنگچیان رستمداری کلت شد **دیگر سلو خان ابدالان** که از جمله
امرای عالیشان زمان شاه جنت مکان بود و چنانچه گذشت بنا بر ضعف شیخوخت و فوت قراقت از ایالت
شهرزول و توابع متقاعد و خان احمد خان خلف وی قایم مقام پدر گشت و خود در دار السلطنه اصفهان
بدولت دعاگویی مخصوص امثال و اقران بود تا سنین عمرش از صد و دستعین تجاوز نموده او نیز درین سال
بنجاه طریق عدم نمود دیگر از سفرگزینان شهرستان بقا **یادگار علی سلطان** خلفا است که از طبقه طوالش و جاد
خلیفة الخلفای زمان خاقان سکندرشان و بتربیت و عنایت آن حضرت بحکومت دار السلام بغداد و منصب خلیفه
الخلفایی ممتاز و سرافراز بود و بنا بر آنکه رعایت [illegible] و لاد و جعفر [illegible] بنا بر ظهور عقیدت و اخلاص فدای

ویکجهان شیمهٔ کریمهٔ این والا دودمان آ... خدمتش را بمنصب خلفایی سربلند فرموده در سلک امرای عظام انتظام داده بودند او نیز درین سال بهنگام معاودت از سفر گرجستان در دار الارشاد اردبیل طبل رحیل کوفت و این منصب جلیل بشاه‌تقی خلیفه مفوض گردیده بپایهٔ والای خلفایی رسید **دیگر حکیم سیف الدین مظفر کاشی** طبیب خاصهٔ شریفه که مقرب بساط قرب و محرم حریم انس و بقراط زمان و جالینوس دوران و مدار معالجهٔ اکابر و اعیان اردوی معلی بکلمهٔ طبیب و ذهن ثاقب وی بود در اوایل سال درحینی که موکب جاه و جلال در سلطانیه اقامت داشت از راه ضعف پیری و شیخوخت ودیعت حیات باقرت? گذاشته بعد از ارتحال وی خلف ارجمندش حکیم شمسا که طبیب دار الشفا بود قایم مقام والد ماجد گردیده جای پدر را خالی نگذاشت **دیگر شاهرخ بیگ** قراداغلوی وزیر قورچیان عظام است که بدولت استعداد و قابلیت منظور نظر تربیت و عنایت و رفته رفته باین پایهٔ بلند سربلند گردیده بود و چند ... حال در عوض پایندر بیگ برادر خود که بخدمت اشراف توشخانه در میان آن سلسله ممتاز و یکانه بود و در پای قلعهٔ ایروان? بزخم تفنگ بر جای سرو شد مشرف توشخانه و پس از آن مستوفی قورچیان و بعد از فوت ملک بیگ وزیر قورچیان باین منصب سامی گرامی گردیده و حیدر بیگ یوزباشی قراداغلو که برادر دیگرش بود پیوسته در فضای ... ربال و عزت ... پر پیدا و نیز درین سال در سلطانیه متوجه سفر ناگزیر گردید و با آنکه چون محمد صالح بیگ منشی خلفی یادگار گذاشت اما چون لیاقت این گرامی خدمت نداشت این منصب سامی بمیر ابوعلی که از اقوام میر ابوالمعالی مجلس‌نویس و سزاوار این خدمت گرامی بود مفوض و مرجوع گردید **گفتار در سوانح ملال افزای سال چهل و دویم جلوس همایون خاقان ستوده خصال که مطابق سنه سبع و ثلثین و الف هجری و مصادف توی ئیل ترکی بود** روزگار که بمقتضای **مصراع** سالی که نکوست از بهارش پیداست ❊ صورت حال هر سال را از عیش و طیش و شادی و ملال در آینهٔ بهار آن سال می بیند و از شگفتگی و پژمردگی ازاهیر و انوار آن بهار گلهای پیش آمد حال آن سال را بدست خیال می‌چیند در بهار این سال گلی که از گلزار حال چیده گلهای اندوه و ملال بود و ... گلهای بهار عنبر سرشت که درین بهار دقیقه از دقایق گریه و زاری فرو نگذاشت و جعد مشکین بنفشه و سنبل مگر بویی از غم دواهی که درین سال پر ملال روی نموده برده بود که بدست سوگواری جامه در نیل کشیده گیسوی عنبرین پریشان نمود و چشم خمار آلود نرگس که در انتظار تماشای جشن بهار بود مگر سوانح این مصیبت عظمی را در عالم منام دیده بود که از آن خواب پریشان گریان دیده گشود و نونهالان تاک که هر سال بر اطراف جویبار بستان جلوهٔ خودنمایی می‌نمودند

از نهیب

از نهیب این واقعهٔ جانگزای بر جای خشک مانده سیل بهار از دیدهٔ خونبار گشودند القصه بر خلاف سالهای دیگر که نوروز سلطانی ابواب عشرت و نشاط بر روی جهانیان میگشود درین سال پر ملال چون شب نوروز بروز قیامت آبستن بود و داعیهٔ جشن بزرگ روی نمود کسی را از پیر و جوان و خرد و کلان بخندهٔ شادی لب گشوده و جهانیان مضمون **نظم** دو ماه? بسیر گلستان دماغ می طلبد ❊ ازین بهار که دیدیم بر بهار دگر ❊ عمل نموده از گلزار این بهار گلی بکام دل نچیدند و روی خوشدلی و شادمانی را بجز خواب و خیال نیز ندیدند بالجمله بعد از انقضای دو ساعت و بیست دقیقه از روز دوشنبه سیزدهم ماه رجب این سال اعتدال افروز سلطان چهار بالش عناصر و اجرام جلیل اقامت در بیت الشرف خود افراخته ... گلهای بهاری را از خواب ... نشو و نما بیدار ساخت شهریار کامکار بیخبر از بوالعجبیهای گردش لیل و نهار در عمارات نزهت بنیاد و بساتین فرح افزای اشرف بقاع مازندران بتخصیص منازل جاودانه مشاکل عباس آباد که بحکم **نظم** اشرف هر چه خداداد زیبا بهم داد ❊ تاج سر اشرف است عباس آباد ❊ از سایر عمارات و بساتین آن سرزمین افسر امتیاز بر سر دارد مانند آبستن جشن نوروز سلطان فرمان داده دران بساتین خلد قرین ابواب عیش و نشاط بر روی جهانیان بتخصیص عیسی خان قورچی باشی که دران نزدیکی از انجام مهام سرحد آذربایجان و تسخیر قلعهٔ اخسقه فراغت یافته بدرگاه آسمان جاه شتافته بود گشاده و ایام بهار را دران ... خلد آثار بصید و شکار و سیر متنزهات آن دیار بسر میگذرانیدند تا زمان گرمی هوای مازندران رسیده سلسله جنبان توجه ظفر قرین بصوب صواب دار السلطنهٔ قزوین گردیده در عرض راه چون بعرض شهریار آگاه رسید که درین سال قیصر روم خسرو پاشا نامی را وزیر اعظم و سردار لشکر قضا هجوم آن مرز و بوم نموده بکوشمال اباره پاشا نامور و بر سر قلعهٔ ارزن الروم روانه نموده و مومی الیه یاغی و باره یاغی طریق ... نموده درین سفر در میان آن لشکر است حکم همایون بقصد ولایت که عساکر اقبال در حمایت سلطانیه بر عیسی خان قورچی باشی که دران سفر بافسر سرداری سرافرازی داشت جمعیت نموده مترصد صدور فرمان باشند که بهر طرف که توجه سپاه منصور ضرور افتد بعد از نفاذ فرمان بان طرف روان شوند و چون موکب ظفر قرین بدار السلطنهٔ قزوین رسیده دولتخانهٔ آن خطهٔ خلد آیین محل نزول خسرو روی زمین گردید مزاج اعتدال گزین آنحضرت که از رهگذر ناسازی هوای مازندران دران خطهٔ خلد نشان بعارضه فی الجمله از منهج استقامت انحراف جسته در عرض راه بقیهٔ آن عارضه و نقاهت آن با مزاج قدسی همراه بود گاه گاه در آن خطهٔ خلد آیین از آن راه تبی محرق بر بدن بی بدیل آنحضرت تاختن آورده برهم زن بنگاه اعتدال مزاج اقدس میگردید که ... و ملاحظه مناسبت بجز ... میکشید تا رفته رفته آمد و رفت آن

نعب وشطط العرب انجامید معالا فوره تب ربع متجر گردیده و با وجود ناسازی مزاج زیور آرای تخت وتاج
در مدت اقامت آن ولایت اندیشه نظام و انتظام سلطنت را بمعراج رسانیده لحظه از تدبیر امور
مملکت و رونق و رواج کارخانه سلطنت غافل و ذاهل نمیگردید از سوانح که درین سال پرملال بوقوع
پیوسته بمسامع اقبال رسید نخست سانحه گرفتاری شمخال خان قراقلو حاکم قلعه اخسقه است و باعث بر
سنوح این سانحه آنکه کثرتی از رومیان که فرصت از راه نهب و غارت بولایت اخسقه درآمده چون بر قلعه
بسبب حصانت و استحکام دست نداشتند تاخت و تاراج کنفا نموده رایت مراجعت افراشتند و چون
خبر آمد و رفت ایشان بشمخال خان رسید صدور این حرکت را حمل بر جرات و جلادت نموده بدون
اطلاع بر کثرت مخالفان با معدودی نفر از غازیان قراقلو بتعاقب ایشان گردید و بعد از قطع مسافت
سه چهار فرسنگ راه ناگاه بفوجی از رومیان رسیده تیغ بی پروایی از نیام انتقام کشیده بران فوج
اندک دوید و وقتی خبردار شد که رومیان از پس و پیش وی درآمده او را با نفری اندک که طریق رفاقت
وی نموده بودند دایره سان درمیان گرفتند و در اثنای دار و گیر که اکثر غازیان بتیغ کثرت مخالفان
از پای درآمده بودند شمخال خان اسیر و دستگیر گردیده محبوس و گرفتار حضرت اظهار بمعسکر قرار کشید
از سوانح اقبال آمدن کیچوک ابازه باستان گردون شان است و خلاصه این مقال آنکه بعد از توسل اباظه
پاشا بدرگاه معلی و اظهار متابعت و اسلام اطاعت و جواب صواب خاقان گردون منزلت چنانچه
سبق ذکر یافت درین سال نیز که خسرو پاشای سردار بر سر او لشکر میکشید بتجدید متوسل گردیده بعضی از
منتسبان و مردم خود را بامید آنکه در ظل حمایت ... دودمان در کنف امن و امان باشند با پسران و
ابراهیم بیک نام برادر خود را که کیچوک اباظه مشهور بود با عریضه اخلاص آیین بدرگاه خاقان گیتی ستان
فرستاده در حسن عقیدت و اخلاص خود داد مبالغه داد و بستان پاشا و عیسی بیک رومی را که بکمند
اقتدار وی گرفتار شده بودند مصحوب ایشان بپایه سریر سلطنت مصیر ارسال نمود و کیچوک ابازه با جیشری از
اندازه در دار السلطنه قزوین بعز بساط بوس و شرف مجالست محفل بهشت آیین و عواطف بیکران خسرو
روی زمین سرافراز گردیده از موائد الوان تفقد و احسان بکام دل رسید و بنا بر آنکه درین نوبت در باب
امداد و معاونت تغافل ورزیدن از مروت جبلی آنحضرت دور بود فوجی از جنود مسعود را با مرافقت چند
نفر از امرای صاحب تقصیر مانند محمد قلی خان زیاد اوغلی و بیگر خان کرمی ذوالقدر و یوسف سلطان حاکم لشکر
بمعاونت ابازه پاشا مامور و مقرر فرمود که خود را بقلعه ارزن الروم رسانیده در لوازم قلعه داری
معاونت اباظه پاشا نمایند و قورچی باشی نیز که با عساکر ظفرنشان در آذربایجان اقامت داشت از جانب اباظه

پاشارا

پاشا را بر ذمت اهتمام خود لازم شمارد اما تا ورود جنود مسعود خسرو پاشا بزبان دل آسا اباظه را در ظل
حمایت خود درآورده از شور و شورش بیجا باطمینان خاطر او و بعهد و پیمان از قلعه بیرون آمده بمرخصی
بدیار روم شتافت و چون سردار تعرض خود را از سر راه محال متعلقه باین دیار برداشته رایت معاودت
باستنبول افراشت حسب الفرمان قضا جریان یوسف سلطان بحفظ و حراست قلعه اخسقه و سرداری تفنگچیان
مستحفظ آنجا مامور و بآن صوب روان و رفقا بجا و مکان خود باز گردیدند و همچنین بموجب فرمان قورچی
باشی که با عساکر ظفرنشان در آذربایجان اقامت داشت جنود ظفر ورود را با وطان خود مرخص فرموده
روی عزیمت باستان گردون بنیان نهاده در خطه خلد قرین قزوین بعز بساط بوسی فایز گردیده بدولت
ادراک ملازمت که دلخواه وی بود رسید دیگر از سوانح ملال افزای این سال لشکر کشیدن امام قلی خان امیر
الامرای فارس بتسخیر دیار بصره و بی نیل مقصود معاودت نمودن بود بیان این سخن آنست که از روزی که
دار السلام بغداد و توابع بحیطه تسخیر و تصرف دولت خداداد درآمده بود پیوسته پیش نهاد خاطر اقدس
آن بود که ولایت بصره را که از توابع بغداد و از یکطرف بعراق عرب و از طرف دیگر بدیار خوزستان و
فارس اتصال دارد بحیطه تسخیر درآورده بممالک اسلام انضمام دهند لاجرم درین سال امام قلی خان بیگلربیگی
فارس با عساکر ظفر مآثر آن دیار بتسخیر ولایت بصره مامور و متوجه بغداد گردید که از آنجا از راه کنار
دجله بصوب مقصد روان شود و خان عالیشان بموافقت امرا و حکام لرستان و کردستان که بموجب فرمان
همسفر وی بودند طریق مقصود پیموده در عرض راه مشایخ و اعراب آن حوالی اظهار عبودیت و انقیاد و تعهد
خدمات لایقه نمودند و در آن یورش جناب خانی با اعراب و مشایخ آن ولایت از در تفقد و مهربانی در
آمده ایشان را بخلاع و انعام فراوان مطیع و بنده فرمان گردانید و چون خان عالیشان با لشکر گران
و عظمت و جلال تمام بدیار بصره رسیده ابواب حصار قلعه را بر روی جنود مسعود مسدود دید لشکریان را
بمحاصره و تسخیر قلعه مامور و در اندک روزی کار را بر محصوران دشوار گردانید و نزدیک بآن رسیده بود که اهل
قلعه طالب امان گردیده بعهد و پیمان قلعه بحیطه تسخیر درآید که ناگاه از گرد راه خبر نازله جانکاه شهریار
فردوس آرامگاه رسیده جهان در دیده خان و لشکریان سیاه گردید و برسیدن این خبر قیامت اثر چون
دست و دل لشکر ظفر پیکر از کار رفته بود خان عالیشان معاودت و مراجعت بجا و مکان خود
نمود دیگر از سوانح اقبال آمدن شیر خان افغان حاکم قوشنج قندهار باستان جاه و جلال و شمول الطاف
بیکران و مراحم بی پایان حضرت ... بود که از راه عقیدت و اخلاص باستان خلایق مناص شتافته بعد
از استسعاد بنعم گوناگون توجهات از حد افزون خلعت الطاف بدیار خود یافته [illegible]

شهریار روی زمین از خطهٔ ارم قرین فرح‌بخش تا بمدتها کشیده اوان توجه خسرو آفاق به ییلاق مازندران رسید با آنکه
مزاج همایون از تعب امتداد مرض [illegible] تحمل شد آیا آن ضعف تمام داشت رایت عزیمت بصوب
مازندران خلد نشان افراشت و بنا بر آنکه اطبای عیسوی انفاس ضعف و نقاهت مزاج قدسی را از
رطوبت هوای مازندران پاس داشته ممنوع داشتند که موکب عزیمت بجانب مازندران گردد
بنای کار را بر استخاره نهاده بکتاب کریم و کلام لازم التکریم تفال فرمودند و روزی چند بنا بر
آنکه در استخاره آن اراده ممنوع شدند ترک آن عزیمت نموده بعد از چند روز چون میلان خاطر
همایون بسیر و شکار مازندران بیشتر از آن بود که یکباره ترک آن عزیمت تواند نمود دیگر باره استخاره
اشاره فرمود درین نوبت چون نهی صریح نبود امر همایون بتهیه و تدارک سفر مازندران قدغن کرده
از راه ضعف مزاج و قوت نقاهت مصلحت در آن دیدند که بتأنی و آهستگی مرحله پیما بوده دوازده
مرحله راه را در مدت بیست و چهار روز قطع نمایند و با این عزیمت چون موکب همایون از محل اقامت
حرکت فرمود سمند برق رفتار شوق سرشار شهریار کامکار بسرعت برق و باد روی ایلغار بآن دیار نهاد
و آن مسافت بعیده را در عرض هشت نه روز بپایان رسانیده روز دهم در قصبه [illegible] اشرف نزول
اجلال اتفاق افتاد و چون درین حال بر ملال تخت آرایان متکئین [illegible] اورنگ کامیابی این
شهریار ستوده خصال از شهرستان جهان جابجا داده ازین راه ابواب انتظار بر روی بهشتیان گشاده
بودند را اوقات که ذات ستوده صفات قرین بهجت و انبساط به تنزهات مازندران خوشدل و
کامیاب بود چون گاه گاه در روزهای نوبه [illegible] حرارت و گرانی در مزاج قدسی میفرمود و نوبت
حرف عدم ثبات و بقای سرای سپنج و محنت جای رنج بر زبان گوهر بار گذرانیده باظهار ملال
از مشاغل روزگار و شوق اشتغال بدار القرار پایدار ندیده روزگار را خونبار میگردانید و چون پرتو
انوار افاضه اشراقات غیبی بر آینه خاطر قدسی سرایر شرف [illegible] عکس پذیر شده بود ذات قدسی
صفات خود را در میان ندیده دیده حق بین [illegible] جهان و انتظام مهام جهانیان گشوده
بتوهم آنکه مبادا بعد از سنوح واقعه عظمی و وقوع قیامت کبری شور یوم النشور هویدا گردیده در گرداب
حادثات [illegible] که ولی عهد و قایم مقام آن حضرت باشد نرسد عزم آن نمود که گرامی گوهر بحر
سلطنت جاودان و فروزان آفتاب اوج جلالت و شان اعنی نواب خاقان [illegible] را که
زیبنده افسر شاهی و برازنده اورنگ پادشاهی چون مهر درخشان زاده صبح فروزان و در میان
شاهزادگان کامکار یادگار شاهزاده سعید شهید صفی میرزا طاب ثراه بود از دار السلطنه اصفهان بحجله جلال

مازندران

مازندران طلب داشته برتبه ولایت عهد سربلند فرمایند اما چون شیوه و شعار آن حضرت آن بود که در امور
جزئیه تا بکلی چه رسد بدون استخاره و تفال شروع نمی‌فرمود در تصمیم این عزم صواب نیز مشورت بکتاب
کریم و کلام لازم التکریم حسب الامر [illegible] بطلیموس زمان مولانا محمد تقی خلف اکبر مولانا مظفر
جنابذی منجم خاصه شریفه مولانا مراد مازندرانی را که از جمله فضلا و اتقیای آن دیار بود باستخاره مامور فرمود
و چون هنگام تفال این دو آیت برآمد که اَلَنْ یَکْفِیَکُمْ اَنْ یُمِدَّکُمْ رَبُّکُمْ بِثَلٰثَةِ اٰلٰافٍ مِنَ
الْمَلٰئِکَةِ مُنْزَلِینَ بَلٰی اِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَیَأْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا یُمْدِدْکُمْ
بِخَمْسَةِ اٰلٰافٍ مِنَ الْمَلٰئِکَةِ مُسَوِّمِینَ از مدلول ظاهر آیات جنابت استفاده شد که اراده خاطر همایون
هر چند بخیریت مقرون و مبارک و میمون است اما بصبر و سکون رهنمون است لاجرم خاقان محترم روزی
چند بران اراده قلم کشیده بجزای مآل آن حال خود گردید

**گفتار در ارتحال و انتقال خاقان بلند اقبال شهریار ستوده خصال از دار ملال بجوار رحمت ذو الجلال**

گلدسته بند گلزار غرایب نگاری که همواره در بن حدیقه مینو
نشان گلچین بهارستان خوشدلی و شادمانی بود چنان افتاده که گریبان طاقت و شکیبایی را بدست خارستان
وادی نامرادی داده خامه عنبرین شمامه را که باعث گرمی این هنگامه بود از سردمهری زمانه چه پیش آمد که تا
اکنون بزبان بی‌زبانی و شیوا [illegible] بر صحایف بیان **نظم** نقش هر گرد آستان دوست نشست ٭ قلم اینجا
رسید و سر بشکست ٭ مگر آفتاب اوج جهانبانی از مشرق کمال روی بمغرب زوال آورده که آثار طالع
شدن آفتاب را از مغرب پیدا کرد یا سفینه نجات کشتی نشینان دریای حادثات طوفانی چهار
موجه حادثات گردید که در بحر طوفان زای گریه و زاری دست کسی بساحل شکیب و آرام نرسید فریاد از گردش
چرخ بیداد و داد از بیداد سپهر کج رفتار که از روزی که در تاریک جای مکان چراغ هستی بنی نوع انسان
بجهت بزم مرگ فروزان است هر کس از تنگنای عدم روی توجه بکشور وجود [illegible] نهاده دیگر باره
بکام و ناکام بار اقامت در جعبت سرای نیستی گشاده و هر گلی که در بهار نشو و نمای این گلزار عبرت زا
شکفته عاقبت صرصر خزان بی برگیش بباد فنا داده ماه تابان را از خسوف اشتعال و مهر درخشان را از
کسوف زوال ناچار است کوکب اقبال کدام پادشاه از گردش مهر و ماه بذروه کمال رسید که باز از
گردش سپهر وا آمده در رفت ماه و مهر بحضیض وبال نرسید و کدام گل رخسار در گلستان روزگار چهره برافروخت که
بطپانچه باد خزان سردمهری سپهر بر خاک فنا نریخت که این نهال سرو قامت بر جویبار حیات بالا کشید که
عاقبت بی‌بهره بی مهری دهر از پای در نیامد **نظم** جهان گرچه آرامگاهی خوش است ٭ شتابنده را نعل
در آتش است ٭ دو در دارد این باغ آراسته ٭ در و بند از این هر دو برخاسته ٭ در از در باغ و بنگر

تمام زدیکر در باغ بیرون خرام مصدق این مقال صورت حال شهریار بلند اقبال و خاقان ستوده خصال
که با آنکه از ارتفاع آفتاب اقبالش بدرجه کمال پیوست و معموره جهانبانی و کشورستانیش بر فوق دلخواه
درست نشست و با اقبال بلند و بخت ارجمند متمتع گردیده معموری مملکت و رفاهیت سپاهی و رعیت در
ایام معدلتش بمعراج کمال پیوست چون سپهر بمهر باسترداد داده خویش پرداخت نه اقبال بلند و طالع ارجمند
بفریاد رسید و نه جهانبانی و کشورستانی کاری ساخت الحاصل باین قضیه جگر سوز و شرح این سانحه
اندوز که سیاه پوشی نامه و گریبان چاکی خامه حاصل تقریر و تحریر این داهیه عظمی است آنکه روزی آن
اورنگ آرای سلطنت پایدار بعزم شکار سوار سمند صبا رفتار بر ساحت دشت و کهسار گذار فرموده
بهنگام بازگشت از راه گرانی معده تبی محرق بر مزاج اعتدال امتزاج طاری گشت و ضعف و نقاهت غالب
چشم سبب آن حرارت قوت گرفته بعد از سه چهار روز بهمدستی یکدیگر آن زیور تخت و افسر را صاحب
بالین و بستر گردند و رفته رفته کار بجائی رسید که عارضه ذات همایون بسبب بهیضه و اسهال کرده پرده‌نشینان
حریم حرمت را سراسیمه و بیقرار گردانید و بعد از چند روز که سعی اطبای حاذق در معالجه و مداوای آن حضرت
بی فایده و بی اثر برآمده و از هیجان شوره همایون آثار سوء القنیه نیز ظاهر و علاوه گردیده امراض متضاده گرده
قوت ضعف و ناتوانی مزاج قدسی را مهیای سفر ناگزیر گردانید از هول این داهیه عظمی دل جهات
خلایق شور قیامت آشکارا و فزع روز محشر هویدا شد و از نهیب این حادثه جانگزا سفینه قرار و
اصطبار پرده‌نشینان حجال استتار بچهار موجه قلق و اضطراب افتاد و ارکان دولت و اعیان حضرت
و مقربان بساط قرب و محرمان حریم انس و سایر ملازمان کارخانه سلطنت از بیم وقوع این سانحه کبری
وداع آرام و قرار و طاقت و اصطبار نموده از تقدیر و اندیشه وقوع این مصیبت عظمی چون برگ بید بر خویش
میلرزیدند تا شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی که بروز قیامت آبستن بود رسیده حال بر
آن حضرت گردید و بهنگام دمیدن صبح که مردم از خواب شبانه بیدار میگردند دیده بخت جهانیان از زمان
خواب رسیده شاهباز روح قدسی آنحضرت بال و پر از ترک علایق متوجه فرادیس جاودان و بهشت جاودان
گردید از نهیب این بلیه جانگداز در آن روز رستاخیز صبح سفید پوش از شفق جامه در خون کشیده و مهر
عالم افروز گریبان چاکی خود را از خطوط شعاعی بر عالمیان عیان گردانید فریاد و فغان پرده‌نشینان حریم
حرمت جهانیان را از صیحه روز قیامت در کمال انداخت و سیلاب سرشک بر دوال ایوان طاقت و
شکیبائی عالمیان را ویران ساخت چشمی نبینید که گریان نگردید و دستی نیافتند که گریبان ندرید و چرا
چنین نباشد که سفینه پابرجائی امنیت و آسایش جهانیان در چهار موجه طوفان فنا افتاد و آفتاب



عالمتاب سپهر جهانداری که پشت و پناه رعیت و سپاه و ظل معدلتش آرامگاه کافه عباد الله بود روی
بمغرب زوال نهاد خوان الوان نعم خوشدلی و شادمانی را اخوان اللا رقضا بسوم این واقعه عظمی ارتش
زده بندان موائد احسان آن حضرت برچید و بجای آن از پاره‌های دل پرخون و جگر گوشه‌های اشک گلگون
سفره رنگینی بر روی ایشان کشید القصه چون دوای این درد بیدرمان در دار الشفای امکان بجز نوشدارو
صبر و شکیبائی نیست بزرگان اعاظم و ثقات اجلال که درین واقعه غم اندوز خون دل لخت جگر چون شیر مادر
بر ایشان حلال بود بناچار دست صبوری بر دل نهادند و امرا و ارکان دولت ابد مدت بضرورت ابواب
صبوری و تحمل و شکیبائی بر روی دیده گریان و دل بریان گشادند و تا کشتی ثبات و قرار سلطنت پایدار
از موج خیز تفرقه و تشویش لا ز فرد روزگار بر کنار باشد تخت این سفینه دریائی را از انتظار حضرت اشرف
ولی عهدی شاهزاده عالم و عالمیان لنگر کردند و ارکان دولت ابد مقرون سیما نواب سلطان العلماء خلیفه
سلطان وزیر دیوان اعلی و جناب عمدة الامراء عیسی خان قورچی باشی که افسر شرف مصاهرت آنحضرت بر سر
داشتند باتفاق خان عالیشان زینل خان ایشیک آقاسی باشی شاملو و سایر امرا و اعیان که سلسله جنبانان
نظام و انتظام مهام کارخانه سلطنت‌اند برعایت رسوم و آداب آن مصیبت را حجر شمرده و شقه در باب
ولایت عهد سلطنت و پادشاهی آن نونهال حدیقه اقبال در قلم آورده بخط و مهر خود و بعد از آن
بخطوط و امهار تمامی خلفا و مریدان و معتقدان این دودمان و الا مسجل و بطرق استعجال مصحوب محصلی به
دار السلطنه اصفهان بخدمت آن نور پرورد الهی راهی کردند و حامل آن صحیفه به سرعت سیر از نسیم سحر و
باد صرصر بعارست گرفته آن مجموعه شهد و شرنگ روزگار بوقلمون را در عرض بیست روز بنظر شهریار
گیتی فروز رسانیده جلوس همایون بهنگام ورود آن قاصد فرخنده پیام بر اورنگ سلطنت دوام چنانچه در جلد ثانی
مشحون بگلهای گوناگون زمان سلطنت آن حضرت سمت گزارش خواهد یافت ان شاء الله وحده العزیز اتفاق
افتاد و بعد از روانه شدن بلا یکب ارکان دولت و اعیان حضرت و ملازمان کارخانه سلطنت که بهنگام وقوع
این واقعه کبری در درگاه معلی بودند بعد از تقدیم لوازم تجهیز و تکفین خاقان رضوان مکان نعش محفوف
بمغفرت آن سفر گزین علیین را با پرده‌نشینان حریم حرمت و خزاین و دفاین و اسباب سلطنت و
پادشاهی مصحوب خود گردانیده در رکاب هودج والای مهد علیا و خدر معلی قبله زمان و مریم عالمیان
علیه عالیه زینب بیگم صبیه مکرمه شاه جنت مکان و عمه معظمه خاقان گیتی ستان فردوس مکان متوجه دار
السلطنه اصفهان گردیدند و جنازه مغفرت اندازه را صوفیان صافی عقیدت دودمان ولایت نشان از روی
ارادت و اخلاص بر دوش جان کشیده گریان و نالان راه می بریدند تا بحوالی دار المؤمنین کاشان رسیده

بتجدید قیامت خفته را بیدار گردانیدند و چون مردم آن دیار از وقوع روز موعود خبردار گردیدند برسم و آیینی که در مصایب عظمی و دواهی کبری مسطور میدارند مصیبت روز عاشورا را تازه کرده با دیدهای گریان و سینهای بریان باستقبال نعش محفوف بمغفرت حی لایزال استعجال نمودند و چون بجنازهٔ مغفرت اندازه رسیدند از بس گریه و زاری و ناله و بیقراری زخم ناسور سوگواری را در دلها و جگرها تازه گردانیدند فریاد و فغان پیر و جوان جهانیان را از هول روز قیامت خبردار گردانیدند از هجوم و ازدحام خلایق کار بر رفقا و امرا و اعیان و تردد و آمد و رفت نعش دشوار گردید القصه باین آیین آن جنازهٔ مغفرت قرین را که در آن نزدیکی یکی از روضات مقدسات رهگرای دار الجلال هما پایه بهشت بزار فیض انوار امامزاده واجب التعظیم و الترحیب امامزاده حبیب بن امام موسی علیه التحیة و الثنا که در محلهٔ پشت مشهد کاشان در بیرون حصار آسوده گی اختیار نموده رسانیده آن بقعهٔ منوره را بنزول آن صندوق پر نور بنور بیت المعمور گردانیدند و بجهت تمشیت امور متعلقه بآن محفهٔ پر نور حضور یکی از صوفیان و صوفی زادگان این دودمان فی الاصل در بود مهدیقلی بیک خلف محمد خان زیاد اوغلی قاجار بتولیت امور نعش محفوف بمغفرت افتخار امتیاز و عز اعتبار بر سر نهاده با چند نفر دیگر از دارو جان در مقام انجام خدمات شایان ایستادند و تا در تمام لیالی و ایام آن روضهٔ مینو نظام تلاوت کلام علام مهبط انوار فیض باشد مقرر شد که دوازده نفر از قرا و حفاظ خوش آوا از نوبت بر سر نعش محفوف بمغفرت تلاوت کتاب کریم مواظبت میموده باشند و همچنین از صباح تا رواح و از بام تا شام شمیم بخور در مجمرهای زرین مرصع طلای ثمین مشام روحانیان را معطر میکرده باشد آن بقعهٔ منور را نمونهٔ شمامهٔ عنبر و نافهٔ مشک اذفر گردانیدند و شبها که در آن مضجع نورانی نوبت افروختن شمع و چراغ میرسید سپهر مینایی از خود نمایی چراغان کوکب منفعل میگردید و بجهت اطعام خفظهٔ کلام ملک علام و خدام آن بقعهٔ خلد احترام هر صبح و شام چندان از موائد الوان و اطعمهٔ اشتها بخش مهیا میکردند که بجهت سیر چشمی ایشان و سایر فقرا و مستحقین کاشان گردیده و حرص گرسنه چشم اغنیا و ارباب سامان نیز از آن اطعمهٔ گوناگون شیرین کام میشد و چون بآیین گزین و رسم سلاطین روی زمین بتهیه و تدارک ضروریات آن جنازهٔ مغفرت اندازه پرداختند سرکشان افواج سپاهی با آرزوی ادراک شرف پای بوس ملک ملکان شاه و شاهزادهٔ عالم و عالمیان نیت توجه بصوب دار السلطنهٔ صفاهان افراختند و در بیست و سیوم شهر جمادی الآخره بمقصد رسیده بعز ملازمت و شرف پای بوس سرافراز گردیدند و چون چمن آرای این گلزار همیشه بهار گلهای گوناگون سوانح دولت ابدمقرون آن حضرت را در حدیقهٔ دیگر منظر ارباب فکر و نظر



میرساند اگر گلچین این گلستان در شطار شکفتن گلهای آن حدیقهٔ خلد نشان باشد زهی شطار سزاوار

## ذکر شمه از مناقب و مفاخر آن بحر زاخر آن انور باهر که زیب مجموعهٔ معانی متکاثر بود

هر چند حیال عد مناقب و مفاخر این یگانه گوهر سلطنت و جلال امریست محال و اندیشه دراز و سعت آباد احتمال اما بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله چون منتسج کلام درین حدیقهٔ خلد نظام شرح جلایل آثار و کرایم اطوار این خسرو گنجور علام بوده اختتام آن نیز بمناسبت مقام موءدی بذکر محامد ذات و مفاخر صفات آن حضرت گردد تا آغاز و انجام آن در مذاق ارباب بصر از امتزاج شیره و شکر جبر نه یا بالجمله ذات ستوده صفاتش چون آفتاب تابان نوع منحصر در فرد و هر یک از صفات پسندیده‌اش در حقیقت بی نایاب جوهر فرد لطف و حقیقتش با یکدیگر دست برادری داده قهرمان قهر و مهربان مهرش از مادر مصلحت دولت توام زاده کارآفتاب معدلتش در جهان جهانداری ذره پروری و شیمهٔ رضیه و سجیهٔ مرضیه‌اش مظلوم نوازی و عدالت گستری از بیم تیغ بارق سطوتش دل بهرام چون جگر جوزا دو نیم و هم عفو و اغماضش زخم ناامیدی ارباب جرایم ملتئم در استیفور عدلش شاهین گرگ و میش سرگشته باهم عنود و چنگل باز بنگهبانی کبک و کبوتر آغوش مهربانی گشوده آثار خیرات و مبرات بیشمارش آفتاب وار بهر دیار رسیده و خوان ادرارات و تصدقات از حد افزونش چون بسیط زمین بهمه جا کشیده بجوهر تیغ مغفر شکافش در روز مصاف دل بر اعدا چون برگ بید لرزان و از بیم سنجر دولت بیدارش بر بستر تخت زر خواب از دیدهٔ خاقان و قیصر گریزان قبهٔ شادروان عظمت و شانش از ذروهٔ آسمان گذشته و قواعد سنجیده و تصرفات پسندیده‌اش دستور العمل سلاطین روی زمین گشته حسن اعتقادش بخاندان رسالت و خاندان ولایت بدرجه که اگر از گلهای رنگارنگ عد مناقبش گلدسته بسته شود هر آینه ظهور این معنی کل سرسبد خصایص ذات بابرکات آنحضرت بشمار آید و چرا چنین نباشد که مصراع حشرش بعلی بن ابیطالب باد ، از سال ارتحالش خبر داده دیگر از سجایای رضیه و خصایل مرضیه آنحضرت آنکه بمیامن مکارم اخلاق حسنه ابواب الفت و آشنایی بر روی پادشاهان جهان و سلاطین دوران گشوده داشت و پیوسته باب حشمت و سیار اظهار الفت و آشنایی تخم محبت در مزرع قلوب اساطین سلاطین روزگار می‌کاشت و بر درگاه سپهر اشتباهش آمد و رفت ایلچیان پادشاهان کج کلاه زمان خالی نبود و سلاطین جهانبان اطراف ممالک هندوستان و روم و تاتار و ترکستان و ولایات روس و کاشغر و تبت ابواب التجا و توسل باستان سدره نشانش می‌گشودند و پادشاهان ملت نصاری از النازه و نمسه و فرنسه و انکلیس و دولندیس و پرتکال و اسپانیه و روم کبری از ارض یونان با وجود بعد مسافت دست آفت از رهگذر عبور بر دریاهای پرمخافت طریق اخلاص باستان جلالش

مناص آن حضرت می‌نمودند و مؤید این مقال آنکه در این سال پرملال رسول پاپ که اعظم سلاطین
نصاری و پادشاه رومه کبری و بزعم مزعوم آن دیار خلیفه حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام و مقتدا
و پیشوای ایشان است با نامه اخلاص ختامه و غرایب تحف و هدایا وارد درگاه معلی گردیده مکتوب
ضراعت اسلوب و تحف و هدایای مرغوب را در نظر کیمیا اثر گذرانیدند و چون مکتوب مذکور را
که سر مهر و بخط فرنگی بوده فرنگیان ساکن اصفهان بفارسی ترجمه کرده اند مولف عالم آرا ترجمه مذکور
را بعینه در این تالیف شریف ایراد نموده گلدسته بند این گلزار بپیروی وی اختیار روایت سبزه
بیگانه را همدوش گلهای این گلستان نمود تا یکی از هزاران و اندکی از بیشمار بزرگی و عظمت آن
حضرت بر ناظران این منظر عیان شود وهو هذا عالی حضرت نواب معز الدوله پادشاه ولاة
تحیت و سلام از ما بر بندگان شما که پرتو عنایت بغایت الهی و ملجأ جمیع عالم و خلاصه اولاد
بنی آدم آنچنان پادشاهی که مقتدا و مهتدای جمیع عالمیان خصوصا نزد جانشین حضرت عیسی خداوند
ما یعنی رومه کبری که پادشاهان عظیم الشان با بزرگی قدر و منزلت باو ملتجی میشوند و حال آنکه
شما نسبت باو در بزرگی و عظمت و جبروت برتری بس واجب است بر هر فردی از بنی آدم دعای دولت
قاهره شما خصوصا بر دعاگویان این جانب که فرض عین شده ایم که در کلیساهای خویش استعانت و
استدعای از دیاد عمر و دولت نواب ایشان نماییم امید که سایه عنایت الهی از سر شما کم مباد و چون
که شفقت بندگان ایشان نهایت است بعضی از مردمان شما که در این حدود اند در حرمت و عزت نزد
عیسویان مثل بزرگان آسمان اند و از بزرگان سر برای علی شما علم النثار دارد چنانچه در زمان سابق
از حکمای یونان زمین که معلمان علم و حکمت و شیوه انسانیت بوده اند و آوازه بزرگی و عدالت شما
طرف ساخته آوازه خسرو پادشاه فرس را چرا که بندگان شما قانون کتاب خسرو پادشاه فرس اند و
بالجمله در رومه کبری که محل دانایان است جمیع را اقتدا بعقل و اندیشه بندگان ایشان است و همیشه آوازه
بزرگواری آن عالیجناب را بگوش جان قبول نموده ایم و بدان خوشحال و مسرور دیم و ما را شکی در این باب
بهیچ وجه نیست بلکه در قدیم الزمان فرنگیان را این اعتقاد است زیرا که مدتی است که بندگان
ایشان طایفه از پادریان را که عبارت از علمای فرنگ اند بجای ایشان بنهایت حرمت و عزت داشته اند
و جمیع اماکن رومه کبری را که ریم پاپا ئید و جانشینان حضرت عیسی است محبت با ایشان است از
جهت فرستادن ایلچیان عظام کرام و ذوی الاحترام خجسته پیام ایشان چرا که ما از یگانگی و اتحاد
میدهند و رهبانان و پادریان پابرهنه در کوه کرمیلو که در پای تخت شما جای داشته اند لبریزند از

خوشحالی

خوشحالی و خرمی و همیشه آوازه بزرگی و رحمت حال بندگان شما را ایشان باینجانب میرسانند چرا که ایشان
حق شناس اند و فراموش کار نیستند مسخر جمیع بلاد ما بعظمت و بزرگی نام کرده اند نه بشمشیر خصوصا آنکه
پادریان کوه کرمیلو را جای داده ایشان بحال خود در کلیساها عبادت بطریقه خود بجای می‌آورند با
آنکه اهدی مرحمت بحال ایشان می‌سازند باعلیه جانشینان حضرت عیسی بدیده باطن متوجه گردیده از
پادشاه پادشاهان که غنی است در رحمت خویش پاداش جزای نیک و فتح و فیروزی بواسطه ایشان می
طلبیم و چنانچه روشنایی دولت ایشان تابنده ماه تمام عالم را روشن ساخته در احکام الهی راسخ گردیده و
مانند بزرگی حضرت عیسی خداوند کار ما با سلطنت باشند و همیشه مقصود حاصل آید و بارسال مکاتبات و رسولان
بجانب عیسویان رومه کبری ملازمان را امر نمایند تا اثر محبت و دوستی ظاهر گردد و بدین وسیله مت[illegible]
و خدمتکاران حضرت عیسی از روی اخلاص حضور دل دعا از جهت بندگان شما می‌نمایند و دایم الاوقات
جهت تفقدات و نوازشات که نسبت بپادریان کوه کرمیلو می‌نمایند آن طایفه ممتاز و عالیمقدار اند
از این جهت که طلبیده میگردانند آوازه بزرگیهای ایشان را در رومه کبری که پای تخت حضرت است میل و
محبت ما از قدیم الایام است از جهت محبت ریم پاپا که بآن عالی جناب منظور الالقاب دارد امید که آفتاب
حقیقت الهی بر سر آن عالی مقدار تابنده و تابنده باد العبد [illegible] آفتاب
تابان در میان پادشاهان محروسه جهان بیشتر از آن بوده که خامه سوانح نگار یکی از هزاران آن را
اظهار تواند نمود لاجرم عطف عنان از آن وادی بی انتها نموده طریق اختصار پیموده مجملا سنین عمر گرامی آن
حضرت شصت سال و مدت سلطنت سپهر منزلتش چهل و دو سال بوده چه بر ناظران این منظر آرا کتاب
روشنتر است که آن سرور در ماه مبارک رمضان سنه ثمان و سبعین و تسعمائه بعزم پادشاهی کردن قدم بعرصه
وجود نهاده و جلوس همایونش بر اورنگ پادشاهی تخت سلطنت و صاحب کلاهی در سنه ست و ثمانین و تسعمائه
اتفاق افتاد امید که تا از سلطنت و پادشاهی در جهان نشان باشد مسند سلطنت و پادشاهی آن حضرت
شهرستان جان و پادشاه و ولی نعمت و مرشد و خداوندگار زمان ما که گوهر یکتای آن دریای جلالت
و شان و پرتو انوار آن آفتاب فروزان است بمقتضای **نظم** اگر نور ز سلطان نفت بر باد ** گل صد
برگ سوری انتها باد ** تا جهان است در جهان باشد ** بحرمة اجداده الطیبین و آبائه الطاهرین آغاز ختام
این جلد بمیمنت نظام شرح خلاصه احوال ارباب اعتبار و حجاب اقتدار زمان فرخنده نشان اورنگ
آرای سریر سلطنت [illegible] چون در بدایت حال که معمار اندیشه نقش این کاخ خانه از سنگ را میر تخت اساس
پایداری آن را بدین آیین بر زمین بدایع نگاری گذاشت که هر یک از حدایق این روضه خلد قرین را بدرگ تجلی.

از شرح حال بالانشینان انجمن اعتبار که در عهد سلطنت آن پادشاه سرافراز ابواب امتیاز بر روی ایشان
باز بوده مذیل ساخته لاجرم انجام این حدیقه خلد اشتمام نیز در طی دو بیان زیور اتمام میپذیرد بیان اول
در ذکر صدور عظام و وزرای کرام و مستوفیان ذوی الاحترام و سایر وزرای عالیشان زمان فرخنده
نشان این اورنگ آرای سریر سلطنت ها و آن مشتمل بر مجالس متعدده مجلس اول در ذکر صدر نشینان مسند صدارت
که در عهد همایون آن حضرت بآن منصب والا سرافرازی داشته اند بر ناظران این منظر مستور نیست که صدور
عالی گهر در زمان دولت آن آفتاب انور چنانچه در طی سوانح هر سال در این روزنامچه فتح و ظفر محرر
شده هفت نفر بوده اند اول بالانشین انجمن سرافرازی میرابوالولی انجوی شیرازی است که شعار بعضی از
احوال خیر مآل آن سید ستوده خصال در ذیل حدیقه ثانیه بتقریب گزارش حال سادات عالیدرجات سمت
ذکر پذیرفته خدمتش در مبادی ارتقا بر مدارج عز و علا بمنصب والای قضای عسکر منظور نظر تربیت خاقان
علیین آشیان بوده و چون کوکب اقتدار ابوطالب میرزا بیان روی باوج ارتفاع نهاد در زمان
آن حضرت بپایه والای صدارت سربلند شد و چون اورنگ جهانبانی بجلوس همایون خاقان ربع
مسکون سپهر نگون رسید زمانه بدستور ارباب مناصب آن زمان رقم گوشه نشینی بر صحیفه حال وی کشید و
چون افسردگی این گرامی منصب درازی کشید دیگر باره منظور نظر تربیت و عنایت آن حضرت گردیده
بعد از اندک زمانی بتجدید قدم بر مسند صدارت گذاشت و سالهای دراز ابواب اقتدار این گرامی منصب
بر روی روزگار وی باز بود تا بعد از بیست سال رو بجهان گذران نمود دویم زیبنده سریر صدارت رفیع
شان قاضی خان خلف میرزا برهان که از اعاظم سادات عظام سیفی حسنی قزوینی است که خلفا عن سلف بمنصب
جلیل القدر اقضی القضاتی دار السلطنه قزوین و توابع سربلند و برابطه قرابت عمه وزرای اعظم ابن
شاه جنت مکان قاضی جهان که بان ولایت ممتاز و ارجمند بوده اند خدمتش بنا بر تحلی ذات ستوده صفات
با خلاق حسنه و کمالات مستحسنه در عهد سلطنت روزافزون خاقان ربع مسکون تخت بمنصب والای قضای
عسکر ظفر اثر معزز و معتبر گردیده بعد از چندگاه که دست همت از دامن آن گرامی خدمت کوتاه کرده بود
عزم ادراک سعادت حج بیت الله نمود و بعد از معاودت از سفر خیر البلاد در سنه خمس عشر و الف بتجدید منظور
نظر تربیت و عنایت خاقان جم اقتدار و صدرآرای سریر صدارت گردید و قرب دوازده سال من حیث
الانفراد و الاستقلال بابین الاخدمت محسود اقران و امثال بود و چون زیاده رویهای خدمتش را مجال خود
نمی گذاشت در سنه ست و عشرین و الف معزول و چنانچه در سوانح سنه ثلثین و الف گذشت متوجه سرابستان
جنان گشت و گرامی خلفی در سن عنفوان کمالی از وی یادگار مانده بود که در اثنای کسب کمالات نفسانی و

رودهانی

دروهانی و آغاز امتیاز از بهارستان سرای جوانی یافت که بدرود جهان گذران نمود سیوم منظور
انظار تربیت خاقانی میرجلال الدین حسن خشلانی شهرستانی است که از اجله سادات عالیدرجات
شهرستان من اعمال دار السلطنه صفاهان و خویش نزدیک عارف معارف ربانی میرفضل الله شهرستانی
بود و چون خدمتش در سال فتح شیروان چنانچه ایمایی بآن شد بجهان جاودان شتافت میرزا رضی
برادرزاده وی بمنصب والای صدارت یافت چهارم در نظر حقیقت بین بهضمی میرزا رضی مذکور است که بعد
از ارتحال عم بزرگوار منظور انظار تربیت خاقان گردون منزلت و بمنصب ارجمند صدارت سربلند گردید
و پیوسته عارج معارج عز و علا بود تا بظهور وفور قابلیت افسر شرف مصاهرت آن حضرت برسر
نهاده دست تصدی و تکفل کاردانی تولیت موقوفات سرکار فیض آثار که رشحی از دریای خیرات و
مبرات آن حضرت است گشود با وجود ارتقا بر مدارج اعلا منصب سامی مهرداری حضرات مقدسات
ائمه هدی علیهم التحیه و الثنا علاوه آن مناصب والا گردیده چون در سفر آذربایجان رخت بقا بر وصحات
جنان کشید گرامی خلف وی که نبیره دختری نواب علیه موسوم بمیر صدرالدین محمد صدرنشین مهد رضاع بود
قایم مقام پدر ستوده سیر و مقرر گردید که میرزا رفیع عمزاده آن گرامی گهر تا رسیدن وی بمرتبه رشد و تمیز
بنیابت متکفل امر صدارت باشد پنجم قاضی سلطان تربتی از اجله سادات موسوی است که در ایام
فترت خراسان بآستان گردون شان پیوسته منظور نظر تربیت و احسان گشت و در سال فتح خراسان بحکومت
تربت حیدریه و تولیت روضه سدره مرتبه عرش درجه رضیه رضویه علی مشرفها الف الف تحیه پایه
قدرش از ذروه مهر و ماه گذشت و بعد از آنکه قاضی خان چنانچه ایمایی بآن شد از راه زیاده رویها
دست از دامن صدارت کوتاه کرد خدمتش که مدت بیست و دو سال بآن گرامی خدمت سرافراز بود در سال
هزار و بیست و شش قایم مقام قاضی خان و باعطای منصب صدارت معزز و ممتاز و تولیت آن روضه
سدره مرتبت بعهده اعاظم سادات رضوی میرزا محسن خلف میرزا الغ که بعز مصاهرت خاقان گردون
منزلت معزز بود مفوض گردید اما قاضی سلطان در روزی که افراختن رایت منصب والا را بر سر خود دید
بمقتضای قضا بعد از هشت روز بعرض مرض در حد و دار سبیل سفر ناگزیر گزید و بجز یک مثال که بطغرای
صدارت و مهر او رسید در مسئله دیگر طغرا و مهرا و نشی نگردید ششم واقف اسرار ازل و ابد میر رفیع الدین
محمد گرامی خلف ابو الآبای عالمان معالم غیب و شهود میر شجاع الدین محمود بن خلیفه سید علی مشهور
بخلیفه سلطان اصفهانی است که شمه از جلایل ذات و محامد صفات وی در حدیقه دویم سمت گزارش یافته بعد
از ارتحال قاضی خان تشریف والای صدارت بر قامت قابلیت خدمتش راست آمده از صفاهان بآستان

گردون شان نقل مکان و در تمشیت امور متعلقه بمهم مذکور ید بیضا نموده و چون روزگار غدار در سال
هزار و سی و چهار باسترداد داده خویش پرداخته مسند صدارتش را کارکنان قضا در صدر جنان انداختند
آن منصب والا اعلا و صدارت میرزا الغ شهرستانی یافت **ششم** مجمع اسم جلالت و عالی نسبی
میرزا رفیع الدین محمد شهرستانی عمزاده میرزا رضی صدر سابق است که بوفور ظهور قابلیت و شایستگی در
شرف مصاهرت و منصب صدارت قایم مقام میرزا رضی مذکور گردیده بالاصاله بمرتبه صدارت و مهرداری
حضرات ائمه معصومین علیهم التحیة و الثنا رسید **مجلس دویم در ذکر وزرای عظام دیوان اعلی** وزرای اعظم
زمان فرخنده نشان آن حضرت نیز بدستور صدرهای مذکور نه بوده اند **اول** میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد بن
میرزا عطاء الله است که در حدیقه دویم اشعاری بحال میرزا عطاء الله مذکور شده و بنابر آنکه در زمان خاقان
علیین آشیان در میان میرزا احمد مزبور و میرزا سلمان جابری مشهور غبار نقار مرتفع بود مشار الیه
بعزم وزارت مرشد قلی خان طریق خراسان پیموده در آنجا دامن زن شعله شور و شر مرشد قلی خان بود
تا خاقان علیین آشیان چنانچه در حدیقه چهارم اشعاری بآن شده رایت عزیمت بگوشمال مرشد قلی خان
افراخت و بعد از ورود بخراسان چون مرشد قلی خان قلعه تربت حیدریه را حصار عافیت خود ساخته بود
جنود ظفر ورود قلعه مذکور را محاصره نمودند در اثنای دار و گیر باغوای میرزا سلمان در زیر نجم بیک برادر
زاده میرزا احمد خود را بقلعه انداخته کار عمر بیک را خود ساخت و مرشد قلی خان بنابر رعایت حقوق خدمات
پسندیده میرزا احمد میرزا شاه ولی پسر وی را در اوان خردسالی قایم مقام پدر و بوزارت خود ممتاز و
معتبر نمود و چون آفتاب اقبال خاقان باستحقاق از افق عراق طالع گردیده آوازه جلوس همایون بهار اقطار
آفاق رسید در آغاز جلوس همایون میرزا شاه ولی مذکور بصوابدید مرشد قلی خان بوزارت اعظم
افراز گردید **دویم** میرزا محمد کرمانی است که مادرش از سادات صحیح تبریز و از اقوام میرزا زکریا بود و چنانچه
در محل خود گذشت بعد از واقعه شهادت سلطان حمزه میرزا و ولیعهدی طهماسب میرزا باصلاح امرا وزیر
دیوان اعلی گشت و چون در مبادی جلوس همایون بجرم هواخواهی امرای طهماسب میرزا ایشان مورد
مواخذه گرفتار گردیدند میرزا محمد مذکور را بمصادره و ترجمان از محافظه قتل گذرانیدند و چون موکب همایون
بعزم یورش خراسان از مقر سلطنت روز افزون خیمه بیرون زد خادمش ملازم رکاب نصرت انتساب و در
سانحه قتل مرشد قلی خان باقلدی همدستان و بازای این صواب اندیشی از شهریار کامکار بوعده
وزارت اعظم مسرور و خرم بود و بعد از آنکه مرشد قلی خان سر در سر زیاده سری کرده از پای در آمد میرزا
محمد از راه وعده بوفا مقرون خاقان ربع مسکون بوزارت دیوان اعلی سربلند گردید اما چون خود رایی و

رابوی

سر بهوا بینی جبلی وی شده ترک بلند پروازی و خودسری نمیکرد بعد از انقضای مدت شش ماه ستاره دولتش
روی بحضیض نکبت آورده در حدود دراوه محولات بصوابدید امرای عظام مقید و مواخذ گردیده بعد از ان
چند روز بقتل رسید **سیوم** از وزرای اعظم میرزا لطف الله شیرازی است که در عهد خجسته خاقان علیین
آشیان وزیر شاهزاده مغفور مذکور بود و بعد از واقعه شهادت آن سرور افسر وزارت مهد علیا و خدر
معلی بر سر نهاده در منصب دالاداد خودنمایی میداد و چون اورنگ سلطنت بجلوس همایون خاقان گردون
منزلت زیب و زینت پذیرفت او نیز بدستور میرزا محمد مذکور بمواخذه و مصادره گرفتار و بعد از ان
ملازم موکب اقبال گردیده اشعار اعداد بخت مدد کار میکشید تا چنانچه گذشت در دولت شش ماهه میرزا
محمد وزیر سپهری گشت و مجدد مطمح نظر تربیت و عنایت آن حضرت گردیده بمنصب والای وزارت اعظم رسید
و رفته رفته بانضمام پایه سلطانی صاحب خیل و حشم و طبل و علم گردیده مدت دو سال در کمال استقلال
متکی اریکه جاه و جلال بود عاقبت بشامت اعمال ناشایست میرزا محمد زمان نام پسرش که بزد ربادة
جهل و غرور جوانی بودی می نموده و غبار انگیز مرآت خاطر قدسی بود ابواب عزلت و گوشه نشینی بر روی خود
گشود **چهارم** بالانشین مسند وزارت برای رزین حاتم بیک ولد ملک بهرام اردوبادی است که در عهد خود
بوفور قابلیت و کاردانی منظور نظر تربیت و عنایت آن حضرت گردیده عارج معارج عز و جلال بود تا بر
سریر وزارت دیوان اعلی صعود نموده منشی فلک بدایع طراز مولف تاریخ عالم آرا در شرح حال این
وزیر صاحب اقبال که انتساب آن سلسله بعالم معالم قدوسی خواجه نصیر الملة و الدین محمد طوسی علاوه
محامد کمال الشان است طریق اطناب پیموده و در آینه عقیدت و اخلاص نسبت بآن جناب خود را چنانچه بوده
بعالمیان نموده لهذا درین مقام تا نظم گوهر کلام از انتظام نیفتد بذکر مجملی از حال ملک بهرام و اولاد
امجاد و کرام وی حذراً عن الاطاله اختصار مینماید بالجمله آن ملک ملک امتیاز از وزیر بابا زاده عجز در قصبه اردوباد
اردوباد اکابر علاء و بترتیب و عنایت سلاطین سلسله بایندری سرافراز بود و چون آفتاب اقبال خاقان
سکندر شان از افق جاه و جلال بر ساحت مملکت ایران تابان گردید از راه غمز و سعایت حساد از قصبه
اردوباد روی اقامت بدیار مصر آن حدود نهاده چندگاه بخواه و ناخواه در آن ولایت بروزگار میگذرانید
تا با بدار بخت بلند و طالع ارجمند آن سعادتمند آب رفته بجو باز گشت و در موکب همایون بقصبه
اردوباد اتفاق افتاده آثار اندراس اساس منازل زبان بعرض حال صاحب خانه گشاد چنین بیک لله که
در ان اوان از جمله خاصان و خیرخواه جهانیان بود و اطلاع تمام بر حال آن عالیمقام داشت چون شهریار
جهاندار را در صدد استفسار دید صورت حال مفصلا بمسامع جلال رسانیده رابطه قرابت خواجه عتیق خشی را که

در آغاز جهانگشایی آن حضرت طغرای غرای سلطنت ابد مقرون را آب زر بر منشیر و احکام آن خسرو
گیتی‌ستان غلام کشیده بود علاوه جناب ملک بهرام گردانید و خدمتش بمقتضای مضمون منشور عاطفت و
حکم استمالت که باسم وی نافذ گردید از تنگنای غربت بصوب معاودت سبقت آباد اردوباد کشیده در آن
نزهت آباد بکام دل آرمیده و بر مصاعد عز و علا اعتلا داشت تا در زمان فرخنده اوان شاه جنت مکان
بدستور سابق قدم بر سلم بلند پایه کلانتری قصبه اردوباد گذاشت و روز بروز بر مدارج ترقیات صعود
مینمود تا بتقریب همت خانخواهی آن حضرت بهنگام ورود بدان حدود ابواب مزید اعتبار بر روی روزگار
خود کشوده و مؤید این مقال آنکه میرزا کافی منشی بنسبت قرابت و خویشی آن ابوالآبای دانش و کمال
مشمول نظر تربیت و عنایت خاقان بلند اقبال و منصب والای انشای ممالک محروسه قران امثال
گردیده و در ظل تربیت آن حضرت باعلی مدارج استعداد و کمال رسید و چون سنین عمر عزیزش بحد ستین
رسید بعزم ادراک سعادت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما از اردوباد روی
عزیمت بسفر خیر البلاد نهاده در اثنای طریق باجل حیاتش در مابین شام و یثرب بسار رقبا رباتا
و دلدار شدش ادهم بیک که هم سفر پدر بود نعش مطهر آن ستوده سیر را در همان مرحله که بعلو حیدر مشهور
بود دفن نمود تا پسر دیگرش میرک بیک که اکبر اولاد آن سفر گزین علیین بود در سالی که معصوم
بیک صفوی عازم سفر خیر البلاد بود بمرافقت وی روی توجه بآن دیار و بلاد نهاده آن گنج دولت
مصحوب خود بمقبره بقیع فرستاد اما خلاف کرام ملک بهرام هر چند درین جا تقید بسلسله نظام گرامیان
مناسب مقام و درخور سیاق کلام نیست لیکن چون رموز این داستان مشحون بذکر ایشان بود بر سبیل
استطراد ایراد نمود بالجمله اولاد امجاد آن جناب در ایام حیات پنج نفر بوده اند اول میرک بیک
مشار الیه است که چون در آغاز بهار زندگانی قدم بر مدارج کاردانی واز اردوباد روی توجه بموکب
ظفر بنیاد نهاد نخستین سلم پایه ترقیاتش انشا و لشکر نویسی مرحوم معصوم بیک صفوی بود و پس از آن به پایه
ارجمند صدارت وی صعود نموده بمرافقت وی سفر خیر البلاد نمود و چون مرحوم مشار الیه در آن سفر
خیر اثر بتیغ غدر رومیان بر خاک هلاک افتاده بدرود جهان گذران نمود بازای آنکه متعلقان
او را از راه رفاه و اطمینان بجا و مکان ایشان رسانید منظور انظار تربیت و عنایت شاه جنت مکان
و در مجلس بهشت آیین قایم مقام میرزا کافی منشی گردیده بعد از چندی کاملشور حیاتش بطغرای ممات
رسید دویم ادهم بیک بود که چنانچه گذشت با والد ماجد طریق سفر خیر البلاد نمود و بعد از سفر بدیر
پدر که از سفر خیر البلاد بقصبه اردوباد معاودت نمود ابواب کسب کمال و تحصیل قواعد علم سیاق بر روی



خود کشوده و از این راه بپایه والای استیفای سرکار سلطان مصطفی میرزا صعود نمود و چون آیات شایستگی
وی بر مرآت ضمیر آینه نظیر شاه گردون سریر عکس پذیر گردیده خدمتش را بوزارت آن سرکار سربلند گردانید
تا وقوع سوانح ناگزیر شاه جنت مکان بر ضلوت جنان بدین گرامی منصب محمود مثال و اقران روزگار می
گذرانید تا عرض ستمکار بساط دولت شاهزاده والاتبار را چنانچه در حدیقه سیوم ازین گلزار اشعاری
یافت شد از ساحت لیل و نهار برچید و بعد از سنوح این قضایا چندگاه بخواه و ناخواه در گوشه انزوا
بسر میبرد تا اورنگ جهانبانی بجلوس همایون خاقان علیین آشیان بآسمان رسیده حسب الفرمان آن حضرت
بکلانتری دارالسلطنه تبریز سرافراز گردید و بنابر آنکه در آن اوان امیرخان ترکمان حاکم تبریز و بنا
بر دست خودپسندی و بی‌هوایی آتش افروز فتنه انگیز بود رفیقی ازین منصب بر وی در بکشوده
بگوشه انزوای اردوباد معاودت نمود و بعد از آنکه شعله سرکشی امیرخان بآب تیغ شاهزاده شهادت لوا
سلطان حمزه میرزا فرو نشست علیقلی خان فتح اوغلی حاکم تبریز گشت در صدد تربیت خدمتش درآمده
وزارت خود را بوی تفویض نمود و در آغاز جلوس همایون خاقان ربع مسکون که علیقلی خان مذکور بجو
خواهی شاهزاده میرور بقتل رسید جناب وزارت مآب بمقتضای مصلحت وقت روزی چند وزارت اسلمس خان
مهردار اختیار نموده بالاخره ابواب دریافت مثوبات اخروی و سعادت مجاورت عتبات عالیات
بر روی خود کشوده و در آن اماکن قدسیه مواطن متوطن بود تا برادر فرخنده اخترش بمنصب وزارت دیوان
اعلی سرافراز و جوهای محبت وی گردیده استدعای حضور خدمتش نمود و آن جناب ملتمس برادر ستوده سیر
را پذیرفته با فرزندان و منسوبان باصفهان گردون شأن نقل مکان نمود و بعد از آنکه منظور نظر عنایت
خاقان گردون رکاب و کامیاب صحبت احباب گردید بامبلغی که از وجوهات دار العلم شیراز برسم سیورغال
بوی کرامت شد بعزم توطن رخت اقامت بآن ولایت کشید و در ایام توطن آن دیار دیگر بار سفر خیر
البلاد اختیار نموده بادراک این موهبت دو بار فایز گردیده و بعد از آنکه یکدو مرتبه بعزم دریافت طواف
روضه ملائک مطاف رضویه علیه السلام والتحیه بمشهد معلی اختیار نموده طریق رجعت نمود در خاک
پاک شیراز در سال هزار و هشت و بیست عنبر سرشت نقل مکان نمود سیوم حیدر حسین بیک بوزارت و کاردانی
حاتم بیک اعتماد الدوله است که بعد از ارتحال پدر ستوده سیر کلانتری اردوباد بخدمتش اشتغال یافت و در
آغاز بهار جوانی و عنفوان ایام شباب آرزوی ملاقات برادران و یاد صحبت احباب عنان تاب آن جناب
از شغل کلانتری گردیده رخت اقامت بموکب ظفر قاصیت کشید و چون نقد تمام عیار دست بتب بکمال عیار
میرسد در اواخر زمان شاه جنت مکان بوزارت دلو بوداق حاکم ری بخدمتش رجوع گردیده بعد از عزل دلو بوداق

یکید و سال در ارد وی معلی کوشه انزوا گزیده و چون سفر ناگزیر شاه جنت مکان روی داد بحسب اتفاق شاهزاده بی پروا اسمعیل میرزا قدم بر اورنگ سلطنت نهاد خدمتش ادراک سعادت زیارت عتبات عالیات را خضر طریق نجات شمرده وقتی از آن سفر روی بصوب مراجعت آورد که اسمعیل میرزا بدرود جهان کذران نموده خاقان علیین آشیان بر تخت سلطنت جا داده جلوس فرموده بود و بعد از ورود ابواب وزارت ولیخان حاکم کرمان بر روی روزگار خود گشوده مدت ده سال من حیث الاستقلال بآن مهم اشتغال نمود و در زمان دولت روز افزون و عهد خلافت ابد مقرون خاقان ربع مسکون که ولیخان بپایه ارجمند قورچی باشیکری سربلند و بکتاش خان پسرش قایم مقام پدر و حاکم کرمان کردید آن جناب نیز بحکم ضرورت متکفل مهام وزارت وی بود تا بمقتضای قضا چنانچه ایمایی بآن شد یعقوب خان از شیراز بر سر او لشکر کشیده ناگهان بتیغ مردم یعقوب خان بقتل رسید و در ان واهمه و هیبت اندوختهای جناب دستور الوزرا تاراج حادثات رفته یعقوب خان بر حال آن ستوده خصال مطلع کردید و خدمتش را بانواع تفقد و مهربانی دلجویی نموده با خود بشیراز برد و چون اخبار مذکور در دار السلطنه صفاهان بمسامع جلال خاقان گیتی ستان رسیده حسن خدمات جناب آصف صفات علاوه آن کردید یکی از قورچیان را باحضار روی مامور کردانیده خدمتش از شیراز رخت اقامت بدرکاه پادشاه سرافراز کشیده و خاقان قدردان نظر عاطفت در روی نکریسته خدمتش را میهمان عزیز فرهاد خان فرمود و چون فرهاد خان از راه انتظام مهام دار الامان و دفع فتنه یوسف خان که وی عزیمت کرمان نهاد جناب وزارت مآب نیز بموجب فرمان همسفر خان عالیشان کردیده بصلاح و صوابدید وی خدمات مرجوعه آن حدود مقرون برضای خاطر همایون خاقان کردون غلام بانجام رسید و بعد از فیصل مهام دار الامان بآستان کردون نشان معاودت نموده در خطه دلپذیر شیراز بشرف پای بوس سرافراز و ملتزم موکب ظفر طراز کردید و منظور نظر تربیت جهان سایه شالح بناله و آفتاب جاه و جلال بود تا ماهچه رایات اقبال از افق دار العباده یزد طلوع نموده و از آنجا پرتو انوار مهر درخشان فلک جهانداری نسبت بوی از ذره پروری درآمده خدمتش را بمنصب جلیل الاعتبار استیفای ممالک محروسه سربلند فرمود و بتقریب این منصب ارجمند پیوسته از راه وفور قابلیت و خیرخواهی و افزونی اسباب دانی و خداآگاهی بمدارج عز و علا ارتقا می یافت تا بعد از انقضای مدت ششماه که بوساطت آن کرامی خدمت محسود مقربان درکاه بود در آغاز بهار توشقان ئیل مطابق هزار از هجرت سید ابرار صلوات الله علیه و آله الاخیار بپایه والای وزارت دیوان اعلی و کارگزاری کافه برایا صعود نموده تا بر مسند وزارت

اعظم

اعظم متمکن کردید بدستیاری خیر ذات ملکی صفات ابواب رفاه بر روی خلق الله کشوده وجوه مبتدعه و رسوم مذمومه سوابق زمان را از میان مردم ایمان مرتفع کردانید و چنانچه در اثنای کلامست سندی کلهای بکارنک این کلستان بمناسبت مقام حسن خدمات شایسته وی کل کرده در قرب مدت بیست سال که متکی ارایک وزارت و اقبال بود در انجام مهام مرجوعه طریق سعی و اهتمام می پیمود تا در سنه تسع عشر و الف که بدفع فتنه امیرخان برادوست و فتح قلعه دمدم چنانچه کذشت مامور کشت در اثنای قلعه کشایی بجبر در پای قلعه بطریق فجاءه سفر ناگزیر اختیار نموده بار اقامت بپایدار در روضات جنان کشوده و بعد از ارتحال آن ستوده خصال بارقه از بوارق حق کزاریهای خسرو گیتی کشای بر ساحت حال میرزا طالب خان خلف ارجمندش تافته بجای والد ماجد بپایه والای وزارت اعظم سربلندی یافت **چهارم** از اولاد ملک بهرام کلانتر اردوباد ابوتراب بیک بود که در زمان شاه جنت مکان باستیفای مشهد معلی مامور و باهم دراد خوندگان آن حضرت معزول کردید بجهت تنقیح محاسبات ایام استیفا رخت ملازمت بدفترخانه همایون کشید و در زمان اقتدار اسمعیل میرزا بوزارت مرتضی قلی خان پرناک بیکلربیکی مشهد معلی قدم بر مدارج عز و علا نهاده در ان خطه فلک اساس بتقریب شغل مذکور خرمن کهنه زندگانی را بباد داد **پنجم** ابوطالب بیک است که او نیز در عهد سلطنت اسمعیل میرزا بسبب قرابت سببی که با علیقلی خان امیر الامرای هرات داشت قدم بر مدارج اعتلای استیفای خان عالیشان کذاشته باتفاق خان مشار الیه برای اقامت در ان ولایت افراشت و در ظل عاطفت خان بلند اقبال روزگار بفراغ بال میکذرانید تا بمقتضای قضا و دو هوای امرا چنانچه در محل خود سبق ذکر یافته عبد الله خان بالشکر گران بخراسان آمده بمحاصره دار السلطنه هرات پرداخت و چون مدت محاصره بیازده ماه کشیده از هیچ طرف نسیم امدادی بمشام جان محصوران نرسید و در تنکنای محاصره و غلوای قحط و غلا کار بر محصوران دشوار کردید علیقلی خان ابوطالب بیک مذکور را با چند نفر دیکر از ارباب اعتماد از قلعه بیرون فرستاد که با عبد الله خان از در قرارداد صلح و صلاح درآمده به پیمان دین هرات محصوران را از تنکنای محاصره نجات دهد و با آنکه در آیین سلاطین روی زمین آزار و اضرار سفرا و ایلچیان تا با فنا و اعدام ایشان چه رسد کفر محض و محض کفر است عبد الله خان بی ایمان قطع نظر از رعایت قواعد پادشاهان کرده مقرر فرمود که آن بیکناه را با چند تن دیکر که همراه او رفته بودند کلوله آسا در دهان توپهای بعداوت نهاده توپها را بجانب قلعه آتش دادند و بشعله بیداد آن خان بدنهاد خرمن حیات آن ستوده صفات و رفقای او را بباد فنا داد **ششم** از وزرای عالیشان تازه نهال کلستان عز و شان میرزا طالب خان کرامی خلف دستور الوزرا حاتم بیک مزبور بود که بعد از ارتحال

والد مبرور رحمة بآن منصب ارجمند سربلند گردید بعد از سنوح ناگزیر پدر پسر بر سر بالیده حقوق خدمات آبا
و اجداد منظور نظر تربیت و عنایت خاقان بلند اقتدار باین منصب ارجمند سربلند گردید قریب بسال
بتقریب این پایه والا متکی ارائکۀ جاه و جلال بود تا بزور عرور نشاء جوانی و وفور خواهشهای زمن
دولت و کامرانی طریق بیراهه روی پیش گرفته بارتکاب اموری که درخور آن منصب والا نبود دست اقتدار
خود را از دامن اعتبار شمار وزارت کوتاه نمود **ششم** از وزرای عالی رای سلمان خان خلف شاه علی
میرزای همشیره زاده شاه جنت مکان ولد عبد الله خان استاجلو است که او نیز از راه رعایت شرف مصاهرت
این دودمان که دولتخانۀ آن سرافراز شده بود و بنا بر رعایت حقوق خدمت و جانسپاری عبد الله خان
مذکور و فی الجمله قابلیتی که داشت قدم اعتلا باین پایه والا گذاشت و مدتی جبال سریر وزارت و اجلال
متمکن بود تا در دار السلطنه صفاهان بعرض مرض رو بجهان گذران نمود و بنا بر آنکه عقبی نداشت هر چه
داشت برسم هبه بخاقان گیتی‌ستان گذاشت **هفتم** مهر سپهر جلالت و شان بدر منیر افادت و عرفان گرامی
گوهر بحر سیادت و نجابت فروزان اختر برج هدایت و نقابت آفتاب بلند درج قرابت مصاهرت این والا
دودمان سلطان العلماء و برهان الفضلا خلیفه سلطان افاض الله علیه شآبیب الغفران است که تا
روابط امتزاج و آمیزش در میان آبای علوی و امهات سفلی روی داده چون آن عالی منزلت مولودی
خجسته در وجود از مادر دهر نزاده و در جمعیت آباد اسباب فرو علاء دیگری چون آن جناب قدم شانستگی
بر سر یر این منصب والا ننهاده چون عقد مناقب و مفاخر آن یگانه گوهر را دفتری دیگر درخور است تا
عقد گوهر کلام از انتظام شیفته برگ گلی از آن گلزار باین حدیقه ارم نگار تحفه آورده مشام جان
ناظران این منظر را رشک نافه مشک و غیرت شمامه عنبر میسازد این گوهر والای بحرین دانش و
کمال از دریای گوهرزای وجود صدر آرای سریر سیادت و صدارت میر رفیع الدین محمد گرامی خلف و نقیب
اسرار غیب و شهود میر شجاع الدین محمود که ذکر جمیلش در ذیل حدیقه دویم که گلهای نگارنگش از چشمه سار
سوانح زمان فرخنده اوان شاه جنت مکان آب طراوت و سرسبزی در جویبار دارد سبق گذارش یافته بکنار
رسیده و بآب درنگ نسب نامی و حسب گرامی و شرف مصاهرت خاقان گیتی‌ستان فردوس مکان و
گنجوری گنجخانه علم و عرفان و افزونی املاک و رقبات و سایر اسباب مکنت و توانگری از همه در کنار
گردیده بعد از آنکه سلمان خان همشیره عبد الله خان چنانچه ایمائی بآن شد از مسند ارجمند وزارت اعظم
خاست آن زیبنده سریر گردون نظیر جلالت و شان بر آن مسند والا نشست و همواره منظور نظر اشراق
اثر خاقان فردوس مقر بود تا طایر روح قدسی آن آفتاب ذره پرور بشاخسار طوبی و سدره بال پرواز گشود

میرزا ...

و شرح گزارش احوال این گلدسته بهارستان فضل و افضال در حدیقه ششم بجوش ارباب دانش و کمال
خواهد رسید ان شاء الله وحده العزیز **مجلس سیوم در ذکر مستوفیان عظام ممالک** که شمار ایشان نیز در عهد دولت
پایدار مطابق شمار صدور ذوی الاحترام و وزرای عظام بوده **اول** خواجه شکر الله دینانی صفهانیست
که در آغاز اهتزاز بهارستان سلطنت آن حضرت بسمت ملازمت موکب والا موسوم و در خراسان ناظم مهمات
کارخانه اقبال منتظم بود و چون رایات جهان‌گشا بحسب اتفاق بساحت ولایت عراق پرتو افکن گردید و کوکب بخت
بر افقتا این گرامی خدمت رخ اقامت بعراق کشیده بجسته طریق راستی و درستی قلمی در این گرامی خدمت
می‌نمود تا در سال نهصد و نود و نه که مدت شش سال باین منصب ارجمند اشتغال نموده بود ناسازی احوال
ابواب گوشه‌نشینی و اعتزال بر روی وی گشود **دویم** مرحوم حاتم بیک اردوبادیست که در این دولت
ابدبنیان بسلسله جلیله نصیریه بر اثر مبادی المبادی بود بعد از خواجه شکر الله چنانچه گذشت باین منصب ارجمند
سربلند و بعد از شش ماه بپایه والای وزارت اعظم سرافراز گشت **سیوم** آقا شاه علی دولت‌آبادی
صفهانی است که چون حاتم بیک را از منصب استیفا بپایه والای وزارت دیوان اعلی ارتقا دست داد خلعتش
پای اعتلا بر مسند استیفای ممالک نهاد و بازای حسن خدمات و مهارت تمام در علم سیاق منظور نظر تربیت
و اشفاق شهریار باستحقاق بود تا اعطای دوات قلم طلای مرصع که تا آن زمان بدیگری از مستوفیان
احسان نشده بود بر مدارج اعتبار و استقلالش افزود و تا مدت شش سال از راه درستی و راستی
قلمی و حسن سلوک عارج معارج ترقیات گوناگون بود تا در سنه ست و الف هجری بدرود جهان گذران
نمود **چهارم** آقا میرزا علی دولت‌آبادی برادر کهتر آقا شاه علی است که بعد از سنوح ناگزیر برادر منظور
نظر کیمیا اثر گردیده بامداد بخت بلند باین منصب ارجمند رسید و بنا بر وفور عواطف بیکران بار دیگر کمال آن
سلسله دوات قلم مرصع که بآقا شاه علی کرامت شده بود بوی عنایت شد و با آنکه در حسن سلوک و کم
طمعی و حساب دانی در دفترخانه همایون ثانی نداشت در تشخیص جمع و خرج ممالک محروسه را که مرحوم
حاتم بیک طرح کرده بود در زمان استیفای وی باتمام رسیده دستور العمل کتاب دفترخانه همایون گردید
بنا بر نامرادی و درویش نهادی که داشت پیوسته مورد اغراض ارباب اغراض میبود تا دفتر اعتبار آن
منصب ارجمند را بر طاق بلند انزوا گذاشت و مدت پنج سال باین شغل گرامی طریق نیکنامی می‌پیمود
تا بدست در بسته ابواب عزلت گوشه‌نشینی بر روی خود گشود **پنجم** میرزا ابراهیم شیرازی بود که بیال
و پر اعتبار این منصب در فضای هوای اقتدار بلند پروازی می‌نمود در رفته رفته از رشد زیاده و سلوکی
و تفوق و ترفع بجانب کتاب دفترخانه همایون و ارباب مناصب دیوان اعلی کار خودپسندی و نابرپا دانی

رابجایی رسانید که تمامی ارباب قلم و ابنای جنس را که در گلستان جهانی بیشمار می آمدند دشمن جانی خود
گردانید و پیوسته در کمین عیب جویی وی بودند تا مفاصاحساب میرزای عالمیان در محاسبات
گیلان بخط و مهر وی رسیده معاندان بتصحیح آن مشغول گردیدند و چون مبلغهای کلی در جمیع محاسبات مذکور
نقصان مال دیوان شده بود میرزای عالمیان آن را دستاویز راستی حساب دانی خود کرده صورت
حال بمسامع جلال رسانیده باعث عزل وی گردید و بمقتضای صدق مؤدای مصراع دشمن نتوان حقیر و
بیچاره شمرد ۰ بعد از انقضای یکسال و نیم از اعوان و انصار خود دید آنچه دید ششم بالانشین مسند استیفا
میرزا قوام الدین محمد خلف میرزا حسن کفرانی اصفهانی بود که بعد از عزل ظهیرا ابراهیمای شیرازی بر وساده
اعتبار این منصب سامی تکیه نمود خدمتش در علم سیاق شاگرد سه استاد آقا شاهعلی دولت آبادی
و با وجود کمال استقلال و بزرگ منشی در نهایت فروتنی و درویش نهادی بود در بدایت حال بوزارت
حسین خان شاملو امیر الامرای خراسان محسود امثال و اقران گردیده از راه وفور حسن سلوک و اخلاق
پسندیده باین درجه علیا رسیده و در عرض مدت پانزده سال که مستوفی الممالک باستقلال بود خوان الاء
کف دریا نوالش سفره نعم الوان جود و احسان بر روی گرسنه چشمان خوان تنگدستی میکشود و در سال
شانزدهم که مطابق هزار و بیست و نه هجری بود چون از مسند استیفا رخت بدار بقا کشید نان ریزه
حال ارباب استحقاق و استیهال از سر خوان احسانش منقطع گردید هفتم قفل مشکل گشای حساب دانی
را کلید میرزا محمد سعید نبیره خواجه قاسم نطنزی است که در زمان شاه جنت مکان بمنصب استیفای ممالک
افرازی داشت چون مرحوم قوام الدین محمد روی توجه بعالم بقا گذاشت خدمتش که در آن اوان اوارجه نویس
آذربایجان بود بر مسند استیفای ممالک محروسه باستحقاق تکیه نمود و پیوسته از راه رعایت حقوق خدمت
آن سلسله و وفور راستی و درستی قلم و حساب دانی و کم طمعی بر مدارج ترقیات گوناگون صعود مینمود
تا شهریار جهان بروضات جنان انتقال فرمود و بعد از ارتحال آنحضرت بجوار رحمت ذو الجلال بر این
منصب ارجمند سربلند و از روزگار ناساز بعمر دراز ممتع بود تا در اوایل زمان فرخنده اوان خاقان
صاحبقران خلد مکان افاض الله علیه شآبیب الغفران طریق عدم پیمود مجلس چهارم در ذکر وزرای
عالیشان ممالک محروسه و سایر اکابر عالیشان که در زمان فرخنده نشان خاقان گیتی ستان بر مدارج
ترقیات صعود نموده و هم در آن عهد خجسته طریق عدم پیموده اند فدوی دودمان ولایت شاه خواجه محمد رضای
وزیر آذربایجان مولد و منشاء خدمتش قریه جوین من اعمال دار السلطنه قزوین و در میان امثال و اقران
بنابر فی الجمله قابلیتی که داشت صدرنشین بود در آغاز نشو و نما که خواجه ملک پدرش از راه سیاق دانی و

نویسندگی

نویسندگی ملازمت امرای خراسان اختیار و در فترات ازبکیه غارت زده بجای مسکن اصلی مراجعت نموده بود
بمقتضای صدق مؤدای نظم مرغ دم سوی شهر و سر سوی ده ۰ دم آن مرغ از سر او به ۰ عمل نموده از
ده بشهر آمده بلند پروازی پیش گرفت و چون در سوالف زمان بازار قابلیت و استعداد چندان کساد نبود
خدمتش که بمناسبت صنعت لون لباره و خواجه مشهور بود گاهی بباده خوشگوار نظم و گاه بنزباک سارکار
نثر دماغی تلخ می نمود برد بردلها کردن آغاز نهاد و اولین پایه مدارج ترقیاتش ملازمت ارباب
اعتبار دار السلطنه قزوین بود تا رفته رفته ملازمت ذوالفقار خان قرامانلو اختیار نموده روز بروز در
خدمت خان مشار الیه از راه حسن خدمت و قابلیت بر معارج اعتبار ارتقا می یافت تا بمنصب وزارت وی
سربلند گردیده و بعد از آنکه چندین سال بمهم مذکور اشتغال داشت بامداد بخت بلند و طالع ارجمند خود را در
زمره ارباب قلم دیوان اعلی منسلک و بوزارت آذربایجان سربلند گردانید و خدمات پسندیده وی بخاطر
مشکل پسند خاقان اقبالمند بود تا در سفر خیر اثر گرجستان که از راه جان سپاری چنانچه در محل خود گذشت
خدمتی نمایان بتقدیم رسانید ملقب بلقب فدوی و مشرف بتشریف قرب خدمت گردید و از جمله مقربان
آستان گردون نشان و مجلسیان بزم ارم نشان بود تا در سال هزار و سی و یک بدرود جهان گذران نمود
اشعار آبدارش بسیار است از آن جمله این رباعی بمنوعنت افتاد رباعیه آنم که گره جسته تن می آیم
جان بسته بتار پیرهن می آیم ۰ مانند غباری که بپیچد برباد ۰ پیچیده بآه خویشتن می آیم میرزا محمد شفیع
ملقب بمیرزای عالمیان جناب میرزایی از اولاد مشایخ کدکن من اعمال نیشابور و در پایه اخیر سوجودی
گرفتار کشاکش روزگار بود در بدایت حال که در دفترخانه مرتضی قلی خان پرناک بیگلربیگی مشهد معلی
سفیدار سیاه و دشوار از نازمها کرد فرش ملازمت در دفترخانه کاظم قلی خان برادر خان مشار الیه
گسترد و چون در آغاز بهار دولت پایدار نخل حیات کاظم قلی خان در دار السلطنه قزوین بصرصر خزان ممات
گرفتار شد میرزای مشار الیه را هوای وزارت ابراهیم خان ترکمان حاکم ساوه در سر افتاده بارای همت دران
ولایت کشاد چون منور بخت زبون خدمتش را نکبت ذلت رهمون بود بعد از شش ماه دست اقتدارش از
دامن وزارت حاکم ساوه بفوت مشار الیه کوتاه گردیده رخت حیرت و سرگردانی بارض معلی کشید در
اول بهار سال مطابق هزار هجری که حسب الفرمان قضا جریان فرهاد خان بتسخیر نیشابور و سفر خراسان مامور
و متوجه آن دیار میگردید عرض حال خود بخان بلند اقبال کرده مستدعی ملازمت وی شد و چون ستاره بخت
خدمتش روی بدرجه ارتفاع داشت جناب خانی از سر شکستگی و ناتوانی وی بحرمت آمده مسئولش باجابت موصول
و در آن سفر بتحریر عرایض و مکاتیب مشغول گردیده پیوسته بخدمات شایسته منظور نظر تربیت و عنایت خان گردیده بود

تا بپایهٔ بلند استیفا و از آنجا بدرجهٔ وزارت جناب خاقانی صعود نمود و در فتنهٔ رفته کارش بجایی رسید که خان
مشار الیه در خدمت اشرف اعلی مداح و ثناخوان وی گردیده بکرات کفایت اندیشی و کاردانی وی
را بعرض اقدس رسانید و این معنی باعث آن شد که در مجالس ارم قرین از در خدمتکاری درآمده بدرد شناس
مجلسیان بزم ارم اساس گردید و چون نایرهٔ غضب قیامت لهب برق خرمن حیات خان نکوهیده صفات
گردید ستارهٔ طالعش بدرجهٔ قاطع رسید پرتو التفات خسروانه بر وجنات احوال میرزای مشار الیه تافته
منصب وزارت تمامی گیلانات یافت و در آن خدمت نمایان بحسن سعی و کاردانی در انجام مهام مرجوعه
کار را بجایی رسانید که بلقب ارجمند میرزای عالمیان سربلند و وزارت دار السلطنهٔ قزوین علاوهٔ
وزارت پیشین وی گردید و همواره منظور نظر تربیت و جهانداری کار میگذرانید تا در سال مطابق هزار و
چهارده زر دار الضرب اعتبار چون زر دهدهی برآمده افسر افرازی وزارت و رتق و فتق مهمات
و معاملات تمام ولایت خراسان بر فرق اقتدار و علاوهٔ مناصب سابقهٔ وی گردید و چون بمضمون
کلام بلاغت انجام الشیء اذا جاوز حده انعکس الی ضده نزدیک بآن رسیده بود که کوکب
اقبالش روی بحضیض وبال نهد ارقام مطاعهٔ لازم الاطاعه درباره مشار الیه باین مضمون عز صدور یافت
که مجموع وزراء و عمال و کلانتران و متصدیان امور دیوانی طریق اطاعت و متابعت وی پیموده از صلاح و صوابدید
خدمتش تخلف روا ندارند و فرمان او را فرمان همایون در رعایا و رعایای اشرف اعلی مقرون خود
را منصب او منصوب و بعزل او معزول شمارند و اگر بازای فرمان پذیری با حدی از امرای آن ولایت
خلعت دهد آن خلعت را از جامخانهٔ عنایت خسروانه شناسند و صدور ارقام مذکور دماغ حوصلهٔ وی را
چون آشیان زنبور پر از شر و شور آورده بحر ظرف وی در ظرف قطرهٔ تنگ ظرف گنجید و با امرای عالیشان
خراسان بتخصیص محراب خان بیگلربیگی مشهد معلی از در نا سازی و بلند پروازی درآمده سلوک ناهنجار
غبار انگیز آیینهٔ خاطر امرای آن دیار شد و چون این خبر بمشام شعور خاقان دادگر رسید فی الجمله رقم
التفات بیش از پیش را نسبت بخدمتش برگردانیده حکم همایون باحضار وی نافذ گردید و چون در
مازندران خلد نشان شرف بساط بوس دریافت التفاتی که دلخواه وی بود مشاهده ننموده نقد فیلهای
شاهانه الوان رنج و اندوه بر روی وی گشوده و روز بروز زاین درد جانگداز ریخت و بظاهر کار
با نشیب و فراز روزگار می ساخت تا در ییلاقات دار السلطنه اصفهان بامراض متضاده گرفتار گردیده آخر
کار بیماری را بجایی کشید که ملک فرشتگان رسید و در آنجا چون درد نار دوا نپذیرفت در اوایل سال مطابق هزار و
سی و یک با جهان جهان آه حسرت متوجه عالم آخرت گردید و خاقان ... بنابر رعایت حقوق خدمت



میرزای مشار الیه بعضی از اقوام و کاشتگان وی را که بهم بنیابت از قبل او در ولایات وزارت می نمودند
احاله بوزارت گیلانات مزبور سرافراز فرمود **میر فیض الله مجلس نویس و وزیر غلامان** میر مشار الیه خلف ارجمند میر
معصوم موسوی مشهدی است که در عهد خود بخوش صحبتی و مشرب و بذله سنجی در میان سادات عظام موسوی
امتیاز تمام داشت و گرامی خلف او بسیم تلف در نصرت او ... از خراسان رخت امید بآستان گردون
شان کشیده و چون در خوش آوازی و طنبور نوازی فی الجمله امتیازی داشت از این راه داخل مجلس بهشت
آیین گردیده و بنسبت سیادت پرتو عنایت بر فرق اعتبار وی افکنده او را از شغل خسیس بپایهٔ والای
مجلس نویسی سربلند فرمود و بعد از آنکه میر عبد الغفار وزیر غلامان که خویش مشار الیه بود در جنگ
جغال اوغلی بقتل رسید وزارت غلامان علاوه منصب مجلس نویسی میر مشار الیه گردید و روز بروز بر مدارج
عزت و اعتبار صعود مینمود تا در سال هزار و نوزده در چمن قراجوق در اثنای سواری بمرض فجأه
بدرود جهان گذران نمود و بعد از ارتحال مشار الیه بجوار رحمت ذو الجلال صدر نشین بزم بلند اقبالی میر
ابو المعالی نطنزی که بخدمت اشرف طویله سربلند بود بپایهٔ ارجمند مجلس نویسی مجالس ارم قرین صعود فرمود
**بالا نشین بزم ستوده خصالی میرزا ابو المعالی** مجلس نویس خاصه شریفه و وزیر غلامان خدمتش از اعاظم سادات
نطنز و از احفاد زبدهٔ سالکین سید جمال الدین اصفهانی مرید و معتقد قطب الاولیاء فی الآفاق شیخ صفی الدین
اسحق طاب ثراه بود و از عهد صبی تا هنگام سفر عقبی در ظل عاطفت خاقان گردون منزلت بر مدارج علیت
ارتقا می یافت تا در سال هزار و بیست و نه در سفر دار السلام بغداد بجهان جاودان شتافت و نعش
محفوف بمغفرتش را نقل کربلای معلی و در مدفنی که در آن والا دران روضهٔ معلی بجهت خود ترتیب داده بود
مدفون گردانیدند و مهام مذکوره بمیرزا محمد رضای خلف اکبرش که شایستهٔ نظر تربیت و عنایت بود مفوض
گردید و میرزا محمد رضای مذکور نیز باین منصب ارجمند سربلند بود تا در سال ارتحال خاقان ستوده خصال
بدرود جهان گذران نمود **ملک بیگ وزیر قورچیان عظام** مشار الیه با عم از ملکان استراباد و همدان و از جمله
اعیان آن ولایت بود و در آغاز نشو و نما بخراسان نقل مکان نموده بعد از تردد بسیار در مشهد معلی بخ
ملازمت دیوان اعلی باستیفای قورچیان عظام سرافراز و بعد از قتل مرشد قلی خان بوزارت قورچیان
از اقران ممتاز گردید و سالها باین منصب سامی و فی الجمله ربطی که باشعار ترکی و فارسی داشت در میان
ارباب مناصب گرامی بود تا در سال هزار و بیست بعد از ادراک سعادت زیارت حرمین شریفین زادهما الله
شرفا و تعظیما در حینی که موکب همایون بعزم رجعت از دار السلطنه تبریز مرحله پیمای بود در منزل ...
بمرض یک شبانه طریق عدم پیمود و نعش او را بمشهد معلی نقل نموده در آن روضهٔ پاک بخاک سپردند

آقا ابو الفتح اصفهانی مستوفی خاصه شریفه موما الیه از مهره علم سیاق و در میان ارباب قلم و کتاب دفترخانه همایون بحساب دانی طاق بود و بعد از آنکه سالها بمنصب استیفای خاصه شریفه سرافرازی داشت در سال هزار و بیست در حینی که خسرو آفاق بعزم قشلاق متوجه مازندران بهشت نشان بود در ولایت گیلان روی توجه بجهان جاودان گذاشت خواجه علی اکبر اصفهانی خود نسبت خود را از احفاد عارف معارف ربانی ذوالنون مصری و از مشایخ قریه اندان از پی اصفهان بحکم سیادت در بدایت حال بنابر ظهور درستی و راستی قلمی ضابطه نویس دیوان اعلی و بعد از فوت آقا ابو الفتح اصفهانی بمنصب استیفای خاصه ممتاز و سرافراز گردید و بعد از چند سال که من حیث الاستقلال بخدمت مزبور اشتغال داشت آقا حسین اصفهانی محرر سرکار مذکور بمهم مزبور سربلند گردیده قدم بر مسند استیفای خاصه گذاشت و چون مشار الیه بعلت چند روزه وی نیز در دفترخانه ابداع بانقطاع رسید میرزا محمد باقر صاحب توجیه دیوان اعلی غم چمن آرای این گلزار همیشه بهار بآن منصب ارجمند سربلند گردید **مجلس پنجم** در ذکر وزرای عالیشان که در حین سنوح داهیه کبری بر مسند وزارت در رتق و فتق مهام دیوانی قیام داشته اند از آن جمله **میرزا تقی مشهور بساروتقی** که با آنکه در آن زمان منصب جلیل الشان وزارت مازندران بهشت نشان محسود وزرای عظیم الشان بود رفته رفته بر مدارج عز و علا ارتقا یافته بپایه والای وزارت دیوان اعلی رسید و شرح حال مشار الیه بعد ازین در محل خود گزارش می یابد **دیگر خواجه جلال الدین اکبر غوریانی** وزیر خراسان و از اعیان ولایت غوریان بود چون بدولتخواهی این دودمان ولایت نشان در زمان فترت اوزبکیه بسوء انواع جور و تعدی شده بود در سال فتح خراسان بازای دولتخواهی از مرحمتهای غیر متناهی منظور نظر تربیت و عنایت گردیده بخدمت کتابت دیوانی آنجا و بعد از آن بوزارت کل ولایت خراسان سربلند گردیده بود و در اثنا بمقتضای قضا چشم زخمی بوی رسیده هر دو چشمش از حلیه نور عاری و باطل گردیده و خاقان حق خدمت شناس بپاس خدمات شایسته وی داشته وزارت و اعتبار زیاده ش را بحال خود گذاشت و قریب دوازده سال مکفوف البصر بوزارت در رتق و فتق مهام آن کشور اشتغال می نمود و چون در ذکر سایر وزرای ممالک محروسه که در طی نگارش جواهر واقعات زمان فرخنده نشان ببیان حال بعضی از ایشان پرداخته چندان فایده نیست بذکر این دو وزیر عالی مقدار اختصار نمود **جلد دوم** در ذکر امرای عظام و خوانین کرام مشتمل بر دو مجلس **مجلس اول** در ذکر جمعی از امرای عالی مقدار و خوانین ذوی الاقتدار که در زمان دولت پایدار آن حضرت عارج معارج عزت و اعتبار بوده هم در آن عهد فرخنده از مسند اقتدار بجهان جاودان نقل مکان نموده اند **مجلس دوم** در ذکر جمعی از امرای عالیشان که در حین



اشتغال آن حضرت بر جنات جنان و بهشت جاویدان بر مسند جلالت و شان متمکن و اکثر ایشان از امرای معظم و صاحب طبل و علم بوده اند **مجلس اول** در بیان حال امرای عالی مقدار و خوانین ذوی الاقتدار که در زمان دولت پایدار خاقان بر فرکار رضا علیه مصاحب عزت و اعتبار بوده هم در آن عهد فرخنده نقد حیات نثار خاک رهگذار آن حضرت نموده کامیاب جان فشانی شده بوده اند بترتیب حروف تهجی بسیاق دفتر اسامی ایشان محرر میگردد **اسفندیار بیگ قورچی باشی عربگرلو** که صعود وی بر مدارج قرب و منزلت و معارج تربیت و عنایت بغایتی بود که بیگلربیگیان و امرای عالیشان در انجاح مرام خود باو التجا می نمودند و ولد کمال بیگ عربگرلو است که با جد و آبا اعتبار و دولت و صوفیگری این دودمان والا را زیور فرق اقتدار خود داشته و رفته رفته بخدمات شایسته قدم بر ذروه بلند قورچی باشیگری که از ثنا و استحقاقا بآن سلسله متعلق بود گذاشته در اواخر ایام حیات بمنصب ارجمند ایشک آقاسی باشیگری حرم علیه عالیه رایت اعتبار افراشت و چون کمال بیگ سنوناگزیر نمود منصب قورچی باشیگری بمشار الیه اختصاص پذیرفته تا بود روز بروز بر مدارج قرب و منزلت صعود می نمود عاقبت بهنگام معاودت موکب ظفر مآب از سفر دار السلام بغداد در حدود نهاوند در حالتی که با نفری چند قطع مسافت می نمود بی سابقه عارضه بنجاه طریق عدم پیمود **اعظم خوانین رفیع الشان امامقلی خان امیر الامرای فارس** پرتو آفتاب تربیت و عنایت خاقان گیتی ستان هر چند بعلت پاک نژادی آن حضرت بیک نسبت تابان بود اما ذره پروری و بنده نوازی آن مهر جهانتاب اوج سرافرازی بقدر قابلیت ذات و پسندیدگی صفات در هر یک از ایشان اثر کرده بیشتر از غلامان دیگر منظور نظر کیمیا اثر میگردیدند چون خان مشار الیه از جمله غلامان زرین کمر متصف بصفات پسندیده حلم و حیا و تجدیکی و پاکیزه روزگاری بود بنوعی بر مدارج عز و علا و معارج شوکت و اعتلا صعود نمود که پایه قدر دیگری از امرا و خوانین این سلسله والا شان اجرا اعتبار و اقتدار وی نرسید در داد و دهش و جود و بخشش از آل برمک فی معن زایده پای کمی نداشت و ارباب احتیاج را از موائد احسان خود بی بهره و بی نصیب نمیگذاشت و بمضمون **نظم** درستان باحسان بایدکردن همت است ۞ ورنه هر نخلی بپای خود ثمر می افکند ۞ عمل نموده مسکنه اماکن مشرفه و سدنه مشاهد مقدسه را بادرارات و ایادی بود نهای کرامند خورسند میساخت و معمار همت بلندش بتاسیس مبانی خیر و عمارات عالی پرداخته ابواب تمامی بر روی آنها می گشود العقصه در هنگامی که در سال هزار و بیست و دو هجری از راه دور شوق بادراک سعادت بساط بوس از فارس رخ اقامت بدار السلطنه اصفهان کشیده متوجه درگاه موکب مسعود می بود تا آفتاب رایت ظفر آیت از مازندران بهشت نشان بر ساحت اصفهان پرتو وصول افکنده در روز استقبال موکب جاه و جلال خان مشار الیه بسعادت پای بوس بلند شده و

و دران روز فیروز خاقان گیتی فروز با شرفی الجمله ضعفی که در سیمای وی بنظر در آورد با بطریق وحی و
الهام که از آبای عظام بیادگار دارند حکم فرمودند که درین زودی خان مشار الیه را سفر ناگزیر پیش
خواهد آمد چون آئینه خاطر اقدس از مشکوة غیب دانی انوار لاریب مقتبس بود بعد از چند روز بعرض عز رسید
چهار دهم ماه ربیع الثانی سال مذکور بجهان جاودان انتقال نمود و خاقان بنده پرور نظر بر حقوق خدمات
پسندیده وی فرموده بتشییع جنازه او تا مغسل قدم رنجه نمود و باشاره خاقان بلند اقبال گنجور گنجینه
زر حلال مبلغ یکصد تومان بجهت صرف مصارف ضروریه تجهیز و تکفین و سایر اخراجات سفر بازپسین وی از
خزانه عامره کرامت فرموده خدمتش را با عزاز و احترام تمام نقل مشهد معلی و در گنبدی که معمار همت بلندش
در جوار روضه مقدسه منوره از برای چنین روزی بنا کرده بود دفن نمودند و از غرایب اتفاقات آنکه
بر کار آن گنبد عالی بنا که از ملازمان ساده لوح جناب خانی بود ابواب تمامی بر روی آن عمارت عالی
گشوده طریق معاودت بملازمت خان نموده بود و خان مبرور را در حضور طلب داشته از اتمام آن عمارت
و چگونگی زیب و زینت آن می پرسید ترک ساده دل از رسم و راه سخن غافل در جواب گفت که باقبال خان
این گنبد عالی و عمارت متعالی در کمال زیب و زینت باتمام رسیده اما جای خان در آن عمارت متعالی خالی
است و منتظر قدوم مسرت لزوم جناب خانیست و چون حاضران زبان بطعن وی گشودند خان منع
ایشان پرداخته گفت که آنچه بر زبان وی آمد از عالم غیب بود و گویا درین نزدیکی بار اقامت در آن
عمارت می باید گشود و بعد از روزی چند چنانچه گذشت سفر ناگزیر ملک بقا گشت **امیرگونه خان ساروصالان
بیگلربیگی ایروان** خدمتش از ایل آغچه قوینلوی قاجارست و پدرش کلبعلی بیک در زمان شاه جنت
مکان در سلک قورچیان عظام انتظام داشت و در عهد دولت روزافزون نخستین پایه سلم ترقیاتش
ایشیک آقاسیگری حرم محترم و حراست دولتخانه دار السلطنه قزوین بود و رفته رفته بوفور جرات و
جلادت و ظهور جوهر ذاتی و مردانگیهای نمایان بر مدارج خانی و ایالت ایروان و امیرالامرایی ولایت
چخور سعد صعود نمود و چنانچه درین روزنامچه فتح و ظفر بتقریب گزارش سوانح زمان خاقان گیتی در
سبق ذکر یافته چندان خدمات نمایان از وی بصدد ظهور رسید که بلقب ارجمند ساروصالان ملقب گردید و
چنانچه گذشت در سال هزار و سی و چهار در جنگ گرجستان زخمدار شده با آن زخم روانه سفر ناگزیر گردید طهماسب
قلی خان پسر رشیدش قایم مقام پدر و بایالت آن ولایت سربلند گشت **بگرات خان والی گرجستان
کارتیل** خدمتش ولد داود خان بن لوارصاب خان و از احفاد ولات گرجستان بشرف اسلام مشرف بود و
بعد از قتل لوارصاب خان بتیغ تمرد و عصیان لشکر قراباغ چنانچه در حدیقه دویم گزارش پذیرفت داود خان

برش

7

پیش شرف اسلام مشرف و منظور نظر تربیت شاه جنت مکان و والی گرجستان گردید و بعد از چندی
بگرجستان بگرات پسر خود را در عهد صبی و آغاز ایام از بهار نشو و نما به درگاه معلی فرستاده در ظل تربیت
و عاطفت شاه جنت آرامگاه قدم بر مدارج اعتلا نهاد و در عهد سلطنت روزافزون خاقان ربع مسکون
که بایالت و دارایی کل ولایت گرجستان کارتیل سربلند بود در سال هزار و بیست و هشت شاهراه عدم پیمود
و خسرو حق شناس اساس تربیت آن سلسله اندراس نیابه سمایون میرزای ولد او را که طفل خردسال بود
قایم مقام پدر و بایالت آن ولایت سرافراز و مورد او نمک بحرام را که در ایوان باظهار شعار اسلام و دولت
خواهی خاقان کرده در غلام از جمله مقربان آستان کرده و شان بود اتالیق و وکیل کارخانه دولت وی
فرمود **بکتیش خان استاجلو حاکم کرد** مشار الیه از اویماق الیوی استاجلو و در آغاز نشو و نما وکیل مرشد قلی خان
بود و چون در سال اول جلوس همایون حکومت دار السلطنه اصفهان بمرشد قلی خان متعلق گردید مشار الیه از
قبل خان مذکور حکومت داروغگی دار السلطنه مذکور کشید و بعد از آنکه مرشد قلی خان بجزای کفران نعمت گرفتار
شد بکتیش خان مذکور چندگاه دستش از دامن دولت کوتاه بود و بعد از آن دست بدامن بیقیدی بعضی از محال
اصفهان زده در اطاعت نیز کاربی ساخت و مدتی معزول و پریشان میگردید تا در سال فتح خراسان که در
سنه ست و الف روی نمود بحکومت مارو چاق سرافراز و رخت اقامت بآن ولایت کشید و بنا بر ظهور
خدمات شایسته وی در تعمیر درست و حفظ و حراست قلعه مارو چاق بر مدارج ترقیات صعود میمود تا در
سال هزار و هشت که نور محمد خان بکمند عصیان و طغیان خود گرفتار گشت بایالت ولایت مرو رایت عز و شان
افراز گشت و بعد از مدت ده سال که در آن ولایت حاکم باستقلال بود در مرو دو جهان را بدرود نمود محراب
خان قاجار بیگلربیگی مشهد معلی بایالت آن ولایت گشود **حسن خان استاجلو** مشهور بقراحسن وی از اویماق
چاوشلوی استاجلو و از جمله ملازمان قدیم این آستان و در خراسان در زمره بندگان خدمتگزار منتظم بود
و چون اورنگ شهریاری و افسر تاجداری بجلوس همایون زیب و بها پذیرفت نخستین پایه مدارج اعتبارش
قورچیگری تیرکمان بود و بر مدارج ترقیات صعود نمود تا بشرف مصاهرت این دودمان و ایالت
همدان و امیرالامرایی قلمرو علیشکر مشرف و سربلند گردید و در اواخر ایام زندگانی گوشه نشینی و انزوا اختیار
نموده در محال سادات که ملک خدمتش بشاهزاده شهادت لوا سلطان حمزه میرزای جلیه خود باز داشت
گشود و چون هنگام سفر ناگزیر رسید در سال هزار و سی و چهار متوجه دیار عدم گردید **حسین خان شاملو
بیگلربیگی هرات** و امیرالامرای کل خراسان از جمله ملازمان قدیم عتبه علیا و بخدمات شایسته مدارج معارج
عز و علا بود تا به درجه بلند این پایه ارجمند صعود نمود و بعد از آنکه مدت بیست سال در کمال استقلال جانشینی خاقان

منصور سلطان حسین میرزا و بخطاب ارجمند غلام قدیمی و دولتخواه صمیمی محسود اقران و اکفا بود بعرض
در سال هزار و بیست و هفت بعالم بقا انتقال نمود و شهریار بنده پرور بنابر رعایت حقوق خدمات
لایقه وی افسر این منصب والا را زیور فرق اقتدار حسن خان خلف خان مشار الیه و منظور فرمود و نعش
مرحوم مشار الیه را نقل بعتبه علیای روضه رضا علیه التحیة والثنا و در آن کعبه آرزو مدفون نمودند حیدر
سلطان چپنی شاملو مشار الیه بحسن خدمات و جان سپاریهای نمایان منظور نظر تربیت و احسان خاقان
قدردان و با برادران محل اعتماد آنحضرت بوده و بمدارج عز و علا ارتقا داشت تا قدم بر سلم بلند پایه
ایشیک آقاسی باشیگری حرم محترم شهریار عرب و عجم گذاشت و چون مقیم دار السلطنه اصفهان [illegible]
گرامی خدمت محسود امثال و اقران بود تا در سال هزار و بیست و شش طریق عدم پیموده بعد از ارتحال وی
ابو القاسم بیگ ایواوغلی آبدارباشی باین منصب ارجمند سربلند و چلبی بیگ برادرش بجای وی آبدارباشی
گردیده و متروکات و مخلفاتش که قریب ده هزار تومان بشد بنور الدهر بیگ ولد مشار الیه رسید سید
ناصر خان خلف سید مبارک خان والی عربستان خدمتش چنانچه در محل خود ایمایی بآن شد منظور نظر تربیت
خاقان سپهر منزلت و بشرف مصاهرت این دولت دوران سرافراز و در عربستان گردون شان بعنوان
بکمران از اقران ممتاز بود و بنابر آنکه سنین عمر سید مبارک خان بحد و تسعین رسیده بود خاقان روی
زمین باندیشه آنکه مبادا او را سفر بازپسین پیش آید در سنه ست و عشرین و الف سید ناصر را رخصت و
روانه عربستان و مقرر فرمود که در خدمت پدر از شور و شر مشایخ و اعراب آن کشور باخبر باشد و
مقارن رفتن وی خبر ارتحال سید مبارک خان بعرض اقدس رسیده سید ناصر خان بجای پدر والی عربستان
و حاکم حویزه گردیده بود بعد از یکسال باصابه عین الکمال نهال اقبالش در آغاز بهار نشو و نما بی بهره و اجل
از پای در آمده بدبستان جنان انتقال نمود و چون در اندک زمانی بصعوبت مرض در جوهر ذاتش حکم
عرض بهم رسانیده بود جمعی را ظن آن شد که باغوای مشایخ اعراب و اغوای ارباب غرض اعمام سایر
اولاد سید مبارک خان خدمتش را مسموم ساخته اند و چنانچه در قضایای سال [illegible] گذشت بنابر صغر سن سایر
اولاد سید مبارک خان سید راشد برادرزاده وی قایم مقام سید مبارک و والی عربستان گشت شاهبنده
خان پرناک خدمتش از طوایف ترکمان و فرزند ارجمند پیربوداق خان امیر الامرای فرمانفرمای دار السلطنه
تبریز و امیر الامرای آذربایجان بود و بعد از پدر بنابر ظهور شایستگی و وفور سلامت ذات و حسن تربیت دری
قایم مقام پدر و حاکم و امیر الامرای آن کشور گشت و سالهای دراز در عتبه والا بافر امتیاز سرافراز
بود تا در سال سفر گرجستان چنانچه گذشت در راه قراقلقان بلبدی تیغ تزویر غداران آن دیار روانه

عدم

عدم و پیر بوداق خان پسرش در سن سالگی بازای جان فشانی وی قایم مقام پدر و حاکم تبریز و امیر الامرای
آذربایجان گشت شاهنظرخان ترکمان بیگلربیگی مشهد مقدس معلی وی از بهادران یکه تاز و دلاوران
ممتاز بود در زمان دولت ابدمدت بحسن خدمت و وفور یکرنگی و تاز از مرتبه نوکری خود را بپایه والای
سروری رسانیده تخت حکومت ولایت جام سربلند گردیده و از آنجا بدرجه علیای حکومت و بیگلربیگی
مشهد معلی ارتقا یافته در سال هزار و بیست و هفت بعالم بقا شتافت و امارت ایل توکلی و حکومت ولایت
جام بازای خدمات شایسته وی بفرزند سلطان برادرزاده او متعلق گردیده بپایه ارجمند حکمرانی رسید
حسینعلی خان ایشیک آقاسی باشی مومی الیه از اویماق کرامیلوی شاملو و از جمله ملازمان قدیم طرازنده تخت و دیهیم
دار [illegible] از آغاز اهتزاز از آن نهر بهارستان نشو و نمای آنحضرت در دار السلطنه هرات بخدمات مرجوعه
قیام داشت و بر مدارج ترقیات صعود نموده تا در سلک امرای عالی مقدار و ارکان دولت پایدار منسلک
و بمنصب ایشیک آقاسی باشیگری و ایالت ولایت ری و پایه ارجمند دیوان بیگیگری سرافراز گردیده
و سالها باین مناصب والا معزز و ممتاز بود تا در سال هزار و سی و چهار در بلده طهران ببلدی عرض فرض
سفر ناگزیر جنت پیما نمود و بنابر صغر سن چون فرزندانش در خور این منصب عظیم الاعتبار نبودند پرتو
عنایت و تربیت خسروانه برجهت قابلیت زینل بیگ بیگدلی شاملو توشمال باشی تافته خدمتش را باین
منصب ارجمند سربلند فرمود فریدون خان بیگلربیگی استراباد وی از قبایل چرکس و در دولت غلامی این آستان ممتاز
از همه کس بود و بوفور جوهر ذاتی و ظهور حسن خدمات و جان فشانی بر مدارج ترقیات صعود نموده تا
بدرجه بلند و مرتبه ارجمند ایالت آن ولایت رسید و سالهای دراز بایالت و دارایی استراباد سرافراز
بود تا در سنه تسع و عشرین و الف از سریر حکومت بجهان جاودان نقل مکان نموده در مشهد معلی
مدفون گردید و ایالت استراباد بعد از وی ببهبود خان و بعد از عزل وی بشامت عدم حسن سلوک بخسرو
خان غلام خاصه شریفه کرامت شد قرچقای خان سپهسالار خدمتش از احفاد نصاری ایروان و در اوان کودکی
بزال اسیر گرفتار و بپایه دولت بیدار رسید در سلک غلامان خاصه شریفه منسلک و از جمله احرار شده بود و
خاقان بنده پرور بنابر ظهور جرأت ذاتی و وفور شعور و پسندیده سماتی مشار الیه را منظور تربیت داشته
سایه عنایت بر فرق اعتبار وی می افراشت چنانچه نخستین پله سلم اعتبارش منصب قورچی گری [illegible] بود
و پس از آن کارگزار توپچیان و سردار تفنگچیان گردیده رفته رفته بمرتبه بلند سرداری و پایه ارجمند سپه
سالاری لشکر ظفراثر ایران و ایالت آذربایجان رسید و پیوسته بر مدارج اعتبارات گوناگون عروج می
نمود تا بایالت مشهد معلی و دارایی اکثر محال خراسان سرافراز شده چون روزگار غدار در صدد [illegible]

گذشت

واده خویش در آمده در کرچستان بتیغ غدر مورا و ثمک بحرام جنانچه در سوانح سال هزار و سی و چهار
مقتول و منوچهر خان پسر بزرکترش قایم مقام پدر و حاکم مشهد معلی گشت **گنجعلی خان زیک بیکلربیکی قندهار**
وی از طایفه زیک و عشایر اکراد و بندکان قدیم ایام اقامت هرات خاقان الاثر زاده بود و چون
اورنک سلطنت بجلوس آنحضرت بمدوش چرخ برین کردید بجهت خدمت و وفور جرات و جلادت و
ظهور جانفشانیها در دفع و رفع اوزبکیه بمرتبه بلند ایالت و خانی و لقب ارجمند بابایی رسید و قریب
سی سال حاکم دار الامان کرمان و بعد از فتح قندهار ایالت آن ولایت نیز علاوه دارایی دار الامان وی بود
تا در سال هزار و سی و چهار در میان خواب و بیداری از ایوان فوقانی عمارت ارک قندهار غلطیده
بخوابی رفت که هرکز بیدار نکردید و شهریار حق گزار بنابر حقوق خدمات شایسته وی علیمردان بیک
پسرش را منظور نظر تربیت و عنایت فرموده بایالت ولایت قندهار و پایه بلند خانی و لقب ارجمند
بابایی ثانی ممتاز و سرافراز نمود **محراب خان قاجار** بیکلربیکی مرو شاهجهان خدمتش در آغاز جوانی
و اوان جلوس همایون از قراباغ رخت اقامت بعراق کشیده در سلک ملازمان رکاب اقبال منسلک
و بمنصب جلیل القدر دواتداری منظور نظر شهریاری کردید و چون در سالی که عبار اقتدار اوزبکیه
در دیار خراسان بچرخ زنکاری رسیده بود منصب دواتداری بلطیف خان بیک برادر مشار الیه مفوض
کردیده خان موما الیه از راه وفور جرات و کاردانی بر مدارج حکمرانی و ایالت ولایت طبس گیلکی و
سایر محال خراسان صعود نموده سالها در دیار خراسان دست اقتدار بدفع و رفع اوزبکیه عذار گشوده
بعد از ارتحال بکتش خان حاکم مرو بعالم بقا خدمتش از حکومت مشهد معلی بایالت ولایت مرو نقل مکان
نموده در ایام حکومت مرو شعله تیغ آبدار آتش جحیم اوزبکیه خاکسار را کرفته کارنامهها از او در آن
دیار انتشار یافت و چون وقت سفر ناکزیر رسید در سال هزار و بیست و ... در مرو بعرض مرض رخت بعالم
باقی کشیده در مشهد معلی مدفون و عاشورخان چکنی بایالت آن ولایت سربلند کردید **محمد رضا بیک**
**مشعلدار باشی** وی هروی الاصل و از عهد صبی بشرف ملازمت عتبه والا سرافراز بود و چراغ اعتبارش پرتو
افتاب عنایت خاقان کردون جناب در دار السلطنه هرات فروزان کردیده در رکاب ظفر انتساب از
خراسان بعراق رسید و پیوسته باین منصب نامی در موکب والا کرامی بود تا طریق سفارت هندوستان بعهده
و بعد از تبلیغ رسالت هنکام معاودت در سال هزار و بیست و شش در حدود لاهور از دار غرور بسرای
سرور نقل مکان نمود و چون خبر فوت وی بعرض اقدس رسید برادرش بمنصب ارجمند چراغ اوکالادش فروزان
کردید **محمد زمان سلطان** که با عجز از جمله ارباب عقیدت و اخلاص این دودمان والا و از میرزادههای



ترکانان باینذری بود و بازای حقوق خدمت آبا و اجداد قدم بر مدارج اعتبار نهاد خدمتش در عنفوان
شباب و آغاز ... ازاهیر بهارستان جوانی در دار العباده یزد بملازمت میرمیران ولد شاه نعمت الله
بر و رکار میکذرانید تا رفته رفته بامداد بخت بلند بخدمت شاهزاده ارجمند سلطان حمزه میرزا رسیده در
سلک مقربان مجلس ارم نشان آن سرور منسلک کردید و چون شاهزاده والا منزلت بال شهادت بر ریاض
جنان فرا سید مشار الیه رخت اخلاص و عبودیت باستان خاقان کردون منزلت کشیده در دار السلطنه هرات
بعز بساط بوس و ملاقات علیقلی خان شاملو فایز کردید و چون جان آقا خانم خواهرش بحرم محترم
مشار الیه بدولت پروردن آن نوز پرورده الهی در میان اشباه و اقران مفتخر و مباهی بود در سلک ...
در حریم حرم سرای اقبال بسعادت خدمت پردکیان سرادق جاه و جلال اشتغال داشت در اوایل
حال بر و رکار میکذرانید و بعد از وقوع قضایای خراسان که مهر جهانتاب اوج شاهی بر سر مرشد قلی خان
سایه کستر کردیده سلطان بیکو رحکم ضرد ... تو معاودت کزید بنابر آنکه در دار العباده یزد املاک بعضی
از قری و مزارع بود در آنجا توطن اختیار نموده مدتی بزرعت و درویشی روزکار میکذرانید تا وقت
بعد از دریافت سعادت سفر خیر البلاد روی عبودیت و اخلاص باستان کردون شان نهاده بتقریب
محرمیتی که سبق ذکر یافت مقرب بزم خاص و محرم حریم اختصاص کردیده چندگاه در مجالس ارم نشان کاه بالا
نشین بزم عنایت و ... کاهی شامت بذلهسنجی و ستمظریفی از دور کردان آستان کردون شان
بود تا در سال هزار و سی و یک که در دار السلطنه قزوین سلفور در کار خود در البرز باده التفات سرشار میدید
بیمانه حیاتش لبریز کردیده سفر ناکزیر کزید **مرتضی قلی خان کسکری** ولد امیر سیاوش وی از عهد صبی آستین نشین
اقتاب تربیت آنحضرت و حاکم کسکر و منظور نظر اشراق اثر آن سرور بود و چون وقت رحیل رسید در
فرحاباد خلد بنیاد مریض کردیده از راه تغییر آب و هوا رخت اقامت ببلده طیبه طهران کشیده در آنجا آسوده بود
انتهاء اندیشه در سنه تسع و عشرین والف متوجه سفر ناکزیر کردیده و بنابر آنکه فرزندانش در صغرسن بودند
ایالت کسکر بخت بهبود خان چرکس و پس از آن بیوسف سلطان غلام خاصه شریفه کرامت شد **ملک**
**بیک چاپچی باشی** مشهور بتاجی بوک مولد و منشا مومی الیه موجب نشاط اصفهان و در میان امثال و
اقران بخوش صحبتی و وسعت مشرب اعجوبه زمان و یکانه دوران و از راه آکاهی پیوسته منظور نظر تربیت و
عنایت خاقان قدردان بود کاهی که فرمان والا در اشای جار بکوش مردم هر دیار میرسانید آن جار
را بعبارات دلاویز و الفاظ هزل آمیز مطایبه انکیز کوشوار کوش قبول مستمعان میکردانید و کاه که با مصاحبان
و یاران از در خوش صحبتی در می آمد چندان مطایبات شیرین و بذلههای نمکین بکار میبرد که اکر بزم صحبت از

کیخسروی

گرفتگی دولتمندی بر حاضران زندان میبود محصور او رشک گلستان میکرد دیده بفرمان قهرمان قهر اکثر
را بپای دار میبرد و بشهد مزاح و بذله سنجی تلخی رنج جان دادن را بر دو گوارا میکرد و در ایام بارعام
که خسرو کیخسرو غلام برادر اورنگ سلطنت مدام مینشست خود تاج مرصع زرنگار را که بوی اختصاص داشت
بر سر میگذاشت و گوشوارهای مرصع از دو گوش تا سر دوش او آویخته خود را بهیئاتی عجیب و صورتی مهیب
می آراست و با اتباع خود که تمامی جارچی و تاجی بوک بودند و هر یک بهیاکل عجیبه و صور غریبه بزاد می
زاد از کوه قاف خبر میدادند باستان کردن شان میجوید و هر کس را بر آن اشکال مهیبه و صور غریبه
نظر می افتاد مانند کسی که از شیر و ببر و پلنگ گریزان گردد از آن جماعت گریزان میشد و بدین آیین در
موکب ظفر قرین بشادمانی و خوشدلی میزیست تا زمانه زمان عیش و نشاط را بر وی سر آورد و در سال هزار و
بیست و سه که دنباله سفر خیر اثر گرجستان بود در عقبه [illegible] حیات و کار رشته عمر رود جهان گذران نمود
و خاقان بی همال از ارتحال وی اظهار ملال و بنابر مراعات حقوق خدمت چندین ساله وی صفی قلی بیک
پسرش را که خالی از قابلیت و استعدادی نبود قایم مقام پدر و بمنصب جارچی باشیگری سربلند فرمود اما
عاقبت بشآمت جهل و خودرایی چنانچه در محل خود گذشت روزگار رشته زیر و زبر و اوراق حیاتش
ابتر گشت و امروز مسجد و حمام جارچی که در جوار محله نیماورد اصفهان واقع است از بناهای اوست با جمله
هر چند ذکر این مرد و پسر مناسب سیاق این مختصر نبود دیباچه حال اقران و امثال ایشان که در موضوع
سعی انا قطار مطاره و اوراق اشجار افزونند از حوصله تحریر و تقریر بیرونست اما چون بلک بیک مذکور از
جمله باریافتگان بزم حضور دولت منظور نظر اشراق اثر بود بر سبیل استطراد شرح حال وی بر صحیفه بیان
ثبت افتاد **مهدیقلی بیک امیر آخور باشی** چغتای خدمتش از مقربان بساط عزت و محل اعتماد خاقان
سپهر منزلت بود در سنه سبع و عشرین و الف در حین توجه موکب ظفر قرین از قشلاق مازندران بصوب
صواب آذربایجان در دار السلطنه قزوین عزم سفر بازپسین نمود حسب الفرمان دار الانعش او را نقل بمشهد مقدس معلی
و در آنجا مدفون ساختند و چون فرزندانش بسن رشد و تمیز رسیده بودند چنانچه گذشت افراعتبار
این منصب والا زیور فرق اقتدار ابو الآبای سلسله علیه قبالی علی بیک زنگنه مشهور بعلی بالی گشت
**میرزا محمد سلطان [illegible] حاکم نیشابور** بابا الیاس والد رشید او را با جمعی ریش سفیدان و سرکرده ایل قرایات
از قبایل جغتای ساکن خراسان بوده و ایل مذکور از زمان خروج و ظهور خاقان سکندرشان رعیتی غازیان
قزلباش مینموده‌اند در عهد خجسته خاقان علیین آشیان و ایام اقتدار مرشد قلی خان محمود بیک
برادر بابا الیاس بامارت و سرکردگی این قوم و ملقب بخطاب سلطانی سربلند گردید و چون بفرقت او [illegible]

سلطان

میرزا محمد

سلطان مذکور و برادران و جمعی از خویشاوندان و بسیاری از ایل ایشان عرضه تیغ تلف گردید میرزا محمد
سلطان با نفری چند از آن جماعت رخت عافیت از دریای حادثه بکنار کشیده خود را بدار الامان [illegible] از
خاقان گردون منزلت رسانید و آن حضرت بازای این جانفشانی تمامی ایل بیات را از مجموع [illegible]
دیوانی معاف و مرفوع القلم و در سلک سپاه ظفر پناه منتظم گردانیده میرزا محمد سلطان ساکن [illegible] آفتاب
عنایت خسروانه گردید و بمدارج ترقیات مانند حکومت اسفراین و سبزوار صعود مینمود تا مشار الیه
را بامارت ایل مذکور و حکومت ولایت نیشابور سرافراز فرمود و بعد از دوازده سال که در کمال استقلال
بحکومت آن ولایت اشتغال داشت در سال هزار و نوزده روی توجه بسفر ناگزیر گذاشت و بیرام
سلطان پسرش منظور نظر کیمیا اثر و قایم مقام پدر گردیده بحکومت و امارت آن ولایت رسید **یوسف**
**خان چکر بیگلربیکی شیروان** او نیز در نسب نژاد تالی قرچقای خان سپهسالار و پیوسته در دولت سرای اعتبار
غلامی شهریار بنده‌پرور با یکدیگر یار و برادر بودند و چون باشاره والا از عهد صبی بخدمت قورچیگری
قیام داشت بمنصب امیر شکار باشیگری و پس از آن بایالت دار المؤمنین استرآباد و ولایت
شیروان رایت اقتدار افراشت و بعد از آنکه دوازده سال در ولایت شیروان امیر الامرای با استقلال بود
بمرافقت قرچقای خان در سفر گرجستان بتیغ غدر مورا و نمک بحرام طریق عدم پیموده چنانچه در محل خود
ایما بآن شده قراق خان چرکس امیر الامرای شیروان گردید **مجلس دویم** در ذکر امرای عالی مقدار
و خواتین ذوی الاقتدار که بهنگام سنوح واقعه ناگزیر خاقان گردون سریر بمسند ایالت و امارت متمکن
بوده‌اند و منحصر در دو انجمن **انجمن اول** در ذکر امرای طوایف رفیعه قزلباش و اویماقاتی که در سلک تعیین
مذکور منسلک شده‌اند و شمار ایشان از قرار اشعار مؤلف تاریخ عالم آرا از امرای عظام و حکام هشتاد و
نفر بوده و یکی از آن جمله **حسین خان** خلف سید بیک ولد میر معصوم بیک صفوی وکیل السلطنه زمان شاه جنت
مکان است که از طبقه جلیله شیخاوند بمنصب والای قورچی باشیگری که از مناصب علیه سلطنت است
سرافراز و بشرف سیادت و [illegible] مصاهرت آنحضرت از امرای اویماقات متفرد و ممتاز بوده و تتمه از غبار
اویماقات قزلباش بایالت و امارت گوی اعتبار از مضمار ارباب اعتبار ربوده‌اند و بنابر آنکه طایفه
جلیله شاملو چنانچه در ذیل حدیقه دویم اشعاری بآن شده معظم طوایف قزلباش و سر دفتر اویماقات و
بتقدم خدمت از تمامی این گروه ظفر تلاش در پیش‌اند افتتاح کلام بذکر ایشان مینماید بالجمله از این طایفه
جلیله در عهد خاقان بحر و بر هشت نفر بایالت و امارت معتبر بوده‌اند **اول** [illegible] بشجاعت و پردلی
زینل خان بیگلربیگی است که از راه خیرخواهی و وفور اخلاص و آگاهی پیوسته بمدارج عز و علا صعود مینمود تا بدرجه

بلند قرب منزلت منصب ارجمند ایشیک آقاسی باشیگری و حکومت ولایت ری که با چلبیقلی خان کرامیلو
بود ممتاز و سرافراز گردید دویم عمده امرای عالیشان حسن خان عبدللو شاملو است که بجای حسین خان
والد خود امیرالامرای کل خراسان بود سیوم محمد زمان سلطان حاکم غور و بعضی از محال خراسان چهارم
فضلعلی سلطان حاکم بالامرغاب پنجم حنوبردی سلطان عربگرلو حاکم بعضی از محال آذربایجان که در آن
زمان اویماق مذکور از ملحقات طوایف شاملو بوده ششم نقدی سلطان معاصر از طوایف شاملو
هفتم کونده غمش سلطان بکدلی حاکم بعضی از محال آذربایجان که در یورش اول بغداد با فوجی از خیل و حشم
خود از طاووق گرکوک که مقام توطن وی بود از راه شاهسیونی روی نیاز بدرگاه پادشاه نهاده سرافراز
برتبه امارت سربلند گردید و از طایفه حاجیلو سه نفر بامارت معتبر بودند اول محبعلی سلطان ولد کیکش خان
که بحکومت [illegible] سرافراز میداشت دویم مقصود سلطان کنگرلو حاکم نخجوان سیوم ابوالقاسم سلطان
ولد بیرغیب خان شرفلو که حاکم حله از ولایات عراق عرب بود و از طایفه جلیلوی ذوالقدر شش نفر از
امرای معتبر بودند اول امیر خان ولد رستم سلطان سوکلن که مهردار مهر همایون و حاکم دارالامان کرمان بود
دویم ابراهیم سلطان قورغلو حاکم سرخس خراسان سیوم درگاهقلی سلطان قورغلو نواده شاهعلی خلیفه
مهردار و نبیره دختری نذر خان مهردار که حاکم بعضی از محال فارس بود چهارم سلیم خان شمس الدینلو که از
امرای قراباغ بوده و بحکومت قلعه خیسه سربلند شده بود پنجم خلیل سلطان ایلورو ولد کلبعلی سلطان که
از جمله امرای قراباغ است ششم مصطفی سلطان حاجیلر حاکم کبود جامه استراباد و از طایفه قاجار
دو نفر بمدارج اقتدار ارتقاء داشته اند اول عمده خوانین دولت ابد قرین طهماسب قلی خان ولد امیر گونه
خان بیگلربیگی چخور سعد دویم پیکر خان ایکرمی دورت حاکم بردع که از جمله امرای قراباغ بوده و از طایفه
افشار یک نفر کلبعلی سلطان ولد قاسم خان ایمانلو حاکم کازرون و از اویماق ترکمان [illegible] نفر از امرای معتبر
بوده اند اول منظور نظر تربیت جهان پیرا بوداق خان پرناک حاکم تبریز و بیگلربیگی آذربایجان ولد شاه
بنده خان که بعد از قتل والد چنانچه در محل خود گذشت بنابر حسن خدمات و جان فشانی شاه بنده خان
در سن سه سالگی قائم مقام پدر و حاکم و امیرالامرای آن کشور گشت دویم حسن سلطان اردکلو حاکم قاپات
سیوم سکاری سلطان امیرلو حاکم اردبیل و سراب و از ذیل [illegible] یک نفر باسم حیدر سلطان قونیله حصارلو حاکم
تنکابن دارالمرز و از قراداغلو یک نفر باسم برهان الدین خلیفه حاکم قراجه داغ و از طایفه بیات سه نفر
اول علی سلطان حاکم قلعه بایزید دویم گدا علی سلطان حاکم بادکوبه سیوم بدر سلطان حاکم بعضی از محال چخور
سعد و از طالش دو نفر اول سارو خان نواده بایندر خان حاکم استارا دویم بدر خان سلطان که بعد از یادگار علی

سلطان علی

سلطان خلفا و حاکم بعضی از محال طوالش با منصب سرافراز و قائم مقام وی گردید و از ذیل ایناللو یک نفر
باسم منصور سلطان که از امرای شیروان است و از چاکرلو نیز یک نفر باسم محمد سلطان حاکم شکی و از ذیل قرقلو
یک نفر باسم [illegible] خان که بعد از حکومت دارابجرد فارس بامارت قلعه [illegible] رسید و همچنین از [illegible]
یک نفر باسم مراد خان سلطان حاکم ارسبار اما امرای [illegible] از قبایل اکراد و طوایف الوار رسیده بپایه
ارجمند ایالت و امارت سربلند بوده اند اول حسین خان [illegible] لرفیلی که پیوسته منظور نظر تربیت و
احسان و بیگلربیگی لرستان و از امرای عالیشان بود دویم خان احمد خان اردلان ولد هلو خان که حاکم
شهرزور و بیگلربیگی کردستان و از امرای بزرگ دولت ابد توامان است سیوم خلیل خان برادر جهانگیر
خان بختیاری حاکم الوار بختیاری چهارم عاشور خان چکنی که از امرای عالیشان و حاکم مرو شاهیجان
پنجم احمد سلطان چکنی حاکم دارالمؤمنین سبزوار و ولد حاجی سلطان ششم سلمان خان [illegible]
دنبلی حاکم خوی و سلماس هفتم امام قلی سلطان سیاه منصور حاکم اسفراین هشتم رضا قلی سلطان
سیاه منصور حاکم قلعه بت و زین الدین نهم بیرام قلی سلطان صوفی حاکم دملیان که از عشایر اکراد است
دهم علیمردان خان زنگنه ولد گنجعلی خان که از امرای عالیمقدار و بجای والد بیگلربیگی دارالقرار قندهار
است یازدهم مقصود سلطان دنبلی حاکم برکشاط دوازدهم علیخان سلطان شقاقی که از امرای آذربایجان
و حاکم [illegible] است سیزدهم شجاع الدین سلطان [illegible] که از امرای شیروان است چهاردهم نفس سلطان
کروس حاکم قلعه لک بغداد و توابع درتنگ پانزدهم گدای سلطان کلانی حاکم زنجان شانزدهم
قلندر سلطان کله کیر که از امرای آذربایجان و میر ایل مکور است هفدهم مصطفی سلطان جستانی ملقب [illegible]
علی حاکم جستان توابع بغداد اما امرای طوایف مختلفه جغتای و میران و یماق بقیه ترکمان [illegible] که در
ولایت خراسان حکمران بوده اند دوازده نفر اند اول بیرام علی سلطان قرابیات که نبیره بابا الیاس و
حاکم نیشابور است دویم علی یار خان کرایلی حاکم [illegible] که ساکن حدود استراباد اند سیوم احمد سلطان
مجلی حاکم ترشیز چهارم فریدون حسین سلطان نبیره ابن حسین خان [illegible] حاکم تربت حیدریه جام
پنجم قلندر سلطان [illegible] حاکم ولایت جام ششم طهماسب قلی سلطان ولد محمد سلطان قرابیات حاکم
شوشتر و دزفول خوزستان هفتم شاهویردی سلطان جلایر حاکم باکوه مشهد معلی هشتم شاهعلی سلطان
قمری حاکم جبان ارغیان نهم اعزلو سلطان جلایر دهم رحمن قلی سلطان قرانتاش یازدهم میر محمد
غوری ولد میر شادی سلطان که از میران و یماقات تابعه دارالسلطنه هرات است دوازدهم میر حیدر
سلطان جمشیدی حاکم کرخ هرات بود اما جمعی از امرا که از طوایف قزلباش نبوده بدستیاری عنایت و تربیت

خاقان سپهرمنزلت ابواب ایالت و امارت بر روی خود گشوده در عداد امرای قزلباش شده‌اند بیست نفر
بوده‌اند اول آقاخان میرمقدم و حاکم مراغه که از ایل اتوزایکی قراباغ است دویم ساروسلطان
سلماسی حاکم جماعت ... سلماس سیوم کلب رضا سلطان زنوزی که حاکم زنوز و از امرای آنجا
است چهارم خلیل سلطان سیل سپر که ایل مذکور از اویماقات متفرقه‌اند که در ولایت روم طریق
نهب و غارت مدار گذرانیده خود را باین نام گیتاستان از رفت و روب ملبعا آوازه گردانیده‌اند
چون خاقان گیتی‌ستان مسخر معمورهٔ جهان آفتاب وار تیغ کشیده نوبت تسخیر مملکت آذربایجان رسید
زیاده بر ده دوازده هزار خانوار ازین گروه انبوه چنانچه در سال فتح ایروان ایمایی بآن شد بلدی بخت
بیدار طریق شاهیسونی نموده از راه ارادت و اخلاص بآستان خلایق ملاذ پیوسته کمر عبودیت و جان
فشانی بر میان بستند در مرحمت بیکران جمعی از اعیان ایشان را در سلک قورچیان عظام انتظام داده
بقیه آن جماعت را بملازمت خلیل سلطان که بامارت و سرکردگی ایشان سربلند شده بود فرستاد
پنجم نورالدین سلطان بایندر که از عشایر ترکمانست شیران و حاکم تبلیس و آن حدود بوده ششم ملک
جلال الدین ولد ملک محمود ملک سیستان که از نژاد ملوک صفاریه و احفاد ایشانست هفتم شیرخان
افغان حاکم نوشیج قندهار هشتم مقصود سلطان افغان که در حدود قندهار حاکم بود الحمد لله در
ذکر امرای رفیع مقدار که از زمرهٔ غلامان سدهٔ کیخسرو تاجور منظور نظر کیمیا اثر گردیده بمرتبهٔ بلند ایالت
و امارت رسیده‌اند و بنابر آنکه در عهد سلطنت و جهانگشایی آنحضرت بسیاری از جماعت
غلامی آن سرور را در اوان کودکی و آغاز نشو و نما بسر دیده بشرف اسلام و دولت تربیت خاقانست
گردون غلام مشرف و سربلند گردیده بودند اکثر احدی از امرای قزلباش و حکام ممالک محروسه از نگرگ
بیش می‌آمد و از آن طایفه و اویماق احدی که شایستگی و استحقاق جانشینی آن سرکرده داشته باشد
منظور نظر مال‌بین خسرو روی زمین نگردید یکی از غلامان خاصه شریفه را که از عهد صبی در سایه تربیت آن
حضرت نشو و نما یافته پرتو آفتاب عنایت بساحت حالش تافته بود بایالت و امارت آن
ولایت سربلند می‌فرمود بنابرین بسیاری از ایشان در سلک امرای عظیم الشان منتظم شده بودند و تفصیل
ایشان در حین انتقال آنحضرت بدار الملک بقا و جنت اعلی بیست و یک نفر بود اول از اعاظم امرای
دولت ابد نشان امامقلی خان خلف الله‌وردی خان ... که امیرالامرای فارس و کوه
گیلویه و لار و جرون و بحرین است که با شش نفر از امرای تابین هر ایالت حکومت و فرمانروایی سربلند
بودند دویم صفی‌قلی خان ولد خان مشارالیه که بجای ابراهیم خان والی ولایت لار فرمان فرمای آنجا

نمقه کاتب مالک این نسخه حسن ولد مرحوم مغفور علی ... احقر عباد الله
هر که برد زد د ... خدا ... رسول ... ۱۲۹۲